بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي أهْلَ بَیْتي.»

أصول کافی، شیخ کلینی؛ ۲۹۴/۱

مسند احمد بن حنبل، ۱۴/۳؛۴/۳۶۶-۳۶۷

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحاديث الشيعة

حضرت آية الله العظمى سيّد حسين بروجردى

جلد ۲۲

مکاسب محرّمه، معاملات

و عقد بیع (۱)

زیر نظر

احمد اسماعیل‌تبار و سید احمدرضا حسینی

مترجم: محمدحسین مهوری

بروجردی، سیّد حسین (آیت الله العظمی) ۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ق
سرشناسه: بروجردی، سیّد حسین ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰
عنوان قراردادی: جامع أحادیث الشیعة، فارسی. برگزیده.
عنوان و پدیدآور: منابع فقه شیعه ترجمهٔ جامع أحادیث الشیعة حضرت آیة الله العظمی سید حسین بروجردی جلد ۲۲، مکاسب محرمه، معاملات و عقد بیع (۱) / زیر نظر احمد اسماعیل‌تبار، احمدرضا حسینی؛ مترجم: محمدحسین مهوری.

مشخصات نشر: تهران، فرهنگ سبز، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۰۰۸ص.
شابک: ۵۰۰۰۰ریال: ISBN 978-964-9906-27-0
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Sources Of Shiite Jurisprudence
یادداشت: کتابنامه: [۹۸۱] ـ ۹۸۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر: مکاسب محرمه، معاملات و عقد بیع (۱)
موضوع: احادیث شیعه ـ قرن ۱۴
موضوع: معاملات ـ احادیث
شناسه افزوده: اسماعیل‌تبار، احمد ۱۳۴۳
شناسه افزوده: حسینی، سیّد احمدرضا ۱۳۴۲ ـ
شناسه افزوده: مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰ ـ مترجم
رده‌بندی کنگره: ۲۰۴۲۲۱۷۱۳۸۶BP۱۳۶/۹ج۴ب/[BP۱۴۱/۵]
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
کتابخانه ملی ایران: ۱۰۲۷۵۰۵

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیه الله العظمی سیّد حسین بروجردی
زیر نظر: احمد اسماعیل تبار و سیّد احمد رضا حسینی
مترجم: محمد حسین مهوری
ویراستار: کورش منصوری
صفحه آرا: علی قربانی
ناظر چاپ: فریده چیت ساز
طراح روی جلد: تسنیم افسریان
نوبت چاپ: اول،بهار ۱۳۸۶
شمارگان: ۲۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سبز
شابک: ISBN 978-964-9906-27-0
قیمت: ۵۰۰۰۰ریال

حق چاپ محفوظ است

نشانی: صندوق پستی ۳۷۵۱_۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳_۸۸۵۰۳۹۸۱

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیر دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها بر می‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبرﷺ و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبرﷺ را خاندان معصوم‌ﷺ آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت‌ﷺ بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلامﷺ و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبرﷺ و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدمه

گزاره‌های دین اسلام که در قلمرو اندیشه و عمل انسان است، علاوه بر تفکر و اندیشه، به منظور قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان نیز به رسول اکرم ﷺ وحی شده است. اصول دین، معارفی برای چگونه اندیشیدن و معتقد بودن و فروع دین، معارفی برای چگونه زیستن خود و جامعه است. خورشید نبوت اسلام با ارتحال پیامبر ﷺ غروب کرد و ماه تابناک ولایت بر اندیشهٔ شب‌زدهٔ بشر خاکی تابید اما بسیاری خود را از نور ولایت اهل بیت خانواده نبوی ﷺ محروم ساختند و هرگز نخواستند از انوار هدایت آن ستارگان ولایت بهره ببرند و برای خود مبانی دیگر ساختند و طوری دیگر زندگی شخصی و اجتماعی خود را سامان دادند اما شیعیان از میان صحابهٔ رسول خدا ﷺ علی ؑ را که منصوب رسول خدا ﷺ به خلافت بود، انتخاب کردند و از میان تابعین، فرزندان معصوم او را برگزیدند و فقه اهل بیت ؑ را برای چگونه زیستن شخصی و اجتماعی پذیرفتند و با توجه به نصوص آیات قرآن و روایات اهل بیت ؑ و قضایای تحلیلی و ترکیبی عقل از کتاب و سنت، حقوق اسلام را بر پایهٔ تفکر تشیع علوی بنا نهادند.

افتخار شیعه در این روشمندی فقه رسول خدا ﷺ به این است که در مرتبهٔ اول از قرآن و سپس از سنت رسول خدا ﷺ و صحابهٔ بزرگش چون علی ؑ و سرانجام از فرزندان معصوم علی ؑ در عصر تابعین بهره برده است و معیار درک صحیح معالم دین را در این خط سیر فکر نبوی و علوی می‌داند. اولین دانشگاه علوم اسلامی در پایان حکومت امویان و آغاز حکومت عباسیان توسط امامین همامین امام باقر ؑ و امام صادق ؑ در شهر

مدینه بنیان‌گذاری شده بود و این در حالی بود که مفاهیم بلند دین اسلام از معلم و امام اول حضرت علی بن ابیطالب ؑ در قالب خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکیمانه و پاسخ به پرسش‌های طالبان علم بیان شده بود. و حتی نقل است که حضرت ایشان کتابی از سنت و آموزه‌های حضرت رسولؐ تدوین کرده بودند و نزد فرزندان معصوم ایشان نسل به نسل مطالعه و نگهداری می‌شد. و اکنون قریب به بیست و پنج مجلد مسند امام علی ؑ از آن آثار ماندگار در اختیار جویندگان معرفت قرار دارد.

علم دین و زندگی انسان

مهمترین معرفت انسان، بخشی از معارف اوست که رفتار و گفتار انسان را در روابط شخصی و اجتماعی تنظیم می‌کند و انسان را از پیراستگی باطن تا آراستگی ظاهر، از رفتار در منزل تا کردار در جامعه، از تصمیم‌های فردی تا رای‌گیری‌های اجتماعی و ... سمت و سو می‌بخشد و انسان در این حوزه‌ها آن‌گونه عمل می‌کند که می‌اندیشد؛ بنابراین معارفی چون حقوق و اخلاق که سازندهٔ قالب‌های ذهنی انسان برای اجرا و عمل در حوزهٔ بایسته‌ها و شایسته‌ها هستند، بسیار حائز اهمیت و دارای نقش بی‌بدیلی در بین سایر معارف بشری‌اند. معارف دین اسلام که از آیات قرآن و سنت رسول خداؐ سرچشمه گرفته است علاوه بر معارف الهی، ماوراء فیزیک و معارف تاریخ ادیان و انبیا و ... به سلسله‌ای از معارف بنیادین در حوزهٔ عمل انسان می‌پردازد که انسان را جهت نیل عملی به کمال الهی به احکامی الزامی و غیرالزامی دعوت می‌کند و از آنجایی که خداوند، خالق انسان و خالق جهان تکوین است و بهترین و پایدارترین قوانین فیزیکی را بر جهان مادی حاکم ساخته و ادیان و پیامبرانی را برای زندگی کامل انسان فرستاده است، همواره از طریق دین می‌خواهد بهترین معیارهای سعادت و عدالت را برای زندگی انسان بر پایهٔ برداشت عقل وی از نصوص نبوی ارائه دهد. پس چگونه زیستن انسان متدین در طول تاریخ، تنها از طریق تشریع نبوی و تبیین جانشینان واقعی پیامبر ممکن است و علم فقه متکفل این مهم در آخرین دین الهی است؛ لذا شناخت منابع فقه و تامل در آن برای رسیدن به مذاق شرع و روح دین، بسیار حائز اهمیت است.

مبنا و منبع فقه

وجه التزام و مبنای انسان به قوانین شرعی، حق‌الطاعه الهی است که حقی ذاتی و غیراعتباری برای خدا بر انسان است و بر اساس این حق که مفهومی نفس‌الامری است، انسان حتی در تنهاترین حالت، مسؤول رعایت احکام شرعی است و هرگز نمی‌تواند خود را از این مسؤولیت خواه در زندگی شخصی یا زندگی اجتماعی مبرا سازد.

بنابراین مبنای قانونمندی فقهی مسلمان، حق ذاتی خداوند نسبت به انسان است که پس از معرفت عقل نظری از جهان آفرینش و آفریدگار، توسط عقل عملی درک می‌شود. عینیت یافتن رعایت حق ذاتی خداوند نسبت به انسان با تبلیغ انبیا و اولیای الهی و بیان گزاره‌ها به نحو قضیهٔ حقیقیه از مفاهیم اعتباری به تکلیف انسان به فعل یا ترک فعل آنها انجام می‌شود و انسان مسلمان منبع فرامین الهی را دو منبع اصلی کتاب خداوند و سنت رسول اسلامﷺ می‌داند و روایات صحابهٔ پارسای حضرت رسولﷺ و روایت‌های فرزندان معصوم آن رسول گرامیﷺ کاشف و بیانگر سنت و روش حضرت رسولﷺ است که برای همهٔ مسلمانان به حکم قرآن، اسوه و الگوست.

بدیهی است قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان طبق قانونی است که مورد تایید اوست. قوانین الزام‌آور انسان ممکن است به آموزه‌های وحی الهی یا تنها به داده‌های عرفی و اعتبارهای انسانی بازگردد و هیچ توجهی به ارادهٔ خداوند و آموزه‌های وحی نشود؛ بنابراین قوانین به دو منبع دینی یا غیردینی قابل ارجاع است. کسانی‌که به دین متدین هستند و آن‌را منبع استنباط قوانین می‌دانند، لازم است به طور مشخص، مذهبی خاص را معتقد شوند و آموزه‌های آن را به‌عنوان منبع وضع و استنباط قوانین قرار دهند. دین اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی طی بیست و سه سال نبوت پیامبر اسلام به مردم ابلاغ شد و بعد از ارتحال پیامبر اسلام طی دویست و پنجاه سال (۱۰ ـ ۲۶۰ ق) توسط اولیای الهی فرزندان و ذریهٔ معصوم رسول خداﷺ تبیین و توسعه یافت. مفاهیم دین اسلام از طریق بیان رسول اکرمﷺ و سنت ایشان در بیست و سه سال شریعت به‌طور آشکار ابلاغ شد، اما این که چگونه آن مفاهیم پس از ارتحال پیامبر اسلام در سال دهم هجری به بعد تا

عصر ما، توسعه و استمرار یافت یا این که چه کسانی یا چه نهادی به چه دلیلی صلاحیت یافتند تا وصی و جانشین و نائب مناب پیامبر اسلامﷺ در امر ریاست حکومت (قوۀ مجریه) و تشریع (قوۀ مقننه) و قضاء (قوۀ قضائیه) جهان اسلام شوند، بحثی جدا و مفصل را اقتضاء دارد که از حوصلۀ این مقدمه خارج است ولی در مکتب امامیه چنین امر خطیری مطابق روایات شیعه و سنی و امارات تاریخی به جانشینان معصوم دوازده گانه که ذریۀ رسول خداﷺ هستند، واگذار شده است.

فقه و اجتهاد در عصر غیبت

فقه که در لغت به معنای اندیشیدن است، از آنجا مطرح شده است که مسلمانان برای فهم و چگونه زیستن نیاز داشتند در روایات وارده از سوی پیامبر اسلامﷺ و جانشینان معصومش در طول دویست و شصت سال حضور آنها اندیشه کنند و با این ابزار اصلی یعنی ابتدا بیان شرعی و سپس تحلیل عقلی ربط بین مفاهیم شرعی را از میان روایات به جای مانده از معصومینﷺ اجتهاد و استنباط کنند. آنجا که نص صریح وجود داشت، تنها استظهار از بیان شرعی برای درک حکم الهی کافی بود ولی اکنون در عصر غیبت با توجه به تحول تاریخ بشریت و فقدان نصوص مرتبط با مسائل جدید، ضرورت اندیشۀ بیشتر در متون روائی و استنباط احکام مسائل و موضوعات جدید به روش فقیهان بزرگ سلف شیعه ضرورت انکارناپذیر پیدا کرده است و در این بین، حفظ میراث گرانبهای آسمانی کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ برای جلوگیری از تفرقه و لغزش امت اسلام ضرورت می‌یابد، تا مسلمانان با اندیشۀ عمیق در کتاب و روایات معصومینﷺ وحدت امت اسلام را حفظ کنند.

اسلام دینی است که از فهم و معرفت حاصل می‌شود و هرگز دانش و پذیرش، اکراه‌بردار نیست و معرفت دینی نیاز به مطالعه و خواندن آنچه که از پیام‌آور دین آسمانی و جانشینان واقعی‌اش به‌عنوان گزاره‌های دین اسلام برای چگونه زیستن بیان شده است، دارد و نکتۀ مهمتر، فهم صحیح از سقیم است؛ چراکه جاعلان اخبار و بدخواهان دین اسلام به دروغ روایاتی را جعل کردند یا این‌که شرائط را به گونه‌ای پیش آوردند که حقیقت دین مکتوم

بماند و تقیه رمز بقای میراث ماندگار باشد و این خسارت سنگین در سایهٔ حکومت‌های ظلم و ستم اموی و عباسی به وقوع پیوست و به همین جهت به علم روایت‌شناسی نیاز شد. از سوی دیگر، تحلیل‌های عقلی و زبانشناسی در فهم روایات، موجب نیاز به علم اصول به‌عنوان منطق فقه شد؛ بنابراین در طول تاریخ معارف اسلام ابتدا به آیات قرآن و روایات معصومین‌ علیهم السلام و سپس به علوم مرتبط با آنها برای فهم بهتر و فقیه شدن روز به روز نیاز بیشتری پیدا کرد و علومی چون علم فقه، رجال، علم درایه و علم اصول و ... برای فهم گزاره‌های معصومین در مواد درسی اسلام‌شناسی قرار گرفت و محقق بدون داشتن این علوم در حد نیاز مربوطه نمی‌تواند فهم درستی از معارف اسلام داشته باشد.

هدف

ترجمهٔ متون دست اول اسلام که بیانگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بعد از کتاب الهی قرآن، مهمترین منبع دین اسلام در شناخت شریعت و فهم طریقت است، بسیاری از فارسی‌زبان‌ها را به تفقه و تفکر دربارهٔ مفاهیم رفیع الهی می‌رساند. امروزه مردم ایران، افغانستان، تاجیکستان و بسیاری از فارسی‌زبانان هند و پاکستان و حتی ترک‌زبانانی که به‌جای زبان عربی قدیم آسان‌تر با زبان فارسی به مفاهیم می‌رسند، می‌توانند از این ترجمه استفاده کنند. علاوه بر آن، بسیاری از پژوهشگران علم حقوق که قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان را بر پایهٔ قوانین موضوعه تنظیم می‌کنند، می‌توانند از سلسله ترجمهٔ منابع فقه شیعه در زمینه‌ها و گرایش‌های مختلف استفاده کنند. و همچنین واعظان علوم اسلامی با مراجعه به متون دست اول معصومین علیهم السلام می‌توانند مردم را با مفاهیم متعالی اسلام بیشتر آشنا سازند.

آسان کردن دسترسی طبقات مختلف مردم به متون اصلی اسلام که طی مجلدهای متعدد، مدون و مبوب شده است، فاصلهٔ فکر آنها را با مفاهیم اصیل اسلام ناب بسیار نزدیک می‌سازد. اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مفاهیمی را در عصر شان اراده کردند که مردم آنها را بفهمند و در زندگی شخصی و اجتماعی خود به کار ببندند و همین مهم با تأمل و تفکر مستقیم مردم در ترجمهٔ سخنان آن اولیای الهی تا حدودی تامین خواهد شد؛ گرچه

تفسیر عمیق و ربط وثیق بین مفاهیم رفیع احادیث اهل بیتﷺ نیاز به تخصص و سال‌ها ممارست علمی و اجتهاد و استنباط دارد.

سرلوحهٔ این معارف، آشنایی با آیات قرآن و روایات معصومین در ابواب مختلف فقهی است تا انسان را به گزاره‌های دینی برساند و با به کارگیری علوم مرتبط، فهم درستی از اسلام ناب بر طبق گزاره‌های قرآنی و سنت پیامبر اسلامﷺ و رویهٔ جانشینان معصومین اوﷺ حاصل شود و مبانی محکم و قواعد متقن در زمینه‌های مختلف علم قانون از دیدگاه و روش پیامبر اسلامﷺ تنقیح و تبیین شود.

منابع‌شناسی جامع احادیث شیعه

جامع احادیث شیعه اثر ماندگار و جاودان آیت الله العظمی سید الفقها و المجتهدین حاج حسین طباطبایی بروجردی است که در یک طرح ابتکاری، بالغ بر صد کتاب و منبع روایی فقه شیعه را علاوه بر آیات الاحکام قرآنی در تمام مباحث و عناوین فقهی، تنظیم و تبویب کرده است. محققان و پژوهشگران با مطالعهٔ جامع احادیث شیعه به منابع دست اول فقه شیعه می‌رسند و تقریبا بدون هیچ کم و کاستی از متون قرن دوم تا قرن چهاردهم هجری مطلع می‌شوند و چنانچه تردیدی در نقل حدیث برای خوانندهٔ محترم پیدا شود به راحتی می‌تواند با شناخته بودن منبع مورد مطالعه به آن مراجعه کند و اصل ضبط حدیث را مورد مداقه قرار دهد. ترجمهٔ متون جامع احادیث شیعه، تحت عنوان منابع فقه شیعه به همراه ترجمه و شرح حال مختصر نویسندگان آن منابع، حرکتی در جهت نشر معارف حقوقی اسلام بر پایهٔ دیدگاه اهل بیت پیامبر اسلامﷺ است تا تفسیر و تحلیل آن اوصیاء حرم نبوی در روند پیدایش مذاهب چهارگانهٔ حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و همچنین مذاهب دیگر اسلامی به خوبی مشخص و متمایز شود. گرچه سال‌های تدوین دست اول این منابع در عصر اختناق و خفقان امویان و عباسیان تا سال ۲۶۰ ق، همراه با توریه، تقیه و پنهان‌کاری بوده و فهم صحیح از سقیم و قوی از ضعیف در این جامع عظیم روایی، کاری تخصصی و کارشناسانه است، اما ارائهٔ اصل معادن گرانقدر علوم اهل بیت به فارسی‌زبانان دنیا و معرفی کامل آن، حرکتی مثبت به سوی کانون حقیقت نور است.

بی تردید فهم مذاق شرع از دیدگاه اهل بیتعلیهم السلام که با برآیند روایات وارده و سنجش آن با آیات شریفهٔ قرآنی حاصل می‌شود، بدون سندشناسی روایات و ناقلان اخبار ممکن و میسور نیست و این مهم در درس‌های تخصصی اجتهاد و آموزش‌های عالی فقه مراجع تقلید، تامین خواهد شد. اما قدم اول، فهم کلی روایات و آشنایی با منابع فقه شیعه است که امید است ترجمهٔ جامع احادیث شیعه، قدمی هر چند کوچک در این حرکت بزرگ دینی باشد.

در منبع‌شناسی جامع احادیث شیعه، کتاب‌های حدیث از قرن دوم هجری که به طور مستقیم و غیرمستقیم مکتوب و مضبوط تاکنون باقیمانده است، مورد بررسی قرار گرفته و به ترتیب، براساس قرن‌های متوالی به نام مؤلفین و خوشه‌چینان علوم اهل بیتعلیهم السلام تنظیم شده و شرح مختصری از حیات درخشان آن فرزانگان به رشتهٔ تحریر درآمده است و سرانجام، برخی از آثار علمی آن عزیزان به ویژه آن دسته که در منابع جامع احادیث شیعه قرار گرفته، معرفی شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

راویان منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱ ـ اَبان بن تَغلِب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

ابو سعید / ابوسعد بن رُباح بَکری جُریری کِندی رَبعی کوفی. ادیب، لغوی، نحوی، فقیه، قاری، محدث و مفسر بنام امامیه.

از زادگاه و زادروز وی اطلاعی در دست نیست. برخی وی را با کنیهٔ ابن سعید و ابو امیمه نیز یاد کردند. نسبت «جریری» به سبب آن است که وی مولای بنی جریر بن عباده بود و نسبت وی به «بکر» به خاطر بکر بن وائل نیای بزرگ این خاندان است.

وی از امامان همام، حضرت سجاد، باقر و صادقعلیهم السلام روایت کرده است. گویند ۳۰۰۰۰ حدیث از امام صادق ﷺ از بر داشت. امام باقر ﷺ فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و مردم را فتوا ده که من دوست می‌دارم در میان شیعیانم چون تویی را ببینم».

استادانی که وی نزد ایشان شاگردی کرد و بسیار آموخت، امامان حضرت سجاد، باقر

و صادق(ع) و تابعین بودند. وی بیشتر سال‌های زندگانی خود را در کوفه گذراند و احتمالا همانجا نیز زاده شد. چون خبر درگذشت وی به امام صادق(ع) رسید ایشان فرمود: «همانا مرگ ابان، دلم را به درد آورد!» از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب صفّین؛

۲ ـ معانی القرآن؛

۳ ـ کتاب القراآت؛

۴ ـ الغریب فی القرآن؛

۵ ـ الفضایل.

۲ ـ محمد بن محمد بن اشعث (؟ ـ ؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی(ع) و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است.

تألیف وی:

۱ ـ الجعفریات.

قرن سوم

۳ ـ نصر بن مزاحم (ح ۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

ابوالفضل نصربن مزاحم بن سیار منقری. تاریخ‌نگار توانا و راوی موثق شیعه.

در کوفه زاده شد و روزگار خود را در بغداد سپری کرد و در محضر اساتید آن دوره، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، حبیب بن حسان، عبدالعزیز بن سیاه و... دانش آموخت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، وی را به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی بغداد نام

برده است. وی در بغداد درگذشت. تألیفات او بسیار است که چند نمونه آورده شد.

تألیفات وی:

۱ـ وقعة صفين؛

۲ـ وثاقت و اعتبار؛

۳ـ المناقب؛

۴ـ مقتل حسین بن علی ﷺ و...

۴ـ حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ـ۲۲۴ ق)

راوی و محدث گرانقدر و موثق شیعه. از یاران امام کاظم، امام رضا و امام جوادﷺ.

وی از ارکان اربعهٔ روزگار خود بود. لقب: «سراد» یا «زرّاد» به معنی: زره‌ساز است که پیشهٔ نیای او وهب ـ غلام جریر بن عبدالله بجلی ـ بوده است. از مشوقان به نگاشتن حدیث، پدر وی محبوب بود.

تألیفات وی:

۱ـ المشیخه؛

۲ـ الحدود؛

۳ـ الدیات؛

۴ـ الفرائض؛

۵ـ التفسیر؛

۶ـ النوادر (حدود ۱۰۰۰ ورق).

۵ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

از یاران با وفای امام حسن عسکری ﷺ. چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم همه‌جاگیر و امام حسن عسکری ﷺ در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل مخفیانه، خود را به حضرت امامﷺ نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان ﷺ بهره‌مند ساخت.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب الصلوه؛

۲ ـ کتاب الوضوء؛

۳ ـ کتاب الجنائز؛

۴ ـ کتاب الصیام؛

۵ ـ کتاب الحج؛

۶ ـ کتاب النکاح؛

۷ ـ کتاب الطلاق؛

۸ ـ کتاب المزار؛

۹ ـ کتاب الردّ علی الغلاه؛

۱۰ ـ بصائر الدرجات و...

۶ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی، عالم و محدث شیعه. اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی ـ والی عراق ـ محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین ﷺ بود، دستگیر و به شهادت رسانید، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز برقی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار ﷺ را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد وهادی ﷺ قرار داده؛ بنابراین می‌توان گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که

یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند، محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المحاسن

۲ ـ الرجال

۷ـ ابن قتیبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ ق)

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی یا کوفی. فقیه، محدث، مفسر و از بزرگان ادب و منتقد شعر، عالم اخباری، متکلم و دانشمند روزگار خود.

وی اصالتاً ایرانی بود اما در بغداد و به گفته‌ای در کوفه زاده شد. در بغداد جای گرفت و حدیث و نگاشتن آن را شروع کرد و به همین دلیل هم نام آور است. البته به خاطر چیرگی و تسلطش برشعر، ادب و نقد علمی ادبیات عرب نیز مشهور است.

چندی در دینور به منصب قضاوت نشست و پس از آن در بغداد به تألیفات خود پرداخت. استادانی که ابن قتیبه در نزدشان در علوم مختلف از جمله حدیث، لغت، کلام و... بسیار آموخت و بهره‌ها برد، می‌توان به ابوحاتم سجستانی، ریاشی، جاحظ، ابوعبدالله حمدانی، عبدالرحمن بن قریب معروف به اصمعی و... اشاره کرد.

دربارهٔ خاکجای وی اختلاف است؛ اما قطع یقین یا در کوفه (احتمال کم) یا در بغداد (احتمال بسیار) بوده است.

تألیفات وی:

۱ ـ تفسیر غریب القرآن،

۲ ـ غریب الحدیث؛

۳ ـ عیون الاخبار؛

۴ ـ الشعر و الشعراء؛

۵ ـ جامع الفقه و...

قرن چهارم

۸ ـ عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ ـ ؟)

ابوعتاب عبدالله بن بسطام بن شاپور نیشابوری و برادرش حسین بن بسطام. دو راوی بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری.

آن دو فقیه ثقه، برای گسترش اندیشه‌های بزرگان عصمت و طهارت علیهم السلام به قزوین سفر کردند و از راویان بزرگ آن دیار شدند. بجز آموختن در نزد پدر خود بسطام بن شاپور و عموهای خود زکریا، زیاد و حفص، در نزد استادان بزرگی چون: محمد بن خلف، علی بن ابراهیم واسطی، اسحاق بن ابراهیم، تمیم بن احمد سیرافی و... شاگردی کردند.

تألیف آن دو:

طب الائمه.

۹ ـ حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ ق ـ ؟)

ابو محمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی. فقیه و محدث شیعی ایرانی.

در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسول صلی الله علیه و آله همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.

روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و... نقل و به آن استناد شده است.

به گفتهٔ شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بودند.

وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.

تألیفات وی (و برادرش):

۱ ـ المناقب،

۲ ـ کتاب الزیارات،

۳ ـ کتاب التقیة،

۴ ـ الرد علی الغلاه،

۵ ـ المثالب و...

۱۰ ـ ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

ابومحمد احمد بن علی، معروف به ابن اعثم کوفی الکندی. محدث، شاعر و تاریخ‌نگار بزرگ شیعی.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از زادگاه و زادروز وی هیچ اطلاعی در دست نیست و حتی در نام و نسب وی اختلاف است. برخی نام وی را احمد و برخی محمد آورده‌اند. همچنین لفظ «اعثم» را که لقب پدر وی بود، گاهی دربارهٔ خود وی «ابن اعثم» به کار بردند.

یاقوت حموی در معجم الادبا ابیاتی از وی آورده است. نیز در ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، حموی از وی چنین یاد می‌کند:

«مورخ است و شیعی مذهب و نزد اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود»؛ که البته سخن حموی از جهت بغض و کینی است که به تشیع دارد.

از خاکجای وی هیچ‌گونه اطلاعی در دسترس نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الفتوح،

۲ ـ کتاب التاریخ،

۳ ـ کتاب المألوف.

۱۱ـ عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ـ؟)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی. راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

وی با امام هادی و حسن عسکری ﷺ نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر ﷺ مرتبط بود.

تألیفات وی:

۱ـ قرب الاسناد؛

۲ـ العظمه و التوحید؛

۳ـ الامامه؛

۴ـ الاستطاعه و المعرفه؛

۵ـ الطب؛

۶ـ الرسائل؛

۷ـ فضل العرب؛

۸ـ مسائل عن محمد بن عثمان العمری و التوقیعات؛

۹ـ کتاب الدلائل؛

۱۰ـ الغیبة و الحیره.

۱۲ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ـح ۳۲۰ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلّمی سمرقندی کوفی، معروف به عیاشی. از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است. در طب، نجوم، قیافه‌شناسی و... دست داشت و کتاب نگاشت. کشیّ از شاگردان وی بود.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التفسیر؛

۲ ـ المعاریض؛

۳ ـ الدعوات؛

۴ ـ کتاب الشعر؛

۵ ـ الانبیاء و الاولیاء و...

۱۳ ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟)

ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقة الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

تألیف وی:

۱ ـ تفسیر فرات.

۱۴ ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجاکه دیر زمانی در ری جاگیر شده، به ابن رازی معروف است.

همروزگار شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دو آن بزرگان روایت کرده و شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و آثاری نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان، وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)؛

۲ ـ ادب الامام و المأموم؛

۳ ـ المسلسلات الاخبار؛

۴ ـ الغایات؛

۵ ـ العروس؛

۶ ـ جامع الاحادیث النبویه.

۱۵ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی (فشافویه) از کلین در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین ـ نزدیک حسن آباد شهرری ـ مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا، به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و

دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری ﷺ، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند؛ که با اثر خود کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی، معروف به ابن زینب و... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفة» بغداد به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ کافی؛

۲ ـ کتاب رجال؛

۳ ـ رد قرامطه؛

۴ ـ رسائل ائمه؛

۵ ـ تعبیر الرؤیا.

۱۶ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه. محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران ـ یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه ـ زاده شد. در حلب که

یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«کتاب ایشان ـ تحف العقول ـ خود بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ تحف العقول عن آل الرسول؛

۲ ـ التمحیص فی ذکر اخبار ابتلاء المومن.

۱۷ ـ محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق)

ابوعلی محمد بن همام بن سهیل اسکافی، از چهره‌های درخشان، بزرگان شیعه و یاران سفرای امام زمان ﷺ.

وی در اسکاف ـ محلی میان بصره و کوفه ـ زاده شد. در آن زمان کوفه و اطراف آن به عنوان سرزمین دوستداران به حضرات معصومین ﷺ شناخته می‌شد.

محمد در خانواده‌ای تازه مسلمان که اسلام را از شیعیان پذیرفته بودند، چشم گشود و پرورش یافت.

خود می‌گوید:

«پیش از به دنیا آمدنم، پدرم نامه‌ای برای امام حسن عسکری ﷺ نوشت و از ایشان خواست تا دعا بفرماید خداوند فرزند صالحی را به وی عطا فرماید. امام در ذیل نامه مرقوم فرمود: خداوند خواستهٔ تو را برآورده فرمود».

محمد اسکافی پس از تحصیلات مقدماتی، برای کسب دانش آن روزگار به بغداد که آن زمان مرکز دانش بود، رهسپار شد اما هدف مهم‌تر وی آن بود که بدین طریق به نایب خاص قائم آل رسول ﷺ نزدیک و نزدیک‌تر شود و بتواند دستورهای ایشان را اجرا کند.

شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«ابوعلی محمد بن همام اسکافی، شخصیتی جلیل القدر و مورد اطمینان است و روایات فراوانی را روایت کرده است».

محمد اسکافی در ۸۰ سالگی به سرای باقی شتافت.

تألیفات وی:

۱ـ کتاب التمحیص؛

۲ـ الانوار فی تاریخ الائمه.

۱۸ـ کشی (ـ ح ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ. فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند بر می‌گردد. وی از غلامان عیاشی بود. در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، شورید و خروج کرد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، صاحب کتاب کامل الزیاره، هارون بن موسی تلعبکری، ابواحمد عیسی بن حیان نخعی و حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ـ الرجال؛

۲ـ معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین؛

۳ـ کثیر العلم.

۱۹ـ علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

ابوالقاسم علی بن احمد کوفی یا علوی. فقیه، متکلم، اصولی و توانا در علوم گوناگون.

در آغاز، کارش بر طریقی مستقیم بود و کتاب محکمی را تألیف کرد که از آن، می توان کتاب الاوصیاء و کتاب در فقه رانام برد. سپس حال و مذهب وی تغییر کرد و به سوی غلوّ پیش رفت.

پسر وی ابومحمد، تألیفات وی راگردآوری کرد. احمد کوفی در «کرمی» منطقه‌ای در فسا نزدیک شیراز درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ الانبیاء؛

۲ ـ الابتداء؛

۳ ـ فساد قول البراهمه؛

۴ ـ الآداب و مکارم الاخلاق؛

۵ ـ الاستدلال فی طلب الحق و...

۲۰ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله.، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی القضات و داعی الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

تألیفات وی:

۱ ـ دعائم الاسلام؛

۲ ـ شرح الاخبار؛

۳ ـ اساس التاویل؛

۴ ـ افتتاح الدعوه؛

۵ ـ التوحید والامامه؛

۶ ـ مفاتیح النعمه؛

۷ ـ الایضاح؛

۸ ـ الینبوع؛

۹ ـ المجالس و المسامرات.

۲۱ـ شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی دانشمندی جلیل القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی ﷺ، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی و...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و... بودند.

خاکجای شیخ صدوق ـ این عالم بزرگ شیعه ـ در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

تألیفات وی:

۱ ـ من لایحضره الفقیه (دومین کتاب اربعهٔ حدیث شیعه)؛

۲ ـ مدینة العلم؛

۳ ـ کمال الدین و تمام النعمه؛

۴ ـ الخصال؛

۵ ـ توحید؛

۶ ـ الامالی؛

۷ ـ المقنع فی الفقه و...

قرن پنجم

۲۲ـ سید رضی (۳۵۹ـ ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن الحسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی. از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

وی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. در بغداد زاده شد. از سوی پدر و مادر، نسبی شریف داشت. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاء الدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی ـ فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعر الطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و...

وی بسیار بذل الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیکی خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق هایی برای زیست دانشجویان و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ...

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم ﷺ به خاک سپرد.

تألیفات وی:

۱ ـ نهج البلاغه،

۲ ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن،

۳ ـ مجازات الآثار النبویه،

۴ ـ حقایق التاویل فی متشابه التنزیل،

۵ ـ خصائص الائمه،

۶ ـ دیوان اشعار.

۲۳ ـ خزاز رازی (؟ ـ ح ۴۱۰ ق)

شیخ ابوالقاسم علی بن محمد علی خزّاز رازی قمی. ثقهٔ معروف و محدث امامیه.

وی در سفرهای بسیاری که داشت، از بزرگان علمای شیعه استماع حدیث کرد که از جمله مشایخ وی: شیخ صدوق، ابی المفضل شیبانی، شیخ احمد عیاشی و بزرگانی چون این شیوخ بودند. چندی در حوزه‌های قم و ری تدریس کرد. ابوالعباس نجاشی که از همروزگاران وی بوده، او را در رجال خویش، ثقهٔ فقیه و اصحابنا خوانده است.

هم کتابی در کلام، هم در فقه دارد. در ری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیف وی:

۱ ـ کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر.

۲۴ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه.

وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول

پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. شیخ طوسی نیز که از شاگردان ارزشمند مکتب وی است، می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عباد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید: «بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و...

شاگردانی راکه تربیت کرد، از بهترین‌های جهان اسلام و تشیع هستند: سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتوح کراجکی و...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد ﷺ نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ المقنعه؛

۲ـ الفرائض الشریعه؛

۳ـ الامالی؛

۴ـ الارشاد و...

۲۵ـ سید مرتضی (۳۵۵ـ ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر. دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ

امامیه خوانده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ـ تنزیه الانبیاء،

۲ـ الانتصار فی ما انفردت به الامامیة من المسائل الفقهیة،

۳ـ الذریعه فی اصول الشریعه،

۴ـ المحکم و المتشابه،

۵ـ المختصر،

۶ـ الامالی،

۷ـ درر الفوائد و...

۲۶ـ احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ـ ۴۵۰ ق)

ابوالحسین احمد بن علی بن عباس بن محمد بن عبدالله نجاشی. راوی ثقه، نسابهٔ توانا و عالم بسیار بزرگ امامیه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وی در شهر کوفه زاده شد. پدرش (علی بن احمد) از محدثین و بزرگان شیعه بود. سفرهای دور و نزدیکی داشته که بیشتر به نیت زیارت عتبات عالیات بوده. چندی در بغداد، چندی در نجف اشرف و سامرا گذراند.

وی از اندک راویانی است که تنها از موثقین و افراد معتبر روایت نقل کرده و به همین دلیل هم کتاب رجال وی سرآمد کتب دیگر است.

استادانی که در محضر آنها شاگردی کرد، عبارتند از: پدرش (که از او یاد شد)، شیخ مفید، احمد بن عبد الواحد بزاز معروف به ابن حاشر و...

شاگردان وی نیز شیخ الطائفه طوسی، شیخ ابوالحسن صهرشتی و سید عماد الدین بن معید حسنی مروزی بودند.

نجاشی در ۷۸ سالگی در مطیرآباد از نواحی سامرا چشم از جهان فروبست.

تألیفات وی:

۱ـ رجال (فهرست اسماء مصنفی الشیعه)،

۲ ـ انساب بنی نصر بن قعین؛

۳ ـ کتاب الجمعه و ماورد فیه من الاعمال و...

۲۷ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع.

وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید درس آموخت و شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچید و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گزارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، خاک شد.

تألیفات وی:

۱ ـ الاستبصار (سومین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)؛

۲ ـ تهذیب الاحکام (چهارمین کتاب از کتاب‌های اربعهٔ شیعه)؛

۳ ـ النهایه؛

۴ ـ المبسوط؛

۵ ـ الخلاف؛

۶ ـ التبیان و...

۲۸ـ ابوالفتح کراجکی (؟ـ ۴۹۹ ق)

شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی. فقیه، اصولی، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب، مسلط به علوم حدیث، فلسفه، کلام، نحو، اخلاق، تاریخ، رجال، تفسیر و پزشکی.

وی در محضر استادان بزرگواری چون شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی و... شاگردی کرد و از هر کدام توشه‌ای و بهره‌ای گرفت. سفرهای بسیاری به کشورهای مختلف از جمله فلسطین، سوریه، لبنان، مصر، بغداد و همچنین شهرهای دور و کنار خود داشت. با مباحثات و تألیفات خود که نزدیک ۸۰ اثر می‌شود به بررسی مذاهب اسماعیلیه، فرق اهل تسنن، یهودیت و مسیحیت پرداخت و برتری شیعه و مذهب امامیه را بر همگان آشکار کرد.

وی در لبنان و شهر صور درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ کنز الفوائد؛

۲ ـ روضة العابدین و نزهة الزاهدین؛

۳ ـ الرسالة الناصریه؛

۴ ـ معدن الجواهر و...

قرن ششم

۲۹ـ فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. وی در تألیفاتش دارای اختیار بود؛ مثلا از کتاب مقتصد در نحو، اختیاری نیکو کرده است به غایت کمال؛ و از تفسیر امام زمخشری (کشّاف) اختیاری کرده است فی غایه الجوده.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای

بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن الائمه علیه السلام به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱ـ مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)؛

۲ـ الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)؛

۳ـ الآداب الدینیة للخزانة المعینیة؛

۴ـ تفسیر الکافی الشافی؛

۵ـ نثر الآلی؛

۶ـ اسرار الامامه و...

۳۰ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق)

ابونصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی. عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاة الانوار فی غرر الاخبار.

تألیف وی:

۱ـ مکارم الاخلاق.

۳۱ـ عمادالدین طبری ـ (؟ ـ ۵۵۳ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین. عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

تألیفات وی:

۱ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛

۲ـ الزهد و التقوی؛

۳ـ الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات.

۳۲ـ ابو علی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ ق)

شیخ سدید الدین ابوعلی بن طاهر صوری عاملی. عالم، فاضل و فقیه امامیه در قرن ششم هجری.

از زادروز و زادجای وی اطلاعی در دست نیست. اما چون به عامل نسبت داده شده، برمی‌آید از آنجا بلند شده و پرورش یافته. صاحب بحار الانوار کتاب قضاء حقوق المومنین را به وی منسوب می‌داند و به کتاب وی اعتماد دارد و از آن نقل کرده است.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیف وی:

۱ ـ قضاء حقوق المومنین.

۳۳ـ تاج الدین شعیری (؟ـ؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری. عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت.

تألیف وی:

۱ ـ جامع الاخبار.

۳۴ـ احمد بن علی طبرسی (؟ـ؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ ماهر بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طَبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگرد وی ابن شهر آشوب مازندرانی.

تألیفات وی:

۱ ـ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛

۲ ـ تاریخ الائمه علیهم‌السلام؛

۳ ـ فضائل الزهراء علیهاالسلام؛

۴ ـ مفاخر الطالبیة؛
۵ ـ الکافی فی الفقه.

۳۵ ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام. در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر ـ حوالی رود دجله و فرات ـ زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

تألیفات وی:

۱ ـ غرر الحکم و درر الکلم؛
۲ ـ الحکم و الاحکام من کلام سید الانام.

۳۶ ـ سید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

سید ابوالرضا ضیاء الدین فضل الله بن علی بن عبیدالله حسینی راوندی. فاضل، عالم، رییس مذهب، ادیب، شاعر و راوی ثقهٔ قرن ششم هجری.

در یکی از شهرهای اطراف کاشان به نام راوند و در خانواده‌ای دوستدار خاندان رسولﷺ زاده شد.

از وی پیوسته در کتاب‌های تراجم احوال و علم رجال به بزرگی یاد شده است؛ از جمله عماد کاتب می‌گوید:

«سید فضل الله راوندی شخصیتی کم‌نظیر و دارای نسبی شریف و اخلاقی بزرگوار بود. واعظی بزرگ و دارای خطی خوش و تألیفات فراوان بوده...»

سید فضل الله راوندی از علمای بزرگی چون: شیخ رکن الدین علی بن عبدالصمد بن محمد تمیمی نیشابوری، احمد بن قافه کوفی، قاضی عماد الدین استرآبادی و... اجازهٔ روایت داشت. استادان وی، امام شهید عبدالواحد بن اسماعیل رویانی، سید ابوالبرکات مشهدی، شیخ بارع عبدالوهاب بغدادی و... بودند.

شاگردانی که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، جملگی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بودند: ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی، شیخ محمد بن حسن طوسی (پدر خواجه نصیر طوسی)، شیخ قوام الدین بحرانی و شیخ تاج الدین شعیری.

وی پس از عمری خدمت به اسلام و علوم و معارف معصومین(ع)، در کاشان درگذشت.

تألیفات وی:

۱ ـ النوادر،

۲ ـ ضوء الشهاب فی شرح الشهاب،

۳ ـ التفسیر و...

۳۷ ـ قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

شیخ قطب الدین، ابوالحسن / ابوالحسین سعید بن عبدالله بن هبه الله بن حسن راوندی کاشانی. عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخ دان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در راوند کاشان زاده شد و پدر و پدر بزرگ وی از علمای بزرگ زمان خود بودند. در آغاز، در نزد پدر خود تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و به محضر اساتید بنام آن دوره راه یافت و به کسب دانش پرداخت که آن اساتید عبارتند از: فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان، عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری، صفی الدین سید مرتضی ابن داعی رازی و...

چندی در شهر مقدس قم جایگیر شد و از محضر اساتید آنجا نیز فیض برد و چیزی نگذشت که از چهره‌های سرشناس شیعه گردید.

شاگردان او عبارتند از: نصیرالدین حسین راوندی و ظهیرالدین محمد راوندی (فرزندان وی)، قاضی احمد بن علی بن عبدالجبار طوسی، فقیه علی بن محمد مدائنی و...

قطب راوندی در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ الخرائج و الجرائح،

۲ ـ فقه القرآن،

۳ ـ اسباب النزول،

۴ ـ تهافت الفلاسفه،

۵ ـ الاغراب فی الاعراب و...

۳۸ـ ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ ق)

ابوالحسن محمد بن احمد بن علی قمی، معروف به ابن شاذان قمی. عالم بزرگوار و راوی ثقهٔ شیعه.

وی از بزرگانی است که از افراد بسیاری نقل روایت کرده و محضر بسیاری از علمای شیعه و سنی را درک نموده است. استادان وی پدرش احمد بن علی (از علما و مولفان شیعه)؛ دایی‌اش ابوالقاسم بن قولویه صاحب کتاب کامل الزیارات، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی و...

از جمله شاگردان و راویان احادیث ابن شاذان نیز می‌توان از: شیخ طوسی، نجاشی و کراجکی نام برد.

تألیفات وی:

۱ـ مأه منقبه؛

۲ـ بستان الکرام؛

۳ـ البیان فی ردّ الشمس لامیرالمومنین ﷺ؛

۴ـ المناقب؛

۵ـ ایضاح دفائن النواصب.

۳۹ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی. فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. وی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

دربارهٔ وی، الوافی بالوفیات چنین می‌گوید:

«وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید؛ به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نظری مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبد الواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

تألیفات وی:

۱ـ مناقب آل ابی طالب ﷺ؛

۲ـ مثالب النواصب؛

۳ـ المخزون المکنون فی عیون الفنون؛

۴ـ مائدة الفائدة؛

۵ـ المثال فی الامثال و...

۴۰ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ـ۵۹۸ق)

ابوعبدالله محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی. از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس الدین فخار بن معد موسوی و...

ابن ادریس ـ عالم بزرگوار جهان تشیع ـ در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛

۲ـ کتاب التعلیقات؛

۳ـ خلاصة الاستدلال و...

قرن هفتم

۴۱ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان بربست.

تألیفات وی:

۱ـ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر؛

۲ـ مسالة فی المواسعة والمضایقة.

۴۲ـ ابن اثیر (۵۵۵ـ ۶۳۰ق)

ابوالحسن علی بن ابی الکرام محمد بن عبدالکریم بن عبدالله شیبانی. تاریخ‌نگار، ادیب، نسب‌شناس و محدث. ملقب به عزّالدین و مشهور به ابن اثیر جزری.

وی در جزیرهٔ ابن عمر زاده شد و دورهٔ جوانی خود را در موصل گذراند. در موصل، شام و بغداد نزد استادان بنامی چون ابومحمد عبدالله بن علی بن سویده، ابوالقاسم یعیش بن صدقه، عبد المنعم بن کلیب حرانی و... دانش روزگار را فراگرفت.

ابن خلّکان می‌گوید: «ابن اثیر، حافظ حدیث بود و تواریخ را از برداشت و انساب عرب را نیک می‌دانست و به اخبار عرب واقف بود».

وی در بغداد درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ اللباب فی تهذیب الانساب؛

۲ ـ أسد الغابة فی معرفة الصحابه؛

۳ ـ الکامل فی التاریخ؛

۴ ـ التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیة و...

۴۳ ـ ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ق)

ابوعمرو جمال الدین عثمان بن عمر. نحوی و فقیه مالکی.

خاندان وی از کردان، ساکن دونه قریه‌ای در همدان بودند و پدر وی مردی سپاهی و از حاجبان دستگاه امیر عزالدین موسک صلاحی بود و به همین خاطر وی را ابن حاجب گفتند و بر آن شهرت یافت.

ابن حاجب در استا ـ شهری در منطقهٔ صعید مصر ـ زاده شد. وی در قاهره به فراگرفتن قرآن کریم پرداخت و سپس فقه مالکی آموخت.

استادانی که در نزدشان شاگردی کرد، از جمله: ابوالجود غیاث بن فارس لخمی، شاطبی، ابومنصور ابیاری، ابوالحسین بن جبیر، امام شاذلی و... بودند.

ابن خلدون از وی، نه تنها به نحوی و فقیه ارجمند یاد می‌کند که وی را اصولی بزرگ می‌داند. از خاکجای او اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ الکافیة؛

۲ ـ الامالی النحویه؛

۳ ـ المختصر فی فروع اجامع الامهات؛

۴ ـ منتهی السؤال و الامل فی علمی الاصول و الجدل و...

۴۴ ـ سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس. فقیه نام‌آور، ادیب گرانقدر و شاعری چیره‌دست. از نوادگان امام حسن مجتبی و امام سجاد علیهما السلام.

وی در شهر حلّه زاده شد و در همانجا هم تحصیلات ابتدایی خود را گذراند. موضوع تألیفات وی بیشتر در خصوص ادعیه و زیارات است. چندی نقابت علویان را پذیرفت تا بتواند به امور شیعیان بپردازد.

وی در ۷۵ سالگی درگذشت و در حرم امیرالمومنین ﷺ به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المهمات و التتمات (۱۰ جلد که هر کدام با عنوان مستقل چاپ شده است: فلاح السائل، زهره للربیع، جمال الاسبوع، اقبال الاعمال و...).

۲ ـ کشف المحجه لثمرة المهجه؛

۳ ـ مصباح الزائر و جناح المسافر؛

۴ ـ اللهوف علی قتلی الطفوف؛

۵ ـ مهج الدعوات و منهج العنایات؛

۶ ـ فرج المهموم؛

۷ ـ الاستخارات و...

۴۵ ـ محقق حلّی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

ابوالقاسم جعفر بن حسن یحیی بن حسین سعید هذلی حلّی، ملقب به نجم الدین ومعروف به محقق حلّی.

فقیه گرانمایه، محدث ارجمند، ادیب، شاعر، منشی و عالم امامیه و مرجع تقلید شیعه در دورهٔ خود.

در حلّه زاده شد و نخست در نزد پدر خود حسن بن یحیی بن سعید، مقدمات علوم روزگار را خواند و آن را پشت سر گذارد. پس از آن در نزد استادان آن دوره که مشایخ وی در قرائت و روایت نیز بودند، بهره‌ها برد:

نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابوالبقاء هبه الله. نما حلّی الربعی، سید فخار بن معد موسوی، شیخ مفید الدین محمد بن جهم حلّی و...

در سرودن شعر، بسیار چیره‌دست بود و در نگاشتن نثر، نوآفرین. نگاشته‌هایش در نهایت فصاحت، بلاغت و جزالت بود.

شاگردانی که در نزدش درس آموختند، عبارتند از:

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی ـ مشهور به علامه ذایع الصیت [=پرآوازه] ـ حسن بن داود حلّی، سید غیاث الدین عبدالکریم صاحب فرحه الغری، سید جلال الدین محمد بن

علی بن طاووس، جلال الدین محمد بن محمد کوفی هاشمی، نجم الدین طمان بن احمد عاملی شامی و...

اعیان الشیعه و برخی کتب رجال، سال درگذشت وی را ۶۷۶ق گزارش کردند. وی در همان شهر حلّه درگذشت و به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛

۲ـ النافع (مختصر الشرائع)؛

۳ـ المعتبر فی شرح المختصر؛

۴ـ اصول الدین؛

۵ـ شرح نکت النهایه و...

۴۶ـ علی بن عیسی اِربِلی (؟ـ ۶۹۳ق)

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، سیره‌نویس، تاریخ‌نگار، شاعر، متکلم و عالم امامیهٔ قرن هفتم هجری.

وی در اِربِل یکی از شهرهای شمال عراق زاده شد. پدرش حاکم اربل بود. فرزندان و نوه‌های وی همه از علما و ادبای زمان خود بودند.

فضل بن روزبهان عالم متعصب اهل تسنن دربارهٔ وی می‌گوید:

«امامیه متنفق‌اند که علی بن عیسی اربلی از بزرگ‌ترین علمای آنهاست و آثارش هیچگاه کهنه و پوسیده نمی‌شود. او قابل اعتماد و مورد وثوق در نقل است».

وی در نزد اساتید بنامی چون: سید بن طاووس صاحب کتاب اقبال الاعمال، علی بن فخار، ابن ساعی بغدادی و... شاگردی کرد و آموخت و شاگردانی را چون: علامه حلّی، شیخ رضی الدین (برادر علامه حلّی) و... تربیت کرد.

عیسی اربلی در بغداد درگذشت و در خانهٔ مسکونی خود به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ کشف الغمة فی معرفه الائمة؛

۲ـ المقامات؛

۳ ـ دیوان اشعار؛
۴ ـ کتاب الطیف.

قرن هشتم

۴۷ ـ سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟)

ابو محمد سید هبة الله حسن موسوی. فاضل، عالم کامل، محدث جلیل القدر و فقیه امامیه.

وی همروزگار علامهٔ بزرگوار حلّی بود.

تنها کتاب وی، المجموع الرائق من ازهار الحدائق است که به اشتباه بـه شـیخ صـدوق نسبت داده شده و این کتاب اخبار، کلام، فقه و... را در بردارد و در دو جلد بزرگ است.

از زادروز، درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

۴۸ ـ شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

شیخ شمس الدین ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی، معروف به شهید اول یا شهید علی الاطلاق. فقیه، عالم امامیه و از نوابغ اجتهاد.

وی در جزین از توابع جبل عامل زاده شد. نخست، نزد پدر و برخی از علمای جـبل عامل به کسب دانش پرداخت و به دلیل هوش سرشار و حـافظهٔ قـوی، دیگـر در آنـجا تشنگی‌اش رفع نمی‌شد و این شد که در ۱۶ سالگی عازم عراق گردید.

نخست، در شهر حلّه، شاگردی فخرالمحققین فرزند علامه حلّی را کرد و پس از یک سال یعنی در سال ۷۵۱ ق به دریافت اجازه نایل شد. از آن پس بود که سفرهای دیگر خود را به طور جدی برای کسب فیض بیشتر از علما آغاز کرد.

وی به مدرسهٔ بزرگ کربلای معلا و به حوزهٔ درس سید عمیدالدین اعرجی حـائری، برادرش سید ضیاء الدین و سید عالم الدین موسوی حائری پیوست و بـهره‌ها بـرد و از مشایخ یاد شده به دریافت اجازاتی نایل گردید و در همانجا بود که با تدریس و فتوا، آوازهٔ بلندی یافت.

از آنجا راهی بغداد، مکهٔ معظّمه، مدینهٔ منوّره، فلسطین، شام و مصر شد و از عـلمای فریقین سنی و شیعی بهره‌مند گردید و اجازات مفصلی را نیز به دست آورد.

در دمشق بود که زانوی ادب و شاگردی در نزد حکیم متألّه قطب الدین رازی بویهی گذارد و از او فیض برد و بسیار آموخت.

وی با دلی متّقی و علمی ناب به زادگاه خود جزین برگشت و در آنجا مدرسهٔ فقهی بنیان کرد و سپس با همتی والا، حوزهٔ این مدرسه را تا شام گسترش داد که در آن نوآوری‌های فقهی به ظهور گذاشت. آوازهٔ شهید اول چنان در گوشه و کنار پیچید که سلطان علی بن المؤید حاکم خراسان و رهبر و زعیم روحی سربداران خراسان به سوی وی نامه‌ای مبنی بر در دست گرفتن حکومت سربداران فرستاد.

از اینجا بود که زندگی سیاسی شهید اول آغاز می‌شود و با توجه به این که وی از زادگاهش جزین به شام کوچیده و در آنجا جایگیر شده بود و در سرای خود تدریس و مجلس بحث و مناظره را ترتیب می‌داد، حکومت وقت به دقت وی را تحت نظر داشت.

نخستین کاری که بر خود فریضه می‌دانست، وحدت بین مسلمانان سنی و شیعه و برانداختن مغولان و حکومت جور بود و در این راستا، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. اما شاگرد وی محمد مالوشی از علمای کرد شیعه با وی اختلاف نظر پیدا کرد و آن این‌که، صفات الهی را به حضرات معصومین علیهم‌السلام منسوب می‌دانست که شهید اول وی را تکفیر کرد و کار به کارزار و کشته شدن شیخ مالوشی کشید. همین مسأله پس از چندی به دست و دسیسهٔ جانشین شیخ مالوشی یعنی شیخ تقی الدین جبلّی خیامی و شهادت جمع کردن و امضا نمودن بسیاری از شیعیان مرتد و اتباع مالوشیه، منجر به حکم تکفیر وی از سوی قاضیان بیروت و صیدا و سرانجام قاضی شافعی شام شیخ عباد بن جماعه گردید و پس از آن که به شهید اول توبه ارائه شد و وی از آن سرباز زد، وی را در قلعهٔ رحبهٔ دمشق زندانی و پس از آن سر وی را قطع کردند و پیکرش را به دار آویختند و سنگسار کردند و سپس سوزاندند ـ رضوان الله تعالی علیه.

شاگردانی که در نزد وی آموختند و رویهٔ او را عملاً دنبال کردند، سه فرزند او شیخ رضی الدین محمد، شیخ ضیاء الدین علی، شیخ ابومنصور الحسن و بسیار دیگر مانند حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و شیخ شمس الدین محمد بن عبدالعلی کرکی عاملی و... بودند.

شهید اول، آثار گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که بالغ بر بیست عنوان می‌شود.
تألیفات وی:
۱ـ اللمعة الدمشقیة؛
۲ـ غایة المراد فی شرح الارشاد؛
۳ـ البیان فی الفقه؛
۴ـ المزار؛
۵ـ الدرة الباهرة من الاصداف الطاهرة؛
۶ـ الدروس؛
۷ـ الذکری و...

قرن نهم

۴۹ـ ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ ۸۴۱ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی. فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و... دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متماز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد:

«عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل ... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و برآنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمومنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند.

استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول،

فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و...

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸۴ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

تألیفات وی:

۱ ـ آداب الداعی؛

۲ ـ استخراج الحوادث؛

۳ ـ اسرار الصلاه؛

۴ ـ التحصین فی صفات العارفین؛

۵ ـ عدة الداعی ونجاح الساعی و...

۵۰ ـ حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ ـ ؟)

عزّالدین حسن بن سلیمان حلّی، فقیه و محدث شیعی و از شاگردان ممتاز شهید اول. برخی وی را حلبی و برخی از مردم جبل عامل می‌دانند. در نزد شهید اول (شیخ شمس الدین محمد مکی) و سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم نیلی شاگردی کرد، آموخت و از شهید اول اجازهٔ روایت گرفت.

حسین بن محمد بن حسن حمویانی و تاج الدین عبدالحمید بن احمد هاشمی زینی، از وی اجازهٔ روایت داشتند.

خاکجای وی مشخص نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ مختصر البصائر لمنتخب البصائر؛

۲ ـ المختصر؛

۳ ـ الرجعه؛

۴ ـ تفضیل محمد ﷺ وآله علی الانبیاء ... ؛

۵ ـ احادیث الذّر.

۵۱ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (ـ ح ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحار الانوار و وسائل الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

تألیفات وی:

۱ ـ ارشاد القلوب الی الصواب؛

۲ ـ اعلام الدین فی صفات المومنین؛

۳ ـ غرر الاخبار و درر الآثار؛

۴ ـ الاربعون حدیثاً.

قرن دهم

۵۲ـ ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ۹۰۵ ق)

ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی، ملقب به تقی الدین. عالم و فقیه بزرگ شیعه از مردم جبل عامل.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وی در روستای کفر عیمای جبل عامل زاده شد. همانجا در نزد پدر خود علی بن ابراهیم، درس‌های نخستین را فرا گرفت. پس از به پایان رساندن درس‌های نخستین، به کربلای معلّی رهسپار شد و چندی در آنجا ماند و درس گرفت و آموخت.

مشایخی که وی هم از آنها اجازهٔ روایت گرفت و در نزدشان شاگردی کرد:

علی بن ابراهیم صالح کفعمی (پدر وی)، حسین بن ساعد حسینی حائری صاحب تحفة الابرار فی مناقب الائمة الاطهار، سید علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی صاحب رفع الملامه.

صاحب امل الامل وی را ادیب، شاعر و ثقه می‌نامد. صاحب تکلمة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی از فاضلان، محدثان، راست‌کرداران و پرهیزگاران بنام و حد میان شهید اول و ثانی بود و آثار بسیاری دارد.»

کفعمی در همان روستای کفرعیما درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ المصباح (الجنة الواقیة والجنة الباقیة)،

۲ ـ مختصر،

۳ ـ البلد الامین والدرع الحصین،

۴ ـ نهایت الارب فی امثال العرب،

۵ ـ النخبة و ...

۵۳ ـ ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰ ـ ب ۹۱۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زید الدین ابی الحسن علی بن حسام الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذارده بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون: شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود میهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و یکی از همین مناظرات وی میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورده و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظره بین الغروی و الهروی، که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبد الکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سید محسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و... بودند.

ابن ابی جمهور، چون در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

تألیفات وی:

۱ ـ عوالی اللآلی [=غوالی اللآلی]

۲ ـ الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة؛

۳ ـ درر اللئالی؛

۴ ـ زاد المسافرین فی اصول الدین؛

۵ ـ المجلی و...

۵۴ ـ محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ق)

شیخ نورالدین علی بن الحسین بنت عبد العالی کرکی، معروف به محقق ثانی. عالم و فقیه امامیه در قرن دهم هجری.

وی از علمای جبل عامل بود و تحصیلات خود را در شام و عراق تکمیل کرد و پس از تکمیل مراتب علمی و عملی، بنا به درخواست شاه تهماسب به ایران سفر کرد و شیخ الاسلام رسمی ایران شد. از زادروز وی اطلاعی در دست نیست.

استاد وی، شیخ علی بن هلال جزائری بود و از او بسیار آموخت.

شاگردانی که در نزدش شاگردی کردند و درس گرفتند، عبارتند از:

شیخ زین الدین فقعانی، شیخ احمد بن محمد بن ابی جامع، شیخ نعمت الله بن شیخ جمال الدین، احمد بن الشیخ شمس الدین و...

وی در نجف اشرف درگذشت.

تألیفات وی :

۱ ـ اثبات الرجعه،

۲ ـ احکام الارضین،

۳ ـ جامع المقاصد،

۴ ـ نفحات اللاهوت،

۵ ـ حاشیة المختصر النافع و...

۵۵ـ شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی. فقیه نامدار و عالم بزرگوار شیعه.

وی در جبع از شهرهای جبل عامل و در خانواده‌ای از اهل علم و فقاهت زاده شد.

در آغاز، تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود نورالدین علی بن احمد گذراند. سپس به شهر میس کوچید و در محضر شیخ علی بن عبد العالی میسی به تحصیلات خود ادامه داد و کتاب‌های شرایع الاحکام محقق حلّی و ارشاد و قواعد علامه حلّی را در نزد او خواند. پس از آن به کرک نوح رهسپار شد و نحو و اصول را نزد سید جعفر کرکی فراگرفت و پس از سه سال اقامت در آنجا به دمشق سفر کرد و در محضر شیخ محمد بن مکی، پاره‌ای از کتب طب، حکمت و هیأت را آموخت. سپس به مصر رفت و در درس شانزده استاد برجسته به آموختن علوم عربی، اصول فقه، هندسه، معانی و بیان، عروض، منطق، تفسیر و ... همت گماشت.

وی سفرهای بسیاری در دوران زندگانی خود داشت که یکی از آنها و مؤثرترین آن، سفر به روم شرقی قسطنطنیه بود. در آنجا بود که پس از ارائهٔ رساله‌ای به قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی زادهٔ رومی که دربارهٔ ده علم بود، به اجازه و پیشنهاد وی به تدریس در «مدرسهٔ نوریهٔ» بعلبک مشغول شد و مدیریت آنجا به او واگذار گردید.

پس از جایگیر شدن در بعلبک، در سایهٔ آوازهٔ علمی خود مرجعیت یافت و دانشمندان از دور دست‌ترین جای‌ها برای استفاضهٔ علمی نزد وی می‌آمدند.

وی در این شهر، تدریس جامع (تدریس پنج‌گانهٔ جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) را آغاز کرد و در حقیقت فقه مقارن و عقاید تطبیقی را درس داد.

صاحب روضات الجنات آورده:

«تاکنون در جمع دانشمندان بزرگ و برجستهٔ شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت، سعهٔ صدر، خوش‌فهمی، حسن سلیقه، داشتن نظم و برنامهٔ تحصیلی، کثرت اساتید، ظرافت طبع، معنویت سخن و پختگی، به پای شهید ثانی برسد... وی در ردهٔ پس از معصومان علیهم السلام قرار دارد».

شهید ثانی در رؤیایی صادقه، شهادت خود را چنین دیده که: «در عالم رؤیا سید مرتضی علم الهدی را دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داده و علمای امامیه و شیعه در آن شرکت داشتند. وقتی وارد مجلس شدم، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد در کنار استاد شهید اول بنشینم».

شهید ثانی به فتوای قاضی صیدا مبنی بر رافضی و شیعی بودن، به دستور حاکم ترکان عثمانی سلطان سلیم تحت پیگرد قرار گرفت تا وی را زنده به دربار بیاورند اما وزیر وی رستم پاشا که مأمور به دستگیر کردن شهید ثانی بود، وی را در قسطنطنیه به شهادت رساند که البته به همت سید عبدالرحیم عباسی، رستم پاشا قصاص شد و به هلاکت رسید و خون شهید ثانی هدر نشد. پیکر شریف وی را پس از سه روز به دریا افکندند.

تألیفات وی بی‌شمار است؛ طوری که در امل الامل آمده که از شهید ثانی دو هزار مجلد کتاب به جای است که دویست عدد آن به دستخط خود شهید ثانی بوده است.

تألیفات وی:

۱ ـ منیة المرید فی ادب المفید و المستفید؛

۲ ـ روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان؛

۳ ـ حقائق الایمان؛

۴ ـ البدایه فی علم الدرایه؛

۵ـ الفوائد العلمية فى شرح النفلية؛
۶ـ مسالک الافهام؛
۷ـ الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية و...

قرن یازدهم

۵۶ـ طُریحی (۹۷۹ـ۱۰۸۵ق)

فخرالدین بن محمد علی، معروف به شیخ طریحی. فقیه، فاضل، محدث، قرآن پژوه و شاعر شیعهٔ امامیه.

انتساب وی به احمد بن طریح، جد عالی مقامش بود. دربارهٔ زادگاه وی اطـلاعی در دست نیست. وی از پرهیزگارترین و پارساترین مردم روزگار خویش بود. بسیاری وی را امام و پیشوا و عارف زمانهٔ خویش می‌دانستند. وی با شیخ حرّ عاملی و مجلسی اول و دوم همروزگار بود.

استادانی که وی نزد آنها بهره‌ها برد و آموخت، شیخ محمد بن جابر عاملی جعفی، شیخ محمود بن حسام شرفی، شرف الدین علی بن حجة الله شوستانی و عمویش محمد حسین طریحی بودند.

شاگردان وی نیز، برادرزاده‌اش حسام الدین طریحی، فرزندش صفی‌الدین طـریحی، سید هاشم بحرانـی صـاحب تفسیر البرهان، مـیر مـحمود کـاظمی و شـیخ مـحمد امـین کاظمی بودند.

شیخ طریحی بیش از ۴۰ جلد کتاب نگاشت که درعلوم گوناگون بود. وی در رماحیهٔ بغداد درگذشت و در پشت حرم علوی ﷺ به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ـ مجمع البحرين و مطلع النيّرين؛
۲ـ المستطرفات فى شرح نهج الهداة؛
۳ـ الاحتجاج فى مسائل الاحتياج؛
۴ـ ايضاح الحساب فى شرح خلاصة الحساب؛
۵ـ تحفة الوارد و عقال الشارد و...

قرن دوازدهم

۵۷ـ سید ولی الله رضوی (؟ـ؟)

سید ولی الله بن نعمة الله حسین رضوی حائری، عالم، فاضل و فقیه امامیه. همروزگار شیخ بهایی. از زندگانی و درگذشت وی بیش از این یافته نشد.

تألیفات وی:

۱ـ مجمع البحرین فی فضائل السبطین؛

۲ـ کنز المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام؛

۳ـ منهاج الحق و الیقین.

۵۸ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰۴ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و به جان و دل، محبت اهل بیت علیهم السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن الائمه حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (= قصاید)

وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی راکه وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمد رضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا ﷺ، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

۵۹ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی. فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت و علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری بودند و مشایخ نقل وی: مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی.

شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ

اعظم، انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

۶۶ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است.

این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷۴ سال پربار، به خاک سپرده شد.

تألیفات وی:

۱ ـ بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار ﷺ؛

۲ ـ مرآت العقول؛

۳ ـ حق الیقین؛

۴ ـ زاد المعاد؛

۵ ـ عین الحیاه و...

قرن چهاردهم

۶۰ ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور، زاده شد. هشت سال بیش نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل القدر محمد علی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید

که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار گردید و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

بجز استادانی که از وی نام برده شد، وی در نزد استادان به نام دیگری چون: میرزای شیرازی، فتح علی سلطان آبادی، شیخ فضل الله نوری، شاگردی کرد و خود نیز شاگرد برجسته‌ای را به جهان شیعه یعنی شیخ آقا بزرگ تهرانی، شناساند که آقا بزرگ تهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

تألیفات وی:

۱ ـ مستدرک الوسائل،

۲ ـ نفس الرحمان،

۳ ـ دارالسلام،

۴ ـ فصل الخطاب،

۵ ـ جنة المأوی و ...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۶۱ـ حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی. از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سید مهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هیجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی

استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله : میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌نمود و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمد تقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت؛ طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه الطوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی

حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ جعفریات (اشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم ؛ چند جلد از مفتاح الکرامه، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی ـ یکی از شاگردان وی ـ در ۷۱۴ص به تازگی در قم به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که عبارتند از: حاشیة علی العروة الوثقی؛ حاشیة علی خلاف الشیخ الطوسی؛ شرح کفایه الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات الصالحات به جای گزارد:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه(س)؛ کتابخانهٔ مسجد اعظم؛ مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین است؛ حسینیه و حمام سامرا؛ مسجد هامبورگ آلمان؛ بازسازی و مرمت چندین مدرسه؛ مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف؛ بیمارستان نکویی قم و...

آیت الله بروجردی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعة است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندۀ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیتعليهم السلام می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای مهوری که در ترجمۀ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از برادر فاضل و پژوهشگر آقای کورش منصوری و حجة الاسلام والمسلمین نظری که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرائی این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همۀ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی حضرت آیة الله العظمی سید حسین بروجردی طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیری نمایم، بویژه حضرت آیة الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همۀ عزیزان را به دعای حضرت بقیة اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همۀ عزیزان را به دیدۀ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالیمقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدۀ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائۀ بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلامﷺ پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیة علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران، شهریور ۱۳۸۵ شمسی

برابر با شعبان ۱۴۲۷ قمری

منابع و مآخذ تحقیق

۱ . *اختیار معرفة الرجال* المعروف بـ *رجال الکشّی*. ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی. دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲ . *اعیان الشیعه*. امین، علامه سید محسن. دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳ . *تتمه المنتهی*. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۴ . *تنقیح المقال فی علم الرجال*. عبدالله المامقانی. مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ق.

۵ . *جامع الرواة*. محمد بن علی الاردبیلی الغروی الحائری. مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۶ . *خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال*. العلّامة الحلّی. نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۷ . *دانشنامهٔ جهان اسلام*. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۸ . *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۹ . *دایرة المعارف تشیع*. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۰ . *دایرة المعارف مصاحب*. مصاحب، غلامحسین. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱ . *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. طهرانی، آقا بزرگ. دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۲ . *رجال السیّد بحر العلوم* المعروف بـ *الفوائد الرجالیّة*. السید محمد المهدی بحر العلوم الطباطبائی. مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۳ . *رجال النجاشی*. ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی. مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ق.

۱۴ . *ریاض العلماء وحیاض الفضلاء*. المیرزا عبد الله الافندی الاصبهانی. مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۵ . *ریاض المحدّثین*. محمّد علی بن الحسین النائینی. مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳م.

۱۶ . *سیرة النبویة*. ابن هشام. دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۷ . *الفتوح اعثم کوفی*. احمد بن علی اعثم کوفی. مترجم محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۸ . *فرهنگ‌نامهٔ دهخدا*. دهخدا، علی اکبر. موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۱۹ . *فرهنگ‌نامهٔ معین*. معین، محمد. انتشارات امیرکبیر، چاپ هیجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰ . *فهرست کتب الشیعة واصولهم*. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۱ . *قاموس الرجال*، محمدتقی التستری. مؤسسة النشر الاسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.

۲۲ . *مجمع الرجال*. علی القهپائی. مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۳ . *معجم المؤلفین*. کحاله، عمر رضا. دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۴ . *معجم رجال الحدیث*. خویی، ابوالقاسم موسوی. نشر آثار الشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۵ . *معجم مؤلّفی الشیعة*. علی الفاضل القائنی النجفی. وزارة الإرشاد الإسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۲۶ . *موسوعة العظماء الشیعة*. حکیمی، محمد. موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۷ . *نقد الرجال*. مصطفی الحسینی التفریشی. انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

کتاب شغل‌ها، کسب‌ها، داد و ستدها،

تجارت‌ها، صنعت‌ها، مناصب دولتی

و آنچه مناسب با آن‌هاست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب

طلب الرّزق

وأسبابه وما يناسبه

فصل اول

جستجوی روزی،

اسباب و مناسبت‌های آن

(١)

باب ما ورد في طلب الرزق وتركه ومذمّة من يلوم طالب قوته

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ١٩٨: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ﴾.

الأعراف (٧): ١٠: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ﴾.

إبراهيم (١٤): ٣٢: ﴿اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ﴾.

الحجر (١٥): ١٩ و ٢٠: ﴿وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ * وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ﴾.

النّحل (١٦): ١٤: ﴿وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

الإسراء (١٧): ١٢ و ٦٦: ﴿وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ﴾ ﴿رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً﴾.

القصص (٢٨): ٧٣: ﴿وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

العنكبوت (٢٩): ١٧: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

باب ۱

آن‌چه دربارهٔ جستجوی روزی و ترک آن و نکوهشِ سرزنشگر طالب معاش است

خداوند متعال می‌فرماید:

بر شما گناهی نیست که از فضل پروردگارتان (روزی) بجویید[۱].

به یقین در زمین به شما قدرت و مُکنت دادیم و در آن برای شما وسیلهٔ زندگی قرار دادیم. بسیار اندک سپاسگزاری می‌کنید[۲].

خدای یگانه کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرو فرستاد، آن‌گاه به وسیلهٔ آن میوه‌هایی را که روزی شماست خارج کرد و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا به فرمان او در دریا حرکت کنند و رودها را مسخر شما گردانید[۳].

و زمین را گستراندیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و از هر چیز موزون در آن رویاندیم و برای شما و هر کس که شما روزی‌دهنده‌اش نیستید، وسایل زندگی قرار دادیم[۴].

و او کسی است که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زینت‌هایی که می‌پوشید، استخراج کنید و کشتی‌ها را در آن شکافنده می‌بینی، و تا از فضل (روزی) او بجویید و شاید شکرگزار باشید[۵].

و نشانهٔ روز را روشنی‌بخش قرار دادیم تا فضلی (روزی) از پروردگارتان بجویید، و تا شمارهٔ سال‌ها و حساب را بدانید[۶].

پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برایتان به حرکت درمی‌آورد، تا از فضلش بجویید؛ چرا که او همواره به شما مهربان است[۷].

و از رحمت و مهربانی‌اش شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرامش یابید و تا از فضلش جستجو کنید. و باشد که سپاس گزارید[۸].

---

۱. بقره ۲ / ۱۹۸. ۲. اعراف ۷/ ۱۰. ۳. ابراهیم ۱۴/ ۳۲.
۴. حجر ۱۵/ ۱۹ـ۲۰. ۵. نحل ۱۶/ ۱۴. ۶. اسراء ۱۷/ ۱۲.
۷. اسراء ۱۷/ ۶۶. ۸. قصص ۲۸/ ۷۳.

الروم (٣٠): ٤٦: ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

فاطر (٣٥): ١٢: ﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

الجاثية (٤٥): ١٢ و ١٣: ﴿اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

الجمعة (٦٢): ١٠: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

المزّمّل (٧٣): ٢٠: ﴿وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ﴾.

النبأ (٧٨): ١١: ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً﴾. والآيات الدالّة على ذلك كثيرة جدّاً وفيما ذكرت كفاية.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

روايات

١ ٢١٢١٦ (١) **تهذيب ٣٢۴/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۷۸/۵: عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن اسماعيل بن محمّد المنقرى عن هشام الصيدلانى[1] قال قال أبو عبدالله ﷺ يا هشام إن رأيت الصفّين قد التقيا فلا تدع طلب الرزق فى ذلك اليوم.**

٢ ٢١٢١٧ (٢) **كافى ۷۹/۵: عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن الحسين بن أحمد عن شهاب بن عبد ربّه قال قال لى ابو عبدالله ﷺ ان ظننت أو بلغك انّ هٰذا الأمر[2] كائن فى غد فلا تدعنّ طلب الرزق وان استطعت أن لا تكون كلّاً[3] فافعل (والمراد بقوله هذا الأمر إمّا ظهور الحجّة ﷺ أو الموت أو القيامة فتأمّل).**

---

١. الصيدنانى ـ خ يب. ٢. اى أمر القائم ﷺ أو الموت.

٣. الكلّ العيال ـ وثقل على صاحبه ـ اللسان.

پس از نزد خدا رزق بجویید و او را بپرستید و برای او سپاس گویید. به سوی او باز گردانیده می‌شوید[1].

و از نشانه‌های او فرستادن بادهای بشارت‌گر است و تا از رحمت خود به شما بچشاند و تا کشتی به فرمان او حرکت کند و تا از فضل او بجویید و شاید شما شکر گویید[2].

و دو دریا مساوی نیستند، این شیرینِ گواراست، که نوشیدنش تشنگی‌زداست و این شورِ تلخ؛ و از هر یک گوشتِ تازه می‌خورید و زیوری که می‌پوشید استخراج می‌کنید و کشتی را در آن شکافنده می‌بینی، تا از فضل او بجویید و شاید شما سپاسگزاری کنید[3].

خداوند یکتا کسی است که دریا را تسخیر شما گردانید، تا به فرمانش کشتی در آن حرکت کند و تا از فضل (روزی) او بجویید و باشد که سپاسگزاری کنید.

و همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین از جانب اوست، برای شما مسخر گردانید. به یقین در آن نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند[4].

هنگامی که نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده گردید و از فضل (روزی) خدا بجویید و خدای را بسیار یاد کنید. شاید رستگار شوید[5].

و گروهی دیگر در زمین مسافرت می‌کنند، از فضل [روزی] خدا جستجو می‌کنند[6].

و روز را زمان زندگی و معاش قرار دادیم[7].

آیاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند، بیش از این‌هاست ولی همین اندازه بسنده است.

روایات

(۱) امام صادق‌ؑ به هشام صیدلانی فرمود: ۱

«ای هشام! (حتی) اگر مشاهده کردی دو سپاه رو در روی هم صف بسته‌اند، پس در آن روز [نیز] طلب روزی را رها نکن!»

(۲) شهاب بن عبد ربّه می‌گوید: «امام صادق‌ؑ به من فرمود: ۲

[حتی] اگر یقین[8] کردی یا به تو خبر رسید که «این امر» فردا تحقق خواهد یافت، پس طلب روزی را رها نکن! و اگر توانستی وبال و کَلّ (دیگران) نباشی، پس چنین کن!

مقصود از «این امر» ظهور حضرت حجت(عج) یا مرگ یا قیامت است؛ پس تأمّل کن!»[9]

---

۱. عنکبوت ۱۷/۲۹. ۲. روم ۴۶/۳۰. ۳. فاطر ۱۲/۳۵.

۴. جاثیه ۱۲/۴۵ ـ ۱۳. ۵. جمعه ۱۰/۶۲. ۶. مزمل ۲۰/۷۳.

۷. نباء ۱۱/۷۸. ۸. واژه «ظنّ» به معنای گمان کردن است و به معنای یقین نیز به کار می‌رود.

۹. مرحوم علامهٔ مجلسی‌ؒ مقصود از «این امر» را ظهور حضرت حجت (عج) می‌داند و حمل آن را بر مرگ بعید دانسته است. مرآت العقول ۲۴/۱۹.

۳ ۳۱۲۱۸ (۳) كـافى ۷۸/۵: عدّة من أصحابنا عن احمد بن محمّد بـن خـالد عـن أبـيه تـهذيب ۳۲۴/۶: احمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن ابى طالب الشعرانيّ عن سـليمان بن مـعلّى بـن خنيس عن أبيه قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل وأنا عنده فـقيل له (قـد ـ يب) أصـابته الحاجة قال فما يصنع اليوم قيل فى البيت يعبد ربّه ﷺ قال فمِنْ أين قوته قيل من عند بعض اخوانه فقال أبو عبدالله ﷺ والله للّذي يقوته اشدّ عبادة منه.

٤ ۳۱۲۱۹ (۴) كـافى ۷۸/۵: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن الحسن بن عطية عـن عمر بن يزيد قال قال أبو عبدالله ﷺ ارأيت لو انّ رجلاً دخل بيته وأغلق بابه أكان يسقط عليه شيء من السماء.

۵ ۳۱۲۲۰ (۵) كافى ۷۷/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۲۳/۶: احمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) عن ابن فضّال عن ابن بكير عن عمر بن يزيد قال قلت لابى عبدالله ﷺ رجل قال لأقعدنّ فى بيتي ولأُصلّينّ ولأصومنّ ولاعبدنّ ربّي ﷺ فامّا رزقى فسيأتيني فقال ابو عـبدالله ﷺ هٰـذا أحد الثّلاثة الّذين لا يستجاب لهم.

٦ ۳۱۲۲۱ (۶) كنز الفوائد ۲۹۱: روى عن الصّادق ﷺ انّه قال ثلثة يدعون فلا يستجاب لهم رجل جلس عن طلب الرزق ثمّ يقول اللّهمّ ارزقنى يقول الله تعالى ألم اجعل لك طريقاً الى الطّلب ورجل له امرأة سوء يقول اللّهمّ خلّصنى منها يقول الله تعالى أليس قد جعلت أمرها بـيدك ورجل سلّم ماله الى رجل ولم يشهد عليه به فجحده ايّاه فهو يدعو عليه فيقول الله تعالى قد أمرت بالإشهاد فلم تفعل.

۷ ۳۱۲۲۲ (۷) عدّة الدّاعي ۸۱: روىٰ عمر بن يزيد عن أبي عبدالله ﷺ قال انّي لأركب فى الحاجة الّتي كفانيها[۱] الله ما أركب فيها إلّا لإلتماس[۲] أن يرانى الله أضحى فى طلب الحلال أما تسمع قول الله ﷺ ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّـهِ﴾ أرأيت لو انّ رجلاً دخل بيتاً وطين[۳] عليه بابه وقال رزقى ينزل عليّ (من السماء ـ خ) كان يكون هٰذا؟ أما انّه (يكون ـ خ) أحد الثلاثة الذين لايستجاب لهم دعوة قال قلت من هؤلاء؟ فقال ﷺ: رجل تكون عنده المرأة فيدعو عليها فلا يستجاب له لأنّ عصمتها في يده (و ـ خ) لو شاء أن يخلّى

---

۱. كفاها ـ خ. ۲. التماس ـ خ. ۳. اى طلاه بالطين.

۳ (۳) معلی بن خُنَیس می‌گوید: «در خدمت امام صادق‌ؑ حضور داشتم، که آن حضرت دربارهٔ شخصی سؤال کرد. به وی عرض شد: او نیازمند شده است!

امام‌ؑ پرسید: اکنون چه می‌کند؟

گفته شد: در خانه، پروردگارش را عبادت می‌کند!

امام‌ؑ فرمود: پس قوت و غذایش از کجاست؟

پاسخ داده شد: از طرف برخی برادران دینی‌اش!

آن‌گاه امام‌ؑ فرمود: به خدا سوگند! [به یقین] آن کس که زندگی او را تأمین می‌کند، عبادتش از وی بیشتر است».

۴ (۴) عمر بن یزید از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«می‌پنداری اگر شخصی داخل خانه‌اش گردد و در خانه را ببندد، آیا از آسمان چیزی بر او فرو می‌بارد!»

۵ (۵) عمر بن یزید به امام صادق‌ؑ عرض کرد: «شخصی گفت: به طور قطع خانه‌ام می‌نشینم و به نماز و روزه و عبادت پروردگارم می‌پردازم و روزی‌ام خودش خواهد رسید!

امام صادق‌ؑ فرمود: او یکی از سه شخصی است که دعایش اجابت نخواهد شد.».

۶ (۶) [عمر بن یزید به امام صادق‌ؑ] «سه گروه دعا می‌کنند ولی برای‌شان اجابت نمی‌شود:

شخصی که از طلب روزی بازنشیند، سپس بگوید: خداوندا! به من روزی ده! خداوند متعال می‌فرماید: مگر برایت راهی به سوی طلب رزق قرار ندادم؟

و شخصی که همسر بدی دارد، می‌گوید: خدایا، مرا از [دست] او نجات بده! خداوند متعال می‌فرماید: مگر اختیارش را به دست تو قرار ندادم؟!

و مردی که مال خود را به دیگری دهد [= قرض دهد] و بر این مطلب بر او گواه نگیرد. آن‌گاه وی [تحویل‌گیرنده] انکار کند. پس صاحب مال، او را نفرین می‌کند و خداوند متعال می‌فرماید: من به‌طور قطع، گواه گرفتن را فرمان داده‌ام و تو انجام ندادی!»

۷ (۷) عمر بن یزید از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«من برای تأمین نیازی که خداوند آن را برایم کفایت کرده است، خود را به زحمت می‌اندازم. و من خود را در این راه به زحمت نمی‌اندازم مگر به خاطر این‌که خداوند مرا در تابش خورشید در حال جستجوی روزی حلال مشاهده کند. آیا سخن خداوندؐ را نشنیده‌ای که می‌فرماید: پس وقتی نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا (روزی) جستجو کنید.

اگر شخصی وارد خانه‌ای گردد و در آن را بر روی خود گِل بگیرد و بگوید: روزی‌ام بر من فرود می‌آید، آیا می‌پنداری این‌گونه خواهد شد؟ آگاه باش که وی یکی از سه گروهی است که هیچ دعایی از آنان اجابت نخواهد شد!

عمر بن یزید پرسید: آنان کیانند؟

امام‌ؑ پاسخ داد: مردی که همسری دارد و به او نفرین می‌کند، پس اجابت نخواهد شد؛ زیرا اختیار طلاق در دست اوست و اگر بخواهد، او را رها می‌کند.

سبيلها والرجل يكون له الحقّ على الرجل فلا يشهد عليه فيجحده حقّه فيدعو عليه فلا يستجاب له لأنّه ترك ما أمر به والرجل يكون عنده الشيء فيجلس في بيته[1] فلا ينتشر ولا يطلب ولا يلتمس (الرزق ـ خ) حتّىٰ يأكله فيدعو[2] فلا يستجاب له.

۸ ۳۱۲۲۳ (۸) **دعوات الراوندي ۳۳: قال الصادق** ﷺ أربع لا يستجاب لهم دعاء: [دعاء] الرّجل جالس في بيته يقول يا ربّ ارزقني فيقول له ألم آمرك بالطلب، ورجل كانت له امرأة فدعا عليها فيقول له ألم أجعل أمرها بيدك ورجل كان له مال فأفسده فيقول يا ربّ ارزقني فيقول له ألم آمرك بالاقتصاد ألم آمرك بالاصلاح ثمّ قرء ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً﴾ ورجل كان له مال فَأَدانَهُ بغير بيّنة فيقول له ألم آمرك بالشهادة.

۹ ۳۱۲۲٤ (۹) **كافي ٨٤/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٣٢٣/٦: أحمد بن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ عن هارون بن حمزة عن عليّ بن عبدالعزيز قال** قال (لي ـ كا) أبو عبدالله ﷺ ما فعل عمر بن مسلم قلت جعلت فداك أقبل على العبادة وترك التّجارة فقال ويحه أما علم انّ تارك الطّلب لا يستجاب له (دعوة ـ فقيه) انّ قوماً من أصحاب رسول الله ﷺ لمّا نزلت ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ أغلقوا الأبواب وأقبلوا على العبادة وقالوا قد كفينا فبلغ ذلك النّبيّ[3] فأرسل إليهم فقال ما حملكم على ما صنعتم قالوا يا رسول الله تَكَفَّلَ (اللهُ ﷻ ـ فقيه) لنا بأرزاقنا فأقبلنا على العبادة فقال أنّه من فعل ذلك لم يستجب (إِلله ـ فقيه) له عليكم بالطلب. **فقيه ١١٩/٣:** روى هارون بن حمزة عن عليّ بن عبدالعزيز مثله الى قوله عليكم بالطلب وزاد انّي لا بغض الرّجل فاغراً[4] فاه الى ربّه يقول ارزقني ويترك الطلب.

۱۰ ۳۱۲۲۵ (۱۰) **العوالي ١٠٨/٢: وفي الحديث** انّه لمّا نزل قوله تعالى ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ انقطع رجال من الصحابة في بيوتهم واشتغلوا بالعبادة وثوقاً بما ضمن لهم فعل النّبيّ ﷺ بذلك فعاب مافعلوه وقال انّي لأبغض الرّجل فاغراً فاه ربّه يقول اللّهمّ ارزقني ويترك الطلب.

---

۱. البيت ـ خ. ۲. ثمّ يدعو ـ خ. ۳. رسول الله ـ فقيه.
٤. اى فاتحاً.

و مردی که بر دیگری حقّی دارد و بر آن گواه نمی‌گیرد، آن‌گاه شخص بدهکار حق وی را انکار می‌کند. پس شخص طلبکار علیه او دعا می‌کند ولی اجابت نمی‌شود؛ زیرا آنچه بدان مامور بود، ترک کرد.

و مردی که مقداری کالا دارد، آن‌گاه در خانه‌اش می‌نشیند و حرکت نمی‌کند و طلب نمی‌کند و به جستجوی روزی نمی‌پردازد، تا آنچه دارد، مصرف می‌کند سپس برای رزق دعا می‌کند، ولی اجابت نمی‌شود».

۸ (۸) **امام صادق** فرمود: «چهار گروه دعای‌شان اجابت نمی‌شود: دعای مردی که در خانه‌اش نشسته می‌گوید: پروردگارا، به من روزی ده! خداوند به او می‌فرماید: آیا به تو دستور کسب (جستجوی روزی) ندادم؟

و مردی که همسری دارد، آن‌گاه به وی نفرین می‌کند. خداوند به وی می‌فرماید: آیا اختیارش را به دست تو قرار ندادم؟

و مردی که مالی دارد و آن را تباه می‌کند، پس می‌گوید: پروردگارا، به من روزی ده! خداوند به وی می‌فرماید: آیا به تو دستور اعتدال ندادم؟ آیا به تو دستور اصلاح ندادم؟ آن‌گاه امام این آیهٔ قرآن را تلاوت فرمود:

(بندگان خدای رحمان)... و کسانی هستند که چون انفاق کنند، زیاده‌روی و سختگیری نمی‌کنند و میان این دو، اعتدال و میانه‌روی را بر می‌گزینند[1].

و مردی که صاحب مال است و بدون بینه و گواه آن را قرض می‌دهد، پس خداوند می‌فرماید: آیا دستور گواه گرفتن به تو ندادم؟

۹ (۹) **علی بن عبد العزیز** می‌گوید: «امام صادق [به من] فرمود: عمر بن مسلم چه می‌کند؟ پاسخ دادم: فدایت شوم! به عبادت روی آورده و تجارت را رها کرده است!

امام فرمود: وای بر او! آیا نمی‌داند دعای تارک کسب [روزی] اجابت نمی‌شود. وقتی که این آیه نازل گردید: **و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گشایش برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، به او روزی می‌دهد**[2]. گروهی از اصحاب رسول خدا درها را بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: به تحقیق کفایت شده‌ایم! این خبر وقتی به پیامبر رسید به دنبال آن‌ها فرستاد و فرمود:

چه چیز شما را به این روش واداشت؟

گفتند: ای رسول خدا! خداوند روزی‌مان را برای ما ضمانت کرد، پس ما به عبادت روی آوردیم!

پیامبر اکرم فرمود: هر کس چنین کند، خداوند دعای او را اجابت نمی‌کند؛ [پس] بر شما باد به کسب و طلب روزی.»

در نقل کتاب من لا یحضره الفقیه این جمله به سخنان پیامبر افزوده شده است:

«به یقین من دشمن دارم کسی را که دهانش را به سوی پروردگارش بگشاید و بگوید: به من روزی بده ولی با کار و تلاش آن را نجوید.»

۱۰ (۱۰) در حدیث آمده است که: «وقتی این آیه نازل شد:

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گشایش برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، به او روزی می‌دهد[3].

گروهی از یاران پیامبر در خانه‌های‌شان ماندند و هر تلاشی را رها کردند و به گمان این‌که روزی‌شان ضمانت شده است، به عبادت پروردگارشان مشغول شدند. پیامبر اکرم وقتی از ماجرا آگاه شد، آنان را سرزنش کرد و فرمود: به یقین من دشمن دارم کسی را که دهانش را به سوی پروردگارش بگشاید و بگوید: به من روزی بده ولی با کار و تلاش آن را نجوید.»

---

۱. فرقان ۶۷/۲۵. ۲. طلاق ۲/۶۵ ـ ۳. ۳. طلاق ۲/۶۵ ـ ۳.

۱۱ ۳۱۲۲۶ (۱۱) **قرب الاسناد ۳۷۲:** احمد بن محمّد (بن عیسی ـ ئل) عن **احمد بن محمّد** بن أبی نصر (فی حدیث طویل) قال سئلت الرضا ﷺ قلت جعلت فداك انّ الكوفة قد تبنّت بی والمعاش بها ضیق وانّما كان معاشنا ببغداد وهٰذا الجبل قد فتح علی النّاس منه باب رزق فقال ان اردت الخروج فاخرج فانّها سنة مضطربة ولیس للنّاس بدّ من معایشهم فلاتدع الطلب فقلت له جعلت فداك أنّهم قوم ملاء ونحن نحتمل التأخیر فنبایعهم بتأخیر سنة قال بعهم قلت سنتین قال بعهم قلت ثلاث سنین قال لا یكون لك شیء أكثر من ثلاث سنین.

۱۲ ۳۱۲۲۷ (۱۲) **فقیه ۹۵/۳:** قال **أبوجعفر** ﷺ انّی اجدنی امقت الرجل یتعذّر علیه المكاسب فیستلقی علی قفاه ویقول اللّهمّ ارزقنی ویدع ان ینتشر فی الارض ویلتمس من فضل الله والذّرّة[1] تخرج من جحرها تلتمس رزقها.

۱۳ ۳۱۲۲۸ (۱۳) **جامع الأخبار ۳۰۰:** قال أمیرالمؤمنین ﷺ للحسن ﷺ لاتلم انساناً یطلب قوته فمن عدم قوته كثرت خطایاه.

۱۴ ۳۱۲۲۹ (۱۴) **كافی ۹۳/۵:** محمّد بن یحیی عن **تهذیب ۱۸۴/۶:** أحمد بن محمّد عن علی بن الحكم عن **موسی بن بكر** قال قال لی ابوالحسن ﷺ من طلب هذا الرّزق من حلّه لیعود به علی نفسه وعیاله كان كالمجاهد فی سبیل الله ﷻ فان غُلِبَ علیه (ذلك ـ یب) فَلیَستَدِن علی الله ﷻ وعلی رسوله ما یقوت به عیاله فان مات ولم یقضه كان علی الإمام قضاؤه فإن لم یقضه كان علیه وزره إنّ الله ﷻ یقول ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ﴾ فهو فقیر مسكین مغرم. **قرب الاسناد ۳۴۰:** احمد بن محمّد بن عیسی عن علی بن الحكم عن **موسی بن بكر** قال قال ابوالحسن الأوّل ﷺ (وذكر مثله).

۱۵ ۳۱۲۳۰ (۱۵) **جامع الأحادیث ۹۰:** حدّثنا هارون بن موسی قال حدّثنا محمّد بن علیّ بن معمّر الكوفی عن محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب عن علیّ بن اسباط عن **ابن فضّال** عن الصّادق ﷺ عن أبیه عن أبائه ﷺ عن النّبیّ ﷺ قال: الشاخص فی طلب الرزق الحلال كالمجاهد فی سبیل الله.

---

۱. ای النملة الصغیرة.

(۱۱) احمد بن محمد بن ابی نصر به امام رضا ﷺ **عرض کرد: «فدایت گردم! کوفه مرا هلاک کرده و** ۱۱
زندگی در آنجا بسیار سخت و دشوار است و کسب و کار ما در بغداد است. از این کوه درِ روزی به سوی مردم گشوده شده. امام فرمود: اگر تصمیم به بیرون رفتن گرفته‌ای، بیرون رو؛ زیرا این سالی پر اضطراب است و مردم راه گریزی از معاش ندارند. دست از کار و تلاش برای طلب روزی برندار.

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: فدایت شوم! آنان توانگرند و ما می‌توانیم نسیه و مدت‌دار به آن‌ها بفروشیم. آیا یکساله به آن‌ها بفروشیم؟ امام ﷺ فرمود: بفروش! راوی گفت: دو ساله چطور؟ امام ﷺ فرمود: بفروش! راوی گفت: سه ساله چطور؟ امام ﷺ فرمود: بیشتر از سه سال برای تو نفعی ندارد.»

(۱۲) امام باقر ﷺ **فرمود:** ۱۲

«من نسبت به شخصی که هنگام بسته شدن راه‌های کسب درآمد، به پشت دراز می‌کشد و می‌گوید: خدایا، مرا روزی ده! و گردش در زمین [مسافرت] و پی‌جویی از فضل و روزی خدا را رها می‌کند و حال آن‌که مورچه به جستجوی رزق از لانه‌اش بیرون می‌رود، احساس تنفّر می‌کنم.»

(۱۳) امیر مؤمنان ﷺ **به امام مجتبی** ﷺ **فرمود:** ۱۳

«انسانی را که با کار و تلاش قوت و غذایش را می‌جوید، نکوهش مکن؛ زیرا هر کسی که قوتش را از دست دهد، خطاهایش زیاد می‌شود.»

(۱۴) موسی بن بکر می‌گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ **به من فرمود:** ۱۴

هر کس با کار و تلاش از راه حلال به دنبال روزی باشد تا برای خود و خانواده‌اش سودی بیاورد، همانند مجاهد در راه خداست. پس اگر در به دست آوردن روزی شکست خورد و موفّق به تحصیل آن نشد، به حساب خدا و پیامبر ﷺ برای قوت و غذای خانواده‌اش وام‌بگیرد، پس اگر آن را نپرداخت و مُرد، امام و پیشوای جامعه باید آن را بپردازد و اگر نپردازد، او گناهکار است؛ زیرا خداوند ﷻ می‌فرماید:

همانا صدقات برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آنان و جلب قلوب کافران و آزادی بردگان و بدهی وامداران است[۱].

و این شخص تهیدست، بینوا و بدهکار است.»

(۱۵) ابن فضّال از امام صادق ﷺ **از پدرش از نیاکانش** ﷺ **از پیامبر اکرم** ﷺ **روایت می‌کند که فرمود:** ۱۵

«هر کس در جستجوی روزی حلال مسافرت کند، همانند جهادگر در راه خداست.»

---

۱. توبه ۹/۶۰.

۱۶ ۲۱۲۳۱ (۱۶) **کافی ۷۸/۵**: عدّة من أصحابنا عن **تهذیب ۳۲۴/۶**: احمد بن محمّد بن عیسی عن ابن أبی عمیر عن عبدالله بن المغیرة عن محمّد بن الفضیل عن ابی حمزة عن أبی جعفر ﷺ قال من طلب (الرزق فی ـ کا) الدنیا استعفافاً[1] عن الناس وتوسیعاً[2] علی أهله وتعطّفاً علی جاره لقی الله ﷻ یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر. **ثواب الأعمال ۲۱۵**: وفی حدیث آخر من طلب الدنیا (وذکر مثله). **مستدرک ۱۷/۱۳**: **القطب الراوندی فی لبّ اللّباب** عن النبیّ ﷺ نحو ما فی التهذیب.

۱۷ ۲۱۲۳۱ (۱۷) **کافی ۷۸/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن **تهذیب ۳۲۴/۶**: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن أبي خالد الکوفی رفعه الی[3] أبي جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ العبادة سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال.

۱۸ ۲۱۲۳۲ (۱۸) **معانی الأخبار ۳۶۷**: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا عليّ بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن الحسین بن یزید النوفلي عن اسماعیل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ **ثواب الأعمال ۲۱۵**: أبي ﷺ قال: حدّثني أحمد بن إدریس عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری بإسناده قال قال رسول الله ﷺ العبادة سبعون جزءاً (و ـ معاني) أفضلها (جزءاً ـ ثواب ـ المعاني) طلب الحلال. **جامع الأحادیث ۹۹**: حدّثنا سهل بن أحمد قال حدّثني محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر عن أبیه عن آبائه ﷺ عن رسول الله ﷺ مثله.

۱۹ ۲۱۲۳۳ (۱۹) **وفیه ۹۹**: بهذا الإسناد العبادة عشرة أجزاء تسعة أجزاء في طلب الحلال.

۲۰ ۲۱۲۳٤ (۲۰) **تهذیب ۳۲۵/۶**: محمّد بن یعقوب عن **کافی ۷۳/۵**: عليّ بن إبراهیم عن أبیه ومحمّد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن أبي عمیر عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ محمّد بن المنکدر کان یقول ما کنت أریٰ انّ عليّ بن الحسین ﷺ یَدَع خلفاً أفضل من[4] عليّ بن الحسین ﷺ حتّی رأیت ابنه محمّد بن عليّ ﷺ فأردت أن أعظه فوعظني فقال له أصحابه بأيّ شيء وعظك قال خرجت الی بعض نواحی

---

۱. استغناء ـ ثواب الأعمال. ۲. وسعیاً ـ یب. ۳. عن أبي جعفر ـ یب.
٤. منه ـ کا.

(۱۶) **ابو حمزه از امام باقر**ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۱۶

«هر کس در دنیا به منظور حفظ آبرو و رفاه خانواده‌اش و نیکی و مهربانی به همسایه‌اش به کسب و طلب رزق بپردازد، در روز رستاخیز با چهره‌ای بسان ماه شب چهارده با خداوند دیدار می‌کند.»

(۱۷) **ابو خالد کوفی** با واسطه از امام باقرؑ از جدّ بزرگوارش پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند ۱۷
که فرمود:

«عبادت هفتاد جزء دارد، که برترین آن‌ها طلب [روزی] حلال است.»

(۱۸) **اسماعیل بن مسلم** از امام صادقؑ از نیاکانشؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۱۸

«عبادت هفتاد جزء دارد، که برترین آن طلب [روزی] حلال است.»

این حدیث با سندهای دیگری نیز نقل شده است.

(۱۹) **امام کاظم**ؑ **از نیاکانش**ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۱۹

«عبادت ده جزء دارد، که نُه جزء آن در طلب [روزی] حلال است.»

(۲۰) **عبد الرحمان بن حجاج از امام صادق**ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۲۰

«محمد بن منکدر[۱] همواره می‌گفت که: من تصور نمی‌کردم علی بن الحسینؑ جانشینی برتر از خود بر جای گذارد. تا این‌که فرزندش محمد بن علیؑ را مشاهده کردم و تصمیم گرفتم وی را پند و اندرز گویم ولی او مرا نصیحت کرد.

یاران محمد بن منکدر از وی پرسیدند: مگر او به تو چه اندرزی داد؟

۱. وی از بزرگان اهل سنت بود که علاقه و محبت زیادی به امامان شیعه داشت. قاموس الرجال ۹/۶۰۸ ـ م.

المدينة في ساعة حارّة فلقيني أبو جعفر محمّد بن علي عليه السلام وكان رجلاً بادناً[1] ثقيلاً وهو متّكئ على غلامين أسودين أو موليين فقلت في نفسي سبحان الله شيخ من أشياخ قريش في هٰذه الساعة على[2] هٰذه الحال في طلب الدّنيا أما (انّي ـ يب) لأعظنّه فدنوت منه فسلّمت عليه فردّ عليّ (السلام ـ كا) بنهر وهو يتصابّ عرقاً فقلت أصلحك الله شيخ من أشياخ قريش في هٰذه الساعة علىٰ (مثل ـ يب) هٰذه الحال في طلب الدّنيا أرأيت لو جاء أجلك وأنت علىٰ هذه الحالة ماكنت تصنع فقال لو جائني الموت وأنا علىٰ هذه الحال جائني وأنا في طاعة (من طاعات ـ يب) الله عزّوجلّ أكفّ بها نفسي وعيالي عنك وعن النّاس وانّماكنت أخاف أن لو جائني الموت وأنا علىٰ معصية من معاصي الله عزّوجلّ فقلت صدقت يرحمك الله أردت أن أعظك فوعظتني. ارشاد المفيد ۲۶۳: اخبرني الشريف أبو محمّد الحسن بن محمّد قال حدّثني جدّي عن يعقوب بن يزيد قال حدّثنا محمّد ابن أبي عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أبي عبدالله عليه السلام قال انّ محمّد بن المنكدر كان يقول (وذكر نحوه).

۲۱ ۳۱۲۲۵ (۲۱) تهذيب ۳۲۴/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۷۴/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عبدالله[3] الدهقان عن درست عن عبدالأعلى مولى آل سام قال استقبلت أبا عبدالله عليه السلام في بعض طرق المدينة في يوم صائف[4] شديد الحرّ فقلت جعلت فداك حالك عندالله عزّوجلّ وقرابتك من رسول الله صلى الله عليه وآله وأنت تجهد لنفسك[5] في مثل هذا اليوم فقال يا عبد الأعلى خرجت في طلب الرزق لأستغني (به ـ يب) عن مثلك.

۲۲ ۳۱۲۲۶ (۲۲) فقيه ۹۹/۳: كان أميرالمؤمنين عليه السلام يخرج في الهاجرة[6] في الحاجة قد كُفيها يريد أن يراه الله يتعب نفسه في طلب الحلال.

۲۳ ۳۱۲۲۷ (۲۳) مستدرك ۱۳/۱۳: القطب الراوندي في لبّ اللّباب عن الصادق عليه السلام انّه قال انّي لاركب في الحاجة الّتي كفاها الله ما أركب فيها إلّا لالتماس أن يراني (ان ـ خ) أضحىٰ في طلب الحلال أما تسمع قول الله تعالى ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.

---

۱. اى سميناً ضخماً ـ مجمع. ۲. مثل ـ يب. ۳. عبيدالله ـ يب.
٤. اى الحارّ ـ المنجد. ٥. نفسك ـ يب.
٦. اى نصف النهار وعند اشتداد الحر أو من عند الزوال الى العصر.

وی پاسخ داد: یک روز در اوج گرما به اطراف مدینه رفتم. در آنجا با ابو جعفر محمد بن علی ﷺ برخورد کردم. وی مردی درشت هیکل و سنگین بود. و [در آن هوای گرم و سوزان] با دو غلام سیاه یا دو آزادشده‌ای که قبلاً برده بوده‌اند، همراه بود. با خود گفتم: سبحان الله! بزرگی از بزرگان قریش در این وقت روز با این حال در پی دنیاست! به خدا سوگند! حتماً او را نصیحت خواهم کرد! به وی نزدیک شدم و سلام کردم.

امام با صدای بلند و تندی[1] ـ در حالی که به شدت عرق می‌ریخت ـ سلامم را پاسخ داد. به او گفتم: خداوند کارهایت را سامان دهد! بزرگی از بزرگان قریش، در این ساعت و بر این حالت در پی دنیا! به من بگو که اگر در این حال مرگت فرا رسد چه می‌کنی؟

امام ﷺ فرمود: اگر در این حال مرگ به سراغم بیاید، در حال انجام طاعتی از طاعت‌های خداوند به سراغم آمده است که به وسیلهٔ آن خود و خانواده‌ام را از [نیاز] به تو و به مردم باز می‌دارم. من همواره این نگرانی را داشته‌ام که اگر مرگ به سراغم آمد، در حال انجام معصیتی از معصیت‌های خدا باشم.

محمد بن منکدر گفت: راست گفتی، خداوند ترا رحمت کند! تصمیم گرفتم ترا اندرز گویم ولی تو به من پند دادی.»

۲۱ (۲۱) عبدالاعلی مولی آل سام می‌گوید: «در یک روز بسیار گرم، در یکی از کوچه‌های مدینه به استقبال امام صادق ﷺ رفتم و به وی عرض کردم: فدایت شوم! مقامت نزد پروردگار و خویشاوندی‌ات با پیامبر اکرم ﷺ [این‌گونه است]؛ با این حال در چنین روزی برای خود تلاش می‌کنی [و خود را به زحمت می‌اندازی].

امام فرمود: ای عبدالاعلی! در پی روزی بیرون رفتم تا از مثل تو بی‌نیاز شوم.»

۲۲ (۲۲) **امیر مؤمنان** ﷺ در گرم‌ترین وقت روز در پی نیازی که خداوند آن را تضمین کرده است، بیرون می‌رفت. می‌خواست خداوند وی را در این حال مشاهده کند که خود را برای طلب [روزی] حلال به زحمت می‌اندازد.

۲۳ (۲۳) **قطب راوندی** در کتاب لبّ اللباب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «من در نیازی که خداوند آن را تضمین کرده است، خود را به رنج و زحمت می‌اندازم. خود را در این راه به زحمت نمی‌اندازم مگر برای تحقق این منظور که خداوند مرا در تابش خورشید در حال طلب [روزی] حلال مشاهده کند. آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای [که می‌فرماید]:

پس آن‌گاه که نماز به انجام رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا کسب و جستجو کنید»[2].

---

۱. «نهر» در لغت به معنای راندن با صدای بلند است واین‌گونه پاسخ از امام ﷺ یا به دلیل خستگی و واماندگی از حرکت بر اثر درشتی هیکل وی بوده است یا به دلیل ادب کردن محمد بن منکدر به خاطر آگاهی امام ﷺ از تصمیم وی و انحراف در عقیده‌اش. این واژه در حدیث با «ب» خوانده شده است که به معنای نفس نفس زدن است. ملاذ الاخیار ۲۶۱/۱۰؛ مرآت العقول ۱۷/۱۹.

۲. جمعه ۱۰/۶۳.

۲۴ (۲۴) الدعائم ۱۵/۲: عن رسول الله صلی الله علیه و آله انّه قال تحت ظلّ العرش يوم لاظلّ إلّا ظلّه رجل
۳۱۲۳۸ خرج ضارباً في الأرض يطلب من فضل الله ما يكفّ به نفسه ويعود به علىٰ عياله.

۲۵ (۲۵) امالی الصدوق ۲۳۸: حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة
۳۱۲۳۹ الكوفي قال حدّثنا جدّي الحسن بن عليّ عن جدّه عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بات كالاً[1] من طلب الحلال بات مغفوراً له.

۲۶ (۲۶) الدعائم ۱۵/۲: عن عليّ علیه السلام أنّه قال ما غُدْوَةُ أحدكم في سبيل الله بأعظم من غُدْوَتِه
۳۱۲۴۰ يطلب لولده وعياله ما يصلحهم. وقال علیه السلام الشاخص في طلب الرزق الحلال كالمجاهد في سبيل الله.

۲۷ (۲۷) كافي ۷۸/۵: أحمد بن عبدالله عن أحمد بن ابي عبدالله عن أبيه عن صفوان عن خالد
۳۱۲۴۱ بن تجيح قال: قال أبو عبدالله علیه السلام اقرؤا من لقيتم من أصحابكم السلام وقولوا لهم انّ فلان بن فلان يقرئكم السلام وقولوا لهم عليكم بتقوى الله عزّوجلّ وما ينال به ما عند الله انّي والله ما آمركم إلّا بما نأمر به أنفسنا فعليكم بالجدّ والإجتهاد وإذا صلّيتم الصّبح وانصرفتم فبكّروا في طلب الرزق واطلبوا الحلال فانّ الله عزّوجلّ سيرزقكم ويعينكم عليه.

۲۸ (۲۸) امالی المفيد ۱۷۲: قال حدّثنا أبوبكر محمّد بن عمر بن سالم بن البراء المعروف
۳۱۲۴۲ بابن الجعابي رحمه الله قال: حدّثنا أبوالعبّاس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني المعروف بابن عقدة قال حدّثنا يحيى بن زكريّا بن شيبان قال: حدّثنا محمّد بن مروان الذّهلي، عن عمرو بن سيف الأزديّ قال قال لي ابو عبدالله جعفر بن محمّد علیه السلام لاتدع طلب الرزق من حلّه فإنّه عون لك على دينك وأعقل راحلتك وتوكّل.

۲۹ (۲۹) كافي ۷۸/۵: محمّد بن اسماعيل عن تهذيب ۳۲۴/۶: الفضل بن شاذان عن ابن أبي
۳۱۲۴۳ عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد عن ايّوب أخي اديم بيّاع الهرويّ قال كنّا جلوساً عند أبي عبدالله علیه السلام إذ أقبل العلاء بن كامل فجلس قدّام أبي عبدالله علیه السلام فقال ادع الله ان يرزقني في دَعَة[2] فقال لا أدعو لك اطلب كما أمرك الله عزّوجلّ الدّعائم ۱۴/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّ رجلاً سأله أن يدعو الله له أن يرزقه في دعة (وذكر مثله) وفيه اطلب كما اُمرت.

---

۱. اي تعباً ومعيياً ـ المنجد. ۲. اي في سعة ـ مجمع في راحة.

(۲۴) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۲۴

«روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ عرش نیست - در زیر آن سایه - شخصی ایستاده است که برای به دست آوردن چیزی از فضل خدا در زمین به سفر و کاسبی می‌پردازد که با آن نیاز خود را برطرف سازد و با آن به خانواده‌اش بازگردد.»

(۲۵) اسماعیل بن مسلم از امام صادقؑ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر ۲۵
کس بر اثر طلب [روزی] حلال، شب را خسته و رنجور سپری کند، شب را با گناهان آمرزیده، به صبح رسانده است.»

(۲۶) از حضرت علیؑ نقل شده است که فرمود: ۲۶

«صبحگاهان بیرون رفتن شما [به سوی جهاد] در راه خدا برتر از صبحگاهان بیرون رفتن شما برای به دست آوردن چیزی که با آن وضعیت فرزند و خانواده‌اش را سامان دهد، نیست.

و همچنین آن حضرت فرمود: کسی که به قصد کسب حلال بیرون رود، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.»

(۲۷) خالد بن نجیح از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: ۲۷

«با هر یک از اصحاب‌تان [شیعیان] دیدار کردید به وی سلام برسانید و به آنان بگویید: فلانی فرزند فلانی [امام صادقؑ] به شما سلام می‌رساند. و به آن‌ها بگویید: بر شما باد به تقوای الهی و به آنچه به وسیلهٔ آن بر آنچه نزد خداست، راه یافته می‌شود. به خدا سوگند! من به شما فرمان نمی‌دهم مگر به آنچه خودمان را به آن فرمان می‌دهیم. پس بر شما باد به تلاش و کوشش. هنگامی که نماز صبح را بجا آوردید و بازگشتید، پس صبح زود [در نخستین زمان روز] به دنبال طلب روزی روید و [رزق] حلال را بجویید؛ زیرا خداوند شما را روزی خواهد داد و شما را بر آن یاری و کمک خواهد کرد.»

(۲۸) روایت شده که امام صادقؑ به عمرو بن سیف ازدی فرمود: ۲۸

«طلب روزی حلال را رها نکن؛ زیرا تو را بر دینت کمک می‌کند. بر شترت پای‌بند بزن و توکل کن.»

(۲۹) ایوب برادر أدیم پارچه فروش می‌گوید: «در خدمت امام صادقؑ نشسته بودیم که علاء بن ۲۹
کامل آمد، در مقابل امامؑ نشست و به وی عرض کرد:

«دعایم کن تا خداوند در رفاه و آسایش به من روزی دهد!

امام فرمود: من برایت دعا نمی‌کنم؛ آن‌گونه که خداوند فرمان داده، طلب [روزی] کن!»

۳۰ ۳۱۲۴۴ (۳۰) **کافی ۷۹/۵**: (عدّة من اصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن الهيثم ابن أبی مسروق عن محمّد بن عمر بن بزيع عن أحمد بن عائذ عن كليب الصيداوی قال قلت لابی عبدالله ﷺ ادع الله ﷻ لی فی الرزق فقد التاثت[1] علیّ اموری فأجابنی مسرعاً لا أُخرُجُ فاطلب.

۳۱ ۳۱۲۴۵ (۳۱) **کافی ۷۹/۵**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عمّن ذكره عن أبان عن العلاء قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول ايعجز أحدكم أن يكون مثل النّملة فانّ النّملة تـجرّ الیٰ جحرها.

۳۲ ۳۱۲۴۶ (۳۲) **تهذيب ۳۲۹/۶**: محمّد بن احمد بن يحيی عن بنان بن محمّد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السكونی عن جعفر عن أبيه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ إذا أعسر أحدكم فليخرج ولا يغمّ نفسه وأهله. **الجعفريّات ۱۶۵**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن جدّه علی بن الحسين عن ابيه عن علیّ بن ابی طالب ﷺ عن رسول الله ﷺ نحوه.

۳۳ ۳۱۲۴۷ (۳۳) **المستدرك ۱۴/۱۳**: الآمدی فی الغرر عن أميرالمؤمنين ﷺ انّه قال الرّحال تفيد المال.

۳۴ ۳۱۲۴۸ (۳۴) **مستدرك ۱۳/۱۳**: القطب الراوندی فی دعواته عن رسول الله ﷺ انّه قال انّه ليأتی الرجل منكم لا يكتب عليه يسيّئة وذلك انّه مبتلی بالمعاش.

۳۵ ۳۱۲۴۹ (۳۵) **الدعوات ۵۶**: عن رسول الله ﷺ انّه قال انّ من الذنوب ذنوباً لا يكفّرها صلوة ولا صوم[2] قيل يا رسول الله فما يكفّرها قال الهموم فی طلب المعيشة.

۳۶ ۳۱۲۵۰ (۳۶) **کافی ۷۱/۵**: علیّ بن محمّد بن بندار عن **تهذيب ۳۲۷/۶**: احمد بن أبی عبدالله عن ابراهيم بن محمّد الثقفی عن علی بن المعلّی عن القاسم بن محمّد رفعه الی أبی عبدالله ﷺ قال قيل له ما بال أصحاب عيسی ﷺ كانوا يمشون علی الماء و ليس ذلك فـی أصحاب محمّد ﷺ قال انّ أصحاب عيسی ﷺ كفّوا المعاش و انّ هؤلاء ابتلوا بالمعاش. وتقدّم فـی رواية جعفر بن احمد (۳۸) من باب (۲) استحباب النّوافل اليوميّة من ابوابها ج ۸ قوله ﷺ ابغض الخلق الی الله تعالی جيفة بالليل بطّال بالنّهار. وفی رواية سيف (۴۲) من باب (۴۷) كراهة الحرص علی الدنيا من ابواب جهاد النّفس قوله ﷺ ج ۱۷ مَنْ لم يستح من طلب المعاش خفّت مؤنته ورخا باله ونُعِّمَ عياله. وفـی رواية الهيثم (۱۵) من باب (۶۷) وجوب

---

۱. ای اختلطت والتبست ـ المنجد. ۲. صدقة ـ البحار ـ ك.

۳۰ (۳۰) **کلیب صیداوی** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ عرض کردم: در پیشگاه خدا برای من در خصوص روزی دعا کن. به تحقیق در تنگنا و فشار قرار گرفته‌ام.

امام ﷺ فوراً در پاسخ من فرمود: دعا نمی‌کنم؛ بیرون برو و طلب [روزی] کن.»

۳۱ (۳۱) **علا از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آیا شما از مورچه ناتوان‌ترید؛ زیرا مورچه [غذایش] را به سوی لانه‌اش می‌کشد.»

۳۲ (۳۲) **سکونی از امام صادق** ﷺ **از امام باقر** ﷺ **از پیامبر اکرم** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که یکی از شما تنگدست شد و در فشار قرار گرفت، [به دنبال روزی] بیرون رود و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۳۳ (۳۳) **از امیر مؤمنان** ﷺ روایت شده که فرمود:

«از کوچ کردن، مال به دست می‌آید.»

۳۴ (۳۴) **قطب راوندی** در کتاب دعوات از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به تحقیق، مردی از شما می‌آید که گناهی بر وی نوشته نمی‌شود؛ زیرا او درگیر معاش و زندگی است.»

۳۵ (۳۵) **از پیامبر اکرم** ﷺ روایت شده که فرمود:

«برخی از گناهان است که هیچ نماز و روزه‌ای آن‌ها را جبران نمی‌کند.

سؤال شد: ای رسول خدا! پس چه چیز آن‌ها را می‌پوشاند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: اندوه‌ها و ناراحتی‌های طلب معاش و تأمین زندگی!»

۳۶ (۳۶) **قاسم بن محمد** با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «یاران حضرت عیسی ﷺ چگونه بودند که بر روی آب راه می‌رفتند؛ ولی چنین چیزی در میان یاران پیامبر اکرم ﷺ دیده نشده است.

امام ﷺ در پاسخ فرمود: معاش یاران عیسی ﷺ کفایت شده بود؛ ولی اینها [یاران پیامبر ﷺ] درگیر معاش و امر زندگی شده‌اند.»[1]

در روایت جعفر بن احمد گذشت که: «امام صادق ﷺ فرمود: مبغوض‌ترین بندگان نزد خداوند فردی است که شب مانند مردار بخوابد و روز را به بطالت بگذراند».

در روایت سیف گذشت: «هر کس از طلب معاش شرم و حیا نکند، هزینه‌اش کاهش می‌یابد، آسوده خاطر می‌شود و خانواده‌اش در آسایش و رفاه قرار می‌گیرد.»

---

۱. مرحوم علامه مجلسی ﷺ در توضیح این حدیث می‌فرماید: «شاید معنای حدیث این باشد که درگیر معاش و طلب آن، سبب عدم دست‌یابی به این مقام شده است؛ هر چند در آخرت از آن برتر است. یا این‌که گرفتار شدن در معاش، سبب ارتکاب گناهان و شبهات و دوری از خداوند گردیده است؛ از این رو از این مقام محروم شده‌اند. احتمال نخست با احادیثی که دربارهٔ برتری این امت بر سایر امت‌ها وارد شده است، موافق‌تر است.» مرآت العقول ۱۹/ ۱۳ ـ ۱۴.

مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «شاید مقصود این باشد، که گرفتار شدن در معاش، تکالیف مشکل و شاقی را به دنبال دارد که امکان بیرون آمدن از آن‌ها بسیار کم است؛ از این رو در این راه تقصیراتی سر می‌زند که انسان را از ساحت مقدس خداوند دور می‌کند.» الوافی جلد و صفحات مشخص نیست!

تقوى الله ج ۱۸ قوله ﷺ من لم يستح من طلب المعاش خفّت و نُعَم اهله. وفي رواية جعفر بن ابراهيم (۱) من باب (۳۳) ماورد فيمن لا يستجاب دعاؤه من ابواب الدعاء ج ۱۹ قوله ﷺ اربعة لاتستجاب لهم دعوة رجل جالس فى بيته يقول اللّهم ارزقنى فيقال له ألم آمرك بالطلب. وفي كثير من احاديث هذا الباب ما يدلّ على انّ من ترك طلب الرّزق فدعا الله تعالى أن يرزقه لا يستجيب دعائه. ويأتي في احاديث الباب التّالي وما يتلوه وغيرهما من ابواب طلب الرزق ما يدلّ على ذلك خصوصاً باب (۵) عدم جواز ترك الدّنيا الّتى لا بدّ منها للآخرة. وكذا فى كثير من احاديث أبواب ما يكتسب به ج ۲۲. وباب (۱) ماورد فى انّ الله تعالى يبغض الطّلاق من ابوابه ج ۲۷.

(۲)

باب ماورد فى أنّ الكادّ على العيال من الحلال كالمجاهد في سبيل الله وانّ من ضيّع من يعول فهو آثم

۳۷ ۳۱۲۵۱ (۱) **كافي ۵/۸۸**: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن حمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن ابى عبدالله ﷺ قال الكادّ[1] على عياله (من حلال ـ فقيه) كالمجاهد فى سبيل الله. **فقيه ۳/۱۰۳**: قال الصادق ﷺ الكادّ (وذكر مثله). **الهداية ۱۲**: روى أنّ الكادّ و ذكر مثل ما فى فقيه. **العوالى ۳/۱۹۹**: قال ﷺ الكادّ (وذكر مثل ما فى فقيه).

۳۸ ۳۱۲۵۲ (۲) **مستدرك ۱۳/۵۵**: **مجموعة الشهيد**ﷺ عن النبىّ ﷺ انّه قال و من سعى فى نفقة عياله و والديه فهو كالمجاهد فى سبيل الله.

۳۹ ۳۱۲۵۳ (۳) **فقه الرضا** ﷺ **۲۵۵**: و اعلم أنّ نفقتك على نفسك و عيالك صدقة و الكادّ على عياله من حلّ كالمجاهد فى سبيل الله.

۴۰ ۳۱۲۵۴ (۴) **كافي ۵/۸۸**: محمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير عن ربعى بن عبدالله عن فضيل بن يسار عن ابى عبدالله ﷺ قال اذا كان الرجل معسراً فيعمل بقدر ما يقوت به نفسه واهله ولا يطلب حراماً فهو كالمجاهد فى سبيل الله.

---

۱. اى المكتسب لهم ـ القائم عليهم ـ مجمع.

در روایت هیثم گذشت: «هر کس در راه طلب معاش شرم و حیا را کنار گذارد، هزینه [زندگی]اش کاهش می‌یابد و خانواده‌اش در رفاه و آسایش قرار می‌گیرد.»

در روایت جعفر بن ابراهیم گذشت: «چهار دسته هستند که دعای آن‌ها اجابت نمی‌شود: کسی که در خانه‌اش بنشیند و بگوید: خدایا! به من روزی بده. پس به او گفته می‌شود: آیا دستور طلب [روزی] به تو ندادم؟»

و در بسیاری از احادیث این باب، آنچه بر این مطلب دلالت می‌کند گذشت؛ که هر کس طلب روزی را رها کند و در پیشگاه خداوند دعا نماید که او را روزی دهد، خداوند دعایش را اجابت نمی‌کند.

و در احادیث باب‌های آینده از باب‌های طلب روزی ـ به ویژه باب (۵) ـ جایز نبودن ترک دنیایی که برای آخرت به آن نیاز است ـ و همچنین در بسیاری از احادیث باب‌های ـ آنچه به وسیلهٔ آن کسب می‌شود و باب مبغوضیت طلاق نزد خداوند ـ مطالبی در این باره خواهد آمد.

باب ۲
زحمتکش برای خانواده، همانند مجاهد در راه خداست و ضایع کنندهٔ حق خانواده، گناهکار است

۳۷ (۱) حلبی از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«زحمتکش برای خانواده، همانند مجاهد در راه خداست.»

۳۸ (۲) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«هر کس در راه تأمین نفقهٔ خانواده، پدر و مادرش تلاش کند، همانند مجاهد در راه خداست.»

۳۹ (۳) در کتاب فقه الرضاعليه السلام آمده است:

«بدان که هزینه کردن برای خود و خانواده صدقه است و زحمتکش برای خانواده از راه حلال همانند مجاهد در راه خداست.»

۴۰ (۴) فضیل بن یسار از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«وقتی شخص تنگدست و فقیری به اندازهٔ قوت و غذای خود و خانواده‌اش کار کند و به دنبال حرام نباشد، همانند مجاهد در راه خداست.»

۴۱ ۳۱۲۵۵ (۵) کافی ۸۸/۵: عدّة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدالله عن اسماعیل بن مهران عن زکریّا بن آدم عن ابی الحسن الرضا ﷺ قال الذی یطلب من فضل الله ﷻ ما یکفّ به عیاله اعظم اجراً من المجاهد فی سبیل الله ﷻ.

۴۲ ۳۱۲۵۶ (۶) الدعائم ۱۵/۲: عن علیّ ﷺ انّه قال ماغدوة[۱] احدکم فی سبیل الله باعظم من غدوته یطلب لولده و عیاله ما یصلحهم.

۴۳ ۳۱۲۵۷ (۷) مستدرک ۵۵/۱۳: ابن ابی جمهور فی درر اللئالی عن ثوبان قال قال رسول الله ﷺ افضل دینار دینار أنفقه الرجل علی عیاله و دینار أنفقه علی دابّته فی سبیل الله و دینار أنفقه علی اصحابه فی سبیل الله ثمّ قال و أیّ رجل اعظم اجراً من رجل سعی علی عیاله صغاراً یعفّهم و یغنیهم الله به.

۴۴ ۳۱۲۵۸ (۸) کافی ۱۲/۴: علیّ بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله ﷺ قال کان علی بن الحسین ﷺ اذا اصبح خرج غادیاً فی طلب الرزق فقیل له یابن رسول الله أین تذهب فقال أتصدّق لعیالی قیل له أتتصدّق قال من طلب الحلال فهو من الله ﷻ صدقة علیه.

۴۵ ۳۱۲۵۹ (۹) کافی ۱۳/۴: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبي عمیر عن مرازم عن معاذ بن کثیر عن أبي عبدالله ﷺ قال من سعادة الرجل أن یکون القیّم علی عیاله. فقیه ۱۰۳/۳: قال ﷺ من سعادة المرء (وذکر مثله).

۴۶ ۳۱۲۶۰ (۱۰) کافی ۱۲/۴: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبي الخزرج الأنصاري عن عليّ بن غراب عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ ملعون ملعون من ألقی کلّه علی النّاس ملعون ملعون من ضیّع من یعول. فقیه ۱۰۳/۳: قال النبيّ ﷺ ملعون ملعون من یضیّع من یعول.

۴۷ ۳۱۲۶۱ (۱۱) کافی ۱۲/۴: عليّ بن ابراهیم عن أبیه عن إبن أبي عمیر عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله ﷺ قال کفی بالمرء إثماً أن یضیّع من یعوله[۲]. فقیه ۱۰۳/۳: قال ﷺ کفی بالمرء (و ذکر مثله). الجعفریّات ۱۶۵: باسناده عن عليّ ﷺ مثله.

---

۱. ای سیر اول النهار الی طلوع الشمس ـ مجمع.

۲. یعول ـ فقیه ـ من یقوت ـ جعفریّات.

(۵) زکریا بن آدم از امام رضا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۴۱

«آن کس که از فضل و روزی خداوند چیزی را بجوید که با آن خانواده‌اش را [از نیازمندی] به دیگران حفظ کند، پاداش وی بزرگ‌تر از مجاهد در راه خداست.»

(۶) از علی ﷺ روایت شده که فرمود: ۴۲

«صبحگاهان بیرون رفتن شما [به سوی جهاد] در راه خدا برتر از صبحگاهان بیرون رفتن شما برای به دست آوردن آنچه با آن وضعیت فرزند و خانواده‌اش را سامان دهد، نیست.»

(۷) ثوبان از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۴۳

«برترین دینار [مال] دیناری است که انسان برای خانواده‌اش هزینه کند؛ دیناری که برای مرکبش در راه خدا مصرف کند و دیناری که برای دوستانش در راه خدا خرج کند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمود:

و چه کسی پاداشش بزرگ‌تر و ارزشمندتر از کسی است که برای فرزندان صغیرش کار و تلاش کند تا خداوند به وسیلهٔ او آن‌ها را از [احتیاج به مردم] حفظ کند و بی‌نیازشان گرداند.»

(۸) امام صادق ﷺ می‌فرماید: ۴۴

«امام سجاد ﷺ ـ علی بن الحسین ﷺ ـ همواره صبحگاهان پیش از آفتاب به دنبال روزی می‌رفت. از وی سؤال شد: ای فرزند رسول خدا ﷺ [صبح به این زودی] کجا می‌روی؟

امام سجاد ﷺ پاسخ گفت: به خانواده‌ام صدقه می‌دهم!

گفته شد: آیا [به خانواده‌ات] صدقه می‌دهی؟

امام ﷺ فرمود: هر کس [روزی] حلال بجوید، پس آن صدقه‌ای است از جانب خدا بر او.»

(۹) معاذ بن کثیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۴۵

«از خوشبختی مرد این است که تأمین‌کننده و اداره‌کنندهٔ خانواده‌اش باشد.»

(۱۰) علی بن غراب از امام صادق ﷺ از جد بزرگوارش رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۴۶

«ملعون است! ملعون است! هر کس بار زندگی خود را بر دوش دیگران قرار دهد. ملعون است! ملعون است! هر کس خانوادهٔ خویش را تباه سازد.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«ملعون است! ملعون است! هر کس خانوادهٔ خویش را تباه می‌سازد.»

(۱۱) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۴۷

«در گناهکار بودن فرد همین بس که خانواده‌اش را تباه می‌کند.»

در کتاب جعفریات، امام صادق ﷺ این حدیث را از امیر مؤمنان نقل کرده است.

٤٨ ٣١٢٦٢ (١٢) جامع الأخبار ٣٨٩: قال النبيّ ﷺ طلب الحلال فريضة على كلّ مسلم و مسلمة.

٤٩ ٣١٢٦٣ (١٣) جامع الأحاديث ٩٨: حدّثنا القاسم بن عليّ العلوي قال حدّثنا محمّد ابن أبي عبدالله عن سهل بن زياد عن النوفلي عن السكوني عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ طلب الكسب فريضة بعد الفريضة.

وتقدّم فى رواية حمّاد (٧) من باب (١٩) أفضل وقت العشاء من أبواب مواقيت الصلوة ج ٤ قوله ﷺ يا جبرئيل لمن هذا القصر فقال ﷺ لمن اطاب الكلام و أدام الصيام و أطعم الطعام (الى أن قال ﷺ لعليّ ﷺ) أتدرى ما اطعام الطعام قال الله و رسوله أعلم قال من طلب لعياله ما يكفّ به وجوههم عن النّاس. وفى احاديث الباب المتقدّم ما يناسب ذلك. ويأتى فى احاديث باب (٥) عدم جواز ترك الدنيا الّتى لابدّ منها. و باب (٢٥) استحباب إتّخاذ الحرفة ما يدلّ على ذلك. وفى باب ج ٤ وجوب كفاية العيال من ابواب النفقات ج ٢٦ من الآيات و الأخبار ما يناسب الباب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٣)

باب استحباب الإجمال فى طلب الرزق ووجوب الإقتصار على الحلال والزّهد فى الحرام و استحباب ترك الفضول والوثوق بما عند الله تبارك و تعالى

قال الله تعالى فى سورة البقرة (٢): ١٦٨، ٢١٢: ﴿يا ايُّها النّاسُ كُلُوا مِمّا فِي الأرضِ حَلالاً طَيِّباً﴾ ﴿وَاللّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾.

آل عمران (٣): ٣٧: ﴿قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ يرْزُقُ مَنْ يشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾.

المائدة (٥): ٨٨: ﴿وَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلالاً طَيِّباً﴾.

الرّعد (١٣): ٣٦: ﴿اللّهُ يبسطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ ويَقْدِرُ﴾.

النّحل (١٦): ٧١، ١١٤: ﴿وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بعضٍ فِي الرِّزْقِ﴾ ﴿فَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلالاً طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ﴾.

الإسراء (١٧): ٣٠: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشاءُ وَيَقْدِرُ﴾.

(۱۲) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۴۸
«طلب [روزی] حلال بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.»

(۱۳) سکونی از امام صادقؑ از نیاکانش روایت می‌کند که: «رسول خداﷺ فرمود: ۴۹
کسب و کار پس از [نماز] واجب است.»

در حدیث حماد گذشت که: «پیامبر اکرمﷺ از جبرئیل پرسید: این کاخ از آنِ کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: از آنِ کسی که سخن نیکو گوید و مدام روزه دارد و به دیگران غذا بخوراند.» تا آنجا که پیامبر اکرمﷺ به علی فرمود:

«آیا می‌دانی مقصود از طعام خوراندن چیست؟ علیؑ عرض کرد:
خداوند و پیامبرش داناترند! پیامبر اکرمﷺ فرمود:
کسی که برای خانواده‌اش آنچه راکه به‌وسیلهٔ آن آبروی‌شان را [از درخواست] نزد مردم حفظ کند، طلب کند.»

در احادیث باب گذشته نیز مناسب با آن وجود داشت و در احادیث باب ۵ و باب ۲۵ آنچه بر مطلب مورد بحث دلالت می‌کند خواهد آمد. همچنین در باب وجوب تأمین خانواده از باب‌های نفقات، آیات و اخباری مناسب با این موضوع خواهد آمد.

باب ۳

استحباب میانه‌روی در طلب روزی و وجوب بسنده نمودن بر حلال و دوری کردن از حرام و استحباب ترک زیاده‌روی و اطمینان به چیزی که نزد خداوند ـ تبارک و تعالی ـ است

خداوند متعال می‌فرماید:

ای مردم، از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید[۱].

و خدا به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد[۲].

[مریم] گفت: آن از جانبِ خداست، به تحقیق خداوند به هر که بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد[۳].

از آنچه خداوند به شما روزی داد، حلال و پاکیزه را بخورید[۴].

خداوند برای هر که بخواهد، روزی را وسعت می‌دهد [یا] تنگ می‌گیرد[۵].

و خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی برتری می‌دهد[۶].

و از آنچه خداوند به شما روزی داد، حلال و پاکیزه را بخورید و نعمت خدا را سپاس گویید[۷].

به درستی که پروردگار تو برای هر که بخواهد، روزی را وسعت می‌دهد و اندازه می‌کند[۸].

---

۱. بقره ۱۶۸/۲. ۲. بقره ۲۱۲/۲. ۳. آل عمران ۳۷/۳.
۴. مائده ۸۸/۵. ۵. رعد ۲۶/۱۳. ۶. نحل ۷۱/۱۶.
۷. نحل ۱۱۴/۱۶. ۸. اسراء ۳۰/۱۷.

القصص (۲۸): ۸۲: ﴿وَيْكَأَنَّ اللّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشاءُ مِنْ عبادِهِ وَيَقْدِر﴾.

العنكبوت (۲۹): ٦۲: ﴿اللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشاءُ مِنْ عبادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾.

الروم (۳۰): ۳۷: ﴿أَوَلَمْ يَرَوا أَنَّ اللّهَ يَبْسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ يشاءُ وَيقدِرُ﴾.

سبأ (۳٤): ۳٦، ۳۹: ﴿قلْ إنَّ ربّی یبسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ یشاءُ وَیقدِرُ * قُلْ اِنَّ رَبّی یبسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ يشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾.

الزّمر (۳۹): ٥۲: ﴿اَوَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ يبسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يشاءُ وَيَقْدر﴾.

الطّلاق (٦٥): ۳: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ﴾.و ما يناسب الباب من الآيات كثيرة جداً.

۵۰ ۲۱۲٦٤ (۱) **کافی** ٥/٨٠: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **تهذيب** ٦/٣٢١: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن **أبی** حمزة الثّمالی عن ابی جعفر ﷺ قال قال رسول اللهﷺ فی حجّة الوداع ألا إنّ الرّوح الأمين نفث[1] فی روعی انّه لا تموت نفس حتّی تستكمل رزقها فاتّقوا اللّهﷻ وأجملوا[2] فی الطّلب ولا يحملنّكم استبطاء شیء من الرزق أن تطلبوه بشیء من معصية الله فانّ الله تبارك و تعالی قسّم الأرزاق بين خلقه حلالاً ولم يقسّمها حراماً فمن اتّقی اللّهﷻ و صبر أتاه اللّه برزقه من حلّه ومن هتك حجاب الستر وعجّل فأخذه من غير حلّه قصّ به من رزقه الحلال وحوسب عليه يوم القيامة. **المقنعة** ۹۰: وقد روی عن النبیّﷺ انّه قال لأصحابه انّ الأمين نفث فی روعی و ذكر مثله الی قوله فی الطلب. **كتاب التمحيص** ٥۲: عن الثّمالی عن ابی جعفر ﷺ قال قال رسول اللهﷺ فی حجّة الوداع الا انّ الرّوح الأمين نفث فی روعی و ذكر نحوه و زاد بعد قوله (من معصية الله) فانّ الله تعالی لا ينال ما عنده إلّا بطاعته.

۵۱ ۲۱۲٦٥ (۲) **کافی** ۲/٧٤: عدّة من أصحابنا عن احمد بن محمّد عن ابن فضّال عن عاصم بن حميد عن **أبی** حمزة الثمالی عن ابی جعفر (٤) قال خطب رسول اللهﷺ فی حجّة الوداع فقال يا ايُّها النّاس والله ما من شیء يقرّبكم من الجنّة ويباعدكم من النّار إلّا وقد أمرتكم به وما من شیء يقرّبكم من النار ويباعدكم من الجنّة إلّا وقد نهيتكم عنه ألا وانّ الرّوح الأمين نفث فی

---

۱. النفث: النفخ ـ والروع بالضم ـ القلب والعقل.

۲. ای اعتدلوا ـ المنجد.

وای، گویا خداوند برای هر یک از بندگانش که بخواهد، روزی را گسترده و [یا] تنگ می‌گیرد[1].

خداوند برای هر یک از بندگانش که بخواهد، روزی را گسترش می‌دهد و [یا] تنگ می‌گیرد[2].

و آیا نمی‌بینند که خداوند روزی را برای هر که بخواهد گسترش می‌دهد و [یا] تنگ می‌گیرد[3].

بگو: به درستی که پروردگار من برای هر که بخواهد بر روزی‌اش می‌افزاید و [یا] از آن می‌کاهد[4].

بگو: به تحقیق پروردگار من برای هر که بخواهد بر روزی‌اش می‌افزاید و [یا] برایش از آن می‌کاهد[5].

و آیا نمی‌دانند که حتماً خداوند برای هر که بخواهد، روزی را گسترده و [یا] تنگ قرار می‌دهد[6].

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برایش راه برون‌رفت [از تنگناها] قرار می‌دهد و او را از جایی که نمی‌پندارد، روزی می‌دهد[7].

آیه‌های قرآنِ مناسب با این باب، بسیار زیاد است.

۵۰ (۱) ابوحمزه ثُمالی از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ در حجة الوداع فرمود:

«آگاه باشید که روح الامین [= جبرئیلعليه السلام] در قلب من دمید، که به یقین هیچ‌کس نمی‌میرد تا به طور کامل روزی‌اش را مصرف کند. پس از خدا بترسید و در طلب [روزی] میانه‌روی و اعتدال پیشه کنید و تأخیربخشی از روزی، هرگز شما را به جستجوی آن به وسیلهٔ برخی گناهان وادار نکند؛ زیرا به یقین خداوند ـ تبارک و تعالی ـ روزی را از راه حلال میان خلق خویش تقسیم کرد و از راه حرام میان‌شان تقسیم نکرد. پس هر کس از خدا پروا کند و بردباری نماید، خداوند روزی‌اش را از راه حلال به وی خواهد بخشید و هر کس پردهٔ حجاب را بدرد، شتاب کند و روزی‌اش را از غیر حلال بردارد، به همان اندازه از روزی حلالش کاسته می‌شود و در قیامت علیه او محاسبه می‌شود.»

نظیر این حدیث در کتاب المقنعه و کتاب التمحیص نیز آمده است؛ با این تفاوت که در کتاب المقنعه تا جملهٔ: «و در طلب [روزی] میانه‌روی و اعتدال پیشه کنید»، گزارش شده است و در کتاب التمحیص پس از جملهٔ: «و تأخیربخشی از روزی، هرگز شما را به جستجوی آن به وسیلهٔ برخی گناهان وادار نکند»، این جمله افزوده شده است: «زیرا حتماً جز از راه اطاعت نمی‌توان به آنچه نزد خداوند است، دست یافت.»

۵۱ (۲) ابوحمزه ثمالی از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«رسول خداﷺ در حجة الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم، به خدا سوگند! هیچ چیز نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش دوز گرداند مگر آن‌که شما را به آن فرمان دادم. و هیچ چیز نیست که شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور گرداند، مگر آن‌که شما را از آن بازداشتم. آگاه باشید که روح الامین در قلب من دمید

---

۱. قصص ۸۲/۲۸.	۲. عنکبوت ۶۲/۲۹.	۳. روم ۳۷/۳۰.
۴. سبا ۳۶/۳۴.	۵. سبا ۳۹/۳۴.	۶. زُمَر ۵۲/۳۹.
۷. طلاق ۲/۶۵.

روعی أنّه لن تموت نفس حتّی تستکمل رزقها فاتّقوا الله وأجملوا فی الطّلب ولا یحمل أحدکم استبطاء شیء من الرزق أن یطلبه بغیر حلّه فإنّه لا یدرک ما عند الله إلّا بطاعته. مستدرک ۲۷/۱۳: کتاب عاصم بن حمید الحنّاط عن أبی حمزة عن أبی جعفر عليه السلام قال خطب رسول الله صلى الله عليه وآله فی حجّة الوداع فقال ایها النّاس انّه والله ما من شیء یقرّبکم من الجنّة (وذکر نحوه).

۵۲ ۳۱۲۶۶ (۳) مستدرک ۲۹/۱۳: البحار عن اعلام الدّین للدّیلمی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لیس شیء یباعدکم من النّار إلّا وقد ذکرته لکم و لا شیء یقرّبکم من الجنّة إلّا وقد دللتکم علیه انّ روح القدس نفث فی روعی انّه لن یموت عبد منکم حتّی یستکمل رزقه فاجملوا فی الطلب فلا یحملنّکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئاً من فضل الله بمعصیته فإنّه لا ینال ما عند الله إلّا بطاعته ألا وانّ لکلّ امرء رزقاً هو یأتیه لا محالة فمن رضی به بورک له فیه ووسّعه و من لم یرض به لم یبارک له فیه ولم یسعه انّ الرزق لیطلب الرّجل کما یطلبه أجله.

۵۳ ۳۱۲۶۷ (۴) جامع الأخبار ۲۹۳: قال رسول الله صلى الله عليه وآله الرّزق یطلب العبد اشدّ طلباً من أجله.

۵۴ ۳۱۲۶۸ (۵) وفیه ۲۹۴: قال صلى الله عليه وآله انّ الرزق یطلب العبد کما یطلبه أجله.

۵۵ ۳۱۲۶۹ (۶) مستدرک ۳۰/۱۳: أبوالقاسم الکوفی فی کتاب الأخلاق عن النبیّ صلى الله عليه وآله انّه قال فی خطبته أیّها النّاس ما علمت شیئاً یقرّبکم الی الجنة ویباعدکم من النّار إلّا وقد أمرتکم به وما علمت شیئاً یقرّبکم الی النّار ویباعدکم من الجنّة إلّا وقد نهیتکم عنه الا ولا تموت نفس إلّا وتستکمل ما کتب الله لها من الرّزق فاتّقوا الله وأجملوا فی الطلب فلا یحملنّ أحدکم استبطاء رزقه علی أن یتناول مالا یحلّ له فإنّه لا ینال ما عند الله تبارک و تعالی إلّا بطاعته والکفّ عن محارمه.

۵۶ ۳۱۲۷۰ (۷) مستدرک ۳۱/۱۳: کتاب العلاء بن رزین عن أبی حمزة و محمّد بن مسلم عن أبی جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و انّ[1] الروح الأمین نفث فی روعی أنّه لن تموت نفس حتّی تستکمل رزقها فاجملوا فی الطّلب ولا یحملنّکم استبطاء شیء من الرّزق أن تطلبوا ما عند الله من معاصیه فلا ینال ما عند الله إلّا بالطّاعة.

---

۱. وقد ـ خ.

که به یقین هیچ‌کس نمی‌میرد تا روزی‌اش را به طور کامل مصرف کند. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب روزی میانه‌رو باشید و تأخیربخشی از روزی، شما را وادار نکند تا آن را از راه غیر حلال بجویید؛ زیرا یقینا جز به وسیلهٔ اطاعت خدا نمی‌توان به آنچه نزد اوست، دست یافت.»

۵۲ (۳) **عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم**ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ چیز نیست که شما را از آتش دور گرداند مگر آن‌که برای‌تان بیان کردم و هیچ چیز نیست که شما را به بهشت نزدیک کند مگر آن‌که شما را بر آن رهنمون شدم. همانا روح القدس در قلب من دمید که هرگز هیچ یک از شما نمی‌میرد تا این‌که روزی‌اش را به طور کامل مصرف کند. پس در طلب [روزی] میانه‌روی کنید. تأخیر روزی، شما را وادار نکند تا بخشی از فضل [و روزی] خدا را از راه نافرمانی وی بجویید؛ زیرا جز با اطاعت خدا هرگز نمی‌توان به آنچه نزد اوست [پاداش] دست یافت. آگاه باشید که هر کس رزقی دارد که حتماً به وی خواهد رسید؛ پس هر کس بدان راضی باشد، برایش مبارک می‌گردد و گسترش می‌یابد و هرکس از آن ناخشنود باشد، برکت از آن برداشته می‌شود و گسترش نمی‌یابد. همانا روزی به دنبال انسان است؛ همان‌گونه که مرگ در پی اوست.»

۵۳ (۴) **از پیامبر اکرم**ﷺ روایت شده که فرمود:

«روزی، سخت‌تر از مرگ در طلب انسان است.»

۵۴ (۵) **از رسول خدا**ﷺ گزارش شده که فرمود:

«همانا روزی، بنده را می‌جوید؛ همان‌گونه که مرگش به دنبال اوست.»

۵۵ (۶) در کتاب اخلاق **ابوالقاسم کوفی از پیامبر اکرم**ﷺ روایت شده که در سخنرانی خویش فرمود:

«ای مردم، چیزی را نمی‌شناسم که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور گرداند مگر آن‌که شما را به آن فرمان دادم. و چیزی را نمی‌شناسم که شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور سازد، مگر آن‌که شما را از آن بازداشتم. آگاه باشید، که هیچ‌کس نمی‌میرد مگر آن‌که آنچه از روزی ـ که خداوند برایش مقرر داشته ـ به طور کامل مصرف کند. پس از خدا بترسید و در طلب [روزی] میانه‌روی کنید. و تأخیر روزی، هیچ فردی از شما را بر آن ندارد تا به آنچه برایش حلال نیست دست دراز کند؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست نمی‌توان دست یافت مگر با اطاعت وی و خودداری از محرماتش.»

۵۶ (۷) **ابوحمزه و محمد بن مسلم از امام باقر**ؑ از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: «به تحقیق روح الامین در قلب من دمید، که هیچ‌کس نمی‌میرد تا به طور کامل روزی‌اش را دریافت کند؛ پس در طلب [روزی] میانه‌روی پیشه کنید و تأخیربخشی از روزی، شما را وادار نکند تا با نافرمانی خدا جویای آنچه نزد اوست گردید؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست راه پیدا نمی‌شود مگر با اطاعت.»

۵۷ (۸) **کافی ۵/ ۸۰**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد
۳۱۲۷۱ عن إبراهيم ابن أبى البلاد عن أبيه عن أحدهما عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا ايّها النّاس انّه قد نفث فى روعى روح القدس أنّه لن تموت نفس حتّى تستوفى رزقها وإن أبطأ عليها فاتّقوا الله عزّ وجلّ واجملوا فى الطلب ولا يحملنّكم استبطاء شيء ممّا عند الله عزّ وجلّ أن تصيبوه بمعصية الله فإنّ الله عزّ وجلّ لا ينال ما عنده إلّا بالطّاعة.

۵۸ (۹) **امالی الصدوق ۲۴۱**: حدّثنا الشّيخ الفقيه أبو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن
۳۱۲۷۲ موسى بن بابويه القمىّ قال حدّثنا أبى، قال حدّثنا علىّ بن ابراهيم هاشم عن أبيه عن محمّد بن أبى عمير عن مرازم بن حكيم عن أبى عبدالله الصادق جعفر بن محمّد عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ الرّوح الأمين جبرائيل أخبرنى عن ربّى تبارك و تعالى أنّه لن تموت نفس حتّى تستكمل رزقها فاتّقوا الله وأجملوا فى الطلب واعلموا أنّ الرّزق رزقان فرزق تطلبونه و رزق يطلبكم فاطلبوا أرزاقكم من حلال فانّكم آكلوها حلالاً ان طلبتموها من وجوهها و إن لم تطلبوها من وجوهها اكلتموها حراماً وهى أرزاقكم لابدّ لكم من أكلها.

۵۹ (۱۰) **کافی ۵/ ۸۰**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد
۳۱۲۷۳ عن إبراهيم ابن أبى البلاد عن أبيه عن أبى جعفر عليه السلام قال ليس من نفس إلّا وقد فرض الله عزّ وجلّ لها رزقها حلالاً يأتيها فى عافية وعرض لها بالحرام من وجه آخر فإن هى تناولت شيئاً من الحرام قاصّها[1] به من الحلال الذى فرض لها و عند الله سواهما فضل كثير وهو قوله عزّ وجلّ ﴿وَاسأَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾. **مستدرك ۱۳/ ۳۱**: فى مجموعة الشّيخ الجباعى نقلاً من خط الشهيد من كتاب التجارة للحسين بن سعيد عن إبراهيم بن أبى البلاد عن أبيه عن أبى جعفر عليه السلام (مثله إلّا انّ فيه وفرض الله). **تفسير العيّاشى ۲۳۹**: عن إبراهيم بن أبى البلاد عن أبيه عن أبى جعفر عليه السلام (مثله إلى قوله فضل كثير).

۶۰ (۱۱) **غرر الحكم ۵۹۱**: قال أميرالمؤمنين عليه السلام لن يفوتك ما قسّم لك فأجمل فى الطّلب.
۳۱۲۷۴

---

۱. من التّقاصّ.

(۸) ابوالبلاد از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای مردم، ۵۷
به تحقیق روح القدس در قلب من دمید که هرگز کسی نمی‌میرد تا آن‌که به طور کامل روزی‌اش را دریافت کند ـ هرچند بر او تأخیر شود. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] میانه‌رو باشید و تأخیر بخشی از آنچه نزد خداست، شما را وادار نکند تا با نافرمانی او به آن دست یابید؛ زیرا هرگز به آنچه نزد خداست نمی‌توان دست یافت مگر به وسیلهٔ اطاعت.»

(۹) مرازم بن حکیم از امام صادق ﷺ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۵۸

«به تحقیق روح الامین ـ جبرئیل ـ از سوی پروردگارم به من خبر داد که هرگز کسی نمی‌میرد تا روزی‌اش را کامل کند. پس تقوای الهی پیشه کنید و در طلب [روزی] میانه‌رو و معتدل باشید! و بدانید که روزی دوگونه است: رزقی را طلب می‌کنید و رزقی شما را می‌جوید. پس ارزاق‌تان را از راه حلال بجویید. همانا اگر شما روزی‌های‌تان را از راه خودش [راه صحیح و مشروع] طلب کنید، آن‌ها را به طور حلال مصرف می‌کنید و اگر از راه خودش نجویید، آن‌ها را به گونهٔ حرام می‌خورید. آن‌ها روزی‌های شماست و ناگزیر از مصرف‌شان هستید.»

(۱۰) ابوالبلاد از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۵۹

«هیچ‌کس نیست مگر آن‌که خداوند روزی‌اش را از راه حلال ثابت و معین کرده که با عافیت آن را به دست آورد و از طرف دیگر آن را به وسیلهٔ حرام [نیز] بر وی عرضه کرده است. پس اگر او چیزی از حرام به دست آورد، از [آن روزی] حلالی که برایش مقرر شده، کاسته می‌گردد. به جز این دو، نزد خداوند فضل و بخشش بسیار است و این [معنای] سخن خداوند است: از خداوند فضلش را درخواست کنید»[1].

(۱۱) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود: ۶۰

«آنچه برای تو تقسیم شده، از دستت بیرون نمی‌رود؛ پس در طلب [روزی] میانه‌رو باش.»

---

۱. نساء ۴/ ۳۲.

۶۱ ۲۱۲۷۵ (۱۲) **کافی ۸۱/۵**: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن عبدالرّحمن بن أبی هاشم عن أبی خدیجة قال قال أبو عبدالله ﷺ لو کان العبد فی جحر لأتاه الله برزقه فأجملوا فی الطلب. **کتاب التمحیص ۵۳**: عن أبی عبدالله ﷺ نحوه.

۶۲ ۲۱۲۷۶ (۱۳) **نهج البلاغه ۱۲۴۳/۲**: قیل لعلیّ ﷺ لو سدّ علی رجل باب بیته و ترک فیه من أین کان یأتیه رزقه فقال من حیث یأتیه أجله.

۶۳ ۲۱۲۷۷ (۱۴) **کافی ۸۱/۵**: علیّ بن إبراهیم عن صالح بن السندی عن جعفر بن بشیر عن عمر بن أبی زیاد عن إسحاق بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ قال إنّ الله ﷻ خلق الخلق وخلق معهم أرزاقهم حلالاً طیّباً فمن تناول شیئاً منها حراماً قصّ[1] به من ذلک الحلال.

۶۴ ۲۱۲۷۸ (۱۵) **تفسیر العیّاشی ۲۳۹**: عن إسماعیل بن کثیر رفع الحدیث إلی النّبیّ ﷺ قال لما نزلت هذه الآیة ﴿وَاسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ قال فقال أصحاب النّبیّ: ما هذا الفضل؟ أیُّکم اسئله رسول الله ﷺ عن ذلک؟ قال: فقال علی بن أبی طالب ﷺ أنا یسئل عنه فسأله عن ذلک الفضل ما هو؟ فقال رسول الله ﷺ انّ الله خلق خلقه و قسّم لهم أرزاقهم مِنْ حلّها وعرض لهم بالحرام فمن انتهک[2] حراماً نقص له من الحلال بقدر ما انتهک من الحرام وحوسب به.

۶۵ ۲۱۲۷۹ (۱۶) **مستدرک ۳۱/۱۳**: القطب الرّاوندی فی لبّ اللّباب عن النّبیّ ﷺ انه قال لو انّ عبداً هرب من رزقه لاتّبعه رزقه حتّی یدرکه کما انّ الموت یدرکه. **البحار ۱۰۳/۳۳**: قال رسول الله ﷺ لابی ذرّ لو انّ ابن آدم فرّ من رزقه وذکر نحوه وقال أمیرالمؤمنین لو أنّ أحدکم فرّ من رزقه لتبعه کما تبعه الموت.

۶۶ ۲۱۲۸۰ (۱۷) **جامع الأخبار ۲۹۴**: قال رسول الله ﷺ لو انّ أحدکم فرّ من رزقه لتبعه کما یتبعه الموت.

۶۷ ۲۱۲۸۱ (۱۸) **وقال** ﷺ لأبی ذرّ یا أباذرّ لو انّ ابن آدم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه کما یدرکه الموت.

۶۸ ۲۱۲۸۲ (۱۹) **غرر الحکم ۴۳۴**: قال ﷺ سوف یأتیک أجلک فأجمل فی الطّلب.

۶۹ ۲۱۲۸۳ (۲۰) **وفیه ۵۲**: الرزق یطلب من لا یطلبه.

۷۰ ۲۱۲۸۴ (۲۱) **وفیه ۴۲۲**: رزقک یطلبک فارح نفسک من طلبه.

---

۱. قصّ بهای قطع به.　　۲. ای تناولها بما لا یحلّ.

(۱۲) **ابوخدیجه از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۶۱

«[حتی] اگر انسان در سوراخی باشد، خداوند روزی‌اش را به وی می‌رساند؛ پس در طلب روزی میانه‌روی کنید.»

(۱۳) **به علی** ﷺ گفته شد: «اگر کسی در خانه به رویش بسته و در آن زندانی گردد، از کجا روزی‌اش می‌آید. ۶۲
امام ﷺ فرمود: از جایی که مرگ به سراغش می‌آید.»

(۱۴) **اسحاق بن عمار از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۶۳

«خداوند خلایق را آفرید و به همراه‌شان روزی‌های‌شان را حلال و پاکیزه آفرید؛ پس هر کس بخشی از روزی‌اش را به گونهٔ حرام به چنگ آورد، از روزی حلالش کاسته می‌گردد.»

(۱۵) **اسماعیل بن کثیر** با واسطه گزارش می‌کند که: «وقتی آیهٔ **خداوند را از فضلش درخواست کنید**[۱] ۶۴
نازل شد، یاران پیامبر اکرم ﷺ به یکدیگر گفتند:

این فضل چیست؟ کدام‌یک از شما در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کند؟ علی ﷺ فرمود: من در این باره از وی سؤال می‌کنم! آن‌گاه از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: این فضل چیست؟ رسول خدا ﷺ پاسخ فرمود:

خداوند خلقش را آفرید و روزی‌های‌شان را از راه حلال میان‌شان تقسیم کرد و از راه حرام [نیز] بر آنان عرضه کرد. پس هر کس در شکستن حرمتی جسارت به خرج دهد به اندازه‌ای که هتک حرمت الهی کرده، از [روزی] حلالش کاسته می‌گردد و از وی حسابرسی خواهد شد.»

(۱۶) **قطب راوندی** در کتاب لبّ اللباب **از پیامبر اکرم** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۶۵

«اگر بنده‌ای از روزی‌اش بگریزد، روزی به دنبالش حرکت می‌کند تا به وی دست یابد؛ همان‌گونه که مرگ او را در آغوش می‌گیرد.»

گزارش شده که پیامبر اکرم ﷺ نظیر این جمله را به ابوذر فرمود و از امیر مؤمنان ﷺ نیز روایت شده که فرمود:
«اگر یکی از شما از روزی‌اش بگریزد، همان‌گونه که مرگ به دنبالش می‌رود، روزی در پی‌اش روان می‌شود.»

(۱۷) در کتاب جامع الاخبار نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما از روزی‌اش ۶۶
بگریزد، روزی در پی او روان خواهد شد؛ همان‌گونه که مرگ به دنبال او می‌رود.»

(۱۸) **پیامبر اکرم** ﷺ به ابوذر فرمود: «اگر فرزند آدم از روزی‌اش فرار کند ـ آن‌گونه که از مرگ فرار می‌کند ـ ۶۷
روزی‌اش به وی خواهد رسید؛ همان‌گونه که مرگ او را درک خواهد کرد.»

(۱۹) **از علی** ﷺ روایت شده که فرمود: ۶۸

«به زودی مرگ به سراغت خواهد آمد؛ پس در طلب روزی، میانه‌رو باش.»

(۲۰) **علی** ﷺ می‌فرماید: ۶۹

«هر کس روزی را طلب نکند، روزی او را طلب می‌کند.»

(۲۱) **از علی** ﷺ نقل شده است که فرمود: ۷۰

«روزی‌ات تو را می‌جوید؛ پس خود را از جستجوی آن راحت کن.»

---

۱. نساء ۳۲/۴.

۷۱ ۳۱۲۸۵ (۲۲) **المقنعة ۹۰**: قال الصادق ﷺ الرزق مقسوم على ضربين أحدهما واصل الى صاحبه وإن لم يطلبه والآخر معلّق بطلبه فالّذى قسّم للعبد على كلّ حال آتيه وإن لم يسع له والّذى قسّم له بالسعى فينبغى أن يلتمسه من وجوهه وهو ما أحلّه الله تعالى له دون غيره فإن طلبه من جهة الحرام فوجده حسب عليه رزقه وحوسب به.

۷۲ ۳۱۲۸۶ (۲۳) **البحار ۱۳۰/۲۶ : ۱۸۱/۷۷** : اعلام الدين عن **ابن عباس** قال: قال رسول اللهﷺ أيها النّاس انّ الرّزق مقسوم لن يعدو أمرؤ ما قسّم له فأجملوا فى الطلب وإنّ العمر محدود لن يتجاوز أحد ما قدّر له فبادروا قبل نفاذ[1] الأجل والأعمال محصيّة.

۷۳ ۳۱۲۸۷ (۲۴) **البحار ۱۰۳/۲۶** : و عن **أبى محمّد** العسكرى ﷺ قال ادفع المسألة ماوجدت التحمّل يمكنك فإنّ لكلّ يوم رزقاً جديداً وأعلم انّ الإلحاح فى المطالب يسلب البهاء و يورث التعب والعناء فاصبر حتّى يفتح الله لك باباً يسهل الدخول فيه فما أقرب الصنع من الملهوف والأمن من الهارب المخوف فربّما كانت الغير نوعاً من أدب الله والحظوظ مراتب فلا تعجل على ثمرة لم تدرك وإنّما تنالها فى أوانها وأعلم انّ المدبّر لك أعلم بالوقت الذى يصلح حالك فيه فثق بخيرته فى جميع امورك يصلح حالك ولا تعجل بحوائجك قبل وقتها فيضيق قلبك وصدرك ويغشاك القنوط.

۷۴ ۳۱۲۸۸ (۲۵) **مستدرك ۳۱/۱۳** : **القطب الراوندى** فى لبّ اللّباب قال واهدى الى النّبىﷺ ثلاثة طيور فاطعم أهله طايراً فلمّا كان من الغداته به فقال لها ألم أنهك ان ترفعى شيئاً لغد فانّ الله يرزق كلّ غد الرزق مقسوم يأتى ابن آدم على أىّ سيرة شاء ليس لتقوى متّق بزائد ولا لفجور فاجر بناقص وإن شرهت نفسه وهتك الستر لم يرفوق رزقه.

۷۵ ۳۱۲۸۹ (۲۶) **غرر الحكم ۵۷۹** : قال ﷺ لكلّ رزق سبب فأجملوا فى الطّلب.

۷۶ ۳۱۲۹۰ (۲۷) **غرر الحكم ۴۹۶** : عجبت لمن علم انّ الله قد ضمن الأرزاق وقدّرها وانّ سعيه لايزيده فيما قدّر له منها وهو حريص دائب[2] فى طلب الرّزق.

۷۷ ۳۱۲۹۱ (۲۸) **وفيه ۵۲**: الأرزاق لا تُنالُ بالحرص والمطالبة[3].

۷۸ ۳۱۲۹۲ (۲۹) **وفيه ۵۲** : الرزق يطلب من لا يطلبه.

---

۱. نفاد ـ خ. ۲. اى تعب،عاجل مسرع. ۳. والمغالبة ـ ك.

۷۱ (۲۲) در کتاب المقنعه [شیخ مفید] آمده است که **امام صادق** ؏ فرمود:

«روزی به دوگونه تقسیم شده است: یک گونه به صاحبش می‌رسد، هرچند آن را طلب نکند و نوع دیگر وابسته به طلب اوست. پس آنچه در هر حال برای بنده قرار داده شده، به سویش می‌آید؛ هر چند برای آن تلاش نکند و آنچه به [شرط] تلاش برایش مقرر شده است، سزاوار است که از راه‌های خودش آن را بجوید و آن راه‌هایی است که خداوند برایش حلال کرده، نه راه‌های دیگر. پس اگر آن را از راه حرام طلب کند و بدان دست یابد، به حساب روزی‌اش گذاشته می‌شود و [در قیامت] به حساب آن رسیدگی خواهد شد.»

۷۲ (۲۳) **ابن عباس از پیامبر اکرم** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«ای مردم، به تحقیق رزق تقسیم شده و هیچ‌کس از آنچه برایش مقرر شده فراتر نمی‌رود؛ پس در طلب [روزی] اعتدال و میانه‌روی پیشه کنید. و به تحقیق عمر [انسان] محدود است و عمر هیچ‌کس از آنچه برایش مقرر شده تجاوز نمی‌کند؛ پس پیش از فرارسیدن مرگ [به سوی اعمال نیک] بشتابید. و اعمال شمارش شده است.»

۷۳ (۲۴) **از امام حسن عسکری** ؏ روایت شده که فرمود:

«تا زمانی که تاب و توان داری، [از دیگران] درخواست نکن؛ زیرا برای هر روز، روزی جدیدی است و بدان که پافشاری در تقاضا شکوه و ارزش [انسان] را سلب می‌کند و رنج و زحمت در پی دارد؛ پس بردباری پیشه کن تا خداوند دری به رویت گشاید که ورود به آن آسان باشد.

چه نزدیک است روزی[1] به [انسان] اندوهگین و امنیت به [انسان] متواری ترسان؛ پس چه بسا نابسامان شدن اوضاع[2] نوعی سنت و روش خداوند است. بهره‌ها دارای مراتب است. پس [در چیدن] میوهٔ نارس شتاب نکن که تنها تو در وقت خودش [می‌توانی] به آن دست یابی. بدان که تدبیرکنندهٔ تو به زمانی که در آن اوضاعت را اصلاح کند، آگاه‌تر است. پس در همهٔ کارهایت به خیرخواهی او اطمینان کن تا حالت را اصلاح کند و در نیازهایت ـ پیش از رسیدن زمان آن‌ها ـ شتاب نکن، که در این صورت سینه و قلبت تنگ می‌شود و نومیدی بر تو چیره می‌گردد.»

۷۴ (۲۵) **قطب راوندی** در کتاب لبّ اللباب گزارش نموده، که سه پرنده به پیامبر اکرم ﷺ هدیه شد، یکی از آن‌ها را به مصرف خانواده‌اش رساند. روز بعد همسرش یکی دیگر از آن‌ها را نزد رسول خدا ﷺ آورد. حضرت فرمود: «مگر تو را از ذخیره کردن چیزی برای روز بعد نهی نکردم؟! زیرا خداوند همواره هر فردایی را روزی می‌دهد. رزق مقرر و معین شده است و به انسان به هر روشی که بخواهد می‌رسد. تقوای انسان پرهیزگار بر آن نمی‌افزاید و تباهکاری انسان فاجر از آن نمی‌کاهد و اگر انسان آزمند گردد و پرده‌ها را بِدَرَد، بیشتر از روزی‌اش نخواهد دید.»

۷۵ (۲۶) **از حضرت علی** ؏ روایت شده که فرمود:

«هر رزقی سببی دارد، پس در طلب [روزی] میانه‌روی کنید.»

۷۶ (۲۷) همچنین از آن حضرت گزارش شده که فرمود:

«در شگفتم از کسی که می‌داند خداوند روزی‌ها را معین کرده و به عهده گرفته و تلاشش بر آنچه برای وی در نظر گرفته شده، نمی‌افزاید؛ با این حال در طلب روزی آزمند و شتابگر است و خود را به زحمت می‌اندازد!»

۷۷ (۲۸) در غرر الحکم **از علی** ؏ نقل شده که فرمود:

«روزی‌ها با حرص و کثرت طلب به دست نمی‌آید.»

۷۸ (۲۹) در غرر الحکم **از علی** ؏ نقل شده که فرمود:

«روزی کسی را که در پی آن نیست، طلب می‌کند.»

---

۱. «صنع» معانی گوناگونی دارد؛ ولی آنچه در اینجا مناسب به نظر می‌رسد یکی محلی است که در آن آب ذخیره می‌کردند (النهایه ۵۶/۳) و دیگری به معنای نیکی و روزی (المنجد).

۲. «الغِیَر» به معنای تغییر حالت از صلاح به فساد است (مجمع البحرین ۳۴۶/۲).

۷۹ ۳۱۲۹۳ (۳۰) **البحار ۱۰۳/۲۶**: **اعلام الدين** عن أبى محمّد العسكرى عليه السلام قال المقادير لا تدفع بالمغالبة والأرزاق المكتوبة لا تنال بالشرة ولا تدفع بالإمساك عنها.

۸۰ ۳۱۲۹۴ (۳۱) **غرر الحكم ۱۳۵**: وقال امير المؤمنين عليه السلام أجملوا فى الطلب فكم من حريص خائب ومجمل لم يخب.

۸۱ ۳۱۲۹۵ (۳۲) **مستدرك ۳۲/۱۳**: **القطب الراوندى فى لبّ اللّباب** عن النّبىّ صلى الله عليه وآله انّه قال لو انّكم توكّلون على الله حقّ توكّله لرزقكم كما يرزق الطير.

۸۲ ۳۱۲۹۶ (۳۳) **غرر الحكم ۴۰۷**: ذلّل نفسك بالطّاعات وحلّها بالقناعة وخفّض فى الطلب وأجمل فى المكتسب.

۸۳ ۳۱۲۹۷ (۳۴) **وفيه ۴۳۸**: قال عليه السلام ستّة يختبر بها دين الرجل قوّة الدين وصدق اليقين وشدّة التقوى ومغالبة الهوى وقلّة الرغب والاجمال فى الطلب.

۸۴ ۳۱۲۹۸ (۳۵) **مستدرك ۲۸/۱۳**: السيّد علىّ بن طاووس فى كشف المحجّة نقلاً عن رسائل الكلينى بإسناده عنه عليه السلام انّه قال فى وصيّته لولده الحسن عليه السلام فاعلم يقيناً أنّك لن تبلغ أملك ولا تعدو أجلك فإنّك فى سبيل من كان قبلك فخفّض فى الطلب وأجمل فىّ المكسب فإنّه ربّ طلب قد جرّ الى حرب وليس كلّ طالب بناج ولا كلّ مجمل بمحتاج واكرم نفسك عن دنيّة وإن ساقتك الى الرغائب فإنّك لن تعتاض[1] بما تبذل شيئاً من دينك وعرضك بثمن وإن جلّ الى أن قال ما خير بخير لا ينال إلّا بشرّ ويسر لا ينال إلّا بعسر.

۸۵ ۳۱۲۹۹ (۳۶) **نهج البلاغه ۱۲۶۳**: قال أمير المؤمنين عليه السلام خذ من الدنيا ما أتاك وتولّ عمّا تولّى عنك فان أنت لم تفعل فأجمل فى الطلب.

۸۶ ۳۱۳۰۰ (۳۷) **فقه الرضا عليه السلام ۲۵۱**: اتّق فى طلب الرزق وأجمل فى الطلب وأخفض فى المكتسب واعلم أنّ الرزق رزقان فرزق تطلبه ورزق يطلبك فأمّا الذى تطلبه فأطلبه من حلال فانّ اكله حلال ان طلبته من وجهه وإلّا اكلته حراماً وهو رزقك لابدّ لك من أكله.

---

۱. تعارض. خ.

(۳۰) از امام حسن عسکری ﷺ روایت شده که فرمود: ۷۹

«با زور و غلبه، از حوادث مقدّر جلوگیری نمی‌شود و روزی‌های نوشته و ثابت شده، با حرص به دست نمی‌آید و باخودداری از دست نمی‌رود.»

(۳۱) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود: ۸۰

«در طلب [روزی] میانه‌روی کنید؛ زیرا چه بسیار آزمندی که ناامید است و میانه‌روی که ناامید نیست.»

(۳۲) قطب راوندی در کتاب لُبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۸۱

«اگر شما بر خدا توکل کنید ـ آن‌گونه که شایستهٔ توکل بر اوست ـ به یقین همان‌گونه که پرنده را روزی می‌دهد، به شما روزی خواهد داد.»

(۳۳) امیر مؤمنان ﷺ می‌فرماید: ۸۲

«نفس خود را با طاعت‌ها فروتن گردان و با قناعت آزاد ساز و در طلب [روزی] زیاده‌روی مکن و در کسب، میانه‌رو باش!»

(۳۴) و نیز می‌فرماید: ۸۳

«با شش چیز دین انسان سنجیده می‌شود: قوی بودن دینداری، راستی یقین، استحکام و شدت تقوی، غلبه بر هوایِ [نفس] و آرزوها، میلِ اندک [به دنیا] و میانه‌روی در طلب [روزی].»

(۳۵) روایت شده که امیر مؤمنان ﷺ در سفارش‌های خویش به فرزندش امام مجتبی ﷺ فرمود: ۸۴

«به یقین بدان که تو [نمی‌توانی] به آرزوهایت دست یابی و از زمان مرگت فراتر روی. همانا تو در راه پیشینیان خود هستی؛ پس در طلب [روزی] زیاده‌روی مکن و در کسب میانه‌روی کن؛ زیرا چه بسا طلبی که به جنگ و ستیزه می‌انجامد و هر جوینده‌ای کامیاب نیست و هر میانه‌روی نیازمند نیست. نفس خود را از هر پستی بزرگ دار؛ هر چند تو را به سوی خواسته‌ها و آرزوها بکشاند؛ زیرا هر چه به دست آوری ـ هر قدر هم که بزرگ باشد ـ بهای آنچه از دین و آبرویت از دست می‌دهی، نخواهد بود. در خیری که جز از راه شرّ به دست نمی‌آید و در آسایش و راحتی که جز با رنج و سختی به دست نمی‌آید، خیر نیست.»

(۳۶) امیر مؤمنان ﷺ فرمود: ۸۵

«آنچه از دنیا به سویت می‌آید، بگیر و روی گردان از آنچه از تو روی می‌گرداند؛ پس اگر چنین نمی‌کنی [دست کم] در طلب [دنیا] میانه‌روی کن.»

(۳۷) در کتاب فقه الرضا ﷺ آمده است: «در طلبِ روزی پرهیزگاری پیشه کن، در جستجوی آن میانه‌رو باش و در کسب و کارت زیاده‌روی مکن. و بدان که روزی بر دو گونه است: یکی روزی‌ای که تو در جستجوی آنی و دیگری روزی‌ای که تو را می‌جوید. آن را که طلب می‌کنی، پس از راه حلال طلب کن؛ زیرا در صورتی خوردنش حلال است که از راهش بجویی و الّا تصرف در آن حرام است. و [به هر حال] آن روزی توست که از مصرفش گریزی نداری!» ۸۶

٨٧ ٢١٣٠١ (٣٨) **الجعفريّات ٢٢٤:** بأسناده عن عليّ بن أبى طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ من سرّه أن يستجاب دعوته فليُطيِّب مكسبه.

٨٨ ٢١٣٠٢ (٣٩) **فقيه ٧/٤:** فى حديث مناهى النّبيّ ﷺ عن عليّ ﷺ قال ﷺ من لم يرض بما قسّمه الله له من الرّزق وبثّ شكواه ولم يصبر ولم يحتسب لم ترفع له حسنته ويلقى الله ﷻ وهو عليه غضبان إلّا أن يتوب.

٨٩ ٢١٣٠٣ (٤٠) **مستدرك ٣٢/١٣:** القطب الرّاونديّ فى لبّ اللّباب عن النبيّ ﷺ قال من طلب الدّنيا حلالاً مكاثراً مفاخراً مرائياً لقى الله يوم يلقيه وهو عليه غضبان.

٩٠ ٢١٣٠٤ (٤١) **غرر الحكم ٥٩٣:** قال أمير المؤمنين ﷺ ليس كلّ مجمل بمحروم.

٩١ ٢١٣٠٥ (٤٢) **وفيه** ليس كلّ طالب بمرزوق.

٩٢ ٢١٣٠٦ (٤٣) **البحار ١٠٣/٢٦: اعلام الدّين. كنز الفوائد ١٦:** قال أمير المؤمنين ﷺ الدنيا دول فاطلب حظّك منها بإجمال الطلب.

٩٣ ٢١٣٠٧ (٤٤) **البحار ١٠٣/٣٥:** قصص الأنبياء عن جابر قال قال الحسن بن على ﷺ لرجل يا هذا لا تجاهد الطلب جهاد العدوّ ولا تتّكل على القدر إتّكال المستسلم فإنّ انشاء الفضل من السنّة والإجمال فى الطلب من العفّة وليست العفّة بدافعة رزقاً ولا الحرص بجالب فضلاً فإنّ الرزق مقسوم واستعمال الحرص استعمال المأثم.

٩٤ ٢١٣٠٨ (٤٥) **نهج البلاغه ١٢٢٤/٢:** قال عليّ ﷺ لا يصدق ايمان عبد حتّى يكون بما فى يد الله سبحانه أوثق منه بما فى يده.

٩٥ ٢١٣٠٩ (٤٦) **نهج البلاغه ١٢٦٣/٢:** قال عليّ ﷺ كلّ مقتصر عليه كاف.

٩٦ ٢١٣١٠ (٤٧) **البحار ١٠٣/٣٨:** نهج البلاغة قال عليّ ﷺ من لم يعط قاعداً لم يعط قائماً.

٩٧ ٢١٣١١ (٤٨) **البحار ١٠٣/٢٦: اعلام الدين** قال أمير المؤمنين ﷺ من اكثر ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير.

٩٨ ٢١٣١٢ (٤٩) **اختصاص المفيد ﷺ ٢٣٤:** قال **الصّادق** ﷺ إذا كان عند غروب الشمس وكّل بها ملكاً ينادى أيّها النّاس اقبلوا على ربّكم فإنّ ما قلّ وكفى خير ممّا كثر وألهى وملك موكّل بالشمس عند طلوعها يناد يا ابن آدم لد للموت وابن للخراب واجمع للفناء.

۸۷ (۳۸) علی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس دوست دارد که دعایش مستجاب گردد، باید راه کسب درآمدش را حلال و پاکیزه گرداند.»

۸۸ (۳۹) علی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ گزارش می‌کند که فرمود:

«هرکس به رزقی که خداوند برایش مقرر و معین کرد، راضی نباشد و شکایت و نارضایتی‌اش را ابراز کند و بردباری از کف بدهد و به حساب خدا نگذارد، نیکی و حسناتش بالا نمی‌رود و خداوند را به گونه‌ای ملاقات می‌کند که از وی به شدت خشمگین است، مگر توبه نماید.»

۸۹ (۴۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس دنیای حلال را برای ثروت‌اندوزی، فخرفروشی و خودنمایی طلب کند، خداوند را درحالی که به شدّت بر او خشمگین است، ملاقات خواهد کرد.»

۹۰ (۴۱) امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «چنین نیست که هر میانه‌رُوی محروم باشد.»

۹۱ (۴۲) و نیز فرمود: «چنین نیست که هر طالب روزی، به آن برسد.»

۹۲ (۴۳) و نیز فرمود:

«دنیا ثبات و قرار ندارد [و هر روز به کام کسی می‌گردد]؛ پس با میانه‌روی، بهره‌ات را از آن بجوی.»

۹۳ (۴۴) جابر گزارش می‌کند که امام حسن مجتبی ﷺ به شخصی فرمود:

«ای مرد! آن‌گونه که با دشمن می‌جنگی، روزی طلب مکن. و همانند انسان تسلیم شده به تقدیر تکیه مکن؛ زیرا ایجاد و طلب فضل و روزی سنت است و میانه‌روی در طلب، از عفت است. عفت هیچ رزقی را دور نمی‌کند و آزمندی هیچ فضل و روزی را جذب نمی‌کند؛ زیرا روزی تقسیم و مقرّر شده است و به‌کارگیری آز، مستلزم گناهان است.»

۹۴ (۴۵) علی ﷺ فرمود: «ایمان بنده‌ای حقیقت ندارد تا این‌که اعتماد وی به آنچه نزد خداست بیشتر از اعتمادش به آنچه نزد خود اوست، باشد.»

۹۵ (۴۶) و نیز می‌فرماید:

«هر آنچه بدان بسنده شود، کافی است.»

۹۶ (۴۷) همو می‌فرماید:

«آن را که نصیب به آسانی به دست نیاید، با کوشش با آن برنیاید.»[1]

۹۷ (۴۸) همچنین می‌فرماید:

«هر که بسیار یاد مرگ کند، به اندک از دنیا خشنود است.»

۹۸ (۴۹) از امام صادق روایت شده که فرمود:

«هنگام غروب خورشید، خداوند به فرشته‌ای دستور می‌دهد؛ ندا سر دهد: ای مردم، به سوی پروردگارتان روی آورید؛ زیرا آنچه اندک و بسنده باشد بهتر است از آنچه بسیار و سرگرم‌کننده باشد.

و فرشتهٔ عهده‌دار خورشید، هنگام طلوع، ندا سر می‌دهد: ای فرزندان آدم، برای مرگ بزایید، برای ویرانی بسازید و برای نابودی انباشته کنید.»

---

۱. این عبارت، برگردانی است از ترجمهٔ نهج البلاغهٔ استاد شهیدی، ص ۴۳۲.

۹۹ (۵۰) **عدّة الداعی ۲۸۸**: روی **ابوسعید الخدری** قال سمعت رسول اللهﷺ یقول عند
۲۱۳۱۳ منصرفه من احد والنّاس محدقون به وقد اسند ظهره الی طلحة[1] هناك ایّها النّاس اقبلوا علی
ما کلّفتموه من إصلاح آخرتکم واعرضوا عمّا ضمن لکم من دنیاکم ولا تستعملوا جوارحاً
غذیت بنعمته فی التعرض لسخطه بمعصیته واجعلوا شغلکم فی التماس مغفرته واصرفوا
همّتکم[2] بالتّقرّب الی طاعته من بدأ بنصیبه من الدنیا فاته نصیبه من الآخرة ولم یدرك منها
ما یرید ومن بدأ بنصیبه من الآخرة وصل الیه نصیبه من الدنیا وادرك من الآخرة ما یرید.

۱۰۰ (۵۱) **البحار ۱۰۳/۱۰**: امان الأخطار ومن کتاب مسائل الرجال لمولانا ابی الحسن
۲۱۳۱۴ الهادی ﷺ قال محمّد بن الحسن قال **محمّد بن هارون الجلّاب** قلت روینا عن آبائك انّه
یأتی علی النّاس زمان لا یکون شیء أعزّ من أخ أنیس أو کسب درهم من حلال فقال لی یا
أبا محمّد انّ العزیز موجود ولکنّك فی زمان لیس شیء أعسر من درهم حلال وأخ فی اللهﷺ.

۱۰۱ (۵۲) **کافی ۷۰/۵**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلی عن **السّکونیّ** عن أبی عبدالله ﷺ
۲۱۳۱۵ قال قلت له ما الزّهد فی الدّنیا قال ویحك حرامها فتنکّبه[3].

۱۰۲ (۵۳) **کافی ۱۷/۱**: أبو عبدالله الأشعری عن بعض أصحابنا رفعه عن **هشام بن الحکم**
۲۱۳۱۶ قال: قال لی أبو الحسن موسی بن جعفر ﷺ یا هشام انّ العقلاء ترکوا فضول الدّنیا فکیف
الذّنوب وترك الدنیا من الفضل وترك الذنوب من الفرض.

۱۰۳ (۵۴) **نهج البلاغة ۷۴**: قال أمیرالمؤمنین فی خطبة له ﷺ وکذلك المرء المسلم البریء من
۲۱۳۱۷ الخیانة ینتظر من الله إحدی الحسنیین إمّا داعی الله فما عند الله خیر له وامّا رزق الله فإذا هو
ذو أهل ومال ومعه دینه وحسبه انّ المال والبنین حرث الدّنیا والعمل الصّالح حرث الآخرة
وقد یجمعهما الله لأقوام.

۱۰۴ (۵۵) **تهذیب ۳۲۸/۶**: الحسین بن سعید عن حمّاد عن **إبراهیم بن محمّد** عن أبی عبدالله ﷺ
۲۱۳۱۸ قال ما أعطی الله عبداً ثلاثین الفاً وهو یرید به خیراً وقال ما جمع رجل قط عشرة آلاف درهم
من حلّ وقد یجمعها[4] لأقوام إذا أعطی القوت ورزق العمل فقد جمع الله له الدنیا والآخرة.

---

۱. الطلح: شجر عظام من شجر الغضاء یرعا الإبل الواحدة طلحة (أقرب).
۲. همّکم ـ خ. ۳. ای تحترز عنه.
۴. لایبعد ان یکون صحیحه (یجمعهما) کما فی روایة التمحیص والمراد (بهما) الدنیا والآخرة.

(۵۰) ابوسعید خدری می‌گوید: «هنگام بازگشت از نبرد احد، مسلمانان گِرد وجود مقدس پیامبر ۹۹
اکرم ﷺ حلقه زده بودند. آن حضرت در حالی که به درخت بزرگی تکیه کرده بود، فرمود:

ای مردم، به سوی انجام وظیفه‌ای که دربارهٔ اصلاح آخرت به شما محول شده، روی آورید و از آنچه برای‌تان در مورد دنیا تضمین شده، روی گردانید. اعضای بدن‌تان را ـ که با نعمت‌های خداوند پرورش یافته ـ با به‌کارگیری در راه سرپیچی از دستوراتش، در معرض خشم او قرار ندهید. اشتغال خود را در راه دست‌یابی به آمرزش خدا قرار دهید. همت خود را در راه نزدیکی به اطاعت وی مصروف دارید. هر کس نخست به بهره‌اش از دنیا بپردازد، نصیب اخروی‌اش را از دست می‌دهد و به خواسته‌های دنیوی‌اش نیز نمی‌رسد. و هر کس از نصیب اخروی‌اش آغاز کند، بهره‌اش از دنیا به وی می‌رسد و به آنچه از آخرت می‌خواست، دست می‌یابد.»

(۵۱) محمد بن هارون به امام هادی ﷺ عرض کرد: ۱۰۰

«ما از نیاکانت روایت شده‌ایم؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که چیزی عزیزتر از برادری همدم یا به دست آوردن درهمی از حلال نیست.

امام ﷺ فرمود: ای ابومحمد، عزیز موجود است ولی تو در زمانی هستی که چیزی تنگدست‌تر از درهمی حلال یا برادری در راه خدا نیست.»

(۵۲) سکونی از امام صادق ﷺ پرسید: «زهد در دنیا چیست؟ امام فرمود: وای بر تو! زهد، بی‌رغبتی ۱۰۱
به حرام دنیاست تا از حرامش پرهیز کنی.»

(۵۳) امام کاظم ﷺ به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام، خردمندان زواید دنیا را رها کردند تا چه ۱۰۲
رسد به گناهانش! ترک دنیا، فضیلت است و ترک گناه، واجب.»

(۵۴) امیر مؤمنان ﷺ فرمود: ۱۰۳

«... همچنین شخص مسلمانِ پاک از خیانت، یکی از دو پاداش و نیکی را از خدا انتظار دارد: یا دعوت‌کنندهٔ خدا [یعنی عزرائیل] که آنچه نزد خداست، برایش بهتر است یا روزی خدا که در این صورت وی دارای خانواده، مال، دین و شرافت خواهد بود. به تحقیق مال و فرزند، کِشت دنیا و عمل صالح، کِشت آخرت است که گاهی خداوند برای گروه‌هایی میان آن دو جمع می‌کند.»

(۵۵) ابراهیم بن محمد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۰۴

«هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، سی هزار [درهم] به او نمی‌بخشد.

و نیز فرمود:

هرگز کسی ده هزار درهم از حلال نیندوخت و گاهی خداوند برای گروه‌هایی آن را گرد می‌آورد. هنگامی که به اندازهٔ قوت و غذا به کسی عنایت شود و به عمل صالح موفق گردد، به تحقیق خداوند دنیا و آخرت را برای وی جمع کرده است.»

١٠٥ ٣١٢١٩ (٥٦) **كتاب التمحيص ٥٠**: عن إبراهيم بن عمر عن أبى عبدالله ﷺ قال ما أعطى الله عبداً ثلاثين الفاً وهو يريد (به ـخ) خيراً وقال ما جمع رجل قط عشرة آلاف من حلّ وقد جمعهما الله لأقوام إذا أعطوا القريب[١] ورزقوا العمل الصالح وقد جمع الله لقوم الدّنيا والآخرة.

١٠٦ ٣١٢٢٠ (٥٧) **وفيه ٥٠**: عن المفضّل عن أبى عبدالله ﷺ قال المال أربعة آلاف، واثنى عشر الف كنز، ولم يجتمع عشرون ألفاً من حلال وصاحب ثلاثين الفاً هالك وليس من شيعتنا من يملك ماة الف.

١٠٧ ٣١٢٢١ (٥٨) **الاختصاص ٢٤٩**: قال رسول الله ﷺ من اكتسب مالاً من غير حلّه كان زاده الى النّار.

١٠٨ ٣١٢٢٢ (٥٩) **وقال** ﷺ ايضاً قال الله ﷻ من لم يبال من أىّ باب اكتسب الدّينار والدّرهم لم ابال يوم القيامة من أىّ أبواب النّار أدخلته.

١٠٩ ٣١٢٢٣ (٦٠) **كافى ٤٦/١**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى و على بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن حمّاد بن عيسى **تهذيب ٣٢٨/٦**: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن عمر بن اذينة عن أبان (بن أبى عيّاش ـكا) عن سليم بن قيس (الهلالى ـيب) قال سمعت أميرالمؤمنين ﷺ يقول[٢] قال رسول الله ﷺ منهومان لايشبعان طالب[٣] دنيا و طالب علم فمن اقتصر من الدنيا على ما احلّ الله ﷻ له سلِمَ ومن تناولها من غير حلّها هلك إلّا ان يتوب ويراجع ومن أخذ العلم من أهله وعمل بعلمه[٤] نجا ومن أراد به الدنيا فهى حظّه. **مستدرك ٢٢/١٣**: كتاب سليم بن قيس الهلالى أبان عن سليم قال سمعت علياً ﷺ يقول منهومان لايشبعان وذكر نحوه.

١١٠ ٣١٢٢٤ (٦١) **كافى ٥٣٢/٦**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن أحمد بن محمّد بن عبدالله قال روى ابوهاشم الجعفرى عن أبى الحسن الثّالث ﷺ قال أنّ الله ﷻ جعل من أرضه بقاعاً تسمّى المرحومات احبّ أن يدعى فيها فيجيب و أن الله ﷻ جعل من أرضه بقاعاً تسمّى المنتقمات فإذا كسب الرجل مالاً من غير حلّه سلّط الله عليه بقعة منها فانفقه فيها.

---

١. ولا يبعد ان يكون صحيحه (القوت) كما فى يب. ٢. انّ رسول الله ﷺ قال ـيب.

٣. منهوم دنيا و منهوم علم ـيب. ٤. عمل به ـيب.

۱۰۵ (۵۶) **ابراهیم بن عمر از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، سی هزار [درهم] به وی نمی‌بخشد.

و نیز فرمود:

هرگز کسی ده هزار از حلال نیندوخت. به تحقیق خداوند آن دو [دنیا و آخرت] را برای گروهی جمع کرد، هنگامی که به نزدیکان ببخشند و موفق به عمل صالح گردند و به تحقیق خداوند دنیا و آخرت را برای گروهی جمع کرده است.»[1]

۱۰۶ (۵۷) **مفضل از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود:

«[حدّ] ثروت چهار هزار است. دوازده هزار کنز است. بیست هزار از حلال انباشته نمی‌شود. صاحب سی هزار نابود و هلاک است و هر کس مالک یکصد هزار باشد، از شیعیان ما نیست.»

۱۰۷ (۵۸) **پیامبر اکرم** فرمود:

«هر کس مالی از غیر حلال به دست آورد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

۱۰۸ (۵۹) و نیز بیان داشت: «خداوند می‌فرماید:

هر کس که باک ندارد از چه راهی دینار و درهم به چنگ آورد، من [نیز] در روز قیامت باک ندارم که وی را از چه دری وارد آتش سازم.»

۱۰۹ (۶۰) **سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان** از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود:

«دو آزمند سیر نمی‌شوند: طالب دنیا و طالب علم. پس هر کس به حلال دنیا بسنده کند، نجات می‌یابد و هر کس آن را از غیر حلال به دست آورد، نابود می‌گردد، مگر آن‌که توبه کند و بازگردد. و هر کس دانش را از اهلش بیاموزد و آن را به کار بندد، نجات می‌یابد. و هر کس به وسیلهٔ دانش دنیا را بجوید، بهره‌اش همان است.»

۱۱۰ (۶۱) **ابوهاشم جعفری از امام هادی** روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند در زمین، مکان‌هایی را قرار داد که «رحمت‌شده» نام‌گذاری شده‌اند. خداوند دوست دارد در آن‌جا دعا شود تا اجابت کند. و خداوند در زمین، مکان‌هایی به نام انتقام گیرنده قرار داد. هنگامی که شخصی از غیر حلال مالی به دست آورد، خدا یکی از آن مکان‌ها را بر وی چیره می‌گرداند تا در آن هزینه کند.»

---

۱. متن این حدیث خالی از نوعی آشفتگی و بهم‌ریختگی نیست.

۱۱۱ ۳۱۳۲۵ (۶۲) **الخصال** ۱۵۹: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن احمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير عن **هشام** بن الحكم عن أبي عبدالله ﷺ قال من كسب مالاً من غير حلّ سلّط الله عليه البناء والماء والطين.

۱۱۲ ۳۱۳۲۶ (۶۳) **تفسير عليّ بن إبراهيم** ۷۰/۲: قال أميرالمؤمنين ﷺ يوماً وقد تبع جنازة فسمع رجلاً يضحك فقال كأنّ الموت فيها على غيرنا كتب الىٰ أن قال ايّها النّاس طوبىٰ لمن ذلّت نفسه وطاب كسبه الخبر.

۱۱۳ ۳۱۳۲۷ (۶۴) **البحار** ۱۰۳/۱۴: **عدة الدّاعي** عن النّبيّ ﷺ قال لا يكتسب العبد مالاً حراماً ويتصدّق منه فيؤجر عليه ولا ينفق منه فيبارك له فيه ولا يتركه خلف ظهره إلّا كان زاده الى النّار.

۱۱۴ ۳۱۳۲۸ (۶۵) **أمالي ابن الشيخ** ۵۹۳: حدّثنا الشّيخ ابو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي قدّس الله روحه قال أخبرنا جماعة عن أبي المفضّل قال حدّثنا محمّد بن الحسن بن حفص الخثعمي بالكوفة قال حدّثنا هشام بن يونس النهشلي قال حدّثنا عمرو بن هاشم أبو مالك الجنبي عن معروف بن خرّبوذ المكّيّ عن عامر بن واثلة عن أبي بردة الأسلمي قال سمعت رسول الله ﷺ يقول لا يزول قدم عبد يوم القيامة حتّى يسئل عن أربع عن جسده فيما أبلاه وعن عمره فيما أفناه وعن ماله ممّا اكتسبه وفيما أنفقه وعن حبّنا أهل البيت.

۱۱۵ ۳۱۳۲۹ (۶۶) **البحار** ۱۰۳/۱۱: الدّعوات **للراوندي** قال النبيّ ﷺ لَرَدُّ دانِقٍ من حرام يعدل عندالله سبعين ألف حجّة مبرورة.

۱۱۶ ۳۱۳۳۰ (۶۷) **عدّة الدّاعي** ۱۴۱: عن النّبيّ ﷺ العبادة مع أكل الحرام كالبناء علىٰ الرمل وقيل على الماء.

۱۱۷ ۳۱۳۳۱ (۶۸) **وفيه** ۱۴۰: قال ﷺ انّ لله ملكاً ينادي على بيت المقدّس كلّ ليلة من أكل حراماً لم يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً والصّرف النافلة والعدل الفريضة.

۱۱۸ ۳۱۳۳۲ (۶۹) **البحار** ۱۰۳/۲۹: **قصص الأنبياء** عن **حفص** بن غياث عن أبي عبدالله صلوات الله عليه قال كان في بني إسرائيل رجل وكان محتاجاً فالحّت عليه امرأته في طلب الرزق فرأى في النوم ايّما احبّ إليك درهمان من حلّ أو ألفان من حرام فقال درهمان من حلّ فقال تحت رأسك فانتبه فرأى الدرهمين تحت رأسه فاخذهما واشترى بدرهم سمكة

(۶۲) هشام بن حکم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۱۱۱

«هر کس مالی از راه حرام به دست آورد، خداوند ساختمان و آب و گِل را بر وی چیره می‌گرداند.»

(۶۳) امیر مؤمنان‌ؑ در تشییع جنازه‌ای، شخصی را خندان مشاهده کرد و فرمود: ۱۱۲

«گویا مرگ برای دیگران مقرر گردیده. ای مردم، خوشا به حال کسی که نفسش را فروتن و کسبش را پاک گردانید.»

(۶۴) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۱۱۳

«هرگاه بنده‌ای مال حرامی به چنگ آورد ـ اگر از آن صدقه دهد ـ پاداش نمی‌گیرد. اگر مصرف کند، در آن برکت نمی‌بیند و اگر پس از مرگ آن را باقی گذارد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

(۶۵) ابوبرده اسلمی از پیامبر اکرمﷺ گزارش می‌کند که فرمود: ۱۱۴

«در قیامت هیچ بنده‌ای گام برنمی‌دارد تا دربارهٔ چهار چیز از وی سؤال شود: از جسمش که آن را در چه راهی فرسوده کرده است؛ از عمرش که آن را در چه چیز گذرانده است؛ از مالش که آن را از چه راهی به دست آورده و در کجا مصرف کرده است و از دوستی ما اهل بیت.»

(۶۶) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۱۱۵

«به یقین بازگرداندن یک ششم درهم حرامی [به صاحبش] نزد خداوند، برابر با هفتاد هزار حج مبرور [= خالی از هر گناهی] است.»

(۶۷) و نیز از آن حضرت گزارش شده که فرمود: ۱۱۶

«عبادت با حرام‌خواری همانند ساختمان بر روی رمل [= ریگزار] است.» و گفته شده: «مانند بنای بر آب است.»

(۶۸) و همو فرمود: ۱۱۷

«خداوند فرشته‌ای دارد که هر شب بر فراز بیت المقدس ندا سر می‌دهد: هر کس حرامی مصرف کند، خداوند هیچ عمل واجب و مستحبی را از وی نمی‌پذیرد.»

(۶۹) حفص بن غیاث از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۱۱۸

«در میان بنی اسرائیل مرد نیازمندی بود. همسرش برای طلب روزی وی را تحت فشار قرار داد. در خواب از آن مرد سؤال شد که: آیا دو درهم حلال را بیشتر دوست دارد یا دو هزار درهم از حرام را؟ وی پاسخ داد: دو درهم حلال را بیشتر دوست دارم!

به او گفته شد: آن‌ها زیر سرت است!

وقتی آن مرد بیدار شد، دو درهم زیر سرش یافت. آن‌ها را برداشت و با درهمی یک ماهی خرید

فاقبل الى منزله فلمّا رأته المرأة اقبلت عليه كاللّائمة واقسمت أن لا تمسّها فقام الرجل إليها فلمّا شقّ بطنها اذا بدرتين فباعهما باربعين ألف درهم. **وتقدّم** فى رواية ابن عبّاس (٤) من باب (١٠) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحج ج ١٢ قوله ﷺ من اكتسب مالاً حراماً لم يقبل الله منه صدقة ولا عتقاً ولا حجّاً ولا اعتماراً وكتب الله ﷻ له بعدد أجر ذلك اوزاراً وما بقى منه بعد موته كان زاده إلىٰ النّار وفى ساير أحاديث الباب ما يناسب ذلك. **وفى** أحاديث باب (٤٧) كراهة الحرص علىٰ الدّنيا من أبواب جهاد النفس ج ١٧ ما يدلّ على ذلك. **وفى** أحاديث باب (٥٦) جملة من الحقوق ما يناسب ذلك. **وفى** رواية ثابت (١) من هذا الباب قوله ﷺ وحقّ بطنك أن لا تجعله وعاءً للحرام. **وفى** رواية السكونى (٣٢) من باب (٧٧) وجوب التوبة ج١٨ قوله ﷺ انّ لله ﷻ فضولاً من رزقه ينحله من يشاء من خلقه. **وفى** كثير من أحاديث من باب (٢٤) انّ من سرّه أن تستجاب دعوته فليطب مكسبه من أبواب الدعاء ج١٩ ما يدلّ على لزوم اطابة المكسب واجتناب الحرام. **ويأتى** فى رواية مرازم (١) من باب (٦) تحريم الخيانة على الوكيل من أبواب الوكالة ج ٢٤ قوله ﷺ لو أنّ أحدكم هرب من رزقه لتبعه حتّى يدركه كما أنّه ان هرب من أجله تبعه حتّى يدركه.

(٤)

باب استحباب الإقتصاد فى طلب الرزق وطلب قليله وكراهة استقلاله وتركه

۱۱۹ ۳۱۳۲۳ (١) **كافى** ٨١/٥: علىّ بن محمّد بن عبدالله القمّى عن ابن فضّال **تهذيب** ٣٢٢/٦: احمد بن أبى عبدالله عن **ابن فضّال** عمّن ذكره عن أبى عبدالله ﷺ قال ليكن طلبك للمعيشة فوق كسب المضيّع ودون طلب الحريض الراضى بدنياه المطمئنّ إليها ولكن أنزل نفسك من ذلك بمنزلة المنصف[1] المتعفّف ترفع[2] نفسك عن منزلة الواهن الضعيف وتكتسب مالابدّ منه انّ الّذين اعطوا المال ثمّ لم يشكروا لا مال لهم. **التمحيص** ٥٤: عن ابن فضّال (رفعه) عن أبى عبدالله ﷺ قال ليكن طلبك وذكر نحوه. **البحار** ١٠٣/٣٣: تنبيه الخواطر **ابن فضّال** عمّن ذكره عن أبى عبدالله ﷺ نحوه.

---

١. النصف ـ يب. ٢. تدلع ـ خ اى تخرج.

و به خانه آورد. همسرش با مشاهدهٔ آن وضع، با قیافهٔ نکوهش‌گرانه به سویش آمد و سوگند یاد کرد که به آن دست نزند. [ناچار] آن مرد شخصاً به آن پرداخت. وقتی شکمش را پاره کرد، ناگهان دو گوهر در آن یافت و آنها را به چهل هزار درهم فروخت.»

در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «هر کس مال حرامی به دست آورد، خداوند هیچ صدقه و آزاد کردن برده و حج و عمره‌ای را از وی نمی‌پذیرد و به تعداد پاداش این کارها برایش گناه می‌نویسد و آنچه از آن مال پس از مرگش باقی بماند، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.»[1]

سایر احادیث آن باب، مناسب با بحث است.

و در احادیث باب ۴۷ و ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند. و در حدیث ثابت از (حدیث ۱ همین باب) گذشت: «و حق شکمت این است که آن را ظرفِ حرام قرار ندهی.»[2]

و در حدیث سکونی (حدیث ۳۲، باب ۷۷، ج ۱۸) گذشت: «برای خدا زوایدی از روزی است که به هر کس از بندگانش بخواهد، می‌بخشد.»[3]

و در بسیاری از احادیث باب ۲۴ از باب‌های دعا، مطالبی بر لزوم پاکیزه کردن درآمد و دوری از حرام آمده است.

و در حدیث مرازم خواهد آمد: «اگر هر یک از شما از روزی‌اش فرار کند، او را دنبال می‌کند تا به وی دست یابد؛ همان‌گونه که اگر از مرگش فرار کند، دنبالش می‌کند تا او را بگیرد.»[4]

باب ۴

استحباب میانه‌روی در طلب روزی و طلب اندک و کراهت کم شمردن و ترک آن

(۱) ابن فضال از شخصی که وی را نام برد، از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «طلب روزی از جانب تو باید بیشتر از کسب کسی باشد که دنیای خود را تباه نموده است و کمتر از طلب انسان آزمندی باشد که از دنیا راضی و به آن اعتماد کرده است. نفس خود را از این مرحله فرود آور و در رتبهٔ انسان منصفِ بزرگوار و با مناعت طبع قرار بده و [نیز] نفست را از مرتبهٔ انسان سستِ ضعیف بالا ببر و ضروریات زندگی را کسب کن. به تحقیق، کسانی که به ایشان مال بخشیده شد و شکر آن را به جای نیاوردند، مال ندارند.» ۱۱۹

---

۱. باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، حدیث ۴.

۲. باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.

۳. باب ۷۷ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳۲.

۴. باب ۶ از باب‌های وکالت، حدیث ۱.

۱۲۰ ۳۱۲۳۴ (۲) البحار ۱۰۳/۲۷: أعلام الدين عن الحسين ﷺ انّه قال لرجل يا هٰذا لاتجاهد فى الرّزق جهاد الغالب ولا تتّكل علىٰ القدر إتّكال المستسلم فانّ اتّباع الرّزق من السنّة والإجمال فى الطلب من العفّة وليست العفّة بمانعة رزقاً ولا الحرص بجالب فضلاً وإنّ الرّزق مقسوم والأجل محتوم[1] واستعمال الحرص طلب المآثم. التمحيص ۵۲: عن جابر قال قال الحسن بن على ﷺ لرجل يا هذا لا تجاهد الطلب جهاد العدوّ وذكر مثله إلّا انّ فيه فانّ انشاء الفضل من السنّة واسقط قوله (والأجل محتوم).

۱۲۱ ۳۱۲۳۵ (۳) مستدرك ۳۵/۱۳: محمّد بن مسعود العيّاشى فى تفسيره عن أميرالمؤمنين ﷺ يابن آدم لا يكن أكبر همّك يومك الذى إن فاتك لم يكن من اَجَلِك فان همّك يوم فانّ كلّ يوم تحضره يأتى الله فيه برزقك واعلم انّك تكتسب شيئاً فوق قوتك إلّا كنت فيه خازناً لغيرك تكثر فى الدنيا به نصيبك وتحظىٰ به وارثك ويطول معه يوم القيامة حسابك فاسعد بمالك فى حياتك وقدّم ليوم معادك زاداً يكون أمامك فانّ السّفر بعيد والموعد القيامة والمورد الجنّة أو النّار.

۱۲۲ ۳۱۲۳۶ (۴) كافى ۸۲/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۲۲/۶: أحمد بن محمّد بن عيسى عن على بن الحكم عن ربيع بن محمّد المسلى عن عبدالله بن سليمان قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول انّ الله تعالى وسّع (فى ـكا) أرزاق الحمقاء ليعتبر (بها ـ يب) العقلاء ويعلموا انّ الدّنيا ليس ينال ما فيها بعمل ولا حيلة.

۱۲۳ ۳۱۲۳۷ (۵) العلل ۹۲: حدّثنا أبى ﷺ قال: حدّثنا محمّد بن يحيىٰ العطّار عن أحمد ابن محمّد بن عيسىٰ عن علىّ بن الحكم عن الرّبيع بن محمّد المسلىّ عن عبدالله بن سليمان قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول انّ الله ﷻ اوسع فى ارزاق الحمقىٰ وذكر نحوه إلّا انّ فيه بالعقل ولا بالحيلة.

۱۲۴ ۳۱۲۳۸ (۶) البحار ۱۰۳/۳۰: قصص الأنبياء قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه كان فيما وعظ لقمان ابنه انّه قال: يا بنىّ ليعتبر من قصر يقينه وَضعف تعبه[2] فى طلب الرزق انّ الله تعالى خلقه فى ثلاثة أحوال من أمره وأتاه رزقه ولم يكن له فى واحدة منها كسب ولا حيلة انّ الله سيرزقه فى الحال الرابعة امّا اوّل ذلك فانّه كان فى رحم اُمّه يرزقه هناك فى قرار مكين

۱. مخترم ـ خ أى آخذ.
۲. هكذا فى المصدر ولا يخفى سقمه.

(۲) روایت شده که امام حسین ﷺ به شخصی فرمود: ۱۲۰

«ای مرد، در طلب روزی آن‌گونه نکوش که پیکارگر پیروزمند جهاد می‌کند و مانند انسان تسلیم، آن را به تقدیر واگذار نکن؛ زیرا به دنبال روزی رفتن از سنت است و میانه‌روی در طلب از عفت است. عفت از هیچ رزقی جلوگیری نمی‌کند و حرص، هیچ فضلی را به دنبال نمی‌آورد؛ زیرا روزی تقسیم و مقرر شده و مرگ دربرگیرنده است و به کار گرفتن حرص، پی‌جویی گناهان است.»

در کتاب التمحیص نظیر این حدیث از امام حسن ﷺ گزارش شده؛ با این تفاوت که در آن آمده است: «ایجاد روزی از سنت است» و جملهٔ: «مرگ دربرگیرنده است»، در آن نیامده است.

(۳) در تفسیر عیاشی از امیر مؤمنان گزارش نموده که فرمود: ۱۲۱

«ای فرزند آدم، بیشترین همّت و تلاش خود را صرف روزت نکن؛ که اگر از دستت رفت، از عمرت نبوده است. پس اگر روزی تو را به اهتمام واداشت، به درستی که هر روزی را که تو در آن حضور یابی، خداوند رزقت را می‌رساند. بدان هر چه بیش از قوت و غذایت به دست آری، خزانه‌دار دیگران خواهی بود که در دنیا رنج و زحمت تو را زیاد می‌کند و در قیامت حسابت را طولانی و وارثت از آن بهره‌برداری می‌نماید. پس با مال و ثروتت در زندگانی سعادتمند باش و برای معادت پیشاپیش توشه‌ای تهیه کن؛ چرا که سفر، دور و دراز است و وعده‌گاه، قیامت و قرارگاه، بهشت یا دوزخ است.»

(۴) عبدالله بن سلیمان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۲۲

«خداوند متعال روزی احمقان را وسیع و گسترده قرار داد تا اندیشمندان از آن پند گیرند و بدانند با کار و تلاش و چاره‌اندیشی و برنامه، آنچه در دنیاست، دست‌نایافتنی است.»

(۵) نظیر حدیث سابق با این تفاوت که به جای «چاره اندیشی»، «عقل» آمده است. ۱۲۳

(۶) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که لقمان در سفارش‌هایش به فرزندش گفت: ۱۲۴

«ای پسر عزیزم، آن کس که یقینش کوتاه و رنج و تلاشش در طلب رزق اندک است، باید از این‌که خداوند او را در سه مرحله از خلقتش بدون تلاش و کسب و چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی روزی داد، پند گیرد و بداند که خداوند او را در مرحلهٔ چهارم [نیز] روزی خواهد داد.

مرحلهٔ نخست؛ رحم مادر - قرارگاه رفیع و با منزلت که هیچ سردی و گرمی او را نمی‌آزارد - خداوند در این مرحله او را روزی داد.

آن‌گاه او را از آنجا خارج کرد و از شیر مادرش برای وی غذایی را جاری ساخت که بدون تحرک و صرف نیرو، او را پرورش داد.

حيث لا برد يؤذيه ولا حرّ ثمّ أخرجه من ذلك وأجرى له من لبن أمّه ما يربّيه من غير حول به ولا قوّة ثمّ فطم من ذلك فأجرى له من كسب أبويه برأفة ورحمة من تلويهما[۱] حتّىٰ إذا كبر وعقل واكتسب لنفسه ضاق به أمره فظنّ الظنون بربّه وجحد الحقوق في ماله وقتّر علىٰ نفسه وعياله مخافة الفقر.

۱۲۵ (۷) **أمالي المفيد ۲۰۷**: حدّثنا الشيخ الجليل المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن
۳۱۳۳۹ النعمان الحارثي قال حدّثني أحمد بن محمّد عن أبيه محمّد بن الحسن بن الوليد القمّي عن محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن **عليّ بن مهزيار** رفعه إلىٰ أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول قرّبوا علىٰ أنفسكم البعيد وهوّنوا عليها الشّديد وأعلموا انّ عبداً وان ضعفت حيلته ووهنت مكيدته انّه لن ينقص ممّا قدّر الله له، وإن قوي في شدّة الحيلة وقوّة المكيدة انّه لن يزاد[۲] على ما قدّر الله له.

۱۲۶ (۸) **تهذيب ۳۲۲/۶**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ۸۱/۵**: علي بن محمّد عن **ابن جمهور**
۳۱۳۴۰ عن أبيه رفعه عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام كثيراً ما يقول اعلموا علماً يقيناً انّ الله عزّ وجلّ لم يجعل للعبد وان اشتدّ جهده وعظمت حيلته وكثرت مكايدته (مكابدته ـ خ) أن يسبق ما سمّي له في الذّكر الحكيم ولم يَحُلْ من العبد[۳] في ضعفه وقلّة حيلته ان يبلغ ما سمّي له في الذّكر الحكيم ايّها النّاس انّه لن يزداد امرؤ نقيراً بحذقه ولن ينتقص (ينقص ـ يب) امرؤ نقيراً بحمقه[۴] فالعالم بهٰذا[۵] العامل به أعظم النّاس راحة في منفعته[۶] والعالم لهٰذا[۷] التارك له أعظم النّاس شغلاً في مضرّته[۸] وربّ منعم عليه مستدرج بالإحسان اليه وربّ مغرور[۹] في النّاس مصنوع له، فأفق[۱۰] ايّها السّاعي من سعيك وقصّر[۱۱] من عجلتك وانتبه من سِنَةِ غفلتك وتفكّر فيما جاء عن الله عزّ وجلّ على لسان نبيّه صلى الله عليه وآله واحتفظوا بهٰذه الحروف السبعة فإنّها من قول أهل الحجى ومن عزائم الله في الذّكر الحكيم انّه ليس لأحد أن يلقى الله عزّ وجلّ بخلّة من هٰذه الخلال: الشرك بالله فيما افترض (الله ـ كا) عليه أو اشفاء غيظ[۱۲] بهلاك نفسه أو اقرار بأمر

---

۱. قلوبهما ـ خ.
۲. لن يزداد ـ خ.
۳. بين العبد ـ يب.
۴. لحمقه ـ كا.
۵. لهٰذا ـ كا.
۶. منفعة ـ يب.
۷. بهٰذا ـ يب.
۸. في مضرة ـ يب.
۹. معذور ـ يب.
۱۰. فاتّق ـ خ.
۱۱. واقصر ـ يب.
۱۲. اشفى غيظاً ـ يب.

آن‌گاه که از شیر گرفته شد، خداوند از دسترنج پدر و مادرش با رأفت و مهربانی از سوی آنان نسبت به فرزندان‌شان، روزی وی را قرار داد.

تا این‌که عاقل و بالغ شد و در پی کسب [روزی] برای خویش روان شد. در این زمان امر بر وی تنگ شد. [بینش وی به امور محدود گردید] و به پروردگارش گمان‌های ناروا برد و حقوق دیگران را در اموالش انکار کرد و بر خود و خانواده‌اش از ترس فقر و تنگدستی سخت گرفت.»

(۷) امام صادق ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ روایت کرده که فرمود: ۱۲۵

«دور را بر خود نزدیک بدانید و مشکلات را آسان شمارید و بدانید بنده هرچند در چاره‌اندیشی ناتوان و نقشه‌اش سست باشد، سبب کاهش آنچه خداوند برایش مقرر و معین کرده نمی‌شود و هر چند در چاره‌اندیشی توانا و نقشه‌اش نیرومند باشد، بر آنچه خداوند برایش مقرر و معین کرده، هرگز افزوده نمی‌شود.»

(۸) از امام صادق ﷺ روایت شده که امیر مؤمنان بسیار این سخن را می‌فرمود: ۱۲۶

«به یقین بدانید، هرچند تلاش بنده‌ای شدت گیرد و چاره‌اندیشی وی بزرگ گردد و مکر و حیله‌اش (رنج و زحمتش) فزونی یابد، خداوند برایش قرار نداده که از آنچه در لوح محفوظ برای وی مقرر و معین کرده، پیشی گیرد. و ناتوانی و کمی چاره‌اندیشی بنده سبب تغییر در رسیدن وی به آنچه در لوح محفوظ برایش مقرر شده، نمی‌گردد.

ای مردم، به تحقیق هیچ‌کس به دلیل زیرکی و مهارت به اندازهٔ شکاف هستهٔ خرما توشه نمی‌گیرد و به خاطر حماقت به اندازهٔ شکاف هستهٔ خرما چیزی را از دست نمی‌دهد. کسی که از این مطلب آگاه باشد و آن را به کار بندد، سود برده و از بیشترین آسایش بهره‌مند است و آن کس که بداند و در عمل ترک کند، همراه با بیشترین درگیری زیان بیند. بسا نیکی به نعمت‌یافته‌ای، دامی است فراروی وی و بسا غافلی [از نظر مردم] که روزی برای او ساخته و آماده می‌شود.

پس ای تلاشگر! از تلاشت بکاه، از شتابت کم کن، از خواب غفلت بیدار شو، در آنچه خداوند بر زبان پیامبرش جاری ساخته، بیندیش. این هفت سخن را حفظ کنید؛ زیرا از سخنان خردمندان و از امور راسخ و واجب در ذکر حکیم[= لوح محفوظ] است، که هیچ‌کس از طریق آن‌ها خدا را با دوستی دیدار نمی‌کند:

يفعل غيره[۱] او يستنجح[۲] الیٰ مخلوق بإظهار بدعة فی دينه أو يسرّه[۳] أن يحمده النّاس بما لم يفعل والمتجبّر المختال وصاحب الأُبّهة[٤] (كا ـ والزّهو[٥] ايّها النّـاس انّ السّـباع همّتها التّعدّی وانّ البهائم همّتها بطونها وانّ النساء همّتهنّ الرجال وانّ المؤمنين مشفقون خائفون وجلون جعلنا الله وايّاكم منهم).

۱۲۷ ۲۱۳٤۱ (۹) امالی الطوسی ۱۶۳: أخبرنا الشيخ السعيد المفيد أبو علیّ الحسن بن محمّد بن الحسن بن علیّ الطوسی ﷺ قال: أخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن ﷺ قال: أخبرنا محمّد بن محمّد قال: أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد عن أبيه عن أحمد بن محمّد ابن خالد البرقی عن صالح بن حمزة عن الحسين بن عبدالله عن سعد بن ظريف عن الأصبغ بن نباتة انّ أميرالمؤمنين ﷺ قال لأصحابه اعلموا يقيناً انّ الله تعالی لم يجعل للعبد ـ وان عظمت حيلته واشتدّ طلبه وقويت مكائده أكثر ممّا سمّی له فی الذّكر الحكيم ـ فالعارف بهذا العاقل له أعظم النّاس راحة فی منفعته ـ والتارك له أعظم النّاس شغلاً فی مضرّته والحمد لله ربّ العالمين وربّ منعم عليه مستدرج وربّ مبتلی عند النّاس مصنوع له فابقِ أيّها المستمع من سعيك وقصّر من عجلتك واُذكر قبرك ومعادك فانّ الی الله مصيرك وكما تدين تدان.

۱۲۸ ۲۱۳٤۲ (۱۰) نهج البلاغة ۱۲۰۹: وقال ﷺ اعلموا علماً يقيناً انّ الله لم يجعل للعبد ـ وان عظمت حيلته واشتدّت طلبته ـ وقويت مكيدته ـ أكثر ممّا سُمّی له فی الذكر الحكيم ولم يَحُلْ بين العبد فی ضعفه وقلّة حيلته وبين أن يبلغ ما سُمّیَ له فی الذّكر الحكيم والعارف لهٰذا العامل به أعظم النّاس راحة فی منفعة والتارك له الشّاكّ فيه أعظم النّاس شغلاً فی مضرّة وربّ منعم عليه مستدرج بالنّعمیٰ وربّ مبتلی مصنوع له بالبلوی فزد أيُّها المستمع فی شكرك وقصّر من عجلتك وقف عند منتهی رزقك.

۱۲۹ ۲۱۳٤۳ (۱۱) كافی ۸۱/۵: علیّ بن محمّد عن سهل بن زياد رفعه قال: قال أميرالمؤمنين ﷺ كم من متعب نفسه مقترّ[٦] عليه و مقتصد فی الطلب قد ساعدته المقادير.

---

۱. او أمر بأمر يعمل بغيره ـ يب. ۲. استنجح ـ يب. ۳. او يسرّه ـ يب.
٤. الأُبّهة: العظمة والبهاء. ٥. الزّهو: الكذب والاستخفاف. ٦. ای مضيّق ـ اللسان.

شرک به خدا در آنچه بر او واجب کرده است، ارضای کینه‌توزی به بهای نابودی خود، اقرار به امری که غیر او انجام می‌دهد، اظهار بدعت در دین به منظور رستگار شدن در نزد مردم، شادمانی از ستایش مردم به آنچه انجام نمی‌دهد، خودستای فخرفروش و صاحب بزرگی و دروغ و تحقیر. ای مردم، اهتمام درندگان به تجاوز است، اهتمام چهارپایان به شکم‌شان است. زنان اهتمام‌شان به مردان است و مؤمنان دلسوز، ترسان هستند. خداوند ما و شما را از آنان قرار دهد.»

۱۲۷ (۹) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان ؑ روایت می‌کند که به یارانش فرمود:

«به یقین بدانید، هر چند چاره‌اندیشی بنده‌ای بزرگ و طلبش شدید و نقشه‌هایش قوی و دقیق باشد، خداوند بیش از آنچه در ذکر حکیم [= لوح محفوظ] مقرر و معین کرده، برایش قرار نداده است.

پس هر کس این نکته را بشناسد و آن را درک کند، آسوده‌ترین مردم است؛ افزون بر آن‌که به منافعش خواهد رسید.

و ترک‌کنندهٔ آن، درگیرترین مردم است و زیان خواهد دید و ستایش مخصوص خداست که پروردگار جهانیان است.

چه بسا بهره‌مند از نعمتی که نعمت دامی است فراروی او، و چه بسا گرفتاری نزد مردم که برایش ساخته و آماده می‌گردد. پس ای شنونده، بر تلاشت باقی بمان و از شتابت بکاه و قبر و معادت را به یاد آور؛ چرا که بازگشت تو به سوی خداست و هرگونه عمل کنید، پاداش می‌گیرید.»

۱۲۸ (۱۰) و نیز از حضرت علی ؑ روایت شده که فرمود:

«به یقین بدانید، هر چند چاره‌اندیشی بنده‌ای بزرگ و طلبش افزون و نقشه‌اش قوی و محکم باشد، خداوند بیش از آنچه در ذکر حکیم [= لوح محفوظ] مقرر و معین کرده، برایش قرار نداده است و بندهٔ ناتوان و بیچاره‌اش را از رسیدن به آنچه در ذکر حکیم [= لوح محفوظ] برایش مقرر کرده، جلوگیری نکرده است.

آگاه از این نکته و عمل کنندهٔ به آن، آسوده‌ترین مردم و بهره‌مند است. و ترک‌کنندهٔ آن، درگیرترین مردم و در زیان است.

چه بسا بهره‌مند از نعمتی که نعمت، دامی است فرارویش؛ و چه بسا فرد مبتلائی که امور به وسیلهٔ گرفتاری برایش ساخته و آماده می‌شود.

پس ای شنونده، بر سپاست بیفزا و از شتابت بکاه و در منتهای روزی‌ات بایست.»

۱۲۹ (۱۱) همچنین از آن حضرت گزارش شده که فرمود:

«چه بسا کسی که خود را به زحمت می‌اندازد و بر وی سخت گرفته شده است. و چه بسا کسی که در طلب، میانه‌رو است و تقدیر به وی کمک می‌کند.»

١٣٠ ٢١٣٤٤ (١٢) **كتاب التمحيص** ٥٣: عن **أبي جعفر** ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ الدّنيا دول فما كان لك منها أتاك على ضعفك وما كان منها عليك لم تدفعه بقوّتك ومن انقطع رجاؤه ممّا فات استراح بدنه ومن رضى بما رزقه الله قرّت عينه.

١٣١ ٢١٣٤٥ (١٣) **فقيه** ٤/٢٧٥: وقال **أميرالمؤمنين** ﷺ في وصيّته لابنه محمّد بن الحنفيّة ﷺ يا بنيّ ايّاك والإتّكال على الأماني (الى أن قال) يا بُنيّ الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق يطلبك فإن لم تأته أتاك فلا تحمل همّ سِنَتِكَ علىٰ همّ يومك وكفاك كلّ يوم ما هو فيه فإن تكن السِنَة من عمرك فإنّ الله ﷻ سيؤتيك في كلّ غد بجديد ما قسّم لك وإن لم تكن السنة من عمرك فما تصنع بغمّ وهمّ ماليس لك وأعلم أنّه لن يسبقك الى رزقك طالب ولن يغلبك عليه غالب و لن يحتجب عنك ماقدّر لك فكم رأيت من طالب مُتعب نفسَه مقترّ عليه رزقه ومقتصد في الطلب قد ساعدته المقادير وكلٌّ مقرونٌ به الفناء اليوم لك وانت من بلوغ غد على غير يقين. **نهج البلاغة** ١٢٥٦: قال ﷺ الرزق رزقان رزق تطلبه وذكر نحوه إلى قوله ماقدّر لك. **كنز الفوائد** ٢٩٠: قال أميرالمؤمنين ﷺ الرزق رزقان وذكر مثله إلى قوله أتاك.

١٣٢ ٢١٣٤٦ (١٤) **نهج البلاغة** ١٢٧٧: قال عليّ ﷺ الرزق رزقان طالبٌ ومطلوب فمن طلب الدنيا طلبه الموت حتّى يخرجه عنها ومن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتّى يستوفي رزقه منها.

١٣٣ ٢١٣٤٧ (١٥) **كافي** ١/١٨: أبو عبدالله الأشعري عن بعض أصحابنا رفعه عن هشام بن الحكم قال قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر ﷺ يا هشام انّ العقلاء زهدوا في الدّنيا ورغبوا في الآخرة لأنّهم علموا انّ الدّنيا طالبة مطلوبة والآخرة طالبة ومطلوبة فمن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتّى يستوفي منها رزقه ومن طلب الدنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت فيفسد عليه دنياه و آخرته يا هشام من أراد الغنى بلا مال وراحة القلب من الحسد والسلامة في الدّين فليتضرّع الى الله ﷻ في مسألته بأن يكمّل عقله فمن عقل قنع بما يكفيه ومن قنع بما يكفيه استغنى ومن لم يقنع بما يكفيه لم يدرك الغنى أبداً.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۰ (۱۲) امام باقر؈ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«دنیا در تغییر و تحول و هر روز به کام کسی است. پس آنچه از دنیا که به نفع توست، در ناتوانی به سراغت می‌آید و آنچه از دنیا به زیان توست، با نیرو و توانت نمی‌توانی آن را دور سازی. هر کس از آنچه از دست رفته قطع امید کند، بدنش در آسایش است. هر کس به آنچه خداوند روزی‌اش دهد خشنود باشد، چشمش روشن می‌گردد.»

۱۳۱ (۱۳) امیر مؤمنان؈ در سفارش خود به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

«ای پسر عزیزم، بپرهیز از تکیه بر آرزوها! ای پسر عزیزم، روزی بر دوگونه است: رزقی که آن را می‌جویی و رزقی که تو را می‌جوید و اگر تو به سراغش نروی، آن به سراغت می‌آید. پس اندوه سال خود را بر اندوه روزت نیفزا. هر روز آنچه در آن است، برای تو بسنده است. اگر سال از عمر توست، همانا خداوند هر روز آن تو را روزیِ تازه مقرّر و معین می‌بخشد و اگر سال از عمرت نیست، پس چرا بر آنچه از آنِ تو نیست، غم و اندوه می‌خوری! بدان هیچ جوینده‌ای به روزی‌ات بر تو پیشی نمی‌گیرد و هیچ نیرومندی نسبت به آن بر تو چیره نمی‌شود و آنچه برایت مقدر شده، از تو پنهان نمی‌شود.

چه بسیار انسان زحمتکش و کوشایی را مشاهده کردی که روزی بر او تنگ گرفته شده و انسانی که در طلب، میانه‌رو و تقدیر با او همکاری کرده است. همه چیز با نیستی هم‌آغوش است. امروز برای توست و تو از رسیدن به فردا مطمئن نیستی.»

این حدیث تا جملهٔ: «آنچه برایت مقدر شده از تو پنهان نمی‌شود»، در نهج البلاغه و تا جملهٔ: «و اگر تو به سراغش نروی، آن به سراغت می‌آید»، در کنز الفوائد نیز آمده است.

۱۳۲ (۱۴) از حضرت علی؈ روایت شده که می‌فرماید:

«روزی بر دو گونه است: روزی‌ای که به دنبال توست و روزی ای که تو در پی آنی. پس هر که دنیا را بجوید، مرگ او را می‌جوید تا از دنیا بیرونش کند و هر که آخرت را بجوید، دنیا به جستجویش می‌پردازد تا روزی‌اش را به طور کامل پرداخت نماید.»

۱۳۳ (۱۵) امام کاظم؈ به هشام بن حکم فرمود:

«ای هشام، خردمندان در دنیا زاهدند و به آخرت تمایل دارند؛ زیرا آنان می‌دانند که دنیا هم طالب است و هم مطلوب و آخرت [نیز] هم طالب است و هم مطلوب. پس هر کس آخرت را بجوید، دنیا به جستجویش می‌پردازد، تا روزی‌اش را به طور کامل دریافت کند.

و هر کس دنیا را بجوید، آخرت به جستجوی او می‌پردازد تا مرگ به سراغش آید و دنیا و آخرتش را تباه سازد.

ای هشام، هر کس بی‌نیازی بدون مال آسایش قلب از حسادت و سلامت در دین را خواهان است، پس با حال تضرع از خداوند درخواست کند تا عقلش را کامل کند. پس هر کس تعقل کند به آنچه کفایتش می‌کند، قناعت می‌ورزد و هر کس به آنچه وی را کفایت می‌کند قناعت ورزد، بی‌نیاز می‌شود و هر کس به آنچه برایش کافی است قناعت نورزد، هرگز بی‌نیازی را درک نمی‌کند.»

۱۳۴ ۲۱۳۴۸ (۱۶) کنز الفوائد ۲۹۰: قال رسول اللهﷺ من رضی بالیسیر من الرزق رضی الله عنه بالیسیر من العمل.

۱۳۵ ۲۱۳۴۹ (۱۷) جامع الأخبار ۲۹۴: قال علیّ ؑ دَعِ الحرصَ علی الدنیا، وفی العیش فلا تطمع. ولا تجمع من المال، فلا تدری لمن تجمع. ولا تدری أفی أرضك، أم فی غیرها تصرع. فإنّ الرزق مقسوم، وكدّ المرء لا ینفع. فقیر كلّ من یطمع، غنيّ كلّ من یقنع.

۱۳۶ ۲۱۳۵۰ (۱۸) البحار ۱۰۳/۲۶: أعلام الدّین قال الصّادق ؑ إذا أحبّ الله عبداً ألهمه الطاعة وألزمه القناعة وفقّهه فی الدّین وقوّاه بالیقین فاكتفی بالكفاف واكتسی بالعفاف وإذا أبغض الله عبداً حبّب إلیه المال وبسط له وألهمه دنیاه ووكّله الی هواه فركب العناد وبسط الفساد وظلم العباد.

۱۳۷ ۲۱۳۵۱ (۱۹) تفسیر القمی ۳۷۵/۲: حدّثنا محمّد بن أحمد بن ثابت قال: حدّثنا الحسن بن محمّد عن محمّد بن زیاد عن أبی ایّوب عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله ؑ عن قول اللهﷻ ﴿وَمَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبْ﴾ قال فی دنیاه.

۱۳۸ ۲۱۳۵۲ (۲۰) كافی ۳۱۱/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن یعقوب بن یزید عن محمّد بن مرازم عن رجل عن إسحاق بن عمّار قال سمعت أبا عبدالله ؑ یقول من طلب قلیل الرّزق كان ذلك داعیه الی اجتلاب كثیر من الرزق [ومن ترك قلیلاً من الرزق كان ذلك داعیه الیٰ ذهاب كثیر من الرزق].

۱۳۹ ۲۱۳۵۳ (۲۱) كافی ۳۱۸/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن علیّ بن بلال عن الحسن بن بسّام الجمّال قال كنت عند إسحاق بن عمّار الصیر فی فجاء رجل یطلب غلّة بدینار وكان قد اغلق باب الحانوت وختم الكیس فأعطاه غلّة بدینار فقلت له ویحك یا إسحاق ربّما حملت لك من السفینة ألف ألف درهم قال فقال لی تریٰ كان لی هذا لكنّی سمعت أبا عبدالله ؑ یقول من استقلّ قلیل الرزق حرم كثیره ثمّ التفت الیّ فقال یا اسحاق لا تستقلّ قلیل الرزق فتحرم كثیره.

(۱۶) رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: ۱۳۴

«هر کس به روزی اندک خشنود شود، خداوند به عمل اندک از وی خشنود خواهد شد.»

(۱۷) امیر مؤمنان ﷺ که فرمود: ۱۳۵

«حرص بر دنیا را واگذار، در زندگی طمع نورز، مال و ثروت انباشته نکن؛ چرا که تو نمی‌دانی برای چه کسی جمع می‌کنی و نمی‌دانی در سرزمین خودت یا جای دیگر جان می‌دهی.

همانا روزی، تقسیم و معین شده و تلاش انسان سودی ندارد. نیازمند است، هر کس که طمع ورزد و بی‌نیاز است، هر کس که قانع باشد.»

(۱۸) امام صادق ﷺ فرمود: ۱۳۶

«هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، اطاعتش را به وی الهام می‌کند، قناعت را ملازمش می‌گرداند، در دین اندیشمندش می‌نماید و با یقین نیرومندش می‌کند. پس به آنچه کفایتش می‌کند، بسنده می‌کند و با عفت خود را می‌پوشاند. و هر گاه خداوند بنده‌ای را دشمن دارد، مال و ثروت را محبوب وی می‌گرداند، آن را برایش گسترش می‌دهد، دنیایش را به وی الهام می‌کند و به هوای نفس و آرزوهایش واگذارش می‌کند. پس بر مرکب عناد و سرکشی سوار می‌گردد، فساد و تباهی را گسترش می‌دهد و به بندگان ستم روا می‌دارد.»

(۱۹) محمد بن مسلم از امام صادق ﷺ دربارهٔ تفسیر این آیه پرسید: ۱۳۷

«هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت برایش قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، وی را روزی می‌دهد. امام فرمود: در دنیایش [چنین می‌کند].»

(۲۰) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۳۸

«هر کس روزی اندک را بجوید، همان او را به گردآوری روزی بسیار می‌کشاند [و هر کس روزی اندک را واگذارد، همان او را به از دست دادن روزی فراوان می‌کشاند].»

(۲۱) حسن بن بسام می‌گوید: ۱۳۹

«اسحاق بن عمار، درِ مغازه‌اش را بسته و کیسهٔ پولش را مهر کرده و آمادهٔ رفتن بود که شخصی یک دینار غلّه درخواست نمود. اسحاق درِ مغازه را گشود و یک دینار حبوبات به وی داد.

حسن بن بسام می‌گوید: به وی گفتم: ای بیچاره! ای اسحاق، کشتی برای تو هزار هزار [میلیون] درهم جنس می‌آورد [و تو خود را سرگرم معاملهٔ یک دیناری می‌کنی]!

اسحاق بن عمار پاسخ داد: آیا گمان می‌کنی من آزمند هستم؟

از امام صادق ﷺ شنیدم که فرمود: هر کس روزی اندک را ناچیز بشمارد، از روزی بسیار محروم می‌شود. آن‌گاه امام ﷺ به من رو کرد و فرمود: ای اسحاق، روزی اندک را ناچیز نشمار که از روزی فراوان محروم می‌شوی.»

١٤٠ (٢٢) **كافى ٣١١/٥**: عليّ بن محمّد بن بندار عن أحمد بن أبى عبدالله عن محمّد بن
٣١٣٥٤ عيسى عن رجل سمّاه عن الحسين الجمّال. **تهذيب ٢٢٧/٧**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن عيسى عن عليّ بن بلال عن الحسين الجمّال قال شهدت إسحاق بن عمّار (يوماً ـ كا) وقد شدّ كيسه وهو أن يقوم فجاء (ه ـ كا) انسان يطلب دراهم بدينار فحلّ الكيس فأعطاه[١] دراهم بدينار قال فقلت له سبحان الله ما كان فضل هذا الدينار فقال إسحاق (بن عمّار ـ يب) ما فعلت هذا رغبة في (فضل ـ كا) الدينار ولكن سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول من استقلّ قليل الرزق حرم الكثير.

وتقدّم في رواية زرارة (٢٩) من باب (٧) ما ورد في أنّ الحجّ أفضل من العتق من أبواب فضائل الحجّ ج ١٢ قوله عليه السلام التقدير نصف العيش ما عال امرؤ اقتصد. وفى رواية أبي خالد (٢٦) من باب (١٢) ما ورد في جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله عليه السلام والذّنوب التي تدفع القسم اظهار الافتقار واستحقار النّعم. ولا حظ باب (٤٧) كراهة الحرص على الدنيا ج ١٧ وباب (٤٩) كراهة الطمع. وفي رواية ابن سنان (٥٣) من باب (٥٨) اليقين قوله عليه السلام فانّ الرزق لا يسوقه حرص حريص ولا يردّه كراهية كاره ولو انّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ من الموت لأدركه رزقه قبل موته كما يدركه الموت. وفي رواية أحمد بن عمر (٧٧) من باب (٦٠) وجوب الخوف من الله قوله عليه السلام من رضي بالقليل من الرّزق قبل الله منه اليسير من العمل ومن رضي باليسير من الحلال خفّت مؤنته و تنعّم أهله وبَصّره الله داء الدّنيا ودوائها وأخرجه منها سالماً إلى دار السلام. وفي رواية الهيثم (١٥) من باب (٦٧) وجوب تقوى الله قوله عليه السلام ومن رضي الله عليه السلام باليسير من الرزق رضي الله عنه باليسير من العمل. وفي أحاديث باب (٣) الإجمال فى الطلب من أبواب طلب الرّزق ج ٢٢ ما يناسبه.

ويأتي في أحاديث باب (١٠) كراهة زيادة الإهتمام بالرّزق. وباب (٢٠) إستحباب الإقتصاد فى النفقة ماله مناسبة بالباب فلا حظ. وفي رواية تنبيه الخواطر (٤) من باب (٣٥) حكم الزيادة وقت النداء من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ٢٣ قوله عليه السلام إذهب واحتطب ولا تحقرنّ شوكاً ولا رطباً ولا يابساً الخ.

---

١. وأعطاه ـ يب.

(۲۲) حسین جمّال می‌گوید: ۱۴۰

«روزی نزد اسحاق بن عمار حاضر بود. او کیسه‌اش را بسته و آمادهٔ رفتن بود، که مردی به سراغش آمد و از وی درخواست کرد چند درهم را با دینار معاوضه کند. اسحاق درِ کیسه‌اش را گشود، چند درهم به وی داد و دینارش را گرفت.

حسین جمال می‌گوید: به وی گفتم: سبحان الله! سود این دینار چقدر است؟

اسحاق پاسخ داد: من این کار را به دلیل سود و ارزش اضافی دینار انجام ندادم، بلکه از امام صادقﷺ شنیدم که فرمود: هر کس روزی اندک را ناچیز شمارد، از [روزی] فراوان محروم می‌شود.»

در حدیث زراره سخن معصومﷺ گذشت که فرمود: «تقدیر نیمی از زندگی است، هرگز تهیدست نشود شخصی که میانه‌روی پیشه کند.»[1]

در حدیث ابوخالد سخن معصوم گذشت که فرمود: «از گناهانی که روزی را دور می‌کند، اظهار تهیدستی و کوچک شمردن نعمت‌هاست.»[2]

همچنین باب ۴۷ و ۴۹ از باب‌های جهاد نفس، ملاحظه گردد.

در حدیث ابن سنان آمده است: «به یقین حرص آزمند، روزی به دنبال نمی‌آورد و ناخوشآیندی بی‌میل از آن جلوگیری نمی‌کند. اگر کسی از روزی‌اش بگریزد ـ آن‌گونه که از مرگ می‌گریزد ـ پیش از مرگ روزی به وی خواهد رسید؛ همان‌گونه که مرگ وی را در بر خواهد گرفت.»[3]

در حدیث احمد بن عمر آمده است: «هر کس به اندک از روزی خشنود باشد، خداوند عمل اندک را از وی می‌پذیرد و هر کس به ناچیز از حلال خشنود باشد، هزینه‌اش کاهش می‌یابد و خانواده‌اش بهره‌مند می‌گردد و خداوند وی را به درد دنیا و درمان آن آگاه می‌گرداند و به سلامت به سوی دار السلام بیرونش می‌برد.»[4]

در حدیث هیثم گذشت: «و هر کس به اندک روزی خشنود باشد، خداوند از عمل ناچیز وی خشنود می‌گردد.»

و در احادیث باب ۳ میانه‌روی در طلب روزی، از باب‌های طلب روزی مناسب با این بحث وجود دارد.

و در احادیث باب ۱۰ کراهة اهتمام زیاد به روزی و باب ۲۰ استحباب میانه‌روی در هزینه مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیثی خواهد آمد: «بیرون رو و هیزم جمع کن و هیچ خار و تر و خشکی را کوچک نشمار.»

---

۱. باب ۷ از باب‌های فضایل حج، حدیث ۲۹.

۲. باب ۱۲ از باب‌های جهاد نفس، حدیث ۲۶.

۳. باب ۵۸ از باب‌های جهاد نفس، حدیث ۵۳.

۴. باب ۶۰ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۷۷.

(۵)

باب عدم جواز ترك الدنيا الّتى لابدّ منها للآخرة
وعدم جواز ترك الآخرة للدّنيا

١٤١ ٣١٣٥٥ (١) **فقيه ٩٤/٣: قال** ﷺ ليس منّا من ترك دنياه لآخرته ولا آخرته لدنياه.

١٤٢ ٣١٣٥٦ (٢) **مستدرك ٥٧/١٣:** القطب الراوندى فى قصص الأنبياء بإسناده الى الصّدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه عن درست عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبى الحسن ﷺ قال كان لقمان يقول لإبنه يا بنىّ انّ الدنيا بحر وقد غرق فيها جيل[١] كثير إلى أن قال يا بنىّ خذ من الدّنيا بلغة ولا تدخل فيها دخولاً يضرّ بآخرتك ولا ترفضها فتكون عيالاً على النّاس الخبر.

١٤٣ ٣١٣٥٧ (٣) **فقيه ٩٤/٣:** روى عن **العالم** ﷺ انّه قال اعمل لدنياك كأنّك تعيش أبداً واعمل لآخرتك كأنّك تموت غداً. **كفاية الأثر ٢٢٦:** حدّثنى محمّد بن وهبان البصرى قال حدّثنى داود بن الهيثم بن إسحاق النحوى قال حدّثنى جدّى إسحاق بن البهلول ابن حسّان قال حدّثنى طلحة بن زيد الرقّى عن الزّبير بن عطا عن عمير بن هانى العيسى[٢] عن جنادة بن أبى اميد[٣] (عن الحسن بن علىّ ﷺ فى حديث) مثله.

١٤٤ ٣١٣٥٨ (٤) **مستدرك ٥٨/١٣:** الحسين بن سعيد الأهوازى فى كتاب الزهد عن محمّد بن أبى عمير عن علىّ إلّاحمسى[٤] عمّن أخبره عن أبى جعفر ﷺ انّه كان يقول نعم العون الدّنيا على الآخرة.

١٤٥ ٣١٣٥٩ (٥) **كافى ١٤٤/٨:** علىّ بن إبراهيم عن أبيه وعلىّ بن محمّد جميعاً عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقرى عن حفص عن أبى عبدالله ﷺ قال: قال عيسى ﷺ اشتدّت مؤنة الدّنيا ومؤنه الآخرة اما مؤنة الدّنيا فإنّك لا تمدّ يدك إلى شىء منها إلّا وجدت فاجراً قد سبقك إليها وأمّا مؤنة الآخرة فإنّك لا تجد اعواناً يعينونك عليها. **تهذيب ٣٧٧/٦:** محمّد بن الحسن الصفّار عن على بن محمّد القاسانى عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقرى عن حفص بن غياث قال قال أبو الحسن الأوّل موسى بن جعفر ﷺ اشتدّت (وذكر مثله).

---

١. الصنف من الناس «أهل زمان واحد»القرن ـ المنجد.
٢. مانى العبسى ـ خ.
٣. ابى اميّة ـ ك.
٤. الأحمصى ـ خ.

باب ۵
عدم جواز ترک دنیا که برای رسیدن آخرت است و عدم جواز ترک آخرت برای دنیا

(۱) معصوم ﷺ فرمود: ۱۴۱

«از ما نیست هر کس دنیایش را برای آخرت خود و آخرتش را برای دنیای خود ترک گوید.»

(۲) ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم ﷺ روایت می‌کند که لقمان به فرزندش فرمود: «ای پسرکم، دنیا دریایی است که نسل‌های فراوانی در آن غرق شده‌اند... .» ۱۴۲

ای پسرکم، از دنیا به اندازهٔ کفایت بردار و به گونه‌ای در آن وارد نشو که به آخرتت زیان زند و آن را ترک نکن تا سربار مردم شوی.»

(۳) از امام کاظم ﷺ روایت شده که فرمود: ۱۴۳

«برای دنیایت کار کن که گویا زندگی جاودان داری و برای آخرتت آن‌گونه کار کن که گویا فردا مرگت فرا خواهد رسید.»

این حدیث از امام حسن مجتبی ﷺ نیز روایت شده است.

(۴) از امام باقر ﷺ روایت شده که آن حضرت همواره می‌فرمود: ۱۴۴

«دنیا چه خوب یاوری برای آخرت است.»

(۵) حفص از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که عیسی ﷺ فرمود: ۱۴۵

«تهیهٔ آنچه برای دنیا و آخرت لازم است، هر دو سخت و دشوار است. خرج دنیا به این دلیل است که تو دست به چیزی دراز نمی‌کنی مگر آن‌که تبهکاری پیش از تو بر آن دست انداخته است و تهیهٔ خرج آخرت به این دلیل مشکل است، که تو یارانی نمی‌یابی که در این راه یاری‌ات کنند.»

این حدیث از امام کاظم ﷺ نیز گزارش شده است.

۱۴۶ ۳۱۳۶۰ (۶) البحار ۱۰۳/۲۵: عدّة الدّاعي قال النّبي ﷺ انّ الله يعطي الدّنيا بعمل الآخرة ولا يعطي الآخرة بعمل الدّنيا. وتقدّم في أحاديث باب ج ٤ وجوب إتمام الصلوة من أبواب فضلها و فرضها(٤) ما يدلّ على عدم جواز تأخير الصلوة عن أوقاتها لشيء من أمور الدّنيا. ويأتي في أحاديث باب (۱۷) ما ورد في جمع المال من الحلال للإنفاق وباب ج ۲۳ استحباب إختيار التّجارة من أسباب الرزق ما يناسب ذلك. وكذا في أحاديث باب (۱۸) استحباب مبادرة التّاجر الىَ الصلوه في أوّل وقتها من أبواب ما يستحبّ للتّاجر(۲۳).

(٦)

باب ماورد من الدّعاء لطلب الرّزق ورجائه من حيث لايحتسب وما يزيده وما يورث الفقر

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۱۲٦، ۲۰۱: ﴿ربِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمراتِ * رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ﴾.

المائدة (٥): ١١٤: ﴿قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ اللّهمَّ رَبَّنا اَنْزِل عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونَ لَنا عِيْداً لِأَوَّلِنا وَآخِرِنا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنا وَأَنْتَ خَيْرُ الرّازِقِينَ﴾.

إبراهيم (١٤) ٣٧: ﴿رَبَّنا إِنّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلوةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾.

العنكبوت (٢٩): ١٧: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾.

الطلاق (٦٥): ٣: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ﴾.

۱۴۷ ۳۱۳۶۱ (۱) كافي ٧١/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٣٢٧/٦، فقيه ٩٤/٣: (الحسن ـ يب فقيه) بن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله ﷻ ﴿ربّنا آتِنا في الدُّنيا حَسَنَةً وَفي الآخِرَةِ حسَنَه﴾ (قال ـ فقيه) رضوان الله والجنّة في الآخرة (والسّعة في الرزق ـ فقيه) والمعاش[1] و حسن الخلق في الدّنيا.

---

۱. والمعايش ـ فقيه.

۱۴۶ (۶) پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«به یقین، خداوند دنیا را با عمل اخروی می‌بخشد؛ ولی آخرت را با عمل دنیوی نمی‌بخشد.»

پیشتر گذشت آنچه بر عدم جواز تأخیر نماز از زمان خود برای کارهای دنیوی، دلالت می‌کرد.[1]

و نیز در باب ۱۷ و ۲۳ از همین ابواب و باب ۱۸ از باب‌های آنچه برای تاجر مستحب است، متناسب با این موضوع خواهد آمد.

باب ۶

دعا برای طلب روزی و امید به روزی

بدون حساب و فهم آنچه روزی را می‌افزاید و آنچه فقر را ارث می‌گذارد

خداوند متعال می‌فرماید:

پروردگارا! این [سرزمین] را شهر امنی قرار ده و اهلش را از فرآورده‌ها روزی ده[2].

ای پروردگار ما! در دنیا به ما نیکی و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش حفظ کن[3].

عیسی فرزند مریم گفت: خدایا، پروردگار ما! بر ما غذایی از آسمان فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما و نشانه‌ای از جانب تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی[4].

پروردگارا، همانا من نسل خود را در بیابان بی‌کشت، نزد خانهٔ محترم تو ساکن کردم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند، پس قلب‌هایی از مردم را به آنان مشتاق کن و آنان را از فرآورده‌ها روزی ده، باشد که سپاس گزارند[5].

از نزد خدا روزی بجویید و او را پرستش کنید و برای وی سپاس گویید[6].

هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت برایش قرار می‌دهد و او را از جایی بی‌گمان روزی می‌دهد[7].

(۱) در تفسیر آیهٔ: پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت نیکی عطا کن، ۱۴۷

---

۱. ج ۴، باب ۴ از باب‌های وجوب نماز و فضیلت آن.
۲. بقره ۲/۱۲۶.
۳. بقره ۲/۲۰۱.
۴. مائده ۵/۱۱۴.
۵. ابراهیم ۱۴/۳۷.
۶. عنکبوت ۲۹/۱۷.
۷. طلاق ۶۵/۳.

المعانى ۱۷٤: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب مثله سنداً ومتناً.

تفسير العياشى ۹۸: عن **عبد الأعلى** قال سألت أبا عبدالله عن قول الله **﴿رَبَّنا آتِنا فى الدُّنيا حَسَنَةً وَفى الآخِرَةِحسَنَةً﴾** قال رضوان والجنّة فى الآخرة والسّعة فى المعيشة وحسن الخلق فى الدّنيا.

۱٤۸ ۳۱۳٦۲ (۲) **وفيه** ــ عن **عبدالأعلى** عن أبى عبدالله قال رضوان الله والتوسعة فى المعيشة وحسن الصحبة وفى الآخرة الجنّة.

۱٤۹ ۳۱۳٦۳ (۳) **فقيه** ۱۰۱/۳: روى **السكونىّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه قال قال على من أتاه الله برزق لم يخطّ إليه برجله ولم يمدّ إليه يده ولم يتكلّم فيه بلسانه ولم يشدّ إليه ثيابه ولم يتعرّض له كان ممّن ذكره الله فى كتابه **﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حيثُ لا يَحْتَسِبُ﴾** (قوله لم يشدّ إليه ثيابه أى لم يتهيّأ أو لم يسافر). **الجعفريّات** ۱۵۳: بإسناده عن **علىّ** عن رسول الله نحوه. **الدّعائم** ۳۲٦/۲: عن رسول الله أنّه قال من آتاه الله برزق لم يتخطّ إليه رجله ولم يشدّ إليه ركابه ولم‌يتعرّض له كان ممّن ذكره الله فى السّماء[1] (وذكر مثله).

۱۵۰ ۳۱۳٦٤ (٤) **كافى** ۸٤/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبى عبدالله عن أبيه عن صفوان **تهذيب** ۳۲۸/٦: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن محمّد بن أبى الهزهاز عن علىّ بن السرى قال سمعت أبا عبدالله يقول انّ الله تبارك و تعالى جعل أرزاق المؤمنين من حيث لايحتسبون وذلك انّ العبد إذا لم‌يعرف وجه رزقه كثر دعاؤه. **فقيه** ۱۰۱/۳: قال الصّادق وذكر مثله. **التمحيص** ۵۳: عن علىّ بن السندى قال سمعت أبا عبدالله يقول انّ الله وذكر مثله. **البحار** ۱۰۳/۳: قصص الأنبياء عن النّبى قال أبى الله أن يرزق عبده إلّا من حيث لايعلم فإنّ العبد وذكر نحوه.

۱۵۱ ۳۱۳٦۵ (۵) **كافى** ۸۳/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن أبى أيّوب الخزّاز عن محمد بن مسلم عن أبى عبدالله قال أبى الله إلّا ان يجعل أرزاق المؤمنين من حيث لايحتسبون.

---

۱. فى القرآن ــ خ.

جمیل بن صالح از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خشنودی خداوند و بهشت در آخرت و (روزی وسیع) و معاش و اخلاق نیکو در دنیا [مقصود است].»

این حدیث با سندهای گوناگون با اندکی تفاوت روایت شده است.

۱۴۸ (۲) و نیز عبدالاعلی در تفسیر همان آیه از امام صادقﷺ روایت کرده که فرمود: «خشنودی خداوند، وسعت و رفاه در زندگی و معاش و همنشینی نیکو و در آخرت بهشت [مقصود است].»

۱۴۹ (۳) سکونی از امام صادقﷺ از نیاکانش از علیﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند به کسی رزقی عنایت کند که گامی برای تحصیل آن بر نداشته، دست به سویش دراز نکرده، با زبان درباره‌اش سخن نگفته، در طلب آن لباسی بر تن محکم نکرده و خود را در معرض آن قرار نداده، این شخص از کسانی است که خداوند در قرآن می‌فرماید:

و هر کس که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه گریز [از تنگناها] برایش قرار می‌دهد و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی‌اش می‌دهد.

(لباس بر تن محکم نکرده، یعنی آماده نشده یا مسافرت نرفته است).»

نظیر این حدیث با اندکی اختلاف از پیامبر اکرمﷺ نیز روایت شده است.

۱۵۰ (۴) علی بن سری از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند ـ تبارک و تعالی ـ روزی مؤمنان را از راه‌هایی که گمان نمی‌کنند، قرار داد؛ زیرا به یقین هر گاه بنده راه رسیدن روزی‌اش را نداند، بسیار دعا می‌کند.»

از رسول گرامی اسلامﷺ روایت شده که فرمود:

«خداوند خودداری می‌کند از این‌که بنده‌ای را روزی دهد مگر از جایی که نمی‌داند؛ زیرا...»

ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است.

۱۵۱ (۵) محمد بن مسلم از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند خودداری می‌کند مگر آن‌که روزی مؤمنان را از راه‌هایی قرار دهد که گمان نمی‌کنند.»

۱۵۲ (۶) قرب الإسناد ۱۱۷: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه قال
۳۱۳۶۶ قال رسول اللهﷺ انّ الرّزق ينزل من السّماء الى الأرض على عدد قطر المطر الى كلّ نفس بما قدّر لها و لكن للّه فضول فاسئلوا الله من فضله.

۱۵۳ (۷) تفسير العياشى ۲۳۹: عن ابن الهذيل عن أبى عبدالله ﷺ قال انّ الله قسّم الأرزاق
۳۱۳۶۷ بين عباده و أفضل فضلاً كثيراً لم يقسّمه بين أحد قال الله «وَاسْئَلوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ».

۱۵۴ (۸) مستدرك ۳۹/۱۳: القطب الرّاوندى فى دعواته عن الصادق عن آبائهﷺ قال من لم
۳۱۳۶۸ يسئل الله من فضله افتقر ومن دعائهمﷺ اللّهمّ إنّى أسئلك من فضلك الواسع الفاضل المفضّل رزقاً واسعاً حلالاً طيّباً بلاغاً للآخرة والدّنيا هنيئاً مريئاً صبّاً صبّاً صبّاً من غير منٍّ من أحد إلّا سعة من فضلك وطيباً من رزقك وحلالاً من وسعك تغنينى به من فضلك اسئل ومن يدك الملاى أسئل ومن خيرتك أسئل يا من بيده الخير وهو على كلّ شىء قدير.

۱۵۵ (۹) قرب الإسناد ۳: محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن هارون بن مسلم
۳۱۳۶۹ عن مسعدة بن صدقة قال وحدّثنى جعفر قال قال والدىﷺ إذا غدوت فى حاجتك بعد أن تصلّى الغداة بعد التّشهّد فقل اللّهمّ انّى غدوت التمس من فضلك كما أمرتنى فارزقنى من فضلك رزقاً حلالاً طيّباً وأعطنى فيما ترزقنى العافية تقول ذلك ثلاثل مرّات.

۱۵۶ (۱۰) عدّة الدّاعى ۲۶۰: لطلب الرزق عن الصّادق ﷺ يا الله يا الله يا الله يا أسئلك بحقّ من
۳۱۳۷۰ حقّه عليك عظيم أن تصلّى على محمّد وآل محمّد وأن ترزقنى العمل بما علّمتنى من معرفة حقّك وأن تبسط علىّ ما حظرت من رزقك.

۱۵۷ (۱۱) مكارم الأخلاق ۳۴۸: عن الصّادق ﷺ قال اللّهمّ إن كان رزقى فى السّماء فأنزله وإن
۳۱۳۷۱ كان فى الأرض فأظهره وإن كان بعيداً فقرّبه وإن كان قريباً فأعطنيه وإن كان قد أعطيتنيه فبارك لى فيه وجنّبنى عليه المعاصى والرّدى[۱].

۱۵۸ (۱۲) مستدرك ۴۰/۱۳: السيّد علىّ بن طاووس فى مهج الدّعوات عن أميرالمؤمنين ﷺ
۳۱۳۷۲ إنّه قال من تعذّر[۲] عليه رزقه وتغلّقت عليه مذاهب المطالب فى معاشه ثمّ كتب له هذا الكلام فى رقّ ظبى أو قطعة من ادم وعلّقه عليه أو جعله فى بعض ثيابه الّتى يلبسها فلم يفارقه

---

۱. أى الهلاك ـ اللسان. ۲. تقدّر ـ خ.

(۶) حسین بن علوان از امام صادق از پدرش از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۲
«به تحقیق، روزی به تعداد قطره‌های باران از آسمان بر زمین می‌بارد و به هر کس به اندازه‌ای که برایش مقدر و معین شده می‌رسد؛ ولی خداوند فضل و بخشش‌هایی افزون بر آن دارد، پس از خداوند بخشش‌هایش را درخواست کنید.»

(۷) ابن هذیل از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۳
«به تحقیق، خداوند روزی‌ها را میان بندگانش تقسیم کرد و بخشش‌های فراوانی را باقی گذارد و میان کسی تقسیم نکرد. خداوند یگانه می‌فرماید: از خداوند فضل و بخشش‌هایش را درخواست کنید.»

(۸) امام صادق از پدرانش روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۴
«هر کس از فضل خدا درخواست نکند، فقیر می‌شود.»
و از دعاهای پیشوایان معصوم چنین است:
«خدایا، همانا من از فضل و بخشش گسترده، فراوان و برتر تو روزی وسیع، حلال، پاک، رساننده به [نیازهای] آخرت و دنیا درخواست می‌کنم، که به آسانی و گوارایی پی‌درپی فروریزد. بدون منت از کسی جز از فضل گسترده و روزی پاک و طیّب و حلال از قدرتت تا به وسیلهٔ آن مرا بی‌نیاز سازی. از بخشش تو درخواست می‌کنم و از دست پرنعمتت درخواست می‌کنم و از خیرخواهی تو درخواست می‌کنم، ای کسی که خیر و نیکی در اختیار اوست و او بر هر چیز تواناست.»

(۹) از امام صادق روایت شده که پدرم ـ امام باقر ـ به من فرمود: ۱۵۵
«هنگامی که تصمیم داری صبح زود به دنبال روزی و نیازهایت بروی، پس از تشهد نماز صبح این دعا را سه مرتبه بخوان:
«خدایا! آن‌گونه که به من فرمان دادی، پیش از آفتاب برای درخواست فضل و بخشش تو حرکت کردم، پس از فضل و بخشش خود به من روزی ده؛ روزی حلال و پاکیزه و در آنچه به من روزی می‌دهی تندرستی عنایت فرما.»

(۱۰) دعای طلب روزی از امام صادق: ۱۵۶
«خدایا، خدایا، خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق کسی که حقش بر تو بزرگ است، که درود فرستی بر محمد و خاندان محمد و مرا موفق کنی تا آنچه دربارهٔ حق‌شناسی از خودت به من آموخته‌ای، به کار بندم و روزی‌هایی را که مرا از آن‌ها محروم کرده‌ای، بر من بگشایی.»

(۱۱) دعای دیگری از امام صادق در طلب روزی: ۱۵۷
«خدایا! اگر روزی من در آسمان است، آن را فرود آور. اگر در زمین است، آن را آشکار کن. اگر دور است، نزدیک گردان. اگر نزدیک است، آن را به من عطا کن. اگر آن را به من عنایت کرده‌ای، پس در آن برای من برکت ده و از گناهان و هلاک شدنِ به وسیلهٔ آن دور گردان!»

(۱۲) از امیر مؤمنان روایت شده که فرمود: ۱۵۸
«هر کس روزی‌اش بر او تنگ گرفته شود و راه‌های جستجوی معاش بر وی بسته گردد و این دعا را بر پوست آهو یا تکه‌ای از پوست دیگری بنویسد و به خود بیاویزد یا در جایی از لباسی که

وسّع الله رزقه وفتح عليه أبواب المطالب في معاشه من حيث لا يحتسب اللّهمّ لاطاقة لفلان بن فلان بالجهد ولا صبر له على البلاء ولاقوّة له على الفقر والفاقة اللّهمّ فصلّ على محمّد وآل محمّد ولا تحظر على فلان بن فلان رزقك ولا تقتر عليه سعة ماعندك ولا تحرمه فضلك ولا تحرمه من جزيل قسمك ولا تكله الى خلقك ولا إلى نفسه فيعجز عنها و يضعف عن القيام فيما يصلحه ويصلح ما قبله بل تفرّد بلمّ شعثه[1] وتَوَلَّ كفايته وانظر إليه في جميع أُموره فإنّك إن وكّلته إلى خلقك لم ينفعوه وإن ألجأته إلى أقربائه حرموه وإن أعطوه أعطوا قليلاً نكداً وإن منعوه منعوا كثيراً وإن بخلوا فهم للبخل أهل اللّهمّ أغن فلان بن فلان من فضلك ولا تخله منه فإنّه مضطرّ إليك فقير إلى ما في يديك وأنت غنيّ عنه وأنت به خبير عليم ومَنْ يَتَوَكَّلْ عَلى الله فَهُوَ حَسْبُهُ إنَّ اللّهَ بالِغُ أَمْرِه قدْ جَعَلَ اللّهُ لِكُلِّ شيءٍ قدراً إنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً إنَّ مَعَ العُسْرِ يُسراً وَمَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حيثُ لا يحتَسِب.

۱۵۹ (۱۳) مستدرك ۴۱/۱۳: الشيخ إبراهيم الكفعمي في الجنّة رأيت في بعض كتب أصحابنا
۲۱۳۷۳ ما ملخّصه انّ رجلاً جاء إلى النّبيّ ﷺ وقال يا رسول الله إنّي كنت غنيّاً فافتقرت وصحيحاً فمرضت وكنت مقبولاً عند النّاس فصرت مبغوضاً وخفيفاً على قلوبهم فصرت ثقيلاً وكنت فرحاناً فاجتمعت عليّ الهموم وقد ضاقت عليّ الأرض بما رحبت وأجول طول نهاري في طلب الرّزق فلا أجد ما أتقوّت به كأنّ اسمي قد محي من ديوان الأرزاق إلى أن قال فقال له النّبيّ ﷺ اتّق الله وأخلص ضميرك وأُدع بهذا الدعآء وهو دعاء الفرج بسم الله الرّحمن الرحيم إلهي طموح الآمال[2] قد خابت إلّا لديك ومعاكف الهمم قد تقطّعت إلّا عليك ومذاهب العقول قد سمت إلّا إليك فإليك الرجآء وإليك الملتجأ يا أكرم مقصود ويا أجود مسئول هربت إليك بنفسي يا ملجأ الهاربين بأثقال الذّنوب أحملها على ظهري وما أجدلي إليك شافعاً سوى معرفتي بأنّك أقرب من رجاه الطّالبون ولجأ إليه المضطرّون وأمل ما لديه الراغبون يا من فتق العقول بمعرفته وأطلق الألسن بحمده وجعل ما امتنّ به على عباده كفاية لتأدية حقّه صلّ على محمّد وآله ولاتجعل للهموم على عقلي سبيلاً ولا للباطل على

---

۱. لمّ الله شعثك: أي جمع أمرك المنتشر.
۲. طمح بصره اليه: ارتفع ونظره سديداً ـ طمح الفرس: رفع يديه.

می‌پوشد قرار دهد و از خود جدا نگرداند، خداوند روزی‌اش را بر او می‌گستراند و درهای جستجوی معاش را از راه‌هایی که گمان نمی‌برد، بر وی می‌گشاید:

«خدایا، فلانی فرزند فلانی طاقت سختی و بردباری بر گرفتاری و نیروی تحمل فقر و تنگدستی را ندارد! خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست. روزی‌ات را از فلانی فرزند فلانی باز ندار. رزق گسترده‌ات را بر او تنگ مگیر. از فضل و بخشش خویش محرومش نساز. از قسمت بزرگت او را باز ندار. او را به خلقت و به خودش وانگذار تا از آن عاجز گردد و از پرداختن به آنچه سبب سامان‌بخشی به امور گذشته و حالش می‌شود، ناتوان شود. بلکه خود به تنهایی اوضاعش را سامان بخش. کفایتش را خود عهده‌دار شو و در همهٔ کارها به وی نظر کن؛ زیرا اگر تو او را به خلقت واگذاری، به او سود نمی‌رسانند. اگر به سوی خویشاوندانش برانی، محرومش می‌کنند و اگر به وی ببخشند، چیز بسیار ناچیز و اندکی به وی می‌بخشند و اگر از او باز دارند، فراوان از او باز می‌دارند و اگر بخل ورزند، آنان شایستهٔ بخل‌ورزی‌اند.

خدایا! فلانی فرزند فلانی را از فضل و بخشش خویش بی‌نیاز کن و او را رها نکن! زیرا او سخت بیچارهٔ توست و نیازمند به آنچه در اختیار توست و تو بی‌نیاز از او و آگاه و دانای به او هستی.

و هر کس بر خدا توکل کند پس خدا او را بس است. البته خداوند کارش را به مقصد می‌رساند. حتماً خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است.

همانا با سختی، آسانی است. همانا با همان سختی، آسانی دیگری است و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه برون‌رفت [از تنگناها] برایش قرار می‌دهد و او را از جائی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد.»

(۱۳) مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ۱۵۹

«ای رسول خداﷺ! من بی‌نیاز و ثروتمند بودم و تهیدست شدم. سالم بودم، بیمار گردیدم. محبوب مردم بودم، مورد خشم آنان قرار گرفتم. مردم از من احساس ناراحتی نمی‌کردند، بر قلب‌هایشان سنگین شدم. خوشحال و شادمان بودم، همهٔ غم و اندوه‌ها مرا فرا گرفت. زمین با همهٔ پهناوری‌اش بر من تنگ گردیده است. در تمام طول روز به جستجوی روزی می‌پردازم ولی قوت و غذایی نمی‌یابم. گویا نام من از دفتر روزی پاک گردیده است.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: تقوای الهی پیشه کن، نهانت را خالص گردان و این دعا را که دعای گشایش است، بخوان:

به نام خداوند بخشنده و مهربان، خدایا! آرزوهای بلند ـ جز [آرزوی] به تو ـ ناکام مانده‌اند. تکیه‌گاه تصمیم‌ها و همت‌ها از هم متلاشی شده است، جز تکیه و اعتماد بر تو. راه اندیشه‌ها ـ جز به سوی تو ـ مسدود شده است. پس تنها به تو امید است و تنها تو پناهگاهی. ای بزرگوارترین مقصودِ [نیازمندان] و ای بخشنده‌ترین درخواست‌شدگان. ای پناهگاه فراریان، تنها با بارهای گناه بر پشت به سوی تو گریختم و نزدت شفاعت‌گری نمی‌یابم جز این‌که می‌دانم تو نزدیکترین کسی هستی که جویندگان به وی امید دارند و بیچارگان به وی پناه می‌برند و مشتاقان به آنچه نزد اوست، آرزومندند. ای کسی که اندیشه‌ها را به معرفت خویش شکافت و زبان را به ستایش خود گویا کرد. شمارش و یادآوری نعمت‌هایی را که به بندگانش ارزانی کرد، کافی از ادای حقش قرار داد. درود فرست بر محمد و خاندانش. غم و اندوه را بر اندیشه‌ام چیره نگردان. باطل را راهنمای کارهایم قرار مده.

عملی دلیلاً وافتح لی بخیر الدّنیا (والآخرة ـ خ) یا ولیّ الخیر فلمّا دعا به الرجل وأخلص النیّة عاد إلی حسن[1] الاجابة.

۱۶۰ ۲۱۲۷٤ (۱٤) **تفسیر العیّاشی ۱۳۹/۲**: محمّد بن فضیل عن جابر عن أبی جعفر ﷺ قال أتی رسول الله ﷺ رجل من أهل البادیة فقال یا رسول الله انّ لی بنین وبنات واخوة وأخوات وبنی بنین وبنی بنات وبنی اخوة وبنی أخوات والمعیشة علینا خفیفة فإن رأیت یا رسول الله أن تدعو الله یوسّع علینا قال وبکی فرقّ له المسلمون فقال رسول الله ﷺ ﴿ما مِنْ دابَّةٍ إلّا عَلی اللّهِ رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها[2] کُلٌّ فی کِتابٍ مُبینٍ﴾ من کفل بهذه الأفواه المضمونة علی الله رزقها صبّ الله علیه الرزق صبّاً کالماء المنهمر[3] إن قلیل فقلیلاً وإن کثیر فکثیراً قال ثمّ دعا رسول الله ﷺ وأمّن له المسلمون قال قال أبو جعفر ﷺ فحدّثنی من رأی الرجل فی زمن عمر فسأله عن حاله فقال من أحسن من خوّله حلالاً وأکثرهم مالاً.

۱۶۱ ۲۱۲۷۵ (۱۵) **العوالی ۲۶۸**: وفی الحدیث انّه ﷺ شکا الیه رجل قلّة الرّزق فقال ﷺ أدم الطهارة یدم علیك الرزق ففعل الرّجل ذلك فوسّع علیه الرّزق.

۱۶۲ ۲۱۲۷۶ (۱۶) **مستدرك ٤۱/۱۳**: ابن ابی جمهور فی درر اللّئالی العمادیّة عن عبدالله سلام قال قال رسول الله ﷺ من توضّأ لکلّ حدث ولم یکن دخّالاً علی النّساء فی البیوتات ولم یکن یکتسب مالاً بغیر حقّ رزق من الدّنیا بغیر حساب.

۱۶۳ ۲۱۲۷۷ (۱۷) **کافی ۸۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبدالله عن علی بن محمّد القاسانی عمّن ذکره عن عبدالله بن القاسم عن أبی عبدالله **فقیه ۲۸٤/٤**: روی محمّد بن أبی عمیر عن عبدالله بن القاسم عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه (عن علی ـ فقیه) ﷺ قال (قال أمیر المؤمنین ﷺ ـ کا) کن لما لا ترجو أرجی منك لما ترجو فأنّ موسی بن عمران ﷺ خرج یقتبس لأهله ناراً فکلّمه الله ﷻ ورجع نبیّاً (مرسلاً ـ کا) وخرجت ملکة سبأ فأسلمت مع سلیمان ﷺ و خرجت سحرة فرعون یطلبون العزّ(ة ـ فقیه) لفرعون فرجعوا مؤمنین. **فقیه ۱۰۱/۳**: وقال علیّ ﷺ کن لما لا ترجو (وذکر مثله).

---

۱. أحسن حالاته ـ خ.
۲. المستودع: مکان الحفظ: مکان الولد من البطن ـ المنجد
۳. ماء منهمر أی کثیر سریع الإنصباب ـ مجمع.

[راه رسیدن به] خیر دنیا (و آخرت) را برایم بگشا! ای عهده‌دار نیکی. وقتی آن مرد با نیت خالص با این دعا خدا را خواند به اجابت نیکو [به بهترین حالاتش] رسید.»

۱۶۰ (۱۴) جابر از امام باقر ؑ روایت می‌کند:

«مردی بیابان نشین خدمت پیامبر ﷺ رسید و به وی عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! من دارای دختر، پسر، برادر، خواهر، نوهٔ دختری و پسری، برادرزاده و خواهرزاده هستم و زندگی بر ما سخت است. پس ای رسول خدا ﷺ! اگر مصلحت می‌دانید از خدا بخواهید تا خداوند به ما وسعت [روزی] دهد.

آن مرد با گریه از پیامبر ﷺ این درخواست را نمود و مسلمانان را به دلسوزی و ترحم بر خود واداشت. پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر آن‌که روزی‌اش بر خداست و خداوند قرارگاه و محل زندگی آن‌ها را می‌شناسد. همهٔ این‌ها در کتاب روشنی است.

آن‌گاه فرمود: هر کس این دهان‌هایی ـ که روزی‌شان را خداوند به عهده گرفته ـ تأمین کند، خداوند همانند آب روان بر وی ببارد ـ کم در مقابل کم و فراوان در مقابل فراوان. آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ دعا کرد و مسلمانان «آمین» گفتند.

امام باقر ؑ از یکی از کسانی که آن مرد را در زمان عمر دیده بود، از وضع زندگی‌اش سؤال کرد. وی گفت: آن مرد یکی از بهترین و ثروتمندترین کسانی بود که مورد لطف و عنایت خداوند قرار گرفته بود.»

۱۶۱ (۱۵) در حدیث آمده است که فردی از کمی روزی‌اش به پیامبر اکرم ﷺ شکوه و شکایت کرد. رسول خدا ﷺ به وی فرمود:

«همواره با طهارت و وضو باش تا پیوسته روزی بر تو ببارد. آن مرد به این دستور عمل کرد و روزی‌اش گسترش یافت.»

۱۶۲ (۱۶) عبدالله سلام از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند:

«هر کس پس از هر حَدَثی وضو بگیرد و در خانه‌ها بسیار بر زنان وارد نشود و مال ناحقی را به دست نیاورد، از دنیا روزی بی‌حساب داده می‌شود.»

۱۶۳ (۱۷) عبدالله بن قاسم از امام صادق ؑ از امیر مؤمنان روایت می‌کند:

«به آنچه امید نداری، امیدوارتر باش نسبت به آنچه امیدواری؛ زیرا موسی بن عمران ؑ تنها به انگیزهٔ آوردن آتش برای خانواده‌اش رفت، پس خداوند با وی سخن گفت و پیامبر بازگشت. ملکهٔ سبا بیرون رفت و همراه سلیمان مسلمان گردید. جادوگران فرعون به انگیزهٔ عزت و سربلندی فرعون بیرون رفتند ولی مؤمن بازگشتند.»

(۱۸) **كافى ۸۳/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن أبى جميلة قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول كن لما لا ترجو أرجي منك لما ترجو فإنّ موسى ﷺ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فانصرف إليهم وهو نبىّ مرسل. ۱۶۴ ۲۱۳۷۸

(۱۹) **فقيه ۱۰۱/۳**: و قال رجل لأبى الحسن موسى بن جعفر ﷺ عدنى قال كيف أعدك وأنا لما لاأرجو أرجي منّي لما أرجو. ۱۶۵ ۲۱۳۷۹

(۲۰) **كافى ۹۶/۵**: على بن محمّد عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر عن عبدالله بن حمّاد عن عمر بن يزيد قال أتى رجل أبا عبدالله ﷺ يقتضيه وأنا حاضر فقال له ليس عندنا اليوم شيء ولكنّه يأتينا خِطر[1] ووسمة فتباع ونعطيك إن شاء الله فقال له الرجل عدني فقال كيف أعدك وأنا لما لاأرجو منّي لما أرجو. ۱۶۶ ۲۱۳۸۰

(۲۱) **فقيه ۱۰۱/۳**: وروى جميل بن درّاج عن أبى عبدالله ﷺ قال ماسدّ الله على مؤمن باب رزق إلّا فتح الله له ما هو خير منه. ۱۶۷ ۲۱۳۸۱

(۲۲) **البحار ۱۰۳/۳۴**: قصص الأنبياء عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله ﷺ قال ما سدّ الله على مؤمن رزقاً يأتيه من وجه إلّا فتح له من وجه آخر فأتاه وإن لم يكن له فى حسابه. ۱۶۸ ۲۱۳۸۲

(۲۳) **البحار ۱۰۳/۲۵**: اعلام الدّين للديلمىّ عن النّبىّ ﷺ قال ما من مؤمن إلّا وله باب يصعد منه عمله وباب ينزل منه رزقه فإن مات بكيا وذلك قول الله ﷻ فما بكت عليهم السّماء والأرض وما كانوا منظرين. ۱۶۹ ۲۱۳۸۳

(۲۴) **الخصال ۵۰۴**: بالإسناد المتقدّم فى باب (۲۳) جواز الجمع بين الظهرين والعشائين من أبواب المواقيت عن سعيدبن علاقة قال سمعت أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب ﷺ يقول ترك نسج العنكبوت فى البيت يورث الفقر والبول فى الحمّام يورث الفقر والأكل على الجنابة الفقر والتّخلّل بالطرفاء[2] يورث الفقر والتّمشّط من قيام يورث الفقر وترك القمامة فى البيت يورث الفقر واليمين الفاجرة تورث الفقر والزّنا يورث الفقر وإظهار الحرص يورث الفقر والنّوم بين العشائين يورث الفقر والنّوم قبل طلوع الشّمس يورث الفقر وترك التّقدير فى المعيشة يورث الفقر وقطيعة الرّحم يورث الفقر واعتياد الكذب يورث الفقر وكثرة ۱۷۰ ۲۱۳۸۴

---

۱. الخِطر والوسمة: نباتان يختضب بهما.

۲. الطرفاء: شجر ـ اللسان.

(۱۸) ابوجمیله از امام صادق﵇ روایت می‌کند: ۱۶۴

«بر آنچه امید نداری، نسبت به آنچه امید داری، امیدوارتر باش؛ چرا که موسی به انگیزهٔ آوردن آتش برای همسرش رفت، پس در حالی که پیامبر مرسل بود، به سوی آنان بازگشت.»

(۱۹) شخصی به امام کاظم﵇ گفت: «به من وعده بده! امام﵇ فرمود: چگونه به تو وعده دهم در حالی که من به آنچه امید ندارم، امیدوارترم تا آنچه به آن امید دارم!» ۱۶۵

(۲۰) عمر بن یزید می‌گوید: «من حضور داشتم که شخصی خدمت امام صادق﵇ رسید و از وی درخواست [کمک] کرد. امام﵇ فرمود: امروز چیزی نداریم ولی قرار است مقداری خِطر [= گیاهی که با آن خضاب کنند] و وسمه [= گیاهان آرایشی] برای ما برسد. اگر خدا بخواهد، آن‌ها به فروش می‌رسد و به تو می‌بخشیم. آن مرد گفت: به من قول بده! ۱۶۶

امام فرمود: چگونه به تو قول دهم و حال آن‌که من به آنچه امید ندارم، امیدوارترم نسبت به آنچه بدان امیدوارم!»

(۲۱) جمیل بن دراج از امام صادق﵇ روایت می‌کند: ۱۶۷

«خداوند هرگز دری از روزی را بر مؤمنی نبست، مگر آن‌که درِ بهتری بر رویش گشود.»

(۲۲) عبدالله بن سنان از امام صادق﵇ روایت می‌کند: ۱۶۸

«خداوند رزقی را که از راهی به مؤمنان می‌رسد، هرگز آن را مسدود نمی‌کند مگر آن‌که از راه دیگری آن را بگشاید تا به وی برسد ـ هر چند در حساب او آن رزق از وی نباشد.»

(۲۳) از رسول خداﷺ روایت شده است: ۱۶۹

«هر مؤمنی دری دارد، که از آن عملش بالا می‌رود و دری دارد که از آن روزی‌اش فرو می‌آید پس اگر وی بمیرد، آن دو برایش می‌گریند و این است [تفسیر] سخن خداوند: پس بر آنان آسمان و زمین نگریستند و از مهلت داده شدگان نبودند».

(۲۴) سعید بن علاقه از امیر مؤمنان روایت می‌کند که آن حضرت این موارد را برشمرد که سبب فقر و تنگدستی است: ۱۷۰

۱ ـ رها کردن تار عنکبوت در خانه؛ ۲ ـ ادرار کردن در حمام؛ ۳ ـ خوردن در حال جنابت؛ ۴ ـ خلال کردن با چوب طرفاء [= درخت گز]؛ ۵ ـ ایستاده شانه کردن؛ ۶ ـ باقی گذاشتن خاکروبه در خانه؛ ۷ ـ سوگند دروغ؛ ۸ ـ زنا؛ ۹ ـ آشکار کردن حرص؛ ۱۰ ـ خوابیدن میان نماز مغرب و عشا؛ ۱۱ ـ خوابیدن پیش از آفتاب؛ ۱۲ ـ اندازه‌گیری نکردن در زندگی؛ ۱۳ ـ قطع ارتباط با خویشاوندان؛ ۱۴ ـ عادت به دروغ؛ ۱۵ ـ زیاد گوش دادن به غنا؛ ۱۶ ـ بازگرداندن گدا در شب.

الاستماع الى الغناء يورث الفقر وردّ السائل الذكر بالليل يورث الفقر ثمّ قال ﷺ ألا أنبّئكم بعد ذلك بما يزيد فى الرّزق قالوا بلى يا أميرالمؤمنين فقال الجمع بين الصلاتين يزيد فى الرزق والتعقيب بعد الغداة وبعد العصر يزيد فى الرّزق وصلة الرّحم تزيد فى الرّزق وكَسْحُ الفناء[1] يزيد فى الرزق ومواساة الأخ فى الله ﷻ يزيد فى الرّزق والبكور فى طلب الرزق يزيد فى الرزق والإستغفار يزيد فى الرّزق وإستعمال الأمانة[2] يزيد فى الرزق وقول الحقّ يزيد فى الرزق وإجابة المؤذّن يزيد فى الرّزق وترك الكلام فى الخلاء يزيد فى الرّزق وترك الحرص يزيد فى الرّزق وشكر المنعم يزيد فى الرّزق وإجتناب اليمين الكاذبة يزيد فى الرزق والوضوء قبل الطّعام يزيد فى الرزق وأكل ما يسقط من الخوان يزيد فى الرزق ومن سبّح الله كلّ يوم ثلاثين مرّة دفع الله ﷻ عنه سبعين نوعاً من البلاء أيسرها الفقر. **المشكاة** ۱۲۸: عن أميرالمؤمنين ﷺ نحوه بتقديم وتأخير إلّا أنّه أسقط قوله (وبعد العصر).

۱۷۱ ۲۱۳۸۵ (۲۵) **جامع الأخبار** ۳۴۳: قال النبيّ ﷺ عشرون خصلة تورث الفقر أوّلها القيام من الفراش للبول عرياناً والأكل جنباً وترك غَسل اليدين عند الأكل وإهانة الكسرة من الخبز وإحراق الثوم والبصل والقعود على أُسْكُفّة البيت[3] وكنس البيت بالليل وبالثوب وغَسل الأعضاء في موضع الاستنجاء ومسح الأعضاء المغسولة بالمنديل والكمّ ووضع القصاع والأواني غير مغسولة ووضع أواني الماء غير مغطّاة الرؤوس وترك بيوت العنكبوت فى المنزل والاستخفاف بالصلوة وتعجيل الخروج من المسجد والبكور الى السّوق وتأخير الرجوع عنه إلى العشاء وشراء الخبز من الفقراء واللّعن على الأولاد والكذب وخياطة الثوب على البدن وإطفاء السراج بالنَّفَس.

۱۷۲ ۲۱۳۸۶ (۲۶) وفي خبر آخر والبول فى الحمّام والأكل على الجنْاء والتّخلّل بالطرفاء والنوم بين العشائين والنوم قبل طلوع الشمس وردّ السائل الذكر بالليل وكثرة الإستماع إلى الغناء وإعتياد الكذب وترك التقدير فى المعيشة والتّمشّط من قيام واليمين الفاجرة وقطيعة الرحم وقال ﷺ ألا أنبّئكم بعد ذلك بما يزيد في الرزق قالوا بلى يا أميرالمؤمنين وذكر نحوه (أى نحو ما فى الخصال) بتقديم وتأخير إلّا انّ فيه (وأداء الأمانة) بدل قوله وإستعمال الأمانة.

---

۱. أى كنس أمام البيت ـ المنجد.　　۲. والظاهر أنّ الصّحيح وأداء الأمانة كما فى الحديث الآتى.
۳. الأسكفّة والأسكوفة: عتبة الباب التي يوطأ عليها ـ اللسان.

سپس امامؑ فرمود: آیا پس از این به آنچه بر روزی می‌افزاید، آگاه‌تان نکنم؟ یاران گفتند: بفرمایید ای امیر مؤمنانؑ.

آن‌گاه امامؑ افزاینده‌های روزی را این‌گونه برشمرد:

۱ـ جمع کردن میان دو نماز؛ ۲ـ تعقیب پس از نماز صبح و عصر؛ ۳ـ ارتباط با خویشان؛ ۴ـ جارو کردن مقابل خانه؛ ۵ـ یاری و غمخواری با برادران دینی؛ ۶ـ صبح زود به دنبال روزی رفتن؛ ۷ـ استغفار کردن؛ ۸ـ ادای امانت؛ ۹ـ سخن حق گفتن؛ ۱۰ـ پاسخ دادن به اذان‌گو؛ ۱۱ـ سخن نگفتن در مستراح؛ ۱۲ـ ترک حرص و آز؛ ۱۳ـ سپاسگزاری از منعم [کسی که به انسان نعمت می‌دهد]؛ ۱۴ـ پرهیز از سوگند دروغ؛ ۱۵ـ وضو پیش از غذا خوردن؛ ۱۶ـ خوردن ریزه‌های غذا که از سفره می‌ریزد.

آن‌گاه امامؑ فرمود: هر کس هر روز سی مرتبه خداوند را تسبیح گوید، خداوند هفتاد نوع بلا و گرفتاری را از وی دور می‌کند، که کوچک‌ترین آن‌ها تنگدستی است.»

(۲۵) پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۱۷۱

«بیست خصلت، فقر در پی دارد: نخستین آن‌ها برهنه از رختخواب برخاستن برای دفع ادرار، خوردن در حال جنابت، نشستن دست‌ها هنگام غذا، اهانت به ریزه‌های نان، سوزاندن سیر و پیاز، نشستن در آستانهٔ در، جارو کردن خانه در شب و به وسیلهٔ لباس، شستن اعضای بدن در مستراح، پاک کردن اعضای شسته شدهٔ بدن با دستمال و حوله و آستین، نشستن کاسه‌ها و ظروف، ظرف آب را بدون سرپوش گذاشتن، ترک تارهای عنکبوت در خانه، سبک شمردن نماز، باشتاب بیرون رفتن از مسجد، صبح زود به بازار رفتن و تأخیر بازگشت از آن هنگام شب، خریدن نان از فقرا، لعنت کردن بر فرزندان، دروغگویی، دوختن لباس بر بدن و با فوت خاموش کردن چراغ.»

(۲۶) در حدیث دیگری آمده است: ۱۷۲

«دفع ادرار در حمام، غذا خوردن روی قبرها، خلال با چوب طرفاء، خوابیدن میان نماز مغرب و عشا، خوابیدن پیش از آفتاب، بازگرداندن گدا در شب، گوش دادن زیاد به غنا، عادت بر دروغگویی، ترک اندازه‌گیری زندگی، ایستاده شانه کردن، سوگند دروغ، قطع ارتباط با خویشان. آن‌گاه فرمود: آیا افزاینده‌های روزی را برای شما بیان نکنم؟ یاران گفتند: بفرمایید، ای امیر مؤمنانؑ!» سپس حضرت نظیر آنچه در حدیث ۲۳ گذشت، با تقدیم و تأخیر برشمرد با این تفاوت که به جای استعمال امانت، ادای امانت آمده است.

۱۷۳ ۳۱۲۸۷ (۲۷) **الثواب ۲۸۸**: حدّثني محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال حدّثني محمّد بن الحسن الصفّار عن جعفر بن محمّد بن عبدالله[1] عن بكر بن محمّد الأزدي عن أبي عبدالله عليه السلام قال إنّ المؤمن لينوي الذنب فيحرم رزقه. **المحاسن ۱۱٦**: وفي رواية بكر بن محمّد الأزدي عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.

۱۷٤ ۳۱۲۸۸ (۲۸) **كنز الكراجكي ۲۹۰**: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال أكثروا الإستغفار فإنه يجلب الرّزق.

۱۷٥ ۳۱۲۸۹ (۲۹) **أمالي الشيخ ٦٧٦**: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي رحمه الله قال أخبرنا أبو عبدالله أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر قال أخبرنا أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الزبير القرشي قال أخبرنا عليّ بن الحسن بن فضّال قال حدّثنا العبّاس بن عامر قال حدّثنا أحمد بن رزق الغمشاني عن يحيى بن العلاء وإسحاق بن عمّار جميعاً عن أبي عبدالله عليه السلام قالا ما ودّعنا قطّ إلّا أوصانا بخصلتين عليكم بصدق الحديث وأداء الأمانة إلى البرّ والفاجر فإنّهما مفتاح الرّزق.

وتقدّم في رواية الوليد (۱٥) من باب (۱) فضل التّعقيب من أبوابه ج ٦ قوله عليه السلام التّعقيب أبلغ في طلب الرّزق من الضّرب في البلاد (في الأرض ـ خ). **وفي** رواية أبي بصير (۱) من باب (۳) انّه إذا فرغ المصلّي من الصّلوة فليرفع إلى السّماء قوله عليه السلام إذا فرغ أحدكم من الصلوة فليرفع يديه إلى السماء (إلى أن قال عليه السلام) فمن أين يطلب الرزق إلّا من موضعه وموضع الرّزق وما وعد الله عزّ وجلّ السّماء. **وفي** غير واحد من أحاديث أبواب التعقيب ما يدلّ على ذلك فراجع.

وفي رواية جابر (۱٥) من باب (۲) تحصين الأموال بالزكاة من أبواب فضلها ج ۹ قوله عليه السلام والزكاة تزيد في الرزق. **وفي** رواية حفص (۱۳) وبريد (۱٤) من باب (۳۳) انّه يستحبّ لصاحب الصّدقة أن يعطيها بيده من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال ج ۹ مايدلّ على أنّ الإطعام يزيد في الرّزق. **وفي** أحاديث باب (۱۰) وجوب اجتناب المحارم من أبواب جهاد النّفس ج ۱٦ ما يدلّ على انّ ارتكاب الذّنوب يمنع الرزق.

وفي رواية الصيقل (۹) من باب (۳۸) وجوب الصّدق من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷ قوله عليه السلام فمن حسنت نيّته زيد في رزقه. **وفي** رواية أبي عمر ومن باب ج ۲۲ فضائل سور

---

۱. عبيدالله ـ خ.

(۲۷) **بکر بن محمد ازدی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:** ۱۷۳

«به یقین، مؤمن تصمیم بر گناه می‌گیرد و از روزی محروم می‌شود.»

(۲۸) **از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:** ۱۷۴

«بسیار استغفار کنید؛ چرا که روزی به دنبال می‌آورد.»

(۲۹) **یحیی بن علا و اسحاق عمار می‌گویند:** «هرگز امام صادقؑ با ما خداحافظی نکرد، مگر آن‌که ۱۷۵
ما را به دو خصلت سفارش نمود و می‌فرمود:

بر شما باد به راستگویی و بازگرداندن امانت به نیکوکار و تبهکار؛ زیرا این دو، کلید روزی است.»

در حدیث ولید، این سخن معصومؑ گذشت: «تعقیب نماز در کسب روزی مؤثرتر از مسافرت در شهرهاست»[۱].

در حدیث ابوبصیر آمده است: «هر گاه یکی از شما نمازش پایان یافت، دستانش را به سوی آسمان بلند کند... آیا روزی را جز از محل خودش از جایی دیگر طلب کند، در حالی که محل روزی و آنچه خداوند وعده داده است، آسمان است»[۲]؟

در بسیاری از احادیث تعقیب، مطالب مناسب با بحث ما آمده است.

در حدیث جابر آمده است: «زکات بر روزی می‌افزاید»[۳].

در حدیث حفص و برید، جمله‌ای است که دلالت می‌کند بر این‌که: «غذا دادن بر روزی می‌افزاید»[۴].

در احادیث باب ۱۰ «وجوب اجتناب از گناهان» از باب‌های جهاد با نفس» گذشت، آنچه دلالت می‌کند بر این‌که ارتکاب گناهان، مانع روزی است.

در حدیث صیقل، این سخن گذشت که: «هر کس نیتش نیکو باشد، بر روزی‌اش افزوده می‌گردد.»[۵]

---

۱. ج ۶ باب ۱ از باب‌های تعقیب، حدیث ۱۵.
۲. ج ۶ باب ۳ از باب‌های تعقیب، حدیث ۱.
۳. باب ۲ از باب‌های فضیلت زکات، حدیث ۱۵.
۴. باب ۳۳ از باب‌های حقوق مالی که استحباب‌شان موکد است، حدیث ۱۳ و ۱۴.
۵. ج ۹ ص باب ۳۸ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۹.

القرآن من أبواب فضائله ج ١٩ قوله سائت حالى فكتبت الى أبى جعفر عليه السلام فكتب إليّ أدِمْ قرائة إنّا أرسلنا نوحاً إلى قومه قال فقرأتها حولاً فلم أر شيئاً فكتبت إليه أخبره بسوء حالى وأنّى قد قرأت إنّا أرسلنا نوحاً إلى قومه حولاً كما أمرتنى فلم أر شيئاً قال فكتب اليّ قد وفى لك الحول فانتقل منها إلى قرائة إنّا أنزلناه قال ففعلت فما كان إلّا يسيراً حتّى بعث اليّ ابن أبى داود فقضى عنّى دينى الخ فلاحظ.

وفى أحاديث باب (١) حرمة الاستكبار عن الدّعاء وكراهة تركه اتّكالاً على القضاء من أبواب الدّعاء ج ١٩ وباب (٢) استحباب بثّ الحوائج كلّها الى الله وباب (٣) أنّ الدّعاء سلاح المؤمن وباب (٣٢) استحباب إكثار الدّعاء للرّزق ما يناسب الباب فراجع. وفى رواية كميل (٨) من باب (١٥) ما ورد فى إكثار الحمد عند تظاهر النّعم من أبواب الذّكر ج ١٩ قوله عليه السلام وإذا أبطأت الأرزاق عليك فاستغفر الله يوسّع عليك فيها.

وفى رواية السكونى (١٣) من باب (٣٩) الإكثار من الإستغفار من أبواب الذّكر ج ١٩ قوله عليه السلام ومن ألحّ عليه الفقر فليكثر من قول لا حول ولا قوّة إلّا باللّه ينفى الله عنه الفقر. ويأتى فى رواية إبراهيم بن عبد الصمد (١) من باب (١٠) كراهة زيادة الإهتمام بالرّزق قوله عليه السلام انّ الله أبى إلّا أن يجعل أرزاق المتّقين من حيث لايحتسبون.

وفى رواية عبدالأعلى (٢) من باب (١٧) ماورد فى جمع المال من الحلال للإنفاق قوله عليه السلام سلوا الله الغنى فى الدّنيا والعافية. وفى أحاديث باب (٢٦) ما يستحبّ أن يعمل لقضاء الدّين وسوءالحال من أبواب الدّين ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك.

(٧)

باب أنّ البركة فى الطّعام المكيل

١٧٦ (١) كافى ٥/١٦٧: على بن محمّد بن بندار عن أحمد بن أبى عبدالله عن أبيه عن هارون
٣١٣٩٠ بن الجهم عن حفص بن عمر عن أبى عبدالله عليه السلام قال فقيه ٣/١٧٠: قال رسول الله صلى الله عليه وآله كيلوا طعامكم فإنّ البركة فى الطعام المكيل الجعفريّات ١٦٠: بإسناده عن على بن أبى طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

ابو عمرو می‌گوید: «اوضاعم نابسامان شد. در این مورد نامه‌ای به امام باقر؊ نوشتم. آن حضرت در پاسخ نوشت: بر تلاوت سورهٔ «انا ارسلنا نوحاً الی قومه» مداومت کن!

ابوعمرو می‌گوید: من یکسال آن سوره را تلاوت کردم ولی تغییری در زندگی‌ام حاصل نشد. بار دیگر به امام؊ نامه نوشتم و از اوضاع نابسامانم به آن حضرت خبر دادم و به امام؊ گفتم که بر اساس دستور وی به مدت یکسال سورهٔ نوح را تلاوت کردم ولی تغییری در زندگی‌ام حاصل نشد. امام؊ در پاسخ نامهٔ من نوشت:

مدت یکسال تو کامل گردید، بعد از آن به سراغ تلاوت سوره «انا انزلناه» برو.

ابوعمرو می‌گوید به این دستور عمل کردم، اندکی گذشت که ابن ابی داود به دنبال من فرستاد و قرضم را ادا کرد»[1].

و در احادیث باب ۱ و ۲ و ۳ و ۳۲ از باب‌های دعا، مناسب با موضوع مورد بحث وجود دارد.

در حدیث کمیل آمده است: «هر گاه روزی بر تو تأخیر کرد، پس استغفار کن تا رزقت وسعت یابد»[2].

در حدیث سکونی آمده است: «هر کس تنگدستی بر وی فشار آورد، پس بسیار «لا حول و لا قوة الا بالله» بگوید؛ خداوند فقر را از او دور می‌کند»[3].

در حدیث ابراهیم بن عبد الصمد خواهد آمد: «خداوند خودداری کرده مگر این‌که روزی پرهیزگاران را از راهی قرار دهد که گمان نمی‌برند.»[4]

در حدیث عبدالاعلی خواهد آمد: «... از خداوند بی‌نیازی در دنیا و عافیت درخواست کنید.»[5]

و در احادیث باب ۲۶ از ابواب دین، آنچه بر موضوع محل بحث دلالت می‌کند؛ خواهد آمد.

باب ۷
برکت، در طعامِ پیمانه شده است

(۱) حفص بن عمر از امام صادق؊ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۷۶

«مواد خوراکی‌تان را پیمانه کنید [بسنجید]؛ زیرا برکت در طعام پیمانه شده است.»

---

۱. باب ۲۲ از باب‌های فضایل سوره‌های قرآن، حدیث ۲۲۱. ۲. باب ۱۵ از باب‌های ذکر، حدیث ۸.

۳. باب ۳۹ از باب‌های ذکر، حدیث ۱۳. ۴. باب ۱۰ از باب‌های طلب روزی و اسباب آن، حدیث ۱.

۵. باب ۱۷ از باب‌های انفاق، حدیث ۲.

١٧٧ ٣١٣٩١ (٢) كافى ١٦٧/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبى عبدالله ﷺ قال شكا قوم إلى النّبىّ ﷺ سرعة نفاد طعامهم فقال(ﷺ ـ يب) تكيلون أو تهيلون قالوا[1] نهيل يا رسول الله يعنى[2] الجزاف قال[3] كيلوا (ولا تهيلوا ـ كا) فإنّه أعظم للبركة. تهذيب ١٦٣/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن الدهقان عن درست عن إبراهيم بن عبدالحميد عن أبى الحسن ﷺ قال أتى رسول الله ﷺ قوم فشكوا إليه سرعة نفاد طعامهم (وذكر مثله).

١٧٨ ٣١٣٩٢ (٣) كافى ١٦٧/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمن عن مسمع قال قال لى أبو عبدالله ﷺ يا أبا سيّار إذا أرادت الخادمة أن تعمل الطّعام فمرها فلتكله فإنّ البركة فيما كيل.

(٨)

باب ماورد فى أنّ على الرّجل فى طلب الرزق أن يأخذ بيتاً ويفتح بابه ويكنس فناه ويرشّه و يبسط بساطه

١٧٩ ٣١٣٩٣ (١) كافى ٧٩/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٣٢٣/٦: أحمد بن محمّد بن خالد عن عبدالرّحمن بن حمّاد عن زياد القندى عن الحسين الصحّاف عن سدير قال قلت لأبى عبدالله ﷺ أىّ شىء على الرّجل فى طلب الرزق فقال (يا سدير ـ فقيه) إذا فتحت بابك وبسطت بساطك فقد قضيت ما عليك. فقيه ١٠٠/٣: قال سدير الصيرفى قلت (وذكر مثله).

١٨٠ ٣١٣٩٤ (٢) كافى ٧٩/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عمّن ذكره عن الطيّار قال قال لى أبو جعفر ﷺ أىّ شىء تعالج أىّ شىء تصنع فقلت ما أنا فى شىء قال فخذ بيتاً واكنس فناه ورشّه وأبسط فيه بساطاً فإذا فعلت ذلك فقد قضيت ما وجب عليك قال فقدمت ففعلت فرزقت.

---

١. فقالوا ـ يب. ٢. يعنون ـ يب. ٣. فقال لهم ـ يب.

۱۷۷ (۲) یونس بن یعقوب از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«گروهی نزد پیامبر اکرم ﷺ شکایت کردند که مواد غذایی‌شان به سرعت تمام می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ از آنان پرسید: [چگونه آن‌ها را مصرف می‌کنید؟] آیا آن‌ها را پیمانه می‌کنید [می‌سنجید] یا بدون سنجش استفاده می‌کنید؟

آنان گفتند: بدون سنجش استفاده می‌کنیم، ای رسول خدا ﷺ!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: پیمانه کنید (و بدون سنجش استفاده نکنید)؛ زیرا آن برکت بیشتری دارد.»

۱۷۸ (۳) امام صادق ؑ به مسمع فرمود:

«ای ابوسیّار! به خدمتگزارت دستور بده هنگام پختن غذا، مواد غذایی را پیمانه کند؛ زیرا برکت در چیزی است که سنجیده و پیمانه شود.»

باب ۸

بر هر کسی است که مکانی را برای طلب روزی اختصاص دهد و درش را بگشاید و مقابلش را آب و جارو نماید و بساط کسب را بگستراند

۱۷۹ (۱) سدیر از امام صادق ؑ پرسید:

«انسان در طلب روزی چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟

امام صادق ؑ فرمود: (ای سدیر!) هنگامی که درِ [مغازه‌ات] را گشودی و وسایل کسبت را گستردی، حتماً به وظیفه‌ات عمل کرده‌ای.»

۱۸۰ (۲) امام باقر ؑ به طیار گفت:

«به چه کاری اشتغال داری؟ چه چیزی می‌سازی؟

طیار گفت: بیکارم!

امام ؑ فرمود: اتاقکی را [به عنوان مغازه] آماده کن، مقابلش را آب و جارو کن و بساط [شغلی] را در آنجا بگستران. هنگامی که چنین کردی، به وظیفه‌ات [دربارهٔ طلب روزی] عمل کرده‌ای.

طیار می‌گوید: به دستور امام ؑ عمل کردم و روزی‌ام رسید.»

۱۸۱ ۲۱۳۹۵ (۳) كافي ۳۰۴/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن أبى عمارة الطيّار تهذيب ۷/٤: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحجّال عن الحسن بن عليّ عن أبى عمارة بن الطيّار قال قلت لأبى عبدالله ﷺ انّه قد ذهب مالي وتفرّق ما في يدى وعيالى كثير فقال (له ـ كا) أبو عبدالله ﷺ إذا قدمت (الكوفة ـ كا) فافتح باب حانوتك وأبسط بساطك وضع ميزانك وتعرّض لرزق ربّك (قال ـ كا) فلمّا ان قدم فتح باب[۱] (حانوته ـ كا) وبسط بساطه ووضع ميزانه (قال ـ كا) فتعجّب من حوله (من جيرانه ـ يب) بان[۲] ليس في بيته قليل ولا كثير من المتاع ولا عنده شيء قال فجاءه رجل فقال اشترلى ثوباً (قال ـ كا) فاشترى له وأخذ ثمنه وصار الثمن إليه ثمّ جاءه آخر فقال (له ـ كا) اشتر لى ثوباً قال فطلب له في السوق[۳] ثمّ اشترى له ثوباً فأخذ ثمنه فصار في يده وكذلك يصنع التجّار يأخذ بعضهم من بعض ثمّ جاءه رجل (آخر ـ كا) فقال (له ـ كا) يا أبا عمارة انّ عندي عدلاً من كتّان[٤] فهل تشتريه (بشيء ـ يب) واؤخّرك بثمنه سنة فقال نعم احمله وجئنى به قال فحمله (إليه ـ يب) فاشتراه منه بتأخير سنة (قال ـ كا) فقام الرجل فذهب ثمّ أتاه آت من أهل السوق[۵] فقال له يا أبا عمارة ما هذا العدل قال (له ـ يب) هذا عدل اشتريته قال فبعني[۶] نصفه واعجل لك ثمنه قال نعم فاشتراه منه وأعطاه نصف المتاع وأخذ نصف الثمن (قال ـ كا) فصار في يده الباقى إلى سنة (قال ـ كا) فجعل يشترى بثمنه الثوب والثوبين و(يعرض ـ كا) يشترى ويبيع حتّى أثرى[۷] وعرض[۸] وجهه وأصاب[۹] معروفاً.

۱۸۲ ۲۱۳۹۶ (۴) كافي ۳۰۹/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن الحسين اللؤلؤى عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال كان رجل من أصحابنا بالمدينة فضاق ضيقاً شديداً واشتدّت حاله فقال له أبو عبدالله ﷺ إذهب فخذ حانوتاً في السوق وابسط بساطاً وليكن عندك جرة[۱۰] من ماء والزم باب حانوتك قال ففعل الرجل فمكث ماشاء الله قال ثمّ قدمت رفقة من مصر فالقوا متاعهم كلّ رجل منهم عند معرفته وعند صديقه حتّى

---

۱. بابه ـ يب. ۲. بانه ـ يب. ۳. فجلب له باقى السوق ـ يب.
٤. عدلين كتاناً ـ يب. ٥. من أهل سوقه ـ يب. ٦. فتبيعني ـ يب.
۷. أى صار ذا مال كثير. ۸. وعزّ ـ يب. ۹. وصار ـ يب.
۱۰. الجرّة: اناء من خزف له بطن كبير وعروتان وفم واسع ـ المنجد.

(۳) ابوعماره طیار می‌گوید: «به امام صادق عرض کردم: ۱۸۱

ثروتم از دست رفت و عیال‌وارم [چه کنم]؟

امام فرمود: وقتی به کوفه بازگشتی، درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و ترازویت را [در جای مناسب] بگذار و خود را در معرض روزی پروردگارت قرار بده!

ابوعماره وقتی به کوفه بازگشت، بر اساس دستور امام درِ مغازه‌اش را گشود، ترازویش را قرار داد و بساط کارش را پهن کرد. همسایه‌ها از این کار وی شگفت‌زده شدند؛ چراکه هیچ سرمایه‌ای برای تجارت و کالایی برای خرید و فروش نداشت.

پس از آن‌که ابوعماره درِ مغازه‌اش را گشود، شخصی به وی مراجعه کرد و گفت: لباسی برای من بخر! ابوعماره لباسی نسیه برایش خرید، به وی تحویل داد و پولش را گرفت. آن پول در دستش باقی ماند. پس از آن شخص دیگری چنین درخواستی کرد و پول آن نیز در اختیار ابوعماره قرار گرفت. آن‌گاه فرد دیگری مراجعه کرد و به وی گفت: من یک طاقه کتان دارم، آیا حاضری آن را از من بخری و قیمتش را یکسال دیگر پرداخت کنی؟

ابوعماره اظهار آمادگی کرد و پارچه را یکساله از وی خرید و تحویل گرفت. پس از رفتن آن مرد، شخص دیگری از اهل بازار وقتی چشمش به آن پارچهٔ کتانی افتاد، از ابوعماره درخواست کرد نصفش را به او بفروشد و قیمتش را نقداً تحویل بگیرد. ابوعماره پذیرفت، نصف طاقهٔ پارچهٔ کتانی را به او فروخت و پولش را گرفت. آن پول تا یکسال در اختیارش بود و با آن کار می‌کرد.

از آن پس ابوعماره با آن پول شروع به خرید و فروش یکدست و دو دست لباس کرد تا کارش رونق گرفت و به تاجری ثروتمند، معروف و آبرومند تبدیل شد.»

(۴) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: ۱۸۲

«یکی از شیعیان و دوستان ما از اهل مدینه به شدت تنگدست و تهیدست شد و اوضاعش نابسامان گردید. امام صادق به وی فرمود:

برو در بازار مغازه‌ای بگیر. بساط شغلی بگستران. کوزهٔ آبی با خود بردار و داخل مغازه‌ات بنشین!

آن مرد چنین کرد. مدتی گذشت تا این‌که کاروانی از مصر به مدینه آمد. هر یک از اهل کاروان اجناس خود را برای فروش داخل مغازهٔ دوست و رفیق و هر کس که می‌شناخت، قرار داد. در این میان یکی از اهل کاروان برای فروش و عرضهٔ اجناسش مغازه‌ای نیافت. همان‌گونه که وی به دنبال یافتن مغازه‌ای بود، بازاریان به او گفتند: در اینجا مردی است که موردی ندارد و داخل مغازه‌اش جنسی وجود ندارد. ای کاش اجناست را در مغازهٔ او برای فروش عرضه می‌کردی!

مرد تاجر به سراغ دوست ما رفت و از وی خواست اجناسش را داخل مغازهٔ وی بفروشد و او نیز پذیرفت.

ملاؤا الحوانيت وبقى رجل منهم لم يصب حانوتاً يلقى فيه متاعه فقال له أهل السوق هيهنا رجل ليس به بأس وليس فى حانوته متاع فلو القيت متاعك في حانوته فذهب إليه فقال له ألقى متاعى فى حانوتك فقال له نعم فألقى متاعه فى حانوته وجعل يبيع متاعه الأوّل فالأوّل حتّى إذا حضر خروج الرفقة بقى عند الرجل شىء يسير من متاعه فكره المقام عليه فقال نعم فخرجت الرفقة وخرج الرجل معهم وخلّف المتاع عنده فباعه صاحبنا وبعث بثمنه إليه قال فلمّا ان تهيّأ لصاحبنا اخلف هذا المتاع عندك تبيعه وتبعث اليّ بثمنه قال فقال خروج رفقة مصر من مصر بعث إليه ببضاعة فباعها وردّإليه ثمنها فلمّا رأى ذلك الرجل أقام بمصر وجعل يبعث إليه بالمتاع ويجهّز عليه قال فأصاب وكثر ماله وأثرى. ويأتى فى رواية الفضيل (٣٤) من باب (٢٣) استحباب إختيار التّجارة من أسباب الرّزق قوله ﷺ افتح بابك وابسط بساطك واسترزق الله ربّك.

(٩)

باب استحباب الإغتراب والضّرب فى الأرض فى طلب الرزق والمشى فى الضّلّ

١٨٣ ٣١٣٩٧ (١) فقيه ٣/٩٥: روى عمر بن أذينة عن الصّادق ﷺ إنّه قال انّ الله تبارك وتعالى ليحبّ الإغتراب فى طلب الرّزق.

١٨٤ ٣١٣٩٨ (٢) فقيه ٣/٩٥: قال ﷺ اشخص يشخص لك الرّزق.

١٨٥ ٣١٣٩٩ (٣) الدعائم ٢/١٣: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ انّ رسول الله ﷺ قال إذا أعسر أحدكم فليخرج من بيته وليضرب فى الأرض يبتغى من فضل الله ولا يغمّ نفسه وأهله.

١٨٦ ٣١٤٠٠ (٤) الجعفريّات ١٦٥: بإسناده عن عليّ بن أبى طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ إذا عسر[١] أحدكم فليخرج ولا يغمّ نفسه وأهله.

١٨٧ ٣١٤٠١ (٥) فقيه ٣/٩٥: روى عليّ بن عبدالعزيز عن أبى عبدالله ﷺ انّه قال انّى لأحبّ أن أرى الرّجل متحرّفاً فى طلب الرّزق إنّ رسول الله ﷺ قال اللّهمّ بارك لأمّتي في بكورها.

---

١. أعسر ـ خ.

تاجر مصری اجناسش را به مغازهٔ دوست ما منتقل و شروع به فروش آن‌ها کرد. تا این‌که زمان حرکت کاروان فرارسید و هنوز مقدار اندکی از اجناس وی به فروش نرسیده بود. برای مرد مصری مشکل بود به خاطر فروش اجناس باقی مانده از کاروان عقب بماند؛ از این رو به مرد شیعه گفت: این اجناس را نزد تو می‌گذارم، آن‌ها را برای من بفروش و پولش را برایم بفرست.

مرد شیعه پذیرفت. تاجر مصری اجناسش را نزد وی گذاشت و خود، همراه کاروان از مدینه رفت. مرد شیعه اجناس وی را فروخت و پولش را برایش فرستاد. گذشت، تا این‌که کاروان دیگری از مصر به سوی مدینه حرکت کرد. آن مرد مصری همراه آن کاروان مقداری جنس نزد آن مرد شیعه برای فروش فرستاد. وی نیز آن‌ها را فروخت و پولش را فرستاد. مرد مصری با مشاهدهٔ این وضع، از آن پس در مصر ماندگار شد و برای آن مرد شیعه جنس می‌فرستاد و او نیز در مدینه آن‌ها را می‌فروخت. به تدریج آن مرد شیعه ثروتمند و معروف گردید.»

در حدیث فضیل خواهد آمد که معصومعليه السلام می‌فرماید:

«درِ [مغازه‌ات] را بگشا، بساط [شغلت] را بگستران و از خداوند، ـ پروردگارت ـ روزی بخواه!»[1]

باب ۹

استحباب دوری از وطن و مسافرت در طلب روزی و در سایه راه رفتن

۱۸۳ (۱) عمر بن اُذینه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند ـ تبارک و تعالی ـ غربت برای طلب روزی را دوست دارد.»

۱۸۴ (۲) و نیز فرمود: «مسافرت کن تا روزی به سویت فرستاده شود.»

۱۸۵ (۳) از امام صادقعليه السلام از نیاکانش از علیعليه السلام روایت شده که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«هرگاه یکی از شما تنگدست شد، پس باید از خانه‌اش خارج شود و در جستجوی فضل خدا در زمین مسافرت کند و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۱۸۶ (۴) امیر مؤمنانعليه السلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که یکی از شما تنگدست شد، باید بیرون رود و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۱۸۷ (۵) علی بن عبدالعزیز از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«من دوست دارم مرد پیشه‌ور را در طلب روزی ببینم! همانا رسول خداﷺ فرمود: خدایا، برای امت من در صبح زود به دنبال روزی رفتن برکت قرار ده.»

---

۱. باب ۲۳ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۳۴.

١٨٨ ٣١٤٠٢ (٦) فقيه ٩٥/٣: وقال ﷺ إذا أراد أحدكم الحاجة فليبكّر إليها فإنّي سألت ربّي ﷻ أن يبارك لأُمّتي في بكورها.

١٨٩ ٣١٤٠٣ (٧) مستدرك ٥٩/١٣: صحيفة الرّضا ﷺ بأسانيدها قال قال رسول الله ﷺ اللّهمّ بارك لأُمّتي في بكورها (يوم ـ خ) سبتها وخميسها.

١٩٠ ٣١٤٠٤ (٨) مستدرك ٥٩/١٣: القطب الرّاوندي في فقه القرآن عن النّبيّ ﷺ انّه قال انّ الله تبارك وتعالى بارك لأمّتي في خميسها و سبتها لأجل الجمعة.

١٩١ ٣١٤٠٥ (٩) أمالي المفيد ٥٤: أخبرنا الشّيخ الجليل المفيد محمّد بن محمّد بن النّعمان قال أخبرني أبوبكر محمّد بن عمر الجعابي قال حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن سعيد قال حدّثنا جعفر بن عبدالله قال حدّثني أخي محمّد بن عبدالله قال حدّثنا إسحاق بن جعفر بن محمّد عن محمّد بن هلال المذحجي قال قال لي أبوك جعفر بن محمّد الصادق ﷺ إذا كانت لك حاجة فاغدُ فيها فانّ الأرزاق تقسم قبل طلوع الشمس وانّ الله تعالى بارك لهذه الأمّة في بكورها وتصدّقْ بشيء عند البكر فانّ البلاء لا يتخطّى الصّدقة.

١٩٢ ٣١٤٠٦ (١٠) الخصال ٣٩٤: حدّثنا محمّد بن أحمد البغدادي الورّاق قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن جعفر بن أحمد بن عنبسة مولى الرّشيد قال حدّثنا دارم بن قبيصة ونعيم بن صالح الطبري قالا حدّثنا عليّ بن موسى الرضا عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن أبيه محمّد عن أبيه عليّ عن أبيه الحسين عن أبيه عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال النّبيّ ﷺ باكروا بالحوائج فإنّها ميسّرة وتربوا الكتاب فانّه أنجح للحاجة واطلبوا الخير عند حسان الوجوه.

١٩٣ ٣١٤٠٧ (١١) فقيه ٩٥/٣: وقال الصّادق ﷺ إذا أراد أحدكم الحاجة فليبكّر وليسرع المشي إليها.

١٩٤ ٣١٤٠٨ (١٢) فقيه ٩٥/٣: وأرسل رسول الله ﷺ رجلاً فى حاجة فكان يمشي فى الشمس فقال له امش فى الظّلّ فانّ الظّلّ مبارك. وتقدّم فى غير واحد من أحاديث باب (١) فضل التعقيب من أبوابه ج ٦ ما يدلّ على أنّ الضرب في الأرض يوجب تحصيل الرزق. ويأتى فى رواية سليمان (٧) ومرسلة الصدوق من باب كراهة مجامعة المرأة وفى البيت صبيّ من أبواب مباشرة النساء ج ٢٥ قوله ﷺ تعلّموا من الغراب ثلث خصال استتاره بالسفاد وبكوره فى طلب الرزق.

(۶) و نیز فرمود: ۱۸۸

«هر گاه یکی از شما حاجت و نیازی داشت، پس صبح زود ـ اول وقت ـ به دنبال آن برود؛ زیرا من از پروردگارم درخواست کرده‌ام برای امت من در سحرخیزی برکت قرار دهد.»

(۷) همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: ۱۸۹

«خداوندا! در سحرخیزی شنبه و پنج‌شنبه برای امت من برکت قرار ده.»

(۸) و نیز از رسول گرامی اسلام ﷺ روایت شده که فرمود: ۱۹۰

«خداوند برای امت من در روز شنبه و پنج شنبه به خاطر روز جمعه برکت داد.»

(۹) محمد بن هلال مذحجی به اسحاق بن جعفر گفت: «پدرت ـ امام صادق ﷺ ـ به من فرمود: ۱۹۱

هنگامی که حاجت و نیازی داری، صبح زود ـ پیش از آفتاب ـ به دنبال آن برو؛ زیرا روزی‌ها پیش از طلوع آفتاب تقسیم می‌شود و خداوند در صبح زود برای این امت برکت قرار داده است و صبحگاهان مقداری صدقه بده؛ چرا که بلا و گرفتاری از صدقه گامی فراتر نمی‌گذارد.»

(۱۰) دارم بن قبیصه و نعیم بن صالح طبری می‌گویند: «امام رضا ﷺ از پدرش امام کاظم ﷺ، از پدرش امام صادق ﷺ، از پدرش امام باقر ﷺ، از پدرش امام سجاد ﷺ، از پدرش امام حسین ﷺ، از پدرش علی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرد که فرمود: ۱۹۲

صبح زود به دنبال نیازهای‌تان بروید؛ به درستی که آنها آسان شده‌اند. و نوشتن را بکار گیرید؛ چرا که آن سبب گشایش نیاز است و نیکی را از معتمدان و خیران بجویید.»

(۱۱) امام صادق ﷺ فرمود: ۱۹۳

«هرگاه یکی از شما حاجتی را اراده کرد، پس باید صبح زود به دنبال آن رود و در راه رفتن به سوی آن شتاب کند.»

(۱۲) پیامبر اکرم ﷺ شخصی را در پی کاری فرستاد. او در آفتاب حرکت می‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ به وی فرمود: «در سایه حرکت کن؛ زیرا سایه مبارک است.» ۱۹۴

در بسیاری از احادیث باب ۱ از باب‌های تعقیب، گذشت آنچه دلالت می‌کند که مسافرت در زمین سبب تحصیل روزی است.

و در روایت سلیمان و مرسله صدوق، این سخن خواهد آمد: «سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: پنهان کردنش به هنگام جفت‌گیری و صبح زود رفتنش به دنبال روزی...»[1]

---

۱. باب من ابواب نزدیکی با همسر، حدیث ۷.

(١٠)

باب كراهة زيادة الإهتمام بالرّزق فإنّه بيد الله تبارك وتعالى

قال الله تعالى فى سورة البقرة (٢): ٢٢، ٢١٢: ﴿وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمراتِ رِزقاً لَكُمْ * وَاللّهُ يَرزُقُ مَنْ يشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ﴾.

آل عمران (٣): ٣٧: ﴿قالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ يَرزُقُ مَنْ يشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ﴾.

المائدة (٥): ١١٤: ﴿وَارزُقنا وَأَنتَ خَيرُ الرّازِقينَ﴾.

الانعام (٦): ١٥١: ﴿وَلا تقتُلُوا أَولادكُمْ مِنْ إملاقٍ نَحنُ نَرزُقُكُمْ وَإيّاكُمْ﴾.

الإسراء (١٧): ٣١: ﴿وَلا تقتُلُوا أَولادكُمْ خَشيَةَ إملاقٍ نَحنُ نَرزُقُهُمْ وَإيّاهُمْ﴾.

طه (٢٠): ١٣٢: ﴿لا نَسألُك رِزقاً نَحنُ نَرزُقُكَ﴾.

النّور (٢٤): ٣٨: ﴿وَيزيدُهُمْ مِنْ فَضلِهِ وَاللّهُ يَرزُقُ مَنْ يشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ﴾.

صَ (٣٨): ٥٤: ﴿انّ هذا لَرِزقُنا مالَهُ مِنْ نفادٍ﴾.

الشورى (٤٢): ١٩: ﴿اللّهُ لطيفٌ بِعِبادِهِ يرزُقُ مَنْ يشاءُ وَهُوَ القويّ العَزيزُ﴾.

الذّاريات (٥١): ٢٢، ٥٨: ﴿وَفِي السَّماءِ رِزقُكُمْ وَما تُوعَدُون * إنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتينُ﴾.

وما فى القرآن من الآيات الدّالّة على انّ الرّزق بيد الله تعالى كثيرة جدّاً.

١٩٥ ٣١٤٠٩ (١) **أمالى ابن الطوسى** ٣٠٠: أخبرنا الشيخ الأجلّ الإمام المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد الطوسى رضي الله عنه قال حدّثنا الشيخ الإمام السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ الطوسى رضوان الله عليه قال أخبرنا أبو محمّد الفحّام قال حدّثنى محمّد بن عيسى بن هارون قال حدّثنى إبراهيم بن عبد الصّمد عن أبيه عن جدّه قال قال سيّدنا الصّادق عليه السلام من اهتمّ لرزقه كتب عليه خطيئة انّ دانيال كان فى زمن ملك جبّار عات أخذه فطرحه فى جبّ وطرح معه السباع فلم تدن منه ولم تجرحه فأوحى الله الى نبيّ من أنبيائه أن ائت دانيال بطعام قال ياربّ وأين دانيال قال تخرج من القرية فيستقبلك ضبع فاتّبعه فإنّه يدلّك إليه فأتت به الضبع إلى ذلك الجبّ فإذا فيه دانيال فأدلى إليه الطّعام فقال دانيال الحمد للّه الّذى لاينسى من ذكره والحمدللّه الّذى

باب ۱۰

کراهت زیادی اهتمام در روزی؛
زیراکه آن در قدرت خداوند ـ تبارک و تعالی ـ است

خداوند متعال می‌فرماید:

و از آسمان آبی فرو فرستاد، پس به وسیلهٔ آن برای شما از میوه‌ها رزقی بیرون آورد[1].

و خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد[2].

[مریم] گفت: آن از جانب خداست. به تحقیق خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد[3].

و به ما روزی ده، که تو بهترین روزی دهندگانی![4]

فرزندان‌تان را از روی تنگدستی نکشید. ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم[5].

فرزندان‌تان را از بیم تنگدستی نکشید. ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم[6].

ما از تو درخواست روزی نمی‌کنیم [بلکه] ما تو را روزی می‌دهیم[7].

و از فضل و بخشش خویش بر آنان می‌افزاید و خداوند به هر که بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد[8].

البته این روزی ماست. برای آن پایانی نیست[9].

خداوند به بندگانش مهربان است. به هر که بخواهد، روزی می‌دهد و او نیرومند و شکست‌ناپذیر است[10].

و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است[11].

همانا خداوند خود روزی دهندهٔ نیرومندِ استوار است[12].

آیات بسیار زیادی از قرآن دلالت می‌کند، که روزی در اختیار خداوند است.

(۱) از امام صادق ؑ روایت شده، که فرمود: ۱۹۵

«هر کس غم و اندوه روزی داشته باشد، گناهی برای او ثبت می‌گردد. دانیال در زمان حاکم ستمگر و سرکشی زندگی می‌کرد. آن حاکم وی را گرفت و همراه درندگان در چاهی انداخت ولی درندگان به دانیال نزدیک نشدند و زیانی به وی نرساندند. آن‌گاه خداوند متعال به یکی از پیامبرانش وحی فرستاد که غذایی برای دانیال ببرد. آن پیامبر گفت: پروردگارا! دانیال کجاست؟ خداوند فرمود: از آبادی خارج می‌شوی، در آنجا کفتاری به سوی تو می‌آید. به دنبالش برو، تو را نزد دانیال می‌برد.

آن پیامبر از آبادی خارج شد، کفتاری به سراغش آمد و او را نزدیک آن چاهی که دانیال در آن بود برد. آن پیامبر با دلو غذا را به دانیال رساند. دانیال با مشاهدهٔ غذا گفت:

---

۱. بقره ۲/۲۲. ۲. بقره ۲/۲۱۲. ۳. آل عمران ۳/۳۷.
۴. مائده ۵/۱۱۴. ۵. انعام ۶/۱۵۱. ۶. اسراء ۱۷/۳۱.
۷. طه ۲۰/۱۳۲. ۸. نور ۲۴/۳۸. ۹. ص ۳۸/۵۴.
۱۰. شوری ۴۲/۱۹. ۱۱. ذاریات ۵۱/۲۲. ۱۲. ذاریات ۵۱/۵۸.

لا يخيب[1] من دعاه الحمدلله الّذي من توكّل عليه كفاه الحمد لله الّذي من وثق به لم يكله الى غيره الحمد لله الّذي يجزي بالإحسان إحساناً وبالصبر نجاة ثمّ قال الصّادق عليه السلام انّ الله أبى إلّا أن يجعل ارزاق المتّقين من حيث لا يحتسبون وأن لا تقبل لأوليائه شهادة في دولة الظالمين.

۱۹۶ ۳۱۴۱۰ (۲) **مستدرك ۴۲/۱۳**: القطب الراونديّ في قصص الأنبياء بإسناده إلى الصّدوق عن محمّد بن الحسن عن محمّد بن الحسن الصفّار عن عليّ بن محمّد القاساني عن القاسم بن محمّد الإصبهاني عن سليمان بن داود المنقريّ (المقرئ ـ خ) عن **حفص بن غياث النخعيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال من اهتمّ لرزقه (وذكره نحوه) إلّا انّه اسقط قوله (من توكّل عليه) الى قوله (الى غيره).

۱۹۷ ۳۱۴۱۱ (۳) **المكارم ۴۵۵**: (في حديث موعظة رسول الله صلی الله علیه و آله **لابن مسعود** يابن مسعود لا تهتمّ للرّزق فانّ الله تعالى يقول ـ وما من دابّة في الأرض إلّا على الله رزقها ـ و قال ـ وفي السّماء رِزْقُكم وما تُوعَدُون ـ وقال ـ وإنْ يَمْسَسكَ الله بِضُرٍّ فلا كاشفَ لَهُ الّا هُوَ وَإنْ يَمْسَسكَ بِخَيرٍ فَهُوَ على كلِّ شَيءٍ قَدير.

۱۹۸ ۳۱۴۱۲ (۴) **إرشاد القلوب للدّيلمي ۱۹۶**: عن **ابن عبّاس** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثة يدخلون الجنّة بغير حساب رجل يغسل قميصه ولم يكن له بدل ورجل لم يطبخ على مطبخ قِدرين ورجل كان عنده قوت يوم فلم يهمّ لِغَدٍ.

۱۹۹ ۳۱۴۱۳ (۵) **نهج البلاغة ۱۲۰۶/۲**: قال **عليّ** عليه السلام يابن آدم لاتحمل همّ يومك الّذي لم يأتك على يومك الّذي قد أتاك فإنّه ان يك من عمرك يأت الله فيه برزقك.

۲۰۰ ۳۱۴۱۴ (۶) **ثواب الأعمال ۲۰۱**: أبي رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان وعبدالعزيز عن ابن **أبي يعفور** عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من أصبح وأمسى والآخرة أكبر همّه جعل الله له الغنى في قلبه وجمع له أمره ولم يخرج من الدّنيا حتّى يستكمل رزقه ومن أصبح وأمسى والدّنيا أكبر همّه جعل الله الفقر بين عينيه وشتّت عليه أمره ولم ينل من الدّنيا إلّا ما قسّم له.

---

۱. الخيبة ـ الحرمان ـ مجمع.

سپاس مخصوص خداوندی است که یادآور خویش را فراموش نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که درخواست کننده‌اش را ناامید نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی که توکل‌کننده بر خود را کفایت و بی‌نیاز می‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که اعتمادکننده بر خود را به دیگری واگذار نمی‌کند. سپاس مخصوص خداوندی است که نیکی را با نیکی پاداش می‌دهد و بردباری را با نجات جبران می‌کند.

آن‌گاه امام صادق؛ فرمود: به تحقیق، خداوند روزی پرهیزگاران را از راه‌هایی که گمان نمی‌برند قرار داده است و کمترین حضوری را برای اولیای خویش در حکومت ستمگران نمی‌پذیرد.»

۱۹۶ (۲) حدیث فوق با سند دیگری نیز از امام صادق؛ گزارش شده، با این تفاوت که در آن جملهٔ «سپاس مخصوص خداوندی است که توکل‌کننده بر خود را... به دیگری واگذار نمی‌کند»، نیامده است.

۱۹۷ (۳) در حدیث اندرزهای پیامبر اکرم؛ به ابن مسعود آمده است:

«ای ابن مسعود! برای روزی اندوه نخور؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی‌اش بر خداست. و می‌فرماید: روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است. و می‌فرماید: اگر خداوند به تو زیانی رساند، جز او برطرف کننده‌ای ندارد و اگر خیر و نیکی به تو رساند، پس او بر هر چیز تواناست.»

۱۹۸ (۴) ابن عباس از پیامبر اکرم؛ روایت می‌کند که فرمود:

«سه گروه بدون حساب وارد بهشت می‌شوند: کسی که پیراهنش را بشوید و جایگزینی برای آن نداشته باشد و کسی که در یک آشپزخانه دو ظرف غذا نپزد و کسی که غذای یک روزش را داشته باشد و برای فردایش اندوه نخورد.»

۱۹۹ (۵) علی؛ فرمود:

«ای فرزند آدم! اندوه فردا را بر اندوه امروز نیفزا؛ چرا که اگر فردا [نیز] از عمر توست، خداوند روزی‌ات را در آن خواهد رساند.»

۲۰۰ (۶) ابن ابی‌یعفور از امام صادق؛ از پیامبر اکرم؛ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس روز و شب را سپری کند و بیشترین اندوه و اهتمامش دربارهٔ آخرت باشد، خداوند در قلبش بی‌نیازی قرار می‌دهد و کارش را سامان می‌بخشد و از دنیا بیرون نمی‌رود تا روزی‌اش را کامل کند.

و هر کس روز و شب را سپری کند و دنیا بزرگ‌ترین اندوه و دل‌نگرانی‌اش باشد، خداوند فقر را در مقابل چشمانش قرار می‌دهد و کارهایش را پراکنده و نابسامان می‌کند و به مال دنیانمی‌رسد اگر آنچه برایش مقرر شده است.»

۲۰۱ ۳۱٤۱۵ (۷) **نهج البلاغة ۱۲۷۷**: قال عليّ ﷺ انّ أخسر الناس صفقة وأخيبهم سعياً رجل أخلق بدنه في طلب آماله ولم تُساعِدْه المقادير على ارادته فخرج من الدّنيا بحسرته وقدم على الآخرة بتبعته.

۲۰۲ ۳۱٤۱٦ (۸) **نهج البلاغة ۹۲۳**: قال عليّ ﷺ ساهل الدهر ماذلّ لك قعوده ولا تخاطر بشيء رجاء أكثر منه.

۲۰۳ ۳۱٤۱۷ (۹) **البحار ۱۰۳/۳٦**: دعوات الرّاوندي ذكروا أنّ **سليمان** ﷺ كان جالساً على شاطئ البحر فبصر بنملة تحمل حبّة قمح تذهب بها نحو البحر فجعل سليمان ينظر إليها حتّى بلغت الماء فإذا بضفدعة قد أخرجت رأسها من الماء وفتحت فاها فدخلت النملة فاها وغاضت الضفدعة في البحر ساعة طويلة وسليمان يتفكّر في ذلك متعجّباً ثمّ انّها خرجت من الماء وفتحت فاها فخرجت النملة من فيها ولم تكن معها الحبّة فدعاها سليمان وسألها عن حالها وشأنها وأين كانت فقالت يا نبيّ الله في قعر هذا البحر الّذي تراه صخرة مجوفة وفي جوفها دودة عمياء وقد خلقها الله تعالى هنالك فلا تقدر أن تخرج منها لطلب معاشها وقد وكّلني الله برزقها فأنا أحمل رزقها وسخّر الله هذه الضفدعة لتحملني فلا يضرّني الماء في فيها وتضع فاها على ثقب الصخرة وأدخلها ثمّ إذا أوصلت رزقها إليها أخرجت من ثقب الصخرة إلى فيها فتخرجني من البحر قال سليمان وهل سمعت لها من تسبيحة قالت نعم تقول يا من لا تنساني في جوف هذه الصخرة تحت هذه اللّجّة برزقك لاتنس عبادك المؤمنين برحمتك.

وتقدّم في رواية زرارة (۲۹) من باب (۷) ماورد في انّ الحجّ أفضل من العتق من أبواب فضائل الحجّ ج ۱۲ قوله ﷺ الهمّ نصف الهرم. وفي رواية السكوني (۵) من باب (۳) من أصلح نفسه أصلح الله أموره من أبواب جهاد النّفس ج ۱٦ قوله ﷺ من كانت همّته آخرته كفاه الله همّه من الدّنيا. وفي رواية أبان (۵) من باب (۵۲) كراهة الضّجر والكسل ج ۱۷ قوله ﷺ إن كان الله تبارك وتعالى قد تكفّل بالرّزق فاهتمامك لماذا ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يناسب الباب.

(۷) امیر مؤمنان ﷺ فرمود: ۲۰۱

«زیان‌کارترین سوداگران و ناکام‌ترین تلاشگران کسی است که جسمش را در رسیدن به آرزوهایش فرسوده نماید ولی تقدیر در رسیدن به خواسته‌هایش با وی همکاری ننماید، پس با حسرت از دنیا بیرون رود و با سختی به صحنهٔ آخرت گام نهد.»

(۸) و نیز فرمود: ۲۰۲

«تا وقتی که روزگار رام توست، با آن آسان گیر و به امید به دست آوردن بیشتر، خود را به مخاطره نینداز.»

(۹) در کتاب دعوات راوندی آمده است: ۲۰۳

«گفته‌اند حضرت سلیمان در ساحل دریا نشسته بود. مورچه‌ای را مشاهده کرد که دانهٔ گندمی را به سوی دریا می‌برد. حضرت سلیمان آن را زیر نظر گرفت. مورچه دانهٔ گندم را برد تا به آب رسید. ناگهان غوکی سر از آب بیرون آورد و دهانش را گشود. مورچه با دانهٔ گندم وارد دهان غوک شد و به زیر آب رفت. سلیمان از مشاهدهٔ این صحنه شگفت‌زده شد و به فکر فرو رفت، تا این‌که پس از مدت طولانی بار دیگر غوک سر از آب بیرون آورد، دهانش را گشود و این بار مورچه بدون دانهٔ گندم از دهانش خارج شد. سلیمان مورچه را فراخواند و ماجرا را از وی پرسید. مورچه پاسخ داد:

ای پیامبر خدا، در عمق این دریا که مشاهده می‌کنی صخرهٔ توخالی وجود دارد و در وسط آن کرم کوری است که خداوند آن را آنجا آفریده است. آن کرم قدرت بیرون آمدن از آنجا و جستجوی غذای خود را ندارد. خداوند مرا مامور روزی آن کرم کرده است و این قورباقه را مامور کرده تا مرا به قعر دریا برساند و آب به من زیانی نرساند. این قورباغه مرا به نزدیک سوراخ کرم می‌رساند، دهانش را روی سوراخ می‌گذارد. من از داخل دهان او وارد سوراخ می‌شوم و پس از آن‌که غذای کرم را به آن رساندم بار دیگر وارد دهان این قورباغه می‌شوم و مرا از دریا بیرون می‌آورد.

حضرت سلیمان ﷺ پرسید: آیا ذکر و تسبیحی از آن کرم شنیده‌ای؟

مورچه پاسخ داد: آری! آن کرم می‌گوید: ای کسی که در این حفرهٔ صخرهٔ زیر این موج آب روزی مرا فراموش نکرده‌ای، بندگان مؤمنت را از رحمت خویش فراموش نکن.»

در حدیث زراره گذشت که: «نگرانی و اندوه، نیمی از پیری است.»[1]

در حدیث سکونی آمده بود: «هر کس اهتمامش به آخرت باشد، خداوند اندوه و نگرانی دنیایش را کفایت می‌کند.»[2]

در حدیث ابان گذشت: «اگر خداوند روزی را ضمانت کرده، پس اهتمام و نگرانی تو برای چیست؟»

در احادیث باب آینده، مطالبی مناسب با موضوع این باب خواهد آمد.

---

۱. باب ۷ از ابواب فضایل حج، حدیث ۲۹.

۲. باب ۳ جهاد با نفس، حدیث ۵.

(۱۱)

باب ماورد فی ذمّ الضّجر والکسل فی أمر المعیشة والمنی وکثرة النّوم وکثرة الفراغ

قال الله تعالی فی سورة النّسآء (٤): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳: ﴿وَلأُضِلَّنَّهُمْ وَلأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الأَنعامِ * يَعِدُهُم وَيُمَنّيهِمْ وَما يَعِدُهُمُ الشّيطانُ إلّا غُروراً * أُولئِكَ مَأواهُمْ جَهَنَّمُ وَلا يَجِدُونَ عَنْها محيصاً * ليسَ بِأمانِيِّكُمْ وَلا امانيِّ أَهلِ الكِتابِ مَنْ يَعمَلْ سُوءً يُجْزَبِهِ وَلا يَجِدْلَهُ مِنْ دونِ الله وَلِيّاً وَلا نَصيراً﴾.

الحج (۲۲): ٥۲: ﴿وَما أَرسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلا نَبِيٍّ إلّا إذا تَمنّى القَى الشّيطانُ فِي أُمنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ الله ما يُلقِي الشّيطانُ ثمّ يُحْكِمُ اللّهُ آياتِهِ وَاللّهُ عليمٌ حَكيمٌ﴾.

۲۰٤ (۱) کافی ٥/۸٥: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن صفوان عن العلاء عن
۳۱٤۱۸ محمّد بن مسلم عن أبی جعفر ﷺ قال انّی لأبغض الرّجل (أو ابغض للرّجل) أن یکون کسلاناً عن أمر دنیاه ومن کسل عن أمر دنیاه فهو عن أمر آخرته أکسل. مستدرك ۱۳/٤٤: کتاب العلاء بن رزین عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر ﷺ (نحوه). الدّعائم ۲/۱٤: عن علیّ ﷺ (نحوه).

۲۰٥ (۲) کافی ٥/۸٦: علیّ بن إبراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال کتب
۳۱٤۱۹ أبوعبدالله ﷺ إلی رجل من أصحابه امّا بعد فلا تجادل العلماء ولا تمار السّفهاء فیبغضك العلماء ویشتمك السّفهاء ولا تکسل عن معیشتك فتکون کلاًّ علی غیرك ـ أو قال علی اهلك ـ.

۲۰٦ (۳) مستدرك ۱۳/٤٥: الآمدی فی الغرر عن أمیرالمؤمنین ﷺ أنّه قال الکسل یفسد الآخرة.
۳۱٤۲۰

۲۰۷ (٤) الغرر ٦۲۳: من دام کسله خاب أمله وساء عمله.
۳۱٤۲۱

۲۰۸ (٥) کافی ٥/۸٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمّد الأشعری عن
۳۱٤۲۲ ابن القدّاح عن أبی عبدالله ﷺ قال عدوّ العمل الکسل.

۲۰۹ (٦) فقیه ۳/۹٥: وروی حمّاد اللّحّام عن أبی عبدالله ﷺ قال لا تکسلوا فی طلب
۳۱٤۲۳ معایشکم فانّ آبائنا قد کانوا یرکضون[1] فیها ویطلبونها.

---

۱. أي يسرعون فيها ـ اللسان.

باب ۱۱
نکوهش سستی و تنبلی در معاش
و آرزوی خواب و بیکاری زیاد

خداوند متعال می‌فرماید:

و حتماً آن‌ها را گمراه خواهم کرد، به آرزو سرگرم‌شان می‌کنم و به آنان دستور می‌دهم تا گوش چارپایان را بشکافند.

به آنان وعده می‌دهد و به آرزو سرگرم‌شان می‌کند و شیطان جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد.

آنان جایگاه‌شان دوزخ است و از آن راه گریزی نمی‌یابند[۱].

[پاداش الهی] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست. هر کس کار بدی انجام دهد، به آن پاداش داده خواهد شد و غیر از خدا برای وی سرپرست و یاوری نمی‌یابی[۲].

و ما پیش از تو هیچ رسول و پیام‌آوری را نفرستادیم مگر آن‌که هر گاه آرزو می‌کرد شیطان در آرزوهای وی القا می‌کرد. پس خداوند القائات شیطان را از میان برمی‌داشت سپس نشانه‌های خود را محکم و استوار می‌کرد و خداوند دانا و با حکمت است[۳].

۲۰۴ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«من کسی را که در کار دنیایش تنبل باشد، دشمن دارم، هر کس در کار دنیایش کسل و بی‌حال باشد، در کار آخرتش بی‌حال‌تر خواهد بود.»

۲۰۵ (۲) مسعدة بن صدقه می‌گوید: «امام صادق ﷺ به یکی از یارانش نوشت: پس از حمد و ثنای خدا. با دانشمندان جدال و بحث بیهوده نکن؛ با سبک مغزان نزاع نکن که دانشمندان با تو دشمن شوند و سفیهان ناسزایت گویند و در طلب معاش سستی و تنبلی نکن تا سربار دیگران (یا خانواده‌ات) نشوی».

۲۰۶ (۳) امیر مؤمنان ﷺ فرمود:

«سستی و تنبلی، آخرت را تباه می‌کند.»

۲۰۷ (۴) و نیز فرمود:

«هر کس تنبلی و سستی‌اش مداومت یابد، آرزویش ناکام و عملش زشت خواهد شد.»

۲۰۸ (۵) ابن قداح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«تنبلی و سستی، دشمن کار و عمل است».

۲۰۹ (۶) حمادِ قصاب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«در طلب معاش، تنبلی و سستی نکنید؛ زیرا پدران ما در جستجوی روزی می‌دویدند و تلاش می‌کردند.»

---

۱. نساء ۴/۱۱۹ـ۱۲۱. ۲. نساء ۴/۱۲۳. ۳. حج ۲۲/۵۲.

۲۱۰ ۳۱۴۲۴ (۷) **کافی ۸۵/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن بعض أصحابنا عن صالح بن عمر عن **الحسن** بن عبدالله عن أبی عبدالله ﷺ قال لاتستعن بكسلان ولا تستشيرن عاجزاً.

۲۱۱ ۳۱۴۲۵ (۸) **الغرر ۷۲۶**: من التّوانی تولّد الكسل.

۲۱۲ ۳۱۴۲۶ (۹) **کافی ۸۶/۵**: **علیّ بن محمّد** رفعه قال قال أمیر المؤمنین ﷺ انّ الأشیاء لمّا ازدوجت ازدوج الكسل والعجز فنتجا بینهما الفقر.

۲۱۳ ۳۱۴۲۷ (۱۰) **کافی ۸۵/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن **سماعة** بن مهران عن أبی الحسن موسی ﷺ قال إيّاك والكسل والضّجر فإنّك إن كسلت لم تعمل وإن ضجرت لم تعط الحقّ.

۲۱۴ ۳۱۴۲۸ (۱۱) **أمالی المفید**ﷺ ۱۸۲: حدّثنا الشیخ الجلیل المفید أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان الحارثی قال حدّثنی أحمد بن محمّد عن أبیه محمّد بن الحسن بن الولید القمی عن محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن علیّ بن مهزیار عن فضالة بن أيّوب عن **عجلان** ـ أبی صالح قال قال [لی] أبو عبدالله جعفر بن محمّد صلوات الله علیهما انصف النّاس من نفسك وواسهم فی مالك وارض لهم بما ترضی لنفسك واُذكر الله كثیراً وإيّاك والكسل والضجر فإنّ أبی بذلك كان یوصینی وبذلك كان یوصیه أبوه وكذلك فی صلاة اللّیل انّك إذا كسلت لم تؤدّ الی الله حقّه وان ضجرت لم تؤدّ الی أحد حقّاً وعلیك بالصّدق والورع وأداء الأمانة وإذا وعدت فلا تخلف.

۲۱۵ ۳۱۴۲۹ (۱۲) **فقیه ۱۰۳/۳**: وروی **عمر**بن یزید عن أبی عبدالله ﷺ انّه قال إيّاك والكسل والضجر فإنّهما مفتاح كلّ سوء أنّه من كسل لم یؤدّ حقّاً ومن ضجر لم یصبر علی حقّ.

۲۱۶ ۳۱۴۳۰ (۱۳) **کافی ۸۵/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن الهیثم النهدی عن عبدالعزیز بن عمرو الواسطی عن أحمد بن عمر الحلبی عن زید القتّات عن **أبان** بن تغلب قال سمعت أبا عبدالله ﷺ یقول تجنّبوا المنی [۱] فإنّها تذهب بهجة ما خولتم [۲] وتستصغرون بها مواهب الله تعالی عندكم وتعقبكم الحسرات فیما وهّمتم به أنفسكم.

---

۱. المنی جمع المنیة وهو ما یتمنّاه الإنسان ویشتهیه ویقدر حصوله ـ مجمع.
۲. البهجة: السرور والتخویل: الاعطاء متفضّلاً ـ المنجد.

(۷) حسن بن عبدالله از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۱۰

«از تنبل و کسل، کمک نخواه و با عاجز و ناتوان مشورت نکن.»

(۸) امیر مؤمنان ﷺ فرمود: ۲۱۱

«از کوتاهی و سستی، تنبلی زاده می‌شود.»

(۹) علی بن محمد با واسطه از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۱۲

«هنگامی که اشیا دو به دو با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و از آن‌ها فقر به دنیا آمد.»

(۱۰) امام کاظم ﷺ به سماعة بن مهران فرمود: ۲۱۳

«از تنبلی و دلتنگی و افسردگی بپرهیز؛ چراکه اگر تنبلی کنی، کار نمی‌کنی و اگر دلتنگ و افسرده شوی، حق را بجای نمی‌آوری.»

(۱۱) ابوصالح می‌گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: ۲۱۴

با مردم با انصاف رفتار کن [حق مردم را به طور کامل پرداخت کن]؛ در اموالت با دیگران مثل خودت رفتار کن. آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران بپسند؛ خدا را بسیار یاد کن و از تنبلی و دلتنگی بپرهیز. همانا پدرم این‌گونه به من سفارش می‌کرد و پدرش نیز به وی به این مطلب و به نماز شب سفارش می‌کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

هر گاه تو تنبلی کنی، حق خداوند را بجا نمی‌آوری و اگر دلتنگ و افسرده گردی، حق کسی را نمی‌پردازی.

و بر تو باد به راستی و دوری از گناه و پرداخت امانت و خلف وعده نکردن.»

(۱۲) عمر بن یزید از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۱۵

«بپرهیز از تنبلی و دلتنگی؛ زیرا آن دو، کلید هر بدی و زشتی است. به تحقیق، هر کس تنبلی را پیشهٔ خود سازد، حقّی را پرداخت نمی‌کند و هر کس دلتنگی نماید، بر هیچ حقّی شکیبایی نمی‌کند».

(۱۳) ابان بن تغلب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۱۶

«از آرزوها دوری کنید؛ چراکه لذت و شادمانی امکانات موجودتان را می‌برد و سبب کوچک شمردن نعمت‌های خدا بر شما می‌گردد و نسبت به تخیلات و پندارهای‌تان گرفتار حسرت و اندوه می‌گردید.»

۲۱۷ ۳۱۴۳۱ (۱۴) فقیه ۲۷۵/٤: قال أميرالمؤمنين ﷺ في وصيّته لإبنه محمّد بن الحنفيّة ﷺ يا بنيّ إيّاك والاتّكال على الأمانيّ فإنّهابضائع النوكي[1] وتثبيط[2] عن الآخرة (إلى أن قال ۲۷۸) أشرف الغنى ترك المنى. مستدرك ٤٦/١٣: السيّد عليّ بن طاووس في كشف المحجّة نقلاً من رسائل الكليني ﷺ بإسناده إلى جعفر بن عنبسة عن عبّاد بن زياد الأسديّ عن عمرو ابن أبي المقدام عن أبي جعفر ﷺ انّه قال قال أميرالمؤمنين ﷺ في وصيّته لولده الحسن ﷺ إيّاك والإتّكال على المنى فإنّها بضائع النوكى وتثبّط عن الآخرة والدّنيا.

وقال ﷺ أشرف الغنى ترك المنى.

۲۱۸ ۳۱۴۳۲ (۱۵) الغرر ۱۵۱: قال ﷺ إيّاك والإتّكال على المنى فإنّها بضايع النّوكى.

۲۱۹ ۳۱۴۳۳ (۱۶) وفيه ۱۸: الأمانيّ شيمة الحمقى.

۲۲۰ ۳۱۴۳٤ (۱۷) وفيه ۲٤: الآمال غرور الحمقى.

۲۲۱ ۳۱۴۳۵ (۱۸) وفيه ۳۲: الأمانيّ همّة الجهّال[3].

۲۲۲ ۳۱۴۳۶ (۱۹) وفيه ٥٤: الأمانيّ تخدعك وعند الحقايق تدعك.

۲۲۳ ۳۱۴۳۷ (۲۰) الجعفريّات ١٥٤: بإسناده عن عليّ ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لا تمنّى إلّا في خير كثير.

۲۲٤ ۳۱۴۳۸ (۲۱) تحف العقول ٤٢: وأتى رسول الله ﷺ رجل من بني تميم يقال له أبو أُميّة فقال إلى ما تدعو النّاس يا محمّد(إلى أن قال) ولا تضجر فيمنعك الضجر من الآخر والدّنيا الخبر.

۲۲۵ ۳۱۴۳۹ (۲۲) الجعفريّات ١٥٥: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال إذا تمنّى أحدكم فليكن مناه في الخير وليكثر فإنّ الله واسع كريم.

۲۲۶ ۳۱۴٤۰ (۲۳) تحف العقول ۳۰٤: (في حديث وصيّة الصّادق ﷺ لعبد الله بن جندب) يا عبدالله ولا تنظر إلّا الى ما عندك ولا تتمنّ مالست تناله فانّ من قنع شبع ومن لم يقنع لم يشبع.

۲۲۷ ۳۱٤٤۱ (۲٤) الجعفريّات ١٥٤: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ من تمنّى شيئاً هو للّه تعالى رضاً لم يمت من الدّنيا حتّى يعطاه.

---

١. أي الحمقى ـ مجمع. ٢. ثبّطه عن الأمر: عوّقه وشغله عنه ـ المنجد.
٣. الرّجال ـ خ.

(۱۴) امیر مؤمنان﵇ در سفارش خود به فرزندش ـ محمد حنفیه ـ فرمود: ۲۱۷

«ای فرزند محبوبم! بپرهیز از تکیه و اعتماد به آرزوها؛ چرا که آن، سرمایهٔ احمقان و بازدارنده از آخرت است... شریف‌ترین بی‌نیازی، ترک آرزوست.»

عمرو بن ابی مقدام از امام باقر﵇ از امیر مؤمنان﵇ روایت می‌کند که در سفارش خود به فرزندش ـ امام حسن مجتبی﵇ ـ فرمود:

«بپرهیز از تکیه و اعتماد بر آرزو؛ چرا که آن، سرمایهٔ احمقان و بازدارنده از آخرت و دنیاست.»

(۱۵) حضرت علی﵇ فرمود: «بپرهیز از تکیه و اعتماد بر آرزو؛ چرا که آن، سرمایهٔ احمقان است.» ۲۱۸

(۱۶) و نیز فرمود: «آرزوها، خلق و خوی احمقان است.» ۲۱۹

(۱۷) و همو فرمود: «آرزوها، فریب دهندهٔ احمقان است.» ۲۲۰

(۱۸) همچنین فرمود: «آرزوها، مورد توجه و اهتمام جاهلان است.» ۲۲۱

(۱۹) و نیز فرمود: «آرزوها، تو را فریب می‌دهد و در صحنهٔ حقیقت و واقعیت تو را وامی‌گذارد.» ۲۲۲

(۲۰) از علی﵇ روایت شده که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۲۲۳

«آرزو کردن خوب نیست مگر در انجام کارهای خیر و نیک.»

(۲۱) مردی به نام ابو امیه از قبیله بنی تمیم به حضور پیامبرﷺ رسید و به آن حضرت عرض کرد: ۲۲۴

«ای محمدﷺ! مردم را به چه چیز فرا می‌خوانی؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود: ... و افسرده و دلتنگ نشو؛ چرا که دلتنگی تو را از آخرت و دنیا باز می‌دارد...»

(۲۲) از علی﵇ گزارش شده که فرمود: ۲۲۵

«هر گاه یکی از شما آرزو کند، پس باید آرزویش دربارهٔ خیر و خوبی باشد و بسیار آرزوی خیر کند؛ چرا که خداوند [رحمتش] گسترده و بزرگوار و بخشنده است.»

(۲۳) در سفارش‌های امام صادق﵇ به عبدالله بن جندب آمده است: ۲۲۶

«ای عبدالله! و جز به آنچه در اختیار داری، نگاه نکن و آنچه توان دسترسی به آن را نداری، آرزو نکن؛ زیرا هر کس قناعت ورزد، سیر می‌شود و هر کس قناعت نورزد، سیر نمی‌شود.»

(۲۴) علی﵇ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۲۷

«هر کس چیزی را آرزو کند که خشنودی خدا در آن است، از دنیا نمی‌رود تا به وی عطا شود.»

(۲۵) مستدرك ۴۷/۱۳: الجعفريّات بهذا الإسناد عن عليّ ﷺ كما في نسخة الشهيد ﷺ قال من تمنّى شيئاً من فضول الدّنيا من مراكبها وقصورها أورياشها[1] عَنى نفسه[2] ولم يشف غيظه ومات بحسرته. ۲۲۸ ۳۱۴۴۲

(۲۶) كافي ۸۴/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن ابن سنان عن عبدالله بن مسكان وصالح النّيليّ عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ الله ﷻ يبغض كثرة النوم وكثرة الفراغ. ۲۲۹ ۳۱۴۴۳

(۲۷) كافي ۸۴/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عمّن ذكره عن بشير الدّهان قال سمعت أبا الحسن موسى ﷺ يقول انّ الله جلّ وعزّ يبغض العبد النّوّام الفارغ. ۲۳۰ ۳۱۴۴۴

(۲۸) فقيه ۱۰۳/۳: وقال أبو الحسن موسى بن جعفر ﷺ انّ الله تعالى ليبغض العبد النوّام انّ الله تعالى ليبغض العبد الفارغ. ۲۳۱ ۳۱۴۴۵

(۲۹) كافي ۸۴/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن يونس بن يعقوب عمّن ذكره عن ىبي عبدالله ﷺ قال كثرة النّوم مذهبة للدّين والدّنيا. ۲۳۲ ۳۱۴۴۶

(۳۰) نهج البلاغة ۱۲۸۱: قال ﷺ ما أنقض النّوم لعزايم اليوم. ۲۳۳ ۳۱۴۴۷

(۳۱) الغرر ۷۸۲: ويل للنّائم ما أخسره قصر عمره وقلّ أجره. ۲۳۴ ۳۱۴۴۸

(۳۲) الغرر ۳۴۲: بئس الغريم النّوم يفني قصير العمر ويفوت كثير الأجر. ۲۳۵ ۳۱۴۴۹

(۳۳) تفسر العيّاشي ۱۱۵/۲: عن عليّ بن أبي حمزة قال قلت لأبي الحسن ﷺ انّ أباك أخبرنا بالخلف من بعده فلو أخبرتنا به فأخذ بيدي فهزّها ثمّ قال ﴿ما كانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوماً بَعْدَ اِذْ هَديهُمْ حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مايَتَّقُونَ﴾ قال فخفقت فقال لي مه لا تعوّد عينيك كثرة النّوم فانّها أقلّ شيء في الجسد شكراً. ۲۳۶ ۳۱۴۵۰

وتقدّم في رواية زرارة (۸۴) من باب (۴) تأكّداستحباب الإقبال والتخشّع في الصلوة من أبواب كيفيّتها ج ۵ قوله ﷺ ومن كسل عمّا يصلح به أمر معيشته فليس فيه خير لأمر دنياه.

---

۱. الرياش ـ الخصب والمعاش والمال والأثاث واللباس الحسن الفاخر ـ اللسان.

۲. عنى نفسه أي آذاها وكلّفها ما يشقّ عليها ـ المنجد.

(۲۵) **از امیر مؤمنان** رسیده که فرمود: ۲۲۸

«هر کس چیزی از زواید و تشریفات دنیا را آرزو کند ـ مانند مرکب‌ها، کاخ‌ها و اسباب و وسایل تجملی و گرانقیمت ـ خود را به رنج و زحمت گرفتار کرده است، اندوه و ناراحتی‌اش درمان نکرده و با حسرت جان می‌دهد.»

(۲۶) **ابوبصیر از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود: ۲۲۹

«همانا خداوند، پرخوابی و بیکاریِ زیاد را دشمن دارد.»

(۲۷) **بشیر الدهان از امام موسی بن جعفر** روایت می‌کند که فرمود: ۲۳۰

«همانا خداوند، بندهٔ پرخواب و بیکار را دشمن می‌دارد.»

(۲۸) **امام موسی بن جعفر** فرمود: ۲۳۱

«خداوند بندهٔ پرخواب را بسیار دشمن دارد؛ خداوند بندهٔ بیکار را بسیار دشمن دارد.»

(۲۹) **یونس بن یعقوب با واسطه از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود: «پرخوابی، دین و دنیا را ۲۳۲
از بین می‌برد.»

(۳۰) در **نهج البلاغه از امیر مؤمنان** آمده است: «چقدر خواب تصمیم‌های روز را بر هم می‌زند!» ۲۳۳

(۳۱) **علی** فرمود: ۲۳۴

«وای بر انسان پرخواب! چه زیانکار است! عمرش کوتاه و پاداشش اندک و ناچیز گردید.»

(۳۲) و نیز فرمود: ۲۳۵

«چه بد طلبکاری است خواب! عمر کوتاه را نابود می‌سازد و پاداش فراوان را بر باد می‌دهد.»

(۳۳) **علی بن ابی حمزه** می‌گوید: «به امام کاظم عرض کردم: ۲۳۶

«همانا پدرت جانشین پس از خود را به ما معرفی کرد. ای کاش شما نیز جانشین خویش را معرفی می‌کردید. امام دستم را گرفت، آن را حرکت داد و این آیه را تلاوت فرمود:

چنین نبوده است که خداوند گروهی را پس از هدایت نمودن‌شان گمراه گرداند تا آن‌چه باید نسبت به آن تقوا پیشه کنند، برای‌شان بیان کند.

علی بن ابی حمزه می‌گوید: در این هنگام من اندکی چرت زدم. امام به من فرمود: خودداری کن! چشمانت را به پرخوابی عادت نده؛ زیرا سپاس نعمت چشم نسبت به دیگر اعضای بدن کمتر به جا آورده می‌شود.»

در حدیث زراره گذشت: «هر کس نسبت به آنچه کار زندگی‌اش را سامان می‌دهد سستی و تنبلی کند، در او خیری برای امر دنیایش نیست!»[1]

---

۱. باب ۴ کیفیت نماز، حدیث ۸۴.

وفى أحاديث باب (٥٢) كراهة الضجر والكسل فى أمر الآخرة من أبـواب جـهاد النـفس ج ١٧ ما يناسب ذلك خصوصاً رواية ابن أبى خلف (١) فانّ فـيها قـوله ﷺ يـابنىّ إيّـاك والكسل والضجر فإنّهما يمنعانك من حظّك من الدّنيا والآخرة. ولا حظ ذيل هذا الباب فإنّ فيه ما يدلّ على ذلك.

(١٢)

باب كراهة النّوم مابين طلوع الفجر وطلوع الشمس وبين صلوة اللّيل والفجر

۲۳۷ ۳۱٤۵۱ (١) **تهذيب** ١٣٨/٢، **استبصار** ٣٥٠/١، **فقيه** ٣١٧/١: روى العلاء عن **محمّد بن مسلم** عن أحدهما ﷺ قال سألته عن النّوم بعد الغداة فقال انّ الرزق يبسط تلك الساعة فأنا أكره أن ينام الرجل تلك السّاعة.

۲۳۸ ۳۱٤۵۲ (٢) **فقيه** ٣١٩/١: قال **أبوالحسن** ﷺ نوم الغداة شوم يحرم الرزق ويصفرّ اللـون وكـانَ المنّ والسلوى ينزل على بنى اسرائيل مابين طلوع الفجر الى طلوع الشّمس فمن نام تلك السّاعة لم ينزل نصيبه فكان[1] إذا انتبه فلا يرى نصيبه إحتاج الى السؤال والطلب.

۲۳۹ ۳۱٤۵۳ (٣) **تهذيب** ١٣٩/٢، **استبصار** ٣٥٠/١، **فقيه** ٣١٨/١: قال الصّادق ﷺ نـومة الغـداة مشومة تطرد الرزق وتصفرّ اللّون وتقبّحه وتغيّره وهو نوم كلّ مشوم[2] انّ الله تـعالى يـقسّم الأرزاق ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشّمس (يب فقيه). وإيّاكم[3] وتلك النومة (يب وكان المن والسلوى وذكر مثله). **المكارم** ٣٠٥: وقال الصّادق ﷺ نوم الغداة مشوّمة (وذكر مثل ما فى الفقيه).

۲٤۰ ۳۱٤۵٤ (٤) **تهذيب** ١٣٩/٢، **فقيه** ٣١٩/٢: قال الصّادق ﷺ[4] فى قول الله ﷻ «فَالْمُقَسِّماتِ أمراً» قال الملائكة تقسّم أرزاق بنى آدم مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فمن نـام[5] فـيما بينهما[6] نام عن رزقه. **المكارم** ٣٠٥: وقال الرّضا ﷺ فى قول الله ﷻ «فَالْمُقَسِّماتِ أمراً» قال (وذكر مثله).

---

١. وكان ـ يب. ٢. ميشوم ـ صا. ٣. فإيّاكم ـ فقيه.
٤. قال الرّضا ﷺ ـ فقيه. ٥. ينام ـ فقيه. ٦. ينام ـ فقيه.

و در احادیث باب ۵۲ جهاد با نفس، مناسب با موضوع مورد بحث مطالبی گذشت. به ویژه روایت ابی خلف که در آن آمد:

«ای فرزندم! بپرهیز از تنبلی و دلتنگی؛ چراکه این دو، تو را از بهرهٔ دنیا و آخرتت باز می‌دارند.»[1]

و بنگر پایان آن باب را که در آن مطالبی بر موضوع مورد بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۲

کراهت خواب بین طلوع فجر و طلوع شمس و بین نماز شب و طلوع فجر

۲۳۷ (۱) محمدبن مسلم از امام باقر یا امام صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ خواب پس از نماز صبح پرسید. امام‌علیه‌السلام فرمود: «همانا روزی در آن زمان پراکنده می‌شود؛ پس من خوش ندارم کسی در آن زمان بخوابد.»

۲۳۸ (۲) امام موسی بن جعفرعلیه‌السلام فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب شوم است، روزی را باز می‌دارد و رنگ [رخسار] را زرد می‌کند. منّ و سلوی[2] پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل فرو می‌آمد، پس هر کس در آن زمان می‌خوابید، نصیبش فرو نمی‌آمد و پس از بیدار شدن هنگامی که نصیبش را نمی‌یافت، مجبور به درخواست از دیگران و جستجو می‌گردید.»

۲۳۹ (۳) امام صادق‌علیه‌السلام فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب، شوم و نامبارک است، روزی را دور می‌کند، رنگ [رخسار] را زرد، زشت، و دگرگون می‌سازد و آن خواب هر انسان شومی است. خداوند روزی‌ها را پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کند (بپرهیزید از آن خواب).»

در تهذیب در ذیل حدیث به نزول منّ و سلوی بر بنی اسرائیل ـ همانند حدیث پیشین ـ اشاره شده است.

۲۴۰ (۴) امام صادق‌علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ: سوگند به تقسیم‌کنندگان امور،[3] فرمود: «فرشتگان روزی فرزندان آدم را پس از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کنند؛ پس هر کس در آن زمان بخوابد، از [رسیدن] به روزی‌اش خواب مانده است.»

نظیر این حدیث از امام رضاعلیه‌السلام نیز رسیده است.

---

۱. باب ۵۲ جهاد با نفس، حدیث ۱.

۲. نام دو نوع غذا که در دوران سرگردانی از آسمان بر بنی اسرائیل فرومی‌آمد و در قرآن به آن اشاره شده است.

۳. ذاریات ۴/۵۱.

۲۴۱ ۳۱۴۵۵ (۵) فقیه ۳۱۸/۱: قال الباقر ؏ النّوم أوّل النّهار خرق[1] والقایلة[2] نعمة والنّوم بعد العصر حمق والنوم بين العشائين يحرم الرزق والنّوم على أربعة أوجه نوم الأنبياء ؏ على أقفيتهم لمناجاة الوحي ونوم المؤمنين على أيمانهم ونوم الكفّار (والمنافقين فقيه ۲۶۴) على أيسارهم ونوم الشياطين على وجوههم. **الجعفريّات ۱۵۷**: بإسناده عن عليّ ؏ عن رسول الله ﷺ قال النّوم أوّل النّهار خرق وذكر مثله إلى قوله يحرم الرّزق. **فقيه ۲۶۴/۴**: بإسناده عن النّبيّ ﷺ (في حديث وصيّته لعليّ ؏) يا عليّ النّوم أربعة وذكر مثله.

۲۴۲ ۳۱۴۵۶ (۶) **مستدرك ۱۱۰/۵**: المجلسي في الحلية عن أميرالمؤمنين ؏ انّ النّوم قبل طلوع الشمس وقبل صلاة العشاء يورث الفقر وشِتات الأمر.

۲۴۳ ۳۱۴۵۷ (۷) **مستدرك ۱۱۰/۵**: الشيخ الطريحي في مجمع البحرين وفي الحديث «والقيلولة تورث الفقر» وفسّرت بالنّوم وقت صلاة الفجر.

۲۴۴ ۳۱۴۵۸ (۸) **الخصال ۱۴۱**: حدّثنا محمّد بن علي ما جيلويه ؏ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن أحمد عن إبراهيم بن هاشم عن الحسن بن أبي الحسن[3] الفارسي عن سليمان بن حفص البصري عن جعفر بن محمّد ؏ قال **فقيه ۱۳/۴**: قال رسول الله ﷺ ما عجّت الأرض الى ربّها ؏ كعجيجها من ثلاثة من دم حرام يسفك عليها أو اغتسال من زنا أو النوم عليها قبل طلوع الشّمس.

۲۴۵ ۳۱۴۵۹ (۹) **الدعائم ۱۵۳/۱**: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما (في حديث قال النّبيّ ﷺ لعليّ ؏ يا عليّ أما علمت انّ الأرض تعجّ الى الله من نوم العالم عليها قبل طلوع الشّمس.

۲۴۶ ۳۱۴۶۰ (۱۰) **البصائر ۳۴۳**: حدّثنا محمّد بن عبدالجبّار عن الحسن بن الحسين اللؤلؤئي عن أحمد بن الحسن الميثمي[4] عن صالح عن أبي حمزة قال كنت عند عليّ بن الحسين وعصافير على الحائط قبالته يصحن فقال يا أبا حمزة أتدري ما يقلن قال يتحدّثن أنّ لهنّ وقت يسألن فيه قوتهنّ يا أبا حمزة لاتنامنّ قبل طلوع الشمس فانّي أكرهها لك انّ الله يقسّم في ذلك الوقت أرزاق العباد وعلى أيدينا يجريها.

---

۱. أي حمق و جهل. ۲. اي القيلولة. ۳. أبي الحسين ـ خ.

۴. الميثمي عن محمّد بن الحسن بن زياد الميثمي عن فليح (مليح ـ خ ل) ـ ثل خ.

۲۴۱ (۵) امام باقر‌ؑ فرمود: «خواب اول روز جهالت است؛ خواب نیمروز [قیلوله] نعمت است؛ خواب پس از عصر حماقت است؛ خواب میان نماز مغرب و عشا رزق را باز می‌دارد و خواب بر چهار گونه است:

خواب پیامبران به پشت برای نجوا و دریافت وحی و خواب مؤمنان به طرف راست و خواب کافران (منافقان) به طرف چپ و خواب شیطان‌ها بر صورت».

این حدیث از علی‌ؑ و پیامبر اکرمﷺ نیز تا جملهٔ «رزق را باز می‌دارد» گزارش شده است و ادامهٔ آن در سفارش‌های پیامبرﷺ به علی‌ؑ آمده است.

۲۴۲ (۶) مرحوم مجلسی از امیر مؤمنان‌ؑ روایت کرده که فرمود:

«خوابیدن پیش از آفتاب و پیش از نماز عشا، سبب فقر و نابسامانی کارها می‌شود.»

۲۴۳ (۷) طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «در حدیث آمده است که قیلوله، سبب فقر است» و آن را به خواب پس از نماز صبح تفسیر کرده است.

۲۴۴ (۸) امام صادق‌ؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«در سه مورد زمین [از شدت ناراحتی] به گونه‌ای نزد پروردگارش فریاد سر می‌دهد که هرگز همانند آن فریاد سر نداده است: از خونی که بناحق بر آن ریخته شود، غسل کردن از زنا و خواب پیش از آفتاب».

۲۴۵ (۹) امام باقر‌ؑ روایت می‌کند که پیامبرﷺ به علی‌ؑ فرمود:

«ای علی! آیا نمی‌دانی زمین از خواب عالم پیش از آفتاب بر روی آن، نزد خداوند فریاد برمی‌آورد؟»

۲۴۶ (۱۰) ابوحمزه می‌گوید: «در خدمت امام سجاد‌ؑ بودم و گنجشک‌ها بر روی دیوار مقابل حضرت جیک جیک می‌کردند. امام‌ؑ فرمود: ای ابوحمزه، آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ آن‌ها می‌گویند: برای‌شان زمانی است که در آن قوت و غذای‌شان را درخواست می‌کنند. ای ابوحمزه! پیش از آفتاب هرگز نخواب؛ زیرا من آن را برای تو خوش ندارم. خداوند در آن زمان روزی بندگان را تقسیم می‌کند و به دست ما آن را به جریان می‌اندازد.»

۲۴۷ ۲۱۴۶۱ (۱۱) **البحار** ۱۰/۲۶۵، **عليّ** بن جعفر فی كتابه عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن قول الله ﷻ اذكروا الله كثيراً قال قلت مَنْ ذكر الله مأتى مرّة أكثير هو قال نعم قال وسألته عن النّوم بعد الغداة قال لا حتّى تطلع الشمس.

۲۴۸ ۲۱۴۶۲ (۱۲) **تهذيب** ۲/۳۲۰، **استبصار** ۱/۳۵۰: محمّد بن عليّ بن محبوب عن موسى بن عمر عن معمّر بن خلّاد قال أرسل اليّ أبو الحسن الرضا ﷺ فی حاجة فدخلت عليه فقال انصرف فإذا كان غداً فتعال ولا تجئ إلّا بعد طلوع الشمس فانّی أنام إذا صلّيت الفجر.

۲۴۹ ۲۱۴۶۳ (۱۳) **تهذيب** ۲/۳۲۱، **استبصار** ۱/۳۵۰: محمّد بن علي بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن عبد الرّحمن ابن أبی هاشم عن سالم بن أبی خديجة عن أبی عبدالله ﷺ قال سأله رجل وأنا أسمع فقال انّی أصلّی الفجر ثمّ أذكر الله تعالى بكلّ ما اُريد أن أذكره ممّا[1] يجب عليّ فأُريد[2] أن أضع جنبی فأنام قبل طلوع الشمس فأكره ذلك فقال ولم قال أكره أن تطلع الشمس من غير مطلعها قال ليس بذلك خفاء اُنظر من حيث يطلع الفجر فمن ثَمَّ تطلع الشمس وليس عليك من حرج أن تنام إذا كنت قد ذكرت الله ﷻ (قال الشيخ فالوجه فی هاتين الرّوايتين ضرب من الرّخصة).

۲۵۰ ۲۱۴۶۴ (۱۴) **الخصال** ۲۸: حدّثنا أبی ﷺ قال **أمالی الصّدوق** ۱۹۳: حدّثنا (أبوالحسن ـ الخصال) محمّد بن أحمد بن علی ابن أسد الأسدی قال حدّثنی محمّد بن أبی أيّوب النهروی قال حدّثنی جعفر بن سنيد بن داود قال حدّثنی أبی قال حدّثنا يوسف بن محمّد بن المنكدر عن أبيه عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله ﷺ قالت اُمّ سليمان بن داود لسليمان ﷺ إيّاك وكثرة النّوم فانّ كثرة النوم باللّيل تَدَع الرّجل فقيراً يوم القيامة.

۲۵۱ ۲۱۴۶۵ (۱۵) **تحف العقول** ۳۰۲: قال الصّادق ﷺ فی وصيّته لابن جندب يابن جندب اقلّ النّوم باللّيل والكلام بالنّهار فما فی الجسد شیء أقلّ شكراً من العين واللّسان فانّ اُمّ سليمان قالت لسليمان يابنی إيّاك والنّوم فإنّه يفقرك يوم يحتاج النّاس الى أعمالهم.

---

۱. ما يجب ـ صا. ۲. أُريد ـ صا.

۲۴۷ (۱۱) **علی بن جعفر می‌گوید:** «از برادرم ـ موسی بن جعفر ـ دربارهٔ تفسیر این آیه خدای را بسیار یاد کنید. پرسیدم: آیا دویست بار ذکر خدا، ذکر بسیار است؟

امام فرمود: آری!

و نیز دربارهٔ خوابیدن پیش از آفتاب پرسیدم. امام فرمود: نه [روا نیست] تا خورشید طلوع کند.»

۲۴۸ (۱۲) **معمر بن خلاد می‌گوید:** «امام رضا برای کاری به دنبال من فرستاد. وقتی به حضور امام رسیدم، فرمود: برو، فردا بیا! و پیش از آفتاب نیا! چرا که من پس از نماز صبح می‌خوابم.»

۲۴۹ (۱۳) **سالم بن ابی خدیجه می‌گوید:** «شنیدم که شخصی از امام صادق پرسید: من پس از نماز صبح ذکر خدا را می‌گویم، به هر ذکری که بخواهم از آن ذکرهایی که خداوند بر من لازم کرده است. آن‌گاه مایلم پیش از آفتاب بر پهلو بخوابم ولی از این کار ناراحتم. امام از علت آن پرسید و آن مرد ادامه داد: ناراحتم از این‌که خورشید از غیر مشرق طلوع کند.

امام فرمود: این چیز پوشیده‌ای نیست. نگاه کن از همانجایی که فجر طلوع می‌کند، خورشید [نیز] طلوع می‌کند. هنگامی که ذکر خدا را گفتی، بر تو باکی نیست که بخوابی.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «این دو روایت، بر گونه‌ای از رخصت و اجازه حمل می‌شود.»

۲۵۰ (۱۴) **جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود:**

«مادر سلیمان بن داوود به وی گفت: بپرهیز از پرخوابی در شب؛ چرا که پرخوابی در شب در قیامت انسان را فقیر می‌کند.»

۲۵۱ (۱۵) **در سفارش‌های امام صادق به فرزند جندب آمده است:** «ای فرزند جندب! در شب از خواب و در روز از سخن بکاه؛ زیرا سپاس نعمت چشم نسبت به دیگر اعضای بدن کمتر به جا آورده می‌شود. همانا مادر سلیمان به وی گفت: ای فرزندم! بپرهیز از خواب [زیاد]؛ زیرا در روزی که مردم به اعمال‌شان نیازمندند، خواب تو را فقیر و تهیدست می‌گرداند.»

۲۵۲ ۳۱۴۶۶ (۱۶) **فقیه** ۳۱۸/۱: قال **الصّادق** ﷺ ثلثة فیهنّ المقت من الله ﷻ نوم من غیر سهر وضحك من غیر عجب وأکل علی الشبع. **الخصال** ۸۹: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل ﷺ قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار قال حدّثنی محمّد بن أحمد قال حدّثنی موسی بن جعفر البغدادیّ عن محمّد بن المعلّی عمّن أخبره عن أبی عبدالله ﷺ مثله.

۲۵۳ ۳۱۴۶۷ (۱۷) **الخصال** ۷۸: أخبرنی الخلیل بن أحمد قال أخبرنا أبو العبّاس السرّاج قال حدّثنا عبدالله بن عمر قال حدّثنا وکیع بن الجرّاح عن سفیان عن منصور عن خیثمة عن عبدالله عن رسول الله ﷺ قال لاسمر[1] بعد العشاء الآخرة إلّا لأحد رجلین مصلٍّ أو مسافر.

۲۵٤ ۳۱۴٦۸ (۱۸) **الجعفریّات** ۹٤: بإسناده عن علیّ ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لا سهر إلّا فی ثلث متهجّد بالقرآن أو طالب العلم أو عروس تهدی الی زوجها.

۲۵۵ ۳۱۴٦۹ (۱۹) **کافی** ۸٤/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن یونس بن یعقوب عمّن ذکره عن أبی عبدالله ﷺ قال کثرة النّوم مذهبة للدّین والدّنیا.

۲۵٦ ۳۱٤۷۰ (۲۰) **الخصال** ۲۳۸: حدّثنامحمّد بن علیّ ما جیلویه ﷺ قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری عن صالح یرفعه بإسناده قال أربعة القلیل منها کثیرة النّار القلیل منهاکثیر والنّوم القلیل منه کثیر والمرض القلیل منه کثیر والعداوة القلیل منها کثیر.

۲۵۷ ۳۱٤۷۱ (۲۱) **الغرر** ۷۸۲: قال علیّ ﷺ ویل[2] للنّائم ما أخسره قصر عمره وقلّ أجره.

۲۵۸ ۳۱٤۷۲ (۲۲) **فیه** ٦۸٦: قال علیّ ﷺ من کثر فی لیله نومه فاته من العمل ما لایستدرکه فی یومه.

۲۵۹ ۳۱٤۷۳ (۲۳) **فیه** ۵٦۳: قال علیّ ﷺ کثرة الأکل والنّوم یفسدان النفس ویجلبان المضرّة.

۲٦۰ ۳۱٤۷٤ (۲٤) **الخصال** ٦۱٦: بإسناده عن علیّ ﷺ (فی حدیث الاربعمأة) واطلبوا الرزق فیما بین طلوع الفجر الی طلوع الشّمس فإنّه أسرع فی طلب الرزق من الضرب فی الأرض وهی السّاعة الّتی یقسم الله فیها الرزق بین عباده. وتقدّم فی روایة سلیمان (٦) من باب (۲۰)

---

۱. قال فی النهایة فی الحدیث «السمر بعد العشاء» الروایة بفتح المیم من المسامرة وهو الحدیث بـاللّیل وأصل السمرلون ضوء القمر لأنّهم کانوا یتحدّثون فیه وفی النسخ المطبوعة من الخصال (لاسهر) وهو تصحیف ـ فی هامش الخصال.

۲. ویح النائم ـ خ.

(۱۶) امام صادقعلیه السلام فرمود: ۲۵۲

«سه چیز خشم خدای را بر می‌انگیزد: خوابیدن بدون شب زنده داری، خندیدن بدون شگفتی و خوردن در حال سیری!»

(۱۷) عبدالله از رسول خداﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۵۳

«سخن گفتن [و شب‌نشینی] پس از نماز عشا [روا] نیست مگر برای دو کس: نمازگزار یا مسافر.»

(۱۸) علیعلیه السلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۵۴

«شب بیداری [روا] نیست مگر در سه مورد: شب‌زنده‌داری با تلاوت قرآن یا فراگیری دانش یا عروسی که به خانهٔ شوهر برده می‌شود.»

(۱۹) یونس بن یعقوب با واسطه از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پرخوابی، بربااددهندهٔ ۲۵۵
دین و دنیاست.»

(۲۰) صالح با سند خود روایت می‌کند: ۲۵۶

«چهار چیز اندک آن‌ها بسیار است: آتش، اندک آن بسیار است؛ خواب، اندک آن بسیار است؛ بیماری، اندک آن بسیار است؛ دشمنی، اندک آن بسیار است.»

(۲۱) علیعلیه السلام می‌فرماید: ۲۵۷

«وای بر [انسان] پرخواب؛ چه زیانکار است! عمرش کوتاه و پاداشش اندک است.»

(۲۲) و نیز فرمود: «هر کس در شب بسیار بخوابد، مقداری از عمل را از دست می‌دهد که در روز ۲۵۸
جبرانش ممکن نیست.»

(۲۳) همو فرمود: «خواب و خوراک زیاد، نفس را تباه می‌کند و زیان به دنبال دارد.» ۲۵۹

(۲۴) همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: ۲۶۰

«پس از اذان صبح تا طلوع آفتاب روزی را بجویید؛ چرا که آن، در طلب روزی مؤثرتر از مسافرت در زمین است و آن زمانی است که خداوند روزی‌ها را میان بندگانش تقسیم می‌کند.»

در حدیث سلیمان این سخن گذشت: «بپرهیز از خواب پس از نماز شب تا اذان صبح ولی بدون خوابیدن دراز بکش.»[1]

۱. باب ۲۰ باب‌های تعقیب، حدیث ۶.

استحباب الاضطجاع بعد نافلة الفجر من ابواب التعقيب ج ٦ قوله ﷺ إيّاك والنّوم بين صلوة الليل والفجر ولكن ضجعة بلا نوم. وفي رواية زرارة (١٠) من باب (١٥) آداب صلوة اللّيل من أبواب النوافل ج ٨ قوله ﷺ إنّما على أحدكم إذا انتصف الليل أن يقوم فيصلّي صلوته جملة واحدة ثلث عشرة ركعة ثمّ إن شاء جلس فدعا وإن شاء نام. وفي رواية أبي حمزة (٢) من باب (١٥) ماورد في علامات المنافق من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله ﷺ ويصبح (المنافق) وهمّه النّوم ولم يسهر. وفي رواية سعيد (٢٣) من باب (٦) ماورد من الدّعاء لطلب الرزق من أبواب طلب الرزق ج ٢٢ قوله ﷺ والنّوم بين العشائين يورث الفقر والنّوم قبل طلوع الفجر يورث الفقر.

(١٣)
باب كيفيّة النّوم وجملة من أحكامه وما يناسبها

٢٦١ (١) كافي ٥١٣/١ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن إسحاق قال دخلت على أبي محمّد ﷺ
٢١٤٧٥ فسألته أن يكتب لأنظر إلى خطّه فأعرفه إذا ورد فقال نعم ثمّ قال يا أحمد انّ الخطّ سيختلف عليك من بين القلم الغليظ الى القلم الدقيق فلا تشكّنّ ثمّ دعا بالدّواة فكتب وجعل يستمدّ الى مجرى الدواة فقلت في نفسي وهو يكتب أستوهبه القلم الّذي كتب به فلمّا فرغ من الكتابة أقبل يحدّثني وهو يمسح القلم بمنديل الدواة ساعة ثمّ قال هاك يا أحمد فناولنيه فقلت جعلت فداك انّي مغتمّ لشيء يصيبني في نفسي وقد أردت أن أسأل أباك فلم يقض لي ذلك فقال وما هو يا أحمد فقلت يا سيّدي روى لنا عن آبائك انّ نوم الأنبياء على أقفيتهم ونوم المؤمنين على أيمانهم ونوم المنافقين على شمائلهم ونوم الشياطين على وجوههم فقال ﷺ كذلك هو فقلت ياسيّدي فإنّي أجهد أن أنام على يميني فما يمكنني ولا يأخذني النوم عليها فسكت ساعة ثمّ قال يا أحمد اُدن منّي فدنوت منه فقال أدخل يدك تحت ثيابك فأدخلتها فأخرج يده من تحت ثيابه وأدخلها تحت ثيابي فمسح بيده اليمنى على جانبي الأيسر وبيده اليسرى على جانبي الأيمن ثلاث مرّات فقال أحمد فما أقدر أن أنام على يساري منذ فعل ذلك بي ﷺ وما يأخذني نوم عليها أصلاً.

در حدیث زراره گذشت: «همانا بر هر یک از شماست که هنگام نیمه‌شب برخیزد و تمام نماز [شبش] ـ سیزده رکعت ـ را با هم بجا آورد، سپس اگر مایل بود بنشیند و دعا کند و اگر بخواهد، بخوابد»[۱].

در حدیث ابی حمزه گذشت: «منافق، شب را در حالی سپری می‌کند که همتش خواب است و شب‌بیداری ندارد.»[۲]

در حدیث سعید گذشت: «خواب میان نماز مغرب و عشا، سبب فقر و تنگدستی است و خواب پیش از طلوع فجر، موجب فقر است.»[۳]

باب ۱۳

چگونگی خوابیدن و پاره‌ای از احکام خواب

۲۶۱ (۱) احمد بن اسحاق می‌گوید: «بر امام حسن عسکری ﷺ وارد شدم و از حضرت درخواست نمودم مقداری بنویسد تا خطش را مشاهده کنم تا هر گاه به دستم رسید، آن را بشناسم. امام ﷺ پذیرفت و فرمود: ای احمد! البته خط با قلم کلفت و قلم نازک بر تو مختلف می‌شود پس هرگز شک نکن! آن‌گاه دستور داد، مرکب آوردند. آن‌گاه قلم را به عمق مرکب برد و تا دهانهٔ آن کشید و شروع به نوشتن فرمود. همین‌طور که می‌نوشت، با خود گفتم: از امام ﷺ می‌خواهم قلمی را که با آن نوشت به من هدیه کند! وقتی امام ﷺ از نوشتن فراغت یافت، شروع به سخن گفتن با من نمود و در همین حال مدتی قلم را با دستمال [مخصوص] مرکب تمیز می‌کرد. آن‌گاه آن را به سوی من دراز کرد و فرمود: بگیر، ای احمد! و قلم را به من داد. به امام ﷺ عرض کردم: فدایت گردم! بلایی بر من وارد شده که از آن بسیار اندوهگین هستم. می‌خواستم آن را از پدرت بپرسم ولی فرصت به دست نیامد. امام ﷺ فرمود: آن چیست؟ ای احمد!

گفتم: ای سرورم، از نیاکانت به ما رسیده که خواب پیامبران بر پشت است و خواب مؤمنان بر طرف راست و خواب منافقان بر سمت چپ و خواب شیطان‌ها بر صورت.

امام ﷺ فرمود: آری، چنین است!

گفتم: ای سرورم! من بسیار تلاش می‌کنم بر طرف راست بخوابم ولی نمی‌توانم و در آن حالت خوابم نمی‌برد. امام ﷺ مدتی ساکت شد و سپس فرمود: ای احمد! به من نزدیک شو! نزدیک شدم. امام ﷺ فرمود: دست‌هایت را از آستین‌های لباست خارج کن و زیر لباست ببر. چنین کردم. امام ﷺ نیز دستانش را از آستین خارج و زیر لباس من کرد. آن‌گاه با دست راست، پهلوی چپ و با دست چپ، پهلوی راست مرا سه بار دست کشید. از وقتی که امام ﷺ با من چنین کرد، دیگر نمی‌توانستم به طرف چپ بخوابم و به این صورت هرگز خوابم نمی‌برد.»

---

۱. باب ۱۵ باب‌های نوافل، حدیث ۱۰. ۲. باب ۱۵ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۲.
۳. باب ۶ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۲۳.

۲۶۲ ۳۱۴۷۶ (۲) **الخصال** ۲۶۲ : حدّثنا أبوالحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبدالله البصري بايلاق قال حدّثنا أبو عبدالله بن أحمد بن أحمد بن جبلة الواعظ قال حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائي قال حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال حدّثنا موسى بن جعفر قال حدّثنا جعفر بن محمّد قال حدّثنا محمّد بن عليّ قال حدّثنا عليّ بن الحسين قال حدّثنا الحسين بن عليّ عليه السلام قال كان عليّ بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله أن قال له أخبرني عن النوم على كم وجه هو فقال النّوم على أربعة أوجه الأنبياء عليهم السلام تنام على أقفيتهم مستقبلين وأعينهم لا تنام متوقّعة لوحي الله عزّوجلّ والمؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة والملوك وأبنائها تنام على شمائلها ليستمرئوا ما يأكلون وإبليس وإخوانه وكلّ مجنون وذوعاهة ينام على وجهه منبطحاً. **العيون** ۲۴۶/۱ : بهذا الإسناد عن عليّ عليه السلام نحوه. **العلل** ۵۹۷ : بهذا الإسناد عن الحسين بن عليّ عليه السلام قال كان عليّ بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع وذكر نحوه.

۲۶۳ ۳۱۴۷۷ (۳) **الخصال** ۶۱۳ : بالإسناد المتقدّم عن عليّ عليه السلام في حديث الأربعمأة قال عليه السلام لاينام المسلم وهو جنب ولاينام إلّا على طهور فإن لم يجد الماء فليتيمّم بالصعيد فإنّ روح المؤمن ترفع الى الله تبارك وتعالى فيقبلها ويبارك عليها فإن كان أجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمته وإن لم يكن أجلها قد حضر بعث بها مع اُمنائه من ملائكته فيردونها في جسدها. وقال عليه السلام لاينام الرجل على المحجة[1] وقال عليه السلام لاينام الرّجل على وجهه ومن رأيتموه نائماً على وجهه فانبهوه ولاتدعوه.

۲۶۴ ۳۱۴۷۸ (۴) **وقال** عليه السلام ۶۲۹ : ليس في البدن شيء أقلّ شكراً من العين فلا تعطوها سؤلها وتشغلكم عن ذكر الله ۶۳۱ : وقال عليه السلام إذا أراد أحدكم النّوم فليضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن وليقل بسم الله وضعت جنبي لله على ملّة إبراهيم ودين محمّد وولاية من افترض الله طاعته ماشاء الله كان ومالم يشأ لم يكن فمن قال ذلك عند منامه حفظ من اللّصّ والمغير والهدم واستغفرت له الملائكة. ومن قرء قل هو الله أحد حين يأخذ مضجعه وكلّ الله عزّوجلّ به خمسين ألف ملك يحرسونه ليلته.

---

۱. أي وسط الشارع وجادة الطريق.

(۲) امام رضا از نیاکانش از امام حسین روایت می‌کند که فرمود: ۲۶۲

«امیر مؤمنان در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام بپاخاست و از امام پرسش‌هایی نمود. در ضمن آن‌ها پرسید: دربارهٔ خواب برایم بفرمایید که آن بر چند گونه است؟

امیر مؤمنان فرمود: خواب بر چهار گونه است: پیامبران بر روی پشت درازکش می‌خوابند و چشمان‌شان در انتظار وحی خدا به خواب نمی‌رود. و مؤمن بر طرف راست در مقابل قبله می‌خوابد و پادشاهان و شاهزادگان بر طرف چپ می‌خوابند تا آنچه خورده‌اند، بدون گلوگیر شدن به خوبی هضم و گوارا شود و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و کسی که درد می‌کشد، درازکش بر روی می‌خوابد.»

(۳) با همان سند سابق از علی روایت شده که در حدیث چهارصدگانه فرمود: ۲۶۳

«مسلمان در حال جنابت نمی‌خوابد و با طهارت می‌خوابد. پس اگر آب نیافت، باید با خاک تیمم کند؛ زیرا روح مؤمن به سوی خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بالا می‌رود و خداوند آن را می‌پذیرد و به آن برکت می‌دهد. آن‌گاه اگر مرگش فرا رسیده باشد، آن را در گنج‌های رحمتش قرار می‌دهد و اگر عمرش به پایان نرسیده باشد، آن را همراه فرشتگان امینش می‌فرستد و به جسمش باز می‌گردانند.

و فرمود: انسان در وسط جاده نمی‌خوابد.

و فرمود: انسان بر روی نمی‌خوابد و هر کس را مشاهده کردید بر روی خوابیده، بیدارش کنید و [به آن حال] رهایش نکنید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴) و نیز فرمود: «عضوی از بدن کم‌سپاس‌تر از چشم نیست، پس خواسته‌اش را به وی ندهید، ۲۶۴
که در این صورت شما را از ذکر خدا باز می‌دارد.

همچنین فرمود: هرگاه یکی از شما تصمیم بر خوابیدن گرفت، پس باید دست راست را به زیر گونه راستش بگذارد و بگوید: به نام خداوند یگانه. پهلویم را برای خدا و بر آیین ابراهیم و محمد و ولایت کسانی که خدا اطاعتشان را واجب کرده است، [بر زمین] قرار دادم. آنچه خدا بخواهد، تحقق یافته و آنچه نخواهد، تحقق نمی‌یابد. هر کس هنگام خواب این را بگوید، از دزد و غارتگر و ویرانی محفوظ خواهد ماند و فرشتگان برایش استغفار خواهند کرد. و هر کس سورهٔ قل هو الله احد را هنگام خوابیدن بخواند، خداوند پنجاه‌هزار فرشته را عهده‌دار وی می‌گرداند تا در آن شب از او پاسداری کنند.»

۲۶۵ ۳۱٤۷۹ (۵) فقيه ۱/۳۱۸: قال الصّادق عليه السلام من رأيتموه نائماً على وجهه فأنبهوه.

۲۶۶ ۳۱٤۸۰ (۶) مستدرك ۵/۱۱٤: الرسالة الذهبية للرضا عليه السلام فإذا أردت النوم فليكن اضطجاعك اوّلاً على الشقّ الأيمن ثمّ انقلب على (شقّك ـ خ) الأيسر وكذلك فقم من مضجعك[1] على شقّك الأيمن كمابدأت به عند نومك وفيها ومن أراد أن لا تؤلمه[2] اذنه فليجعل فيها عند النّوم قطنة.

۲۶۷ ۳۱٤۸۱ (۷) العلل ۵۷۵: حدّثنا أحمدبن محمّد بن عيسى العلوى الحسينى رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن اسباط قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن زياد القطّان قال حدّثنا أبو الطيّب أحمد بن محمّد بن عبدالله قال حدّثنى عيسى بن جعفر العلوى العمرى عليه السلام عن آبائه عن عمر بن علىّ عن أبيه علىّ بن أبى طالب عليه السلام بمدينة النبىّ صلى الله عليه وآله قال مرّ أخى عيسى عليه السلام بمدينة وإذا وجوههم صفر وعيونهم زرق فصاحوا إليه وشكوا ما بهم من العلل فقال دوائه معكم أنتم إذا أكلتم اللحم طبختموه غير مغسول وليس شىء يخرج من الدّنيا إلّا بجنابة فغسلوا بعد ذلك لحومهم فذهبت أمراضهم وقال مرّ أخى بمدينة وإذا أهلها اسنانهم منتشرة ووجوههم منتفخة فشكوا إليه فقال أنتم إذا نمتم تطبقون أفواهكم فتغلى الريح فى الصدور حتّى تبلغ الى الفم فلايكون لها مخرج فتردّ الى أُصول الأسنان فيفسد الوجه فإذا نمتم فافتحوا شفاهكم وصيّروه لكم خلقاً ففعلوا فذهب ذلك عنهم.

۲۶۸ ۳۱٤۸۲ (۸) مستدرك ۵/۱۱۵: البحار عن أبى الحسن البكرى فى حديث طويل فى وفاة أميرالمؤمنين عليه السلام الى أن قال الراوى وكان من كرم أخلاقه عليه السلام أنّه يتفقّد النائمين فى المسجد ويقول للنّائم الصلاة يرحمك الله (قم إلى ـ خ) الصلاة المكتوبة عليك ثمّ يتلو عليه السلام انّ الصّلاةَ تَنْهى عَنِ الفَحشاءِ وَالمنْكَر ففعل ذلك كما كان يفعله على جارى عاداته مع النّائمين فى المسجد حتّى إذا بلغ الى الملعون فرآه نائماً على وجهه قال له يا هذا قم من نومك هذا فإنّها نومة يمقتها الله وهى نومة الشيطان ونومة أهل النّار بل نم على يمينك فإنّها نومة العلماء أو على يسارك فإنّها نومة الحكماء ولا تنم على ظهرك فإنّها نومة الأنبياء عليهم السلام.

---

۱. مضطجعك ـ خ. ۲. يشتكى ـ خ.

(۵) امام صادقؑ فرمود: «هر کس را مشاهده کردید بر روی خوابیده، بیدارش کنید!» ۲۶۵

(۶) در رسالهٔ ذهبیه امام رضاؑ[1] آمده است: ۲۶۶

«هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، نخست بر طرف راست بخواب. سپس به طرف چپ منتقل شو و به همین صورت هنگام بیدار شدن از سمت راست برخیز، همان‌گونه که شروع به خواب نمودی.»

و نیز در آن کتاب آمده است: «هر کس بخواهد گوش‌هایش او را آزار ندهد، پس باید هنگام خواب پنبه‌ای در آن‌ها بگذارد.»

(۷) عمر بن علیؑ از پدرش امیر مؤمنانؑ در مدینه روایت می‌کند که فرمود: ۲۶۷

«برادرم عیسیؑ از شهری گذر کرد. مردم آنجا را با چهره‌های زرد و چشمان کبود مشاهده کرد. آنان [با دیدن عیسیؑ] نزد وی از دردهای خود فریاد برآوردند و زبان به شکایت گشودند. عیسیؑ فرمود: داروی شما همراه‌تان است. شما گوشت را نشسته می‌پزید و می‌خورید و هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود مگر با حال جنابت. از آن پس مردم آن شهر گوشت‌های‌شان را شستند و بیماری‌های‌شان برطرف گردید.

امیر مؤمنانؑ در ادامه فرمود: برادرم از شهر [دیگری] عبور کرد که مردم آنجا دندان‌های‌شان ریخته و رخسارشان ورم کرده بود. آنان نزد عیسیؑ شکایت کردند. وی به آنان فرمود: شما هنگام خواب، دهان‌های‌تان را می‌بندید. پس هوا در سینه‌های‌تان می‌جوشد تا به دهان‌تان می‌رسد و چون راه خروجی نمی‌یابد به ریشه‌های دندان‌ها می‌زند و چهره را فاسد می‌کند. هنگام خواب لب‌های‌تان را بگشایید و بر این کار خود را عادت دهید. آنان به سخن عیسیؑ عمل کردند و بیماری‌شان برطرف گردید.»

(۸) ابوالحسن بکری سخنی بلند دربارهٔ شهادت امیر مؤمنانؑ دارد که در بخشی از آن آمده است: «از بزرگواری اخلاقش این بود که از خوابیدگان در مسجد کوفه دلجویی می‌کرد و به آنان می‌فرمود: نماز؛ خداوند تو را رحمت کند. برخیز به سوی نمازی که بر تو واجب گردیده است. آن‌گاه این آیهٔ قرآن را تلاوت می‌کرد: همانا نماز از گناهان و منکرات باز می‌دارد. ۲۶۸

در شب شهادتش نیز بر حسب عادت، هر شب با خوابیدگان در مسجد همان‌گونه عمل کرد تا به آن ملعون ـ ابن ملجم ـ رسید. مشاهده کرد وی بر روی خوابیده است. فرمود: ای مرد! از خواب برخیز! این خوابی است که خداوند به شدت با آن دشمن است. این خواب شیطان و خواب اهل آتش است. بر طرف راستت بخواب که آن خواب دانشمندان است یا بر طرف چپ بخواب که آن شیوهٔ خوابیدن حکیمان است و بر پشت نخواب که آن خواب پیامبران است.»

---

۱. این نامه‌ای است که امام رضاؑ به درخواست مأمون دربارهٔ رعایت اصول سلامت و بهداشت نوشت و پس از رسیدن به دست مأمون، دستور داد آن را با آب طلا نوشتند؛ از این رو به الرسالة الذهبية ـ نامهٔ زرین ـ و طب الامام الرضاؑ معروف شد.

٢٦٩ ٣١٤٨٣ (٩) مستدرك ١١٦/٥: السيّد عليّ بن طاووس في فلاح السائل عن الحسين بن سعيد المخزومي عن الحسين بن أحمد البوشنجي عن عبدالله بن عليّ السلامي عن إسحاق بن محمّد الزنجاني عن الحسين[١] بن عليّ العلوي يقول سمعت عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول لنا أهل البيت عند نومنا عشر خصال الطهارة وتوسّد اليمين وتسبيح الله ثلاثاً وثلاثين وتحميده ثلاثاً وثلاثين وتكبيره أربعاً وثلاثين ونستقبل القبلة بوجوهنا ونقرأ فاتحة الكتاب وآية الكرسي وشهد الله أنّه لا إله إلّا هو إلى آخرها فمن فعل ذلك فقد أخذ بحظّه في ليلته.

٢٧٠ ٣١٤٨٤ (١٠) مكارم الأخلاق ٣٨: وكان صلى الله عليه وآله إذا اوى إلى فراشه[٢] اضطجع على شقّه الأيمن ووضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن ثمّ يقول اللّهمّ قني عذابك يوم تبعث عبادك.

٢٧١ ٣١٤٨٥ (١١) فقيه ٣١٩: روى أبوبصير عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال خمسة لاينامون الهامّ بدم يسفكه وذوالمال الكثير لاأمين له والقائل في النّاس الزّور والبهتان عن غرض من الدّنيا يناله والمأخوذ بالمال الكثير ولامال له والمحبّ حبيباً يتوقّع فراقه.

(١٢) وتقدّم في أحاديث باب (٢) الموارد الّتي يستحبّ فيها الوضوء من أبوابه ج ٢ ما يدلّ على استحباب الوضوء للنّوم. وفي رواية ابن يقطين (٢) من باب (١٣) كراهة التحوّل عن المكان الّذي تكثر فيه الزلازل من أبواب صلوة الآيات ج ٧ قوله عليه السلام من أصابته زلزلة فليقرء يا مَنْ يُمْسِكُ السّماواتِ والأرضَ أنْ تَزُولا وَلَئِنْ زالَتا اِنْ اَمْسَكَهُما مِنْ أحدٍ مِنْ بَعْدِهِ إنّهُ كانَ حليماً غفوراً صلّ على محمّد وآل محمّد وأمسك عنّا السّوء إنّك على كلّ شيء قدير وقال من قرئها عند النّوم لم يسقط عليه البيت إنشاء الله.

وفي أحاديث باب (٦) كراهة المبيت على سطح وحده وعلى سطح غير محجّر من أبواب المساكن (ج ٢١) وباب (١٣) كراهة النّوم في بيت ليس له باب ولاستر وباب (١٤) كراهة مبيت الإنسان وحده وباب (١٥) استحباب مسح الفراش عند النّوم مايناسب ذلك. ويأتي في رواية اصبغ (٦٨) من باب (١٩٧) كراهة كثرة الأكل وكراهة الشبع من أبواب الأطعمة (ج ٢٩) قوله عليه السلام وإذا نمت فاعرض نفسك على الخلاء.

---

١. الحسن ـ خ.

٢. نقله في المستدرك عن المناقب ولكن نحن وجدناه في المكارم.

۲۶۹ (۹) حسین بن علی علوی می‌گوید: «از امام هادی ؑ شنیدم که می‌فرمود:

برای ما خاندان [عصمت و طهارت] هنگام خواب ده خصلت است: با وضو و طهارت بودن؛ زیر سر قرار دادن [دست] راست؛ سی و سه بار «سبحان الله» گفتن؛ سی و سه بار «الحمد لله» گفتن؛ سی و چهار بار «الله اکبر» گفتن؛ صورت به سمت قبله کردن؛ تلاوت سورهٔ «فاتحة الکتاب» و آیة الکرسی و شهد الله انه لا اله الا هو تا آخر؛ هر کس این گونه عمل کند، در آن شب بهره‌اش را گرفته است.»

۲۷۰ (۱۰) در مکارم الاخلاق آمده است:

«رسول خداﷺ، هنگامی که به رختخواب پناه می‌برد، بر طرف راست بدن می‌خوابید و دست راستش را زیر گونهٔ راست قرار می‌داد. آن‌گاه می‌فرمود: خدایا، روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی، مرا از عذابت نگهدار!»

۲۷۱ (۱۱) ابوبصیر از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«پنج دسته خواب ندارند: کسی که تصمیم بر ریختن خونی دارد؛ ثروتمندی که امینی ندارد؛ کسی که به انگیزهٔ دست‌یابی به غرض دنیوی دربارهٔ مردم سخنان ناروا و دروغ بگوید و به آنان بهتان زند؛ تهی‌دستی که در مقابل مال بسیاری بازخواست شده و دوستداری که در انتظار جدایی محبوبش بسر می‌برد.»

در احادیث باب ۲ از باب‌های وضو، گذشت آنچه بر استحباب وضو هنگام خواب دلالت می‌کرد.

در حدیث فرزند یقطین گذشت: «هر کس با زلزله رو به رو شود، این دعا را بخواند: ای کسی که آسمان‌ها و زمین را از افتادن نگه می‌داری و اگر بیفتند، پس از او هیچ‌کس آن‌ها را نگه نمی‌دارد. همانا او بردبار و بسیار بخشنده است. درود فرست بر محمد و خاندان محمد و بدی را از ما نگه دار؛ زیرا تو بر هر چیز توانایی.»

و فرمود: «هر کس این دعا را هنگام خواب بخواند ـ انشاء الله ـ خانه بر او خراب نمی‌شود.»[1]

و در احادیث باب ۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ از باب‌های مساکن، گذشت مطالبی که متناسب با موضوع مورد بحث است.

و در حدیث اصبغ این سخن معصوم ؑ خواهد آمد: «پیش از خواب به مستراح برو.»[2]

---

۱. باب ۱۳ از باب‌های نماز آیات، حدیث ۲.

۲. باب ۱۹۷ از باب‌های غذاها، حدیث ۶۸.

(١٤)

باب استحباب القيلولة

۲۷۲ ۳۱٤۸٦ (١) **فقيه** ٣١٩/١: روى قيلوا فأنّ الشيطان لايقيل.

۲۷۳ ۳۱٤۸۷ (٢) **فقيه** ٣١٨/١: أتى اعرابي إلى النّبيّ صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله إنّي كنت ذكوراً وانّي صرت نسيّاً فقال أكنت تقيل قال نعم قال وتركت ذلك قال نعم قال عد فعاد فرجع إليه ذهنه.

قرب الإسناد ٧١: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن النبيّ صلى الله عليه وآله انّ اعرابيّاً أتاه فقال يا رسول الله انّي كنت رجلاً ذكوراً فصرت نسيّاً فقال له النّبيّ صلى الله عليه وآله لعلّك اعتدت القائلة فتركتها فقال أجل فقال له النّبيّ صلى الله عليه وآله فعد يرجع إليك حفظك إنشاء الله.

۲۷٤ ۳۱٤۸۸ (٣) **أمالي الصّدوق** ١٣١: حدّثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ قال حدّثنا محمّد بن عمر البغدادي الحافظ قال حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن زياد التستري من كتابه قال حدّثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس ابن أبي إسحاق السبيعي قاضي بلخ قال حدّثتني مريسة بنت موسى بن يونس ابن أبي إسحاق وكانت عمّتي قالت حدّثتني صفيّة بنت يونس ابن أبي إسحاق الهمدانيّة وكانت عمّتي قالت حدّثتني بهجة بنت الحارث بن عبدالله التغلبي عن خالها عبدالله بن منصور وكان رضيعاً لبعض ولد زيد بن عليّ عليه السلام فقال سألت جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت حدّثني عن مقتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال حدّثني أبي عن أبيه قال لمّا حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله (إلى أن قال) ثمّ سار (الحسين عليه السلام) حتّى نزل العذيب فقال[١] فيها قائلة الظهيرة ثمّ انتبه من نومه باكياً فقال له ابنه مايبكيك يا أبه فقال يا بنيّ إنّها ساعة لاتكذب الرؤيا فيها وإنّه عرض لي في منامي عارض فقال تسرعون السير والمنايا تسير بكم الى الجنّة الحديث.

وتقدّم في باب (٣٢) استحباب القيلولة للصائم من أبواب ما يجب الإمساك عنه ج ١١

---

١. أي نام نوم القيلولة.

باب ۱۴

استحباب خواب نیمروز

(۱) روایت شده: «خواب نیمروز کنید؛ چرا که شیطان نیمروز نمی خوابد.» ۲۷۲

(۲) عرب بیابانگردی حضور پیامبرﷺ رسید و عرض کرد: «ای رسول خداﷺ! ۲۷۳
حافظهٔ من بسیار قوی بود ولی اکنون به فراموشی گرفتار شده‌ام.

رسول خداﷺ پرسید: آیا نیمروز می‌خوابیدی؟

مرد عرب پاسخ داد: آری!

پیامبر اکرمﷺ پرسید: آیا آن را ترک کردی؟

مرد عرب گفت: آری!

پیامبر فرمود: [به همان روش سابق] بازگرد. مرد عرب به روش گذشته بازگشت و حافظه‌اش را بازیافت.»

مسعدة بن صدقه از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که فرمود:

«عرب بیابانگردی خدمت پیامبرﷺ رسید و عرض کرد: مرد بسیار خوش‌حافظه‌ای بودم و به فراموشی دچار گردیدم. پیامبر اکرمﷺ فرمود: شاید عادت به استراحت نیمروز داشته‌ای و آن را ترک کرده‌ای. مرد عرب گفت: آری!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پیامبر اکرمﷺ فرمود: [به روش گذشته‌ات] بازگرد ـ انشاءالله ـ حافظه‌ات به تو باز می‌گردد.»

(۳) عبدالله بن منصور به امام صادقؑ عرض کرد: «از حوادث شهادت فرزند پیامبرﷺ برایم ۲۷۴
تعریف کن!

امام فرمود: پدرم از پدرش به من خبر داد که وقتی مرگ معاویه فرا رسید، فرزندش یزید را ـ که لعنت خدا بر او باد ـ فراخواند... سپس امام حسینؑ حرکت کرد تا به عذیب رسید. در آنجا به استراحت نیمروز پرداخت. آن‌گاه گریان از خواب بیدار شد. فرزندش از وی پرسید: پدر جان! چرا می‌گریی؟

امام حسینؑ پاسخ داد: ای فرزند عزیزم! این زمان، زمانی است که در آن رؤیا دروغ نمی‌شود. همانا در خواب شخصی برای من آشکار شد و گفت: شتابان حرکت می‌کنید و حال آن‌که مرگ شما را به سوی بهشت می‌برد...»

ما يمكن أن يناسب الباب. وفى رواية رفاعة (١٠) من باب (٣٣) استحباب التّسحّر للصّائم قوله ﷺ وتعاونوا بالنّوم عند القيلولة على قيام اللّيل. وفى نسخة أمالى قوله ﷺ تعاونوا بالقائلة على قيام اللّيل. وفى مرسلة فقيه (٥) من باب (١٢) كراهة النّوم بين طلوع الفجر وطلوع الشّمس من أبواب طلب ج ٢٢ الرزق قوله ﷺ النّوم أوّل النّهار خرق والقائلة نعمة.

(١٥)

باب استحباب تسبيح فاطمة الزّهراء۳ عند النّوم وماورد من الدّعاء والإستغفار والذّكر والصّلوات وقرائة القرآن

٢٧٥ ٣١٤٨٩ (١) تهذيب ٢/١١٦، فقيه ١/٢٩٦: روى العلاء عن محمّد بن مسلم قال قال لى أبوجعفر ﷺ إذا توسّد الرّجل يمينه فليقل بسم الله اللّهمّ انّى أسلمت نفسى إليك ووجّهت وجهى إليك وفوّضت أمرى إليك والجأت ظهرى إليك (و ـ فقيه) توكّلت عليك رهبة منك ورغبة إليك لاملجأ ولا منجا منك إلاّ إليك آمنت بكتابك الّذى أنزلت وبرسولك الّذى أرسلت ثمّ يسبّح تسبيح فاطمة الزّهراء ﷺ ومن أصابه فزع عند منامه فليقرء إذا آوى إلى فراشه المعوّذتين وآية الكرسى. مستدرك ٥/٤٤: السيّد رضىّ الدّين علىّ بن طاووس فى فلاح السّائل بإسناده عن أبى محمّد هارون بن موسى ﷺ قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم قال قال أبو جعفر ﷺ إذا توسّد وذكر مثله إلى قوله الزهراء ﷺ.

٢٧٦ ٣١٤٩٠ (٢) مستدرك ٥/٤٤: وبإسناده عن أحمد بن محمّد بن على الكوفى قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد قال حدّثنى يحيى بن زكريّا بن شيبان من كتابه فى المحرّم سنة سبع وستّين ومأتين قال حدّثنا الحسين بن على ابن أبى حمزة قال حدّثنى أبى وحسين بن أبى العلاء الزندجى جميعاً عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال إذا آويت الى فراشك فاضطجع على شقّك الأيمن وقل بسم الله و باللّه وفى سبيل الله وعلى ملّة رسول الله ﷺ اللّهمّ انّى أسلمت نفسى إليك الدّعاء مع إختلاف يسير.

در باب ۳۲ از باب‌های آنچه خودداری از آن واجب است، متناسب با مطالب این باب گذشت.
در حدیث رفاعه این سخن گذشت: «برای شب‌زنده‌داری، از خواب نیمروز کمک بخواهید.»[1]
و در مرسلهٔ فقیه گذشت: «خواب آغاز روز، جهالت است و خواب نیمروز، نعمت است.»[2]

باب ۱۵

استحباب تسبیح حضرت زهرا و دعا
و استغفار و ذکر و صلوات و تلاوت قرآن هنگام خواب

۲۷۵ (۴) محمد بن مسلم می‌گوید: «امام باقر به من فرمود:

هنگامی که انسان دست [راستش] را زیر سر گذاشت، پس بگوید: به نام خدای یکتا. خدایا، من خودم را تسلیم تو کردم، رو به سوی تو نمودم، کارم را به تو واگذاشتم، پشتم را به تو تکیه دادم و بر تو توکل کردم، به خاطر ترس از تو و میل و اشتیاق به تو. پناهگاه و راه نجاتی از تو نیست مگر به سوی خودت. به کتابت ـ که فرو فرستادی ـ و به پیامبرت ـ که ارسال نمودی ـ ایمان آوردم.

آن‌گاه تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا را بگوید و هر کس در خواب وحشت می‌کند، هنگامی که به رختخواب می‌رود، سورهٔ «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و آیة الکرسی را بخواند.»

مرحوم سید بن طاووس در کتاب فلاح السائل این حدیث را تا جملهٔ: «آن‌گاه تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا را بگوید» نقل کرده است.

۲۷۶ (۵) ابوبصیر از امام صادق روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که به رختخواب رفتی، بر طرف راستت بخواب و بگو: به نام خدا و با کمک خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا [می‌خوابم]. خدایا، من خودم را به تو تسلیم کردم...» ادامهٔ حدیث نظیر دعای مذکور در حدیث گذشته با اندکی اختلاف است.

---

۱. باب ۳۲ آنچه خودداری از آن واجب است، حدیث ۳۳.
۲. باب ۱۲ طلب روزی، حدیث ۵.

۲۷۷ ۳۱٤۹۱ (۳) فقيه ۲۱۱/۱: روى انّ أميرالمؤمنين ﷺ قال لرجل من بنى سعد الا احدّثك عنّى وعن فاطمة انّها كانت عندى فاستقت بالقربة حتّى أثّر فى صدرها وطحنت بالرّحى حتّى مجلت[۱] يداها وكسحت[۲] البيت حتّى اغبرّت ثيابها وأوقدت تحت القدر حتّى دكنت ثيابها فاصابها من ذلك ضرر شديد فقلت لها لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرّ ما أنت فيه من هذا العمل فأتت النبىّ ﷺ فوجدت عنده حداثا[۳] فاستحيت فانصرفت فعلم النبىّ ﷺ انّها ﷺ قد جاءت لحاجة فغدا علينا ونحن فى لحافنا فقال السّلام عليكم فسكتنا واستحيينا لمكاننا ثمّ قال السّلام عليكم فسكتنا ثمّ قال السّلام عليكم فخشينا إن لم نردّ عليه أن ينصرف وقد كان يفعل ذلك فيسلّم ثلاثاً فإن أذن له وإلّا انصرف فقلنا وعليك السّلام يارسول الله أدخل فدخل وجلس عند رؤوسنا فقال يا فاطمة ما كانت حاجتك أمس عند محمّد فخشيت أن لم نجبه أن يقوم فأخرجت رأسى فقلت أنا والله أخبرك يا رسول الله إنّها استقت بالقربة حتّى أثّر فى صدرها وجرت بالرّحى حتّى مجلت يداها وكسحت البيت حتّى اغبرّت ثيابها وأوقدت تحت القدر حتّى دكنت ثيابها فقلت لها لو أتيت أباك فسألتيه خادماً يكفيك حرّما أنت فيه من هذا العمل قال أفلا اعلّمكما ما هو خير لكما من الخادم إذا أخذتما منامكما فكبّرا اربعاً وثلاثين (تكبيرة ـ فقيه) وسبّحا ثلاث و ثلاثين (تسبيحة ـ فقيه) واحمدا ثلاثاً وثلاثين (تحميدة ـ فقيه) قال (قال ـ خ) فاخرجت فاطمة ﷺ رأسها وقالت رضيت عن الله وعن رسوله رضيت عن الله وعن رسوله. **العلل** ۳٦٦: حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال حدّثنا أبو سعيد الحسن بن على بن الحسين السكرى قال حدّثنا الحكم بن أسلم قال حدّثنا ابن عليّة عن الحريرى عن أبي الورد بن ثمامة عن علىّ ﷺ انه قال لرجل من بنى سعد ألا أحدّثك عنّى وعن فاطمة انّها كانت عندى وكانت من أحبّ أهله إليه وإنّها استقت وذكر نحوه إلّا انّ فيه رضيت عن الله ورسوله ثلاث مرّات.

۲۷۸ ۳۱٤۹۲ (٤) **مجمع البيان** ۳۵۸/٤: روى عن أبى عبدالله ﷺ انّه قال من بات على تسبيح فاطمة ﷺ كان من الذّاكرين الله كثيراً والذّاكرات.

---

۱. المجل: ماء يكون بين الجلد واللحم من كثرة العمل الشّاق ـ المجلة: القشرة الرّقيقة الّتى تجمع فيها ماء من أثر العمل الشاق.
۲. أى كنست.
۳. اى شباباً ـ أى جماعة ـ احداثاً ـ خ.

۲۷۷ (۶) روایت شده که امیر مؤمنان ﷺ به مردی از خاندان بنی سعد فرمود:

«آیا مایل نیستی دربارهٔ [زندگی] خودم و فاطمه برایت تعریف کنم؟ فاطمه ﷺ در خانهٔ من آنقدر با مشک آب آورد که اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند و آنقدر آسیا کرد که دستانش پینه بست و آنقدر خانه را جارو کرد که لباس‌هایش غبارآلود و به رنگ خاک درآمد و آنقدر زیر دیگ آتش روشن کرد که لباس‌هایش تیره و دوده‌اندود شد. وی در کارِ خانه رنج و سختی بسیاری متحمل شد. به او گفتم: ای کاش به حضور پدرت شرفیاب می‌شدی و خدمتگزاری از وی درخواست می‌کردی تا از شدت کارهایت قدری بکاهد! فاطمه ﷺ به سوی پدر حرکت کرد. هنگامی که نزدیک پدر رسید، گروهی را گِرد وجود پیامبر ﷺ مشاهده کرد. فاطمه خجالت کشید خواستهٔ خود را در میان جمع با پدر در میان گزارد؛ از این رو بدون آن‌که با پدر سخنی بگوید، بازگشت. پیامبر اکرم ﷺ که از حضور دخترش باخبر شد، دانست که وی برای عرض حاجتی آمده است. فردای آن روز پس از نماز صبح، پیش از آفتاب، زمانی که ما در حال درازکش ملحفه‌ای بر روی خود کشیده بودیم، پیامبر اکرم ﷺ به سراغ‌مان آمد و فرمود: سلام بر شما. به دلیل وضعیتی که در آن قرار داشتیم، از شرم و حیا سکوت کردیم. پیامبر اکرم ﷺ بار دیگر فرمود: سلام بر شما. این بار نیز سکوت کردیم. رسول خدا ﷺ سومین بار سلام کرد و ما ترسیدیم که اگر این بار سکوت کنیم، باز گردد؛ زیرا آن حضرت چنین می‌کرد. سه مرتبه سلام می‌کرد، اگر اجازهٔ ورود به وی داده می‌شد، وارد می‌شد و در غیر این صورت باز می‌گشت. ناچار سلام وی را پاسخ دادیم و گفتیم: و بر شما سلام باد، ای رسول خدا ﷺ! بفرمایید! رسول خدا ﷺ داخل شد، بالای سر ما نشست و فرمود: ای فاطمه! دیروز با محمد ﷺ چه کار داشتی؟ ترسیدم اگر به وی پاسخ نگوییم، آن حضرت بپا خیزد. بناچار سرم را از زیر ملحفه خارج کردم و گفتم: «به خدا سوگند! من به شما می‌گویم؛ ای رسول خدا ﷺ! فاطمه آنقدر با مشک آب آورد تا اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند. آنقدر آسیا را به حرکت درآورد تا دستانش پینه بست. آنقدر خانه را جارو کرد، تا لباس‌هایش به رنگ خاک درآمد. آنقدر زیر دیگ آتش افروخت تا لباس‌هایش تیره و سیاه شد. پس من به وی گفتم: ای کاش به حضور پدرت می‌رفتی و از وی خدمتگزاری تقاضا می‌کردی تا از فشار کارهایت بکاهد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا دوست ندارید به شما چیزی آموزش دهم که برای‌تان بهتر از خدمتگزار است؟ هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتید، سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگویید.

فاطمه که تا آن زمان ملحفه بر سر کشیده بود، سرش را بیرون آورد و گفت: از خدا و از پیامبرش راضی شدم! از خدا و از پیامبرش راضی شدم!»

مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع نیز این حدیث را با اندکی تفاوت آورده است.

۲۷۸ (۷) از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «هر کس با تسبیح فاطمه ﷺ شب را سپری کند، از زنان و مردانی خواهد بود که فراوان خدای را یاد می‌کنند.»

۲۷۹ ۳۱۴۹۳ (۵) مستدرك ۵/ ۴۰: السيّد عليّ بن طاووس في فلاح السّائل بإسناده عن جدّه الشّيخ أبي جعفر الطّوسي عن عليّ بن أبي جيد عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن الشيخ جعفر بن سليمان فيما رواه في كتابه كتاب ثواب الأعمال قال وقال أبو عبدالله عليه السلام إذاوى أحدكم الى فراشه ابتدره ملك كريم وشيطان مريد فيقول له الملك إختم يومك بخير وافتح ليلك بخير ويقول له الشيطان اختم يومك بإثم وافتح ليلك باثم قال فإن أطاع الملك الكريم وختم يومه بذكره الله وفتح ليله بذكر الله إذا أخذ مضجعه وكبّر الله أربعاً وثلاثين مرّة وسبّح الله ثلاثاً وثلاثين مرّة وحمد الله ثلاثاً وثلاثين مرّة زجر الملك الشيطان عنه فتنحّى وكلأه الملك حتّى ينتبه من رقدته الخبر.

۲۸۰ ۳۱۴۹۴ (۶) كافي ۲/ ۵۳۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن داود بن فرقد عن أخيه انّ شهاب بن عبد ربّه سأله أن يسأل أبا عبدالله عليه السلام وقال قل له انّ امرأة تفزعني في المنام بالليل فقال قل له اجعل مسباحاً[1] وكبّر الله أربعاً وثلاثين تكبيرة وسبّح الله ثلاثاً وثلاثين تسبيحة واحمد الله ثلاثاً وثلاثين وقل لاإله إلا الله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي بيده الخير وله اختلاف اللّيل والنّهار وهو على كلّ شيء قدير عشر مرّات.

۲۸۱ ۳۱۴۹۵ (۷) مستدرك ۵/ ۴۵: عن كتاب المشيخة والظاهر انّه للحسن بن محبوب عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان إذا يتفزّع يقول عند النّوم لا إله إلا الله وحده لا شريك له (له الملك ـ خ) يحيي ويميت ويحيي وهو حيّ لا يموت عشر مرّات ويسبّح تسبيح الزهراء عليها السلام فإنّه يزول ذلك.

۲۸۲ ۳۱۴۹۶ (۸) كافي ۲/ ۵۳۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن خالد والحسين بن سعيد جميعاً عن القاسم بن عروة عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال تسبيح فاطمة الزّهراء عليها السلام إذا أخذت مضجعك فكبّر الله أربعاً وثلاثين واحمده ثلاثاً وثلاثين وسبّحه ثلاثاً وثلاثين وتقرأ آية الكرسي والمعوّذتين وعشر آيات من اوّل الصافّات وعشراً من آخرها.

---

۱. أي ما يسبّح به.

(۸) شیخ جعفر بن سلیمان در کتاب ثواب الاعمال آورده است که امام صادق فرمود: ۲۷۹

«هنگامی که یکی از شما به رختخواب می‌رود، فرشتهٔ بزرگواری و شیطان سرکشی به سویش می‌شتابند. فرشته به وی می‌گوید: روزت را با خیر و خوبی به انجام رسان و شبت را نیز با خیر و خوبی آغاز گردان!

پس اگر از فرشتهٔ بزرگوار پیروی کند و روزش را با ذکر خدا به پایان رساند و شبش را ـ هنگام به رختخواب ـ با ذکر خدا شروع نماید و سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگوید، فرشته آن شیطان را از وی می‌راند و خود به مراقبت و نگهبانی از وی می‌پردازد تا از خواب بیدار شود...»

(۹) برادر داوود بن فرقد می‌گوید: ۲۸۰

«شهاب بن عبد ربّه از من خواست به امام صادق بگویم که در هنگام خوابِ شب، زنی او را به وحشت می‌اندازد. امام صادق در پاسخ وی فرمود: به او بگو: تسبیحی قرار داده و سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» بگو و ده مرتبه بگو: معبودی نیست جز خدای یکتا، شریکی ندارد، فرمانروایی در اختیار اوست و سپاس مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند. خیر و نیکی در دست اوست و آمد و شد شب و روز برای اوست و او بر هر چیزی تواناست.»

(۱۰) از امام صادق روایت شده که فرمود: ۲۸۱

«هر گاه کسی به هراس و وحشت می‌افتد، ده مرتبه هنگام خواب بگوید: معبودی جز خدای یکتا نیست، یگانه است، شریکی ندارد، (فرمانروایی برای اوست)، زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او زنده است و نمی‌میرد. و تسبیح حضرت زهرا را نیز بگوید؛ پس به درستی که آن را از بین می‌برد.»

(۱۱) هشام بن سالم از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۲

«تسبیح فاطمهٔ زهرا [این‌گونه است]: هنگامی که به رختخواب رفتی، پس سی و چهار مرتبه «الله اکبر» و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو و آیة الکرسی و سورهٔ «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و ده آیه از ابتدا و ده آیه از آخر سورهٔ صافّات را بخوان.»

۲۸۳ ۳۱٤۹۷ (۹) تهذیب ۱۱٦/۲، فقیه ۲۹۷/۱: عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله ﷺ قال اقرء قل هو الله أحد وقل یا أیّها الکافرون عند منامك فإنّها برائة من الشرك وقل هو الله أحد نسبة الربّ ﷻ.

۲۸٤ ۳۱٤۹۸ (۱۰) تهذیب ۱۱٦/۲، فقیه ۲۹۷/۱: روی العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال لایدع الرّجل أن یقول عند منامه أعیذ نفسی وذرّیّتی وأهل بیتی ومالی بکلمات الله التّامّات من کلّ شیطان وهامّة ومن کلّ عین لامّة فذلك الّذی عوّذ به جبرئیل ﷺ (الحسن ﷺ و ـ فقیه) الحسین ﷺ.

۲۸۵ ۳۱٤۹۹ (۱۱) کافی ۵۳۵/۲: علیّ بن إبراهیم عن أبیه والحسین بن محمّد عن أحمد بن إسحاق جمیعاً عن تهذیب ۱۱۷/۲، فقیه ۲۹۷/۱: بکر بن محمّد عن أبی عبدالله ﷺ (انّه ـ یب ـ فقیه) قال من قال حین یأخذ مضجعه ثلاث مرّات الحمد للّه الّذی علافقهر والحمدللّه الّذی بطن فخبر والحمدللّه الّذی ملك فقدر والحمد للّه الّذی یحیی الموتی ویمیت الأحیاء وهو علی کلّ شیء قدیر خرج من الذّنوب[1] کیوم[2] ولدته أمّه. الثّواب ۱۸٤: حدّثنی محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنی محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن بکر بن محمّد[3] عن أبی عبدالله ﷺ مثل ما فی کا. قرب الإسناد ۳۵: حدّثنا أحمد بن اسحق بن سعد عن بکر بن محمّد عن أبی عبدالله ﷺ مثل ما فی کا.

۲۸٦ ۳۱۵۰۰ (۱۲) تهذیب ۱۱۷/۲، فقیه ۲۹۸/۱: روی العبّاس بن هلال عن أبی الحسن الرضا عن أبیه ﷺ قال لم یقل أحد قطّ إذا أراد أن ینام إنّ الله یُمسك السّمواتِ وَالأرْضَ اَنْ تزولا وَلَئِن زالَتا إنْ أمسکَهُما مِن اَحَدٍ مِن بعده انّه کانَ حَلیماً غَفُوراً(الی آخر الآیة ـ فقیه) فسقط علیه البیت.

۲۸۷ ۳۱۵۰۱ (۱۳) أمالی الصّدوق ۱٦٦، الخصال ۵۹٤، الثّواب ۱۸: حدّثنا أبی ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسین بن سیف (عن سیف ـ خصال خ) عن سلام بن غانم عن أبي عبدالله ﷺ[4] قال (و ـ الثواب) من قال حین یأوي إلی فراشه لا إله إلّا

---

۱. ذنوبه ـ فقیه. ۲. کهیئة یوم ـ کا. ۳. محمّد بن بکر ـ خ.
٤. عن الصّادق ـ خ امالی.

(۱۲) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۳

«هنگام خوابیدن سورهٔ «قل هو الله احد» و سورهٔ «قل یا ایها الکافرون» را بخوان؛ چرا که آن بیزاری و دوری از شرک است و «قل هو الله احد» شناسنامهٔ پروردگار است.»

(۱۳) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۴

«انسان هنگام خواب، خواندن این دعا را ترک نکند: خودم را و فرزندانم را و خانواده‌ام را و مالم را در پناه کلمات کامل خداوند[1] قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و هر حیوان گزنده‌ای و هر چشم‌زننده‌ای. و این همان دعایی است که جبرئیل امام حسین ﷺ (حسن ﷺ) را در پناه آن قرار داد.»

(۱۴) بکر بن محمد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۵

«هر کس هنگام خوابیدن سه مرتبه بگوید: ستایش ویژهٔ خداوندی است که بلندمرتبه و عالی است، سپس غلبه کرد و ستایش ویژهٔ خداوندی است که به باطن موجودات راه یافت، آن‌گاه خبر داد و ستایش ویژهٔ خداوندی است که مالک شد، آن‌گاه قدرت یافت و ستایش ویژهٔ خداوندی است که مردگان را زنده می‌کند و زندگان را می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست، از گناهانش بیرون می‌آید همانند روزی که از مادر متولد گردید.»

(۱۵) عباس بن هلال از امام رضا ﷺ از پدرش امام کاظم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۶

«هر کس هنگام خوابیدن این آیه را بخواند، هرگز خانه بر سرش فرو نمی‌ریزد:

«همانا خداوند، آسمان‌ها و زمین را از فروریختن نگه می‌دارد و اگر آن‌ها فروریزند، پس از خدا احدی آن‌ها رانگه نمی‌دارد، به یقین او بردبار و بسیار بخشنده است.»

(۱۶) سلام بن غانم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۲۸۷

«هر کس ـ هنگام رفتن به رختخواب ـ صد مرتبه «لا اله الا الله» (معبودی جز خدای یکتا نیست) بگوید، خداوند برای وی خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی مصداق آن را نام‌های خداوند یا صفات وی یا امامان دانسته است. ملاذ الاخیار ۶۳۹/۳.

الله مأة مرّة بنى الله له بيتاً في الجنّة ومن استغفر (الله ـ الخصال ـ الثواب) حين يأوي إلى فراشه مأة مرّة تحاتّت ذنوبه كما يسقط ورق الشجر. **الثواب ۱۹۷**: أبي‌ رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبدالله عن الحسن بن عليّ عن عبيس بن هشام عن سلام الحنّاط عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال من استغفر الله (وذكر نحوه وزاد) ويصبح وليس عليه ذنب.

۲۸۸ ۳۱۵۰۲ (۱۴) **كافي ۵۳۶/۲**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال إذا أوى أحدكم إلى فراشه فليقل اللّهمّ إنّي احتبست نفسي عندك فاحتبسها في محلّ رضوانك ومغفرتك وإن رددتها [إلى بدني] فارددها مؤمنة عارفة بحقّ أوليائك حتّى تتوفّاها على ذلك.

۲۸۹ ۳۱۵۰۳ (۱۵) **كافي ۵۳۶/۲**: حميد بن زياد عن الحسين[1] بن محمّد عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن **يحيى** ابن أبي العلاء عن أبي عبدالله عليه السلام انّه كان يقول عند منامه آمنت بالله وكفرت بالطّاغوت اللّهمّ احفظني في منامي وفي يقظتي.

۲۹۰ ۳۱۵۰۴ (۱۶) **كافي ۵۳۶/۲**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن **محمّد** بن مروان قال قال أبو عبدالله عليه السلام ألا أخبركم بما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إذا أوى الى فراشه قلت بلى قال كان يقرء آية الكرسيّ ويقول بسم الله آمنت وذكر مثله.

۲۹۱ ۳۱۵۰۵ (۱۷) **كافي ۵۳۷/۲**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن **معاوية** بن وهب عن أبي عبدالله عليه السلام انّه أتاه ابن له ليلة فقال له يا أبه أريد أن أنام فقال يا بنيّ قل اشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله أعوذ بعظمة الله وأعوذ بعزّة الله وأعوذ بقدرة الله وأعوذ بجلال الله وأعوذ بسلطان الله انّ الله على كلّ شيء قدير وأعوذ بعفو الله وأعوذ بغفران الله وأعوذ برحمة الله من شرّ السّامّة والهامّة ومن شرّ كلّ دابّة صغيرة أو كبيرة بليل أو نهار ومن شرّ فسقة الجنّ والإنس ومن شرّ فسقة العرب والعجم ومن شرّ الصواعق والبرد اللّهمّ صلّ على محمّد عبدك ورسولك قال معاوية فيقول الصبيّ الطّيّب عند ذكر النبيّ [الطّيّب] المبارك قال نعم يا بنيّ الطّيّب المبارك.

---

۱. الحسن ـ خ.

و هر کس ـ هنگام رفتن به رختخواب ـ صد مرتبه «استغفر الله ربی و اتوب الیه» (از خداوند ـ پروردگارم ـ درخواست آمرزش می‌کنم و به سویش بازمی‌گردم) بگوید، گناهانش فرو می‌ریزد؛ همان‌گونه که برگ درختان می‌ریزد.»

و در گزارش دیگری این جمله افزوده شده است: «و شب را در حالی سپری می‌کند که گناهی بر او نیست.»

۲۸۸ **(۱۷) احمد بن محمد با واسطه از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه یکی از شما به رختخواب پناه برد، پس بگوید: خدایا، من نفس و روحم را نزد تو محصور و محبوس می‌کنم، پس آن را در محل خشنودی و آمرزشت نگهداری کن و اگر آن را به بدنم بازگرداندی، آن را مؤمن و عارف به حق اولیای خودت بازگردان تا آن را به همین گونه بمیرانی و دریافت کنی.»

۲۸۹ **(۱۸) یحیی بن ابی علا** می‌گوید: «امام صادق ﷺ هنگام خوابیدن می‌فرمود: به خداوند یگانه ایمان آوردم و به طاغوت کفر ورزیدم! خدایا، مرا در خواب و بیداری نگهداری کن!»

۲۹۰ **(۱۹) محمد بن مروان از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آیا دوست ندارید به شما خبر دهم آنچه رسول خدا ﷺ هنگام رفتن به رختخواب می‌گفت؟

محمد بن مروان گفت: بفرمایید.

امام فرمود: آن حضرت آیة الکرسی را تلاوت می‌کرد و می‌گفت: به نام خدا... در ادامه، امام ﷺ دعای سابق را ذکر کرد.»

۲۹۱ **(۲۰) معاویه بن وهب** می‌گوید: «یک شب یکی از فرزندان امام صادق ﷺ نزد پدر آمد و عرض کرد: پدر جان، می‌خواهم بخوابم! امام فرمود:

فرزند عزیزم، بگو: گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یکتا و این‌که محمد ﷺ بنده و فرستادهٔ اوست. به بزرگی خدا پناه می‌برم و به عزّت و شکست‌ناپذیری خدا پناه می‌برم و به قدرت خدا پناه می‌برم و به جلال و شکوه خدا پناه می‌برم و به سلطنت و فرمانروایی خدا پناه می‌برم. البته خداوند بر هر چیز توانا و نیرومند است. به عفو و بخشش خدا پناه می‌برم و به آمرزش خدا پناه می‌برم و به رحمت و مهربانی خدا پناه می‌برم از شرّ حیوان گزنده، کشنده و غیر کشنده و از شرّ هر جنبندهٔ کوچک و بزرگ در شب و روز و از شرّ تبهکاران جن و انس و از شرّ تبهکاران عرب و غیر عرب و از شرّ صاعقه‌ها و سرما. خدایا درود فرست بر محمد بنده‌ات و فرستاده‌ات.

معاویه بن وهب می‌گوید: فرزند امام ﷺ [که به دنبال پدر دعا را تکرار می‌کرد]، وقتی به نام «محمد ﷺ» رسید به دنبال آن صفت «پاکیزهٔ مبارک» را افزود. امام ﷺ [در واکنش به فرزندش] فرمود: آری، فرزند عزیزم پاکیزهٔ مبارک!»

۲۹۲ ۳۱۵۰۶ (۱۸) **کافی ۵۳۸/۲**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن نجيح قال كان أبو عبدالله ﷺ يقول إذا أويت الى فراشك فقل بسم الله وضعت جنبي الأيمن [للّه] على ملّة إبراهيم حنيفاً للّه مسلماً وما أنا من المشركين.

۲۹۳ ۳۱۵۰۷ (۱۹) **کافی ۵۳۹/۲**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد واحمد بن محمّد جميعاً عن جعفر بن محمّد الأشعرى عن ابن القدّاح عن ابى عبدالله ﷺ قال كان رسول الله ﷺ إذا أوى الى فراشه قال اللّهمّ بإسمك أحيي وبإسمك أموت فإذا قام من نومه قال الحمد للّه الّذى أحياني بعد ما أماتنى وإليه النشور وقال قال عبدالله ﷺ من قرأ عند منامه آية الكرسى ثلاث مرّات والآية الّتى فى آل عمران شهد الله أنّه لا اله إلّا هو والملئكة آية السخرة وآية السجدة وكلّ به شيطانان يحفظانه من مردة الشّياطين شاؤوا أو أبوا ومعهما من الله ثلاثون ملكاً يحمدون الله ﷻ ويسبّحونه ويهلّلونه ويكبّرونه ويستغفرون له إلى أن ينتبه ذلك العبد من نومه وثواب ذلك له.

۲۹۴ ۳۱۵۰۸ (۲۰) **کافی ۵۳۹/۲**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن بعض أصحابه رفعه قال تقول إذا أردت النّوم اللّهمّ إن أمسكت نفسى فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها.

۲۹۵ ۳۱۵۰۹ (۲۱) **فقيه ۲۹۸/۱**: روى معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ قال إذا خفت الجنابة فقل فى فراشك اللّهمّ انّى أعوذ بك من الإحتلام ومن سوء الأحلام و(من ـ فقيه) أن يتلاعب بى الشيطان فى اليقظة والمنام. **کافی ۵۳۶/۲**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن أبيه عن عبدالله بن ميمون عن أبى عبدالله ﷺ قال كان أميرالمؤمنين صلوات الله عليه يقول اللّهمّ انّى أعوذ بك (وذكر مثله إلّا انّ فيه أن يلعب بى).

۲۹۶ ۳۱۵۱۰ (۲۲) **تهذيب ۱۱۷/۲، فقيه ۲۹۸/۱**: روى سعد الاسكاف عن أبى جعفر ﷺ (انّه ـ يب) قال من قال هذه الكلمات فأنا ضامن (له ـ يب) أن لايصيبه عقرب ولا هامّة حتّى يصبح أعوذ بكلمات الله التّامّات الّتى لا يجاوز هنّ برّ ولا فاجر من شرّ ما ذرأ ومن شرّ ما برأ ومن شرّ كلّ دابّة هو آخذ بناصيتها انّ ربّى على صراط مستقيم.

۲۹۲ (۲۱) **خالد بن نجیح** می‌گوید: «امام صادق ﷺ می‌فرمود: هنگامی که به رختخوابت پناه بردی، بگو:
به نام خدا و (برای خدا) پهلوی راستم را [بر زمین] قرار دادم و بر آیین ابراهیم؛ در حالی که مایل به حق و تسلیم خدا هستم و از مشرکان نیستم.»

۲۹۳ (۲۲) **ابن قداح از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«هر گاه رسول خدا ﷺ به رختخوابش پناه می‌برد، می‌گفت: خدایا، با نامت زندگی می‌کنم و با نامت می‌میرم.
و هنگامی که از خواب برمی‌خاست، می‌گفت:
ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا زنده کرد، پس از آن‌که می‌راند و زنده‌شدن مردگان به سوی اوست.»
و نیز از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«هر کس هنگام خواب سه مرتبه آیة الکرسی را بخواند، همچنین آیهٔ: **شهد الله انـه لا اله الا هـو و الملائکه و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم**،[1] و آیهٔ تسخیر: [**ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثاً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین**][2]
و آیهٔ سجده: [**سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شی شهید. الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط**][3] را بخواند خداوند، دو شیطان را[4] ـ بخواهند یا نخواهند ـ مامور حفاظت و نگهداری وی از شیطان‌های سرکش می‌کند و همراه آن دو شیطان از جانب خدا سی فرشته ستایش و تسبیح و تهلیل و تکبیر خدای را بجا می‌آورند و برای آن بنده استغفار می‌کنند تا وی از خواب بیدار شود و پاداش همهٔ اعمال آن فرشتگان از برای اوست.»

۲۹۴ (۲۳) **محمد بن ابی عمیر** با واسطه روایت می‌کند: «هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، می‌گویی:
«خدایا، اگر روح و نفس مرا گرفتی، پس به آن رحم کن و اگر آن را فرستادی، از آن نگهداری کن!»

۲۹۵ (۲۴) **معاویه بن عمار از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«هر گاه از احتلام و جنابت بیمناک بودی، هنگام خواب بگو: خدایا! به تو پناه می‌برم، از احتلام و رؤیاهای زشت و بد و از این‌که در خواب و بیداری بازیچهٔ دست شیطان باشم.»
نظیر این دعا با اندکی تفاوت از امیر مؤمنان نیز گزارش شده است.

۲۹۶ (۲۵) **سعد اسکاف از امام باقر** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«هر کس این کلمات را بگوید، من تضمین می‌کنم که تا صبح عقرب و حیوان گزنده‌ای به وی آسیب نرساند:
به کلمات کامل و تمام خداوند ـ که هیچ نیکوکار و تبهکاری از آن‌ها نمی‌گذرد ـ پناه می‌برم از شرّ و زیان آنچه آفرید و از زیان آن چه ایجاد کرد و از شرّ هر جنبنده‌ای که اختیارش در دست اوست. البته پروردگار من بر راه راست است.»

---

۱. آل عمران ۱۸/۱۳.　　۲. اعراف ۵۴/۷.

۳. فصلت ۴۱/۵۴ ـ ۵۳ مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «بر اساس نظر مشهور آیه سجده آیات مذکور است و گفته شده که مقصود آیه پس از آیه سجده در سوره سجده است: «تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا و مما رزقناهم ینفقون» (سجده ۱۶/۳۲) و احتیاط در این است که هر دو خوانده شود.» (مرآت العقول ۳۱۷/۱۲).

۴. مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «این نهایت لطف و مهربانی خداست که دشمن را نگهبان و پاسدار وی قرار می‌دهد.» مرآت العقول ۳۱۷/۱۲.

۲۹۷ (۲۳) كافى ۵۳۷/۲: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن مفضّل بن عمر قال
۲۱۵۱۱ قال لى أبو عبدالله عليه السلام ان استطعت أن لا تبيت ليلة حتّى تعوّذ بأحد عشر حرفاً قلت أخبرنى بها قال قل أعوذ بعزّة الله وأعوذ بقدرة الله وأعوذ بجلال الله وأعوذ بسلطان الله وأعوذ بجمال الله وأعوذ بدفع الله وأعوذ بمنع الله وأعوذ بجمع الله وأعوذ بملك الله وأعوذ بوجه الله وأعوذ برسول الله صلى الله عليه وآله من شرّ ما خلق وبرأ وذرأ وتعوّذ به كلّما شئت.

۲۹۸ (۲۴) مستدرك ۴۴/۵: السيّد رضيّ الدّين عليّ بن طاووس في فلاح السائل بإسناده عن
۲۱۵۱۲ هارون بن موسى رحمه الله قال حدّثنا جعفر بن سليمان القميّ قال حدّثنا إسماعيل بن محمّد الزّيتونيّ قال حدّثنا محمّد بن جعفر الأسدي قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن عليّ الخيّاط عن يحيى بن محمّد عن عليّ بن عثمان عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام قال من قال إذا أوى إلى فراشه اللّهمّ انّي أشهدك انّك افترضت عليّ طاعة عليّ بن أبي طالب والأئمّة من ولده عليهم السلام ويسمّيهم واحداً (واحداً ـ خ) حتّى ينتهي إلى الإمام الّذى في عصره ثمّ مات في تلك اللّيلة دخل الجنّة.

۲۹۹ (۲۵) مستدرك ۴۵/۵: وعن محمّد بن عليّ الغلابي قال حدّثني أحمد بن محمّد بن يحيى
۲۱۵۱۳ العطّار عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن رجل عن محمّد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال من قال إذا أوى إلى فراشه اللّهمّ أنت الأوّل فلا شيء قبلك وأنت الظاهر فلا شيء فوقك وأنت الباطل فلا شيء دونك وأنت الآخر فلا شيء بعدك اللّهمّ ربّ السّموات السّبع وربّ الأرضين السّبع وربّ التّوراة والإنجيل والزبور والقرآن الحكيم أعوذ بك من شرّ كلّ دابّة أنت آخذ بناصيتها إنّك على صراط مستقيم نفى الله عنه الفقر وصرف عنه شرّ كلّ دابّة.

۳۰۰ (۲۶) المكارم ۳۸: وكان له أصناف من الدّعوات يدعوبها إذا أخذ مضجعه فمنها انّه كان
۲۱۵۱۴ يقول اللّهمّ انّي أعوذ بمعافاتك من عقوبتك وأعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بك منك اللّهمّ انّي لا أستطيع أن أبلغ في الثناء عليك ولو حرصتُ، أنت كما أثنيت على نفسك.

۳۰۱ (۲۷) المكارم ۳۸: وكان صلى الله عليه وآله يقول عند منامه بسم اللّهِ أموت وأحيى وإلى اللّه المصير
۲۱۵۱۵ اللّهمّ آمِن رَوعتي واستر عورتي وأدّ عنّي أمانتي.

(۲۶) **مفضل بن عمر** می‌گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: ۲۹۷

اگر می‌توانی هیچ شبی نخواب تا این‌که به یازده حرف [جمله] پناه ببری!

مفضل عرض کرد: مرا از آن‌ها آگاه فرمایید!

امام فرمود: بگو: به عزت و شکست‌ناپذیری خدا پناه می‌برم و به قدرت خدا پناه می‌برم و به شکوه و جلال خدا پناه می‌برم و به سلطنت و فرمانروایی خدا پناه می‌برم و به جمال و زیبایی خدا پناه می‌برم و به دفاع خدا پناه می‌برم و به جلوگیری خدا پناه می‌برم و به گردآوری خدا پناه می‌برم و به فرمانروایی و حکومت خدا پناه می‌برم و به وجه خدا پناه می‌برم و به رسول خدا ﷺ پناه می‌برم از زیان و شرّ آنچه آفرید و پدید آورد و ایجاد کرد. و هر گاه خواستی می‌توانی به آن‌ها پناه ببری.»

(۲۷) **علی بن عثمان با واسطه از امام صادق ﷺ** روایت می‌کند که فرمود: ۲۹۸

«هر کس هنگام رفتن به رختخواب این دعا را بخواند و در آن شب بمیرد، وارد بهشت می‌شود: خدایا! من تو را گواه می‌گیرم که پیروی علی بن ابی طالب و امامان از نسل وی را بر من واجب کردی. آن‌گاه امامان خویش را به ترتیب نام ببرد تا به امام زمان(عج) خود برسد. پس اگر در آن شب بمیرد، به بهشت رود.»

(۲۸) **ابوحمزه ثمالی از امام سجاد ﷺ** روایت می‌کند که فرمود: ۲۹۹

«هر کس هنگام خوابیدن این دعا را بخواند، خداوند فقر و تهیدستی را از وی دور می‌کند و زیان هر جنبنده‌ای را از او برطرف می‌کند:

خدایا! تو آغازی و هیچ چیز پیش از تو نیست. و تو آشکاری و هیچ چیز بالاتر از تو نیست. و تو باطن و پوشیده‌ای و هیچ چیز پایین‌تر از تو نیست. و تو پایانی و هیچ چیز پس از تو نیست. خدایا! ـ ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و پروردگار تورات و انجیل و زبور و قرآنِ حکیم، به تو پناه می‌برم از زیان و شرّ هر جنبنده‌ای که اختیارش به دست توست. همانا تو بر راه راستی.»

۳۰۰ (۲۹) در کتاب مکارم الاخلاق آمده است: «برای پیامبر اکرم ﷺ دعاهای گوناگونی بود که هنگام خوابیدن به آن‌ها دعا می‌کرد. یکی از آنها این است:

خدایا! همانا من از عذابت به عافیتت پناه می‌برم و از خشمت به خشنودی‌ات پناه می‌برم و از خودت به خودت پناه می‌برم. خدایا! من نمی‌توانم به [نهایت] ثنای بر تو دست یابم، هر چند در این کار حریص و آزمند باشم. تو آن گونه‌ای که خود مدح و ثنای خویش گفته‌ای.»

(۳۰) و نیز پیامبر اکرم ﷺ هنگام خواب می‌فرمود: ۳۰۱

«با نام خدا می‌میرم و زنده می‌شوم و تحول و دگرگونی‌ام به سوی خداست. خدایا! وحشتم را ایمن و آرام گردان و عیب‌هایم را بپوشان و از جانب من امانتم را ادا گردان.»

٣٠٢ ٣١٥١٦ (٢٨) الخصال ٦٣١: بالإسناد المتقدّم في حديث الأربعمأة عن أميرالمؤمنين عليه السلام انّه قال إذا أراد أحدكم النّوم فليضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن وليقل بسم الله وَضَعْتُ جَنْبي لِلّهِ على مِلَّةِ إبراهيم ودين محمّد صلى الله عليه وآله وولاية مَن افترض الله طاعته ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن فمن قال ذلك عند منامه حفظ من اللّصّ والمغير والهدم واستغفرت له الملائكة.

من قرء قل هو الله أحد حين يأخذ مضجعه وكلّ الله عزّوجلّ به خمسين ألف ملك يحرسونه ليلته.

وإذا أراد أحدكم النّوم فلا يضعنّ جنبه على الأرض حتّى يقول أعيذ نفسي وديني وأهلي وولدي ومالي وخواتيم عملي وما رزقني ربّي وخوّلني بعزّة الله وعظمة الله وجبروت الله وسلطان الله ورحمة الله ورأفة الله وغفران الله وقوّة الله وقدرة الله وجلال الله وبصنع الله وأركان الله وبجمع الله وبرسول الله صلى الله عليه وآله وبقدرة الله على ما يشاء من شرّ السامّة والهامّة ومن شرّ الجنّ والإنس ومن شرّ ما يدبّ في الأرض وما يخرج منها ومن شرّ ما ينزل من السّماء وما يعرج فيها ومن شرّ كلّ دابّة أنت آخذ بناصيتها انّ ربّي على صراط مستقيم وهو على كلّ شيء قدير ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يعوّذ بها الحسن والحسين وبذلك أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله.

٣٠٣ ٣١٥١٧ (٢٩) مستدرك ٥/٤٨: السيّد رضيّ الدّين عليّ بن طاووس فى مهج الدّعوات عن موسى بن زيد عن أويس القرنى عن عليّ بن أبى طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى حديث انّه قال من دعا بهذا الدّعاء فى منامه فيذهب به النّوم وهو يدعو بها بعث الله جلّ ذكره بكلّ حرف منه سبعين ألف ملك من الرّوحانيّة وجوههم أحسن من الشّمس بسبعين ألف مرّة يستغفرون الله ويدعون له ويكتبون له الحسنات الخبر.

الدّعاء: ياسلام المؤمن المهيمن العزيز الجبّار المتكبّر الطّاهر المطهّر [القاهر] القادر المقتدر يا من ينادى من كلّ فجّ عميق بألسنة شتّى ولغات مختلفة وحوائج أخرى يا من لا يشغله شأن عن شأن أنت الّذى لا تغيّرك الأزمنة ولا تحيط بك الأمكنة

(۳۱) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود: ۳۰۲

«هرگاه یکی از شما تصمیم به خوابیدن گرفت، دست راستش را زیر گونه راست گذارد و بگوید:

به نام خدا، پهلویم را [بر زمین] قرار دادم، برای خدا و بر کیش ابراهیم و آیین محمد ﷺ و ولایت کسی که خداوند اطاعتش را واجب کرده است. آنچه خدا بخواهد، هست و آنچه خدا نخواهد، تحقق نمی‌یابد.

هرکس هنگام خواب این دعا را بخواند، از دزد و غارتگر و ویرانی محفوظ است. و فرشتگان برایش طلب آمرزش می‌کنند.

هر کس هنگام خوابیدن، سورهٔ «قل هو الله احد» را بخواند، خداوند پنجاه‌هزار فرشته بر وی می‌گمارد که در آن شب از او پاسداری کنند.

و هر گاه یکی از شما تصمیم به خوابیدن گرفت، پهلویش را بر زمین نگذارد تا این دعا را بخواند:

دین، خانواده، فرزندان، مال، آخرین اعمال و آنچه خداوند به من روزی کرده و بخشیده، همه را قرار می‌دهم در پناهِ عزت و شکست‌ناپذیری خدا و بزرگی خدا و جبروت خدا و سلطنت و تسلط خدا و رحمت و مهربانی خدا و رأفت و عطوفت خدا و آمرزش خدا و نیرومندی خدا و قدرت خدا و جلال و شکوه خدا و صنع خدا و ارکان خدا و جمع‌آوری خدا و رسول خدا ﷺ و قدرت خدا بر آنچه بخواهد، از گزند حیوانات گزندهٔ کشنده و غیر کشنده و شرّ جن و انس و از گزند آنچه بر روی زمین حرکت می‌کند و آنچه از زمین خارج می‌شود و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه به سوی آسمان بالا می‌رود و از شرّ هر جنبنده‌ای که موهای مقابل سرش در دست توست. همانا پروردگار من بر راه راست است و او بر هر چیز تواناست و هیچ حرکت و تحول و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ.

همانا پیامبر اکرم ﷺ به وسیلهٔ این دعا امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ را پناه می‌داد و [خواندن] آن را به ما دستور داد.»

(۳۲) اویس قرنی از علی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند در ضمن حدیثی که فرمود: ۳۰۳

«هر کس هنگام خوابیدن این دعا را بخواند و هنگام خواندن آن خواب از چشمانش برود، در مقابل هر حرف آن خداوند هفتاد هزار فرشته از [عالم] روحانی با چهره‌هایی که هر یک هفتاد هزار بار زیباتر از خورشیدند، برمی‌انگیزد که برای وی درخواست آمرزش و دعا می‌کنند و برایش نیکی می‌نویسند...

و آن دعا این است:

ای سالم از هر عیب و ظلم، ایمنی بخش، مراقب و نگهبان، عزیز و شکست‌ناپذیر، اصلاحگر و جبران کننده، صاحب کبریا و عظمت، پاک و پاک‌کننده، (غالب و چیره)، توانا و نیرومند. ای کسی که از هر مکان دوردست با زبان‌های گوناگون و واژه‌های مختلف و نیازهای متفاوت خوانده می‌شود. ای کسی که کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد. تو کسی هستی که گذشت زمان دگرگونت نمی‌کند و

ولا تأخذك نوم ولا سَنَة يسّر لى (من أمرى ـ خ) ما أخاف عسره وفرّج من أمرى ما أخف[1] كرهب وسهّل لى من أمرى ما أخاف حزنه سبحانك لا إله إلّا أنت إنّى كنت من الظّالمين عملت سوء وظلمت نفسى فاغفر لى انّه لا يغفر الذّنوب إلّا أنت والحمد للّه ربّ العالمين ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العلىّ العظيم و صلّى الله على نبيه محمّد وآله.

۳۰۴ ۲۱۵٦۸ (۳۰) مستدرك ٤٩/٥: الشيخ إبراهيم الكفعميّ فى الجنّة عن النبىّ ﷺ انّه قال لعلىّ ﷺ مافعلت البارحة يا أبا الحسن فقال ﷺ صلّيت ألف ركعة قبل أن أنام فقال النبىّ ﷺ وكيف ذلك فقال على ﷺ سمعتك يا رسول الله تقول من قال عند منامه ثلاثاً يفعل الله ما يشاء بقدرته ويحكم ما يريد بعزّته فقد صلّى ألف ركعة فقال ﷺ صدقت يا عليّ.

۳۰۵ ۲۱۵۱۹ (۳۱) مستدرك ٥٠/٥: القطب الرّاونديّ في دعواته عن أميرالمؤمنين ﷺ قال دعاني رسول الله ﷺ فقال يا عليّ إذا أخذت مضجعك فعليك بالإستغفار والصلاة عليّ وقل سبحان الله والحمد للّه ولا إله إلّا الله والله أكبر ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم وأكثر من قراءة قل هو الله أحد فإنّها نور القرآن وعليك بقراءة آية الكرسيّ فإنّ في كلّ حرف منها ألف بركة وألف رحمة.

وتقدّم في أحاديث باب (۲۳) ما ورد في ثواب قراءة التوحيد والمعوّذتين والجحد والقدر والتّكاثر وآية الكرسيّ عند النوم من أبواب فضائل القرآن ج ۱۹ ما يدلّ على ذيل الباب. وفي رواية أبي خديجة (٥) من باب (۲۰) ماورد من الذّكر والدّعاء عند المخاوف من أبواب السفر ج ۲۱ قوله ﷺ فإذا وضع أحدكما جنبه على فراشه بعد الصلوة فليسبّح تسبيح فاطمة الزهراء ﷺ ثمّ ليقرء آية الكرسيّ فإنّه محفوظ من كلّ شيء حتّى يصبح. وفي رواية المكارم (۱۰) من باب (۱۳) كيفيّة النوم من أبواب طلب الرّزق ج ۲۲ قوله ﷺ ووضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن ثمّ يقول اللّهمّ قني عذابك يوم تبعث عبادك.

---

۱. أخاف ـ ظ.

مکان‌ها به تو احاطه ندارد و چرت و خواب تو را نمی‌گیرد. برای من آسان کن آنچه را بیم دشواری‌اش را دارم و گره‌گشایی کن از کاری که بیم اندوه دارم و آسان کن از آنچه از سختی‌اش ترسانم. پیراسته‌ای تو، معبودی جز تو نیست، به یقین من از ستمگران بودم. بد کردم و به خود ستم نمودم، پس مرا بیامرز، که گناهان را جز تو کسی نمی‌آمرزد و ستایش ویژهٔ خداوند یگانه ـ پروردگار جهانیان ـ است و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به دست خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ و خداوند درود فرستاد بر پیامبرش ـ محمد ـ و خاندانش.»

۳۰۴ (۳۳) روایت شده که رسول خدا از علی پرسید: «ای ابوالحسن! دیشب چه کردی؟

علی گفت: پیش از خواب هزار رکعت نماز بجا آوردم!

پیامبر فرمود: و چگونه ممکن است؟

علی گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که فرمودی: هر کس هنگام خواب سه مرتبه بگوید: «خداوند با قدرتش، آنچه بخواهد، انجام می‌دهد و با عزتش آنچه اراده کند، استوار می‌کند، البته هزار رکعت نماز خوانده است.

پیامبر اکرم فرمود: راست گفتی! ای علی!»

۳۰۵ (۳۴) قطب راوندی در کتاب الدعوات از امیر مؤمنان روایت کرده که فرمود: «رسول خدا مرا فراخواند و فرمود: ای علی! هنگامی که تصمیم به خوابیدن گرفتی، پس بر تو باد به استغفار و درود بر من و بگو:

پیراسته است خدا و ستایش ویژهٔ خداست و معبودی جز خدای یکتا نیست و بزرگ‌تر است خدا و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر به دست خدای بلند مرتبه و بزرگ.

و سورهٔ «قل هو الله احد» را بسیار تلاوت کن، که آن نور قرآن است و بر تو باد به خواندن آیة الکرسی؛ چراکه در هر حرف آن هزار برکت و هزار رحمت است.»

در احادیث باب ۲۳ باب‌های فضایل قرآن، گذشت آنچه بر بخش پایانی این باب دلالت می‌کند.

و در حدیث ابوخدیجه گذشت: «هرگاه یکی از شما پس از نماز پهلویش را بر رختخواب گذارد، تسبیح فاطمهٔ زهرا را بگوید و سپس آیة الکرسی را تلاوت کند، پس حتماً تا هنگام صبح از هر چیز محفوظ خواهد بود.»[1]

و در حدیث مکارم گذشت: «... و دست راستش را زیر گونهٔ راست قرار دهد، سپس بگوید: خدایا! در روزی که بندگانت را بر می‌انگیزی، مرا از عذابت نگهدار.»[2]

---

۱. باب ۲۰ از باب‌های مسافرت، حدیث ۵.

۲. باب ۱۳ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۱۰.

(١٦)

باب ما يستحبّ أن يعمل من رأى في منامه ما يكره

۳۰۶ ۳۱۵۲۰ (١) كافي ١٤٢/٨: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا رأى الرّجل ما يكره في منامه فليتحوّل عن شقّه الّذى كان عليه نائماً وليقل إنّما النّجوى مِنْ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ الله ثمّ ليقل عذت[١] بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه[٢] المرسلون وعباده[٣] الصالحون من شرّ ما رأيت ومن شرّ الشيطان الرجيم. مستدرك ١١١/٥: السيّد عليّ بن طاووس في فلاح السائل عن ابن عقدة عن ابن فضّال عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبى عمير عن معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ نحوه.

۳۰۷ ۳۱۵۲۱ (٢) كافى ١٤٢/٨: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعلى بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبدى عن أبى الورد عن أبى جعفر ﷺ قال قال رسول اللهﷺ لفاطمة ﷺ فى رؤياها الّتى رأتها قولى أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ (كلّ ـ خ) ما رأيت فى ليلتى هذه ان يصيبنى منه سوء أو شىء أكرهه ثمّ انقلبى عن يسارك ثلاث مرّات (والظّاهر انّ الصحيح ـ ثمّ اتفلى عن يسارك ثلث مرّات كما فى الرواية الآتية).

۳۰۸ ۳۱۵۲۲ (٣) مستدرك ١١١/٥: السيّد علىّ بن طاووس فى فلاح السائل عن التّلعكبرىّ عن علىّ بن محمّد بن يعقوب العجلي عن ابن فضّال عن محمّد بن الوليد عن أبان بن عثمان عن عبدالله وسليمان عن أبى جعفر عن أبى عبدالله ﷺ قال شكت فاطمة ﷺ الى رسول اللهﷺ ما تلقاه فى المنام فقال لها إذا رأيت شيئاً من ذلك فقولى أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياء الله المرسلون وعباد الله الصّالحون من شرّ رؤياى الّتي رأيت أن تضرّني فى دينى ودنياى واتفلى على يسارك ثلاثاً.

---

١. أعوذ ـ ك.　　٢. وأنبياء الله ـ ك.　　٣. وعباد الله ـ ك.

باب ۱۶

کارهای مستحب کسی که خواب‌های بد می‌بیند

(۱) معاویه بن عمار از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: ۳۰۶

«هرگاه کسی خواب ناخوشایندی دید، از آن طرف که بر آن خوابیده بود، تغییر حالت دهد و بگوید: همانا دِرگوشی سخن گفتن از شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین سازد و هیچ گزندی به آنان نمی‌رساند، مگر با اجازهٔ خدا.

آن‌گاه بگوید: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته بدان پناه می‌برند، از شرّ آنچه دیدم و از شرّ شیطان رانده شده.»

(۲) ابوالورد از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: ۳۰۷

«پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ خواب [ناخوشایندی] که فاطمه﵂ دیده بود، به وی فرمود:

بگو: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش بدان پناه می‌برند، از شرّ هر آنچه امشب در خواب دیدم ـ از هر گزند یا چیز ناخوشایندی که به من رسد.

سپس سه مرتبه از سمت چپت روی گردان.»

ظاهراً صحیح [جملهٔ اخیر] ـ همان‌گونه که در حدیث آینده خواهد آمد ـ این است: «سپس در سمت چپ، آب دهان بینداز.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳) ابوجعفر روایت می‌کند که امام صادق﵇ فرمود: ۳۰۸

«فاطمه﵂ دربارهٔ خوابی که دیده بود، به پیامبرﷺ شکایت کرد. رسول خداﷺ به وی فرمود:

هرگاه خوابی این‌گونه دیدی، بگو:

پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش بدان پناه می‌برند، از شرّ رؤیایی که مشاهده کردم و از این‌که به دین و دنیای من زیان رساند. و سه مرتبه در سمت چپت، آب دهان بینداز.»

۳۰۹ ۳۱۵۲۳ (۴) مستدرك ۱۱۲/۵: السيّد عليّ بن طاووس في فلاح السائل عن محمّد بن أحمد بن علي البزّاز عن أحمد ابن محمّد بن سعيد عن يحيى بن زكريّا بن شيبان عن الحسن بن علي ابن أبي حمزة البطائني عن أبيه وحسين بن أبي العلاء عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال فإن رأيت في منامك ما تكره فقل حين تستيقظ أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياء الله المرسلون وعباد الله الصّالحون والأئمّة الرّاشدون المهديّون من شرّ ما رأيت ومن شرّ رؤياي أن تضرّني ومن شرّ الشيطان الرّجيم ثمّ اتفل على يسارك ثلاثاً.

۳۱۰ ۳۱۵۲۴ (۵) عدّة الدّاعي ۲۶۱: روى أبو قتادة الحرث بن الربعيّ قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الرّؤيا الصّالحة من الله فإذا رأى أحدكم ما يحبّ فلا يحدّث بها إلّا من يحبّ وإذا رأى رؤيا مكروهة فيتفل عن يساره (ثلاثاً ـ خ) وليتعوّذ من شرّ الشيطان وشرّها ولا يحدّث بها أحداً فإنّها لن تضرّه.

۳۱۱ ۳۱۵۲۵ (۶) عدّة الدّاعي ۲۶۱: (قال) لدفع عاقبة الرؤيا المكروهة أن تسجد عقيب ما تستيقظ منها بلافصل وتثني على الله تعالى بما تيسّر لك من الثّناء ثمّ تصلّي على محمّد وآل محمّد وتتضرّع إلى الله تعالى وتسأله كفايتها وسلامة عاقبتها فإنّك لاترى لها أثراً بفضل الله ورحمته.

۳۱۲ ۳۱۵۲۶ (۷) تفسير القمي ۳۵۵/۲: حدّثني أبي عن محمّد بن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان سبب نزول هذه الآية ﴿إنّما النّجوى من الشّيطان لِيَحْزُنَ الّذينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضارِّهِم شَيْئاً إلّا بِإذْنِ الله وَعلَى الله فَلْيَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ﴾ انّ فاطمة عليها السلام رأت في منامها أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله همّ أن يخرج هو وفاطمة وعلي والحسن والحسين صلوات الله عليهم من المدينة فخرجوا حتّى جاوزوا من حيطان المدينة فعرض لهم طريقان فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين حتّى انتهى بهم إلى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله صلى الله عليه وآله شاة كُبْراء[1] وهي الّتي في أحد أُذنيها نقط بيض فأمر بذبحها فلمّا أكلوا منها ماتوا في مكانهم فانتبهت فاطمة باكية ذعرة فلم تخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك.

---

۱. شاة ذراء ـ تفسير الصافي.

(۴) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: ۳۰۹

«هرگاه خواب ناخوشایندی دیدی، پس از بیدار شدن بگو:

پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسل وی و بندگان شایسته‌اش و امامان رستگار و رهنمون شده بدان پناه می‌برند، از شرّ آنچه دیدم و از شرّ رویایم، که به من آسیب رساند و از شرّ شیطان رانده شده. آن‌گاه سه مرتبه سمت چپت، آب دهان بینداز.»

(۵) ابوقتاده حرث بن ربعی روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۱۰

«رؤیای نیک از جانب خداست. پس هر گاه یکی از شما آنچه دوست دارد در خواب دید، آن را جز برای محبوبش بازگو نکند و هرگاه خواب ناخوشایندی دید، پس (سه مرتبه) سمت چپش آب دهان بیندازد و از شرّ شیطان و شرّ رویایش [به خدا] پناه ببرد و آن را برای احدی بازگو نکند که در این صورت زیانی به وی نمی‌رساند.»

(۶) در کتاب عدة الداعی آمده است: ۳۱۱

«برای برطرف کردن پی‌آمدهای رویای ناخوشایند، پس از بیدار شدن بلافاصله به سجده می‌روی و هرگونه که می‌توانی خدا را ثنا می‌گویی، سپس بر محمد و خاندانش درود می‌فرستی و در پیشگاه خداوند تضرع می‌کنی و از وی برطرف نمودن آن و سلامت فرجامش را درخواست می‌کنی که در این صورت با فضل و رحمت خداوند گزندی از آن مشاهده نمی‌کنی!»

(۷) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق فرمود: ۳۱۲

«شأن نزول آیهٔ: **همانا سخن در گوشی از شیطان است، تا مؤمنان را اندوهگین سازد، ولی او جز با اجازهٔ خدا، به آنان گزند و آسیبی نمی‌تواند برساند و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند**، چنین است که فاطمه ﷺ خواب دید، پیامبر اکرم ﷺ همراه وی و علی و حسن و حسین ﷺ تصمیم به بیرون رفتن از مدینه گرفته است. آن‌گاه رفتند تا از خانه‌های شهر گذشتند. در آنجا بر سر دوراهی رسیدند. پیامبر اکرم ﷺ مسیر سمت راست را انتخاب کرد و رفتند تا به آب و نخلستانی رسیدند. پیامبر اکرم ﷺ گوسفندی خرید که در یکی از گوش‌هایش خال‌های سفیدی بود. رسول خدا ﷺ دستور ذبح کردن آن را داد [و غذایی آماده کردند]؛ ولی پس از خوردن آن، همگی بلافاصله مردند. فاطمه ﷺ گریان و ترسان از خواب بیدار شد و در مورد رؤیایش سخنی با پیامبر ﷺ نگفت.

فردا صبح، پیامبر اکرم ﷺ الاغی آورد، فاطمه ﷺ را بر آن سوار کرد و به علی ﷺ، حسن و حسین ﷺ دستور داد از مدینه به همان شکل که فاطمه ﷺ در خواب دیده بود، حرکت کنند. هنگامی که آنان از خانه‌های مدینه دور شدند، بر سر دوراهی رسیدند و پیامبر ﷺ - همانند خواب فاطمه ﷺ - راه سمت راست را برگزید. رفتند تا به محل آب و نخلستانی رسیدند. پیامبر ﷺ گوسفندی با همان نشانی که فاطمه دیده بود خرید، آن‌گاه دستور داد گوسفند را سر بریدند و کباب کردند. وقتی تصمیم به خوردن گرفتند، فاطمه ﷺ از ترس این‌که مبادا بمیرند، برخاست و در گوشه‌ای دور از چشم دیگران شروع به گریستن کرد.

فلمّا أصبحت جاء رسول الله ﷺ بحمار فأركب عليه فاطمة وأمر أن يخرج أمير المؤمنين والحسن والحسين ﷺ من المدينة كما رأت فاطمة في نومها فلمّا خرجوا من حيطان المدينة عرض لهم طريقان فأخذ رسول الله ﷺ ذات اليمين كمارأت فاطمة ﷺ حتّى انتهوا الى موضع فيه نخل وماء فاشترى رسول الله ﷺ شاة ذراء كما رأت فاطمة ﷺ فأمر بذبحها فذبحت وشويت فلمّا أرادوا أكلها قامت فاطمة وتنحّت ناحية منهم تبكي مخافة أن يموتوا.

فطلبها رسول الله ﷺ حتّى وقع عليها وهي تبكي فقال ما شأنك يا بنيّة قالت يا رسول الله رأيت البارحة كذا وكذا في نومي وقد فعلت أنت كما رأيته في نومي فتنحّيت عنكم لأن لا أريكم تموتون فقام رسول الله ﷺ فصلّي ركعتين ثمّ ناجى ربّه فنزل عليه جبرئيل ﷺ فقال يا محمّد هذا شيطان يقال له الزها وهو الّذي أرى فاطمة هذه الرؤيا ويؤذي المؤمنين في نومهم ما يغتمّون به فأمر جبرئيل ﷺ أن يأتي به إلى رسول الله ﷺ فجاء به إلى رسول الله ﷺ فقال له أنت أريت فاطمة هذه الرؤيا فقال نعم يا محمّد فبزق عليه ثلاث بزقات فشجّه في ثلاث مواضع.

ثمّ قال جبرئيل لمحمّد ﷺ قل يا محمّد إذا رأيت في منامك شيئاً تكرهه أو رأى أحد من المؤمنين فليقل أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياء الله المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ مارأيت من رؤياي ويقرء الحمد والمعوّذتين وقل هو الله أحد ويتفل عن يساره ثلاث تفلات فإنّه لا يضرّه مارأى فأنزل الله على رسوله ﴿إنّما النّجوى مِنَ الشّيطانِ﴾ الآية.

۳۱۳ ۲۱۵۲۷ (۸) كافي ۳۳۵/۸: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن معمّر بن خلّاد قال سمعت أبا الحسن ﷺ يقول ربّما رأيت الرّؤيا فاعبّرها والرّؤيا على ما تعبّر.

۳۱٤ ۲۱۵۲۸ (۹) وفيه ـ عنه عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن الحسن بن جهم قال سمعت أبا الحسن ﷺ يقول الرّؤيا على ما تعبّر فقلت له انّ بعض أصحابنا روى انّ رؤيا الملك كانت اضغاث أحلام فقال أبو الحسن ﷺ انّ امرأة رأت على عهد رسول الله ﷺ انّ جذع بيتها قد انكسرت فأتت رسول الله ﷺ فقصّت عليه الرؤيا فقال لها النّبيّ ﷺ يقدم زوجك ويأتي وهو صالح وقد كان زوجها غائباً فقدم كما قال النّبيّ ﷺ ثمّ غاب عنها زوجها غيبة أخرى فرأت في المنام كأنّ جذع بيتها قد انكسر فأتت النّبيّ ﷺ فقصّت عليه الرؤيا فقال لها يقدم زوجك

پس از غیبت فاطمه، پیامبر اکرم به جستجوی وی پرداخت، تا سرانجام او را با چشمان گریان یافت و از او پرسید: ای دختر عزیزم! چه اتفاقی افتاده است؟

فاطمه پاسخ داد: دیشب در خواب چنین و چنان دیدم و امروز شما همهٔ آن کارها را انجام دادید، به همین دلیل از شما فاصله گرفتم تا شاهد مرگ‌تان نباشم!

رسول خدا برخاست، دو رکعت نماز بجا آورد و با پروردگارش به مناجات پرداخت، پس جبرئیل بر وی فرود آمد و گفت:

ای محمد! این شیطانی است به نام «زها» که این رویا را به فاطمه نشان داده است و مؤمنان را به آنچه ناراحت‌شان می‌کند، در خواب می‌آزارد. آن‌گاه جبرئیل دستور داد زها را نزد پیامبر حاضر کردند و به او گفت: تو بودی که این رویا را به فاطمه نشان دادی؟ زها گفت: آری، ای محمد! پس پیامبر اکرم سه بار به وی آب دهان انداخت و سه جای سر او را مجروح کرد. آن‌گاه جبرئیل به پیامبر گفت:

ای محمد! هرگاه در خوابت چیز ناخوشایندی دیدی یا یکی از مؤمنان [خواب ناخوشایندی] دید، بگویید: پناه می‌برم به آنچه فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسلش و بندگان شایسته‌اش به آن پناه می‌برند، از شرّ رویایی که دیدم. و سورهٔ حمد و «قل اعوذ برب الناس» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل هو الله احد» را بخواند و در سمت چپ خود سه بار آب دهان بیندازد، پس آن خواب زیانی به وی نمی‌رساند.

آن‌گاه خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: همانا سخن درِ گوشی از شیطان است. ...»

۲۱۳ (۸) معمّر بن خلاد روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر فرمود:

«چه بسا خوابی می‌بینم، پس آن را [به صورت خوب] تعبیر می‌کنم و رویا به همان صورتی است که تعبیر می‌شود.»

۲۱۴ (۹) حسن بن جهم روایت می‌کند که امام کاظم فرمود:

«رویا به همان گونه‌ای است که تعبیر شود!

حسن بن جهم گفت: برخی از شیعیان روایت می‌کنند که رویای پادشاه مصر از نوع خواب‌های آشفته و پریشان بود.

امام فرمود: در زمان پیامبر اکرم زنی که شوهرش در سفر بود، در خواب دید ستون خانه‌اش شکست. به حضور پیامبر رسید و رویایش را برای حضرت بازگفت. پیامبر اکرم فرمود:

شوهرت به خوبی و سلامت از سفر بازمی‌گردد.

پس از مدتی همان‌گونه شد که پیامبر فرموده بود. آن‌گاه بار دیگر شوهر آن زن به مسافرت رفت و او در خواب دید که گویا ستون خانه‌اش در هم شکست. آن زن این بار نیز خدمت پیامبر اکرم رسید و خوابش را بازگو کرد. پیامبر اکرم فرمود:

شوهرت به خوبی و سلامت از سفر بازمی‌گردد. این بار نیز شوهرش همان‌گونه که پیامبر

ويأتي صالحاً فقدم على ما قال ثمّ غاب زوجها ثالثة فرأت في منامها أنّ جذع بيتها قد انكسر فلقيت رجلاً أعسر فقصّت عليه الرؤيا فقال لها الرّجل السوء: يموت زوجك قال فبلغ [ذلك] النّبيّ ﷺ فقال ألا كان عبّر لها خيراً.

۳۱۵ (۱۰) **كافي** ۳۳۶/۸: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و علي بن إبراهيم عن أبيه [جميعاً] عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر ؑ انّ رسول الله ﷺ كان يقول انّ رؤيا المؤمن ترفّ بين السّماء والأرض على رأس صاحبها حتّى يعبّرها لنفسه أو يعبّرها له مثله فإذا عبّرت لزمت الأرض فلا تقصّوا رؤياكم إلّا على من يعقل.
۲۱۵۲۹

(۱۷)

باب ماورد في جمع المال من الحلال للإنفاق على العيال وفي الطّاعات وصيانة العرض والإستعانة به على الآخرة ولئلّا يكون عيالاً على النّاس

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۳، ۲۵۴، ۲۶۲: ﴿ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنفِقُونَ يَا ايُّها الَّذينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أن يأتيَ يَوْمٌ لاَبَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ وَلاَ شَفاعَةٌ اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ في سَبيلِ اللّهِ ثُمَّ لاَيُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنّاً وَلاَ أَذىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِم وَلاَ يَحْزَنُونَ﴾.

النّساء (۴): ۳۹، ۹۵: ﴿وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الاخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَكانَ اللّهُ بِهِمْ عَليماً لاَيَسْتَوِي الْقاعِدونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ غَيْرُ أُولي الضَّرَرِ وَالْمُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدِينَ دَرَجَةً﴾.

التوبة (۹): ۲۰، ۲۱، ۸۸، ۸۹، ۱۱۱: ﴿اَلَّذينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سبيلِ اللّهِ بِأَموَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمِ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحمَةٍ مِنْهُ وَرِضوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعيمٌ مُقِيمٌ لكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَأُولئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولئكَ هُمُ الْمُفْلِحُون أَعَدَ اللّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهارُ خَالِدِينَ فِيها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَموَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الآيةَ﴾.

فرموده بود، از سفر بازگشت. پس از مدتی شوهرش برای بار سوم به مسافرت رفت و آن زن در خواب دید ستون خانه‌اش در هم شکست. پس با مرد شومی برخورد کرد و رویایش را برای وی بازگفت. مرد بدسرشت به آن زن گفت: شوهرت می‌میرد! وقتی این ماجرا به گوش پیامبر اکرمﷺ رسید، فرمود:

چرا آن مرد، خواب آن زن را خوب تعبیر نکرد!»

۳۱۵ (۱۰) **جابر بن یزید از امام باقر** روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ می‌فرمود: «رویای مؤمن میان آسمان و زمین گِرد سر صاحبش پرواز می‌کند، تا این‌که آن را برای خود تعبیر یا دیگری آن را برایش تعبیر کند. وقتی که تعبیر شد، بر زمین می‌نشیند. پس رؤیای‌تان را جز برای شخص خردمند بازگو نکنید.»

باب ۱۷

جمع کردن مال حلال برای خانواده و طاعت خدا و صیانت آبرو و یاری رساندن به آخرت برای این‌که نان‌خور مردم نباشد

خداوند متعال می‌فرماید:

کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان دادیم، انفاق می‌کنند[۱].

ای کسانی که ایمان آوردید، پیش از آن‌که روزی فرارسد که در آن از سوداگری، دوستی‌های صمیمی و وساطت خبری نیست، از آنچه به شما روزی دادیم، انفاق کنید[۲].

کسانی که اموال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند سپس به دنبال آن منت نمی‌گزارند و آزار نمی‌رسانند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان است و بیم و اندوهی ندارند[۳].

چه می‌شد اگر به خدا و روز واپسین ایمان آورده بودند و از آنچه به ایشان روزی دادیم، انفاق کرده بودند و خداوند به آنان آگاه است[۴].

مؤمنانِ نشستهٔ غیر بیمار با تلاشگران در راه خدا با مال و جان مساوی نیستند. خداوند جهادگران با مال و جان را بر نشستگان [درجه‌ای بزرگ] برتری داد[۵].

کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند، نزد خدا مرتبهٔ بزرگ‌تری دارند و آنان ـ خودشان ـ رستگارند.

پروردگارشان به آنان بشارت می‌دهد، به رحمتی [ویژه] از جانب خودش و خشنودی و بهشت‌هایی برای ایشان، که در آن‌ها نعمت‌های جاودانی است[۶].

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با مال و جان‌شان جهاد کردند و آنان برای‌شان خوبی‌هاست و آنان خود رستگارند.

---

۱. بقره ۳/۲. ۲. بقره ۲۵۴/۲. ۳. بقره ۲۶۲/۲.

۴. نساء ۳۹/۴. ۵. نساء ۹۵/۴. ۶. توبه ۲۰/۹ و ۲۱.

سبأ (٣٤): ٣٧ ﴿وَما أَمْوالُكُمْ وَلاَ أَوْلاَدُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنا زُلْفَى إِلاَّ مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولئك لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَهُمْ فِي الغُرُفاتِ آمِنُونَ﴾.

والآيات الدالّة على انّ المال إذا أنفق في سبيل الله يوجب الجنّة كثيرة جداً فيستفاد من جميعها أنّ جمع المال للإنفاق أمر مرغوب فيه.

٣١٦ ٢١٥٣٠ (١) **كافي ٧٢/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبى عبدالله عن عبدالرّحمن بن محمّد عن الحارث بن بهرام عن **عمرو** بن جميع قال **فقيه ١٠٢/٣**: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لا خير فى من لا يحبّ جمع المال (من حلال ـ كا ـ فقيه) يكفّ به وجهه ويقضى به دينه ويصل به رحمه (يعني من حلال ـ يب) **تهذيب ٧/٤**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبى عبدالله عن[1] عبدالرّحمان بن محمّد عن الحرث بن عمرو قال سمعته يقول (وذكر مثله). **ثواب الأعمال ٢١٥**: أبي رحمه الله قال حدّثنى سعد بن عبدالله عن أحمد بن أبى عبدالله عن أبى عبيدة عن عبدالرّحمن بن محمّد عن الحارث بن بهرام عن عمرو بن جميع نحوه إلى قوله دينه.

٣١٧ ٢١٥٣١ (٢) **كافي ٧١/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن **عبدالأعلى** عن أبىعبدالله عليه السلام قال سلوا الله الغنى فى الدّنيا والعافية وفى الآخرة المغفرة والجنّة.

٣١٨ ٢١٥٣٢ (٣) **أمالي ابن الطوسى ١٩٣**: عن أبيه قال أخبرنا محمّد بن محمّد قال أخبرنا أبوبكر محمّد بن عمر بن سلم بن البرّاء المعروف بابن الجعابى قال حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني المعروف بابن عقدة قال: حدّثنا يحيى بن زكريا بن شيبان قال: حدّثنا محمّد بن مروان الذهلى عن عمرو بن سيف الأزدي قال: قال لى أبو عبدالله جعفر بن محمّد عليه السلام لاتدَع طلب الرزق من حلّه. فإنّه أعون لك على دينك وأعقل راحلتك وتوكّل.

٣١٩ ٢١٥٣٣ (٤) **إرشاد القلوب ٢٠٣**: روى عن **أميرالمؤمنين** عليه السلام فى حديث طويل انّ النبيّ صلى الله عليه وآله سأل ربّه سبحانه ليلة المعراج فقال يا ربّ أيّ الأعمال أفضل (إلى أن قال) فقال الله تعالى يا أحمد انّ العبادة عشرة أجزاء تسعة منها طلب الحلال فإنْ أطيب مطعمك ومشربك فأنت فى حفظى وكنفى.

---

١. بن عبدالرّحمان فى المصدر والظاهر انّه غلط.

خداوند برای‌شان باغ‌هایی با نهرهای جاری در زیرشان آماده کرده است، در آن‌ها جاودان هستند، آن رستگاری بزرگی است[1].

خداوند از مؤمنان جان و مال‌شان را خریده است، به این‌که برای‌شان بهشت باشد...[2].

این‌گونه نیست که مال‌ها و فرزندان‌تان مقام شما را به ما نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پس آنان به خاطر اعمال‌شان پاداشی دوچندان دارند و آنان در بناهای عالی و رفیع در ایمنی و آرامش هستند[3].

آیه‌های بسیاری از قرآن دلالت می‌کنند که انفاق مال و ثروت در راه خدا موجب بهشت است و از همهٔ آن‌ها استفاده می‌شود که مال‌اندوزی برای انفاق، کاری پسندیده است.

۳۱۶ (۱) عمرو بن جمیع روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود:

«کسی که برای حفظ آبرو، پرداخت بدهی و نیکی به خویشانش دوستدار مال‌اندوزی از راه حلال نباشد، در او هیچ خیر و خوبی نیست.»

این حدیث با سندهای مختلف روایت شده و در کتاب ثواب الاعمال نیکی به خویشان ذکر نشده است.

۳۱۷ (۲) عبدالاعلی روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود:

«از خدا در دنیا بی‌نیازی و عافیت [سلامتی بدن و روح] و در آخرت آمرزش و بهشت درخواست کنید.»

۳۱۸ (۳) عمرو بن سیف اَزْدی روایت می‌کند که امام صادق ﷺ به او فرمود:

«طلب روزی از راه حلال را رها نکن؛ زیرا آن در دینت بیشتر به تو کمک می‌کند. و بر شترت پای‌بند بزن و توکل کن.»

۳۱۹ (۴) در یک حدیث طولانی از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که در شب معراج، پیامبر اکرم ﷺ از پروردگارش پرسید: «ای پروردگار من! کدامین اعمال برتر است؟... خداوند متعال فرمود:

ای احمد! عبادت ده بخش است، نُه بخش آن در طلب [روزی] حلال است. پس اگر آب و غذایت پاک شد، تو در حفظ و پناه من خواهی بود.»

---

۱. توبه ۹/۸۸ـ۸۹. ۲. توبه ۹/۱۱۱. ۳. سبا ۳۴/۳۷.

۳۲۰ ۲۱۵۳۴ (۵) غرر الحکم ۲۱۶: قال أميرالمؤمنين ﷺ انّ انفاق هذا المال فى طاعة الله أعظم نعمة وانفاقه في معصية الله أعظم محنة.

۳۲۱ ۲۱۵۳۵ (۶) وفيه ۱۶۴: ألا وانّ من النّعم سعة المال وأفضل من سعة المال صحّة البدن وأفضل من صحّة البدن تقوى القلب.

۳۲۲ ۲۱۵۳۶ (۷) تهذیب ۳۲۷/۶: محمّد بن يعقوب عن كافی ۷۲/۵: على بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن هشام بن سالم عن عبدالله ابن أبی يعفور قال قال رجل لأبی عبدالله ﷺ والله انّا لنطلب الدّنيا ونحبّ أن نؤتى بها[1] فقال تحبّ أن تصنع بها ماذا قال أعود بها على نفسی وعيالی وأصل بها[2] وأتصدّق بها واحُجّ وأعتمر فقال أبو عبدالله ﷺ ليس هذا طلب الدّنيا هذا طلب الآخرة.

۳۲۳ ۲۱۵۳۷ (۸) أمالی الطّوسی ۶۶۲: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ بن الحسن الطوسی ﷺ قال أخبرنا أبو عبدالله الحسين بن إبراهيم لقزوينی قال أخبرنا أبو عبدالله محمّد بن وهبان الهنائی البصری قال حدّثنی أحمد بن إبراهيم بن أحمد قال أخبرنی أبو محمّد الحسن بن علیّ بن عبدالكريم الزعفرانی قال حدّثنی أحمد بن محمّد بن خالد البرقی أبو جعفر قال حدّثنی أبی عن محمّد ابن أبی عمير عن هشام بن سالم عن عبدالله ابن أبی يعفور قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول انّا لنحبّ الدنيا وأن لا نعطاها خير لنا وما أعطی أحد منها شيئاً إلّا نقص حظّه فی الآخرة قال فقال له رجل انّا والله لنطلب الدّنيا فقال له أبو عبدالله ﷺ تصنع بها ماذا وذكر نحوه.

السرائر ۴۷۵: ومن ذلك ما أورده أبان بن تغلب قال محمّد بن عبدالله بن زرارة عن محمّد بن أبی عمير عن هشام بن سالم عن عبدالله بن أبی يعفور قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول انّا لنحبّ الدّنيا(وذكر نحوه)إلّا انّ فيها ـ فقال تصنع ماذا قال قلت أتزوّج منها وأحجّ وأنفق على عيالی وأنيل إخوانی وأتصدّق.

۳۲۴ ۲۱۵۳۸ (۹) العلل ۶۰۴: أبیﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا محمّد بن الحسين عن ابن محبوب عن إبراهيم الجازی (الجاری ـ خ) عن أبی بصير قال ذكرنا عند أبی جعفر ﷺ من

---

۱. نؤتاها ـ كا.   ۲. منها ـ يب.

(۵) امیر مؤمنان؛ فرمود: ۳۲۰

«انفاق این مال در راه اطاعت خدا، بزرگ‌ترین نعمت است و هزینه کردن آن در راه معصیت و نافرمانی خدا، بزرگ‌ترین رنج و محنت است.»

(۶) و نیز آن حضرت فرمود: ۳۲۱

«بدانید که یکی از نعمت‌ها مال و ثروت فراوان است و برتر از مال فراوان، تندرستی بدن است و برتر از تندرستی بدن، تقوای قلب است.»

(۷) عبدالله ابن ابی یعفور می‌گوید: ۳۲۲

«شخصی به امام صادق؛ عرض کرد:

به خدا سوگند! ما دنیاطلب هستیم و دوست داریم به آن دست یابیم!

امام؛ پرسید: دوست داری با آن چه کنی؟

آن مرد پاسخ داد: خرج خود و خانواده‌ام کنم، صلهٔ رحم و نیکی به خویشانم نمایم، با آن صدقه دهم و حج و عمره بجا آورم!

امام صادق؛ فرمود: این دنیاطلبی نیست بلکه طلب آخرت است!»

(۸) عبدالله بن ابی یعفور روایت می‌کند که از امام صادق؛ شنیدم فرمود: «البته ما دنیا را دوست داریم؛ ولی اگر به ما عنایت نشود، برای‌مان بهتر است. چیزی از دنیا به احدی بخشیده نشد مگر این‌که از بهره‌اش در آخرت کاسته گردید. ۳۲۳

در این هنگام شخصی به امام عرض کرد: به خدا سوگند! ما دنیاطلب هستیم!

امام پرسید: با آن چه می‌کنید؟»... ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث گذشته است.

ابن ادریس نظیر این حدیث را در کتاب سرائر آورده است، با این تفاوت که پاسخ آن مرد به امام؛ را این‌گونه گزارش کرده است:

«با آن ازدواج می‌کنم، حج می‌گزارم، خرج خانواده‌ام می‌کنم، به برادران دینی‌ام می‌بخشم و صدقه می‌دهم.»

(۹) ابوبصیر می‌گوید: «در حضور امام باقر؛ از ثروتمندان شیعه بدگویی کردیم. گویا امام؛ از سخنان ما ناخشنود شد و فرمود: ۳۲۴

ای ابومحمد! وقتی مؤمن ثروتمند، مهربان و بسیار نیکوکار باشد و به هم‌کیشانش نیکی کند،

الأغنياء من الشيعة فكأنّه كرّه ماسمع منّا فيهم قال يا أبا محمّد إذا كان المؤمن غنيّاً رحيماً وصولاً له معروف إلى أصحابه أعطاه الله أجر ما ينفق في البرّ أجره مرّتين ضعفين لأنّ الله ﷻ يقول في كتابه وَما اَمْوالُكُم وَلا اَولادُكم بالّتي تُقَرِّبُكُم عندنا زُلْفى اِلّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاُولٰئك لَهُمْ جَزاءُ الضِّعفِ بِما عَمِلُوا وَهُمْ فِي الغُرفاتِ آمِنُون (وتقدّم نحوه عن تفسير عليّ بن إبراهيم في باب (١٤) انّ الغنّي إذا كان وصولاً برحمه أضعف الله له الأجر من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال ج ٩).

۳۲۵ (١٠) **رجال الكشّي ٤٠٢**: محمّد بن مسعود قال: حدّثني محمّد بن نصير قال: حدّثني محمّد بن عيسى عن زياد القنديّ قال: كان أبو عبدالله ؑ إذا رأى اسحاق بن عمّار وإسماعيل ابن عمّار قال: وقديجمعهما الأقوام[1] يعني الدّنيا والآخرة. ۲۱۵۳۹

۳۲۶ (١١) **غرر الحكم ١٧**: قال ؑ القبر خير من الفقر. ۲۱۵۴۰

۳۲۷ (١٢) **العوالي ١٢٦/١**: روى أبو سعيد الخدري قال: قال رسول الله ﷺ هلك المثرون قلت: يا رسول الله إلّا من؟ فأعادها ثلاثاً. ثمّ قال «إلّا من هكذا وهكذا[2]. وقليل ماهم». ۲۱۵۴۱

۳۲۸ (١٣) **عدّة الداعي ٩٢**: روى عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول تكون أمّتي في الدّنيا ثلاثة أطباق، **أمّا** الطبق الأوّل فلا يحبّون جمع المال وادّخاره ولا يسعون في اقتنائه واحتكاره، وإنّما رضاهم من الدّنيا سدّ جوعة وستر عورة وغناهم منها ما بلغ بهم الآخرة فأولئك هم الآمنون الّذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. ۲۱۵۴۲

وأمّا الطبق الثّاني فإنّهم يحبّون جمع المال من أطيب وجوهه وأحسن سبله يصلون به أرحامهم ويبرّون به إخوانهم ويواسون به فقرائهم ولعضّ أحدهم على الرّضف[3] أيسر عليه من أن يكتسب درهماً من غير حلّه أو يمنعه من حقّه أو يكون له خازناً إلى يوم موته فأولئك الّذين إن نوقشوا عذّبوا وإن عفي عنهم سلموا.

وأمّا الطبق الثالث فإنّهم يحبّون جمع المال ممّا حلّ وحرم ومنعه ممّا افترض ووجب، إن أنفقوا (أنفقوه ـ خ ـ بحار) إسرافاً وبداراً وإن أمسكوه (أمسكوه ـ خ ـ بحار) بخلاً واحتكاراً

---

١. لأقوام ـ خ. ٢. أي إلّا من صرفه في طريق الخيرات والمبرّات.
٣. أي الحجارة المحماة على النّار ـ مجمع ـ الرصيف ـ خ بحار ـ الرصف ـ خ.

خداوند پاداش آنچه در راه خیر مصرف کرده، دوبار دوچندان می‌دهد؛ زیرا خداوند در کتابش می‌فرماید:

اینگونه نیست که مال و فرزندان‌تان مقام شما را به ما نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، پس آنان به خاطر اعمال‌شان پاداش دوچندان دارند و آنان در بناهای عالی و رفیع در ایمنی و آرامش هستند.»

نظیر این حدیث، پیشتر از تفسیر علی بن ابراهیم گذشت.[1]

(۱۰) زیاد قندی می‌گوید: «هرگاه امام صادق﵇ اسحاق و اسماعیل ـ فرزندان عمار ـ را مشاهده ۳۲۵
می‌کرد، می‌فرمود: گروهی دنیا و آخرت را با هم جمع کرده‌اند.»

(۱۱) امیر مؤمنان﵇ فرمود: ۳۲۶

«قبر بهتر از فقر است.»

(۱۲) ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۳۲۷

«ثروتمندان هلاک شدند!

ابوسعید می‌گوید: به پیامبرﷺ گفتم: ای رسول خداﷺ! چه کسی از این استثناست؟

پیامبر اکرمﷺ سه بار دیگر فرمود: ثروتمندان هلاک شدند. آن‌گاه افزود: مگر کسانی که [سرمایه را در راه خیرات و مبرات صرف کنند] این‌گونه و این‌گونه باشند و آنان بسیار اندکند!»

(۱۳) عبدالله بن عمر روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۳۲۸

«امت من در دنیا سه طبقه‌اند: طبقهٔ اول دوستدار مال‌اندوزی و جمع‌آوری آن نیستند و در ذخیره نمودن و انباشته کردن آن تلاش نمی‌کنند و همانا از دنیا به اندازهٔ رفع گرسنگی و پوشاندن بدن راضی و خشنود هستند و آنچه آنان را به آخرت می‌رساند، از دنیا بی‌نیازشان کرده است. پس آن‌ها در ایمنی و آرامش هستند و ترس و اندوهی بر ایشان نیست.

طبقهٔ دوم دوستداران مال‌اندوزی از پاک‌ترین و نیکوترین راه‌ها هستند، تا به وسیلهٔ آن صلهٔرحم، نیکی به برادران دینی و کمک به نیازمندان نمایند. و به یقین در دهان گذاشتن سنگ گداخته برای آنان آسان‌تر از به دست آوردن درهمی از راه حرام یا نپرداختن حقوق آن یا اندوختن آن تا هنگام مرگ است. آنان کسانی هستند که اگر بادقت حسابرسی شوند، عذاب می‌شوند و اگر بخشیده شوند، سالم می‌مانند.

طبقهٔ سوم دوستداران مال‌اندوزی هستند از حرام و حلال و نپرداختن حقوقی که خدا فرض و واجب کرده است. هزینه‌کردن‌شان از روی اسراف و شتابزدگی است و خودداری نمودن‌شان از صرف مال به

---

۱. باب ۱۴ از باب‌های حقوق مالی مستحب مؤکد.

أُولئك الّذين ملكت الدّنيا زمام قلوبهم حتّى أوردتهم النّار بذنوبهم. البحار ١٠٣/١٦: أعلام الدّين عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال تكون أُمّتي في الدّنيا على ثلاثة أطباق وذكر نحوه إلى قوله احتكاراً.

٣٢٩ ٣٦٥٤٣ (١٤) كافي ٥/٦٥: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال دخل سفيان الثوري على أبي عبدالله عليه السلام فرأى عليه ثياب بيض كأنّها غرقئ البيض [1] فقال له انّ هذا اللّباس ليس من لباسك فقال له اسمع منّي وعِ ماأقول لك فإنّه خيرلك عاجلاً وآجلاً إن أنت متّ على السنّة والحقّ ولم تمت على بدعة، أخبرك انّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان في زمان مقفر [2] جدب [3] فأمّا إذا أقبلت الدّنيا فأحقّ أهلها بها أبرارها لافجّارها ومؤمنوها لا منافقوها ومسلموها لاكفّارها.

فما أنكرت ياثورى فوالله انّنى لمع ماترى ما أتى علىّ مذ عقلت صباح ولا مساء ولله فى مالى حقّ أمرنى أن أضعه موضعاً إلّا وضعته قال فأتاه قوم ممّن يظهرون الزهد ويدعون النّاس أن يكونوا معهم على مثل الذى هم عليه من التقشّف [4] فقالوا له انّ صاحبنا حَصِرَ [5] عن كلامك ولم تحضره حججه قال لهم فهاتوا حُججكم فقالوا له ان حججنا من كتاب الله فقال لهم فأدلوا [6] بها فإنّها أحقّ ما اتّبع وعمل به فقالوا يقول الله تبارك وتعالى مخبراً عن قوم من أصحاب النّبىّ صلى الله عليه وآله ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَلَو كانَ بِهِم خَصاصَة [7] وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئكَ هُمُ الْمُفْلِحُون﴾ فمدح فعلهم وقال فى موضع آخر ﴿وَيُطْعِمُونَ الطعام عَلى حُبِّه مِسْكيناً وَيَتيماً وَأَسيراً﴾ فنحن نكتفى بهذا.

فقال رجل من الجلساء انّا رأيناكم تزهدون في الأطعمة الطيّبة ومع ذلك تأمرون النّاس بالخروج من أموالهم حتّى تمتّعوا أنتم منها فقال أبو عبدالله عليه السلام دعوا عنكم مالا تنتفعون به أخبرونى ايّها النفر ألكم علم بناسخ القرآن من منسوخه ومحكمه من متشابهه الّذى فى مثله

---

١. غِرقئ كزبرج: القشرة الملتصقة ببياض البيض ـ بياض البيض الّذي يؤكل.
٢. زمان مقفر أى خالٍ من الطعام. ٣. الجدب هو القحط ـ اللسان.
٤. المتقشّف: الّذى يتبلّغ بالقوت وبالمرقع ـ ورجل متقشّف: تارك النظافة والترفّه ـ اللسان.
٥. حَصِرَ الرجل: عَيِى فى منطقه وقيل حَصِر لم يقدر على الكلام. وحصر صدره ضاق ـ اللسان.
٦. أى احضروها. ٧. أى الحاجة والفقر.

دلیل بخل و برای انباشته نمودن است. آنان کسانی هستند که دنیا اختیار دل‌های‌شان را به دست گرفته تا به خاطر گناهان‌شان، آنان را داخل در آتش نماید.»

این حدیث بدون جملهٔ آخر در کتاب اعلام الدین نیز آمده است.

۳۲۹ (۱۴) **مسعدة بن صدقه** می‌گوید: «سفیان ثوری وارد مجلس امام صادقؑ گردید و مشاهده کرد امامؑ لباس سفید لطیفی همانند پوستهٔ نازک داخلی تخم‌مرغ پوشیده است، پس گفت:

«این لباس، لباس تو نیست!

امامؑ به وی فرمود: از من بشنو و درک کن و به خاطر بسپار آنچه به تو می‌گویم؛ زیرا خیر دنیا و آخرت تو در آن است، در صورتی که بر روش [پیامبر] و حق بمیری و بر بدعت نمیری. به تو می‌گویم که رسول خداﷺ در زمان قحطی و تنگدستی می‌زیست. ولی هنگامی که دنیا رو کند، پس سزاوارترین اهل دنیا به نعمت‌های آن نیکوکاران هستند، نه تبهکاران؛ مؤمنان هستند، نه منافقان؛ مسلمانان هستند، نه کافران.

ای ثوری! آنچه برای من زشت و ناپسند دانستی، پس به خدا سوگند ـ من با همین وضعی که تو مرا مشاهده می‌کنی ـ از وقتی به مرحلهٔ درک و عقل رسیده‌ام، هرگز شب و روزی را سپری نکرده‌ام که خداوند در مال من حقی داشته باشد و دستور داده باشد آن را در جایی مصرف کنم مگر آن‌که در آن راه مصرف کرده‌ام.

مسعده می‌گوید: در این هنگام گروهی از زهدفروشان و دعوت‌کنندگان مردم به ترک دنیا و ژولیدگی ظاهر و ترک نظافت و پوشیدن لباس وصله‌دار و... وارد مجلس شدند و به دفاع از پیشوای‌شان سفیان ثوری پرداختند. آنان گفتند: پیشوای ما در جواب تو درماند و ادلهٔ خود را فراموش کرد!

امامؑ فرمود: شما دلیل‌های خود را بیان کنید!

یاران سفیان گفتند: دلیل ما از قرآن است!

امامؑ فرمود: آن را بیان کنید! زیرا قرآن شایسته‌ترین چیزی است که باید از آن پیروی گردد و به آن عمل شود!

یاران سفیان گفتند: خداوند ـ تبارک و تعالی ـ دربارهٔ وضعیت گروهی از یاران پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید:

[دیگران] را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود نیازمندند و هرکس از خِست خویش مصون ماند، پس آنان خود رستگارند[1].

و در جای دیگر می‌فرماید: **و به خاطر دوستی خدا به بینوا و یتیم و اسیر غذا می‌دادند**[2].

و ما به همین بسنده می‌کنیم.

در این هنگام یکی از حاضران در مجلس گفت: ما با چشم خود دیده‌ایم که شما به غذاهای لذیذ تمایل دارید و مردم را به زهد و ترک دنیا دعوت می‌کنید تا خود از آن بهره‌مند شوید.

امام صادقؑ فرمود: سخنانی را که سودی به حال‌تان ندارد، رها کنید!

آن‌گاه به یاران سفیان فرمود: ای گروه! به من بگویید: آیا شما ناسخ قرآن را از منسوخش و محکمات قرآن را از متشابهش باز می‌شناسید، که از همین‌جا این امت گمراه شدند، آنان‌که گمراه شدند و هلاک گردیدند، آنان‌که هلاک گردیدند؟

---

۱. حشر ۹/۵۹.　۲. دهر ۸/۷۶.

ضلّ من ضلّ وهلك من هلك من هذه الأُمّة فقالوا له أو بعضه فأمّا كلّه فلا فقال لهم فَمِن هنا أتيتم[۱] وكذلك أحاديث رسول اللهﷺ.

فأمّا ما ذكر ثَمّ[۲] من أخبار الله ﷻ ايّانا في كتابه عن القوم الّذين أخبر عنهم بحسن فعالهم فقد كان مباحاً جائزاً ولم يكونوا نهوا عنه وثوابهم منه على الله ﷻ وذلك انّ الله جلّ وتقدّس أمر بخلاف ما عملوا به فصار أمره ناسخاً لفعلهم وكان نهى الله تبارك وتعالى رحمة منه للمؤمنين ونظراً لكيلا يضرّوا بأنفسهم وعيالاتهم منهم الضعفة الصغار والولدان والشيخ الفاني والعجوز الكبيرة الّذين لايصبرون على الجوع فإن تصدّقت برغيفي ولا رغيف لي غيره ضاعوا وهلكوا جوعاً فمن ثَمّ قال رسول اللهﷺ خمس تمرات أو خمس قرص أو دنانير أو دراهم يملكها الإنسان وهو يريد أن يمضيها فأفضلها ما أنفقه الإنسان على والديه ثمّ الثانيه على نفسه وعياله ثمّ الثالثة على قرابته الفقراء ثمّ الرابعة على جيرانه الفقراء ثمّ الخامسة في سبيل الله وهو أخسّها أجراً.

وقال رسول اللهﷺ للأنصاري حين أعتق عند موته خمسة أو ستّة من الرّقيق ولم يكن يملك غيرهم وله أولاد صغار لو أعلمتموني أمره ما تركتكم تدفنوه مع المسلمين يترك صبية صغاراً يتكفّفون النّاس ثمّ قال حدّثني أبي أنّ رسول اللهﷺ قال ابدأ بمن تعول الأدنى فالأدنى ثمّ هذا ما نطق به الكتاب ردّاً لقوكم ونهياً عنه مفروضاً من الله العزيز الحكيم قال ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قِوَاماً﴾ أفلا ترون الله تبارك وتعالى قال غير ما أراكم تدعون النّاس إليه من الإثرة على أنفسهم وسمّى من فعل ما تدعون النّاس إليه مسرفاً.

وفي غير آية من كتاب الله يقول انّه لايحبُّ المُسْرفين، فنها هم عن الإسراف ونهاهم عن التقتير ولكن أمر بين أمرين لا يعطي جميع ماعنده ثمّ يدعو الله أن يرزقه فلا يستجيب له للحديث الّذي جاء عن النّبيّﷺ أنّ اصنافاً من اُمّتي لايستجاب لهم دعائهم رجل يدعو على والديه ورجل يدعو على غريم ذهب له بمال فلم يكتب عليه ولم يشهد عليه ورجل يدعو على امرأته وقد جعل الله ﷻ تخلية سبيلها بيده ورجل يقعد في بيته ويقول ربّ ارزقني

---

۱. أي من هنا ضللتم وهلكتم. ۲. ماذكرتم ـ خ كا.

یاران سفیان گفتند: تمام موارد آن را نه!

امام ﷺ فرمود: از همین‌جا هلاک شدید و احادیث پیامبرﷺ نیز همین گونه است!

ولی آنچه شما از قرآن بیان کردید، آن‌ها اخباری است که خداوند در کتابش دربارهٔ کار نیک گروهی به ما خبر می‌دهد و آن کار برای ایشان مباح و روا بود و از آن بازداشته نشده بودند و پاداش‌شان از آن کار نیز بر خداست. ولی [پس از آن] خداوند بر خلاف کار آن‌ها دستور داد و دستور خداوند ناسخ کار آنان گردید. نهی خداوند از این کار، رحمت و نظر لطفی از جانب او بود برای مؤمنان، برای این‌که آنان به خود و خانواده‌شان زیان نرسانند؛ خانواده‌ای که در میان‌شان کودکان ضعیف، فرزندان، پیرمرد و پیرزن ناتوان و ازکارافتاده وجود داشت. کسانی که قدرت تحمل گرسنگی نداشتند؛ زیرا در صورتی که من بیش از یک گرده نان در اختیار نداشته باشم و آن را هم صدقه بدهم، آنان از گرسنگی هلاک و تباه خواهند شد. از همین جاست که پیامبر اکرمﷺ فرمود: اگر انسان پنج دانه خرما یا پنج گرده نان یا پنج دینار یا پنج درهم داشته باشد و تصمیم به مصرف نمودن آن‌ها گرفته باشد، پس از آن برترین آن‌ها، آن چیزی است که برای پدر و مادرش مصرف کند و سپس برترین آن‌ها چیزی است که برای خود و خانواده‌اش صرف می‌کند، در مرتبهٔ سوم آنچه به خویشان فقیرش می‌پردازد، در مرتبهٔ چهارم آنچه به همسایگان فقیرش انفاق می‌کند و در مرتبهٔ پنجم آنچه در راه خدا صرف می‌کند و آن از همه پاداشش کمتر است.

در زمان پیامبر اکرمﷺ یکی از انصار هنگام مرگ پنج یا شش بنده‌اش را آزاد کرد. او هیچ ثروتی غیر از آن‌ها نداشت و فرزندان صغیری داشت. پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ وی فرمود: اگر از کار وی مرا باخبر کرده بودید، به شما اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید! کودکان صغیری از خود باقی می‌گذارد که برای مشتی طعام دست به سوی مردم دراز کنند!

امام صادقﷺ در ادامهٔ سخنانش فرمود: پدرم برای من گزارش کرد که رسول خداﷺ فرمود: از افراد تحت تکفل و سرپرستی خود، به ترتیب از نزدیک و نزدیک‌تر آغاز کن!

سپس این قرآن است که به سخنان شما پاسخ می‌دهد و نهی لازمی است از طرف خداوند عزیز و حکیم که می‌فرماید:

[بندگان خداوند رحمان]... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند و تنگ نمی‌گیرند و میان این دو روش، میانه‌رو هستند.

آیا نمی‌نگرید آنچه مردم را بدان فرامی‌خوانید، که آن ایثار و مقدم داشتن بر خود است. خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بر خلاف آن سخن می‌گوید و کاری را که مردم را به آن دعوت می‌کنید، اسراف می‌نامد و در آیات متعددی از قرآن می‌فرماید: خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. پس خداوند آنان را از اسراف و زیاده‌روی و از تنگ گرفتن نهی کرد و به امری میان این دو [دستور داد.] نه آن‌که همهٔ آنچه دارد، ببخشد و آن‌گاه دعا کند که خداوند به وی روزی دهد و دعایش ـ براساس حدیثی از پیامبر اکرمﷺ ـ مستجاب نگردد. از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است:

گروه‌هایی از امت من دعای‌شان مستجاب نمی‌گردد: شخصی که پدر و مادرش را نفرین کند و شخصی که به بدهکاری که مالش را خورده است و از او رسید و شاهدی نگرفته، نفرین کند و شخصی که همسرش را نفرین کند ـ در حالی که خداوند طلاقش را در اختیار او قرار داده است و شخصی که در خانه‌اش بنشیند و بگوید: پروردگارا، به من روزی بده!

ولا يخرج ولا يطلب الرزق فيقول الله ﷻ له عبدي ألم أجعل لك السبيل الى الطلب والضرب في الأرض بجوارح صحيحة فتكون قد أعذرت فيما بيني وبينك في الطلب لإتّباع أمري ولكيلا تكون كلّاً على أهلك فإن شئت رزقتك وإن شئت قتّرت عليك وأنت غير معذور عندي ورجل رزقه الله مالاً كثيراً فأنفقه ثمّ أقبل يدعو يا ربّ ارزقني فيقول الله ﷻ ألم أرزقك رزقاً واسعاً فهلّا اقتصدت فيه كما أمرتك ولم تسرف وقد نهيتك عن الإسراف.

ورجل يدعو في قطيعة رحم ثمّ علّم الله ﷻ نبيّه ﷺ كيف ينفق وذلك انّه كانت عنده أُوقيّة[1] من الذّهب فكره أن يبيت عنده فتصدّق بها فأصبح وليس عنده شيء وجائه من يسأله فلم يكن عنده مايعطيه فلامه السّائل واغتمّ هو حيث لم يكن عنده ما يعطيه وكان رحيماً رقيقاً فأدّب الله تعالى نبيّه ﷺ بأمره فقال ﴿وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾ يقول انّ النّاس قد يسألونك ولايعذرونك فإذا أعطيت جميع ما عندك من المال كنت قد حسرت من المال فهذه أحاديث رسول الله ﷺ يصدّقها الكتاب والكتاب يصدّقه أهله من المؤمنين وقال أبوبكر عند موته حيث قيل له أُوص فقال أُوصي بالخمس والخمس كثير فإنّ الله تعالى قد رضي بالخمس فأوصى بالخمس وقد جعل الله ﷻ له الثّلث عند موته ولو علم أنّ الثلث خير له أوصى به.

ثمّ من قد علمتم بعده في فضله وزهده سلمان وأبوذرّ رضي الله عنهما فأمّا سلمان فكان إذا أخذ عطاه رفع منه قوته لسنته حتّى يحضر عطاؤه من قابل فقيل له يا أبا عبدالله أنت في زهدك تصنع هذا وأنت لاتدري لعلّك تموت اليوم أو غداً فكان جوابه أن قال مالكم لا ترجون لي البقاء كما خفتم عليّ الفناء أما علمتم يا جهلة أنّ النفس قد تلتاث[2] على صاحبها إذا لم يكن لها من العيش ما يعتمد عليه فإذا هي أحرزت معيشتها اطمأنّت.

وأمّا أبوذرّ فكانت له نويقات[3] وشويهات يحلبها ويذبح منها إذا اشتهى أهله اللّحم أو نزل به ضيف أو رأى بأهل الماء الّذين هم معه خصاصة نحر لهم الجزور أو من الشياه على قدر ما يذهب عنهم بقرم[4] اللّحم فيقسمه بينهم ويأخذ هو كنصيب واحد منهم لا يتفضّل

---

۱. الأُوقيّة: سبع مثاقيل. ۲. أي تضطرب ولم تنبعث مع صاحبها ـ مجمع.
۳. النويقات جمع نويقة تصغير الناقة والشويهات جمع شويهة تصغير الشاة.
٤. أي شدّة شهوة اللّحم ـ اللسان.

و از خانه بیرون نرود و روزی طلب نکند! پس خداوند به او می‌فرماید: ای بندهٔ من! آیا برای تو راهی به سوی طلب [روزی] و مسافرت در زمین با اعضای سالم قرار ندادم تا در طلب [روزی] به پیروی از دستور من و سربار نبودن بر خانواده‌ات میان من و خود عذر را تمام کنی؟ پس اگر خواستم به تو روزی می‌دهم و اگر بخواهم بر تو سخت می‌گیرم، ولی تو [با نشستن در خانه] نزد من معذور نیستی! و مردی که خداوند مال بسیاری به او روزی می‌دهد، پس او آن‌ها را انفاق می‌کند، سپس به خدا روی می‌آورد و دعا می‌کند: پروردگارا، به من روزی بده!

و خداوند می‌فرماید: مگر روزی گسترده‌ای به تو ندادم؛ چرا ـ براساس دستور من به تو ـ میانه‌روی نکردی؟ و چرا اسراف کردی در حالی که من تو را از زیاده‌روی باز داشته بودم؟ و شخصی که دربارهٔ قطع رحم دعا کند.

آن‌گاه خداوند متعال به پیامبرش ﷺ شیوهٔ انفاق کردن را آموزش داد و آن در زمانی بود که پیامبر هفت مثقال طلا داشت و دوست نداشت با آن حال شب را سپری کند. از این رو همهٔ آن‌ها را صدقه داد و شب را در حالی سپری کرد که هیچ چیز نداشت. فردای آن روز شخصی از وی درخواست کمک کرد و پیامبر اکرم ﷺ که چیزی نداشت به او ببخشد، مورد ملامت و نکوهش سائل قرار گرفت. پیامبر ﷺ که بسیار مهربان و نازک‌دل بود، از این‌که نتوانسته بود چیزی به آن سائل دهد، بسیار اندوهگین شد. پس خداوند متعال با دستورش به پیامبر ادب [انفاق] آموخت و فرمود:

دستت را به گردنت زنجیر مکن و آن را به طور کامل [نیز] نگشا، تا ملامت شده و حسرت‌زده بر جای مانی.[1]

می‌فرماید: مردم از تو درخواست بخشش می‌کنند و عذری را از تو نمی‌پذیرند. پس اگر تو همهٔ اموالی را که در اختیار داری ببخشی، بر مال حسرت می‌خوری!

این‌ها احادیث رسول خداست که قرآن آن را تصدیق و تأیید می‌کند و [عمل] مؤمنان از اهل قرآن، قرآن را تأیید می‌کند. هنگامی که مرگ ابوبکر فرارسید، به وی گفته شد وصیت کن! وی گفت: به یک پنجم مالم وصیت می‌کنم و یک پنجم بسیار است؛ زیرا خداوند به خمس راضی شد!

پس ابوبکر با این‌که خداوند اختیار یک سوم مالش را به او داده بود، به خمس وصیت کرد و اگر می‌دانست که یک سوم برای او بهتر است، به آن وصیت می‌کرد.

آن‌گاه کسانی را که شما در فضیلت و زهد پس از ابوبکر می‌دانید، سلمان و ابوذرند ـ که خداوند از آنان خشنود باد. پس سلمان هر گاه حقوقش را [از بیت المال] دریافت می‌کرد، غذای یک سالش را از آن کنار می‌گذاشت، تا سال آینده حقوقش به دستش رسد. به وی گفته شد: ای ابوعبدالله! تو با این زهد این‌گونه عمل می‌کنی، در حالی که نمی‌دانی شاید امروز یا فردا بمیری؟ پاسخ سلمان به آن‌ها این بود که گفت: چرا به زنده بودن من امیدوار نیستید، آن‌گونه که از مرگ من بیمناکید؟ ای بی‌خردان! آیا نمی‌دانید وقتی انسان از ضروریات زندگی خود برخوردار نیست، [در عبادت و اطاعت خدا] نفس از وی حرف‌شنوی ندارد و تنبلی و سستی می‌ورزد و هنگامی که از ضروریات زندگی بهره‌مند باشد، آرامش و اطمینان می‌یابد.

و ابوذر چند ناقه و گوسفند شیرده داشت که از شیر آن‌ها استفاده می‌کرد و هر گاه خانواده‌اش تمایل به گوشت پیدا می‌کرد یا میهمانی به آن‌ها می‌رسید یا در میان افراد همراهش از اهل آب نیازی مشاهده می‌کرد، یک شتر یا تعدادی گوسفند ـ به مقداری که از میل آن‌ها به گوشت بکاهد ـ ذبح و میان‌شان تقسیم می‌کرد و خود نیز سهمی به اندازهٔ یکی از آن‌ها بر می‌داشت و خود را بر آنان ترجیح نمی‌داد.

---

۱. اسراء ۱۷/۲۹.

عليهم ومن أزهد من هؤلاء، وقد قال فيهم رسول الله ﷺ ما قال ولم يبلغ من أمرهما أن صارا لا يملكان شيئاً البتّة كما تأمرون النّاس بالقاء أمتعتهم وشيئهم ويؤثرون به على أنفسهم وعيالاتهم.

واعلموا أيّها النفر إنّي سمعت أبي يروي عن آبائه ﷺ انّ رسول الله ﷺ قال يوماً ما عجبت من شيء كعجبي من المؤمن انّه إن قرّض جسده في دار الدّنيا بالمقاريض كان خيراً له وإن ملك مابين مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له وكلّ ما يصنع الله ﷻ به فهو خير له فليت شعري هل يحيق[1] فيكم ماقد شرحت لكم منذ اليوم أم أزيدكم أما علمتم انّ الله ﷻ قد فرض على المؤمنين في أوّل الأمران يقاتل الرّجل منهم عشرة من المشركين ليس له أن يولّي وجهه عنهم ومن ولّاهم يومئذ دبره فقد تبوّأ مقعده من النّار ثمّ حوّلهم عن حالهم رحمة منه لهم فصار الرّجل منهم عليه أن يقاتل رجلين من المشركين تخفيفاً من الله ﷻ للمؤمنين فنسخ الرجلان العشرة.

وأخبروني أيضاً عن القضاة أجورة هم حيث يقضون على الرّجل منكم نفقة امرأته إذا قال انّي زاهد وانّي لاشيء لي فإن قلتم جورة ظلّمكم[2] أهل الإسلام وإن قلتم بل عدول خصمتم أنفسكم وحيث تردّون صدقة من تصدّق على المساكين عند الموت بأكثر من الثلث.

أخبروني لو كان النّاس كلّهم كالّذين تريدون زهّاداً لاحاجة لهم في متاع غيرهم فعلى من كان يتصدّق بكفّارات الأيمان والنّذور والصدقات من فرض الزّكاة من الذّهب والفضّة والتمر والزّبيب وسائر ما وجب فيه الزكاة من الإبل والبقر والغنم وغير ذلك إذاكان الأمر كما تقولون لا ينبغي لأحد أن يحبس شيئاً من عرض الدّنيا إلّا قدّمه وإن كان به خصاصة فبئسما ذهبتم إليه وحملتم النّاس عليه من الجهل بكتاب الله ﷻ وسنّة نبيّه ﷺ وأحاديثه الّتي يصدّقها الكتاب المنزل وردّكم إيّاها بجهالتكم وترككم النّظر في غرائب القرآن من التّفسير بالنّاسخ من المنسوخ والمحكم والمتشابه والأمر والنّهي.

وأخبروني أين أنتم عن سليمان بن داود ﷺ حيث سئل الله مُلكاً لاينبغي لأحد من بعده

---

۱. يحيق فيه أي أثّر فيه.　　۲. ظلّمكم بالتشديد أي نسبوكم الى الظلم.

و چه کسی زاهدتر از این‌هاست ـ در حالی که پیامبر اکرمﷺ درباره‌شان آن‌گونه سخن فرموده است ـ با این حال چنین نبود که سلمان و ابوذر هیچ چیز نداشته باشند ـ آن‌گونه که شما به مردم دستور می‌دهید ـ به این‌که آنان از همه چیز و وسایل‌شان بگذرند و دیگران را بر خود و خانواده‌شان مقدم دارند.

و بدانید! ای گروه، من از پدرم شنیدم از پدرانشؑ روایت می‌کرد که رسول خداﷺ روزی فرمود:

آن‌گونه که من از مؤمن در شگفتم، از هیچ چیز در شگفت نیستم! همانا اگر بدنش را با قیچی تکه تکه کنند، برایش خیر است و اگر مالک تمام دنیا گردد، برایش خیر است و هرچه خداوند با وی کند، برایش خیر است.

پس ای کاش می‌دانستم آنچه امروز برای‌تان شرح دادم، آیا در شما اثر بخشید یا این‌که برای‌تان بر آن بیفزایم؟ آیا می‌دانید خداوند در آغاز امر بر مؤمنان واجب کرد هر یک از آنان با ده نفر از مشرکان بجنگند و حق نداشت روی از آنان برتابد و هر کس در آن زمان به دشمن پشت می‌کرد جایگاهش از آتش پر می‌شد. سپس به خاطر رحمت و مهربانی خدا بر مؤمنان، آنان را از آن حالت تغییر داد و هر یک از آنان موظف به جنگ با دو نفر از مشرکان گردید، به دلیل تخفیف خداوند برای مؤمنان. پس دو نفر، ناسخ ده نفر گردید.

دربارهٔ قاضیان به من بگویید که هر گاه شخصی بگوید من زاهدم و چیزی ندارم و او را محکوم به پرداخت نفقهٔ همسرش نمایند، آیا قاضیان با این حکم خود به او ستم روا داشته‌اند؟ اگر بگویید آنان از قاضیانِ جور هستند، اهل اسلام به شما نسبت ظلم و بی‌عدالتی می‌دهند. و اگر بگویید آنان عادلند، علیه خود سخن گفته‌اید. و [و به همین صورت است] آنجا که اگر کسی هنگام مرگ بیش از یک سوم مالش را صدقه دهد، صدقاتش را بازمی‌گردانید. به من بگویید که اگر همهٔ مردم آن‌گونه که شما می‌خواهید زاهد باشند و نیازمند چیزی به دیگران نباشند، در این صورت کفاره‌های سوگند و نذر و زکات واجب طلا و نقره و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند و غیر آن را، به چه کسی باید پرداخت کرد. اگر آن‌گونه باشد که شما می‌گویید، برای احدی شایسته نیست که چیزی از کالای دنیا نگه دارد مگر آن‌که آن را به دیگران تقدیم کند ـ هرچند خود به آن شدیدا نیازمند باشد. [پس در این صورت زکات بر چه کسی واجب خواهد شد؟] پس چه زشت است، آنچه می‌گویید و مردم را بدان وا می‌دارید و این‌ها همه از جهل به کتاب خدا و روش پیامبرﷺ و احادیث وی سرچشمه می‌گیرد. احادیثی که قرآن آن‌ها را تأیید می‌کند و شما از روی جهالت و دقت نکردن در مفاهیم بلند قرآن با ـ توجه نکردن به ناسخ به جای منسوخ ـ و توجه نکردن به محکم و متشابه و امر و نهی، آن احادیث را کنار می‌گذارید.

و به من بگویید که دربارهٔ سلیمان بن داودؑ چه نظری دارید؟ آنجا که وی از خداوند چنان

فأعطاه الله جلّ إسمه ذلك وكان يقول الحقّ ويعمل به ثمّ لم نجد الله عاب عليه ذلك ولا أحداً من المؤمنين وداود النبيّ قبله في ملكه وشدّة سلطانه ثمّ يوسف النبيّ حيث قال لملك مصر إِجْعَلْني على خَزائِنِ الأَرْضِ

إنّي حَفيظٌ عَليمٌ فكان من أمره الّذي كان أن اختار مملكة الملك وما حولها إلى اليمن وكانوا يمتارون الطعام[1] من عنده لمجاعة أصابتهم وكان يقول الحقّ ويعمل به فلم نجد أحداً عاب ذلك عليه.

ثمّ ذوالقرنين عبد أحبّ الله فأحبّه الله وطوى[2] له الأسباب وملّكه مشارق الأرض ومغاربها وكان يقول الحقّ ويعمل به ثمّ لم نجد أحداً عاب ذلك عليه فتأدّبوا أيّها النفر بآداب الله للمؤمنين واقتصروا على أمر الله ونهيه ودَعوا عنكم ما اشتبه عليكم ممّا لا علم لكم به وردّوا العلم إلى أهله توجروا وتعذروا عند الله تبارك وتعالى وكونوا في طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه ومحكمه من متشابهه وماأحلّ الله فيه ممّا حرّم فإنّه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل ودَعوا الجهالة لأهلها فإنّ أهل الجهل كثير وأهل العلم قليل وقد قال الله وفوقَ كلِّ ذي علمٍ عليمٌ.

۳۳۰ ۲۱۵۴۴ (۱۵) **كافي ۷۱/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السّكوني عن أبي عبدالله عن آبائه قال **فقيه ۹۴/۳**: قال رسول الله نِعْم العون على تقوى الله تعالى الغنى **الجعفريّات ۱۵۵**: بإسناده عن عليّ عن رسول الله مثله.

۳۳۱ ۲۱۵۴۵ (۱۶) **كافي ۷۲/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن ذريح المحاربي عن أبي عبدالله قال نِعم العون على الآخرة الدّنيا.

۳۳۲ ۲۱۵۴۶ (۱۷) **كافي ۷۲/۵**: عليّ بن محمّد بن بندار عن أحمد عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن **فقيه ۹۴/۳**: ذريح بن يزيد المحاربي **كافي ۷۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن ذريح المحاربي عن أبي عبدالله قال نعم العون الدّنيا على الآخرة. **مستدرك ۱۵/۱۳**: كتاب محمّد بن المثنّى ابن القاسم الحضرمي عن جعفر بن محمّد بن شريح عن ذريح مثله.

---

۱. أي يجلبون الطّعام. ۲. الطيّ: نقيض النشر ـ اللسان.

حکومت و فرمانروایی درخواست کرد که سزاوار احدی پس از وی نباشد و خداوند آن را به سلیمان عنایت کرد و او سخن حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد. سپس ما نیافتیم که خداوند یا یکی از مؤمنان حکومت را بر سلیمان و پیش از او بر داود پیامبر با آن فرمانروایی و سلطنت عظیم عیب گرفته باشد و سپس یوسف آنجا که به پادشاه مصر گفت: مرا بر خزائن زمین بگمار، زیرا من نگهبان و آگاهم، یکی از کارهای او این بود که مملکت پادشاه و اطرافش را تا یمن در اختیار گرفت و به دلیل قحطی که به مردم رسیده بود، از نزد او مواد غذایی به اطراف می‌بردند و او حق می‌گفت و به حق عمل می‌کرد و ما احدی را ندیدیم این کار را بر یوسف عیب بگیرد.

سپس ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند [نیز] او را دوست داشت، همهٔ اسباب را در اختیار وی نهاد و او را بر همهٔ جهان حاکم کرد. ذوالقرنین حق می‌گفت وبه حق عمل می‌کرد و ما احدی را نیافتیم که این کار را بر او عیب بداند.

پس ای گروه! به آداب خدا برای مؤمنان آراسته گردید و به امر و نهی خدا بسنده کنید! چیزهایی که از آن آگاهی ندارید و بر شما مشتبه گردید، از سوی خود رها کنید و علم آن را به اهلش واگذار کنید تا نزد خداوند مأجور و معذور باشید. به دنبال شناخت ناسخ قرآن از منسوخش و محکم آن از متشابهش و آنچه حلال کرده از آنچه حرام نموده، باشید؛ زیرا این شما را بیشتر به خدا نزدیک و از نادانی دور می‌گرداند. جهالت و نادانی را به اهلش واگذارید؛ چرا که اهل جهالت بسیارند و اهل علم اندکند و خداوند متعال فرمود: فوق هر صاحب علمی، عالمی است.»

(۱۵) امام صادق از نیاکانش روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: ۳۳۰

«بی‌نیازی چه خوب یاوری است بر تقوای الهی.»

(۱۶) ذریح محاربی روایت می‌کند که امام صادق فرمود: ۳۳۱

«دنیا چه خوب یاوری است بر آخرت.»

(۱۷) ذریح محاربی روایت می‌کند که امام صادق فرمود: ۳۳۲

«دنیا چه خوب یاوری است بر آخرت.»

۳۳۳ ۳۱۵۴۷ (۱۸) **کافی ۷۳/۵**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن علی بن الحکم عن علیّ الأحمسی عن رجل عن أبی جعفر علیه السلام قال نعم العون الدّنیا علی طلب الآخرة. **مستدرک ۱۷/۱۳**: الحسین بن سعید فی کتاب الزّهد عن محمّد ابن أبی عمیر عن علیّ الأحمسی عمّن أخبره نحوه.

۳۳۴ ۳۱۵۴۸ (۱۹) **کافی ۷۲/۵**: الحسین بن محمّد عن جعفر بن محمّد عن القاسم بن الرّبیع فی وصیّته للمفضّل بن عمر (عثمان ـ خ ل) قال سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول استعینوا ببعض هذه علی هذه ولا تکونوا کلولاً علی النّاس.

۳۳۵ ۳۱۵۴۹ (۲۰) **کافی ۷۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبدالله عن أبیه عن أبی البختری رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله (اللّهمّ ـ خ) بارک لنا فی الخبز ولا تفرّق بیننا وبینه فلولا الخبز ما صلّینا ولا صمنا ولا أدّینا فرایض ربّنا.

۳۳۶ ۳۱۵۵۰ (۲۱) **البحار ۱۰۳/۱۷**: کتاب الغایات قیل لسلمان رحمة الله تعالیٰ علیه أیّ الأعمال أفضل قال الإیمان بالله وخبز حلال (أی إکتساب خبز الحلال).

۳۳۷ ۳۱۵۵۱ (۲۲) **کافی ۷۲/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد رفعه قال **فقیه ۱۰۱/۳**: قال أبو عبدالله (الصّادق ـ فقیه) علیه السلام غنیّ یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الإثم. **تهذیب ۳۲۸/۶**: أحمد بن أبی عبدالله رفعه وذکر مثله.

۳۳۸ ۳۱۵۵۲ (۲۳) **مستدرک ۱۷/۱۳**: القطب الراوندی فی لبّ اللّباب عن النّبیّ صلی الله علیه و آله انّه قال من طلب الدّنیا حلالاً استعفافاً عن المسئلة وسعیاً علی عیاله وتعطّفاً علی جاره لقی الله ووجهه کالقمر لیلة البدر. **ثواب الأعمال ۲۱۵**: وفی حدیث من طلب الدّنیا استغناء عن النّاس وتعطّفاً علی الجار لقی الله وذکر مثله.

۳۳۹ ۳۱۵۵۳ (۲۴) **تفسیر العیّاشی ۲۵۸/۳**: عن ابن مسکان عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله: ﴿وَلَنِعمَ دارُ المُتَّقین﴾ قال: الدّنیا.

۳۴۰ ۳۱۵۵۴ (۲۵) **مستدرک ۱۶/۱۳**: القطب الراوندی فی قصص الأنبیاء بإسناده إلی الصّدوق عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن أبیه عن درست عن إبراهیم بن عبدالحمید عن أبی الحسن صلوات الله علیه قال کان لقمان یقول لابنه یا بنیّ انّ الدّنیا بحر

(۱۸) علی احمسی از شخصی روایت می‌کند که امام باقر ﷺ فرمود: ۳۳۳

«دنیا چه خوب یاوری است برای طلب آخرت.»

(۱۹) قاسم بن ربیع در وصیتش به مفضل بن عمر گفت: «از امام صادق ﷺ شنیدم که فرمود: ۳۳۴ به وسیلهٔ بخشی از این [دنیا] بر این [آخرت] یاری بجویید و سربار مردم نباشید.»

(۲۰) ابوالبختری با واسطه روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۳۵

«(خداوندا!) برای ما در نان برکت قرار ده و میان ما و آن جدایی نیفکن، پس اگر نان نبود، ما نماز نمی‌خواندیم، روزه نمی‌گرفتیم و واجبات پروردگارمان را انجام نمی‌دادیم.»

(۲۱) به سلمان ـ که رحمت خدا بر او باد ـ گفته شد: «کدامین عمل برتر است؟ وی پاسخ داد: ۳۳۶ ایمان به خدا و نان حلال.» (یعنی به دست آوردن نان حلال).

(۲۲) احمد بن محمد بن خالد با واسطه روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: ۳۳۷

«بی‌نیازی که تو را از ستم کردن باز دارد، بهتر است از فقری که تو را به گناه وادارد!»

(۲۳) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس دنیای ۳۳۸ حلال را طلب کند ـ به خاطر خودداری از درخواست [از مردم] و به خاطر تلاش برای خانواده‌اش و به خاطر عطوفت و مهربانی به همسایه‌اش ـ با چهره‌ای همانند ماه شب چهاردهم، با خدا دیدار می‌کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

در حدیث دیگری آمده است: «هر کس دنیا را به خاطر بی‌نیازی از مردم و عطوفت و مهربانی به همسایه بجوید، با چهره‌ای همانند ماه شب چهاردهم، با خدا دیدار می‌کند.»

(۲۴) ابن مسکان روایت می‌کند: «که امام باقر ﷺ آیه: و البته چه خوب است خانهٔ پرهیزگاران! را به ۳۳۹ دنیا تفسیر کرده است.»

(۲۵) ابراهیم بن عبدالحمید روایت می‌کند که امام کاظم ﷺ فرمود: ۳۴۰

«لقمان همواره به فرزندش می‌گفت: ای فرزند عزیزم! البته دنیا دریایی است که نسل‌های بسیاری در آن غرق شده‌اند... ای فرزند محبوبم! از دنیا به اندازهٔ کفایت بردار، نه بیشتر و در آن آن‌گونه داخل نشو که به آخرتت آسیب رساند و آن را [به طور کلی] رها مکن که نان‌خور مردم می‌شوی...»

وقد غرق فيها جيل كثير الى أن قال يابنيّ خذ من الدّنيا بلغة[١] ولا تدخل فيها دخولاً تضرّ فيها بآخرتك ولا ترفضها فتكون عيالاً على النّاس الخير.

٣٤١ ٣١٥٥٥ (٢٦) تفسير عليّ بن إبراهيم ١٦٤/٢: حدّثني أبي عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود المنقري عن حمّاد قال سئلت أبا عبدالله ﷵ عن لقمان وحكمته (إلى أن قال) وخذ من الدّنيا بلاغاً ولا ترفضها فتكون عيالاً على النّاس ولاتدخل فيها دخولاً يضرّ بآخرتك.

٣٤٢ ٣١٥٥٦ (٢٧) الجعفريّات ١٥٥: بإسناده عن عليّ ﷵ قال: قال رسول الله ﷺ الفقر خير لأمّتي[٢] من الغنى إلّا من حمل كلّاً وأعطى في نائبة[٣]. مستدرك ١٦/١٣: أبو عليّ محمّد بن همّام في التمحيص عن أبي عبدالله ﷵ قال قال رسول الله ﷺ وذكر مثله.

٣٤٣ ٣١٥٥٧ (٢٨) كافي ٧٢/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن عدّة من أصحابنا عن أبي عبدالله ﷵ قال قال رسول الله ﷺ يصبح المؤمن أو يمسى على ثكل[٤] خير له من أن يصبح أو يمسى على حَرَبٍ[٥] فنعوذ بالله من الحرب.

٣٤٤ ٣١٥٥٨ (٢٩) كافي ٧٢/٥: عليّ بن محمّد بن بندار عن تهذيب ٣٢٧/٦: أحمد بن أبي عبدالله عن أبي الخزرج الأنصاريّ عن عليّ بن غراب عن أبي عبدالله ﷵ قال قال رسول الله ﷺ ملعون (ملعون ـ كا ١٢) من ألقى كلّه على النّاس.

٣٤٥ ٣١٥٥٩ (٣٠) كافي ١٢/٤: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله مثله سنداً ومتناً وزاد) ملعون ملعون من ضيّع من يعول. فقيه ٣٨/٢: قال رسول الله ﷺ وذكر مثله.

٣٤٦ ٣١٥٦٠ (٣١) كنز الفوائد ٢٨٩: قال أميرالمؤمنين ﷵ الفقر يخرس الفطن عن حجّته والمقلّ غريب في بلده ومن فتح على نفسه بابا من المسألة فتح الله عليه باباً من الفقر وقال ﷵ العفاف زينة الفقر و الشكر زينة الغناء وقال ﷵ من كساه الغنى ثوبه خفى عن العيون عيبه وقال ﷵ من أبدى الى النّاس ضرّه فقد فضح نفسه وخير الغنا ترك السؤال وشرّ الفقر لزوم الخشوع[٦].

---

١. البلغة: مايكفي من العيش ولايفضل ـ المنجد.
٢. للمؤمن ـ ك.
٣. النائبة: المصيبة.
٤. الثكل: فقد الولد ـ مجمع.
٥. أي نهب المال الّذي يعيش فيه ـ مجمع.
٦. الخضوع ـ خ.

(۲۶) حماد می‌گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ لقمان و سخنان حکمت‌آمیز وی پرسیدم. امام فرمود: ۳۴۱
«... از دنیا به اندازهٔ کفایت بردار و آن را رها نکن تا نان‌خور مردم باشی و در آن به گونه‌ای وارد نشو که به آخرتت آسیب رساند.»

(۲۷) از علی ؑ روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۴۲
«برای امت من فقر بهتر از بی‌نیازی است، مگر برای آن کسی که [با مال خود هزینه] درمانده‌ای را بر دوش کشد و در گرفتاری [دیگران] ببخشد.»

(۲۸) عبدالله بن سنان از گروهی از شیعیان از امام صادق ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۴۳
«مؤمن شب یا روز را در سوگ عزیزانش سپری کند برای او بهتر است از این‌که غارت‌زده، دست خالی بماند. پس پناه می‌بریم به خدا از این‌که همهٔ اموال‌مان گرفته شود.»

(۲۹) علی بن غراب از امام صادق ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۴۴
«ملعون است! (ملعون است)! هر کس سربار مردم شود.»

(۳۰) علی بن غراب از امام صادق ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۳۴۵
«ملعون است! ملعون است! هر کس سربار مردم شود. ملعون است! ملعون است! هر کس افراد تحت تکفل و سرپرستی خویش را تباه کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۱) امیر مؤمنان ؑ فرمود: ۳۴۶
«تنگدستی، انسان فهمیدهٔ خوش‌بیان را در بیان دلیلش لال می‌کند و انسان فقیر در شهر خویش غریب است و هر کس دری از درخواست از دیگران را به روی خویش گشاید، خداوند دری از فقر و نیاز به رویش می‌گشاید.

و نیز فرمود:

خودداری از درخواست از مردم، زیور تنگدستی است و سپاسگزاری، زیور بی‌نیازی است.

همچنین فرمود:

هر کس بی‌نیازی او را بپوشاند، عیبش از چشم‌ها پوشیده گردد.

و همو فرمود:

هر کس سختی‌های خود را بر مردم آشکار کند، به تحقیق خود را رسوا کرده است و بهترین بی‌نیازی، درخواست نکردن از مردم است و بدترین نیاز، خواری پیوسته است.»

۳۴۷ ۲۱۵۶۱ (۳۲) وقال ﷺ استغن باللّه عمّن شئت تكن نظيره واحتج إلى من شئت تكن أسيره وأفضل على من شئت تكن أميره وقال ﷺ لاملك اذهب بالفاقة من الرّضا بالقنوع.

۳۴۸ ۲۱۵۶۲ (۳۳) وفيه ـ وروى أنّ الماء تصبّب (صبّ ـ خ) على صخرة فوجد عليها مكتوباً إنّما يتبيّن الغناء والفقر بعد العرض على الله ﷻ.

۳۴۹ ۲۱۵۶۳ (۳۴) وقال رجل للصّادق ﷺ عظني فقال لاتحدّث نفسك بفقر ولا بطول عمر.

۳۵۰ ۲۱۵۶۴ (۳۵) فيه ـ وقيل ما استغنى أحد باللّه إلّا افتقر النّاس إليه وقيل الفقير من طمع والغنيّ من قنع وأنشد لأمير المؤمنين ﷺ ـ ادفع الدّنيا بما اندفعت ـ واقطع الدّنيا بما انقطعت ـ يطلب المرء الغناء عبثاً ـ والغناء فى النفس لو قنعت.

۳۵۱ ۲۱۵۶۵ (۳۶) فيه ۲۸۸: قال رسول اللهﷺ ليس الغناء فى كثرة العَرَض وإنّما الغناء غنى النفس وقالﷺ ثلاث خصال من صفة أولياء الله تعالى الثقة باللّه فى كلّ شيء والغنا به عن كلّ شيء والإفتقار إليه فى كلّ شيء وقالﷺ ألا أخبركم بأشقى الأشقياء قالوا بلى يا رسول الله قال من اجتمع إليه فقر الدّنيا وعذاب الآخرة نعوذ باللّه من ذلك.

۳۵۲ ۲۱۵۶۶ (۳۷) البحار ۱۰۳/۱۱: الدّعوات للراوندى قال النّبىّﷺ من أكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتّى يفرغ من أكله.

۳۵۳ ۲۱۵۶۷ (۳۸) عدّة الدّاعى ۱۴۰: عن النّبىّﷺ من أكل الحلال أربعين يوماً نوّر الله قلبه.

۳۵۴ ۲۱۵۶۸ (۳۹) كافى ۴۹/۴: محمّد بن علىّ عن معمّر رفعه قال قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه فى بعض خطبه انّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال. **تحف العقول** ۹۶: عن علىّ ﷺ فى خطبته المعروفة بالوسيلة انّ أفضل وذكر مثله.

۳۵۵ ۲۱۵۶۹ (۴۰) كشف الغمّة ۳۱/۲: كتب إلى الحسين الحسن ﷺ يلومه على إعطاء الشعراء فكتب إليه أنت أعلم منّى بأنّ خير المال ما وقى العرض.

۳۵۶ ۲۱۵۷۰ (۴۱) تفسير الإمام ﷺ ۸۰: قال رسول اللهﷺ ثمّ كلّ معروف بعد ذلك ما وقيتم به أعراضكم وصنتموها عن ألسنة كلاب النّاس كالشعراء الوقّاعين[1] فى الأعراض تكفّونهم فهو محسوب لكم فى الصّدقات.

---

۱. أى الذين يغتابون النّاس ـ المنجد.

(۳۲) همچنین امیر مؤمنانعليه السلام فرمود: «از هر که خواستی، بی‌نیازی بجوی تا همسانش شوی و به ۳۴۷
هر که خواستی، نیازمند شو تا اسیرش گردی و به هر که خواستی، ببخش تا امیرش شوی.

و نیز فرمود: هیچ ثروتی [پادشاهی] همانند خشنودی از قناعت، فقر را از بین نمی‌برد.

(۳۳) روایت شده: «بر اثر ریزش آب بر صخره‌ای، این جمله بر آن پدیدار گردید: همانا بی‌نیازی و ۳۴۸
تنگدستی پس از عرضه [اعمال] بر خداوند آشکار می‌گردد!»

(۳۴) شخصی به امام صادقعليه السلام عرض کرد: «مرا اندرز گو! ۳۴۹

امامعليه السلام فرمود: فقر و طول عمر را به خود تلقین نکن!»

(۳۵) گفته شده: «هیچ‌کس به خدا بسنده نکرد مگر آن‌که مردم به او نیازمند شدند. ۳۵۰

و گفته شده: نیازمند کسی است که طمع ورزد و بی‌نیاز کسی است که قناعت کند.

و این اشعار به امیر مؤمنان نسبت داده شده است:

دنیا را دور کن به آنچه دور می‌شود و دنیا را قطع کن به آنچه قطع می‌شود

انسان بیهوده بی‌نیازی می‌جوید و حال آن‌که اگر قانع شود، بی‌نیازی در نفس اوست.»

(۳۶) پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بی‌نیازی در زیادی کالا نیست و همانا بی‌نیازی، بی‌نیازیِ نفس است.» ۳۵۱

و فرمود: سه ویژگی از ویژگی‌های اولیای خداست: اعتماد به خدا در هر چیز و بسندگی به او از هر چیز و احساس نیاز به او در هر چیز.

و فرمود: آیا نمی‌خواهید شما را از بدبخت‌ترین بدبخت‌ها آگاه گردانم؟

گفتند: بله، ای رسول خدا!

فرمود: آن کس که فقر دنیا و عذاب آخرت در او گرد آمده است.از آن به خدا پناه می‌بریم!»

(۳۷) پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر کس حلال بخورد، فرشته‌ای بالای سرش می‌ایستد و برایش ۳۵۲
آمرزش طلب می‌کند تا از خوردن آن فراغت یابد.»

(۳۸) پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر کس چهل روز حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می‌گرداند!» ۳۵۳

(۳۹) حضرت علیعليه السلام در یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: «بهترین کارها حفظ آبرو با مال است!» ۳۵۴

(۴۰) در کشف الغمه آمده است که: «امام حسنعليه السلام خطاب به امام حسینعليه السلام نامه‌ای نوشت و آن ۳۵۵
حضرت را بابت دادن صله به شعرا بازخواست کرد. امام حسینعليه السلام در پاسخ نوشت: خودت بهتر از من می‌دانی که بهترین مال مالی است که آبروی انسان را حفظ کند.»

(۴۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکریعليه السلام آمده است که پیامبرﷺ فرمود: ۳۵۶

«سپس همهٔ نیکی‌ها پس از آن، چیزی است که آبروی‌تان را با آن حفظ می‌کنید و از زبان سگان مردم نگه می‌دارید؛ همانند شاعرانی که غیبت مردم می‌کنند. از آنان خود را حفظ کنید. [آنچه در این راه مصرف می‌کنید] آن از صدقات به شمار می‌آید.»

۳۵۷ (۴۲) مستدرك ۲۶۷/۱۵: ابن أبي جمهور في درر اللّئالي عن جابر بن عبدالله قال قال
۲۱۵۷۱ رسول اللهﷺ كلّ معروف صدقة وكلّما أنفق المؤمن من نفقة على نفسه وعياله وأهله كتب له بها صدقة وما وقى به الرجل عرضه كتب له (به ـ خ) صدقة قلت ما معنى ما وقى به الرجل عرضه قال ما أعطاه الشّاعر وذا اللسان المتّقي وما أنفق الرجل من نفقة فعلى الله خلفها ضماناً إلّا ما كان من نفقة في بنيان أو معصية الله.

۳۵۸ (۴۳) الغرر ۳۸۳: عن عليّ ؑ قال حصّنوا الأعراض بالأموال.
۲۱۵۷۲

۳۵۹ (۴۴) وفيه ۳۷۸: خير أموالك ما وقى عرضك.
۲۱۵۷۳

۳۶۰ (۴۵) وفيه ۶۰۰: لم يذهب من مالك ما وقى عرضك.
۲۱۵۷۴

۳۶۱ (۴۶) وفيه ۷۳۰: من النبل[1] أن يبذل الرّجل نفسه[2] ويصون عرضه، من اللّوم أن يصون
۲۱۵۷۵ الرّجل ما له ويبذل عرضه.

۳۶۲ (۴۷) وفيه ۷۸۰: وقوا أعراضكم ببذل أموالكم وفور الأموال بانتقاص الأعراض لؤم.
۲۱۵۷۶

۳۶۳ (۴۸) وفيه ۷۸۴: وفّر عِرضَكَ بِعَرَضِكَ[3] تكرّم وتفضّل تُخدَم واحلُم تقدّم.
۲۱۵۷۷

۳۶۴ (۴۹) مستدرك ۲۶۸/۱۵: الآمدي في الغرر عن أميرالمؤمنين ؑ قال وفّروا العِرضَ
۲۱۵۷۸ بابتذال المال.

۳۶۵ (۵۰) تفسير الإمام ؑ ۴۰: (قيل لأمير المؤمنين ؑ) فمن أعظم النّاس حسرة قال ؑ من
۲۱۵۷۹ رأى ماله في ميزان غيره فأدخله الله به النّار وأدخل وارثه به الجنّة قيل فكيف يكون هذا قال كما حدّثني بعض إخواننا عن رجل دخل إليه وهو يسوق[4] فقال له يا أبا فلان ما تقول في مأة ألف في هذا الصندوق (قال ـ خ) ما اديّت منها الزّكوة قطّ ولا وصلت منها رحماً قطّ قال فقلت فعلى مَ جمعتها قال لجفوة السلطان ومكاثرة العشيرة وتخوّف الفقر على العيال ولروعة الزمان قال ثمّ لم يخرج من عنده حتّى فاضت نفسه ثمّ قال عليّ ؑ الحمد للّه الّذي أخرجه منها ملوماً [مليماً] بباطل جمعها ومن حقّ منعها جمعها فأوعاها وشدّها فأوكاها[5]

---

۱. الذكاء ـ النجابة الفضل ـ المنجد.
۲. صحيحه (ماله) كما في نسخة المستدرك.
۳. أي درهمك ودينارك.
۴. أي تساق روحه لتخرج من بدنه.
۵. أي شدّها بالوكاء.

(۴۲) جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: ۳۵۷
«هر نیکی صدقه است و هرآنچه مؤمن برای خود، خانواده و افراد تحت تکفلش صرف کند، برایش صدقه ثبت می‌شود و آنچه انسان با آن آبرویش را حفظ کند، برایش صدقه نوشته می‌شود.

جابر پرسید: مقصود از آنچه انسان آبرویش را حفظ می‌کند، چیست؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: آنچه به شاعر و صاحب زبانی -که از آن پرهیز می‌شود- می‌دهد و هر چه انسان هزینه کند، خداوند ضامن جبران آن است مگر آنچه در ساختمان یا نافرمانی خدا مصرف کند.»

(۴۳) علی‌ؑ می‌فرماید: «به وسیلهٔ اموال، آبروها را در دژ قرار دهید.» ۳۵۸

(۴۴) و می‌فرماید: «بهترین مال‌ها، مالی است که آبرویت را حفظ کند.» ۳۵۹

(۴۵) و می‌فرماید: «مالی که آبرویت را حفظ کند، از دست نرفته است.» ۳۶۰

(۴۶) و می‌فرماید: «از بزرگواری است که انسان جان[۱] دهد و آبرویش را حفظ کند و از فرومایگی است که انسان مالش را نگه دارد و آبرویش را بریزد.» ۳۶۱

(۴۷) و می‌فرماید: «با بخشیدن اموال‌تان، آبروی‌تان را حفظ کنید. افزایش اموال با کاهش آبرو، پستی است.» ۳۶۲

(۴۸) و می‌فرماید: «با مالت بر آبرویت بیفزا تا بزرگی یابی و ببخش تا خدمت شوی و بردباری کن تا جلودار قرار داده شوی.» ۳۶۳

(۴۹) و می‌فرماید: «با بی‌ارزش نمودن مال، بر آبرو بیفزایید.» ۳۶۴

(۵۰) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری‌ؑ آمده است که به امیر مؤمنان‌ؑ گفته شد: «چه کسی از مردم بیش از همه حسرت می‌خورد؟ ۳۶۵

امام‌ؑ فرمود: کسی که مال خود را در میزان دیگری مشاهده کند، پس خداوند او را به خاطر آن مال داخل آتش کند و وارث او را به خاطر آن، وارد بهشت نماید!

گفته شد: این چگونه است؟

امام‌ؑ فرمود: آن‌گونه که برخی از برادران‌مان برای من گفتند. شخصی واپسین لحظات زندگی خود را می‌گذراند که این برادر ما به دیدار وی رفت. شخص محتضر به وی گفت: در این صندوق یکصد هزار [درهم یا دینار] وجود دارد که هرگز زکات آن‌ها را نپرداخته‌ام و با آن به خویشانم نیکی نکرده‌ام! نظر تو دربارهٔ آن‌ها چیست؟ [با این همه پول چه کنم]؟

برادر ما پرسید: به چه انگیزه‌ای آن‌ها را جمع کرده‌ای؟

مرد محتضر پاسخ داد: برای [نجات] از جفای حکومت و فخرفروشی بر عشیره و خاندان و ترس از فقر بر خانواده و فرزندان و ترس از روزگار!

علی‌ؑ فرمود: برادر ما از نزد وی خارج نشد تا این‌که روح از بدن آن مرد جدا شد!

---

۱. صحیح آن «مال» است؛ چنانچه در نسخهٔ مستدرک الوسائل آمده است.

فقطع فيها المفاوز القفار ولجج البحار أيّها الواقف لاتخدع كما خدع صويحبك[1] بالأمس انّ من اشدّ النّاس حسرة يوم القيامة من رأى ماله في ميزان غيره أدخل الله هذا بـه الجـنّة وأدخل هذا به النّار.

۳۶۶ ۲۱۵۸۰ (۵۱) **نهج البلاغة ۱۲۷۶**: قال عليّ ‏ انّ أعظم الحسرات يوم القيامة حسرة رجل كسب مالاً في غير طاعة الله فورثه رجل فأنفقه في طاعة الله سبحانه فدخل به الجنّة ودخل الأوّل به النّار.

۳۶۷ ۲۱۵۸۱ (۵۲) **عدّة الدّاعي ۹۵**: عن النّبيّ ‏ احذروا المال فإنّه كان فيما مضى رجل قد جمع مالاً وولداً وأقبل على نفسه وعياله وجمع لهم فأوعى فأتاه ملك الموت فقرع بابه وهو في زيّ مسكين فخرج إليه الحُجّاب فقال لهم اُدعوا اليّ سيّدكم قالوا أوَ يخرج سيّدنا الى مثلك ودفعوه حتّى نحّوه عن الباب ثمّ عاد إليهم في مثل تلك الهيبة وقال اُدعوا اليّ سيّدكم واخبروه انّي ملك الموت فلمّا سمع سيّدهم هذا الكلام قعد [خائفاً] فرَقا[2] وقال لأصحابه ليّنوا له في المقال وقولوا له لعلّك تطلب غير سيّدنا بارك الله فيك قال لهم لا ودخل عليه وقال له قُم فأوصِ ماكنت موصياً فإنّي قابض روحك قبل أن أخرج فصاح أهله وبكوا فقال افتحوا الصناديق واكتبوا [اكبوا[3]] ما فيه من الذّهب والفضّة ثمّ اقبل على المال يسبّه ويقول له لعنك الله يامال أنسيتني ذكر ربّي وأغفلتني عن أمر آخرتي حتّى بغتني من أمر الله ما قد بغتني فأنطق الله تعالى المال فقال لم تسبّني وأنت ألأم منّي ألم تكن في أعين النّاس حقيراً فرفعوك لما رأوا عليك من أثري ألم تحضر أبوابك الملوك والسّادة ويحضرها الصّالحون فتدخل قبلهم ويؤخرون ألم تخطب بنات الملوك والسّادات ويخطبهنّ الصالحون فـتنكح ويُرَدُّون فلو كنت تنفقني في سبيل الخيرات لم امتنع عليك ولو كنت تنفقني في سبيل الله لم أنقص عليك فَلِمَ تسبّني وأنت ألأم منّي وإنّما خلقت أنا وأنت من تراب فأنْطَلِقُ [تراباً بريئاً] ومُنْطَلِقٌ أنت بإثمي هكذا يقول المال لصاحبه.

---

۱. صاحبك ـ خ ل.
۲. والفَرَق بالتحريك الخوف والفزع وفرق فرقاً من باب تعب خاف ووجل ـ مجمع.
۳. كببت الإناء من باب قتل إذا قلّبته على رأسه.

آن‌گاه علی ﷺ ادامه داد: ستایش ویژهٔ خداوندی است که او را از دنیا خارج کرد، در حالی که به خاطر باطلی که جمع کرد و حقوقی که از آن‌ها جلوگیری کرد، نکوهیده بود. او جمع کرد و انباشت و درِ آن را محکم بست. برای به دست آوردن این اموال، بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف و دریاهای وسیع و عمیق را پیمود. ای کسی که [در این دنیا] مانده‌ای! فریب نخور آن‌گونه که دیروز دوستت فریب خورد. همانا در روز قیامت کسی بیش از همه حسرت می‌خورد که مالش را در میزان دیگری مشاهده کند و خداوند شخص دیگر را به خاطر آن مال وارد بهشت کند و صاحب مال را به خاطر آن، وارد آتش نماید.»

۳۶۶ (۵۱) در نهج البلاغه آمده است که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «بزرگ‌ترین حسرت‌ها در روز قیامت، حسرت کسی است که از راه حرام مالی به چنگ آورد و وارث او آن را در راه اطاعت خداوند مصرف کند. پس وارث به خاطر آن مال وارد بهشت شود و شخص اول به خاطر آن داخل آتش گردد.»

۳۶۷ (۵۲) در کتاب عدة الداعي از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است:

«بپرهیزید از ثروت؛ زیرا در گذشته شخصی مال و فرزندان زیادی داشت. او تنها به خود و خانواده‌اش پرداخت و ثروت زیادی برای آن‌ها انباشت. تا این‌که روزی فرشتهٔ مرگ ـ به صورت شخص بینوایی ـ درِ خانه‌اش را زد. خدمتکاران در را گشودند. فرشتهٔ مرگ به آنان گفت: سرورتان را نزد من فراخوانید!

خدمتکاران گفتند: آیا [انتظار داری] سرور ما برای مثل تو بیرون آید؟

آن‌گاه او را به شدت و تندی از درِ خانه راندند. سپس فرشتهٔ مرگ با همان قیافه به سوی آنان بازگشت و گفت: سرورتان را به سوی من فراخوانید و به وی بگویید من فرشتهٔ مرگ هستم!

وقتی این سخن به گوش مرد ثروتمند رسید، از شدت ترس نشست و به افرادش گفت: با او به نرمی و ملایمت سخن بگویید و به او بگویید: خداوند تو را فرخنده و مبارک گرداند! شاید به دنبال شخص دیگری هستی!

[وقتی پیام مرد ثروتمند به فرشتهٔ مرگ رسید] پاسخ داد: نه [این‌گونه نیست] آن‌گاه بر مرد ثروتمند وارد شد و به وی گفت: برخیز! و هر چه می‌خواهی وصیت کن؛ زیرا من پیش از بیرون رفتن از این خانه جانت را خواهم گرفت!

صدای شیون و زاری فضای خانه را پر کرد. مرد ثروتمند دستور داد صندوق‌ها را گشودند و زر و سیم آن‌ها را بر زمین ریختند (زر و سیم آن‌ها را بنویسند)، سپس روی به آن اموال کرد و شروع به ناسزاگویی به آن‌ها نمود. او می‌گفت: ای مال! خداوند تو را لعنت کند! مرا از یاد پروردگارم بردی و از کار آخرتم غافل کردی تا مرگ به سراغم آمد!

[در این هنگام] خداوند مال را به زبان آورد و گفت: چرا به من ناسزا می‌گویی! حال آن‌که تو پست‌تر از منی. آیا در نظر مردم حقیر نبودی پس وقتی آثار مرا بر تو دیدند، تو را بالا بردند؟ آیا تو و انسان‌های شایسته بر درِ خانهٔ پادشاهان و بزرگان حاضر نمی‌شدید و تو پیش از آنان وارد می‌شدی و آن‌ها مؤخر می‌شدند؟

آیا از دختران پادشاهان و بزرگان خواستگاری نکردی و انسان‌های صالح نیز خواستگاری می‌کردند؛ ولی تو با آنان ازدواج کردی و شایستگان پاسخ منفی می‌شنیدند؟ اگر مرا در راه خیر و نیکی انفاق می‌کردی، من از خود مقاومتی نشان نمی‌دادم! اگر مرا در راه خدا انفاق می‌کردی، من از تو کاسته نمی‌شدم! پس چرا به من ناسزا می‌گویی و حال آن‌که خود پست‌تر از منی! من و تو هر دو از خاک آفریده شده‌ایم. پس من می‌روم (در حالی که خاک پاکی هستم) و تو گناه مرا با خود می‌بری! مال با صاحبش این‌گونه سخن می‌گوید.»

۳۶۸ ۲۱۵۸۲ (۵۳) **تفسير العيّاشىّ ۷۲/۱**: عن عثمان بن عيسى عمّن حدّثه عن أبى عبدالله ﷺ فى قول الله «كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُم حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ» قال هو الرجل يدع المال لاينفقه فى طاعة الله بخلاً ثمّ يموت فيدعه لمن هو يعمل به فى طاعة الله أو فى معصيته فإن عمل به فى طاعة الله رآه فى ميزان غيره فزاده حسرة وقد كان المال له أو من عمل به فى معصية الله قوّاه بذلك المال حتّى أعمل به فى معاصى الله.

۳۶۹ ۲۱۵۸۳ (۵۴) **الغرر ۶۰۰**: قال علىّ ﷺ لم يُرزَقِ المالَ من لم ينفقه.

۳۷۰ ۲۱۵۸۴ (۵۵) **مستدرك ۱۵/۲۷۵**: حسين بن عثمان بن شريك فى كتابه عن أبى عبدالله ﷺ قال ما الصعلوك عندكم قال قيل الّذى ليس له شىء فقال أبو عبدالله ﷺ لاولكنّه الغنىّ الّذى لايتقرّب الى الله بشىء من ماله.

۳۷۱ ۲۱۵۸۵ (۵۶) **مستدرك ۲۷۵/۱۵**: وعن الحسين بن مختار عن أبى عبدالله ﷺ قال انّ الله ﷻ يبغض الغنىّ الظلوم والشيخ الفاجر والصعلوك المختال قال ثمّ قال أتدري ما الصعلوك المختال قال قلت القليل المال قال لا ولكنّه الغنىّ الّذى لايتقرّب الى الله بشىء من ماله.

۳۷۲ ۲۱۵۸۶ (۵۷) **بصائر الدرجات ۳۳۶**: حدّثنا محمّد بن أحمد عن أبى عبدالله ﷺ قال دخل عليه قوم من أهل خراسان فقال ابتداء من غير مسئلة من جمع مالاً من مهاوش أذهبه الله فى نهابر فقالوا جعلنا فداك لانفهم هذا الكلام فقال هر مال كه ابا ذر آيد بدم شود.

وتقدّم فى رواية ميسر (۵۶) من باب (٤) وجوب إتمام الصلوة من أبواب فضلها وفرضها ج ٤ قوله ﷺ يعرف من يصف الحقّ بثلاث خصال (إلى أن قال) وإن كان ذا مال نظر أين يضع ماله. وفى رواية الجعفريّات (۶۳) من باب (٤٣)/١٧ الحثّ على الجود من أبواب جهاد النّفس قوله ﷺ (السخىّ) الّذى يأخذ المال من حلّه ويضعه فى حلّه.

وفى رواية حريز (٦٤) قوله ﷺ السخىّ الكريم الّذى ينفق ماله فى حقّ. وفى رواية الأزدىّ (٦٥) قوله ﷺ السخاء أن تسخو نفس العبد عن الحرام أن تطلبه فإذا ظفر بالحلال

(۵۳) عثمان بن عیسی در تفسیر آیهٔ: این‌گونه خداوند اعمال‌شان را حسرت بر آنان قرار داد[1]، ۳۶۸

با واسطه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن شخصی است که از خود مال باقی می‌گذارد و به دلیل بخل در راه اطاعت خدا انفاق نمی‌کند. سپس می‌میرد و آن مال را برای کسی می‌گذارد که در اطاعت یا نافرمانی خدا مصرف می‌کند. پس اگر در پیروی دستور خدا مصرف کند، صاحب مال، آن را در میزان دیگری مشاهده می‌کند و بر اندوه و حسرتش می‌افزاید؛ چرا که مال متعلق به وی بود.

او اگر در راه نافرمانی خدا صرف کند، صاحب مال او را با آن مال تقویت کرده است تا در راه نافرمانی خدا مصرف کند. [و این مطلب بر حسرتش می‌افزاید].»

(۵۴) علیعليه السلام فرمود: «مال روزیِ کسی نیست که آن را مصرف نکند.» ۳۶۹

(۵۵) حسین بن عثمان بن شریک در کتابش آورده است: «امام صادقعليه السلام پرسید: تهیدست نزد شما کیست؟ ۳۷۰

گفته شد: کسی که هیچ چیز ندارد!

امامعليه السلام فرمود: نه! بلکه تهیدست ثروتمندی است که با چیزی از مالش به خدا نزدیک نمی‌شود!»

(۵۶) حسین بن مختار روایت می‌کند که امام صادقعليه السلام فرمود: ۳۷۱

«خداوند، ثروتمند ستمگر و پیرمرد تبهکار و تهیدست نیرنگباز را دشمن دارد.

راوی پرسید: [آیا مقصود از تهیدست] انسان کم‌بضاعت است؟

امامعليه السلام فرمود: نه! بلکه ثروتمندی است که با چیزی از مالش به خدا نزدیک نمی‌شود!»

(۵۷) محمد بن احمد می‌گوید: «گروهی از اهل خراسان به دیدار امام صادقعليه السلام آمدند. امامعليه السلام بدون ۳۷۲
پرسش، لب به سخن گشود و فرمود:

هر کس از راه غارت مال به دست آورد، خداوند آن مال را در مهلکه‌ها نابود می‌کند.

آنان گفتند: فدایت گردیم! ما این سخن را نمی‌فهمیم!

امامعليه السلام به زبان فارسی فرمود: هر مال که اباذر آید، بِدَم شود.»[2]

در حدیث میسر گذشت: «هر کس حق را توصیف می‌کند، با سه ویژگی شناخته می‌شود... و اگر مالدار است، باید ملاحظه کرد مالش را کجا مصرف می‌کند.»[3]

و در حدیث جعفریات گذشت: «[بخشنده] کسی است که مال را از حلال به دست آورد و در حلال مصرف کند.»[4]

و در حدیث حریز گذشت: «بخشندهٔ بزرگوار کسی است که مالش را در راه حق مصرف می‌کند.»[5]

---

۱. بقره ۱۶۷/۲.

۲. این حدیث را ابن شهرآشوب این‌گونه نقل کرده است: «از باد آید، بِدَم شود» (بحار الانوار ۷۷/۸۴/۴۷) و با جستجویی که در کتاب‌های لغت انجام شد، واژهٔ «اباذر» جز به صورت نام برای صحابی بزرگوار پیامبرﷺ در فارسی به کار نرفته است؛ از این رو به نظر می‌رسد گزارش ابن شهرآشوب صحیح باشد.

۳. باب ۴ باب‌های فضیلت نماز، حدیث ۵۶.

۴. باب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۳.

۵. باب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۴.

طابت نفسه أن ينفقه في طاعة الله ﷻ وفى رواية أبى القاسم (٦٦) قوله ﷺ (الجواد) الّذى لو كان له الدّنيا بحذافيرها فأنفقها في الحقوق لرأى في نفسه أنّ عليه بعد ذلك حقوقاً. ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام.

وفى رواية حمّاد (٦١) من باب (٦٠) وجوب الخوف من الله قول لقمان لإبنه يا بنيّ ذقت المرارات كلّها فلم أذق شيئاً أمرّ من الفقر. وفى رواية الوليد (٣١) من باب (٦٧)/١٨ وجوب تقوى الله قوله ﷺ الحسب الفعال ك. والشرف المال.

وفى رواية عثمان (١٥) من باب (٨)/١٩ تقديم تمجيد الله تعالى على الدّعاء من أبوابه قوله ﷺ لو أنّ أحدكم اكتسب المال من حلّه وأنفقه في حلّه (حقّه ـ خ ل) لم ينفق درهماً إلّا أُخْلِفَ عليه (ورواه فى فلاح السّائل عن عثمان أيضاً). وفى أحاديث باب (١)/٢٢ ماورد في طلب الرّزق من أبوابه وباب (٣) الأجمال فى الطلب وباب (٥) عدم جواز ترك الدّنيا الّتى لابدّ منها مايناسب ذلك.

(١٨)

باب ماورد فى انّ المال لايجتمع إلّا بخصال خمس وانّ الحلال لايأتى إلّا قوتاً

٣٧٣ (١) الخصال ٢٨٢، العيون ٢٧٦/١: حدّثنا أحمد بن هارون الفامىّ[١] ﵀ قال حدّثنا
٣١٥٨٧ محمّد بن جعفر بن بطّة قال حدّثنا محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن عيسى عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع قال سمعت الرّضا ﷺ يقول لا يجتمع المال إلّا بخصال خمس ببخل شديد وأمل طويل وحرص غالب وقطيعة رحم وايثار الدّنيا على الآخرة (والمراد من هذا الحديث وأمثاله انّ فى الغالب يكون كذا فإنّ الله تعالى بيده الملك وعنده خزائن كلّ شىء يؤتى من يشاء ما يشاء).

٣٧٤ (٢) مستدرك ٦١/١٣: القطب الرّاوندى فى لب اللّباب وفى الخبر الحلال لا يأتى إلّا
٣١٥٨٨ قوتاً والحرام يأتى جرفاً جرفاً[٢].

---

١. الفام: قرية من قُرَى الكوفة. ٢. أى كثيراً كثيراً.

و در حدیث ازدی گذشت: «بخشندگی این است که نفس انسان از طلب حرام بازایستد و هنگامی که به حلال دست یافت، با خرسندی کامل آن را در اطاعت خدا انفاق کند.»[1]

و در حدیث ابوالقاسم گذشت: «[بخشندگی] آن است که اگر تمام دنیا مال او باشد و آن را در حقوقی [که بر عهده دارد] انفاق کند، پیش خود این‌گونه احساس کند که هنوز حقوقی بر عهده دارد.»[2]

و بنگر دیگر احادیث آن باب را؛ زیرا با موضوع بحث تناسب دارد.

و در حدیث حماد سخن لقمان به فرزندش گذشت که فرمود: «ای فرزند عزیزم! همهٔ تلخی‌ها را چشیدم ولی تلخ‌تر از فقر چیزی را نیافتم!»[3]

و در حدیث ولید گذشت: «اصالت، کار است و شرافت، مال.»[4]

و در حدیث عثمان گذشت: «اگر هریک از شما از راه حلال مال به دست آورد و در راه حلال هزینه کند، درهمی هزینه نمی‌کند مگر آن‌که جایگزین می‌شود.»[5]

در احادیث باب ۱ و ۳ و ۵ از باب‌های طلب روزی، متناسب با موضوع مورد بحث گذشت.

باب ۱۸

مال با پنج ویژگی جمع می‌شود. و حلال قوت را تأمین می‌کند

۳۷۳ (۱) محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: ثروت انباشته نمی‌شود مگر با پنج ویژگی: با بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت.»

(مقصود از این حدیث و نظایرش این است که غالبا این‌گونه است؛ زیرا فرمانروایی در اختیار خداست و گنجینه‌های تمام چیزها نزد اوست به هر که بخواهد، هر چه بخواهد، می‌بخشد.)

۳۷۴ (۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب می‌نویسد: «در حدیث آمده است: روزی حلال تنها به اندازهٔ قوت و غذا به دست می‌آید و مال حرام بسیار می‌آید.»

---

۱. باب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۵.
۲. باب ۴۳ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۶.
۳. باب ۶۰ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۶۱.
۴. باب ۶۷ باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۳۱.
۵. باب ۸ باب‌های دعا، حدیث ۱۵.

(۱۹)

باب استحباب مرمّة المعاش وإصلاح المال وحكم تضييعه

۳۷۵ ۲۱۵۸۹ (۱) كافى ۸۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن محمّد بن سماعة عن محمّد بن مروان عن أبى عبدالله ؑ قال انّ فى حكمة آل داود ينبغى للمسلم العاقل أن لايرى ظاعناً[۱] إلّا فى ثلاث مرمّة لمعاش أو تزوّد لمعاد أو لذّة فى غير ذات محرّم وينبغى للمسلم العاقل أن يكون له ساعة يفضى[۲] بها إلى عمله فيما بينه وبين الله ؐ وساعة يلاقى إخوانه الّذين يفاوضهم[۳] ويفاوضونه فى أمر آخرته وساعة يخلّى بين نفسه ولذّاتها فى غير محرّم فإنّها عون على تلك السّاعتين (تقدّم نحو صدر الحديث فى رواية عمرو (۱) من باب (۱)/۲۱ انّ السّفر فى معصية الله حرام من أبواب آداب السفر).

۳۷۶ ۲۱۵۹۰ (۲) أمالى ابن الطّوسىّ ۱۴۷: أخبرنا الشيخ المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد الطوسى ؒ قال أخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ الطوسى ؒ أخبرنا الشيخ المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد قال أخبرنا أبو الطيّب الحسين بن محمّد التمّار قال حدّثنا محمّد بن القاسم الأنبارى قال حدّثنا أحمد بن عبيد قال حدّثنا عبدالرّحيم بن قيس الهلالىّ قال حدّثنا العمرىّ عن أبى حمزة[۴] السعدى عن أبيه قال أوصى أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب ؑ إلى الحسن بن علىّ ؑ فقال فيما أوصى به اليه يا بنىّ لافقر اشدّ من الجهل (إلى أن قال) وليس للمؤمن بدّ من أن يكون شاخصاً[۵] فى ثلاث مرمّة لمعاش أو خطوة لمعاد أو لذّة فى غير محرّم.

۳۷۷ ۲۱۵۹۱ (۳) فقه الرّضا ؑ ۳۳۷: واجتهدوا أن يكون زمانكم أربع ساعات ساعة منه لمناجاته وساعة لأمر المعاش وساعة لمعاشرة الإخوان الثّقات والّذين يعرّفونكم عيوبكم ويخلّصون لكم فى الباطن وساعة تخلون فيها للذّاتكم وبهذه السّاعة تقدرون على الثلاث الساعات.

---

۱. أى مسافراً. ۲. أى يصل ـ اللسان. ۳. أى يذاكرهم ويحادثهم.
۴. أبى وَجزَة ـ خ. ۵. أى ذاهباً سافراً.

باب ۱۹

استحباب ترمیم معاش و اصلاح مال و حکم تباه‌کردن مال

(۱) محمد بن مروان روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: ۳۷۵

«در حکمت آل داود آمده است: شایسته است که مسلمانِ خردمند جز در سه مورد مسافرت نکند: اصلاح معیشت و توشه اندوزی برای معاد و لذتی حلال. و برای مسلمان خردمند شایسته است، زمانی را معین کند که در آن میان خود و خدا به اعمالش رسیدگی کند و ساعتی را برای دیدار با برادرانی قرار دهد که با یکدیگر دربارهٔ آخرت گفتگو کنند و مدتی را برای لذت‌های حلالش تعیین کند؛ زیرا این مدت، در دو زمان دیگر به وی نیرو می‌دهد.»

بخش نخست این حدیث پیشتر در حدیث عمرو گذشت.[1]

(۲) ابوحمزه سعدی از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنان ؑ در سفارش‌هایش به امام مجتبی ؑ فرمود: ۳۷۶

«ای فرزند عزیزم! هیچ ناداری بدتر از نادانی نیست... مؤمن ناگزیر است که برای سه چیز مسافرت کند: سامان بخشیدن به معیشت یا گام برداشتن برای معاد یا لذتی حلال.»

(۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: ۳۷۷

«بکوشید تا زمان‌تان چهار بخش باشد: بخشی از آن برای مناجات با خدا؛ ساعتی برای امر معاش؛ ساعتی برای انس و الفت با برادران مورد اعتماد ـ کسانی که عیب‌های‌تان را به شما معرفی می‌کنند و در باطن خیرخواه‌تان هستند ـ و ساعتی که برای لذت بردن خلوت می‌کنید و با این ساعت برای سه ساعت دیگر نیرو می‌گیرید.»

---

۱. باب ۱ باب‌های آداب سفر، حدیث ۱.

۳۷۸ ۲۱۵۹۲ (۴) **کافی** ۸۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة وغيره عن رجل عن أبي عبدالله ؑ قال إصلاح المال من الايمان. **فقيه** ۱۰۲/۳: قال الصّادق ؑ (وذكر مثله).

۳۷۹ ۲۱۵۹۳ (۵) **کافی** ۸۸/۵: عليّ بن محمّد بن عبدالله عن أحمد عن بعض أصحابنا عن **صالح** بن حمزة عن بعض أصحابنا قال قال أبوعبدالله ؑ عليك بإصلاح المال فإنّ فيه منبهة[1] للكريم واستغناء عن اللئيم.

۳۸۰ ۲۱۵۹۴ (۶) **فقيه** ۱۰۲/۳: قال رسول الله ﷺ من المروءة استصلاح المال. **الخصال** ۱۰: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ؒ عن عمّه محمّد بن أبي القاسم عن أحمد ابن أبي عبدالله البرقي عن إسماعيل بن مهران عن صالح بن سعيد عن أبان بن تغلب عن أبي جعفر ؑ قال قال رسول الله ﷺ (وذكر مثله).

۳۸۱ ۲۱۵۹۵ (۷) **المعاني** ۲۵۸: حدّثنا أبي ؒ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن بعض أصحابنا رفعه الى سعد بن طريف عن الأصبغ بن نباتة عن **الحارث** الأعور قال قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه للحسن ابنه ؑ يابنيّ ما المروءة فقال العفاف وإصلاح المال.

۳۸۲ ۲۱۵۹۶ (۸) **کافی** ۲۰/۱: أبو عليّ الأشعريّ عن بعض أصحابنا رفعه عن هشام بن الحكم قال قال لي موسى بن جعفر ؑ قال علي بن الحسين استثمار المال تمام المروّة.

۳۸۳ ۲۱۵۹۷ (۹) **المعاني** ۲۵۷: قال عبدالرّحمن بن العبّاس ورفعه قال سئل معاوية الحسن بن عليّ ؑ عن المروّة فقال شحّ الرجل على دينه وإصلاحه ماله وقيامة بالحقوق فقال معاوية أحسنت يا أبا محمّد أحسنت يا أبا محمّد قال فكان معاوية يقول بعد ذلك وددت أنّ يزيد قالها وانّه كان أعور.

۳۸۴ ۲۱۵۹۸ (۱۰) **نهج البلاغة** ۹۲۱: في وصيّة له للحسن ؑ ـ وحفظ ما في يديك أحبّ اليّ من طلب ما في يد غيرك.

۳۸۵ ۲۱۵۹۹ (۱۱) **أمالي الطّوسي** ۶۷۹: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطّوسي ؒ قال أخبرنا الحسين بن إبراهيم القزويني قال أخبرنا محمّد بن وهبان قال

---

۱. أي مشرفة ومعلاة ـ اللسان.

(۴) از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: ۳۷۸

«سامان بخشیدن به وضع مالی، از ایمان است.»

(۵) صالح بن حمزه از برخی از شیعیان روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «بر تو باد به سامان دادن به وضع مالی؛ چراکه آن شرافت کریم و بی‌نیازی از فرومایگان را به دنبال دارد!» ۳۷۹

(۶) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سامان‌بخشی به وضع مالی، از مردانگی است.» ۳۸۰

(۷) حارث اعور می‌گوید: «امیر مؤمنان ﷺ از فرزندش امام مجتبی ﷺ پرسید: ای فرزندم! مردانگی چیست؟ امام مجتبی ﷺ پاسخ داد: عفاف و سامان‌دهی به وضع مالی.» ۳۸۱

(۸) هشام بن حکم می‌گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ به من فرمود: امام سجاد ﷺ فرمود: بهره‌گیری از مال، کامل‌کنندهٔ مردانگی است.» ۳۸۲

(۹) معاویه از امام مجتبی ﷺ دربارهٔ مردانگی پرسید: «امام ﷺ فرمود: بخیل بودن انسان نسبت به دینش، سامان دادن به مالش و پرداختن حقوق دیگران. ۳۸۳

معاویه گفت: آفرین ای ابومحمد! آفرین ای ابومحمد! پس از این گفتگو، معاویه همواره می‌گفت: دوست داشتم یزید کور بود و این سخن را بر زبان می‌آورد.»

(۱۰) در نهج البلاغه در سفارش علی ﷺ به امام مجتبی ﷺ آمده است: «و نگهداری از آنچه در دست داری، برای من محبوب‌تر است از طلب آنچه در اختیار دیگران است.» ۳۸۴

(۱۱) خلّاد ـ ابوعلی ـ روایت می‌کند که شخصی به امام صادق ﷺ عرض کرد: «ای جعفر! مردی ثروتی دارد؛ ولی آن را تباه می‌کند و بر باد می‌رود. ۳۸۵

امام ﷺ فرمود: از مالت نگهداری کن؛ زیرا آن برپای‌دارندهٔ دینت است.

حدّثنا أبو عيسى محمّد بن إسماعيل بن حيّان الورّاق قال حدّثنا أبو جعفر محمّد ابن الحسين بن حفص الخثعمي الأسدى قال حدّثنا أبو سعيد عبّاد بن يعقوب الأسديّ قال حدّثنا خلّاد أبو عليّ عن جعفر بن محمّدعليه السلام قال قال رجل يا جعفر الرّجل يكون له مال فيضيّعه فيذهب قال احتفظ بمالك فإنّه قوام دينك ثمّ قرأ ﴿وَلا تُؤتُوا السُّفَهاء أَمْوالَكُم الّتى جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قياماً﴾.

وتقدّم فى رواية ابى الفتوح (٣٤) من باب (٣٦)/٩ تحريم السؤال من أبواب مايتأكّد استحبابه من الحقوق فى المال قولهصلى الله عليه وآله انّ الله كرّه لكم ثلاثاً قيل وقال واضاعة المال. وفى رواية معانى الأخبار نحوه. وفى رواية الوشّاء (٣٦) قولهعليه السلام انّ اللهعزوجل يبغض اضاعة المال والقيل والقال.

وفى غير واحد من أحاديث باب (١)/٢١ انّ السفر فى معصية الله حرام من أبواب السفر ما يدلّ على استحباب مرمّة المعاش وإصلاح المال. وفى باب (٤)/٢٢ استحباب الإقتصاد فى طلب الرزق من أبوابه والباب التالى مايناسب ذلك.

(٢٠)

باب استحباب الإقتصاد فى النّفقة وتقدير المعيشة وعدم جواز الإسراف والإقتار وبيان حدّهما

قال الله تعالى فى سورة البقرة (٢): ١٩٥، ٢١٩، ٢٣٦: ﴿وَأَنْفِقُوا فى سَبيلِ اللّهِ وَلا تُلْقُوا بِأَيديكُم إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحسِنين وَيَسْأَلُونَكَ ماذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ﴾.

المائدة (٥): ٦٦: ﴿مِنهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثيرٌ مِنْهُمْ ساءَ مايَعْمَلُونَ﴾.

الأنعام (٦): ١٤١: ﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اذا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَومَ حِصادِهِ وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين﴾.

الأعراف (٧): ٣١: ﴿يا بَنى آدَمَ خُذُوا زينَتَكُمْ عِندَ كلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لايُحبُّ الْمُسْرِفينَ﴾.

آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

و اموالتان را ـ که خداوند سبب پایداری شما قرار داد ـ به سبک مغزان ندهید.»

در حدیث ابوالفتوح گذشت: «خداوند سه چیز را برای شما ناپسند می‌داند... و تباه ساختن مال.»[۱]

و در حدیث وشاء گذشت: «خداوند تباه ساختن مال و قیل و قال را دشمن دارد.»[۲]

و احادیث متعددی از باب ۱ از باب‌های مسافرت بر استحباب سامان‌بخشی به مال دلالت می‌کند و در باب ۴ طلب روزی و باب آینده مطالب مناسب با موضوع بحث وجود دارد.

باب ۲۰

استحباب میانه‌روی در هزینه و اندازهٔ زندگی و عدم جواز اسراف و سخت‌گیری و بیان حدّ هر دو

خداوند متعال می‌فرماید:

در راه خدا انفاق کنید و با دستان‌تان خود را به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید، همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد[۳].

از تو می‌پرسند: چه چیز را انفاق کنند؟ بگو: مازاد [بر نیاز] را[۴].

و آنان را بهره‌مند سازید، توانگر به اندازهٔ قدرتش و تنگدست در حدّ توانش[۵].

از آنان امتی میانه‌روست و بسیاری از آنان زشت عمل می‌کنند[۶].

از میوهٔ آن ـ هنگامی که ثمر داد ـ بخورید و در روز برداشت حقوق آن را بپردازید و زیاده‌روی نکنید، که البته خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد[۷].

ای فرزندان آدم! زیورهای‌تان را در هر مسجدی برگیرید و بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید، که البته خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد[۸].

---

۱. باب ۳۶ باب‌های حقوق مالی، حدیث ۳۴.
۲. باب ۳۶ باب‌های حقوق مالی، حدیث ۳۶.
۳. بقره ۲/۱۹۵.
۴. بقره ۲/۲۱۹.
۵. بقره ۲/۲۳۶.
۶. مائده ۵/۶۶.
۷. انعام ۶/۱۴۱.
۸. اعراف ۷/۳۱.

الإسراء (۱۷): ۲۶، ۲۷، ۱۰۰: ﴿وَآتِ ذَا الْقُربى حَقَّهُ والمِسْكينَ وَابنَ السَّبيلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذيراً انَّ المُبَذِّرينَ كانُوا إخوانَ الشَّياطينَ وكانَ الشيطانُ لِرَبِّه كفُوراً لَو أنْتُم تَملِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبّى اذاً لأمْسَكتُم خَشْيَةَ الإنفاقِ وَكانَ الإنسانُ قَتُوراً﴾.

الفرقان (۲۵): ۶۷: ﴿وَالَّذينَ إذا أنْفَقُوا لَمْ يُسرِفوا وَلَمْ يَقْتُروا وَكانَ بيْنَ ذلِكَ قَواماً﴾.

۳۸۶ (۱) **تهذیب ۲۳۶/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله ﷺ فى قوله ﷻ ﴿ولا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إلى عُنُقِكَ﴾ قال ضمّ يده فقال هكذا ـ وَلا تَبْسُطْها كلَّ البَسْطِ ـ قال وبسط راحته وقال هكذا. **تفسير العيّاشى ۲۸۹/۲**: عن **ابن سنان** عن أبى عبدالله ﷺ (نحوه). ۲۱۶۰۰

۳۸۷ (۲) **مستدرك ۵۲/۱۳**: **أبوالقاسم الكوفى** فى كتاب الأخلاق عن رسول الله ﷺ أنّه قال انّ المؤمن أخذ من الله أدباً إذا وسّع عليه اقتصد وإذا اقترّ عليه اقتصر. ۲۱۶۰۱

۳۸۸ (۳) **كافى ۸۷/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن داود بن سرحان قال رأيت أبا عبدالله ﷺ يكيل تمراً بيده فقلت جعلت فداك لو أمرت بعض ولدك أو بعض مواليك فيكفيك فقال يا داود انّه لايصلح المرء المسلم إلّا ثلاثة التفقّه فى الدّين والصبر على النائبة[1] و(حسن ـ كا) التقدير فى المعيشة. **فقيه ۱۰۲/۳**: قال الصّادق ﷺ لا يصلح المرء المسلم إلّا بثلاث (وذكر مثله). **كافى ۳۲/۱**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن حمّاد بن عيسى عن ربعى بن عبدالله عن رجل عن أبى جعفر ﷺ قال قال الكمال كلّ الكمال التفقّه فى الدّين (وذكر مثله). **مستدرك ۵۲/۱۳**: كتاب **حسين بن عثمان** عمّن ذكره وغير واحد عن أبى عبدالله ﷺ قال لا يصلح المرء إلّا على ثلاث (وذكر مثل ما فى كا). ۲۱۶۰۲

۳۸۹ (۴) **كافى ۸۷/۵**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير عن ربعى عن رجل عن أبى عبدالله ﷺ قال الكمال كلّ الكمال فى ثلاثة وذكر فى الثلاثة التقدير فى المعيشة. ۲۱۶۰۳

۳۹۰ (۵) **دعائم الإسلام ۲۵۵/۲**: عن علىّ ﷺ أنّه قال الكمال كلّ الكمال التفقّه فى الدين والصبر على النائبة والتقدير فى المعيشة. ۲۱۶۰۴

---

۱. على البلايا ـ فقيه.

و حق خویشان و بینوا و در راه مانده را بپرداز و از هدر دادن به شدت بپرهیز. به یقین به هدردهندگان برادر و همسان شیطان هستند و شیطان به پروردگارش بسیار ناسپاس است[1].

اگر شما گنجینه‌های رحمت پروردگار مرا در اختیار داشتید، در آن هنگام نیز از بیم تمام شدن بخل می‌ورزیدید و انسان همواره بخیل است[2].

[بندگان خدای رحمان]... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند[3].

۳۸۶ (۱) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که امام صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ: و دستت را به گردنت زنجیر نکن، دستش را بست و فرمود: «[مقصود] این‌گونه است. و در توضیح: و آن را به طور کامل نگشا، کف دستش را گشود و فرمود: [مقصود] این‌گونه است.»

۳۸۷ (۲) ابوالقاسم کوفی در کتاب اخلاق از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مؤمن ادبی را از خدا فرا می‌گیرد؛ هنگامی که [روزی را] بر وی توسعه دهد، میانه‌روی و هنگامی که بر او سخت گیرد، [به آن] بسنده می‌کند.»

۳۸۸ (۳) داود بن سرحان می‌گوید: «مشاهده کردم امام صادق ﷺ با دست، خرما وزن می‌کرد. به وی گفتم: فدایت گردم! ای کاش دستور می‌دادید یکی از فرزندان یا یکی از خدمتکارانت این کار را انجام می‌داد.

امام ﷺ پاسخ داد: ای داود! کار شخص مسلمان سامان نمی‌یابد مگر به سه چیز: فهم عمیق دین، بردباری بر بلا و اندازهٔ در معیشت.»

ربعی بن عبدالله با واسطهٔ شخصی از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«کمال ـ همهٔ کمال ـ فهم عمیق و دقیق دین است...» ادامهٔ این حدیث، نظیر حدیث پیشین است. این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

۳۸۹ (۴) ربعی با واسطه روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود:

«کمال ـ تمام کمال ـ در سه چیز است...» و در میان آن سه چیز، اندازهٔ در معیشت را بر شمرد.

۳۹۰ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت شده که فرمود:

«کمال ـ همهٔ کمالات ـ فهم عمیق دین، بردباری در بلا و اندازهٔ در معیشت است.»

---

۱. اسراء ۱۷/۲۶ـ۲۷.　۲. اسراء ۱۷/۱۰۰.　۳. فرقان ۲۵/۶۷.

۳۹۱ ۳۱۶۰۵ (۶) **تهذيب ۲۳۶/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حنّان بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر ﷺ قال من علامات المؤمن ثلاث حسن التقدير في المعيشة والصبر على النّائبة والتّفقّه في الدين وقال ماخير في رجل لايقتصد في معيشته ما يصلح لا لدنياه ولا لآخرته.

۳۹۲ ۳۱۶۰۶ (۷) **كافي ۸۸/۵**: عليّ بن محمّد بن عبدالله عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ عن عبدالله بن جبلة عن ذريح المحاربيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا أراد الله ﷻ بأهل بيت خيراً رزقهم الرفق في المعيشة.

۳۹۳ ۳۱۶۰۷ (۸) **الجعفريّات ۱۴۹**: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ إذاأراد الله تعالى بأهل بيت خيراً فقّههم في الدّين ورزقهم الرفق في معايشهم والقصد في شأنهم ووقّر صغيرهم كبيرهم وإذا أرادبهم غير ذلك تركهم هملاً.[۱] **الدّعائم ۲۵۵/۲**: عن رسول الله ﷺ مثله الى قوله في شأنهم.

۳۹۴ ۳۱۶۰۸ (۹) **مستدرك ۵۲/۱۳**: القطب الراوندي في القصص بإسناده الى الصّدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود بن حمّاد بن عيسى عن الصّادق ﷺ انّه قال قال لقمان لإبنه في حديث وكن مقتصداً ولاتمسكه تقتيراً ولاتعطه تبذيراً.

۳۹۵ ۳۱۶۰۹ (۱۰) **مستدرك ۵۲/۱۳**: احمد بن محمّد بن فهد في عدّة الدّاعي عن عيسى بن موسى قال قال الصّادق ﷺ يا عيسى المال مال الله جعله ودائع عند خلقه وأمرهم أن يأكلوا منه قصداً ويشربوا قصداً ويلبسوا منه قصداً وينكحوا منه قصداً ويركبوا منه قصداً ويعودوا بما سوى ذلك على فقراء المؤمنين فمن تعدّى ذلك كان (ما ـ خ) أكله حراماً وما شرب منه حراماً وما (أ ـ خ) لبسه منه حراماً وما (أ ـ خ) نكحه منه حراماً وما (أ ـ خ) ركبه منه حراماً.

۳۹۶ ۳۱۶۱۰ (۱۱) **الغرر ۱۵**: الإقتصاد يُنمِي القليل.

۳۹۷ ۳۱۶۱۱ (۱۲) **وفيه ۲۱**: الإقتصاد يثمر[۲] اليسير.

۳۹۸ ۳۱۶۱۲ (۱۳) **الغرر ۷۱۸**: من صحب الإقتصاد دامت صحبة الغناء له وجَبَرَ الإقتصاد فقره وخلله.

۳۹۹ ۳۱۶۱۳ (۱۴) **كافي ۵۳/۴**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن مروك بن عبيد عن أبيه عبيد قال قال أبو عبدالله ﷺ يا عبيد انّ السرف يورث الفقر وانّ القصد يورث الغنى. **فقيه ۱۰۷/۳**: روى عبيد بن زرارة عن أبي عبدالله ﷺ انّه قال له يا عبيد (وذكر مثله).

---

۱. أي بلا هاد يهديهم. ۲. ينمى ـ ك.

۳۹۱ (۶) سدیر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«از نشانه‌های مؤمن سه چیز است: اندازه‌گیری نیکو در زندگی، بردباری بر بلا و فهم عمیق دین. و فرمود: کسی که در زندگی اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی نمی‌کند، در او خیری نیست. نه دنیایش را اصلاح می‌کند و نه آخرتش را.»

۳۹۲ (۷) ذریح محاربی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه خداوند خیر و نیکی اهل خانه‌ای را بخواهد به آنان میانه‌روی و مدارا در امر معیشت عنایت می‌کند.»

۳۹۳ (۸) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

«هر گاه خداوند خیر اهل بیتی را بخواهد، به آنان فهم عمیق در دین، میانه‌روی در معیشت و زندگی و اعتدال در کارها عنایت می‌کند و کودکان به بزرگان احترام می‌گزارند و هر گاه غیر آن را برای آن‌ها بخواهد، بیهوده رهای‌شان می‌کند.»

در کتاب دعائم از پیامبر اکرم ﷺ تا جملهٔ: «اعتدال در کارها عنایت می‌کند»، گزارش شده است.

۳۹۴ (۹) حماد بن عیسی روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود:

«لقمان به فرزندش گفت: ... میانه‌رو باش و بسیار بخیل نباش و در بخشش اسراف نکن.»

۳۹۵ (۱۰) امام صادق ﷺ به عیسی بن موسی فرمود:

«ای عیسی! اموال متعلق به خداست که آن را نزد انسان‌ها به امانت سپرده و به آنان دستور داده با میانه‌روی بخورند، بنوشند، بپوشند، ازدواج کنند و بر رهوار سوار شوند. و افزون بر آن را به مؤمنان تنگدست انفاق کنند. پس هر کس گام از این فراتر نهد، خوردن، نوشیدن، پوشیدن، ازدواج و مرکبش حرام خواهد بود.»

۳۹۶ (۱۱) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود:

«میانه‌روی، اندک را رشد می‌دهد.»

۳۹۷ (۱۲) و فرمود: «میانه‌روی، اندک را به بار می‌نشاند.»

۳۹۸ (۱۳) و فرمود: «هر کس با میانه‌روی همنشین شود، بی‌نیازی همواره همنشینش خواهد بود و میانه‌روی نیازها و کمبودهایش را برطرف می‌کند.»

۳۹۹ (۱۴) امام صادق ﷺ به عبید فرمود:

«ای عبید! اسراف فقر به دنبال دارد و میانه‌روی بی‌نیازی برجای می‌گذارد.»

٤٠٠ ٣١٦١٤ (١٥) الغرر ٢٢: الإقتصاد نصف المؤنة.

٤٠١ ٣١٦١٥ (١٦) الغرر ٥٩٢: لن يهلك من اقتصد.

٤٠٢ ٣١٦١٦ (١٧) وفيه ٥٩٦: ليس في الإقتصاد تلف.

٤٠٣ ٣١٦١٧ (١٨) وفيه ٦٤٩: من اقتصد خفّت عليه المُؤَن.

٤٠٤ ٣١٦١٨ (١٩) وفيه ٧٠٨: من قصد في الغنى والفقر فقد استعدّ لنوائب الدّهر.

٤٠٥ ٣١٦١٩ (٢٠) فقه الرّضا عليه السلام ٢٥٥: وليكن نفقتك على نفسك وعلى عيالك قصداً فإنّ الله يقول (يَسْئَلُونَكَ ماذا يُنْفِقُونَ قُلِ العَفْوَ) والعفو الوسط وقال الله تعالى (وَالَّذينَ اذا اَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكانَ بيْنَ ذلكَ قَواماً).

٤٠٦ ٣١٦٢٠ (٢١) وقال العالم عليه السلام ضمنت لمن اقتصد أن لا يفتقر.

٤٠٧ ٣١٦٢١ (٢٢) فقيه ١٠٢/٣: روى ابن أبي يعفور عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما من نفقة أحبّ الى الله عزّ وجلّ من نفقة قصد ويبغض الإسراف إلّا في الحجّ والعمرة فرحم الله مؤمناً كسب طيّباً وأنفق من قصد أو قدّم فضلاً.

٤٠٨ ٣١٦٢٢ (٢٣) الغرر ٩٩: العقل أنّك تقصد فلا تسرف وتَعِدُ فلا تخلف وإذا غضبت حلمت.

٤٠٩ ٣١٦٢٣ (٢٤) الغرر ٧٣٤: من المروّة أن تقصد فلا تسرف وتعد فلا تخلف.

٤١٠ ٣١٦٢٤ (٢٥) وفيه ٦٤١: من لم يحسن الإقتصاد أهلكه الإسراف.

٤١١ ٣١٦٢٥ (٢٦) فقيه ١٠٢/٣: قال علي بن الحسين عليه السلام انّ الرجل لينفق ماله في حقّ وانّه لمسرف (قال في الوافي يعني انّه يزيد في الإنفاق في الحقّ على قدر الضرورة).

٤١٢ ٣١٦٢٦ (٢٧) تفسير العيّاشي ٢٨٨/٢: عن عليّ بن جذاعة قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام في قوله تعالى «لاتُبَذِّر تَبْذيراً» يقول اتّق الله ولاتسرف ولاتقتر وكن بين ذلك قواماً أنّ التبذير من الإسراف وقال الله لاتُبَذِّر تبذيراً انّ الله لايعذّب على القصد.

٤١٣ ٣١٦٢٧ (٢٨) كافي ٥٢/٤: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن بريدبن معاوية عن أبي جعفر عليه السلام قال قال عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما لينفق الرجل بالقصد وبلغة الكفاف ويقدّم منه فضلاً لآخرته فانّ ذلك أبقى للنعمة وأقرب الى المزيد من الله عزّ وجلّ وأنفع في العافية.

۴۰۰ (۱۵) علی ؏ فرمود: «میانه‌روی، نیمی از هزینه است.»

۴۰۱ (۱۶) و فرمود: «هر کس میانه‌روی کند، هلاک نمی‌شود.»

۴۰۲ (۱۷) و فرمود: «در میانه‌روی تلف نیست.»

۴۰۳ (۱۸) و فرمود: «هر کس میانه‌روی کند، هزینه‌هایش کاهش می‌یابد.»

۴۰۴ (۱۹) و فرمود: «هرکس در حال بی‌نیازی و فقر میانه‌روی پیشه کند، برای بلاهای روزگار آماده شده است.»

۴۰۵ (۲۰) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و برای خود و خانواده‌ات در حدّ اعتدال هزینه کن؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: میانه‌روی، و «عفو» به معنای میانه‌روی است و خداوند تعالی می‌فرماید: [بندگان رحمان]... و کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند، اسراف نمی‌کنند و سخت نمی‌گیرند و میان این دو روش میانه‌رو هستند.»

۴۰۶ (۲۱) امام صادق ؏[1] فرمود: «برای میانه‌رو تضمین کرده‌ام که نیازمند نگردد.»

۴۰۷ (۲۲) ابن ابی یعفور از امام صادق ؏ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هیچ هزینه‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از هزینهٔ میانه نیست و خداوند با اسراف دشمن است مگر در حج و عمره. پس خداوند مؤمنی را رحمت کند که از راه پاک و حلال به دست آورد و با اعتدال مصرف کند و مازاد را پیش فرستد.»[2]

۴۰۸ (۲۳) علی ؏ فرمود: «عقل این است که میانه‌روی پیشه کنی و اسراف نکنی و [هر گاه] وعده دهی، با آن مخالفت نکنی و هر گاه خشمگین شدی، بردباری نمایی.»

۴۰۹ (۲۴) و فرمود: «از مردانگی این است که میانه‌روی کنی و اسراف را رها نمایی و [هر گاه] وعده دهی، مخالفت نکنی!»

۴۱۰ (۲۵) و فرمود: «هرکس به خوبی میانه‌روی نکند، زیاده‌روی او را از پای درمی‌آورد.»

۴۱۱ (۲۶) امام سجاد ؏ فرمود: «هماناکسی مالش را در راه حق مصرف می‌کند و با این حال اسراف‌کننده است.»

در کتاب الوافی در توضیح حدیث می‌فرماید: «یعنی در انفاق در راه حق از مقدار ضرورت می‌گذرد.»

۴۱۲ (۲۷) علی بن جذاعه در تفسیر آیهٔ: و به شدت از ولخرجی بپرهیز، روایت می‌کند که امام صادق ؏ فرمود:

«از خدا بترس و اسراف و سخت‌گیری نکن و میان این دو، راه میانه را در پیش گیر. همانا ولخرجی از اسراف است و خداوند می‌فرماید: به شدت از ولخرجی بپرهیز. البته خداوند کسی را به دلیل میانه‌روی عذاب نمی‌کند.»

۴۱۳ (۲۸) برید بن معاویه از امام باقر ؏ روایت می‌کند که امام سجاد ؏ فرمود:

«انسان باید در حد میانه و به مقدار نیاز هزینه کند و بخشی از مازاد مالش را برای آخرتش پیش فرستد، زیرا این روش نعمت را پایدارتر می‌کند و به افزایش نعمت از جانب خدا نزدیک‌تر است و برای تندرستی و دوری از بلا سودمندتر است.»

---

۱. در حدیث «العالم» آمده است و مرحوم مجلسی اول آن را بر امام صادق منطبق کرده است. روضة المتقین ۴۵۲/۶.

۲. مرحوم مجلسی اول، حدیث را بر اساس: «وانفق قصداً» شرح کرده است؛ روضة المتقین ۴۵۲/۶ و بر همین اساس ترجمه شد.

۴۱۴ ۳۱۶۲۸ (۲۹) کافی ۵۲/۴: علیّ بن إبراهیم عن صالح بن السندی عن جعفر بن بشیر **الخصال** ۱۰/۱: حدّثنا أبی رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن محمّد بن الحسین ابن أبی الخطّاب عن جعفر بن بشیر البجلی. **الثواب** ۲۲۱: حدّثنی محمّد بن علیّ ماجیلویه رحمه الله عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن الحسین عن جعفر بن بشیر عن داود الرقّی عن أبی عبدالله عليه السلام قال انّ القصد أمر یحبّه الله عزّ وجلّ وانّ السّرف أمر یبغضه الله عزّ وجلّ حتّی طرحک النواة فإنّها تصلح للشیء وحتّی صبّك فضل شرابك.

۴۱۵ ۳۱۶۲۹ (۳۰) کافی ۵۳/۴: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن عمر بن أبان عن مدرك بن أبی الهزهاز عن أبی عبدالله عليه السلام قال سمعته یقول ضمنت لمن اقتصد أن لایفتقر. **الخصال** ۹/۱: حدّثنا أبی رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد عن علیّ بن إسماعیل عن محمّد بن عمر عن عبدالله بن أیّوب عن إبراهیم بن میمون عن أبی عبدالله عليه السلام مثله. **فقیه** ۱۰۲/۳: قال العالم عليه السلام ضمنت وذکر مثله.

۴۱۶ ۳۱۶۳۰ (۳۱) کافی ۵۳/۴: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن منصور بن یونس عن أبی حمزة عن علیّ بن الحسین عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث منجیات فذکر الثالث القصد فی الغنی والفقر.

۴۱۷ ۳۱۶۳۱ (۳۲) کافی ۵۲/۴: علیّ بن محمّد رفعه قال قال أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه القصد مثراة[۱] والسرف متواة[۲].

۴۱۸ ۳۱۶۳۲ (۳۳) کافی ۵۳/۴: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زیاد عن ابن محبوب عن یونس بن یعقوب عن حمّاد [بن واقد] اللّحّام عن أبی عبدالله عليه السلام قال لو أنّ رجلاً أنفق ما فی یدیه فی سبیل الله ما کان أحسن ولا وفّق ألیس یقول الله تعالی ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ یعنی المقتصدین.

۴۱۹ ۳۱۶۳۳ (۳۴) کافی ۵۴/۴: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن حسّان عن موسی بن بکر قال سمعت أبا الحسن موسی عليه السلام یقول الرفق نصف العیش وما عال أمرؤ فی اقتصاده وتقدّم فی روایة موسی (۳) من باب (۴)/۲۰ التحبّب الی النّاس من أبواب العشرة مثله.

---

۱. ای مکثرة للمال. ۲. ای سبب لهلاك المال.

(۲۹) داود رقی روایت می‌کند که امام صادق‌ع فرمود: ۴۱۴
«میانه‌روی، کاری است که خداوند آن را دوست دارد و اسراف، کاری است که خداوند دشمن دارد، حتی [مثل] دور انداختن هستهٔ خرما؛ چرا که به درد چیزی می‌خورد و حتی [مثل] ریختن ته‌ماندهٔ آبی که نوشیده‌ای!»

(۳۰) مدرک بن ابی هزهاز روایت می‌کند که امام صادق‌ع فرمود: ۴۱۵
«من ضمانت کرده‌ام که شخص میانه‌رو فقیر نشود.»

(۳۱) ابوحمزه از امام سجادع روایت می‌کند که رسول خداص فرمود: ۴۱۶
«سه چیز نجات‌بخش است... و میانه‌روی در بی‌نیازی و تنگدستی.»

(۳۲) علی بن محمد با واسطه روایت می‌کند که امیر مؤمنان‌ع فرمود: ۴۱۷
«میانه‌روی، فزایندهٔ مال و اسراف، برباددهندهٔ آن است.»

(۳۳) حماد بن واقد قصاب از امام صادق‌ع روایت می‌کند که فرمود: ۴۱۸
«اگر شخصی همهٔ اموالش را در راهی از راه‌های خدا انفاق کند، نیکو نیست و موفق نگردیده است. آیا خداوند تعالی نمی‌فرماید: و با دستان‌تان خود را به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید، که خداوند نیکوکاران را دوست دارد، مقصود [از نیکوکاران] میانه‌روها هستند.»

(۳۴) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفرع روایت می‌کند که فرمود: ۴۱۹
«مدارا و میانه‌روی نیمی از زندگی است و هرگز انسان با میانه‌روی فقیر نگشت.»
نظیر این حدیث در باب ۴ از باب‌های معاشرت، حدیث ۳ گذشت.

۴۲۰ ۳۱۶۳۴ (۳۵) کافی ۵۳/۴: علیّ بن محمّد عن أحمد ابن أبی عبدالله عن محمّد بن علیّ عن محمّد بن الفضیل عن موسی بن بکر قال قال أبو الحسن ﷺ ما عال امرؤ فی اقتصاد.

۴۲۱ ۳۱۶۳۵ (۳۶) عدّه الدّاعی ۷۴: قال ﷺ من بذّر أفقره الله وقال ﷺ ما عال من اقتصد.

۴۲۲ ۳۱۶۳۶ (۳۷) کافی ۵۲/۴: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن بعض أصحابه عن أبی عبدالله ﷺ فی قول الله ﷻ «وَيَسْأَلُونَكَ ماذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» قال العفو الوسط. فقیه ۳۵/۲: قال الصّادق ﷺ قال الله ﷻ یسألونك ماذا ینفقون وذکر مثله. العیّاشیّ ۱۰۶/۱: عن جمیل بن درّاج عن أبی عبدالله ﷺ مثله.

۴۲۳ ۳۱۶۳۷ (۳۸) وعن عبدالرّحمن قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قوله «يَسْأَلُونَكَ ماذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» قال الّذین إذا أنفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلك قواماً قال هذه بعد هذه هی الوسط.

۴۲۴ ۳۱۶۳۸ (۳۹) وعن یوسف عن أبی عبدالله ﷺ أو أبی جعفر ﷺ فی قول الله ﷻ «يَسْأَلُونَكَ ماذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» قال الکفاف.

۴۲۵ ۳۱۶۳۹ (۴۰) وفی روایة أبی بصیر القصد.

۴۲۶ ۳۱۶۴۰ (۴۱) کافی ۵۴/۴: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن مروك بن عبید عن رفاعة عن أبی عبدالله ﷺ قال إذا جاد الله تبارك وتعالی علیکم فجودوا وإذا أمسك عنکم فأمسکوا ولاتجاودوا الله فهو الأجود.

۴۲۷ ۳۱۶۴۱ (۴۲) کافي ۵۴۰/۴: أحمد بن عبدالله عن أحمد ابن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ [الصیرفي] عن ابن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ من اقتصد في معیشته رزقه الله ومن بذّر حرمه الله. الدعائم ۲۵۵/۲: عن رسول الله ﷺ مثله.

۴۲۸ ۳۱۶۴۲ (۴۳) کافي ۵۵/۴: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبیه عن محمّد بن عمرو عن عبدالله بن أبان قال سألت أبا الحسن الأوّل ﷺ عن النّفقة علی العیال فقال ما بین المکروهین الإسراف والإقتار.

۴۲۹ ۳۱۶۴۳ (۴۴) الخصال ۵۴: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا أحمد بن إدریس عن محمّد بن أحمد عن عليّ بن إسماعیل عن محمّد بن عمرو بن سعید عن بعض أصحابه قال سمعت العیّاشيّ وهو

(۳۵) موسی بن بکر روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر ﷺ فرمود: ۴۲۰

«هرگز انسان با میانه‌روی نیازمند نگردید!»

(۳۶) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۴۲۱

«هر کس اسراف و تبذیر کند، خداوند او را نیازمند می‌کند.

و فرمود: هرگز میانه‌رو، فقیر نشد.»

(۳۷) ابن ابی عمیر با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «در آیهٔ: از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند، بگو عفو. مقصود از «عفو»، میانه‌روی است.» ۴۲۲

(۳۸) عبدالرحمن از امام صادق ﷺ دربارهٔ تفسیر این آیه پرسید: «از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؛ بگو میانه‌روی. امام ﷺ در پاسخ، این آیه را تلاوت فرمود: و کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند، اسراف و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش معتدل هستند. آن‌گاه افزود: ۴۲۳

این آیه پس از آن آیه است و [مقصود] حدّ وسط است.»

(۳۹) یوسف از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ روایت کرده که «عفو» را به مقدار نیاز تفسیر کرده‌اند. ۴۲۴

(۴۰) در روایت ابوبصیر، «عفو» به میانه‌روی تفسیر شده است. ۴۲۵

(۴۱) رفاعه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند: ۴۲۶

«هرگاه خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بر شما بخشید، پس شما [نیز] ببخشید و هر گاه از شما بازداشت، امساک کنید و در بخشش با خداوند به رقابت نپردازید؛ چرا که او بخشنده‌تر است.»[۱]

(۴۲) ابن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: ۴۲۷

«هر کس در معیشت میانه‌روی کند، خداوند به او روزی می‌دهد و هر کس زیاده‌روی کند، خداوند محرومش می‌کند.»

(۴۳) عبدالله بن ابان می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ نفقهٔ خانواده پرسیدم. امام ﷺ فرمود: ۴۲۸

مابین دو امر ناپسند؛ اسراف و سخت‌گیری.»

(۴۴) عیاشی می‌گوید: «دربارهٔ نفقهٔ خانواده‌ام، از امام رضا ﷺ درخواست اجازه کردم. ۴۲۹

امام ﷺ فرمود: بین دو امر ناپسند!

---

۱. مرحوم فیض در توضیح حدیث می‌فرماید: «و [نخواهید] با زحمت خداوند را به بخشندگی وادار کنید؛ چرا که او به شما و آنچه به صلاح شماست، آگاهتر است؛ پس منع او از شما بخششی از خداست فوق دیگر بخشش‌ها.» الوافی ۴۹۹/۱۰.

يقول استأذنت الرّضا عليه السلام في النفقة على العيال فقال بين المكروهين قال فقلت جعلت فداك لا والله ما أعرف المكروهين قال فقال بلى يرحمك الله أما تعرف أنّ الله عزّوجلّ كرّه الإسراف وكرّه الإقتار فقال «وَالَّذينَ إذا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكانَ بَيْنَ ذلكَ قَواماً».

۴۳۰ ۳۱۶۴۵ (۴۵) **كافي** ۵۵/۴: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي يعفور ويوسف بن عمّار [ة] قالا قال أبو عبدالله عليه السلام انّ مع الإسراف قلّة البركة.

۴۳۱ ۳۱۶۴۶ (۴۶) **كافي** ۵۶/۴: أحمد بن محمّد عن محمّد بن على عن محمّد بن سنان عن أبى الحسن عليه السلام فى قول الله عزّوجلّ «وَكانَ بيْنَ ذلكَ قواماً» قال القوام هو المعروف «عَلَى المُوسر قَدَرُه وَعلى المُقْتِرِ قَدَرُه مَتاعاً بِالمَعْرُوف حَقّاً عَلَى المُحسنين» على قدر عياله ومؤونتهم الّتى هى صلاح له ولهم و«لا يُكَلِّفُ اللّهُ نفساً إلّا ما آتاها».

۴۳۲ ۳۱۶۴۷ (۴۷) **كافى** ۵۶/۴: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عمّار أبى عاصم قال قال أبو عبدالله عليه السلام أربعة لا يستجاب لهم أحدهم كان له مال فأفسده فيقول يا ربّ ارزقنى فيقول الله عزّوجلّ ألم آمرك بالإقتصاد.

۴۳۳ ۳۱۶۴۸ (۴۸) **الغرر** ۳۱: قال عليّ عليه السلام التبذير عين الفاقة.

۴۳۴ ۳۱۶۴۹ (۴۹) **وفيه** ۳۲۲: إذا أراد الله بعبد خيراً ألهمه الإقتصاد وحسن التدبير وجنّبه سوء التدبير والإسراف.

۴۳۵ ۳۱۶۵۰ (۵۰) **وفيه** ۳۸۷: حلّوا أنفسكم بالعفاف وتجنّبوا التبذير والإسراف.

۴۳۶ ۳۱۶۵۱ (۵۱) **وفيه** ۴۰۶: ذر السرف فإنّ المسرف لايحمد جوده ولا يرحم فقره.

۴۳۷ ۳۱۶۵۲ (۵۲) **وفيه** ۴۳۱: سبب الفقر الإسراف.

۴۳۸ ۳۱۶۵۳ (۵۳) **وفيه** ۷۳۴: من أشرف الشرف الكفّ عن التبذير والسّرف.

۴۳۹ ۳۱۶۵۴ (۵۴) **وفيه** ۷۸۲: ويح المسرف ما أبعده عن صلاح نفسه واستدراك أمره.

۴۴۰ ۳۱۶۵۵ (۵۵) **العوالى** ۲۹۶/۱: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله لامنع ولاإسراف ولا بخل ولاإتلاف.

۴۴۱ ۳۱۶۵۶ (۵۶) **البحار** ۱۰۳/۲۷: **اعلام الدّين** قال رسول الله صلى الله عليه وآله وانّ أفضل النّاس عبد أخذ من الدّنيا الكفاف وصاحب فيها العفاف وتزوّد للرّحيل وتأهّب للمسير.

عیاشی گفت: فدایت گردم! نه، به خدا سوگند! دو چیز ناپسند را نمی‌شناسم!

امامعلیه السلام فرمود: آری، خداوند تو را رحمت کند. آیا نمی‌دانی خداوند اسراف را ناپسند شمرده و سخت‌گیری را ناپسند دانسته و فرموده:

[بندگان رحمان]... و کسانی هستند، که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند.»

۴۳۰ (۴۵) ابن ابی یعفور و یوسف بن عمار از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: «همانا اسراف از برکت می‌کاهد.»

۴۳۱ (۴۶) محمد بن سنان روایت می‌کند که: «امام موسی بن جعفرعلیه السلام در تفسیر آیهٔ: و میان این دو روش میانه‌رو هستند، فرمود: قوام یعنی متعارف و شناخته شده. و در تفسیر آیهٔ:

توانگر به اندازهٔ توانش و تنگدست در حدّ قدرتش، کالایی در حدّ متعارف و این بر نیکوکاران ثابت و لازم است.

امام فرمود: به اندازهٔ خانواده‌اش و هزینهٔ آنان؛ آن مقداری که مصلحت او و خانواده‌اش در آن است. خداوند کسی را مکلف نمی‌کند مگر به اندازه‌ای که به وی بخشیده.»

۴۳۲ (۴۷) عمار بن ابی عاصم روایت می‌کند که امام صادقعلیه السلام فرمود:

«چهار گروه دعای‌شان مستجاب نمی‌شود: یکی از آن‌ها کسی است که مالی دارد و آن را تباه می‌کند، آن‌گاه می‌گوید: پروردگارا! به من روزی بده!

خداوند می‌فرماید: آیا دستور میانه‌روی به تو ندادم!»

۴۳۳ (۴۸) علیعلیه السلام فرمود: «هدر دادن مال، عین نیازمندی است.»

۴۳۴ (۴۹) و فرمود: «هر گاه خداوند خیر و خوبی بنده‌ای را بخواهد، میانه‌روی و تدبیر نیکو را به او الهام می‌کند و از تدبیر بد و اسراف، او را دور می‌دارد.»

۴۳۵ (۵۰) و فرمود: «خود را به بی‌نیازی از مردم بیارایید و از اسراف و به هدر دادن دوری کنید.»

۴۳۶ (۵۱) و فرمود: «زیاده‌روی را واگذار! زیرا بخشش اسراف کننده ستایش نمی‌شود و فقرش مورد ترحم قرار نمی‌گیرد.»

۴۳۷ (۵۲) و فرمود: «اسراف، سبب فقر است.»

۴۳۸ (۵۳) و فرمود: «از برترین شرافت، خودداری از هدر دادن و اسراف است.»

۴۳۹ (۵۴) و فرمود: «بیچاره اسراف کننده! چه دور است از اصلاح نفس خویش و جبران کارهایش.»

۴۴۰ (۵۵) در کتاب العوالی آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «نه خودداری [از انفاق] و نه اسراف، نه بخل و نه به اتلاف.»

۴۴۱ (۵۶) در کتاب اعلام الدین آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «برترین مردم بنده‌ای است که از دنیا به اندازهٔ نیاز برگیرد و با عفاف همراه گردد و برای مسافرت توشه برگیرد و آمادهٔ حرکت شود.»

٤٤٢ ٣١٦٥٧ (٥٧) وفيه ـ عنه ﷺ قال إيّاكم وفضول المطعم فإنّه يسم القلب بالقسوة ويبطّي بالجوارح للطّاعة ويصمّ الهمم عن سماع الموعظة وإياكم وفضول النظر فإنّه يبذر الهوى ويولد الغفلة وإيّاكم واستشعار الطمع فإنّه يشوب القلب شدّة الحرص ويختم على القلوب بطابع حبّ الدّنيا وهو مفتاح كلّ سيّئة ورأس كلّ خطيئة وسبب إحباط كلّ حسنة.

٤٤٣ ٣١٦٥٨ (٥٨) كافي ٥٦/٤: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان في قوله تعالى «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَاماً» فبسط كفّه وفرّق أصابعه وحنّاها[١] شيئاً. وعن قوله تعالى «وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» فبسط راحته وقال هكذا وقال القوام ما يخرج من بين الأصابع ويبقى في الراحة منه شيء.

٤٤٤ ٣١٦٥٩ (٥٩) كافي ٥٤/٤: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبدالله عن أبيه عن القاسم بن محمّد الجوهري عن جميل بن صالح عن عبدالملك بن عمرو الأحول قال تلا أبوعبدالله ﷺ هذه الآية «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَاماً» قال فأخذ قبضة من حصى وقبضها بيده فقال هذا الإقتار الّذي ذكره الله في كتابه ثمّ قبض قبضة أُخرى فأرخى كفّه كلّها ثمّ قال هذا الإسراف ثمّ أخذ قبضة أُخرى فأرخى بعضها وأمسك بعضها وقال هذا القوام.

٤٤٥ ٣١٦٦١ (٦٠) كافي ٥٥/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن يزيد عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله ﷻ ﴿وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَلا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾ قال الإحسار الفاقة.

٤٤٦ ٣١٦٦٢ (٦١) تفسير العيّاشي ٢٨٩/٢: عن محمّد بن يزيد عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ «ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً» قال الإحسار الإقتار.

٤٤٧ ٣١٦٦٣ (٦٢) كافي ٥٥/٢: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن المثنّى قال سأل رجل أبا عبدالله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿وآتُوا حَقَّهُ يومَ حَصادِهِ وَلا تُسرِفُوا إِنَّهُ لايُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ فقال كان فلان بن فلان الأنصاري سمّاه وكان له حرث وكان إذا أخذ يتصدّق به ويبقى هو وعياله بغير شيء فجعل الله ﷻ ذلك سرفاً.

---

١. أي أعوجها يسيراً.

۴۴۲ (۵۷) و نیز در همان کتاب از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«و بپرهیزید از پرخوری؛ چرا که پرخوری با سخت کردن دل، قلب را مسموم، عضوها را در اطاعت خدا کُند و بی‌حال و امیال را از شنیدن پند و اندرز کر می‌کند. و بپرهیزید از نگاه‌های غیر ضرور؛ زیرا تمایلات را پراکنده می‌کند و غفلت و بی‌خبری می‌زاید. و بپرهیزید از این‌که طمع را شعار دل‌های‌تان قرار دهید؛ زیرا قلب را به حرص و آز شدید در هم می‌آمیزد و با مُهر دوستی دنیا قلب را مُهر می‌زند، و دوستی دنیا کلید هر پلیدی و سرچشمهٔ هر گناه و سبب نابودی هر نیکی است.»

۴۴۳ (۵۸)عبدالله بن سنان در تفسیر آیهٔ:

[و بندگان رحمان]... و کسانی هستند که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو روش میانه‌رو هستند، دستش را گشود و انگشتانش را از یکدیگر باز و اندکی خم کرد و در تفسیر این سخن خداوند: و دستت را به طور کامل نگشا، دستش را گشود و گفت: این‌گونه [مقصود است] و گفت: قوام، آن چیزی است که از میان انگشتان فرو می‌ریزد و در کف دست مقداری از آن باقی می‌ماند.»

۴۴۴ (۵۹) عبدالملک بن عمرو احول می‌گوید: «امام صادقؑ این آیه را تلاوت فرمود:

[بندگان خدای رحمان]... و کسانی هستند که هر گاه انفاق می‌کنند، زیاده‌روی و سخت‌گیری نمی‌کنند و میان این دو میانه‌رو هستند.

آن‌گاه مشتی سنگ‌ریزه برداشت و آن‌ها را با دستش گرفت و فرمود: این تنگ گرفتن است که خداوند در قرآن فرموده. سپس مشت دیگری سنگ‌ریزه برداشت و با دستش همهٔ آن‌ها را رها کرد و فرمود: این اسراف است. سپس مشت دیگری سنگ‌ریزه برداشت و مقداری از آن‌ها را رها کرد و مقداری را نگه داشت و فرمود: این میانه‌روی است.»

۴۴۵ (۶۰) در آیهٔ: و دستت را به گردنت زنجیر نکن و آن را به طور کامل نگشا، که در این صورت نکوهیده و محسور می‌مانی.

عمر بن یزید از امام صادقؑ روایت می‌کند که: «آن حضرت «احسار» را نیازمندی تفسیر نموده است.»

۴۴۶ (۶۱) محمد بن یزید از امام صادقؑ از پیامبر اکرمؐ روایت می‌کند که آن: «حضرت «احسار» را در آیهٔ فوق به تنگ گرفتن تفسیر کرده است.»[1]

۴۴۷ (۶۲) هشام بن مثنی می‌گوید: «مردی از امام صادقؑ دربارهٔ این آیه سؤال کرد: و در روز برداشت، حق آن را بپردازید و زیاده‌روی نکنید؛ چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.

امامؑ یکی از انصار را نام برد و فرمود: فلانی کشاورزی داشت و هر گاه محصولش را برداشت می‌کرد، همهٔ آن را صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش دست خالی می‌ماندند. پس خداوند این روش را اسراف قرار داد.»

---

۱. بنا بر این معنای «محسوراً» در آیه، در فشار قرار داده شده می‌شود؛ که با تفسیری که حدیث پیشین ارایه داد، تطابق کامل دارد.

۴۴۸ ۳۱۶۶۴ (۶۳) **کافی** ۵۵/۴: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن سماعة بن مهران عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال ربّ فقير هو أسرف من الغنيّ انّ الغنيّ ينفق ممّا أوتي والفقير ينفق من غير ماأوتي.

۴۴۹ ۳۱۶۶۵ (۶۴) **مستدرك** ۲۷۰/۱۵: كتاب حسين بن عثمان بن شريك عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام قال ربّ فقير هو أسرف من غنيّ انّ الغنيّ ينفق ممّا أتاه والفقير ينفق ممّا ليس عنده.

۴۵۰ ۳۱۶۶۶ (۶۵) **العوالي** ۲۹۱/۱: قال النبيّ صلّى الله عليه وآله لاخير في السرف ولاسرف في خير.

۴۵۱ ۳۱۶۶۷ (۶۶) **تفسير العيّاشيّ** ۲۸۸/۲: عن بشر بن مروان قال دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام فدعا برطب فأقبل بعضهم يرمي بالنّواة قال فأمسك أبو عبدالله يده فقال لاتفعل انّ هذا من التّبذير وانّ الله لايحبّ الفساد.

۴۵۲ ۳۱۶۶۸ (۶۷) وعن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قوله ﴿وَلا تُبَذِّر تَبْذيراً﴾ قال من أنفق شيئاً في غير طاعة الله فهو مبذّر ومن أنفق في سبيل الخير فهو مقتصد.

۴۵۳ ۳۱۶۶۹ (۶۸) وعن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام في قوله ﴿وَلا تُبَذِّر تبذيراً﴾ قال بذل الرجل ماله ويقعده ليس له مال قال فيكون تبذير في حلال قال نعم.

۴۵۴ ۳۱۶۷۰ (۶۹) **الخصال** ۹۷: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رحمه الله عن أبيه عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن خالد عن إبراهيم بن محمّد الأشعريّ عن **أبي اسحاق** يرفعه إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام للمسرف ثلاث علامات يأكل ماليس له ويلبس ماليس له ويشتري ماليس له. **فقيه** ۱۰۲/۳: روى الأصبغ بن نباتة عن أميرالمؤمنين عليه السلام مثله. **الخصال** ۱۲۱: حدّثنا أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثني القاسم بن محمّد عن سليمان بن داود قال حدّثني حمّاد بن عيسى عن أبي عبدالله عليه السلام قال (في حديث) قال لقمان لإبنه يابنيّ المسرف ثلاث علامات وذكر مثله بتقديم وتأخير.

۴۵۵ ۳۱۶۷۱ (۷۰) **الدعائم** ۲۵۴/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال في قول الله عزّوجلّ ولا تُبَذِّرْ تبذيراً قال ليس في طاعة الله تبذير.

۴۵۶ ۳۱۶۷۲ (۷۱) **الغرر** ۸۳: قال عليّ عليه السلام الإسراف مذموم في كلّ شيء إلّا في أفعال البرّ.

۴۴۸ (۶۳) ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق؈ فرمود:

«چه بسا تهیدستی اسرافکارتر از توانگر است؛ زیرا توانگر از آنچه به وی عنایت شده انفاق می‌کند و تهیدست از غیر آنچه به وی بخشیده شده»[1].

۴۴۹ (۶۴) حسین بن عثمان بن شریک با واسطه روایت می‌کند که امام صادق؈ فرمود: «چه بسا تهیدستی اسرافکارتر از توانگری است؛ زیرا توانگر از آنچه خداوند به وی بخشیده انفاق می‌کند و تهیدست از آنچه در اختیارش نیست.»

۴۵۰ (۶۵) در کتاب العوالی آمده است: «پیامبر اکرم؈ فرمود:

در اسراف هیچ خیری نیست و در خیر، هیچ اسرافی نیست.»

۴۵۱ (۶۶) بشر بن مروان می‌گوید: «نزد امام صادق؈ رفتیم. امام؈ دستور داد مقداری خرما آوردند. یکی از حاضران پس از خوردن خرما، خواست هسته‌اش را به کناری پرتاب کند، ناگهان امام؈ دستش را گرفت و فرمود:

چنین نکن؛ زیرا این کار هدر دادن است و البته خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد.»

۴۵۲ (۶۷) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و به شدت از زیاده‌روی و هدردادن بپرهیز! امام؈ فرمود: هر کس چیزی را در غیر پیروی خدا مصرف کند، او هدردهنده و مسرف است و هر کس در راه خیر انفاق کند، او میانه‌روست.»

۴۵۳ (۶۸) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و به شدت از زیاده‌روی و هدر دادن بپرهیز! امام؈ فرمود:

شخصی دارایی‌اش را می‌بخشد و این کار، او را دست‌خالی باقی می‌گذارد.

ابوبصیر گفت: پس اسراف در حلال نیز هست؟ امام؈ فرمود: آری!»

۴۵۴ (۶۹) ابواسحاق باواسطه از امام سجاد؈ روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «اسراف‌کننده سه نشانه دارد: غذایی بالاتر از شأنش می‌خورد، لباسی بالاتر از موقعیتش می‌پوشد و آنچه به وی تعلق ندارد، می‌خرد.»

حماد بن عیسی از امام صادق؈ نظیر این حدیث را ـ با اختلاف در ترتیب ـ در سفارش‌های لقمان به فرزندش آورده است.

۴۵۵ (۷۰) در کتاب دعائم الاسلام در تفسیر این سخن خداوند: و به شدت از هدردادن و زیاده‌روی بپرهیز! از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «در پیروی خدا هدر دادن نیست.»

۴۵۶ (۷۱) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم آمده است که علی؈ فرمود:

«اسراف در هر چیز نکوهیده است مگر در کارهای نیک.»

---

۱. شاید مقصود از حدیث این باشد که توانگر به دلیل پرداخت نفقهٔ خانواده‌اش، اختیار سایر اموالش را دارد ولی تهیدست به دلیل عدم پرداخت نفقهٔ خانواده‌اش، اختیار اموالش را ندارد و هر چه انفاق کند از اموال دیگران است ـ م.

۴۵۷ (۷۲) **وفيه** ۱۶۱: ألا إنّ إعطاء هذا المال في غير حقّه تبذير وإسراف.
۳۱۶۷۳

۴۵۸ (۷۳) **وفيه** ۲۱۰: أفقر النّاس من قتّر (على نفسه ـ ك) مع الغنى والسعة وخلّفه لغيره.
۳۱۶۷۴

۴۵۹ (۷۴) **وفيه** ۵۱۵: في كلّ شيء يُذَمّ السرَف إلّا في صنايع المعروف والمبالغة في الطاعة.
۳۱۶۷۵

۴۶۰ (۷۵) **وفيه** ۵۴۷: كلّ مازاد على الإقتصاد إسراف.
۳۱۶۷۶

۴۶۱ (۷۶) **وفيه** ۷۳۷: مافوق الكفاف إسراف.
۳۱۶۷۷

۴۶۲ (۷۷) **البحار** ۱۰۳/۲۱: **عدّة الدّاعي** قال رسول الله ﷺ من بذّر أفقره الله.
۳۱۶۷۸

۴۶۳ (۷۸) **مكارم الاخلاق** ۱۳۴: عن الصادق ﷺ لو انّ رجلاً أنفق على طعام ألف درهم وأكل منه مؤمن واحد لم يعدّ سرفاً.
۳۱۶۷۹

۴۶۴ (۷۹) **الاختصاص** ۲۵۳: روى لو عمل طعام بمائة ألف درهم ثمّ أكل منه مؤمن واحد لم يعدّ مسرفاً.
۳۱۶۸۰

۴۶۵ (۸۰) **تفسير الإمام** ۳۲۹: قال الحسن بن عليّ ﷺ لو جعلت الدّنيا كلّها لقمة واحدة (ثمّ ـ خ) لقّمتها[۱] من يعبد الله خالصاً لرأيت إنّي مقصّر في حقّه ولو منعت الكافر منها حتّى يموت جوعاً وعطشاً ثمّ أذقته شربة من الماء لرأيت أنّي قد أسرفت.
۳۱۶۸۱

۴۶۶ (۸۱) **الخصال** ۶۲۰: في حديث الأربعمأة عن عليّ ﷺ التقدير نصف العيش الهمّ نصف الهرم ما عال امرء اقتصد.
۳۱۶۸۲

۴۶۷ (۸۲) **دعائم الإسلام** ۲۵۴: عن رسول الله ﷺ انّه قال الرّفق نصف العيش وما عال امرء في اقتصاد.
۳۱۶۸۳

وتقدّم في رواية سماعة (۶) من باب (۳) ۹/ انّ الزّكوة تحلّ لصاحب الدار من أبواب من يستحقّ الزكوة قوله ﷺ فإن لم تكن الغلّة تكفيه لنفسه وعياله في طعامهم وكسوتهم وحاجتهم في غير اسراف فقد حلّت له الزكوة. **وفي** رواية عامر (۱۳) من باب (۱) ۹/ ماورد من الحقوق في المال سوى الزكوة من أبواب مايتأكّد استحبابه من الحقوق في المال قوله ﷺ ثمّ دعا بكيس فيه دراهم فأدخل يده فيه فناوله منه قبضة ثمّ قال له إتّق الله ولا تسرف ولا تقتر ولكن بين ذلك قواماً انّ التّبذير من الإسراف قال الله ﷻ ولا تبذّر تبذيراً.

---

۱. وأطعمتها ـ خ.

(۷۲) و فرمود: «بدانید، که بخشش این مال در ناحق هدردادن و اسراف است.» ۴۵۷

(۷۳) و فرمود: «نیازمندترین مردم کسی است که در حال توانگری و وسعت مال بر خود سخت ۴۵۸
گیرد و برای دیگران باقی گذارد.»

(۷۴) و فرمود: «اسراف در هر چیز نکوهیده است، مگر در کارهای نیک و نهایت تلاش در ۴۵۹
پیروی خدا.»

(۷۵) و فرمود: «هر چه از میانه‌روی بگذرد، اسراف است.» ۴۶۰

(۷۶) و فرمود: «بیش از نیاز، اسراف است.» ۴۶۱

(۷۷) در کتاب عدة الداعی آمده است که **پیامبر اکرم**ﷺ فرمود: ۴۶۲

«هر کس به هدر دهد، خداوند او را نیازمند می‌کند.»

(۷۸) در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که **امام صادق**ؑ فرمود: ۴۶۳

«اگر کسی هزار درهم برای غذایی بپردازد و یک مؤمن از آن بخورد، اسراف به شمار نمی‌آید.»

(۷۹) روایت شده: «اگر غذایی یکصد هزار درهم تمام شود و سپس یک نفر مؤمن از آن بخورد، ۴۶۴
اسراف به شمار نمی‌آید.»

(۸۰) امام حسنؑ فرمود: «اگر همهٔ دنیا به صورت یک لقمه شود و سپس برای کسی که با ۴۶۵
اخلاص خداوند را می‌پرستد، بخورانم، خود را دربارهٔ او مقصر می‌دانم و اگر همه چیز را از کافر بازدارم تا از گرسنگی و تشنگی در آستانهٔ مرگ قرار گیرد و در این حال جرعه آبی به وی بنوشانم، خود را اسرافکار به‌شمار می‌آورم.»

(۸۱) از **علی**ؑ روایت شده که فرمود: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی نیمی از زندگی و اندوه نیمی از ۴۶۶
پیری است. شخص میانه‌رو نیازمند نمی‌شود.»

(۸۲) از **پیامبر اکرم**ﷺ روایت شده که فرمود: ۴۶۷

«میانه‌روی نیمی از زندگی است و شخص میانه‌رو نیازمند نمی‌شود.»

در حدیث سماعه گذشت: «هر کس - بدون اسراف - غله‌اش برای خوراک، پوشاک و سایر نیازهای خود و خانواده‌اش کافی نباشد، البته زکات برایش حلال است.»[۱]

در حدیث عامر گذشت: «... آن‌گاه امامؑ دستور داد کیسه‌ای از درهم آوردند. دستش را داخل آن کرد و مشتی درهم به او داد و فرمود: از خدا بترس و اسراف و سخت‌گیری نکن و میان این دو روش میانه‌رو باش. همانا ولخرجی و به هدر دادن از اسراف است. خداوند متعال می‌فرماید: به شدت از زیاده‌روی و به هدر دادن بپرهیز.»[۲]

---

۱. باب ۳ مستحقان زکات، حدیث ۶. ۲. باب ۱ حقوق مستحب مالی، حدیث ۱۳.

وفي غير واحد من أحاديث باب (٤٢) حكم نهر سائل مايناسب ذلك.

وفي رواية زراره (٢٨) من باب (٧)/١٢ ماورد في انّ الحجّ أفضل من العتق من أبواب فضائل الحجّ قوله ﷺ التقدير نصف العيش ماعال امرء إقتصد.

وفي أحاديث باب (١٠) ثواب الإنفاق في الحجّ ما يناسب ذلك وفي رواية ابن أبي يعفور (٧) من هذا الباب قوله ﷺ ما من نفقة أحبّ إلى الله تعالى من نفقة قصد ويبغض الإسراف إلّا في حجّ أو عمرة. وفي ورواية إسحاق (١) من باب (١٣) انّه يستحبّ لمن ربح الرّبح أن يأخذ منه شيئاً للحجّ قوله ﷺ لو انّ أحدكم إذا ربح الربح أخذ منه الشيء فعزله فقال هذا للحجّ وإذا ربح أخذ منه وقال هذا للحجّ جاء إبّان الحجّ وقد اجتمعت له نفقة عزم الله فخرج.

وفي رواية أبي مخنف (٢)من باب (٦٨)/١٦ لزوم التسوية بين النّاس في قسمة بيت المال من أبواب جهاد العدوّ قوله من كان فيكم له مال فإيّاه والفساد فإنّ إعطائه في غير حقّه تبذير وإسراف. وفي رواية أبي خالد (٢٧) من باب (١٢)/١٦ ماورد في جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس قوله ﷺ والذّنوب الّتي تكشف الغطاء الإستدانة بغير نيّة الأداء والإسراف في النّفقة على الباطل.

وفي رواية إسحاق (٤٤) من باب (٦٤)/١٧ مكارم الأخلاق قوله ﷺ المؤمن خفيف المؤنة جيّد التدبير لمعيشته. وفي رواية الزهري (٩) من باب (١١)/١٨ الرّفق بالمؤمنين من أبواب الأمر بالمعروف قوله ﷺ انّ أحبّ الأمور الى الله ﷻ ثلثة القصد في الجدة.

ولاحظ باب (٣٣)/١٩ ماورد فيمن لايستجاب دعائه من أبواب الدّعاء فإنّ فيه مايدلّ على ذلك.

وفي رواية ابن حفص (٧) من باب (٣٦)/٢١ خصال الفتوّة والمروّة من أبواب السفر قوله ﷺ وحسن التقدير في المعيشة (من المروّة). وفي رواية الفضل (١١) من باب (٨)/٢١ لبس الثوب الغليظ من أبواب الملابس قوله ﷺ لامال لمن لاتقدير له.ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّها تناسب المقام. وفي أحاديث باب (٢٠)كراهة إبتذال ثوب الصون واراقة فضل الإناء ما يدلّ على بعض المقصود فلاحظ.

در احادیث متعددی از باب ۴۲ راندن درخواست کمک‌کننده متناسب با مطالب مورد بحث گذشت.

در حدیث زراره گذشت: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی، نیمی از زندگی است و شخص میانه‌رو هرگز فقیر نمی‌شود!»[۱]

و در احادیث باب ۱۰ فضایل حج، مناسب با موضوع بحث گذشت.

در حدیث ابن ابی یعفور گذشت: «هیچ هزینه‌ای از هزینهٔ میانه و متعادل، نزد خداوند محبوب‌تر نیست و او اسراف را دشمن دارد مگر در حج و عمره.»[۲]

در حدیث اسحاق گذشت: «اگر هر یک از شما ـ هنگام سود بردن ـ بخشی از آن را کنار بگذارد و بگوید این برای حج و هنگامی که چنین کرد و زمان حج فرارسید و هزینهٔ سفرش آماده گردید و خدا خواست، پس خارج می‌شود.»[۳]

در حدیث ابومخنف گذشت: «هر کس در میان شما مالی دارد، پس بپرهیزد از فساد و تباهی؛ زیرا بخشیدن آن در راه ناحق اسراف و هدردادن است.»[۴]

در حدیث ابوخالد گذشت: «گناهانی که پرده را بر می‌دارد، گرفتن وام بدون تصمیم پرداخت و هدر دادن مال در راه باطل است.»[۵]

در حدیث اسحاق گذشت: «مؤمن، کم‌هزینه و برنامه‌ریزِ خوبی برای زندگی است.»[۶]

در حدیث زهری گذشت: «محبوب‌ترین چیزها نزد خداوند سه چیز است: میانه‌روی در حال توانگری... .»[۷]

و بنگر باب ۳۳ از باب‌های دعا؛ چرا که در آن باب متناسب با این بحث مطالبی وجود دارد.

و در حدیث ابن حفص گذشت: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی نیکو در زندگی از مردانگی است.»[۸]

و در حدیث فضل گذشت: «هرکس اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی ندارد، مال ندارد.»[۹]

---

۱. باب ۷ فضایل حج، حدیث ۲۸. ۲. باب ۱۰ فضایل حج، حدیث ۷. ۳. باب ۱۳ فضایل حج، حدیث ۱.
۴. باب ۶۸ جهاد با نفس دشمن، حدیث ۲. ۵. باب ۱۲ جهاد با نفس، حدیث ۲۷.
۶. باب ۶۴ جهاد با نفس، حدیث ۴۴. ۷. باب ۱۱ امر به معروف، حدیث ۱۱. ۸. باب ۳۶ مسافرت، حدیث ۷.
۹. باب ۸ پوشاک، حدیث ۱۱.

وفى أحاديث باب (١٨) ٢١/ كراهة المغالات فى ثمن البهيمة من أبواب الدواب ما يناسب الباب خصوصاً رواية أبان (٤) فإنّ فيها قوله ﷺ ولكنّ المال مال الله يضعه عند الرجل ودائع وجوّز لهم أن يأكلوا قصداً ويشربوا قصداً ويلبسوا قصداً وينكحوا قصداً ويركبوا قصداً الخ. وفى رواية مسعدة (١٤) من باب (١٧) ٢٢/ ماورد فى جمع المال من الحلال من أبواب طلب الرزق قوله ﷺ ونهاهم عن الإسراف ونهاهم عن التقتير لكن أمر بين أمرين لايعطى جميع ماعنده ثمّ يدعو الله أن يرزقه فلا يستجيب له وقوله ﷺ ورجل رزقه الله مالاً كثيراً فأنفقه ثمّ أقبل يدعو ياربّ ارزقنى فيقول الله ﷻ ألم أرزقك رزقاً واسعاً فهلّا اقتصدت فيه كما أمرتك.

ويأتى فى الباب التالى مايناسب الباب. وفى رواية معتّب (٦) من باب (٤٨) ٢٣/ استحباب ادّخار قوت السّنة من أبواب مايستحبّ للتاجر قوله ﷺ يامعتّب اجْعَل قوت عيالى نصفاً شعيراً ونصفاً حنطة فانّ اللّه تعالى يعلم انّى واجد أن أطعمهم الحنطة على وجهها ولكن احببت أن يرانى الله قد أحسنت تقدير المعيشة. وفى رواية ابن علوان (٣٠) من باب (٩)/ ٢٥ استحباب ترويج المرأة لدينها من أبواب التزويج قوله ﷺ والتقدير نصف المعيشة.

(٢١)

باب انّه ليس فيما أصلح البدن إسراف

(١) كافى ٥٣/٤: علىّ بن إبراهيم عن أبيه وعدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد جميعاً ٤٦٨
عن عثمان بن عيسى عن إسحاق بن عبدالعزيز عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله ﷺ انّه قال ٢١٦٨٤
له إنّا نكون فى طريق مكّة فنريد الإحرام فنطلى ولاتكون معنا نخالة نتدلّك بها من النّورة فنتدلّك بالدقيق وقد دخلنى من ذلك ما الله أعلم به فقال أمخافة الإسراف قلت نعم فقال ليس فيما أصلح البدن إسراف انّى ربّما أمرت بالنِقّى [1] فيلت بالزّيت فأتدلّك به إنّما الإسراف

---

١. النِقى بكسر النون وسكون القاف المخّ من العظام ـ والنقى ايضاً: الدقيق المنخول ـ مجمع والظّاهر انّ المراد هنا الدقيق المنخول.

و بنگر سایر احادیث باب ۸ و باب ۲۰ از باب‌های پوشاک و باب ۱۸ از باب‌های حیوانات را که با موضوع بحث تناسب دارد؛ به ویژه حدیث ابان که در آن آمده است: «ولی مال متعلق به خداست، که نزد اشخاص به امانت می‌گذارد و به آنان اجازه می‌دهد در حدّ متوسط بخورند، بیاشامند، بپوشند، ازدواج کنند و مرکب سوار شوند... .»[1]

و در حدیث مسعده از امام صادق‌ گذشت: «...آنان را از اسراف و سخت‌گیری بازداشت بلکه حد متوسط میان این دو [را به آنان دستور داد]، نه این‌که همهٔ اموالش را ببخشد و آن‌گاه دعا کند که خداوند به او روزی دهد؛ که دعایش مستجاب نمی‌شود... و کسی که خداوند مال بسیاری به او ارزانی کرده، پس آن‌ها را مصرف کند و آن‌گاه به درگاه خداوند روی آورد و دعا کند که پروردگارا به من روزی بده! پس خداوند می‌فرماید: آیا روزی گسترده به تو ندادم، پس چرا میانه‌روی نکردی، آن‌گونه که به تو دستور دادم؟»[2]

در باب آینده، مطالب مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیث معتب خواهد آمد: «ای معتب! نیمی از غذای خانوادهٔ مرا از جو و نیم دیگر از گندم قرار بده. البته خداوند تعالی می‌داند که من می‌توانم به خانواده‌ام از گندم مرغوب غذا دهم ولی دوست دارم خداوند مشاهده کند که من در زندگی به خوبی اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی می‌کنم.»[3]

و در حدیث علوان خواهد آمد: «اندازه‌گیری و برنامه‌ریزی، نیمی از زندگی است.»[4]

باب ۲۱

در آنچه بدن را اصلاح می‌کند، اسراف نیست

(۱) اسحاق بن عبد العزیز از برخی شیعیان روایت می‌کند که امام صادق‌ فرمود: «ما در راه مکه بودیم که تصمیم به احرام گرفتیم، پس داروی حمام استفاده کردیم، ولی از نخاله‌های آرد چیزی همراه نداشتیم، تا پس از استفاده از نوره، به بدن‌مان بمالیم، از این رو ناچار آرد به بدن‌مان مالیدیم. ۴۶۸

راوی می‌گوید: از این سخن امام‌ حالتی به من دست داد که خداوند به آن آگاه است. امام‌ [با مشاهدهٔ این حالت در من] پرسید: آیا از اسراف بیمناکی؟

گفتم: آری!

امام‌ فرمود: در آنچه که بدن را اصلاح می‌کند، اسراف نیست. چه بسا من دستور می‌دهم آرد الک شده را با روغن زیتون مخلوط کنند و آن را به بدنم می‌مالم. همانا اسراف در چیزی است که

---

۱. باب ۱۸ حیوانات، حدیث ۴. ۲. ۲۲/باب ۱۷ طلب روزی، حدیث ۱۴ (۳۱۵۴۳).

۳. ۲۳/باب ۴۸ مستحبات تجارت، حدیث ۶. ۴. باب ۹ ازدواج، حدیث ۳۰.

فيما أفسد المال وأضرّ بالبدن قلت فما الإقتار قال أكل الخبز والملح وأنت تقدر على غيره قلت فما القصد قال الخبز واللحم واللبن والخلّ والسّمن مرّة هذا ومرّة هذا. **المكارم ٥٧:** عن أبى السفاتج عن بعض أصحابه أنّه سأل أبا عبدالله عليه السلام فقال إنّا نكون فى طريق مكّة وذكر نحوه.

وتقدّم فى رواية إسحاق بن عبدالعزيز(٥) من باب (٢٥)/٢١ جواز التدلّك بالنخالة من أبواب آداب الحمّام نحو ذلك الى قوله واضرّ بالبدن. **ولاحظ** ساير أحاديث الباب وباب (٤)/٢١ استحباب كثرة الإنفاق فى الطيب من أبوابه فانّها تدلّ على ذلك.

(٢٢)

باب ماورد فى ثواب من رأى الفاكهة ونحوها ولايقدر على شراءها ويصبر عليها

٤٦٩ ٢١٦٨٥ (١) **الثواب ٢١٤:** حدّثنى محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنى محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرىّ يرفعه الى أبى عبدالله عليه السلام إنّه قال لبعض أصحابه اماتدخل السوق أماترى الفاكهة تابع والشىء ممّا تشتهيه فقلت بلى والله فقال أما انّ لك لكلّ ماتراه ولاتقدر على شرائه وتصبر عليه حسنة.

٤٧٠ ٢١٦٨٦ (٢) **مستدرك ١٥/٢٧٢:** أحمد بن محمّد بن فهد فى كتاب التّحصين نقلاً من كتاب المنبىء عن زهد النبىّ صلى الله عليه وآله للشيخ جعفر بن أحمد القمىّ بإسناده الى النّبىّ صلى الله عليه وآله انّه قال فى جملة كلام له فى صفات إخوانه الّذين يأتون من بعده يا أباذرّ لو انّ أحداً منهم اشتهى شهوة من شهوات الدّنيا فيصبر ولا يطلبها كان له من الأجر[١] بذكر[٢] أهله ثمّ يغتمّ ويتنفّس كتب الله له بكلّ نفس ألفى ألف حسنة ومحا عنه ألفى ألف سيّئة ورفع له ألفى ألف درجة الخبر.

---

١. هكذا فى المستدرك. ٢. يذكر ـ خ.

مال را تباه کند و به بدن زیان برساند.

راوی پرسید: سخت‌گیری چیست؟

امام ﷺ فرمود: خوردن نان و نمک، در حالی که قدرت بر چیز دیگر داری!

راوی گفت: پس میانه‌روی چسیت؟

امام ﷺ فرمود: [خوردن] نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن؛ یکبار این و یکبار آن.»

در حدیث اسحاق بن عبدالعزیز از نظیر این حدیث تا جملهٔ «به بدن زیان برساند»، پیشتر گذشت.[1]

و سایر احادیث باب ۲۵ از باب‌های آداب حمام و باب ۴ از باب‌های عطر را بنگر.

باب ۲۲

ثواب کسی که میوه و مانند آن را ببیند و قادر بر خرید آن نباشد و صبر کند

۴۶۹ (۱) محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری با واسطه روایت می‌کند که امام صادق ﷺ به برخی یارانش فرمود: «آیا وارد بازار نمی‌شوی؟ آیا مشاهده نمی‌کنی میوه و دیگر چیزهای مورد علاقه‌ات فروخته می‌شود؟ [و تو قدرت بر خرید آن‌ها نداری]؟

راوی گفت: آری، به خدا سوگند!

امام ﷺ فرمود: آگاه باش آنچه می‌بینی و توان خریدش را نداری و بر آن بردباری می‌کنی، در برابر آن برایت حسنه‌ای است.»

۴۷۰ (۲) روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی دربارهٔ ویژگی برادرانش که پس از وی خواهند آمد، فرمود:

«ای ابوذر! اگر یکی از آنان به یکی از لذت‌های دنیا تمایل پیدا کند آن‌گاه خویشتن‌داری کند و آن را نجوید، پاداش وی در برابر تذکر خانواده‌اش و اندوه و آه وی این است که در مقابل هر نَفَس دو هزار هزار [= دو میلیون] حسنه خداوند به وی پاداش می‌دهد و دو هزار هزار [= دو میلیون] گناه از وی می‌زداید و دو هزار هزار [= دو میلیون] درجه‌اش [مقامش] را بالا می‌برد...»

---

۱. باب ۲۵ آداب حمام، حدیث ۵.

(۲۳)

باب استحباب إختيار التّجارة من أسباب الرّزق مع المحافظة على الواجبات فإنّ تسعة أعشار الرّزق فيها وكراهة تركها وإستحباب الشراء وإن كان غالياً وأنّ التاجر الجبان محروم والجسور مرزوق

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (۲): ۲۸۲: ﴿يا أيُّها الَّذينَ آمَنُوا اِذا تداينتم بِدَينٍ اِلى أجَلٍ مسَمّى فاكتبُوهُ (الى أن قال) إلّا أنْ تَكُون تِجارَةً حاضِرَة تَديرُونها بَيْنَكُم الآية﴾.

النّساء (٤): ۲۹: ﴿يا أيُّها الَّذين آمنوا لاتَأكُلُوا أموالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالباطِلِ إلّا أنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تراضٍ مِنْكُمْ﴾.

التوبة (۹): ۲٤: ﴿قُلْ اِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأبْناؤُكُمْ وَاِخْوانُكُمْ وَأزْواجُكُمْ وَعشيرَتُكُم وَأموالٌ اقتَرَفتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخشَونَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَونَها اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ في سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حتّى يَأتِيَ اللّهُ بِأمرِهِ وَاللّهُ لايَهْدِي القَوْمَ الفاسقينَ﴾.

النّور (٢٤): ۳۷: ﴿رِجالٌ لاتُلْهيهِمْ تِجارَةٌ ولا بيعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَاِقامِ الصَّلوةَ وايتاء الزَّكوةِ يخافُون يَوْماً تتقلّب فيهِ القُلُوب وَالأبْصارُ﴾.

الجمعة (٦٢): ۱۱: ﴿وَاِذا رَأوا تِجارَةً اَوْ لَهْواً انْفَضُّوا اِلَيها وَتَرَكُوك قائماً قُلْ ما عِندَ اللّهِ خيرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجارةِ وَاللّهُ خيرُ الرّازقينَ﴾.

٤٧١ ٢١٦٨٧ (١) فقيه ١١٩/٣: روى عن المعلّى بن خنيس أنّه قال رآني أبوعبدالله عليه السلام وقد تأخّرت عن السّوق فقال لي أغد الى عِزّكَ.

٤٧٢ ٢١٦٨٨ (٢) كافى ١٤٩/٥: محمّد بن يحيى وغيره عن تهذيب ٧/٣: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن عليّ بن عطيّة عن هشام بن أحمر قال كان أبوالحسن عليه السلام يقول لمصادف أغد الى عزّك ـ يعني السوق ـ.

٤٧٣ ٢١٦٨٩ (٣) تهذيب ٧/٤: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبي محمّد الحجّال عن عليّ بن عقبة قال: قال أبو عبدالله عليه السلام لمولي له: يا عبدالله احفظ عزّك قال وما عزّي جعلت فداك قال غدوّك اِلى سوقك واكرامك نفسك وقال لآخر مولى له: مالي أراك تركت غدوّك الى عزّك قال: جنازة أردت أن أحضرها قال: فلاتدع الرواح الى عزّك.

باب ۲۳

استحباب انتخاب تجارت از اسباب رزق، با رعایت واجبات

واین که نه دهم رزق در تجارت است. و ترک تجارت مکروه است. و خرید مستحب است اگر چه گران باشد. و این‌که تاجر ترسو، محروم و تاجر جسور، مرزوق است

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه تا سررسید معین به یکدیگر وام دادید، پس آن را بنویسید... مگر آن‌که داد و ستدی نقدی باشد که میان خود دست به دست می‌کنید...[1].

ای کسانی که ایمان آوردید، در اموال‌تان بیهوده و ناروا تصرف نکنید مگر آن‌که بر اساس تجارتی با رضایت شما باشد[2].

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان‌تان و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن بیمناکید و مسکن‌های مورد پسندتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او نزد شما دوستدارتر است، پس منتظر باشید تا دستور خدا فرارسد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند[3].

مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات به خود مشغول نمی‌کند. از روزی بیمناکند که در آن دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود[4].

و هنگامی که تجارت یا سرگرمی را دیدند به سوی آن شتافتند و تو را ایستاده رها کردند. بگو: آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است[5].

۴۷۱ (۱) معلی بن خنیس می‌گوید: «امام صادق ﷺ مرا مشاهده کرد که دیر به بازار می‌روم. امام فرمود: «بامداد به سوی سربلندی‌ات بشتاب.»

۴۷۲ (۲) هشام بن احمر می‌گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ به مصادف فرمود: بامداد به سوی سربلندی‌ات بشتاب.» مقصود امام ﷺ بازار است.

۴۷۳ (۳) علی بن عقبه می‌گوید: «امام صادق ﷺ به یکی از دوستدارانش فرمود: ای بندهٔ خدا! سربلندی‌ات را حفظ کن.

وی پرسید: سربلندی من در چیست؟

امام ﷺ فرمود: بامداد به بازار رفتن و نفس خود را بزرگ داشتن!»

و نیز به یکی دیگر از دوستدارانش فرمود: «چه شده است که بامداد رفتن به سوی سربلندی‌ات را رها کرده‌ای؟

وی پاسخ داد: می‌خواهم در تشییع جنازه‌ای شرکت کنم!

امام ﷺ فرمود: پس رفتن به سوی سربلندی‌ات را بعدازظهر رها نکن!»

---

۱. بقره ۲۸۲/۲. ۲. نساء ۲۹/۴. ۳. توبه ۲۴/۹.
۴. نور ۳۷/۲۴. ۵. جمعه ۱۱/۶۲.

۴۷۴ (۴) فقیه ۱۴۷/۳: روی روح عن أبی عبدالله ﷺ قال تسعة أعشار الرّزق فی التّجارة.
۳۱۶۹۰
۴۷۵ (۵) الخصال ۴۴۶: حدّثنا بذلك أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن یحیی بن
۳۱۶۹۱ زکریا القطّان قال: حدّثنا بکر بن عبدالله بن حبیب قال: حدّثنا تمیم بن بهلول قال: حدّثنا سعید بن عبدالرحمن المخزومی قال حدّثنا الحسین بن زید عن أبیه عن زید بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علیّ عن أبیه علیّ بن أبی طالب ﷺ عن النّبیّ ﷺ مثله وزاد والجزء الباقی فی السابیاء یعنی الغنم. مستدرك ۹/۱۳: الشیخ أبو الفتوح فی تفسیره عن النّبیّ ﷺ مثله من دونه الزیادة.

۴۷۶ (۶) العوالی ۲۴۲/۲: قال ﷺ الرزق عشرة أجزاء تسعة منها فی التجارة (وواحد فی
۳۱۶۹۲ غیرها ـ ك).

۴۷۷ (۷) الخصال ۴۴۵: حدّثنا أبی ﷺ قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار، عن محمّد بن
۳۱۶۹۳ أحمد بن یحیی بن عمران الأشعریّ عن سهل بن زیاد، عن الحسین بن یزید عن سفیان الجریری عن عبد المؤمن الأنصاری عن أبی جعفر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ البرکة عشرة أجزاء تسعة أعشارها فی التّجارة والعشر الباقی فی الجلود.[1]

۴۷۸ (۸) کافی ۳۱۸/۵: أحمد بن محمّد العاصمیّ عن محمّد بن أحمد النهدیّ عن محمّد بن
۳۱۶۹۴ علی عن شریف بن سابق عن الفضل بن أبی قرّة عن أبی عبدالله ﷺ قال أتت الموالی أمیرالمؤمنین ﷺ فقالوا نشکوا إلیك هؤلاء العرب أنّ رسول الله ﷺ کان یعطینا معهم العطایا بالسویّة وزوّج سلمان وبلالاً وصهیباً وأبوا علینا هؤلاء وقالوا لانفعل فذهب إلیهم أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه فکلّمهم فیهم فصاح الأعاریب أبینا ذلك یا أبا الحسن أبینا ذلك فخرج وهو مغضب یجرّ رداه وهو یقول یا معشر الموالی انّ هؤلاء قد صیّروکم بمنزلة الیهود والنصاری یتزوّجون إلیکم ولا یزوّجونکم ولا یعطونکم مثل ما یأخذون فاتّجروا بارك الله لکم فانّی قد سمعت رسول الله ﷺ یقول الرزق عشرة أجزاء تسعة أجزاء فی التّجارة وواحدة فی غیرها. فقیه ۱۲۰/۳: قال أمیرالمؤمنین ﷺ اتّجروا بارك الله لکم فانّی سمعت رسول الله ﷺ یقول انّ الرزق عشرة أجزاء تسعة فی التجارة وواحدة فی غیرها.

---

۱. وفی الخصال بعد ذکر هذه الروایة هکذا (قال مصنّف هذا الکتاب ﷺ یعنی بالجلود الغنم وتصدیق ذلك ماروی عن النّبی ﷺ انّه قال تسعة أعشار الرزق فی التّجارة والجزء الباقی فی السابیاء یعنی الغنم).

۴۷۴ (۴) روح از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:
«نُه دهم روزی در تجارت است.»

۴۷۵ (۵) زید بن علی از پدرش امام سجادعلیه السلام از پدرش امام حسینعلیه السلام از پدرش علی بن ابی طالبعلیه السلام از پیامبر اکرمﷺ حدیث پیشین را با اضافهٔ این جمله روایت کرده است: «و بقیهٔ آن در گوسفندداری است.»

۴۷۶ (۶) پیامبر اکرمﷺ فرمود: «روزی، ده بخش است؛ نُه تای آن در تجارت است (و یکی در غیر آن).»

۴۷۷ (۷) عبدالمؤمن انصاری از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «برکت ده بخش است؛ نُه دهم آن در تجارت و یک دهم دیگر در پوست‌هاست.»[1]

۴۷۸ (۸) فضل بن ابی قرّه از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند: «گروهی از مسلمانان غیر عرب خدمت علیعلیه السلام آمدند و گفتند: ما از این اعراب نزد شما شکایت می‌کنیم. همانا رسول خداﷺ بخشش‌ها را میان ما و آن‌ها به طور مساوی تقسیم می‌کرده و سلمان و بلال و صهیب را به ازدواج درآورد ولی این‌ها دربارهٔ ما از این کار خودداری می‌کنند و می‌گویند ما چنین نمی‌کنیم.

علیعلیه السلام به سوی اعراب رفت و دربارهٔ مسلمانان غیر عرب با آن‌ها سخن گفت ولی عرب‌ها فریاد برآوردند: ای ابوالحسنعلیه السلام، ما از این کار خودداری می‌کنیم! ما از این کار خودداری می‌کنیم!

علیعلیه السلام [از میان آنان] بیرون رفت، درحالی که از شدت خشم، عبایش را بر زمین می‌کشید و به [غیر اعراب] می‌گفت: ای گروه غیر عرب! این‌ها با شما همانند یهودیان و مسیحیان رفتار می‌کنند. با زنان‌تان ازدواج می‌کنند ولی به شما زن نمی‌دهند و مثل آنچه می‌گیرند به شما نمی‌دهند. پس به تجارت روی آورید، خداوند به شما برکت دهد، همانا من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود:
روزی ده بخش است؛ نه بخش آن در تجارت و یکی در غیر آن است.»

بخش پایانی حدیث از جمله: «به تجارت روی آورید...» در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز آمده است.

---

۱. مرحوم صدوق پس از بیان این حدیث می‌فرماید: «مقصود از پوست‌ها گوسفند است و حدیثی که از پیامبرﷺ روایت شده که نه دهم روزی در تجارت و بخش دیگر در گوسفند است»، این مطلب را تأیید می‌کند.

۴۷۹ ۳۱۶۹۵ (۹) مستدرك ۹/۱۳: الشيخ أبوالفتوح في تفسيره عن أبي أمامة قال: قال رسول اللهﷺ الخير عشرة أجزاء أفضلها التجارة إذا أخذ الحقّ وأعطى الحقّ.

۴۸۰ ۳۱۶۹۶ (۱۰) كافي ۱۴۹/۵: عليّ بن محمّد بن بندار عن أحمد بن محمّد عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ؑ قال فقيه ۱۲۰/۳: قال أميرالمؤمنين ؑ تعرّضوا للتّجارة فانّ فيها لكم غنىً عمّا في أيدي النّاس. الخصال ۶۲۱: في حديث الاربعمأة بالإسناد المتقدّم في باب أمكنة التخلّي عن عليّ ؑ مثله.

۴۸۱ ۳۱۶۹۷ (۱۱) كافي ۱۴۸/۵، تهذيب ۷/۳: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمّد الزعفراني عن أبي عبدالله ؑ قال من طلب التجارة استغنى عن النّاس قلت وإن كان معيلاً قال وإن كان معيلاً انّ تسعة أعشار الرزق في التّجارة.

۴۸۲ ۳۱۶۹۸ (۱۲) المقنع ۱۲۲: قال الصّادق ؑ من لزم التجارة استغنى عن النّاس.

۴۸۳ ۳۱۶۹۹ (۱۳) مستدرك ۹/۱۳: الشيخ أبو الفتوح في تفسيره عن عبدالله بن عبّاس قال قال رسول اللهﷺ لتجهدوا فانّ مواليكم تغلبكم على التّجارة يا جماعة قريش انّ البركة في التّجارة ولا يفقر الله صاحبها إلّا تاجراً حالفاً.

۴۸۴ ۳۱۷۰۰ (۱۴) مستدرك ۱۳/۹: الشيخ أبوالفتوح في تفسيره عن النّبيّﷺ انّه قال أطيب ما أكل الرجل من كسبه وولده من كسبه.

۴۸۵ ۳۱۷۰۱ (۱۵) الدعائم ۱۳/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ انّ رسول اللهﷺ قال: إذا أعسر أحدكم فليخرج من بيته وليضرب في الأرض يبتغي من فضل الله ولايغمّ نفسه وأهله.

۴۸۶ ۳۱۷۰۲ (۱۶) الدعائم ۱۴/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ انّ رجلاً سأله أن يدعو الله له أن يرزقه في دعة فقال لا أدعو لك[۱] أطلب كما أمرت وقال ينبغي للمسلم أن يلتمس الرزق حتّى يصيبه حرّ الشمس.

---

۱. أدعو لك ـ ك.

۴۷۹ (۹) ابوامامه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خیر و خوبی ده بخش است؛ برترین آن‌ها تجارت است، هنگامی که حق بگیرد و حق بدهد!»

۴۸۰ (۱۰) محمد بن مسلم از امام صادق ؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ؑ فرمود: «به تجارت بپردازید؛ زیرا تجارت شما را از اموال مردم بی‌نیاز می‌کند.»

۴۸۱ (۱۱) محمد زعفرانی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس به دنبال تجارت رود، از مردم بی‌نیاز می‌شود.

راوی گفت: هر چند عیالوار باشد؟

امام ؑ فرمود: هر چند عیالوار باشد؛ همانا نه دهم روزی در تجارت است.»

۴۸۲ (۱۲) امام صادق ؑ فرمود:

«هر کس با تجارت همراه شود، از مردم بی‌نیاز می‌شود.»

۴۸۳ (۱۳) عبدالله بن عباس روایت می‌کند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«باید تلاش و کوشش کنید؛ زیرا آزادشدگان‌تان در تجارت از شما پیشی می‌گیرند!

ای گروه قریش! همانا برکت در تجارت است و خداوند دمساز با آن را تهیدست نمی‌کند مگر تاجر قَسَم‌خورده را.»

۴۸۴ (۱۴) ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پاک‌ترین چیزی که انسان و فرزندان‌شان می‌خورند، از دست‌رنج‌شان است.»

۴۸۵ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ؑ از علی ؑ روایت کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه یکی از شما تنگدست گردید، پس باید از خانه‌اش بیرون رود و در جستجوی فضل خدا و روزی در زمین به گردش و مسافرت بپردازد و خود و خانواده‌اش را اندوهگین نسازد.»

۴۸۶ (۱۶) شخصی از امام صادق ؑ درخواست کرد در پیشگاه خدا برای وی دعا کند تا خدا در آسایش به وی روزی دهد. امام ؑ فرمود: «من برای تو دعا نمی‌کنم. آن‌گونه که به تو دستور داده شده، به جستجوی روزی بپرداز!

و فرمود: شایسته است در طلب روزی، گرمای تابش خورشید بر بدن شخص مسلمان برسد.»

۴۸۷ ۲۱۷۰۳ (۱۷) **الدعائم ۱۴/۲**: عن رسول اللهﷺ انّه مرّ فی غزوة تبوك بشابّ جلد يسوق أبعرة سماناً فقال له أصحابه يارسول الله لو كانت قوّة هذا وجلده وسمن أبعرته فی سبيل الله لكان أحسن فدعاه رسول اللهﷺ فقال أرأيت أبعرتك هذه، أىّ شیء تعالج عليها؟ فقال يارسول الله، لی زوجة وعيال، فأنا أكسب عليها ما أنفِقُهُ على عيالی وأكفهم عن مسألة النّاس وأقضی ديناً علیّ قالﷺ لعلّ غير ذلك قال: لا فلمّا انصرف قال رسول اللهﷺ لئن كان صادقاً انّ له لأجراً مثل أجر الغازی وأجر الحاجّ وأجر المعتمر.

۴۸۸ ۲۱۷۰۴ (۱۸) **الإختصاص ۱۸۸**: روی عن أميرالمؤمنين علی بن أبی طالب صلوات الله عليه انّه قال: المفتخر بنفسه أشرف من المفتخر بأبيه لأنّی أشرف من أبی والنّبیﷺ أشرف من أبيه وإبراهيم أشرف من تارخ. قيل وبم الإفتخار؟ قال: بإحدى ثلاث مال ظاهر أو أدب بارع[1] أو صناعة لايستحيی المرء منها.

۴۸۹ ۲۱۷۰۵ (۱۹) **الدعائم ۱۵/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال لرجل من أصحابه انّه بلغنی انّك تكثر الغيبة عن أهلك، قال: نعم جعلت فداك، قال: أين؟ قال: بالأهواز وفارس، قال فيم قال فی طلب التجارة والدّنيا: قال: فأنظر إذا طلبت شيئاً من ذلك ففاتك فأذكر ما خصّك الله به من دينه وما منّ به عليك من ولايتنا وما صرفه عنك من البلاء فانّ ذلك أحرى أن تسخو نفسك به عمّا فاتك من أمر الدّنيا.

۴۹۰ ۲۱۷۰۶ (۲۰) **كافی ۱۴۸/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عمّن حدّثه عن **فقيه ۱۱۹/۳**: أبی عبدالله ﷺ قال التجارة تزيد فی العقل.

۴۹۱ ۲۱۷۰۷ (۲۱) **تفسير علیّ بن إبراهيم ۴۸/۲**: وعن علیّ بن إبراهيم قال ثمّ قصّ الله ﷻ خبر مريم ﷺ (الى أن قال) ثمّ ناداها جبرئيل ﷺ وَهُزّى إليك بِجِذعِ النَّخلة أی هزّی النخلة اليابسة فهزّت وكان ذلك اليوم سوق فاستقبلها الحاكة وكانت الحياكة أنبل[2] صناعة فی ذلك الزمان فأقبلوا على بغال شهب[3] فقالت لهم مريم أين النخلة اليابسة؟ فاستهزؤابها وزجروها فقالت لهم جعل الله كسبكم بوراً وجعلكم فی النّاس عاراً ثمّ استقبلها قوم من التّجار فدلّوها على النّخلة اليابسة فقالت لهم مريم جعل الله البركة فی كسبكم وأحوج النّاس إليكم.

---

۱. البارع: الّذی فاق أصحابه فی السودد ـ اللسان.
۲. أی أفضل صناعة.
۳. شهب جمع الشهبة: البياض الّذی غلب على السواد ـ اللسان.

۴۸۷ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «در نبرد تبوک پیامبر اکرمﷺ به جوان چالاکی برخورد کرد که تعداد معدودی شتر فربه را به جلو هدایت می‌کرد. یاران پیامبرﷺ با مشاهدهٔ آن جوان به آن حضرت گفتند: بهتر و مناسب‌تر بود که چالاکی این جوان و فربهی شترانش در راه خدا به کار گرفته می‌شد!

پیامبر اکرمﷺ آن جوان را فراخواند و فرمود: به من بگو با این شترانت چه کار می‌کنی؟

آن جوان گفت: «ای رسول خداﷺ! من خانواده و همسر دارم و با این شتران نفقهٔ آنان را به دست می‌آورم و از کمک خواستن از مردم بی‌نیازشان می‌کنم و بدهکاری‌های خود را می‌پردازم!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: با کار دیگری چطوری؟

جوان گفت: نه! وقتی آن جوان رفت پیامبر اکرمﷺ فرمود:

اگر راست گفته باشد، پاداشی همانند پاداش رزمنده [در راه خدا] و پاداش حج‌گزار و پاداش عمره‌گزار خواهد داشت.»

۴۸۸ (۱۸) از امیر مؤمنانﷺ روایت شده که فرمود: «افتخار کننده به خود، بهتر از افتخار کننده به پدرش است؛ البته من بهتر از پدرم هستم و پیامبر اکرمﷺ از پدرش شریف‌تر است و ابراهیمﷺ از [پدرش] تارخ شریف‌تر بود.

از امامﷺ سؤال شد: افتخار به چیست؟

امامﷺ فرمود: به یکی از سه چیز: ثروتی آشکار یا ادبی برتر یا حرفه و صنعتی که انسان از آن شرمگین نباشد.»

۴۸۹ (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امام صادقﷺ به یکی از یارانش فرمود: «به من رسیده که تو از خویشانت بسیار غیبت می‌کنی؟

آن مرد گفت: آری، فدایت گردم!

امامﷺ پرسید: آن‌ها کجا هستند؟

آن مرد گفت: در اهواز و فارس!

امامﷺ پرسید: به چه کاری مشغولند؟

وی پاسخ داد: در پی تجارت و دنیا هستند!

امام فرمود: بنگر، هر گاه چیزی از دنیا را طلب کردی و به آن دست نیافتی پس به یاد آور که خداوند از میان آنان دینش را مخصوص تو گردانید و ولایت ما را بر تو منت نهاد و به یاد آور بلاهایی را که از تو دور گردانید؛ چرا که گذران عمر و جان در این‌ها شایسته‌تر است تا آنچه از دنیا از دست داده‌ای.»

۴۹۰ (۲۰) ابن بکیر با واسطه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تجارت بر عقل می‌افزاید.»

۴۹۱ (۲۱) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «... سپس خداوند ماجرای مریمﷺ را بازگو کرد... آن‌گاه جبرئیل به مریم ندا داد: **درخت خرما را به شدت به سوی خود تکان ده**[1]. یعنی درخت خرمای خشک را تکان بده! پس مریم آن را تکان داد. [پس از صدور این دستور، مریم از محل آن درخت بی‌خبر بود و برای یافتن آن به پرس‌وجو افتاد] در آن روز بازار برپا بود. بافندگان به سوی مریمﷺ آمدند. در آن زمان بافندگی بهترین و شریف‌ترین شغل‌ها بود. آنان سوار بر قاطرهای سیاه و سفید به آن سوی آمدند. مریمﷺ از آنان پرسید: درخت خرمای خشک کجاست؟

بافندگان مریمﷺ را مسخره کردند و از خود راندند. مریمﷺ به آنان گفت: خداوند کارتان را کساد و بی‌رونق نماید و شما را در میان مردم ننگ و عار قرار دهد. پس از آن گروهی تاجر به آنجا آمدند. [مریمﷺ از آنان محل درخت را پرسید.] تاجران او را به محل درخت خرمای خشک راهنمایی کردند. مریمﷺ به آنان گفت: خداوند به کارتان برکت دهد و مردم را به شما نیازمند کند.»

---

۱. مریم ۲۵/۱۹.

۴۹۲ (۲۲) وسائل ۱۷/۱۱: عليّ بن الحسين المرتضى في رسالة (المحكم والمتشابه) نقلاً من
۳۱۷۰۸ تفسير النعماني بإسناده الآتي عن عليّ ﷺ في بيان معايش الخلق إلى أن قال وأمّا وجه التّجارة فقوله تعالى ﴿يا ايُّها الّذين آمنُوا اِذا تَدايَنتُمْ بِدَينٍ الى أجَلٍ مُسَمّى فَاكْتُبُوه﴾ الآية: فعرّفهم سبحانه كيف يشترون المتاع في الحضر والسفر، وكيف يتّجرون إذ كان ذلك من أسباب المعاش.

۴۹۳ (۲۳) تهذيب ۷/۲: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۴۸/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن
۳۱۷۰۹ أبي عمير عن حمّاد بن عثمان[۱] عن أبي عبدالله ﷺ قال ترك التجارة ينقص العقل.

۴۹۴ (۲۴) كافي ۱۴۸/۵: أحمد بن عبدالله عن تهذيب ۷/۲: أحمد بن محمّد عن أبيه عن ابن
۳۱۷۱۰ أبي عمير عن أبي الجهم عن فضيل الأعور قال شهدت معاذ بن كثير (و-كا) قال (قلت -يب) لأبي عبدالله ﷺ انّي قد أيسرت فَأَدَعُ التّجارة فقال انّك إن فعلت قلّ عقلك - أو نحوه.

۴۹۵ (۲۵) تهذيب ۷/۴: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ عن أسباط بن
۳۱۷۱۱ سالم بيّاع الزطي[۲] قال سأل أبو عبدالله ﷺ يوماً وأنا عنده عن معاذ بيّاع الكرابيس فقيل ترك التجارة فقال عمل الشيطان عمل الشيطان انّ من ترك التجارة ذهب ثلثا عقله أما علم انّ رسول الله ﷺ قدمت عير من الشام فاشترى منها واتّجر فربح فيها ما قضى دينه.

۴۹۶ (۲۶) كافي ۷۵/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۲۶/۶: أحمد بن محمّد عن علي بن
۳۱۷۱۲ الحكم عن أسباط بن سالم قال دخلت على أبي عبدالله ﷺ فَسَئَلَنا عن عمر بن مسلم ما فعل فقلت[۳] صالح ولكنّه قد ترك التجارة فقال أبو عبدالله ﷺ عمل الشيطان ثلاثاً أما علم انّ رسول الله ﷺ اشترى عيراً أتت من الشام فاستفضل فيها ما قضى دينه وقسّم في قرابته يقول الله ﷻ (رجالٌ لاتُلهيهِمْ تِجارةٌ وَلا بيعٌ عَنْ ذِكرِ الله(وَإقامِ الصّلاة - يب) الى آخر الآية يقول القصّاص[۴] انّ القوم لم يكونوا يتّجرون كذبوا ولكنّهم لم يكونوا يدعون الصلوة في ميقاتها وهو[۵] أفضل ممّن حضر الصلوة لم يتّجر.

---

۱. عن حماد عن الحلبي - يب. ۲. الزطّ بالضم جنس من السودان والهنود - وافي.
۳. فقلنا - يب. ۴. أي رواة القصص والأكاذيب. ۵. هم - يب.

۴۹۲ (۲۲) از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که در بیان راه‌های معیشت مردم فرموده است: «... و روش تجارت در این سخن خداوند بیان شده است: ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه تا زمان معین به یکدیگر وامی دادید آن را بنویسید...[1].

پس خداوند سبحان چگونگی خرید کالا را در سفر و وطن و چگونگی تجارت را به آنان آموزش داد؛ چرا که تجارت از راه‌های معاش و گذران زندگانی است.»

۴۹۳ (۲۳) حماد بن عثمان روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «ترک تجارت از عقل می‌کاهد.»

۴۹۴ (۲۴) معاذ بن کثیر به امام صادق ﷺ عرض کرد: «من توانگر شده‌ام؛ آیا تجارت را رها کنم؟ امام ﷺ فرمود:

اگر چنین کنی، عقلت کاهش می‌یابد.» یا سخنی شبیه به این فرمود.

۴۹۵ (۲۵) اسباط بن سالم می‌گوید: «روزی نزد امام صادق ﷺ بودم که وی سراغ معاذِ کرباس فروش را گرفت. به امام ﷺ گفته شد: تجارت را رها کرده است.

امام ﷺ فرمود: کار شیطان است! کار شیطان است! به درستی که هر کس تجارت را رها کند، دو سوم عقلش کاهش می‌یابد. آیا نمی‌داند که رسول خدا ﷺ از یکی از کاروان‌های شام [جنسی] خرید، با آن تجارت کرد و سود برد و بدهی خود را پرداخت کرد؟»

۴۹۶ (۲۶) اسباط بن سالم می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ رفتم. امام ﷺ پرسید: عمر بن مسلم چه کرد؟ من گفتم: خوب است ولی تجارت را رها کرده است. امام ﷺ سه مرتبه فرمود: کار شیطان است! آیا نمی‌داند که رسول خدا ﷺ از کاروان شام خرید کرد و از آن به مقداری سود برد که بدهی‌اش را پرداخت و در میان خویشاوندانش تقسیم کرد. خداوند می‌فرماید: مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز باز نمی‌دارد...

افسانه سرایان می‌گویند: گروهی [که قرآن را ستوده] تجارت نمی‌کردند. دروغ می‌گویند بلکه آنان نماز را در وقت خود ترک نمی‌کردند و این برتر است از کسی که در نماز حاضر می‌شود و تجارت نمی‌کند.»

---

۱. بقره ۲/۲۸۲.

۴۹۷ ۲۱۷۱۳ (۲۷) **کافی** ۱۴۸/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۷/۲: أحمد بن محمّد بن عیسی عن علیّ بن الحکم عن أبی الفرج (القمی ـ کا)[۱] عن **معاذ** بیّاع الأکسیة قال قال لی أبو عبدالله ﷺ یا معاذ أضعفت عن التّجارة أو[۲] زهدت فیها قلت ماضعفت عنها وما زهدت فیها قال فمالك قلت کنّا ننتظر أمراً[۳] وذلك حین قتل الولید وعندی مال کثیر وهو فی یدی ولیس لأحد علیّ[۴] شیء ولا أرانی أکله حتّی أموت فقال لا تترکها فانّ ترکها مذهبة للعقل أسع علی عیالك وإیّاك أن یکون هم السعاة علیك. **المقنع** ۱۲۲: قال الصّادق ﷺ لا تترك التجارة وذکر مثله إلّا انّ فیه واوسع.

۴۹۸ ۲۱۷۱۴ (۲۸) **فقیه** ۱۱۹/۳: وقال **الصّادق** ﷺ ترك التجارة مذهبة للعقل.

۴۹۹ ۲۱۷۱۵ (۲۹) **کافی** ۱۴۹/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۷/۳: أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن سنان **تهذیب** ۳۲۹/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أبی جعفر عن أبیه عن ابن سنان عن حذیفة بن منصور عن **معاذ** بن کثیر بیّاع[۵] الأکسیة قال قلت لأبی عبدالله ﷺ (انّی ـ کا) قد هممت أن أدع السوق وفی یدی شیء قال اذاً یسقط رأیك[۶] ولا یستعان بك علی شیء.

۵۰۰ ۲۱۷۱۶ (۳۰) **کافی** ۱۴۸/۵: علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن أبی إسماعیل عن **فضیل** بن یسار قال: قال أبو عبدالله ﷺ أیّ شیء تعالج ما أعالج الیوم شیئاً فقال کذلك تذهب أموالکم وأشتدّ علیه.

۵۰۱ ۲۱۷۱۷ (۳۱) **کافی** ۱۴۹/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن عمر بن اُذینة عن **فضیل** بن یسار قال قلت لأبی عبدالله ﷺ انّی قد کففت عن التجارة وأمسکت عنها قال ولِمَ ذلك أَعَجز بك، کذلك تذهب أموالکم. لا تکفّوا عن التّجارة والتمسوا من فضل الله ﷻ.

۵۰۲ ۲۱۷۱۸ (۳۲) **کافی** ۱۴۹/۵: علیّ بن محمّد بن بندار عن **تهذیب** ۷/۳: أحمد بن أبی عبدالله عن شریف بن سابق عن **الفضل** ابن أبی قرّة قال: سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل وأنا حاضر فقال ما حبسه عن الحجّ فقیل ترك التّجارة وقلّ شیئه[۷] قال وکان متّکئاً فاستوی جالساً ثمّ قال لهم

---

۱. أبی القداح ـ خ کا. ۲. أم ـ یب. ۳. انتظر أمرك ـ یب.
۴. عندی شیء ـ یب. ۵. صاحب الاکسیة ـ یب.
۶. أی ینقص عقلك ولایشاورونك النّاس فی تدبیر أمورهم. ۷. قل سعیه ـ یب.

(۲۷) معاذ لباس‌فروش می‌گوید: «امام صادق﵇ به من فرمود: ای معاذ! در تجارت سست شدی بلکه از آن کناره گرفته‌ای! ۴۹۷

معاذ گفت: در تجارت سست نشده‌ام و از آن کناره‌گیری نکرده‌ام.

امام﵇ فرمود: پس تو را چه شده است؟

گفتم: منتظر قیام شما هستم [یا منتظر دستور مجدد شما برای تجارت هستم] ـ این ماجرا مربوط به زمان کشته شدن ولید بن عبدالملک بود ـ و من مال بسیاری دارم که در اختیارم هست و به احدی بدهکار نیستم و گمان نمی‌کنم که تا پایان عمرم نیز تمام شود.

امام﵇ فرمود: تجارت را رها نکن؛ زیرا ترک آن عقل را از بین می‌برد. برای خانواده‌ات تلاش کن و بپرهیز از این‌که آنان برای تو کار و تلاش کنند.»

سخن امام﵇ در پایان حدیث در کتاب مقنع نیز آمده است؛ با این تفاوت که به جای «برای خانواده‌ات تلاش کن»، «بر خانواده‌ات توسعه بده و رفاه بیشتر آنان را فراهم کن»، آمده است.

(۲۸) امام صادق﵇ فرمود: «ترک تجارت عقل را از بین می‌برد.» ۴۹۸

(۲۹) معاذ بن کثیرِ لباس‌فروش به امام صادق﵇ عرض کرد: «اموالی در اختیار دارم و تصمیم گرفته‌ام بازار را رها کنم. امام ﵇ فرمود: در این صورت نظرت از ارزش و اعتبار ساقط می‌شود و در هیچ موردی از تو درخواست کمک نمی‌شود.» ۴۹۹

(۳۰) امام صادق﵇ به فضیل بن یسار فرمود: «به چه کاری مشغولی؟ ۵۰۰

فضیل پاسخ داد: امروز [این روزها] به کاری مشغول نیستم!

امام﵇ فرمود: این‌گونه است که اموال‌تان از بین می‌رود و اوضاع بر شما سخت می‌شود.»

(۳۱) فضیل بن یسار می‌گوید: «به امام صادق﵇ عرض کردم: من از تجارت کناره گرفته‌ام و از آن دست برداشته‌ام! ۵۰۱

امام﵇ فرمود: چرا؟ آیا ناتوانی؟ این‌گونه است که اموال‌تان از میان می‌رود. از تجارت دست برندارید و فضل خدا را بجویید.»

(۳۲) فضل بن ابی قرّه می‌گوید: «نزد امام صادق﵇ بودم که آن حضرت دربارهٔ شخصی سؤال کرد و فرمود: چه چیز مانع وی از برگزاری حج شده است؟ ۵۰۲

پاسخ داده شد: رها کردن تجارت و تنگدستی (کم‌کاری).

امام﵇ که تا آن زمان تکیه داده بود [با شنیدن این سخن] به طور مستقیم نشست و فرمود: تجارت را رها نکنید که حقیر و بی‌ارزش می‌شوید. تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد.»

لا تَدَعُوا التّجارة فتهونوا إتّجروا بارك الله[1] لكم. فقيه ۳/۱۲۰: قال الصّادق ﷺ وذكر مثله ثمّ قال روى ذلك عنه شريف بن سابق التفليسي عن الفضل بن أبى قرّة السمندى.

۵۰۳ ۳۱۷۱۹ (۳۳) كافى ۱۴۹/۵: عدة من أصحابنا عن تهذيب ۷/۳: أحمد بن محمّد عن (عبدالله ـ كا) الحجّال عن علىّ بن عقبة عن محمّد بن مسلم وكان ختن بريد العجلىّ قال بريد لمحمّد سل (لى ـ كا) أبا عبدالله ﷺ عن شىء أريد أن أصنعه انّ للنّاس فى يدى ودايع وأموالاً (و ـ كا) أنا أتقلّب فيها وقد أردت[2] أن أتخلّى من الدّنيا وأدفع الى كلّ ذى حقّ حقّه قال فسئل محمّد أبا عبدالله ﷺ عن ذلك وخبّره بالقصّة وقال ماترى له فقال يا محمّد أيبدأ نفسه بالحَرَب[3] لا ولكن يأخذ ويعطى على الله جلّ إسمه.

۵۰۴ ۳۱۷۲۰ (۳۴) فقيه ۳/۱۰۰: وروى عن الفضيل بن يسارقال قلت لأبى عبدالله ﷺ إنّى قد تركت التّجارة فقال: فلا تفعل إفتح بابك وأبسط بساطك واسترزق الله ربّك.

۵۰۵ ۳۱۷۲۱ (۳۵) الدعائم ۱۶/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سأل بعض أصحابه عمّا يتصرّف فيه فقال جعلت فداك انّى كففت يدى عن التّجارة قال لم ذلك قال: انتظارى هذا الأمر قال ذلك أعجب لكم تذهب أموالكم لاتكفُفْ عن التّجارة والتمس من فضل الله وأفتح بابك وأبْسُطْ بساطك وأسترزق ربّكَ.

۵۰۶ ۳۱۷۲۲ (۳۶) فقيه ۱۱۹/۳: روى عن روح بن عبدالرّحيم عن أبى عبدالله ﷺ فى قول الله ﷻ ﴿رِجالٌ لاتُلهيهِمْ تِجارةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكرِ اللّهِ﴾. قال كانوا أصحاب تجارة فإذا حضرت الصلاة تركوا التجارة وأنطلقوا الى الصّلوة وهم أعظم أجراً ممّن لم يتّجر.

۵۰۷ ۳۱۷۲۳ (۳۷) فقه الرضا ﷺ ۲۵۱: وإذا كنت فى تجارتك وحضرت الصلوة فلا يشغلك عنها متجرك فإنّ الله وصف قوماً ومدحهم فقال ﴿رِجالٌ لاتُلْهيهِمْ تِجارةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكرِ اللّهِ﴾ وكان هؤلاء القوم يتّجرون فإذا حضرت الصلوة تركوا تجارتهم وقاموا الى صلوتهم وكانوا أعظم أجراً ممّن لا يتّجر ويصلّى.

---

۱. يبارك الله ـ يب. ۲. فاردت ـ يب. ۳. الحَرَب بالتحريك: نهب مال الإنسان.

۵۰۳ (۳۳) برید عِجلی به پدرزنش محمد بن مسلم گفت: «تصمیم به انجام کاری گرفته‌ام. از امام صادقﷺ برای من دربارهٔ آن بپرس! مردم نزد من اموالی دارند و من با آن‌ها تجارت می‌کنم. تصمیم گرفته‌ام از دنیا ببرم و همهٔ آن اموال را به صاحبانش تحویل دهم.

محمد بن مسلم ماجرا را برای امام صادق بازگو کرد و پرسید: دربارهٔ او چه نظری دارید؟

امامﷺ فرمود: ای محمد! آیا می‌خواهد با دستانش به غارت اموالش بپردازد. [آیا خود می‌خواهد به جنگ با خویش رود] نه [چنین اجازه‌ای به وی نمی‌دهم] بلکه با توکل بر خداء داد و ستد نماید.»

۵۰۴ (۳۴) فضیل بن یسار به امام صادقﷺ عرض کرد: «من تجارت را رها کرده‌ام! امامﷺ فرمود: چنین نکن. درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و از خدا ـ پروردگارت ـ درخواست روزی کن!»

۵۰۵ (۳۵) امام صادقﷺ از یکی از یارانش دربارهٔ کسب و کارش پرسید. وی پاسخ داد: «فدایت گردم! از تجارت دست برداشتم!

امامﷺ پرسید: و چرا؟

آن مرد گفت: به خاطر انتظار قیام و حکومت شما!

امامﷺ فرمود: این از شما شگفت‌آورتر است! اموال‌تان نابود می‌شود. از تجارت دست برندار و فضل و بخشش خدای را بجوی. درِ مغازه‌ات را باز کن، بساط کارت را بگستران و از پروردگارت درخواست روزی کن!»

۵۰۶ (۳۶) روح بن عبدالرحیم روایت می‌کند که در تفسیر آیهٔ: مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد، امام صادقﷺ فرمود: آنان تاجران هستند که هر گاه وقت نماز فرامی‌رسد، تجارت را رها می‌کنند و به سوی نماز می‌روند. پاداش آنان بزرگ‌تر از کسی است که تجارت نکند.»

۵۰۷ (۳۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و هنگامی که مشغول تجارت بودی و وقت نماز فرارسید، پس تجارت تو را از نماز بازندارد؛ زیرا خداوند در توصیف و ستایش گروهی فرمود:

مردانی که هیچ تجارت و سوداگری آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

آن گروه تجارت می‌کنند و آن هنگام که وقت نماز فرارسد، تجارت را رها می‌کنند و نماز را برپای می‌دارند. پاداش این‌ها بزرگ‌تر از پاداش کسی است که تجارت نمی‌کند و نماز می‌گزارد.»

۵۰۸ ۲۱۷۲۴ (۳۸) **کافی** ۱۵۰/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۷/۴: أحمد بن محمّد بن عیسی عن علیّ بن الحکم عن علیّ بن عقبة قال کان أبو الخطّاب قبل ان یفسد وهو یحمل المسائل لأصحابنا ویجیء بجواباتها روی عن أبی عبدالله ﷺ قال اشتروا وإن کان غالیاً فانّ الرّزق ینزل مع الشّراء. **فقیه** ۱۷۰/۳: قال الصّادق ﷺ اشتروا (وذکر مثله).

۵۰۹ ۲۱۷۲۵ (۳۹) **مستدرک** ۲۹۴/۱۳: أبو عبدالله **محمّد** بن سلامة القضاعی عن رسول الله ﷺ أنّه قال التّاجر الجبان محروم والتّاجر الجسور مرزوق.

(۲۴)

باب استحباب إعطاء الدینار الی الغیر لیتّجر لصاحبها

۵۱۰ ۲۱۷۲۶ (۱) **تهذیب** ۳۲۶/۶: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۷۶/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علیّ بن أسباط عن **محمّد** بن عذافر عن أبیه قال أعطی أبو عبدالله ﷺ أبی ألفاً وسبعمائة دینار فقال له اتّجر (لی ـ یب) بهاثمّ قال أما أنّه لیس لی رغبة فی ربحها وإن کان الرّبح مرغوباً فیه ولکنّی[۱] أحببت أن یرانی الله ﷻ متعرّضاً لفوائده قال فربحت (له ـ کا) فیها مائة دینار ثمّ لقیته فقلت له قد ربحت لک فیها مائة دینار قال ففرح أبو عبدالله ﷺ بذلک فرحاً شدیداً فقال[۲] لی أثبتها فی رأس مالی (کا ـ قال فمات أبی والمال عنده فأرسل الیّ أبو عبدالله ﷺ فکتب عافانا الله وإیّاک انّ لی عند أبی محمّد الفاً وثمانمائة دینار أعطیته یتّجر بها فادفعها الی عمر بن یزید قال فنظرت فی کتاب أبی فإذا فیه لأبی موسی[۳] عندی ألف وسبعمائة دینار وأتّجر له فیها مائة دینار عبدالله بن سنان وعمر بن یزید یعرفانه).

۵۱۱ ۲۱۷۲۷ (۲) **کافی** ۷۷/۵: علیّ بن محمّد عن أحمد بن أبی عبدالله عن محمّد بن إسماعیل عن **فقیه** ۹۶/۳: **محمّد** بن عذافر عن أبیه قال دفع الیّ أبو عبدالله ﷺ سبعمائة دینار وقال یا عذافر (اصرفها فی شیء أمّا علی ذاک ما بی شره ـ کا)[۴] ولکن أحببت أن یرانی الله ﷻ متعرّضاً لفوائده قال عذافر فربحت فیها مائة دینار فقلت له فی الطواف[۵] جعلت فداک قد رزق الله ﷻ فیها مائة دینار فقال أثبتها فی رأس مالی.

---

۱. ولکن ـ یب. ۲. ثمّ قال أثبتها لی ـ یب.
۳. والمراد به أبو عبدالله ﷺ ولعلّه کتب هکذا تقیّة وأشار بأنّ ابن سنان وابن یزید یعرفانه.
۴. اصرفها فی شی ما وقال ما افعل هذا علی شره منّی ـ فقیه. ۵. فی الطریق ـ خ ل کا.

۵۰۸ (۳۸) علی بن عقبه می‌گوید: «ابوخطاب ـ پیش از انحراف ـ پرسش‌های شیعیان را خدمت امام؛ می‌برد و پاسخ آن‌ها را به ایشان می‌رساند. وی از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: بخرید هرچند با قیمت گران؛ زیرا روزی با خرید [و فروش] فرود می‌آید.»

۵۰۹ (۳۹) محمد بن سلامه قضاعی از پیامبر اکرم؛ روایت می‌کند که فرمود: «تاجر ترسو، محروم است و تاجر بی‌باک، مرزوق.»

باب ۲۴

استحباب سرمایه دادن به دیگران برای تجارت

۵۱۰ (۱) محمد بن عذافر می‌گوید: «امام صادق؛ هزار و هفتصد دینار به پدرم داد و فرمود: با این پول برای من تجارت کن! سپس افزود:

آگاه باش که من به سود آن رغبتی ندارم ـ هرچند سود نیز چیز دوست داشتنی است ـ بلکه من دوست دارم خداوند مرا در معرض فایده‌هایش مشاهده کند.

پدرم گفت: صد دینار سود بردم، آن‌گاه با امام؛ دیدار کردم و گفتم: صد دینار برای تو سود بردم. امام؛ از این خبر بسیار خوشحال شد و فرمود:

آن را بر سرمایه‌ام بیفزا!

محمد می‌گوید: پدرم مرد و پول امام صادق؛ در دستش باقی بود. پس امام؛ طی نامه‌ای به من نوشت: خداوند ما و تو را عافیت دهد! من نزد ابومحمد هزار و هشتصد دینار دارم. این پول را به وی دادم تا با آن تجارت کند. آن را به عمر بن یزید تحویل بده!

محمد می‌گوید: وقتی در نوشته‌های پدرم نگاه کردم، مشاهده کردم در آن نوشته است هزار و هفتصد دینار از ابوموسی[1] نزد من است که برای وی یکصد دینار تجارت شده و سود داشته است. عبدالله بن سنان و عمر بن یزید او را می‌شناسند.»

۵۱۱ (۲) محمد بن عذافر از پدرش روایت می‌کند که امام صادق؛ هفتصد دینار به وی داد و فرمود: «ای عذافر! این پول را در کاری مصرف کن و من این کار را از روی حرص انجام نمی‌دهم؛ بلکه دوست دارم خداوند مرا در معرض فایده‌هایش مشاهده کند.

عذافر می‌گوید: من صد دینار از آن سود بردم و در حال طواف به امام؛ عرض کردم: فدایت گردم! خداوند از آن پول صد دینار روزی کرد!

امام؛ فرمود: آن را بر سرمایه‌ام بیفزا!»

---

۱. مقصود امام صادق؛ است؛ زیرا یکی از فرزندان وی موسی است. شاید از روی تقیه این‌گونه نوشته باشد. مرآت العقول ۲۰/۱۹.

(۲۵)

باب استحباب إتّخاذ الحرفة والعمل باليد والأكل والإنفاق من كدّها

قال الله تعالى في سورة سبأ (۳٤): ۱۰، ۱۱: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبي معهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنّا لَهُ الحديدَ أنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَقَدِّرْ في السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صالحاً انّي بما تعْمَلُونَ بصيرٌ﴾.

يسٓ (۳٦): ۳٤، ۳۵: ﴿وَجَعَلْنا فيها جَنّاتٍ مِنْ نَخيلٍ وَأَعْنابٍ وَفَجَّرْنا فيها مِنَ العُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِه وَما عَمِلَتْهُ أَيْديهِمْ أَفَلا يَشْكُرُون﴾.

النّجم (۵۳): ٤۸: ﴿وَإنَّهُ هُوَ أَغنى وَأَقْنى﴾.

۵۱۲ ۳۱۷۲۸ (۱) **تهذيب** ٦/۳۲٦: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۵/۷٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة وسلمة صاحب السابريّ عن أبي أسامة زيد الشّحّام عن أبي عبدالله عليه السلام انّ أميرالمؤمنين عليه السلام أعتق ألف مملوك من كدّ يده.

۵۱۳ ۳۱۷۲۹ (۲) **كافي** ۵/۷٤: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله عن شريف بن سابق عن الفضل بن أبي قرّة عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أميرالمؤمنين صلوات الله عليه يضرب بالمرّ[1] ويستخرج الأرضين وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يمصّ النّوى بفيه ويغرسه فيطلع من ساعته وانّ أميرالمؤمنين عليه السلام أعتق ألف مملوك من ماله وكدّ يده.

۵۱٤ ۳۱۷۳۰ (۳) **الدعائم** ۲/۳۰۲: عن عليّ عليه السلام انّه كان يعمل بيده ويجاهد في سبيل الله فيأخذ فيئه[2] ولقد كان يُرى ومعه القطار من الإبل عليها النّوى فيقال له ما هذا يا أبا الحسن فيقول نخل إن شاء الله فَيَغرسه فما يغادر منه واحدة وأقام على الجهاد أيّام حياة رسول الله صلى الله عليه وآله ومُذْ قامَ بِأمرِ النّاس إلى أن قبضه الله وكان يعمل في ضياعه مابين ذلك فأعتق ألف مملوك كلّهم من كسب يده عليه السلام.

---

۱. المرّ بالفتح كالمسحاة يقال لها بالفارسيّة (بيل) (آت).   ۲. فيه ـ خ.

باب ۲۵
استحباب انتخاب شغل و کار با دست و خوردن و انفاق از دسترنج

خداوند تعالی می‌فرماید:

به راستی از جانب خویش هدیه‌ای به داود بخشیدیم [و گفتیم] ای کوه‌ها و پرندگان با وی همصدا شوید و آهن را برای وی نرم کردیم؛
که زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه‌گیری کن و کارهای شایسته انجام دهید؛ زیرا من به آنچه انجام می‌دهید، آگاهم[1].
و در آن باغ‌هایی از خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه‌ها را جاری ساختیم.
تا از میوه‌های آن و دسترنج‌شان بخورند. پس آیا سپاسگزاری نمی‌کنند[2]؟
و همانا او بی‌نیاز و خشنود می‌کند[3].

۵۱۲ (۱) زید شحّام روایت می‌کند که امام صادق؛ فرمود:

«به تحقیق، امیر مؤمنان؛ هزار برده از دسترنج خویش آزاد کرد.»

۵۱۳ (۲) فضل بن ابی قرّه از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود:

«امیر مؤمنان؛ پیوسته بیل می‌زد و زمین‌ها را آباد می‌کرد. و پیامبر اکرم؛ هسته‌ها را با دهان می‌مکید و می‌کاشت. پس در همان زمان [رشد می‌کرد] و خرما بر آن آشکار می‌شد و همانا امیر مؤمنان؛ هزار برده از مال و دسترنج خویش آزاد کرد.»

۵۱۴ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«امیر مؤمنان؛ با دست کار می‌کرد و در راه خدا جهاد می‌نمود و سهم خود را از غنایم دریافت می‌کرد. به تحقیق [روزی] آن حضرت همراه قطار شتری با بار هستهٔ خرما مشاهده شد. از امام؛ سؤال شد: ای ابوالحسن، این‌ها چیست؟ علی؛ پاسخ داد: اگر خدا بخواهد، درخت خرماست! پس آن‌ها را کاشت و [حتی] یکی از آن‌ها به هدر نرفت. و در زمان پیامبر اکرم؛ و [نیز] از وقتی که ادارهٔ امور مردم را در اختیار گرفت تا پایان عمر، پیوسته در حال جهاد و نبرد در راه خدا بود. و در فواصل میان آن در مزرعه‌ها و نخلستان‌های خویش کار می‌کرد، تا این‌که هزار برده، همه را از دسترنج خویش آزاد کرد.»

---

۱. سبأ ۱۱/۳۴ـ۱۰.　۲. یس ۳۵/۳۶ـ۳۴.　۳. نجم ۴۸/۵۳.

۵۱۵ ۳۱۷۳۱ (۴) مستدرك ۲۲/۱۳: الشيخ الطبرسي في أعلام الورى عن ابن جمهور العمي في كتاب الواحدة قال حدّث أصحابنا انّ محمّد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن عليه السلام قال لأبي عبدالله عليه السلام والله انّي لأعلم منك وأسخى منك وأشجع منك فقال امّا ما قلت إنّك أعلم منّي فقد اعتق جدّي وجدّك ألف نسمة من كدّ يده فَسَمّهم لي وان أحببت أن اسمّيهم لك الى آدم فعلت: الخبر.

۵۱۶ ۳۱۷۳۲ (۵) إرشاد القلوب ۲۱۸: روى انّ أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا يفرغ من الجهاد يتفرّغ لتعليم النّاس والقضاء بينهم وإذا فرغ من ذلك اشتغل في حائط له يعمل فيه بيده وهو مع ذلك ذاكر للّه تعالى (جل جلاله).

۵۱۷ ۳۱۷۳۳ (۶) كافي ۸۶/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ۱۰۴/۳: هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يحتطب ويستقي ويكنس وكانت فاطمة عليها السلام تَطْحَن وتعجن وتخبز.

۵۱۸ ۳۱۷۳۴ (۷) تفسير العياشيّ ۱۷۱/۱: عن سيف عن نجم عن أبي جعفر عليه السلام قال انّ فاطمة عليها السلام ضمنت لعليّ عليه السلام عمل البيت والعجين والخبز وقمّ البيت[۱] وضمن لها عليّ عليه السلام ما كان خلف الباب من نقل الحطب وإن يجيئ بالطعام الخير.

۵۱۹ ۳۱۷۳۵ (۸) جامع الأخبار ۳۹۰: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال مِن أكل من كدّ يده مرّ على الصراط كالبرق الخاطف[۲].

۵۲۰ ۳۱۷۳۶ (۹) جامع الأخبار ۳۹۰: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال من أكل من كدّ يده حلالاً فتح له أبواب الجنّة يدخل من أيّها شاء.

۵۲۱ ۳۱۷۳۷ (۱۰) وفيه ۳۹۰: وعن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال من أكل مِن كدّ يده نظر الله إليه بالرّحمة ثمّ لا يعذّبه أبداً.

۵۲۲ ۳۱۷۳۸ (۱۱) وفيه ۳۹۰: عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال من أكل مِن كدّ يده يكون يوم القيامة في عداد الأنبياء ويأخذ ثواب الأنبياء.

---

۱. قمّ البيت أي كنسه. ۲. أي يمشي سريعاً ـ المنجد.

(۴) محمد بن عبدالله بن حسن مثنی به امام صادقعليه السلام گفت: «من داناتر، بخشنده‌تر و دلیرتر ۵۱۵
از تو هستم!

امامعليه السلام فرمود: این‌که گفتی داناتر از من هستی، به تحقیق جدّ من و جدّ تو هزار برده از دسترنج خویش آزاد کرد. پس آن‌ها را برای من نام ببر و اگر مایل باشی من آن‌ها را تا آدم برای تو نام ببرم، این کار را انجام دهم...».

(۵) روایت شده که: «هر گاه امیر مؤمنان از جهاد و نبرد در راه خدا آسوده می‌شد به آموزش مردم ۵۱۶
و داوری میان آنان می‌پرداخت و هر گاه از این کار نیز فراغت می‌یافت، در باغی که داشت مشغول کار کردن با دست می‌شد و با این حال ذکر خدا نیز بر زبانش جاری بود.»

(۶) هشام بن سالم از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۵۱۷

«امیر مؤمنانعليه السلام هیزم جمع می‌کرد و آب می‌آورد و جاروب می‌کرد و فاطمه آسیا می‌کرد و خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.»

(۷) نجم از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۵۱۸

«فاطمهعليها السلام کارِ خانه، خمیر کردن، نان پختن و جار و کردن را برای علیعليه السلام تضمین کرد و علیعليه السلام کارهای بیرون خانه از هیزم آوردن و نان و غذا آوردن را برای فاطمهعليها السلام به عهده گرفت.»

(۸) از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۵۱۹

«هر کس از دسترنج خویش نان خورد، بسان برق جهنده از صراط می‌گذرد.»

(۹) و فرمود: ۵۲۰

«هر کس از دسترنج حلال خویش نان خورد، درهای بهشت بر رویش گشوده می‌شود و از هر یک که بخواهد، وارد می‌شود.»

(۱۰) و فرمود: ۵۲۱

«هر کس از دسترنج خویش خورد، خداوند با رحمت و مهربانی به وی نگاه می‌کند و سپس هرگز او را عذاب نمی‌کند.»

(۱۱) و فرمود: ۵۲۲

«هر کس از دسترنج خویش خورد، در روز قیامت در شمار پیامبران خواهد بود و پاداش پیامبران را دریافت خواهد نمود.»

۵۲۳ (۱۲) مستدرك ۲٤/۱۳: القطب الراوندی فی قصص الأنبیاء بإسناده إلی ۳۱۷۳۹
الصّدوق عن محمّد بن الحسن بن الولید عن محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهیم بن هاشم عن عمرو بن عثمان عن أبی جمیلة عن عامر عن أبی جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ انّ الله ﷻ حین أهبط آدم ﷺ من الجنّة أمره أن یحرث بیده فیأکل من کدّها بعد نعیم الجنّة الخبر. تفسیر العیّاشیّ ٤۰/۱: عن جابر عن أبی جعفر ﷺ نحوه.

۵۲٤ (۱۳) نهج البلاغة ٤۹۸: (قال أمیرالمؤمنین ﷺ) ولقد کان فی رسول الله ﷺ کاف لك فی ۳۱۷٤۰
الأُسوة ودلیل لك علی ذمّ الدّنیا وعیبها وکثرة مخازیها ومساویها إذ قبضت عنه أطرافها ووطّئت[۱] لغیره أکنافها[۲] وفطم عن رضاعها وزوی[۳] عن زخارفها وإن شئت ثنّیت بموسی کلیم الله صلّی الله علیه حیث یقول ﴿ربِّ انّی لما أَنزَلتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فقیر﴾ والله ما سأله إلّا خبزاً یأکله لأنّه کان یأکل بقلة الأرض ولقد کانت خضرة البقل تری من شفیف[٤] صفاق[۵] بطنه لهزاله وتشذّب[٦] لحمه وإن شئت ثلّثت بداود صلّی الله علیه صاحب المزامیر وقاریء أهل الجنّة فلقد کان یعمل سفائف[۷] الخوص بیده ویقول لجلسائه أیّکم یکفینی بیعها ویأکل قرص الشعیر من ثمنها الخ.

۵۲۵ (۱٤) مجمع البیان ٤٤۸/۱: روی أنّهم (أی الحواریّین) اتّبعوا عیسی ﷺ وکانوا إذا جاعوا ۳۱۷٤۱
قالوا یاروح الله جعنا فیضرب بیده علی الأرض سهلاً کان أو جبلاً فیخرج لکلّ إنسان منهم رغیفین یأکلهما وإذا عطشوا قالوا یا روح الله عطشنا فیضرب بیده علی الأرض سهلاً کان أو جبلاً فیخرج ماء فیشربون قالوا یا روح الله من أفضل منّا إذا شئنا أطْعَمْتَنا وإذا شئنا سَقَیتنا وقد آمنّا بك واتّبعناك؟ قال أفضل منکم من یعمل بیده ویأکل من کسبه فصاروا یغسلون الثّیاب بالکراء.

---

۱. أی هیئت وسهلت ـ اللسان. ۲. أی نواحیها ـ اللسان. ۳. أی منع ـ المنجد.
٤. الشفیف الرقیق یستشف ماوراته.
۵. والصفاق الجلد الّذی تحت الجلد الّذی علیه الشعر ـ مجمع. ٦. أی تفرّق.
۷. أی نسائجه.

(۱۲) عامر از امام باقر﴿ع﴾ روایت می‌کند که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «هنگامی که خداوند آدم﴿ع﴾ را از بهشت فرود آورد، به وی دستور داد با دست کشاورزی کند و پس از نعمت‌های بهشتی از دسترنج خویش بخورد...». ۵۲۳

(۱۳) امیر مؤمنان﴿ع﴾ در نهج البلاغه می‌فرماید: ۵۲۴

«بی‌گمان پیامبر اکرم﴿ص﴾ به عنوان الگو و راهنمای تو بر نکوهیدگی، عیب‌ها، رسوایی‌ها و زشتی‌های دنیا کافی است؛ چرا که دنیا از هر سو از وی گرفته شد و برای غیر او گسترده و آماده گردید. پیامبر﴿ص﴾ را از خوردن شیر دنیا باز داشتند و از زیورهای آن منع کردند و اگر خواهی موسی - همسخن خدا - را دومین الگو و راهنما معرفی کنم! آنجا که گفت: پروردگارا! همانا من به خیری که تو به سویم فرو فرستی، نیازمندم[1].

به خدا سوگند! وی جز نانی برای خوردن از خدا درخواست نکرد! چرا که او [مدت‌ها] علف می‌خورد؛ به طوری که - از شدت لاغری و آب شدن گوشت بدنش - رنگ سبز علف از زیر پوست نازک شکمش آشکار بود.

و اگر بخواهی داود﴿ع﴾ - نی‌نواز و خوانندهٔ اهل بهشت - را به عنوان سومین الگو و سرمشق معرفی کنم! بی‌گمان وی با دست خویش از برگ خرما زنبیل می‌بافت و از همنشینانش می‌پرسید: کدامتان عهده‌دار فروش آن می‌شوید؟

و از بهای آن، نان جوینی می‌خورد...».

(۱۴) روایت شده که حواریون عیسی﴿ع﴾ به دنبال وی می‌رفتند و هر گاه گرسنه می‌شدند، می‌گفتند: «ای روح خدا! گرسنه‌ایم! ۵۲۵

عیسی﴿ع﴾ نیز در هر کجا که بودند - کوه یا دشت - با دست به زمین می‌زد و برای هر کدام دو قرص نان بیرون می‌آورد و آنان می‌خوردند.

و هر گاه احساس تشنگی می‌کردند، می‌گفتند: ای روح خدا! تشنه‌ایم! عیسی﴿ع﴾ نیز در هر کجا که بودند - کوه یا دشت - با دست به زمین می‌زد و آب بیرون می‌آورد و حواریون می‌نوشیدند.

حواریون به عیسی﴿ع﴾ گفتند: چه کسی از ما برتر است؟ هر گاه بخواهیم به ما غذا می‌دهی و هر گاه بخواهیم سیراب‌مان می‌کنی - در حالی که به تو ایمان آورده‌ایم و از تو پیروی می‌کنیم!

عیسی﴿ع﴾ فرمود: برتر از شما کسی است که با دستانش کار کند و از کسب خویش خورد. از آن پس حواریون رختشویی را در قبال مزد، انجام می‌دادند.»

---

۱. قصص ۲۸/۲۴.

۵۲۶ ۲۱۷۴۲ (۱۵) **کافی** ۷۴/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذیب** ۳۲۶/۶: أحمد بن أبی عبدالله عن **فقیه** ۹۸/۳: شریف بن سابق (التفلیسیّ ـ فقیه) عن **الفضل** ابن قرّة (السمندیّ الکوفیّ ـ فقیه) عن أبی عبدالله ﷺ قال أوحی الله ﷻ الی داوُد ﷺ أنّك نعم العبد لو لا أنّك تأکل من بیت المال ولا تعمل بیدك شیئاً قال فبکی داود ﷺ (اربعین صباحاً ـ یب کا) فأوحی الله ﷻ إلی الحدید أن لِنْ لعبدی داوُد فألان[1] الله تعالی له الحدید فکان یعمل کلّ یوم درعاً فیبیعها بألف درهم فعمل ﷺ ثلاثمأئة وستّین درعاً فباعها بثلاثمأئة وستّین ألفاً واستغنی عن بیت المال.

۵۲۷ ۲۱۷۴۳ (۱۶) **کافی** ۷۵/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن أبی المغرا عن **عمّار** السجستانی عن أبی عبدالله عن أبیه ﷺ انّ رسول الله ﷺ وضع حجراً علی الطریق یردّ الماء عن أرضه فوالله مانکب[2] بعیراً ولا إنساناً حتّی الساعة.

۵۲۸ ۲۱۷۴۴ (۱۷) **کافی** ۷۶/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن عمر بن أُذینة عن زرارة قال انّ رجلاً أتی أبا عبدالله ﷺ فقال انّی لا أحسن أن أعمل عملاً بیدی ولا أحسن أن أتّجر وأنا محارف[3] محتاج فقال اعمل فاحمل علی رأسك واستغن عن النّاس فإنّ رسول الله ﷺ قد حمل حجراً علی عاتقه فوضعه فی حائط له من حیطانه وأنّ الحجر لفی مکانه ولایدری کم عمقه إلّا أنّه ثَمّ [بمعجزته].

۵۲۹ ۲۱۷۴۵ (۱۸) **کافی** ۷۶/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبدالله عن أبیه عن النّضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان قال حدّثنی جمیل بن صالح عن **أبی عمرو** الشیبانی قال رأیت أبا عبدالله ﷺ وبیده مسحاة وعلیه أزار غلیظ یعمل فی حائط له والعرق یتصابّ عن ظهره فقلت جعلت فداك أعطنی أکفِك. فقال لی انّی أحبّ أن یتأذّی الرّجل بحرّ الشمس فی طلب المعیشة.

۵۳۰ ۲۱۷۴۶ (۱۹) **فقیه** ۹۹/۳: روی شریف بن سابق التفلیسی عن **الفضل** بن أبی قرّة قال دخلنا علی أبی عبدالله ﷺ وهو یعمل فی حائط له فقلنا جعلنا الله فداك دعنا نعمل لك أو تعمله الغلمان قال لا دعونی فإنّی أشتهی أن یرانی الله ﷻ أعمل بیدی وأطلب الحلال فی أذی نفسی.

---

۱. فلانَ ـ فقیه. ۲. أی لم یصب بعیراً ولا إنساناً ۳. أی محروم محدود ـ اللسان.

۵۲۶ (۱۵) **فضل بن ابی قرّه از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به داود وحی فرستاد که ای داود! اگر تو با دستانت کار می‌کردی و از بیت المال نمی‌خوردی، بندهٔ خوبی بودی!

داود چهل روز گریست تا خداوند به آهن وحی کرد که برای بندهٔ من داود نرم شو. پس خداوند آهن را برای وی نرم کرد و او در هر روز زرهی می‌ساخت و به هزار درهم می‌فروخت. داود سیصد و شصت زره ساخت و به سیصد و شصت هزار فروخت و از بیت‌المال بی‌نیاز گشت!»

۵۲۷ (۱۶) **عمار سجستانی از امام صادق** از پدرش ـ امام باقر ـ روایت می‌کند که فرمود:

«همانا رسول خدا سنگی را در راه قرار داد تا آب را از زمینش بازگرداند. به خدا سوگند! تاکنون هیچ شتر یا انسانی با آن برخورد نکرده است.»

۵۲۸ (۱۷) **زراره** می‌گوید: «شخصی نزد امام صادق آمد و گفت: من با دستانم نمی‌توانم کاری را به خوبی انجام دهم و تجارت را نیز به خوبی انجام نمی‌دهم. من انسانی محروم و نیازمند هستم.

امام فرمود: با سرت باربری کن و از مردم بی‌نیاز شو! به تحقیق پیامبر اکرم سنگی بر روی شانه حمل کرد و آن را در دیوار یکی از باغ‌هایش قرار داد. آن سنگ هنوز در محل خود باقی است و ارتفاع آن معلوم نیست مگر این‌که (با معجزهٔ پیامبر) آنجا قرار دارد.»

۵۲۹ (۱۸) **ابوعمرو شیبانی** می‌گوید: «امام صادق را بیل به دست با لباس خشنی مشاهده کردم که در یکی از باغ‌هایش کار می‌کرد و عرق از پشتش می‌ریخت. به امام عرض کردم: فدایت شوم! [بیل] را به من بده تا به جای تو کار کنم! امام فرمود:

من دوست دارم که انسان در طلب روزی از گرمای تابش خورشید آزار ببیند.»

۵۳۰ (۱۹) **فضل بن ابی قرّه** می‌گوید: «در حالی نزد امام صادق رفتیم که وی در یکی از باغ‌هایش کار می‌کرد. به امام گفتیم: فدایت گردیم؛ بگذار ما یا غلامان به جای تو کار کنیم! امام فرمود:

نه! مرا به حال خود واگذارید! من دوست دارم خداوند مرا در حال کارکردن با دست و طلب روزی حلال، با آزردن [نفس] خویش، مشاهده کند.»

۵۳۱ ۲۱۷۴۷ (۲۰) **الدعائم** ۱۴/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما قال ينبغي للمسلم أن يلتمس الرزق حتّى يصيبه حرّ الشمس.

۵۳۲ ۲۱۷۴۸ (۲۱) **كافي** ۷۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ ابن أبي حمزة عن **أبي بصير** قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول إنّي لأعمل في بعض ضياعي حتّى أعرق وانّ لي من يكفيني ليعلم الله عزّ وجلّ انّي أطلب الرزق الحلال.

۵۳۳ ۲۱۷۴۹ (۲۲) **كافي** ۷۶/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن سنان عن **إسماعيل** بن جابر قال أتيت أبا عبدالله عليه السلام وإذا هو في حائط له بيده مسحاة وهو يفتح بها الماء وعليه قميص شبه الكرابيس كأنّه مخيّط عليه من ضيقه.

۵۳۴ ۲۱۷۵۰ (۲۳) **كافي** ۷۵/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الجاموراني عن **فقيه** ۹۸/۳: الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة عن أبيه قال رأيت أبا الحسن عليه السلام يعمل في أرض له قد استنقعت قدماه في العِرق[1] فقلت له جعلت فداك أين الرّجال؟ فقال: يا عليّ (قد) عمل باليد من هو خير منّي ومن أبي في أرضه فقلت له من هو فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين وآبائي عليهم السلام كلّهم قد عملوا بأيدهم وهو من عمل النبيّين والمرسلين والصالحين.

۵۳۵ ۲۱۷۵۱ (۲۴) **المعاني** ۲۱۴: أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن إبراهيم بن هاشم عن النوفليّ عن **السكونيّ** عن جعفر بن محمّد [عن أبيه] عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ «وَانَّه هُوَ اَغْنى وَاَقْنى» قال: أغنى كلّ إنسان بمعيشة وأرضاه بكسب يده. **الجعفريّات** ۱۷۹: بإسناده عن عليّ عليه السلام مثله.

۵۳۶ ۲۱۷۵۲ (۲۵) **مستدرك** ۲۴/۱۳: الشيخ أبو الفتوح في تفسيره عن **سعيد** بن جبير قال سئل النبيّ صلى الله عليه وآله أيّ كسب الرّجل أطيب قال عمل الرجل بيده وكلّ بيع مبرور[2]. **مجمع البيان** ۳۸۰/۱: عن سعيد بن عمير مثله.

---

۱. قال أبو علي وإنّما العرق (بكسر العين وسكون الراء) المغروس أو الموضع المغروس والعرق: الأرض الملح التي لا تنبت وقال أبو حنيفة: العرق سبخة تنبت الشجر ـ اللسان.

۲. أي كلّ بيع لا شبهة فيه ولا كذب ولا خيانة ـ اللسان.

۵۳۱ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از **امام صادق**ؑ روایت می‌کند که فرمود: «برای شخص مسلمان شایسته است در جستجوی روزی، گرمای تابش خورشید بر او بتابد.»

۵۳۲ (۲۱) ابو بصیر روایت می‌کند که **امام صادق**ؑ فرمود:

«با این‌که من کسانی را دارم که به جای من کار کنند، با این حال در برخی مزارع خود به قدری کار می‌کنم تا عرق کنم؛ برای این‌که خداوند بداند من روزی حلال طلب می‌کنم.»

۵۳۳ (۲۲) اسماعیل بن جابر می‌گوید: «در یکی از باغ‌های امام صادقؑ نزد وی رفتم. امامؑ لباس شبیه کرباس بر تن داشت که از شدت تنگی گویا بر بدنش دوخته شده بود و در آن حال بیلی به دست گرفته بود و راه آب را باز می‌کرد.»

۵۳۴ (۲۳) علی بن ابی حمزه می‌گوید: «امام موسی بن جعفرؑ را مشاهده کردم که در زمینش کار می‌کرد و پاهایش در آب فرو رفته بود. به امامؑ عرض کردم:

فدایت گردم! مردان کجا هستند؟ امام فرمود:

ای علی! کسی که از من و پدرم بهتر بود، با دست در زمینش کار می‌کرد!

علی بن ابی حمزه پرسید: او کیست؟

امامؑ فرمود: پیامبر اکرمﷺ و امیر مؤمنانؑ و همهٔ پدرانم با دستان خود کار می‌کردند و این روش پیامبران، رسولان و شایستگان است.»

۵۳۵ (۲۴) سکونی از **امام صادق**ؑ از نیاکانش روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ در تفسیر این سخن خدا: و به تحقیق او بی‌نیاز و خشنود می‌کند. فرمود: «هرکس را به معیشت خود بی‌نیاز و با دسترنجش خشنود می‌کند.»

۵۳۶ (۲۵) سعید بن جبیر می‌گوید: «از پیامبر اکرمﷺ سؤال شد: کدام کسب و درآمد انسان پاک‌تر است؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود:

کار کردن انسان با دست و هر معاملهٔ نیک و پسندیده [به دور از شبهه، دروغ و خیانت.]»

۵۳۷ ۲۱۷۵۳ (۲۶) قرب الإسناد ۱۱۵: الحسن بن ظريف قال حدّثنا الحسين بن علوان عن جعفر بن محمّد عليه السلام عن أبيه قال كان أميرالمؤمنين عليه السلام يقول من وجد ماء وتراباً ثمّ افتقر فأبعده الله.

۵۳۸ ۲۱۷۵۴ (۲۷) مستدرك ۵۹/۱۳: ابن أبي الحديد في شرح النهج عن أبي عمر قال كان سلمان يسفّ الخوص وهو أمير على المدائن ويبيعه ويأكل منه ويقول لاأحبّ أن آكل إلّا من عمل يدي وقد كان تعلّم سفّ الخوص من المدينة.

۵۳۹ ۲۱۷۵۵ (۲۸) الإحتجاج ۱۸۶: من سلمان مولى رسول الله صلى الله عليه وآله الى عمر بن الخطّاب (إلى أن قال) وأمّا ما ذكرت انّي أقبلت على سفّ الخوص[۱] وأكل الشعير فما هما ممّا يعيّر به مؤمن ويؤنّب عليه وأيم الله ياعمر لأكل الشعير وسفّ الخوص والإستغناء بهما عن رفيع المطعم والمشرب وعن غصب مؤمن حقّه وادّعاء ما ليس له بحقّ أفضل وأحبّ الى الله عزّ وجلّ وأقرب للتّقوى ولقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أصاب الشعير أكله وفرح به ولم يسخطه.

۵۴۰ ۲۱۷۵۶ (۲۹) رجال الكشّي ۱۶۵: حدّثنا محمّدبن مسعود قال حدّثني عبدالله بن محمّد بن خالد الطيالسي عن أبيه قال كان محمّد بن مسلم من أهل الكوفة يدخل على أبي جعفر عليه السلام فقال أبو جعفر عليه السلام بشّر المخبتين[۲] وكان محمّد بن مسلم رجلاً موسراً جليلاً فقال أبو جعفر عليه السلام تواضع قال فأخذ قوصرّة[۳] (من ـ خ) تمر فوضعها على باب المسجد وجعل يبيع التمر فجاء قومه فقالوا فضحتنا فقال أمرني مولاي بشيء فلا أبرح حتّى أبيع هذه القوصرّة فقالوا امّا إذا أبيت إلّا هذا فاقعد في الطحانين ثمّ سلّموا إليه رحىً فقعد على بابه وجعل يطحن.

۵۴۱ ۲۱۷۵۷ (۳۰) جامع الأخبار ۳۹۰: روى ابن عبّاس قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا نظر الى رجل فأعجبه قال هل له حِرفة فإن قالوا لا قال سقط من عيني قيل وكيف ذلك يا رسول الله قال لأنّ المؤمن إذا لم يكن له حرفه يعيش بدينه. وتقدّم في أحاديث باب (۱)/۲۲ طلب الرّزق مايناسب ذلك. ويأتي في أحاديث باب (۱)استحباب الغرس وباب (۵)/۲۳ استحباب الزّرع من أبواب المزارعة ما يدلّ على ذلك.

---

۱. سفّ الخوص: أي نسجه. ۲. أي المطمئنّين وقيل هم المتواضعون ـ اللسان.
۳. القوصرّة بتشديد الراء وقد يخفّف ما يكتز فيه التمر ـ مجمع.

۵۳۷ (۲۶) حسین بن علوان از امام صادق؈ از پدرش امام باقر؈ روایت می‌کند که امیر مؤمنان پیوسته می‌فرمود:

«هرکس آب و خاک داشته باشد و نیازمند شود، پس خداوند او را [از رحمتش] دور گردانیده است [یا دور گرداند].»

۵۳۸ (۲۷) ابو عمر می‌گوید: «سلمان در زمانی که حاکم مداین بود، زنبیل می‌بافت، می‌فروخت و می‌خورد و می‌گفت: من دوست ندارم مگر این‌که از دسترنج خویش روزی خورم. وی زنبیل‌بافی را از مدینه فراگرفته بود.»

۵۳۹ (۲۸) سلمان در نامه‌ای در پاسخ به اعتراضات عمر به وی این‌گونه نوشت: «از سلمان آزاد شده پیامبر اکرم؈ به عمر بن خطاب... و این‌که گفتی من به زنبیل‌بافی و خوردن نان جوین روی آورده‌ام، این‌ها از چیزهایی نیست که بر مؤمن عیب گرفته شود و به آن نکوهش گردد. به خدا سوگند! ای عمر! بی‌گمان خوردن نان جوین و زنبیل‌بافی و برکناری از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و گوارا و دوری از غصب حق مؤمن و ادعای ناحق، نزد خدا و پیامبرش؈ برتر و محبوب‌تر است و به پرهیزگاری نزدیک‌تر. همانا شخص رسول خدا؈ را مشاهده کردم که هرگاه نان جوینی می‌یافت، با شادمانی آن را می‌خورد و ناراحت و خشمگین نمی‌شد...»

۵۴۰ (۲۹) خالد طیالسی می‌گوید: «محمد بن مسلم از توانگران کوفه و بزرگان و بلندپایگان آن شهر بود. وی نزد امام باقر؈ می‌رفت. امام؈ به وی فرمود: بشارت باد بر فروتنان! تواضع و فروتنی پیشه کن!

محمد بن مسلم با آن موقعیت اجتماعی [پس از بازگشت به کوفه] طبق خرمایی برداشت و در کنار مسجد مشغول خرما فروشی شد. خویشاوندان وی [پس از آگاهی از این موضوع] نزد او آمدند و گفتند: ما را رسوا و بی آبرو کردی!

محمد بن مسلم پاسخ داد: سرورم به من دستوری داده است و من از جای خود حرکت نمی‌کنم تا این طبق خرما را بفروشم.

آنان گفتند: اگر از این کار خود دست بردار نیستی، دست کم در بازار آسیاب‌گران بنشین! سپس آسیابی به وی دادند و محمد بن مسلم بر در مغازه‌اش می‌نشست و آسیاب می‌کرد.»

۵۴۱ (۳۰) ابن عباس می‌گوید: «هرگاه پیامبر اکرم؈ شخصی را مشاهده می‌کرد که از او خوشش می‌آمد، می‌پرسید: آیا این مرد شغل و حرفه‌ای دارد؟ و اگر پاسخ منفی می‌شنید، می‌فرمود: از چشمم افتاد!

و وقتی دلیل آن پرسیده می‌شد، پاسخ می‌داد: برای این‌که وقتی مؤمن حرفه و شغلی نداشته باشد، از دینش روزی می‌خورد.»

در احادیث باب ۱ از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب ۱ و ۵ از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۲٦)

باب كراهة بيع العقار إلّا أن يشترى بثمنه مثله وإستحباب شرائه وكون العقارات متفرّقة

٥٤٢ ٣١٧٥٨ (١) **كافى ٩١/٥**: حميد بن زياد عن **تهذيب ٣٨٧/٦**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان قال دعانى جعفر عليه السلام فقال باع فلان أرضه فقلت نعم قال مكتوب فى التّوراة انّه من باع ارضاً أو ماء ولم يضعه فى أرض أو[١] ماء ذهب ثمنه محقاً[٢].
فقيه ١٠٥/٣: قال أبو جعفر عليه السلام مكتوب في التوراة أنّه من باع أرضاً وماء فلم يضع ثمنه في أرض وماء ذهب منه محقاً.

٥٤٣ ٣١٧٥٩ (٢) **كافى ٩٢/٥**: عدة من أصحابنا عن **تهذيب ٣٨٨/٦**: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن مسمع قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام انّ لى ارضاً تُطلب منّى ويرغّبونى[٣] فقال لى يا أبا سيّار أما علمت انّ[٤] من باع الماء والطّين(ولم يجعل ماله فى الماء والطين ـ يب) ذهب ماله هباء قلت جعلت فداك انّى أبيع بالثمن الكثير وأشتري ما هو أوسع (رُقْعَة[٥] ـ كا) ممّا بعت قال فلا بأس[٦].

٥٤٤ ٣١٧٦٠ (٣) **كافى ٩٢/٥**: علىّ بن محمّد بن بندار عن أحمد بن أبى عبدالله عن محمّدبن على بن يوسف عن عبدالسّلام عن هشام بن أحمد عن أبى إبراهيم عليه السلام قال ثمن العقار ممحوق[٧] إلّا أن يجعل فى عقار مثله.

٥٤٥ ٣١٧٦١ (٤) **البحار ١٠٣/٦٩**: **دلائل الطبرى** بإسناده عن موسى بن جعفر عليه السلام قال حدّثنى أبى عن جدّى انّ بايع الضيعة ممحوق ومشتريها مرزوق.

٥٤٦ ٣١٧٦٢ (٥) **تهذيب ٣٨٨/٦**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ٩٢/٥**: علىّ بن محمّد عن صالح (بن أبى حمّاد ـ كا) عن الحسن بن علىّ عن وهب الحريرى[٨] عن أبى عبدالله عليه السلام قال مشترى العقدة[٩] مرزوق وبايعها ممحوق.

---

١. و ـ يب.
٢. محقه محقاً أى نقصه وأذهب منه البركة ـ مجمع.
٣. ويرغّبوننى ـ يب.
٤. انّه ـ يب.
٥. أى موضعاً ومحلاً.
٦. لابأس ـ يب.
٧. أى باطل ومضمحلّ.
٨. الجريرى ـ خ.
٩. أى الضيعة والعقار.

باب ۲۶

کراهت فروش زمین [عقار]، مگر این‌که از پول آن، مثل آن را بخرد و استحباب خرید زمین

۵۴۲ (۱) ابان بن عثمان می‌گوید: «امام صادقعليه السلام مرا فرا خواند و پرسید: آیا فلانی زمینش را فروخت؟ گفتم: آری! امامعليه السلام فرمود:

«در تورات ثبت است که هرکس زمین یا آبی را بفروشد و [پول آن را] در زمین یا آب مصرف نکند، پول آن نابود می‌شود.»

۵۴۳ (۲) مسمع می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: زمینی دارم که درخواست خریدش از من می‌شود و مرا به فروش آن ترغیب و تشویق می‌کنند.

امام فرمود: ای ابو سیار! آیا نمی‌دانی که هرکس آب و خاک را بفروشد (و پولش را در آب و خاک مصرف نکند) آن پول بر باد می‌رود؟

مسمع گفت: فدایت گردم! من آن را به قیمت زیادی می‌فروشم و با آن زمین بزرگ‌تری خریداری می‌کنم.

امامعليه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۵۴۴ (۳) هشام بن احمد از امام کاظمعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «بهای عقار نابود می‌شود مگر آن‌که در ملک دیگر مثل آن مصرف شود.»

۵۴۵ (۴) امام کاظمعليه السلام از پدرش از جدش روایت فرمود:

«فروشندهٔ مزرعه محروم است و خریدار آن روزی داده شده است.»

۵۴۶ (۵) وهب حریری از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خریدار زمین کشاورزی و عقار، روزی داده می‌شود و فروشنده‌اش محروم است.»

٥٤٧ ٢١٧٦٣ (٦)فقيه ١٠٤/٣: قال الصّادق ﷺ مشترى العقار مرزوق وبايع العقار ممحوق.

٥٤٨ ٢١٧٦٤ (٧) كافى ٩١/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عمّن ذكره عن فقيه ١٠٤/٣: زرارة قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول[1] مايخلف الرّجل (بعده ـ فقيه) شيئاً اشدّ عليه من المال الصامت[2] (قال ـ فقيه) قلت (له ـ فقيه) كيف يصنع (به ـ فقيه) قال يجعله[3] فى الحائط يعنى فى البستان أو الدّار.

٥٤٩ ٢١٧٦٥ (٨) كافى ٩٢/٥: الحسن بن محمّد عن محمّد بن أحمد النهدىّ عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن مرازم عن أبيه قال قال أبو عبدالله ﷺ لمصادف مولاه اتّخذ عقدة أو ضيعة فإنّ الرّجل إذا نزلت به النازلة أو المصيبة فذكر انّ وراء ظهره ما يقيم عياله كان أسخى لنفسه.

٥٥٠ ٢١٧٦٦ (٩) كافى ٩٢/٥: أبو علىّ الأشعرى عن محمد بن الحسن بن علىّ الكوفىّ عن عبيس بن هشام عن فقيه ١٠٤/٣: عبد الصّمد بن بشير عن معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ قال لمّا دخل النّبىّ[4] ﷺ المدينة خطّ دورها برجله ثمّ قال اللّهمّ من باع رباعه[5] فلا تبارك له.

٥٥١ ٢١٧٦٧ (١٠) كافى ٩١/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن معمّر بن خلّاد قال سمعت أبا الحسن ﷺ يقول انّ رجلاً أتى جعفراً صلوات الله عليه شبيهاً بالمستنصح له فقال له يا أبا عبدالله كيف صرت اتّخذت الأموال قطعاً متفرّقة ولو كانت فى موضع (واحد ـ خ) كانت أيسر لمؤنتها وأعظم لمنفعتها فقال أبو عبدالله ﷺ اتّخذتها متفرّقة فإن أصاب هذا المال شىء سلم هذا المال والصرّة تجمع بهذا كلّه. ويأتى فى أحاديث باب (١) استحباب الغرس من أبواب المزارعة ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

---

١. عن أبى عبدالله ﷺ قال ـ فقيه. ٢. أى الذهب والفضّة.
٣. يضعه ـ فى الحائط والبستان والدّار ـ فقيه. ٤. رسول الله ـ فقيه.
٥. باع بقعة من أرض ـ فقيه.

(۶) امام صادق‌ؑ فرمود: ۵۴۷

«خریدار مزرعه و عقار، روزی داده می‌شود و فروشندهٔ آن محروم است.»

(۷) زراره روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ فرمود: ۵۴۸

«انسان چیزی بی‌فایده‌تر از طلا و نقره برای وارثش باقی نمی‌گذارد.

زراره پرسید: در چهار دیواری ـ باغ و خانه ـ آن را مصرف کند.»

(۸) مزارم می‌گوید: «امام صادق‌ؑ به مصادف ـ بردهٔ آزاد شده‌اش ـ فرمود: مزرعه و عقار بگیر؛ ۵۴۹
زیرا هرگاه بلا و مصیبتی بر انسان فرود آید و به یاد چیزی که خانواده‌اش را تأمین کند افتد، راحت‌تر جان می‌دهد.»

(۹) معاویه بن عمار از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۵۵۰

«هنگامی که پیامبر اکرمؐ وارد مدینه شد، با پا[ی مبارک‌شان] دور خانه‌های آن را علامت گذاشت و گفت: خدایا! هرکس بخشی از آن را بفروشد، برایش مبارک نگردان!»

(۱۰) محمد بن خلاد از امام کاظم‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: ۵۵۱

«شخصی با قیافهٔ خیرخواهانه و نصیحت‌گرانه نزد امام صادق‌ؑ آمد و گفت: ای بو عبد الله! چرا اموال و املاک خود را تکه تکه و پراکنده قرار داده‌ای و حال آن‌که اگر در یک محل بود، کم هزینه‌تر و پرسودتر بود؟ امام صادق‌ؑ فرمود:

من آن‌ها را پراکنده و پاره پاره قرار دادم که اگر به این مال آسیبی رسد، دیگری سالم بماند و کیسهٔ پول همهٔ آن‌ها در یک جا جمع باشد.»

در احادیث باب ۱ از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

(۷)

باب استحباب مباشرة كبار الأمور كشراء العقار والرقيق والإبل والإستنابة فيما سواها وإختيار معالى الأمور وإجتناب محقّراتها

۵۵۲ ۳۱۷۶۸ (۱) كافى ۹۰/۵: علىّ بن إبراهيم بن محمّد بن عيسى عن عبيد عن يونس عن رجل عن أبي عبدالله ﷺ انه قال باشر كبار اُمورك بنفسك وكل ما شفّ[1] (منها ـ فقيه) الى غيرك قلت[2] ضرب ایّ شیء قال ضرب اشرية العقار وما أشبهها. فقيه ۱۰۴/۳: قال الصّادق ﷺ باشر و ذكر مثله (قوله ضرب أيّ شيء أى مثل أيّ شيء).

۵۵۳ ۳۱۷۶۹ (۲) وسائل ۷۳/۱۷: الكشّى فى كتاب الرّجال عن نصر بن الصباح عن إسحاق بن محمّد البصرى عن محمّد بن جمهورى العمى عن موسى بن بشّار الوشّاء عن داود بن النعمال قال دخل الكميت على أبى عبدالله ﷺ فأنشده:

أخلص الله لى هواى فما أغرق نزعاً[3] ولا تطيش[4] سهامى

قال أبو عبدالله ﷺ لا تقل هكذا ولكن قل قد أغرق نزعاً وما تطيش سهامى ـ ثمّ قال انّ الله ﷻ يحبّ معالى الأمور ويكره سفسافها الحديث ـ قال صاحب الصحاح السفساف الردىء من كلّ شيء والأمر الحقير.

۵۵۴ ۳۱۷۷۰ (۳) الجعفريّات ۱۹۶: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ انّ الله جواد يحبّ الجود ومعالى الأمور ويكره سفسافها وانّ من أعظم أجلال الله تعالى ثلاثة اكرام ذى الشيبة فى الإسلام والإمام العادل وحامل القرآن غير العادل فيه ولا الجافى عنه.

۵۵۵ ۳۱۷۷۱ (۴) كافى ۹۱/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبى عبدالله عن أبيه عن عمرو بن إبراهيم عن خلف بن حمّاد عن هارون بن الجهم عن الأرقط قال قال لى أبو عبدالله ﷺ لا تكوننّ دوّاراً فى الأسواق ولا تَلِيَ (شراء ـ فقيه) دقائق الأشياء بنفسك فإنّه لا ينبغى للمرء

---

۱. صغر ـ فقيه ـ الشف: الشيء اليسير.
۲. فقيل ـ فقيه.
۳. نزع فى القوس: مدّ بالوتر ـ اللسان.
۴. تطيش: أى ما تعدل سهامى عن الهدف.

باب ۲۷

استحباب انجام کارهای بزرگ بدون نیابت؛ مانند خریدن زمین، بردگان و شتر و نیابت‌گرفتن غیر آن‌ها و اختیار گرفتن کارهای شریف و اجتناب از کارهای پست

۵۵۲ (۱) یونس با واسطه از امام صادق﷼ روایت می‌کند که فرمود:

«کارهای بزرگ را شخصاً به عهده بگیر و کارهای کوچک را به دیگران واگذار! راوی پرسید: نظیر خرید املاک و مشابه آن!»

۵۵۳ (۲) داود بن نعمان می‌گوید: «کمیت نزد امام صادق﷼ رفت و این شعر را برای امام﷼ خواند:

«خداوند امیال مرا خالص گرداند تا با تمام نیرو زه کمان را نکشم و تیرهایم به خطا نرود. [بدون آن‌که همهٔ تلاش و کوشش خود را به کار گیرم، به آرزوهایم دست یابم.]

امام صادق﷼ فرمود: این‌گونه نگو، بلکه بگو: با تمام نیرو زه کمان را بکشم و تیرهایم خطا نرود. [همهٔ تلاش و کوشش خود را به کار گیرم و به آرزوهایم دست یابم.]

آن‌گاه امام﷼ فرمود: بی‌گمان خداوند کارهای شریف و بزرگ را دوست دارد و کارهای پست و دون را ناخوشنود دارد...»

۵۵۴ (۳) امیر مؤمنان﷼ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«خداوند بخشنده است و بخشندگی و کارهای شریف و بزرگ را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را ناخشنود دارد. و بیشترین بزرگداشت و احترام به خداوند سه چیز است: احترام و بزرگداشت سپیدموی در اسلام، پیشوای عادل و عامل به قرآن بدون آن‌که وی از قرآن عدول و آن را تهی کند.»

۵۵۵ (۴) امام صادق﷼ به ارقط فرمود:

«بسیار در بازار نگرد و خرید چیزهای خرد و ناچیز را شخصا به عهده نگیر! زیرا برای شخص مسلمانِ شریف و دیندار شایسته نیست که خرید چیزهای خرد و کوچک را شخصا به عهده بگیرد، مگر سه چیز که شایسته است انسان دیندار و شریف شخصاً آن را معامله کند: املاک، بردگان و شتر.»

المسلم ذی الحسب والدّین أن یَلِیَ شراء دقائق الأشياء بنفسه ما خلا ثلاثة أشياء فإنّه ينبغي لذي الدّين والحسب أن يَلِيَها بنفسه العقار والرّقيق والإبل فقيه ۱۰٤/۳: روى عن الأرقط قال قال أبو عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

٥٥٦ ۳۱۷۷۲ (٥) الدعائم ۱۷/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه أوصى بعض أصحابه فقال لا تكن دوّاراً (وذكر نحو ما في كا الي قوله ما خلا ثلثة أشياء ـ ثمّ قال) الغنم والإبل والرقيق ونظر ﷺ إلىٰ رجل من أصحابه يحمل بقلاً على يده فقال انّه يكره للرجل السّريّ[1] أن يحمل الشيء الدّنيّ لئلا يجترى عليه.

(۲۸)

باب استحباب العمل في البيت للرّجل والمرأة

٥٥٧ ۲۱۷۷۳ (۱) كافي ٨٦/٥: أحمد بن عبدالله عن أحمد بن أبي عبدالله عن عبدل بن مالك عن هارون بن الجهم عن الكاهلي عن معاذ بيّاع الأكسية قال قال أبو عبدالله ﷺ كان رسول الله ﷺ يحلب عنز أهله.

٥٥٨ ۲۱۷۷٤ (۲) جامع الأخبار ۲۷٥: عن عليّ ﷺ قال دخل علينا رسول الله ﷺ وفاطمة ﷺ جالسة عند القِدْر وأنا أنقّي العدس قال يا أبا الحسن قلت لبّيك يا رسول الله قال اسمع منّي وما أقول إلّا ما[2] أمر ربّي: ما من رجل يعين امرأته في بيتها إلّا له بكلّ شعرة على بدنه عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها وأعطاه الله من الثّواب ما أعطاه (الله ـ خ) الصابرين (و ـ خ) داود النّبيّ ويعقوب وعيسى ﷺ.

يا عليّ من كان في خدمة العيال في البيت ولم يأنف كتب الله تعالىٰ إسمه في ديوان الشهداء وكتب الله له بكلّ يوم وليلة ثواب ألف شهيد وكتب له بكلّ قدم ثواب حجّة وعمرة وأعطاه الله تعالى بكلّ عِرق في جسده مدينة في الجنّة.

يا عليّ ساعة في خدمة العيال خير من عبادة ألف سنة وألف حجّة وألف عمرة وخير من عتق ألف رقبة وألف غزوة وألف مريض عاده وألف جمعة وألف جنازة وألف جائع يشبعهم

---

۱. أي الشريف. ۲. من ـ خ.

(۵) امام صادق‌ؑ به یکی از یارانش سفارش کرد و فرمود: ۵۵۶

«بسیار در بازار نگرد...» ادامهٔ حدیث مانند حدیث پیشین است تا جملهٔ «مگر سه چیز». آن‌گاه فرمود: «گوسفند و شتر و برده.» و امام صادق‌ؑ به یکی از یارانش ـ که مقداری سبزی در دست گرفته بود و به خانه می‌برد، فرمود:

«برای انسان شریف شایسته نیست که چیز کم ارزشی را حمل کند؛ برای این‌که دیگران نسبت به وی جرأت و جسارت می‌یابند!»

باب ۲۸

استحباب کار در خانه برای مرد و زن

۵۵۷ (۱) معاذ لباس فروش روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ فرمود: «پیامبر اکرم‌ؐ پیوسته بز خانواده‌اش را می‌دوشید.»

۵۵۸ (۲) علی‌ؑ می‌فرماید: «روزی فاطمه‌ؑ نزدیک اجاق نشسته بود و من عدس پاک می‌کردم. در این حال پیامبر اکرم‌ؐ نزد ما آمد و فرمود:

ای ابوالحسن! پاسخ دادم: لبیک! ای رسول خدا‌ؐ!

پیامبر‌ؐ فرمود: از من بشنو ـ و من جز به دستور پروردگارم سخن نمی‌گویم ـ هیچ مردی در خانه به همسرش کمک نمی‌کند مگر آن‌که در برابر هریک از موهای بدنش یک سال عبادت ـ روزه‌داری روزهایش و شب زنده‌داری شب‌هایش ـ برای اوست و خداوند پاداشی همانند پاداش صابران ـ داود پیامبر و یعقوب و عیسی ـ به وی عنایت می‌کند.

ای علی‌ؑ! هرکس در خانه ـ با خوشرویی ـ در خدمت اهل خانه‌اش باشد، خداوند تعالی نامش را در دیوان شهیدان ثبت می‌کند و در برابر هر شب و روز پاداش هزار شهید برای وی می‌نویسد و در برابر هر گام، پاداش یک حج و عمره برایش مقرر می‌کند و خداوند در برابر هریک از رگ‌های بدنش، شهری در بهشت به وی می‌بخشد.

ای علی! یک ساعت خدمت به خانواده بهتر از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره است و بهتر از آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و هزار تشییع جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشاندن هزار برهنه و اعزام هزار اسب در راه خداست و برای او بهتر از هزار دینار صدقه به بینوایان است و برای او بهتر از تلاوت تورات و انجیل و زبور و قرآن و خرید هزار اسیر و آزاد کردن آن‌هاست و برایش بهتر از بخشیدن هزار شتر به بینوایان است و از دنیا نمی‌رود تا جایگاهش را در بهشت مشاهده کند.

وألف عارٍ يكسوهم وألف فرس يوجّهها في سبيل الله وخير له من ألف دينار يتصدّق على المساكين وخير له من أن يقرء التّوراة والإنجيل والزّبور والفرقان ومن ألف اسير اشتريها[1] فأعتقها وخير له من ألف بدنة (يعطى ـ خ) للمساكين ولا يخرج من الدّنيا حتّىٰ يرىٰ مكانه من الجنّة يا عليّ من لم يأنف من خدمة العيال دخل الجنّة بغير حساب.

يا عليّ خدمة العيال كفّارة للكبائر وتطفئ غضب الرّبّ ومهور الحور العين وتزيد في الحسنات والدرجات يا عليّ لا يخدم العيال إلّا صدّيق أو شهيد أو رجل يريد الله به خير الدّنيا والآخرة.

۵۵۹ ۲۱۷۷۵ (۳) **البحار** ۱۰۳/۳۰: قصص الأنبياء بالإسناد الى الصّدوق عن ماجيلويه عن عمّه عن الكوفي عن محمّد بن عبدالله بن زرارة عن محمّد بن الفضيل عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ قال كان في بني إسرائيل عابد وكان عارفاً تنفق عليه امرأته فجائها يوماً فدفعت إليه غزلاً فذهب فلم يشتر بشيء فجاء الىٰ البحر فإذا هو بصيّاد قد إصطاد سمكاً كثيراً فأعطاه الغزل وقال انتفع به في شبكتك فدفع إليه سمكة فأخذها وخرج بها إلىٰ زوجته فلمّا شقّها بدت من جوفها لؤلؤة فباعها بعشرين ألف درهم.

وتقدّم في رواية هشام بن سالم (٦) من باب (٢٥) استحباب إتّخاذ الحرفة والعمل باليد ج ٢٢ قوله كان أمير المؤمنين ﷺ يحتطب ويكنس وكانت فاطمة ﷺ تطحن وتعجن وتخبز. ويأتي ما يدلّ عليه في باب (٢٩) وجوب تمكين المرأة زوجها من نفسها وإطاعتها له من أبواب مباشرة النّساء ج ٢٥.

(۲۹)

باب إستحباب الإقتصار على معاملة من نشأ في الخير وأنّ من ولده الفقر أبطره الغنى

۵۶۰ ۲۱۷۷۶ (۱) **كافي** ۱۵۸/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۰/۷: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ظريف بن ناصح عن أبي عبدالله ﷺ[2] قال لا تخالطوا ولا تعاملوا إلّا من نشأ في الخير.

---

١. أسر فأعتقهم ـ خ.	٢. قال قال أبو عبدالله ﷺ ـ يب.

ای علی! هرکس در خدمتگزاری خانواده ترشرویی نکند، بدون حساب وارد بهشت می‌گردد.

ای علی! خدمت به خانواده، کفارهٔ گناهان کبیره، خاموش کنندهٔ آتش خشم پروردگار، مهریهٔ حورالعین، افزایندهٔ نیکی‌ها و درجات است.

ای علی! به خانواده خدمت نمی‌کند مگر صدّیق [همواره راست گفتار و راست کردار] یا شهید یا کسی که خداوند خیر دنیا و آخرتش را بخواهد.»

(۳) ابو حمزه از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۵۵۹

«در میان بنی اسرائیل مرد عابد و عارفی بود و همسرش هزینهٔ زندگی او را تأمین می‌کرد. آن مرد روزی نزد همسرش رفت و او مقداری نخ رشته شده به شوهرش داد. مرد عابد آن را به بازار برد ولی نتوانست با آن چیزی بخرد. پس به سوی دریا رفت. در آنجا ماهیگیری را دید که ماهی‌های بسیاری گرفته است. مرد عابد نخ‌ها را به او داد و گفت: در تور ماهیگیری‌ات از این‌ها استفاده کن! مرد ماهیگیر نیز یک ماهی به او داد. مرد عابد ماهی را گرفت و نزد همسرش برد. وقتی شکم آن را شکافت مرواریدی در آن یافت و آن را به بیست هزار درهم فروخت.»

در حدیث هشام بن سالم گذشت: «امیر مؤمنانعلیه السلام هیزم جمع می‌کرد و خانه را جارو می‌کرد و فاطمه آرد آسیا می‌کرد، خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.»[1]

و در احادیث باب ۲۹ از باب‌های نزدیکی با زنان، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند؛ خواهد آمد.

باب ۲۹

استحباب معامله با کسی که در خیر و نعمت بزرگ شده و این‌که هرکس در فقر به دنیا آید، توانگری او را سرکش می‌کند

(۱) ظریف بن ناصح روایت می‌کند که امام صادقعلیه السلام فرمود: ۵۶۰

«جز با کسی که در نعمت بزرگ شده، معاشرت و معامله نکنید!»

---

۱. ۱۶۹/۲۲، باب ۲۵ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۶.

کافی ۱۵۹/۵: علی بن محمّد بن بندار عن تهذیب ۱۰/۷: أحمد بن أبی عبدالله [1] عن أبیه عن فضل النوفلیّ عن (ابن ـ کا) أبی یحیی الرّازیّ [2] قال قال أبو عبدالله ﷺ لا تخالطوا (وذکر مثله) فقیه ۱۰۰/۳: قال ﷺ لا تخالطوا (وذکر مثله).

۵۶۱ ۳۱۷۷۷ (۲) مستدرک ۵۷/۱۳: الشهید فی الدرّة الباهرة عن الکاظم ﷺ أنّه قال من ولّده الفقر أبطره الغنی. [3]

(۳۰)

باب استحباب طلب الحوائج بالنّهار وکراهة طلبها باللیل

۵۶۲ ۳۱۷۷۸ (۱) تفسیر العیّاشی ۳۷۰/۱: عن عبدالله بن الفضل النوفلیّ عمّن رفعه الی أبی جعفر ﷺ قال إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها بالنّهار فانّ الله جعل الحیاء فی العینین وإذا تزوّجتم فتزوّجوا باللیل قال الله [4] جعل اللیل سکناً. ویأتی فی روایة میسر من باب (۱) انّ من السنّة التزویج والزّفاف باللّیل من أبواب مباشرة النّساء ج ۲۵ قوله ﷺ ولا تطلب حاجة باللّیل فانّ اللیل مظلم ثمّ قال انّ للطّارق لَحقّاً عظیماً وانّ للصاحب لحقّاً عظیماً.

(۳۱)

باب ما ورد فی انّ من أخذ فی طریق ثمّ رجع فی غیره فهو أرزق له

وتقدّم فی روایة ابن بزیع (۱) من باب (۴۷) استحباب العود فی غیر طریق الذّهاب من أبواب السّفر ج ۲۱ قوله رووا انّ رسول اللهﷺ کان إذا أخذ فی طریق رجع فی غیره فکذا کان یفعل فقال نعم وأنا أفعله کثیراً فافعله ثمّ قال لی أما انّه ارزق لک. ولاحظ ذیل هذا الباب فإنّه یناسب للمقام.

---

۱. أحمد بن محمّد بن خالد ـ یب. ۲. ابن أبی نجران الرازی ـ ئل خ.
۳. أبطره الغنی: أخذته دهشة وحیرة عند هجوم النعمة وطغی بها فصرفها الی غیر وجهها.
۴. فانّ الله ـ خ.

(۲) مرحوم شهید اول در کتاب الدرة الباهرة از امام کاظم؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس فقر و تنگدستی او را به دنیا آورد، توانگری او را به سرکشی و تکبر وا می‌دارد.» ۵۶۱

باب ۳۰

استحباب رفع نیازها در روز و کراهت آن در شب

(۱) عبد الله بن فضل نوفلی با واسطه از امام باقر؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه خواستید به دنبال نیازها و کارهای‌تان بروید، پس در روز آن‌ها را بجویید؛ زیرا خداوند شرم را در چشمان قرار داد و هر گاه خواستید ازدواج کنید، پس در شب ازدواج کنید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: شب را مایهٔ آرامش قرار داد.» ۵۶۲

در حدیث میسر[1] این سخن خواهد آمد:

«و هیچ نیازی را در شب نجوی؛ زیرا شب تاریک است. سپس فرمود:

برای آن‌که کس آید، حق بزرگی است و برای دوست هم حق بزرگی است.»

باب ۳۱

استحباب تغییر مسیر بازگشت از رفت

گذشت که ابن بزیع به امام رضا؛ عرض کرد: «روایت می‌کنند که هر گاه رسول خدا؛ در راهی گام بر می‌داشت، از راه دیگری باز می‌گشت. آیا پیامبر اکرم؛ این‌گونه عمل می‌کرد؟

امام؛ فرمود: آری! من هم فراوان این چنین می‌کنم! تو [نیز] این‌گونه عمل کن. آن‌گاه امام؛ فرمود: بدان که این کار، روزی تو را زیاد می‌کند.»[2]

بخش پایانی باب ۴۷ را بنگر؛ زیرا با این بحث مناسبت دارد.

---

۱. باب ۴۷ از باب‌های مسافرت، حدیث ۱.

۲. باب ۴۷ از باب‌های مسافرت، حدیث ۱.

(۳۲)

باب إستحباب طلب الرّزق بمصر وكراهة المكث بها

۵۶۳ ۲۱۷۷۹ (۱) كافى ۳۱۸/۵: أحمد بن محمّد العاصمي عن علي بن الحسن التيميّ عن عليّ بن أسباط عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام قال ذكرت له مصر فقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله أطلبوا بها الرّزق ولا تطلبوا[۱] المكث ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام مصر الحتوف[۲] تقيّض[۳] لها قصيرة الأعمار.

۵۶۴ ۲۱۷۸۰ (۲) مستدرك ۲۹۱/۱۳: القطب الراوندى فى قصص الأنبياء بإسناده الى الصّدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن الحسين ابن أبي الخطّاب عن ابن أسباط عن الحسين بن أحمد عن أبي إبراهيم الموصليّ قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام انّ نفسي تنازعني مصر فقال ومالك ومصر أما علمت انّها مصر الحتوف ولا أحسبه إلّا قال يساق إليها أقصر النّاس أعماراً.

۵۶۵ ۲۱۷۸۱ (۳) وبهٰذا الإسناد عن علي بن أسباط عن أحمد بن محمّد بن الحضير عن يحيى بن عبدالله بن الحسن رفعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انتحوا[۴] مصر ولا تطلبوا المكث فيها ولا أحسبه إلّا قال وهو يورث الديّاثة.

۵۶۶ ۲۱۷۸۲ (۴) وبإسناده عن الحسن بن محبوب عن داود الرّقيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أبو جعفر عليه السلام يقول نعم الأرض الشام وبئس القوم أهلها اليوم وبئس البلاد مصر أما انّها سجن مَنْ سخط الله عليه من بني إسرائيل ولم يكن دخل (دخول ـ خ) بني إسرائيل مصر إلّا من سخطه من معصية الله لأنّ الله عزّ وجلّ قال ﴿أُدْخُلُوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتى كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ﴾ يعني الشام فأبوا أن يدخلوها فعصوا فتاهوا[۵] في الأرض أربعين سنة وما كان خروجهم من مصر ودخولهم الشام إلّا من بعد توبتهم ورضى الله عنهم الخبر.

۵۶۷ ۲۱۷۸۳ (۵) تفسير العيّاشي ۳۰۵/۱: عن داود الرقّيّ قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول كان أبو جعفر عليه السلام يقول نعم الأرض الشّام وذكر نحوه الى قوله (ورضي الله عنهم ثمّ قال) وقال انّي لأكره أن آكل من شيء طبخ في فخارها وما أُحبّ أن أغسل رأسي من طينها مخافة أن يورثني تربتها (ترابها ـ خ ل) الذّلّ ويذهب بغيرتي.

---

۱. تطيلوا ـ خ.
۲. الحتف: الموت جمعه الحتوف ـ المنجد.
۳. أي تقدّر وتسبّب.
۴. انتحوا: اقصدوا.
۵. أى ذهبوا متحيّراً وضلّوا ـ اللسان.

باب ۳۲

استحباب طلب روزی در مصر و کراهت ماندن در آن

(۱) علی بن اسباط از شخصی روایت می‌کند که: «نزد امام صادقعليه السلام نام مصر را به میان آوردم. ۵۶۳
امامعليه السلام از رسول خداﷺ نقل کرد که فرمود:

در آنجا روزی بجویید و در پی ماندن نباشید. آن‌گاه امام صادقعليه السلام فرمود: مصر، شهر مرگ است. کوتاهی عمر برای آن مقدّر شده است.»

(۲) ابو ابراهیم موصلی به امام صادقعليه السلام عرض کرد: «دلم هوای مصر کرده است. ۵۶۴

امامعليه السلام فرمود: تو را با مصر چه کار؟ آیا نمی‌دانی که مصر شهر مرگ است؟ ابو ابراهیم می‌گوید: گمان نمی‌کنم امامعليه السلام سخن دیگری فرموده باشد، مگر این جمله که فرمود: کوتاه‌ترین مردم از نظر عمر به مصر رانده می‌شوند.»

(۳) یحیی بن عبدالله بن حسن با واسطه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به مصر بروید و ۵۶۵
به دنبال ماندن در آنجا نباشید.»

راوی می‌گوید: «گمان نمی‌کنم پیامبرﷺ سخن دیگری فرموده باشد مگر این جمله: ماندن در آنجا سبب بی‌غیرتی نسبت به ناموس می‌شود.»

(۴) داود رقی از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که امام باقرعليه السلام پیوسته می‌فرمود: «چه خوب ۵۶۶
سرزمینی است شام! و اهل آن در این زمان چه بد مردمی هستند! و چه بد شهری است مصر! بدان که، آنجا زندان قوم بنی اسرائیل است که خداوند بر ایشان خشم گرفت و بنی اسرائیل تنها به دلیل خشم خدا از نافرمانی او وارد مصر شدند؛ زیرا خداوند به آنان فرمود: به سرزمین مقدسی که خداوند برای‌تان مقرر کرد، وارد شوید.

مقصود سرزمین شام است، ولی بنی اسرائیل از ورود به شام خودداری و نافرمانی کردند؛ پس چهل سال در زمین سرگردان بودند و تنها پس از توبهٔ بنی اسرائیل و خشنودی خداوند از ایشان از سرزمین مصر بیرون رفتند و وارد سرزمین شام شدند...»

(۵) داود رقی از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که امام باقرعليه السلام همواره می‌فرمود: «چه خوب ۵۶۷
سرزمینی است شام! ...»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است و در ادامهٔ آن می‌افزاید:

«برای من ناخوشایند است از غذایی بخورم که در ظروف سفالی مصر پخته شده است و دوست ندارم سرم را با گِل مصر بشویم؛ از بیم آن‌که خاک آن مرا خوار و ذلیل کند و غیرتم را نابود کند.»

أبواب

ما يكتسب به وما لا يكتسب به

وما يناسبه

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

فصل دوم

کسب‌های حلال و حرام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١)

باب وجوب الإجتناب عن الحرام
وتحريم التكسّب بأنواع المحرّمات وجوازه بالمباحات
وإباحة الصناعات والحرف مع رعاية التّقوى والأمانة

٥٦٨ ٣١٧٨٤ (١) **كافي** ١٢٤/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عمّن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ أخوف ما أخاف على أُمّتي من بعدي هٰذه المكاسب الحرام والشهوة الخفيّة والرّبا. **مستدرك** ٦٦/١٣: **السيّد فضل الله الرّاوندي في نوادره** بإسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله). **وذكر في الوافي** بدل قوله (الربا) الرّياء بالياء وقال في لسان العرب وفي الحديث انّ أخوف ما أخاف عليكم الرّياء والشهوة الخفيّة قال ابو عبيد ذهب بها بعض النّاس الى شهوة النّساء وغيرها من الشهوات قال وعندي انّه ليس بمخصوص بشيء واحد ولٰكنّه في كلّ شيء من المعاصي يضمره صاحبه ويصرّ عليه فإنّما هو الإصرار وإن لم يعمله إنتهى (ونقل أقوالاً أُخر فراجع).

٥٦٩ ٢٦٧٨٥ (٢) **كافي** ١٢٦/٥: علي بن محمّد عن صالح ابن أبي حمّاد عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّ وجلّ **﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً[1] مَنْثُوراً[2]﴾** فقال ان كانت أعمالهم لأشدّ بياضاً من القباطي[3] فيقول الله عزّ وجلّ لها كوني هبآء وذٰلك انّهم كانوا إذا شرع لهم الحرام أخذوه.

---

١. أي التراب الّذي تطيره الريح ـ اللسان.
٢. أي متفرّقاً.
٣. أي ثياب كتّان بيض رقاق تعمل بمصر ـ اللسان.

باب ۱

وجوب اجتناب از حرام و حرمت کسب با محرّمات و جواز کسب با مباحات و مباح بودن صنایع و حرفه‌ها و رعایت تقوا و امانت

(۱) ابو عبدالله با واسطه از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۵۶۸

«ترسناک‌ترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن بیمناکم، این کسب‌های حرام، امیال و شهوت‌های پوشیده و رباخواری[1] است.»

مرحوم فیض کاشانی به جای واژه «الربا»، «الریاء» آورده است و در لسان العرب می‌گوید: «در حدیث آمده است: ان اخوف ما اخاف علیکم الریاء و الشهوة الخفیة». ابو عبید می‌گوید: «برخی از مردم آن را به شهوت جنسی و دیگر امیال تفسیر کرده‌اند و نظر من این است که اختصاص به مورد مشخصی ندارد و هرگونه گناهی را که انجام دهنده‌اش آن را مخفی کند و بر آن اصرار ورزد، شامل می‌شود. پس مقصود از آن پافشاری است؛ هرچند آن را انجام ندهد.» آن‌گاه در این‌باره نظرات دیگری را بیان می‌کند.

(۲) خداوند متعال می‌فرماید: به سوی کارهایی که انجام داده‌اند روی می‌آوریم و آن‌ها را به گرد ۵۶۹
و غباری پراکنده در هوا تبدیل می‌کنیم.

ابن ابی عمیر از برخی دوستانش از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود:
«حتی اگر کارهای ایشان سفیدتر از پارچه‌های مصری باشد، خداوند به آن‌ها می‌گوید: غبار شوید! و این به دلیل آن است که هر گاه معاملهٔ حرامی مرسوم و متداول می‌شود، به سوی آن روی می‌آورند.»

---

۱. علامه مجلسی بدون اشاره به نسخهٔ دیگری از آن، «والریاء» نقل کرده است: مرآت العقول ۱۹/۸۸.

۵۷۰ (۳) إرشاد القلوب للديلمي ۱۹۱: عن حذيفة بن اليمان رفعه عن رسول اللهﷺ انّ قوماً ۲۱۷۸۶
يجيئون يوم القيامة ولهم من الحسنات أمثال الجبال فيجعلها الله هبآء منثوراً ثمّ يؤمر بهم
الى النّار فقال سلمان صفهم (لنا ـ خ) يا رسول الله فقال أما انّهم قد كانوا يصومون ويصلّون
ويأخذون أهبة[۱] من اللّيل ولٰكنّهم كانوا إذا عرض لهم شيء من الحرام وثبوا عليه.

۵۷۱ (۴) كافي ۳۱۴/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد جميعاً عن ابن ۲۱۷۸۷
محبوب عن سماعة قال قال أبو عبدالله صلوات الله عليه ليس بوليّ لي من أكل مال مؤمن حراماً.

۵۷۲ (۵) تهذيب ۳۶۹/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۲۵/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ۲۱۷۸۸
عليّ بن محمّد القاساني عن رجل سمّاه عن عبدالله بن القاسم الجعفري عن أبي عبداللهؑ
قال تشوّقت[۲] الدنيا لقوم[۳] حلالاً محضاً فلم يريدوها فدرجوا ثمّ تشوّقت[۴] لقوم[۵] حلالاً
وشبهة فقالوا لا حاجة لنا في الشبهة وتوسّعوا من[۶] الحلال ثمّ تشوّقت[۷] لقوم[۸] (آخرين ـ كا)
حراماً و شبهة فقالوا لا حاجة لنا في الحرام وتوسّعوا في الشبهة ثمّ تشوّقت[۹] لقوم[۱۰] حراماً
محضاً فيطلبونها فلم يجدونها[۱۱] والمؤمن في الدّنيا يأكل بمنزلة المضطرّ.

۵۷۳ (۶) كافي ۱۲۴/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ۲۱۷۸۹
ابن بكير عن عبيد بن زرارة عن أبي عبداللهؑ قال كسب الحرام يبين في الذّرّيّة.

۵۷۴ (۷) تحف العقول ۳۰: مواعظ النّبيّﷺ طوبى لمن طاب كسبه وصلحت سريرته ۲۱۷۹۰
وحسنت علانيته واستقامت خليقته طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية
وأنفقه في غير معصية وعاد به على أهل المسكنة. (وتقدّم نحوه في رواية أبي مريم (۲۴)
من باب (۴۴) ماورد في ذمّ الدّنيا من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷).

۵۷۵ (۸) كافي ۱۲۵/۵: عليّ بن إبراهيم عمّن ذكره داود الصرمي قال قال أبو الحسنؑ يا ۲۱۷۹۱
داود انّ الحرام لا ينمي وإن نمى لا يبارك له فيه وما أنفقه لم يوجر عليه وما خلّفه كان زاده
الى النّار.

---

۱. أي العدّة ـ اللسان. ۲. تشوّفت ـ كا. ۳. الى قوم ـ يب.
۴. تشوّفت ـ كا. ۵. الى قوم ـ يب. ۶. في ـ يب.
۷. تشوّفت ـ كا. ۸. الى قوم ـ يب. ۹. تشوّفت ـ كا.
۱۰. الى قوم ـ يب. ۱۱. فطلبوها فلم يجدوها ـ يب.

(۲) حذیفه بن یمان با واسطه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۵۷۰

«در روز قیامت گروهی آورده می‌شوند که کارهای نیک‌شان بسان کوه‌هاست. پس خداوند آن اعمال را به گرد و غباری پراکنده در هوا تبدیل می‌کند و دستور می‌دهد آن‌ها را به سوی آتش ببرند!

سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ این افراد را برای ما توصیف کن!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بدان که، آنان روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و از شب [با عبادت] نیرو و توشه بر می‌گیرند ولی وقتی چیز حرامی بر آنان عرضه می‌شود به سویش شتاب می‌کنند.»

(۴) سماعه روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: ۵۷۱

«کسی که مال مؤمنی را از راه حرام بخورد، دوستدار من نیست!»

(۵) عبدالله بن قاسم جعفری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۵۷۲

«دنیا ـ تنها از راه حلال خالص ـ خود را برای گروهی آراست؛ ولی آن‌ها بدان اعتنایی نکردند و به راه خود رفتند. سپس دنیا ـ از راه حلال و شبهه ـ خود را برای گروهی دیگر آراست و آنان گفتند: ما نیازی به شبهه نداریم! و از حلال بر خود گسترش دادند. سپس برای گروه سومی ـ از راه حرام و شبهه ـ خود را زینت داد و آنان گفتند: ما نیازی به حرام نداریم! و از شبهه بر هم انباشتند. سپس دنیا خود را ـ تنها از راه حرام ـ برای گروهی زیور کرد و آنان به جستجوی آن پرداختند ولی نیافتند. و مؤمن در دنیا بسان انسان مضطرّ مصرف می‌کند.»

(۶) عبید بن زراره روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: ۵۷۳

«[آثار] کسب حرام در نسل آشکار می‌شود.»

(۷) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۵۷۴

«خوشا به حال کسی که درآمدش پاک است، نهادش صالح، ظاهرش نیکو و سرشتش درست.

خوشا به حال کسی که بدون نافرمانی، مالی را از مؤمنان به دست آورد و بدون گناه مصرف کند و با آن بر بینوایان انفاق نماید.»

نظیر این حدیث در روایت ابو مریم گذشت.[1]

(۸) امام کاظم ﷺ به داود صرمی فرمود: ۵۷۵

«ای داود! همانا حرام زیاد نمی‌شود و اگر زیاد شود، در آن برکت نیست و آنچه از آن انفاق کند، پاداش نمی‌برد و آنچه پس از خود بر جای گذارد، توشه‌اش به سوی آتش خواهد بود.»

---

۱. باب ۴۴ از باب‌های جهاد با نفس، حدیث ۲۴.

٥٧٦ ٢١٧٩٢ (٩) **الإختصاص** ٢٤٩: قالﷺ من اكتسب مالاً من غير حلّه كان زادَه[١] الى النّار.

٥٧٧ ٢١٧٩٣ (١٠) **أمالى ابن الطوسىّ** ١٨٢: بالاسناد المتقدّم فى باب (٦) عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ٣ عن **أبى قلابة** (فى حديث) قال قال رسول اللهﷺ من كسب مالاً من غير حلّه أفقره الله.

٥٧٨ ٢١٧٩٤ (١١) **الجعفريّات** ١٧٢: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب ﷺ قال بايع الخبيثات ومشتريها فى الإثم سواء.

٥٧٩ ٢١٧٩٥ (١٢) **الإختصاص** ٢٤٩: قالﷺ قال الله من لم يبال من أىّ باب اكتسب الدينار والدرهم لم أُبال يوم القيٰمة من أىّ أبواب النّار أدخلته.

٥٨٠ ٢١٧٩٦ (١٣) **العوالى** ١٣٢/٢: قال رسول اللهﷺ ما اجتمع الحرام والحلال إلّا غلب الحرام الحلال.

٥٨١ ٢١٧٩٧ (١٤) **الغرر** ٦٩١: من اكتسب مالاً فى غير حلّه يصرفه فى غير حقّه.

٥٨٢ ٢١٧٩٨ (١٥) **وفيه** ٦٦٢: من اكتسب مالاً من غير حلّه اضرّ بآخرته.

٥٨٣ ٢١٧٩٩ (١٦) **تحف العقول** ٣٣١: سأله سائل[٢] فقال كم جهات معايش العباد الّتى فيها الإكتساب [أ] والتّعامل بينهم ووجوه النّفقات فقالﷺ جميع المعايش كلّها من وجوه المعاملات فيما بينهم ممّا يكون لهم فيه المكاسب أربع جهات من المعاملات فقال له أكلّ هؤلاء الأربعة الأجناس حلال أو كلّها حرام أو بعضها حلال وبعضها حرام فقالﷺ قد يكون فى هؤلاء الأجناس الأربعة حلال من جهة حرام من جهة وهٰذه الأجناس مسمّيات معروفات الجهات.

فأوّل هٰذه الجهات الأربعة الولاية وتولية بعضهم على بعض فأوّل ولايةٍ ـ الولاة ولاة الى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه ثمّ التجارة فى جميع البيع والشراء بعضهم من بعض ثمّ الصّناعات فى جميع صنوفها ثمّ الإجارات فى كلّ ما يحتاج اليه من الإجارات وكلّ هذه الصنوف تكون حلالاً من جهة وحراماً من جهة والفرض من الله على العباد فى هذه المعاملات الدخول فى جهات الحلال منها والعمل بذلك الحلال وإجتناب جهات الحرام منها.

---

١. زاده ـ خ.

٢. أورده فى ضمن ما روى عن الصّادقﷺ.

(۹) **پیامبر اکرمﷺ فرمود:** ۵۷۶

«هرکس مال حرامی به دست آورد، او را به سوی آتش می‌برد (توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.)

(۱۰) **ابو قلابه** روایت می‌کند که **پیامبر اکرمﷺ** فرمود: ۵۷۷

«... هرکس مالی از راه حرام به دست آورد، خداوند او را نیازمند می‌گرداند.» این حدیث در باب ۶ از باب‌های بیماری، گذشت.

(۱۱) **امیر مؤمنان؆ فرمود:** ۵۷۸

«فروشنده و خریدار ناپاکی‌ها، در گناه یکسان هستند.»

(۱۲) از **پیامبر اکرمﷺ** روایت شده که خداوند متعال فرمود: ۵۷۹

«هرکس باکی نداشته باشد که از چه راهی درهم و دینار به چنگ آورد، من [نیز] در روز قیامت باک ندارم که از کدامین درهای دوزخ واردش کنم.»

(۱۳) **پیامبر اکرمﷺ فرمود:** ۵۸۰

هیچ‌گاه حرام و حلال با هم گرد نیامد جز آن‌که حرام بر حلال غالب آمد.»

(۱۴) **علی؆ فرمود:** ۵۸۱

«هرکس مالی از حرام به دست آورد، در راه باطل مصرف می‌کند.»

(۱۵) و فرمود: «هرکس مالی از حرام به دست آورد، به آخرتش زیان رساننده است.» ۵۸۲

(۱۶) شخصی از امام صادق؆ پرسید: «جهات زندگانی مردم که از آن‌ها درآمد به دست می‌آورند و با یکدیگر داد و ستد می‌کنند و جهات هزینهٔ آن‌ها، بر چند جهت است؟ ۵۸۳

امام؆ فرمود:

همهٔ جهات زندگی از روش‌های داد و ستد میان مردم که شغل و درآمد آنان در آن‌هاست، بر چهار جهت معامله است.

پرسید: آیا همهٔ این چهار جهت حلالند یا همهٔ آن‌ها حرام، یا برخی حلال و پاره‌ای حرامند؟

امام؆ فرمود: این چهار جهت گاهی از یک جهت حلالند و از جهت دیگر حرامند! این چهار جهت نامگذاری و جهات‌شان شناخته شده است.

نخستین حاکمیت [= ولایت] برای اولیاست و سپس والیان اولیا؛ و به همین ترتیب تا پایین‌ترین رتبهٔ آنها و به صورت دری از درهای ولایت، بر کسی که بر او نیز ولایت است.

سپس تجارت است در همهٔ خرید و فروش‌ها از یکدیگر. سپس صنعت‌هاست با تمام گونه‌هایش، سپس اجیر شدن و عهده‌دار انجام کاری شدن در آنچه نیاز به اجیر گرفتن و کارگر گرفتن داشته باشد.

و همهٔ این انواع از جهتی حلالند و از جهتی حرام و در این معاملات از جانب خدا بر بندگان واجب است که در جهات حلال آن‌ها وارد شوند و به آن عمل و از جهات حرام آن‌ها دوری کنند.

(تفسير معنى الولايات) وهى جهتان فإحدى الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل الّذين أمر الله تعالي بولايتهم وتوليتهم على النّاس وولاية ولاته وولاة ولاته الى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه والجهة الأخرى من الولاية ولاية ولاة الجور وولاة ولاته إلى أدناهم باباً من الأبواب الّتى هو والٍ عليه.

فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالى العادل الّذى أمر الله بمعرفته وولايته والعمل له فى ولايته وولاية ولاته وولاة ولاته بجهة ما أمر الله به الوالى العادل بلا زيادة فيما أنزل الله به ولا نقصان منه ولا تحريف لقوله ولا تعدٍّ لأمره إلى غيره فإذا صار الوالى والى عدل بهذه الجهة فالولاية له والعمل معه ومعونته في ولايته وتقوينه حلال محلّل وحلال لكسب معهم وذلك انّ فى ولاية والى العدل وولاته إحياء كلّ حقّ وكلّ عدل وإماتة كلّ ظلم وجور وفساد فلذٰلك كان السّاعى فى تقوية سلطانه والمعين له على ولايته ساعية الى طاعة الله مقوّياً لدينه.

وأمّا وجه الحرام من الولاية فولايه الوالى الجائر وولاية ولاته الرئيس منهم وأتباع الوالى فمن دونه من ولاة الولاة إلى ؤدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه والعمل لهم والكسب معهم بجهة الولاية لهم حرام ومحرّم معذّب مَنْ فَعَلَ ذٰلك على قليل من فعله أو كثير لأنّ كلّ شيء من جهة المعونة معصية كبيرة من الكبائر وذلك انّ فى ولاية الوالى الجائر دوس[1] الحقّ كلّه وإحياء الباطل كلّه وإظهار الظلم والجور والفساد وإبطال الكتب وقتل الأنبياء والمؤمنين وهدم المساجد وتبديل سنّة الله وشرايعه فلذلك حرّم العمل معهم ومعونتهم والكسب معهم إلّا بجهة الضّرورة نظير الضّرورة الى الدّم والميتة (وأمّا تفسير التّجارات) فى جميع البيوع ووجوه الحلال من وجه التّجارات الّتي يجوز للبايع أن يبيع ممّا لا يجوز له وكذلك المشترى الّذى يجوز له شراؤه ممّا لا يجوز له فكلّ مأمور به ممّا هو غذاء للعباد وقوامهم به فى أمورهم فى وجوه الصلاح الّذى لا يقيمهم غيره ممّا يأكلون ويشربون ويلبسون وينكحون ويملكون ويستعملون من جهة ملكهم ويجوز لهم الإستعمال له من جميع جهات المنافع الّتى لا يقيمهم غيرها من كلّ شيء يكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات فهذا كلّه حلال بيعه وشراؤه وإمساكه واستعماله وهبته وعاريته.

---

١. دروس الحقّ ـ خ ـ داس الشيء: وطئه برجله.

(تفسیر معنای حاکمیت) و آن دو جهت است: یکی از جهات حاکمیت، ولایت والیان عدل است که خداوند به ولایت آنان و پذیرش ولایت آنان بر مردم دستور داده است و ولایت کارگزاران آن‌ها و کارگزارانِ کارگزاران‌شان تا پایین‌ترین مرتبه که هریک از این‌ها دری از درهای ولایت بر کسی که او والی بر اوست.

و جهت دیگر ولایت، حکومت حاکمان ستمگر و کارگزارانِ کارگزاران‌شان تا پایین مرتبهٔ آن‌هاست و هریک از آن‌ها دری از درهای ولایت جور بر کسی که او والی جور بر اوست.

پس جهت حلال از حاکمیت، ولایت حاکم عادلی است که خداوند به شناخت و پذیرش حکومت وی دستور داده است و نیز دستور داده که در محدودهٔ حکمرانی حاکم عادل و ولایت کارگزارانش و کارگزارانِ کارگزارانش برای وی کار کنند و کار کردن برای وی باید در همان جهت و راهی باشد که خداوند به حاکم عادل فرمان داده است؛ بدون آن‌که بر آنچه خداوند بر وی فرو فرستاده، چیزی بیفزاید یا از آن بکاهد یا سخن خدا را تحریف نماید یا از محدودهٔ دستورش گام فراتر نهد. پس وقتی حاکم به این صورت دادگر گردید، پذیرشِ حکومت وی و کار کردن با او و همیاری با وی در حکمرانی‌اش و تقویت نمودنش، حلالِ حلال است و کسب در آمد از آن‌ها حلال است؛ برای این‌که در پرتو حکومتِ حاکم عادل و کارگزارانش هر حق و دادی زنده می‌شود و هر ظلم و جور و فسادی نابود می‌گردد. به همین دلیل تلاشگر در راه تقویت حکومت وی و کمک‌کننده به او در حکمرانی‌اش، در راه پیروی از دستورهای خدا تلاش و دین خدا را تقویت کرده است.

و جهت حرام از حاکمیت، ولایت حاکم ستمگر و ولایت کارگزاران اوست. از رئیس آن‌ها و اطرافیان حاکم تا پایین‌ترین سطوح از کارگزارانِ کارگزاران، هریک دری از درهای ولایت جور بر کسی که او والی جور بر اوست. حاکمیت کار کردن برای آنان و کسب درآمد با آن‌ها به جهت ولایت آنان حرامِ حرام است. هرکس چنین کاری کند ـ کم باشد یا زیاد ـ عذاب خواهد شد. برای این‌که هر کاری در جهت کمک به آنان گناه کبیره‌ای از گناهان کبیره است؛ چرا که در حکومت حاکم ستمگر هر حقی پایمال می‌شود، هر باطلی زنده می‌گردد، ظلم و جور و تباهی آشکار می‌شود، کتاب‌های [آسمانی] نابود می‌شوند، پیامبران و مؤمنان کشته می‌شوند، مسجدها ویران می‌گردند و سنت‌ها و احکام الهی دگرگون می‌گردند. به همین دلیل کار کردن با آنان، یاری رساندن به ایشان و کسب درآمد با آن‌ها حرام است، مگر به خاطر ناچاری، بسان ناچاری به خوردن خون و مردار.

تفسیر تجارت‌ها: در همهٔ خرید و فروش‌ها و جهات حلال از تجارت‌هایی که فروش آن‌ها برای فروشنده رواست از آنچه برایش روا نیست. و همچنین آنچه خریدش برای خریدار رواست از آنچه روا نیست. پس آنچه بدان دستور داده شده است از غذای مردم و آنچه گذران زندگی‌شان از راه‌های صحیح بر آن استوار است و برای آن جایگزینی نیست، از خوراک، آشامیدنی، پوشاک، ازدواج، املاک و آنچه از املاک‌شان به طور صحیح و جایز در جهت منافع خود به کار می‌گیرند و جایگزینی برای آن نیست، هرآنچه از جهتی از جهات صلاح‌شان در آن است. پس همهٔ این‌ها خرید، فروش، نگهداری، به‌کارگیری، بخشش و عاریه دادنش حلال است.

وأمّا وجوه الحرام من البيع والشراء فكلّ[1] أمر يكون فيه الفساد ممّا هو منهيّ عنه من جهة أكله وشربه أو كسبه أو نكاحه أو ملكه أو إمساكه أو هبته أو عاريته أو شيء يكون فيه وجه من وجوه الفساد نظير البيع بالرّبا لما في ذلك من الفساد أو البيع للميتة أو الدّم أو لحم الخنزير أو لحوم السّباع من صنوف سباع الوحش أو الطير أو جلودها أو الخمر أو شيء من وجوه النّجس فهٰذا كلّه حرام ومحرّم لأنّ ذلك كلّه منهيّ عن أكله وشربه ولبسه وملكه وإمساكه والتقلّب فيه بوجه من الوجوه لما فيه من الفساد فجميع تقلّبه في ذلك حرام.

وكذلك كلّ بيع ملهوّ به وكلّ منهيّ عنه ممّا يتقرّب به لغير الله أو يقوى به الكفر والشرك من جميع وجوه المعاصي أو باب من الأبواب يقوى به باب من أبواب الضلالة أو باب من أبواب الباطل أو باب يوهن به الحقّ فهو حرام محرّم حرام بيعه وشراؤه وإمساكه وملكه وهبته وعاريته وجميع التقلّب فيه إلّا في حال تدعو الضرورة فيه إلى ذلك.

وأمّا تفسير الاجارات فاجارة الإنسان نفسه أو ما يملك أو يلي أمره من قرابته أو دابّته أو ثوبه بوجه الحلال من جهات الإجارات أن يؤجر نفسه أو داره أو أرضه أو شيئاً يملكه فيما ينتفع به من وجوه المنافع أو العمل بنفسه وولده ومملوكه أو أجيره من غير أن يكون وكيلاً للوالي أو والياً للوالي فلا بأس أن يكون أجيراً يؤجر نفسه أو ولده أو قرابته أو ملكه أو وكيله في إجارته لأنّهم وكلاء الأجير من عنده ليس هم بولاة[2] الوالي نظير الحمّال الذي يحمل شيئاً بشيء معلوم الى موضع معلوم فيحمل ذلك الشيء الّذي يجوز له حمله بنفسه أو بملكه أو دابّته أو يؤاجر نفسه في عمل يعمل ذلك العمل بنفسه أو بمملوكه أو قرابته أو بأجير من قِبَله فهٰذه وجوه من وجوه الإجارات حلال لمن كان من الناس مَلِكاً أو سوقة[3] أو كافراً أو مؤمناً فحلال إجارته وحلال كسبه من هذه الوجوه.

وأمّا وجوه الحرام من وجوه الإجارة نظير أن يؤاجر نفسه على حمل ما يحرم عليه أكله أو شربه أو لبسه أو يؤاجر نفسه في صنعة ذلك الشيء أو حفظه أو لبسه أو يؤاجر نفسه في هدم المساجد ضراراً أو قتل النفس بغير حلّ أو حمل التصاوير والأصنام والمزامير

---

۱. وكلّ ـ خ. ۲. بولاء الوالي ـ خ.
۳. السوقة بالضمّ: الرعيّة ومن دون المَلِك.

جهات حرام از خرید و فروش: هر آنچه در آن فساد است، از چیزهایی که از جهت خوردن، نوشیدن، کسب درآمد، ازدواج، تملّک، نگهداری بخشش یا عاریه دادن مورد نهی قرار گرفته یا چیزی که در آن جهتی از جهات فساد و تباهی در آن وجود داشته باشد، مانند خرید و فروش با ربا ـ چون در آن فساد است ـ یا خرید و فروش مردار یا خون یا گوشت خوک و گوشت درندگان ـ از درندگان وحشی زمینی و پرندگان ـ یا پوست آن‌ها یا شراب یا چیزی از انواع نجس، پس همهٔ این‌ها حرامِ حرام است. و از خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مالک شدن، نگهداری و هرگونه تصرفی در همهٔ آن‌ها باز داشته شده است؛ زیرا در آن فساد است، پس هرگونه تصرفی در آن حرام است.

و همچنین خرید و فروش آلات لهو و هرآنچه از آن نهی شده، از چیزهایی که به وسیلهٔ آن‌ها به غیر خدا نزدیک می‌شود یا با آن کفر و شرک تقویت می‌گردد؛ از هرگونه گناه و نافرمانی یا راهی از راه‌های تقویت یکی از اقسام گمراهی یا یکی از اقسام باطل یا راهی که بدان حق ضعیف شود، پس حرامِ حرام است. خرید و فروش و نگهداری و مالک شدن و بخشش و عاریه و هرگونه تصرفی در آن حرام است، مگر در صورتی که ضرورت انسان را به سوی آن فراخواند.

و تفسیر اجاره‌ها: پس اجاره دادن انسان خود یا برده یا کسی از خویشاوندان که ولایت دارد. یا چهارپایان یا لباس به صورت حلال از انواع اجاره به این صورت است که خود یا خانه یا زمین یا ملکش را برای بهره‌برداری در یکی از گونه‌های منافع یا برای انجام کاری، خود یا فرزند یا برده یا مزدورش را اجاره دهد، بدون آن‌که از طرف حاکم یا کارگزار وی وکیل باشد. پس باکی نیست که اجیر باشد و خود یا فرزند یا خویشاوند یا برده یا کسی را ـ که در اجاره دادنش وکالت دارد ـ اجاره دهد. چون این‌ها از جانب خودِ اجیر وکالت دارند و کارگزاران حاکم نیستند؛ مانند باربری که قرارداد بردن باری را تا محل مشخص با اجرت معین می‌بندد و آن‌گاه باری که به مقصد رساندنش شخصاً یا به وسیلهٔ برده یا چهارپایش برای وی جایز است، به مقصد برساند. یا این‌که خودش را برای انجام کاری اجیر می‌کند که آن کار را شخصاً یا به وسیلهٔ برده یا یکی از خویشاوندان یا مزدورش انجام دهد. این‌ها جهاتی از انواع اجاره‌های حلال است برای هریک از مردم؛ پادشاه باشد یا رعیت، کافر باشد یا مؤمن. پس حلال است اجارهٔ او و حلال است کسب او از این جهات.

و اما جهات حرام از جهات اجارات؛ مانند آن است که شخصی خودش را برای بردن چیزی که خوردن یا نوشیدن یا پوشیدن آن حرام است، اجاره دهد. یا خودش را برای ساختن یا نگهداری یا پوشیدن آن چیز اجاره دهد یا خودش را اجاره دهد برای ویرانی مسجدها ضراراً، یا کشتن کسی بناحق یا حمل تصویرها و بت‌ها و نی‌ها و عودها و شراب و خوک‌ها و مردار و خون یا چیزی از جهات

والبرابط والخمر والخنازير والميتة والدم أو شيء من وجوه الفساد الذى كان محرّماً عليه من غير جهة الاجارة فيه وكلّ أمر منهيّ عنه من جهة من الجهات فمحرّم على الإنسان اجارة نفسه فيه أوله أو شيء منه أوله إلّا لمنفعة من استأجرته كالّذى يستأجر الأجير يحمل له الميتة ينحّيها عن أذاه أو أذى غيره وما أشبه ذلك.

والفرق بين معنى الولاية والإجارة وإن كان كلاهما يعملان بأجر انّ معنى الولاية أن يلى الإنسان لوالى الولاة أو لولاة الولاة فَيَلى أمر غيره فى التّولية عليه وتسليطه وجواز أمره ونهيه وقيامه مقام الوليّ الى الرّئيس أو مقام وكلائه فى أمره وتوكيده فى معونته وتسديد ولايته وإن كان أدناهم ولاية فهو والٍ على من هو والٍ عليه يجرى مجرى الولاة الكبار الّذين يلون ولاية الناس فى قتلهم من قتلوا وإظهار الجور والفساد.

وأمّا معنى الإجارة فعلى ما فسّرنا من إجارة الإنسان نفسه أو ما يملكه من قبل أن يؤاجر [ا]لشيء من غيره فهو يملك يمينه لأنّه لايلى أمر نفسه وأمر ما يملك قبل أن يؤاجره ممّن هو آجره والوالى لا يملك من أمور النّاس شيئاً إلّا بعد ما يلى أمورهم ويملك توليتهم وكلّ من آجر نفسه أو آجر ما يملك نفسه أو يلى أمره من كافر أو مؤمن أو مَلك أو سوقة على ما فسّرنا ممّا تجوز الإجارة فيه فحلال محلّل فعله وكسبه.

وأمّا تفسير الصّناعات فكلّ ما يتعلّم العباد أو يعلّمون غيرهم من صنوف الصناعات مثل الكتابة والحساب والتّجارة والصياغة والسّراجة والبناء والحياكة والقصارة والخياطة وصنعة صنوف التصاوير مالم يكن مثل الروحانى وأنواع صنوف الآلات الّتى يحتاج إليها العباد الّتى منها منافعهم وبها قوامهم وفيها بلغة جميع حوائجهم فحلال فعله وتعليمه والعمل به وفيه لنفسه أو لغيره وإن كانت تلك الصناعة وتلك الآلة قد يستعان بها على وجوه الفساد ووجوه المعاصى ويكون معونة على الحقّ والباطل فلا بأس بصناعته وتعليمه نظير الكتابة الّتى هى على وجه من وجوه الفساد من تقوية معونة ولاة ولاة الجور[1] وكذلك السكّين والسّيف والرمح والقوس وغير ذلك من وجوه الآلة الّتى (قد ـ خ) تصرف الى جهات الصلاح وجهات الفساد وتكون آلة ومعونة عليهما فلا بأس بتعليمه وتعلّمه وأخذ الأجر

---

١. من وجوه الفساد تقوية ومعونة لولاة الجور ـ خ.

فساد که بدون در نظر گرفتن جنبهٔ اجاره بر وی حرام است و هرکاری که به جهتی از جهات مورد نهی است؛ پس حرام است که انسان خودش را در آن یا برای آن یا چیزی از آن یا چیزی برای آن اجاره دهد مگر آن‌که برای کسی که او را اجاره کرده، نفع [حلالی] در بر داشته باشد. مثل این‌که شخصی، فردی را برای بردن مرداری اجیر کند تا خودش یا دیگران را از آزار آن مردار نجات بخشد و آنچه نظیر این است.

و تفاوت میان معنای مسؤولیت‌پذیری و اجاره با این‌که هر دو برای مزد کار می‌کنند، این است که معنای ولایت، مسؤولیت‌پذیری انسان از سوی والی کل یا والیانِ والیان است؛ پس در این صورت انسان عهده‌دار کارهای مردم می‌شود از جهت سرپرستی و تسلط بر آنان و نفوذ امر و نهی و قرار گرفتن به جای مسؤول ما فوق، تا برسد به حاکم و رئیس حکومت یا قرار گرفتن به جای وکلای حاکم در کارهای وی و نیرو رساندن به حاکم و استحکام پایه‌های حکومتش ـ هرچند در پایین‌ترین مرتبه ولایت قرار داشته باشد. پس او والی کسی است که بر او ولایت دارد و نایب مناب والیان بزرگ است؛ کسانی که در کشتن مردمی که قتل و اظهار ظلم و فساد کرده‌اند، ولایت دارند.

ولی معنای اجاره ـ بنابر آنچه در اجارهٔ خود و مایملک خود پیشتر توضیح دادیم ـ این است که چیزی را به دیگری اجاره دهد. پس او مالک آنچه در اختیار دارد است؛ زیرا او پیش از اجاره دادن ولیّ و اختیاردار امر خود و مایملک خود است[1]. ولی حاکم و والی، مالک و اختیاردار امور مردم نیست مگر پس از آن‌که عهده‌دار کارهای آنان گردد و سرپرستی مردم را در اختیار گیرد.

و هرکس خود یا مایملک یا افراد تحت اختیارش را به کافر یا مؤمن یا پادشاه یا شهروند عادلی، به صورت اجارهٔ صحیح ـ که توضیح دادیم ـ اجاره دهد، پس اجاره‌اش حلال است و کارش و درآمدش [نیز] حلال است.

تفسیر صنعت‌ها؛ هرگونه صنعتی را که بندگان فراگیرند یا به دیگران آموزش دهند، مانند نویسندگی، حسابداری، بازرگانی، زرگری، زین سازی، بنایی، بافندگی، لباس‌شویی، دوزندگی، نقاشیِ اجسام بی‌روح، ساختن ابزارهایی که مردم در منافع‌شان به آن‌ها نیاز دارند و کارهای‌شان به آن‌ها استوار است و به وسیلهٔ آن‌ها به نیازهای‌شان دست می‌یابند. پس ساختن و آموزش و کار کردن با آن‌ها و در آن‌ها برای خود و دیگران حلال است. هر چند آن صنعت و آن ابزارگاهی در جهت فساد و گناه به کار گرفته می‌شود و به حق و باطل کمک می‌کند، پس ساختن و آموزش آن اشکالی ندارد؛ مانند نویسندگی که در یکی از جهات فساد به کار می‌آید و آن تقویت کمک به والیانِ والیان جور و ستم است و همچنین کارد و

---

۱. این ترجمه بنابراین است که واژهٔ «لا» در «لانه لایلی» اضافی باشد، آن‌گونه که برخی از بزرگان احتمال داده‌اند ـ م.

عليه (وفيه ـ خ) والعمل به وفيه لمن كان له فيه جهات الصلاح من جميع الخلايق ومحرّم عليهم فيه تصريفه الى جهات الفساد والمضارّ فليس على العالم والمتعلّم إثم ولا وزر لما فيه من الرجحان فى منافع جهات صلاحهم وقوامهم (به ـ خ) وبقائهم.

وإنّما الإثم والوزر على المتصرّف بها فى وجوه الفساد والحرام وذلك إنّ ما حرّم الله الصناعة الّتى حرام هي كلّها الّتى يجيء منها الفساد محضاً نظير البرابط والمزامير والشطرنج وكلّ ملهوّ به والصلبان والأصنام وما أشبه ذلك من صناعات الأشربة الحرام وما يكون منه وفيه الفساد محضاً ولا يكون فيه ولا منه شيء من وجوه الصلاح فحرام تعليمه وتعلّمه والعمل به وأخذ الأجر عليه وجميع التقلّب فيه من جميع وجوه الحركات كلّها إلّا أن تكون صناعة قد تنصرف[1] الى جهات الصنايع وإن كان قد يتصرّف بها ويتناول بها وجه من وجوه المعاصي فلعلّه[2] لما فيه من الصلاح حلّ تعلّمه وتعليمه والعمل به ويحرم على من صرفه الى غير وجه الحقّ والصّلاح فهذا تفسير بيان وجه اكتساب معايش العباد وتعليمهم فى جميع وجوه إكتسابهم.

(وجوه إخراج الأموال وإنفاقها) امّا الوجوه الّتى فيها إخراج الأموال فى جميع وجوه الحلال المفترض عليهم ووجوه النوافل كلّها فأربعة وعشرون وجهاً منها سبعة وجوه على خاصّة نفسه وخمسة وجوه على من تلزمه نفسه وثلاثة وجوه ممّا تلزمه فيها من وجوه الدّين وخمسة وجوه ممّا تلزمه فيها من وجوه الصلات وأربعة أوجه ممّا تلزمه فيها النفقة من وجوه اصطناع المعروف فأمّا الوجوه الّتى تلزمه فيها النفقة على خاصّة نفسه فهى مطعمه ومشربه وملبسه ومنكحه ومخدمه وعطاؤه فيما يحتاج إليه من الاجراء على مرمّة متاعه أو حمله أو حفظه ومعنىً[3] يحتاج إليه من نحو منزله أو آلة من الآلات يستعين بها على حوائجه.

وأمّا الوجوه الخَمس الّتى تجب عليه النّفقة لمن تلزمه نفسه فعلى ولده ووالديه وامرأته ومملوكه لازم له ذلك فى حال العسر واليسر. وأمّا الوجوه الثلاثة المفروضة من وجوه الدّين

---

۱. تتصرّف ـ ئل. ۲. فلعلّة ما فيه من الصلاح ـ ئل خ.
۳. ومعنى مايحتاج اليه فبيّن نحو منزله ـ ئل.

شمشیر و نیزه و کمان و مانند آن از ابزارهای گوناگونی که در جهات صلاح و فساد از آن‌ها استفاده می‌شود و ابزار و کمک کار هر دو است. پس اشکالی نیست در آموزش و آموختن آن و مزد گرفتن بر آن و کار کردن با آن و در آن برای کسی که برای وی سودمند است از همهٔ مردم. و به کار گرفتن آن در جهات فساد و زیان‌آور، بر همهٔ مردم حرام است. و بر عالم و متعلّم، گناه و وزری نیست؛ چرا که منافع و مصلحت و دوام و پایداری [زندگی] مردم برتری دارد و همانا وزر و گناه آن بر کسی است که آن را در جهات فساد و حرام به کار می‌گیرد؛ برای این‌که خداوند تنها صنعتی را حرام کرده که از هر جهت حرام است و فساد محض از آن پدید می‌آید؛ مانند عود و نی و شطرنج و هر آلت لهو و صلیب و بت و آنچه شبیه آن است از ساختن نوشیدنی‌های حرام و آنچه از آن و در آن فساد محض خیزد و در آن و از آن هیچ سود و مصلحتی نباشد. پس آموزش و فراگیری و کار کردن با آن و مزد گرفتن بر آن و همهٔ تصرفات در آن از تمام گونه‌های حرکات، حرام است. مگر آن‌که صنعتی باشد که گاهی در جهت صنایع دیگر به کار می‌آید، هر چند گاهی نیز در جهت یکی از گناهان به کار گرفته و مصرف می‌شود. پس شاید به دلیل مصلحتی که در آن است، فراگیری و آموزش و کار کردن با آن حلال باشد. و بر کسی که در جهات نا حق و فساد آن را به کار می‌گیرد، حرام است. این است شرح بیان جهت به دست آوردن ضروریات زندگی بندگان و آموزش آنان در تمامی راه‌های کسب درآمد.

جهات هزینه و انفاق اموال

تمام جهات پرداخت [= هزینه کردن] اموال از واجب و مستحب حلال، بیست و چهار جهت است: هفت جهت آن مخصوص خود اوست؛ پنج جهت برای کسانی که بر او لازم است؛ سه جهت برای دین بر او لازم است؛ پنج جهت آن مربوط به ارتباط و نیکی به دیگران بر او لازم است و چهار جهت در کارهای نیک و مصروف بر وی لازم است.

جهاتی که در آن‌ها هزینه کردن برای شخص خودش لازم است، عبارت است از: خوراک و نوشیدنی و پوشاک و ازدواج و خدمتکار و اجرت‌هایی که در موارد مورد نیاز می‌پردازد؛ مانند اجرت تعمیر وسایل یا حمل یا نگهداری آن و سایر چیزهایی که به آن‌ها نیاز دارد؛ مانند خانه و ابزاری که در احتیاجاتش از آن استفاده می‌کند.

وجوه پنجگانه‌ای که واجب است نفقه بر کسانی که بر شخص او لازم است: پس [نفقه] فرزند و پدر و مادر و همسر و برده‌اش بر او لازم است ـ در حال تنگدستی و توانگری.

فالزّكاة المفروضة الواجبة فى كلّ عام والحجّ المفروض والجهاد فى ابّانه وزمانه. وامّا الوجوه الخَمس من وجوه الصّلات النوافل فصلة من فوقه وصلة القرابة وصلة المؤمنين والتّنفّل فى وجوه الصدقة والبرّ والعتق.

وأمّا الوجوه الأربع فقضاء الدَّيْن والعارية والقرض وإقراء الضيف واجبات فى السّنّة.

(مايحلّ للإنسان أكله) فأمّا ما يحلّ ويجوز للإنسان أكله ممّا أخرجت الأرض فثلاثة صنوف من الأغذية صنف منها جميع الحَبّ كلّه من الحنطة والشعير والأرز والحِمّص وغير ذلك من صنوف الحَبّ وصنوف السماسم وغيرها. كلّ شيء من الحَبّ ممّا يكون فيه غذاء الإنسان فى بدنه وقوته فحلال أكله وكلّ شيء تكون فيه المضرّة على الإنسان فى بدنه فحرام أكله إلّا فى حال الضرورة.

والصّنف الثّانى ممّا أخرجت الأرض من جميع صنوف الثّمار كلّها ممّا يكون فيه غذاء الإنسان ومنفعة له وقوته به فحلال أكله وما كان فيه المضرّة على الإنسان فى أكله فحرام أكله والصنف الثالث جميع صنوف البقول والنبات وكلّ شيء تنبت الأرض من البقول كلّها ممّا فيه منافع الإنسان وغذاء له فحلال أكله وماكان من صنوف البقول ممّا فيه المضرّة على الإنسان فى أكله نظير بُقول السموم القاتلة ونظير الدِّفلىٰ[1] وغير ذلك من صنوف السمّ القاتل فحرام أكله (وأمّا ما يحلّ أكله من لحوم الحيوان) فلحوم البقر والغنم والإبل وما يحلّ من لحوم الوحش وكلّ ما ليس فيه ناب ولاله مخلب وما يحلّ من أكل لحوم الطّير كلّها ما كانت له قانصة[2] فحلال أكله وما لم يكن له قانصة فحرام أكله ولا بأس بأكل صنوف الجراد (وامّا ما يجوز أكله من البيض) فكلّما اختلف طرفاه فحلال أكله وما استوى طرفاه فحرام أكله.

(وما يجوز أكله من صيد البحر) من صنوف السمك ما كان له قشور فحلال أكله وما لم يكون له قشور فحرام أكله (وما يجوز من الأشربة) من جميع صنوفها فما لا يغيّر العقل كثيره فلا بأس بشربه وكلّ شيء منها يغيّر العقل كثيره فالقليل منه حرام (وما يجوز من اللّباس) فكلّما أنبتت الأرض فلا بأس بلبسه والصلوة فيه وكلّ شيء يحلّ لحمه فلا بأس بلبس جلده الذكيّ منه وصوفه وشعره ووبره وإن كان الصوف والشعر والريش والوبر من الميتة

---

۱. الدِفلىٰ شجر مرّ أخضر ـ اللسان.

۲. القانصة للطّير بمنزلة المعدة للإنسان.

وجوه سه‌گانه‌ای که از وجوه دین واجب است: زکات واجبی که در هر سال پرداخت آن واجب است و حج واجب و جهاد در زمان مناسب.

وجوه پنج‌گانه از وجوه نیک مستحب: نیکی به ما فوق و نیکی به خویشان و نیکی به مؤمنان و بخشیدن در راه صدقه و نیکی و آزاد کردن بردگان.

وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی و عاریه و قرض دادن و پذیرایی از میهمان در سال، واجب است.

آنچه خوردنش برای انسان حلال است

سه گونه خوردنی از آنچه از زمین می‌روید، خوردنش برای انسان حلال و رواست: یکی از آن‌ها تمام دانه‌ها و حبوبات است؛ مانند گندم و جو و برنج و نخود و غیر آن از انواع حبوبات و گونه‌های کنجد و غیر آن. هر دانه‌ای که قوت و غذای بدن انسان را تأمین کند، خوردنش حلال است و هر چیزی که برای بدن انسان زیان‌آور باشد، خوردنش حرام است مگر در حال ناچاری.

نوع دوم از آنچه از زمین می‌روید، همهٔ اقسام میوه‌هاست که قوت غذای انسان را تأمین می‌کند و برای وی سود و نفع دارد، پس خوردنش حلال است و آنچه خوردنش برای انسان زیان‌آور است، خوردنش حرام است.

نوع سوم، همهٔ اقسام سبزی‌ها و گیاهان و هر چیزی که زمین می‌رویاند از تمامی سبزی‌ها و صیفی‌های خوراکی و سودمند برای انسان، پس خوردنش حلال است. و سبزی‌ها و صیفی‌هایی که خوردنش به زیان انسان است، نظیر سبزی‌های سمی کشنده و مانند خرزهره و غیر آن از انواع سم کشنده پس خوردنش حرام است.

آنچه از گوشت‌های حیوانات خوردنش حلال است

گوشت گاو و گوسفند و شتر و حیوانات وحشی حلال گوشت و هر حیوان بدون نیش و چنگال و پرندگان حلال گوشتِ دارای سنگدان، پس خوردنش حلال است و هر پرنده‌ای که سنگدان ندارد خوردنش حرام است و خوردن هرگونه ملخ اشکال ندارد.

و تخم‌هایی که خوردنش جایز است

هر تخمی که دو سویش با هم فرق داشته باشد، پس خوردنش حلال است و هر تخمی که دو سویش یکسان باشد، خوردنش حرام است.

صیدهای دریایی که خوردنش حلال است از انواع ماهی‌ها

آنچه پولک دارد، خوردنش حلال است و آنچه پولک ندارد، خوردنش حرام است.

نوشیدنی‌های حلال از تمام انواع آن

پس آنچه بسیارش عقل را دگرگون نکند، نوشیدنش اشکال ندارد و هرآنچه بسیارش عقل را دگرگون سازد، اندک آن [نیز] حرام است.

پوشاک حلال

هر چه زمین رویاند، پوشیدنش و نماز خواندن در آن اشکال ندارد و هر حیوانی که گوشتش حلال است، پوشیدن پوست ذبح شده و پشم و مو و کرکش اشکال ندارد، هر چند پشم و مو و پر و کرک

وغير الميتة ذكيّاً فلا بأس بلبس ذلك والصلاة فيه وكلّ شيء يكون غذاء الإنسان في مطعمه ومشربه أو ملبسه فلا تجوز الصلوة عليه ولا السجود إلّا ما كان من نبات الأرض من غير ثمر قبل أن يصير مغز ولا فإذا صار غزلاً فلا تجوز الصلاة عليه إلّا في حال ضرورة.

(امّا ما يجوز من المناكح) فأربعة وجوه نكاح بميراث ونكاح بغير ميراث ونكاح اليمين ونكاح بتحليل من المحلّل له من ملك من يملك وامّا ما يجوز من الملك والخدمة فستّة وجوه ملك الغنيمة وملك الشراء وملك الميراث وملك الهبة وملك العارية وملك الأجر فهذه وجوه ما يحلّ وما يجوز للإنسان انفاق ماله وإخراجه بجهة الحلال في وجوهه وما يجوز فيه التصرّف والتقلّب من وجوه الفريضة والنافلة. وسائل ۸٦/۱۷: ورواه المرتضىٰ في رسالة المحكم والمتشابه.

٥٨٤ ٢١٨٠٠ (۱۷) مستدرك ٦٥/١٣: محمّد بن إبراهيم النعماني في تفسيره عن ابن عقدة عن جعفر بن أحمد بن يوسف عن إسماعيل بن مهران عن الحسن بن علي ابن أبي حمزة عن إسماعيل بن جابر عن أبي عبدالله ﷺ عن أمير المؤمنين ﷺ انّه قال في حديث طويل فامّا ما جاء في القرآن من ذكر معايش الخلق وأسبابها فقد أعلمنا سبحانه ذلك من خمسة أوجه وجه الإشارة ووجه العمارة ووجه الإجارة ووجه التجارة ووجه الصدقات الى أن قال وأمّا وجه العمارة فقوله تعالى ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرضِ وَاستَعْمَرَكُمْ فيها﴾ فأعلمنا سبحانه أنّه قد أمرهم بالعمارة ليكون ذلك سبباً لمعايشهم بما يخرج من الأرض من الحَبّ والثّمرات وما شاكل ذلك ممّا جعله الله تعالى معايش للخلق الخبر.

٥٨٥ ٢١٨٠١ (۱۸) الدعائم ۱۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال الحلال من البيوع كلّ ما هو حلال من المأكول والمشروب وغير ذلك ممّا هو قوام للنّاس وصلاح ومباح لهم الإنتفاع به وما كان محرّماً أصله منهيّاً عنه لم يجز بيعه ولا شراؤه.

٥٨٦ ٢١٨٠٢ (۱۹) فقه الرضا ﷺ ۳۰۱: اعلم يرحمك الله انّ كلّ ما يتعلّمه العباد من أصناف الصنايع مثل الكتاب والحساب والتّجارة والنجوم والطبّ وساير الصّناعات والأبنية والهندسة والتّصاوير ما ليس فيه مثال الروحانيّين وأبواب صنوف الآلات الّتي يحتاج إليها ممّا فيه

آن از مردار یا غیر مردار ذبح شده باشد، پس پوشیدن آن و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.

و هر چه غذای انسان است در خوراک و نوشیدنی یا پوشاک، نماز خواندن و سجده کردن بر آن جایز نیست مگر از گیاهان بدون میوهٔ زمین پیش از آن‌که رشته و بافته شود، پس وقتی که رشته شد، نماز خواندن بر آن جایز نیست مگر در حال ناچاری.

نزدیکی کردن حلال با زنان، چهار جهت است: نزدیکی کردن از راه ارث، نزدیکی کردن از راه غیر ارث، نزدیکی از راه مالکیت و نزدیکی از راه حلال کردن از طرف کسی که برای او حلال کند. و آنچه از راه مالکیت و خدمتگزاری جایز است، شش وجه است: ملک غنیمت و ملک خرید و ملک میراث و ملک بخشش و ملک عاریه و ملک اجاره. پس این‌ها جهات حلال است و آنچه برای انسان هزینه کردن و انفاق آن در جهات حلال آن، جایز است و آنچه تصرف و دگرگونی در آن جایز است از وجوه واجب و مستحب.»

۵۸۴ (۱۷) اسماعیل بن جابر از امام صادق ؏ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ؏ در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود: «... آنچه در قرآن دربارهٔ ذکر ضروریات و وسایل زندگی مردم آمده است، پس به تحقیق خداوند ما را آگاه کرد که آن از پنج جهت است: جهت اشاره، جهت عمران و آبادانی و جهت اجاره و جهت بازرگانی و جهت صدقات... جهت آبادانی سخن خداوند در قرآن است، که فرمود:

او شما را از زمین پدید آورد و آبادانی آن را از شما خواست.

پس خداوند ما را آگاه کرد که آبادانی زمین را به مردم دستور داده است تا به وسیلهٔ آنچه از زمین به دست می‌آید ـ از حبوبات و میوه‌ها و شبیه آن، آنچه خداوند برای معیشت مردم قرار داده ـ سبب زندگانی مردم گردد... .»

۵۸۵ (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ؏ روایت می‌کند که فرمود:

«خرید و فروش‌های حلال [خرید و فروش]، هر چیز حلال است؛ از خوردنی و نوشیدنی و غیر آن، از هر چه پایه‌های زندگانی مردم بر آن استوار است و استفاده از آن بر ایشان مباح و به مصلحت است و آنچه اصلش حرام و مورد نهی است، خرید و فروشش جایز نیست.»

۵۸۶ (۱۹) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که ـ خدای تو را رحمت کند ـ هرآنچه بندگان از گونه‌های صنعت‌ها می‌آموزند، مثل نویسندگی و حسابداری و بازرگانی و نجوم و پزشکی و سایر صنعت‌ها و بنایی و مهندسی و نقاشیِ اجسام بی‌روح و ساختن انواع ابزار و آلاتی که مردم به آن‌ها نیاز دارند ـ از آنچه

منافع وقوام المعايش وطلب الكسب فحلال كلّه تعليمه والعمل به وأخذ الأجرة عليه وإن قد تصرف بها في وجوه المعاصي أيضاً مثل استعمال ما جعل للحلال ثمّ يصرف الى أبواب الحرام في مثل معاونة الظالم وغير ذلك من أسباب المعاصي مثل الإناء والأقداح وما أشبه ذلك ولعلّة ما فيه من المنافع جائز تعليمه وعمله وحرّم على من يصرفه الى غير وجوه الحقّ والصّلاح الّتي أمر الله بها دون غيرها، اللّهمّ إلّا أن يكون صناعة محرّمة أو منهيّاً عنها مثل الغناء وصنعة الامة[1] وبناء البيعة والكنائس وبيت النّار وتصاوير ذوي الأرواح على مثال الحيوان والروحاني ومثل صنعة الدّف والعود وأشباهه وعمل الخمر والمسكر والآلات الّتي لا تصلح في شيء من المحلّلات فحرام عمله وتعليمه ولا يجوز ذلك وبالله التوفيق.

۵۸۷ (۲۰) **وفي موضع آخر ۲۵۰**: اعلم يرحمك الله انّ كلّ مأمور به ممّا هو صلاح للعباد وقوام ۲۱۸۰۳
لهم في اُمورهم من وجوه الصّلاح الّذي لا يقيمهم غيره ممّا يأكلون ويشربون ويلبسون وينكحون ويملكون ويستعملون فهذا كلّه حلال بيعه وشراؤه وهبته وعاريته وكلّ أمر يكون فيه الفساد ممّا قد نهي عنه من جهة أكله وشربه ولبسه ونكاحه وإمساكه لوجه الفساد ممّا قد نهي عنه مثل الميتة والدّم ولحم الخنزير والرّبا وجميع الفواحش ولحوم السّباع والخمر وما أشبه ذلك فحرام ضارّ للجسم وفساد (فاسد ـ خ) للنفس.

۵۸۸ (۲۱) **وسائل ۹۸/۱۶**: محمّد بن الحسن في المجالس والأخبار بإسناده عن أبي ذرّ ﷺ في ۲۱۸۰۴
وصيّة النبيّ ﷺ أنّه قال يا أباذرّ من لم يبال من أين اكتسب المال لم يبال الله من اين أدخله النّار.[2]

۵۸۹ (۲۲) **كافي ۳۰۵/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن[3] محمّد بن خالد ۲۱۸۰۵
عن سعد بن سعد عن محمّد بن فضيل عن أبي الحسن ﷺ قال كلّ ما افتتح به الرجل رزقه فهو تجارة.

---

۱. الآلة ـ خ ـ وصنعة آلاته ـ البحار ـ والظاهر انّ نسخة البحار صحيحة.
۲. لم تجد هذه العبارة في حديث وصيّة النبيّ ﷺ لأبي ذر في أمالي الشيخ.
۳. محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن خالد ـ ئل.

سودمند و سبب استواری پایه‌های زندگانی و کسب درآمد است ـ پس آموزش و کار کردن و مزد گرفتن بر همهٔ آن‌ها حلال است؛ هر چند گاهی نیز در جهات گناه به کار گرفته شوند. مثل ساختن آنچه برای حلال قرار داده شده است و سپس در جهات حرام ـ مثل کمک به ستمگران و جهات دیگر گناه ـ مصرف می‌شود؛ مانند کاسه و قدح شبیه به آن. و به دلیل ـ منافع آن ـ آموزش و ساختن آن جایز است و بر کسی که آن را در غیر راه‌های حق و صلاح به کار می‌برد ـ که خداوند به آن‌ها دستور داده است ـ حرام است، نه در جهات دیگر. مگر آن‌که صنعت حرام و مورد نهی باشد؛ مانند غنا و ساختن وسایلش و ساختن کلیسا و کنیسه و آتشخانه و نقاشی موجودِ با روح ـ مثل حیوان و روحانی ـ و مثل ساختن دف و عود و مانند آن و ساختن شراب و مست کننده و وسایلی که شایستگی هیچ کار حلالی را ندارد، پس ساختن و آموزش آن حرام است و جایز نیست و توفیق از خداست».

۵۸۷ (۲۰) در جای دیگر کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که ـ خداوند تو را رحمت کند ـ هرآنچه بدان دستور داده شده که به مصلحت مردم است و پایه‌های کارهای‌شان بر آن استوار ـ از جهات مصلحتِ بدون جایگزین ـ از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و ازدواج و مالک شدن و به کار گرفتن، پس همهٔ این‌ها خرید و فروش و بخشش و عاریهٔ آن حلال است.

و هرآنچه در آن تباهی است و از جهت خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ازدواج و نگهداری برای جهت فساد، مورد نهی قرار گرفته است؛ مانند مردار و خون و گوشت خوک و رباخواری و تمامی زشتی‌ها و فواحش و گوشت درندگان و شراب و شبیه به آن، پس حرام است و به جسم زیان می‌رساند و نقش انسانی را تباه می‌کند.»

۵۸۸ (۲۱) در سفارش‌های پیامبر اکرمﷺ به ابوذر آمده است:

«ای ابوذر! هرکس باک نداشته باشد که از چه راهی مال به دست آورد، خداوند [نیز] باک ندارد از کجا او را وارد آتش کند.»[1]

۵۸۹ (۲۲) محمد بن فضیل روایت می‌کند که امام کاظمؑ فرمود:

«هر چیز که انسان [طلب] روزی‌اش را با آن آغاز کند، آن تجارت است.»

---

۱. این عبارت در سفارش‌های پیامبرﷺ به ابوذر در کتاب الامالی شیخ طوسی یافت نشد.

۵۹۰ ۲۱۸۰۶ (۲۳) **کافی** ۱۱۴/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۳۶۲/۶، **استبصار** ۶۳/۳: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال قال سمعت رجلاً يسئل [1] أبا الحسن الرضا عليه السلام فقال انّى أعالج الدقيق [2] وأبيعه والنّاس يقولون لا ينبغى فقال له الرضا عليه السلام وما بأسه، كلّ شىء ممّا يباع إذا اتّقى الله عزّ وجلّ فيه العبد فلا بأس (به ـ يب).

۵۹۱ ۲۱۸۰۷ (۲۴) **کافی** ۳۰۷/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن أبى الحسن عليه السلام قال سمعته يقول حيلة الرجل فى باب مكسبه.

۵۹۲ ۲۱۸۰۸ (۲۵) **کافی** ۱۱۳/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن القاسم بن يحيى عن جدّه الحسن بن راشد عن محمّد بن مسلم عن أبى عبدالله عليه السلام قال **فقيه** ۹۵/۳: قال أمير المؤمنين عليه السلام انّ الله عزّ وجلّ يحبّ المحترف الأمين ـ كا. **وفى** رواية أُخرى انّ الله تعالىٰ يحبّ المؤمن المحترف.

۵۹۳ ۲۱۸۰۹ (۲۶) **الدعائم** ۱۵/۲: عن رسول الله صلّى الله عليه وآله انّ رجلاً سأله فقال يا رسول الله انّى لست أتوجّه فى شىء إلّا حورفت فيه فقال أنظر شيئاً قد أُصبت فيه مرّة فالزمه قال القرظ قال فالزم القرظ [3] **وتقدّم** فى رواية ابن عبّاس (٤) من باب (١٠) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحج ج ١٢ قوله صلّى الله عليه وآله من اكتسب مالاً حراماً لم يقبل الله منه صدقة ولا عتقاً ولا حجّاً ولا اعتماراً وكتب الله عزّ وجلّ له بعدد أجر ذلك أوزاراً وما بقى منه بعد موته كان زاده الى النّار ومن قدر عليها وتركها مخافة الله كان فى محبّه الله ورحمته ويؤمر به الى الجنّة، ولاحظ ساير أحاديث الباب فانّ فيها ما يناسب ذلك. **وفى** رواية ثابت (١) من باب (٥٦) جملة من الحقوق من أبواب جهاد النّفس ج ١٧ قوله عليه السلام وأمّا حقّ مالك فأن لا تأخذه إلّا من حلّه ولا تنفقه إلّا فى وجهه. **وفى** رواية آدم (٤٢) من باب (٦٤) مكارم الأخلاق قوله عليه السلام المؤمن من طاب مكسبه. **وفى** أحاديث باب (٣) الإجمال فى الطلب من أبواب طلب الرّزق ج ٢٢ ما يناسب ذلك. **ويأتى** فى أحاديث الباب التّالى وكثير من الأبواب الآتية ما يدلّ على ذلك.

---

١. سأل ـ يب.   ٢. الرقيق فابيعه ـ يب صا.   ٣. القرظ ورق السلم يدبغ به ـ المنجد.

۵۹۰ (۲۳) **ابن فضال** می‌گوید: «شنیدم مردی از امام رضاعلیه السلام می‌پرسید: من آرد را [با الک کردن] اصلاح می‌کنم و می‌فروشم و مردم می‌گویند این کار روا نیست! امامعلیه السلام فرمود: چه اشکال دارد؟ هر چیزی که خرید و فروش می‌شود، هنگامی که انسان پروای از خدا داشته باشد، اشکالی ندارد.»

۵۹۱ (۲۴) **وشّا از امام کاظم**علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«راه چارهٔ انسان در کار و کسب اوست.»

۵۹۲ (۲۵) **محمد بن مسلم از امام صادق**علیه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنانعلیه السلام فرمود: «به راستی خداوند انسان شاغلِ امین را دوست دارد.»

و در حدیث دیگری فرمود: «به راستی خداوند تعالی، مؤمن شاغل را دوست دارد.»

۵۹۳ (۲۶) شخصی به **پیامبر اکرم**ﷺ گفت: «ای رسول خداﷺ! من به هیچ کاری رو نمی‌آورم، مگر این‌که در آن کار [موفّق نمی‌شوم و] به هدف نمی‌رسم و درآمد کافی به دست نمی‌آورم!

پیامبرﷺ فرمود: بنگر کاری را که یکبار درست انجام دادی، پس همان را ادامه بده! آن مرد گفت: دباغی!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: پس دباغی را ادامه بده!»

در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «هرکس مال حرامی به دست آورد، خداوند هیچ صدقه و برده آزاد کردن و حج و عمره‌ای را از وی نمی‌پذیرد و به تعداد پاداش این‌ها برایش گناه می‌نویسد و هرآنچه از آن مال پس از مرگش باقی بماند، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود. و هرکس بتواند مال حرامی به دست آورد و از بیم خداوند آن را رها کند، در محبت و مهربانی خداوند خواهد بود و دستور داده می‌شود او را به بهشت ببرند.»[1]

و سایر احادیث آن باب را نیز بنگر که با موضوع بحث ما مناسبت دارد.

و در حدیث ثابت گذشت: «... و حق مالت این است که آن را جز از راه حلال به دست نیاوری و جز در راه [صحیح] خودش مصرف نکنی.»[2]

در حدیث آدم گذشت: «مؤمن کسی است که راه کسب درآمدش پاک باشد.»[3]

و در احادیث باب ۳ از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب آینده و بسیاری از باب‌های آینده مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد.

---

۱. باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، حدیث ۴.

۲. باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.

۳. باب ۶۴ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۴۲.

(۲)

باب عدم حلّيّة ما يشترى بالمكاسب المحرّمة إذا اشترى بعين المال وعدم جواز الصّدقة والإنفاق منها في النّفقات والطّاعات وحكم إختلاطه بالحلال وإشتباهه

قال الله تعالىٰ في سورة البقرة (۲): ۲۶۷: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾.

۵۹۴ ۳۱۸۱۰ (۱) **كافي ۱۲۵/۵**: محمّد بن يحيى قال **تهذيب ۳۶۹/۶**: كتب محمّد بن الحسن (الصفّار ـ يب) الى أبي محمّد ﷺ رجل اشترى (من رجل ـ كا) ضيعة أو خادماً بمال أخذه من قطع الطّريق أو من سرقة هل يحلّ له ما يدخل عليه من ثمرة هذه الضيعة أو يحلّ له أن يطأ هذا الفرج الّذي اشتراه من السرقة[۱] أو من قطع الطريق فوقّع عليه السلام لا خير في شيء أصله حرام ولا يحلّ استعماله. **استبصار ۶۷/۳**: الصفّار قال كتبت الى أبي محمّد الحسن ﷺ رجل اشترى (وذكر مثله).

۵۹۵ ۳۱۸۱۱ (۲) **تهذيب ۳۸۶/۶، استبصار ۶۷/۳**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن عيسى عن عبيدالله[۲] بن المغيرة عن إسماعيل السكوني عن جعفر عن أبيه عن آبائه ﷺ قال لو انّ رجلاً سرق ألف درهم فاشترى بها جارية أو أصدقها المرأة[۳] فإنّ الفرج له حلال وعليه تبعة المال. **تهذيب ۲۱۵/۸**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس بن معروف عن اليعقوبي عن موسى بن عيسى عن محمّد بن ميسرة عن أبي الجهم عن السّكوني عن أبي عبدالله ﷺ عن أبيه عن عليّ ﷺ قال لو انّ رجلاً (وذكر مثله). **الجعفريّات ۱۰۷**: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه انّ عليّاً ﷺ قال لو انّ رجلاً (وذكر نحوه وزاد قوله وهو آثم).

۵۹۶ ۳۱۸۱۲ (۳) **نهج البلاغة ۵۷**: ومن كلام له ﷺ فيما ردّه على المسلمين من قطائع عثمان ـ والله لو وجدته قد تُزوّج به النساء ومُلِكَ به الإماء لرددته فانّ في العدل سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه أضيق.

---

۱. من سرقة ـ يب صا.　۲. عبدالله ـ صا.　۳. امرأة ـ يب ۲۱۵ صا.

باب ۲
حلال نبودن آنچه باکسب حرام خریده شده
و عدم جواز صدقه و انفاق آن و حکم اختلاط آن با مال حلال

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، از بخشش‌های پاک و خوب درآمدهای‌تان و از آنچه از زمین برای شما بیرون آوردیم، انفاق کنید! و برای انفاق، پلید و ناپاک را بر نگزینید و حال آن‌که خود نیز با میل و بدون چشم‌پوشی، آن را نمی‌گیرید. و بدانید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.[1]

۵۹۴ (۱) محمد بن حسن صفار به امام هادی﵇ نوشت: «شخصی با پول راهزنی یا دزدی، مزرعه یا کنیزی می‌خرد. آیا محصولات آن مزرعه و نزدیکی با آن کنیزی که با پول راهزنی و دزدی خریده، بر وی حلال است؟

امام﵇ در پاسخ مرقوم فرمود:

در چیزی که اصل و ریشه‌اش حرام است، خیری نیست و به کار بردنش [نیز] جایز نیست.»

۵۹۵ (۲) اسماعیل سکونی از امام صادق﵇ از پدرش از نیاکانش﵇ روایت می‌کند که فرمود:

«اگر مردی هزار درهم سرقت کند و با آن کنیزی بخرد یا مهریهٔ همسرش قرار دهد، آمیزش با آن برای وی حلال است و مسؤولیت آن مال بر اوست.»

در حدیث دیگری از حضرت علی﵇ نظیر حدیث گذشته آمده است و در پایان این جمله افزوده شده است: «و او گناهکار است.»

۵۹۶ (۳) علی﵇ در نهج البلاغه ـ در مورد بازگرداندن بخشش‌های عثمان ـ فرمود: «به خدا سوگند! حتی اگر آن [مال‌ها] را در حالی بیابم که به وسیلهٔ آن‌ها با زنان ازدواج شده و کنیزان تصاحب گردیده، آن‌ها را باز می‌گردانم؛ زیرا در عدالت گسترش و آرامش است و هرکس عدالت او را در تنگنا قرار دهد، ظلم بر او سخت‌تر و تنگ‌تر است.»

---

۱. بقره ۲/۲۶۷.

۵۹۷ ۲۱۸۱۳ (۴) مجمع البيان ۳۸۰/۱: روى عن أبى عبدالله ﷺ (فى قوله تعالى وَلاَ تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ) إنّها نزلت فى أقوام لهم أموال من ربا الجاهليّة وكانوا يتصدّقون منها فنهاهم الله عن ذلك وأمر بالصّدقة من الطيّب الحلال.

۵۹۸ ۲۱۸۱۴ (۵) مستدرك ۶۸/۱۳: كتاب عاصم بن حميد الحنّاط عن أبى عبيدة الحذّاء عن أبى جعفر ﷺ قال قال رسول اللهﷺ فى حديث لا يعجبك أمرأ أصاب مالاً من غير حلّه فإن أنفق منه لم يقبل منه وما بقى كان زاده الى النّار.

۵۹۹ ۲۱۸۱۵ (۶) العوالى ۱۱۰/۲: عن جابر عن رسول اللهﷺ انّه قال لعن الله الخمر وشاربها وعاصرها وساقيها وبايعها وآكل ثمنها فقام إليه أعرابى وقال يا رسول الله انّى كنت رجلاً هذه تجارتى فحصل لى مال من بيع الخمر فهل ينفعنى المال إن عملت به طاعة فقالﷺ لو أنفقته فى حجّ أو جهاد لم يعدل عندالله جناح بعوضة إنّ الله لا يقبل إلاّ الطيّب.

وتقدّم فى أحاديث باب (۴) إستحباب الزكوة من الطيّبات من أبواب زكوة الغلّات، ج ۹ وباب (۳۰) تأكّد استحباب الصدقة بأحبّ الأشياء وعدم جوازها بالمال الحرام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق فى المال ج ۹ ما يدلّ على ذلك. وكذا فى أحاديث باب (۱۰) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحجّ ج ۱۲.

وفى رواية عبد الأعلى (۳۸) من باب (۴۲) تحريم البخل من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷ قوله ﷺ إنّ البخيل من كسب مالاً من غير حلّه وأنفقه فى غير حقّه. وفى رواية إسمٰعيل (۱۸) من باب (۳) أنّ المعروف يصنع مع كلّ أحد من أبواب فعل المعروف ج ۱۸ قوله ﷺ ولو أخذوا ما نهاهم الله عنه فأنفقوه فيما أمرهم الله ما قبله منهم حتّىٰ يأخذوه من حقّ وينفقوه فى حقّ. وفى أحاديث الباب المتقدّم ما يدلّ علىٰ ذلك.

ويأتى فى رواية حديد (۷) من باب (۳۹) تحريم اعانة الظالمين قوله ﷺ ولم يأجره على شىء (من مال الظالم) ينفقه فى حجّ ولا عتق ولا برّ. وفى رواية عبدالله بن سليمان (۱) من باب (۴۱) ما ينبغى للوالى العمل به قوله ﷺ ولتكن جوائزك وعطاياك ووو (إلىٰ أن قال) والهديّة الّتى تهديها الى الله ﷻ والىٰ رسولهﷺ من أطيب كسبك.

ولاحظ باب (۴۲) انّ جوائز عمّال السلطان وطعامهم حلال إلّا أن يعلم أنّها حرام بعينها.

(۴) در تفسیر این آیه: و پلید و ناپاک را برای انفاق بر نگزینید، از امام صادقعليه السلام روایت شده ۵۹۷
که فرمود:

«این آیه دربارهٔ گروه‌هایی نازل شد که اموالی از ربای زمان جاهلیت در اختیار داشتند و از آن‌ها صدقه می‌دادند؛ پس خداوند آنان را از این کار باز داشت و دستور داد از مال پاک و حلال صدقه دهند.»

(۵) ابو عبیده حذّا از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که رسول خداﷺ در بخشی از یک حدیث فرمود: ۵۹۸

«تو را به شگفتی و تحسین وا ندارد، کسی که از راه حرام مالی به دست می‌آورد؛ زیرا اگر از آن انفاق کند، از وی پذیرفته نیست و آنچه باقی گذارد، توشهٔ وی به سوی آتش خواهد بود.»

(۶) جابر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۵۹۹

«خداوند شراب و نوشنده و افشرنده و ساقی و فروشنده و خورندهٔ پولش را لعنت کند. (لعنت کرد).

عرب بیابانگردی به پا خاست و گفت: ای رسول خداﷺ! من کسی بودم که شراب تجارتم بود و از فروش آن مالی به دست آوردم. اگر این مال را در راه اطاعت خدا مصرف کنم، آیا به حال من سودمند است؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: [حتی] اگر آن را در راه حج و جهاد مصرف کنی به اندازهٔ بال پشه‌ای نزد خداوند ارزش ندارد؛ زیرا خداوند جز پاکیزه را نمی‌پذیرد!»

در احادیث باب ۴ از باب‌های زکات غلّات و باب ۳۰ از باب‌های حقوق مالی مستحب موکد و باب ۱۰ از باب‌های وجوب حج، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث عبد الاعلی گذشت: «به راستی بخیل کسی است که مالی را از راه غیر حلال به دست آورد و در ناحق مصرف کند.»[1]

و در حدیث اسماعیل گذشت: «و اگر اموال مورد نهی خداوند را بگیرند و در راه دستورهای خداوند مصرف کنند، از آنان نمی‌پذیرد، تا این‌که [مال را] از راه حق به دست آورند و در راه حق انفاق کنند.»[2]

و در احادیث باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث حدید از امام صادقعليه السلام خواهد آمد: «کسی که بخشی از مال به دست آمده از ستمگران را در راه حج و برده آزاد کردن و نیکی انفاق کند، خداوند او را پاداشی نمی‌دهد.»[3]

و در حدیث عبدالله بن سلیمان از امام صادقعليه السلام خواهد آمد:

«جایزه‌ها و بخشش‌ها و... و هدیه‌ای که به سوی خدا و پیامبرشﷺ تقدیم می‌کنی، باید از پاک‌ترین درآمدهایت باشد.»[4]

---

۱. باب ۴۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳۸.

۲. باب ۳ از باب‌های انجام کارهای پسندیده، حدیث ۱۸.

۳. ۳۲۸/۲۲ باب ۳۹ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۷.

۴. ۳۶۸/۲۲ باب ۴۱ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱.

وفي رواية الدعائم (١) من باب (٣٢) جواز وطى الأمة الّتى تشترىٰ بمال حرام إلّا أن يشترى بعين المال من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ قوله من سرق مالاً فأصدقه امرأةً أو اشترى به جارية كان الفرج له حلالاً وعليه تبعة المال وإثمهُ.

(٣)

باب تحريم بيع الخمر وثمنه وشرائه وغرسه وعصره وحمله وحكم ثمنه إذا عصره الغلام خمراً ثمّ باعه

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢١٩: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾.

المائدة (٥): ٩٠ و ٩١: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٠٠ ٢٦٨١٦ (١) كافى ٥/ ٢٣٠: على بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل ترك غلاماً له في كَرم له يبيعه عنباً أو عصيراً فانطلق الغلام فعصر (ه ـ يب) خمراً ثمّ باعه قال لا يصلح ثمنه ثمّ قال انّ رجلاً من ثقيف أهدى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله راويتين من خمر (بعد ما حرمت ـ يب) فأمر بهما رسول الله صلى الله عليه وآله فاهريقتا وقال إنّ الّذى حرّم شربها (قد ـ يب) حرّم ثمنها ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام إنّ أفضل خصال هٰذه الّتى باعها الغلام أن يتصدّق بثمنها. تهذيب ٧/ ١٣٦: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن محمّد عن أبي عبدالله عليه السلام وصفوان وفضالة عن العلا عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في رجل ترك (وذكر مثله).

٦٠١ ٢٦٨١٧ (٢) كافى ٥/ ٢٣١: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن على عن أبان عن أبي أيّوب قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام رجل أمر غلامه أن يبيع كرمه عصيراً فباعه خمراً ثمّ أتاه بثمنه فقال إنّ أحبّ الأشياء إليّ أن يتصدّق بثمنه.

و باب ۴۲ را بنگر[1] و در حدیث دعائم آمده است: «هرکس مالی را سرقت کند و آن را مهریهٔ زنی قرار دهد یا با آن کنیزی بخرد، آمیزش با آن برایش حلال است و مسؤولیت مال و گناهش بر اوست.»[2]

باب ۳

حرمت خرید و فروش و ثمن و کاشتن و آبگیری و حمل و نقل، به جهت خمر

خداوند متعال می‌فرماید:

از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند. بگو: گناه بزرگی در آن‌هاست و برای مردم سودمند است و گناهشان از سودشان بزرگ‌تر است.[3]

ای کسانی که ایمان آوردید، همانا شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قمار پلید و از کار شیطان هستند، پس از آن‌ها دوری کنید، باشد که رستگار شوید!

همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی ایجاد کند و از یاد خدا و از نماز بازتان دارد، پس آیا شما پایان نمی‌دهید؟[4]

۶۰۰ (۱) شخصی یکی از غلامانش را در تاکستانش گذاشت تا انگور یا آب انگور بفروشد. غلام انگور را به شراب تبدیل کرد و فروخت. دربارهٔ این ماجرا محمد بن مسلم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«پول آن شایسته نیست! آن‌گاه امامؑ فرمود:

پس از حرمت شراب، مردی از قبیلهٔ ثقیف دو مشک شراب برای پیامبر اکرمﷺ هدیه آورد. رسول خداﷺ دستور داد آن‌ها را ریختند و فرمود: آن کسی که شراب را حرام کرده، البته ثمن آن را [نیز] حرام کرده است.

سپس امامؑ فرمود: بی‌گمان برترین کار با آنچه غلام فروخته این است که ثمن آن را صدقه دهد.»

۶۰۱ (۲) ابو ایوب به امام صادقؑ عرض کرد: «شخصی به غلامش دستور داد انگورهایش را بفشارد و آب آن‌ها را بفروشد. غلام آن‌ها را به شراب تبدیل کرد و فروخت. آن‌گاه ثمن آن را نزد صاحبش آورد.

امامؑ فرمود: محبوب‌ترین کار نزد من این است که ثمن آن را صدقه بدهد.»

---

۱. ۴۰۸/۲۲. ۲. باب ۳۲ ازدواج بردگان، حدیث ۱. ۳. بقره ۲۱۹/۲.

۴. مائده ۹۰/۵ـ۹۱.

٦٠٢ ٣٦٨١٨ (٣) مستدرك ١٨٢/١٣: القطب الراوندي في لبّ اللّباب أهدى تميم الداري راوية من خمر إلى النّبيّ صلّی الله علیه وآله فقال صلّی الله علیه وآله هي حرام قال أفلا أبيعها وانتفع بثمنها فقال لعن الله اليهود انطلقوا إلى ما حرّم الله عليهم من شحوم البقر والغنم فأذابوها وجعلوها أهالة[1] فباعوها واشتروا به ما يأكلون وإنّ الخمر حرام وثمنها حرام.

٦٠٣ ٣٦٨١٩ (٤) فقيه ٤/٤: أمالي الصّدوق ٣٤٦: (باسنادهما المتقدّم في باب (٤٥) كراهة الصلاة عند طلوع الشمس وعند غروبها من أبواب مواقيت الصلوة ج ٤ عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب علیه السلام في حديث مناهي النّبيّ صلّی الله علیه وآله) ونهى صلّی الله علیه وآله عن بيع النرد[2] وأن يشترى الخمر وأن يسقى[3] الخمر وقال علیه السلام لعن الله الخمر وغارسها وعاصرها وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها وآكل ثمنها وحاملها والمحمولة إليه. الدّعائم ١٣١/٢: عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ رسول الله صلّی الله علیه وآله قال الخمر حرام ولعن الخمر بعينها وعاصرها ومعتصرها (وذكر مثله).

٦٠٤ ٣٦٨٢٠ (٥) فقيه ٤٠/٤: وقال أبي علیه السلام في رسالته اليّ اعلم أنّ أصل الخمر من الكرم الى أن قال وانّ الله تبارك وتعالى حرّم الخمر بعينها وحرّم رسول الله صلّی الله علیه وآله كلّ شراب مسكر ولعن الخمر وغارسها وحارسها وحاملها والمحمولة إليه وبائعها ومشتريها وآكل ثمنها وعاصرها وساقيها وشاربها.

٦٠٥ ٣٦٨٢١ (٦) مستدرك ١٨٣/١٣: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب عن النّبيّ صلّی الله علیه وآله انّه قال لعن الله الخمر وعاصرها ومعتصرها وساقيها وشاربها وحاملها والمحمولة إليه.

٦٠٦ ٣٦٨٢٢ (٧) كافي ٤٢٩/٦: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن سالم عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال لعن رسول الله صلّی الله علیه وآله في الخمر عشرة غارسها وحارسها وبايعها ومشتريها وشاربها والآكل ثمنها وعاصرها وحاملها والمحموله إليه وساقيها. الخصال ٤٤٤: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن أحمد بن النضر الخزّاز عقاب الأعمال ٢٩١: حدّثني الحسين بن أحمد عن أبيه عن محمّد بن أحمد عن علي بن إسماعيل عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر (الجعفي ـ خصال) عن أبي جعفر علیه السلام نحوه.

---

١. الأهالة بكسر الهمزة الشحم المذاب وقيل دهن يؤتدم به وقيل الدسم الجامد.
٢. ونهى عن بيع الخمر ـ أمالي. ٣. تسقى ـ أمالي.

۶۰۲ (۳) تمیم‌داری مشک شرابی برای پیامبر اکرمﷺ هدیه آورد. آن حضرت فرمود: «شراب حرام است!

تمیم گفت: آیا آن را نفروشم و از ثمن آن بهره‌مند شوم؟

پیامبرﷺ فرمود: خداوند یهود را لعنت کند! آنان به سوی پیه‌های گاو و گوسفند که خداوند بر ایشان حرام کرده بود ـ روی آوردند و آن‌ها را ذوب و به روغن تبدیل کردند، آن‌گاه آن را فروختند و با ثمن آن مواد خوراکی خریدند. به راستی شراب حرام است و ثمن آن [نیز] حرام است!»

۶۰۳ (۴) امیر مؤمنان‌ؑ ـ در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ ـ روایت می‌کند:

«و پیامبر اکرمﷺ از فروش نرد و خرید (و فروش) شراب و نوشاندن شراب نهی کرد و فرمود: خداوند شراب و نشانندهٔ [درختِ] آن و سازنده و نوشنده و ساقی و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کند (یا لعنت کرد).»[۱]

امام صادقؑ از پدرش از نیاکانشؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«شراب حرام است و خداوند به طور ویژه شراب را لعنت کرد و سازندهٔ آن و کسی که برایش ساخته شده است...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۰۴ (۵) مرحوم صدوق می‌گوید: «پدرم در نامه‌ای به من نوشت: بدان که اصل شراب از انگور است... و خداوند ـ تبارک و تعالی ـ تنها شراب را حرام کرد و پیامبر اکرمﷺ هر نوشیدنی مست کننده‌ای را حرام کرد و شراب و نشانندهٔ [درخت] آن و نگهبان و حمل کننده و حمل شده به سویش و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و سازنده و نوشاننده و نوشنده‌اش را لعنت کرد.»

۶۰۵ (۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند شراب و افشرنده و فشرده شده برایش [و سازنده و ساخته شده برایش] و نوشاننده [= ساقی] و نوشنده و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کند (لعنت کرد).»

۶۰۶ (۷) جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ شراب ده [گروه] را لعنت کرد: نشانندهٔ [درخت] آن، نگهبان آن، فروشنده، خریدار، نوشنده، خورندهٔ ثمن آن، افشرنده، حمل کننده، حمل شده به سویش و نوشانندهٔ آن.»

---

۱. این حدیث در باب ۴۵ از باب‌های اوقات نماز آمده است.

۶۰۷ ۲۱۸۲۳ (۸) كافي ۳۹۸/۶: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۱۰۴/۹: الحسين بن سعيد عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عليهم السلام قال لعن رسول الله صلى الله عليه وآله الخمر وعاصرها ومعتصرها وبائعها ومشتريها وساقيها وآكل ثمنها وشاربها وحاملها والمحمولة إليه.

۶۰۸ ۲۱۸۲۴ (۹) فقه الرضا عليه السلام ۲۷۹: اعلم يرحمك الله انّ الله تبارك وتعالى حرّم الخمر بعينه وحرّم رسول الله صلى الله عليه وآله كلّ شراب مسكر ولعن رسول الله صلى الله عليه وآله الخمر وغارسها وعاصرها (وذكر نحوه وزاد قوله والمتحوّل فيها[1] فهي ملعونة شراب لعين وشاربها اللعناء.

۶۰۹ ۲۱۸۲۵ (۱۰) المقنع ۱۵۲: اعلم انّ الله تبارك وتعالى حرّم الخمر بعينها وحرّم رسول الله صلى الله عليه وآله كلّ شراب مسكر ولعن بايعها ومشتريها وآكل ثمنها وساقيها وشاربها.

۶۱۰ ۲۱۸۲۶ (۱۱) مستدرك ۱۸۳/۱۳: جامع الأخبار عن النبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال من شرب الخمر في الدّنيا سقاه الله تعالى يوم القيامة من سمّ الاساود ومن سمّ العقارب شربة يتساقط لحم وجهه في الإناء قبل أن يشربها فإذا شربها تفسّخ لحمه وجلده كالجيفة يتأذّىٰ به أهل الجمع ثمّ يؤمر به الىٰ النّار الأ وشاربها وساقيها وعاصرها ومعتصرها وبايعها ومبتاعها وحاملها والمحمولة إليه وآكل ثمنها سواء في عارها وإثمها ولا يقبل[2] الله تعالى منهم صلوة ولا صوماً ولا حجّاً ولا عمرة حتّى يتوب وكان حقّاً على الله أن يسقيه بكلّ جرعة في الدّنيا شربة من صديد جهنّم ـ إلى أن قال ـ ألا ومن باعها و [من] اشتريها لغيره (أ ـ خ) واعتصرها لم يقبل الله تعالى منه صلوة ولا حجّاً ولا اعتماراً ولا صوماً حتّى يتوب منها الخبر. وتقدّم في أحاديث باب (۷) نجاسة الخمر من أبواب النجاسات ج ۲ ما يناسب ذٰلك. وفي أحاديث باب (۷۷) شرائط الذمّة وأخذ الجزية من أبواب الجهاد ج ۱۶ ما يدلّ علىٰ ذٰلك. وفي غير واحد من أحاديث باب (۱۱) الكبائر من الذّنوب من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ وأحاديث باب (۱) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يناسب الباب. ويأتي في أحاديث باب (۷) انّ الكافر إذا باع خمراً أو خنزيراً فأسلم جاز له قبض الثمن وباب (۱۰) ماورد في

---

۱. والمتحرّك والمتحوّل فيها ـ ك.

۲. اسقط جامع الأخبار في الطبع الجديد ص ۴۲۶ من قوله ولا يقبل الله تعالى منهم صلوة الخ ولٰكن اثبتها في الطبع القديم ص ۱۵۱.

۶۰۷ (۸) زید بن علی؊ از نیاکانش؊ روایت می‌کند:

«پیامبر اکرم؊ شراب و افشرنده و فشرده شده برایش [سازنده و ساخته شده برایش] و فروشنده و خریدار و نوشاننده و خورندهٔ ثمن آن و نوشنده و حمل کننده و حمل شده به سویش را لعنت کرد.»

۶۰۸ (۹) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که ـ خداوند تو را رحمت کند ـ خداوند ـ تبارک و تعالی ـ تنها شراب را حرام کرد و پیامبر اکرم؊ هر نوشابهٔ مستی‌آوری را. و پیامبر؊ شراب و نشاننده و سازنده و... تصرف کننده در آن را لعنت کرد؛ پس شراب ملعون است، نوشابه ملعون است و نوشندگانش لعنت شدگانند.»

بخش میانی حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۰۹ (۱۰) در کتاب المقنع آمده است:

«بدان که ـ خداوند تبارک و تعالی ـ تنها شراب را حرام کرد و رسول خدا؊ هر نوشابهٔ مستی‌آوری را. و فروشنده و خریدار و خورندهٔ ثمن آن و نوشاننده و نوشنده‌اش را لعنت کرد.»

۶۱۰ (۱۱) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرم؊ روایت شده که فرمود:

«هرکس در دنیا شراب نوشد، خداوند تعالی در قیامت از زهر مارهای سیاه و کژدم‌ها شربتی به او می‌نوشاند که پیش از نوشیدن، گوشت‌های چهره‌اش در ظرف می‌ریزد و پس از نوشیدن گوشت وپوستش ـ همانند مردار ـ از هم می‌پاشد [و بوی تعفن وی] اهل قیامت را می‌آزارد، آن‌گاه دستور داده می‌شود او را در آتش افکنند.

آگاه باش که نوشنده و نوشاننده و افشرنده و فشرده شده برایش [سازنده و ساخته شده برایش] و فروشنده و خریدار و حمل کننده و حمل شده به سویش و خورندهٔ ثمن آن در ننگ و رسوایی و گناه یکسان است و خداوند هیچ نماز و روزه و حج و عمره‌ای را از آنان نمی‌پذیرد تا توبه کند و حق خداوند است که در برابر هر جرعهٔ شراب در دنیا، شربتی از صدید [= چرک] دوزخ بنوشاند...

بدان که خداوند از فروشنده و خریدار آن برای دیگران و سازندهٔ شراب، هیچ نماز و حج و عمره و روزه‌ای را نمی‌پذیرد تا این‌که از آن توبه کند و باز گردد...»

در احادیث باب ۷ از باب‌های نجاسات و احادیث باب ۷۷ از باب‌های جهاد و احادیث متعددی از باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس و احادیث باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث گذشت.

و در احادیث باب ۷ و ۱۰ از همین ابواب و باب ۵ از باب‌های مهریه و باب حرمت نوشیدن شراب از باب‌های نوشابه‌ها، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

أنواع السحت ما يدلّ علىٰ ذٰلك. وكذا في أحاديث باب (٥) عدم جواز جعل المسلمين الخمر مهراً من أبواب المهور ج ٢٦ وباب حرمة شرب الخمر من أبواب الأشربة ج ٢٩.

(٤)

باب تحريم بيع الفقّاع

٦١١ ٣١٨٢٧ (١) كافي ٦/٤٢٤: محمّد بن يحيى وغيره عن تهذيب ٩/١٢٤، استبصار ٤/٩٥: محمّد بن أحمد (بن يحيىٰ ـ يب صا) عن أحمد بن الحسين[1] عن محمّد[2] بن إسماعيل عن سليمان بن جعفر[3] قال قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السلام ما تقول في شرب الفقّاع فقال (هو ـ يب صا) خمر مجهول يا سليمان فلا تشربه أما (انّه[4] كا) يا سليمان لو كان الحكم لي والدّار لي لجلدت شاربه ولقتلت بايعه. مستدرك ١٣/١٨٤: الشيخ الطوسي في رسالة تحريم الفقّاع أخبرني جماعة عن أحمد بن محمّد بن يحيى عن أحمد بن الحسين عن محمّد بن إسماعيل عن سليمان بن جعفر نحوه.

٦١٢ ٣١٨٢٨ (٢) كافي ٦/٤٢٢: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن إسماعيل عن سليمان بن جعفر الجعفري قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الفقّاع فقال هو خمر مجهول فلا تشربه يا سليمان لو كان الدّار لي أو الحكم لقتلت بايعه ولجلدت شاربه.

٦١٣ ٣١٨٢٩ (٣) مستدرك ١٣/١٨٤: الشيخ الطوسي في رسالة تحريم الفقّاع أخبرني جماعة عن أحمد بن محمّد بن يحيى عن أبيه وأحمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الوشّاء قال كتبت إليه يعني الرّضا عليه السلام أسئله عن الفقّاع فكتب حرام وهو خمر ومن شربه كان بمنزلة شارب الخمر قال وقال لي أبو الحسن عليه السلام لو انّ الدّار لي لقتلت بايعه ولجلدت شاربه.

٦١٤ ٣١٨٣٠ (٤) كافي ٦/٤٢٣: محمّد بن يحيىٰ وغيره عن محمّد بن أحمد عن الحسين بن عبدالله القرشي عن رجل من أصحابنا عن أبي عبدالله النّوفلي عن زاذان عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال لو أنّ لي سلطاناً علىٰ أسواق المسلمين لرفعت عنهم هٰذه الخمرة ـ يعني الفقّاع ـ.

---

١. الحسن ـ صا. ٢. علي ـ صا. ٣. حفص ـ يب.
٤. انّا ـ صا.

باب ۴

حرمت خرید و فروش آبجو

(۱) سلیمان بن جعفر به امام رضا ﷺ عرض کرد: «نظرتان دربارهٔ آبجو چیست؟ ۶۱۱
امام ﷺ فرمود: آن شرابی است ناشناخته! ای سلیمان، آن را ننوش. آگاه باش، ای سلیمان! که اگر حکومت و خانه [کشور] در اختیار من بود، نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم و فروشنده‌اش را می‌کشتم.»

(۲) سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا ﷺ دربارهٔ فقّاع پرسید. امام ﷺ فرمود: آن شرابی است ناشناخته! پس آن را ننوش، ای سلیمان! اگر خانه [کشور] یا حکومت در اختیار من بود، فروشنده‌اش را می‌کشتم و نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم.» ۶۱۲

(۳) وشّا می‌گوید: «به وسیلهٔ نامه‌ای از امام رضا ﷺ درباره آبجو سؤال کردم. امام ﷺ در پاسخ نوشت: ۶۱۳
حرام است و آن شراب است و هر کس آن را بنوشد، همانند شرابخوار است.
و نیز وشّا می‌گوید که: امام رضا ﷺ به من فرمود: اگر خانه [کشور] در اختیار من بود، فروشنده‌اش را می‌کشتم و نوشنده‌اش را تازیانه می‌زدم.»

(۴) زاذان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۶۱۴
«اگر من بر بازارهای مسلمانان تسلط داشتم، این شراب ـ یعنی آبجو ـ را از آن برمی‌چیدم.»

در احادیث باب ۷ از باب‌های نجاسات و احادیث باب ۱ درآمدهای روا و ناروا مناسب با این بحث گذشت.

و در احادیث باب ۴۳ از باب‌های نوشابه‌ها مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد.

وتقدّم فى أحاديث باب (۷) نجاسة الخمر والفقّاع من أبواب النّجاسات ج ۲ ما يناسب الباب. وفى أحاديث باب (۱) تحريم التكسّب بأنواع المحرّمات ج ۲۲ ما يدلّ علىٰ ذلك. ويأتى فى أحاديث باب ۴۳ تحريم الفقّاع من أبواب الأشربة ج ۲۹ ما يدلّ علىٰ ذلك.

(۵)

باب جواز بيع العصير والعنب والتّمر ممّن يصنعه خمراً وكراهة بيعها نسية وتحريم بيع العصير إذا غلى قبل ذهاب ثلثيه

۶۱۵ ۳۱۸۳۰ (۱) كافى ۲۳۱/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن علىّ بن أبى حمزة عن أبى بصير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن ثمن العصير قبل أن يغلى لمن يبتاعه ليطبخه أو يجعله خمراً قال إذا بعته قبل أن يكون خمراً وهو (فهو ـ يب) حلال فلا بأس. تهذيب ۱۳۶/۷، استبصار ۱۰۵/۳: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن علىّ عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن ثمن العصير (وذكر مثله).

۶۱۶ ۳۱۸۳۱ (۲) تهذيب ۱۹۶/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبى المعزا قال سأل يعقوب الأحمر أبا عبدالله عليه السلام وأنا حاضر فقال أصلحك الله إنّه كان لى أخ فهلك وترك فى حِجْرى يتيماً ولى أخ يلى ضيعة لنا وهو يبيع العصير ممّن يصنعه خمراً ويواجر الأرض بالطّعام فأمّا ما يصيبنى فقد تنزّهت فكيف أصنع بنصيب اليتيم فقال أمّا اجارة الأرض بالطّعام فلا تأخذ نصيب اليتيم منه إلّا أن يواجرها بالربع والثلث والنّصف وأمّا بيع العصير ممّن يصنعه خمراً فليس به بأس خذ نصيب اليتيم منه.

۶۱۷ ۳۱۸۳۲ (۳) تهذيب ۱۳۶/۷، استبصار ۱۰۵/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة عن رفاعة (بن موسى ـ يب) قال سئل أبو عبدالله عليه السلام وأنا حاضر عن بيع العصير ممّن يخمّره فقال حلال ألسنا نبيع تمرنا لمن[1] يجعله شراباً خبيثاً.

---

۱. ممّن ـ صا.

باب ۵

جواز فروختن آب انگور و انگور و خرما به کسی که خمر می‌سازد و کراهت فروش آن‌ها به طور نسیه و حرمت فروش آب انگور هنگامی که به جوش آید و دوسوم آن تبخیر نشود

۶۱۵ (۱) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ پول آب انگور نجوشیده‌ای که برای پختن یا تبدیل به شراب خریده می‌شود، سؤال کردم. امامؑ فرمود:

هر گاه پیش از تبدیل شدن به شراب و در حال حلال بودن آن را بفروشی، اشکالی ندارد.»

۶۱۶ (۲) ابومعزا می‌گوید: «نزد امام صادق‌ؑ بودم که یعقوب احمر از امامؑ پرسید: خداوند کارهایت را سامان دهد! برادری داشتم که مُرد و کودک یتیمی در دامن من باقی گذارد. مزرعه و باغی داریم که برادر دیگرم عهده‌دار کارهای آن است. وی آب انگور به کسی می‌فروشد که با آن شراب می‌سازد و زمین را در مقابل گندم اجاره می‌دهد. من سهم خودم را نمی‌گیرم ولی با سهم یتیم چه کنم؟

امامؑ فرمود: سهم یتیم از اجارهٔ زمین در برابر گندم را از او نگیر، مگر آن‌که به یک چهارم و یک سوم و نصف اجاره دهد. ولی فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد اشکالی ندارد، سهم یتیم را از آن بگیر.»

۶۱۷ (۳) رفاعه می‌گوید: «نزد امام صادق‌ؑ بودم که از آن حضرت دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امامؑ فرمود: حلال است؛ مگر ما خرمای‌مان را به کسی که با آن شراب پلید می‌سازد نمی‌فروشیم؟»

۶۱۸ ۲۱۸۲۳ (۴) **کافی ۲۳۲/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن حنّان عن **أبي كهمس** قال سأل رجل أبا عبدالله ﷺ عن العصير فقال لي كرم وأنا أعصره كلّ سنة وأجعله في الدّنان[۱] وأبيعه قبل أن يغلب قال لا بأس به فإن غلى فلا يحلّ بيعه ثمّ قال هو ذا نحن نبيع تمرنا ممّن نعلم انّه يصنعه خمراً.

۶۱۹ ۲۱۸۲۴ (۵) **کافی ۲۳۱/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **عمر** بن أذينة قال كتبت إلى أبي عبدالله ﷺ أسأله عن رجل له كرم أيبيع العنب والتمر ممّن يعلم أنّه يجعله خمراً أو سَكَراً[۲] فقال إنّما باعه حلالاً في الأبّان الّذي يحلّ شربه أو أكله فلا بأس بيعه.

۶۲۰ ۲۱۸۲۵ (۶) **الدعائم ۱۹/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن بيع العنب والتمر والزّبيب والعصير ممّن يصنعه خمراً قال لا بأس بذلك إذا باعه حلالاً فليس عليه أن يحيله المشتري[۳] حراماً.

۶۲۱ ۲۱۸۲۶ (۷) **کافی ۲۳۱/۵**: (أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار معلّق) عن صفوان **تهذيب ۱۳۶/۷، استبصار ۱۰۵/۳**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبيّ قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن بيع عصير العنب ممّن يجعله حراماً فقال لا بأس (به ـ كا يب) تبيعه حلالاً فيجعله [ذاك ـ كا] حراماً فأبعده الله وأسحقه.[۴]

۶۲۲ ۲۱۸۲۷ (۸) **تهذيب ۱۳۷/۷، استبصار ۱۰۶/۳**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن **يزيد** بن خليفة الحارثي عن أبي عبدالله ﷺ قال سأله رجل وأنا حاضر فقال إنّ لي الكرم قال بعه[۵] عنباً قال فإنّه يشتريه من يجعله خمراً قال فبعه إذاً عَصيراً قال إنّه يشتريه منّي عصيراً فيجعله خمراً في قربتي قال بعته حلالاً فجعله حراماً فأبعده الله ثمّ سكت هنيئة ثمّ قال تذرنّ ثمنه (عليه ـ يب) حتّى يصير خمراً فتكون تأخذ ثمن الخمر.

۶۲۳ ۲۱۸۲۸ (۹) **تهذيب ۱۳۷/۷، استبصار ۱۰۶/۳**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن بيع العصير ممّن يصنعه خمراً فقال بعه يطبخه أو يصنعه خلّاً أحبّ اليّ ولا أرى بالأوّل بأساً.

---

۱. الدّنان جمع الدّن وهي الحباب ـ مجمع.
۲. السَّكر محرّكة: يقال للخمر والنّبيذ يتّخذ من التمر ولكلّ مسكر والإبّان الحين (في).
۳. أن يجعله المشتري حراماً ـ ك. ۴. أي باعده من رحمته ـ اللسان. ۵. تبيعه ـ صا.

۶۱۸ (۴) ابوکهمس روایت می‌کند که شخصی به امام صادق؟ گفت: «من درخت انگور دارم. هر سال انگورهای آن را می‌فشارم، در خمره‌هایی می‌ریزم و پیش از به جوش آمدن آن را می‌فروشم.

امام؟ فرمود: اشکالی ندارد. پس اگر بجوشد، فروش آن حلال نیست. آن‌گاه امام؟ فرمود: ما نیز خرمای خود را به کسی می‌فروشیم که می‌دانیم با آن شراب می‌سازد.»

۶۱۹ (۵) عمر بن اذینه می‌گوید: «به امام صادق؟ نامه‌ای نوشتم و از وی دربارهٔ شخصی که درخت انگوری دارد پرسیدم که: آیا فروش انگور و خرما به کسی که می‌داند با آن شراب یا نوشابهٔ مست‌کننده می‌سازد، جایز است؟ امام فرمود:

همانا آن را به صورت حلال و در زمانی که خوردن و آشامیدنش حلال بود، فروخت پس فروش آن اشکالی ندارد.»

۶۲۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق؟ دربارهٔ فروش انگور، خرما، کشمش و آب انگور به کسی که از آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام؟ فرمود:

اشکال ندارد، هرگاه به صورت حلال بفروشد و ربطی به او ندارد که مشتری آن را به حرام تبدیل کند.»

۶۲۱ (۷) محمد حلبی از امام صادق؟ دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که آن را به حرام تبدیل می‌کند، سؤال کرد. امام؟ فرمود:

«اشکال ندارد. تو به صورت حلال می‌فروشی و او به حرام تبدیل می‌کند، پس خداوند او را از رحمت خویش دور گرداند و نابودش کند.»

۶۲۲ (۸) یزید بن خلیفه حارثی می‌گوید: «نزد امام صادق؟ بودم که شخصی به امام؟ گفت: من درخت انگور دارم.

امام؟ فرمود: آن را به صورت انگور بفروش!

آن مرد گفت: شراب‌ساز آن را می‌خرد!

امام؟ فرمود: بنابراین آن را به صورت آب انگور بفروش.

آن مرد گفت: آب انگور را از من می‌خرد و در همان مشک من تبدیل به شراب می‌کند.

امام؟ فرمود: تو به صورت حلال فروخته‌ای و او آن را به حرام تبدیل کرده است، پس خداوند او را از رحمت خویش دور گرداند. امام؟ لختی سکوت کرد، آن‌گاه فرمود: پولش را تا زمان شراب شدن باقی نگذار؛ که در این صورت ثمن شراب را دریافت می‌کنی.»

۶۲۳ (۹) حلبی می‌گوید: «از امام صادق؟ دربارهٔ فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، سؤال شد. امام؟ فرمود:

به کسی بفروش که آن را می‌پزد یا سرکه می‌سازد. این را بیشتر دوست دارم و دربارهٔ اولی نیز اشکالی نمی‌بینم.»

۶۲۴ ۲۱۸۳۹ (۱۰) **كافي** ۲۳۰/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و **تهذيب** ۱۳۸/۷، **استبصار** ۱۰۶/۳: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر قال سألت أبا الحسن ﷺ عن بيع العصير فيصير خمراً قبل أن يقبض الثّمن قال فقال لو باع ثمرته ممّن يعلم انّه يجعله (خمراً ـ يب صا) حراماً لم يكن بذلك بأس فأمّا إذا كان عصيراً فلا يباع إلّا بالنّقد.

۶۲۵ ۲۱۸۴۰ (۱۱) **كافي** ۲۳۱/۵: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن ابن مسكان عن يزيد بن خليفة **تهذيب** ۱۳۷/۷، **استبصار** ۱۰۵/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان (بن يحيى ـ يب) عن يزيد بن خليفة (الحارثي ـ يب) (عن أبي عبدالله ﷺ ـ يب صا) قال كرّه أبو عبدالله ﷺ بيع العصير بتأخير (ه ـ يب) **قال الشيخ ـ في صا ـ** فالوجه في هذا الخبر انّه إنّما كرّه بيعه بتأخير لأنّه لا يؤمن أن يكون في حال ما يقبض الثمن قد صار خمراً وإن كان ذلك ليس بمحظور.

ويأتي في رواية ابن عيسى (۳) من باب (۸) ما ورد في ذكر الأجل في المزارعة من أبوابها ج ۲۳ قوله ﷺ أمّا بيع العصير ممّن يجعله خمراً فلا بأس **وفي** رواية يعقوب (۶) من باب (۱۲) ما يجوز اجارة الأرض به قوله ﷺ وأمّا بيع العصير ممّن يصنعه خمراً فليس به بأس خذ نصيب اليتيم منه.

(۶)

باب جواز أخذ الدّين من ثمن الخمر والخنزير

۶۲۶ ۲۱۸۴۱ (۱) **كافي** ۲۳۲/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن أُذينة عن زرارة عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يكون لي عليه الدراهم فيبيع بها خمراً وخنزيراً ثمّ يقضي عنها قال لا بأس أو قال خذها.

۶۲۷ ۲۱۸۴۲ (۲) **تهذيب** ۱۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن عبدالله بن بحر[۱] عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون له على الرجل مال فيبيع بين يديه خمراً وخنازير يأخذ ثمنه قال لا بأس به.

---

۱. يحيى ـ خ ل.

۶۲۴ (۱۰) احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: «از امام کاظم‌ﷺ دربارهٔ فروش آب انگور و تبدیلش به شراب [به وسیلهٔ مشتری] پیش از دریافت پول آن سؤال کردم. امام‌ﷺ فرمود: اگر میوه‌اش را به کسی بفروشد که می‌داند آن را به شراب حرام تبدیل می‌کند، اشکال ندارد. ولی اگر آب انگور باشد، تنها به صورت نقدی بفروشد.»

۶۲۵ (۱۱) یزید بن خلیفه حارثی می‌گوید: «امام صادق‌ﷺ فروش آب انگور را به صورت نسیه ناپسند می‌شمرد.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «توضیح این حدیث این است که امام‌ﷺ به این دلیل فروش نسیه‌ای آن را ناخوشآیند می‌داند که ایمن نیست در حال دریافت ثمن از این‌که به شراب تبدیل شده باشد، هرچند این کار حرام نیست.»

در حدیث فرزند عیسی از خواهد آمد: «و فروش آب انگور به کسی که آن را به شراب تبدیل می‌کند، اشکال ندارد.»[1]

و در حدیث یعقوب از امام صادق‌ﷺ خواهد آمد: «و فروش آب انگور به کسی که با آن شراب می‌سازد، اشکال ندارد. سهم یتیم را از آن بگیر.»[2]

باب ۶
دریافت طلب از ثمن خمر و خوک

۶۲۶ (۱) زراره به امام صادق‌ﷺ گفت: «من از کسی مقداری درهم طلبکارم. وی به مقدار طلب من، شراب و خوک می‌فروشد و آن را می‌پردازد.

امام‌ﷺ فرمود: اشکال ندارد. یا فرمود: آن را بگیر!»

۶۲۷ (۲) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ کسی پرسیدم که از شخص دیگری پول طلبکار است. شخص بدهکار در مقابل دیدگان طلبکار شراب و خوک می‌فروشد. آیا طلبکار از آن پول طلب خویش را دریافت کند؟

امام‌ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

---

۱. باب ۸ از باب‌های مزارعه، حدیث ۳. ۲. باب ۱۲ از باب‌های مزارعه، حدیث ۶؛ این حدیث در حدیث دوّم همین باب گذشت.

۶۲۸ ۳۱۸۴۲ (۳) تهذيب ۱۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن محمّد بن يحيى الخثعميّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يكون لنا عليه الدَّين فيبيع الخمر والخنازير فيقضينا فقال لا بأس به ليس عليك من ذلك شيء.

۶۲۹ ۳۱۸۴۴ (۴) كافي ۲۳۲/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن منصور قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام لي على رجل ذمّيّ دراهم فيبيع الخمر والخنزير وأنا حاضر فيحلّ لي أخذها فقال إنّما لك عليه دراهم فقضاك دراهمك.

۶۳۰ ۳۱۸۴۵ (۵) كافي ۲۳۱/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في رجل كانت له على رجل دراهم فباع خمراً أو خنازير[1] وهو ينظر (ه ـ يب) فقضاه فقال لا بأس به أمّا للمقتضي[2] فحلال وأمّا للبائع فحرام. تهذيب ۱۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلا عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام وحمّاد عن حريز عن محمّد عن أبي جعفر عليه السلام (مثله) الدّعائم ۱۹/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام (نحوه).

(۷)

باب انّ الكافر إذا باع خمراً أو خنزيراً فأسلم جاز له قبض الثّمن

۶۳۱ ۳۱۸۴۶ (۱) قرب الإسناد ۲۶۷: عبدالله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجلين نصرانيّين باع أحدهما (صاحبه ـ خ) خنزيراً أو خمراً إلى أجل فأسلما قبل أن يقبض[3] الثمن هل يحلّ له[4] ثمنه بعد الإسلام قال إنّما له الثمن فلا بأس أن يأخذه. وسائل ۲۳۴/۱۷: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه. ويأتي في رواية يونس (۲) من الباب التالي قوله مجوسيّ باع خمراً أو خنازير إلى أجل مسمّى ثمّ أسلم قبل أن يحلّ المال قال له دراهمه.

---

۱. خنازير وخمراً ـ يب. ۲. للمقتضي ـ يب. ۳. يقبضا ـ خ.
۴. لهما ـ خ.

۶۲۸ (۳) محمد بن یحیای خثعمی از امام صادق ﷺ پرسید: «ما از شخصی طلبکار هستیم. وی شراب و خوک می‌فروشد و بدهی ما را می‌پردازد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد! از گناه آن چیزی بر تو نیست.»

۶۲۹ (۴) یعقوب بن منصور به امام صادق ﷺ گفت: «من از یک شخص ذمّی [غیر مسلمان] مقداری درهم طلبکارم و او در برابر دیدگان من شراب و خوک می‌فروشد. آیا گرفتن آن بر من حلال است؟

امام ﷺ فرمود: تو تنها درهم از او طلبکار هستی و او آن را به تو پرداخت می‌کند.»

۶۳۰ (۵) محمد بن مسلم به امام باقر ﷺ گفت: «شخصی از دیگری مقداری درهم طلبکار است. بدهکار ـ در برابر دیدگان طلبکار ـ شراب یا خوک می‌فروشد و به او پرداخت می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد! برای طلبکار حلال و برای فروشنده حرام است.»

باب ۷

چنانچه کافر خمر و خوک بفروشد و مسلمان شود، گرفتن ثمن آنها جایز است

۶۳۱ (۱) علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ﷺ پرسید: «یکی از دو مرد مسیحی (به دیگری) شراب یا خوک به صورت نسیه می‌فروشد. آن‌گاه پیش از دریافت ثمن آن، هر دو مسلمان می‌شوند. آیا پس از اسلام، آن پول برایش حلال است؟

امام ﷺ فرمود: همانا برای او ثمن طلبکار است و اشکال ندارد آن را دریافت کند.»

در حدیث یونس ـ حدیث دوم از باب آینده ـ دربارهٔ شخص مجوسی که شراب یا خوک به صورت نسیه می‌فروشد و پیش از دریافت ثمن آن مسلمان می‌شود، خواهد آمد:

«درهم‌هایش مالِ اوست.»

(۸)

باب تحريم بيع الخنزير و حكم العمل بشعره وحكم من أسلم وعنده خمراً و خنزير ومن أسلم وله خمر أو خنزير ثمّ مات

۶۳۲ ۳۱۸۴۷ (۱) كافي ۲۳۱/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران[1] عن محمّد بن سنان[2] عن معاوية بن سعد[3] عن الرضا عليه السلام كافي ۲۳۲/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير[4] عن بعض أصحابنا عن الرضا عليه السلام قال سألته عن نصراني أسلم وعنده خمر وخنازير وعليه دين هل يبيع خمره وخنازيره فيقضي دينه فقال[5] لا.

۶۳۳ ۳۱۸۴۸ (۲) كافي ۲۳۲/۵، تهذيب ۱۳۸/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس في[6] مجوسيّ باع خمراً أو خنازير[7] إلى أجل (مسمّى ـ كا) ثمّ أسلم قبل أن يحلّ المال قال له دراهمه وقال إن أسلم رجل وله خمر و خنازير ثمّ مات وهي في ملكه وعليه دين قال يبيع ديّانه أو وليّ له غير مسلم خمره وخنازيره ويقضي[8] دينه وليس له أن يبيعه وهو حيّ ولا يمسكه.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۱) نجاسة الكلب والخنزير من أبواب النجاسات ج ۲ ما يدلّ على ذلك فراجع، فإنّه يدلّ على حرمة بيع الخنزير و حكم العمل بشعره. وفي أحاديث باب (۶) جواز أخذ الدّين من ثمن الخمر والخنزير من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ والباب المتقدّم أيضاً ما يدلّ على ذلك. وكذا في أحاديث باب (۲) تحريم الميتة والدّم ولحم الخنزير من أبواب الأطعمة ج ۲۸.

(۹)

باب تحريم أجور الفواجر

۶۳۴ ۳۱۸۴۹ (۱) فقه الرضا عليه السلام ۲۵۳: واعلم أنّ أجرة الزانية وثمن الكلب سحت إلّا كلب الصيد. ويأتي في رواية عمّار (۱) من الباب التّالي قوله عليه السلام والسحت أنواع كثيرة منها أجور الفواجر. ولاحظ سائر أحاديث هذا الباب فإنّ فيها مايدلّ على انّ أجور الفواجر سحت.

---

۱. ابن أبي عمير ـ خ ل ئل. ۲. محمّد بن مسكان ـ ئل. ۳. سعيد ـ ئل.
۴. ابن أبي نجران ـ ئل. ۵. ويقضي دينه قال ـ كا ۲۳۲. ۶. عن ـ يب.
۷. خنزيراً ـ يب. ۸. فيقضي ـ يب.

باب ۸

حرمت فروش خوک و حکم کسب با موی خوک و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و سپس فوت می‌کند

۶۳۲ (۱) ابن ابی عمیر با واسطهٔ برخی از شیعیان روایت می‌کند که از امام رضا؈ پرسید: «شخص مسیحی که مقداری بدهی و شراب و تعدادی خوک دارد، مسلمان می‌شود. آیا می‌تواند شراب و خوکانش را بفروشد و بدهی‌اش را بپردازد؟

امام؈ فرمود: نه!»

۶۳۳ (۲) اسماعیل بن مرار از یونس پرسید: «شخص مجوسی شراب یا خوک را نسیه تا سررسیدی می‌فروشد، آن‌گاه پیش از دریافت ثمن آن، مسلمان می‌شود.

یونس گفت: درهم‌هایش مال اوست.

و پرسید: مردی که خمر و تعدادی خوک دارد، مسلمان می‌شود و آن‌گاه می‌میرد و از خود مقداری بدهی و آن شراب و خوک‌ها را باقی می‌گذارد.

یونس گفت: طلبکاران یا یکی از اولیای غیر مسلمانش شراب و خوک‌هایش را می‌فروشد و بدهی‌اش را می‌پردازد. و خودش در حال حیات، حق فروختن و نگهداشتن آن‌ها را ندارد!»

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های نجاسات، مطالبی بر حرمت فروش خوک و حکم استفاده از مویش دلالت می‌کند؛ پس مراجعه کن!

و در احادیث باب ۶ از ابواب کسب‌های روا و ناروا و باب پیشین و باب ۲ از باب‌های خوراکی‌ها نیز مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۹

حرمت اجرت‌های بدکاره‌ها

۶۳۴ (۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «و بدان که مزد زانیه و ثمن سگ ـ جز سگ شکاری ـ پلید و حرام است.»

در حدیث عمار از امام باقر؈ در باب آینده خواهد آمد: «سحت [حرام و پلید] انواع بسیاری است، که اجرت بدکاره‌ها از آن‌هاست.»

و سایر احادیث باب آینده را بنگر؛ زیرا در آن مطالبی است که بر پلیدی اجرت بدکاره‌ها دلالت می‌کند.

(۱۰)

باب ماورد في أنواع السحت

قال الله تعالى في سورة المائدة (٥): ٤٢، ٦٢، ٦٣: ﴿سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّٰالُونَ لِلسُّحْتِ الآية * وَتَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوٰانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْلاٰ يَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ وَالْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ﴾.

٦٣٥ ٣٦٨٥٠ (١) **كافي** ١٢٦/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٣٦٨/٦: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن (علي ـ يب) ابن رئاب عن **عمّار** بن مروان قال سألت أبا جعفر ﷺ عن الغلول[١] قال كلّ شيء غلّ من الإمام فهو سحت وأكل مال اليتيم وشبهه سحت والسحت أنواع كثيرة منها أُجور الفواجر وثمن الخمر والنبيذ (و ـ يب) المسكر والرّبا بعد البيّنة فأمّا الرّشا في الحكم فإنّ ذلك الكفر بالله العظيم وبرسولهﷺ.

٦٣٦ ٣٦٨٥١ (٢) **المعاني** ٢١١: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمّد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن **عمّار** بن مروان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الغلول فقال كلّ شيء غلّ من الإمام فهو سحت وأكل مال اليتيم سحت[٢] والسحت أنواع كثيرة منها ما أُصيب من أعمال الولاة الظّلمة ومنها أُجور القضاة وأُجور الفواجر (وذكر نحو ما في كا). **الخصال** ٣٢٩: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن **عمّار** بن مروان قال قال أبو عبدالله ﷺ السحت أنواع كثيرة (وذكر نحو ما في المعاني). **تفسير العيّاشي** ٣٢١: عن **عمّار** بن مروان (نحو المعاني).

٦٣٧ ٣٦٨٥٢ (٣) **تفسير العيّاشي** ٢٠٥: عن **سماعة** قال قال أبو عبدالله ﷺ الغلول كلّ شيء غلّ عن الإمام وأكل مال اليتيم شبهة[٣] والسحت شبهة[٤].

---

١. قال ابن أثير قد تكرّر ذكر الغلول في الحديث وهو الخيانة في المغنم والسرقة من الغنيمة وكلّ من خان في شيء خفية فقد غلّ ـ اللسان. ٢. شبهة ـ تفسير عيّاشي.

٣. في المستدرك والبحار ـ شبهه في كلا الموردين.

٤. في المستدرك والبحار ـ شبهه في كلا الموردين.

باب ۱۰

انواع مال نامشروع

خداوند تعالی می‌فرماید:

آنان بسیار گوش‌دهنده برای دروغ بستن [به تو] و بسیار خورندهٔ مال پلید و حرام هستند[۱].

می‌بینی بسیاری از آنان در گناه و تجاوز و خوردن مال پلید و حرام می‌شتابند؛ چه بسیار بد است، آنچه انجام می‌دهند.

چرا دانشمندان مسیحی و یهودی آنان را از سخنان گناه و خوردن پلید و حرام بازنمی‌دارند، چه بسیار زشت است آنچه انجام می‌دهند[۲].

۶۳۵ (۱) عمار بن مروان می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ خیانت پرسیدم. امامعليه السلام در پاسخ فرمود: آن هر چیزی است که به امام خیانت شود و نامشروع است و تصرف مال یتیم و مانند آن نامشروع است و مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن‌هاست: اجرت بدکاره‌ها، ثمن شراب و نوشابه‌های مستی‌آور و ربا پس از دانستن حرمت آن. و اما رشوه گرفتن در قضاوت، به تحقیق آن کفر به خدای بزرگ و پیامبرش است.»

۶۳۶ (۲) عمار بن مروان می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ خیانت پرسیدم. امامعليه السلام در پاسخ فرمود: آن هر چیزی است که به امام خیانت شود و نامشروع است و تصرف مال یتیم، نامشروع است و مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: آنچه از کارهای کارگزاران ستمگر به دست می‌آید و اجرت قاضیان و اجرت بدکاره‌ها... .»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۳۷ (۳) سماعه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«غلول هر چیزی است که به امام خیانت شود و تصرف مال یتیم، شبهه‌ناک (مانند آن) و تصرف مال نامشروع، شبهه‌ناک (مانند آن) است.»

---

۱. مائده ۴۲/۵. ۲. مائده ۶۲/۵_۶۳.

۶۳۸ ۳۶۸۵۳ (۴) تهذیب ۳۲۵/۶: الحسین بن سعید قال حدّثنا عثمان بن عیسی عن سماعة قال سألته عن الغلول فقال الغلول کلّ شیء غلّ عن الإمام وأکل مال الیتیم وشبهه والسحت أنواع کثیرة منها کسب الحجّام وأجر الزانیة وثمن الخمور فأمّا الرشا فی الحکم فهو الکفر بالله.

۶۳۹ ۳۶۸۵۴ (۵) تهذیب ۳۵۵/۶، استبصار ۵۹/۳: بهٰذا الإسناد عن سماعة (قال ـ یب) قال السّحت أنواع کثیرة منها کسب الحجّام وأجر الزانیة وثمن الخمر (قال الشیخ فهٰذا الخبر شاذّ ولا یعارض الأخبار الّتی قدّمناها لکثرتها ولشذوذ هٰذا الخبر علی إنّا قد قدّمنا انّ کسب الحجّام وإن لم یکن محظوراً فهو مکروه ینبغی التنزّه عنه.)

۶۴۰ ۳۶۸۵۵ (۶) کافی ۱۲۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبدالله عن الجامورانی عن الحسن بن علی ابن أبی حمزة عن زرعة عن سماعة قال قال أبو عبدالله عليه السلام السّحت أنواع کثیرة منها کسب الحجّام إذا شارط وأجر الزانیة وثمن الخمر فأمّا الرّشا فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم. تفسیر العیاشی ۳۲۱/۱: سماعة بن مهران عن أبی عبدالله وأبی الحسن موسی عليهما السلام قال السحت أنواع کثیرة منها (کسب ـ خ) الحجّام (کسب المحارم ـ خ) وأجر الزّانیة (وذکر مثله).

۶۴۱ ۳۶۸۵۶ (۷) مجمع البیان ۱۹۶/۲: روی عن أبی عبدالله عليه السلام انّ السحت أنواع کثیرة فأمّا الرّشا فی الحکم فهو الکفر بالله.

۶۴۲ ۳۶۸۵۷ (۸) فقیه ۱۰۵/۳: وقال (الصّادق عليه السلام) أجر الزانیة سحت و ثمن الکلب الّذی لیس بکلب الصید سحت وثمن الخمر سحت وأجر الکاهن سحت و ثمن المیتة سحت فأمّا الرشا فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم.

۶۴۳ ۳۶۸۵۸ (۹) وروی انّ أجر المغنّی والمغنّیة سحت.

۶۴۴ ۳۶۸۵۹ (۱۰) ثواب الأعمال ۳۱۰: أبی رحمه الله قال حدّثنی أحمد بن إدریس عن محمّد بن أحمد عن موسی بن عمران عن ابن سنان عن أبی الجارود عن سعد الاسکاف عن الأصبغ عن أمیر المؤمنین عليه السلام قال أیّما وال احتجب عن حوائج النّاس احتجب الله [عنه] یوم القیامة [و] عن حوائجه وإن أخذ هدیّة کان غلولاً وإن أخذ رشوة فهو مشرک.

۶۳۸ (۴) سماعه می‌گوید: «از وی [امام صادق] دربارهٔ غلول سؤال کردم. فرمود: غلول هر چیزی است که به امام خیانت شود و تصرف مال یتیم و مانند آن است و مال نامشروع انواع بسیاری دارد، که از آن جمله است: درآمد حجامت کننده و اجرت زانیه و ثمن شراب؛ ولی رشوه در قضاوت، کفر به خداوند است.»

۶۳۹ (۵) سماعه روایت می‌کند که [امام صادق] فرمود:

«مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر و اجرت زانیه و ثمن شراب.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «این حدیث نادر است و با اخبار گذشته‌ای که پیشتر آوردیم، در تعارض نیست؛ به دلیل کثرت آن اخبار و نادر بودن این حدیث. علاوه بر آن‌که پیشتر گفتیم که درآمد حجامت‌گر هرچند حرام نیست ولی مکروه و دوری از آن شایسته است.»

۶۴۰ (۶) سماعه از امام صادق روایت می‌کند که فرمود:

«مال نامشروع انواع بسیاری است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر هنگامی که شرط کند، اجرت زانیه و ثمن شراب؛ ولی رشوه در داوری، آن کفر به خدای بزرگ است.»

در تفسیر عیاشی سماعه از امام صادق و امام کاظم روایت کرده که فرمودند:

«مال نامشروع گونه‌های فراوانی است که از آن جمله است: درآمد حجامتگر (کسب گناهان) و اجرت زانیه و...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۶۴۱ (۷) در تفسیر مجمع البیان آمده است، که از امام صادق روایت شده: «همانا مال نامشروع انواع زیادی دارد؛ ولی رشوه در داوری، آن کفرورزی به خداوند است.»

۶۴۲ (۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که (امام صادق) فرمود: «اجرت زن زانیه نامشروع است، بهای سگ ـ غیر از سگ شکاری ـ نامشروع است، ثمن شراب نامشروع است، اجرت پیشگو نامشروع است و بهای مردار نامشروع است؛ ولی رشوه در داوری، پس آن کفر ورزیدن به خداوند بزرگ است.»

۶۴۳ (۹) در همان کتاب آمده است: «و روایت شده که اجرت مرد و زن آوازخوان [= خواننده] نامشروع است.»

۶۴۴ (۱۰) اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان روایت می‌کند که فرمود:

«هر حاکم و زمامداری که خود را از دسترس ارباب رجوع برای عرض حال، دور نگاه دارد، خداوند در روز قیامت خود را از (او و) از نیازهایش می‌پوشاند و اگر هدیه‌ای بگیرد، خیانتکار است و اگر رشوه بگیرد، وی مشرک است.»

۶۴۵ ۲۱۸۶۰ (۱۱) تهذیب ۳۶۸/۶: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۲۶/۵: علی بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السکونیّ عن أبی عبدالله ؑ قال السحت ثمن المیتة وثمن الکلب وثمن الخمر[1] ومهر البغی[2] والرشوة فی الحکم وأجر (ة ـ یب) الکاهن. الخصال ۳۲۹: حدّثنا محمّد بن الحسن ؓ قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد عن موسی بن عمر عن ابن المغیرة عن السّکونیّ عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه عن علیّ ؑ قال السحت (وذکر مثله). تفسیر العیّاشی ۳۲۲/۱: بإسناده عن أبیه عن علیّ[3] ؑ انّه قال انّ السّحت ثمن المیتة (وذکر مثله). تفسیر علی بن إبراهیم ۱۷۰: وحدّثنی أبی عن النّوفلی عن السّکونیّ عن أبی عبدالله ؑ قال قال أمیر المؤمنین ؑ من السحت ثمن المیتة (وذکر مثله إلّا انّه أسقط قوله وثمن الخمر). فقیه ۲۶۲/۴: بإسناده المتقدّم عن النّبیّ ﷺ فی حدیث وصیّته لعلیّ ؑ یا علیّ من السحت ثمن المیتة (وذکر مثله).

۶۴۶ ۲۱۸۶۱ (۱۲) الجعفریّات ۱۸۰: بإسناده عن علیّ بن أبی طالب ؑ قال من السحت ثمن المیتة وثمن اللّقاح[4] ومهر البغیّ وکسب الحجّام وأجر الکاهن وأجر القفیز وأجر الفرطون والمیزان إلّا قفیزاً یکیله صاحبه أو میزاناً یزن به صاحبه وثمن الشطرنج وثمن النرد وثمن القرد وجلود السباع وجلود المیتة قبل أن تدبغ وثمن الکلب وأجر الشرطی الّذی لا یعدیك إلّا بأجر وأجر صاحب السّجن وأجر القافی[5] وثمن الخنزیر وأجر القاضی وأجر الصاحب[6] وأجر الحاسب بین القوم لا یحسب لهم إلّا بأجر وأجر القارئ الّذی لا یقرء القرآن إلّا بأجر ولا بأس أن یجری له من بیت المال والهدیّة یلتمس أفضل منها وذلك قوله تعالی ﴿وَلاَ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ﴾ وهو قوله تعالی ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِن رِباً لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلاَ يَرْبُو عِنْدَاللَّهِ﴾ وهی الهدیّة یطلب بها من تراث الدّنیا أکثر منها والرّشوة فی الحکم وعسب[7] الفحل ولا بأس أن یهدی له العلف وأجر القاضی إلّا قاض یجری (علیه ـ ك) من بیت المال وأجر المؤذّن إلّا مؤذّن یجری علیه من بیت المال.

---

۱. الخنزیر خ ل ـ تفسیر العیاشی. ۲. الزانیة ـ فقیه.
۳. هٰکذا فی تفسیر العیاشی أوردها بعد الروایة الّتی نقلها عن السّکونیّ عن أبی جعفر عن أبیه ؑ ولکن فی البحار أورد هٰذه الروایة هکذا السکونیّ عن الصّادق ؑ عن آبائه عن علیّ ؑ والظاهر أنّ ما فی البحار هو الصحیح.
۴. اللقاح: إسم ماء الفحل من الإبل والخیل ـ اللسان. ۵. القائف ـ ك.
۶. الساحر ـ ك. ۷. العسب ـ خ.

(۱۱) سکونی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۶۲۵

«مال نامشروع، بهای مردار و بهای سگ و ثمن شراب (خوک) و مهریهٔ زن زناکار و رشوه در داوری و اجرت فال‌گیر.»

این حدیث با سندهای گوناگون گزارش شده است و در تفسیر علی بن ابراهیم جملهٔ «ثمن شراب» در آن نیامده است.

(۱۲) در کتاب الجعفریات از امیر مؤمنان‌ﷺ روایت شده که فرمود: ۶۲۶

«از مال نامشروع: بهای مردار، بهای بارور کردن ستور، مهریهٔ زن زناکار، درآمد حجامتگر، اجرت پیشگو، اجرت کیل، اجرت فرطون[1] و ترازو مگر این‌که خود صاحب پیمانه و صاحب ترازو آن را پیمانه و وزن کند [که بابت عمل خود اجرتی بگیرد نه بابت خود پیمانه و ترازو]. بهای شطرنج، بهای نرد، بهای میمون و پوست درندگان و پوست مردار ـ پیش از دباغی شدن ـ بهای سگ، اجرت پاسبان و نگهبانی که جز با پاداش تو را یاری نمی‌کند، اجرت زندانبان و اجرت قیافه‌شناس و ثمن خوک و اجرت قاضی و اجرت جادوگر، اجرت حسابرس میان قوم که جز با پاداش به حساب آنان نمی‌رسد، اجرت قاری قرآن که جز با مزد و اجرت، قرآن نمی‌خواند، ولی اشکال ندارد که از بیت المال به آنان مستمری داده شود، هدیه‌ای که با انگیزهٔ بازپس گرفتن هدیهٔ بهتری داده می‌شود. و این است [تفسیر] سخن خداوند: با انگیزهٔ بیشتر گرفتن [به کسی] احسان مکن[2] و سخن خداوند: و آنچه ربا می‌دهید تا در اموال مردم افزون گردد، نزد خداوند زیاد نمی‌گردد. و آن هدیه‌ای است که با آن از میراث دنیا بیش از خودش طلب می‌شود. رشوه در داوری، نطفهٔ حیوان نر ـ هدیه کردن علف به آن اشکال ندارد ـ اجرت قاضی ـ مگر قاضی که از بیت المال حقوق بگیرد ـ و اجرت اذان گو ـ مگر کسی که از بیت المال مستمری دریافت کند.»

---

۱. در کتاب‌های لغت معنای واژهٔ «فرطون» را نیافتیم. در پاورقی مستدرک الوسائل آمده است: «فرطون در آنچه به دست ماست از کتاب‌های لغت: فراط به معنای مسابقهٔ اسب‌سواری و شتر و غیر آن‌هاست. شاید مقصود جایزه‌ای باشد که برای برنده قرار داده می‌شود؛ مستدرک الوسائل ۶۹/۱۳» ولی این احتمال با حدیث سازگار نیست؛ زیرا واژهٔ اجرت بر سر آن آمده است. احتمال دارد فرطون معرب فرغون فارسی باشد ـ م.

۲. مدثر ۶/۷۴.

۶۴۷ (۱۳) مستدرك ۷۱/۱۳: کتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمی عن عبدالله بن طلحة
۳۱۸۶۲ عن أبی عبدالله ﷺ انّه قال من أكلِ السّحت سبعة الرشوة فی الحكم ومهر البغیّ وأجر الكاهن وثمن الكلب والذين يبنون البنيان على القبور والّذين يصوّرون التماثيل وجعيلة[1] الإعرابی.

۶۴۸ (۱۴) كافی ۱۲۷/۵ و ۴۰۹/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۲۲/۶: أحمد بن محمّد
۳۱۸۶۳ عن محمّد بن سنان عن ابن مسكان عن يزيد بن فرقد عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته[2] عن السّحت[3] فقال (هو ـ كا ۴۰۹) الرّشا فی الحكم.

۶۴۹ (۱۵) مجمع البيان ۱۹۶/۲: روی عن النبیّ ﷺ انّ السحت هو الرشوة فی الحكم وهو
۳۱۸۶۴ المرویّ عن ابن مسعود والحسن[4].

۶۵۰ (۱۶) العيون ۲۸/۲: بإسناده المتقدّم فی باب (۲۲) حرمة الزكاة المفروضة علىٰ من
۳۱۸۶۵ انتسب الىٰ هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزكاة ج ۹ عن علیّ بن أبی طالب ﷺ فی قول الله ﷻ أكّالون للسّحت قال هو الرجل الّذی يقضی لأخيه الحاجة ثمّ يقبل هديّته.

۶۵۱ (۱۷) تهذيب ۱۳۵/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن علیّ بن أبی بصير عن
۳۱۸۶۶ أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن ثمن الخمر فقال أهدیَ لرسول الله ﷺ رواية من خمر بعد ما حرّمت الخمر فأمر بها تباع فلمّا أدبر بها الّذی يبيعها ناداه رسول الله ﷺ من خلفه يا صاحب الراوية انّ الّذی قد حرّم شربها فقد حرّم ثمنها فأمر بها فصبّت فی الصّعيد وقال ثمن الخمر ومهر البغیّ وثمن الكلب الّذی لا يصطاد من السّحت.

۶۵۲ (۱۸) الخصال ۴۱۷: أخبرنی أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن حمزة بن عمارة الحافظ
۳۱۸۶۷ فيما كتب الیّ قال حدّثنی سالم بن سالم وأبو عروبة قالا حدّثنا أبو الخطّاب قال حدّثنا هارون بن مسلم قال حدّثنا القاسم بن عبدالرّحمٰن الأنصاری عن محمّد بن علی عن أبيه عن الحسين بن علی ﷺ قال لمّا افتتح رسول الله ﷺ خيبر دعا بقوسه فاتكأ على سيتها[5] ثمّ

---

۱. فی الحديث جعيلة الغرق سحت هو أن يجعل له جعلاً ليخرج ما غرق من متاعه جعله سحتاً لانّه عقد فاسد بالجهالة الّتی فيه ـ اللسان والجعيلة ـ ج جعائل أجر العامل ـ ما يعطی للمحارب إذا حارب ـ المنجد.
۲. قال سألت أبا عبدالله ﷺ ـ كا ۴۰۹ ـ يب.
۳. النجس ـ نل نقلاً عن كا ۴۰۹.
۴. وهو المرویّ عن علیّ ﷺ ـ خ.
۵. سية القوس: ما عطف من طرفيها.

۶۴۷ (۱۳) عبدالله بن طلحه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود:

«هفت چیز از خوردن مال نامشروع است: رشوه در داوری، مهریهٔ زن زناکار، اجرت پیشگو، بهای سگ، [اجرت] مقبره‌سازان، [اجرت] مجسّمه‌سازان و از چادرنشین و صحرانشین بابت پیدا کردن گمشده‌اش اجرت گرفتن.»

۶۴۸ (۱۴) یزید بن فرقد می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مال نامشروع سؤال کردم. امام فرمود: آن رشوه در داوری است.»

۶۴۹ (۱۵) از ابن مسعود و امام حسنؑ روایت شده که پیامبر اکرمؐ فرمود:

«مال نامشروع، آن رشوه در داوری است.»

۶۵۰ (۱۶) در کتاب عیون اخبار الرضاؑ از امیر مؤمنانؑ در تفسیر سخن خداوند: بسیار مال حرام می‌خورند، آمده است که فرمود:

«[مقصود] کسی است که نیاز برادر دینی‌اش را برآورده می‌کند و آن‌گاه هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

۶۵۱ (۱۷) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ ثمن شراب سؤال کردم. امامؑ فرمود: پس از حرمت شراب، مشک شرابی به پیامبر اکرمؐ هدیه شد. پیامبرؐ [نخست] دستور فروش آن را صادر فرمود ولی وقتی که هدیه کننده برای فروش گام برداشت، آن حضرت از پشت سر او را ندا داد: ای صاحب مشک شراب، آن کس که نوشیدنش را حرام کرد، ثمن آن را [نیز] حرام کرد. آن‌گاه دستور داد آن را روی زمین ریختند و فرمود:

بهای شراب، مهریهٔ زن زناکار و بهای سگ غیر شکاری، از مال نامشروع است.»

۶۵۲ (۱۸) قاسم بن عبدالرحمن انصاری از امام باقرؑ از پدرش ـ امام سجادؑ ـ از امام حسینؑ روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که پیامبر اکرمؐ خیبر را فتح کرد، کمانش را درخواست نمود و به آن تکیه کرد. آن‌گاه

حمد الله وأثنى عليه وذكر ما فتح الله له ونصره به ونهى عن خصال تسعة عن مهر البغيّ وعن كسب الدّابّة يعني عسب الفحل وعن خاتم الذّهب وعن ثمن الكلب وعن مياثر الارجوان[1] قال ابو عروبة عن مياثر الحمر[2] وعن لبوس ثياب القسّيّ وهي ثياب تنسج بالشام وعن أكل لحوم السباع وعن صرف الذّهب بالذّهب والفضة بالفضّة بينهما فضل وعن النظر في النجوم. جامع الأحاديث ٩٠: حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا محمّد بن عليّ بن معمّر الكوفي عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن عليّ بن أسباط عن ابن فضّال عن الصّادق عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال شرّ الكسب ثمن الكلب ومهر البغيّ وكسب الحجّام. ويأتي في رواية الدعائم (٦) من باب (١٤) جواز بيع جلد غير مأكول اللحم وكثير من أحاديث باب (١٥) تحريم بيع الكلاب ما يدلّ على ذلك. وفي رواية يعقوب (٤) من باب (١٧) حكم بيع عذرة الانسان قوله عليه السلام ثمن العذرة من السّحت. وفي بعض أحاديث باب (٢٠) تحريم كسب المغنّية ما يدلّ على أنّ ثمن الكلب والجارية المغنّية سحت وفي رواية ابن سنان (٤) من باب (١٥) ما ورد في رزق القاضي من أبواب القضاء ج ٣٠ قوله سئل أبو عبدالله عليه السلام عن قاضٍ بين قريتين يأخذ من السلطان على القضاء الرزق فقال ذلك السحت.

(١١)

باب جواز بيع الزّيت والسّمن النّجسين للاستصباح بهما مع اعلام المشتري وعدم جواز بيع الشّحوم وما قطع من أليات الغنم ولكن يستصبح بها

٦٥٣ (١) كافي ٢٦١/٦: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٨٥/٩: أحمد بن محمّد عن عليّ بن
٢١٨٦٨ الحكم عن معاوية بن وهب عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له جرذ[3] مات في سمن أو زيت أو عسل فقال أمّا السمن والعسل فيؤخذ الجرذ وما حوله و (أمّا ـ يب) الزيت يستصبح[4] به (يب: وقال في بيع ذلك الزيت تبيعه وتبيّنه لمن اشتراه ليستصبح به).

---

١. وفي الحديث أنّه نهى عن ميثرة الارجوان، هي وطاء محشو يترك على رحل البعير تحت الراكب ـ اللسان.
٢. وامّا المياثر الحمر الّتي جاء فيها النهي فإنّها كانت من مراكب الأعاجم من ديباج أو حرير ـ اللسان.
٣. الجرذ: نوع من الفارة. ٤. فتستصبح ـ يب.

خدای را سپاس گفت و ثنایش را بجای آورد و پیروزی را که خداوند به وی عنایت کرده بود و با آن وی را یاری نموده بود، یادآور شد و از نُه چیز نهی کرد: از مهریهٔ زن زناکار و از درآمد چهارپایان ـ یعنی نطفهٔ حیوان نر ـ و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از تشکی که زیر شترسوار می‌انداختند (ابوعربه ـ یکی از گزارشگران حدیث می‌گوید: و از پارچه حریری که بر روی الاغ می‌انداختند) و از پوشیدن لباس قسی ـ لباسی که در شام بافته می‌شد و از خوردن گوشت درندگان و از معاملهٔ طلا با طلا و نقره و با نقره که میان‌شان افزوده‌ای باشد و از نگریستن در ستارگان [پیشگویی کردن از اوضاع ستارگان].»

ابن فضال از امام صادق‌ؑ از پدرش امام باقرؑ از نیاکانش‌ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمؐ فرمود: «بدترین درآمد، بهای سگ و مهریهٔ زن زناکار و کسب حجامتگر است.»

در حدیث دعائم الاسلام (باب ۱۴ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا حدیث ۶) و بسیاری از احادیث باب ۱۵ از همین باب‌ها مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث یعقوب خواهد آمد که دلالت می‌کند: «بهای سگ و کنیز خواننده، پلید و حرام است.»

و در حدیث ابن سنان که روایت می‌کند از امام صادقؑ دربارهٔ قاضیِ در میان دو قریه که از حاکم برای داوری روزی می‌گیرد، سؤال شد. امام فرمود: «آن، نامشروع است.»[1]

باب ۱۱

جواز فروش روغن مایع و جامد نجس برای روشنایی با اعلام به مشتری و عدم فروش پیه و دنبه‌های جدا شده از گوسفند و امکان استفادهٔ از روشنایی

۶۵۳ (۱) معاویه بن وهب گفت: «گفتم به امام صادقؑ: «موشی در روغن جامد یا روغن مایع یا عسل می‌میرد.

امامؑ فرمود: از عسل و روغن جامد، موش و اطرافش گرفته می‌شود [و باقیمانده خورده می‌شود] ولی روغن مایع برای روشنایی استفاده می‌شود.»

و دربارهٔ فروش این روغن مایع فرمود: «آن را می‌فروشی و به خریدار اعلام می‌کنی تا از آن برای روشنایی استفاده کند.»

---

۱. باب ۱۵ از باب‌های قضاوت، حدیث ۴.

٦٥٤ ٢١٨٦٩ (٢) تهذيب ١٢٩/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد الميثمي عن معاوية بن وهب وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام في جرذ مات في زيت ما تقول في بيع ذلك قال بعه وبيّنه لمن اشتراه ليستصبح به.

٦٥٥ ٢١٨٧٠ (٣) تهذيب ١٢٩/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الفأرة تقع في السّمن أو في الزّيت فتموت فيه قال إن كان جامداً فيطرحها وما حولها ويؤكل ما بقي وإن كان ذائباً فأسرج به وأعلمهم إذا بعته.

٦٥٦ ٢١٨٧١ (٤) قرب الإسناد ١٢٨: محمّد بن خالد الطيالسي عن إسماعيل بن عبدالخالق قال سأل سعيد الأعرج السمّان أبا عبدالله عليه السلام وانا حاضر عن الزيت والسمن والعسل تقع فيه الفأرة فتموت كيف يصنع به قال أمّا الزيت فلا تبعه إلّا لمن تبيّن له فيبتاع للسراج فأمّا الأكل فلا وامّا السّمن فان كان ذائباً فهو كذلك فإن كان جامداً والفأرة في أعلاه فيؤخذ ما تحتها وما حولها ثمّ لا بأس به والعسل كذلك إن كان جامداً.

٦٥٧ ٢١٨٧٢ (٥) كافي ٢٦١/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ٨٥/٩: الحسين بن سعيد عن محمّد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا وقعت الفأرة في السمن فماتت (فيه ـ كا) فإن كان جامداً فألقها ومايليها وكُلْ ما بقي وإن كان ذائباً فلا تأكله واستصبح به والزّيت مثل ذلك.

٦٥٨ ٢١٨٧٣ (٦) الجعفريات ٢٦: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه قال قال عليّ عليه السلام في الزيت و السمن إذا وقع فيه شيء له دم فمات فيه استسرجوه فمن مسّه فليغسل يده وإذا مسّ الثّوب أو مسح يده في الثّوب أو أصابه منه شيء فليغسل الموضع الّذي أصاب من الثّوب أو مسح يده في الثّوب يغسل ذلك خاصّة.

٦٥٩ ٢١٨٧٤ (٧) الدعائم ١٢٢/١: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّه سئل عن فأرة وقعت في سمن قال إن كان جامداً ألقيت وما حولها وأكل الباقي وإن كان مايعاً فسد كلّه ويستصبح به قال وسئل أميرالمؤمنين عليه السلام عن الدّوابّ تقع في السمن والعسل واللبن والزيت فتموت فيه قال إن كان ذائباً أُريق اللبن واستسرج بالزيت والسمن وقال في الخنفساء والعقرب والذباب والصّرّار وكلّ شيء لا دم فيه يموت في الطعام لا يفسده وقال في الزيت يعمله إن شاء صابوناً.

۶۵۴ (۲) معاویه بن وهب و دیگران روایت می‌کنند که از امام صادق ؈ سؤال شد: «دربارهٔ فروش روغن مایع که در آن موش مرده است، چه می‌فرمایید؟
امام ؈ پاسخ داد: آن را بفروش و به خریدار اعلام کن تا برای روشنایی استفاده کند!»

۶۵۵ (۳) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق ؈ دربارهٔ روغن جامد یا روغن مایع که در آن موش مرده است، سؤال کردم، امام ؈ فرمود:
اگر روغن جامد است، موش و اطراف آن دور ریخته و باقی‌ماندهٔ آن خورده می‌شود و اگر روان و مایع است، آن را برای روشنایی استفاده و هنگام فروش به خریداران اعلام کن.»

۶۵۶ (۴) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «سعید اعرجِ روغن‌فروش در حضور من از امام صادق ؈ دربارهٔ روغن مایع و روغن جامد و عسل که موش در آن‌ها مرده، سؤال کرد که با آن‌ها چه کند؟
امام ؈ فرمود: روغن مایع را تنها به کسی بفروش که برایش بیان کنی تا برای روشنایی بخرد؛ ولی خوردن نه! و روغن نیز ـ اگر مایع باشد ـ همینطور است و اگر جامد است و موش در بالای آن قرار دارد، روغن‌های اطراف و زیر آن برداشته می‌شود و سپس اشکالی در آن نیست و عسل موم‌دار نیز همینطور است.»

۶۵۷ (۵) زراره از امام باقر ؈ روایت می‌کند که فرمود:
«هرگاه موش در روغن جامد بیفتد و بمیرد، پس اگر جامد، است موش و روغن‌های اطرافش را دور بریز و باقیمانده را بخور و اگر مایع است، آن را نخور و برای روشنایی استفاده کن و روغن مایع [نیز] مثل آن است.»

۶۵۸ (۶) در کتاب الجعفریات از امام صادق ؈ از پدرش امام باقر ؈ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ؈ ـ دربارهٔ روغن مایع و روغنی که حیوان خون جهنده‌داری در آن بیفتد و بمیرد ـ فرمود:
«از آن برای روشنایی استفاده کنید و هر کس با آن تماس حاصل کرد، باید دستش را بشوید و هر گاه با لباس تماس پیدا کرد یا دستش را با لباس پاک کرد یا مقداری از آن به لباس ریخت، پس باید بخشی از لباس را که روغن به آن ریخته یا دستش را با آن پاک کرده، تنها آن قسمت را بشویید!»

۶۵۹ (۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:
«از امام صادق ؈ دربارهٔ روغنی که موش در آن افتاده، سؤال شد. امام ؈ فرمود:
«اگر روغن جامد است، موش و روغن‌های اطرافش دور ریخته و باقیمانده خورده می‌شود و اگر مایع است، تمام آن تباه و از آن برای روشنایی استفاده می‌شود.»
و فرمود: «از امیر مؤمنان ؈ دربارهٔ روغن، عسل، شیر، و روغن مایع که حیوانات در آن‌ها می‌میرند، سؤال شد. علی ؈ فرمود:
اگر مایع باشد، شیر ریخته و روغن زیتون و روغن برای روشنایی استفاده می‌شود.»
و دربارهٔ سوسک سیاه و عقرب و مگس و جیرجیرک و هر حیوانی که خون جهنده ندارد، فرمود: «اگر در غذا بمیرد، آن را فاسد نمی‌کند.»
و دربارهٔ روغن مایع فرمود: «اگر بخواهد، می‌تواند با آن صابون بسازد.»

۶۶۰ ۲۱۸۷۵ (۸) **الجعفريات ۲۶**: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه إنّ عليّاً ﷺ قال في الخنفساء والعقرب والصّرد إذا مات في الإدام فلا بأس بأكله قال وإن كان شيئاً مات في الإدام وفيه الدّم في العسل أو في زيت أو في السمن وكان جامداً جنب ما فوقه وما تحته ثمّ يؤكل بقيّته وإن كان ذائباً فلا يؤكل يستسرج به ولا يباع.

۶۶۱ ۲۱۸۷۶ (۹) **الجعفريات ۲۶**: بإسناده عن عليّ ﷺ انّه سئل عن الزيت يقع فيه شيء له دم فيموت قال الزيت خاصّة يبيعه لمن يعمله صابوناً. **مستدرك ۷۳/۱۳**: السيّد فضل الله الراوندي في نوادره باسناده عن محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى عن أبيه عن جدّه موسى بن جعفر عن أبيه إنّ عليّاً ﷺ سئل (وذكر نحوه إلّا انّه اسقط قوله خاصّة).

۶۶۲ ۲۱۸۷۷ (۱۰) **آخر السرائر ۴۷۷**: نقلاً عن جامع **البزنطي** صاحب الرضا ﷺ قال سألته عن رجل يكون له الغنم يقطع من الياتها وهي احياء أيصلح له أن ينتفع بما قطع قال نعم يذيبها ويسرج بها ولا يأكلها ولا يبيعها.

۶۶۳ ۲۱۸۷۸ (۱۱) **الدعائم ۱۷۹/۲**: عن عليّ وأبي جعفر ﷺ انّهما قالا ما قطع من الحيوان فبان عنه قبل أن يذكّى فهو ميتة لا يؤكل ويذكّي الحيوان ويؤكل باقيه إن أدرك ذكاته.

۶۶۴ ۲۱۸۷۹ (۱۲) **الدعائم ۱۲۲/۱**: قالوا ﷺ إن أخرجت الدّابة حيّة لم تمت في الأدام لم ينجس ويؤكل وإذا وقعت فيه فماتت لم يؤكل (لم يبع ـ خ) ولم يشتر.

۶۶۵ ۲۱۸۸۰ (۱۳) **العوالي ۱۱۰/۲**: و قال ﷺ انّ الله إذا حرّم شيئاً حرّم ثمنه.

۶۶۶ ۲۱۸۸۱ (۱۴) و قال ايضاً لعن الله اليهود حرّمت عليهم الشحوم فباعوها وأكلوا أثمانها. **الدعائم ۱۲۲/۱**: من قول رسول الله ﷺ لعن الله اليهود (وذكر مثله). وتقدم في رواية (۱۶) تحف العقول من باب (۱) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب مايكتسب به ـ ج ۲۲: قوله ﷺ وكلّ شيء يكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات فهذا كلّه حلال بيعه وشرائه واستعماله. وفي أحاديث الباب التّالي وما يتولوه ما يناسب ذلك. ويأتي في باب (۱۰) انّ ما قطع من أعضاء الحيوان الحيّ فهو ميتة من أبواب الأطعمة ـ ج ۲۸: و باب (۳۹) انّ الفأرة ونحوها إذا ماتت في الزّيت وكان مايعاً حرم أكله مايناسب ذلك.

۶۶۰ (۸) در همان کتاب از امام صادقعليه السلام از پدرش امام باقرعليه السلام روایت شده که امیر مؤمنانعليه السلام دربارهٔ غذایی که سوسک سیاه و عقرب و گنجشک‌خوار[1] در آن بمیرد، فرمود: «خوردنش اشکال ندارد.»

و فرمود: «اگر حیوان خون جهنده‌داری در خورش ـ در عسل یا در روغن مایع یا در روغن ـ بمیرد و جامد باشد، از قسمت بالا و پایین آن دوری و باقیمانده خورده می‌شود و اگر مایع باشد، خورده نمی‌شود و برای روشنایی استفاده می‌شود و فروخته نمی‌شود.»

۶۶۱ (۹) در کتاب الجعفریات آمده است: «از امیر مؤمنانعليه السلام دربارهٔ روغن مایعی که حیوان خون جهنده‌داری در آن می‌میرد، سؤال شد. امامعليه السلام فرمود:

روغن مایع را به خصوص به کسی می‌فروشد تا با آن صابون بسازد.»

این حدیث در نوادر راوندی نیز آمده است؛ با این تفاوت که «به خصوص» در آن نیست.

۶۶۲ (۱۰) بزنطی می‌گوید: «از امام رضاعليه السلام دربارهٔ شخص گوسفندداری که دنبه‌های گوسفندانش را در حال زنده بودن‌شان می‌برید، سؤال کردم که آیا از دنبه‌های بریده شده می‌تواند استفاده کند؟

امامعليه السلام فرمود: آری، آن‌ها را ذوب و برای روشنایی استفاده می‌کند ولی آن‌ها را نمی‌خورد و نمی‌فروشد.»

۶۶۳ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از علیعليه السلام و امام باقرعليه السلام روایت شده که فرمودند:

«آنچه از حیوان بریده شود و پیش از ذبح شدن حیوان، از آن جدا گردد، پس آن مردار است و خورده نمی‌شود و حیوان ذبح می‌گردد و، اگر به تذکیه آن برسد، باقیماندهٔ آن خورده می‌شود.»

۶۶۴ (۱۲) در همان کتاب آمده است:

پیشوایان معصومعليهم السلام می‌گویند: «اگر حیوانی در غذا بیفتد و آن را زنده بیرون آوری و در غذا نمیرد، آن غذا نجس نمی‌شود و خورده می‌شود و اگر بمیرد، خورده و خرید (و فروش) نمی‌شود.»

۶۶۵ (۱۳) در کتاب العوالی آمده است:

پیامبر اکرمﷺ فرمود: «به راستی هرگاه خداوند چیزی را حرام کند، بهایش را [نیز] حرام می‌کند.»

۶۶۶ (۱۴) و نیز فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند، پیه‌ها بر آنان حرام گردید ولی آن را فروختند و بهایش را خوردند.»

و این سخن امام صادقعليه السلام در حدیث تحف العقول گذشت: «و هر آنچه از جهتی از جهات مصلحت مردم در آن است، پس همهٔ این‌ها خرید و فروش و به کار بردنش حلال است.»[2]

و در احادیث دو باب آینده مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

و در باب ۱۰ و ۲۹ از باب‌های خوراکی‌ها نیز مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. شاید صحیح آن صرار به معنای جیرجیرک باشد چون صرد خون جهنده دارد ـ م.

۲. ۱۸۸/۲۲ باب ۱ از باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱۶.

(۱۲)

باب تحريم بيع الميتة وحكم بيع الذكيّ المختلط بها وحكم العجين بالماء النجس

۶۶۷ ۳۱۸۸۲ (۱) الدعائم ۱۸/۲: رُوينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ انّ رسول اللهﷺ نهى عن بيع الأحرار وعن بيع الميتة والدم والخنزير والأصنام وعن عَسْب الفحل[۱] وعن ثمن الخمر وعن بيع العَذِرة وقال هي ميتة.

۶۶۸ ۳۱۸۸۳ (۲) مستدرك ۷۱/۱۳: الشيخ أبوالفتوح في تفسيره عن رسول اللهﷺ انّه قال لا تنتفعوا من الميتة بإهاب ولا عصب.

۶۶۹ ۳۱۸۸۴ (۳) البحار ۱۰۳/۷۲: روّينا عن أهل البيتﷺ تحريم أن تباع الميتة أو تشترى أو يصلّى فيه ورخّصوا في الإنتفاع به كما ينتفع بالثوب النجس يتدثّر به (ويستدفأ ـ خ) ولا يصلّىٰ فيه ولا يطهّر شيئاً من الميتة دباغ ولا غسل ولا غير ذلك.

۶۷۰ ۳۱۸۸۵ (۴) كافي ۲۶۰/۶: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۴۸/۹: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي المغرا[۲] عن الحلبيّ قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول إذا اختلط الذّكّي و الميتة باعه ممّن يستحلّ الميتة ويأكل[۳] ثمنه.

۶۷۱ ۳۱۸۸۶ (۵) تهذيب ۴۷/۹: محمّد بن يعقوب عن كافي ۲۶۰/۶: على بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن رجل كانت له غنم وبقر وكان[۴] يدرك الذّكيّ منها فيعزله ويعزل الميتة ثمّ انّ الميتة والذّكيّ اختلطا فكيف[۵] يصنع به فقال يبيعه ممّن يستحلّ الميتة ويأكل ثمنه (فإنّه ـ كا) لا[۶] بأس به. وسائل ۱۰۰/۱۷: ورواه على بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ مثله.

۶۷۲ ۳۱۸۸۷ (۶) الجعفريّات ۲۷: بإسناده عن عليّ ﷺ انّه سئل عن شاة مسلوخة وأُخرىٰ مذبوحة عُمّيَ[۷] على الرّاعي أو علىٰ صاحبها فلا يدرى الذّكيّة من الميتة قال ترم بهما جميعاً الىٰ الكلاب.

---

۱. العسب: النسل ـ وفي حاشية الدعائم عسب الفحل يريد هنا الكدى الذي يؤخذ على الضراب.
۲. أبي المعزا ـ يب. ۳. وأكل ـ يب. ۴. فكان ـ يب.
۵. كيف ـ يب. ۶. فلا ـ يب. ۷. أي خَفِيَ.

باب ۱۲
حرمت فروش مردار و حکم فروش حیوان ذبح شدهٔ مخلوط با مردار و حکم آرد خمیر شده با آب نجس

(۱) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: ۶۶۷

«از امام صادق از پدرش از نیاکانش از امیر مؤمنان به ما رسیده که پیامبر اکرم از فروش انسان‌های آزاد و از فروش مردار و خون و خوک و بت‌ها و نطفهٔ حیوان نر و از ثمن شراب و از فروش فضولات حیوانات نهی کرد و فرمود: این‌ها مردار است.»

(۲) در تفسیر ابوالفتوح از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: ۶۶۸

«[حتی] از پوست و عصب مردار [نیز] استفاده نکنید!»

(۳) در کتاب بحار الانوار آمده است: ۶۶۹

«حرمت خرید و فروش و نماز خواندن در مردار، از پیشوایان معصوم به ما رسیده است و استفاده از آن را اجازه فرموده‌اند ـ همان‌گونه که انسان لباس نجس را بر روی لباس‌هایش به خود می‌پیچد (و گرم می‌شود) ـ ولی در آن نماز خوانده نمی‌شود. و دباغی کردن و شستن و کارهای دیگر، چیزی از مردار را پاک نمی‌کند.»

(۴) حلبی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: ۶۷۰

«هرگاه حیوان ذبح شده و مرداری مخلوط شود، آن را به حلال شمارندهٔ مردار می‌فروشد و بهایش را می‌خورد.»

(۵) حلبی می‌گوید: ۶۷۱

«از امام صادق دربارهٔ شخص گاو و گوسفندداری سؤال شد که حیوان ذبح شده و مردار را جدا می‌گذارد ولی آن‌ها با هم مخلوط می‌شوند، با آن‌ها چه کند؟ امام فرمود:

به حلال‌شمارندهٔ مردار می‌فروشد و بهایش را می‌خورد. پس اشکالی ندارد!»

(۶) در کتاب الجعفریات آمده است: ۶۷۲

«از امیر مؤمنان سؤال شد: پوست گوسفندی کنده شده و گوسفند دیگری سر بریده شده و آن دو بر چوپان یا صاحبانش اشتباه شده است و ذبح شده را از مردار بازنمی‌شناسد.

امام فرمود: هر دو را نزد سگ‌ها بینداز.»

٦٧٣ ٢١٨٨٨ (٧) الدعائم ١٢٦/١: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ انّه سئل عن جلود الغنم يختلط الذّكيّ منها بالميتة وتعمل منها الفراء قال إن لبستها فلا تصلّ فيها وإن علمت انّها ميتة فلا تشترها ولا تبعها وإن لم تعلم فاشتر وبع. وتقدّم في أحاديث باب (٨) نجاسة الميّت من الإنسان قبل الغسل وكذا الميتة من أبواب النّجاسات ج ٢ مايناسب ذلك. ولاحظ باب (٣٨) حكم العجين إذا خبز بالنّار وكانت في مائه الميتة فإنّ فيه ما يدلّ على ذلك. وفي رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) تحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ـ ج ٢٢: ما يدلّ على ذلك. وفي كثير من أحاديث باب (١٠) ما ورد في أنواع السحت ما يدلّ على حرمة ثمن الميتة.

(١٣)

باب حكم بيع الدّهن إذا وقعت فيه فأرة

٦٧٤ ٢١٨٨٩ (١) قرب الإسناد ٢٦١: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن حبّ دهن ماتت فيه فأرة قال لا تدّهن به ولا تبعه من مسلم. وتقدم في رواية عليّ بن جعفر (١٠) من باب (١٢) طهارة جميع الدّوابّ ما خلا الكلب والخنزير من أبواب النجاسات ـ ج ٢ ـ قوله فأرة وقعت في حبّ دهن فأخرجت قبل أن تموت أنبيعه من مسلم قال نعم وتدّهن منه.

(١٤)

باب جواز بيع جلد غير مأكول اللّحم إذا كان مذكّى دون الميتة وجواز إتّخاذ قوائم السّيوف من جلود السّمك وجواز العمل بها

٦٧٥ ٢١٨٩٠ (١) كافي ٢٢٧/٥: بعض أصحابنا[١] عن تهذيب ٣٧٤/٦: و ١٣٥/٧: عليّ بن أسباط عن أبي مخلّد السرّاج قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ إذ دخل عليه معتّب فقال رجلان بالباب فقال أدخلهما فدخلا فقال أحدهما إنّي رجل سرّاج أبيع جلود النمر فقال مدبوغة هي قال نعم قال ليس به بأس.

---

١. عدّة من اصحابنا ـ خ.

(۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: ۶۷۳

«از امام صادق؛ سؤال شد: پوست گوسفند ذبح شده و مردار با هم مخلوط و از آن‌ها پوستین ساخته می‌شود.

امام؛ فرمود: اگر آن‌ها را پوشیدی، در آن نماز نخوان و اگر دانستی که آن مردار است، پس آن را خرید و فروش نکن و اگر ندانستی، بخر و بفروش.»

در احادیث باب ۸ و ۳۸ از باب‌های نجاسات و حدیث تحف العقول (باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا حدیث ۱۶) مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و بسیاری از احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا بر حرمت بهای مردار دلالت می‌کند.

باب ۱۳

فروش روغنی که موش در آن افتاده است

(۱) علی بن جعفر می‌گوید: ۶۷۴

«از برادرم امام موسی بن جعفر؛ درباره خُمرهٔ روغنی که در آن موش مرده است، سؤال کردم. امام؛ فرمود: با آن روغن‌مالی نکن و به مسلمان [نیز] نفروش.»

در حدیث دیگری از علی بن جعفر از امام کاظم؛ پرسید: «موشی که در خُمرهٔ روغن می‌افتد و پیش از مردن بیرون آورده می‌شود، آیا می‌توان آن را به مسلمان فروخت؟

امام؛ فرمود: آری و از آن روغن‌مالی کن!»[1]

باب ۱۴

جواز فروش پوست حیوان حرام‌گوشت آن‌گاه که ذبح شود و جواز استفاده از پوست ماهی

(۱) ابومخلد زین‌ساز می‌گوید: ۶۷۵

«نزد امام صادق؛ بودم که معتب وارد شد و گفت: دو نفر در کنار خانه هستند! امام؛ فرمود: آن‌ها را داخل کن! آن دو مرد داخل شدند. یکی از آنان گفت: من مردی زین‌ساز هستم و پوست پلنگ می‌فروشم.

امام؛ پرسید: آیا آن‌ها دباغی شده‌اند؟

آن مرد گفت: آری!

امام؛ فرمود: اشکالی ندارد.»

---

۱. باب ۱۲ از باب‌های نجاسات، حدیث ۱۰.

۶۷۶ ۳۱۸۹۱ (۲) مستدرك ۱۲۰/۱۳: كتاب محمّد بن المثنّى الحضرمى عن جعفر بن محمّد بن شريح عن ذريح المحاربى قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن جلود السباع الّتي يجلس عليها فقال ادبغوها فرخّص فى ذلك.

۶۷۷ ۳۱۸۹۲ (۳) تهذيب ۱۳۳/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألت أباعبدالله عليه السلام عن الفراء اشتريه من الرجل الذى لعلّى لا أثق به فيبيعنى على انّها ذكيّة أبيعها على ذلك فقال إن كنت لا تثق به فلا تبعها على انّها ذكيّة إلّا أن تقول قد قيل لى انّها ذكيّة.

۶۷۸ ۳۱۸۹۳ (۴) كافى ۲۲۷/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۷۱/۶ و ۱۳۵/۷: أحمد بن محمّد (عن محمّد ـ كا) (بن عيسى ـ كا يب ۳۷۱) عن أبى القاسم الصيقل قال كتبت إليه قوائم السيوف الّتى تسمّى السفن[1] اتّخذها من جلود السمك فهل يجوز العمل بها ولسنا نأكل لحومها فكتب عليه السلام لا بأس (وتقدّم مثله فى رواية أبى القاسم (۸) من باب (۸) نجاسة الميت من أبواب النجاسات ج ۲).

۶۷۹ ۳۱۸۹۴ (۵) قرب الإسناد ۲۶۸: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الماشية تكون للرجل فيموت بعضها يصلح له أن يبيع جلودها ودباغها ويلبسها قال لا وإن لبسها فلا يصلّى (يصلّ ـ خ) فيها.

۶۸۰ ۳۱۸۹۵ (۶) الدعائم ۱۲۶: عن علىّ عليه السلام انّه قال من السحت ثمن جلود السباع. وتقدم فى رواية الجعفريّات (۱۲) من باب (۱۰) ماورد فى أنواع السحت قوله عليه السلام من السّحت ثمن الميتة الى أن قال وثمن القرد وجلود السّباع وجلود الميتة. وفى أحاديث باب (۱۲) تحريم بيع الميتة مايناسب الباب فراجع.

(۱۵)

باب تحريم بيع الكلاب عداما استثنى وجواز بيع الهرّ والدّوابّ

۶۸۱ ۳۱۸۹۶ (۱) تهذيب ۱۳۶/۷: الحسين بن سعيد عن النضر عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنىّ قال قال أبوعبدالله عليه السلام مِنْ أكلِ السحت ثمن الخمر ونهىٰ عن ثمن الكلب.

---

۱. السفن: جلد أخشن غليظ كجلود التماسيح ـ اللسان.

۶۷۶ (۲) ذریح محاربی می‌گوید:

«از امام صادقؑ دربارهٔ پوست درندگانی که بر روی آن‌ها می‌نشینند، سؤال کردم. امامؑ فرمود: آن‌ها را دباغی کنید، پس در آن‌ها اجازه داده شده است.»

۶۷۷ (۳) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید:

«از امام صادقؑ دربارهٔ خریدن پوستین از کسی که زیاد به او اعتماد ندارم و به شرط ذبح بودن به من می‌فروشد، سؤال کردم که آیا من نیز می‌توانم به همین شرط آن را بفروشم؟

امامؑ فرمود: اگر به ذبح بودن وثوق نداری، نفروش مگر آن‌که بگویی: به من گفته شده این ذبح شده است.»

۶۷۸ (۴) ابوالقاسم صیقل می‌گوید: «به امامؑ نوشتم: دسته شمشیر را که سفن نامیده می‌شود، از پوست ماهی [حیوان آبزی] می‌سازم. آیا کار کردن با آن جایز است با این‌که از نظر ما حرام‌گوشت است؟ امامؑ در پاسخ نوشت: اشکال ندارد!»

نظیر این حدیث پیشتر در باب ۸ از باب‌های نجاسات حدیث ۸ گذشت.

۶۷۹ (۵) علی بن جعفر می‌گوید:

«از برادرم امام کاظمؑ پرسیدم: برخی از گاو و گوسفند و شتران شخصی می‌میرند. آیا فروختن پوست آن‌ها و دباغی کردن و پوشیدن آن‌ها جایز است؟ امامؑ فرمود: نه! و اگر پوشید، در آن نماز نخواند.»

۶۸۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از علیؑ روایت شده که فرمود:

«از مال نامشروع، بهای پوست درندگان است.»

در حدیث کتاب الجعفریات از امیر مؤمنانؑ گذشت: «از مال نامشروع، بهای مردار... و بهای میمون و پوست درندگان و پوست مردار است.»[1]

و در احادیث باب ۱۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث گذشت.

باب ۱۵

حرمت فروش سگ‌ها غیر از موارد استثنا و جواز فروش گربه و چهارپایان

۶۸۱ (۱) جراح مداینی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود:

«از مال نامشروع، ثمن شراب است.»

همچنین امامؑ از بهای سگ نهی کرد.

---

۱. ۲۱۴/۲۲ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲.

۶۸۲ ۲۱۸۹۷ (۲) **وسائل ۱۱۸/۱۷**: محمّد بن يعقوب عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن عليّ القاساني عن الرضا عليه السلام في حديث و قال ثمن الكلب سحت.

۶۸۳ ۲۱۸۹۸ (۳) **تفسير العياشى ۳۲۱/۱**: عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول ثمن الكلب سحت والسحت في النار.

۶۸۴ ۲۱۸۹۹ (۴) **كافى ۱۲۷/۵**: عليّ بن محمّد بن بندار عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ عن عبد الرّحمٰن ابن أبي هاشم عن القاسم بن الوليد العمّاريّ عن عبدالرّحمٰن الأصمّ عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبدالله العامريّ قال سألت أباعبدالله عليه السلام عن ثمن الكلب الّذى لا يصيد فقال سحت فامّا[1] الصّيود فلا بأس. **تهذيب ۳۶۷/۶**: أحمد بن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ عن عبدالرّحمٰن بن القاسم عن القاسم بن الوليد العامرى قال سألت أباعبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

۶۸۵ ۲۱۹۰۰ (۵) **تهذيب ۳۵۶/۶**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمّد بن مسلم وعبدالرّحمٰن بن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال ثمن كلب الذي لا يصيد سحت قال ولا بأس بثمن الهرّة. **تفسير العيّاشى ۳۲۱/۱**: عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.

۶۸۶ ۲۱۹۰۱ (۶) **تهذيب ۳۵۶/۶**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ عن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن ثمن كلب الصيد قال لا بأس بثمنه و الآخر لا يحلّ ثمنه. **فقيه ۱۰۵/۳**: و سأله أبوبصير عن ثمن كلب الصّيد (وذكر مثله).

۶۸۷ ۲۱۹۰۲ (۷) **فقه الرضا عليه السلام ۲۵۳**: واعلم انّ أجرة الزانية وثمن الكلب سحت إلّا كلب الصيد.

۶۸۸ ۲۱۹۰۳ (۸) **الدعائم ۱۹/۲**: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن ثمن الكلب العقور وعن عليّ عليه السلام انّه قال لا بأس بثمن كلب الصيد.

۶۸۹ ۲۱۹۰۴ (۹) **وسائل ۱۲۰/۱۷**: و قال الشيخ في (المبسوط) يجوز بيع كلب الصيد وروى انّ كلب الماشية والحائط مثل ذلك.

---

۱. وأمّا ـ يب.

۶۸۲ (۲) علی بن قاسانی از امام رضا؛ روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود: «... و بهای سگ نامشروع است.»

۶۸۳ (۳) حسن بن علی وشا می‌گوید: «از امام رضا؛ شنیدم که فرمود: بهای سگ نامشروع است و نامشروع در آتش جهنم است.»

۶۸۴ (۴) ابوعبدالله عامری می‌گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ بهای سگ غیر شکاری پرسیدم. امام؛ فرمود: نامشروع است ولی سگ‌های شکاری اشکال ندارد!»

۶۸۵ (۵) محمد بن مسلم و عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق؛ روایت می‌کنند که فرمود: «بهای سگ غیرشکاری نامشروع است و بهای گربه اشکال ندارد.»

۶۸۶ (۶) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ بهای سگ شکاری سؤال کردم. امام؛ فرمود: بهایش اشکال ندارد ولی غیر شکاری بهایش نامشروع است.»

۶۸۷ (۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که اجرت زن زانیه و بهای سگ نامشروع است، مگر سگ شکاری.»

۶۸۸ (۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«پیامبر اکرم؛ از بهای سگ گزنده نهی کرد!» و علی؛ فرمود: «بهای سگ شکاری اشکال ندارد.»

۶۸۹ (۹) در کتاب المبسوط آمده است:

«فروش سگ شکاری جایز است و روایت شده که سگ گله و سگ خانه همینطور است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۶۹۰ (۱۰) العوالی ۱۴۸/۲: وفی الحدیث انّ جبرئیل نزل الیٰ النبیّ صلی الله علیه و آله فوقف بالباب ۳۱۹۰۵
واستأذن فأذن له فلم یدخل فخرج النبیّ صلی الله علیه و آله فقال (مالك) فقال انّا معاشر الملائکة لا ندخل بیتاً فیه کلب ولا صورة فنظروا فإذا فی بعض بیوتهم کلب فقال النبیّ صلی الله علیه و آله لا اَدَع کلباً بالمدینة إلّا قتلته فهربت الکلاب حتّی بلغت العوالی فقیل یا رسول الله کیف الصید بها وقد أمرت بقتلها فسکت رسول الله صلی الله علیه و آله فجاء الوحی باقتناء الکلاب الّتی ینتفع بها فاستثنی رسول الله صلی الله علیه و آله کلاب الصید وکلاب الماشیة وکلاب الحرث وأذن فی اتّخاذها.

۶۹۱ (۱۱) مستدرك ۹۰/۱۳: الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن أبی رافع عن النبیّ صلی الله علیه و آله فی ۳۱۹۰۶
حدیث انّه رخّص فی اقتناء کلب الصید وکلّ کلب فیه منفعة مثل کلب الماشیة وکلب الحائط والزرع رخّصهم فی اقتنائه الخبر. وتقدم روایة تحف العقول (۱۶) من باب (۱) وجوب اجتناب الحرام من أبواب ما یکتسب به ج ۲۲، وفی غیر واحد من احادیث باب (۱۰) ماورد فی أنواع السحت مایدلّ علی حرمة ثمن کلب. وفی مرسلة فقیه (۸) من هذا الباب قوله علیه السلام ثمن الکلب الّذی لیس بکلب الصید سحت. وفی روایة أبی بصیر (۱۷) قوله ثمن الکلب الذی لا یصطاد من السحت. ویأتی فی روایة إبراهیم (۱۰) من باب (۲۰) تحریم کسب المغنیّة قوله علیه السلام ثمن الکلب والمغنّیة سحت. وفی روایة الوشاء (۱۱) قوله علیه السلام وثمن الکلب سحت و السّحت فی النّار.

(۱۶)

باب جواز بیع الفهد وسباع الطّیر وعظام الفیل واستعمالها وعدم جواز بیع القرد وشرائها

۶۹۲ (۱) تهذیب ۳۷۳/۶: محمّد بن یعقوب عن کافی ۲۲۶/۵: أبی علیّ الأشعریّ عن ۳۱۹۰۷
محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان تهذیب ۳۸۶/۶: محمّد بن علی بن محبوب عن محمّد بن عبدالجبّار عن ابن أبی نجران عن صفوان تهذیب ۱۳۳/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن عیص (بن القاسم ـ کا یب ۳۷۳) قال سألت أبا عبدالله علیه السلام عن الفهود و سباع الطیر (هل ـ کا یب ۳۷۳ و ۱۳۳) یلتمس التجارة فیها قال نعم.

(۱۰) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است: ۶۹۰

«جبرئیل بر پیامبرﷺ نازل شد، بیرون خانه ایستاد و درخواست اجازه کرد. پیامبر اکرمﷺ به وی اجازه داد ولی جبرئیل داخل نشد. پیامبرﷺ بیرون آمد و گفت: چه شده است؟ جبرئیل گفت: ما گروه فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد، داخل نمی‌شویم!

جستجو کردند، ناگهان در یکی از اتاق‌ها سگی یافتند. پیامبر اکرمﷺ فرمود: در مدینه سگی را رها نخواهم کرد مگر آن‌که آن را بکشم. سگ‌ها به قسمت بالای مدینه فرار کردند. به پیامبر اکرمﷺ گفته شد: چگونه با سگ‌ها شکار کنیم در حالی که شما دستور کشتن آن‌ها را صادر فرمودید؟

پیامبرﷺ ساکت شد تا دربارهٔ نگهداشتن سگ‌هایی که از آن‌ها استفاده می‌شود، وحی نازل شد. آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ سگ‌های شکاری و سگ‌های گله و سگ‌های مزرعه را استثنا کرد و نگهداری آن‌ها را اجازه داد.»

(۱۱) ابورافع در ضمن حدیثی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ نگهداری سگ شکاری و هر سگی که در آن نفع است مثل سگ گله و سگ خانه و بستان و مزرعه را به مسلمانان اجازه داد». ۶۹۱

در حدیث تحف العقول حدیث ۱۶ باب ۱ و احادیث متعددی از باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی بر حرمت بهای سگ گذشت.

و در حدیث ۸ باب ۱۰ گذشت: «بهای سگ غیرشکاری نامشروع است.»[۱]

و در حدیث ابوبصیر از امام صادقؑ گذشت: «بهای سگ غیر شکاری از مال نامشروع است.»[۲]

و در حدیث ابراهیم از امام کاظمؑ خواهد آمد: «بهای سگ و کنیز آوازه‌خوان، نامشروع است.»[۳]

و در حدیث وشا از امام رضاؑ خواهد آمد: «بهای سگ نامشروع در آتش جهنم است.»[۴]

باب ۱۶

جواز فروش پلنگ و پرندگان شکاری و استخوان‌های فیل و عدم جواز فروش میمون

(۱) عیص بن قاسم می‌گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: آیا تجارت پلنگ و پرندگان شکاری جایز است؟ امام فرمود: آری!» ۶۹۲

---

۱. ۲۱۳/۲۲ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۸.

۲. ۲۱۶/۲۲ باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷.

۳. ۲۴۲/۲۲ باب ۲۰ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۰.

۴. ۲۴۲/۲۲ باب ۲۰ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۱.

۶۹۳ ۲۱۹۰۸ (۲) تهذيب ۳۷۳/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۲۶/۵: أبي علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى تهذيب ۱۳۳/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالحميد بن سعد[1] قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن عظام الفيل (أ ـ يب) يحلّ بيعه أو[2] شراؤه الذى[3] يجعل منه الأمشاط فقال لا بأس قد كان لأبى منه مشط أو أمشاط.

۶۹۴ ۲۱۹۰۹ (۳) وسائل ۱۷۲/۱۷: علىّ بن جعفر في كتابه عن أخيه قال سألته عن جلود السباع وبيعها وركوبها أيصلح ذلك قال لا بأس ما لم يسجد عليها.

۶۹۵ ۲۱۹۱۰ (۴) تهذيب ۳۷۴/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۲۷/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱۳۴/۷: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن (إبراهيم ـ يب ۱۳۴) الاصمّ عن مسمع عن أبى عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) انّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن القرد أن تشترى أو تباع. وتقدّم فى أحاديث باب (۱۷) استحباب التمشّط بالعاج من أبواب شعر الرأس واللّحية ج ۲۱ ما يدلّ على جواز بيع عظام الفيل واستعماله.

(۱۷)

باب حكم بيع عذرة الإنسان وغيره وحكم الأبوال

۶۹۶ ۲۱۹۱۱ (۱) كافى ۲۲۶/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۷۲/۶، استبصار ۵۶/۳: أحمد بن محمّد عن الحجّال عن ثعلبة عن محمّد بن مضارب عن أبى عبدالله عليه السلام قال لا بأس ببيع العذرة. (حمله الشيخ رحمه الله على عذرة البهائم من الإبل والبقر والغنم).

۶۹۷ ۲۱۹۱۲ (۲) مستدرك ۱۲۱/۱۳: توحيد المفضّل برواية محمّد بن سنان عنه عن الصّادق عليه السلام قال فاعتبر بماترى من ضروب المآرب[4] فى صغير الخلق و كبيره وبما له قيمة وما لا قيمة له وأخسّ من هذا وأحقره الزبل والعذرة الّتى اجتمعت فيها الخساسة والنجاسة معاً وموقعها من الزروع والبقول والخضر أجمع الموقع الّذى لا يعدله شيء حتّى انّ كلّ شيء من الخضر لا يصلح ولا يزكو إلّا بالزبل[5] والسماد[6] الذى يستقذره الناس ويكرهون الدنو منه واعلم انّه

---

۱. سعيد ـ يب ۱۳۳.
۲. و ـ يب.
۳. للذى ـ يب ۳۷۳.
۴. أى الحوائج.
۵. الزبل بالكسر: السرقين ـ اللسان.
۶. أى العذرة والزبل.

(۲) عبدالحمید بن سعد می‌گوید: «از امام کاظمؑ پرسیدم: آیا خرید و فروش استخوان‌های فیل که با آن شانه می‌سازند، جایز است؟ ۶۹۳

امامؑ فرمود: اشکال ندارد! پدر من شانه یا شانه‌هایی از آن داشت.»

(۳) علی بن جعفر می‌گوید: ۶۹۴

«از برادرم امام کاظم پرسیدم: آیا فروختن و سوار شدن بر پوست حیوانات درنده جایز است؟

امامؑ فرمود: اشکال ندارد، تا وقتی که سجده بر آن نشود.»

(۴) مسمع از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمؐ از خرید و فروش بوزینگان نهی کرد. ۶۹۵

در احادیث باب ۱۷ از باب‌های موی سر و ریش، مطالبی گذشت که بر جواز فروش استخوان‌های فیل و به کار بردنش دلالت می‌کند.

باب ۱۷

حکم فروش مدفوع انسان و غیر انسان

(۱) محمد بن مضارب روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: ۶۹۶

«فروش مدفوع، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسیؒ این حدیث را بر مدفوع چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر حمل کرده است.

(۲) در توحید مفضل به گزارش محمد بن سنان از مفضل روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: ۶۹۷

«پس پند و عبرت گیر از انواع نیازها که در مخلوقات کوچک و بزرگ مشاهده می‌کنی و [عبرت گیر] از چیزهای ارزشمند و بی‌ارزش. پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها سرگین و مدفوعاتی است که فرومایگی و نجاست با هم در آن جمع شده است. با این حال جایگاه آن نسبت به همهٔ کشت‌ها و سبزی‌ها و گیاهان، جایگاهی است که هیچ چیز جایگزین آن نمی‌شود؛ به طوری که هیچ یک از گیاهان بدون سرگین و کود حیوانی، سبز نمی‌شود و رشد نمی‌کند. همان مدفوعاتی که انسان آن‌ها را پلید می‌شمارد و از نزدیک شدن به آن‌ها ناخشنود است. و بدان که جایگاه و موقعیت چیزها بر اساس

لیس منزلة الشیء علی حسب قیمته بل هما قیمتان مختلفتان بسوقین وربّما کان الخسیس فی سوق المکتسب نفیساً فی سوق العلم فلا تستصغر العبرة فی الشیء لصغر قیمته فلو فطنوا طالبو الکیمیا لما فی العذرة لاشتروها بانفس الأثمان وغالوابها.

۶۹۸ ۲۱۹۱۳ (۳) **تهذیب** ۳۷۳/۶، **استبصار** ۵۶/۳: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن عیسی عن صفوان عن مسمع بن أبی مسمع عن سماعة بن مهران قال سأل رجل أباعبدالله ﷺ وأنا حاضر فقال انّی رجل أبیع العذرة فما تقول فقال حرام بیعها وثمنها وقال لا بأس ببیع العذرة.

۶۹۹ ۲۱۹۱٤ (۴) **تهذیب** ۳۷۲/۶، **استبصار** ۵۶/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن علیّ بن سکن[1] عن عبدالله بن وضّاح عن یعقوب بن شعیب عن أبي عبدالله ﷺ قال ثمن العذرة من السحت حمله الشیخ ﷺ علی عذرة الإنسان.

(۱۸)

باب حکم بیع الخشب ممّن یتّخذه صلیباً أو برابط

۷۰۰ ۲۱۹۱۵ (۱) **تهذیب** ۳۷۳/۶: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۲۲۶/۵، **تهذیب** ۱۳٤/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن عمر بن اُذینة قال کتبت إلی أبی عبدالله ﷺ أسأله عن رجل له خشب فباعه ممن یتّخذ منه برابط فقال لا بأس (به ـ یب) و عن رجل له خشب فباعه ممّن یتّخذه[2] صلبان[3] قال لا.

۷۰۱ ۲۱۹۱۶ (۲) **المقنع** ۱۳۰: ولا بأس ببیع الخشب ممّن یتّخذه برابط ولا یجوز بیعه ممّن یتّخذه صلباناً[4].

۷۰۲ ۲۱۹۱۷ (۳) **کافی** ۲۲۷/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۱۳٤/۷: أحمد بن محمّد عن **تهذیب** ۳۷۳/۶: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن أبان عن عیسی[5] القمي عن عمرو بن جریر[6] قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن التوت[7] ابیعه یصنع به الصلیب[8] والصنم قال لا.

---

۱. مسکین ـ خ. ۲. یتّخذ منه ـ خ یب. ۳. صلباناً ـ یب.
٤. صلبان جمع صلیب العود المکرم الّذي صلب علیه السیّد المسیح ـ المنجد.
۵. أبان بن عیسی ـ في نسخة من یب.
٦. عمرو بن حریث یب ـ ۱۳٤ ـ خ ل کا.
۷. وفي الوافي (التّوز) وقال في بیانه التُوز بالضمّ: شجر یصنع به القوس.
۸. یصنع للصلیب ـ یب ۱۳٤ ـ لیصنع للصلیب ـ یب ۳۷۳.

قیمت مادی آن‌ها نیست بلکه آن دو، دو قیمت متفاوت در دو بازار هستند و چه بسا چیز کم‌ارزشی در بازار کسب که در بازار دانش ارزشمند است؛ پس اعتبار چیزی را به دلیل بهای اندک آن در بازار معمولی کوچک نشمار. پس اگر جویندگان کیمیا، از آنچه در مدفوعات است آگاه گردند، آن را به گران‌ترین بها خواهند خرید و بر قیمت آن خواهند افزود».

۶۹۸ (۲) سماعه بن مهران می‌گوید:

«نزد امام صادق؈ بودم که شخصی به امام؈ گفت: من مدفوعات می‌فروشم، در این باره چه می‌فرمایید؟

امام؈ فرمود: فروختن آن و بهایش حرام است.

و فرمود: فروختن مدفوعات، اشکال ندارد.»

۶۹۹ (۴) یعقوب بن شعیب از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «بهای مدفوعات از مال نامشروع است.»

مرحوم شیخ این حدیث را بر مدفوعات انسان حمل کرده است.

باب ۱۸

حکم فروش چوب به کسی که صلیب و ساز بربط می‌سازد

۷۰۰ (۱) عمر بن اذینه می‌گوید:

«نامه‌ای به امام صادق؈ نوشتم و در آن دربارهٔ کسی که چوب به بربط ساز می‌فروشد، سؤال کردم. امام؈ فرمود: اشکال ندارد!

[و نیز] دربارهٔ کسی که چوب به صلیب‌ساز می‌فروشد، سؤال کردم. امام؈ فرمود: نه!»

۷۰۱ (۲) در کتاب المقنع آمده است:

«فروش چوب به سازندهٔ بربط اشکال ندارد و به سازندهٔ صلیب جایز نیست.»

۷۰۲ (۳) عمرو بن جریر می‌گوید: «از امام صادق؈ پرسیدم: آیا جایز است چوب توت (توز) را به صلیب‌ساز و بت‌ساز بفروشم؟ امام فرمود: نه!»

ويأتي في رواية عمر بن عليّ (٦) من باب (١٤٠) ما ورد في فوائد الجزر من أبواب الأطعمة ج ٢٨ قوله ﷺ إنّ إبراهيم ﷺ كان له يوماً ضيف ولم يكن عنده ما يمون ضيفه فقال في نفسه أقوم إلى سقفي فأستخرج من جذوعه فأبيعه من النجّار فيعمل صنماً فلم يفعل وخرج ومعه إزار إلى موضع وصلّى ركعتين فجاء ملك وأخذ من ذلك الرمل والحجارة فقبضه في إزار إبراهيم ﷺ وحمله إلى بيته كهيئة رجل فقال لأهل إبراهيم هذا إزار إبراهيم فخذيه ففتحوا الإزار فإذا الرمل قد صار ذرة الخ فلاحظ.

(١٩)

باب تحريم الغناء حتّى في القرآن وتعليمه وأجرته

قال الله تعالى في سورة الاسراء (١٧): ٣٦: ﴿وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾.

الأنبياء (٢١): ١٦، ١٧، ١٨: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾.

الحج (٢٢): ٣٠: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾.

الفرقان (٢٥): ٧٢: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً﴾.

لقمان (٣١): ٦: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.

٧٠٣ ٢١٩١٨ (١) كافي ٤٣٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد والحسين بن سعيد جميعاً عن النّضر بن سويد عن درست عن زيد الشّحّام قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ فقال الرّجس من الأوثان (هو ـ كا ٤٣٦) الشطرنج وقول الزور الغناء[1]. فقيه ٤١/٤: وسئل الصادق ﷺ عن

---

١. الغناء من الصوت: ما طرب به ـ المنجد ـ اللسان ـ والغناء ككساء الصوت المشتمل على الترجيع المطرب أو ما يسمّى بالعرف غناء وإن لم يطرب. مجمع.

در حدیث عمر بن علی ﷺ خواهد آمد: «روزی به حضرت ابراهیم ﷺ میهمان رسید و او چیزی که از میهمان پذیرایی کند، نداشت. با خود گفت به سراغ سقف اتاق می‌روم، یکی از تیرهایش را بیرون می‌آورم و به نجار می‌فروشم تا با آن بت بسازد [و از میهمان پذیرایی می‌کنم] ولی [به سرعت] از این فکر منصرف شد. آن‌گاه یکی از لباس‌هایش را برداشت، به محلی رفت و دو رکعت نماز بجای آورد. پس از نماز، فرشته‌ای آمد و از سنگ ماسه مقداری در لباس ابراهیم ریخت و به شکل انسانی آن را به درِ خانهٔ ابراهیم آورد و به همسر وی گفت: این لباس ابراهیم است، آن را بگیر! خانوادهٔ حضرت ابراهیم ﷺ آن را گرفتند و وقتی گشودند، پس ناگهان دیدند که ماسه به ذرّت تبدیل یافته است... .»[۱]

باب ۱۹
حرمت غنا حتی در قرآن

خداوند تعالی می‌فرماید:

از آنچه بدان علم نداری پیروی نکن؛ زیرا گوش و چشم و دل، هر یک از آن‌ها مسؤول هستند[۲].

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن‌هاست، به بازی نیافریدیم.
اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم، اگر انجام‌دهنده بودیم بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغز سرش را بشکند، پس در این هنگام باطل نابود می‌شود و وای بر شماست به خاطر آنچه توصیف می‌کنید[۳].

از پلیدی ـ از بت‌ها ـ دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید[۴].

[بندگان رحمان]... و آنان که شهادت به ناحق و گواهی به دروغ نمی‌دهند و هنگامی که با کار بیهوده‌ای روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند[۵].

و برخی از مردم کسانی هستند که گفتار سرگرم‌کننده می‌خرند تا بدون آگاهی [مردم را] از راه خدا منحرف کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند. آنان برای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است[۶].

۷۰۳ (۱) زید شحام می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خدا سؤال کردم: از پلیدی ـ از بت‌ها ـ دوری کنید و از سخن ناحق دوری کنید.

---

۱. باب ۱۴۰ از باب‌های خوراکی‌ها، حدیث ۶.
۲. اسراء ۳۶/۱۷.
۳. انبیاء ۲۱/۱۸ـ۱۶.
۴. حج ۳۰/۲۲.
۵. فرقان ۷۲/۲۵.
۶. لقمان ۶/۳۱.

قول الله ﷻ فَاجْتَنِبُوا (وذكر مثله). **كافى ٤٣٦/٦**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله تبارك وتعالى فَاجْتَنِبُوا (وذكر مثله). **الدعائم ٢١٠/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن قول الله ﷻ (وذكر مثله).

٧٠٤ ٣١٩١٩ (٢) **كافى ٤٣١/٦**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن يحيى بن المبارك عن عبدالله بن جبلة عن سماعة بن مهران عن أبى بصير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ﴾ قال الغناء.

٧٠٥ ٣١٩٢٠ (٣) **مستدرك ٢١٤/١٣**: **زيد النرسى في** أصله عن أبى عبدالله ﷺ ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ الغناء، وانّ المؤمن عن جميع ذلك لفى شغل الخبر.

٧٠٦ ٣١٩٢١ (٤) **وسائل ٣٠٩/١٧**: محمّد بن الحسن فى (المجالس والأخبار) عن أحمد بن محمّد بن الصلت عن أحمد بن محمّد بن سعيد بن عقدة عن جعفر بن عبدالله العلوى عن القاسم بن جعفر بن عبدالله عن عبدالله بن محمّد بن على العلوى عن أبيه عن عبدالله بن أبى بكر عن محمّد بن عمرو بن حزم في حديث قال دخلت على أبى عبدالله ﷺ فقال الغناء اجتنبوا الغناء اجتنبوا قول الزور فما زال يقول اجتنبوا الغناء اجتنبوا فضاق بى المجلس وعلمت انّه يعنينى.

٧٠٧ ٣١٩٢٢ (٥) **المعانى ٣٤٩**: حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ﷺ قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود عن أبيه قال حدّثنا الحسين بن اشكيب قال حدّثنا محمّد بن السّريّ عن الحسين بن سعيد عن أبى أحمد محمّد بن أبى عمير عن عليّ ابن أبى حمزة عن عبد الأعلى قال سألت جعفر بن محمّد ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ قال الرجس من الأوثان الشطرنج وقول الزور الغناء قلت قوله ﷻ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ قال منه الغناء.

٧٠٨ ٣١٩٢٣ (٦) **العوالى ٢٤٤/١**: روى ابن عبّاس وابن مسعود فى تفسير قوله تعالى ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ ـ وقوله ـ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ ـ انّه الغناء.

٧٠٩ ٣١٩٢٤ (٧) **تفسير عليّ بن إبراهيم ٨٤/٢**: حدّثنى أبى عن ابن أبى عمير عن هشام عن أبى عبدالله ﷺ قال الرّجس من الأوثان الشطرنج وقول الزور الغناء.

امامﷺ فرمود: الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول الزور، غناست.»

این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

(۲) ابو بصیر از امام صادقﷺ دربارهٔ آیهٔ فوق سؤال کرد. امامﷺ فرمود: «[مقصود] غناست!» ۷۰۴

(۳) زید نرسی در تفسیر این سخن خداوند: و از سخن ناحق دوری کنید! روایت می‌کند که فرمود: ۷۰۵
«[مقصود] غناست و مؤمن از همهٔ آن‌ها بیزار است... .»

(۴) محمد بن عمرو بن حزم در ضمن حدیثی می‌گوید: ۷۰۶

«وارد بر امام صادقﷺ شدم. امامﷺ فرمود: غناء، از غنا دوری کنید، از سخن ناحق دوری کنید. امامﷺ پیوسته می‌گفت: از غنا دوری کنید، دوری کنید. تا این‌که مجلس بر من تنگ شد و دانستم که مقصودش من هستم.»

(۵) عبد الاعلی می‌گوید: ۷۰۷

«از امام صادقﷺ دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال کردم: پس از پلیدی ـ از بت‌ها ـ دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید.

امامﷺ فرمود: الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول الزور، غناست.

گفتم: [تفسیر] این سخن خدا [چیست]؟:

و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند.

امام فرمود: غنا از آن است.»

(۶) در کتاب العوالي از ابن عباس و ابن مسعود دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند: و از سخن باطل ۷۰۸
دوری کنید. و و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند،

روایت شده که گفتند: مقصود غناست.»

(۷) هشام از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «الرجس من الاوثان، شطرنج است و قول ۷۰۹
الزور، غناست.»

۷۱۰ ۳۱۹۲۵ (۸) کافی ۴۳۱/۶: أبو عليّ الأشعري عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان عن أبي أيّوب الخزّاز عن محمّد بن مسلم عن أبي الصباح عن أبي عبدالله ﷺ قال في قوله ﷻ والّذين لا يشهدون الزّور قال (هو ـ كا ۴۳۳) الغناء. کافی ۴۳۳/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم وأبي الصّباح الكنانيّ عن أبي عبدالله ﷺ مثله.

۷۱۱ ۳۱۹۲۶ (۹) الدعائم ۲۰۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن قول الله ﷻ ﴿وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً﴾ قال من ذلك الغناء والشطرنج[۱].

۷۱۲ ۳۱۹۲۷ (۱۰) کافی ۴۳۱/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عليّ بن إسماعيل عن ابن مسكان عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال سمعته يقول الغناء ممّا وعد الله ﷻ عليه النار وتلا هذه الآية ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ﴾. فقه الرضا ﷺ ۲۸۱: واعلم أنّ الغناء ممّا قد وعد الله ﷻ (وذكر نحوه).

۷۱۳ ۳۱۹۲۸ (۱۱) المقنع ۱۵۴: وإيّاك والغناء فإنّ الله ﷻ توعّد عليه النّار والصادق ﷺ يقول شرّ الأصوات الغناء وقال الله (واجتنبوا قول الزّور) و هو الغناء، وقال (ومن النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل الله بغير علم ويتّخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين) ولهو الحديث في التفسير هو الغناء.

۷۱۴ ۳۱۹۲۹ (۱۲) الدعائم ۲۰۷/۲: عن جعفر بن محمدّ ﷺ انّه سئل عن قول الله ﷻ ومن الناس من يشترى لهو الحديث ليضلّ عن سبيل الله الآية قال قال أبو جعفر ﷺ هو الغناء لقد تواعد الله ﷻ عليه النّار.

۷۱۵ ۳۱۹۳۰ (۱۳) کافی ۴۳۲/۶: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الوشّاء قال سمعت أبا الحسن الرضا ﷺ يقول سئل أبو عبدالله ﷺ عن الغنآء فقال هو قول الله ﷻ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الحديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ﴾.

---

۱. لعبة معروفة بين الفسّاق ـ مجمع ـ شِطْرَنْج ج شِطْرنجات لعبة مشهورة معرب شترنك بالفارسية أى ستّة ألوان وذلك لأنّ له ستّة أصناف من القطع الّتى يلعب بها فيه وهى فى الصورة من اليمين الى الشمال ۱ ـ الشاه ۲ ـ الفرزان ۳ ـ الفيل ۴ ـ الفرس ۵ ـ الرخ ۶ ـ البيذق ـ المنجد (والظاهر أنّ الصحيح معرب شش رنك).

۷۱۰ (۸) ابو الصباح در تفسیر این سخن خداوند: و کسانی هستند که در مجلس باطل حاضر نمی‌شوند، از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«[مقصود] غناست.»

۷۱۱ (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از امام صادقعليه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه سؤال شد: [بندگان خدای رحمان]... و کسانی هستند که در [مجالس] باطل حضور نمی‌یابند و هر گاه با کار بیهوده‌ای روبرو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.

امامعليه السلام فرمود: «از مصادیق آن، غنا و شطرنج است.»

۷۱۲ (۱۰) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام شنیدم که می‌فرمود:

غنا از چیزهایی است که خداوند وعدهٔ آتش بر آن داده است. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند. آنان بر ای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است.»

در کتاب فقه الرضا نیز نظیر این حدیث آمده است.

۷۱۳ (۱۱) در کتاب المقنع آمده است:

«از غنا بپرهیز؛ زیرا خداوند آن را تهدید به آتش کرده است و امام صادقعليه السلام می‌فرماید: بدترین صداها غناست. و خداوند می‌فرماید: از سخن باطل دوری کنید. و آن غناست و [نیز] می‌فرماید: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند. آنان برای‌شان عذاب خوار کننده‌ای است. و سخن بیهوده، در تفسیر غناست.»

۷۱۴ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که تفسیر این آیه از امام صادقعليه السلام سؤال شد: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] از راه خدا گمراه کنند... .

امامعليه السلام فرمود: آن غناست؛ به تحقیق خداوند بر آن وعدهٔ آتش داده است.»

۷۱۵ (۱۳) وشا می‌گوید: «از امام رضاعليه السلام شنیدم که می‌گفت: از امام صادقعليه السلام دربارهٔ غنا سؤال شد.

امام صادقعليه السلام فرمود: آن [مصداق این] سخن خداوند است:

و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

۷۱۶ ۳۱۹۳۱ (۱۴) **كافى ٤٣١/٦**: (علىّ بن إبراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن ابن أبى عمير عن مهران بن محمّد عن أبى عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول الغنآء ممّا قال الله عزّوجلّ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الحديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ الله﴾.

۷۱۷ ۳۱۹۳۲ (۱۵) **مجمع البيان ٣١٣/٤**: (فى قوله تعالى ـ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ـ) أكثر المفسّرين على انّ المراد بلهو الحديث الغناء وهو قول ابن عبّاس وابن مسعود وغيرهما وهو المروى عن ابى جعفر وأبى عبدالله وأبى الحسن الرضا عليهم السلام قالوا منه الغناء.

۷۱۸ ۳۱۹۳۳ (۱۶) **كافى ٤٣٣/٦**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن مهران بن محمّد عن الحسن بن هارون قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول الغنآء مجلس لا ينظر الله الى أهله وهو ممّا قال الله عزّوجلّ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الحديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ الله﴾.

۷۱۹ ۳۱۹۳٤ (۱۷) **الدعائم ٢٠٧/٢**: عن جعفر بن محمد عليهما السلام انّه قال مجلس الغناء مجلس لا ينظر الله عزّوجلّ الى أهله والغنآء أخبث ما خلق الله تعالى والغناء يورث النِفاق ويعقب الفقر.

۷۲۰ ۳۱۹۳۵ (۱۸) **مستدرك ٢١٣/١٣**: **القطب الراوندى** فى لبّ اللّباب عن النبىّ صلى الله عليه وآله انّه قال خمسة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة الى أن قال والمغنّى.

۷۲۱ ۳۱۹۳٦ (۱۹) **الجعفريات ١٦٩**: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال طرق طائفة من بنى إسرائيل ليلاً عذاب فأصبحوا لقد[1] فقدوا أربعة أصناف الطّبّالين والمغنّين والمحتكرين الطّعام والصيارفة آكلة الربا منهم. **جامع الأحاديث ٩٦**: حدّثنا القاسم بن علىّ العلوىّ قال حدّثنا محمّد بن أبى عبدالله عن سهل بن زياد عن النوفلى عن السّكونى عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله طرق طائفة (وذكر مثله). **الدعائم ٣٥/٢**: وقال علىّ عليه السلام طرق طائفة وذكر نحوه إلّا انّ فيه (الكيّالين) بدل (الطبّالين).

۷۲۲ ۳۱۹۳۷ (۲۰) **كافى ٤٣٤/٦**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل عن إبراهيم بن محمّد المدينى[2] عمّن ذكره عن أبى عبدالله عليه السلام قال سئل عن الغنآء وأنا حاضر فقال لا تدخلوا بيوتاً الله معرض عن أهلها.

---

۱. وقد ـ خ ل. ۲. الهمدانى ـ ط ق ـ المدنى ـ ئل خ.

۷۱۶ (۱۴) مهران بن محمد می‌گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود:
غنا از چیزهایی است که خداوند می‌فرماید:
و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند، تا [با آن مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

۷۱۷ (۱۵) در تفسیر مجمع البیان در تفسیر سخن خدا: ...کسانی که سخن بیهوده می‌خرند...، آمده است: «بیشتر مفسران بر این باور هستند که مقصود از سخن بیهوده غناست و این نظر ابن عباس و ابن مسعود و دیگران است و آن از امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ و امام رضا ﷺ روایت شده که می‌فرمایند: غنا از [مصادیق] آن است.»

۷۱۸ (۱۶) حسن بن هارون می‌گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود:
غنا مجلسی است که خداوند به آن نظر [رحمت] نمی‌کند و آن از چیزهایی است که خداوند می‌فرماید: و برخی از مردم، کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [با آن مردم را] از راه خدا گمراه کنند.»

۷۱۹ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود: «غنا مجلسی است که خداوند [با رحمت] به اهلش نمی‌نگرد و غنا پلیدترین مخلوقات خداست و غنا دورویی نتیجه می‌دهد و تنگدستی به دنبال می‌آورد.»

۷۲۰ (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«پنج گروه هستند که خداوند در روز قیامت به آنان [با رحمت] نظر نمی‌کند... و آوازخوان.»

۷۲۱ (۱۹) در کتاب الجعفریات از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که فرمود:
«در یک شب بر گروهی از بنی اسرائیل عذاب وارد شد. هنگام صبح چهار گروه را در میان خود نیافتند: طبل نوازان، غنا خوانان، محتکران مواد خوراکی و صرافان رباخوار. این حدیث با سندهای دیگری نیز گزارش شده است و در کتاب دعائم الاسلام به جای طبل نوازان، کیل کنندگان آمده است.»

۷۲۲ (۲۰) محمد بن مدینی از شخصی که وی را نام می‌برد، روایت می‌کند که آن شخص می‌گوید: «در حضور من از امام صادق ﷺ دربارهٔ غنا سؤال شد. امام فرمود: وارد خانه‌هایی نشوید که خداوند از اهل آن‌ها روی گردانیده است.»

۷۲۳ ۲۱۹۳۸ (۲۱) **كافى ٦/٤٣٣**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن إبراهيم بن أبى البلاد عن زيد الشحّام قال قال أبو عبدالله ﷺ بيت الغنآء لاتؤمن فيه الفَجيعَة ولا تجاب فيه الدعوة ولا يدخله المَلَك. **الدعائم ٢/٢٠٨**: عن جعفر بن محمّد ﷺ نحوه.

۷۲۴ ۲۱۹۳۹ (۲۲) **الدعائم ٢/٢٠٨**: عن أبى جعفر محمّد بن علىّ ﷺ انّه قال الغناء يُنْبِتُ النّفاق فى القلب كما ينبت النخل الطلع.

۷۲۵ ۲۱۹۴۰ (۲۳) **العوالى ١/٢٤٤**: وقالﷺ الغناء ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء البقل.

۷۲۶ ۲۱۹۴۱ (۲۴) **كافى ٦/٤٣١**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن محمّد بن علىّ[1] عن أبى جميلة عن أبى أسامة عن أبى عبدالله ﷺ قال الغنآء عشّ النّفاق.

۷۲۷ ۲۱۹۴۲ (۲۵) **الخصال ٢٤**: حدّثنا أبى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أبى عمير عن مهران بن محمّد عن الحسن بن هارون قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول الغناء يورث النّفاق ويعقّب الفقر.

۷۲۸ ۲۱۹۴۳ (۲۶) **جامع الأخبار ٤٣٣**: قال النبىّﷺ الغنآء رقية[2] الزّنا.

۷۲۹ ۲۱۹۴۴ (۲۷) **كافى ٦/٤٣٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن على بن الرّيّان عن يونس قال سألت الخراسانىّ ﷺ وقلت انّ العبّاسى ذكر انّك ترخّص فى الغناء فقال كذب الزنديق ما هكذا قلت له سألنى عن الغناء فقلت له انّ رجلاً أتى أبا جعفر ﷺ فسأله عن الغناء فقال يافلان إذا ميّز الله بين الحقّ والباطل فانّى يكون الغناء فقال مع الباطل فقال قد حكمت. **العيون ٢/١٤**: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانى ﷺ قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثنا الرّيّان بن الصلت قال سألت الرضا ﷺ يوماً بخراسان فقلت يا سيّدى انّ إبراهيم بن هاشم العبّاسىّ حكى عنك انّك رخّصت له (خ. فى) إستماع الغناء فقال كذب الزنديق إنّما سألنى عن ذلك فقلت له انّ رجلاً سأل أبا جعفر ﷺ عن ذلك فقال له أبو جعفر ﷺ إذا ميّز الله (وذكر نحوه).

رجال الكشّى ٥٠١: محمّد بن الحسن قال حدّثنى على بن إبراهيم بن هاشم[3] عن الرّيّان بن الصلت قال قلت لأبى الحسن ﷺ انّ هشام بن إبراهيم العبّاسى زعم انّك أحللت له

---

١. سليمان ـ خ ل ئل. ٢. أى موجب وموصل الى الزّنا. ٣. فى النسخ الخطيّة هشام.

(۲۱) زید شحام روایت می‌کند که امام صادقعليه السلام فرمود: ۷۲۳

«خانهٔ غنا ایمن از بلا و مصیبت نیست و دعا در آن اجابت نمی‌شود و فرشته وارد آن نمی‌گردد.»

(۲۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقعليه السلام روایت کرده که فرمود: ۷۲۴

«غنا در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که نخل شکوفه می‌دهد.»

(۲۳) در کتاب العوالی آمده است که امام صادقعليه السلام فرمود: «غنا در دل دورویی می‌رویاند، ۷۲۵
همان‌گونه که آب سبزی می‌رویاند.»

(۲۴) ابو اسامه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۷۲۶

«غنا لانهٔ نفاق است.»

(۲۵) حسن بن هارون از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۷۲۷

«غنا نفاق بر جای می‌گذارد و تنگدستی در پی دارد.»

(۲۶) در کتاب جامع الاخبار آمده است که پیامبرﷺ فرمود: ۷۲۸

«غنا پل ارتباطی انسان با زناست.»

(۲۷) یونس می‌گوید: «به امام رضاعليه السلام گفتم: عباسی ـ ابراهیم بن هاشم ـ می‌گوید: شما غنا را اجازه ۷۲۹
داده‌اید. امامعليه السلام فرمود: زندیق دروغ می‌گوید. من این‌گونه به او نگفتم. از من دربارهٔ غنا پرسید، به وی گفتم: مردی به حضور امام باقرعليه السلام رسید و از او دربارهٔ غنا سؤال کرد. امام باقرعليه السلام فرمود: ای مرد، هنگامی که حق و باطل از هم جدا گردد، غنا کجا خواهد بود؟

الغنآء فقال كذب الزنديق إنّما سألني عنه فقلت له (وذكر نحوه). **قرب الإسناد ٣٤٢**: حدّثني **الرّيّان** بن الصلت قال قلت للرّضا عليه السلام انّ العبّاسي أخبرني انّك رخصت في سماع الغناء فقال كذب الزنديق ما هكذا كان إنّما سألني عن سماع الغناء فأعلمته انّ رجلاً أتى أباجعفر محمّد بن علي بن الحسين عليهما السلام فسأله عن سماع الغناء فقال له أخبرني إذا جمع الله تعالى بين الحقّ والباطل (وذكر نحوه وزاد) فهكذا كان قولي له.

٧٣٠ ٣١٩٤٥ (٢٨) **الدعائم ٢٠٧/٢**: عن جعفر بن محمد عليه السلام انّه سئل عن الغناء فقال للسّائل ويحك إذا فرّق الله بين الحقّ والباطل أين ترى الغنآء يكون قال مع الباطل والله جعلت فداك فقال ففي هذا ما يكفيك.

٧٣١ ٣١٩٤٦ (٢٩) **العيون ٤٢/٢**: بإسناده المتقدّم في باب (٢٢) حرمة الزكاة المفروضة على من انتسب إلى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزكاة ج ٩ عن داود بن سليمان الفرّاء عن عليّ بن موسى الرضا عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إنّي أخاف عليكم استخفافاً بالدّين وبيع الحكم وقطيعة الرّحم وان تتّخذوا القرآن مزامير وتقدّمون أحدكم وليس بأفضلكم في الدّين.

٧٣٢ ٣١٩٤٧ (٣٠) **إرشاد القلوب للدّيلمي ٣٨**: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر في أمّتي الخسف والقذف قالوا متى يكون ذلك يا رسول الله قال إذا ظهرت المعازف[١] والقينات[٢] وشرب الخمر والله ليبيتنّ أناس من أمّتي على أشر[٣] وبطر[٤] ولعب يصبحون قردة وخنازير لاستحلالهم الحرام واتخاذهم القينات وشرب الخمور وأكلهم الربا ولبسهم الحرير.

٧٣٣ ٣١٩٤٨ (٣١) **جامع الأخبار ٤٣٣**: روى أبوأمامة عن النبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال ما رفع أحد صوته بغناء إلّا بعث الله شيطانين على منكبيه يضربان باعقابهما على صدره حتّى يمسك.

٧٣٤ ٣١٩٤٩ (٣٢) **تفسير العياشي ٤٠/١**: عن جابر بن عبدالله عن النبيّ صلى الله عليه وآله قال كان إبليس اوّل من تغنّى وأوّل من ناح وأوّل من حدَا لمّا أكل [آدم] من الشجرة تغنّى فلمّا هبط حدَا فلما استتر على الأرض ناح لذكره ما في الجنّة.

---

١. المعازف: الملاهي واحدها معزف ـ اللسان.
٢. القينات: الاماء المغنيات ـ اللسان.
٣. أي فرح.
٤. البطر النشاط.

آن مرد گفت: با باطل. امام باقر﴿ع﴾ فرمود: به تحقیق [به حق] داوری کردی.»

این حدیث با اندکی تفاوت با سندهای گوناگون گزارش شده است و در پایان یکی از آن‌ها این جمله از امام رضا﴿ع﴾ اضافه شده است:

«سخن من با او این‌گونه بود.»

(۲۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ غنا سؤال شد. امام﴿ع﴾ به سؤال‌کننده فرمود: ۷۳۰

«ای بیچاره! هنگامی که میان حق و باطل جدا می‌شود، غنا را در کجا می‌بینی؟ آن مرد گفت: فدایت شوم، به خدا سوگند! همراه باطل است!

امام﴿ع﴾ فرمود: همین مطلب برایت کافی است!»

(۲۹) سلیمان پوستین ساز از امام رضا﴿ع﴾ از پدرانش از علی﴿ع﴾ روایت می‌کند که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «به تحقیق من از سبک شمردن دین و فروختن داوری و بریدن پیوند خویشاوندی و قرآن را به صورت غنا خواندن و مقدم داشتن کسی که در دین برترین‌تان نیست، بر شما بیمناکم.» ۷۳۱

(۳۰) در کتاب ارشاد القلوب دیلمی آمده است که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: ۷۳۲

«در میان امت من، فرو رفتن در زمین و نزول بلا آشکار می‌شود!

یاران گفتند: ای رسول خدا﴿ص﴾! این در چه زمانی خواهد بود؟

پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: هنگامی که آلات موسیقی و زنان آوازه خوان و شراب‌خواری آشکار و شایع گردد. به خدا سوگند گروهی از امت من سرمست از شادی و غرور و خود بینی و در حال بازی شب را سپری می‌کنند و صبحگاهان بوزینه و خوک می‌شوند، به دلیل حلال شمردن حرام و پرداختن به زنان آوازه خوان و شرابخواری و رباخواری و پوشیدن حریر.»

(۳۱) ابو امامه از پیامبر اکرم﴿ص﴾ روایت می‌کند که فرمود: ۷۳۳

«هیچ‌کس صدایش را به صورت غنا بلند نکرد مگر آن‌که خداوند بر دو شانه‌اش دو شیطان برمی‌انگیزد که پیوسته با پشت پا به سینهٔ او می‌کوبند تا این‌که دست بردارد.»

(۳۲) جابر بن عبدالله روایت می‌کند که پیامبر﴿ص﴾ فرمود: ۷۳۴

«ابلیس نخستین غناخوان، نوحه‌گر و سرود خوان بود. هنگامی که آدم﴿ع﴾ از درخت خورد، غنا خواند و وقتی هبوط کرد، سرود خواند. و وقتی روی زمین پنهان شد به دلیل یادآوری نعمت‌های بهشت، نوحه کرد.»

٧٣٥ ٢١٩٥٠ (٣٣) وسائل ٣١٢/١٧: علىّ بن جعفر فى كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يتعمّد الغناء يجلس إليه قال لا.

٧٣٦ ٢١٩٥١ (٣٤) مستدرك ٢١٤/١٣: القطب الرّاوندى فى لبّ اللّباب ـ فى الخبر انّ الله يقول يوم القيامة ملائكتى من حفظ سمعه ولسانه عن الغناء فاسمعوه حمدى والثّناء علىّ.

٧٣٧ ٢١٩٥٢ (٣٥) المعانى ٣٤٩: حدّثنا أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن حمّاد بن عثمان عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن قول الزّور قال منه قول الرجل للّذى يغنّى ـ أحسنت.

٧٣٨ ٢١٩٥٣ (٣٦) فقيه ١٠٥/٣: روى انّ أجر المغنّى والمغنّية سحت.

٧٣٩ ٢١٩٥٤ (٣٧) كافى ٤٧٨/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن معمّر بن خلّاد عن أبى الحسن الرضا صلوات الله عليه قال خرجت وأنا اُريد داود بن عيسى بن على وكان ينزل بئر ميمون وعلىّ ثوبان غليظان فرأيت امرأة عجوزاً ومعها جاريتان فقلت يا عجوز أتباع هاتان الجاريتان فقالت نعم ولكن لا يشتريهما مثلك قلت ولِمَ قالت لأنّ احديهما مغنّية والاُخرىٰ زامرة[1] فدخلت على دواد بن عيسى فرفعنى وأجلسنى فى مجلسى فلمّا خرجت من عنده قال لأصحابه تعلمون من هذا هذا على بن موسى الذى يزعم أهل العراق انّه مفروض الطاعة.

٧٤٠ ٢١٩٥٥ (٣٨) كافى ٤٣٣/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن عبدالأعلى قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الغناء وقلت انهم يزعمون انّ رسول الله صلى الله عليه وآله رخّص فى أن يقال جئناكم جئناكم حيّونا حيّونا نحيّكم فقال كذبوا انّ الله عزّ وجلّ يقول ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ والأَرْضَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ لَوْ اَرَدْنٰا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا اِنْ كُنّٰا فٰاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى البٰاطِلِ فَيَدْمَغُهُ[2] فَاِذٰا هُوَ زٰاهِقٌ[3] وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّٰا تَصِفُونَ﴾ ثمّ قال ويل لفلان ممّا يصف ـ رجل لم يحضر المجلس.

---

١. زمر: غنّىٰ بالنّفخ فى القصب. ٢. فيدمغه أى فيبطله. ٣. أى باطل وهالك.

۷۳۵ (۲۳) **علی بن جعفر** از برادرش امام موسی بن جعفرؑ سؤال کرد: «آیا جایز است انسان غنا را قصد کند و پای آن بنشیند؟

امامؑ فرمود: نه!»

۷۳۶ (۲۴) **قطب راوندی** در کتاب لبّ اللباب می‌گوید: «در خبر آمده است که خداوند روز قیامت می‌فرماید: «ای فرشتگان من، هرکس گوش و زبانش را از غنا حفظ کرده است، پس ستایش و ثنای بر من را به وی بشنوانید.»

۷۳۷ (۲۵) **حماد بن عثمان** می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ قول الزور [= سخن باطل] سؤال کردم. امامؑ فرمود: از [مصادیق] آن، آفرین گفتن انسان به آوازخوان است.»

۷۳۸ (۲۶) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

«روایت شده که اجرت زن و مرد آواز خوان، نامشروع است.»

۷۳۹ (۲۷) **معمر بن خلاد** روایت می‌کند که امام رضاؑ فرمود:

«در حالی‌که دو لباس خشن به تن داشتم، برای دیدار با داود بن عیسی بن علی از منزل بیرون آمدم. داود در بئر میمون سکونت داشت. در میان راه به پیرزنی همراه دو کنیز برخورد کردم. به وی گفتم: ای پیرزن، آیا این دو کنیز را می‌فروشی؟ پیرزن پاسخ داد: آری، ولی امثال تو خریدار آن‌ها نیست!

پرسیدم: چرا؟

پیرزن گفت: برای آن‌که یکی از آن‌ها خواننده و دیگری نوازندهٔ نی است. از آنجا گذشتم تا بر داود بن عیسی وارد شدم. وی به من احترام کرد و مرا در بالای مجلس و جایگاه [شایسته] خودم جای داد. هنگامی که از نزد داود بیرون آمدم، وی به یارانش گفت: آیا این شخص را می‌شناسید، او علی بن موسی، کسی است که اهل عراق وی را واجب الاطاعة می‌پندارند.»

۷۴۰ (۲۸) **عبدالاعلی** می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ غنا سؤال کردم و به حضرت گفتم: اهل سنت می‌پندارند پیامبر اکرمؐ اجازه داده است که گفته شود:

آمدیم نزدتان، آمدیم نزدتان، بر ما درود فرستید! بر ما درود فرستید! بر شما درود می‌فرستیم!

امامؑ فرمود: دروغ می‌گویند، خداوند می‌فرماید:

و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم، اگر انجام دهنده بودیم. بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغز سرش را بشکند و در آن هنگام باطل نابود می‌شود و وای بر شماست، به خاطر آنچه توصیف می‌کنید!

آن‌گاه امامؑ فرمود: وای بر فلانی از آنچه توصیف می‌کند! مقصود امامؑ شخصی بود که در مجلس حضور نداشت.»

٧٤١ ٣١٩٥٦ (٣٩) العيون ١٢٨/٢: حدّثنا الحاكم أبو عليّ الحسين بن أحمد البيهقيّ قال حدّثنا محمّد بن يحيى الصّوليّ قال حدّثنا عون بن محمّد الكنديّ قال حدّثني أبو الحسين محمّد بن أبي عباد وكان مشتهراً[1] بالسماع وبشرب النبيذ قال سألت الرضا عليه السلام عن السماع[2] قال لأهل الحجاز[3] رأي فيه وهو في حيّز الباطل واللّهو أما سمعت الله تعالى يقول وَإذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً.

٧٤٢ ٣١٩٥٧ (٤٠) الدعائم ٢٠٩/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال لا يحلّ بيع الغناء ولاشراؤه وإستماعه نفاق وتعليمه كفر.

٧٤٣ ٣١٩٥٨ (٤١) العوالي ٢٦١: وفي الحديث عنه صلى الله عليه وآله انّه نهى عن الغناء وعن شراء المغنّيات وقال انّ أجورهنّ من السّحت ولم يجوّز الغناء إلّا في النياحة إذا لم تقل باطلاً وفي حداء الزّمل وفي الأعراس إذا لم يسمعها الرّجال الأجانب ولم تغنّ بباطل.

٧٤٤ ٣١٩٥٩ (٤٢) قرب الإسناد ٢٩٤: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الغناء هل يصلح في الفطر والأضحى والفرح قال لا بأس به ما لم يعص به. وسائل ١٢٢/١٧: ورواه علي بن جعفر في كتابه إلا انّه قال ما لم يؤمر به.

٧٤٥ ٣١٩٦٠ (٤٣) الدعائم ٢٠٥/٢: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام انّ رجلاً من شيعته أتاه فقال يا ابن رسول الله وردت المدينة فنزلت على رجل أعرفه ولا أعرفه بشيء من اللّهو فإذا جميع الملاهي عنده وقد وقعت في أمرٍ ما وقعت في مثله فقال له أحسن جوار القوم حتّى تخرج من عندهم فقال يا ابن رسول الله فماترى في هذا الشأن قال امّا القَيْنَةَ الّتي تتّخذ لهذا فحرام وامّا ما كان في العرس و أشباهه فلا بأس به. وتقدّم في غير واحد من أحاديث باب (٨) حكم الصياح والصّراخ من أبواب التعزية والتسلية ج ٣ ما يدلّ على حرمة الغناء.

وفي رواية محمّد بن الحنفيّة (١٢) من باب (٣٢) حكم تمكين الصبيان من المساجد من أبوابها ج ٤ قوله صلى الله عليه وآله إذا كانت المغانم دولاً (إلى أن قال صلى الله عليه وآله) واتّخذوا القينات وضربوا

---

١. مستهتراً - ثل غ. ٢. السماع: الغناء. ٣. لأهل العراق - ثل.

۷۴۱ (۳۹) محمد بن ابی عباد در غنا و نوشیدن نبیذ معروف بود. وی می‌گوید: «از امام رضا‌ؑ دربارهٔ غنا سؤال کردم. امام‌ؑ فرمود:

اهل حجاز دربارهٔ آن نظر [مثبتی] دارند، ولی آن از مصادیق باطل و لهو و سرگرمی است. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: و هنگامی که با کار بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.»

۷۴۲ (۴۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت شده که فرمود: «خرید و فروش غنا جایز نیست و گوش دادن به آن نفاق و آموزش آن کفر است.»

۷۴۳ (۴۱) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است که پیامبر اکرم‌ﷺ از غنا و خریدن کنیزان آوازه‌خوان نهی کرد و فرمود: «اجرت کنیزان خواننده از [مصادیق] نامشروع است. و آن حضرت غنا را جز در نوحه‌سرایی اجازه نداد، به شرط آن‌که سخن باطلی بر زبان نیاوری و نیز آن حضرت غنا را در سرود خواندن برای کاروان و در عروسی‌ها اجازه داد به شرط آن‌که مردان نامحرم آن را نشنوند و سخن باطلی بر زبان نیاورند.»

۷۴۴ (۴۲) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر‌ؑ ـ دربارهٔ غنا سؤال کردم که آیا در عید فطر و قربان و مراسم شادی جایز است؟ امام‌ؑ فرمود: اشکالی ندارد تا وقتی که با آن گناهی سر نزند.»

این حدیث در کتاب علی بن جعفر نیز آمده است، با این تفاوت که بخش پایانی آن این است: «تا وقتی که به آن دستور داده نشود.»

۷۴۵ (۴۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«یکی از شیعیان نزد امام باقر‌ؑ آمد و گفت: «ای زادهٔ رسول خدا‌ﷺ! به مدینه رفتم و بر یکی از آشنایانم که او را به هیچ یک از کارهای لهو نمی‌شناختم، وارد شدم. در این زمان تمام آلات لهو را در خانه‌اش دیدم و از مشاهدهٔ آن به بهت و حیرتی گرفتار شدم که تاکنون به آن دچار نشده بودم.

امام‌ؑ به وی فرمود: تا وقتی با دوستانت هستی، با آنان به نیکی رفتار کن!

آن مرد گفت: ای فرزند پیامبر‌ﷺ! نظرتان دربارهٔ این کار چیست؟

امام‌ؑ فرمود: قرار دادن کنیزانی برای این کار حرام است ولی آنچه در مراسم عروسی و مانند آن است، اشکال ندارد.»

در احادیث متعددی از باب ۸ باب‌های عزاداری، مطالبی گذشت که بر حرمت غنا دلالت می‌کند.

در حدیث محمد بن حنفیه از پیامبر اکرم‌ﷺ گذشت: «... هنگامی غنیمت‌ها [و مال و ثروت در دست افراد معدودی] دست به دست می‌گردد... و کنیزانی را برای خوانندگی قرار می‌دهند و آلات موسیقی و طنبور می‌نوازند و آیندگان، گذشتگان این امت را لعنت می‌کنند، پس در این هنگام باید

بالمعازف ولعن آخر هذه الأمّة أوّلها فليرتقب عند ذلك الريح الحمراء أو الخسف أو المسخ. وفى رواية يحيي بن سعيد ومرسلة ارشاد القلوب نحوه إلّا أنّ فيه واتّخذوا المغنّيات. وفى رواية الأعمش (۱۱) من باب (۱۱) بيان الكبائر من أبواب جهاد النفس ج ۱٦ قوله ﷺ والملاهي الّتى تصدّ عن ذكر الله تعالى مكروهة كالغناء وضرب الأوتار. وفى رواية ابن عبّاس (۱۲) من باب (۱۲) ما ورد فى جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير الله فيتّخذونه مزامير ويتغنّون بالقرآن فعليهم من اُمّتى لعنة الله الخ فلاحظ. وفى أحاديث باب (۱٤) تحريم القرائة بألحان أهل الفسق من أبواب فضائل القرآن ج ۱۹ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية سعيد (۲۳) من باب (٦) ما ورد من الدعاء فى طلب الرزق من أبواب طلب الرزق ج ۲۲ قوله (٤) وكثرة الاستماع إلى الغناء يورث الفقر. وفى رواية تحف العقول (۱٦) من باب (۱) وجوب الاجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ وأمّا وجوه الحرام من وجوه الإجارة نظير أن يؤاجر نفسه علىٰ حمل ما يحرم عليه (إلى أن قال) أو حمل التصاوير والأصنام والمزامير والبربط والخمر الخ وقوله ﷺ إنّما حرّم الله الصناعة الّتى هى حرام كلّها الّتى يجيء منها الفساد محضاً نظير البرابط والمزامير والشطرنج وكلّ ملهوّ به. وفى رواية الرضوى (۱۹) قوله ﷺ إلّا أن يكون صناعة محرّمة أو منهيّاً عنها مثل الغناء ومثل صنعة الدّفّ والعود. وفى أحاديث الباب التّالي وباب (۲۱) تحريم إستعمال الملاهى وباب (۲۲) تحريم إستماع الغناء مايدلّ علىٰ ذلك. وفى رواية أبى الربيع (۲) من باب (۲۳) تحريم اللعب بالشطرنج قوله ﷺ لاخير فى الغناء لاتفعلوا (لاتقربه ـ خ). وفى رواية الدعائم (۱٥) من باب (٤۸) حكم كسب النائحة قوله ﷺ صوتان ملعونان يبغضهما الله (إلى أن قال) يعني النوح والغناء. وفى رواية أبي الربيع (۱) من باب (۳٥) انّه لايجوز سقى الخمر صبيّاً من أبواب الأشربة ج ۲۹ قوله ﷺ انّ الله ﷻ بعثني رحمة للعالمين ولأمحق المعازف والمزامير وأمور الجاهليّة والأوثان. وفى رواية الدعائم (۱٥) من باب (۲٤) ما يعتبر فى الشاهد من العدالة من أبواب الشهادات ج ۳۰ قوله ﷺ لا تجوز شهادة المتّهم ولا ولد الزّنا (إلى أن قال) والمغنّين.

منتظر بادهای سرخ یا فرورفتن در زمین یا مسخ شدن انسان به حیوان بود.»[۱]

حدیث یحیی بن سعید و مرسله ارشاد القلوب نظیر آن است؛ تنها به جای «القینات» المغنیات آمده است.

و در حدیث اعمش گذشت: «سرگرمی‌هایی که از یاد خدا بازمی‌دارد، ناپسند است؛ مانند غنا و نواختن تار.»[۲]

و در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «... در آن هنگام گروهی برای غیر خدا قرآن می‌آموزند و آن را آهنگین قرار می‌دهند و با قرآن غنا می‌خوانند، پس لعنت خدا از امت من بر آن‌ها باد.»[۳]

و در احادیث باب ۱۴ از باب‌های فضایل قرآن، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث سعید از امیر مؤمنان گذشت: «... وبسیار گوش دادن به غنا تنگدستی می‌آورد.»[٤]

و در حدیث تحف العقول از امام صادقؑ گذشت: «... و جهات حرام اجاره نظیر این است که شخصی خود را برای بردن چیزی که بر وی حرام است، اجاره دهد... یا بردن تصویرها، بت‌ها، نی‌ها، بربط‌ها و شراب... .»

و این سخن: «همانا خداوند صنعتی را حرام کرد که کل حرام است و تنها فساد از آن بر می‌خیزد؛ مانند بربط‌ها، نی‌ها، شطرنج و هر آلت لهو دیگر.»[۵]

و در حدیث رضوی گذشت: «... مگر آن‌که صنعت حرام یا مورد نهی باشد؛ مانند غنا و ساختن دف و عود.»[٦]

و در احادیث باب آینده و باب ۲۱ و ۲۲ مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد. و در حدیث ابی ربیع از امام صادقؑ این سخن خواهد آمد: «در غنا خیری نیست پس انجام ندهید (نزدیک آن نشو)!»[۷]

و در حدیث دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ خواهد آمد: «دو صدا ملعونند و خداوند با آن‌ها دشمن است... نوحه‌سرایی و غنا.»[۸]

و در حدیث ابی ربیع خواهد آمد: «همانا خداوند مرا رحمتی برای جهانیان برانگیخت و برای این‌که آلات لهو و طنبور و نی‌ها و امور جاهلیت و بت‌ها را نابود کنم.»[۹]

و در حدیث دعائم الاسلام خواهد آمد: «شهادت شخص مورد اتهام و شهادت زنازاده... و شهادت آوازخوانان، جایز نیست.»[۱۰]

---

۱. باب ۳۲ از باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.

۲. باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱.

۳. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۲.

۴. ۷۱/۲۲ باب ۶ از باب‌های طلب روزی، حدیث ۲۳.

۵. ۱۸۹/۲۲ ـ ۱۹۰ باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶.

۶. ۱۹۵/۲۲ باب ۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۹.

۷. ۲۵۷/۲۲ باب ۲۳ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲.

۸. ۴۳۷/۲۲ باب ۴۸ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۵ (۳۴۴۲۹).

۹. باب ۳۵ نوشابه‌ها، حدیث ۱.

۱۰. باب ۲۴ شهادت‌ها، حدیث ۱۵.

(۲۰)

باب تحريم كسب المغنّية عدا ما استثنى وتحريم تعليمها وبيعها وشرائها إلّا لمن لايأمرها بالغناء بل يمنعها عنه

قال الله تعالى في سورة لقمان (۳۱): ٦: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُواً أُوْلَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

٧٤٦ ٣١٩٦١ (١) **كافي ١١٩/٥**: عِدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ٣٥٨/٦**، **استبصار ٦٢/٣**: الحسين بن سعيد عن عليّ ابن أبي حمزة عن **أبي بصير** قال سألت أبا جعفر[1] ﷺ عن كسب المغنّيات فقال الّتي تَدخل عليها الرّجال حرام والّتي تدعى إلى الأعراس ليس به بأس وهو قول الله ﷻ ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾

٧٤٧ ٣١٩٦٢ (٢) **كافي ١٢٠/٥**: (عِدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن **تهذيب ٣٥٧/٦**، **استبصار ٦٢/٣**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن يحيى الحلبيّ عن أيّوب بن الحرّ عن **أبي بصير** قال قال أبوعبدالله ﷺ أجر المغنّية الّتي تزفّ العرائس ليس به بأس (و ـ فقيه) ليست بالّتي يدخل عليها الرجال.

٧٤٨ ٣١٩٦٣ (٣) **فقيه ٩٨/٣**: روى أيّوب بن الحرّ عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله عن أبيه ﷺ قال لا بأس بأجر النّائحة الّتي تنوح على الميّت وأجر المغنّية (وذكر مثله).

٧٤٩ ٣١٩٦٤ (٤) **كافي ١٢٠/٥**: (عدّة من أصحابنا ـ معلق) عن أحمد بن محمّد عن حكم الحنّاط[2] **تهذيب ٣٥٧/٦**، **استبصار ٦٢/٣**: الحسين بن سعيد عن الحكم الحنّاط عن **أبى بصير** عن أبى عبدالله ﷺ قال المغنّية الّتى تزفّ العرائس لا بأس بكسبها.

٧٥٠ ٣١٩٦٥ (٥) **تهذيب ٣٥٧/٦**، **استبصار ٦١/٣**: **محمّد بن يعقوب عن كافى ١٢٠/٥**: أبى علىّ الأشعرىّ عن الحسن بن على عن إسحاق بن إبراهيم عن **نصر** بن قابوس قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول المغنّية ملعونة ملعون من أكَلَ (مِنْ ـ يب) كسبها.

---

١. أبا عبدالله ـ خ.
٢. حكم الخيّاط ـ ئل.

باب ۲۰

حرمت کسب زن آوازه‌خوان و موارد استثنای آن، و حرمت آموزش و خرید و فروش آنها مگر برای کسی که آنها را به آوازخوانی امر نمی‌کند بلکه باز می‌دارد

خداوند متعال می‌فرماید:

برخی از مردم کسانی هستند که سخن سرگرم‌کننده می‌خرند تا [با آن مردم را] بدون آگاهی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به مسخره می‌گیرند، آنان برای‌شان عذاب خوارکننده‌ای است[1].

۷۴۶ (۱) ابوبصیر می‌گوید: «از امام باقر ؑ دربارهٔ درآمد کنیزان خواننده سؤال کردم. امام ؑ فرمود: آنهایی از که مردان در مجلس‌شان وارد می‌شوند، حرام است و آنهایی که به مجالس عروسی دعوت می‌شوند، اشکال ندارد و آن [تفسیر] سخن خداوند است: و برخی از مردم کسانی هستند که سخن بیهوده می‌خرند تا [با آن مردم را] از راه خدا منحرف کنند».

۷۴۷ (۲) ابوبصیر از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«اجرت کنیز خواننده‌ای که مراسم عروسی برگزار می‌کنند و مردان در مجلس او وارد نمی‌شوند اشکال ندارد.»

۷۴۸ (۳) ابوبصیر از امام صادق ؑ از امام باقر ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«اجرت زن نوحه‌گری که برای مرده نوحه‌گری می‌کند و اجرت کنیز خواننده‌ای که... اشکال ندارد.»

ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.

۷۴۹ (۴) ابوبصیر از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«زن خواننده‌ای که مراسم عروسی برگزار می‌کند، درآمدش اشکال ندارد.»

۷۵۰ (۵) نصر بن قابوس از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود:

«کنیز خواننده، ملعون است و کسی که از درآمدش بخورد ملعون است.»

---

۱. لقمان ۳۱/۶.

۷۵۱ ۳۱۹۶۶ (۶) **الخصال ۲۹۷**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن الحسن بن علی الكوفی عن إسحاق بن إبراهيم عن نصر بن قابوس قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول المنّجم ملعون والكاهن ملعون والسّاحر ملعون والمغنّية ملعونة ومن آواها وأكل كسبها ملعون وقال ﷺ المنجّم كالكاهن والكاهن كالسّاحر والسّاحر كالكافر والكافر فی النّار.

۷۵۲ ۳۱۹۶۷ (۷) **المقنع ۱۲۲**: واعلم انّ كسب المغنّية حرام. **الهداية ۸۰**، **فقه الرضا** ﷺ **۲۵۲**: نحوه.

۷۵۳ ۳۱۹۶۸ (۸) **تهذيب ۳۵۷/۶**، **استبصار ۶۱/۳**: محمّد بن يعقوب عن **كافی ۱۲۰/۵**: محمّد بن يحيی عن بعض أصحابه عن محمّد بن إسماعيل عن إبراهيم بن أبی البلاد قال أوصی إسحاق بن عمر عند وفاته بجوار له مغنّيات إن نبيعهنّ[۱] ونحمل[۲] ثمنهنّ الیٰ أبی الحسن ﷺ قال إبراهيم فبعت الجواری بثلاثمأة ألف درهم وحملت الثمن إليه فقلت له انّ مولی لك يقال له إسحاق بن عمر (قد ـ كا) أوصی عند موته[۳] ببيع جوار له مغنّيات وحمل الثمن إليك وقد بعتهن وهٰذا الثمن ثلاثمائة ألف درهم فقال لاحاجة لی فيه انّ هذا سحت وتعليمهنّ كفر والإستماع منهنّ نفاق وثمنهنّ سحت.

۷۵۴ ۳۱۹۶۹ (۹) **كمال الدين ۴۸۵**: حدّثنا محمّد بن محمّد بن عصام الكلينی ﷺ قال حدّثنا **الإحتجاج ۲۸۳/۲**: محمّد بن يعقوب الكليني عن إسحاق بن يعقوب قال سألت محمّد بن عثمان العمری ﷺ أن يوصل لی كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علیّ فورد التّوقيع بخط مولانا صاحب الزمان أمّا ما سألت عنه (إلی أن قال) وثمن المغنية حرام. **غيبة الطوسی ۱۷۷**: أخبرنی جماعة عن جعفر بن محمّد بن قولويه وأبی غالب الزّراري وغيرهما عن محمّد بن يعقوب الكلينی عن إسحاق بن يعقوب [قال] سألت محمّد بن عثمان العمری (وذكر مثله).

۷۵۵ ۳۱۹۷۰ (۱۰) **قرب الإسناد ۳۰۵**: محمّد بن الحسين عن إبراهيم بن أبی البلاد قال قلت لأبی الحسن الأوّل ﷺ جعلت فداك انّ رجلاً من مواليك عنده جواری مغنّيات قيمتهنّ أربعة عشر ألف دينار وقد جعل لك ثلثها فقال لا حاجة لی فيها انّ ثمن الكلب والمغنّية سحت.

---

۱. أن يبعن ـ يب صا. ۲. ويحمل ـ يب صا. ۳. عند وفاته ـ يب صا.

۷۵۱ (۶) نصر بن قابوس از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«منجم، ملعون است و پیشگو [= کاهن]، ملعون است و جادوگر، ملعون است و آوازه‌خوان، ملعون است و هر کس که او را پناه دهد و از درآمدش بهره‌برداری کند، ملعون است.»

و فرمود: «منجم، مانند کاهن است و کاهن، مانند جادوگر است و جادوگر، مانند کافر است و کافر، در آتش است.»

۷۵۲ (۷) در کتاب المقنع آمده است:

«بدان که، درآمد زن خواننده حرام است.»

۷۵۳ (۸) ابراهیم بن ابی البلاد می‌گوید: «اسحاق بن عمر هنگام مرگ وصیت کرد: کنیزان خواننده‌اش را بفروشیم و پول‌شان را نزد امام کاظم ﷺ ببریم. پس از مرگ اسحاق، کنیزانش را سیصد هزار درهم فروختم و آن را خدمت امام کاظم ﷺ بردم و به وی گفتم: یکی از دوستداران شما به نام اسحاق بن عمر هنگام مرگ وصیت کرد، کنیزان خواننده‌اش فروخته شوند و پول آن‌ها به شما تحویل داده شود. و من آن‌ها را فروختم و این سیصد هزار درهم پول آن‌هاست.

امام ﷺ فرمود: من نیازی به این پول ندارم. به راستی این حرام است و آموزش کنیزان کفر است و گوش دادن به آن‌ها دورویی است و بهای‌شان حرام است.»

۷۵۴ (۹) اسحاق بن یعقوب می‌گوید: «از محمد بن عثمان عمری، درخواست نمودم که نامه‌ام را به دست مبارک امام زمان(عج) برساند. در آن نامه از مسایلی سؤال کرده بودم که بر من مشکل گردیده بود. پس نامه‌ای با خط مولای‌مان صاحب الزمان ﷺ به این مضمون به دستم رسید: آنچه دربارهٔ آن پرسیدی... و بهای کنیز آوازه‌خوان حرام است.»

۷۵۵ (۱۰) ابراهیم بن ابی البلاد می‌گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: فدایت گردم! مردی از دوستداران شما تعدادی کنیز خواننده دارد که قیمت‌شان چهارده هزار دینار است و ثلث آن‌ها را برای شما وصیت کرده است.

امام ﷺ فرمود: من نیازی به آن ندارم؛ بهای سگ و کنیز خواننده، نامشروع است.»

٧٥٦ ٢١٩٧١ (١١) **كافي** ١٢٠/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٣٥٧/٦، **استبصار** ٦١/٣: سهل بن زياد عن الحسن بن عليّ **الوشّاء** قال سئل أبوالحسن الرضا عليه السلام عن شراء المغنّية فقال قد تكون للرّجل الجارية تلهية وما ثمنها إلّا ثمن كلب وثمن الكلب سُحْت والسحت في النّار.

٧٥٧ ٢١٩٧٢ (١٢) **كافي** ١٢٠/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن فضّال **تهذيب** ٣٥٦/٦، **استبصار** ٦١/٣: محمّد بن يعقوب عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضّال عن سعيد[١] بن محمّد الطاطري[٢] (عن أبيه ـ كا صا) عن أبي عبدالله عليه السلام قال سأله رجل[٣] عن بيع الجواري[٤] المغنّيات فقال شراؤهنّ وبيعهنّ حرام وتعليمهنّ كفر وإستماعهنّ نفاق.

٧٥٨ ٢١٩٧٣ (١٣) **مستدرك** ٩٢/١٣: **القطب الراوندي** في لبّ اللّباب عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال لا يحلّ بيع المغنّيات ولاشرائهنّ وثمنهنّ حرام.

٧٥٩ ٢١٩٧٤ (١٤) **العوالي** ٢٤٤/١: ونهى صلى الله عليه وآله عن بيع المغنّيات وشرائهنّ والتجارة فيهنّ وأكل ثمنهنّ.

٧٦٠ ٢١٩٧٥ (١٥) **فقيه** ٤٢/٤: سأل رجل عليّ بن الحسين عليه السلام عن شراء جارية لها صوت فقال ما عليك لو اشتريتها فذكّرتك الجنّة يعني بقراءة القرآن والزّهد والفضائل الّتي ليست بغناء فأمّا الغناء فمحظور.

٧٦١ ٢١٩٧٦ (١٦) **تهذيب** ٣٨٧/٦: أحمد بن محمّد عن البرقي عن عبدالله بن الحسن الدّينوريّ قال قلت لأبي الحسن عليه السلام جعلت فداك ما تقول في النصرانيّة أشتريها وأبيعها من النصارىٰ فقال اشتر وبع قلت فأنكح فسكت عن ذلك قليلاً ثمّ نظر إليّ وقال شبه الإخفاء هي لك حلال قال قلت جعلت فداك فأشتري المغنّية أو الجارية تحسن أن تغنّي أُريد بها الرّزق لا سوى ذلك قال اشتر وبع.

وتقدّم في رواية الديلمي (١٢) من باب (٣٢) كراهة تمكين الصبيان من المساجد من أبوابها ج ٤ قوله صلى الله عليه وآله إذا عملت أُمّتي خمس عشرة خصلة حلّ بهم البلاء (إلى أن قال صلى الله عليه وآله) واتّخذوا المغنّيات ـ وعلى نقل آخر ـ واتّخذوا القينات. وفي رواية سعيد (٣) من باب (١٩)

---

١. سعد ـ صا. ٢. الطّاهري ـ خ كا. ٣. سألته ـ يب.
٤. جواري ـ صا.

۷۵۶ (۱۱) حسن بن علی وشا می‌گوید: «از امام رضاعلیه السلام دربارهٔ خریدن کنیز خواننده سؤال شد. امامعلیه السلام فرمود: گاهی شخصی کنیزی دارد که او را سرگرم می‌کند. بهای چنین کنیزی همانند بهای سگ است و بهای سگ، نامشروع است و حرام در آتش است.»

۷۵۷ (۱۲) (سعید بن) محمد طاطری می‌گوید: «مردی از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ فروختن کنیزان خواننده سؤال کرد. امامعلیه السلام فرمود:

خرید و فروش آن‌ها حرام است و آموزش آن‌ها کفر است و گوش دادن به آوازشان نفاق‌آور است.»

۷۵۸ (۱۳) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خرید و فروش کنیزان خواننده حلال نیست و بهای‌شان حرام است.»

۷۵۹ (۱۴) در کتاب العوالی آمده است:

«پیامبر اکرمﷺ از خرید و فروش و تجارت و بهره‌برداری از بهای کنیزان خواننده نهی کرد.»

۷۶۰ (۱۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

«مردی از امام سجادعلیه السلام دربارهٔ خریدن کنیز خوش‌صدا سؤال کرد. امامعلیه السلام فرمود: چیزی بر تو نیست اگر آن را بخری تا تو را به یاد بهشت بیندازد؛ یعنی به وسیلهٔ تلاوت قرآن و بیان زهد و فضایلی که غنا نیست؛ ولی غنا حرام است.»

۷۶۱ (۱۶) عبدالله بن حسن دینوری می‌گوید: «به امام موسی بن جعفرعلیه السلام گفتم: فدایت گردم، دربارهٔ خرید و فروش کنیز مسیحی از مسیحیان چه می‌فرمایید؟

امامعلیه السلام فرمود: خرید و فروش کن!

گفتم: آیا نزدیکی نیز نمایم! امامعلیه السلام اندکی سکوت کرد، آن‌گاه به من نگاه کرد و به صورت مخفی فرمود: برایت حلال است.

گفتم: فدایت گردم! کنیز خواننده یا کنیزی را که خوب غنا می‌خواند، خریداری کنم؟ هدف من از این کار طلب روزی است و هدف دیگری ندارم.

امامعلیه السلام فرمود: بخر و بفروش!»

در حدیث دیلمی از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «هرگاه امت من پانزده کار را انجام دهند، بلا بر آنان فرود می‌آید... و کنیزان خواننده بگیرند.»[۱]

---

۱. باب ۳۲ باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.

مصرف ما جعل للكعبة من أبواب بدؤ المشاعر ج ١٢ قوله أوصى إليّ أخي بجارية كانت له مغنّية فارهة وجعلها هدياً لبيت الله الحرام (إلىٰ أن قال ﷺ) بع الجارية وقم على الحجر فنادِ هل من منقطع به وهل من محتاج من زوارها فإذا أتوك فسل عنهم وأعطهم. ولاحظ باب (١) تحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به. وفي أحاديث الباب المتقدّم خصوصاً رواية معمّر (٣٧) والباب التّالي ما يدلّ علىٰ ذلك فراجع. وفي رواية سماعة (٧) من باب (٤٨) حكم كسب النائحة قوله سألته عن كسب المغنّية والنائحة فكرهه.

(٢١)

باب تحريم إستعمال الملاهي بجميع أصنافها وتحريم بيعها وشرائها

قال الله تعالى في سورة الأنبياء (٢١): ١٦ و ١٧: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾.

٧٦٢ ٣١٩٧٧ (١) كافي ٤٣٢/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفليّ عن السكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ أنهاكم عن الزفن[١] والمزمار وعن الكوبات والكبرات.

٧٦٣ ٣١٩٧٨ (٢) الجعفريات ١٥٨: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ أنهى أُمّتي عن الزمر[٢] والمزمار والكبريات[٣] والكبوبات[٤].

٧٦٤ ٣١٩٧٩ (٣) الدعائم ٢٠٧/٢: عن رسول الله ﷺ انّه قال أنهى أُمّتي عن الزفن والمزمار وعن الكوبات[٥] والكنارات[٦].

---

١. أي الرّقص ـ اللسان.
٢. زمر الرجل يزمر من باب ضرب إذا ضرب المزمار وهو بالكسر قصبة يزمر بها.
٣. والظاهر انّه والكبرات جمع الكبر وهي طبل له وجه واحد ـ اللسان ـ الكوبات ـ خ.
٤. الكوبة الشطرنجة (الكوبة الطبل والنرد).
٥. الكويت والكبارات ـ ك.
٦. أي العيدان وقيل البرابط وقيل الطنبور ـ اللسان.

در حدیث سعید گذشت که گفت: «برادرم کنیز خواننده‌ی زیبا و چیره‌دستی داشت. هنگام مرگ به من وصیت کرد و آن را به کعبه هدیه کرد. امام؈ فرمود: ... کنیز را بفروش و نزد حجرالاسود بایست و ندا سر ده: آیا در راه مانده‌ای هست؟ آیا نیازمندی در میان زائران کعبه هست؟ پس هر کس نزد تو آمد، از آنان سؤال کن و ببخش.»[1]

و بنگر باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا و در احادیث باب گذشته و به ویژه حدیث معمر (۳۷) و باب آینده، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث سماعه خواهد آمد که از امام؈ دربارهٔ درآمد کنیزخواننده و نوحه‌سرا سؤال کردم. امام؈ آن را ناپسند شمرد.[2]

باب ۲۱

حرمت به کار بردن انواع آلات لهو و خرید و فروش آنها

خداوند متعال می‌فرماید:

و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی بر می‌گزیدیم. اگر انجام دهنده بودیم.[3]

(۱) سکونی از امام صادق؈ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۷۶۲
«شما را از رقص و نی و تنبک‌ها و طبل‌ها باز می‌دارم.»

(۲) در کتاب الجعفریات از علی؈ روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: «امت خودم را از نی و ۷۶۳
نی‌نوازی و تنبک‌ها و طبل‌ها باز می‌دارم.»

(۳) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «امتم را از رقص و نی و ۷۶۴
تنبک و تار باز می‌دارم.»

---

۱. باب ۱۹ باب‌های بدؤ المشاعر، حدیث ۳.

۲. ۴۳۶/۲۲ باب ۴۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۷(۲۲۴۲۱).

۳. انبیا ۲۱/ ۱۶ـ۱۷.

۷۶۵ ۳۱۹۸۰ (۴) **العوالی ۲۶۰**: وفی الحدیث انّ رسول اللهﷺ نهی عن الضرب بالدّف والرّقص وعن اللّعب کلّه وعن حضوره وعن الإستماع إلیه ولم یجز ضرب الدّف إلّا فی الإملاک[۱] والدخول بشرط أن تکون فی البکر ولا تدخل الرّجال علیهنّ.

۷۶۶ ۳۱۹۸۱ (۵) **مستدرک ۲۱۸/۱۳**: **القطب الراوندی فی لبّ اللّباب** عن النبیّﷺ انّه قال انّ الله حرّم الدّف والکوبة والمزامیر وما یلعب به.

۷۶۷ ۳۱۹۸۲ (۶) **مستدرک ۲۱۸/۱۳**: وعن النّبیّﷺ انّه قال نهینا عن صوتین أحمقین فاجرین صوت عند المصیبة مع خمش الوجوه وشقّ الجیوب وصوت عند النعمة باللّهو واللّعب بالمزامیر وانّهما مزامیر الشیطان. **العوالی ۱۲۲**: روی أبو عوانة عن أبی لیلی عن عطاء بن أبی رباح عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال انطلق رسول اللهﷺ وجماعة (الیٰ أن قال) فقالﷺ إنّما نهیت عن صوتین (وذکر نحوه إلّا أنّ فیه عند نغمة لهو ولعب).

۷۶۸ ۳۱۹۸۳ (۷) **مستدرک ۲۱۹/۱۳**: الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن أبی أُمامة عن رسول اللهﷺ انّه قال أنّ الله تعالیٰ بعثنی هدیً ورحمةً للعالمین وأمرنی أن أمحو المزامیر والمعازف والأوتار والأوثان واُمور الجاهلیّة الیٰ أن قال انّ آلات المزامیر شراؤها وبیعها وثمنها والتجارة بها حرام الخبر.

۷۶۹ ۳۱۹۸۴ (۸) **الخصال ۳۳۷**: حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أیّوب بن نوح عن الرّبیع بن محمّد المسلیّ عن عبد الأعلی عن نوف قال بت لیلة عند أمیرالمؤمنین علیّ علیه السلام فکان یصلّی اللّیل کلّه ویخرج ساعة بعد ساعة فینظر الیٰ السماء ویتلو القرآن قال فمرّ بی بعد هدوء من اللّیل فقال یا نوف اراقد أنت أم رامق قلت بل رامق أرمقك ببصری یا أمیرالمؤمنین قال یا نوف طوبیٰ للزاهدین فی الدّنیا والراغبین فی الآخرة أولئك الّذین اتّخذوا الأرض بساطاً وترابها فراشاً ومائها طیباً والقرآن دثاراً والدعاء شعاراً وقرّضوا من الدنیا تقریضاً علی منهاج عیسی بن مریم علیه السلام انّ الله عزّ وجلّ أوحی الیٰ عیسی بن مریم علیه السلام قل للملأ من بنی إسرائیل لایدخلوا بیتاً من بیوتی إلّا بقلوب طاهرة وأبصار خاشعة وأکفّ نقیّة وقل لهم اعلموا انّی غیر مستجیب لأحَدٍ منکم دعوة ولأحَدٍ من خلقی قبله مظلمة یانوف

---

۱. أی التزویج.

۷۶۵ (۴) در کتاب العوالی در حدیثی آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ از دف زدن و رقصیدن و از هرگونه بازی و حضور یافتن و گوش دادن به آن نهی کرد و دف زدن جایز نیست مگر در عقد و عروسی به شرط آن‌که عروس باکره باشد و مردان در مجلس زنان داخل نشوند.»

۷۶۶ (۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به راستی خداوند دف و تنبک و نی و هر بازیچه‌ای را حرام کرد.»

۷۶۷ (۶) و فرمود: «ما از دو صدای احمق و تباهکار نهی شده‌ایم: صدایی هنگام مصیبت با خراشیدن چهره‌ها و دریدن گریبان‌ها و صدایی در نعمت همراه با لهو و لعب با نی‌ها و آن دو، نی‌های شیطان هستند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که به جای نعمت، نغمه آمده است که معنای آن این‌گونه می‌شود: «و صدایی هنگام نغمهٔ لهو و لعب...»

۷۶۸ (۷) ابو امامه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«به تحقیق، خداوند مرا برای هدایت و رحمت برای جهانیان بر انگیخت و به من دستور داد نی‌ها و معازف [= آلات طرب] و تارها و بت‌ها و امور جاهلیت را نابود کنم... همانا خرید و فروش و قیمت و تجارت با آلت‌های موسیقی، حرام است...»

۷۶۹ (۸) نوف می‌گوید: «شبی را نزد امیر مؤمنان علیؑ سپری کردم. آن حضرت تمام شب را نماز می‌خواند و ساعت به ساعت بیرون می‌رفت، به آسمان می‌نگریست و قرآن تلاوت می‌کرد. پس از آرامش شب و به خواب رفتن چشم‌ها به سراغ من آمد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار!

پاسخ گفتم: بیدارم و با چشمانم شما را زیر نظر دارم، ای امیر مؤمنانؑ!

علیؑ فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا و مشتاقان به آخرت. آنان کسانی هستند که زمین را فرش و خاکش را رختخواب و آبش را بوی خوش و قرآن را لباس زیر و دعا را لباس رو قرار دادند و از دنیا همانند عیسی بن مریمؑ به کلی بریدند. به تحقیق، خداوند به عیسیؑ وحی فرستاد که به اشراف بنی اسرائیل بگو: وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوند مگر با قلب‌های پاک و چشمان خاشع و دستان پاک. و به آنان بگو: بدانید که من دعایی از احدی از شما و از احدی از خلقم که ظلمی بر او باشد، مستجاب نخواهم کرد.

إيّاك أن تكون عشّاراً أو شاعراً أو شرطيّاً أو عَريْفاً أو صاحب عرطبة وهى الطنبور أو صاحب كوبة وهو الطبل فانّ نبيّ اللهﷺ خرج ذات ليلة فنظر الىٰ السماء فقال إنّها الساعة الّتى لاتردّ فيها دعوة إلّا دعوة عَريف[1] أو دعوة شاعر أو دعوة عاشر أو شرطى أو صاحب عرطبة[2] أو صاحب كوبة. **أمالي المفيد** ۱۳۲: حدّثنا الشيخ الجليل المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النّعمان ـ أدام الله عزّه ـ قال أخبرنى أبو الحسن على بن خالد المراغي قال حدّثنا الحسين بن محمّد البزّاز قال حدّثنى أبو عبدالله جعفر بن عبدالله العلوى المحمّدى قال حدّثنا يحيى بن هاشم الغسّانى عن أبى عاصم النّبيل عن سفيان عن أبى إسحاق عن علقمة بن قيس عن نوف البكالى قال بتّ ليلة عند أميرالمؤمنين على بن أبى طالبؑ فرأيته يكثر الإختلاف من منزله (وذكر نحوه إلى أن قالؑ) فإن استطعت يانوف أن لا تكون عَريفاً ولا شاعراً ولا صاحب كوبة ولا صاحب عرطبة فافعل فإنّ داودؑ رسول ربّ العالمين خرج ليلة من اللّيالى فنظر فى نواحى السّماء ثمّ قال والله ربّ داود انّ هذه السّاعة لساعة مايوافقها عبد مسلم يسئل الله فيها خيراً إلّا أعطاه إيّاه إلّا أن يكون عَريفاً أو شاعراً أو صاحب كوبة أو صاحب عرطبة.

۷۷۰ ۲۱۹۸۵ (۹) **الدعائم** ۲۰۶/۲: روينا عن جعفر بن محمّدؑ **انّه سئل عن اللّهو فى غير النكاح** فانكره وتلا عليه قول اللهﷻ **﴿وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبِينَ * لَوْ أرَدْنا أنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنّا إنْ كُنّا فاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإذا هُوَ زاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ﴾**.

۷۷۱ ۲۱۹۸۶ (۱۰) **جامع الأخبار** ۴۳۳: قال رسول اللهﷺ يحشر صاحب الطنبور[3] يوم القيامة وهو أسود الوجه وبيده طنبور من نار وفوق رأسه سبعون ألف ملك بيد كلّ ملك مقمعة يضربون رأسه ووجهه ويحشر صاحب الغناء من قبره أعمىٰ وأخرس وأبكم ويحشر الزانى مثل ذلك وصاحب المزمار مثل ذلك وصاحب الدّف مثل ذلك.

---

۱. أى القيم بأمور القبيلة أو الجماعة من الناس يلى أمورهم ويتعرّف الأمير منه أحوالهم ـ اللسان.
۲. أى العود وقيل: الطنبور ـ اللسان.
۳. الطنبور: آلة طرب ذات عنق طويل لها أو تار من نحاس ـ المنجد.

ای نوف! بپرهیز از این‌که مامور وصول مالیات [= یک دهم گیر] یا شاعر یا پاسبان یا کارگزار و مامور اطلاعاتی حکومت در میان مردم یا نوازندهٔ طنبور یا طبل باشی؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست، آن‌گاه فرمود:

این زمانی است که در آن هیچ دعایی رد نمی‌شود مگر دعای مامور اطلاعاتی حکومت در میان مردم یا دعای شاعر یا دعای مامور وصول مالیات یا پاسبان یا نوازندهٔ طنبور یا طبل‌نواز.»

مرحوم مفید روایت کرده که نوف می‌گوید:

«شبی را نزد امیر مؤمنان علی؈ سپری کردم، پس مشاهده کردم آن حضرت زیاد از منزلش رفت و آمد می‌کند...»

ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است تا این‌که علی؈ به نوف فرمود:

«ای نوف! اگر می‌توانی که نماینده و جاسوس حکومت در میان مردم و شاعر و طبل‌نواز و طنبورنواز نباشی، چنین کن؛ زیرا داود؈ ـ فرستادهٔ پروردگار جهانیان ـ شبی از شب‌ها بیرون آمد و به اطراف آسمان نگریست، سپس گفت: به خدایی ـ که پروردگار داود است ـ سوگند! این زمان، زمانی است که بندهٔ مسلمانی موفق به درخواست از خداوند در آن نمی‌شود مگر آن‌که خداوند خواسته‌اش را به وی عنایت می‌کند، جز مأمور اطلاعاتی حکومت یا شاعر یا طبل‌نواز یا طنبورنواز.»

۷۷۰ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که از امام صادق؈ دربارهٔ لهو در غیر مراسم ازدواج سؤال شد. امام؈ آن را زشت و ناپسند دانست و این سخن خدا را تلاوت کرد:

«و ما آسمان و زمین و آنچه میان آن‌هاست، در حال بازی کردن نیافریدیم. اگر می‌خواستیم سرگرم شویم، از نزد خود سرگرمی برمی‌گزیدیم. اگر انجام دهنده بودیم؛ بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم تا مغزش را بشکند و در آن هنگام باطل نابود می‌شود. و وای بر شماست به خاطر آنچه توصیف می‌کنید.»

۷۷۱ (۱۰) در کتاب جامع الاخبار آمده است که رسول خداﷺ فرمود:

«طنبورنواز در قیامت با چهرهٔ سیاه و طنبوری از آتش در دست محشور می‌شود و بالای سرش هفتاد هزار فرشته گرز به دست هستند که با گرزهای‌شان بر سر و صورتش می‌زنند و غناخوان کور و گنگ و کر از قبرش محشور می‌شود و زناکار [نیز] همان‌گونه محشور می‌شود و نی‌نواز همان‌گونه و دف‌زن مثل آن.»

۷۷۲ ۳۱۹۸۷ (۱۱) **کافی ٥/٥٣٦**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن حمّاد بن عیسی عن إسحاق بن جریر **کافی ٦/٤٣٣**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عیسی عن إسحاق بن جریر قال سمعت أبا عبدالله ﷺ یقول انّ شیطاناً یقال له القفندر إذا ضرب فی منزل رجل أربعین یوماً[۱] بالبربط ودخل علیه الرجال وضع ذٰلك الشیطان کلّ عضو منه علی مثله من صاحب البیت ثمّ نفخ فیه نفخة فلا یغار بعدها[۲] حتّی تؤتی نساؤه فلا یغار[۳].

۷۷۳ ۳۱۹۸۸ (۱۲) **کافی ٦/٤٣٤**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن محمّد بن عیسی أو غیره عن أبی داود المسترقّ قال من ضرب فی بیته بربط أربعین یوماً سلّط الله علیه شیطاناً یقال له القفندر فلا یبقی عضواً من أعضائه إلّا قعد علیه فإذا کان کذٰلك نزع منه الحیاء ولم یبال ما قال ولا ما قیل فیه. **الدعائم ٢/٢٠٨**: عن جعفر بن محمّد ﷺ (نحوه).

۷۷۴ ۳۱۹۸۹ (۱۳) **کافی ٦/٤٣٤**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن أحمد بن یوسف بن عقیل عن أبیه عن موسی بن حبیب عن علیّ بن الحسین ﷺ قال لا یقدّس الله أُمّة فیها بربط یقعقع[۴] وتایه[۵] تفجّع.

۷۷۵ ۳۱۹۹۰ (۱۴) **الجعفریّات ۱۵۸**: بإسناده عن علیّ بن أبی طالب ﷺ انّه رفع إلیه رجل کسر بربطاً فأبطله. **الدعائم ٢/٢٠٧**: عن علیّ ﷺ (نحوه وزاد) ولم یوجب علی الرجل شیئاً.

۷۷۶ ۳۱۹۹۱ (۱۵) **مستدرك ١٣/٢٢٠**: السیّد الفاضل المعاصر فی الرّوضات عن رسالة قبایح الخمر للسیّد الجلیل الأمیر صدر الدّین الدشتکی عن الرّضا ﷺ استماع الأوتار من الکبائر. **ونقل** انّه سمع أمیرالمؤمنین ﷺ رجلاً یطرب بالطنبور فمنعه وکسر طنبوره ثمّ استتابه فتاب ثمّ قال أتعرف ما یقول الطنبور حین یضرب فقال وصیّ رسول الله ﷺ أعلم فقال انّه یقول ستندم ستندم أیا صاحبی، ستدخل جهنّم أیا ضاربی.

۷۷۷ ۳۱۹۹۲ (۱۶) **کافی ٦/٤٣٤**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن علیّ بن معبد عن الحسن بن علیّ الخزّاز عن علیّ بن عبد الرّحمٰن عن کلیب **الصیداوی** قال سمعت أبا عبدالله ﷺ یقول ضرب العیدان ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الخضرة.

---

١. صباحاً ـ کا ج ٥. ٢. بعد هٰذا ـ کا ج ٥. ٣. أی لا یتغیّر لأنّه سلبت غیرته.
٤. قعقع الشیء الیابس: حرّکه مع صوت ـ المنجد ـ قعقعة السلاح صوته.
٥. امرء تائه أی متکبّر أو ضالّ متحیّر ـ اللسان. کأنّه اشیر إلی التفاخر فی النائحات ـ وافی.

۷۷۲ (۱۱) اسحاق بن جریر از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که در خانهٔ شخصی چهل روز بربط نواخته شود و مردان داخل آن شوند، شیطانی به نام «قفندر» هریک از عضوهایش را بر مثل آن عضو از بدن صاحبخانه قرار می‌دهد و در آن یک‌بار می‌دمد. با این کار غیرت از وی رخت بر می‌بندد؛ به طوری که به زنانش تجاوز می‌شود و او دگرگون نمی‌شود.»

۷۷۳ (۱۲) ابو داود از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هرکس چهل روز در خانه‌اش بربط نواخته شود، خداوند شیطانی به نام «قفندر» را بر وی مسلط می‌کند؛ پس هیچ عضوی از اعضای بدنش را باقی نمی‌گذارد مگر آن‌که روی آن می‌نشیند. هنگامی که این اتفاق افتاد، شرم و حیا از او گرفته می‌شود و از آنچه می‌گوید و آنچه به او گفته می‌شود، هیچ باکی ندارد.»

۷۷۴ (۱۳) موسی بن حبیب از امام سجادعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند امتی را که در میان‌شان بربط صدا می‌کند و متکبر گریه و زاری سر می‌دهد،[1] پاک و سرافراز نمی‌کند».

۷۷۵ (۱۴) در کتاب الجعفریات آمده است که: «نزد امیر مؤمنانعلیه السلام از مردی شکایت شد که بربطی را شکسته بود. آن حضرت این دعوی را باطل کرد.»

در کتاب دعائم الاسلام این جمله افزوده شده است: «و آن مرد را به پرداخت چیزی محکوم نکرد.»

۷۷۶ (۱۵) سید صدر الدین دشتکی در رسالهٔ قبایح الخمر از امام رضاعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «گوش دادن به تارها، از گناهان کبیره است.»

و گزارش شده که امیر مؤمنانعلیه السلام شنید شخصی با طنبور، طرب و شادی می‌کند. امامعلیه السلام او را از این بازداشت و طنبورش را شکست. آن‌گاه از وی خواست توبه کند و آن مرد توبه کرد.

سپس علیعلیه السلام به آن مرد گفت: آیا می‌دانی طنبور وقتی نواخته می‌شود، چه می‌گوید؟

آن مرد گفت: جانشین پیامبر اکرمﷺ آگاه‌تر است.

امامعلیه السلام فرمود: طنبور می‌گوید: بزودی پشیمان خواهی شد! بزودی پشیمان خواهی شد! ای همنشین با من. به زودی داخل دوزخ خواهی شد! ای نوازندهٔ من.»

۷۷۷ (۱۶) کلیب صیداوی از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«نواختن عود در دل نفاق می‌رویاند، همان‌گونه که آب سبزی می‌رویاند.»

---

۱. مرحوم فیض در وافی می‌فرماید: «گویا به تفاخر در میان زنان نوحه‌گر اشاره دارد.»

۷۷۸ ۳۱۹۹۳ (۱۷) **فقه الرضا** ﷺ ۲۸۲: ونروى أنّه من أبقى فى بيته طنبوراً أو عوداً أو شيئاً من الملاهى من المعزفة والشطرنج وأشباهه أربعين يوماً فقد باء بغضب من الله فان مات فى أربعين مات فاجراً فاسقاً مأويه النّار وبئس المصير.

۷۷۹ ۳۱۹۹۴ (۱۸) **الجعفريّات** ۱۴۶: باسناده عن علىّ ﷺ قال تقوم الساعة على قوم يشهدون من غير أن يستشهدوا وعلى الذين يعملون عمل قوم لوط وعلى قوم يضربون بالدفوف والمعازف.

۷۸۰ ۳۱۹۹۵ (۱۹) **المقنع** ۱۵۵: واجتنب الملاهى كلّها واللعب بالخواتيم والاربعة عشر وكلّ قمار فانّ الصادقين ﷺ قد نهوا عن ذٰلك اجمع.

۷۸۱ ۳۱۹۹۶ (۲۰) **كافى** ۴۳۱/۶: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن سليمان بن سماعة عن عبدالله بن القاسم عن سماعة قال قال أبو عبدالله ﷺ لمّا مات آدم ﷺ وشمت به إبليس وقابيل فاجتمعا فى الأرض فجعل إبليس وقابيل المعازف والملاهى شماتة بآدم ﷺ فكلّ ماكان فى الأرض من هٰذا الضرب الذى يتلذّذ به الناس فإنّما هو من ذاك.

۷۸۲ ۳۱۹۹۷ (۲۱) **الدعائم** ۲۰۹/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال مر بى أبى رضوان الله عليه وأنا غلام صغير وقد وقفت على زمّارين وطبّالين ولعّابين استمع فأخذ بيدى وقال لى مر لعلّك ممّن شمت بآدم فقلت وما ذاك يا أبت فقال هٰذا الذى تراه كلّه من اللّهو واللّعب والغناء إنّما صنعه إبليس شماتة بآدم حين أخرج من الجنة.

۷۸۳ ۳۱۹۹۸ (۲۲) **العيون** ۲۴۶: حدّثنا أبوالحسن محمّد بن عمرو بن علىّ عبدالله البصرى قال حدّثنا أبوعبدالله محمّد بن عبدالله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال حدّثنا أبوالقاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائى قال حدّثنا أبى قال حدّثنا علىّ بن موسى الرضا ﷺ قال حدّثنا أبى موسى بن جعفر قال حدّثنا أبى جعفر بن محمّد قال حدّثنا أبى محمّد بن علىّ قال حدّثنا أبى علىّ بن الحسين قال حدّثنا أبى الحسين بن علىّ ﷺ قال كان علىّ بن أبى طالب ﷺ بالكوفة فى الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال يا أميرالمؤمنين انّى أسألك عن أشياء فقال سل تفقّهاً (إلى أن قال) وسأله عن معنى هدير[1] الحمام الراعبيّة فقال تدعو على أهل المعازف والقيان[2] والمزامير والعيدان الخبر.

---

۱. أى تردّد صوته. ۲. القين ـ خ ل.

۷۷۸ (۱۷) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و روایت می‌کنیم که هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود یا یکی از آلات لهو همانند معزف و شطرنج و امثال آن نگهداری کند، بی‌گمان با خشمی از جانب خدا همراه گردیده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بد جایگاهی است!»

۷۷۹ (۱۸) در کتاب الجعفریات از علی‌ﷺ روایت شده که فرمود:

«قیامت برای گروهی برپا می‌شود که بدون آن‌که از آنان درخواست شهادت شود، شهادت می‌دهند و علیه کسانی که عمل قوم لوط را انجام می‌دهند و علیه کسانی که دایره و آلات لهو می‌نوازند.»

۷۸۰ (۱۹) در کتاب المقنع آمده است:

«و از تمام آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر قماری دوری کن؛ زیرا پیشوایان معصومﷺ از همهٔ این‌ها نهی کرده‌اند.»

۷۸۱ (۲۰) سماعه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«پس از درگذشت آدمﷺ ابلیس و قابیل در فقدان وی شادمان شدند. آن‌ها با هم در مکانی جمع شدند و ابلیس به جهت شادمانی در درگذشت آدمﷺ شروع به نواختن معازف و آلات لهو کرد. پس هر گونه لهوی که در زمین انسان از آن لذت می‌برد، از آنجاست.»

۷۸۲ (۲۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقﷺ روایت شده که فرمود:

«وقتی کودک خردسالی بودم، یک روز در کنار نوازندگان و طبل‌نوازان و بازیگران ایستاده بودم و به آنان گوش می‌دادم. در این حال پدرم با من برخورد کرد و با دیدن من، دستم را گرفت و گفت: برو! شاید تو از کسانی هستی که آدم را مسخره و شماتت کردند.

به پدرم عرض کردم: ای پدر جان! ماجرای آن چیست؟

پدرم فرمود: همهٔ این لهو و لعب و غنا را که می‌بینی، همانا شیطان برای مسخره کردن و شماتت دادن به آدم هنگام بیرون شدن از بهشت ساخته است.»

۷۸۳ (۲۲) عامر طایی از امام رضاﷺ از امام موسی بن جعفرﷺ از امام صادقﷺ از امام باقرﷺ از امام سجادﷺ از امام حسینﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«یک روز وقتی امیر مؤمنانﷺ در مسجد جامع کوفه بود، مردی از اهل شام بپا خاست و گفت: ای امیر مؤمنانﷺ، من از شما پرسش‌هایی دارم!

امامﷺ فرمود: برای یادگیری بپرس...

آن شخص در خلال پرسش‌های خود، از معنای آواز کبوتر راعبیه پرسید. امامﷺ در پاسخ فرمود: به اهل آلات لهو و موسیقی و کنیزان خواننده و نی‌ها و عودها، نفرین می‌کند.»

۷۸۴ ۳۱۹۹۹ (۲۳) الخصال ۶۲: حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن أحمد عن السيّاري باسناده يرفعه الىٰ أبي عبدالله عليه السلام انّه سئل عن السفلة فقال من يشرب الخمر ويضرب بالطنبور.

۷۸۵ ۳۲۰۰۰ (۲۴) وسائل ۳۱۵/۱۷: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن اللعب بأربعة عشر وشبهها قال لا يستحبّ شيئاً من اللعب غير الرّهان والرّمي.

۷۸۶ ۳۲۰۰۱ (۲۵) مستدرك ۲۱۶/۱۳: زيد النرسي في أصله عن أبي عبدالله عليه السلام انّه قال في حديث فيمن طلب الصيد لاهياً وانّ المؤمن لفي شغل عن ذٰلك شغله طلب الآخرة عن الملاهي الىٰ أن قال وانّ المؤمن عن جميع ذٰلك لفي شغل مالَه وللملاهي فانّ الملاهي تورث قساوة القلب وتورث النفاق وأمّا ضربك بالصوالج فانّ الشيطان معك يركض والملائكة تنفر عنك وإن أصابك شيء لم توجر ومن عثر به دابّته فمات دخل النّار.

۷۸۷ ۳۲۰۰۲ (۲۶) الغرر ۵۶: المؤمن يُعافُ[1] اللَّهْوَ ويألف الجدّ.

۷۸۸ ۳۲۰۰۳ (۲۷) الغرر ۶۰۲: لم يعقل مَنْ وَلَهَ[2] باللَّعِبِ وَاسْتَهْتَرَ[3] بِاللّهو والطَّرَبِ.

۷۸۹ ۳۲۰۰۴ (۲۸) وسائل ۳۱۵/۱۷: ورّام بن أبي فراس في كتابه قال قال عليه السلام لا تدخل الملائكة بيتاً فيه خمر أو دف أو طنبور أو نرد ولا تستجاب دعاؤهم وترفع عنهم البركة. العوالي ۲۶۱: وقال عليه السلام لا تدخل (وذكر مثله).

۷۹۰ ۳۲۰۰۵ (۲۹) أمالي ابن الشيخ ۳۳۶: الشيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسي رحمه الله قال حدّثنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسي قدّس الله روحه قال أخبرنا ابن الصّلت قال أخبرنا ابن عقدة قال أخبرني عليّ بن محمّد بن عليّ أبوالحسن الحسيني قرائة عليه قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن عيسى قال حدّثنا عبدالله بن علي قال حدّثنا علي بن موسى عن أبيه عن جدّه عن آبائه عن عليّ عليهم السلام قال كلّما ألهىٰ عن ذكر الله فهو من الميسر.

---

۱. أي يكرهه ويتركه.
۲. أي تحيّر من شدّة الوجد ـ المنجد.
۳. أي كان كثير الأباطيل.

۷۸۴ (۲۳) سیاری با واسطه روایت می‌کند که از امام صادقﷺ دربارهٔ فرومایگان سؤال شد. امامﷺ فرمود: «کسی که شراب بنوشد و طنبور بنوازد.»

۷۸۵ (۲۴) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفرﷺ دربارهٔ بازی کردن با اربعهٔ عشر و مانند آن سؤال کرد. امامﷺ فرمود:

«هیچ بازی جز مسابقهٔ اسب سواری و تیراندازی، پسندیده و دوست داشتنی نیست.»

۷۸۶ (۲۵) زید نرسی روایت می‌کند که امام صادقﷺ در ضمن حدیثی دربارهٔ کسی که برای سرگرمی و خوشگذرانی به شکار می‌رود، فرمود:

«مؤمن از این کارها برکنار است. طلب آخرت او را از لهو باز داشته است... . و به تحقیق، مؤمن از همهٔ این‌ها برکنار است. او را با لهو و سرگرمی چه کار! بی‌گمان لهو قساوت قلب و نفاق به دنبال می‌آورد. هنگامی که چوگان بازی می‌کنی، شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و اگر در این راه به تو صدمه‌ای وارد شود، پاداش نداری. و هر که را اسبش بر زمین اندازد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.»

۷۸۷ (۲۶) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علیﷺ روایت شده که فرمود:

«مؤمن لهو را رها می‌کند و با جدّ مأنوس است.»

۷۸۸ (۲۷) و فرمود: «کسی که عاشق و سرگردان بازی و آزمند به سرگرمی و لهو و خوشگذرانی باشد، عاقل و اندیشمند نیست.»

۷۸۹ (۲۸) ورّام در کتابش از معصومﷺ روایت کرده که می‌فرماید:

«در آن خانه‌ای که شراب یا دف یا طنبور یا نرد باشد، فرشتگان وارد نمی‌شوند و دعای‌شان اجابت نمی‌گردد و برکت از آنان برداشته می‌شود.»

۷۹۰ (۲۹) عبدالله بن علی از امام رضاﷺ از پدرش از جدش از نیاکانشﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنانﷺ فرمود:

«هر آنچه از یاد خدا باز دارد، پس آن، از [مصادیق] قمار است.»

۷۹۱ ۳۲۰۰۶ (۳۰) مستدرك ۱۳/۲۱۸: القطب الراوندی فی لبّ اللّباب عن النّبیّ ﷺ انّه قال اللّعب بالكعاب[۱] والصفير[۲] بالحمام وأكل الرّبا سواء. وتقدّم فى رواية الشريف (١٤) من باب (٨) حكم الصّياح والصّراخ بالويل من أبواب التعزية والتسلية ج ٣ قوله ﷺ ولكنّي نهيت عن صوتين أحمقين فاجرين صوت عند نغمة لعب ولهو ورنّة شيطان. وفى رواية جابر (١٥) مثله إلّا أنّ فيه بدل قوله (ورنّة شيطان) ومزامير شيطان.

وفي رواية محمّد بن عليّ (١٢) من باب (٣٢) كراهة تمكين الصبيان من المساجد من أبوابها ج ٤ قوله ﷺ إذا عملت اُمّتي خمسة عشر خصلة حلّ بها البلاء (إلى أن قال ﷺ) وضربوا بالمعازف ولعن آخر الأمّة أوّلها فليرتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء أو خسفاً أو مسخاً. وفي رواية الأعمش (١١) من باب (١١) ما ورد في بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله ﷺ والكبائر محرّمة وهي الشرك بالله (إلى أن قال) والملاهي الّتي تصدّ عن ذكر الله تبارك وتعالىٰ مكروهة. وفي رواية ابن شاذان (١٣) قوله وهي (أي الكبائر) قتل النفس (إلى أن قال) والاشتغال بالملاهي.

وفي رواية ابن عبّاس (١٢) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة نقلاً عن المستدرك قوله ﷺ وتظهر الكوبة والقينات والمعازف والميل إلىٰ أصحاب الطنابير والدفوف والمزامير وسائر آلات اللّهو ألا ومن أعان أحداً منهم بشيء من الدينار والدرهم والألبسة والأطعمة وغيرها فكأنّما زنى مع اُمّه سبعين مرّة في جوف الكعبة فعندها يليهم أشرار اُمّتي وتنتهك المحارم وتكتسب المآثم وتسلّط الأشرار على الأخيار ويتباهون فى اللّباس ويستحسنون أصحاب الملاهي الخ فلاحظ.

وفي رواية حمران (٣٣) قوله ؑ ورأيت الملاهي قد ظهرت يمرّ بها لا يمنعها أحد أحداً ولا يجتري أحد على منعها وقوله ؑ ورأيت المعازف ظاهرة في الحرمين (إلى أن قال) فكن على حذر واطلب إلىٰ الله ؐ النجاة الخ. وفي رواية الأصبغ (١٧) من باب (١٨) استحباب السّلام من أبواب العشرة ج ٢٠ قوله ؑ ستّة لا ينبغي أن يسلّم عليهم (إلى أن قال) فأمّا الّذين لا ينبغي

---

١. الكعاب واحدها «كعب وكعبة»: فصوص النرد: العظم الّذى يلعب به ـ المنجد.

٢. أى الصوت بالفم والشفتين.

۷۹۱ (۳۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «بازی کردن با کعب [= طاس] و سوت زدن برای کبوتر [کبوتر بازی] و رباخواری یکسان است.»

در حدیث شریف از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «ولی من از دو صدای احمق و تبهکار باز می‌دارم: صدایی هنگام نغمه و آواز لهو و لعب و نالهٔ شیطان.»[1]

حدیث جابر نیز نظیر این حدیث بود؛ با این تفاوت که به جای نالهٔ شیطان، «نی‌های شیطان» آمده است.[2]

در حدیث محمد بن علی از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «هنگامی که امت من پانزده کار را انجام دهند، بلا بر آنان فرود می‌آید...و آلات لهو و موسیقی بنوازند و آیندگان این امت، گذشتگان خود را لعنت کنند، در این هنگام باید منتظر بادهای سرخ یا فرو رفتن در زمین یا مسخ شدن به صورت حیوان باشند.»[3]

و در حدیث اعمش گذشت: «و گناهان کبیره حرام است و آن‌ها شرک به خداوند... و آلات لهو و موسیقی که از ذکر خدا باز می‌دارند، مکروه و ناپسند هستند.»[4]

و در حدیث فضل بن شاذان گذشت: «و آن‌ها (گناهان کبیره) کشتن انسان...و پرداختن به آلات لهو و موسیقی است.»[5]

و در حدیث ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «و تنبک و کنیزان خواننده و آلات لهو و موسیقی و گرایش به نوازندگان طنبور و دف و نی و سایر آلات موسیقی آشکار و شایع می‌شود. آگاه باش که هرکس یکی از آنان را با دینار و درهم و خوراکی و پوشاک و دیگر چیزها کمک و حمایت کند، گویا در داخل کعبه هفتاد مرتبه با مادرش زنا کرده است. در آن هنگام بدان، امت من عهده‌دار کارها می‌گردند و حرمت‌ها شکسته می‌شود و گناهان انجام می‌شود و اشرار بر خوبان مسلط می‌شوند و در پوشاک بر یکدیگر مباهات می‌کنند و نوازندگان آلات لهو و موسیقی را نیک می‌شمارند... .»

و در حدیث حمران از این سخن گذشت: «...و می‌بینی آلات لهو و موسیقی شایع و آشکار می‌شود. [در همه جا] مشاهده می‌گردد ولی احدی، احدی از آن‌ها را باز نمی‌دارد و احدی جرأت و جسارت جلوگیری از آن‌ها را ندارد.»

و همچنین این سخن گذشت: «و می‌بینی آلات لهو و موسیقی در مکه و مدینه آشکار و شایع می‌شود...پس بر حذر باش و از خداوند درخواست نجات کن.»[6]

در حدیث اصبغ از این سخن گذشت: «سلام کردن به شش گروه شایسته نیست... پس کسانی که سلام کردن بر آن‌ها شایسته نیست: یهود و نصاری و بازی‌کنندگان با نرد و شطرنج و شراب‌خواران و نوازندگان با دف و نی هستند.»

---

۱. باب ۸ باب‌های عزاداری، حدیث ۱۴ و ۱۵.
۲. باب ۸ باب‌های عزاداری، حدیث ۱۴ و ۱۵.
۳. باب ۳۸ باب‌های مساجد، حدیث ۱۲.
۴. باب ۱۱ مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.
۵. باب ۱۱ مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.
۶. باب ۱۲ مبارزه با نفس، حدیث ۱۲ و ۳۳.

أن يسلّم عليهم فاليهود والنصارى وأصحاب النّرد والشطرنج وأصحاب الخمر والبربط والطنبور.

وفي رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) تحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

ولاحظ باب (١٩) تحريم الغناء وباب (٢٢) تحريم استماع الغناء والملاهي. وباب (٢٣) تحريم اللعب بالشطرنج فإنّ فيها ما يناسب ذلك وفي رواية الزعفراني (١٢) من باب (٤٨) حكم كسب النائحة قوله عليه السلام من أنعم الله عليه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمار فقد كفرها ومن أُصيب بمصيبة فجاء عند تلك المصيبة بنائحة فقد كفرها. وفي رواية عليّ بن إسماعيل (٧) من باب (١) استحباب اجراء الخيل وتأديبها من أبواب السبق والرماية ج ٢٤ قوله عليه السلام كلّ لهو المؤمن باطل إلّا في ثلاث: في تأديبه الفرس ورميه عن قوسه وملاعبته امرأته.

(٢٢)

باب تحريم إستماع الغناء والملاهى

قال الله تعالى في سورة الإسراء (١٧): ٣٦: ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾.

الفرقان (٢٥): ٧٢: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِٱللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾.

٧٩٢ ٢٢٠٠٧ (١) كافي ٤٣٤/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن عنبسة عن أبي عبدالله عليه السلام قال إستماع الغناء واللّهو ينبت النفاق فى القلب كما ينبت الماء الزرع.

٧٩٣ ٢٢٠٠٨ (٢) فقيه ٢٦٥/٤، الخصال ١٢٦: بإسناده المتقدّم في حديث وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام يا عليّ ثلاثة يقسين القلب إستماع اللّهو وطلب الصيد وإتيان باب السلطان.

٧٩٤ ٢٢٠٠٩ (٣) كافي ٤٣٢/٦: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) سهل بن زياد عن سعيد بن جناح عن حمّاد عن أبى أيّوب الخزّاز قال نزلنا المدينة فأتينا أبا عبدالله عليه السلام فقال لنا أين نزلتم فقلنا على فلان صاحب القيان[1] فقال كونوا كراماً فوالله ما علمنا ما أراد به وظنّنا انّه يقول تفضّلوا عليه فعدنا إليه فقلنا انّا لا ندرى ما أردت بقولك كونوا كراماً فقال اما سمعتم قول الله عزّ وجلّ فى كتابه وإذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً.

---

١. القيان جمع القينة وهى الجارية المغنّية.

و در حدیث تحف العقول[1] و باب ۱۹ و ۲۲ و ۲۳ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد.

در حدیث زعفرانی از این سخن خواهد آمد: «خداوند به هرکس نعمتی دهد و در زمان آن نعمت به نی روی آورد به تحقیق، آن نعمت را ناسپاسی کرده است و به هرکس مصیبتی رسد و در آن مصیبت نوحه‌سرا آورد به تحقیق، آن را ناسپاسی کرده است.»[2]

و در حدیث علی بن اسماعیل از این سخن خواهد آمد: «هر لهو و سرگرمی مؤمن باطل است مگر در سه چیز: تربیت اسب و تیراندازی با کمان و بازی کردن با همسرش.»[3]

باب ۲۲

حرمت گوش دادن به غنا و لهوها

خداوند متعال می‌فرماید:

بی‌گمان گوش و چشم و قلب، همهٔ آن‌ها مسؤول هستند.[4]

و کسانی که شهادت به ناحق و گواهی به باطل نمی‌دهند و هنگامی که با کار بیهوده رو به رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.[5]

(۱) عنبسه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۷۹۲

«گوش دادن به غنا و لهو [و موسیقی] در دل نفاق می‌رویاند همان‌گونه که آب گیاه می‌رویاند.»

(۲) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ آمده است که فرمود: ۷۹۳

«ای علی ﷺ! سه چیز قساوت قلب می‌آورد: گوش دادن به لهو و جستجوی شکار و رفتن به بارگاه سلطان.»

(۳) ابو ایوب خزاز می‌گوید: «یکبار در مدینه اقامت کردیم و در آنجا نزد امام صادق ﷺ رفتیم. امام ﷺ پرسید: کجا منزل کردید؟ ۷۹۴

گفتیم: نزد فلانی صاحب کنیزان خواننده!

امام ﷺ فرمود: بزرگوار باشید! ابو ایوب می‌گوید: [از نزد امام ﷺ بیرون رفتیم ولی] به خدا سوگند! ما از این سخن متوجه مقصود امام ﷺ نشدیم و گمان کردیم که می‌فرماید: به وی نیکی کنید! از این رو بار دیگر به سوی امام ﷺ بازگشتیم و به حضرت گفتیم: ما از این‌که فرمودید: بزرگوار باشید، متوجه منظورتان نشدیم!

امام ﷺ فرمود: آیا سخن خداوند را نشنیده‌اید که در قرآن می‌فرماید: و هر گاه با بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.

---

۱. ۱۸۶/۲۲ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۲۱۷۹۹).

۲. باب ۴۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲.

۳. باب ۱ باب‌های اسب‌دوانی و تیراندازی، حدیث ۷.

۴. اسراء ۳۶/۱۷.

۵. فرقان ۷۲/۲۵.

٧٩٥ ٣٢٠١٠ (۴) الدعائم ٢٠٩/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه بلغه قدوم قوم قدموا من الكوفة فنزلوا في دار مغنٍّ فقال لهم كيف فعلتم هٰذا قالوا ما وجدنا غيرها يابن رسول الله وما علمنا إلّا بعد أن نزلنا فقال أمّا إذا كان ذٰلك فكونوا كراماً فإنّ الله يقول وإذا مرّوا باللغو مرّوا كراماً.

٧٩٦ ٣٢٠١١ (۵) الدعائم ٢١٠/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّ رجلاً سأل عن سماع الغناء فنهاه عنه وتلا قول الله ﷻ ﴿إِنَّ ٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾ ثمّ قال يسأل السمع عمّا سمع والفؤاد عمّا عقد والبصر عمّا أبصر.

٧٩٧ ٣٢٠١٢ (۶) كافى ٤٣٢/٦: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ فقال له رجل بأبي أنت وأمّي انّني أدخل كنيفاً لي ولي جيران عندهم جوار يتغنّين ويضربن بالعود فربمّا أطلت الجلوس استماعاً منّي لهنّ فقال ﷺ لا تفعل فقال الرجل والله ما أتيهنّ إنّما هو سماع اسمعه باذني فقال ﷺ لله أنت أما سمعت الله ﷻ يقول ﴿ان السمع والبصر والفواد كل اولئك كان عنه مسئولا﴾ فقال (بلى والله ـ كا) لكأنّي لم أسمع بهٰذه الآية من كتاب الله من أعجميّ ولا عربيّ لا جرم انّني (لا أعود ان شاء[١] الله) و انّي أستغفر الله فقال له قم فاغتسل وصلّ[٢] ما بدا لك (فإنّك[٣]) كنت مقيماً على أمر عظيم ما كان أسوء حالك لَومِتَّ علىٰ ذلك (إحمد الله[٤]) وسله التوبة من كلّ ما يكره فإنّه لا يكره إلّا (كلّ قبيح[٥]) والقبيح دعه لأهله فإنّ لِكُلٍّ أهلاً. تفسير العيّاشي ٢٩٢/٢: عن أبي جعفر قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ فقال له رجل بأبي أنت (وذكر نحوه). تهذيب ١١٦/١: روى عن أبي عبدالله ﷺ انّ رجلاً جاء إليه فقال له انّ لي جيراناً ولهم جوارٍ يتغنّين ويضربن بالعود فربّما دخلت المخرج فأُطيل الجلوس استماعاً منّي لهنّ فقال له ﷺ لا تفعل فقال والله ما هو شيء آتيه برجلي إنّما هو سماع أسمعه بأُذني فقال الصّادق ﷺ يالله أنت (وذكر مثله). فقيه ٤٥/١: وقال رجل للصّادق ﷺ انّ لي جيراناً (وذكر مثل ما في يب). فقه الرضا ﷺ ٢٨١: وقد نروي عن أبي عبدالله ﷺ انّه سأله بعض أصحابه فقال جعلت فداك انّ لي جيراناً ولهم جوارٍ مغنّيات[٦] يتغنّين ويضربن بالعود (وذكر نحوه).

---

١. انّي قد تركتها ـ يب ـ فقيه. ٢. وسل ـ كا. ٣. فلقد ـ يب ـ فقيه.
٤. استغفر الله ـ يب ـ فقيه. ٥. القبيح ـ يب. ٦. قينات ـ خ.

۷۹۵ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که امام صادقﷺ خبردار شد که گروهی از کوفه به مدینه آمده‌اند و در خانهٔ غناخوانی سکنی گزیده‌اند. امامﷺ به آنان فرمود: «چگونه این چنین کردید؟

آنان گفتند: ای فرزند پیامبرﷺ! جای دیگری نیافتیم؛ علاوه بر آن‌که پس از اقامت در آنجا به این موضوع پی بردیم!

امامﷺ فرمود: آگاه باشید! اگر جریان از این قرار است، پس بزرگوار باشید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: و هرگاه با بیهوده روبه‌رو می‌شوند، بزرگوارانه می‌گذرند.»

۷۹۶ (۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که مردی از امام صادقﷺ دربارهٔ گوش دادن به غنا سؤال کرد. امامﷺ وی را از این کار باز داشت و این آیه را تلاوت کرد: بی‌گمان گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسؤول هستند. آن‌گاه فرمود: گوش از آنچه شنیده و دل از آنچه بدان دل بسته و چشم از آنچه دیده، مورد سؤال قرار خواهد گرفت.»

۷۹۷ (۶) مسعده بن زیاد می‌گوید: «نزد امام صادقﷺ بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! برخی از همسایه‌های ما کنیزهای غناخوان دارند و وقتی من به توالت می‌روم، صدای نواختن عود و آواز آن کنیزان را می‌شنوم و به همین دلیل گاهی برای شنیدن صدای آنان نشستن در توالت را طول می‌دهم!

امامﷺ فرمود: چنین نکن!

آن شخص گفت: به خدا سوگند! من نزد آن کنیزان نمی‌روم و تنها صدای آن‌ها را با گوش‌هایم می‌شنوم!

امامﷺ فرمود: خداوند تو را جزای خیر دهاد، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: البته گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسؤول هستند.

آن شخص گفت: آری، به خدا سوگند! گویا هرگز این آیهٔ قرآن را از احدی ـ عرب و غیر عرب ـ نشنیده‌ام. بناچار، اگر خدا بخواهد، تکرار نخواهم کرد و البته توبه خواهم کرد.

امامﷺ به وی فرمود: بپا خیز، غسل کن و به مقداری که به دلت افتاد، نماز بخوان؛ زیرا تو بی‌گمان گناه بزرگی انجام می‌دادی. و چقدر وضعیت بدی داشتی اگر با این حال مرده بودی. خدای را سپاس گوی و از آنچه ناخوشایند اوست، درخواست توبه کن؛ زیرا تنها زشتی‌ها ناخوشایند خداست. پس زشتی‌ها را به اهلش واگذار؛ چرا که هر چیزی اهلی دارد.»

این حدیث با سندهای دیگر و اندک تفاوتی نیز روایت شده است.

۷۹۸ ۳۲۰۱۳ (۷) تفسير العيّاشي ۲۹۲/۲: عن الحسن قال كنت أطيل القعود في المخرج لأسمع غناء بعض الجيران قال فدخلت على أبي عبدالله ﷺ فقال لي يا حسن ﴿إِنَّ السمع وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾ السّمع وما وعىٰ والبصر وما رأى والفؤاد وما عقد عليه.

۷۹۹ ۳۲۰۱۴ (۸) كافي ۴۳۴/۶: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل عن ياسر الخادم عن أبى الحسن ﷺ قال من نزّه نفسه عن الغناء فانّ فى الجنّة شجرة يأمر الله ﷻ الرّياح ان تحرّكها فيسمع لها صوتاً لم يسمع بمثله ومن لم يتنزّه عنه لم يسمعه.

۸۰۰ ۳۲۰۱۵ (۹) كافي ۴۳۴/۶: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن جهم[۱] بن حميد قال قال لي أبو عبدالله ﷺ أنىٰ كُنْتَ فَظَنَنْتُ انّه قد عرف الموضع فقلت جعلت فداك إنّي كنتُ مررت بفلان فاحتبسني فدخلت إلىٰ داره ونظرت إلىٰ جواريه فقال لي ذلك مجلس لا ينظر الله ﷻ إلىٰ أهله أمِنْتَ الله عَلىٰ أهلك ومالك. الدعائم ۲۰۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال لرجل من أصحابه أينَ كُنْتَ (وذكر نحوه) إلّا أنّ فيه مررت بفلان فتعلّق بي وأدخلني داره وأخرج إليّ جارية له فغنّت الخ.

۸۰۱ ۳۲۰۱۶ (۱۰) الدعائم ۲۰۷/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سأل رجلاً ممّن يتّصل به عن حاله فقال جعلت فداك مرّبي فلان أمس فأخذ بيدي فأدخلني منزله وعنده جارية تضرب وتغنّي فكنت عنده حتّى أمسينا فقال ﷺ ويحك أما خفت أمر الله أن يأتيك وأنت على تلك الحال انّه مجلس لا ينظر الله إلىٰ أهله. الغناء أخبث ما خلق الله ﷻ والغناء أشرّ ما خلق الله الغناء يورث الفقر والنّفاق.

۸۰۲ ۳۲۰۱۷ (۱۱) كافي ۴۳۴/۶: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن أحمد بن محمّد بن إبراهيم الأرمنيّ عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أبي جعفر ﷺ قال من أصغىٰ إلىٰ ناطق فقد عبده فإن كان الناطق يؤدّي[۲] عن الله ﷻ فقد عبدالله وإن كان الناطق يؤدّي[۳] عن الشيطان فقد عبد الشّيطان.

وتقدّم في أحاديث باب (۵۶) جملة من الحقوق من أبواب جهاد النّفس ج ۱۷ وباب (۱۹) تحريم الغناء من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲، وباب (۲۰) تحريم كسب المغنّية، وباب (۲۱) تحريم استعمال الملاهي ما يناسب ذلك.

---

۱. عاصم ـ خ. ۲. يروى ـ ط ق. ۳. يروى ـ ط ق.

۷۹۸ (۷) شخصی به نام حسن از یاران امام صادق‌ﷺ می‌گوید: «من نشستن در توالت را طول می‌دادم تا صدای غنای برخی از همسایگانم را بشنوم. تا این‌که یک روز وقتی نزد امام صادقﷺ رفتم، امامﷺ به من فرمود: ای حسن؛ بی‌گمان گوش و چشم و دل، همهٔ آن‌ها مسؤول هستند. گوش آنچه می‌شنود، چشم آنچه می‌بیند، دل آنچه بدان دل می‌بندد.»

۷۹۹ (۸) یاسر خادم از امام موسی بن جعفرﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«در بهشت درختی است که به فرمان خدا بادها آن را به حرکت در می‌آورند. هر که [در دنیا] نفس خویش را از غنا پاک گرداند، از آن درخت صدایی می‌شنود که هرگز نظیر آن را نشنیده است و هرکس از غنا دوری نکرده باشد، آن صدا را نمی‌شنود.»

۸۰۰ (۹) جهم بن حمید می‌گوید: «امام صادقﷺ از من پرسید: کجا بودی؟ من این‌گونه گمان کردم که امامﷺ از محل رفتنم آگاه است، از این رو به وی گفتم:

فدایت گردم! من با فلانی برخورد نمودم. او به زور مرا به خانه‌اش برد و من به کنیزانش نگاه کردم. امامﷺ به من فرمود: آن مجلسی است که خداوند [با رحمت] با اهلش نگاه نمی‌کند. آیا بر خانواده و دارایی خود از سوی خدا در امان هستی»؟

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام نیز از زبان یکی از یاران امامﷺ بدون ذکر نام نیز آمده و پاسخ آن شخص به امامﷺ را این‌گونه گزارش کرده است: «با فلانی برخورد کردم. او به من چسبید و مرا به خانه‌اش برد، آن‌گاه دستور داد یکی از کنیزانش نزد من آمد و غنا خواند... .»

۸۰۱ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امام صادقﷺ حال یکی از بستگانش را پرسید. آن شخص پاسخ داد: «فدایت گردم! دیروز فلانی با من برخورد کرد، دستم را گرفت و به خانه‌اش برد. در آنجا کنیزش می‌زد و غنا می‌خواند و من تا شب را در خانهٔ وی سپری کردم.

امامﷺ فرمود: وای بر تو! آیا نترسیدی دستور خدا دربارهات [مرگ] فرا رسد و در آن حال باشی؟ همانا آن مجلسی است که خداوند به اهلش [با رحمت] نگاه نمی‌کند. غنا پلیدترین چیزی است که خدا آفریده است. غنا بدترین مخلوقات است. غنا تنگدستی و نفاق به دنبال می‌آورد.»

۸۰۲ (۱۱) حسن بن علی بن یقطین از امام جوادﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هرکس به گوینده‌ای گوش کند، به تحقیق او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده از جانب خدا می‌رساند، بی‌گمان خدا را پرستیده و اگر از طرف شیطان ابلاغ می‌کند، به راستی شیطان را پرستیده است.»

در احادیث باب ۵۶ از باب‌های مبارزه با نفس و باب ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی با این بحث گذشت.

(۲۳)

باب تحريم اللّعب بالشّطرنج والنّرد وغيرهما من آلات القِمار حتّى الكعاب والجوز والبيض وتحريم بيع الشّطرنج والنّرد وشرائهما وأكل ثمنهما وإتّخاذهما وتقليبهما وتحريم الحضور عند اللّاعب بهما وحكم الاسلام عليه

قال الله تعالى فى سورة البقرة (۲): ۱۸۸، ۲۱۹: ﴿لاتَأْكُلُوا اَمْوالَكُمْ بِالْباطِلِ * يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما اِثْمٌ كَبيرٌ الآية﴾.

المائدة (۵): ۳، ۹۰، ۹۱: ﴿وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ * اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصابُ وَالأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ * اِنَّما يُريدُ الشَّيْطانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَالْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ الله﴾.

الأنبياء (۲۱): ۵۲: ﴿اِذْ قالَ لِأَبيهِ وَقَوْمِهِ ما هٰذِهِ التَّماثيلُ الَّتي اَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ﴾.

۸۰۳ (۱) **كافى** ۶/۴۳۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى
۲۲۰۱۸ عبدالله ؑ قال نهى رسول الله ؐ عن اللّعب بالشطرنج والنّرد.

۸۰۴ (۲) **المعانى** ۲۲۴: أبى ؒ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن
۲۲۰۱۹ محبوب[۱] عن خالد بن جرير عن أبى الربيع الشامى عن أبى عبدالله ؑ قال سئل عن النّرد والشّطرنج قال لا تقربهما قلت فالغناء قال لاخير فيه لا تفعلوا[۲] قلت فالنّبيذ قال نهى رسول الله ؐ عن كلّ مسكر وكلّ مسكر حرام قلت فالظروف الّتى يصنع فيها قال نهى رسول الله ؐ عن الدّبّاء والمزفّت والحنتم والنقير قلت وما ذاك قال الدّبّاء القرع والمزفّت الدنان[۳] والحنتم جرار الاردن[۴] ويقال انّها الجرار[۵] الخضر والنقير خشب كان أهل الجاهليّة ينقرونها حتّى يصير لها أجواف ينبذون فيها. **الخصال** ۲۵۱: حدّثنا محمّد بن موسى بن

۱. نقله في الوسائل عن المعانى بهذا السند أيضاً ـ محمّد بن موسى بن المتوكّل عن عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب.
۲. لاتقربه ـ ئل خ.
۳. الدّنّ واحد الدنان وهى الحباب ـ مجمع.
۴. جرار الارزن ـ خصال.
۵. الجرّة جمعها جرار اناء من خزف.

باب ۲۳

حرمت بازی با شطرنج و نرد و آلات قمار؛ مثل طاس، گردو، تخم‌مرغ و خرید و فروش و تصرف آنها و حرمت حضور بر بازی شطرنج و نرد و حکم اسلام بر بازیگر شطرنج و خرید و فروش آن‌ها

خداوند متعال می‌فرماید:

در اموال‌تان، میان خود به صورت باطل تصرف نکنید.[1]

از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند، بگو در آن‌ها گناه بزرگ و منافعی برای مردم هست؛ ولی گناه آن‌ها از سودشان بیشتر است.[2]

...و تقسیم گوشت شتر بر اساس چوبه‌های تیر بر شما حرام شده است، این‌ها فسق است.[3]

همانا شراب و قمار و بتان و ازلام پلیدی از کار شیطان است. پس از آن‌ها دوری کنید شاید رستگار شوید.

همانا شیطان می‌خواهد به وسیلهٔ شراب و قمار، دشمنی و کینه توزی در میان شما ایجاد کند و از یاد خدا شما را باز دارد.[4]

[به یاد آور] زمانی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما آن‌ها را می‌پرستید.[5]

۸۰۳ (۱) سکونی از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم از بازی کردن با نرد و شطرنج نهی کرد.»

۸۰۴ (۲) ابو ربیع شامی می‌گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ نرد و شطرنج سؤال شد. امامعلیه السلام فرمود: به آن‌ها نزدیک نشو!

ابوربیع آن‌گاه از غنا پرسید، امامعلیه السلام فرمود: خیری در آن نیست، انجام ندهید! سپس از نبیذ پرسید، امامعلیه السلام فرمود: پیامبر اکرمﷺ از هر مست‌کننده‌ای نهی کرد و هر مست کننده‌ای حرام است.

ابو ربیع آن‌گاه از ظرف‌هایی که در آن‌ها شراب و نبیذ ساخته می‌شود، سؤال کرد. امامعلیه السلام فرمود: پیامبر اکرمﷺ از دبا و مزفت و حنتم و نقیر نهی کرد.

ابو ربیع پرسید: این‌ها چیست؟

---

۱. بقره ۱۸۸/۲. ۲. بقره ۲۱۹/۲. ۳. مائده ۳/۵.
۴. مائده ۵/۹۰ـ۹۱. ۵. انبیا ۲۱/۵۲.

المتوكّل ﷺ قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب مثله سنداً ونحوه متناً وزاد (وقيل انّ الحنتم الجرار الخضر).

ويأتي نحوه عن التّهذيب والكافي في رواية أبي الربيع (٢) من باب (٣٧) حكم ظروف الشراب من أبواب الأشربة ج ٢٩.

٨٠٥ ٣٢٠٢٠ (٣) مستدرك ٢٢٢/١٣: زيد النرسي في أصله عن أبي عبدالله ﷺ انّه قال في حديث وامّا الشّطْرنج فهو الّذى قال الله ﷻ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ الخبر.

٨٠٦ ٣٢٠٢١ (٤) المقنع ١٥٤: وفى التفسير أنّ الرِّجْسَ مِنَ الأوْثانِ الشِّطْرَنْجِ وقَوْلَ الزُّورِ الغِناء.

٨٠٧ ٣٢٠٢٢ (٥) تفسير عليّ بن إبراهيم ١٨٠/١: وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر ﷺ في قوله (يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنْصَابُ وَٱلْأَزْلَامُ) امّا الخمر فكلّ مسكر من الشراب خمر (إلى أن قال ١٨١) وأمّا الميسر فالنّرد والشطرنج وكلّ قمار ميسر وأمّا الأنصاب فالأوثان الّتى كانوا يعبدونها المشركون وأمّا الأزلام فالأقداح الّتي كانت تستقسم بها مشركوا العرب فى الجاهليّة كلّ هذا بيعه وشرائه والانتفاع بشيء من هذا حرام من الله محرّم وهو رجس من عمل الشيطان فقرن الله الخمر والميسر مع الأوثان.

٨٠٨ ٣٢٠٢٣ (٦) كافي ٤٣٧/٦: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل عن محمّد بن عيسى عن يونس عن أبى أيّوب، تفسير العيّاشى ٣٤١/١: عن عبدالله بن جندب عمّن أخبره عن أبى عبدالله ﷺ قال الشِطْرَنج ميسر والنرد ميسر.

٨٠٩ ٣٢٠٢٤ (٧) تفسير العياشى ٣٤١: إسماعيل الجعفى عن أبى جعفر ﷺ قال الشطرنج والنرد ميسر.

٨١٠ ٣٢٠٢٥ (٨) جامع الأخبار ٤٣١: روى عبدالله بن مسعود انّ رسول الله ﷺ مرّ بقوم يلعبون بالشطرنج قال ما هذه التّماثيل الّتى أنتم لها عاكفون. العوالى ٢٤٣: وانّه ﷺ مرّ بقوم (وذكر مثله).

٨١١ ٣٢٠٢٦ (٩) مستدرك ٢٢٣/١٣: الشيخ أبوالفتوح فى تفسيره عن أميرالمؤمنين ﷺ انّه مرّ بقوم يلعبون بالشِطرنج فقال ما هٰذِهِ التّماثيل الّتى أنتم لَهَا عَاكِفُونَ واخذ قدراً من التراب وطرحه فيه، قال الشيخ يقول الذين يتعاطون لعب الشطرنج انّه كلّما بسط نطعه وجد فيه شيئاً من التراب.

امامعليه السلام فرمود: «دبا، کدوست و مزفّت، خمره است و حنتم، سبوی اردن (ارزن) است و به آن سبوی سبز [نیز گفته می‌شود] و نقیر [ظرف]چوبی است. اهل جاهلیت چوب را سوراخ می‌کردند تا داخل آن تهی شود و آن‌گاه درون آن شراب می‌انداختند.»

۸۰۵ (۳) زید نرسی از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود:

«و شطرنج چیزی است که خداوند [درباره‌اش] فرمود: از پلیدی، از بت‌ها دوری کنید.»

۸۰۶ (۴) در کتاب المقنع می‌گوید: «پلیدی از بت‌ها، شطرنج است و سخن باطل، غناست.»

۸۰۷ (۵) در تفسیر آیهٔ: ای کسانی که ایمان آوردید، همانا شراب و قمار و بت‌ها و ازلام... ابوجارود از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«اما شراب، پس هر نوشابهٔ مست کننده شراب است...و میسر، پس نرد و شطرنج و هر قماری میسر است و انصاب، بت‌هایی است که مشرکان می‌پرستیدند و ازلام، تیرهایی است که مشرکان عرب در زمان جاهلیت [شتر] را بر اساس آن تقسیم می‌کردند. همهٔ این‌ها و خرید و فروش و بهره‌برداری از آن‌ها از جانب خدا حرام است و این‌ها پلیدی از کار شیطان است. پس خداوند شراب و قمار را در کنار بت‌ها بیان کرده است.»

۸۰۸ (۶) عبدالله بن جندب با واسطه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شطرنج، میسر [= قمار] است و نرد، میسر [= قمار] است.»

۸۰۹ (۷) اسماعیل جعفی از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«شطرنج و نرد، میسر [= قمار] است.»

۸۱۰ (۸) عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ از کنار گروهی گذشت که شطرنج بازی می‌کردند. در این هنگام این آیه را تلاوت فرمود: این مجسمه‌ها چیست که شما آن‌ها را می‌پرستید؟»

۸۱۱ (۹) در تفسیر ابوالفتوح آمده است که امیر مؤمنانعليه السلام به گروهی برخورد کرد که شطرنج بازی می‌کردند. امامعليه السلام فرمود: «این مجسمه‌ها چیست که شما آن را می‌پرستید؟

آن‌گاه مقداری خاک برداشت و بر صفحهٔ شطرنج پاشید.

شیخ ابوالفتوح می‌گوید: کسانی که پیوسته با شطرنج بازی می‌کنند، می‌گویند: هر وقت صفحهٔ شطرنج گشوده می‌شود، مقداری خاک در آن دیده می‌شود.»

٨١٢ ٣٢٠٢٧ (١٠) مستدرك ٢٢٣/١٣: القطب الراونديّ في لبّ اللّباب عن النبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال ملعون من جرّ اللّعب بالاستريق يعني الشطرنج.

٨١٣ ٣٢٠٢٨ (١١) كافي ٤٣٧/٦: عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن أبي عبدالله عليه السلام انّه سئل عن الشِطرنج فقال دعوا المجوسيّة لأهلها لعنها الله.

٨١٤ ٣٢٠٢٩ (١٢) كافي ٤٣٥/٦: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حفص بن البختري عمّن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام قال الشطرنج من الباطل.

٨١٥ ٣٢٠٣٠ (١٣) تفسير العيّاشي ٣١٥/٢: عن حمدويه عن يعقوب بن يزيد عن بعض أصحابنا قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اللّعب بالشِطرنج فقال الشطرنج من الباطل.

٨١٦ ٣٢٠٣١ (١٤) كافي ٤٣٦/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن عليّ بن عقبة عن ابن بكير عن زرارة عن أبي عبدالله عليه السلام إنّه سئل عن الشطرنج وعن لعبة شبيب الّتي يقال لها لعبة الأمير وعن لعبة الثلاث فقال أرأيتك إذا ميّز (الله ـ خ) الحقّ من الباطل مع أيّهما يكون قال قلت مع الباطل قال فلا خير فيه.

٨١٧ ٣٢٠٣٢ (١٥) كافي ٤٣٧/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن موسى بن القاسم عن محمّد بن علي بن جعفر عن الرّضا عليه السلام قال جاء رجل الى أبي جعفر عليه السلام فقال يا أبا جعفر ما تقول في الشِطرنج الّتي يلعب بها الناس فقال أخبرني أبي علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن أميرالمؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان ناطقاً فكان منطقه لغير ذكر الله عزّ وجلّ كان لاغياً ومن كان صامتاً فكان صمته لغير ذكر الله كان ساهياً ثمّ سكت فقام الرجل وانصرف.

٨١٨ ٣٢٠٣٣ (١٦) الخصال ٢٦: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رحمه الله عن أبيه عن سهل بن زياد قال حدّثنا أبونصر محمّد بن جعفر بن عقبة عن الحسن بن محمّد ابن أخت أبي مالك عن عبدالله بن سنان عن عبد الواحد بن المختار قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن اللّعب بالشّطرنج فقال إنّ المؤمن لمشغول عن اللعب. قرب الإسناد ١٧٤: محمّد بن الوليد الخزّاز عن بكير قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اللعب بالشطرنج قال انّ المؤمن لفي شغل عن اللعب.

(۱۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۸۱۲

«ملعون است کسی که بازی را به شطرنج بکشاند.»

(۱۱) مسعده بن زیاد روایت می‌کند که از امام صادق ؑ دربارهٔ شطرنج سؤال شد. امام ؑ فرمود: ۸۱۳

«[کارهای] مجوسیت را به اهل آن واگذار کنید. خداوند آن را لعنت کند.»

(۱۲) حفص بن بختری با واسطه روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: ۸۱۴

«شطرنج از [کارهای] باطل است.»

(۱۳) یعقوب بن یزید از یکی از شیعیان روایت می‌کند که می‌گوید: ۸۱۵

«از امام صادق ؑ دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام ؑ فرمود: شطرنج، از باطل است.»

(۱۴) زراره می‌گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ شطرنج و بازی شبیب [= بازی جوان] که به آن بازی امیر گفته می‌شود و بازی سه تایی، سؤال شد. امام ؑ فرمود: ۸۱۶

به من بگو که وقتی حق و باطل از هم جدا می‌شوند، این‌ها با کدام یک هستند؟

زراره گفت: با باطل هستند!

امام ؑ فرمود: پس خیری در آن‌ها نیست.»

(۱۵) محمد بن علی بن جعفر از امام رضا ؑ روایت می‌کند که شخصی نزد امام باقر ؑ آمد و گفت: ۸۱۷

«ای ابو جعفر ؑ، دربارهٔ شطرنج که مردم با آن بازی می‌کنند، چه می‌گویی؟ امام باقر ؑ فرمود: امام سجاد ؑ از امام حسین ؑ از امیر مؤمنان ؑ به من خبر داد که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هرکس سخن گوید و سخنش برای غیر ذکر خدا باشد، کاری لغو و بیهوده انجام می‌دهد و هرکس ساکت است و سکوتش برای غیر ذکر خدا باشد، غافل است.

آن‌گاه امام باقر ؑ ساکت شده و آن مرد بپا خاست و رفت.»

(۱۶) عبدالواحد بن مختار می‌گوید: «از امام باقر ؑ دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام فرمود: ۸۱۸

«به تحقیق، مؤمن از بازی بر کنار است.»

بکیر می‌گوید از امام صادق ؑ دربارهٔ بازی با شطرنج سؤال کردم. امام ؑ فرمود:

«به تحقیق، مؤمن از بازی برکنار است.»

٨١٩ (١٧) كافى ٤٣٥/٦: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن أبى نجران عن مثنّى
٢٢٠٣٤ الحنّاط عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال قال أميرالمؤمنين ﷺ الشِطرنج والنرد هما الميسر.

٨٢٠ (١٨) تفسير العيّاشى ١٠٦: الحسين عن موسى بن القاسم البجلىّ[1] عن محمّد بن علىّ بن
٢٢٠٣٥ جعفر بن محمّد عن أبيه عن أخيه موسى عن أبيه جعفر ﷺ قال النرد والشطرنج من الميسر.

٨٢١ (١٩) كافى ٤٣٦/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عبد الملك
٢٢٠٣٦ القمىّ قال كنت أنا وإدريس أخى عند أبى عبدالله ﷺ فقال إدريس جعلنا فداك ما الميسر فقال أبو عبدالله ﷺ هى الشطرنج قال فقلت أما إنّهم يقولون انّها النرد قال والنرد أيضاً.

٨٢٢ (٢٠) كافى ٤٣٥/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن معمّر بن خلّاد عن أبى
٢٢٠٣٧ الحسن ﷺ قال النرد والشطرنج والأربعة عشر بمنزلة واحدة وكلّ ما قومر عليه فهو ميسر.

٨٢٣ (٢١) تفسير العياشى ١٠٥: حمدويه عن محمّد بن عيسى قال سمعته يقول كتب إليه
٢٢٠٣٨ إبراهيم بن عنبسة يعنى الىٰ على بن محمّد ﷺ إنْ رأىٰ سيّدى ومولاى اَنْ يخبرنى عن قول الله ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ الآية فما الميسر جعلت فداك فكتب كلّ ما قومر به فهو الميسر وكلّ مسكر حرام.

٨٢٤ (٢٢) فقيه ٤/٤، أمالى الصّدوق ٣٤٥: بإسناده المتقدّم فى حديث مناهى النّبىّ ﷺ ونهى
٢٢٠٣٩ عن اللعب بالنرد والشطرنج والكوبة والعرطبة وهى[2] (الطبل و ـ امالى) الطنبور والعود.

٨٢٥ (٢٣) المقنع ١٥٤: اتّق اللّعب بالنّرد فانّ الصادق ﷺ نهى عن ذٰلك.
٢٢٠٤٠

٨٢٦ (٢٤) مستدرك ٢٢٤/١٣: دعائم الإسلام عن النّبىّ ﷺ انّه قال من لعب بالنرد فقد عصى
٢٢٠٤١ الله وقال ﷺ وإيّاكم وهاتين الكعبتين المرسومتين فإنّهما من ميسر العجم. جامع الأخبار ٤٣١: قال النّبى ﷺ إيّاكم وهاتين الكعبتين المرسومتين فإنّهما من ميسر العجم.

٨٢٧ (٢٥) العوالى ٢٤٣: وقال ﷺ من لعب بالنرد فقد عصى الله ورسوله. مستدرك ٢٢٥/١٣:
٢٢٠٤٢ روى أبوالفتوح فى تفسيره عنه ﷺ مثله.

---

١. موسى بن عمر ـ ئل خ ـ موسى بن القاسم العجلى ـ ك.

٢. يعنى ـ أمالى.

(۱۷) ابو بصیر از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: ۸۱۹
«شطرنج و نرد، هر دو میسر و قمار است.»

(۱۸) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر از پدرش امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نرد و شطرنج، از میسر و قمار هستند.» ۸۲۰

(۱۹) عبد الملک قمی می‌گوید: «من و برادرم ادریس، نزد امام صادقعليه السلام بودیم. ادریس به امام گفت: فدایت گردیم! میسر چیست؟ ۸۲۱

امامعليه السلام فرمود: آن شطرنج است!

عبد الملک می‌گوید: من گفتم: آنان می‌گویند میسر، نرد است!

امامعليه السلام فرمود: و نرد نیز هست.»

(۲۰) معمر بن خلاد از امام کاظمعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «نرد و شطرنج و اربعهٔ عشر همانند یکدیگرند و هر چه با آن قمار بازی شود، از میسر است.» ۸۲۲

(۲۱) محمد بن عیسی می‌گوید: «ابراهیم بن عنبسه به امام هادیعليه السلام نوشت: ۸۲۳

ای سرور و مولای من! اگر صلاح می‌دانید، دربارهٔ این آیه برای من توضیح دهید. از تو دربارهٔ خمر و میسر می‌پرسند.

فدایت گردم! میسر چیست؟

امامعليه السلام در پاسخ نوشت: هر آنچه با آن قمار شود، میسر است و هر مستی‌آوری حرام است.»

(۲۲) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است: «پیامبر اکرمﷺ از بازی با نرد و شطرنج و تنبک و طبل و طنبور و عود، نهی کرد.» ۸۲۴

(۲۳) در کتاب المقنع آمده است: «بپرهیز از بازی با نرد؛ زیرا معصومعليه السلام از آن نهی کرده است.» ۸۲۵

(۲۴) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: ۸۲۶

«هر کس با نرد بازی کند، بی‌گمان نافرمانی خدا را کرده است.

و فرمود: و بپرهیز از آیین دو کعب رایج شده؛ زیرا آن دو از قمار غیر عرب است.»

(۲۵) در کتاب عوالی آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس با نرد بازی کند، بی‌گمان خداوند و پیامبرش را نافرمانی کرده است.» ۸۲۷

در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز این حدیث آمده است.

۸۲۸ ۳۲۰۴۳ (۲۶) **العوالی ۱۱۱/۲**: وقال النّبیّ ﷺ اللّاعب بالنّرد کمن غمس یده فی لحم خنزیر ودمه. **مستدرک ۲۲۵/۱۳**: وروی الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن النّبی ﷺ نحوه.

۸۲۹ ۳۲۰۴۴ (۲۷) **العوالی ۲۴۳/۱**: وقال ﷺ من لعب بالنرد شیر[1] فکأنّما غمس یده فی لحم الخنزیر.

۸۳۰ ۳۲۰۴۵ (۲۸) **جامع الأخبار ۴۳۲**: قال النّبیّ ﷺ من لعب بالنّرد والشطرنج فکأنّما صبغ یده فی لحم خنزیر ودمه.

۸۳۱ ۳۲۰۴۶ (۲۹) **تفسیر علیّ بن إبراهیم ۱۶۱/۱**: وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلَامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ ـ قال کانوا یعمدون الیٰ الجزور فیجزّونه عشرة أجزاء ثمّ یجتمعون علیه فیخرجون السهام ویدفعونها الیٰ رجل والسهام عشرة سبعة لها انصباء وثلاثة لا أنصباء لها فالّتی لها انصباء الفذ والتوأم والمسبل والنافس والحلس والرقیب والمعلی فالفذ له سهم والتوأم له سهمان والمسبل له ثلاثة أسهم والنافس له أربعة أسهم والحلس له خمسة أسهم والرقیب له ستّة أسهم والمعلی له سبعة أسهم والّتی لا انصباء لها السفح والمنیح والوغد وثمن الجزور علی من لم یخرج له الانصباء شیئاً وهو القمار فحرّمه الله ﷻ.

۸۳۲ ۳۲۰۴۷ (۳۰) **کافی ۴۳۷/۶**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن حمّاد بن عیسی قال دخل رجل من البصریّین علی أبی الحسن الأوّل ؈ فقال له جعلت فداك إنّی أقعد مع قوم یلعبون بالشطرنج ولست ألعب بها ولٰکن انظر فقال مالك ولمجلس لا ینظر الله الیٰ أهله.

۸۳۳ ۳۲۰۴۸ (۳۱) **کافی ۴۳۷/۶**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن علی بن سعید عن سلیمان الجعفری عن أبی الحسن الرضا ؈ قال المطلع فی الشطرنج کالمطلع فی النّار.

۸۳۴ ۳۲۰۴۹ (۳۲) **کافی ۴۳۷/۶**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن ابن رئاب قال دخلت علی أبی عبدالله ؈ فقلت جعلت فداك ما تقول فی الشطرنج قال المقلّب لها کالمقلّب لحم الخنزیر فقلت ما علی من قلّب لحم الخنزیر قال یغسل یده.

۸۳۵ ۳۲۰۵۰ (۳۳) **مستدرک ۲۲۳/۱۳**: الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن النّبی ﷺ انّه قال ملعون من لعب بالإستریق یعنی الشطرنج والناظر إلیه کآکل لحم الخنزیر. **جامع الأخبار ۴۳۱**: عنه ﷺ مثله (وزاد) وفی خبر آخر الناظر إلیه کالناظر إلیٰ فرج أمّه.

---

۱. اسقط فی المستدرک قوله (شیر).

۸۲۸ (۲۶) در کتاب عوالی آمده است، که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس با نرد بازی کند، مانند کسی است که دستش را در گوشت و خون خوک فرو برده است.»

در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز این حدیث آمده است.

۸۲۹ (۲۷) در همان کتاب از معصومﷺ روایت شده که فرمود: «کسی که با نرد شیر بازی [؟] کند، گویا دستش را در گوشت خوک فرو برده است.»

۸۳۰ (۲۸) در کتاب جامع الاخبار آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «کسی که با نرد و شطرنج بازی کند، گویا دستش را به گوشت و خون خوک آلوده است.»

۸۳۱ (۲۹) در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیهٔ: «...و تقسیم گوشت شتر بر اساس چوبه‌های تیر بر شما حرام شده است، این‌ها فسق است.» اعراب زمان جاهلیت شتر پروار را قربانی و گوشت آن را به ده بخش تقسیم می‌کردند. آن‌گاه دور آن جمع می‌شدند و چوبه‌های تیر را به شخصی می‌دادند.

چوبه‌های تیر ده عدد بود، هفت تای آن از گوشت آن شتر سهم داشت و سه تای آن سهم نمی‌برد. هفت تیری که از گوشت شتر سهم داشت، فذ، توام، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلی نامیده می‌شدند. فذ یک سهم، توأم دو سهم و مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلس پنج سهم، رقیب شش سهم و معلی هفت سهم داشت. تیرهایی که سهمی از گوشت شتر نداشت، سفح و منیح و وغد نامیده می‌شدند. بهای شتر به عهدهٔ کسانی بود که تیرهای بدون سهم (پوچ) به نام‌شان بیرون می‌آمد و این قمار است؛ پس خداوند آن را حرام کرد.»

۸۳۲ (۳۰) حماد بن عیسی می‌گوید: «شخصی از اهل بصره نزد امام کاظمﷺ آمد و گفت: فدایت گردم! من با گروهی می‌نشینم که شطرنج بازی می‌کنند؛ ولی خودم بازی نمی‌کنم بلکه آن‌ها را تماشا می‌کنم.

امامﷺ فرمود: مجلسی که خداوند به اهلش [با رحمت] نگاه نمی‌کند، برای تو چه فایده‌ای دارد؟»

۸۳۳ (۳۱) سلیمان جعفری از امام رضاﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«حضور در بازی شطرنج، همانند حضور در آتش است.»

۸۳۴ (۳۲) ابن رئاب می‌گوید: «نزد امام صادقﷺ رفتم و به امامﷺ گفتم: فدایت گردم! دربارهٔ شطرنج چه می‌فرمایید؟ امامﷺ فرمود: حرکت دهندهٔ مهره‌های آن، همانند زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است!

پرسیدم: چه چیزی بر زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است؟

امام فرمود: دستش را می‌شوید!»

۸۳۵ (۳۳) در تفسیر ابوالفتوح رازی از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده که فرمود:

«بازی‌کننده با شطرنج ملعون است و تماشاگر آن، همانند خورندهٔ گوشت خوک است.»

در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«بازی‌کننده با شطرنج ملعون است و تماشاگر آن، همانند تماشاگر فرج مادرش است.»

۸۳۶ (۳۴) آخر السرائر ۴۷۸: (نقلاً عن جامع البزنطی) عن أبی بصير عن أبی عبدالله ﷺ قال
۲۲۰۵۱ بيع الشطرنج حرام وأكل ثمنه سحت واتّخاذها كفر واللعب بهاشرك والسلام على اللاهی بها معصية وكبيرة موبقة والخايض يده فيها كالخائض يده فی لحم الخنزير ولا صلوة له حتّى يغسل يده كما يغسلها مِن مسّ لحم الخنزير والناظر إليها كالناظر فی فرج اُمّه واللّاهی بها والناظر إليها فی حال ما يلهی بها والسلام على اللاهی بها فی حالته تلك فی الإثم سواء ومن جلس على اللعب بها فقد تبوّأ مقعده من النّار وكان عيشه ذٰلك حسرة عليه يوم القيامة وإيّاك ومجالسة اللاهی المغرور بلعبها فإنّه من المجالس الّتی قد باء أهلها بسخط من الله يتوقّعونه كلّ ساعة فيعمّك معهم (فيغمد معهم ـ خ).

۸۳۷ (۳۵) العوالی ۱۱۱/۲: وقال الصّادق ﷺ اللاعب بالشطرنج مشرك والسلام على اللاهی
۲۲۰۵۲ به معصية.

۸۳۸ (۳۶) فقيه ۴/۴: بالإسناد المتقدّم فی حديث المناهی قال ونهی ﷺ عن بيع النرد.
۲۲۰۵۳

۸۳۹ (۳۷) كافی ۱۲۲/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن علیّ بن الحكم عن
۲۲۰۵۴ سيف بن عميرة عن زياد بن عيسى وهو أبو عبيدة الحذّاء قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿وَلا تَأْكُلُوا أمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالباطِلِ﴾ فقال كانت قريش تقامر (فی ـ خ) الرجل بأهله وماله فنهاهم الله ﷻ عن ذٰلك. تفسير العيّاشی ۲۳۶/۱: عن محمّد بن علی عن أبی عبدالله ﷺ فی قول الله يا أيُّها الّذينَ آمَنُوا لا تَأكُلُوا أمْوالَكُم بَيْنَكُم بِالباطِلِ قال نهی عن القمار وكانت قريش وذكر مثله.

۸۴۰ (۳۸) النوادر ۱۶۲: وقال أبو عبدالله ﷺ قول الله تعالى لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل
۲۲۰۵۵ قال ذٰلك القمار.

۸۴۱ (۳۹) تفسير العيّاشی ۲۳۵/۱: عن أسباط بن سالم قال كنت عند أبی عبدالله ﷺ فجائه
۲۲۰۵۶ رجل فقال له أخبرنی عن قول الله يا أيُّها الّذينَ آمَنُوا لا تَأكُلُوا أمْوالَكُم بَيْنَكُم بِالباطِلِ قال عنیٰ بذٰلك القمار.

۸۴۲ (۴۰) تهذيب ۳۷۱/۶: محمّد عن كافی ۱۲۲/۵: أبی علیّ الأشعری عن محمّد بن عبد
۲۲۰۵۷ الجبّار عن أحمد بن النضر عن فقيه ۹۷/۳: عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر ﷺ قال لما

(۳۴) ابوبصیر از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۸۳۶

«فروختن شطرنج حرام است و خوردن پولش حرام است و نگهداشتن آن کفر است و بازی با آن شرک است و سلام کردن به شطرنج‌باز، گناه و گناه کبیرهٔ هلاک‌کننده است. وکسی که دستش با آن تماس پیدا کند، همانند کسی است که دستش را در گوشت خوک فرو برد و برای وی نمازی نیست تا آن‌که دستش را بشوید؛ همان‌گونه که آن را بر اثر تماس با گوشت خوک می‌شوید. و تماشاگر آن، مانند تماشاگر فرج مادرش است. و شطرنج‌باز و نگاه‌کننده به شطرنج در حال بازی با آن و سلام کردن به شطرنج‌باز در حال بازی همگی در گناه یکسان هستند و هر کس بر بازی آن بنشیند، بی‌گمان نشیمنگاهش از آتش پر شده است و گذران عمرش در این راه، در قیامت مایهٔ حسرت و اندوه بر او خواهد بود. و بپرهیز از همنشینی با شطرنج‌باز، کسی که فریب بازی با آن را خورده است؛ زیرا آن از جلساتی است که اهلش در خشم و غضب خدا فرورفته‌اند و هر لحظه در انتظار فرود آمدن خشم خدا بسر می‌برند. [و اگر تو با آن همنشینی کنی]، خشم خدا تو را نیز همراه آنان در بر خواهد گرفت.»

(۳۵) در کتاب العوالی آمده است که امام صادقعليه السلام فرمود: ۸۳۷

«شطرنج باز مشرک است و سلام کردن به شخصی که سرگرم به شطرنج است، گناه است.»

(۳۶) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است که آن حضرت از فروختن نرد نهی کرد. ۸۳۸

(۳۷) ابوعبیده حذّاء می‌گوید: «راجع به تفسیر آیهٔ: و در اموال‌تان در میان خود به طور باطل تصرف نکنید. از امام صادقعليه السلام سؤال کردم، امامعليه السلام فرمود: قریش با دیگران بر سر اموال و همسران‌شان قمار می‌کردند، پس خداوند آنان را از این کار بازداشت.» ۸۳۹

در تفسیر عیاشی نیز از امام صادقعليه السلام در تفسیر آیهٔ فوق آمده است که فرمود:

«خداوند از قمار نهی کرد...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

(۳۸) در کتاب النوادر آمده است که امام صادقعليه السلام در تفسیر سخن خداوند: در اموال‌تان در میان خود به طور باطل تصرف نکنید فرمود: «آن قمار است.» ۸۴۰

(۳۹) اسباط بن سالم می‌گوید: «نزد امام صادقعليه السلام بودم که مردی آمد و به امامعليه السلام عرض کرد: مرا از [تفسیر] این آیه آگاه گردان: ای کسانی که ایمان آوردید! در اموال‌تان در میان خود به صورت باطل تصرف نکنید. ۸۴۱

امامعليه السلام فرمود: خداوند از این سخن، قمار را قصد کرد.»

(۴۰) جابر از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند این آیه را بر پیامبرﷺ فروفرستاد: همانا شراب و میسر و انصاب و ازلام از کارهای پلید شیطان است، پس از آن‌ها اجتناب کنید. ۸۴۲

أنزل الله ﷻ (على رسول الله ﷺ[1] ـ كا ـ يب) ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ قيل يا رسول الله ما الميسر قال كلّ ما تقومر به[2] حتّىٰ الكعاب والجوز قيل فما الأنصاب[3] قال ماذَبَحُو (ه ـ كا) لِآلِهَتِهِمْ قيل فما الأزلام قال قداحهم الّتى (كانوا ـ يب) يستقسمون بها.

٨٤٣ (٤١) فقه الرضا ؑ ٢٨٤: اعلم (يرحمك الله ـ ك) انّ الله تعالى قد نهىٰ عن جميع القمار
٢٢٠٥٨ وأمر العباد بالإجتناب منها وسمّاها رجساً فقال ﴿رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ مثل اللّعب بالشطرنج والنرد وغيره من القمار والنّرد أشرّ (اشدّ ـ خ) من الشطرنج فان اتّخاذها كُفْرٌ باللّٰه العظيم واللّعب بها شرك وتقلابها كبيرة موبقة والسلام على اللاّهى بها كفر ومقلّبها كالناظر الىٰ فرج أمّه واللّاعب بالنّرد كمثل الّذي يأكل لحم الخنزير ومَثَلُ الذى يلعب بها من غير قمار مَثَلُ الذى يضع يده فى الدم ولحم الخنزير وَمَثَلُ الذى يلعب فى شىء من هٰذه الأشياء كَمَثَلِ الّذى مصرٌّ على الفرج الحرام واتّق اللّعب بالخواتيم والأربعة عشر وكلّ قمار حتّىٰ لعب الصبيان بالجوز واللوز والكعاب وإيّاك والضربة بالصولجان فإنّ الشيطان يركض معك والملائكة تنفر عنك ومن عثر دابّته فمات دخل النّار.

٨٤٤ (٤٢) فقيه ٤١/٤: وسئل الصّادق ؑ عن قول الله ﷻ ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ
٢٢٠٥٩ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ فقال الرّجس من الأوثان الشطرنج وقول الزور الغناء.

والنّرد أشدّ من الشطرنج فأمّا الشطرنج فانّ اتّخاذها كفر واللّعب بها شرك وتعليمها كبيرة موبقة والسّلام على اللّاهى بها معصية ومقلّبها كمقلّب لحم الخنزير والناظر إليها كالنّاظر الىٰ فرج أُمّه واللّاعب بالنّرد قماراً مَثَلُه مَثَلُ مَنْ يأكل لحم الخنزير ومثل الذى يلعب بها من غير قمار مثل من يضع يده فى لحم الخنزير أو فى دمه ولا يجوز اللّعب بالخواتيم والأربعة عشر وكلّ ذٰلك وأشباهه قمار حتّى لعب الصبيان بالجوز هو القمار وإيّاك والضرب بالصوانج[4] فإنّ الشيطان يركض معك والملائكة تنفر عنك ومن بقى فى بيته طنبور أربعين صباحاً فقد باء بغضب من الله ﷻ (إنّما أوردنا هٰذه لإحتمال كونها جزء للرواية الّتى قبلها فى الفقيه).

---

١. على رسوله ـ يب. ٢. يقتمر به ـ يب. ٣. فقيل ما الانصاب ـ يب.
٤. الصوانج جمع الصنج وهو صحيفةٌ مدوّرة من النحاس تضرب على الأُخرىٰ مثلها للضرب.

به پیامبر اکرمﷺ گفته شد: میسر چیست؟

پیامبرﷺ فرمود: هر آنچه با آن قمار شود حتی کعب [= استخوان] و گردو.

گفته شد: انصاب چیست؟

پیامبرﷺ فرمود: آنچه برای خدایان‌شان ذبح می‌کردند.

پرسیده شد: ازلام چیست؟

پیامبرﷺ فرمود: چوبه‌های تیری که با آن‌ها تقسیم می‌کردند.»

۸۴۳ (۴۱) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«بدان که (خداوند تو را رحمت کند) به تحقیق، خداوند از همهٔ انواع قمار نهی کرد و بندگان را موظف به دوری از آنان کرد و آن‌ها را پلید و خبیث نامید. پس فرمود: از کارهای پلید شیطان است، پس از آن دوری کنید! مانند شطرنج و نرد و دیگر قمارها و نرد بدتر از شطرنج است؛ چون که نگهداشتن آن کفر به خداوند بزرگ است و بازی با آن شرک است و حرکت دادن و زیر و رو کردنش گناه کبیرهٔ نابودکننده است و سلام‌کردن بر کسی که با آن بازی می‌کند، کفر است و حرکت‌دهندهٔ آن همانند تماشاگر فرج مادرش است و بازی‌کننده با نرد، مانند گوشت خوک‌خوار است و مَثَل بازی‌کننده با آن بدون قمار، مَثَل کسی است که دستش را در خون و گوشت خوک می‌گذارد. و مَثَل کسی که با یکی از این‌ها بازی می‌کند، مَثَل کسی است که بر زنا پافشاری می‌کند. و خود را از بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر قماری حتی [مثل] بازی کردن کودکان با گردو و بادام و کعب، حفظ کن. و بپرهیز از چوگان‌بازی؛ زیرا شیطان همراه تو می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و هر کسی اسبش بلغزد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.»

۸۴۴ (۴۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «تفسیر این سخن خداوند: پس از پلیدی از بت‌ها دوری کنید و از سخن باطل دوری کنید. از امام صادقؑ سؤال شد. امامؑ فرمود:

پلیدی از بت‌ها، شطرنج است و سخن باطل، غناست.

و نرد، شدیدتر از شطرنج است. نگهداشتن شطرنج کفر است و بازی با آن شرک است و آموزش آن گناه کبیرهٔ نابودکننده است و سلام‌کردن بر سرگرم به بازی با آن گناه است و زیر و رو کنندهٔ آن، همانند زیر و رو کنندهٔ گوشت خوک است و نگاه کننده به آن، همانند تماشاگر فرج مادرش است و مَثَل نردباز به صورت قمار، مَثَل گوشت خوک‌خوار است و مَثَل نردباز بدون برد و باخت، مَثَل کسی است که دستش را در گوشت یا خون خوک می‌گذارد و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر جایز نیست و همهٔ این‌ها و نظایرشان حتی بازی کودکان با گردو، قمار است و از زدن سنج بپرهیز؛ زیرا شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور باقی بماند، بی‌گمان خشم خداوند او را فرا گرفته است.»

این قسمت را به این دلیل آوردیم که احتمال دارد بخشی از حدیث پیشین باشد.

۸٤٥ ۲۲۰٦۰ (۴۳) كافى ١٢٤/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **الوشّاء** عن أبى الحسن ﷺ قال سمعته يقول الميسر هو القمار. **تفسير العيّاشى** ٣٣٩/١: عن أبى الحسن الرضا ﷺ مثله.

۸٤٦ ۲۲۰٦۱ (۴۴) **تفسير العيّاشى** ٣٣٩/١: عن أبى الحسن الرضا ﷺ قال سمعته يقول إنّ الشطرنج والنرد وأربعة عشر وكلّ ما قومر عليه منها فهو ميسر.

۸٤٧ ۲۲۰٦۲ (۴۵) **تفسير العيّاشى** ١٠٥/١: حمدويه عن **محمّد بن عيسى** قال سمعته يقول كتب إليه إبراهيم بن عنبسة يعنى إلى علىّ بن محمّد ﷺ ان رأى سيّدى ومولاى أن يخبرنى عن قول الله ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ الآية فما الميسر جعلت فداك فكتب كلّ ما قومر به فهو الميسر وكلّ مسكر حرام.

۸٤۸ ۲۲۰٦۳ (۴۶) **تهذيب** ٣٧٠/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٢٤/٥: الحسين بن محمّد عن محمّد بن أحمد النّهدىّ عن يعقوب بن يزيد عن عبدالله بن جبلة عن **إسحاق** بن عمّار قال قلت لأبى عبدالله ﷺ الصّبيان يلعبون بالجوز والبيض ويقامرون فقال لا تأكل منه فإنّه حرام.

۸٤۹ ۲۲۰٦٤ (۴۷) **تهذيب** ٣٧٠/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٢٣/٥: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النوفلى عن **فقيه** ٩٧/٣: **السّكونى** عن أبى عبدالله ﷺ (عن أبيه ﷺ ـ فقيه) (قال ـ كا ـ يب) (انّه ـ فقيه) كان ينهى عن الجوز (الذى ـ فقيه) يجيىء به الصبيان من القمار أن يؤكل وقال هو سحت. **تفسير العيّاشى** ٣٢٢/١: عن السّكونى عن أبى جعفر عن أبيه ﷺ نحوه.

۸٥۰ ۲۲۰٦٥ (۴۸) **كافى** ١٢٣/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب عن يونس بن يعقوب عن **عبد الحميد** بن سعيد قال بعث أبوالحسن ﷺ غلاماً يشترى له بيضاً فأخذ الغلام بيضة أو بيضتين فقامر بها فلمّا أتى به أكله فقال له مولى له انّ فيه من القمار قال فدعا بطشت فتقيّأه.

۸٥۱ ۲۲۰٦٦ (۴۹) **المقنع** ١٥٤: اتّق اللّعب بالنّرد فانّ الصّادق ﷺ نهى عن ذلك انّ مَثَلَ من يلعب بالنرد قماراً مَثَلُ من يأكل لحم الخنزير وَمَثَلُ من يلعب بها من غير قمار مَثَلُ الّذى يضع يده فى لحم الخنزير أو فى دمه واعلم انّ الشطرنج قد روى فيه نهى وإطلاق ولكنّى رويت أنّ رسول الله ﷺ قال إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فذروه فوجدنا الله يقول فى كتابه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ

(۴۳) وشّا از امام موسی بن جعفر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «میسر، همان قمار است.» ۸۴۵

نظیر این حدیث در تفسیر عیاشی از امام رضا ﷺ آمده است.

(۴۴) در تفسیر عیاشی از امام رضا ﷺ روایت شده که فرمود: ۸۴۶

«همانا شطرنج و نرد و اربعهٔ عشر و هر آنچه با آن قمار شود، پس آن میسر است.»

(۴۵) محمد بن عیسی می‌گوید: «ابراهیم بن عنبسه به امام هادی ﷺ نوشت: ۸۴۷

«ای سرور و مولای من اگر صلاح می‌دانید، مرا از [تفسیر] این سخن خداوند آگاه گردانید: از تو دربارهٔ شراب و میسر سؤال می‌کنند.

فدایت گردم! میسر چیست؟»

امام ﷺ در پاسخ نوشت: هر آنچه با آن قمار بازی شود پس آن میسر است و هر مست‌کننده‌ای حرام است.»[۱]

(۴۶) اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: کودکان با گردو و تخم‌مرغ بازی و برد و باخت می‌کنند. امام ﷺ فرمود: ۸۴۸

از آن نخور؛ زیرا آن حرام است!»

(۴۷) سکونی از امام صادق ﷺ (از پدرش) روایت می‌کند که: «وی از خوردن گردویی که کودکان از راه قماربازی می‌آورند، نهی کرد و فرمود: آن حرام است.» ۸۴۹

(۴۸) عبدالحمید بن سعید می‌گوید: «امام کاظم ﷺ یکی از غلامانش را فرستاد تا برای وی تخم‌مرغ بخرد. غلام یک یا دو تخم‌مرغ گرفت و با آن‌ها قمار کرد. آن‌گاه آن‌ها را نزد امام ﷺ آورد و امام ﷺ خورد. پس از خوردن یکی از غلامانش گفت: این تخم‌مرغ‌ها از قماربازی بود. امام ﷺ تشتی خواست و تخم‌مرغ را در آن استفراغ کرد.» ۸۵۰

(۴۹) در کتاب المقنع آمده است: ۸۵۱

«از بازی با نرد دوری کن؛ زیرا امام صادق ﷺ از آن نهی کرده است. همانا مَثَل بازی‌کننده با نرد به صورت قمار، مَثَل گوشت خوک‌خوار است و مَثَل بازی‌کننده با آن بدون قمار مَثَل کسی است که دستش را در گوشت یا خون خوک می‌گذارد. و بدان که دربارهٔ شطرنج دو گونه نهی وارد شده است: نهی [به صورت فی الجمله] و [نهی] مطلق؛ ولی من از پیامبر ﷺ روایت کرده‌ام که فرمود: هرگاه دو حدیث مختلف به شما رسید، آن‌ها را با کتاب خدا بسنجید، پس آنچه موافق با قرآن است، بگیرید و آنچه مخالف با کتاب خداست، آن را رها کنید.

آن‌گاه ما می‌یابیم که خداوند در قرآن می‌فرماید: از پلیدی بت‌ها دوری کنید و از سخن باطل بپرهیزید.

---

۱. این حدیث در شماره ۲۱ نیز تکرار شده است.

الأوثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ وفي التفسير انّ الرّجس من الأوثان الشِطْرَنج وقول الزور الغناء فالصواب والإحتياط في ذلك نهي النفس عنه واللعب به ذنب ولا تلعب بالصوالج فإنّ الشيطان يركض معك والملائكة تنفر عنك وروى انّ مَن عثرت دابّته فمات دخل النّار واجتنب الملاهي كلّها واللعب بالخواتيم والأربعة عشر وكلّ قمار فانّ الصادقين عليهم السلام قد نهوا عن ذلك أجمع.

٨٥٢ ٢٢٠٦٧ (٥٠) **مستدرك ١١٩/١٣**: الشيخ **أبوالفتوح** الرازي في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال ايّاكم وهاتين الكعبتين الموشومتين فانّهما من ميسر العجم.

٨٥٣ ٢٢٠٦٨ (٥١) **تفسير العيّاشي ٣٤١**: عن ياسر الخادم عن الرضا عليه السلام قال سألته عن الميسر قال الثقل من كلّ شيء قال الخبز والثقل ما يخرج بين المتراهنين من الدراهم وغيره (وفي نسخة البحار ص ٢٣٦ ج ٧٩) سألته عن الميسر قال الثقل من كلّ شيء وأسقط قوله الخبز وفي الوسائل ص ١٦٧ ج ١٧ هكذا (سألته عن الميسر وذكر مثله الا أنّ فيه بدل قوله الثقل التفل بالتاء) وفي ص ٣٢٥ ج ١٧ هكذا، سألته عن الميسر قال الثقل من كلّ شيء قال والثقل مايخرج بين المتراهنين من الدراهم وفي هامش البحار قال والظاهر أنّ التفل والثقل مصحّف شتل وهو ما تقومر عليه ثمّ أعطى شطر منه خراجاً لرئيسهم ومفتيهم.

٨٥٤ ٢٢٠٦٩ (٥٢) **كافي ١٢٣/٥**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن العلاء عن **محمّد بن مسلم** عن أحدهما عليهما السلام قال لا تصلح المقامرة ولا النهبة[١].

٨٥٥ ٢٢٠٧٠ (٥٣) **تفسير العيّاشي ٣٤١**: **عن الهشام** عن الثقة رفعه عن أبي عبدالله انّه قيل له روى عنكم انّ الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجال فقال ما كان الله ليخاطب خلقه بما لا يعقلون[٢]. وتقدّم في رواية زيد (٥) من باب (١٣) حكم صلاة من خرج الىٰ الصيد من أبواب صلاة المسافر ج ٧ قوله انّي رجل ألهو بطلب الصيد وضرب الصوالج وألهو بلعب الشطرنج (الىٰ أن قال عليه السلام) ومن طلبه (أي الصيد) لاهياً وأشراً وبطراً فانّ سعيه ذلك سعي باطل وسفر باطل وعليه التمام في الصلاة والصيام وانّ المؤمن لفي شغل من ذلك شغله طلب الآخرة عن الملاهي.

---

١. أي المال المنهوب ـ مجمع. ٢. لا يعلمون ـ خ ل.

و در تفسیر آمده است که [مقصود] از پلیدی از بت‌ها شطرنج است و سخن باطل غناست. پس نظر مطابق با واقع و احتیاط در این باره بازداشتن خویش از آن است و بازی با آن گناه است.

و چوگان بازی نکن؛ زیرا شیطان همراهت می‌دود و فرشتگان از تو می‌گریزند و روایت شده که هرکس اسبش بلغزد و بمیرد، وارد آتش می‌شود.

و از همهٔ آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر و هر گونه قماری دوری کن! زیرا پیشوایان معصوم‌ﷺ از همهٔ این‌ها نهی کرده‌اند.»

۸۵۲ (۵۰) در تفسیر ابوالفتوح رازی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«از این دو کعب شوم بپرهیزید؛ زیرا این دو از قمار عجم است.»

۸۵۳ (۵۱) یاسر خادم می‌گوید: «از امام رضاﷺ دربارهٔ میسر سؤال کردم. امامﷺ فرمود: «آن «تقل» از هر چیزی است.

و فرمود: نان و «الثقل» آن درهم‌ها و غیر درهم‌هایی است که از گروگذاران ـ قماربازان ـ به دست می‌آید.»

در حاشیهٔ بحار الانوار واژهٔ «نان» وجود ندارد و در وسائل الشیعه به جای واژهٔ «الثقل» واژهٔ «التفل» [کف و دور افتاده] آمده است و در جای دیگر وسائل الشیعه آمده است: «از امامﷺ دربارهٔ میسر سؤال کردم. امامﷺ فرمود: آن «ثقل» از هر چیزی است. و گفت: و ثقل آن درهم‌هایی است که از گروگذاران [قماربازان] به دست می‌آید.»

در پاورقی کتاب بحار الانوار آمده است: «ظاهراً «التفل» و «الثقل»، اشتباه و صحیح آن «شتل» است و آن چیزی است که بر آن قماربازی می‌شود و بخشی از آن به عنوان مالیات به رئیس و داورشان داده می‌شود.»

۸۵۴ (۵۲) محمد بن مسلم از امام باقرﷺ یا امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «قمار باختن و غارتگری[1]، شایسته و سزاوار نیست.»

۸۵۵ (۵۳) هشام از شخص مورد اعتمادی با واسطه روایت می‌کند که به امام صادقﷺ گفته شد:

«از شما رسیده که مقصود از شراب و میسر و انصاب و ازلام، انسان‌ها هستند. امامﷺ فرمود: روش خداوند این‌گونه نیست که خلقش را به چیزی که درک نمی‌کنند، خطاب کند.»

گذشت که زید به امامﷺ گفت: «من مردی هستم، که با شکار، چوگان‌بازی و شطرنج‌بازی سرگرمی و خوشگذرانی می‌کنم... .

امامﷺ در پاسخ فرمود: ... هر کس برای سرگرمی، خوشگذرانی و خودنمایی به دنبال شکار رود، همانا تلاش باطل و سفر باطلی است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد. و همانا مؤمن از این‌ها برکنار است و آخرت‌جویی او را از لهو و سرگرمی بازداشته است.»[2]

---

۱. آنگونه که در احادیث آینده خواهد آمد، مقصود از غارتگری ربودن چیزهایی است که بر سر عروس و داماد ریخته می‌شود ـ م.

۲. باب ۱۳ نماز مسافر، حدیث ۵.

وفي رواية عمر (١٢) من باب (١) فضل شهر رمضان من أبوابه ج ١٠ قوله ﷺ انّ الله تعالى في كلّ ليلة من شهر رمضان عتقاء من النّار إلّا من أفطر على مسكر أو مشاحن أو صاحب شاهين قال قلت وأيّ شيء صاحب شاهين قال الشطرنج. وفي غير واحد من أحاديث باب (١١) بيان الكبائر من أبواب جهاد النفس ج ١٦ مايدلّ على أنّ القمار من الكبائر.

وفي رواية أبي خالد (٢٧) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ والذنوب الّتي تهتك العصم شرب الخمر واللّعب بالقمار. وفي رواية حمران (٣٣) قوله ﷺ ورأيت القمار قد ظهر ورأيت الشراب يباع ظاهراً الخ.

وفي رواية ابن مسعود (٣٦) قولهﷺ هم منافقوا هذه الأُمّة في آخر الزمان شاربوا القهوات لاعبون بالكعاب الخ. وفي رواية محمّد بن أحمد (١٥) من باب (١٨) استحباب السلام من أبواب العشرة ج ٢٠ قوله ﷺ نهىﷺ ان يسلّم علىٰ أربعة (الىٰ أن قال) وعلى من يلعب بالنّرد وقولهﷺ أنهاكم ان تسلّموا على أصحاب الشطرنج. وفي رواية الأصبغ (١٧) قوله ﷺ ستّة لاينبغي أن يسلّم عليهم (الى أن قال) وأصحاب النّرد والشطرنج.

وفي رواية مسعدة (١٨) قوله ﷺ لاتسلّموا على صاحب الشطرنج والنرد. وفي رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ إنّما حرّم الله الصناعة الّتي هي حرام كلّها الّتي يجيء منها الفساد محضاً نظير البرابط والمزامير والشطرنج وكلّ ملهوّ به. وفي رواية الشحّام (١) من باب (١٩) تحريم الغناء قوله ﷺ الرجس من الأوثان الشطرنج. وفي رواية عبدالأعلىٰ (٥) وهشام (٧) مثله. وفي رواية دعائم (٩) قوله ﷺ من ذلك (أي قوله تعالى وَالَّذينَ لاٰ يَشْهَدُونَ الزُّورَ) الغناء والشطرنج. ولاحظ باب (٢١) تحريم استعمال الملاهي. وفي رواية الرضوي (١٧) من هذا الباب قوله ﷺ من أبقىٰ في بيته طنبوراً أو عوداً أو شيئاً من الملاهي من المعزفة والشطرنج وأشباهه أربعين يوماً فقد باء بغضب من الله فان مات أربعين مات فاجراً فاسقاً مأواه النار وبئس المصير. وفي رواية المقنع (١٩) قوله ﷺ واجتنب الملاهي كلّها واللّعب بالخواتيم والأربعة عشر.

و در حدیث عمر گذشت: «همانا در هر شبِ ماه رمضان خداوند گروهی را از آتش آزاد می‌کند، مگر کسی که روزه‌اش را با مست‌کننده افطار کند یا کینه‌توز یا صاحب شاهین باشد. راوی پرسید: صاحب شاهین چیست؟ امام ﷺ فرمود: شطرنج.»[1]

و در احادیث متعددی از باب ۱۱ مبارزه با نفس، مطالبی بر کبیره بودن قمار دلالت می‌کند.

و در حدیث ابوخالد این سخن گذشت: «و گناهانی که موانع سایر گناهان را برمی‌دارد [و زمینهٔ ارتکاب سایر گناهان را فراهم می‌سازد] شرابخواری و قماربازی است.»[2]

و در حدیث حمران این سخن گذشت: «... و [هنگامی که] دیدی قمار آشکار و شایع شد و دیدی شراب آشکارا فروخته می‌شود....»[3]

و در حدیث ابن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ گذشت: «... آنان دورویان این امت در آخر الزمان هستند؛ شرابخواران و کعب‌بازان [قماربازان].»[4]

و در حدیث محمد بن احمد گذشت که پیامبر اکرم ﷺ از سلام کردن به چهار گروه نهی کرد... و بر بازی‌کننده با نرد.»

و همچنین سخن پیامبر ﷺ: «شما را از سلام کردن به شطرنج‌بازان بازمی‌دارم.»[5]

و در حدیث اصبغ این سخن گذشت: «شش گروه سلام کردن به آنان سزاوار نیست... و همنشینان با نرد و شطرنج.»[6]

و در حدیث مسعده گذشت: «بر همنشین شطرنج و نرد سلام نکنید.»[7]

و در حدیث تحف العقول از امام صادق ﷺ گذشت: «همانا خداوند صنعت و حرفه‌ای را حرام کرد که همهٔ آن حرام است و تنها فساد از آن برمی‌خیزد؛ مانند برابط و نی‌ها و شطرنج و هر آلت لهو و سرگرمی.»[8]

و در حدیث شحام از امام صادق ﷺ گذشت: «پلیدی از بت‌ها شطرنج است.»[9]

و در حدیث عبدالاعلی[10] و هشام[11] نیز نظیر آن گذشت.

و در حدیث دعائم از امام صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ: و کسانی که در [مجلس] باطل حاضر نمی‌شوند، امام ﷺ فرمود: «[مقصود] غنا و شطرنج است.»[12]

و بنگر باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا.

و از کتاب فقه الرضا گذشت: «هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود یا یکی از آلات لهو مانند معزفه و شبیه به آن‌ها را نگهدارد، به تحقیق در خشم خدا فرورفته، پس اگر در مدت چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بد دگرگونی و تحولی است.»[13]

و در کتاب المقنع این سخن از معصوم ﷺ گذشت: «و از همهٔ آلات لهو و بازی با انگشترها و اربعهٔ عشر دوری کن.»[14]

---

۱. باب ۱ فضیلت ماه رمضان، حدیث ۱۲.

۲ و ۳. باب ۱۲ مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۳.

۴. باب ۱۲ مبارزه با نفس حدیث ۳۶.

۵ و ۶ و ۷. باب ۱۸ معاشرت، حدیث ۱۵ و ۱۷ و ۱۸.

۸. ۱۹۱/۲۲ باب ۱ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۲۱۷۹۹).

۹ و ۱۰ و ۱۱. ۲۲۹/۲۲ ـ ۲۳۱ باب ۱۹ کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ و ۵ و ۷.

۱۲. ۲۳۱/۲۲ باب ۱۹ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۹ (۳۱۹۲۶).

۱۳ و ۱۴. ۲۴۹/۲۲ ـ ۲۵۱ باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷ ـ ۱۹ ـ ۲۴ ـ ۲۸ ـ ۳۱۹۹۳ ـ ۳۱۹۹۵ ـ ۳۲۰۰۰ ـ ۳۲۰۰۴.

وفي رواية عليّ بن جعفر (٢٤) قوله سألته عن اللعب بأربعة عشر وشبهها قال عليه السلام لا يستحبّ شيئاً من اللعب غير الرهان والرمي. وفي رواية ورّام والعوالي (٢٨) قوله عليه السلام لا تدخل الملائكة بيتاً فيه خمر أو دفّ أو نرد ولا تستجاب دعاؤهم وترفع عنهم البركة.

ويأتي في أحاديث باب (٣) ما يجوز فيه السّبق والرهان من أبواب السبق والرماية ج ٢٤ ما يمكن أن يستدلّ به على ذلك. وفي رواية الفضل (١٣) من باب (٤٣) تحريم الفقّاع من أبواب الأشربة ج ٢٩ قوله وجلس يزيد عليه اللّعنة يلعب بالشطرنج (إلى أن قال) فمن كان من شيعتنا فليتورّع من شرب الفقّاع والشّطرنج و من نظر إلى الفقّاع وإلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام وليلعن يزيد وآل زياد يمحو الله بذلك ذنوبه ولو كانت بعدد النجوم.

وفي بعض أحاديث باب (٢٤) ما يعتبر في الشاهد من العدالة من أبواب الشهادات ج ٣٠ ما يناسب الباب. وفي رواية ابن سيّابة (٣) من باب (٤٢) قبول شهادة اللّاعب بالحمام قوله كان يقول عليه السلام انّ الملائكة تحضر الرهان في الخفّ والحافر والرّيش وما سوى ذلك قمار حرام.

(٢٤)

باب حكم من كسر بربطاً ونحوه ممّا لايحلّ كسبه

۸۵۶ ۲۲۰۷۱ (١) الدعائم ٤٨٦/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ صلوات الله عليه انّه قال من تعدّىٰ على شيء ممّا لايحلّ كسبه فأتلفه فلا شيء عليه فيه ورفع إليه رجل كسر بربطاً فأبطله.

۸۵۷ ۲۲۰۷۲ (٢) وفيه ـ عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام انّه قال من كسر بربطاً أو لعبة من اللعب أو بعض الملاهي أو خرق زقّ مسكر أو خمر فقد أحسن ولا غرم عليه. ويأتي في أحاديث باب (١٨) حكم قاتل الخنزير وكاسر البربط أو الطنبور من أبواب مايوجب الضمان وما لا يوجب ج ٣١ ما يناسب ذلك فلاحظ.

و گذشت که علی بن جعفر از امام کاظمعليه السلام دربارهٔ بازی با اربعهٔ عشر و شبیه به آن سؤال کرد و امامعليه السلام فرمود: «هیچ یک از بازی‌ها دوست‌داشتنی و پسندیده نیست مگر مسابقهٔ اسب‌سواری و تیراندازی.»[1]

و در حدیث ورام و العوالی این سخن گذشت: «فرشتگان وارد خانه‌ای نمی‌شوند که در آن شراب یا دایره یا نرد باشد و دعای‌شان مستجاب نمی‌شود و برکت از آنان برداشته می‌شود.»[2]

و در احادیث باب ۳ از مسابقهٔ اسب‌دوانی و تیراندازی مطالبی است که می‌توان بر این بحث استدلال کرد.

و در حدیث فضل خواهد آمد: «... و یزید ـ ملعون ـ بر بازی شطرنج نشست... پس هر کس شیعهٔ ماست، باید از نوشیدن آبجو و بازی با شطرنج دوری کند و هر کس به آبجو و شطرنج نگاه کند، باید حسینعليه السلام را به یاد آورد و یزید و خاندان زیاد را لعنت کند. به این وسیله خداوند گناهانش را پاک می‌کند، هر چند به تعداد ستارگان باشد.»[3]

و در برخی احادیث باب ۲۴ از شهادت‌ها، مناسب با این باب خواهد آمد و در حدیث ابن سیابه خواهد آمد که امامعليه السلام پیوسته می‌فرمود: «فرشتگان در گروگذاری در مسابقهٔ اسب‌داونی و شترسواری و تیراندازی حضور می‌یابند و غیر این‌ها قمار و حرام است.»[4]

باب ۲۴

حکم کسی که بربط و مثل آن را که کسب با آنها حلال نیست، بشکند

۸۵۶ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقعليه السلام از نیاکانش روایت می‌کند که امیر مؤمنانعليه السلام فرمود: «هر کس بر یکی از چیزهایی که کارکردن با آن حرام است، یورش برد و آن را نابود گرداند، در این باره چیزی بر او نیست.»

و به آن حضرت دربارهٔ مردی که بربطی را شکسته بود، شکایت گردید. علیعليه السلام آن شکایت را باطل کرد.

۸۵۷ (۲) در همان کتاب از امام صادقعليه السلام روایت شده که فرمود:

«هر کس بربط یا یکی از وسایل بازی یا برخی از آلات لهو را بشکند یا مَشک مادهٔ مست‌کننده یا شراب را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده‌ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست.»

و در احادیث باب ۱۸ از موجبات ضمان، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱ و ۲. ۲۲/۲۴۹ ـ ۲۵۱ باب ۲۱ از کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۷ ـ ۱۹؛ ۲۴ ـ ۲۸؛ ۳۱۹۹۳ ـ ۳۱۹۹۵؛ ۳۲۰۰۰ ـ ۳۲۰۰۴.

۳. باب ۴۳ از نوشابه‌ها، حدیث ۱۳. ۴. باب ۴۲ از شهادت‌ها، حدیث ۳.

(۲۵)

باب تحريم تصوير تماثيل ذوات الأرواح واللعب بها وجواز افتراشها ولابأس بتصوير غيرها من الشّجر والقمر والشّمس وأمثلها

قال الله تعالى فى سورة الأنبياء (۲۱): ۵۲: ﴿إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ما هٰذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ﴾.

سبأ (۳۴): ۱۳: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَتَماثِيلَ وَجِفانٍ كَالْجَوابِ وَقُدُورٍ راسِياتٍ﴾ الآية.

۸۵۸ ۲۲۰۷۳ (۱) كافى ۵۲۸/۶: أبو علىّ الأشعرىّ عن أحمد بن محمّد وحميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة جميعاً عن أحمد بن الحسن الميثمى عن أبان بن عثمان المحاسن ۶۱۶: البرقى عن محسن بن أحمد عن أبان بن عثمان عن الحسين بن المنذر قال قال أبو عبدالله ﷺ ثلاثة معذّبون يوم القيامة رجل كذب فى رؤياه يكلّف أن يعقد بين شعيرتين وليس بعاقد بينهما ورجل صوّر تماثيل يكلّف أن ينفخ فيها وليس بنافخ (المحاسن ـ والمستمع بين قوم وهم له كارهون يصبّ فى اذنيه الآنك وهو الاسرب).

۸۵۹ ۲۲۰۷۴ (۲) فقيه ۳/۴، أمالى الصّدوق ۳۴۵: بإسناده المتقدّم (فى حديث مناهى النبىّ ﷺ) ونهى ﷺ عن التصاوير وقال من صوّر صورة كلّفه الله[۱] يوم القيامة أن ينفخ فيها وليس بنافخ (الىٰ أن قال ص ۵) ونهى أن ينقش شىء من الحيوان على الخاتم.

۸۶۰ ۲۲۰۷۵ (۳) المحاسن ۶۱۴: البرقى عن أبيه عن القاسم بن محمّد عن على ابن أبى حمزة عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ أتانى جبرئيل فقال يا محمّد أنّ ربّك ينهى عن التماثيل.

۸۶۱ ۲۲۰۷۶ (۴) كافى ۵۲۷/۶: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير المحاسن ۶۱۵: البرقى عن ابن أبى عمير عن رجل عن أبى عبدالله ﷺ قال من مثّل تمثالاً[۲] كلّف يوم القيامة أن ينفخ فيه الرّوح.

---

۱. كلّف به ـ أمالى. ۲. تماثيل ـ محاسن.

باب ۲۵

حرمت کشیدن عکس‌ها و مجسمه‌سازی جانداران، بازی با آنها و جواز فرش قرار دادن آنها و کشیدن عکس‌های درخت و ماه و خورشید

خداوند متعال می‌فرماید:

[به یاد آور] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قوم خویش گفت: این مجسمه‌هایی که شما آن را می‌پرستید، چیست؟[۱]

[جنیان] آنچه را [سلیمان] می‌خواست از عبادتگاه‌ها و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگ بسان حوض و دیگ‌های ثابت، برای وی می‌ساختند[۲].

۸۵۸ (۱) حسین بن منذر روایت می‌کند که امام صادقعليه السلام فرمود:

«سه گروه در قیامت در عذاب هستند: دروغگو در بازگو کردن رؤیا؛ او موظف به گرمزدن دو جو می‌شود در حالی که توان چنین کاری را ندارد.

و نقاش؛ وی مکلف به دمیدن [روح] در آن تصویرها می‌شود، در حالی که قدرت بر دمیدن ندارد.»

و در کتاب محاسن این جمله اضافه گردیده: «و گوش‌دهنده به سخنان گروهی که آنان از شنیدن وی ناخرسندند. در گوش چنین شخصی سرب ریخته می‌شود.»

۸۵۹ (۲) در احادیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است. و پیامبرﷺ از نقاشی صورت‌ها نهی کرد و فرمود: «هر کس تصویری بکشد، خداوند در قیامت وی را مکلف به دمیدن [روح] در آن می‌کند، در حالی که قدرت بر دمیدن روح را ندارد.»

و پیامبرﷺ از کندن تصویر حیوانات بر روی انگشتر نهی کرد.

۸۶۰ (۳) ابوبصیر از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود:

«جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمدﷺ، همانا پروردگارت از مجسمه‌ها نهی می‌کند.»

۸۶۱ (۴) ابن ابی عمیر با واسطه از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مجسمه‌ای بسازد، در قیامت موظف به دمیدن روح در آن می‌شود.»

---

۱. انبیا ۵۲/۲۱.

۲. سبا ۱۳/۳۴.

۸٦۲ ۲۲۰۷۷ (۵) **المحاسن** ٦۱٦: البرقيّ عن محمد بن عليّ عن ابى جميلة عن سعد بن طريف عن أبى جعفر عليه السلام قال (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ) هم المصوّرون يكلّفون يوم القيامة أن ينفخوا فيها الرّوح.

۸٦۳ ۲۲۰۷۸ (۶) **الخصال** ۱۰۹: أخبرنى الخليل بن أحمد قال حدّثنا أبو جعفر الدّيبلى[1] قال حدّثنا أبو عبدالله قال حدّثنا سفيان عن أيّوب السختيانى[2] عن عكرمة عن ابن عبّاس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صوّر صورة عذّب وكلّف أن ينفخ فيها وليس بفاعل ومن كذب فى حُلُمِه[3] عذّب وكلّف أن يعقد بين شعيرتين وليس بفاعل ومن استمع الىٰ حديث قوم وهم له كارهون يصبّ في أُذنيه الآنك يوم القيامة قال سفيان الآنك هو الرصاص. وفيه ۱۰۸: حدّثنا أبى عليه السلام قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن يعقوب بن يزيد. **ثواب الأعمال** ۲٦٦: حدّثنى محمّد بن الحسن عليه السلام قال حدّثنى محمّد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن الحسن الميثمى عن هشام بن أحمر وعبدالله بن مسكان عن محمّد بن مروان عن أبى عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول ثلاثة يعذّبون يوم القيامة من صوّر صورة من الحيوان يعذّب حتّى ينفخ فيها (وذكر نحوه إلّا أنّ فى الثواب ـ والمستمع بين قوم).

۸٦٤ ۲۲۰۷۹ (۷) **العوالى** ۱۲۲/۱: روى خالد الحذّاء عن عكرمة عن ابن عبّاس عن النّبىّ صلى الله عليه وآله انّه قال من استمع الىٰ حديث قوم وهم كارهون صبّ فى أُذنيه الآنك ومن تحلّم[4] كلّف أن يعقد شعيرة أو يعذّب وليس بعاقد ومن صوّر صورة عذّب حتّى ينفخ فيها الروح وليس بنافخ.

۸٦۵ ۲۲۰۸۰ (۸) **وفيه** ۱۴۸/۱: وقال صلى الله عليه وآله المصوّرون[5] يعذّبون يوم القيامة ويقال أحيوا ما خلقتم.

۸٦٦ ۲۲۰۸۱ (۹) مستدرك ۲۱۰/۱۳: **القطب الراوندى** فى لبّ اللّباب روى انّه يخرج عنق من النار فيقول أين من كذب على الله وأين من ضادّ الله وأين من استخفّ بالله فيقولون ومن هٰذه الأصناف الثلاثة فيقول من سحر فقد كذب على الله ومن صوّر التماثيل فقد ضادّ الله ومن ترأيا فى عمله فقد استخفّ بالله.

---

۱. الديبلي ـ ئل خ. ۲. السجستاني ـ خ. ۳. الحُلُم: ما يراه النّائم.
۴. أى كذب فى الرّؤيا. ۵. فى المستدرك عن النّبى صلى الله عليه وآله انّ أهل هٰذه الصور ـ الظاهر مراده هٰذه الرواية.

۸۶۲ (۵) در تفسیر آیهٔ: همانا کسانی که خداوند و پیامبرش را می‌آزارند... سعد بن طریف از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آنان تصویرگران هستند. در روز قیامت موظف به دمیدن روح در آن‌ها می‌شوند.»

۸۶۳ (۶) ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس تصویری را بکشد، عذاب می‌شود و وادار به دمیدن روح در آن می‌گردد، در حالی که توان انجام آن را ندارد. و هر کس در رویایش دروغ گوید، عذاب می‌شود و وادار به گره زدن دو جو می‌گردد، ولی از عهدهٔ آن بر نمی‌آید. و هر کس بدون رضایت گروهی به سخنان‌شان گوش فرادهد، در روز قیامت در گوش وی سرب ریخته می‌شود.»

این حدیث با سندهای مختلف و اندکی تفاوت روایت شده است.

۸۶۴ (۷) ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس بدون رضایت گروهی به سخنان آنان گوش فرادهد، در گوش وی سرب ریخته می‌شود و هر کس رویای غیر واقعی برای خود بازگو کند، عذاب می‌شود تا دانهٔ جوی را گره زند و او از عهدهٔ چنین کاری بر نمی‌آید و هر کس تصویری را بکشد، عذاب می‌شود تا در آن روح بدمد و او قدرت بر دمیدن ندارد.»

۸۶۵ (۸) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«تصویرگران و مجسمه‌سازان در روز قیامت عذاب می‌شوند و به آن‌ها گفته می‌شود: «آفریده‌هایتان را زنده کنید.»

۸۶۶ (۹) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب آورده است که: «روایت شده [در روز قیامت] گردنی از آتش بیرون می‌آید و می‌گوید: کجایند دروغگویان بر خداوند؟ و کجایند ضدیت‌کنندگان با خداوند؟ و کجایند تحقیرکنندگان خداوند؟ می‌گویند: این سه گروه چه کسانی هستند؟

پاسخ می‌دهد: هر کس افسون کند، به تحقیق به خدا دروغ بسته است و هر کس مجسمه سازد، به تحقیق با خدا ضدّیت کرده است و هر کس در کارهایش ریا نماید، خدا را کوچک کرده است.»

۸۶۷ (۱۰) **منية المريد** ۱۳۷: وقالﷺ انّ اشدّ النّاس عذاباً يوم القيامة رجل قتل نبيّاً أو قتله
۳۲۰۸۲ نبيّ أو رجل يضلّ الناس بغير علم أو مصوّر يصوّر التّماثيل.

۸۶۸ (۱۱) **الخصال** ۶۳۵: باسناده المتقدّم عن **أميرالمؤمنين** ؑ (فى حديث الاربعمأة) ايّاكم
۳۲۰۸۳ وعمل الصّور فتسألوا عنها يوم القيامة.

۸۶۹ (۱۲) **مستدرك** ۱۳/۲۱۰: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمى عن عبدالله بن
۳۲۰۸۴ طلحة عن أبى عبدالله ؑ انّه قال من أكل السحت سبعة الىٰ أن قال والّذين يصوّرون التّماثيل الخبر.

۸۷۰ (۱۳) **كافى** ۶/۵۲۷: محمّد بن يحيى عن أحمد وعبدالله ابنى محمّد بن عيسى عن علىّ
۳۲۰۸۵ بن الحكم **المحاسن** ۶۱۸: البرقى عن علىّ بن الحكم عن أبان (بن عثمان ـ كا) عن **أبى العبّاس** عن أبى عبدالله ؑ فى قول اللهﷻ (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ فقال (والله ـ كا ۵۲۷: المحاسن) ما هى تماثيل الرجال والنساء ولكنّها[1] (تماثيل ـ كا ۴۷۶) الشجر وشبهه. **كافى** ۶/۴۷۶: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن داود بن الحصين عن **الفضل أبى العبّاس** قال قلت لأبى جعفر ؑ قول اللهﷻ (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يشاء) (وذكر مثله).

۸۷۱ (۱۴) **المحاسن** ۶۱۹: البرقى عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن **زرارة**
۳۲۰۸۶ عن أبى جعفر ؑ قال لا بأس بتماثيل الشجر.

۸۷۲ (۱۵) **وفيه** ۶۱۹: البرقى عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن **محمّد** بن
۳۲۰۸۷ مسلم قال سألت أبا عبدالله ؑ عن تماثيل الشجر والشّمس والقمر فقال لا بأس مالم يكن شيئاً من الحيوان. **مكارم الأخلاق** ۱۳۲: عن **محمّد بن مسلم** قال سألت أبا عبدالله ؑ عن تماثيل الشّجر (وذكر مثله).

۸۷۳ (۱۶) **المحاسن** ۶۱۸: البرقى عن موسى بن القاسم عن **علىّ** بن جعفر عن أخيه موسى ؑ
۳۲۰۸۸ انّه سأل أباه عن التّماثيل فقال لا يصلح أن يلعب بها. **وفيه** ۶۱۸: البرقى عن أبيه عمّن ذكره عن مثنّى رفعه قال قال التماثيل لا يصلح أن يلعب بها.

---

۱. ولكنّ ـ المحاسن.

۸۶۷ (۱۰) مرحوم شهید ثانی در کتاب منیة المرید از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده که می‌فرماید: «معذّب‌ترین مردم در روز قیامت کسی است که پیامبری را بکشد یا به دست پیامبری کشته شود یا مردم را بدون آگاهی گمراه سازد یا مجسمه‌سازی و تصویرگری کند.»

۸۶۸ (۱۱) در کتاب الخصال از امیر مؤمنانعليه السلام در حدیث چهارصدگانه روایت شده که فرمود: «بپرهیزید از تصویرگری و مجسمه‌سازی که در قیامت دربارهٔ آن‌ها مورد بازخواست قرار خواهید گرفت.»

۸۶۹ (۱۲) عبدالله بن طلحه روایت می‌کند که امام صادقعليه السلام فرمود:

«مال نامشروع هفت چیز است... و تصویرگران و مجسمه‌سازان...»

۸۷۰ (۱۳) در تفسیر آیهٔ: [جنیان] آنچه را [سلیمان] می‌خواست از عبادتگاه‌ها و مجسمه‌ها و تصویرها... می‌ساختند.

ابوالعباس از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «آن‌ها مجسمه و تصویر مردان و زنان نبود، بلکه تصویر و مجسمهٔ درخت و مانند آن بود.»

ابوالعباس نظیر این حدیث را از امام باقرعليه السلام نیز روایت کرده است.

۸۷۱ (۱۴) زراره از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«مجسمه و تصویر درخت، اشکال ندارد.»

۸۷۲ (۱۵) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مجسمه و تصویر درخت و خورشید و ماه سؤال کردم. امامعليه السلام فرمود: تا وقتی که یکی از حیوانات نباشد، اشکال ندارد.»

۸۷۳ (۱۶) علی بن جعفر روایت می‌کند که برادرش موسی بن جعفرعليه السلام از پدرش دربارهٔ مجسمه و تصویرها سؤال کرد. امام صادقعليه السلام فرمود:

«بازی کردن با آن‌ها شایسته نیست.»

۸۷۴ ۲۲۰۸۹ (۱۷) قرب الإسناد ۲۹۵: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن التّماثيل هل يصلح أن يلعب بها قال لا.

۸۷۵ ۲۲۰۹۰ (۱۸) تهذيب ۳۸۱/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال قلت لأبي عبدالله ﷺ إنّما نبسط عندنا الوسائد فيها التماثيل ونفرشها قال لا بأس بما يبسط منها ويفرش ويوطأ وإنّما يكره منها ما نصب على الحائط أو على السرير. مكارم الأخلاق ۱۳۲: عن أبي بصير قال قلت لأبي عبدالله ﷺ إنّما نبسط عندنا الوسائد وذكر مثله إلّا أنّ فيه (انّما نكره الخ).

۸۷۶ ۲۲۰۹۱ (۱۹) تهذيب ۳۸۱/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر عن[۱] إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي حمزة قال دخلت على عليّ بن الحسين ﷺ وهو جالس على نمرقة[۲] فقال يا جارية هاتي النمرقة. وتقدّم في أحاديث باب (۷) عدم جواز نقش البيوت بالتماثيل وذيله من أبواب أحكام المساكن ج ۲۱ ما يدلّ على ذلك.

(۲۶)

باب ماورد في النّهي عن بيع الولاء وهبته

۸۷۷ ۲۲۰۹۲ (۱) الدعائم ۲۲/۲: عن رسول الله ﷺ انّه نهى عن بيع الولاء وعن هبته وقال الولاء شعبة من النسب لايباع ولا يوهب[۳].

(۲۷)

باب ما ورد في تعلّم النّجوم والعمل بها والنظر فيها

قال الله تعالى في سورة الانعام (۶): ۷۵، ۹۷: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

---

۱. بن ـ خ ل.　　۲. النمرقة: الوسادة.

۳. ويأتي سائر أحاديث هذا الباب في كتاب العتق إنشاء الله.

۸۷۴ (۱۷) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم ـ امام کاظم ـ دربارهٔ مجسمه‌ها و تصویرها سؤال کردم که: آیا بازی کردن با آن‌ها شایسته است؟ امام فرمود: نه!»

۸۷۵ (۱۸) ابوبصیر می‌گوید: «به امام صادق گفتم: ما پشتی‌ها و فرش هایی داریم که بر روی آن‌ها تصویر است و از آن‌ها استفاده می‌کنیم. امام فرمود:

آنچه گسترده و پهن می‌شود و زیر پا قرار می‌گیرد، اشکال ندارد. آنهایی که روی دیوار یا بر روی تخت نصب می‌شود، ناپسند است.»

۸۷۶ (۱۹) ابوحمزه می‌گوید: «نزد امام سجاد رفتم. آن حضرت به متکّایی تکیه داده بود. با مشاهدهٔ من فرمود: ای کنیز، متکّایی بیاور!»

در احادیث باب ۷ از احکام مساکن، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۶

نهی از فروش و بخشش ولاء [= سرپرستی]

۸۷۷ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرم روایت شده که آن حضرت از فروش و بخشش ولاء [= سرپرستی] نهی کرد و فرمود: «ولاء، شعبه‌ای از نسب است؛ فروخته و بخشیده نمی‌شود.»

باب ۲۷

آموزش علم ستارگان و کار با آن و مطالعهٔ در آن [1]

خداوند متعال می‌فرماید:

و اینگونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از یقین‌کنندگان باشد [2].

و او کسی است که ستارگان را بر شما قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیلهٔ آن‌ها راه یابید. بی‌گمان نشانه‌ها را برای عالمان تفصیل دادیم و از هم جدا کردیم [3].

---

۱. مقصود از علم نجوم، پیشگویی حوادث آینده بر اساس حرکت ستارگان است؛ نه علم ستاره‌شناسی که امروزه متداول است ـ م.

۲. انعام ۷۵/۶. ۳. انعام ۹۷/۶.

النّحل (١٦): ١٦: وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ.

الصافّات (٣٧): ٨٨، ٨٩: فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ.

الواقعة (٥٦): ٧٥، ٧٦: فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ.

النّازعات (٧٩): ٥: فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً.

٨٧٨ ٣٢٠٩٣ (١) كافى ٣٥١/٨: أحمد بن محمّد وعلىّ بن محمّد جميعاً عن علىّ بن الحسن التيمى عن محمّد بن الخطّاب الواسطى عن يونس بن عبد الرّحمٰن عن أحمد بن عمر الحلبى عن حمّاد الأزدىّ عن هشام الخفّاف قال قال لى أبو عبدالله ﷺ كيف بصرك بالنّجوم قال قلت ما خلّفت بالعراق أبصر بالنّجوم منّى فقال كيف دوران الفلك عندكم قال فاخذت قلنسوتى عن رأسى فادرتها قال فقال إن كان الأمر علىٰ ما تقول فما بال بنات النعش والجدىّ والفرقدين لا يرون يدورون يوماً من الدّهر فى القبلة قال قلت هٰذا والله شىء لا أعرفه ولا سمعت أحداً من أهل الحساب يذكره فقال لى كم السّكينة من الزهرة جزءاً فى ضوئها قال قلت هٰذا والله نجم ما سمعت به ولا سمعت أحداً من الناس يذكره فقال سبحان الله فاسقطتم نجماً بأسره فعلىٰ ما تحسبون.

ثمّ قال فكم الزهرة من القمر جزءاً فى ضوئه قال قلت هٰذا شىء لا يعلمه إلّا الله ﷻ قال فكم القمر جزءاً من الشمس فى ضوئها قال قلت ما أعرف هٰذا قال صدقت ثمّ قال ما بال العسكرين يلتقيان فى هٰذا حاسب وفى هٰذا حاسب فيحسب هٰذا لصاحبه بالظفر ويحسب هٰذا لصاحبه بالظفر ثمّ يلتقيان فيهزم أحدهما الآخر فأين كانت النّحوس قال فقلت لا والله ما اعلم ذٰلك قال فقال صدقت انّ أصل الحساب حقّ ولٰكن لا يعلم ذٰلك إلّا من علم مواليد الخلق كلّهم.

٨٧٩ ٣٢٠٩٤ (٢) مستدرك ٩٩/١٣: السّيّد علىّ بن طاوس فى فرج الهموم وجدت فى كتاب عتيق عن عطاء قال قيل لعلىّ بن أبى طالب ﷺ هل كان للنّجوم أصل قال نعم نبىّ من الأنبياء قال له قومه انّا لا نؤمن بك حتّى تُعَلِّمَنا بدء الخلق وآجاله فأوحى الله ﷻ الىٰ غمامة فأمطرتهم واستنقع[1] حول الجبل ماء صاف ثمّ أوحى الله ﷻ الىٰ الشمس والقمر والنجوم أن تجرى فى ذلك الماء.

---

١. أى اجتمع وثبت.

و نشانه‌هایی [قرار داد] و آنان به وسیلهٔ ستاره راه می‌یابند[1].

[ابراهیم] یک نگاه به ستارگان افکند. پس گفت من بیمارم![2]

پس به جایگاه ستارگان سوگند نمی‌خورم و اگر بدانید، بی‌گمان آن سوگند بزرگی است[3].

پس سوگند به تدبیرکنندگان کاری![4]

۸۷۸ (۱) هشام بن خفاف می‌گوید: «امام صادق‌ﷺ به من فرمود: مهارت تو در نجوم به چه میزان است؟

هشام گفت: در عراق کسی ماهرتر از من در نجوم نیست!

امامﷺ فرمود: حرکت فلک نزد شما چگونه است؟

هشام می‌گوید: کلاه از سر برداشتم و آن را چرخاندم.

امامﷺ فرمود: اگر واقعیت این‌گونه است که می‌گویی، پس چرا هرگز دیده نشده که بنات نعش و جُدَیّ و فرقدان حتی یک روز در قبله دور بزنند؟

هشام می‌گوید: پاسخ دادم: به خدا سوگند! این مطلبی است که من نمی‌دانم و نشنیده‌ام که یکی از اهل حساب متذکر آن گردد.

امامﷺ فرمود: نور ستاره سکینه چه نسبتی با نور زهره دارد؟

گفتم: «به خدا سوگند! این ستاره‌ای است که تاکنون نام آن را نشنیده‌ام و نشنیده‌ام که احدی از مردم آن را ذکر کرده باشد.

امامﷺ فرمود: سبحان الله! یک ستاره را به طور کلی از قلم می‌اندازید، پس بر چه اساسی محاسبه می‌کنید؟

آن‌گاه ادامه داد: نور زهره چه بخشی از نور ماه است؟

گفتم: این چیزی است که جز خدا نمی‌داند.

امامﷺ فرمود: نور ماه چه بخشی از نور خورشید است؟

گفتم: من این را نمی‌دانم!

امامﷺ فرمود: راست گفتی! سپس افزود: چگونه است که دو سپاه رودرروی هم قرار می‌گیرند و یکی دیگری را شکست می‌دهد، در حالی که هر یک از آن‌ها منجم و پیشگویی دارند و هر کدام از منجمان پیروزی سپاه خویش را پیش‌بینی می‌کنند. پس در این میان نحوست کجاست؟

گفتم: نه، به خدا سوگند این را نمی‌دانم!

امامﷺ فرمود: راست گفتی! اصل حساب [حوادث بر اساس حرکت ستارگان] حق است ولی آن را نمی‌داند مگر کسی که به همهٔ ویژگی‌های تمام موالید خلق آگاه باشد.»

۸۷۹ (۲) سید علی بن طاووس در کتاب فرج الهموم می‌گوید: «در یک کتاب قدیمی از عطا یافتم که به امیر مؤمنانﷺ گفته شد: آیا علم نجوم ریشه و اصالت دارد؟

امامﷺ فرمود: آری! قوم یکی از پیامبران به وی گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا آغاز و فرجام همهٔ موجودات را به ما بنمایانی.

---

۱. نحل ۱۶/۱۶. ۲. صافات ۸۹/۳۷. ۳. واقعه ۵۶/۷۶-۷۵.

۴. نازعات ۵/۷۹.

ثمّ أوحى الله ﷻ الىٰ ذٰلك النبيّ أن يرتقى هو وقومه على الجبل فارتقوا الجبل فقاموا على الماء حتى عرفوا بدء الخلق وآجاله بمجارى الشمس والقمر وساعات اللّيل والنّهار وكان أحدهم يعلم متى يموت ومتى يمرض (و ـ خ) من ذا الّذى يولد له ومن ذا الذى لا يُولَد له فبقوا كذٰلك برهة من دهرهم.

ثمّ انّ داود ﷺ قاتلهم على الكفر فاخرجوا الىٰ داود فى القتال من لم يحضر أجله ومن حضره أجله خلّفوه فى بيوتهم فكان يقتل من أصحاب داود ﷺ ولا يقتل من هؤلاء أحد فقال داود ﷺ ربّ أقاتل علىٰ طاعتك ويقاتل هؤلاء على معصيتك يقتل أصحابى ولا يقتل من هؤلاء أحد فأوحى الله ﷻ انّى كنت قد علّمتهم بدء الخلق وآجاله وإنّما أخرجوا إليك من لم يحضر أجله ومن حضر أجله خلّفوه فى بيوتهم فمن ثَمَّ يقتل من أصحابك ولا يقتل منهم أحد فقال داود ﷺ علىٰ ما ذا علّمتهم قال على مجارى الشمس والقمر والنجوم وساعات اللّيل والنّهار قال فدعا الله ﷻ فحبس الشمس عليهم فزاد فى النهار واختلطت الزيادة باللّيل والنّهار فلم يعرفوا قدر الزيادة فاختلط حسابهم قال على ﷺ فمن ثَمَّ كره النظر فى علم النجوم.

۸۸۰ ۲۲۰۹۵ (۳) وفيه ۱۰۰: وجدت فى كتاب مسائل الصباح بن نصر الهنديّ لمولانا علىّ بن موسى الرضا ﷺ رواية أبى العبّاس بن نوح وأبى عبدالله محمّد بن أحمد الصفوانى من أصل كتاب عتيق لنا الآن ربّما كان قد كتب فى حيٰوتهما بالإسناد المتّصل فيه عن الرّيان بن الصلت وذكر اجتماع العلماء بحضرة المأمون وظهور حجّته على جميع العلماء وحضور الصباح بن نصر الهنديّ عند مولانا الرّضا ﷺ وسؤاله عن مسائل كثيرة.

منها سؤاله عن علم النجوم فقال ﷺ ما هٰذا لفظه هو علم فى أصل (أصله ـ ظ) صحيح ذكروا انّ أوّل من تكلّم فى النّجوم إدريس وكان ذوالقرنين بها ماهراً وأصل هٰذا العلم من عند الله ﷻ ويقال إنّ الله بعث النجم الّذى يقال له المشترى فى صورة رجل فأتى بلد العجم فعلّمهم فى حديث طويل فلم يستكملوا ذٰلك فأتى بلد الهند فعلّم رجلاً منهم فمن هناك صار علم النجوم بها وقد قال قوم هو علم من علم الأنبياء خصّوا بها لِأسباب شتّىٰ فلم يستدرك المُنَجّمُون الدقيقة (الدقيق ـ خ ل) منها فشابوا الحقّ بالكذب.

پس خداوند به پاره ابری وحی کرد که بر آنان ببارد. از بارش آن، آب زلال و صافی اطراف کوه را فراگرفت. آن‌گاه خداوند به خورشید و ماه و ستارگان وحی کرد که در آن آب جریان یابند. و سپس خداوند به آن پیامبر وحی کرد که همراه قومش به بالای کوه رود. آنان به بالای کوه رفتند و بر آب ایستادند و از حرکت خورشید و ماه و ساعت‌های شبانه روز، آغاز و فرجام موجودات را دانستند؛ به طوری که هر یک از آنان می‌دانست چه وقت می‌میرد و چه وقت بیمار می‌شود و چه کسی صاحب فرزند می‌شود و چه کسی دارای فرزند نمی‌شود. آنان به این صورت در برهه‌ای از زمان زیستند. تا این‌که داود؏ به خاطر کفر به جنگ آنان آمد. آن‌ها افرادی را که هنوز مرگ‌شان فرا نرسیده بود، به جنگ داود آوردند و کسانی را که مرگ‌شان فرا رسیده بود، در خانه‌ها بر جای گذاردند. از این رو از یاران داود کشته می‌شدند؛ ولی احدی از این‌ها کشته نمی‌شد. پس داود؏ به خدا گفت: پروردگارا! من برای اطاعت تو می‌جنگم و این‌ها برای نافرمانی و معصیت تو؛ با این حال از یاران من کشته می‌شود ولی احدی از آنان کشته نمی‌شوند.

خداوند به داود؏ وحی فرستاد: من آغاز و فرجام آفرینش را به این‌ها آموزش داده‌ام و بر این اساس کسانی را به جنگ با تو می‌آورند که مرگ‌شان هنوز فرا نرسیده است و کسانی را که مرگ‌شان فرا رسیده است در خانه‌های‌شان باقی می‌گذارند. از این رو از یاران تو کشته می‌شوند، ولی احدی از آنان کشته نمی‌شود.

داود؏ گفت: بر چه اساسی به آن‌ها یاد دادی؟

خداوند فرمود: بر اساس حرکت خورشید و ماه و ستارگان و ساعت‌های شبانه روز.

داود؏ در پیشگاه خداوند دعا کرد. پس از آمدن خورشید برای آنان جلوگیری شد و بر روز افزوده گردید و آن زیاده در شب و روز اشتباه شد و مقدار آن را ندانستند و از اینجا محاسبات‌شان در هم ریخت.

علی؏ [پس از نقل این ماجرا] فرمود: به همین دلیل مطالعه در علم نجوم، ناپسند است.»

۸۸۰ (۲) ریان بن صلت ماجرای گردآمدن دانشمندان را در حضور مأمون و پیروزی امام رضا؏ را بر همهٔ آن‌ها گزارش کرده است که بخشی از آن، حضور صباح بن نصر هندی نزد امام رضا؏ و پرسش‌های وی دربارهٔ مسائل گوناگون از امام؏ است. یکی از پرسش‌های وی دربارهٔ دانش نجوم است که امام؏ در پاسخ وی فرمود:

«علم نجوم در اصل صحیح است و گفته‌اند نخستین کسی که دربارهٔ نجوم سخن گفت، ادریس؏ بود و ذوالقرنین به آن مهارت داشت. اصل و ریشهٔ این دانش از جانب خداست و گفته می‌شود خداوند ستاره‌ای ـ به نام مشتری ـ را به شکل مردی ـ برانگیخت. وی به دیار عجم رفت و علم نجوم را در ضمن گفتگوی طولانی به آنان آموزش داد ولی آنان به طور دقیق و کامل آن را فرانگرفتند. ستارهٔ مشتری از آنجا به دیار هند رفت و به یکی از آنان علم نجوم را آموزش داد. از اینجا این دانش در هند به وجود آمد. گروهی می‌گویند: دانش نجوم، علمی است که ـ به ادلهٔ گوناگونی ـ خداوند آن را ویژهٔ پیامبران نمود، پس منجمان به علم نجوم به طور دقیق و کامل دست نمی‌یابند و حق و دروغ را با هم در هم می‌آمیزند.»

۸۸۱ ۳۲۰۹۶ (۴) كافى ۸/ ۳۳۰: محمّد بن يحيى عن سلمة بن الخطّاب وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن عليّ بن حسّان عن عليّ بن عطيّة الزّيّات عن معلّى بن خنيس قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن النّجوم أحق هى فقال نعم انّ الله جلّ وعزّ بعث المشترى الى الأرض فى صورة رجل فأخذ رجلاً من العجم فعلّمه النّجوم حتّى ظنّ انّه قد بلغ ثمّ قال له انظر أين المشتري فقال ما أراه فى الفلك وما أدري أين هو قال فنحّاه وأخذ بيد رجل من الهند فعلّمه حتّى ظنّ انّه قد بلغ وقال انظر الى المشترى أين هو فقال انّ حسابى ليدلّ على انّك أنت المشترى قال وشهق شهقة فمات وورث علمه أهله فالعلم هناك.

۸۸۲ ۳۲۰۹۷ (۵) كافى ۸/ ۳۳۰: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن صالح عمّن أخبره عن أبى عبدالله عليه السلام قال سئل عن النّجوم قال ما يعلمها إلّا أهل بيت من العرب وأهل بيت من الهند.

۸۸۳ ۳۲۰۹۸ (۶) مستدرك ۱۳/ ۱۰۱: السيّد عليّ بن طاووس فى فرج الهموم روينا بإسنادنا الى معْوية بن حكيم فى كتاب أصله حديثاً آخر عن أبى عبدالله عليه السلام قال فى السّماء أربعة نجوم مايعلمها إلّا أهل بيت من العرب وأهل بيت من الهند يعرفون منها نجماً واحداً فبذلك قام حسابهم.

۸۸۴ ۳۲۰۹۹ (۷) قال روينا بأسانيد عن الحسين بن عبيد الله الغضائرى ونقلته من خطّه من الجزء الثّانى من كتاب الدّلائل تأليف عبدالله بن جعفر الحميرى باسناده عن بيّاع السّابرى قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام انّ لى فى النّظرة فى النّجوم لذّة وهى معيبة عند النّاس فان كان فيها إثم تركت ذلك وإن لم يكن فيها إثم فانّ لى فيها اللّذة قال فقال تعدّ الطوالع فقلت نعم فعددتّها له فقال كم تسقى الشمس القمر من نورها قلت هٰذا شىء لم اسمعه قطّ قال وكم تسقى الزهرة من نورها قلت ولا هٰذا قال فكم تسقى الشمس من اللّوح المحفوظ من نوره قلت وهٰذا شىء ما اسمعه قطّ قال فقال هٰذا شىء إذا علمه الرجل عرف أوسط قصبة فى الأجمة ثمّ قال ليس يعلم النجوم إلّا أهل بيت من قريش وأهل بيت من الهند.

۸۸۵ ۳۲۱۰۰ (۸) مستدرك ۱۳/ ۱۰۱: وفيه وجدت فى كتاب عتيق اسمه كتاب التّجمّل قال أبو أحمد عن حفص بن البخترى قال ذكرت النّجوم عند أبى عبدالله عليه السلام فقال ما يعلمها إلّا أهل بيت بالهند وأهل بيت من العرب.

(۴) معلی بن خنیس می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ علم نجوم سؤال کردم که آیا آن واقعیت دارد؟ ۸۸۱
امام ﷺ فرمود: آری، خداوند مشتری را به شکل مردی به زمین فرستاد. وی شخصی از اهل عجم را گرفت و به او علم نجوم یاد داد تا این‌که آن مرد عجمی پنداشت که همه چیز را دربارهٔ نجوم می‌داند. آن‌گاه مشتری به آن مرد گفت: ببین مشتری کجاست؟

آن مرد گفت: آن را در فلک نمی‌بینم و نمی‌دانم کجاست! مشتری آن مرد را از نزد خود راند و دست مردی از هند را گرفت و به او نجوم آموزش داد. تا این‌که مرد هندی گمان کرد به همهٔ رموز علم نجوم آگاه است. در این هنگام مشتری به وی گفت: به مشتری نگاه کن و ببین در کجاست؟ مرد هندی گفت: محاسبات من این‌گونه نشان می‌دهد که تو مشتری هستی! آن‌گاه نالهٔ جانسوز سرداد و مرد. پس از وی فرزندانش علم او را به ارث بردند. پس علم نجوم در آنجاست.»

(۵) جمیل بن صالح با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ دربارهٔ علم نجوم سؤال شد. ۸۸۲
امام ﷺ فرمود: «جز خاندانی از عرب و خاندانی از هند، کسی آن را نمی‌داند.»

(۶) معاویه بن حکیم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۸۸۳
«در آسمان چهار ستاره است که کسی از آن‌ها باخبر نیست. تنها خاندانی از عرب و خاندانی از هند یکی از آن‌ها را می‌شناسند و محاسبات‌شان بر آن استوار است.»

(۷) بیاع سابری می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من از نگریستن در دانش نجوم لذت می‌برم و این کار نزد مردم عیب است. اگر گناهی در آن است، آن را رها کنم. ولی اگر گناه ندارد، من از این کار لذت می‌برم. ۸۸۴

امام ﷺ فرمود: «آیا می‌توانی ستارگان طلوع‌کننده را بر شماری؟»

گفتم: آری. آن‌گاه آن‌ها را برشمردم.

امام ﷺ فرمود: خورشید چه مقدار از نورش را به ماه می‌تاباند؟

گفتم: این چیزی است که تاکنون هرگز آن را نشنیده‌ام!

امام ﷺ فرمود: خورشید چه میزان از نورش را به زهره می‌تاباند؟

گفتم: این را نیز تاکنون هرگز نشنیده‌ام!

امام ﷺ فرمود: چه میزان از نور لوح محفوظ به خورشید تابیده می‌شود؟

گفتم: و این نیز چیزی است که تاکنون هرگز به گوشم نخورده است!

امام ﷺ فرمود: این چیزی است که هر گاه کسی آن را بداند، نی وسط یک نیزار را تشخیص می‌دهد. آن‌گاه امام ﷺ افزود: جز خانواده‌ای از عرب و خاندانی از هند، کسی به علم نجوم آگاهی ندارد.»

(۸) حفص بن بختری می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ سخن از علم نجوم به میان آوردم. امام ﷺ فرمود: جز خاندانی از هند و خاندانی از عرب، کسی به آن آگاهی ندارد.» ۸۸۵

۸۸۶ ۳۲۱۰۱ (۹) مستدرك ۱۰۲/۱۳: وفى الكتاب المذكور أيضاً عن محمّد وهارون ابنى سهل وكتبا الىٰ أبى عبدالله ﷺ إنّ أبانا وجدّنا كان ينظر فى النّجوم فهل يحلّ النظر فيها قال نعم.

۸۸۷ ۳۲۱۰۲ (۱۰) وفيه ۱۰۲: إنّهما كتبا إليه ﷺ نحن ولد بنى نوبخت المنّجم [وقد كتبنا إليك هل يحلّ النظر فى علم النّجوم فكتبت نعم والمنجّمون] يختلفون فى صفة الفلك الىٰ أن قال فكتب ﷺ نعم مالم يخرج من التوحيد.

۸۸۸ ۳۲۱۰۳ (۱۱) مستدرك ۱۰۰/۱۳: السيّد علىّ بن طاووس فى فرج الهموم روى مغوية بن حكيم عن محمّد بن زياد عن محمّد بن يحيى الخثعمى قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن النجوم أحقّ هى قال لى نعم فقلت له وفى الأرض من يعلمها قال نعم وفى الأرض من يعلمها.

۸۸۹ ۳۲۱۰۴ (۱۲) مستدرك ۱۰۲/۱۳: ومن كتاب نزهة الكرام وبستان العوام تأليف محمّد بن الحسين بن الحسن الرّازى فى أواخر المجلّد الثّانى منه روى انّ هارون الرشيد بعث الىٰ موسى بن جعفر ﷺ فأحضره فلمّا حضر عنده قال [له] انّ النّاس ينسبونكم يا بنى فاطمة الىٰ علم النّجوم وإنّ معرفتكم بها معرفة جيّدة وفقهاء العامّة يقولون انّ رسول الله ﷺ قال إذا ذكروا[۱] (في ـ خ) أصحابي فاسكتوا وإذا ذكروا[۲] القدر فاسكتوا وإذا ذكر النّجوم فاسكتوا.

وأميرالمؤمنين ﷺ كان أعلم الخلائق بعلم النجوم وأولاده وذرّيّته الّذين تقول الشيعة بإمامتهم كانوا عارفين بها فقال له الكاظم ﷺ هٰذا حديث ضعيف وإسناده مطعون فيه والله تبارك وتعالى قد مدح النّجوم ولولا انّ النّجوم صحيحة ما مدحها الله ﷻ والأنبياء ﷺ كانوا عالمين بها وقد قال الله تبارك وتعالىٰ في حقّ إبراهيم خليل الرحمن صلوات الله عليه وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ.

وقال في موضع آخر فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فلو لم يكن عالماً بعلم النّجوم ما نظر فيها وما قال انّي سقيم وإدريس ﷺ كان أعلم أهل زمانه بالنّجوم. والله تبارك وتعالى قد أقسم بها فقال فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ ٱلنُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ وقال في موضع آخر وَٱلنَّازِعَاتِ غَرْقاً الى قوله فَٱلْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ويعني بذلك اثني عشر برجاً وسبع سيّارات والّذي يظهر بالليل والنّهار بأمر الله ﷻ وبعد علم القرآن ما يكون أشرف من علم النّجوم وهو

---

۱. ذكر ـ خ. ۲. ذكر ـ خ.

۸۸۶ (۹) **محمد و هارون فرزندان سهل به امام صادق** نوشتند: «پدر و پدربزرگ ما در علم نجوم نظر می‌کرد. آیا نگریستن در آن جایز است؟

امام فرمود: آری!»

۸۸۷ (۱۰) **محمد و هارون** پس از آن نامه، در نامهٔ دیگری به امام نوشتند: «ما فرزندان خاندان نوبخت منجم هستیم (و پیشتر به شما نوشتیم که آیا نظر در علم نجوم جایز است و شما در پاسخ نوشتید: آری ولی منجمان) در ویژگی‌های فلک با هم اختلاف دارند... .

امام در پاسخ نوشت: آری، تا وقتی که از مرز توحید خارج نشود.»

۸۸۸ (۱۱) **محمد بن یحیای خثعمی** می‌گوید: «از امام صادق دربارهٔ نجوم سؤال کردم که آیا آن واقعیت دارد؟

امام فرمود: آری!

گفتم: در زمین کسی آن را می‌داند؟

امام فرمود: آری، در زمین کسی هست که آن را بداند!»

۸۸۹ (۱۲) در کتاب نزهة الکرام و بستان العوام تالیف محمد بن حسین بن حسن رازی آمده است که هارون الرشید در پی امام موسی بن جعفر فرستاد و او را احضار کرد. وقتی امام در مجلس هارون حاضر شد، هارون به وی گفت: «مردم به شما ـ فرزندان فاطمه ـ علم نجوم را نسبت می‌دهند و می‌گویند آگاهی شما از آن بسیار زیاد است و فقیهان اهل سنت می‌گویند: پیامبر اکرم فرمود که: وقتی سخن از یاران من به میان آمد، سکوت کنید و هر گاه سخن از قضا و قدر به میان آمد سکوت کنید و هر گاه سخن از نجوم به میان آمد، ساکت شوید. و [این در حالی است] که امیر مؤمنان آگاه‌ترین مردم به علم نجوم بود و فرزندان وی ـ که شیعهٔ آنان را امام می‌دانند ـ از علم نجوم آگاه هستند.

امام کاظم به هارون فرمود: این حدیث ضعیفی است و سندش مورد اشکال قرار گرفته است و خداوند ـ تبارک و تعالی ـ قطعاً نجوم را ستایش کرده است و اگر نجوم صحیح نبود، خداوند آن را نمی‌ستود و پیامبران به آن عالم بودند و به تحقیق خداوند ـ تبارک و تعالی ـ دربارهٔ ابراهیم ـ دوست خدای مهربان، که درود خدا بر او باد ـ می‌فرماید: **و آن‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان باشد.**

و در جای دیگر می‌فرماید: **پس [ابراهیم] نظری به ستارگان افکند. آن‌گاه گفت: من بیمار هستم.**

پس اگر از علم نجوم آگاهی نداشت، در ستارگان نمی‌نگریست و نمی‌گفت: **من بیمار هستم.**

و ادریس آگاه‌ترین مردم زمان خویش به دانش نجوم بود. و خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بی‌گمان به ستارگان سوگند یاد کرده است و گفته است: **پس به جایگاه ستارگان سوگند نمی‌خورم و قطعاً آن سوگند بزرگی است اگر بدانید.**

و در جای دیگر می‌فرماید: **سوگند به جداکنندگان با شدت... آن‌گاه تدبیرکنندگان کارها.**

خداوند در این آیات، دوازده برج فلکی و هفت سیاره و آنچه را در شب و روز با فرمان وی آشکار می‌شود، قصد کرده است و پس از علم و آگاهی به قرآن هیچ دانشی از علم نجوم برتر نیست و آن دانش پیامبران و جانشینان و وارثان پیامبران است؛ کسانی که خداوند [دربارهٔ ایشان] می‌فرماید:

علم الأنبياء والأوصياء وورثة الأنبياء الّذين قال الله ﷻ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ونحن نعرف هٰذا العلم وما نذكره[1].

فقال له هٰرون بالله عليك يا موسىٰ لا تظهروه عند الجهّال وعوامّ النّاس حتّى لا يشنعوا[2] عليك ونفّس[3] العوّام به وغطّ هٰذا العلم وارجع إلىٰ حرم جدّك ثمّ قال له هارون وقد بقي مسئلة أُخرىٰ بالله عليك أخبرني بها فقال له سل فقال له بحقّ القبر والمنبر وبحقّ قرابتك من رسول الله ﷺ أخبرني أنت تموت قبلي أو أنا أموت قبلك لِأنّك تعرف هٰذا من علم النّجوم فقال له موسى ؑ آمنّي حتّىٰ أخبرك فقال لك الأمان فقال أنا أموت قبلك وما كذبت ولا أكذب ووفاتي قريب.

۸۹۰ ۲۲۱۰۵ (۱۳) **مستدرك ۱۰۴/۱۳: أبوالفتح الكراجكي** في معدن الجواهر عن أميرالمؤمنين ؑ انّه قال العلوم أربعة الفقه للأديان والطّبّ للأبدان والنّحو للّسان والنّجوم للأزمان[4].

۸۹۱ ۲۲۱۰۶ (۱۴) **مستدرك ۱۰۴/۱۳: السيّد عليّ بن طاووس** في فرج الهموم وجدت في كتاب عتيق باسناد متّصل الىٰ **الوليد** بن جميع قال انّ رجلاً سأله[5] عن حساب النّجوم فجعل الرّجل يتحرّج أن يخبره فقال له عكرمة سمعت ابن عبّاس يقول علم عجز النّاس عنه وددت أنّي علمته.

۸۹۲ ۲۲۱۰۷ (۱۵) **كافي ۱۹۵/۸**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن ابن فضّال عن الحسن بن اسباط عن **عبد الرّحمٰن** بن سيّابة قال قلت لأبي عبدالله ؑ جعلت لك الفداء انّ النّاس يقولون انّ النّجوم لا يحلّ النّظر فيها وهي تعجبني فإن كانت تضرّ بديني فلا حاجة لي في شيء يضرّ بديني وإن كانت لا تضرّ بديني فوالله انّي لأشتهيها واشتهي النظر فيها فقال ليس كما يقولون لا تضرّ بدينك.

ثمّ قال انّكم تنظرون في شيء منها كثيره لا يدرك وقليله لا ينتفع به تحسبون علىٰ طالع القمر ثمّ قال أتدري كم بين المشتري والزهرة من دقيقة قلت لا والله قال افتدري كم بين الزهرة وبين القمر من دقيقة قلت لا قال أفتدري كم بين الشمس وبين السنبلة من دقيقة قلت

---

۱. في المصدر: تنكره في حاشية ك.
۲. لا يشيعوه عنكم ـ خ.
۳. نَفِستُ بالشيء أي بخلت ـ اللسان.
۴. لمعرفة الأزمان ـ خ.
۵. سأل عكرمة طبع القديم.

و نشانه‌هایی [قرار داد] و به وسیلهٔ ستاره آنان راه می‌یابند. و ما این علم را می‌شناسیم و آن را بیان نمی‌کنیم (و آن را انکار نمی‌کنیم یا آن را زشت نمی‌شماریم).

هارون به امام گفت: ای موسی تو را به خدا سوگند می‌دهم که این را نزد نادانان و عوام مردم آشکار نکنید تا بر تو عیب نگیرند و از آگاه کردن عوام به این علم بخل بورز و این علم را پوشیده و پنهان نگاه دار و به حرم جدّت باز گرد یا مردم را به حرم جدّت ارجاع ده.

آن‌گاه هارون به امام گفت: مسالهٔ دیگری باقی مانده است. تو را به خدا سوگند مرا از آن آگاه گردان!

امام فرمود: بپرس!

هارون گفت: به مرقد و منبر پیامبر اکرم و به حق خویشاوندی‌ات با آن حضرت، تو را سوگند می‌دهم که به من بگویی، تو پیش از من می‌میری یا من پیش از تو می‌میرم؛ زیرا تو این مطلب را از راه علم نجوم می‌دانی.

امام موسی بن جعفر فرمود: به من امان بده تا به تو خبر دهم.

هارون گفت: تو در امانی!

امام فرمود: من پیش از تو می‌میرم و به من دروغ گفته نشد و من نیز دروغ نمی‌گویم و وفات من نزدیک است.»

۸۹۰ (۱۳) ابوالفتح کراجکی در کتاب معدن الجواهر از امیر مؤمنان روایت می‌کند که فرمود: «علوم چهار دسته‌اند: علم فقه، برای دین‌شناسی و علم پزشکی، برای جسم انسان و علم نحو، برای زبان و علم نجوم، برای شناخت زمان‌ها.»

۸۹۱ (۱۴) ولید بن جمیع می‌گوید: «مردی از وی دربارهٔ محاسبات نجوم سؤال کرد. او در پاسخ به آن مرد به اضطراب و تکاپو افتاد [و به خوبی از عهدهٔ پاسخ به آن برنیامد]. عکرمه [با مشاهدهٔ این صحنه] گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: دوست دارم دانشی را فراگیرم که دیگران از فراگرفتن آن ناتوان هستند.»

۸۹۲ (۱۵) عبدالرحمان بن سیابه می‌گوید: «به امام صادق گفتم: فدایت گردم! مردم می‌گویند نگریستن در نجوم حلال نیست ولی علم نجوم برای من جالب و خوشایند است. پس اگر به دینم زیان می‌رساند، من به چیزی که به دینم آسیب می‌رساند، نیاز ندارم. و اگر به دینم زیان نمی‌رساند، پس به خدا سوگند من عاشق علم نجوم و عاشق نگریستن در آن هستم!

امام فرمود: آن گونه که می‌گویند، نیست؛ به دینت آسیب نمی‌رساند!

آن‌گاه امام ادامه داد: قطعاً شما در چیزی می‌نگرید که زیادش قابل دسترسی نیست و اندکش سودی ندارد. شما بر اساس طالع ماه، محاسبه می‌کنید.

آن‌گاه امام فرمود: آیا می‌دانی میان مشتری و زهره چند دقیقه است؟

گفتم: به خدا سوگند! نه.

امام فرمود: آیا می‌دانی میان زهره و ماه چند دقیقه است؟

گفتم: نه!

امام فرمود: آیا می‌دانی میان خورشید و سنبله چند دقیقه است؟

گفتم: به خدا سوگند! نه. هرگز این مطلب را از منجمان نشنیده‌ام!

امام پرسید: آیا می‌دانی میان سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه است؟

لا والله ما سمعته من أحد من المنجّمين قطّ قال أفتدرى كم بين السنبلة وبين اللّوح المحفوظ من دقيقة قلت لا والله ما سمعته من منجّم قطّ قال ما بين كلّ واحد منهما الىٰ صاحبه ستّون أو سبعون دقيقة شكّ عبدالرّحمٰن.

ثمّ قال يا عبد الرّحمٰن هٰذا حساب إذا حسبه الرّجل ووقع عليه عرف القصبة الّتى وسط الأجمة وعدد ما عن يمينها وعدد ما عن يسارها وعدد ما خلفها وعدد ما أمامها حتّى لا يخفى عليه من قصب الأجمة واحدة.

۸۹۳ ۲۲۱۰۸ (۱۶) **وسائل ۱۴۴/۱۷**: علىّ بن موسى بن طاوٗوس فى كتاب (الإستخارات) نقلاً من كتاب الشّيخ الفاضل **محمّد بن علىّ** بن محمّد فى دعاء الإستخارة الّذى كان يدعو به الصادق ﷺ (الى أن قال) اللّهمّ إنّك خلقت أقواماً يلجأون الىٰ مطالع النّجوم لِأوقات حركاتهم وسكونهم وخلقتنى ابرء إليك من اللجاء إليهم ومن طلب الإختيارات بها وأيقن انّك لم تطّلع أحداً على غيبك فى مواقعها ولم تسهل له السبيل الىٰ تحصيل أفاعيلها وإنّك قادر على نقلها في مداراتها عن السعود العامّة والخاصّة الىٰ النّحوس وعن النّحوس الشّاملة المضرّة الىٰ السعود[۱] لِأنّك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك أُمّ الكتاب ما أسعدت من اعتمد على مخلوق مثله واستبدّ الإختيار لنفسه ولا اشقيت من اعتمد علىٰ الخالق الّذى أنت هو لا إله إلّا أنت وحدك لا شريك لك الدعاء.

۸۹۴ ۲۲۱۰۹ (۱۷) **العوالى ۱۸۱/۱**: وقالﷺ من اقتبس علماً من النّجوم إقتبس شعبة من السّحر زاد ما زاد.

۸۹۵ ۲۲۱۱۰ (۱۸) **المعتبر ۳۱۱**: ولا يجوز التعويل على قوله (أي المنجّم) لقول النّبيﷺ من صدّق كاهناً أو منجّماً فهو كافر بما أنزل علىٰ محمّدﷺ.

۸۹۶ ۲۲۱۱۱ (۱۹) **الخصال ۶۲**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح عن **أبي الحصين**[۲] قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول سئل رسول اللهﷺ عن السّاعة فقال عند ايمان بالنّجوم وتكذيب بالقدر.

---

۱. سعود النجوم هي كواكب عشرة يقال لكلّ واحد منها سعد ـ المنجد. ۲. أبي الحسين ـ خ.

گفتم: به خدا سوگند! نه. هرگز این مطلب را از منجمی نشنیده‌ام!

امام‌ﷺ فرمود: میان هر یک از این دو تا همسایه‌اش، شصت یا هفتاد دقیقه است.»

تردید میان شصت یا هفتاد، از عبدالرحمان است.

آن‌گاه امام‌ﷺ فرمود: ای عبدالرحمان، این حسابی است که هر گاه کسی محاسبه کند و بر آن آگاه شود، نی وسط نیستان و تعداد نی‌هایی راکه سمت راست و سمت چپ و پشت و مقابل آن قرار دارد، می‌شناسد، به طوری که هیچ یک از نی‌های آن نیستان بر او پوشیده نمی‌ماند.»

۸۹۳ (۱۶) در کتاب الاستخارات علی بن موسی بن طاووس، در دعای استخاره‌ای که امام صادق‌ﷺ با آن دعا می‌کرد، آمده است:

«... خدایا، تو گروه‌هایی را به گونه‌ای آفریدی که به بخت و اقبال ستارگان در وقت حرکت و سکون آن‌ها پناه می‌برند و مرا به گونه‌ای آفریدی که از پناه بردن به بخت و اقبال ستارگان و طلب خیرخواهی از آنان بیزاری جویم و تنها به تو پناه ببرم و یقین کنم که تو از موقعیت ستارگان احدی را بر غیب خود آگاه نکردی و راه دستیابی به کارهای ستارگان را برای کسی هموار نکردی و تو می‌توانی ستارگان را در مدارهای‌شان از حالت سعد فراگیری و خاص به حالت نحس منتقل کنی و از حالت نحس فراگیرِ زیان‌آور به موقعیت سعد منتقل نمایی؛ زیرا قطعاً تو آنچه بخواهی محو و اثبات می‌کنی و ام الکتاب نزد توست. کسی راکه به آفریده‌ای همانند خود اعتماد کرد و در رسیدن به خیر تنها به خویش تکیه نمود، خوشبخت نکردی و کسی راکه بر آفریننده‌ای همچون تو تکیه نمود، بدبخت ننمودی. معبودی جز تو نیست، یکتایی و شریکی برایت نیست... .»

۸۹۴ (۱۷) در کتاب العوالی آمده است که پیامبر اکرم‌ﷺ فرمود:

«هر کس بخشی از علم نجوم را فراگیرد، شعبه‌ای از افسونگری را برگزیده است و هرچه بر علم نجومش بیفزاید بر ساحری‌اش افزوده است.»

۸۹۵ (۱۸) در کتاب المعتبر آمده است:

«اعتماد بر سخن منجم جایز نیست؛ به دلیل آن‌که پیامبر اکرم‌ﷺ فرمود:

هر کس کاهن یا منجمی را راستگو انگارد، وی به آنچه بر محمدﷺ فروفرستاده شده، کفر ورزیده است.»

۸۹۶ (۱۹) ناصح بن ابی الحصین از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند، که: «از پیامبر اکرم‌ﷺ دربارهٔ زمان قیامت سؤال شد، وی فرمود:

هنگام باور کردن نجوم و دروغ انگاشتن قضا و قدر [قیامت بر پا می‌شود].»

۸۹۷ ۲۲۱۱۲ (۲۰) **مستدرك ۱۰۲/۱۳**: السيّد عليّ بن طاووس في فرج الهموم من الكتاب المذكور (أي كتاب التجمّل) أبو محمّد عن **الحسن** بن عمر عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى في يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ قال كان القمر منحوساً بزحل.

۸۹۸ ۲۲۱۱۳ (۲۱) **فقيه ۳/۴**: في حديث مناهى النبيّ صلى الله عليه وآله بالإسناد المتقدّم **ونهى** عن إتيان العرّاف[۱] وقال من أتاه وصدّقه فقد برىء ممّا أنزل الله على محمّد صلى الله عليه وآله.

۸۹۹ ۲۲۱۱۴ (۲۲) **فقيه ۱۷۵/۲**: روى **عبد الملك** بن أعين قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام إنّي قد ابتليت بهذا العلم فأُريد الحاجة فإذا نظرت إلى الطالع ورأيت الطالع الشرّ جلست ولم أذهب فيها وإذا رأيت الطالع الخير ذهبت في الحاجة فقال لي تقضي قلت نعم قال أحرق كتبك.

۹۰۰ ۲۲۱۱۵ (۲۳) **فقيه ۳۰/۳**: روى **محمّد بن قيس** عن أبي جعفر عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول لا آخذ بقول عرّاف ولا قائف ولا لصّ ولا أقبل شهادة الفاسق إلّا على نفسه.

۹۰۱ ۲۲۱۱۶ (۲۴) **الاحتجاج ۷۷/۲**: ومن سؤال الزنديق الّذي سأل أبا عبدالله عليه السلام عن مسائل كثيرة أن قال كيف يعبد الله الخلق ولم يروه (إلى أن قال ۹۳) أيّها الحكيم فما تقول فيمن زعم أنّ هذا التدبير الّذي يظهر في العالم تدبير النجوم السبعة قال عليه السلام يحتاجون الىٰ دليل انّ هذا العالم الأكبر والعالم الأصغر من تدبير النّجوم الّتى تسبح فى الفلك وتدور حيث دارت متعبة لا تفتر وسائرة لا تقف ثمّ قال وإنّ لكلّ نجم منها موكّل مدبّر فهى بمنزلة العبيد المأمورين المنهيين فلو كانت قديمة أزليّة لم تتغيّر من حال الىٰ حال (الىٰ أن قال ۹۵) قال فما تقول فى علم النجوم قال هو علم قلّت منافعه وكثرت مضرّاته لأنّه لا يدفع به المقدور ولا يتّقى به المحذور إن خبر المنجّم بالبلاء لم ينجه التحرّز من القضاء وإن أخبر هو بخير لم يستطع تعجيله وإن حدث به سوء لم يمكنه صرفه والمنجّم يضادّ الله في علمه بزعمه انه يردّ قضاء الله عن خلقه الخ.

۹۰۲ ۲۲۱۱۷ (۲۵) **المعاني ۱۲۷**: حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقّاق رحمه الله قال حدّثنا حمزة بن القاسم العلويّ العبّاسيّ قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن مالك الكوفيّ الفزاريّ قال حدّثنا محمّد بن الحسين بن زيد الزّيّات قال حدّثنا محمّد بن زياد الأزديّ عن **المفضّل** بن عمر عن الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام قال سألته عن قول الله عزّ وجلّ ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾

---

۱. العرّاف: المنجّم، الكاهن.

۸۹۷ (۲۰) حسن بن عمر از پدرش از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند: در روز شوم پیاپی فرمود:

«ماه به وسیلهٔ زحل، شوم و نامبارک است.»

۸۹۸ (۲۱) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرمﷺ آمده است:

«و پیامبر اکرمﷺ از رفتن نزد منجم و غیب‌گو نهی کرد و فرمود: هرکس نزد وی رود و او را راستگو انگارد، قطعاً از آنچه خداوند بر محمدﷺ فروفرستاده، بیزاری نموده است.»

۸۹۹ (۲۲) عبدالملک بن اعین می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من گرفتار علم نجوم شده‌ام، هر گاه انجام کاری را قصد می‌کنم و به بخت و اقبال نگاه می‌کنم، اگر آن شرّ بود می‌نشینم و به دنبال آن کار نمی‌روم و هر گاه طالع را خیر دیدم به دنبال آن می‌روم. امام ﷺ فرمود:

آیا چنین کاری می‌کنی؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: کتاب‌هایت را بسوزان.»

۹۰۰ (۲۳) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند، که امیر مؤمنان ﷺ می‌فرمود: «به سخن منجم و پیشگو و قیافه شناس و دزد، ترتیب اثر نمی‌دهم و شهادت فاسق را جز علیه خودش نمی‌پذیرم.»

۹۰۱ (۲۴) در کتاب احتجاج آمده است که شخص زندیقی از امام صادق ﷺ پرسید: «چگونه خلق، خدای نادیده را می‌پرستند... تا رسید به این پرسش: ای حکیم! دربارهٔ کسانی که می‌پندارند تدبیر این جهان در اختیار ستارگان هفتگانه است، چه می‌فرمایید؟

امام ﷺ فرمود: نیاز به دلیل دارند تا اثبات کنند این جهان بزرگ و جهان کوچک نتیجهٔ تدبیر ستارگان شناور در فلک است که به دنبال فلک می‌چرخند، بدون سستی کردن خود را به رنج و زحمت می‌اندازند و بدون توقف گردش می‌کنند.

آن‌گاه امام ﷺ فرمود: بی‌گمان برای هر ستاره‌ای تدبیر کننده و موکّلی است. پس ستارگان بسان بردگان، امر و نهی می‌شوند. اگر آن‌ها قدیم و ازلی بودند، از حالتی به حالت دیگر دگرگون نمی‌شدند...

مرد زندیق در ادامه پرسید: دربارهٔ علم نجوم چه می‌گویی؟

امام ﷺ فرمود: آن، دانش کم‌سود و پرزیانی است؛ زیرا به وسیلهٔ آن تقدیری برطرف و از حادثهٔ زیانباری جلوگیری نمی‌شود. اگر منجم از بلایی خبر دهد، پرهیز از قضا او را نجات نمی‌دهد و اگر از خیری خبر دهد، نمی‌تواند زمان آن را جلواندازد و اگر حادثهٔ ناگواری برایش پیش‌آمد کند، قدرت بر طرف کردن آن را ندارد. منجم با این پندار که قضای الهی را از خلق وی باز می‌گرداند، با علم خدا مبارزه می‌کند...»

۹۰۲ (۲۵) مفضل بن عمر می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: و [به یاد آر] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، مقصود از این کلمات چیست؟...

ما هٰذه الكلمات (الىٰ أن قال) وامّا الكلمات فمنها ما ذكرناه ومنها اليقين وذٰلك قول الله ﴿وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ ومنها المعرفة بِقِدَمِ بارئه وتوحيده وتنزيهه عن التّشبيه حتّىٰ نظر الىٰ الكواكب[1] والقمر والشمس فاستدلّ بأفول كلّ واحد منها على حدثه وبحدثه علىٰ محدثه ثمّ علّمه بأنّ الحكم بالنّجوم خطأ في قوله فَنَظَرَ نَظْرَةً في النّجوم فقال إِنِّي سَقِيمٌ وانّما قيّده الله سبحانه بالنظرة الواحدة لِأنّ النظرة الواحدة لا توجب الخطأ إلّا بعد النظرة الثانية بدلالة قول النّبيّ لمّا قال لأمير المؤمنين يا عليّ أوّل النظرة لك والثانية عليك ولا لك الخبر.

٩٠٣ (٢٦) وسائل ٣٧٤/١١: عليّ بن موسى بن طاوُوس في رسالة النّجوم نقلاً من كتاب (تعبير الرؤيا) لمحمّد بن يعقوب الكلينيّ بإسناده عن محمّد بن بسّام قال قال أبو عبدالله قوم يقولون النّجوم أصحّ من الرؤيا وذٰلك هو كانت صحيحة حين لم تردّ الشّمس على يوشع بن نون وعلىٰ أمير المؤمنين فلمّا ردّ الله الشّمس عليهما ضلّ فيها علماء النجوم فمنهم مصيب ومخطىء. ٢٢١١٨

٩٠٤ (٢٧) تفسير العيّاشي ١٩٩/٢: عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ قال كانوا يقولون نمطر بنوء[2] كذا وبنوء كذا [لاعطى] ومنهم انّهم كانوا يأتون الكهّان[3] فيصدّقونهم بما يقولون. ٢٢١١٩

٩٠٥ (٢٨) مستدرك ١٢٢/٨: أحمد بن محمّد السيّاري في التنزيل والتحريف عن البرقيّ عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن أبان بن تغلب عن عبد الأعلىٰ عن أبي عبد الرّحمٰن السّلميّ قال قرء بنا عليّ صلوات الله عليه في النّحر وَتَجْعَلُون شكركم انّكم إذا مطرتم تكذّبون فلمّا انصرف قال انّي قد عرفت انّه سيقول قائل منكم لِمَ قرء هٰذا قرأتها انّي سمعت رسول الله يقرء كذٰلك انّهم كانوا إذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا وكذا فانزل الله وتجعلون شكركم إذا مطرتم انّكم تكذّبون. ٢٢١٢٠

---

١. الكوكب ـ خ.

٢. في الوسائل هٰكذا يمطر نوء كذا ونوء كذا لا يمطر وليس فيه قوله (لاعطى) النوء: النجم اذا مال للمغيب وكانت العرب تقول مطرنا بنوء كذا أي مطرنا بطلوع نجم وسقوط آخر والذراع نجم من نجوم كوكبة الجوزاء ـ اللسان.

٣. العرفاء ـ ئل خ.

امامﷺ فرمود: ... برخی از کلمات آن است که بیان کردیم و یقین یکی از آن‌هاست به دلیل سخن خداوندﷻ: و آن گونه ملکوت [فرمانروایی و نظم] آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از یقین‌کنندگان باشد.

و از آن کلمات، معرفت و شناخت به قدیم بودن آفریدگارش و یگانه دانستن وی و منزه نمودن خدا از تشبیه است؛ به طوری که به ستارگان و ماه و خورشید نگریست و به وسیلهٔ غروب کردن هر کدام بر حدوث آن و به وسیلهٔ حادث بودنش بر پدیدآورنده‌اش استدلال کرد. سپس خداوند به ابراهیم آموخت که داوری بر اساس نجوم اشتباه است؛ آنجا که فرمود: یک نگاه به ستارگان افکند، آن‌گاه گفت: من بیمارم!

همانا خداوند استدلال به نجوم را به یک نگاه مقید کرد؛ زیرا یک نگاه، موجب اشتباه نیست مگر پس از دومین نگاه به دلیل سخن پیامبرﷺ که به علیﷺ فرمود:

ای علی! نخستین نگاه به سود تو و دومین نگاه به زیان تو ـ نه به سودت ـ است... .»

(۲۶) محمد بن بسام از امام صادقﷺ روایت می‌کند، که فرمود: ۹۰۳

«گروهی می‌گویند نجوم از رؤیا صحیح‌تر است. نجوم هنگامی صحیح بود که برای یوشع بن نون و امیر مؤمنانﷺ خورشید بازگردانده نشده بود. پس آن هنگام که خداوند برای این دو خورشید را بازگرداند، دانشمندان نجوم در آن گمراه شدند، برخی به واقع می‌رسند و برخی به خطا می‌روند.»

۹۰۴ (۲۷) یعقوب بن شعیب می‌گوید: «تفسیر این آیه را از امام صادقﷺ پرسیدم: و بیشتر آنان به خدا ایمان نمی‌آورند، مگر در حالی که شرک می‌ورزند.

امامﷺ فرمود: آنان می‌گفتند: به خاطر غروب فلان ستاره و طلوع فلان ستاره بر ما باران می‌بارد و برخی از آنان نزد کاهنان می‌رفتند و آن‌ها را در گفتارشان تصدیق می‌کردند.»

۹۰۵ (۲۸) عبدالرحمان سلمی می‌گوید: «علی ـ که درود خدا بر او باد ـ در عید قربان برای ما این‌گونه تلاوت کرد: هرگاه باران بر شما می‌بارد، با تکذیب کردن [خداوند] از وی سپاسگزاری می‌کنید.

و پس از آن‌که [از میان مردم] رفت، فرمود: قطعاً می‌دانم که برخی از آنان می‌گویند: چرا این را تلاوت کرد؟ به این دلیل آن را خواندم که از پیامبر اکرمﷺ شنیدم این‌گونه می‌خواند: همانا هر گاه باران بر آنان می‌بارید، می‌گفتند: به خاطر غروب فلان ستاره و طلوع فلان ستاره بر ما باران فرستاد، پس خداوند نازل کرد: هرگاه باران بر شما می‌بارد با تکذیب کردن [خداوند] از آن سپاسگزاری می‌کنید.»

۹۰۶ ۲۲۱۲۱ (۲۹) وفيه ۱۲۳/۸: القطب الرّاوندي في الخرائج روى انّ في وقعة تبوك أصاب النّاس عطش فقالوا يا رسول الله لو دعوت الله لسقانا فقال ﷺ لو دعوت الله لسقيت قالوا يا رسول الله أُدع لنا الله ليسقينا فدعا فسالت الأودية فإذا قوم على شفير الوادي يقولون مطرنا بنؤ الذراع وبنؤ كذا فقال رسول الله ﷺ ألا ترون فقال خالد ألا اضرب أعناقهم فقال رسول الله ﷺ لا، هم يقولون هٰكذا وهم يعلمون انّ الله أنزله.

۹۰۷ ۲۲۱۲۲ (۳۰) وسائل ۳۷۴/۱۱: محمّد بن الحسن في الخلاف ومحمّد بن مكّيّ الشّهيد في الذكرىٰ والحسن بن يوسف العلّامة في التّذكرة وجعفر بن الحسن المحقّق في المعتبر عن زيد بن خالد الجهنيّ قال صلّىٰ بنا رسول الله ﷺ صلاة الصبح في الحديبيّة في أثر سماء كانت من اللّيل فلمّا انصرف النّاس قال هل تدرون ما ذا قال ربّكم قالوا الله ورسوله أعلم قال انّ ربّكم يقول من عبادي مؤمن بي وكافر بالكواكب وكافر بي ومؤمن بالكواكب فمن قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذٰلك مؤمن بي وكافر بالكواكب ومن قال مطرنا بنؤ كذا وكذا فذلك كافر بي ومؤمن بالكواكب قال الشّهيد هٰذا محمول على اعتقاد مدخليّتها في التأثير والنوء سقوط كوكب في المغرب وطلوع رقيبه في المشرق.

۹۰۸ ۲۲۱۲۳ (۳۱) أمالي الصّدوق ۳۳۸: حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه قال حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن عليّ القرشي عن نصر بن مزاحم عن عمر بن سعد عن يوسف بن يزيد عن عبدالله بن عوف بن الأحمر قال لمّا أراد أمير المؤمنين ﷺ المسير الىٰ النهروان أتاه منجّم فقال له يا أمير المؤمنين لاتسر في هٰذه الساعة وسر في ثلاث ساعات يمضين من النّهار فقال أمير المؤمنين ﷺ ولِمَ ذاك قال لأنّك ان سرت في هٰذه السّاعة أصابك وأصاب أصحابك اذىً وضرّ شديد وان سرت في السّاعة الّتي أمرتك ظفرت وظهرت وأصبت كلّما طلبت. فقال له أمير المؤمنين ﷺ تدري ما في بطن هٰذه الدّابّة أذكرٌ أم أُنثىٰ قال ان حسبت علمت قال له أمير المؤمنين ﷺ من صدّقك على هٰذا القول كذب بالقرآن ﴿إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ ما فِي الأَرْحامِ وَما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ ما كانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يدّعى ما ادّعيت أتزعم انّك تهدي الى السّاعة الّتي من سار فيها صرف عنه السّوء والسّاعة الّتي من سار فيها حاق به

(۲۹) **قطب راوندی** در کتاب خرائج گزارش کرده که: «در نبرد تبوک مسلمانان به تشنگی و بی‌آبی گرفتار شدند و به پیامبر اکرمﷺ گفتند: ای رسول خداﷺ! ای کاش خدا را می‌خواندی تا ما را سیراب کند! ۹۰۶

پیامبرﷺ فرمود: اگر در پیشگاه خدا دعا کنم، قطعاً شما را سیراب می‌کند!

گفتند: ای رسول خدا! برای ما در پیشگاه خدا دعا کن تا ما را سیراب کند.

پیامبر اکرمﷺ دعا کرد، پس [باران شروع به باریدن گرفت] و آب گودال‌ها و دره‌ها به جریان افتاد. در آن هنگام گروهی که بر لب دره بودند، گفتند: به خاطر ستاره «ذراع» و فلان ستاره بر ما باران بارید.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: آیا نمی‌نگرید؟

خالد گفت: آیا گردن‌هایشان را بزنم؟

پیامبرﷺ فرمود: نه، آن‌ها این گونه سخن می‌گویند ولی می‌دانند که خداوند آن را فروفرستاد!»

(۳۰) **زید بن خالد جهنی** می‌گوید: «پس از آن بارش شبانه در حدیبیه، پیامبر اکرمﷺ نماز صبح را برای ما برگزار کرد و آن‌گاه که مردم رفتند، فرمود: آیا می‌دانید پروردگارتان چه گفت؟ ۹۰۷

گفتند: خدا و پیامبرش آگاه‌تر است!

پیامبرﷺ فرمود: پروردگارتان می‌گوید: برخی از بندگانم به من ایمان دارند و به ستارگان کافر هستند و [برخی دیگر] به من کافرند و به ستارگان ایمان دارند. پس هر کس بگوید: باریدن باران بر ما به خاطر بخشش و رحمت خداست، وی به من ایمان دارد و به ستارگان کافر است و هر کس بگوید: بارش بر ما به خاطر فلان ستاره و فلان ستاره است، وی به من کافر است و به ستارگان ایمان دارد.»

مرحوم شهید اول می‌فرماید: «این حدیث بر اعتقاد به موثر بودن ستارگان حمل می‌شود. و «نوء» به معنای غروب ستاره‌ای در مغرب و طلوع رقیب آن در مشرق است.»

(۳۱) **عبدالله بن عوف بن احمر می‌گوید:** ۹۰۸

«هنگامی که امیر مؤمنانؑ تصمیم به رفتن به نهروان گرفت، منجمی نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیر مؤمنانؑ در این ساعت حرکت نکن و سه ساعت از روز گذشته حرکت کن!

امیر مؤمنانؑ پرسید: دلیل آن چیست؟

منجم گفت: برای این‌که اگر در این ساعت حرکت کنی به تو و یارانت آزار و آسیب فراوان خواهد رسید و اگر در آن ساعتی که من به تو دستور می‌دهم حرکت کنی، پیروزمند و غالب می‌گردی و به آنچه می‌خواهی، دست می‌یابی!

امیر مؤمنانؑ به وی فرمود: آیا می‌دانی در شکم این حیوان چیست؟ آیا مذکر است یا مؤنث؟

منجم گفت: اگر محاسبه کنم، می‌دانم!

امیر مؤمنانؑ فرمود: «هر کس در این گفتار تو را راستگو پندارد، این سخن قرآن را تکذیب کرده است: **قطعاً علم به قیامت نزد خداست و باران فرو می‌فرستد و به آنچه در رحم‌هاست، آگاه است و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیز به دست می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، به یقین خداوند دانای آگاه است.**

محمدﷺ این‌گونه نبود که آنچه را تو ادعا می‌کنی، ادعا کند. آیا می‌پنداری، تو به ساعتی رهنمون می‌شوی که هر کس در آن حرکت کند، بدی از وی دور می‌شود و به ساعتی راهنمایی می‌کنی که هر کس در آن حرکت کند، آزار و اذیت وی را فرامی‌گیرد؟ هر کس تو را راستگو پندارد، با سخن تو خود را

الضرّ من صدّقك بهٰذا استغني بقولك عن الإستعانة باللهﷻ في ذٰلك الوجه وأحْوَج إلى الرّغبة اليك في دفع المكروه عنه.

وينبغي لَه أن يوليّك الحمد دون ربّهﷻ فمن آمن لك بهٰذا فقد اتّخذك من دون الله نـدّاً وضدّاً ثمّ قال ﷺ اللّهمّ لا طيرَ إلّا طيرك ولا ضير إلّا ضيرك ولا خير إلّا خيرك ولا إله غيرك ثمّ التفت الىٰ المنجّم فقال بل نكذّبك ونخالفك ونسير في السّاعة التي نهيت عنها.

۹۰۹ ۲۲۱۲۴ (۳۲) **نهج البلاغه** ۱۶۸: قال عليّ ﷺ لبعض أصحابه لمّا عزم على المسير الىٰ الخوارج وقد قال له يا أميرالمؤمنين إن سرت في هٰذا الوقت خشيت أن لاتظفر بمرادك من طريق علم النجوم فقال ﷺ أتزعم انّك تهدي الى السّاعة الّتي من سار فيها صرف عنه السوء وتخوّف من السّاعة الّتي من سار فيها حاق[1] به الضّرّ فمن صدّقك بهٰذا فقد كذّب القرآن واستغنى عن الإستعانة بالله في نيل المحبوب ودفع المكروه وينبغي في قولك للعامل بأمرك أن يُوَلّيك الحمد دون ربّه لأنّك بزعمك أنت هديته الى السّاعة الّتي نال فيها النفع وأمن الضّرّ ثمّ أقبل ﷺ الى النّاس فقال أيّها النّاس إيّاكم وتعلّم النّجوم إلّا ما يهتدى به في برّ أو بحر فإنّها تدعو الى الكهانة والمنجّم كالكاهن والكاهن كالسّاحر والسّاحر كالكافر والكافر في النّار سيروا على إسم الله.

۹۱۰ ۲۲۱۲۵ (۳۳) **المناقب** ۲٦٥/٤: أبوبصير رأيت رجلاً يسأل أبا عبدالله ﷺ عن النّجوم فلمّا خرج من عنده قلت له هٰذا علم له أصل قال نعم قلت حدّثني عنه قال أحدّثك عنه بالسّعد ولا احدّثك بالنّحس انّ الله جلّ إسمه فرض صلاة الفجر لأوّل ساعة فهو فرض وهي سعد وجعل الظّهر لسبع ساعات وهو فرض وهي سعد وجعل العصر لتسع ساعات وهو فرض وهي سعد والمغرب لأوّل ساعة من اللّيل وهو فرض وهي سعد والعتمة لثلاث ساعات وهو فرض وهي سعد.

وتقدّم في رواية محمّد بن عليّ (۲۷) من باب (۱) استحباب استخارة الله تعالىٰ من أبواب الاستخارة ج ۸ قوله ﷺ تقول بعد فراغك من صلوة الاستخارة اللّهمّ انّك خلقت أقواماً يلجئون الىٰ مطالع النّجوم لأوقات حركاتهم وسكونهم وتصرّفهم وعَقْدِهم وحلّهم

---

١. أي أحاط به.

از کمک خواستن از خدا در آن جهت بی‌نیاز احساس می‌کند و در برطرف کردن حوادث ناخوشآیند از خود، نیازمند روی آوردن به تو می‌گردد. و برای وی شایسته است که تو را ستایش گوید، نه پروردگارش را. پس هر کس در این مطلب به تو ایمان آورد، قطعاً برای خدا همتا و مخالفی قرار داده است.

آن‌گاه امام ﷺ گفت: خدایا، شوم و نحوستی نیست مگر آنچه از جانب توست و زیانی نیست مگر زیان تو و خیری نیست مگر خیر تو و معبودی غیر تو نیست.

آن‌گاه امام ﷺ به منجم رو کرد و گفت: بلکه ما تو را تکذیب می‌کنیم و با تو مخالفت می‌کنیم و در همان ساعتی که نهی کردی، حرکت می‌کنیم.»

۹۰۹ (۳۲) در نهج البلاغه آمده است: «هنگامی که امیر مؤمنان ﷺ تصمیم گرفت برای نبرد با خوارج حرکت کند، یکی از یارانش به وی گفت: ای امیر مؤمنان ﷺ! از راه علم نجوم به دست آورده‌ام که اگر در این ساعت حرکت کنی، به مقصودت دست نخواهی یافت.

امام ﷺ فرمود: آیا می‌پنداری به ساعتی رهنمون می‌شوی، که هر کس در آن حرکت کند، بدی از او بازداشته می‌شود و از زمانی می‌ترسانی که هر کس در آن حرکت کند، زیان او را فرا می‌گیرد؟ پس هر کس در این سخن تو را راستگو انگارد، قرآن را تکذیب کرده است و در رسیدن به محبوب و دوری از حوادث ناخوشآیندش از یاری خواستن از خدا خود را بی‌نیاز احساس می‌کند و برای عمل کننده به دستور تو شایسته است تو را ستایش کند، نه پروردگارش را؛ زیرا تو به گمان خود، او را به زمانی رهنمون شده‌ای که در آن به سودش رسیده و از زیان و آسیب در امان مانده است.

آن‌گاه امام ﷺ رو به سوی مردم نمود و فرمود: ای مردم! از فراگیری نجوم بپرهیزید مگر آنچه را که با آن در خشکی و دریا راه می‌یابید؛ زیرا نجوم به کهانت و غیب‌گویی فرا می‌خواند و منجم همانند کاهن و کاهن همانند افسونگر و جادوگر بسان کافر و کافر در آتش است. با نام خدا حرکت کنید.»

۹۱۰ (۳۳) **ابوبصیر** می‌گوید: «شخصی را دیدم که از امام صادق ﷺ دربارهٔ نجوم می‌پرسید. پس وقتی از نزد امام ﷺ خارج شد به وی گفتم: آیا علم نجوم اصل و ریشه دارد؟

امام ﷺ فرمود: آری!

گفتم: دربارهٔ آن برای من سخن بفرمایید!

امام ﷺ فرمود: دربارهٔ [ساعات] سعد برای تو سخن می‌گویم و دربارهٔ نحوست سخنی نمی‌گویم، همانا خداوند ـ که نامش باشکوه است ـ نماز صبح را در نخستین ساعت [روز] واجب کرد، پس آن واجب است و [زمان] سعد است و نماز ظهر را در هفتمین ساعت روز قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز عصر را در نهمین ساعت روز قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز مغرب را در نخستین ساعت شب قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است و نماز عشا را سه ساعت از شب قرار داد و آن واجب است و آن [زمان] سعد است.»

در روایت محمد بن علی این سخن گذشت: «پس از پایان نماز استخاره [خیرخواهی از خدا] می‌گویی: خدایا، به تحقیق تو اقوامی را آفریدی که به بخت و اقبال ستارگان در زمان حرکت و سکون و تصرف و بسته شدن و گشوده شدن آن‌ها پناه می‌برند و مرا آن‌گونه آفریدی که از پناه بردن

وخلقتنى أبرأ إليك من الالتجاء إليها ومن طلب الاختيارات بها وأتيقّن أنّك لم تطلع أحداً على غيبك الخ. وفى رواية أبى خالد (۲۷) من باب (۱۲) جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النفس ج ۱٦ قوله ﷺ والذّنوب الّتى تظلم الهواء السّحر والكهانة والإيمان بالنّجوم والتّكذيب بالقَدَر وعقوق الوالدين. وفى رواية القاسم بن عبد الرّحمٰن (۱۸) من باب (۱۰) ما ورد فى أنواع السحت من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ ونهى ﷺ عن النّظر فى النّجوم. وفى رواية نصر بن قابوس (٦) من باب (۲۰) تحريم كسب المغنّية قوله ﷺ المنجّم ملعون والكاهن ملعون وقوله ﷺ المنجّم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر فى النار. ولاحظ الباب التّالى.

(۲۸)

باب تحريم السحر وتعلّمه وأجره وإستعماله فى العقد وجوازه فى الحلّ

قال الله تعالى فى سورة البقرة (۲): ۱۰۲: وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ الآية.

يونس (۱۰): ۷۷: قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ.

طٰه (۲۰): ۶۹، ۷۰: وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ * فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ.

(۱) تهذيب ٦/٣٦٤: محمّد بن يعقوب عن كافى ١١٥/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه قال ۹۱۱ ۲۲۱۲۶
حدّثنى شيخ من أصحابنا الكوفيّين قال دخل عيسى بن شفقى[۱] علىٰ أبى عبدالله ﷺ وكان ساحراً يأتيه الناس ويأخذ علىٰ ذٰلك الأجر فقال له جعلت فداك أنا رجل كانت صناعتى السحر وكنت آخذ على ذٰلك[۲] الأجر (وكان معاشي ـ كا يب) وقد حججت (منه ـ كا) ومنّ الله ﷻ علىّ بلقائك وقد تبت الىٰ الله ﷻ فهل لى فى شيء من ذٰلك[۳] مخرج (قال ـ كا يب) فقال (له ـ كا) (ابو عبدالله ﷺ ـ كا يب) (نعم ـ فقيه) حُلَّ ولا تعقد. فقيه ۱۱۰/۳: روى عن

---

۱. شقفى ـ يب. سقفى ـ خ يب. ۲. عليه ـ يب ـ فقيه. ۳. منه ـ يب فقيه.

و خیرخواهی از آن‌ها بیزاری جویم و به سوی تو روی آورم، و یقین کنم که تو هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نکرده‌ای،...»[1]

در حدیث ابوخالد این سخن گذشت: «گناهانی که هوا را تاریک می‌کند، جادوگری و کهانت [= غیب‌گویی] و اعتقاد به [علم] نجوم و تکذیب به قضا و قدر و عاق والدین است.»[2]

و در حدیث قاسم بن عبدالرحمان گذشت که: «پیامبر اکرمﷺ از نگریستن در علم نجوم نهی کرد.»[3]

و در حدیث نصر بن قابوس این سخن گذشت: «منجم، ملعون است و کاهن [= غیب‌گو] ملعون است.»

و نیز گذشت: «منجم مانند کاهن و کاهن [= غیب‌گو] بسان ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است.»[4]

و باب آینده را نیز بنگر.

باب ۲۸

حرمت جادو، آموزش و اجرت آن و به کارگیری آن در عقد و بازکردن گره‌ها

خداوند متعال می‌فرماید:

سلیمان کافر نشد بلکه شیطان‌ها کافر شدند؛ به مردم افسونگری آموزش می‌دادند...[5].

موسی گفت: هر گاه حقّ نزدتان می‌آید، آیا دربارهٔ آن می‌گویید: آیا این جادوست؟ و افسونگران رستگار نمی‌شوند[6].

آنچه در دست راست داری بینداز، ساخته‌ها یشان را می‌بلعد، بی‌گمان آنچه می‌سازند نیرنگ جادوگر است و جادوگر هر کجا آید، رستگار نمی‌شود.

جادوگران به سجده انداخته شدند، گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم[7].

۹۱۱ (۱) عیسی بن شفقی جادوگر بود، مردم نزد وی می‌آمدند و او از آنان اجرت می‌گرفت. عیسی روزی نزد امام صادقؑ رفت و گفت:

«فدایت گردم! من مردی هستم که حرفه‌ام جادوگری است. برای این کار، مزد می‌گیرم [و زندگی‌ام را تأمین می‌کنم]. تا این‌که حج بجا آوردم و خداوند زیارت تو را بر من منت نهاد. من از این کار خود توبه کرده‌ام. آیا برای من در این کار راه گریزی هست؟

امامؑ فرمود: آری، بگشا و نبند.»

---

۱. باب ۱ باب‌های استخاره، حدیث ۲۷. ۲. باب ۱۲ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷.

۳. ۲۱۶/۲۲ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۸ (۳۱۸۶۷).

۴. ۲۴۱/۲۲ باب ۲۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۶ (۳۱۹۶۶). ۵. بقره ۱۰۲/۲.

۶. یونس ۷۷/۱۰. ۷. طه ۲۰/۷۰ـ۶۹.

عیسی بن شقفی[1] وکان ساحراً یأتیه النّاس ویأخذ علیٰ ذٰلك الأجر قال فحججت فلقیت أباعبدالله عليه السلام بمنیٰ فقلت له جعلت فداك أنا رجل وذکر مثله. **قرب الإسناد** ۵۲: الهیثم ابن أبی مسروق النهدیّ عن أبیه قال حدّثنا عیسی بن سقفی[2] وکان ساحراً (وذکر نحو ما فی فقیه).

۹۱۲ ۲۲۱۲۷ (۲) **العیون** ۲۷۱: حدّثنا تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشیّ رضي الله عنه قال حدّثنی أبی عن أحمد بن علیّ الأنصاری عن علیّ بن **محمّد بن الجهم** قال سمعت المأمون یسأل الرّضا علی بن موسی عليهما السلام عمّا یرویه النّاس من أمر الزّهرة وانّها کانت امرأة فتن بها هاروت وماروت وما یروونه من أمر سهیل انّه کان عشّاراً بالیمن فقال الرّضا عليه السلام کذبوا فی قولهم انّهما کوکبان وإنّما کانتا دابّتین من دوابّ البحر فغلوا النّاس وظنّوا أنّهما الکوکبان و ما کان الله عزّ وجلّ لیمسخ أعدائه أنواراً مضیئة ثمّ یبقیها ما بقیت السماوات والأرض وانّ المسوخ لم یبق أکثر من ثلاثة أیّام حتّی ماتت وما تناسل منها شیء.

وما علی وجه الأرض الیوم مسخ وانّ الّتی وقع علیه إسم المسوخیّة مثل القرد والخنزیر والدّبّ وأشباهها إنّما هی مثل ما مسخ الله علی صورها قوماً غضب علیهم ولعنهم بأنکارهم توحید الله وتکذیبهم رسله وامّا هاروت وماروت فکانا ملکین علّما النّاس السّحر لیحترزوا عن سحر السّحرة ویبطلوا به کیدهم وما علّما أحداً من ذٰلك شیئاً إلّا[3] قالا له إنّما نحن فتنة فلا تکفر فکفَرَ قوم باستعمالهم لمّا أمروا بالإحتراز منه وجعلوا یفرّقون بما تعلّموه بین المرء وزوجه قال الله عزّ وجلّ ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ یعنی بعلمه[4].

۹۱۳ ۲۲۱۲۸ (۳) **العیون** ۲۶۶: حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبی الحسن الجرجانیّ رضي الله عنه قال حدّثنا یوسف بن محمّد بن زیاد و**علیّ** بن محمّد بن سیّار عن أبویهما عن الحسن بن علیّ عن أبیه علیّ بن محمّد عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه الرضا علیّ بن موسی عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه الصّادق جعفر بن محمّد[5] عليهم السلام فی قول الله عزّ وجلّ **﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ﴾** قال اتّبعوا ما تتلوا کفرة الشیاطین من السحر والنّیر نجات علیٰ ملك سلیمان الّذین یزعمون انّ سلیمان به مَلِك ونحن ایضاً به

---

۱. السقفی ـ خ فقیه. ۲. سفعی ـ خ ل. ۳. حتّیٰ ـ خ.
۴. والله أعلم ـ خ.
۵. عن أبیه محمّد بن علیّ عن أبیه علیّ بن الحسین عن أبیه الحسین بن علیّ ـ خ.

در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است که: «عیسی بن شفقی جادوگر بود. مردم به وی مراجعه می‌کردند و او از آنان مزد می‌گرفت. وی می‌گوید: حج بجا آوردم. آن‌گاه با امام صادق‌ﷺ در منی دیدار کردم و به وی گفتم: فدایت گردم! من مردی... .» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۹۱۲ (۲) علی بن محمد بن جهم روایت می‌کند که: «مأمون از امام رضاﷺ دربارهٔ این‌که مردم می‌گویند: زهره زنی بوده که هاروت و ماروت فریفتهٔ او شدند و سهیل، مامور اخذ مالیات در یمن بوده است، سؤال کرد. امام رضاﷺ در پاسخ وی فرمود:

آنان در این سخن که می‌گویند آن دو [آن زن و مامور مالیاتی] ستاره هستند، دروغ می‌گویند بلکه آن دو، به دو حیوان دریایی تبدیل شدند و مردم اشتباه کردند و پنداشتند آن دو، دو ستاره هستند. سنت و روش خداوند این‌گونه نیست که دشمنان خود را به نورهای روشنگر تبدیل نماید و سپس تا وقتی که آسمان‌ها و زمین پایدار است، آن‌ها را پایدار کند. به یقین انسان‌های مسخ شده بیش از سه روز زنده نمی‌مانند و تولید نسل نمی‌کنند. امروز بر روی زمین انسان مسخ‌شده‌ای وجود ندارد و حیواناتی همانند بوزینه، خوک، خرس و امثال آن که مسخ‌شده نامیده می‌شوند، تنها به این دلیل است که خداوند قومی را ـ به خاطر انکار توحید و تکذیب پیامبرانش ـ مورد خشم و لعنت خویش قرار داد و آنان را به صورت حیواناتی شبیه آن حیوانات مسخ کرد.

و هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم جادوگری آموزش می‌دادند تا از افسون افسونگران خود را حفظ کنند و به این وسیله نقشه‌های‌شان را نقش بر آب نمایند. آن دو به احدی افسونگری آموزش ندادند مگر آن‌که به وی می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایش هستیم، پس کفر نورز. ولی گروهی با به‌کارگیری جادوگری ـ که دستور داشتند خود را از آن حفظ کنند ـ کافر شدند. و با آنچه آموخته بودند، شروع به جدایی میان زن و شوهر کردند. خداوندﷻ می‌فرماید:

آنان به احدی زیان نمی‌رساندند، مگر با اجازهٔ خداوند؛ یعنی با آگاهی خدا.»

۹۱۳ (۳) زیاد و محمد بن سیار از امام حسن عسکریﷺ، از امام هادیﷺ، از امام جوادﷺ، از امام رضاﷺ، از امام کاظمﷺ، از امام صادقﷺ روایت می‌کنند که: «در تفسیر این سخن خداوند: و از آنچه شیطان‌ها بر حکومت سلیمان [به دروغ] می‌بستند، پیروی کردند؛ ولی سلیمان کفر نورزید.

فرمود: از افسون‌ها و نیرنگ‌هایی پیروی کردند که شیطان‌های کافر به دروغ بر حکومت سلیمان بستند. همان کسانی که می‌پندارند سلیمان از راه افسونگری به حکومت رسید و ما نیز از همان راه کارهای شگفت‌انگیز می‌کنیم، تا مردم فرمانبردارمان شوند. آن‌ها گفتند: سلیمان کافر و

نظهر[1] العجائب حتّى ينقاد لنا الناس وقالوا كان سليمان كافراً ساحراً ماهراً بسحره مَلِكَ ما ملك وقدر ما قدر فردّ الله ﷻ عليهم فقال ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمانُ﴾ وَلاٰ استعمل السحر الذي نسبوه الىٰ سليمان والىٰ ما أُنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت.

وكان بعد نوح ﷺ قد كثر السّحرة والمموّهون[2] فبعث الله ﷻ ملكين الىٰ نبيّ ذٰلك الزمان بذكر ما تسحر به السحرة وذكر ما يبطل به سحرهم ويردّ به كيدهم فتلقّاه النبيّ عن الملكين وأدّاه الى عباد الله بأمر الله ﷻ فأمرهم أن يقفوا به على السحر وأن يبطلوه ونهاهم أن يسحروا به النّاس وهٰذا كما يدلّ على السّمّ ما هو و[3] على ما يدفع به غائلة السمّ ثمّ قال ﷻ ﴿وَمَا يُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّىٰ يَقُولاٰ اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ﴾ يعني أن ذٰلك النبيّ أمر الملكين أن يظهرا للنّاس بصورة بشرين ويعلّمانهم ما علّمهما الله من ذٰلك فقال الله ﷻ ﴿وَمَا يُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ﴾ ذٰلك السحر وإبطاله حتّى يقولا للمتعلّم ﴿اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ﴾.

و امتحان للعباد ليطيعوا الله ﷻ فيما يتعلّمون من هٰذا ويبطلوا به كيد السحرة ولا يسحروهم (فلا تكفر) باستعمال هٰذا السحر وطلب الإضرار به ودعاءِ النّاس الىٰ أن يعتقدوا أنّك به تُحيي وتُميت وتفعل ما لا يقدر عليه إلّا الله ﷻ فانّ ذٰلك كفر قال الله ﷻ ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ﴾ يعني طالبى السحر منهما يعنى ممّا كتبت الشياطين على ملك سليمان من النيرنجات وممّا أنزل على الملكين ببابل هاروت وماروت يتعلّمون من هٰذين الصِنفين ما يفرّقُونَ به بين المرء وزوجه.

هٰذا ما يتعلّم الإضرار بالنّاس يتعلّمون التضريب بضروب الحيل والتمايم والإيهام وانّه قد دفن فى موضع كذا وعمل كذا ليحبّب المرأة الى الرجل والرّجل الى المرأة ويؤدّى الى الفراق بينهما فقال ﷻ ﴿وَمَا هُمْ بِضارّينَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلّا بِاِذْنِ اللهِ﴾ أى ما المتعلّمون بذٰلك بضارّين من أحد إلّا بإذن الله يعنى بتخلية الله وعلمه فإنّه لو شاء لمنعهم بالجبر والقهر ثمّ قال

---

۱. فظهر ـ خ.

۲. وموّهت الشيء إذا طليته بفضّة أو ذهب وتحت ذٰلك نحاس أو حديد ومنه التّمويه وهو التلبيس وقولٌ مموّه أى مزخرف أو ممزوج من الحقّ والباطل.

۳. هٰكذا فى المصدر ولا يبعد أن يكون صحيحه هٰكذا، وهٰذا كما يدلّ على السمّ ما هو يدلّ على ما يدفع به غائلة السمّ.

جادوگر ماهری بود و با افسونگری به آن همه قدرت و فرمانروایی رسید. پس خداوند سخنان‌شان را رڈ کرد و فرمود: سلیمان کفر نورزید. و جادوگری نکرد، همان کاری که به وی نسبت دادند و بر آن دو فرشته ـ هاروت و ماروت ـ در بابل فروفرستاده شده بود.

پس از نوح ﷺ افسونگران و نیرنگبازان فراوان شدند، از این رو خداوند دو فرشته را ـ برای بیان افسون‌های افسونگران و بیان باطل‌کنندگان آن‌ها و برهمزدن نقشه‌های آنان ـ به سوی پیامبر آن زمان فرستاد. آن پیامبر این‌ها را از آن دو فرشته آموخت و به دستور خداوند به بندگان خدا آموزش داد. آن‌گاه به آنان دستور داد به وسیلهٔ آنچه آموخته‌اند به دنبال سحر دیگران روند و آن را باطل کنند و آن‌ها را از به‌کارگیری جادو دربارهٔ مردم بازداشت. این مطلب همانند آن است که حقیقت سم و پادزهر آن معرفی شود. آن‌گاه خداوند فرمود:

آن دو فرشته به احدی آموزش ندادند تا این‌که به وی می‌گفتند: همانا ما وسیلهٔ آزمایش هستیم، پس کافر نشو.

یعنی آن پیامبر به آن دو فرشته دستور داد به صورت دو انسان برای مردم آشکار شوند و آنچه را خداوند به آنان آموزش داده است، به مردم آموزش دهند. آن‌گاه خداوند فرمود: آن‌ها به احدی آموزش ندادند آن جادوگری و راه باطل کردنش را تا این‌که به فراگیرنده می‌گفتند: همانا ما آزمایش هستیم. و امتحان برای بندگان تا در آنچه دربارهٔ جادوگری آموخته‌اند، از خداوند اطاعت کنند و به وسیلهٔ آن نقشه‌های جادوگران را باطل کنند و آنان را جادو نکنند. پس کفر نَوَرز. با به کارگرفتن این جادو و آسیب رساندن با آن و فراخواندن مردم به این باور که تو به وسیلهٔ آن زنده می‌کنی و می‌میرانی و کارهایی انجام می‌دهد که جز خداوند کسی قدرت بر آن ندارد؛ زیرا همهٔ این‌ها کفر است. خداوند می‌فرماید: آن‌گاه آنان آموختند؛ یعنی جویندگان سحر از آن دو فرشته آموختند. یعنی نیرنگ‌هایی که شیطان‌ها به دروغ بر حکومت سلیمان بسته بودند و از آنچه بر آن دو فرشته در بابل ـ هاروت و ماروت ـ فرستاده شده بود، آنان از این دو نوع چیزهایی آموختند که میان زن و شوهر جدایی افکند. این چیزی است که برای زیان رساندن به مردم آموخته شد.

آنان به‌کارگرفتن انواع حیله‌ها و ابزارهای جادوگری و به اشتباه انداختن را آموختند. همانا چیزی در محلی دفن می‌شد و فلان کار انجام می‌شد تا زن محبوب مرد و مرد محبوب زن گردد و به جدایی میان آن‌ها انجامد. آن‌گاه خداوند فرمود: و آنان به وسیلهٔ آن به احدی آسیب نمی‌رساندند مگر با اجازهٔ خدا.

یعنی افسون‌آموختگان به احدی زیان نمی‌رساندند مگر با اجازهٔ خدا. یعنی با عدم ایجاد مانع میان او و کارش؛ زیرا اگر خدا می‌خواست، با اجبار و غلبه مانع آنان می‌گردید.

(وَيَتَعَلَّمُونَ مٰا يَضُرُّهُمْ وَلاٰ يَنْفَعُهُم لأنّهم إذا تَعلَّمُوا ذٰلك السحر ليسحروا به ويضرّوا فقد تعلّموا ما يضرّهم في دينهم ولا ينفعهم فيه بل ينسلخون عن دين الله بذٰلك.

ولقد علموا هؤلاء المتعلّمون لمن اشتراه بدينه الذي ينسلخ عنه بتعلّمه ﴿مٰا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خلاق﴾ أي من نصيب في ثواب الجنّة ثمّ قال ﴿وَلَبِئْسَ مٰا شَرَوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ﴾ ورهنوها بالعذاب ﴿لَو كٰانُوا يَعْلَمُونَ﴾ انّهم قد باعوا الآخرة وتركوا نصيبهم من الجنّة لانّ المتعلّمين لهٰذا السحر الّذين يعتقدون اَنْ لا رسول ولا اِله ولا بعث ولا نشور فقال ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشتَرَاهُ مٰا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خلاق﴾ لأنّهم يتقدون أن لا آخرة فهم يعتقدون انّها إذا لم تكن آخرة فلا خلاق لهم في دار بعد الدّنيا وإن كانت بعد الدّنيا آخرة فهم مع كفرهم بها لا خلاق لهم فيها.

ثمّ قال (وَلَبِئْسَ مٰا شَرَوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ) بالعذاب إذ باعوا الآخرة بالدّنيا ورهنوا بالعذاب الدائم أنفسهم (لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ) انّهم قد باعوا أنفسهم بالعذاب ولٰكن لا يعلمون ذٰلك لكفرهم به فلمّا تركوا النظر في حجج الله حتّىٰ يعلموا عَذَّبَهُم على اعتقادهم الباطل وجحدهم الحقّ قال يوسف بن محمّد بن زياد وعلي بن محمّد بن سيّار عن أبويهما انّهما قالا فقلنا للحسن بن علي عليه السلام فانّ قوماً عندنا يزعمون انّ هاروت وماروت ملكان اختارهما الله الملائكة[1] لمّا كثر عصيان بني آدم وأنزلهما مع ثالث لهما الىٰ دار الدّنيا وإنّهما افتتنا بالزهرة وأرادا الزّنا بها وشربا الخمر وقتلا النّفس المحرّمة وإنّ الله يعذّبهما ببابل وانّ السحرة منهما يتعلّمون السحر وانّ الله تعالى مسخ تلك المرأة هذا الكوكب الذي هو الزّهرة فقال الإمام عليه السلام معاذ الله من ذٰلك انّ ملائكة الله معصومون محفوظون من الكفر والقبائح بألطاف (ا ـ خ) لله تعالى قال الله ﴿فَهُمْ لاٰ يَعْصُونَ اللهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ﴾.

٩١٤ (۴) تفسير العيّاشي ٥٢/١: عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال لمّا هلك سليمان وضع
٢٢١٢٩ إبليس السّحر ثمّ كتبه في كتاب فطواه وكتب على ظهره هٰذا ما وضع آصف بن برخيا للملك سليمان بن داود عليه السلام من ذخائر كنوز العلم من أراد كذا وكذا فليقل كذا وكذا ثمّ دفنه تحت السرير ثمّ استشاره لهم فقال الكافرون ما كان يغلبنا سليمان إلّا بهٰذا وقال المؤمنون وهو[2] عبدالله ونبيّه فقال الله في كتابه ﴿وَاتَّبِعُوا مٰا تَتْلُوا الشَّيٰاطِينَ عَلىٰ مُلْكِ سُلَيْمٰانِ﴾ أي السّحر.

---

١. هٰكذا في المصدر ولٰكن الصحيح من الملائكة.

٢. وفي نسخة بل هو عبد الله ونبيّه.

سپس فرمود: و آنچه را به زیان‌شان بود و سودی برای‌شان نداشت، می‌آموختند؛ زیرا وقتی که آنان برای افسونگری و آسیب‌رسانی جادو را بیاموزند، قطعاً چیزی را آموخته‌اند که به دین‌شان زیان می‌رساند و سودی به دین‌شان ندارد بلکه به این وسیله از دین خدا جدا می‌شوند. و قطعاً آن فراگیرندگان می‌دانستند که هر کس به بهای دین خود این را خریداری کند و با آموزش آن از دینش جدا شود، در آخرت بهره و نصیبی برای وی نخواهد بود. یعنی بهره و نصیبی در پاداش بهشت [نخواهد داشت].

آن‌گاه فرمود چه بد است آن بهایی که خودشان را به آن فروختند! و خود را در گروِ عذاب قرار دادند، اگر می‌دانستند که آخرت‌شان را فروختند و بهره و نصیب‌شان از بهشت را رها کرده‌اند؛ زیرا فراگیرندگان این جادوگری کسانی هستند که به پیامبر و خدا و زنده‌شدن مردگان و جمع شدن آنان اعتقاد و باور ندارند. از این رو فرمود: و به تحقیق می‌دانستند که هر کس آن را خریداری کند، در آخرت بهره و نصیبی ندارد؛ زیرا آنان معتقد بودند که آخرتی وجود ندارد و بر اساس اعتقاد آنان که آخرتی وجود ندارد، نصیبی برای آنان پس از دنیا نخواهد بود و اگر پس از دنیا آخرتی باشد، آنان به دلیل کفرورزیدن به آن، بهره‌ای از آن نخواهند داشت.

سپس خداوند فرمود: و قطعاً چه بد است بهایی که خود را به آن فروختند! [خود را] به عذاب [فروختند]؛ زیرا آخرت را به دنیا فروختند و خود را در گرو عذاب همیشگی قرار دادند، اگر می‌دانستند که خود را به عذاب فروخته‌اند ولی به دلیل کفرورزی این را نمی‌دانند. پس وقتی که اندیشیدن و تفکر در حجت‌ها و براهین الهی را رها کردند و آگاهی به دست نیاوردند، خداوند به خاطر اعتقادات باطل و انکار نمودن حق، آنان را عذاب کرد.

زیاد و محمد بن سیار ـ گزارشگران این حدیث ـ می‌گویند: به امام حسن عسکری ﷺ گفتیم: گروهی نزد ما می‌پندارند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی گناهان انسان‌ها زیاد گردید، خداوند هاروت و ماروت را از میان فرشتگان برگزید و با فرشتهٔ دیگری به دنیا فرستاد، ولی آن دو فریفتهٔ زهره شدند و تصمیم به زنای با او را گرفتند و [همچنین] به شراب‌خواری و آدم‌کشی آلوده گردیدند. و خداوند آن‌ها را در بابل عذاب کرد و جادوگران از آن‌ها جادوگری آموختند. و خداوند آن زن را به صورت ستارهٔ زهره مسخ کرد.

امام ﷺ فرمود: پناه می‌برم به خدا از این سخنان! همانا فرشتگان خدا ـ با لطف و عنایت او ـ معصوم و محفوظ از کفر و زشتی‌ها هستند. خداوند تعالی می‌فرماید: پس آنان از دستورهای خدا سرپیچی نمی‌کنند و هر فرمانی به آن‌ها داده شود، انجام می‌دهند.»

۹۱۴ (۴) ابوبصیر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که سلیمان وفات کرد، ابلیس جادوگری را اختراع کرد. سپس آن را در نامه‌ای نوشت، آن را مهر کرد و پشت آن نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمانروا ـ سلیمان بن داود ﷺ ـ از گنجینه‌های دانش اختراع کرد. هر کس فلان و فلان می‌خواهد، پس این چنین و آن چنان بگوید.

آن‌گاه آن را در زیر تخت دفن و سپس آن را برای مردم آشکار کرد. کافران گفتند: سلیمان تنها به وسیلهٔ این بر ما پیروز شد. و مؤمنان گفتند: او بنده و پیامبر خدا بود. آن‌گاه خداوند در قرآن فرمود: از آنچه شیطان‌ها بر فرمانروایی سلیمان به دروغ بستند، پیروی کردند. یعنی افسونگری.»

۹۱۵ ۳۲۱۳۰ (۵) **الدّعائم** ۱۴۲/۲: عن رسول اللهﷺ **انّه نهی عن التمائم والتول فالتمائم ما يعلّق من** الكتب والخَرَز وغير ذٰلك والتّول مٰا يتحبّب به النساء الىٰ أزواجهنّ كالكهانة وأشباهها ونهىﷺ عن السحر.

۹۱۶ ۳۲۱۳۱ (۶) **قرب الإسناد** ۱۵۲: السندى بن محمّد البزّاز قال حدّثنى **أبوالبخترى** عن جعفر عن أبيه انّ علىّ بن أبى طالب ﷺ قال من تعلّم شيئاً من السّحر قليلاً (خ. كان) أو كثيراً فقد كفر وكان آخر عهده بربّه وحدّه أن يقتل إلّا أن يتوب.

۹۱۷ ۳۲۱۳۲ (۷) **كافى** ۲۶۰/۷، **تهذيب** ۱۴۷/۱۰: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النوفلى عن **السّكونى** عن أبى عبدالله ﷺ قال قال رسول اللهﷺ ساحر المسلمين يقتل وساحر الكفّار لا يقتل قيل يا رسول الله (و ـ كا يب علل) لِمَ لا يقتل ساحر الكفّار قال لِأنّ الكفر[1] أعظم من السّحر (و ـ كا يب فقيه) لأنّ السحر والشرك مقرونان. **العلل** ۵۴۶: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليدﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن أبى عبدالله البرقى عن الحسين بن يزيد النوفلىّ عن **فقيه** ۳۷۱/۳: (اسماعيل بن مسلم ـ علل) **السكونىّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال قال رسول اللهﷺ وذكر مثله. **الجعفريّات** ۱۲۸: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ نحوه إلّا أنّ فيه لأنّ الشرك والسّحر طيران مقرونان.

۹۱۸ ۳۲۱۳۳ (۸) **الدعائم** ۴۸۲/۲: عن **علىّ** ﷺ انّ رسول اللهﷺ قال ساحر المسلمين (وذكر نحوه وزاد فوله) قال على ﷺ ولذٰلك لم يقتل رسول اللهﷺ ابن عاصم اليهودى الّذى سحره قال على ﷺ فإذا شهد رجلان عدلان على رجل من المسلمين انّه سَحَرَ قُتِلَ لانّه كفر والسحر كفر وقد ذكره اللهﷻ فى كتابه فقال جلّ ذكره ﴿وَاتَّبَعُوا مٰا تَتْلُوا الشَّياطين عَلىٰ مُلْكِ سُلَيْمٰان وَمٰا كَفَرَ سُلَيمانُ وَلٰكِنَّ الشَّياطين كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النّٰاسَ السّحر ـ وَمٰا أُنْزِلَ عَلَى المَلَكَيْنِ بِبٰابِلَ هٰارُوتَ وَمٰارُوتَ وَمٰا يُعَلِّمٰانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّىٰ يَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَة فَلاٰ تَكْفُر﴾ الآية فأخبر جلّ ذكره انّ السّحر كفر فمن سحر كَفَر فيقتل ساحر المسلمين لِانّه كَفَرَ وساحر المشركين لا يقتل لانّه كافر بعد كما[2] جاء عن رسول اللهﷺ قال علىّ صلوات الله عليه وهٰذا شاهد من القرآن.

---

۱. الشرك ـ فقيه ـ العلل ـ الجعفريّات.

۲. بما ـ ك.

(۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ از تمیمه‌ها و تول نهی کرد. تمیمه، آن نوشته‌ها، مهره‌ها و چیزهای دیگری است که به خود می‌آویزند و تول، آن چیزهایی است که زنان خود را به وسیلهٔ آن‌ها محبوب شوهران‌شان می‌نمایند؛ مانند کهانت و شبیه به آن و پیامبر از افسونگری [نیز] نهی کرد.» ۹۱۵

(۶) ابوالبختری از امام صادقؑ از امام باقرؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود: «هر کس چیزی از افسونگری بیاموزد ـ کم باشد یا زیاد ـ قطعاً کافر شده است و آن آخرین عهد و پیمانش با خداوند خواهد بود و حدّ او کشته شدن است مگر آن‌که توبه نماید.» ۹۱۶

(۷) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۹۱۷

«جادوگر مسلمان کشته می‌شود و جادوگر کافر کشته نمی‌شود!

گفته شد: ای رسول خداﷺ! چرا جادوگر کافر کشته نمی‌شود؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: برای این‌که کفر بزرگ‌تر از جادوگری است و برای این‌که جادوگری و شرک همراه یکدیگرند.»

این حدیث با سندهای گوناگون گزارش شده است و در کتاب جعفریات، جملهٔ پایانی حدیث به این صورت آمده است: «برای این‌که شرک و جادوگری دو پرندهٔ همراه هستند.»

(۸) در کتاب دعائم الاسلام حدیث پیشین را علیؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده است و پس از پایان سخن پیامبرﷺ، علیؑ می‌فرماید: ۹۱۸

«به همین دلیل، پیامبر اکرمﷺ ابن عاصم یهودی را که او را افسون کرد، نکشت. و علیؑ فرمود: پس هنگامی که دو مرد عادل به زیان یکی از مسلمانان گواهی دهند که او جادو کرده است، وی کشته می‌شود؛ زیرا او کافر شده است. جادوگری کفر است و به تحقیق خداوند در کتاب خود آن را بیان کرده است و فرمود:

و از آنچه شیطان‌ها به دروغ بر فرمانروایی سلیمان بستند، پیروی کردند و سلیمان کافر نشد، بلکه شیطان‌ها کافر شدند. آن‌ها جادوگری و آنچه بر دو فرشته در بابل ـ هاروت و ماروت ـ نازل گردید، به مردم آموزش می‌دادند. آن دو فرشته به احدی آموزش نمی‌دادند تا این‌که می‌گفتند: همانا ما آزمایش هستیم، پس کفر نورز... .

پس خداوند ـ که یادش باشکوه است ـ خبر داد که جادوگری کفر است. پس هر کس جادوگری کند، کافر شده است. بنابراین جادوگرِ مسلمان کشته می‌شود، چون کافر شده است و جادوگر مشرک کشته نمی‌شود؛ زیرا هنوز به آنچه از پیامبرﷺ رسیده، کافر است.

علیؑ ـ که درود خدا بر او باد ـ فرمود: و این شاهدی از قرآن است.

۹۱۹ ۳۲۱۳۴ (۹) **الدعائم ۱۳۸/۲**: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ صلوات الله عليهم قال سحر لبيد بن الأعصم اليهوديّ وامّ عبدالله اليهوديّة رسول الله في عقد خيوط من أحمر واصفر فعقدا له فيه احدىٰ عشرة عقدة ثمّ جعلاه في جُفّ طَلْعٍ[۱] ثمّ ادخلاه في بئر ثمّ جعلاه في مَرَاقي البئر بالمدينة فأقام رسول الله (ﷺ) لا يسمع ولا يبصر ولا يفهم ولا يتكلّم ولا يأكل ولا يشرب فنزل عليه جبرئيل ﷺ بمعوّذات ثمّ قال له يا محمّد ما شأنك فقال لا أدري أنا بالحال الّذي ترى فقال انّ لبيد بن الأعصم اليهوديّ وامّ عبدالله اليهوديّين سحراك وأخبره بالسّحر حيث هو.

ثمّ قرء عليه بسم الله الرّحمٰن الرّحيم ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ فقال رسول الله ﷺ ذلك فانحلّت عقدة ثمّ قرء اُخرى فانحلّت عقدة اُخرى حتّى قرء إحدى عشرة مرّة فانحلّت إحدىٰ عشرة عقدة وجلس النبيّ ﷺ فأخبره جبرئيل الخبر فقال لي انطلق فائتني بالسحر فجئته به ثمّ دعا بلبيد وامّ عبدالله فقال ما دعاكما الىٰ ما صنعتما ثمّ قال للبيد لا اخرجك الله من الدّنيا سالماً وكان موسراً كثير المال فمرّ به غلام في اُذنه قُرط فجذبه فخرم اُذن الصبيّ فأخذ فَقُطِعَت يده فَكَوِيَ منها فمات. **تفسير فرات الكوفي ۲۳۳**: قال أبو الخير حدّثنا أبوالقاسم عبد الرّحمٰن بن محمّد بن عبد الرّحمٰن العلوي الحسيني قال حدّثنا فرات بن إبراهيم الكوفي قال حدّثنا محمّد بن عبدالله بن عمرو الخزّاز قال حدّثنا إبراهيم يعني ابن محمّد بن ميمون عن عيسى يعني ابن محمّد عن جدّه عن أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ نحوه الا أنّ فيه فأقام النبيّ ﷺ ثلاثاً لا يأكل ولا يشرب ولا يسمع ولا يبصر ولا يأتي النّساء فنزل عليه جبرئيل ﷺ.

۹۲۰ ۳۲۱۳۵ (۱۰) **مستدرك ۱۰۹/۱۳**: ابنا بسطام في طبّ الأئمّة ﷺ عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن المعوّذتين انّهما من القرآن فقال الصّادق ﷺ هما من القرآن الىٰ أن قال وهل تدري ما معنى المعوّذتين وفي أيّ شيء نزلت انّ رسول الله ﷺ سحره لبيد بن عاصم[۲] اليهودي فقال أبو بصير لأبي عبدالله ﷺ وماكان ذا وما عسى أن يبلغ من سحره قال أبو عبدالله الصّادق ﷺ بلى كان النبيّ ﷺ يرى انّه يجامع ولا يجامع وكان يريد الباب ولا يبصره حتّى يلمسه بيده والسحر حقّ وما سلّط السّحر إلّا على العين والفرج الخبر.

---

۱. الجفّ وعاء طلع نخل. ۲. أعصم ـ خ.

۹۱۹ (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از نیاکانش از علیؑ روایت شده که فرمود: «لبید بن اعصم و ام عبدالله یهودی، پیامبر اکرمؐ را جادو کردند. آن‌ها نخ‌های سرخ و زرد را یازده گره زدند و آن‌ها را در غلاف شکوفهٔ خرما قرار دادند. سپس آن را در چاهی قرار دادند. آن‌گاه آن را در پله‌های چاهی در مدینه گذاشتند. با این کار آن‌ها، قدرت بر شنیدن، دیدن، درک کردن، سخن گفتن، خوردن و نوشیدن از پیامبر اکرمؐ گرفته شد. پس جبرئیل تعویذاتی بر پیامبرؐ فرود آورد و از وی پرسید: حالت چطور است؟

پیامبرؐ فرمود: نمی‌دانم! من در حالی هستم که می‌بینی!

جبرئیل گفت: لبید بن اعصم و ام عبدالله یهودی تو را افسون کرده‌اند. و پیامبرؐ را از محل جادوی آنان باخبر کرد. آن‌گاه جبرئیل برای پیامبر خواند:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان: بگو به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم. پس پیامبرؐ آن را خواند و یک گره گشوده شد. سپس بار دیگر خواند و گره دیگری گشوده شد، تا این‌که یازده مرتبهٔ آن را تلاوت کرد و یازده گره گشوده شد و پیامبرؐ نشست. آن‌گاه جبرئیل ماجرا را برای وی بازگو کرد. علیؑ می‌گوید: پیامبر اکرمؐ به من فرمود: برو و جادو را برای من بیاور! من رفتم و آن را نزد پیامبرؐ آوردم. سپس لبید و ام عبدالله را فراخواند و فرمود: از این کار چه انگیزه‌ای داشتید؟ و به لبید گفت: خداوند تو را سالم از این دنیا بیرون نبرد.

لبید مرد توانگری بود و اموال بسیاری داشت. روزی کودکی که در گوشش گوشواره داشت، از کنار او گذشت. لبید گوشوارهٔ او را گرفت و گوش آن کودک پاره شد. به همین دلیل لبید را گرفتند و دستش را قطع کردند. برای مداوای دست لبید آن را داغ نهادند و او بر اثر آن وفات کرد.»

در تفسیر فرات این حدیث آمده است؛ با این تفاوت که این جمله در آن این‌گونه گزارش شده است: «پیامبر اکرمؐ سه روز را در حالی سپری کرد که نمی‌خورد، نمی‌آشامید، نمی‌شنوید و نمی‌دید و با زنان آمیزش نداشت. پس جبرئیل بر وی نازل شد... .»

۹۲۰ (۱۰) در کتاب طب الائمه نوشتهٔ فرزندان بسطام، گزارش شده که: «از امام صادقؑ دربارهٔ سورهٔ «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» سؤال شد که: آیا آن‌ها از قرآن است؟ امام صادقؑ در پاسخ فرمود:

«آن دو از قرآن است... [تا آنجا که فرمود] و آیا معنای این دو سوره و شأن نزول آن‌ها را می‌دانی؟ لبید بن عاصم (اعصم) یهودی پیامبر اکرمؐ را جادو کرد!

ابوبصیر به امامؑ گفت: آن جادو چه بود و با آن چه کرد؟

امام فرمود: آری! پیامبرؐ می‌پنداشت نزدیکی می‌کند، در حالی که چنین نمی‌کرد. می‌خواست به سوی در برود ولی آن را نمی‌دید و با دست لمس می‌کرد و جادو حق است و جادو جز بر چشم و آلت تناسلی مسلط نمی‌شود...»

۹۲۱ (۱۱) مستدرك ۱۰۸/۱۳: ابنا بسطام في طبّ الأئمّة عليهم السلام عن محمّد بن جعفر البرسي عن محمّد بن يحيى الأرمنيّ عن محمّد بن سنان عن **المفضّل** بن عمر عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام انّ جبرئيل أتى النبيّ صلى الله عليه وآله وقال يا محمّد قال لبّيك قال انّ فلاناً اليهودي سحرك وجعل السحر في بئر بني فلان وذكر القصّة.
۳۲۱۳۶

۹۲۲ (۱۲) **الخصال ۱۷۹، المعاني ۳۳۰**: حدّثنا أبوالعبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني (رضي الله عنه ـ خصال) قال حدّثنا أبومحمّد يحيى بن محمّد بن صاعد بمدينة السلام قال حدّثنا إبراهيم بن جميل[1] قال حدّثنا المعتمر بن سليمان قال قرأت على فضيل بن ميسرة عن أبي جرير انّ أبا بردة حدّثه عن **أبي موسى** الأشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثة لا يدخلون الجنّة مدمن خمر ومدمن سحر وقاطع رحم ومن مات مدمن خمر سقاه الله جلّ جلاله من نهر الغوطة قيل وما نهر الغوطة قال نهر يجري من فروج المومسات يؤذي أهل النّار ريحهنّ.
۳۲۱۳۷

۹۲۳ (۱۳) **تفسير فرات الكوفي ۶۱** ـ فرات قال حدّثني عبد الرّحمٰن بن محمّد بن الحسن التيمي البزّاز معنعناً عن أبي عبدالله عليه السلام عن أبيه عن جدّه قال خطب عليّ عليه السلام على منبر الكوفة وكان فيما قال والله انّي لديّان النّاس يوم الدّين وقسيم الجنّة والنّار لا يدخلها الداخل إلّا على أحد قسيمي وانّي الفاروق الأكبر وانّ جميع الرسل والملائكة والأرواح خلقوا لخلقنا ولقد أعطيت التّسع الّتي لم يسبقني إليها أحد علمت فصل الخطاب وبصرت سبيل الكتاب وادخل الىٰ السبحات[2] وعلمت علم المنايا والبلايا والقضايا وبي كمال الدّين وانا النّعمة الّتي انعمها اعلى خلقه كلّ ذٰلك من منّ الله به عليّ.
۳۲۱۳۸

و منّا الرّقيب على الخلق ونحن قسم الله وحجّته بين العباد إذ يقول الله ﴿إتَّقُوا اللهَ الَّذي تَسائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحامَ إِنَّ اللهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقيباً﴾ فنحن أهل بيت عصمنا الله من أن نكون فتّانين أو كذّابين أو ساحرين أو زيّافين[3] فمن كان فيه شيء من هٰذه الخصال فليس منّا ولا نحن منه انّا أهل بيت طهّرنا الله مِنْ كلّ نجس نحن الصادقون إذا نطقنا والعالمون إذا سئلنا.

---

۱. ازهر بن كميل ـ المعاني. ۲. وازجل الى السبحات ـ خ المخطوط.
۳. زنائين ـ ئل ـ زاف (يزف زيوفاً) الدراهم عليه: صارت مردودة عليه لغش فيها ـ زاف (يزف زيفاً): تبختر في مشيه ـ المنجد.

۹۲۱ (۱۱) **مفضل بن عمر** از **امام صادق**ﷺ روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان ﷺ فرمود: همانا جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای محمد!

پیامبرﷺ فرمود: لبیک!

جبرئیل گفت: فلان یهودی تو را افسون کرده است و آن را در چاه بنی فلان قرار داده است... و ماجرا را بازگو کرد.»

۹۲۲ (۱۲) **ابوموسی اشعری** روایت کرده که **پیامبر اکرم**ﷺ فرمود:

«سه گروه داخل بهشت نمی‌شوند: دائم الخمر، دائم السحر و قطع‌کنندهٔ صلهٔ رحم. هر کس در حالی که دائم الخمر است بمیرد، خداوند از نهر غوطه به او می‌نوشاند.

گفته شد: نهر غوطه چیست؟

پیامبرﷺ فرمود: آن نهری است که از فروج زنان روسپی جریان می‌یابد و از بوی خود، اهل دوزخ را می‌آزارد.»

۹۲۳ (۱۳) **عبدالرحمان بن محمد بن حسن تیمی بزاز** با واسطه از **امام صادق**ﷺ از پدرش از جدش روایت می‌کند، که امیر مؤمنان ﷺ بر فراز منبر کوفه سخنرانی کرد و در ضمن سخنانش فرمود: «به خدا سوگند! من حسابگر و پاداش دهندهٔ مردم ـ در روز پاداش و تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ هستم. هیچ‌کس وارد بهشت و دوزخ نمی‌گردد مگر بنا بر آنچه من تقسیم نموده‌ام. و به تحقیق، من فاروق اکبر [=بزرگ‌ترین جداکنندهٔ حق و باطل] هستم و همانا همهٔ پیامبران و فرشتگان و ارواح به خاطر آفرینش ما آفریده شده‌اند و به تحقیق به من نُه چیز عنایت شده که در آن‌ها هیچ‌کس بر من پیشی نگرفته است. فصل خطاب [=سخن جداکنندهٔ حق و باطل] به من آموزش داده شده است و به راه کتاب بینا شده‌ام و در میان ستارگان شناور در فضا وارد شده‌ام و علم مرگ‌ها و بلاها و داوری‌ها به من آموزش داده شده است. به وسیلهٔ من دین کامل گردید و من نعمتی هستم که خداوند به بندگانش عنایت فرمود. همهٔ این‌ها منت خداوند بر من است و مراقب بر خلق از ماست و ما قسمت و حجت خدا در میان بندگان هستیم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: از خدایی که به وسیلهٔ او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از [قطع پیوند با] خویشان پروا کنید، قطعاً خداوند مراقب شماست.

ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از این‌که فتنه‌گر یا دروغگو یا جادوگر یا متکبر و خودپسند باشیم، حفظ کرد. هر کس یکی از این ویژگی‌ها در وی باشد، از ما نیست و ما نیز از وی نیستیم. ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از هر نجاست و پلیدی پاک گردانید. ما هنگام سخن گفتن راستگو هستیم و هر گاه از ما سؤال شود، آگاه هستیم.

أعطانا الله عشر خصال لم تكن لأحد قبلنا ولا تكون لأحد بعدنا الحلم والعلم واللّب والنبوّة والشجاعة والسخاوة والصبر والعفاف والطهارة فنحن كلمة التقوىٰ وسبيل الهدى والمثل الأعلى والحجّة العظمىٰ والعروة الوثقىٰ والحقّ الّذى اقرّ الله به فما بعد الحقّ إلّا الضّلال فانّىٰ تصرفون.

٩٢٤ (١٤) فقيه ٢٨٢/٣: روى إسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام ٣٢١٣٩
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا مرأة سئلته أنّ لى زوجاً وبه علىّ غلظة وانّى صنعت شيئاً لاعطفه علىّ فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله افّ لكِ كدّرت البحار وكدّرت الطين ولعنتك الملائكة الأخيار وملائكة السماوات والأرض قال فصامت المرأة نهارها وقامت ليلها وحلقت رأسها ولبست المسوح[1] فبلغ ذلك النبىّ صلى الله عليه وآله فقال انّ ذلك لا يقبل منها. **الجعفريات** ١٠٠: بإسناده عن علىّ عليه السلام قال اقبلت امرأة الىٰ رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت يا رسول الله انّ لى زوجاً (وذكر نحوه إلّا انّ فيه (كفرت دينك) بدل قوله كدرت البحار وكدرت الطين.

٩٢٥ (١٥) مستدرك ١٠٩/١٣: القطب الرّاونديّ فى لبّ اللّباب عن النّبىّ صلى الله عليه وآله انّه قال انّ الله ٣٢١٤٠
يرحم عصاة اُمّتى فى اللّيلة المباركة بعدد شعور أغنام بنى كلب وربيعة ومضرّ فيغفر لهم إلّا ثمانية نفر المشرك والكاهن والسّاحر والعاقّ وآكل الرّبا ومدمن الخمر والزانى والماجن[2].

٩٢٦ (١٦) وفيه ١١٠: وروى انّه يخرج عنق من النّار فيقول أين من كذب على الله وأين من ٣٢١٤١
ضادّ الله وأين من استخفّ بالله فيقولون ومن هٰذه الأصناف الثلاثة فيقول من سحر فقد كذب على الله ومن صوّر التصاوير فقد ضادّ الله ومن تراءى فى عمله فقد استخفّ بالله.

٩٢٧ (١٧) العلل ٥٤٦: وروى انّ توبة الساحر أن يحلّ ولا يعقد. ٣٢١٤٢

٩٢٨ (١٨) طبّ الأئمّة عليهم السلام ١١٤: سهل بن محمّد بن سهل قال حدّثنا عبد ربّه بن محمّد بن ٣٢١٤٣
إبراهيم عن ابن أورمة عن ابن مسكان عن الحلبى قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن النُّشرة[3] للمسحور فقال ما كان أبي عليه السلام يرى به بأساً.

---

١. المسح واحد المسوح ويعبر عنه بالبلاس وهو كساء معروف.
٢. أى الّذى لا يبالى بما قال ولا ما قيل له ـ اللسان.
٣. النشرة: رقية يعالج بها المجنون أو المريض ـ المنجد.

خداوند ده ویژگی به ما عنایت فرمود که احدی پیش از ما و پس از ما از آن‌ها بهره‌مند نیست. آن ده ویژگی: بردباری، دانش، عقل، پیامبری، شجاعت، سخاوت، صبر، عفت و پاکی است. پس ما کلمهٔ تقوی و راه هدایت و مثال برتر و حجت بزرگ و دستگیرهٔ محکم و حقی که خداوند ثابت گردانیده هستیم. بنابراین پس از حق، جز گمراهی چه هست [یا چیزی نیست]؟ پس به کجا روی برمی‌تابید؟»

۹۲۴ (۱۴) اسماعیل بن مسلم از امام صادق﵇ از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند، که زنی به پیامبر اکرمﷺ گفت: «شوهرم با من تند و خشن است و من کاری کردم تا او را با خودم مهربان کنم.

پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود: اف بر تو! دریاها و خاک را تیره و کدر کردی و فرشتگان برگزیده و فرشتگان آسمان‌ها و زمین تو را لعنت کردند.

آن زن سرش را تراشید و لباس زبر و خشن پوشید و روزها به روزه‌داری و شب‌ها به عبادت پرداخت. وقتی این خبر به پیامبرﷺ رسید، فرمود: از او پذیرفته نیست!»

در کتاب جعفریات این حدیث را از حضرت علی﵇ از پیامبر اکرمﷺ گزارش کرده است با این تفاوت که به جای: «دریاها و خاک را تیره کردی»، آمده است: «به دینت کفر ورزیدی.»

۹۲۵ (۱۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «قطعاً در شب قدر، خداوند به تعداد موهای گوسفندان قبیلهٔ بنی کلب و ربیعه و مضر از گناهکاران امت مرا رحمت می‌کند و گناهان‌شان را می‌آمرزد مگر هشت گروه: مشرک، کاهن [= غیب‌گو]، جادوگر، عاق والدین، رباخوار، انسان دائم الخمر، زناکار و انسان پررو و بی‌حیایی که از آنچه می‌گوید و آنچه درباره‌اش گفته می‌شود، باکی ندارد.»

۹۲۶ (۱۶) روایت شده که [در روز قیامت] گردنی از آتش بیرون می‌آید و می‌گوید: «کجاست کسی که به خدا دروغ بست؟ کجاست کسی که با خداوند ضدیت و رقابت کرد؟ و کجاست کسی که خدا را سبک و کوچک شمرد؟

می‌گویند: این سه گروه چه کسانی هستند؟

می‌گوید: جادوگر به خدا دروغ بسته است و تصویرگر با خدا ضدیت و رقابت نموده است و ریاکار خداوند را کوچک شمرده است.»

۹۲۷ (۱۷) در کتاب علل الشرایع آمده است:

«روایت شده که توبهٔ جادوگر این است که بگشاید و نبندد.»

۹۲۸ (۱۸) حلبی می‌گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ دعانویسی برای افسون شده سؤال کردم. امام﵇ فرمود: پدرم آن را بی‌اشکال می‌دانست.»

۹۲۹
۲۲۱۴۴

(۱۹) الاحتجاج ۸۱/۲: (ومن سؤال الزنديق الّذي سأل أبا عبدالله عليه السلام عن مسائل كثيرة إلىٰ أن قال) فأخبرني عن السحر ما أصله وكيف يقدر الساحر لى ما يوصف من عجايبه وما يفعل قال عليه السلام انّ السحر على وجوه شتّى، وجه منها بمنزلة الطّبّ كما انّ الأطبّاء وضعوا لكلّ داء دواءً وكذلك علم السحر احتالوا لكلّ صحّة آفة ولكلّ عافية عاهة ولكلّ معنى حيلة ونوع آخر منه خطفة وسرعة ومخاريق وخفّة ونوع آخر ما يأخذ أولياء الشياطين عنهم قال فمن أين علم الشياطين السحر، قال من حيث عرف الأطبّاء الطبّ بعضه تجربة وبعضه علاج. قال فما تقول فى الملكين هاروت وماروت وما يقول النّاس بأنّهما يعلّمان النّاس السّحر، قال انّهما موضع ابتلاء وموقع[1] فتنة تسبيحهما اليوم لو فعل الإنسان كذا فكذا[2] لكان كذا وكذا ولو يعالج بكذا وكذا لكان[3] كذا. أصناف السحر فيتعلّمون منهما ما يخرج عنهما فيقولان لهم إنّما نحن فتنة فلا تأخذوا عنّا ما يضرّكم ولا ينفعكم.

قال أفيقدر الساحر أن يجعل الإنسان بسحره في صورة الكلب أو الحمار أو غير ذلك قال هو أعجز من ذلك وأضعف من أن يغيّر خلق الله انّ مَنْ أبطل ما ركّبه وصوّره وغيّره فهو شريك الله في خلقه تعالىٰ الله عن ذلك علوّاً كبيراً لو قدر الساحر على ما وصفت لدفع عن نفسه الهرم والآفة والأمراض ولنفى البياض من رأسه والفقر من ساحته وإنّ من أكبر السحر النميمة يفرّق بها بين المتحابّين ويجلب العداوة على المتصافين ويسفك بها الدّماء ويهدم بها الدور ويكشف بها الستور والنّمام أشرّ من وطأ الأرض بقدم وأقرب أقاويل السحر من الصواب انّه بمنزلة الطبّ.

انّ الساحر عالج الرّجل فامتنع من مجامعة النساء فجاء الطبيب فعالجه بغير ذلك العلاج فابرء. وتقدّم فى حديث وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله (۳) من باب (۴) انّ من منع الزكوة استحلالاً فليس بمؤمن من أبواب فضلها وفرضها ج ۹ قوله صلى الله عليه وآله يا عليّ كفر بالله العظيم من هذه الأمّة عشرة القتّات والساحر. وفى رواية عبد العظيم (۱۲) من باب (۱۱) ماورد فى بيان الكبائر من الذّنوب من أبواب جهاد النفس ج ۱۶ قوله عليه السلام أكبر الكبائر الاشراك بالله (الىٰ أن قال) والسحر لأنّ الله عزّ وجلّ يقول ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾.

---

۱. وموقف ـ خ. ۲. وكذا ـ خ. ۳. لصار ـ خ.

(۱۹) در کتاب الاحتجاج در ضمن پرسش‌های زندیق از امام صادق ﷺ آمده است: ۹۲۹

«مرد زندیق گفت: از جادوگری به من خبر ده که اصل آن چیست و چگونه جادوگر بر کارهای شگفت‌آوری که گفته می‌شود و انجام می‌دهد، قدرت دارد؟

امام ﷺ فرمود: جادوگری انواع گوناگونی دارد. یک نوع آن همانند علم پزشکی است، همان‌گونه که پزشکان برای هر دردی دارویی قرار داده‌اند به همین گونه جادوگری برای هر صحتی آفتی و برای هر تندرستی بیماری و برای هر معنایی حیله‌ای اندیشیده است؛ گونهٔ دیگر جادوگری شتاب و سرعت و نوعی بازی و سبکی است؛ نوع دیگر آن چیزهایی است که دوستان شیطان‌ها [جنیان] از آن‌ها می‌گیرند. مرد زندیق پرسید: شیطان‌ها [جنیان] از کجا جادوگری می‌دانند؟

امام ﷺ فرمود: از همان راهی که پزشکان، علم طب می‌دانند. بخشی از آن تجربه است و برخی مهارت و ممارست است.

زندیق گفت: دربارهٔ دو فرشته ـ هاروت و ماروت ـ و دربارهٔ سخن مردم که آن‌ها به مردم جادوگری آموزش دادند، چه می‌گویی؟

امام ﷺ فرمود: آن دو محل آزمایش وجایگاه فریفتن هستند. تسبیح آنان امروز این است: اگر انسان فلان کار را انجام دهد، فلان نتیجه را می‌گیرد. و اگر فلان چیز را به کارگیرد، فلان طور می‌شود و به همین صورت همهٔ گونه‌های جادوگری را ذکر می‌کنند، پس آنچه را می‌گویند مردم از آن‌ها می‌آموزند. آن‌گاه آن‌ها به مردم می‌گویند، همانا ما آزمایش هستیم، پس آنچه به زیان شماست و سودی به حال‌تان ندارد، از ما نیاموزید.

زندیق گفت: آیا جادوگر می‌تواند با جادوگری، شخصی را به شکل سگ یا الاغ یا حیوان دیگری درآورد؟

امام ﷺ فرمود: او ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از آن است که آفرینش خداوند را تغییر دهد. قطعاً کسی که ترکیب و تصویر و تغییراتی را که خداوند ایجاد کرده است باطل کند، شریک او در آفرینش خواهد بود. خداوند بسیار بزرگ‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن خواهد بود که شریکی داشته باشد. اگر جادوگر توان کارهایی را که گفتی داشته باشد، پیری، آفت و بیماری را از خود دور و از سفید شدن موهای سرش جلوگیری و فقر و تنگدستی را از خانه‌اش بیرون می‌کرد.

و به تحقیق از بزرگ‌ترین افسونگری، سخن‌چینی است که با آن میان دوستداران جدایی افکنده و میان دوستان مخلص و صمیمی دشمنی ایجاد و به وسیلهٔ آن خون‌ها ریخته می‌شود و خانه‌ها ویران می‌گردد و پرده‌ها برداشته می‌شود و سخن‌چین، بدترین کسی است که بر زمین گام برمی‌دارد.

صحیح‌ترین سخن دربارهٔ جادوگری این است که آن همانند پزشکی است. همانا بر اثر افسون، جادوگر، شخصی از آمیزش با زنان ناتوان می‌شود. آن‌گاه پزشک او را به شیوهٔ دیگری معالجه می‌کند و او بهبود می‌یابد.»

در حدیث سفارش‌های پیامبر ﷺ به علی ﷺ گذشت: «ای علی! ده گروه از این امت به خدای بزرگ کافر شدند: سخن‌چین و جادوگر... .»[۱]

در حدیث عبدالعظیم گذشت: «بزرگ‌ترین گناه کبیره شرک به خدا... و جادوگری است؛ زیرا خداوند ﷻ می‌فرماید: و قطعاً دانستند که هر کس آن را بخرد، در آخرت بهره و نصیبی ندارد.»[۲]

---

۱. باب ۴ باب‌های فضیلت زکات، حدیث ۳.

۲ و ۳. باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۲ و ۱۶.

وفي رواية العوالى (١٦) وكنز الفوائد قوله ما الكبائر قالﷺ هنّ تسع أعظمهنّ الشرك بالله والسحر. وفي رواية أبي هريرة (٢٣) قولهﷺ اجتنبوا السبع الموبقات قيل يا رسول الله وما هنّ قالﷺ الشرك بالله والسّحر. وفي رواية أبي خالد (٢٧) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ والذّنوب الّتي تظلم الهواء السحر والكهانة والإيمان بالنّجوم والتكذيب بالقَدَر.

وفي رواية يونس (٣٢) قوله ﷺ ملعون ملعون مصدّق بسحر. وفي رواية الدعائم (١٢) من باب (٣٤) انّه لا بأس بالرقية والعوذة من أبواب فضائل القرآن ج ١٩ قوله ونهىﷺ عن السحر ولاحظ سائر أحاديث الباب فانّ لها مناسبة بالمقام. وفي رواية أبي سعيد (١٩) و (٢٠) من باب (١١٢) قطيعة الرحم من أبواب العِشرة ج ٢٠ قولهﷺ لا يدخل الجنّة مؤمن بسحر. وفي رواية أبي سعيد (١١) من باب (١٣٣) تحريم النّميمة قوله ﷺ أربعة لا يدخلون الجنّة الكاهن. وفي غير واحد من أحاديث باب (١٠) ما ورد في أنواع السحت من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يدلّ على انّ أجر الكاهن سحت. وفي رواية نصر (٦) من باب (٢٠) تحريم كسب المغنّية قوله ﷺ والكاهن ملعون والساحر ملعون.

وفي أحاديث الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك. وفي رواية نهج البلاغه (٣٢) من هذا الباب قوله ﷺ المنجّم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النّار.

ويأتي في أحاديث الباب التالي ما يناسب ذلك. وفي غير واحد من أحاديث باب (٢) تحريم الميتة من أبواب الأطعمة ج ٢٨ ما يدلّ على حرمة السّحر. وفي أحاديث باب (١٢) انّ حدّ السّاحر القتل من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ ج ٣١ ما يدلّ على ذلك.

(٢٩)

باب حرمة العرافة والكهانة وحرمة تصديق العرّاف والكاهن والسّاحر وحكم القيافة

قال الله تعالى في سورة الطّور (٥٢): ٢٩: فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلاَ مَجْنُونٍ.
الحاقّة (٦٩): ٤٢: وَلاَ بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ.

در حدیث العوالی و کنز الفوائد از پیامبر اکرمﷺ در پاسخ به این پرسش که: گناهان کبیره کدام است؟ گذشت: «آن‌ها نُه تاست که بزرگ‌ترینشان شرک به خدا و جادوگری است.»[1]

در حدیث ابوهریره از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «از هفت گناه نابود کننده دوری کنید! گفته شد: ای رسول خداﷺ آن‌ها کدام است؟ فرمود: شرک به خدا و جادوگری.»[2]

و در حدیث ابوخالد گذشت: «و گناهانی که هوا را تاریک می‌کند، جادوگری و کهانت [= غیب‌گویی] و اعتقاد به نجوم و تکذیب قضا و قدر است.»[3]

و در حدیث یونس گذشت: «تصدیق‌کنندهٔ جادوگری، ملعون است! ملعون است!»[4]

و در حدیث دعائم الاسلام گذشت: «و پیامبر اکرمﷺ از جادوگری نهی کرد.»[5]

دیگر احادیث آن باب را نیز بنگر؛ زیرا با این بحث مناسبت دارد.

در حدیث ابوسعید از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «معتقد به جادوگری، وارد بهشت نمی‌شود.»[6]

و در حدیث دیگر ابوسعید از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «چهار گروه داخل بهشت نمی‌شوند که یکی از آنها کاهن [= غیب‌گو] است.»[7]

احادیث متعددی از باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، دلالت می‌کند که مزد کاهن نامشروع است.[8]

و در حدیث نصر گذشت: «و کاهن، ملعون است و جادوگر، ملعون است.»[9]

و در احادیث باب گذشته مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند و در روایت نهج البلاغه گذشت: «منجم، همانند کاهن و کاهن، مانند جادوگر و جادوگر، بسان کافر و کافر، در آتش است.»[10]

و در احادیث باب آیندهٔ مطالب مناسب با این بحث خواهد آمد و در احادیث متعددی از باب ۲ باب‌های خوراکی‌ها، مطالبی بر حرام بودن جادوگری دلالت می‌کند.

و در احادیث باب ۱۲ باب‌های حد محارب و مرتد، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲۹

حرمت فالگیری، غیب‌گویی، تصدیق فالگیر، غیب‌گو و ساحر و حکم قیافه‌شناسی

خداوند متعال می‌فرماید:

پس تذکر ده، تو به لطف پروردگارت کاهن و دیوانه نیستی[11].

و [قرآن] سخن کاهن نیست، چه بسیار اندک متذکر می‌شوید[12].

---

۲. باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۳.

۳ و ۶. باب ۱۲ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۲.

۵. باب ۳۴ باب‌های فضایل قرآن، حدیث ۱۲.

۶. باب ۱۱۲ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۹ و ۲۰.

۷. باب ۱۳۳ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۱.

۸. ۲۱۱/۲۲.

۹. ۲۴۱/۲۲ باب ۲۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۶ (۳۱۹۶۶).

۱۰. ۲۸۸/۲۲ باب ۲۷ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۳۲ (۳۲۱۲۴).

۱۱. طور ۲۹/۵۲.

۱۲. حاقة ۴۲/۶۹.

الجنّ (٧٢): ٨، ٩: وَأَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهُباً ❁ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً.

٩٣٠ ٣٢١٤٤ (١) **فقيه** ٣/٤، **أمالي الصّدوق** ٣٤٥: (في حديث مناهي النّبيّ ﷺ) بالإسناد المتقدّم ونهى ﷺ عن إتيان العرّاف[١] وقال من أتاه وصدّقه فقد برىء ممّا أنزل الله على محمّد ﷺ.

٩٣١ ٣٢١٤٥ (٢) **الدعائم** ٣٨٤/٢: عن عليّ انّه قال من جاء عرّافاً فسأله وصدّقه بما قال فقد كفر بما أنزل الله على محمّد ﷺ وكان يقول انّ كثيراً من الرّقىٰ وتعليق التّمائم شعبة من الإشراك.

٩٣٢ ٣٢١٤٦ (٣) **آخر السرائر** ٤٨١: (نقلاً من كتاب المشيخة تصنيف **الحسن بن محبوب السّرّاد** صاحب الرضا عليه آلاف التحية والثناء) الهيثم بن واقد قال قلت لأبى عبدالله ؑ إنّ عندنا بالجزيرة رجلاً ربّما أخبر من يأتيه يسأله عن الشيء يسرق أو شبه ذٰلك افنسأله فقال قال رسول الله ﷺ من مشى الىٰ ساحر أو كاهن أو كذّاب فصدّقه بما يقول فقد كفر بما انزل الله من كتاب.

٩٣٣ ٣٢١٤٧ (٤) **مستدرك** ١١٢/١٣: القطب الرّاوندي فى لبّ اللّباب عن النبيّ ﷺ قال من صدّق كاهناً فقد كفر بما أُنزل على محمّد ﷺ.

٩٣٤ ٣٢١٤٨ (٥) **الخصال** ١٩: حدّثنا أبى ؓ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أبى عمير عن عليّ بن أبى حمزة عن أبى بصير عن أبى عبدالله ؑ قال من تكهّن أو تُكِهّن له فقد برىء من دين محمّد ﷺ قلت فالقافة قال ما أحبّ أن تأتيهم وقلّ ما يقولون شيئاً إلّا كان قريباً ممّا يقولون وقال القيافة فضلة من النبوّة ذهبت فى النّاس.

٩٣٥ ٣٢١٤٩ (٦) **مستدرك** ١١١/١٣: جعفر بن أحمد القمى فى كتاب المانعات عن عطيّة عن أبى سعيد قال قال رسول الله ﷺ لا يدخل الجنّة عاقّ ولا منّان ولا ديّوث ولا كاهن ومن المشى الىٰ كاهن فصدّقه بما يقول فقد برىء ممّا أنزل الله علىٰ محمّد ﷺ الخبر.

٩٣٦ ٣٢١٥٠ (٧) **مستدرك** ١١١/١٣: كتاب درست ابن أبى منصور عن ابن مسكان وحديد رفعاه إلى أميرالمؤمنين ؑ قال انّ الله أوحىٰ إلى نبيّ في نبوّته أخبر قومك أنّهم قد استخفّوا بطاعتي وانتهكوا معصيتي إلى أن قال وخبّر قومك أنّه ليس منّي من تَكَهَّنَ أو تُكُهِّنَ له أو سحر أو تسحّر له الخبر.

---

١. العرّاف: الكاهن وفي الحديث من أتى عرّافاً أو كاهناً فقد كفر بما أنزل على محمد ﷺ أراد بالعرّاف المنجم أو الحازى يدّعى علم الغيب ـ اللّسان.

و ما آسمان را جستجو کردیم، پس آن را پر از نگهبانان نیرومند و شهاب‌ها یافتیم. و همانا در گذشته ما در مکان‌هایی از آسمان برای شنیدن می‌نشستیم، ولی اکنون هر کس گوش فرادهد، شهابی در کمین خود می‌یابد[1].

۹۳۰ (۱) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «و پیامبر ﷺ از رفتن نزد عرّاف [=منجم و پیشگو] نهی کرد و فرمود:

هر کس نزد وی برود و او را راستگو انگارد، قطعاً از آنچه خداوند بر محمد ﷺ فرستاده، بیزاری جسته است.»

۹۳۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی ؑ روایت شده که فرمود:

«هر کس نزد عرّاف [=منجم و پیشگو] رود و از او پرسش نماید و او را در آنچه می‌گوید راستگو انگارد، قطعاً به آنچه خداوند بر محمد ﷺ فروفرستاده، کافر گردیده است.

و آن حضرت پیوسته می‌فرمود: همانا بسیاری از رقیه‌ها [=نوشته‌های شفابخش] و آویختن مهره‌ها و چیزهای دیگر، شعبه‌ای از شرک است.»

۹۳۲ (۳) هیثم بن واقد می‌گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: در جزیره نزد ما مردی است که گاهی دربارهٔ چیزهای دزدی شده و مانند آن از وی سؤال می‌شود. آیا ما نیز از او سؤال کنیم؟

امام ؑ گفت: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس نزد جادوگر یا کاهن [=غیب‌گو] یا بسیار دروغگو رود، آن‌گاه او را در آنچه می‌گوید راستگو انگارد، قطعاً به تمام کتاب‌هایی که خداوند فرو فرستاده، کافر شده است.»

۹۳۳ (۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: «هر کس کاهنی [=غیب‌گویی] را راستگو انگارد، قطعاً به آنچه بر محمد ﷺ نازل گردیده، کافر شده است.»

۹۳۴ (۵) ابوبصیر از امام صادق ؑ روایت می‌کند، که فرمود:

«هر کس غیب‌گویی کند یا برایش غیب‌گویی شود، به تحقیق از آیین محمد ﷺ بیزاری جسته است.

ابوبصیر گفت: قیافه‌شناسی چطور؟

امام ؑ فرمود: دوست ندارم نزد آنان روی! و بیشتر گفته‌های آنان نزدیک به کهانت است.

و فرمود: قیافه‌شناسی، ته‌مانده‌ای از پیامبری است که به میان مردم راه یافته است.»

۹۳۵ (۶) ابوسعید از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ عاق پدر و مادر، بسیار منت‌گزار، دیوث و کاهنی وارد بهشت نمی‌شود و هر کس نزد کاهنی رود و او را در سخنانش راستگو انگارد، به تحقیق از آنچه خداوند بر محمد ﷺ فرستاده، بیزاری جسته است...»

۹۳۶ (۷) ابن مسکان و حدید با واسطه از امیر مؤمنان ؑ روایت می‌کنند که فرمود: «همانا خداوند به پیامبری - در زمان پیامبری‌اش - وحی فرستاد: قوم خویش را آگاه کن که آنان اطاعت مرا سبک شمرده‌اند و زشتی مخالفت با مرا زدودند... و قومت را آگاه کن که از من نیست، هر کس غیب‌گویی کند یا برایش غیب‌گویی کنند، جادوگری کند یا برای او جادوگری شود...».

---

۱. جن ۷۲/ ۸-۹.

۹۳۷ ۲۲۱۵۱ (۸) **مستدرك ۱۱۱/۱۳**: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمي عن عبدالله بن طلحة عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث انّه عدّ من السحت أجر الكاهن الخبر.

۹۳۸ ۲۲۱۵۲ (۹) **مستدرك ۱۱۰/۱۳**: **الجعفريّات** بإسناده عن **عليّ** عليه السلام انّه قال لابدّ من العريف والعريف في النّار ولابدّ من الإمر (أ ـ خ)ة برّة كانت أو فاجرة.

۹۳۹ ۲۲۱۵۳ (۱۰) **نهج البلاغه ۱۱۲۴/۲**: عن **نوف البكالي** قال رأيت أميرالمؤمنين عليه السلام ذات ليلة وقد خرج من فراشه فنظر إلى النجوم فقال يا نوف أراقد أنت أم رامق (إلىٰ أن قال) يا نوف إنّ داود عليه السلام قام في مثل هذه الساعة من الليل فقال إنّها ساعة لا يدعو فيها عبد إلّا استجيب له إلّا أن يكون عشّاراً أو عَريفاً أو شُرطيّاً الخبر.

۹۴۰ ۲۲۱۵۴ (۱۱) **رجال الكشّي ۲۰۳**: حمدويه وإبراهيم قالا حدّثنا أيّوب بن نوح قال أخبرنا حنّان[1] عن **عقبة بن بشير الأسدى**[2] قال دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له انّي من الحسب الضخم من قومي وإنّ قومي كان لهم عَريف فهلك فأرادوا أن يعرّفوني عليهم فماترى لي قال فقال أبو جعفر عليه السلام تَمُنّ علينا بحسبك انّ الله تعالىٰ رفع بالايمان من كان النّاس سمّوه وضيعاً إذا كان مؤمناً ووضع بالكفر من كان (النّاس ـ خ) يسمّونه شريفاً إذا كان كافراً فليس لأحد علىٰ أحد فضل إلّا بتقوى الله وأمّا قولك انّ قومي كان لهم عريف فهلك فأرادوا أن يعرّفوني عليهم فإن كنت تكره الجنّة وتبغضها فتعرّف على قومك يأخذ سلطان جائر بامرىء مسلم يسفك دمه فتشركهم في دمه وعسى أن لا تنال من دنياهم شيئاً.

۹۴۱ ۲۲۱۵۵ (۱۲) **الدعائم ۱۴۲/۲**: عن **عليّ** عليه السلام انّه قال كنّا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ذا ليلة إذْرُمِيَ نَجْمٌ فاستضاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله للقوم ما كنتم تقولون في وقت الجاهليّة إذا رأيتم مثل هذا قالوا كنّا نقول مات عظيم وولد عظيم فقال فإنّه لا يرمى بها لموت أحد ولا لحياة أحد ولكنّ ربّنا إذا قضى أمراً سبّح حَمَلة العرش فقالوا قضى ربّنا بكذا فيسمع ذلك أهل السماء الّتي تليهم فيقولون ذلك حتّى يبلغ ذلك أهل سماء الدنيا فَتَسْتَرِقُ الشياطين السمع فربّما اعتلقوا[3] شيئاً

---

۱. في بعض النُسخ جابر بن، أو حنّان بن.
۲. في المستدرك أيّوب بن نوح (عن حنّان ـ خ) عن عقبة بن بشير الأسدي.
۳. أي أصابوا شيئاً ـ اعتلقوا ـ خ اعلقوا ـ خ.

۹۳۷ (۸) عبدالله بن طلحه در ضمن حدیثی از امام صادق﵇ مزد کاهن را به عنوان یکی از درآمدهای حرام برمی‌شمارد.

۹۳۸ (۹) در کتاب جعفریات از علی﵇ روایت شده که فرمود:

«گریزی از عریف [=مامور اطلاعاتی حکومت] نیست و عریف در آتش است و گریزی از حاکم و امیر ـ نیکوکار یا تبهکار ـ نیست.»

۹۳۹ (۱۰) در نهج البلاغه از نوف بکالی گزارش شده که گفت:

«در یک شب امیر مؤمنان﵇ را دیدم که از رختخوابش خارج شد و به ستارگان نگریست. آن‌گاه فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟... ای نوف، همانا داود در مثل چنین ساعتی از شب برخاست و گفت: این زمانی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند مگر آن‌که دعایش اجابت می‌شود بجز؛ مامور دریافت مالیات یا مامور اطلاعاتی یا پاسبان ...»

۹۴۰ (۱۱) عقبه بن بشیر اسدی می‌گوید: «نزد امام باقر﵇ رفتم و به وی گفتم: من از اشراف و بزرگان قوم خویش هستم. عریف و نمایندهٔ حکومت در میان قوم ما فوت کرده است و آن‌ها می‌خواهند مرا به عنوان عریف و نماینده انتخاب کنند. نظر شما در این باره چیست؟

امام﵇ فرمود: به خاطر حَسَب و نسب خویش بر ما منت می‌گزاری. همانا خداوند اشخاص پست و فرومایه را در نظر مردم به وسیلهٔ ایمان بالا برد و اشخاص شریف را در نظر مردم به وسیلهٔ کفر به زیر آورد. پس احدی بر احدی برتری ندارد مگر با رعایت تقوای الهی. و این‌که گفتی مامور اطلاعاتی و نمایندهٔ حکومت در میان قوم من فوت کرده و آن‌ها می‌خواهند مرا به عنوان عریف و نماینده برگزینند، پس اگر بهشت برای تو ناخوشآیند است و با آن دشمنی داری، این کار را بپذیر. حاکم ستمگر، شخص مسلمانی را دستگیر می‌کند و خونش را می‌ریزد و تو هم در ریختن خون وی با آن‌ها شریک هستی و چه بسا از دنیای آن‌ها چیزی به تو نرسد.»

۹۴۱ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی﵇ گزارش نموده که گفت: «یک شب همراه پیامبر اکرمﷺ بودیم که ناگاه ستاره‌ای طلوع و [آسمان را] روشن کرد. پیامبر اکرمﷺ به یارانش گفت: در زمان جاهلیت وقتی نظیر این حادثه اتفاق می‌افتاد، شما چه می‌گفتید؟

آنان گفتند: ما می‌گفتیم یکی از بزرگان مُرد یا بزرگی متولد گردید!

پیامبرﷺ فرمود: به خاطر مرگ و زندگی کسی، ستاره طلوع نمی‌کند بلکه هر گاه پروردگار ما کاری انجام دهد، حاملان عرش تسبیح می‌گویند و می‌گویند: پروردگار ما چنین حکمی کرد. این سخن به گوش اهل آسمان مجاور آنان می‌رسد. آن‌ها نیز آن را تکرار می‌کنند تا به اهل آسمان این دنیا می‌رسد. پس شیطان‌ها استراق سمع می‌کنند و گاهی مقداری از آن را می‌فهمند و به کاهنان و غیب‌گویان منتقل می‌کنند. آنان نیز آن را کم و زیاد می‌کنند. به همین دلیل گاهی کاهنان واقعیت را می‌گویند و گاهی نیز اشتباه می‌کنند. سپس خداوند به وسیلهٔ این ستارگان آسمان را حفظ کرد و

فأتوا به الكَهَنة فيزيدون وينقصون فتخطىء الكَهَنة وتصيب ثمّ إنّ الله منع السماء بهذه النجوم فانقطعت الكهانة فلا كهانة وتلا قول الله ﷻ ﴿إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ وقوله جلّ ثناءه ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾.

(١٣) **الإحتجاج ٨١/٢**: من سؤال الزنديق الّذي سأل أبا عبدالله ؑ عن مسائل كثيرة (إلىٰ أن قال) فمن أين أصل الكهانة، ومن أين يخبر النّاس بما يحدث قال انّ الكهانة كانت في الجاهليّة في كلّ حين فترة من الرّسل. ٩٤٢ ٢٢١٥٦

كان الكاهن بمنزلة الحاكم يحتكمون إليه فيما يشتبه عليهم من الأمور بينهم فيخبرهم عن أشياء[١] تحدث وذلك من وجوه شتّىٰ فراسة العين وذكاء القلب ووسوسة النّفس وفتنة الروح، مع قذف في قلبه لأنّ ما يحدث في الأرض من الحوادث الظّاهرة، فذلك يعلم الشيطان ويؤدّيه إلى الكاهن ويخبره بما يحدث (في الأرض من الحوادث و ـ خ) في المنازل والأطراف وأمّا أخبار السماء فانّ الشياطين كانت تقعد مقاعد استراق السمع إذ ذاك وهي لا تحجب ولا ترجم بالنّجوم وإنّما منعت من إستراق السّمع لئلّا يقع في الأرض سبب يشاكل الوحي من خبر السماء ويلبس على أهل الأرض ما جاءهم عن الله لإثبات الحجّة ونفي الشبهة.

وكان الشيطان يسترق الكلمة الواحدة من خبر السماء بما يحدث من الله في خلقه فيختطفها ثمّ يهبط بها إلى الأرض فيقذفها إلى الكاهن فإذا قد زاد كلمات من عنده فيخلط الحقّ بالباطل فما أصاب الكاهن من خبر ممّا كان يخبر به فهو ما أدّاه إليه الشيطان[٢] ممّا سمعه وما أخطأ فيه فهو من باطل ما زاد فهي فمذ[٣] منعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة واليوم إنّما تؤدّي الشياطين إلىٰ كهّانها أخباراً للنّاس ممّا[٤] يتحدّثون به وما يحدثونه.

والشياطين تؤدّي إلى الشياطين ما يحدث في البعد من الحوادث من سارق سرق ومن قاتل قتل ومن غائب غاب وهم بمنزلة [أمثال] النّاس أيضاً صدوق وكذوب.

---

١. بأشياء ـ خ. ٢. شيطانه ـ خ. ٣. فمنذ ـ خ.
٤. بما ـ خ.

کهانت پایان یافت. پس کهانت و غیب‌گویی وجود ندارد. آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

مگر کسی که استراق سمع کند، که شهاب آشکاری او را تعقیب می‌کند. و همچنین این آیه را تلاوت فرمود: و همانا ما در مکان‌هایی از آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم، ولی هر کس اکنون گوش فرادهد، شهابی آماده و در کمین خود می‌یابد.»

(۱۳) در کتاب الاحتجاج در ضمن پرسش‌های مرد زندیقی از امام صادق ؑ آمده است: ۹۴۲

«زندیق پرسید: اصل و ریشهٔ کهانت از کجاست؟ و از کجا از آینده به مردم خبر داده می‌شود؟

امام فرمود: در جاهلیت در دوران فترت پیامبران، کهانت پدید می‌آمد. کاهن به منزلهٔ داور و قاضی بود که مردم اموری را که در میان‌شان اشتباه می‌شد [و در آن‌ها اختلاف نظر داشتند] به وی مراجعه می‌کردند و او از حوادث آینده به آن‌ها خبر می‌داد. این کار از راه‌های گوناگونی انجام می‌گرفت؛ تیزبینی چشم، سرعت انتقال، تیزهوشی، وسوسهٔ نفس و بلاها و ریاضت‌های روح همراه با القائات قلبی. برای این‌که شیطان به حوادث آشکار در زمین آگاه است و آن‌ها را به کاهن گزارش می‌دهد و به او می‌گوید در زمین - در خانه‌ها و اطراف آن - چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد. ولی دربارهٔ اخبار آسمانی، شیطان‌ها در مکان‌های استراق سمع می‌نشستند؛ زیرا در آن زمان‌ها از آنان جلوگیری نمی‌شد و به وسیلهٔ ستارگان رانده نمی‌شدند و تنها از استراق سمع آن‌ها جلوگیری می‌شد تا در زمین راهی به اخبار آسمانی نظیر وحی تحقق نیابد و آنچه از جانب خدا برای اثبات حجت [و نبوت] و برطرف کردن شبهات به سوی اهل زمین آمده است، برای آنان اشتباه نگردد.

و شیطان [گاهی] یک کلمه از خبرهای آسمانی دربارهٔ حوادثی که خداوند اراده کرده در میان آفریده‌ها و مخلوقاتش پدید آورد، می‌شنید، آن‌گاه آن را به سرعت می‌ربود، به زمین می‌آورد و به کاهن القا می‌کرد. وی نیز کلماتی از جانب خود بر آن‌ها می‌افزود و حق و باطل را در هم می‌آمیخت. پس آن خبرهای کاهن که مطابق با حق است، از آن خبرهایی است که شیطان شنیده و به وی رسانده است و آنچه را در آن به خطا و اشتباه می‌رفت، باطلی است که خود بر آن افزوده است. آن‌گاه از زمانی که شیطان‌ها از استراق سمع جلوگیری شدند، کهانت و غیب‌گویی پایان یافت. و امروز شیطان‌ها اخباری که مردم در میان خود گفتگو می‌کنند و به هم می‌گویند، به کاهنان خود می‌رسانند.

و شیطان‌ها اخبار حوادث دوردست را به یکدیگر می‌رسانند؛ مثل خبر دزدی، قتل و پنهان شدن. و آن‌ها همانند مردم، راستگو و دروغگو هستند.»

وتقدّم في رواية الدعائم (١٢) من باب (٣٤) انّه لا بأس بالرقية والعوذة من أبواب فضائل القرآن ج ١٩ قوله ﷺ ونهى‌ﷺ عن التمائم والتول (إلىٰ أن قال‌ﷺ) والتول ما يتحبّب به النساء إلىٰ أزواجهنّ كالكهانة وأشباهها ونهى‌ﷺ عن السحر. وفي رواية أبي سعيد (١١) من باب (١٣٣) تحريم النميمة من أبواب العشرة ج ٢٠ قوله ﷺ أربعة لا يدخلون الجنّة الكاهن. وفى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام ج ٢٢ ما يدلّ على ذلك.

وفى رواية الجعفريّات (١١) من باب (١٠) ماورد فى أنواع السحت قوله ﷺ من السحت أجر الكاهن وأجر القائف. وفى رواية نوف (٨) من باب (٢١) تحريم إستعمال الملاهى قوله ﷺ يا نوف إيّاك أن تكون عريفاً أو صاحب عرطبة وهى الطنبور أو صاحب كوبة وهو الطبل فإنّ نبىّ الله‌ﷺ خرج ذات ليلة فنظر الىٰ السماء فقال إنّها الساعة الّتى لا تردّ فيها دعوة إلّا دعوة عريف أو صاحب عرطبة أو صاحب كوبة (وفى نقل أمالى المفيد ما يقرب ذلك).
ولاحظ باب (٢٧) ماورد فى تعلّم النجوم وباب (٢٨) تحريم تعلّم السحر.

(٣٠)

باب ما ينبغي تعلّمه وتعليمه من العلوم وما لاينبغي

قال الله تعالى فى سورة البقرة (٢): ١٢٩: رَبَّنا وَابْعَثْ فِيهِم رَسُولاً مِنهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

آل عمران (٣): ٧٩، ١٦٤: وَلٰكِنْ كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَبِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

المائدة (٥): ١١٠: وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْراةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي الآية.

الجمعة (٦٢): ٢: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

در حدیث دعائم الاسلام گذشت: «و پیامبر اکرمﷺ از تمیمه‌ها[۱] و تول نهی کرد... و تول آن چیزی است که با آن زنان خود را محبوب همسران‌شان می‌گردانند؛ مثل کهانت و مانند آن و از جادوگری [نیز] نهی کرد.»[۲]

در حدیث ابوسعید از پیامبر اکرمﷺ گذشت: «چهار گروه داخل بهشت نمی‌شوند: کاهن [=پیشگو]... .»[۳]

و در حدیث تحف العقول مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.[۴]

و در حدیث جعفریات این سخن گذشت: «مزد کاهن [=پیشگو] و مزد قیافه‌شناس نامشروع است.»[۵]

و در حدیث نوف از امیرمؤمنان ﷺ گذشت: «ای نوف! بپرهیز از این‌که نمایندهٔ حکومت در میان مردم [مأمور اطلاعاتی] یا طنبورنواز یا طبل‌نواز باشی؛ زیرا پیامبر خداﷺ شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست، آن‌گاه فرمود: این زمانی است که در آن دعایی بدون پاسخ نمی‌ماند، مگر دعای نمایندهٔ حکومت یا طنبورنواز یا طبل‌زن.»[۶]

در گزارش مفید نیز شبیه آن آمده است.

و احادیث باب ۲۷ و ۲۸ باب‌های کسب‌های روا و ناروا را [نیز] بنگر.

باب ۳۰

آنچه از علوم، سزاوار آموزش و فراگیری است

خداوند متعال می‌فرماید:

پروردگارا! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیه‌های تو را بر ایشان تلاوت کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاک گرداند به درستی که تو خود عزیز و حکیم هستی.[۷]

ولی به خاطر آن‌که کتاب را آموزش می‌دادید و درس می‌خواندید، تربیت‌کننده باشید.[۸]

به تحقیق خداوند بر مؤمنان منت نهاد زمانی که در میان آنان از خودشان پیامبری برانگیخت تا آیه‌هایش را برای آنان تلاوت کند و آن‌ها را پرورش دهد و به ایشان کتاب و حکمت آموزش دهد و به تحقیق آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند.[۹]

و [به یاد آور] زمانی را که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل یاد دادم و زمانی را که با اجازه من از گِل شبیه پرنده می‌آفریدی... .[۱۰]

او کسی است که در میان بی‌سوادان پیامبری از خودشان فرستاد تا آیه‌هایش را برای آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت به آن‌ها یاد دهد و به تحقیق آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند.[۱۱]

---

۱. مهره‌هایی که برای دفع چشم‌زخم به گردن می‌آویزند.

۲. باب ۳۴ باب‌های فضائل قرآن، حدیث ۱۲.

۳. باب ۱۳۳ باب‌های معاشرت، حدیث ۱۱.

۴. ۱۸۶/۲۲ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

۵. ۲۱۴/۲۲ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲ (۳۱۸۶۱).

۶. ۲۴۶/۲۲ باب ۲۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۸ (۳۱۹۸۴).

۷. بقره ۱۲۹/۲.

۸. آل عمران ۷۹/۳.

۹. آل عمران ۱۶۴/۳.

۱۰. مائده ۱۱۰/۵.

۱۱. جمعه ۲/۶۲.

۹۴۳ ۲۲۱۵۶ (۱) كافي ۱/۳۲: محمّد بن الحسن وعليّ بن محمّد عن سهل بن زياد عن محمّد بن عيسى عن عبيد الله بن عبدالله الدهقان عن درست الواسطي عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجل فقال ما هٰذا فقيل علّامة فقال وما العلّامة فقالوا له اعلم النّاس بأنساب العرب ووقايعها وأيّام الجاهليّة والأشعار العربيّة قال فقال النّبيّ صلى الله عليه وآله ذاك علم لا يضرّ من جهله ولا ينفع من علمه ثمّ قال النّبيّ صلى الله عليه وآله إنّما العلم ثلاثة آيةٌ محكمة أو فريضة عادلة أو سنّة قائمة وما خلاهنّ فهو فضل. آخر السرائر ٤٨٩: وممّا استطرفناه من كتاب جعفر بن محمّد بن سنان الدهقان - جعفر بن محمّد قال حدّثني عبدالله عن درست ابن أبي منصور عن عبد الحميد بن أبي العلا عن أبي ابراهيم عليه السلام نحوه الىٰ قوله ولا ينفع من علمه.

۹۴۴ ۲۲۱۵۷ (۲) المعاني ٤٦، أمالي الصّدوق ٢٦١: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رضي الله عنه - معاني) قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار قال حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب وأحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عليّ بن اسباط عن الحسن بن زيد[1] قال حدّثني محمّد بن سالم عن الأصبغ بن نباتة قال قال أمير المؤمنين عليه السلام سئل عثمان بن عفّان رسول الله صلى الله عليه وآله عن[2] تفسير أبجد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلّموا تفسير أَبْجَدْ فانّ فيه الأعاجيب كلّها ويل لعالم جهل تفسيره فقيل يا رسول الله (و - معاني) ما تفسير أَبْجَدْ.

قال صلى الله عليه وآله امّا الألف فآلاء الله حرف من أسمائه وامّا الباء فبهجة الله وامّا الجيم فجنّة الله وجلال الله وجماله وأمّا الدال فدين الله وأمّا هوّز فالهاء هاء الهاوية فويل لمن هوى في النّار وأمّا الواو فويل لأهل النّار وأمّا الزّاء فزاوية في النّار فنعوذ بالله ممّا في الزّاوية يعني زوايا جهنّم وأمّا حُطّي فالحاء حطوط الخطايا عن المستغفرين في لَيلة القَدْر وما نزل به جبرئيل مع الملائكة الىٰ مطلع الفجر وأمّا الطّاء فطوبى لهم وحسن مآب وهي شجرة غرسها الله عزّ وجلّ ونفخ فيها من روحه وانّ اغصانها لترى من وراء سور الجنّة تنبت بالحليّ والحُلل متدلّية على أفواههم وأمّا الياء فيد الله فوق خلقه (باسطة - معاني) سبحانه وتعالى عمّا يشركون وأمّا كَلِمُنْ فالكاف كلام الله لاتبديل لكلمات الله ولن تجد من دونه ملتحداً وأمّا اللّام فإلمام

---

۱. الحسن بن يزيد - خ معاني. ۲. فقال يا رسول الله ما تفسير أبجد - أمالي.

۹۴۳ (۱) **ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی بن جعفر** روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم روزی پس از ورود به مسجد مشاهده کرد گروهی گرد مردی حلقه زده‌اند. پرسید: این چیست؟

گفتند: علامه است.

پیامبر اکرم پرسید: [در چه موضوعی] علامه است؟

گفتند: آگاه‌ترین مردم است به نسب‌های اعراب و حوادث مربوط به آنان و روزهای [تاریخی] دوران جاهلیت و اشعار عربی.

پیامبر اکرم فرمود: آن دانشی است که بی‌خبر از آن زیان نمی‌کند و آگاه از آن سود نمی‌برد. آن‌گاه فرمود: همانا علم منحصراً سه چیز است: نشانهٔ قرص و استوار [که مربوط به اعتقادات است که بر براهین و ادلّهٔ قطعی عقلی استوار است]، واجب متعادل [که مربوط به اخلاق است که بر تعادل قوا استوار است به گونه‌ای که هر قوّه‌ای حقّش داده شود تا نه محروم بماند و نه زیاده بر حقّش داده شود] و روش عملی بر پا ایستاده [که مربوط به اعمال است][1] و غیر از این‌ها فضیلت است.»

این حدیث بدون جمله اخیر، در کتاب السرائر نیز آمده است.

۹۴۴ (۲) **اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان** روایت می‌کند که عثمان بن عفان از پیامبر اکرم دربارهٔ تفسیر ابجد پرسید. پیامبر اکرم فرمود: «تفسیر ابجد را بیاموزید که همه شگفتی‌ها در آن است. وای بر دانشمندی که از تفسیر آن بی‌خبر باشد!

گفته شد: ای رسول خدا تفسیر ابجد چیست؟

پیامبر اکرم فرمود: اما «ابجد»؛ «الف» نعمت‌های خداست، حرفی از نام‌های خدا؛ «ب» زیبایی خداست؛ «جیم» بهشت خدا و جلال و جمال خداست؛ «دال» دین خداست؛ اما «هوز» پس «ه» دوزخ و هاویه است و وای بر آن کس که در آتش سقوط کند! و «واو» پس وای بر اهل آتش و «ز» گوشه و زاویه‌ای در آتش است، پس پناه می‌بریم از آنچه در گوشه‌هاست؛ یعنی گوشه‌های دوزخ؛ اما «حطی»؛ پس «ح» ریزش گناهان از استغفارکنندگان در شب قدر است و آنچه جبرئیل همراه فرشتگان تا طلوع فجر فرو می‌آورد؛ «ط» پس خوشا به حال آنان و بازگشت نیکو بر آن‌هاست. و طوبی درختی است که خداوند آن را نشانده و از روح خود در

---

۱. انسان دارای سه لایهٔ وجودی است که هر یک از این سه علم به یکی از آنها مربوط می‌شود:

۱ـ عقل که کارش اندیشیدن و تشخیص و تمیز دادن حق از باطل و خوب از بد است که «آیة محکمة» به آن اشاره دارد.

۲ـ دل که مرکز محبّت و نفرت است و گرایش‌ها و تمایلات، از آن سرچشمه می‌گیرد که علم اخلاق متکفّل اصلاح آن است و «فریضة عادلة» به آن اشاره می‌کند؛ زیرا فریضه به معنای سهمیهٔ تعیین یافته است و هر قوّه‌ای از قوای انسانی مثل قوّهٔ شهویّه و قوّهٔ غضبیّه تقاضایی دارد که اگر بجا و متعادل سهمش پرداخت گردد، اخلاق تعدیل یافته و ثمره‌اش تکامل انسان است، چنان‌چه خدا فرموده است: «وَآتِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّه» حق هر مستحقّی را به او بده و سخن پیامبر: «وفريضةٌ عادلة» به آن اشاره دارد و اگر فریضه به معنای واجب آمده به خاطر این است که اندازه و همهٔ اجزا و ابعادش از نظر زمان و مکان و غیره از طرف شارع تعیین شده است. همانند همهٔ واجبات.

۳ـ اعضا و جوارح که همچون قوّهٔ مجریه اجراکنندهٔ فرامین دل هستند که در سخن پیامبر از آن به «سنّة قائمة» تعبیر شده است و سنّت به معنای شیوهٔ عملی است و قائمه به معنای سرپا و ایستاده است که اگر سنّتی در عمل، اجرا نشود، آن سنّت می‌خوابد، بلکه می‌میرد و با عمل است که سنّت، زنده و قائم می‌شود. و از همین روست که خداوند دربارهٔ نماز که یک وظیفهٔ عملی است، فرموده: «أقيموا الصلاة»؛ نماز را به پا دارید.

أهل الجنّة بينهم في الزيارة والتحيّة والسلام وتلاوم أهل النّار فيما بينهم **وأمّا** الميم فملك الله الّذى لا يزول ودوام الله الّذى لا يفنى **وأمّا** النون فنون والقلم وما يسطرون والقلم[1] قلم من نور وكتاب من نور في لوح محفوظ يشهده المقرّبون وكفى بالله شهيداً **وأمّا** سعفص فالصاد صاع بصاعٍ وفصّ بفصّ يعنى الجزاء بالجزاء وكما تدين تدان انّ الله لا يريد ظلماً للعباد **وأمّا** قَرَشَتْ يعنى قرشهم فحشرهم ونشرهم الى يوم القيامة فقضى بينهم بالحقّ وهم لا يظلمون ـ **المعانى** حدّثنا بهذا الحديث أبو عبدالله بن [أبى] حامد قال أخبرنا أبو نصر أحمد بن محمّد بن يزيد بن عبد الرّحمٰن البخارى ببخارا قال حدّثنا أحمد بن أحمد بن يعقوب بن أخي سهل بن يعقوب البزّاز قال حدّثنا اسحاق بن حمزة قال حدّثنا أبو أحمد عيسى بن موسى النجّار عن محمّد بن زياد السكرىّ عن الفرات بن سليمان (سلمان ـ خ ل) عن أبان عن أنس قال قال رسول الله ﷺ تعلّموا تفسير أبى جاد فانّ فيه الأعاجيب كلّها وذكر الحديث مثله سواء حرفاً بحرف.

٩٤٥ ٣٢١٥٨ (۳) **المعانى ٤٧**: وروى في خبر آخر انّ **شمعون** سأل النّبىّ ﷺ فقال أخبرنى ما أبو جاد **وما** هَوَّزْ وما حُطّي **وما** كَلِمَنْ **وما** سَعْفَصْ **وما** قَرَشَتْ **وما** كتب فقال رسول الله ﷺ **امّا** ابو جاد فهو كنية آدم ﷺ ابىٰ أن يأكل من الشجرة فجاد فأكل **وأمّا** هوّز هوى من السماء فنزل الى الأرض **وامّا** حُطّي أحاطت به خطيئته **وامّا** كَلِمَن كلّم الله ﷻ وأمّا سعفص قال الله ﷻ صاع بصاع كما تدين تدان وامّا قرشت اقرّ بالسيئات فغفر له وامّا كتب فكتب الله ﷻ [عنده] فى اللّوح المحفوظ قبل أن يخلق آدم بألفى عام انّ آدم خلق من التراب وعيسى خلق بغير أب وأنزل الله ﷻ تصديقه ﴿انَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِندَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ﴾ قال صدقت يا محمّد.

٩٤٦ ٣٢١٥٩ (۴) **تهذيب ١١١/٨**: **محمّد بن يعقوب عن كافى ٤٧/٦**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد (بن خالد ـ كا) عن محمّد بن علىّ عن عمر بن عبدالعزيز عن رجل عن جميل بن درّاج (وغيره ـ كا) عن أبى عبدالله ﷺ قال ـ بادروا أولادكم[2] بالحديث قبل أن تسبقكم إليهم المرجئة.

---

۱. فالقلم ـ أمالى. ۲. احداثكم ـ يب.

آن دمیده است. شاخه‌هایش از پشت دیوار بهشت دیده می‌شود و زیورآلات بار می‌دهد و زیورها بر دهان آن‌ها آویزان است؛ و مقصود از «ی»، یدِ قدرت و دست توانمند خداست که بر بالای سر آفریده‌هایش گسترده است [آری] پاک و برتر است خداوند از همهٔ شریک‌هایی که برای او قائل می‌شوند؛ اما «کَلِمن»؛ یعنی: خدا [با حضرت آدمؑ] سخن گفت. پس «کاف» سخن خداست که برای کلمات خدا جایگزینی نیست و به جز او پناهگاهی نمی‌یابی؛ «لام» اجتماع اهل بهشت در دیدار و تحیت و سلام و نکوهش اهل دوزخ نسبت به یکدیگر است؛ «میم» پس فرمانروایی زوال‌ناپذیر خدا و دوام فناناپذیر اوست؛ «نون» پس نون و القلم و آنچه می‌نویسند، است و قلم، قلمی از نور و کتابی از نور در لوح محفوظ است که مقربان آن را مشاهده می‌کنند و شهادت خدا کافی است؛ اما «سعفص» پس مقصود از «صاد» صاع[1] در مقابل صاع و فصّ[2] در برابر فصّ است؛ یعنی پاداش در برابر پاداش و هرگونه رفتار کنی، پاداش می‌گیری؛ زیرا خداوند ظلم به بندگان را اراده نمی‌کند؛ اما «قرشت» یعنی گرد آمدن آنان، پس حشر و نشر آنان در قیامت مقصود است. آن‌گاه میان آن‌ها بحق داوری می‌کند و به آنان ستم نمی‌شود.»

ابان از انس از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده که فرمود: «تفسیر ابی جاد را فراگیرید؛ زیرا همهٔ شگفتی‌ها در آن است... .»

ادامهٔ این حدیث بدون کم‌ترین تفاوتی، همانند حدیث پیشین است.

۹۴۵ (۳) در کتاب المعانی روایت شده که شمعون به پیامبرﷺ عرض کرد: «به من خبر بده که ابوجاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت و کتب چیست؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود: ابوجاد، کنیهٔ آدمؑ است که از خوردن میوهٔ درخت خودداری کرد، آن‌گاه شیفتهٔ آن گردید و خورد.

و «هوز»، از آسمان سقوط کرد و به زمین فرود آمد.

و «حطی»، گناه او را فرا گرفت.

و «کلمن»، سخن خداست.

و «سعفص»، خداوند می‌فرماید: صاع در برابر صاع و هرگونه رفتار کنی، پاداش می‌بینی.

و «قرشت»، به گناهانش اعتراف کرد. آن‌گاه برایش آمرزیده شد.

و «کتب»، پس خداوند دو هزار سال پیش از آفریدن آدمؑ در لوح محفوظ (نزد خود) نوشت که آدمؑ از خاک و عیسیؑ بدون پدر آفریده شده‌اند و در تأیید آن [این آیه را] نازل فرمود: **همانا مَثَل عیسی نزد خداوند همانند مَثَل آدم است که او را از خاک آفرید.**

شمعون گفت: راست گفتی ای محمد!»

۹۴۶ (۴) **جمیل بن دراج** و (دیگران) از **امام صادق**ؑ روایت می‌کنند که فرمود: «پیش از آن‌که مرجئه در مورد فرزندان‌تان (جوانان‌تان) از شما پیشی گیرند، در آموزش حدیث به آنان شتاب کنید.»

---

۱. صاع، واحد وزن برابر سه کیلوگرم است.

۲. فص به معنای نگین انگشتر و رشحات آب و... آمده است.

۹۴۷ ۳۲۱۶۰ (۵) **وسائل ۳۳۱/۱۷**: فخّار بن معد الموسوی فی (کتاب الحجّة على الذاهب الى تكفير أبي طالب) بإسناده الىٰ أبي الفرج الإصفهاني عن هارون بن موسى التلعكبري عن محمّد بن عليّ بن معمّر الكوفي عن عليّ بن أحمد بن مسعدة بن صدقة عن عمّه عن الصّادق عليه السلام قال كان أميرالمؤمنين عليه السلام يعجبه أن يروى شعر أبي طالب وأن يدوّن وقال تعلّموه وعلّموه أولادكم فإنّه كان على دين الله وفيه علم كثير.

۹۴۸ ۳۲۱۶۱ (۶) **تهذیب ۱۱۱/۸**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٤٧/٦**: أحمد بن محمّد العاصمي عن عليّ بن الحسن عن عليّ بن أسباط عن عمّه يعقوب بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال الغلام يلعب سبع سنين ويتعلّم (في ـ يب) الكتاب سبع سنين ويتعلّم الحلال والحرام سبع سنين.

۹۴۹ ۳۲۱۶۲ (۷) **كافي ١٥٥/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن أحمد بن أبي عبدالله عن رجل عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول منّ الله تبارك وتعالى على النّاس برّهم وفاجرهم بالكتاب والحساب ولو لا ذٰلك لتغالطوا.

۹۵۰ ۳۲۱۶۳ (۸) **كافي ٤٧/٦**: أحمد بن محمّد العاصمي عن عليّ بن الحسن عن عليّ بن أسباط عن عمّه يعقوب بن سالم رفعه قال قال أميرالمؤمنين عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله علّموا أولادكم السباحة والرّماية.

۹۵۱ ۳۲۱۶٤ (۹) **آخر السرائر ٤٨٩**: ممّا استطرفناه من كتاب جعفر بن محمّد بن سنان الدهقان، جعفر بن محمّد قال حدّثني عبدالله عن درست ابن أبي منصور عن عبد الحميد ابن أبي العلا عن أبي إبراهيم عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من انهمك[1] في طلب النحو سلب الخشوع.

وتقدّم في أحاديث باب (۱) فرض طلب العلم من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يدلّ على لزوم تعلّم العلوم الدينيّة وتعليمها وانّ العلوم الحقيقية آية محكمة وفريضة عادلة وسنّة قائمة وانّ علم الأنساب ووقايع الأيّام والاشعار والعربيّة فضل. وفي باب (۲) ماورد في تعلّم القرآن بالعربيّة من أبواب فضائل القرآن ج ۱۹ ما يدلّ على حكم تعلّم القرآن والعربيّة والفقه للأديان والطبّ للأبدان والنّحو للّسان والنجوم لمعرفة الأزمان. وفي أحاديث باب (۸) ثواب من علّم ولده القرآن وباب (۹) كراهة تعليم النساء وتعلّمهنّ الكتابة وسورة

---

۱. انهمك الرجل أي جد ولج وتمادى فيه ـ اللسان.

۹۴۷ (۵) علی بن احمد بن مسعده بن صدقه از عمویش روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «امیر مؤمنان ﷺ از نقل اشعار ابوطالب و تدوین آن‌ها بسیار خوشش می‌آمد و می‌فرمود: آن‌ها را فراگیرید و به فرزندان‌تان آموزش دهید؛ زیرا قطعاً وی بر دین خدا بود و در اشعارش دانش فراوان وجود دارد!»

۹۴۸ (۶) یعقوب بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«کودک هفت سال بازی می‌کند و هفت سال [خواندن و] نوشتن فرامی‌گیرد و هفت سال حلال و حرام می‌آموزد.»

۹۴۹ (۷) جمیل از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«خداوند بر مردم نیکوکار و تبهکار با حساب و کتاب منت نهاد؛ در غیر این صورت اشتباه می‌شدند.»

۹۵۰ (۸) یعقوب بن سالم با واسطه از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به فرزندان‌تان شنا و تیراندازی آموزش دهید.»

۹۵۱ (۹) ابوابراهیم از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس در فراگیری علم نحو غور کند، خشوع از او سلب می‌شود.»

در احادیث باب ۱ باب‌های مقدمات عبادات، مطالبی گذشت که دلالت می‌کرد بر لزوم فراگیری علوم دینی و آموزش دادن آن‌ها و این‌که علوم حقیقی، آیهٔ محکم [غیر متشابه و منسوخ] و واجبات متعادل و سنت پایدار است. و این‌که علم انساب و حوادث ایام و اشعار و عربیت، فضیلت است.

و در باب ۲ باب‌های فضائل قرآن، احادیثی دلالت می‌کند بر فراگیری قرآن و عربی و فقه، برای دین‌ها و پزشکی، برای بدن‌ها و نحو، برای زبان و نجوم، برای شناخت زمان‌ها.

و در احادیث باب ۸ و ۹ متناسب با این بحث، مطالبی وجود دارد.

و حدیث تحف العقول [۱/۱۶] و باب ۲۷ و ۲۸ باب‌های کسب روا و ناروا را نیز بنگر.

و در احادیث باب ۶۲ باب‌های احکام فرزند، مطالبی بر بخشی از مقصود ما دلالت می‌کند.

يوسف ما يناسب الباب. **ولاحظ** رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام وتحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢، **وباب** (٢٧) ما ورد في تعلّم النجوم **وباب** (٢٨) عدم جواز تعلّم السّحر.

ويأتي في أحاديث باب (٦٢) ما ورد في تأديب الولد وتعليمه من أبواب أحكام الأولاد ج ٢٦ ما يدلّ على بعض المقصود.

(٣١)

باب حكم الرّقى والنفخ فيها

٩٥٢ ٣٢١٦٥ (١) **الخصال** ١٥٨: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفلي عن **السكوني** عن جعفر بن محمّد بن عن أبيه عليهما السلام انّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال لا رقىً[1] إلّا في ثلاثة: في حمّة[2] أو عين أو دم لا يرقأ[3].

٩٥٣ ٣٢١٦٦ (٢) **الجعفريّات** ٣٨: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن أربع نفخات: في موضع السجود وفى الرقى وفى الطّعام والشراب.

٩٥٤ ٣٢١٦٧ (٣) **الخصال** ١٥٨: حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجليّ رضي الله عنه قال حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب عن تميم بن بهلول عن أبيه عن **الحسين** بن مصعب قال قال أبو عبدالله عليه السلام يكره النفخ فى الرّقى والطعام وموضع السجود.

٩٥٥ ٣٢١٦٨ (٤) **الدعائم** ١٤١/٢: عن **رسول الله** صلى الله عليه وآله انّه نهى عن الرقى بغير كتاب الله وما لا يعرف بذكره وقال انّ هٰذه الرّقى ممّا أخذه سليمان بن داود على الإنس والجنّ والهوامّ.

٩٥٦ ٣٢١٦٩ (٥) **الدعائم** ١٤٢/٢: عن **أبى جعفر** محمّد بن عليّ عليهما السلام انّه قال إذا أردت أن تَرْقِيَ الجرحَ يعنى من الألم والدّم وما تخاف منه عليه فضع يدك على الجروح وقل بسم الله أرقيك بسم الله الأكبر من الحدّ والحديد (ة ـ خ) والحجر الملبود والناب الأسمر[4] والعِرق فلا ينعر[5] والعين فلا تسهر تردّده ثلاث مرّات.

---

١. الرقية كمدية: العوذة الّتي يرقى بها صاحب الآفة.
٢. والحُمَة بالتخفيف: السمّ ـ مجمع ـ الحمّى والحُمّة علّة يستحرّ بها الجسم من الحميم ـ اللسان.
٣. أي لا ينقطع.
٤. السّنّ الّتي كانت لونها بين السواد والبياض.
٥. نعر العِرقُ بالدّم سال دمه ولم ينقطع.

باب ۳۱
حکم رقا[۱] و دمیدن در آن

(۱) **سکونی از امام صادق** از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: ۹۵۲
«رقیه [دعانویسی روا] نیست مگر در سه مورد: تب یا چشم‌زخم یا خونریزی که بند نمی‌آید.»

(۲) در کتاب جعفریات از علی روایت می‌کند که رسول خدا از چهار دمیدن نهی کرد: ۹۵۳
«[دمیدن] در محل سجده و رقیه و خوراکی و نوشیدنی.»

(۳) **حسین بن مصعب از امام صادق** روایت می‌کند که فرمود: ۹۵۴
«دمیدن در رقیه‌ها و خوراکی و محل سجده، ناخوشآیند است.»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام از **پیامبر اکرم** روایت کرده که آن حضرت از رقیه به غیر کتاب خدا و ۹۵۵
غیر معروف نهی کرد و فرمود: «این رقیه‌ها از آن‌هایی است که سلیمان بن داود بر انس و جن و حیوانات سمی گرفت.»

(۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه خواستی برای ۹۵۶
جراحت، رقیه و دعا بخوانی یعنی برای جلوگیری از درد و خونریزی و خطرات دیگری که از آن بیم داری، پس دستت را روی زخم قرار بده و سه مرتبه بگو: به نام خدا پناه می‌برم از تو، به نام خدای بزرگ‌تر از برندگی و آهن و سنگ رقیه و دندان فاسد و رگ پیوستهٔ خونریز و چشم بی‌خواب.»

---

۱. اذکار و اورادی که برای رفع بلا و گرفتاری خوانده یا نوشته می‌شود ـ م.

۹۵۷ (۶) الدعائم ۷۴/۲: عن رسول اللهﷺ أنّه سئل عن رجل رقى ملدوغاً بسورة من القرآن
۲۲۱۷۰ فشفى فأعطاه على الرُّقْيَةِ أجراً فرخّص له فى ذٰلك.

۹۵۸ (۷) مستدرك ۱۱۴/۱۳: الشيخ أبو الفتوح الرّازى فى تفسيره عن خارجة بن الصلت
۲۲۱۷۱ البرجمي قال رجعت مع عمّى من عند رسول اللهﷺ فمررنا بقبيلة من قبائل العرب فقالوا ظننّا انّكم تقدمون من عند هٰذا الذى يدعى النّبوّة وعندنا رجل قد جنّ وقد أوثقناه فهل عندكم شيء فيه راحته فقال عمّى نعم فذهبوا بنا الىٰ عند المجنون فقرء عمّى فاتحة الكتاب وكان يجمع بصاقه في فمه وكلّما قرئه مرّات ألقى بصاقه في فمه فعل ذٰلك به ثلاثة أيّام فبرء بإذن الله تعالىٰ.

فأعطوني شيئاً فقلنا لا نأكله حتّى نسئل رسول اللهﷺ انّه حلال فلمّا سئلناه قالﷺ من أكل برقية باطل فهٰذا برقية حقّ قلت رواه مختصراً ابن الأثير فى أسد الغابة فقال روى يعلى بن عبيد عن زكريّا بن أبى زائدة عن الشعبى قال حدّثني خارجة بن الصلت أنّ عمّه أدرك النبيّﷺ فأسلم ثمّ رجع فمرّ بأعرابيّ مجنون موثّق فى الحديد فقال بعضهم من عنده شيء يداويه به فإنّ صاحبكم جاء بالخير فقلت نعم فرقيته بأمّ الكتاب كلّ يوم مرّتين فبرء فأعطاني مأة شاة فلم آخذها حتّى أتيت النبيّﷺ فأخبرته فقال أقلت شيئاً غير هذا قلت لا قال كلها بسم الله فلعمري من أكل برقية باطل فقد أكَلْتَ برقية حقٍّ.

۹۵۹ (۸) رجال الكشّي ۱۲۱: وجدت بخطّ جبرئيل بن أحمد قال حدّثني محمّد بن عبدالله
۲۲۱۷۲ بن مهران عن محمّد بن عليّ عن عليّ بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبيه عن أبي الصباح الكناني عن أبي جعفرؑ قال سمعته يقول خدم أبوخالد الكابلي عليّ بن الحسينؑ دهراً من عمره ثمّ انّه أراد أن ينصرف إلى أهله فأتىٰ عليّ بن الحسينؑ فشكا إليه شدّة شوقه إلىٰ والديه فقال يا أبا خالد يقدم غداً رجل من أهل الشام له قدر ومال كثير وقد أصاب بنتاً له عارض من أهل الأرض ويريدون أن يطلبوا معالجاً يعالجها فإذا أنت سمعت قدومه فأته وقل له أنا أعالجها لك على انّي أشترط عليك انّي أعالجها على ديتها عشرة آلاف درهم فلا تطمئنّ إليهم وسيعطونك ما تطلب منهم.

فلمّا أصبحوا قدم الرجل ومن معه وكان رجلاً من عظماء أهل الشام فى المال والمقدرة

۹۵۷ (۶) در همان کتاب روایت شده که: «از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ مردی سؤال شده که سوره‌ای از قرآن را برای شخص گزیده‌ای رقیه قرار داد و بر اثر آن، وی شفا یافت. برای این کار مزدی به وی پرداخت کرد. پیامبر اکرمﷺ برای این کار اجازه داد.»

۹۵۸ (۷) خارجة بن صلت برجمی می‌گوید: «همراه عمویم از نزد پیامبر اکرمﷺ باز می‌گشتیم که در راه گذرمان به یکی از قبیله‌های عرب افتاد. آنان گفتند: گمان می‌کنیم که شما از نزد این مردِ مدعی نبوت می‌آیید. نزد ما مرد دیوانه‌ای است که او را در بند کرده‌ایم. آیا نزد شما چیزی هست که او را از این وضع نجات بخشد؟

عمویم گفت: آری. آن‌گاه آنان ما را نزد شخص جنّ‌زده بردند و عمویم سورهٔ فاتحه الکتاب را چندین مرتبه تلاوت کرد و در هنگام تلاوت آب دهانش را در دهان جمع می‌کرد و پس از پایان تلاوت آن را در دهان شخص دیوانه می‌ریخت. این کار را به مدت سه روز انجام داد تا با اجازهٔ خدا وی بهبود یافت.

آنان [برای این کار] چیزی به ما دادند ولی ما گفتیم: در آن تصرف نمی‌کنیم تا از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ حلال بودن آن سؤال کنیم. وقتی از پیامبر اکرمﷺ سؤال کردیم، فرمود: هر کس به وسیلهٔ رقیه باطل چیزی بخورد [حرام است] ولی این به وسیلهٔ رقیه حق است.»

ابن اثیر در اسد الغابه این ماجرا را به طور مختصر گزارش کرده و می‌گوید:

«خارجه بن صلت می‌گوید: عمویش پیامبر اکرمﷺ را درک کرد و مسلمان شد. هنگام بازگشت با عرب بیابانگردی که دیوانه زنجیری بود، برخورد نمود. برخی از خویشان آن دیوانه به وی گفتند: آیا نزد تو چیزی است که او را معالجه کند؟ زیرا پیامبر شما خیر و نیکی آورده است.

وی گفت: آری. آن‌گاه روزی دوبار سورهٔ فاتحه الکتاب را بر وی خواند و او بهبود یافت. آنان صد گوسفند به وی بخشیدند ولی وی از گرفتن آن‌ها خودداری نمود تا نزد پیامبرﷺ آمد و ماجرا را برای آن حضرت بازگو نمود. پیامبر اکرمﷺ پرسید: آیا غیر از این [سورهٔ حمد] چیز دیگری گفتی؟

وی گفت: نه!

پیامبرﷺ فرمود: با نام خدا آن را بخور! به جانم سوگند هر کس به وسیلهٔ رقیه باطلی بخورد [حرام است] به تحقیق تو به وسیلهٔ رقیه حق می‌خوری!»

۹۵۹ (۸) ابوالصباح کنانی از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود:

«ابوخالد کابلی روزگاری از عمرش را به امام سجادؑ خدمت کرد. سپس تصمیم به بازگشت به سوی خانواده‌اش را گرفت. برای این کار نزد امام سجادؑ رفت و از علاقهٔ شدید خود به پدر و مادرش به حضرت شکوه کرد. امامؑ به وی فرمود:

ای ابوخالد! فردا مرد باشخصیت و توانگری به اینجا می‌آید که یکی از دخترانش دیوانه است و به دنبال شخصی می‌گردند تا او را معالجه کند. هنگامی که از آمدن وی باخبر شدی، نزد وی برو و به او بگو: به شرط آن‌که به مقدار دیهٔ او ـ ده هزار درهم ـ به من بپردازی، من او را معالجه خواهم کرد، ولی به آنان اطمینان نکن [که بار اول این مبلغ را به تو بپردازند] و به زودی آنچه درخواست نموده‌ای به تو خواهند بخشید.

فقال أما مِن معالج يعالج بنت هذا الرجل فقال له أبو خالد أنا أعالجها علىٰ عشرة آلاف درهم فإن أنتم وفيتم وفيت لكم على أن لا يعود إليها أبداً فشرطوا أن يعطوه عشرة آلاف درهم ثمّ أقبل إلىٰ عليّ بن الحسين عليه السلام فأخبره الخبر.

فقل انّي أعلم انّهم سيغدرون بك ولا يفون لك انطلق يا أبا خالد فخذ بأذن الجارية اليسرىٰ ثمّ قل يا خبيث يقول لك عليّ بن الحسين اخرج من هذه الجارية ولا تعد ففعل أبو خالد ما أمره وخرج منها فأفاقت الجارية فطلب أبو خالد الذي شرطوا له فلم يعطوه فرجع (أبو خالد ـ خ) مغتمّاً كئيباً قال له عليّ بن الحسين عليه السلام ما لى أراك كئيباً يا أبا خالد ألم أقل لك أنّهم يغدرون بك دعهم فإنّهم سيعودون إليك فإذا لقوك فقل لهم لست أعالجها حتّى تضعوا المال على يدى عليّ بن الحسين عليه السلام.

(فعادوا الى أبى خالد يلتمسون مداواتها فقال لهم أبو خالد انّى لا اعالجها حتّى تضعوا المال على يدى عليّ بن الحسين ـ خ) فانّه لى ولكم ثقة فرضوا ووضعوا المال على يدى عليّ بن الحسين فرجع أبو خالد الىٰ الجارية وأخذ بأذنها اليسرى ثمّ قال يا خبيث يقول لك عليّ بن الحسين عليه السلام اخرج من هذه الجارية ولا تعرّض لها إلّا بسبيل خير فإنّك إن عدت أحرقتك بنار الله الموقدة الّتى تطّلع على الأفئدة فخرج منها ولم يعد إليها ودفع المال الىٰ أبى خالد فخرج الىٰ بلاده.

٩٦٠ ٢٢١٧٣ (٩) **الدعائم** ٤٨٢/٢: وكان عليّ عليه السلام يقول كثيراً من الرقى وتعليق التمائم شعبة من الاشراك. **ولاحظ** باب (٣٤) انّه لا بأس بالرقية والعوذة والنُّشرة إذا كانت من القرآن أو مروية عن المعصومين عليهم السلام من أبواب فضائل القرآن ج ١٩.

(٣٢)

باب حكم بيع تربة الحسين عليه السلام

٩٦١ ٢٢١٧٤ (١) **كامل الزّيارات** ٢٨٦: وجدت فى حديث الحسين بن مهران الفارسى عن محمد بن أبى سيّار عن يعقوب بن يزيد يرفع الحديث الىٰ الصّادق عليه السلام قال من باع طين قبر الحسين عليه السلام فإنّه يبيع لحم الحسين عليه السلام ويشتريه.

صبح روز بعد آن مرد و اطرافیانش از شام به مدینه آمدند. او یکی از بزرگان، ثروتمندان و شخصیت‌های اهل شام بود. پس از ورود به مدینه منادی ندا داد: آیا کسی هست که دختر این مرد را معالجه کند؟ ابوخالد گفت: من به شرط پرداخت ده هزار درهم او را معالجه خواهم کرد. اگر شما به این شرط وفا کنید، من نیز تعهد می‌کنم که هرگز این بیماری به او بازنگردد.

آنان تعهد کردند که ده هزار درهم به وی بپردازند. سپس ابوخالد نزد امام سجاد ﷺ رفت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. امام ﷺ فرمود: من به یقین می‌دانم که آنان با تو نیرنگ خواهند کرد و به تو وفا نخواهند نمود [با این حال] ای ابوخالد، برو و گوش چپ دختر را بگیر و سپس بگو: ای پلید! علی بن الحسین ﷺ به تو می‌گوید: از [بدن] این دختر بیرون رو و بازنگرد!

ابوخالد آنچه امام ﷺ دستور داده بود، انجام داد و آن شیطان پلید از بدن دختر خارج شد و بهوش آمد. آن‌گاه ابوخالد آنچه که تعهد کرده بودند، درخواست نمود ولی آن‌ها به وی ندادند و ابوخالد غمگین و ناراحت بازگشت. امام سجاد ﷺ به وی فرمود:

ای ابوخالد! چرا تو را ناراحت مشاهده می‌کنم؟ مگر به تو نگفتم که با تو نیرنگ خواهند نمود. آن‌ها را رها کن که به زودی به سویت خواهند آمد. هنگامی که با تو دیدار کردند به آنان بگو: من او را معالجه نمی‌کنم تا مال را در دست علی بن الحسین ﷺ قرار دهید.

(طولی نکشید که آنان نزد ابوخالد بازگشتند و از وی مداوای مجدد آن دختر را درخواست نمودند. ابوخالد به آنان گفت: من او را معالجه نمی‌کنم تا این‌که مال را در اختیار علی بن الحسین ﷺ قرار دهید.) زیرا او مورد اعتماد من و شماست. آنان پذیرفتند و مال را در اختیار علی بن الحسین ﷺ قرار دادند. آن‌گاه ابوخالد نزد آن دختر رفت و گوش چپش را گرفت و گفت: ای پلید! علی بن الحسین ﷺ به تو می‌گوید از بدن این دختر بیرون رو و متعرض او نگرد مگر از راه خیر و خوبی. پس اگر بازگردی، حتما تو را با آتش فروزان خداوند که بر دل‌ها چیره می‌شود، خواهم سوزاند.

پس آن شیطان از بدن دختر خارج شد و هرگز به سوی او بازنگشت و آن مرد مال را به ابوخالد پرداخت و به شهر و دیار خود بازگشت.»

(۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که امیر مؤمنان ﷺ می‌فرمود: ۹۶۰
«بسیاری از رقیه‌ها و آویختن تمیمه‌ها، شعبه‌ای از شرک است.»
باب ۳۴ باب‌های فضائل قرآن را بنگر.

باب ۳۲

حکم خرید و فروش تربت امام حسین ﷺ

۹۶۱ (۱) یعقوب بن یزید با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خاک قبر امام حسین ﷺ را بفروشد، همانا گوشت بدن آن حضرت را خرید و فروش کرده است.»

(۳۳)

باب عدم جواز بيع المصحف

وجواز بيع الورق والجلد ونحوهما وأخذ الأُجرة على كتابته

۹۶۲ ۲۲۱۷۵ (۱) **تهذيب ۲۳۱/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله الرازى عن أبى الحسن علىّ ابن أبى حمزة عن زرعة بن محمّد عن **سماعة** بن مهران قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لا تبيعوا المصاحف فإنّ بيعها حرام قلت فما تقول فى شرائها قال اشتر منه الدفتين والحديد والغلاف وإيّاك أن تشترى الورق وفيه القرآن مكتوب فيكون عليك حراماً وعلى من باعه حراماً.

۹۶۳ ۲۲۱۷۶ (۲) **كافى ۱۲۱/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** عن أبى عبدالله ﷺ قال سئلته عن بيع المصاحف وشرائها فقال لا تشتر كتاب الله ولكن اشتر الحديد والورق[1] والدفتين[2] وقل اشترى منك هذا بكذا. **تهذيب ۳۶۵/۶**: الحسين بن سعيد عن **عثمان** بن عيسى عمّن سمعه قال سألته (وذكر مثله).

۹۶۴ ۲۲۱۷۷ (۳) **كافى ۱۲۱/۵**: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن أبان عن **عبد الرّحمٰن** بن سليمان[3] عن أبى عبدالله ﷺ قال سمعته يقول إنّ المصاحف لن تشترى فإذا اشتريت فقل إنّما اشترى منك الورق وما فيه من الأدم وحليته وما فيه من عمل يدك بكذا وكذا.

۹۶۵ ۲۲۱۷۸ (۴) **تهذيب ۳۶۵/۶**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن أبى عبدالله بن **سليمان** قال سألته عن شراء المصاحف فقال إذا أردت أن تشتري فقل اشترى منك ورقه وأديمه وعمل يدك بكذا وكذا.

۹۶۶ ۲۲۱۷۹ (۵) **تهذيب ۳۶۶/۶**: الحسين بن سعيد عن النضر عن القاسم بن سليمان عن **جرّاح** المدائنى عن أبى عبدالله ﷺ فى بيع المصاحف قال لا تبع الكتاب ولا تشتره وبع الورق والأديم والحديد.

---

۱. والجلود ـ يب. ۲. والدفتر ـ يب. ۳. عبد الرحمٰن بن سيّابة ـ خ.

باب ۳۳

عدم جواز فروش قرآن و جواز فروش کاغذ و جلد آن، و جواز گرفتن اجرت برای نوشتن آن

۹۶۲ (۱) سماعة بن مهران از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«قرآن را نفروشید؛ زیرا فروختن آن حرام است!

سماعه گفت: دربارهٔ خرید آن چه می‌فرمایید؟

امام ﷺ فرمود: دو جلد و آهن و غلافِ آن را بخر و از خریدن ورق که قرآن در آن نوشته شده، بپرهیز که بر تو و بر فروشندهٔ آن حرام است.»

۹۶۳ (۲) سماعه می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: کتاب خدا را نخر بلکه آهن و کاغذ (پوست) و دو جلد آن را بخر و بگو این را از تو به فلان مقدار می‌خرم!»

۹۶۴ (۳) عبدالرحمان بن سلیمان می‌گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که فرمود: قرآن خریده نمی‌شود پس هر گاه [خواستی] قرآن بخری، بگو: همانا من از تو کاغذ و مرکب و زیورهای آن و دسترنج تو را به فلان مبلغ می‌خرم.»

۹۶۵ (۴) ابوعبدالله بن سلیمان می‌گوید: «از وی [امام ﷺ] دربارهٔ خریدن قرآن سؤال کردم. فرمود: هرگاه خواستی قرآن بخری، بگو: کاغذ و جلد و دسترنج تو را به فلان مبلغ می‌خرم.»

۹۶۶ (۵) جراح مداینی از امام صادق ﷺ دربارهٔ فروختن قرآن روایت می‌کند که فرمود: «کتاب خدا را خرید و فروش نکن و کاغذ و جلد و آهن آن را بفروش.»

۹۶۷ ۳۲۱۸۰ (۶) **کافی ۵/۱۲۱**: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن غالب بن عثمان عن **روح بن عبد الرّحیم** عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن شراء المصاحف وبیعها فقال إنّما کان یوضع الورق عند المنبر وکان ما بین المنبر والحائط قدر ما تمرّ الشاة أو رجل منحرف قال فکان الرجل یأتی ویکتب من ذٰلك ثمّ انّهم اشتروا بعد (ذٰلك ـ خ) قلت فماتری فی ذٰلك قال لی اشتری أحبّ الیّ من أن أبیعه قلت فماتری ان أعطی علی کتابته اجراً قال لا بأس ولٰکن هٰکذا کانوا یصنعون.

۹۶۸ ۳۲۱۸۱ (۷) **تهذیب ۶/۳۶۶**: الحسین بن سعید عن النضر عن عاصم بن حمید عن **أبی بصیر** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن بیع المصاحف وشرائها فقال إنّما کان یوضع عند القامة[1] والمنبر قال وکان بین الحائط والمنبر قید[2] ممرّ شاة ورجل وهو منحرف فکان الرجل یأتی فیکتب البقرة ویجیء آخر فیکتب السورة وکذٰلك کانوا ثمّ انّهم اشتروا بعد ذٰلك فقلت فماتری فی ذٰلك فقال اشتریه أحبّ الیّ من أن أبیعه ـ أحمد بن محمّد عن علی بن فضّال عن غالب بن عثمان عن روح بن عبدالرحیم عن أبی عبدالله ﷺ مثله وزاد فیه قال قلت فما تری أن أعطی علی کتابته أجراً قال لا بأس ولٰکن هٰکذا کانوا یصنعون.

۹۶۹ ۳۲۱۸۲ (۸) **تهذیب ۶/۳۶۶**: الحسین بن سعید عن القاسم بن محمّد عن أبان عن **عبد الرّحمٰن بن أبی عبدالله** عن أبی عبدالله ﷺ قال انّ امّ عبدالله بن الحارث أرادت أن تکتب مصحفاً واشترت ورقاً من عندها ودعت رجلاً یکتب لها علی غیر شرط فأعطته حین فرغ خمسین دیناراً وانّه تُبع المصاحف إلّا حدیثاً.

۹۷۰ ۳۲۱۸۳ (۹) **کافی ۵/۱۲۲**: علیّ بن محمّد عن أحمد ابن أبی عبدالله عن محمّد بن علیّ عن عبد الرّحمٰن بن أبی هاشم عن سابق السندیّ عن عنبسة الورّاق قال سألت أبا عبدالله ﷺ فقلت أنا رجل أبیع المصاحف فإن نهیتنی لم أبعها فقال ألست تشتری ورقاً وتکتب فیه قلت بلی وأُعالجها قال لا بأس بها.

۹۷۱ ۳۲۱۸۴ (۱۰) **الدعائم ۲/۱۹**: قال جعفر بن محمّد ولا بأس أن تُکتب[3] بأجر ولا یقع الشراء علی کتاب الله ولٰکن علی الجلود والدّفّتین یقول أبیعك هٰذا بکذا.

---

۱. قال فی الوافی أراد بالقامة حائط المسجد.　۲. القید: القدر ـ مجمع.
۳. أی المصاحف.

۹۶۷ (۶) روح بن عبدالرحیم می‌گوید: «از امام صادق‌ علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: میان منبر [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] و دیوار به اندازه گذر برّه یا انسانی به صورت کج فاصله بود و در این فاصله اوراق قرآن گذاشته می‌شد؛ پس هر کس [می‌خواست] می‌آمد و از روی آن می‌نوشت، ولی به تدریج آنان شروع به خریدن آن کردند.

گفتم: نظرتان دربارهٔ آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خریدن قرآن را از فروختنش بیشتر دوست دارم.

گفتم: نظرتان دربارهٔ پرداخت مزد به نویسندهٔ آن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی آنان آن‌گونه عمل می‌کردند.»

۹۶۸ (۷) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ خرید و فروش قرآن سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: میان منبر و دیوار به اندازهٔ گذر برّه یا انسانی به صورت کج فاصله بود و قرآن را در کنار دیوار می‌گذاشتند. پس شخصی می‌آمد و سورهٔ بقره را از روی آن می‌نوشت و دیگری می‌آمد و سورهٔ [دیگری] را می‌نوشت و به همین صورت ادامه داشت. سپس آنان پس از این مرحله قرآن را می‌خریدند.

گفتم: نظرتان در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خریدن آن را بیشتر از فروختنش دوست دارم!»

نظیر این حدیث از روح بن عبدالرحیم از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که در پایان آن، این جمله افزوده شده است:

«گفتم: نظرتان دربارهٔ پرداخت مزد به نویسندهٔ قرآن چیست؟

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد ولی آنان آن گونه عمل می‌کردند.»

۹۶۹ (۸) **عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق** علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مادر عبدالله بن حارث تصمیم به نوشتن قرآنی نمود. وی شخصاً اوراقی خرید و مردی را بدون قرارداد برای انجام این کار دعوت کرد. آن‌گاه پس از انجام کار، پنجاه دینار به وی عطا کرد. قرآن فقط جدیداً فروخته می‌شود.»

۹۷۰ (۹) عنبسه وراق می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من مردی هستم که قرآن می‌فروشم. پس اگر مرا بازداری، نمی‌فروشم. امام فرمود: مگر تو ورق نمی‌خری و در آن نمی‌نویسی؟

گفتم: آری و آن را مرتب و درست می‌کنم!

امام علیه السلام فرمود: اشکال ندارد!»

۹۷۱ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «اشکال ندارد که قرآن در مقابل اجرت نوشته شود و خریدن [نباید] بر کتاب خدا واقع شود بلکه بر پوست‌ها [اوراق] و دو جلد واقع شود. می‌گوید: این را به فلان مقدار به تو می‌فروشم.»

۹۷۲ ۳۲۱۸۵ (۱۱) **الدعائم** ۱۹/۲: عن عليّ ﷺ انّه قال لا بأس ببيع المصاحف وشرائها.

۹۷۳ ۳۲۱۸۶ (۱۲) **قرب الإسناد** ۲۶۸: ۲۹۵: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل (هل يصلح أن ـ قرب الإسناد ۲۹۵) يكتب المصحف بالأجر[1] قال لا بأس. **السرائر** ۴۷۷: (نقلاً من جامع البزنطى صاحب الرضا عليه آلاف التحيّة والثّناء قال) وسألته وذكر مثله.

(۳۴)

باب كراهة الأُجرة على تعليم القرآن مع الشرط دون تعليم غيره واستحباب التّسوية بين الصبيان وحكم أُجرة القراءة

۹۷۴ ۳۲۱۸۷ (۱) **كافى** ۱۲۱/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۳۶۴/۶، **استبصار** ۶۵/۳: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل (بن بزيع ـ كا يب) عن الفضل بن كثير عن حسّان المعلّم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن التعليم فقال لا تأخذ على التعليم اجراً قلت الشعر والرسائل وما أشبه ذٰلك اشارط عليه قال نعم بعد أن يكون الصبيان عندك سواء فى التعليم لا تفضّل بعضهم على بعض.

۹۷۵ ۳۲۱۸۸ (۲) **تهذيب** ۳۶۵/۶، **استبصار** ۶۶/۳: الحسين بن سعيد عن النضر عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنى عن أبى عبدالله ﷺ قال المعلّم لا يُعَلِّم بالأجر ويقبل الهديّة إذا أهدى إليه.

۹۷۶ ۳۲۱۸۹ (۳) **تهذيب** ۳۶۴/۶، **استبصار** ۶۵/۳: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله الرّازى عن الحسن بن عليّ عن سيف بن عميرة عن إسحاق بن عمّار عن العبد الصّالح ﷺ قال قلت (له ـ يب) انّ لنا جاراً يكتّب[2] وقد سئلنى أن أسئلك عن عمله قال مره إذا دفع إليه الغلام أن يقول لأهله انّى انّما اعلّمه الكتاب والحساب واتّجر عليه بتعليم القرآن حتّى يطيب له كسبه.

۹۷۷ ۳۲۱۹۰ (۴) **فقيه** ۱۱۰/۳: وقال عليّ ﷺ من أخذ على تعليم القرآن اجراً كان حظّه يوم القيامة.

---

۱. بالأحمر ـ ۲۹۵.

۲. أى يعلّم الكتابة ـ مجمع.

۹۷۲ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت کرده که می‌فرماید: «خرید و فروش قرآن اشکال ندارد.»

۹۷۳ (۱۲) علی بن جعفر از برادرش ـ موسی بن جعفر ﷺ ـ پرسید: «آیا رواست که کسی برای مزد قرآن بنویسد؟ امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳۴

کراهت اجرت گرفتن، برای آموزش قرآن با شرط اجرت، و حکم گرفتن اجرت برای قرائت قرآن

۹۷۴ (۱) حسانِ معلم می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ آموزش [قرآن] سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: برای آموزش [قرآن] هیچ مزدی نگیر!

گفتم: آیا برای [آموزش] شعر و نامه‌نگاری و مشابه آن‌ها قرارداد ببندم؟

امام ﷺ فرمود: آری، پس از آن‌که همهٔ کودکان در آموزش نزد تو یکسان باشند و برخی را بر برخی دیگر برتری ندهی.»

۹۷۵ (۲) جرّاح مداینی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آموزگار برای اجرت آموزش نمی‌دهد و هر گاه به او هدیه‌ای اهدا شد، می‌پذیرد.»

۹۷۶ (۳) اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: ما همسایه‌ای داریم که خواندن و نوشتن را می‌آموزد و از من خواسته که دربارهٔ کارش از شما سؤال کنم. امام ﷺ فرمود: به او دستور بده که هر گاه کودکی را به وی تحویل دادند به خانواده‌اش بگوید: من نوشتن و حساب به وی می‌آموزم و برای پاداش الهی به وی قرآن یاد می‌دهم تا درآمدش حلال باشد.»

۹۷۷ (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هر کس برای آموزش قرآن مزد دریافت کند، همان بهره‌اش در قیامت خواهد بود.»

۹۷۸ ۲۲۱۹۱ (۵) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۳: روی انّ عبدالله بن مسعود جاء الی النبیّ ﷺ فقال یا رسول الله أعطانی فلان الأعرابی ناقة بولدها (فقال رسول الله ﷺ لِمَ یابن مسعود ـ خ) فقال انّی کنت علّمته أربع سور من کتاب الله فقال ردّ علیه یابن مسعود فانّ الأجرة علی القرآن حرام.

۹۷۹ ۲۲۱۹۲ (۶) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۳: واعلم انّ اجرة المعلّم حرام إذا شارط فی تعلیم القرآن أو معلّم لا یعلّمه إلّا قرآناً فقط فحرام أُجرته ان شارط أو لم یشارط.

۹۸۰ ۲۲۱۹۳ (۷) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۳: روی عن **ابن عبّاس** فی قوله اَکّالُونَ لِلسُّحْتِ قال اجرة المعلّمین الّذین یشارطون فی تعلیم القرآن.

۹۸۱ ۲۲۱۹۴ (۸) **کافی** ۱۲۱/۵: علیّ بن محمّد بن بندار عن **تهذیب** ۳۶۵/۶، **استبصار** ۶۵/۳:أحمد بن أبی عبدالله عن شریف بن سابق عن **الفضل** بن أبی قرّة قال قلت لأبی عبدالله ﷺ (انّ ـ یب صا) هؤلاء یقولون انّ کسب المعلّم سحت فقال کذبوا أعداء الله إنّما أرادوا أن لا یعلّموا القرآن ولو انّ المعلّم أعطاه رجل دیة ولده لکان للمعلّم مباحاً ـ حمله الشیخ علی صورة عدم اشتراط أجر معلوم. **فقیه** ۹۹/۳: روی عن **الفضل** بن أبی قرّة عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له انّ هؤلاء یقولون ان کسب المعلّم سحت فقال کذب أعداء الله إنّما أرادوا أن لا یعلّموا أولادهم القرآن لو انّ رجلاً أعطی المعلّم دیة ولده کان للمعلّم مباحاً.

۹۸۲ ۲۲۱۹۵ (۹) **مناقب ابن شهر آشوب** ۶۶/۴: وقیل انّ **عبد الرّحمٰن** السلمی علّم ولد الحسین ﷺ الحمد فلمّا قرأها علی أبیه أعطاه ألف دینار وألف حُلّة وحشا[1] فاه درّاً فقیل له فی ذٰلک قال وأین یقع هٰذا من عطائه یعنی تعلیمه.

۹۸۳ ۲۲۱۹۶ (۱۰) **العوالی** ۱۷۶: قال ﷺ انّ أحقّ ما اخذتم علیه أجراً کتاب الله.

۹۸۴ ۲۲۱۹۷ (۱۱) **تهذیب** ۳۶۵/۳، **استبصار** ۶۶/۳: محمّد بن أحمد بن یحیی عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن **فقیه** ۳۱۰/۳: الحکم بن مسکین عن **قتیبة الأعشیٰ** قال قلت لأبی عبدالله ﷺ انّی اقرء القرآن فتهدی الیّ الهدیّة فأقبلها قال لا قلت ان[2] لم اشارطه قال أرأیت لو[3] لم تقرئه (أ ـ صا فقیه) کان یهدی لک قال قلت لا قال فلا تقبله (حمله فی التهذیبین علی الکراهة).

---

۱. أی ملأه. ۲. انّی ـ فقیه. ۳. إن لم ـ فقیه.

۹۷۸ (۵) در کتاب فقه الرضا آمده است که: «روایت شده عبدالله بن مسعود نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! فلان عرب بیابانگرد شتری را با فرزندش به من بخشید.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: برای چه؟ ای ابن مسعود!

وی گفت: برای این‌که من چهار سوره از قرآن را به وی آموزش داده بودم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: «آن را به وی بازگردان، ای فرزند مسعود! زیرا اجرت بر قرآن حرام است.»

۹۷۹ (۶) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که اجرت آموزگار در صورتی که برای آموزش قرآن قرارداد ببندند، حرام است؛ و آموزگاری که تنها قرآن آموزش می‌دهد اجرتش حرام است ـ شرط کند یا شرط نکند.»

۹۸۰ (۷) همچنین در کتاب فقه الرضا آمده است: «در تفسیر آیهٔ: بسیار حرام‌خوارند، از ابن عباس روایت شده که گفت: [مقصود] اجرت آموزگارانی است که برای آموزش قرآن قرارداد می‌بندند.»

۹۸۱ (۸) فضل بن ابی قره می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: اینها می‌گویند درآمد آموزگار حرام است. امامؑ فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ همانا آن‌ها می‌خواهند قرآن را آموزش ندهند. اگر شخصی دیهٔ فرزندش را به آموزگار [قرآن] بدهد، برای وی حلال است.»

مرحوم شیخ طوسیؒ این حدیث را بر صورتی که اجرت معینی را شرط نکنند، حمل کرده است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز از فضل بن ابی قرّة روایت شده که به امام صادقؑ گفتم: «اینها می‌گویند درآمد معلم حرام است! امامؑ فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ همانا آن‌ها می‌خواهند که به فرزندان‌شان قرآن نیاموزند. اگر کسی دیهٔ فرزندش را به معلم دهد، برای معلم حلال است.»

۹۸۲ (۹) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که: «گفته شده عبدالرحمان سلمی به یکی از فرزندان امام حسینؑ سورهٔ حمد را آموزش داد. وقتی آن کودک سورهٔ حمد را برای امامؑ خواند، وی به آموزگارش هزار دینار و هزار حلّه بخشید و دهانش را پر از دُرّ کرد و وقتی در این باره به امامؑ اعتراض شد، فرمود: اینها کجا به پای تعلیم وی می‌رسد!»

۹۸۳ (۱۰) در کتاب عوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود:

«شایسته‌ترین چیزی که برای آن اجرت می‌گیرید، کتابُ خداست.»

۹۸۴ (۱۱) قتیبه اعشی می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من قرآن تلاوت می‌کنم، پس هدیه برایم آورده می‌شود، آیا آن را بپذیرم؟

امامؑ فرمود: نه!

گفتم: من شرط نمی‌کنم!

امامؑ فرمود: به من بگو اگر قرآن نمی‌خواندی، آیا برایت هدیه آورده می‌شد؟

گفتم: نه.

امامؑ فرمود: پس آن را نپذیر!»

مرحوم شیخ طوسیؒ این حدیث را بر کراهت، حمل کرده است.

۹۸۵ ۲۲۱۹۸ (۱۲) **تهذيب** ۳۷۶/۶: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنى قال نهى أبو عبدالله عليه السلام عن أجر القارئ الّذى لا يقرأ إلّا بأجر مشروط.

۹۸۶ ۲۲۱۹۹ (۱۳) **فقيه** ۱۰۵/۳: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن اجرة القارئ الذى لا يقرأ إلّا على أجر مشروط.

وتقدّم فى رواية زيد بن علىّ (۱) من باب (۳۱) حكم أخذ الأجرة على الأذان من أبوابه ج ۵ قوله عليه السلام ولٰكنّى أبغضك لله قال ولِمَ قال عليه السلام لأنّك تأخذ على تعليم القرآن أجراً وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من أخذ على تعليم القرآن أجراً كان حظّه يوم القيامة. **ولاحظ** رواية تحف العقول (۱۶) من باب (۱) حرمة التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲.

وفى رواية الجعفريّات (۱۲) من باب (۱۰) ما ورد فى أنواع السحت قوله عليه السلام من السحت أجر القارئ الّذى لا يقرء القرآن إلّا بأجر ولا بأس أن يجرى له من بيت المال. **ويأتى** فى كثير من أحاديث باب (۱) عدم انعقاد النكاح لغير رسول الله صلى الله عليه وآله إلّا بمهر من أبواب المهور ج ۲۶ و باب (۲۲) انّ من تزوّج امرأة على تعليم سورة فعلّمها ثمّ طلّقها. ما يدلّ على جواز التعليم مهراً.

(۳۵)

باب عدم جواز أخذ الأجرة على الأذان والصّلوة بالنّاس والقضاء وساير الواجبات كتغسيل الأموات وتكفينهم

وتقدّم فى أحاديث باب (۳۱) حكم أخذ الأجرة على الأذان من أبوابه ج ۵ واشاراته، وباب (۱۲) حكم الصلوة خلف من يبغى على الأذان اجراً من أبواب الجماعة ج ۷ ما يدلّ على ذٰلك. **ولاحظ** رواية تحف العقول (۱۶) من باب (۱) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲. **ويأتي** فى باب (۱۴) ما ورد فى انّ الرّشاء فى الحكم هو الكفر بالله من أبواب القضاء ج ۳۰ وباب (۱۵) ما ورد فى رزق القاضي مايدلّ على ذٰلك.

۹۸۵ (۱۲) جراح مداینی می‌گوید: «امام صادق؛ از اجرت قاری قرآن که بدون قرارداد اجرت تلاوت نمی‌کند، نهی کرد.»

۹۸۶ (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرم از اجرت قاری قرآن که بدون قرارداد مزد قرآن تلاوت نمی‌کند، نهی کرد.»

در حدیث زید بن علی این سخن گذشت: «ولی من برای خدا خشم و کینهٔ تو را در دل دارم. پرسید: برای چه؟

امام؛ فرمود: برای این‌که تو برای آموزش قرآن مزد دریافت می‌کنی و از پیامبر اکرم؛ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس برای آموزش قرآن مزد بگیرد، همان پاداش وی در قیامت خواهد بود.»[۱]

و حدیث تحف العقول را بنگر.[۲]

و در حدیث جعفریات از امام امیر مؤمنان؛ گذشت: «اجرت قاری قرآن که بدون مزد نمی‌خواند، حرام است و اشکال ندارد روزی او از بیت المال داده شود.»[۳]

و در بسیاری از احادیث باب ۱ و ۲۲ باب‌های مهریه، مطالبی خواهد آمد که بر جواز تعیین تعلیم قرآن به عنوان مهریه دلالت می‌کند.

باب ۳۵

عدم جواز اجرت گرفتن برای انجام واجبات، مانند: اذان و اقامه گفتن، امامت نماز جماعت، قضاوت، غسل، کفن میت و...

در احادیث باب ۳۱ باب‌های اذان، حکم مزدگرفتن برای اذان گذشت.

و در باب ۱۲ باب‌های نماز جماعت، حکم نماز پشت سر کسی که برای اذان گفتن درخواست مزد می‌کند، گذشت.

و روایت تحف العقول را بنگر.[۴]

و در باب ۱۴ و ۱۵ باب‌های قضاوت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

۱. باب ۳۱ باب‌های اذان، حدیث ۱. ۲ و ۴. باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).

۳. ۲۱۴/۲۲ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۲ (۳۱۸۶۱).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۶)

باب حكم أكل ما ينهب وأخذ ما ينثر في الأعراس

۹۸۷ ۲۲۲۰۰ (۱) **تهذيب ۳۷۰/۶**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ۱۲۳/۵**، **استبصار ۶۶/۳**: محمّد بن يحيى عن العمركي بن عليّ عن **عليّ بن جعفر** عن أخيه أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن النّثار من السكّر واللّوز وأشباهه أيحلّ أكله قال يكره أكل ما انتهب. **فقيه ۹۷/۳**: وروى عن **علي بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام مثله. **وسائل ۱۶۹/۱۷**: ورواه علي بن جعفر في كتابه. **قرب الإسناد ۲۷۳**: عبدالله بن الحسن عن جدّه **علي بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام نحوه.

۹۸۸ ۲۲۲۰۱ (۲) **كافي ۱۲۴/۵**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۳۷۰/۶**، **استبصار ۶۶/۳**: أحمد بن أبي عبدالله[1] عن محمّد بن عليّ عن عبدالله بن جبلة عن **إسحاق** بن عمّار قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الإملاك[2] يكون والعرس فينثر على القوم فقال حرام ولكن (كُلْ ـ يب صا) ما أعطوك منه (فَخُذْه ـ كا) (حمله الشيخ على الكراهة).

۹۸۹ ۲۲۲۰۲ (۳) **الدعائم ۴۸۶/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه نهى عن القمار والنهبة والنّثار يعني عليه السلام ما نثر على قوم لم يدعوا إليه ولم تطب نفس ناثره به لمن صار إليه وكان يؤخذ اختطافاً وانتهاباً فهو شبيه بالنهبة.

۹۹۰ ۲۲۲۰۳ (۴) **كافي ۱۲۳/۵**، **تهذيب ۳۷۱/۶**: محمّد بن يحيى (عن محمّد بن الحسين ـ كا) عن محمّد بن سنان عن **أبي الجارود** قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق السّارق حين يسرق وهو مؤمن ولا ينهب نهبة ذات شرف[3] حين ينهبها وهو مؤمن قال ابن سنان قلت لأبي الجارود (و ـ كا) ما نهبة ذات شرف[4] قال نحو ما صنع حاتم حين قال من اخذ شيئاً فهو له.

---

۱. احمد بن محمّد بن خالد البرقي ـ صا.
۲. الاملاك بالكسر: التزويج والعقد.
۳. ذات سرف ـ يب.
۴. ذات سرف ـ يب.

باب ۳۶

حکم خوردن و گرفتن آنچه در عروسی‌ها ریخته و نثار می‌شود

۹۸۷ (۱) **علی بن جعفر** می‌گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ـ دربارهٔ بادام و شیرینی و چیزهای دیگری که بر سر عروس و داماد ریخته می‌شود، سؤال کردم.

امام فرمود: خوردن آنچه ریخته می‌شود، مکروه است.»

۹۸۸ (۲) **اسحاق بن عمار** می‌گوید: «به امام صادق گفتم: در مراسم عقد و عروسی چیزهایی در میان مردم می‌پاشند.

امام فرمود: حرام است، ولی آنچه به تو می‌دهند، بخور.»

مرحوم شیخ طوسی این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

۹۸۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «امام صادق از قمار و غارت و نثار نهی کرد و مقصود امام از نثار، آن چیزهایی است که در میان مردم پراکنده می‌شود و به آن دعوت نمی‌کنند و پراکنده‌کننده از رسیدن آن به دست کسی که به دستش می‌افتد، خشنود نیست و آن ربوده می‌شود پس آن شبیه غارت است.»

۹۹۰ (۴) **ابوجارود** از **امام باقر** روایت می‌کند، که پیامبر اکرم فرمود:

«زناکار در هنگام زناکردن، مؤمن نیست و سارق در هنگام سرقت، مؤمن نیست و انسان شریف هنگام ربودن غنیمت و هدیه، مؤمن نیست.»

ابن سنان می‌گوید: «به ابوجارود گفتم: ربودن انسان شریف چیست؟

وی گفت: مانند کاری که حاتم انجام داد و گفت: هر کس چیزی بردارد، از آنِ خود اوست.»

۹۹۱ ۲۲۲۰۴ (۵) أمالي الصّدوق ۲۳۷: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال حدّثني سعد بن عبدالله قال حدّثني أحمد بن عيسى قال حدّثني عليّ بن الحكم قال حدّثني الحسين بن أبي العلا عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائهعليهم السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام دخلت امّ أيمن على النّبيّ صلى الله عليه وآله وفي ملحفتها شيء فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ما معك يا امّ أيمن فقال انّ فلانة املكوها فنثروا عليها فأخذت من نثارها ثمّ بكت امّ أيمن وقالت يا رسول الله فاطمة زوّجتها ولم تنثر عليها شيئاً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا امّ أيمن لِمَ تكذبين فانّ الله تبارك وتعالى لمّا زوّجت فاطمة عليّاً أمر أشجار الجنّة أن تنثر عليهم من حليّها وحللها وياقوتها ودرّها وزمرّدها واستبرقها فأخذوا منها ما لا يعلمون ولقد نحل الله طوبىٰ في مهر فاطمة صلوات الله عليها فجعلها في منزل عليّ عليه السلام.

۹۹۲ ۲۲۲۰۵ (۶) تهذيب ۶/ ۳۷۰، استبصار ۳/ ۶۶: أحمد بن محمّد[1] بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن وهب عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال قال أمير المؤمنين[2] عليه السلام لا بأس بنثر الجوز والسكّر (قال الشيخ انّ الذي تضمن هٰذا الخبر جواز النثر وليس فيه انّه يجوز أخذ ما نثر ونهبه).

وتقدّم في رواية ابن مسلم (۵۲) من باب (۲۳) تحريم اللّعب بالشطرنج ج ۲۲ قوله عليه السلام لا تصلح المقامرة ولا النهبة.

(۳۷)

باب حكم بيع السّروج والسّلاح وغيرهما من الأعداء

۹۹۳ ۲۲۲۰۶ (۱) كافي ۵/ ۱۱۲: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۶/ ۳۵۴، استبصار ۳/ ۵۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي قال دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام فقال له حكم السراج ماترى فيمن[3] يحمل السروج الى الشام[4] وأداتها فقال لا بأس أنتم اليوم بمنزلة أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انّكم في هدنة فإذا كانت المباينة حرم عليكم أن تحملوا إليهم السروج والسلاح.

---

۱. محمّد بن أحمد ـ صائل وخ ل يب. ۲. عليّ ـ صا.
۳. فيما ـ يب صا. ۴. الى الشام من السروج ـ يب صا.

۹۹۱ (۵) حسین بن ابی العلاء از امام صادق از پدرش از نیاکانش از امیر مؤمنان روایت می‌کند که فرمود: «ام ایمن نزد پیامبر اکرم آمد، در حالی که چیزی در گوشهٔ چادرش بود. پیامبر اکرم از وی پرسید: چه همراه داری، ای ام ایمن؟

او پاسخ داد: مراسم ازدواج فلان زن بود و چیزهایی را بر سر عروس می‌ریختند. من مقداری از آن‌ها را برداشتم. آن‌گاه ام ایمن گریست و گفت: ای رسول خدا فاطمه را به ازدواج درآوردی و چیزی نثارش نکردی!

پیامبر اکرم فرمود: ای ام ایمن! چرا دروغ می‌گویی؟ هنگامی که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم، همانا خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به درختان بهشت دستور داد که از زیورها و حلّه‌ها و درّها و یاقوت‌ها و زمردها و حریرهای بهشت نثار آنان نماید، پس از آن به مقداری که نمی‌دانستند، برداشتند و به تحقیق، خداوند طوبی را در مهریهٔ فاطمه بخشید و آن را در خانهٔ علی قرار داد.»

۹۹۲ (۶) وهب از امام صادق از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «نثار کردن گردو و شیرینی، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «این حدیث جواز نثار کردن را می‌رساند و بر جواز برداشتن و ربودن آن دلالت نمی‌کند.»

در حدیث ابن مسلم از امام باقر یا امام صادق گذشت: «قمار باختن و ربودن، جایز نیست.»[1]

باب ۳۷

حکم فروش زین‌ها، سلاح‌ها و غیر آنها به دشمنان دین

۹۹۳ (۱) ابوبکر حضرمی می‌گوید: «نزد امام صادق رفتیم. شخصی به امام گفت: نظرتان دربارهٔ کسی که زین و وسایل آن را به شام صادر می‌کند، چیست؟

امام فرمود: اشکال ندارد! شما اکنون همانند یاران پیامبر اکرم هستید. شما در حال صلح بسر می‌برید، پس هر گاه میان شما جدایی و دشمنی ایجاد شود، صدور زین و اسلحه به آن‌ها بر شما حرام است.»

---

۱. ۲۶۸/۲۲ باب ۲۳ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۵۲ (۲۲۰۶۹).

۹۹۴ ۲۲۲۰۷ (۲) **کافی ۱۱۲/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب ۳۵۳/۶**، **استبصار ۵۸/۳**، **فقیه ۱۰۷/۳**: (الحسن ـ یب صا فقیه) ابن محبوب عن علیّ بن الحسن بن رباط عن أبی سارة عن **هند** السرّاج قال قلت لأبی جعفر ﷺ أصلحك الله (ما تقول ـ یب صا) انّی كنت أحمل السلاح الىٰ أهل الشام فأبیعه منهم فلمّا (ان ـ كا) عرفنی الله هٰذا الأمر ضقت بذٰلك (السلاح ـ فقیه) (و ـ كا یب صا) قلت لا أحمل الى أعداء الله فقال (لی ـ یب صا) احمل إلیهم (وبعهم ـ فقیه) فانّ[1] الله ﷻ یدفع بهم عدوّنا وعدوّكم یعنی الروم (وبعهم[2] ـ كا) (قال ـ فقیه) فإذا كانت[3] الحرب بیننا (فلا تحملوا ـ كا) فمن حمل الىٰ عدوّنا سلاحاً یستعینون به علینا فهو مشرك.

۹۹۵ ۲۲۲۰۸ (۳) **کافی ۱۱۳/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذیب ۳۵۴/۶**، **استبصار ۵۷/۳**: أحمد بن محمّد عن أبی عبدالله البرقی عن **السرّاد**[4] (عن رجل ـ صا) عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت (له ـ كا یب) انّی أبیع السلاح قال لا تبعه فی فتنة.

۹۹۶ ۲۲۲۰۹ (۴) **وسائل ۱۰۳/۱۷**: **علیّ بن جعفر** فی كتابه عن أخیه موسى ﷺ قال سألته عن حمل المسلمین الى المشركین التجارة قال إذا لم یحملوا سلاحاً فلا بأس. **قرب الإسناد ۲۶۴**: عبدالله بن الحسن العلوی عن جدّه **علیّ بن جعفر** عن أخیه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل المسلم یحمل التجارة (وذكر نحوه).

۹۹۷ ۲۲۲۱۰ (۵) **فقیه ۲۵۷/۴**: فی حدیث وصیّة **النبیّ**ﷺ لعلیّ ﷺ یا علی كفر بالله العظیم من هٰذه الأمّة عشرة (الىٰ أن قال) وبایع السلاح من أهل الحرب.

۹۹۸ ۲۲۲۱۱ (۶) **کافی ۱۱۳/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذیب ۳۵۴/۶**، **استبصار ۵۷/۳**: أحمد بن محمّد عن علیّ بن الحكم عن هشام بن سالم عن **محمّد بن قیس** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الفئتین تلتقیان من أهل الباطل (أ ـ كا) نبیعهما[5] السلاح قال[6] بعهما ما یكنّهما[7] كالدرع[8] والخفین ونحو هٰذا.

---

۱. انّ ـ صا. ۲. بعهم ـ صا. ۳. فإذا كان ـ یب صا ـ فإن كانت ـ فقیه.
۴. عن السراج ـ ئل خ. ۵. أبیعهما ـ یب صا. ۶. فقال ـ یب صا.
۷. الكنّ وقاء كلّ شیء وستره ـ اللسان. ۸. الدروع ـ یب ـ الدرع ـ صا.

(۲) **هند زین ساز** می‌گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! من اسلحه به شام صادر می‌کردم و به آنان می‌فروختم. از وقتی که خداوند ولایت شما را به من شناساند، من از این کار ناراحت و دلتنگ شدم و با خود گفتم: از این پس اسلحه به دشمنان خدا صادر نمی‌کنم. نظرتان در این باره چیست؟ ۹۹۴

امام ﷺ فرمود: اسلحه به سوی آنان ببر و به آنان بفروش؛ زیرا خداوند دشمنان ما و شما یعنی روم را به وسیلهٔ آنان دفع می‌کند. پس هر گاه میان ما و آنان جنگ در گرفت (اسلحه به آنان ندهید) و هر کس به دشمن ما اسلحه دهد تا آن را علیه ما بکار گیرند، پس او مشرک است.»

(۳) **سراد** (از مردی) نقل می‌کند که به امام صادق گفتم: «من اسلحه می‌فروشم. ۹۹۵

امام ﷺ فرمود: در حال فتنه و آشوب نفروش!»

(۴) **علی بن جعفر** در کتاب خود آورده که: «از برادرش ـ **امام موسی بن جعفر** ﷺ ـ دربارهٔ صادرات کالا از سوی مسلمانان به مشرکان پرسید. ۹۹۶

امام ﷺ فرمود: در صورتی که اسلحه صادر نکنند، اشکال ندارد.»

(۵) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ آمده است: ۹۹۷

«ای علی ﷺ! ده گروه از این امت به خدای بزرگ کافر شدند... و فروشنده سلاح به اهل حرب.»

(۶) **محمد بن قیس** می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ فروختن سلاح به دو گروه باطل که با هم در جنگند، سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: ۹۹۸

آنچه آنان را حفظ می‌کند ـ همانند زره و چکمه و... ـ به آنان بفروش.»

٩٩٩ ٢٢٢١٢ (٧) تهذيب ٣٨٢: محمّد بن أحمد بن يحيىٰ عن محمّد بن عيسىٰ عن أبى القاسم الصيقل قال كتبت إليه انّى رجل صيقل اشترى السيوف وأبيعها من السلطان أجائز لى بيعها فكتب ﷺ لا بأس به.

(٣٨)

باب تحريم إجارة المساكن والسّفن للمحرّمات

١٠٠٠ ٢٢٢١٣ (١) كافى ٢٢٧/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٣٧١/٦ و ١٣٤/٧، استبصار ٥٥/٣: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب صا) عن محمّد[1] بن إسماعيل عن علىّ بن النعمان عن ابن مسكان عن عبد المؤمن عن جابر[2] قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يواجر بيته يباع[3] فيها[4] الخمر قال حرام أجرته[5].

١٠٠١ ٢٢٢١٤ (٢) تهذيب ٣٧٢/٦: محمّد بن يعقوب عن كافى ٢٢٧/٥، تهذيب ١٣٤/٧، استبصار ٥٥/٣: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن (عمر ـ كا) ابن أُذينة قال كتبت الى أبى عبدالله ﷺ اسأله عن الرجل يؤاجر[6] سفينته (أ ـ صا) ودابّته ممّن يحمل فيها أو عليها الخمر والخنازير قال لا بأس (جمع الشيخ بين الروايتين بأحد وجهين الأوّل أن يحمل الرواية الأُولى على صورة العلم بأنّه يباع فيه الخمر والرواية الثانية على صورة عدم العلم بحمل الخمر على دابّته أو سفينته والوجه الثانى انّه انّما حرّم اجارة البيت لمن يبيع الخمر لأنّ بيع الخمر حرام وأُجاز اجارة السفينة لمن يحمل فيها الخمر لأنّ حملها ليس بحرام لأنّه يجوز أن يحمل ليجعل خلّاً).

١٠٠٢ ٢٢٢١٥ (٣) الدعائم ٧٨/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من اكترىٰ دابّة أو سفينة فحمل عليه المكترى خمراً أو خنازير أو ما حرّم الله لم يكن على صاحب الدّابّة شىء وإن تعاقدا على حمل ذٰلك فالعقد فاسد والكراء علىٰ ذٰلك حرام.

---

١. على خ ل ط ق يب ٣٧١. ٢. صابر ـ يب ١٣٤. ٣. فيباع ـ يب ٣٧١.
٤. فيه ـ يب صا. ٥. اجره ـ يب صا. ٦. يؤجر يب ١٣٧.

۹۹۹ (۷) ابوالقاسم صیقل می‌گوید: به وی [امام] نوشتم: من مردی صیقل [= براق و تیزکنندهٔ شمشیر] هستم. شمشیر می‌خرم و به حاکم می‌فروشم. آیا فروختن آن برای من جایز است؟

امام نوشت: اشکال ندارد!»

باب ۳۸

حرمت اجارهٔ مسکن‌ها و کشتی‌ها برای امور حرام

۱۰۰۰ (۱) جابر می‌گوید: «از امام صادق دربارهٔ مردی سؤال کردم که خانه‌اش را برای شراب‌فروشی اجاره می‌دهد. امام فرمود:

اجرت آن حرام است.»

۱۰۰۱ (۲) عمر بن اذینه می‌گوید: «طی نامه‌ای از امام صادق دربارهٔ مردی سؤال کردم که کشتی و حیوان بارکش خود را برای حمل شراب و خوک اجاره می‌دهد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی این دو حدیث را به یکی از دو وجه زیر جمع کرده است:

الف) این‌که حدیث اول بر صورت علم به فروش شراب در آن حمل شود و حدیث دوم بر صورت جهل از حمل شراب با حیوان یا کشتی او.

ب) همانا اجاره خانه به شراب‌فروش حرام است؛ چون شراب‌فروشی حرام است و اجاره کشتی برای حمل شراب جایز است؛ چون حمل شراب جایز است چون احتمال دارد برای تبدیل به سرکه آن را حمل می‌کند.

۱۰۰۲ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق روایت شده که فرمود: «هر کس حیوان یا کشتی‌ای را اجاره کند و با آن شراب و خوک و آنچه خدا حرام کرده است حمل کند، بر صاحب حیوان گناهی نیست و اگر برای حمل آن با هم قرارداد ببندند، آن قرارداد باطل است و اجرت آن حرام است.»

(۳۹)

باب تحريم صحبة السّلاطين وإعانة الظّالمين ومدحهم ومحبّة بقائهم طمعاً لما في أيديهم

قال الله تعالى في سورة المائدة (۵): ۲، ۵۱: وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ الآية * وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

الانعام (۶): ۶۸: فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

التوبة (۹): ۴۷: وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

هود (۱۱): ۱۱۳: وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لاَ تُنْصَرُونَ.

الممتحنة (۶۰): ۱: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ الآية.

۱۰۰۳ ۲۲۲۱۶ (۱) **ثواب الاعمال ۳۱۰**: حدّثني محمّد بن الحسن رحمه الله قال حدّثني محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن ابن المغيرة عن السكونيّ عن أبي عبدالله عن أبيه عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ايّاكم وأبواب السلطان وحواشيها فانّ أقربكم من أبواب السلطان وحواشيها أبعدكم من الله تعالىٰ ومن آثر السّلطان على الله عزّ وجلّ أذهب الله عنه الورع وجعله حيران.

۱۰۰۴ ۲۲۲۱۷ (۲) **مستدرك ۱۲۳/۱۳**: السيد فضل الله الرّاونديّ في نوادره باسناده الصحيح عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إيّاكم وأبواب السلطان وحواشيها وأبعدكم من الله من آثر سلطاناً على الله جعل الميتة في قلبه ظاهرة وباطنة وأذهب عنه الورع وجعله حيراناً.

۱۰۰۵ ۲۲۲۱۸ (۳) **ثواب الأعمال ۳۱۰**: بالإسناد المتقدّم في الباب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما اقترب عبد من سلطان إلّا تباعد من الله ولا كثر ماله إلّا اشتدّ حسابه ولا كثر تبعه إلّا كثرت شياطينه. **مستدرك ۱۲۲/۱۳**: السيد فضل الله الراوندي في نوادره بإسناده الصحيح عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام نحوه.

باب ۳۹

حرمت همنشینی با پادشاهان و کمک به ستمگران و ستودن آنان و میل به بقای آنها به طمع رسیدن آنچه در قدرت‌شان است

خداوند متعال می‌فرماید:

همدیگر را بر گناه و ظلم و تجاوز یاری نرسانید...[1].

هر یک از شما آنان را به دوستی گیرد، پس وی از آنان است. قطعاً خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند[2].

... پس از توجه با گروه ستمکاران منشین[3].

... و در میان شما بسیار گوش‌دهندگان به آن‌ها هستند و خداوند به ستمگران آگاه است[4].

به ستمگران متمایل نگردید که در این صورت آتش به شما می‌رسد و جز خدا دوست و یاوری نخواهید داشت، سپس یاری نمی‌شوید[5].

ای کسانی که ایمان آوردید، دشمنان من و خود را دوست و یاور نگیرید و به آنان اظهار دوستی کنید و حال آن‌که آنان به حقایقی که به سوی شما آمد، کفر ورزیدند[6].

۱۰۰۳ (۱) سکونی از امام صادق‌ؑ از پدرش‌ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بپرهیزید از [رفتن به] درگاه پادشاهان و اطراف آن، زیرا نزدیک‌ترین شما به درگاه پادشاهان و اطراف آن، دورترین شما از خداوند است و هر کس پادشاه را بر خدا برگزیند، خداوند نیروی پرهیز از گناه را از او می‌گیرد و او را سرگردان می‌کند.»

۱۰۰۴ (۲) فضل الله راوندی در کتاب نوادر با سند صحیح از امام موسی بن جعفرؑ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«از [رفتن] به درگاه پادشاهان و اطراف آن بپرهیزید و دورترین شما از خدا کسی است که پادشاهی را بر خدا برگزیند. خداوند حالت مرگ را در ظاهر و باطن قلبش قرار می‌دهد و نیروی پرهیز از گناه را از وی می‌گیرد و او را سرگردان می‌کند.»

۱۰۰۵ (۳) در کتاب ثواب الاعمال از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده که فرمود: «هیچ بنده‌ای به سلطان نزدیک نشد مگر آن‌که از خداوند دور گردید و بر مالش افزوده نگردید مگر آن‌که حسابرسی‌اش سخت گردید و پیروانش زیاد نگردید مگر آن‌که شیطان‌هایش زیاد شد.»

---

۱. مائده ۲/۵. ۲. مائده ۵۱/۵. ۳. انعام ۶۸/۶.
۴. توبه ۴۷/۹. ۵. هود ۱۱۳/۱۱. ۶. ممتحنه ۱/۶۰.

۱۰۰۶ ۳۲۲۱۹ (۴) **مستدرك ۱۲۳/۱۳**: السيّد فضل الله **الراوندى** بهٰذا الإسناد قال قال علىّ ﷺ ثلاث من حفظهنّ كان معصوماً من الشيطان الرجيم و من كلّ بليّة من لم يخل بامرأة ليس يملك منها شيئاً ولم يدخل على سلطان ولم يعن صاحب بدعة ببدعة. **الجعفريات ۹۶**: بإسناده عن علىّ ﷺ نحوه.

۱۰۰۷ ۳۲۲۲۰ (۵) **مستدرك ۱۲۷/۱۳**: **القطب الرّاوندى** فى لبّ اللّباب عن النّبىّ ﷺ قال ما من عالم أتى باب سلطان طوعاً إلّا كان شريكه فى كلّ لون يعذّب فى نار جهنّم.

۱۰۰۸ ۳۲۲۲۱ (۶) **وقال** ﷺ من تعلّم القرآن ثمّ تفقّه فى الدّين ثمّ أتى صاحب سلطان تملّقاً إليه وطمعاً لما فى يديه خاض بقدر خطاه فى نار جهنّم.

۱۰۰۹ ۳۲۲۲۲ (۷) **كافى ۱۰۵/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **تهذيب ۳۳۰/۶**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن حديد[1] قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول اتّقوا الله وصونوا دينكم بالورع وقوّوه بالتّقيّة والاستغناء بالله ﷻ (عن طلب الحوائج الى صاحب سلطان واعلم ـ يب) انّه من خضع لصاحب سلطان و[2] لمن يخالفه على دينه طلباً[3] لما فى يديه من دنياه اخمله[4] الله ﷻ ومقته عله ووكّله إليه فإن هو غلب على شىء من دنياه فصار اليه منه شىء نزع الله (جلّ وعزّ اسمه ـ كا) البركة منه ولم يأجره على شىء ينفقه فى حجّ ولا عتق ([رقبة] ـ كا) ولا برّ وتقدّم مثله فى رواية حديد (۴۱) من باب (۱) وجوب التقيّة من أبوابها ج ۱۸. **ثواب الأعمال ۲۹۴**: حدّثنى محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال حدّثنى عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن حديد المدائنى عن أبى عبدالله ﷺ قال صونوا دينكم بالورع وقوّة التّقى والاستغناء بالله وذكر نحو ما فى يب (إلّا انّ فيه ينفقه فى حجّ ولا عمرة ولا عتق).

۱۰۱۰ ۳۲۲۲۳ (۸) **مستدرك ۱۲۳/۱۳**: السيّد فضل الله الراوندى فى نوادره بالإسناد المتقدّم فى الباب قال قال رسول الله ﷺ من أرضى سلطاناً بما اسخط الله خرج من دين الإسلام.

---

۱. عن حريز ـ يب. ۲. او ـ يب. ۳. طالباً ـ يب.

۴. اخمله: جعله خاملاً ـ الخامل من الرجال: الساقط لانباهة له ـ المنجد.

۱۰۰۶ (۴) **فضل الله راوندی از امیر مؤمنان** ﷺ روایت کرده که فرمود:

«سه چیز است که هر کس بر آن‌ها مراقبت کند، از شیطان رانده شده و از هر بلایی در امان خواهد بود: هر کس با زنی که هیچ ارتباطی با او ندارد خلوت نکند و کسی که نزد سلطانی نرود و کسی که بدعتگزاری را در بدعتش یاری نرساند.»

۱۰۰۷ (۵) **قطب راوندی** در کتاب لبّ اللباب **از پیامبر اکرم** ﷺ روایت کرده که فرمود: «هیچ عالمی نیست که با اختیار خود به درگاه پادشاهی رود مگر آن‌که در همهٔ انواع عذاب آن پادشاه در دوزخ شریک خواهد بود.»

۱۰۰۸ (۶) و فرمود: «هر کس قرآن بیاموزد و پس در دین تفقه کند، آن‌گاه نزد قدرتمندی ـ به انگیزهٔ تملق و چاپلوسی و به طمع اموالش ـ رود، به اندازهٔ گام‌هایی که بر می‌دارد، در آتش دوزخ فرو می‌رود.»

۱۰۰۹ (۷) **حدید** (حریز) می‌گوید: «**از امام صادق** ﷺ شنیدم که می‌فرمود: از خدا بترسید و دین‌تان را با ورع [پرهیز از کارهای حرام] حفظ کنید و با تقیه و بی‌نیازی جستن به خدا (از درخواست نیاز به قدرتمندان) تقویت کنید. (و بدان) که هر کس برای قدرتمند و مخالف در دینش به انگیزهٔ دستیابی به دنیایش کرنش کند، خداوند او را از شرافت و شخصیت ساقط می‌کند و بر وی خشم می‌گیرد و به خودش واگذارش می‌کند. پس اگر بر چیزی از دنیای شخص قدرتمند دست یابد و چیزی از آن به وی رسد، خداوند برکت را از آن سلب می‌کند و آنچه در راه حج و آزاد کردن بنده و نیکی به دیگران هزینه کند، خداوند به وی پاداش نمی‌دهد.»

نظیر این حدیث در روایت حدید باب ۱ ابواب تقیه حدیث ۴۱ گذشت و در کتاب ثواب الاعمال، حدید مدائنی از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

«دین خود را با ورع و نیروی تقوی و بی‌نیازی جستن از خدا حفظ کنید...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است؛ با این تفاوت که در پایان آن «عمره» نیز افزوده شده است.

۱۰۱۰ (۸) **سید فضل الله راوندی** در کتاب نوادر **از پیامبر اکرم** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس قدرتمندی را با خشمگین کردن خداوند خشنود کند، از دین اسلام خارج شده است.»

۱۰۱۱ ۲۲۲۲۴ (۹) العوالی ۶۹/۴: وروی فی حدیث انّه دخل علی الصادق ﷺ رجل فمتّ[1] له بالإیمان انّه من أولیاءه فولّیٰ عنه بوجهه فدار الرجل الیه وعاود الیمین فولّیٰ عنه فاعاد الیمین ثالثة فقال له ﷺ (یا هٰذا من أین معاشك) فقال انّی أخدم السلطان وانّی والله لك محبّ فقال ﷺ روی أبی عن أبیه عن جدّه عن رسول الله ﷺ انّه قال إذا كان یوم القیامة نادی مناد من السماء من قبل الله ﷻ أین الظلمة أین أعوان أعوان الظلمة[2] أین من بریٔ لهم قلماً أین من لاق لهم دواة أین من جلس معهم ساعة فیؤتی بهم جمیعاً فیؤمر بهم أن یضرب علیهم بسور من نار فهم فیه حتّی یفرغ الناس من الحساب ثمّ یرمی بهم الی النّار.

۱۰۱۲ ۲۲۲۲۵ (۱۰) كنز الفوائد ۶۳: وممّا حدّثنا به الشیخ الفقیه أبوالحسن بن شاذان ﷺ قال حدّثنی أبی ﷺ قال حدّثنا ابن الولید محمّد بن الحسن قال حدّثنا الصفّار محمّد بن الحسن (الحسین ـ خ) قال حدّثنا محمّد بن زیاد عن مفضّل بن عمر عن یونس بن یعقوب ﷺ قال سمعت الصادق جعفر بن محمّد ﷺ یقول (فی حدیث) ملعون ملعون من آذی جاره ملعون ملعون رجل یبدأه أخوه بالصلح فلم یصالحه ملعون ملعون حامل للقرآن مصرّ علی شرب الخمر ملعون ملعون عالم یؤمّ سلطاناً جائراً معیناً له علی جوره ملعون ملعون مبغض علیّ بن أبی طالب ﷺ فإنّه ما أبغضه حتّی أبغض رسول الله ﷺ ومن أبغض رسول الله ﷺ لعنه الله تعالیٰ فی الدّنیا والآخرة ملعون ملعون من رمی مؤمناً بكفر ومن رمی مؤمناً بكفر فهو كقتله ملعونة ملعونة امرأة تؤذی زوجها وتغمّه وسعیدة سعیدة امرأة تكرم زوجها ولا تؤذیه وتطیعه فی جمیع أحواله یا یونس قال جدّی رسول الله ﷺ ملعون ملعون من یظلم بعدی فاطمة ابنتی ویغصبها حقّها ویقتلها ثمّ قال یا فاطمة البشری فلكِ عند الله مقام محمود تشفعین فیه. لمحبّیك وشیعتك فتُشَفَّعِینَ یا فاطمة لو انّ كلّ نبیّ بعثه الله وكلّ ملك قرّبه شفعوا فی كلّ مبغض لك غاصب لك ما أخرجه الله من النار أبداً ملعون ملعون قاطع رحمه ملعون ملعون مصدّق بسحر ملعون ملعون من قال الإیمان قول بلا عمل ملعون ملعون من وهب الله له مالاً فلم یتصدّق منه بشیء اما سمعت انّ النبیّ ﷺ قال صدقة درهم أفضل من صلوة عشر لیال ملعون ملعون من ضرب والده أو والدته ملعون ملعون من عقّ والدیه الخبر.

---

۱. ای توسّل.

۲. والظاهر أنّ الصحیح أین أعوان الظلمة كما فی نسخة المستدرك.

۱۰۱۱ (۹) در کتاب العوالی در ضمن حدیثی آمده است که: «شخصی نزد امام صادق ﷺ آمد و به دین و ایمانش سوگند یاد کرد که وی از دوستداران امام ﷺ است ولی امام ﷺ چهره از وی برگرداند. آن شخص بار دیگر در برابر امام ﷺ رفت و سوگند خود را تکرار کرد. امام ﷺ نیز برای بار دوم چهره از وی برگرداند. آن شخص برای بار سوم سوگند یاد کرد. آن‌گاه امام ﷺ به وی فرمود: (ای مرد گذران زندگی‌ات از کجاست؟)

آن مرد گفت: من به حکومت خدمت می‌کنم و من به خدا سوگند دوستدار تو هستم!

امام ﷺ فرمود: «پدرم از پدرش از جدش از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرد که فرمود: در روز قیامت منادی از آسمان از سوی خداوند ندا می‌دهد که ستمگران کجایند؟ [همکاران ستمگران کجایند؟] همکاران همکاران ستمگران کجایند؟ کجایند کسانی که قلمی برای آنان تراشیدند؟ کجایند آنان که در دوات‌شان لیقه نهادند؟ کجایند آن‌هایی که ساعتی با آن‌ها نشستند؟ پس همهٔ آن‌ها آورده می‌شوند و دستور داده می‌شود دیواری از آتش به دورشان کشیده شود و آن‌ها در آن هستند تا مردم از حساب فارغ شوند. سپس در آتش افکنده می‌شوند.»

۱۰۱۲ (۱۰) یونس بن یعقوب می‌گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که در ضمن حدیثی می‌فرمود: ملعون است! ملعون است! هر که همسایه‌اش را بیازارد. ملعون است! ملعون است! کسی که برادرش برای صلح و آشتی پیشقدم گردد و او با وی آشتی نکند. معلون است! معلون است! حامل قرآنی که بر شراب‌خواری مداومت کند. معلون است! ملعون است! عالمی که از حاکم ستمگری پیروی کند و او را در ظلمش یاری رساند. معلون است! ملعون است! کسی که کینهٔ علی بن ابی طالب را به دل دارد؛ زیرا تا کسی دشمن رسول خدا ﷺ نباشد، دشمن علی ﷺ نیست و هر کس دشمن رسول خدا ﷺ باشد، خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت می‌کند. ملعون است! ملعون است! هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد و هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد پس مانند کشتن اوست.

معلون است! معلون است! زنی که همسرش را بیازارد و او را اندوهگین سازد. و خوشبخت است! خوشبخت است! زنی که شوهرش را احترام کند و او را نیازارد و در همه احوال از او پیروی کند. ای یونس! جدّم رسول خدا ﷺ فرمود: ملعون است! ملعون است! کسی که پس از من به دخترم ـ فاطمه ـ ستم روا دارد و حقش را غصب کند و او را به قتل رساند. سپس فرمود: ای فاطمه! بشارت بر تو باد! زیرا برای تو نزد خداوند مقام پسندیده‌ای است که در آن برای دوستدارانت و شیعیانت شفاعت می‌کنی و شفاعتت پذیرفته می‌شود. ای فاطمه! اگر همهٔ پیامبرانی که خداوند مبعوث کرده است و همهٔ فرشتگان مقرّب دربارهٔ هر کس که بغض و کینهٔ تو را به دل دارد و حقّت را غصب کرده است شفاعت کنند، خداوند هرگز او را از آتش بیرون نمی‌آورد.

ملعون است! ملعون است! قطع‌کنندهٔ پیوند خویشاوندی.

ملعون است! ملعون است! تصدیق‌کنندهٔ افسونگری. ملعون است! ملعون است! هر کس بدون عمل، سخن از ایمان بر زبان آورد. ملعون است! ملعون است! کسی که خداوند به او مال بخشیده و از آن چیزی صدقه نمی‌دهد. آیا نشنیدی که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: یک درهم صدقه، برتر از ده شب نماز است؟

ملعون است! ملعون است! کسی که پدر یا مادرش را بزند. ملعون است! ملعون است! کسی که از پدر و مادرش سرپیچی کند و آنان را بیازارد...»

۱۰۱۳ ۳۲۲۲۶ (۱۱) **الخصال** ۱۱۹: حدّثنا أبى ﷺ قال حدّثنا أبى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمّد الاصفهانى عن سليمان بن داود المنقرى عن **حفص** بن غياث النّخعىّ عن جعفر بن محمّد ﷺ قال انّى لأرجو النجاة لهذه الأمّة لمن عرف حقّنا منهم إلّا لأحد ثلاثة صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن.

۱۰۱۴ ۳۲۲۲۷ (۱۲) **مستدرك** ۱۲۴/۱۳: السيّد فضل الله الراوندى بإسناده المتقدّم فى الباب قال قال رسول الله ﷺ الفقهاء اُمناء الرسل مالم يدخلوا فى الدنيا قيل يا رسول الله فما دخولهم فى الدنيا قال اتباع السلطان فإذا فعلوا ذلك فاحذروهم على أديانكم.

۱۰۱۵ ۳۲۲۲۸ (۱۳) **تهذيب** ۳۲۹/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن ابن بنت **الوليد** بن صبيح الكاهلى عن أبى عبدالله ﷺ قال من سوّد اسمه فى ديوان ولد سابع[1] حشره الله يوم القيامة خنزيراً[2]. **ثواب الأعمال** ۳۱۰: حدّثنى محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنى محمّد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن ابن بنت **الوليد** بن صبيح الباهلى مثله.

۱۰۱۶ ۳۲۲۲۹ (۱۴) **مستدرك** ۱۲۶/۱۳: الشيخ المفيد فى الروضة عن ابن أبى عمير عن **الوليد** بن صبيح الكابلى عن أبى عبدالله ﷺ قال من سوّد اسمه فى ديوان بنى شيصبان[3] حشره الله يوم القيمة مسودّاً وجهه الخبر.

۱۰۱۷ ۳۲۲۳۰ (۱۵) **تهذيب** ۳۳۲/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۰۸/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن جهم بن حميد قال قال لى أبو عبدالله ﷺ اما تغشى[4] سلطان هؤلاء قال قلت لا قال ولِمَ[5] قلت فراراً بدينى قال فعزمت[6] على ذلك قلت نعم فقال (لى ـ كا) الآن سلم لك دينك.

۱۰۱۸ ۳۲۲۳۱ (۱۶) **كافى** ۱۰۵/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن علىّ بن أسباط عن **محمّد** بن عذافر عن أبيه قال قال لى أبو عبدالله ﷺ يا عذافر إنّك تعامل أبا أيّوب والربيع فما حالك إذا نودى بك فى أعوان الظلمة قال فوجم[7] أبى فقال له أبو عبدالله ﷺ لما رأى ما أصابه أى عذافر إنّما خوّفتك بما خوّفنى الله ﷻ به قال محمّد فقدم أبى فلم يزل مغموماً مكروباً حتّى مات.

---

۱. سابع مقلوب عبّاس وهو كناية عنه ـ وافى ـ ولد فلان ـ ثواب الأعمال.
۲. خيراناً ـ خ ثواب. ۳. اسم للشيطان وقيل أبو حى من الجن ـ اللسان.
۴. أى اما تجىء. ۵. فلم ـ يب. ۶. قد عزمت ـ يب.
۷. الواجم الذى اشتدّ حزنه حتّى امسك عن الكلام.

۱۰۱۳ (۱۱) **حفص بن غیاث نخعی از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«به تحقیق، من برای اشخاصی از این امت که حق ما را بشناسند، امید نجات دارم مگر برای سه گروه: همنشین حاکم ستمگر، صاحب هوای نفس و فاسق آشکارکنندهٔ فسق.»

۱۰۱۴ (۱۲) **سید فضل الله راوندی از پیامبر اکرم** ﷺ روایت کرده که فرمود: «فقیهان، امانت‌داران پیامبران هستند تا وقتی که داخل در دنیا نشوند.

گفته شد: ای رسول خدا ﷺ! ورود آنان به دنیا چگونه است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «پیروی از سلطان. پس آن‌گاه که چنین کردند، از آنان بر دین‌تان بر حذر باشید!»

۱۰۱۵ (۱۳) **فرزند دختر ولید بن صبیح کابلی از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس نامش را در دیوان فرزند سابع (بنی عباس) ثبت کند، خداوند در روز قیامت او را به صورت خوک محشور می‌کند.»

و در نسخهٔ دیگر آمده است: «خداوند در قیامت او را سرگردان و حیران محشور می‌کند.»

۱۰۱۶ (۱۴) **ولید بن صبیح کابلی از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس نامش را در دیوان فرزندان شیصبان [۱] ثبت کند، خداوند در روز قیامت او را سیاهرو محشور می‌کند... .»

۱۰۱۷ (۱۵) **جهم بن حمید می‌گوید**: «امام صادق ﷺ به من فرمود: آیا در دستگاه قدرت اینها نمی‌روی؟

گفتم: نه!

امام ﷺ فرمود: برای چه؟

گفتم: برای نجات دینم!

امام ﷺ فرمود: آیا بر این تصمیم استواری؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: اکنون دینت برای تو سالم می‌ماند.»

۱۰۱۸ (۱۶) **محمد بن عذافر می‌گوید**: «امام صادق ﷺ به پدرم فرمود: ای عذافر! تو با ابوایوب و ربیع معامله می‌کنی، چه حالی خواهی داشت وقتی در میان همکاران ستمگران از تو نام برده شود؟

پدرم از شدت اندوه زبانش بند آمد. وقتی امام صادق ﷺ این حالت را در وی مشاهده کرد، فرمود: ای عذافر! همانا من تو را از چیزی ترساندم که خداوند مرا از آن ترساند.

محمد می‌گوید: پدرم پس از این سخن امام ﷺ همواره ناراحت و غمگین بود تا مرگش فرا رسید.»

---

۱. یکی از نام‌های شیطان است.

۱۰۱۹ ۲۲۲۳۲ (۱۷) **ثواب الأعمال** ۳۰۹: حدّثني محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثني محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن ابن المغيرة عن **السكوني** عن أبي عبدالله عن أبيه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ إذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الظلمة وأعوانهم ومن لاق [1] لهم دواة أو ربط [لهم] كيساً أو مدّ [لهم] مَدَّة قَلَمٍ فاحشروهم معهم. **مستدرك** ۱۲۳/۱۳: السيّد فضل الله الرّاوندي في نوادره بالإسناد المتقدّم في الباب عن رسول الله ﷺ نحوه.

۱۰۲۰ ۲۲۲۳۳ (۱۸) **مستدرك** ۱۲۷/۱۳: القطب الراوندي في لبّ اللباب عن النبيّ ﷺ قال ينادي يوم القيامة أين الظلمة وأعوانهم حتّى من لاق لهم دواة أو بريء لهم قلماً تجمعون في تابوت فتلقون في النار. **تنبيه الخواطر** ۵۴: قال بعضهم لما أراده ابن هبيرة للقضاء قال ما كنت لآلي [2] لك بعد ما حدّثني إبراهيم قال وما حدّثك قال حدّثني عن علقمة عن **ابن مسعود** قال قال رسول الله ﷺ إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ أين الظّلمة وأعوان الظّلَمة وأشباه الظّلَمة (وذكر نحوه الا انّه قال في تابوت حديد ثمّ يرمى بهم في نار جهنّم).

۱۰۲۱ ۲۲۲۳۴ (۱۹) **تهذيب** ۳۳۱/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۱۰۶/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام (بن سالم ـ كما) عن **أبي بصير** قال سألت أبا جعفر ﷺ عن أعمالهم فقال لي يا أبا محمّد لا ولا مَدَّة قلم [3] ان احدهم [4] لا يصيب من دنياهم شيئاً الّا أصابوا من دينه مثله أو (قال ـ كا) حتّى يصيبوا من دينه مثله (الوهم من ابن أبي عمير).

۱۰۲۲ ۲۲۲۳۵ (۲۰) **كافي** ۱۰۷/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ۳۳۱/۶: ابن أبي عمير عن بشير عن **ابن أبي يعفور** قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ إذ دخل عليه رجل من أصحابنا فقال له أصلحك الله انّه ربّما أصاب الرجل منّا الضيق أو الشدّة فيدعى الى البناء يبنيه أو النهر [5] يكريه [6] أو المسناة [7] يصلحها فما تقول في ذلك فقال أبو عبدالله ﷺ ما احبّ انّي عقدت لهم

---

۱. أي جعل لها ليقة وأصلح مدادها.
۲. لآتي ـ خ ـ لآلي أي ما كنت لا ستطيع لك.
۳. بقلم ـ يب.
۴. أحدكم ـ يب.
۵. أو للنهر ـ يب.
۶. وكريت النهر كرياً حفرت فيه حفرة جديدة ـ مجمع.
۷. المسناة ما يبنى في وجه السيل لحبس المياه ـ المنجد.

۱۰۱۹ (۱۷) سکونی از امام صادق﴿ع﴾ از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «در روز قیامت منادی ندا سر می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان کجایند؟ و هر کس یک بار در دوات‌شان لیقه گذارده یا سرکیسه‌ای از آنان را بسته یا یک بار قلم‌شان را به مرکب آغشته نموده، پس آنان را با ستمگران و همکاران‌شان محشور نمایید.»

۱۰۲۰ (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در روز قیامت منادی ندا سر می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان کجایند؟ حتی کسی که دواتی از آنان را لیقه گذارده یا قلمی را برای‌شان تراشیده است. هم آن‌ها را در تابوتی گرد می‌آورند و در آتش می‌افکنند.»

در کتاب تنبیه الخواطر از برخی آمده است که: «وقتی ابن هبیره از وی درخواست پذیرش قضاوت را نمود، او گفت: پس از آنچه ابراهیم برای من گزارش کرد، من هرگز از سوی تو منصبی را نخواهم پذیرفت. ابن هبیره پرسید: وی برای تو چه حدیثی را گزارش کرد.

او گفت: ابراهیم از علقمه از ابن مسعود برای من گزارش کرد که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

در روز قیامت منادی ندا می‌دهد: ستمگران و همکاران‌شان و شبیه به ستمگران کجایند؟»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن چنین است:

«... همهٔ آنان را در تابوتی آهنین گرد می‌آورند سپس آنان را در آتش دوزخ می‌افکنند.»

۱۰۲۱ (۱۹) ابوبصیر می‌گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ دربارهٔ کارهای آنان [همکاری با حکومت] سؤال کردم، امام﴿ع﴾ به من فرمود: ای ابومحمد! نه و حتی به اندازهٔ آغشته کردن قلمی به مرکب [با آنان همکاری نکن] هیچ‌کس به چیزی از دنیای آنان نمی‌رسد مگر آن‌که (یا تا آن‌که) آنان به همان اندازه از دینش را بربایند.»

تردید در حدیث از جانب ابن عمیر، یکی از راویان آن است.

۱۰۲۲ (۲۰) ابن ابی یعفور می‌گوید: «نزد امام صادق﴿ع﴾ بودم که یکی از شیعیان وارد شد و به امام﴿ع﴾ گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چه بسا یکی از ما در فشار و تنگنا قرار می‌گیرد و برای ساختن ساختمانی یا حفر کردن نهری یا اصلاح سدی فراخوانده می‌شود. نظرتان در این باره چیست؟

امام﴿ع﴾ فرمود: من دوست ندارم گره‌ای برای آنان بزنم یا سر مشکی را ببندم و در مقابل آن همهٔ شهر مدینه از آنِ من باشد و نه قلمی را آغشته به مرکب کنم. به تحقیق، همکاران ستمگران در روز قیامت در سراپرده‌ای از آتش بسر می‌برند تا خداوند میان بندگانش داوری کند.»

عقدة أو وكيت لهم وكاء[1] وانّ لى مابين لابتيها[2] لا ولا مَدَّة بقلم انّ أعوان الظلمة يوم القيامة فى سرادق من نار حتّى يحكم الله بين العباد.

۱۰۲۳ ۲۲۲۳۶ (۲۱) **تهذيب ۳۳۸/۶**: ابن أبى عمير عن يونس بن يعقوب قال قال لى أبو عبدالله ﷺ لا تعنهم على بناء مسجد.

۱۰۲۴ ۲۲۲۳۷ (۲۲) **تنبيه الخواطر ۵۴**: أوس بن شرحبيل[3] رفعه من مشى مع ظالم ليعينه وهو يعلم انّه ظالم فقد خرج من الإسلام.

۱۰۲۵ ۲۲۲۳۸ (۲۳) **كنز الفوائد ۱۶۴**: عن **الرّسول**ﷺ انّه قال من ترك معصية الله مخافة من الله أرضاه الله يوم القيامة ومن مشى مع ظالم ليعينه وهو يعلم انّه ظالم فقد خرج من الايمان. **مستدرك ۱۲۵/۱۳**: جامع الأخبار عنهﷺ مثله.

۱۰۲۶ ۲۲۲۳۹ (۲۴) **مستدرك ۱۲۳/۱۳**: السيّد **فضل الله** فى نوادره بالإسناد المتقدّم فى الباب قال قال رسول اللهﷺ من نكث بيعة أو رفع لواء ضلالة أو كتم علماً أو اعتقل مالاً ظلماً أو أعان ظالماً على ظلمه وهو يعلم انه ظالم فقد برىء من الإسلام.

۱۰۲۷ ۲۲۲۴۰ (۲۵) **مستدرك ۱۲۶/۱۳**: شاذان بن جبرئيل القمى فى الروضة والفضائل بإسناده عن عبدالله بن مسعود عن رسول اللهﷺ فى حديث الاسراء وما رآه مكتوباً على أبواب الجنّة والنّار قال ورأيت على أبواب النار مكتوباً على الباب الأوّل (الى أن قال) وعلى الباب الرابع مكتوب ثلاث كلمات أذلّ الله من أهان الإسلام أذل الله من أهان اهل البيت أذلّ الله من أعان الظالمين على ظلمهم للمخلوقين وعلى الباب الخامس مكتوب ثلاث كلمات لاتتّبعوا الهوى فالهوى يخالف الايمان ولا تكثر منطقك فما لا يعنيك فتسقط من رحمة الله ولاتكن عوناً للظالمين.

۱۰۲۸ ۲۲۲۴۱ (۲۶) **مستدرك ۱۲۷/۱۳**: **القطب الراوندى** فى لبّ اللّباب عن النّبىّﷺ انّه قال لكعب بن عجرة أعاذك الله من أمارة السفهاء فمن دخل عليهم فصدّقهم فى كذبهم وأعانهم على ظلمهم فليس منّى ولست منهم ولن يرد علىّ الحوض يوم القيامة.

---

۱. كل سيراو خيط يشدّ به فم السّقاء ـ اللسان.

۲. وفى الحديث انّ النبىﷺ حرّم مابين لابتى المدينة وهما حرّتان تكتفانها ـ اللسان.

۳. شرجيل ـ خ.

۱۰۲۳ (۲۱) یونس بن یعقوب می‌گوید: «امام صادق‌ؑ به من فرمود: آن‌ها را در ساختن مسجدی [نیز] یاری و کمک نکن.»

۱۰۲۴ (۲۲) در کتاب تنبیه الخواطر از اوس بن شرحبیل روایت شده: «هر کس همراه ستمگری راه رود تا به وی یاری رساند در حالی که می‌داند او ستمکار است، قطعاً از اسلام خارج شده است.»

۱۰۲۵ (۲۳) در کتاب کنز الفوائد از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «هر کس از ترس خدا از او نافرمانی نکند، خداوند در قیامت او را خشنود خواهد کرد. و هر کس برای کمک به ستمگری همراهش رود در حالی که می‌داند او ستمکار است، حتماً از ایمان خارج شده است.»

۱۰۲۶ (۲۴) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش از پیامبر اکرمﷺ روایت کرده که فرمود: «هر کس بیعتی را بشکند یا پرچم گمراهی را برافرازد یا دانشی را بپوشاند یا مالی را از روی ستم نگه دارد یا ستمکاری را ـ با آن‌که می‌داند ستمکار است ـ یاری رساند، به تحقیق از اسلام جدا شده است.»

۱۰۲۷ (۲۵) عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرمﷺ ـ در حدیث معراج و آنچه آن حضرت مشاهده کرد که بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده است ـ روایت می‌کند که فرمود: «و مشاهده کردم بر درهای دوزخ نوشته شده است، بر در اول... بر درِ چهارم سه کلمه نوشته شده است: هر کس به اسلام اهانت کند، خداوند وی را ذلیل می‌کند؛ هر کس به اهل بیت اهانت کند، خداوند وی را ذلیل می‌کند؛ هر کس به ستمکاران در ظلم به مردم یاری رساند، خداوند او را ذلیل می‌کند. و بر در پنجم سه کلمه نوشته شده است: از خواسته‌های نفسانی پیروی نکنید؛ زیرا هوای نفس، مخالف ایمان است؛ زیاد سخنان بیهوده نگو که از رحمت خدا ساقط می‌شوی و یاور ستمگران نباش.»

۱۰۲۸ (۲۶) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ به کعب بن عجره فرمود: «خداوند تو را از حکومت سبک‌مغزان در پناه گیرد؛ زیرا هر کس در میان آنان وارد شود و دروغ‌های‌شان را تصدیق کند و در ستمکاری یاری‌شان رساند، پس او از من نیست و من از وی نیستم و هرگز در قیامت بر سر حوض کوثر با من دیدار نخواهد کرد.»

۱۰۲۹ ۳۲۲۴۲ (۲۷) **جامع الأخبار** ۴۳۷: وقال النبيّ ﷺ من مشى مع ظالم فقد أجرم.

۱۰۳۰ ۳۲۲۴۳ (۲۸) **الغرر** ۴۴۷: شرّ الناس من يعين على المظلوم.

۱۰۳۱ ۳۲۲۴۴ (۲۹) **جامع الأخبار** ۴۳۷: قال النبيّ ﷺ شرّ الناس المثلّث قيل يا رسول الله وما المثلّث قال الذي يسعى بأخيه إلى السلطان فيهلك نفسه ويهلك أخاه ويهلك السلطان. **الإختصاص** ۲۲۸: وقال رسول الله ﷺ (وذكر نحوه) إلّا انّ فيه الرجل يسعى بأخيه إلى امامه فيقتله ويهلك نفسه وأخاه وامامه.

۱۰۳۲ ۳۲۲۴۵ (۳۰) **ثواب الأعمال** ۳۳۱: بالإسناد المتقدّم في باب (۶) تأكّد استحباب عيادة المريض المسلم دون غيره للرجال من أبواب ما يتعلّق بالمرض والإحتضار ج ۳ عن أبي هريرة وعبدالله بن عبّاس قالا خطبنا رسول الله ﷺ قبل وفاته وهي آخر خطبة خطبها بالمدينة (إلى أن قال) ومن تولّى خصومة ظالم أو أعانه عليها نزل به ملك الموت بالبشرىٰ بلعنة الله ونار جهنّم خالداً فيها وبئس المصير ومن خفّ[1] لسلطان جائر في حاجة كان قرينه في النار ومن دلّ سلطاناً على الجور قرن مع هامان وكان هو والسلطان من أشدّ أهل النّار عذاباً ومن عظّم صاحب دنيا وأحبّه لطمع دنياه سخط الله عليه وكان في درجة مع قارون في التابوت الأسفل من النار (إلى أن قال ۳۳۵) ومن علّق سوطاً بين يدي سلطان جائر جعله الله حيّة طولها ستّون ألف ذراع فتسلّط عليه نار جهنّم خالداً فيها مخلّداً (إلى أن قال ۳۳۷) ومن سعى بأخيه إلى سلطان لم يبدُله منه سوء ولا مكروه أحبط الله ﷻ كلّ عمل عمله فإن وصل إليه منه سوء أو مكروه أو أذى جعله الله في طبقة مع هامان في جهنّم.

۱۰۳۳ ۳۲۲۴۶ (۳۱) **تهذيب** ۳۳۱/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۱۰۶/۵: عليّ بن محمّد بن بندار عن إبراهيم بن إسحاق عن عبدالله بن حمّاد عن عليّ ابن أبي حمزة قال كان لي صديق من كتّاب بني أُميّة فقال لي استأذن لي عن[2] أبي عبدالله ؏ فاستأذنت له (عليه ـ كا) فأذن له فلمّا أن دخل سلّم وجلس ثمّ قال (كلمة ـ يب) جعلت فداك انّي كنت (أكتب ـ يب) في ديوان هؤلاء القوم فاصبت من دنياهم مالاً كثيراً واغمضت[3] في مطالبه فقال أبو عبدالله ؏ لو لا انّ

---

۱. خفّ: أسرع. ۲. على ـ يب.
۳. أي تساهلت في تحصيله ولم أجتنب فيه الحرام والشبهات ومحصله جمعته من حرام وحلال وشبهة ـ مجمع.

۱۰۲۹ (۲۷) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «هر کس همراه ستمکاری گام بردارد به تحقیق جرم کرده است.»

۱۰۳۰ (۲۸) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علیؑ روایت شده، که فرمود: «بدترین مردم کسی است که علیه مظلوم یاری رساند.»

۱۰۳۱ (۲۹) در کتاب جامع الاخبار از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «بدترین مردم مثلث [=سه گانه] است!

گفته شد: ای رسول خداﷺ انسان سه‌گانه چیست؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: کسی که نزد حاکم از برادرش بدگویی و سخن‌چینی کند، پس خودش و برادرش را و حاکم را هلاک می‌کند.»

در کتاب الاختصاص نظیر این حدیث آمده است؛ با این تفاوت که بخش پایانی آن این‌گونه است: «کسی که نزد امام از برادرش بدگویی می‌کند تا او را به قتل برساند، خودش، برادرش و امامش را هلاک می‌گرداند.»

۱۰۳۲ (۳۰) ابوهریره و عبدالله بن عباس می‌گویند: «پیامبر اکرمﷺ در آخرین سخنرانی خود در مدینه پیش از وفاتش فرمود:

... هر کس عهده‌دار خصومتی از طرف ستمکاری گردد یا او را در آن یاری و کمک کند، فرشتهٔ مرگ همراه بشارت به لعنت خدا و آتش جاودانگی دوزخ بر او فرود می‌آید و چه بد جایگاه و تحولی است!

و هر کس در انجام کاری برای سلطان ستمگری شتاب کند، همنشین او در آتش خواهد بود.

و هر کس سلطانی را در انجام ستم راهنمایی کند، با هامان همنشین خواهد بود و او و سلطان در آتش، سخت‌ترین عذاب را خواهند داشت.

و هر کس به توانگری به طمع دنیایش تعظیم کند و او را دوست بدارد، خداوند بر او خشم می‌گیرد و در درجه‌ای با قارون در تابوت زیرین از آتش خواهد بود...

و هر کس در برابر حاکم ستمگری تازیانه‌ای را آویخته نگهدارد، خداوند آن را به مار شصت هزار ذراعی [=سی هزار متری] تبدیل می‌کند و در آتش دوزخ ـ که همیشه و جاودانه در آن است ـ بر وی مسلط می‌کند...

و هر کس نزد قدرتمندی از برادری ـ که وی بدی و ناخوشآیندی از آن قدرتمند مشاهده نکرده است ـ بدگویی کند، خداوند هر عملی را که انجام داده، حبط می‌کند. پس اگر بدی یا ناخوشآیندی یا آزاری از سلطان به برادرش رسد، خداوند او را در طبقه‌ای همراه هامان در دوزخ قرار خواهد داد.»

۱۰۳۳ (۳۱) علی بن ابی حمزه می‌گوید: «من دوستی از نویسندگان بنی امیه داشتم. وی به من گفت: از امام صادقؑ برای من اجازهٔ ملاقات بگیر! از امامؑ برای وی اجازهٔ ملاقات گرفتم و امامؑ اجازه فرمود. وقتی بر امامؑ وارد شد، سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت گردم! من در دیوان این قوم نویسنده بودم و از دنیای آن‌ها مال فراوانی به چنگ آوردم و در جمع‌آوری آن رعایت حلال و حرام را نکردم.

بنى أُميّة وجدوا من يكتب لهم ويجبى[١] لهم الفيء ويقاتل عنهم ويشهد جماعتهم لما سلبونا حقّنا ولو تركهم النّاس وما فى أيديهم ما[٢] وجدوا شيئاً إلّا ما وقع فى أيديهم قال فقال الفتى جعلت فداك فهل لى مخرج منه قال (فقال ـ يب) أن قلت لك تفعل قال افعل قال (له ـ كا) فاخرج من جميع ما اكتسبت[٣] فى[٤] ديوانهم فمن عرفت منهم رددت عليه ماله ومن لم تعرف تصدّقت به (له ـ يب) وأنا أضمن لك على الله ﷻ الجنّة قال فأطرق الفتى (رأسه ـ كا) طويلاً ثمّ قال[٥] (له ـ يب) قد فعلت جعلت فداك قال ابن أبى حمزة فرجع الفتى معنا الى الكوفة فما ترك شيئاً على وجه الأرض إلّا خرج منه حتّى ثيابه الّتى (كانت ـ كا) على بدنه قال فقسمت[٦] له قسمة واشترينا له ثياباً وبعثنا إليه بنفقة قال فما أتى عليه إلّا اشهر قلائل حتّى مرض فكنّا نعوده قال فدخلت (عليه ـ كا) يوماً وهو فى السوق قال ففتح عينيه ثمّ قال لى يا علىّ وفىٰ لى والله صاحبك قال ثمّ مات فتولينا أمره فخرجت حتّى دخلت على أبى عبدالله ﷺ فلمّا نظر الىّ قال يا علىّ وَفَيْنا والله لصاحبك قال فقلت صدقت جعلت فداك هٰكذا والله قال لى عند موته. المناقب ٤/ ٢٤٠: علىّ بن أبى حمزة قال كان لى صديق (وذكر نحوه).

١٠٣٤
٢٢٢٤٧
(٣٢) فقيه ٤، ٥/٤، أمالى الصّدوق ٣٤٧: بالإسناد المتقدّم فى باب (٤٥) كراهة الصلوة عند طلوع الشمس من أبواب المواقيت ج ٤ عن علىّ ﷺ فى حديث مناهي النبىّ ﷺ ونهى عن المدح وقال احثوا فى وجوه المدّاحين التّراب وقال ﷺ من تولّىٰ خصومة ظالم أو أعان عليها ثمّ نزل به ملك الموت قال له أبشر بلعنة الله ونار جهنّم وبئس المصير وقال من مدح سلطاناً جائراً وتخفّف وتضعضع[٧] له طمعاً فيه كان قرينه فى[٨] النّار وقال ﷺ قال الله ﷻ ﴿وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ وقال ﷺ من ولّى جائراً على جور كان قرين هامان فى جهنّم (الىٰ أن قال ـ فقيه ص ١٠ وأمالى ص ٣٥١) الا ومن علّق سوطاً بين يدى سلطان جائر جعل الله ذٰلك السوط يوم القيامة ثعباناً من نار طوله سبعون ذراعاً يسلّطه[٩] الله عليه فى نار جهنّم وبئس المصير.

---

١. أى يجمع لهم الخراج. ٢. لما ـ يب. ٣. كسبت ـ يب.
٤. من ـ يب. ٥. فقال ـ يب. ٦. فقسمنا ـ يب.
٧. الضعضعة: الخضوع والتذلّل ـ اللسان. ٨. الى النار ـ الأمالى.
٩. يسلّط عليه ـ أمالى.

امام؛ فرمود: اگر بنی امیه کسانی را نمی‌یافتند که برای‌شان بنویسند و مالیات بگیرند و از سوی آنان بجنگند و در اجتماعات‌شان حضور یابند، حق ما را از ما نمی‌گرفتند. و اگر مردم آنان را به آنچه داشتند رها می‌کردند، جز آنچه در اختیار داشتند، چیزی به دست نمی‌آوردند.

آن جوان گفت: فدایت گردم! آیا برای من راه نجاتی از این وضع هست؟

امام؛ فرمود: اگر به تو بگویم، انجام می‌دهی؟

جوان گفت: انجام می‌دهم!

امام؛ فرمود: از همهٔ آنچه در دیوان بنی امیه به دست آورده‌ای، خود را نجات ده. هر کس را می‌شناسی، مالش را به وی باز می‌گردانی و هر کس را نمی‌شناسی، صدقه می‌دهی و من برای تو از جانب خدا بهشت را ضمانت می‌کنم.

علی بن ابی حمزه می‌گوید: آن جوان مدت طولانی سکوت کرد و سپس گفت: حتماً انجام می‌دهم، فدایت گردم!

علی بن ابی حمزه می‌گوید: آن جوان همراه ما به کوفه بازگشت و هر چه روی زمین داشت، از خود جدا کرد، حتی لباسی را که پوشیده بود پرداخت کرد. ما نیز هزینهٔ زندگی او را میان خود تقسیم کردیم و لباسی برای وی خریدیم و همراه نفقه‌اش برایش فرستادیم. چند ماه بیشتر از این وضعیت نگذشت که بیمار شد و ما به عیادت او می‌رفتیم تا این‌که یک روز پیش وی رفتم در حالی که او در حال جان‌کندن بود. با دیدن من چشمانش را باز کرد و به من گفت: ای علی! به خدا سوگند! مولایت به پیمان خود با من وفا کرد و سپس جان سپرد. ما او را به خاک سپردیم. آن‌گاه من نزد امام صادق؛ رفتم. وقتی که چشم امام؛ به من افتاد، فرمود: ای علی! به خدا سوگند! ما به پیمان خود با دوستت وفا کردیم!

به امام؛ گفتم: راست می‌گویی،! فدایت شوم! به خدا سوگند! وی نیز هنگام مرگ از این موضوع خبر داد.»

(۳۲) از علی؛ در حدیث نهی‌های پیامبر؛ آمده است که آن حضرت از ستایش نهی کرد و فرمود: «به صورت ستایشگران خاک بپاشید! ۱۰۳۴

و فرمود: هر کس عهده‌دار خصومتی برای ظالمی گردد یا در آن وی را یاری رساند، آن‌گاه که فرشتهٔ مرگ بر او فرود آید به وی می‌گوید: بشارت بر تو باد به لعنت خدا و آتش دوزخ و چه بد جایگاه و تحولی است!

و فرمود: هر کس به خاطر چشم‌داشت به قدرتمند ظالمی وی را ستایش کند و برای [انجام دستورهایش] بشتابد و در برابرش کرنش کند، در آتش همنشین وی خواهد بود.

و فرمود: خداوند می‌فرماید: به ستمگران تمایل نشان ندهید که با آتش در تماس خواهید بود.

و فرمود: هر کس شخص ظالمی را برای انجام ستمی بگمارد، در دوزخ همنشین هامان خواهد بود...

و فرمود: بدانید که هر کس در برابر قدرتمند ستمگری تازیانه‌ای را برافراشته نگه دارد، خداوند در قیامت آن تازیانه را به اژدهای هفتاد ذراعی تبدیل می‌کند و در آتش دوزخ بر وی مسلط می‌گرداند و چه بد فرجامی است!»

۱۰۳۵ ۳۲۲۴۸ (۳۳) کافی ۱۰۹/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن محمّد بن هشام عمّن أخبره عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ قوماً ممّن آمن بموسى ﷺ قالوا لو أتينا عسكر فرعون وكنّا فيه ونلنا من دنياه فإذا كان الذي نرجوه من ظهور موسى ﷺ صرنا إليه ففعلوا فلمّا توجّه موسى ﷺ ومن معه الى البحر هاربين من فرعون ركبوا دوابّهم واسرعوا في السير ليلحقوا بموسى ﷺ وعسكره فيكونوا معهم فبعث الله ﷻ ملكاً فضرب وجوه دوابّهم فردّهم الىٰ عسكر فرعون فكانوا فيمن غرق مع فرعون ورواه عن ابن فضّال عن عليّ بن عقبة عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله ﷺ قال حقّ على الله ﷻ أن تصيروا مع من عشتم معه في دنياه. البحار ۳۷۸/۷۵: كتاب الحسين بن سعيد: النضر عن محمّد بن هاشم عن رجل عن أبي عبدالله ﷺ (نحوه الى قوله فيمن غرق مع فرعون[۱]).

۱۰۳۶ ۳۲۲۴۹ (۳۴) كشف الغمّة ۲۰۸/۲: قال ابن حمدون كتب المنصور الى جعفر بن محمّد ﷺ لِمَ لا تغشانا[۲] كما يغشانا ساير الناس فأجابه ليس لنا مانخافك من أجله ولا عندك من أمر الآخرة ما نرجوك له ولا أنت في نعمة فنهنّيك ولا تراها نقمة فنعزّيك بها فما نصنع عندك قال فكتب إليه تصحبنا لتنصحنا فأجابه ﷺ من أراد الدّنيا لا ينصحك ومن أراد الآخرة لا يصحبك فقال المنصور والله لقد ميّز عندي منازل الناس من يريد الدّنيا ممّن يريد الآخرة وانّه ممّن يريد الآخرة لا الدّنيا.

۱۰۳۷ ۳۲۲۵۰ (۳۵) كافي ۱۱۱/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۳۶/۶: محمّد بن أحمد عن أحمد بن الحسين[۳] عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن مهران بن محمّد بن أبي نصر[۴] عن أبي عبدالله ﷺ قال سمعته يقول ما من جبّار إلّا ومعه مؤمن يدفع الله ﷻ به عن المؤمنين وهو اقلّهم حظّاً في الآخرة يعني أقلّ المؤمنين حظّاً لصحبة الجبّار.

۱۰۳۸ ۳۲۲۵۱ (۳۶) كافي ۱۰۸/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد رفعه عن أبي عبدالله ﷺ ﴿وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَي الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ قال هو الرجل يأتي السلطان فيحبّ بقاءه الى أن يدخل يده الى كيسه فيعطيه.

---

۱. نقله في المستدرك عن الإختصاص. ۲. أي لا تجيئنا.
۳. الحسن ـ ئل خ. ۴. عن مهران بن محمّد عن أبي بصير ـ يب.

۱۰۳۵ (۲۳) **محمد بن هشام از شخصی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:** «گروهی از گروندگان به موسی ﷺ گفتند: وارد در سپاه فرعون می‌شویم، در آنجا می‌مانیم و از دنیای وی به نوایی می‌رسیم. پس آن هنگام که موسی ﷺ ـ که به ظهورش امید بسته‌ایم ـ ظهور کرد، به سوی وی می‌رویم. آنان [با این اندیشه] به فرعون پیوستند. پس وقتی که موسی ﷺ و یارانش از فرعونیان گریختند و رو به سوی دریا نهادند، آنان سوار بر اسب شدند و با شتاب تاختند تا به موسی ﷺ و سپاهش بپیوندند و با آنان باشند. پس خداوند فرشته‌ای را برانگیخت تا به صورت مرکب‌های‌شان بزند و آنان را به سوی سپاه فرعون بازگرداند. سرانجام آن‌ها همراه فرعون و در میان غرق‌شدگان بودند.»

این حدیث با سند دیگری از امام صادق ﷺ با این جملهٔ اضافه در پایان گزارش شده است: «بر خداوند لازم است که با هر کس که در دنیا با وی زیسته‌اید، محشور گردید.»

۱۰۳۶ (۲۴) **ابن حمدون می‌گوید:** «منصور به امام صادق ﷺ نوشت: چرا همانند دیگر مردم نزد ما نمی‌آیی؟

امام ﷺ پاسخ داد: ما چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و نزد تو از امر آخرت چیزی نیست که ما به آن امید بسته باشیم و تو در نعمتی نیستی که بخواهیم به تو تهنیت و شادباش گوییم و تو آن را [فرمانروایی را] عذاب و مصیبت نمی‌دانی تا به خاطر آن به تو تسلیت گوییم، پس ما نزد تو چه کنیم؟

منصور نوشت: با ما همنشینی می‌کنی تا ما را نصیحت کنی!

امام ﷺ پاسخ داد: هر کس دنیا را بخواهد، تو را نصیحت و خیرخواهی نمی‌کند و هر کس آخرت را بخواهد، با تو همنشینی نمی‌کند.

منصور گفت: به خدا سوگند! به تحقیق امام ﷺ درجات مردم را نزد من از هم جدا کرد ـ آن‌هایی را که خواستار دنیا هستند از کسانی که خواستار آخرت هستند ـ و این‌که امام ﷺ خواهان آخرت است نه دنیا.»

۱۰۳۷ (۲۵) **محمد بن ابی نصر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:** «هیچ جبار و ستمگری نیست مگر آن‌که همراه وی مومنی است که خداوند به وسیلهٔ آن مؤمن [شرّ] آن ستمگر را از مؤمنان برطرف می‌کند. با این حال، آن مؤمن ـ به دلیل همنشینی با ستمگر ـ کم‌بهره‌ترین مؤمنان در آخرت خواهد بود.»

۱۰۳۸ (۳۶) در تفسیر آیهٔ: **و به ستمگران تمایل نشان ندهید که آتش با شما تماس پیدا می‌کند.**

سهل بن زیاد با واسطه از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

«[مقصود] کسی است که نزد حاکم می‌رود و دوست دارد زنده بماند تا حاکم دستش را در کیسه کند و به او ببخشد.»

۱۰۳۹ ۳۲۲۵۲ (۳۷) **تفسير العيّاشى** ۲/۱۶۱: عن عثمان بن عيسى عن رجل عن أبى عبدالله ﷺ ﴿وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ قال اما انّه لم يجعلها خلوداً ولكن تمسّكم النار فلا تركنوا إليهم.

۱۰۴۰ ۳۲۲۵۳ (۳۸) **تحف العقول** ۱۷۳: (فى ضمن وصيّة أميرالمؤمنين ﷺ لكميل بن زياد) **يا كميل** لا تطرق أبواب الظّالمين للاختلاط بهم والاكتساب معهم وإيّاك أن تعظّمهم وان تشهد فى مجالسهم بما يسخط الله عليك وان اضطررت الى حضورهم فداوم ذكر الله والتوكّل عليه واستعذ بالله من شرورهم واطرق عنهم وانكر بقلبك فعلهم واجهر بتعظيم الله تسمعهم فانّك بها تؤيّد وتكفى شرّهم.

بشارة المصطفى للطبرى ۲۶: أخبرنا الشيخ أبو البقاء إبراهيم بن الحسين بن إبراهيم البصرى قال حدّثنا أبو طالب محمّد بن الحسن بن عتبة قال حدّثنا أبو الحسن محمّد بن الحسين بن أحمد قال أخبرنا محمّد بن وهبان الدبيلي قال حدّثنا علىّ بن أحمد بن كثير العسكرى قال حدّثنى أحمد بن المفضّل أبو سلمة الاصفهانى قال أخبرنى راشد بن علىّ بن وائل القرشى قال حدّثنى عبدالله بن حفص المدنى قال أخبرنى محمّد بن اسحاق عن سعيد بن زيد بن ارطاة قال لقيت كميل بن زياد وسألته عن فضل أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب ﷺ فقال الا أخبرك بوصيّة أوصانى بها يوماً هى خير لك من الدّنيا بما فيها فقلت بلى قال قال لى علىّ يا كميل بن زياد سمّ كلّ يوم باسم الله الى أن قال يا كميل إيّاك إيّاك والتّطرّق الى أبواب الظالمين (وذكر نحوه).

وتقدّم فى رواية المروزى (۱۳) من باب (۱۳) حكم صلوة من خرج الى الصيد من أبواب صلوة المسافر ج ۷ قوله ﷺ أربع يفسدن القلب وينبتن النفاق فى القلب كما ينبت الماء الشجر اتيان باب السلطان. وفى أحاديث باب (۵) تحريم اسخاط الخالق فى مرضاة المخلوق من أبواب جهاد النفس ج ۱۶ ما يناسب ذلك. وفي رواية نوف (۵۰) من باب (۱۰) وجوب اجتناب المحارم قوله ﷺ ان سرّك أن تكون معي يوم القيامة فلاتكن للظّالمين معيناً. وفي رواية الأعمش (۱۱) من باب (۱۱) ماورد في بيان الكبائر قوله ﷺ والكبائر محرّمة وهي الشرك بالله ﷻ والركون إلى الظالمين. وفي رواية ابن شاذان (۱۳) وهي (أي الكبائر) قتل النفس ومعونة الظالمين.

(۳۷) عثمان بن عیسی از مردی از امام صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ به ستمگران تمایل نشان ندهید که آتش با شما تماس پیدا می‌کند. ۱۰۳۹

روایت می‌کند که فرمود: «بدانید که آتش را جاودانه قرار نداده است بلکه آتش با شما تماس پیدا می‌کند، پس به آن‌ها تمایل نشان ندهید.»

(۳۸) در کتاب **تحف العقول** در سفارش امیر مؤمنان ﷺ به کمیل آمده است که فرمود: «ای کمیل! ۱۰۴۰ درگاه ظالمان را برای نشست و برخاست و کسب و کار با آنان نکوب! و بپرهیز از این‌که آنان را بزرگ‌داری و در مجلس‌های‌شان حضور یابی به گونه‌ای که خداوند بر تو خشم گیرد. و اگر ناچار به حضور در مجلس آنان شدی پس پیوسته خدای را یاد کن و بر وی توکل نما و از شرورشان به خدا پناه ببر و از آنان فاصله بگیر و با قلبت کارهای‌شان را زشت و ناپسند شمار و با صدای بلند خدای را با عظمت یاد کن تا آنان بشنوند؛ زیرا تو به این وسیله یاری می‌شوی و از زبان‌شان در امان می‌مانی.»

در کتاب **بشارة المصطفی** آمده است:

«**زید بن ارطاه** می‌گوید: با کمیل بن زیاد دیدار کردم و از وی دربارهٔ فضیلت و برتری امیر مؤمنان ﷺ پرسیدم. کمیل گفت: آیا مایل نیستی که تو را از سفارشی که آن حضرت به من نمود، آگاه سازم که آن برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در آن است؟

گفتم: آری.

کمیل گفت: علی ﷺ به من فرمود: ای کمیل بن زیاد! هر روز را با نام خدا نامگذاری کن... ای کمیل، بپرهیز! بپرهیز! از کوبیدن درهای ظالمان... .»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

در حدیث مروزی گذشت: «چهار چیز قلب را فاسد می‌کند و نفاق و دورویی در قلب می‌رویاند؛ همان‌گونه که آب، درخت می‌رویاند: رفتن به درگاه قدرتمندان... .»[۱]

و در احادیث باب ۵ باب‌های مبارزه با نفس، مناسب با این بحث گذشت.

و در حدیث نوف گذشت: «اگر دوست داری در قیامت با من باشی پس یاور و همکار ستمگران نباش.»[۲]

و در حدیث اعمش گذشت: «و گناهان کبیره حرام گردیده‌اند و آن‌ها شرک به خدا و تمایل به ستمگران و... است.»[۳]

و در حدیث فضل بن شاذان آمده است: «و کبایر، کشتن انسان و یاری ستمگران و... است.»[۴]

---

۱. باب ۱۳ باب‌های نماز مسافر، حدیث ۱۳.

۲. باب ۱۰ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۵۰.

۳ و ۴. باب ۱۱ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

وفي أحاديث باب (١٨) تحريم البغي، وباب (١٩) وجوب ردّ المظالم، وباب (٢٠) حرمة الرضا بالظلم ما يدلّ علىٰ ذلك. وفي رواية الزهري (٨) من باب (٢٤) تحريم التعصّب قوله ﷺ من العصبيّة أن يعين قومه على الظلم. وفي رواية أبي حمزة (٦٥) من باب (٤٧) كراهة الحرص على الدنيا ج ١٧ قوله ﷺ إيّاكم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة الفاسقين احذروا فتنتهم وتباعدوا من ساحتهم. وفي رواية الفضيل (٣٦) من باب (١) فضل الأمر بالمعروف من أبوابه ج ١٨ قوله ﷺ ومن أحبّ أن يعصى الله فقد بارز الله بالعداوة ومن أحبّ بقاء الظالمين فقد أحبّ أن يعصى الله ﷻ ان الله تعالى حمد نفسه على هلاك الظالمين فقال فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ. وفي رواية الحارث (١٠) من باب (٨) اظهار الكراهة لأهل المعاصي قوله ﷺ السفه إتّباع الدّناة ومصاحبة الغواة.

وفي رواية صفوان (١٨) قوله ﷺ يا صفوان كلّ شيء منك حسن جميل ما خلا شيئاً واحداً قلت جعلت فداك أيّ شيء قال اكرائك جمالك من هذا (إلى أن قال ﷺ) أتحبّ بقائهم حتّى يخرج كراك قلت نعم قال فمن أحبّ بقائهم فهو منهم ومن كان منهم ورد النّار ولاحظ ساير أحاديث هذا الباب فانّ لها مناسبة بالمقام.

وفي رواية زيد (٢١) من باب (٦٠) من لا ينبغي مؤاخاته من أبواب العشرة ج ٢٠ قوله ﷺ وإيّاكم ومجالسة الملوك وأبناء الدّنيا ففى ذٰلك ذهاب دينكم الخ. ولاحظ ساير أحاديث الباب. وفى رواية إبراهيم (٤) من باب (١٠١) ما ورد فى حبّ أهل طاعة الله قوله ﷺ من أحبّ عاصياً فهو عاصٍ ومن أحبّ مطيعاً فهو مطيع ومن أعان ظالماً فهو ظالم ومن خذل عادلاً فهو ظالم.

وفى رواية حمّاد (٣٩) من باب (١٠٢) الحبّ فى الله قوله ﷺ وللظّالم ثلث علامات يعين الظَّلَمة. وفى رواية جميل (١٦) من باب (١١١) اتّقاء شحناء الرجال قوله ﷺ ولا تعينوا الظالم على ظلمه فيبطل فضلكم. وفى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الاجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يدلّ على ذٰلك.

وفى حديث وصيّة النبيّ ﷺ (٢) من باب (٢٢) تحريم إستماع الغناء قوله ﷺ ثلثة يقسين القلب إتيان باب السلطان. ويأتى فى أحاديث الباب التالى ما يناسب الباب.

و در احادیث باب ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.
و در حدیث زهری گذشت: «یاری کردن قوم خویش در ستم، از عصبیت است.»[1]
و در حدیث ابوحمزه گذشت: «و بپرهیزید از همنشینی با گناهکاران و یاری کردن ستمگران و همسایگی فاسقان. از فتنهٔ آنان بر حذر باشید و از میدان تاخت و تاز آنان دور شوید.»
و در حدیث فضیل گذشت: «هر کس دوست دارد نافرمانی خدا کند، به تحقیق با خدا دشمنی کرده است و هر کس بقاء و پایداری ستمگران را دوست بدارد، به تحقیق دوست دارد که نافرمانی خدا کند؛ زیرا خداوند تعالی بر نابود کردن ستمگران خود را ستوده است و می‌فرماید: پس ریشهٔ قوم ستمگر قطع گردید و ستایش ویژهٔ خداوند ـ پروردگار جهانیان ـ است.»[2]
و در حدیث حارث گذشت: «بی‌خردی، پیروی از فرومایگان و همنشینی با گمراهان است.»[3]
و در حدیث صفوان از امام کاظم‌ عليه السلام گذشت: «ای صفوان، همه چیز تو زیبا و نیکوست به جز یک چیز. گفتم: فدایت گردم! آن چیست؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مرد... آیا بقای آنان را تا پرداخت کرایه‌ات دوست داری؟
گفتم: آری!
امام‌ عليه السلام فرمود: هر کس بقای آنان را دوست دارد، از آنان است و هر کس از آنان باشد، داخل آتش می‌گردد.»[4]
دیگر احادیث آن باب را نیز بنگر؛ چرا که با بحث تناسب دارد.
و در حدیث زید گذشت: «و از همنشینی با پادشاهان و فرزندان دنیا بپرهیزید که در آن نابودی دین‌تان است... .»[5]
و دیگر احادیث باب را نیز بنگر.
و در حدیث ابراهیم گذشت: «هر کس گناهکاری را دوست بدارد، گناهکار است و هر کس اطاعت کننده‌ای را دوست بدارد، اهل اطاعت است و هر کس ستمگری را یاری کند، ستمکار است و هر کس یاری عادلی را ترک گوید، ظالم است.»[6]
و در حدیث حماد گذشت: «و برای ظالم سه نشانه است: ظالمان را یاری می‌کند.»[7]
و در حدیث جمیل گذشت: «و ستمکار را در ظلمش یاری نکنید که فضل و برتری‌تان را از میان می‌برد.»[8]
و در حدیث تحف العقول[9]، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.
و در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرم‌ صلى الله عليه وآله گذشت: «سه چیز قساوت قلب می‌آورد: رفتن به درگاه قدرتمندان.»[10]
و در احادیث باب‌های آینده مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. باب ۲۴ باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۸.
۲. باب ۱ باب‌های امر به معروف، حدیث ۳۶.
۳. باب ۸ باب‌های امر به معروف، حدیث ۱۰ و ۱۸.
۴. باب ۸ باب‌های امر به معروف، حدیث ۱۸.
۵. باب ۶۰ ابواب معاشرت، حدیث ۲۱.
۶. باب ۱۰۱ ابواب معاشرت، حدیث ۴.
۷. باب ۱۰۲ ابواب معاشرت، حدیث ۳۹.
۸. باب ۱۱۱ ابواب معاشرت، حدیث ۱۶.
۹. ۱۸۶/۲۲ باب ۱ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).
۱۰. ۲۵۳/۲۲ باب ۲۲ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۰۰۸).

(۴۰)

باب تحريم الولاية من قبل الجائر وجوازها لنفع المؤمنين والعمل بالحقّ بقدر الإمكان ومع الضّرورة والخوف وجواز إنفاذ أمره بحسب التقيّة إلّا في القتل المحرّم

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۱۹۵: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُم إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنّ الله يُحِبُّ الْمُحْسِنِين.

آل عمران (۳): ۲۸: لاَيَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ إِلّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَيةً.

يوسف (۱۲): ۵۴، ۵۵: فَلَمّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ * قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ.

۱۰۴۱ ۲۲۲۵۴ (۱) كافي ۵/۱۰۷: (عليّ بن إبراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن محمّد بن مسلم قال كنت قاعداً عند أبي جعفر ﷺ على باب داره بالمدينة فنظر الى النّاس يمرّون أفواجاً فقال لبعض من عنده حدث بالمدينة أمر فقال جعلت فداك ولّى المدينة وال فغدا الناس (إليه ـ خ) يهنّئونه فقال انّ الرجل ليغدى عليه بالامر تهنّأ (يُهَنّىء ـ خ) به وانّه لباب من أبواب النّار.

۱۰۴۲ ۲۲۲۵۵ (۲) مستدرك ۱۳/۱۲۹: السيّد هبة الله في المجموع الرائق عن الأربعين لمحمّد بن سعيد عن صفوان عن الكاظم ﷺ انّه قال في حديث انّ الله وعد من يتقلّد لهم عملاً ان يضرب عليه سرادقاً من نار حتّى يفرغ الله من حساب الخلائق.

۱۰۴۳ ۲۲۲۵۶ (۳) كافي ۵/۱۰۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن يحيى بن إبراهيم بن مهاجر قال قلت لأبي عبدالله ﷺ فلان يقرئك السلام وفلان وفلان فقال وعليهم السلام قلت يسئلونك الدعاء فقال وما لهم قلت حبسهم أبو جعفر[1] فقال ومالهم وماله قلت استعملهم فحبسهم فقال وما لهم وماله ألَمْ أنههم ألَمْ أنههم ألَمْ أنههم هم النّار هم النّار هم النّار قال ثمّ قال اللّهمّ اخدع[2] عنهم سلطانهم قال فانصرفت من مكّة فسألت عنهم فإذا هم قد اخرجوا بعد هٰذا الكلام بثلاثة أيّام.

---

۱. أي المنصور الدوانيقي. ۲. اى اقطع ـ مجمع.

باب ۴۰

حرمت سرپرستی از طرف ستمگر و جواز آن به نفع مؤمنین و عمل بحق
در حد امکان و ضرورت و جواز عمل بر پایهٔ تقیه، مگر در مورد کشتن انسان محترم

خداوند متعال می‌فرماید:

و در راه خدا انفاق کنید و با دستان‌تان خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد[1].

مؤمنان نباید کافران را ـ به جای مؤمنان ـ دوست خود قرار دهند. و هر کس چنین کند، در هیچ چیز از خدا نیست مگر آن‌که از کافران به نوعی تقیه کنید[2].

پس آن هنگام که با او صحبت کرد، گفت: قطعاً تو امروز نزد ما نیرومند و امانتدار هستی. [یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های زمین بگمار؛ چرا که من نگهبان و آگاه هستم[3].

۱۰۴۱ (۱) محمد بن مسلم می‌گوید: «در کنار درِ خانهٔ امام باقر ﷺ در مدینه نزد وی نشسته بودیم. مردم گروه گروه از مقابل امام ﷺ می‌گذشتند. امام ﷺ نگاهی به مردم افکند و از یکی از حاضران پرسید: آیا در مدینه اتفاقی افتاده است؟

وی پاسخ داد: فدایت گردم! شخصی به حکومت مدینه منصوب گردیده و مردم برای شادباش‌گویی نزد وی می‌روند.

امام ﷺ فرمود: همانا شخصی برای تهنیت و تبریک فرمانداری نزدش رفت و آمد می‌شود، در حالی که وی دری از درهای آتش است.»

۱۰۴۲ (۲) صفوان از امام کاظم ﷺ روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود:

«... همانا خداوند هشدار داده که هر کس مسؤولیتی از سوی آنان [حاکمان ستمگر = بنی عبّاس] به گردن گیرد، سراپرده‌ای از آتش بر وی نصب کند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود.»

۱۰۴۳ (۳) یحیی بن ابراهیم بن مهاجر می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: فلانی و فلانی و فلانی به شما سلام می‌رسانند. امام ﷺ فرمود: بر آنان سلام باد!

گفتم: آنان درخواست دعا دارند!

امام ﷺ پرسید: چه مشکلی دارند؟

گفتم: منصور آنان را زندانی کرده است.

امام ﷺ پرسید: آنان را به منصور چه کار؟

گفتم: منصور آنان را به کار گمارد سپس روانهٔ زندان کرد.

امام ﷺ فرمود: آنان را با منصور چه کار؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آیا من آنان را بازنداشتم؟ آن‌ها آتشند! آن‌ها آتشند! آن‌ها آتشند! سپس امام ﷺ این‌گونه دعا کرد: خدایا، سیطرهٔ آنان را از این‌ها برطرف کن.

یحیی می‌گوید: وقتی از مکه بازگشتم، سراغ آنان را گرفتم. پس خبردار شدم که سه روز پس از دعای امام ﷺ آزاد شده‌اند.»

---

۱. بقره ۱۹۵/۲. ۲. آل عمران ۲۸/۳. ۳. یوسف ۱۲/۵۴ـ۵۵.

۱۰۴۴ ۳۲۲۵۷ (۴) تفسير العيّاشي ۲۳۸: عن سليمان الجعفرى قال قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام ما تقول فى أعمال السلطان فقال يا سليمان الدخول فى أعمالهم والعون لهم والسعى فى حوائجهم عديل الكفر والنظر إليهم على العمد من الكبائر الّتى يستحقّ بها النّار.

۱۰۴۵ ۳۲۲۵۸ (۵) تفسير علىّ بن إبراهيم ۱۷۶: حدّثنى أبى قال حدّثنى هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام عن قوم من الشّيعة يدخلون فى أعمال السلطان ويعملون لهم ويحبّونهم ويوالونهم قال ليس هم من الشيعة ولٰكنّهم من اُولئك ثمّ قرأ أبو عبدالله عليه السلام هٰذه الآية ﴿لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَنى إسرائيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَعيسَى بْنِ مَرْيَمَ ـ الى قوله ـ ولٰكِنَّ كَثيراً مِنْهُم فاسِقونَ﴾ قال الخنازير على لسان داود والقردة على لسان عيسى وقوله ﴿كانُوا لاٰ يَتَناهَونَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوه لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ﴾ قال كانوا يأكلون لحم الخنزير ويشربون الخمر ويأتون النساء أيّام حيضهنّ ثمّ احتجّ الله على المؤمنين الموالين للكفّار ﴿وَتَرىٰ كَثيراً مِنْهُم يَتَوَلَّونَ الَّذينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ ـ الى قوله ـ وَلٰكِنَّ كَثيراً مِنْهُم فاسِقُون﴾ فنهى الله عزّ وجلّ ان يوالى المؤمن الكافر إلّا عند التقيّة.

۱۰۴۶ ۳۲۲۵۹ (۶) تهذيب ۳۳۰/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۰۵/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم ومحمّد بن حمران عن الوليد بن صبيح قال دخلت على أبى عبدالله عليه السلام فاستقبلنى زرارة خارجاً من عنده فقال لى أبو عبدالله عليه السلام يا وليد أما تعجب من زرارة سألنى عن أعمال هؤلاء أىّ شيء كان (يريد ـ كا) أيريد أن أقول له لا فيروى ذٰلك عنّى[۱] ثمّ قال يا وليد متى كانت الشيعة تسأل عن أعمالهم إنّما كانت الشيعة تقول يؤكل من طعامهم ويشرب من شرابهم ويستظلّ بظلّهم متى كانت الشيعة تسأل عن هٰذا.

رجال الكشّى ۱۵۲: حدّثنى حمدويه قال حدّثنى محمّد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن محمّد بن حمران عن الوليد بن صبيح قال دخلت على أبى عبدالله عليه السلام (وذكر نحوه).

---

۱. علىّ ـ يب.

۱۰۴۴ (۴) سلیمان جعفری می‌گوید: «به امام رضاﷺ گفتم: نظرتان دربارهٔ کارهای حکومتی چیست؟ امامﷺ فرمود: ورود در کارهای‌شان و یاری و کمک به آنان و تلاش در رفع نیازهای‌شان مانند کفر است و نگاه عمدی به آنان، از گناهان کبیره‌ای است که سزاوار آتش است.»

۱۰۴۵ (۵) مسعده بن صدقه می‌گوید: «مردی از امام صادقﷺ دربارهٔ گروهی از شیعیان سؤال کرد که در کارهای حکومتی وارد می‌شوند و برای‌شان کار می‌کنند و آنان را دوست دارند و با ایشان ارتباط برقرار می‌کنند.

امامﷺ فرمود: آنان شیعه نیستند؛ بلکه از ایشان هستند! آن‌گاه امامﷺ این آیه را تلاوت فرمود: کسانی که از بنی اسرائیل کفر ورزیدند از زبان داود و عیسی فرزند مریم لعنت شدند... ولی بسیاری از آنان فاسق هستند.

و فرمود: آنان به زبان داود خوک و به زبان عیسی بوزینه هستند.

آن‌ها از کارهای ناپسندشان دست بر نمی‌داشتند. چه زشت است آنچه انجام می‌دادند!

امامﷺ فرمود: آن‌ها گوشت خوک می‌خوردند وشراب می‌نوشیدند و با همسران‌شان در زمان عادت نزدیکی می‌کردند. سپس خداوند به زبان مؤمنان دوستدار و مرتبط با کافران احتجاج کرد [و فرمود]:

بسیاری از آنان را می‌بینی با کافران ارتباط و دوستی برقرار می‌کنند. چه زشت است آنچه برای خودشان پیش می‌فرستند... ولی بسیاری از آنان فاسق هستند.

پس خداوند نهی کرد از این‌که مؤمن با کافر ارتباط و دوستی برقرار کند، مگر هنگام تقیه.»

۱۰۴۶ (۶) ولید بن صبیح می‌گوید: «وارد بر امام صادقﷺ شدم و در همان هنگام زراره از نزد امامﷺ خارج شد. امامﷺ به من فرمود:

ای ولید! آیا از زراره تعجب نمی‌کنی؟ از من دربارهٔ مناصب و پست‌های این‌ها [سردمداران حکومت بنی عباس که به افراد واگذار می‌کنند] سؤال کرد. از این پرسش چه مقصودی دارد؟ آیا می‌خواهد به وی جواب منفی دهم تا از من روایت کند؟ سپس امامﷺ فرمود: ای ولید! کی شیعه از منصب‌های حکومتی [این ستم‌پیشگان] می‌پرسد [حرمت آنها در نزد شیعه بدیهی است و جای سؤال نیست] فقط در این حدّ، شیعه می‌پرسد که آیا می‌شود از غذای آنها خورد و از آب آنها نوشید [یا این‌که حرام است] و آیا می‌شود در سایهٔ [درخت یا خانهٔ] آنها نشست؟ ولی کی شیعه از منصب‌های دولتی آنها می‌پرسد [این که سؤال ندارد].

١٠٤٧ ٢٢٢٦٠ (٧) مستدرك ١٢٩/١٣: الشيخ المفيد فى الروضة عن صفوان قال دخل على مولاى رجل فقال عليه السلام له اتتقلّد لهم عملهم فقال بلى يا مولاى قال ولم ذٰلك قال انّى رجل على عيلة وليس لى مال فالتفت الى أصحابه ثمّ قال من أحبّ أن ينظر الى رجل يقدّر انّه اذا عصىٰ الله رَزَقَهُ وإذا أطاعه حرمه فلينظر الى هٰذا.

١٠٤٨ ٢٢٢٦١ (٨) الدعائم ٣٦٨: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّه قال الامامُ المنصوبُ من قبل الله عزّ وجلّ ومن اقامه الإمام من ولاة العدل يجب على من استعانه عونه والعمل له إذا استعمله والعمل معه وله بما أمره به، ومعونته فى ولايته طاعة من طاعات الله، والكسب منه من وجهه حلال محلّل والعمل لِأئمّة الجور ومن اقاموه والكسب معهم حرام محرّم ومعصية لله عزّ وجلّ.

١٠٤٩ ٢٢٢٦٢ (٩) دعائم الإسلام ٥٢٧/٢: عن أبي عبدالله عليه السلام عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال فى حديث وولاة أهل الجور وأتباعهم والعاملون لهم فى معصية الله عزّ وجلّ غير جائزة لمن دعوه الى خدمتهم والعمل لهم وعونهم ولا القبول منهم.

١٠٥٠ ٢٢٢٦٣ (١٠) آخر السرائر ٤٧٩: مسائل محمّد بن علىّ بن عيسى حدّثنا محمّد بن أحمد بن محمّد بن زياد وموسى بن محمّد بن علىّ بن عيسى قال كتبت الى الشيخ موسى الكاظم ـ أعزّه الله وأيّده اسأله عن العمل لبنى العبّاس وأخذ ما اتمكّن من أموالهم هل فيه رخصة وكيف المذهب في ذٰلك فقال ما كان الداخل فيه بالجبر والقهر فالله قابل العذر وما خلا ذٰلك فمكروه ولا محالة قليله خير من كثيره وما يكفر به ما يلزمه فيه من يرزقه ويسبّب[١] على يديه ما يسرّ فينا وفي موالينا قال وكتبت اليه فى جواب ذٰلك اعلمه انّ مذهبى في الدخول في أمرهم وجود السبيل الى إدخال المكروه على عدّوه وانبساط اليد فى التشفّى منهم بشىء ان اتقرّب (إليه ـ خ) به إليهم[٢] فأجاب من فعل ذٰلك فليس مدخله فى العمل حراماً بل اجراً وثواباً.

١٠٥١ ٢٢٢٦٤ (١١) كافى ١٠٧/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن داود بن زربىّ قال أخبرنى مولى لعلىّ بن الحسين عليه السلام قال كنت بالكوفة فقدم أبو عبدالله عليه السلام الحيرة فأتيته فقلت له جعلت فداك لو كلّمت داود بن على أو بعض هؤلاء فادخل فى بعض هٰذه الولايات فقال

---

١. على يديه ما يسرك ـ ئل.   ٢. بشىء أن تقرّب به إليهم ـ ئل.

۱۰۴۷ (۷) صفوان می‌گوید: «مردی بر مولای من وارد شد. امام به وی فرمود: آیا از سوی آنان عهده‌دار کاری شده‌ای؟

آن مرد گفت: آری! ای سرورم!

امام پرسید: برای چه؟

آن مرد گفت: برای این‌که من مردی عیالوار هستم و مال و ثروتی ندارم!

امام رو به یارانش کرد و فرمود: کسی که دوست دارد به مردی بنگرد که این‌گونه پیش خود می‌سنجد که هرگاه نافرمانی خدا را کند به وی روزی می‌دهد و هر گاه از خدا اطاعت کند وی را محروم می‌کند به این مرد بنگرد.»

۱۰۴۸ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق روایت شده که فرمود: «امام منصوب ازطرف خداوند و والیان عدالت منصوب از سوی وی از هر کس یاری خواستند، واجب است یاری‌اش کند و هر که را به کار گماردند، بر وی واجب است عهده‌دار مسؤولیت گردد. و کار کردن با وی و برای وی به آنچه دستور دهد و یاری رساندن وی در حکومتش، اطاعتی از اطاعت‌های خداوند است. و کسب درآمد از وی از راه صحیح حلال، حلال است و کار کردن برای پیشوایان ستمگر و کارگزاران‌شان و کسب درآمد با آنان، حرام و نافرمانی خداست.»

۱۰۴۹ (۹) در همان کتاب از امام صادق از نیاکانش روایت شده که پیامبر اکرم در حدیثی فرمود: «حاکمان اهل ستم، پیروان‌شان و کارگزاران‌شان، در معصیت و نافرمانی خدا هستند. و برای کسی که وی را به خدمت و همکاری و یاری‌رسانی و پذیرفتن مسؤولیت از سوی خود فراخوانند، کار کردن با آنان جایز نیست.»

۱۰۵۰ (۱۰) محمد بن علی بن عیسی می‌گوید: «در طی نامه‌ای از امام موسی بن جعفر دربارهٔ کار کردن برای بنی عباس و اموالی ـ که بتوانم از آنان بگیرم ـ سؤال کردم که: آیا برای این کار اجازه دارم و راه صحیح در این مورد چیست؟

امام فرمود: هر کس با زور و اجبار وارد کارهای‌شان شود، خداوند عذرپذیر است و غیر آن ناپسند است و ناچار اندکش بهتر از زیادش خواهد بود. و آنچه سبب سرپوش نهادن بر اعمال خلاف وی در این راه می‌شود، روزی‌رسانی به شخصی یا انجام کارهای شادکننده دربارهٔ ما و دوستداران‌مان است.

محمد بن علی می‌گوید: بار دیگر در پاسخ نامهٔ امام نوشتم تا وی را آگاه کنم که نظر من دربارهٔ وارد شدن در کارهای حکومتی این است که بتوانم به دشمنان امام ضربه بزنم و دستم در انتقام گرفتن از آنان باز باشد.

امام فرمود: هر کس این‌گونه عمل کند، وارد شدنش در کارهای حکومتی حرام نیست بلکه از اجر و ثواب برخوردار است.»

۱۰۵۱ (۱۱) داود بن زربی می‌گوید: «یکی از دوستداران امام سجاد به من خبر داد که من در کوفه بودم که امام صادق به حیره آمد. پس من نزد وی رفتم و گفتم: فدایت گردم! ای کاش با داود بن علی یا یکی دیگر از رجال بنی عباس صحبت می‌کردی تا مرا به حکومت محلی بگمارند. امام فرمود: من چنین کاری نخواهم کرد!

ما كنت لأفعل قال فانصرفت الى منزلي فتفكّرت فقلت ما أحسبه منعني إلّا مخافة أن اظلم أو اجور والله لآتينّه ولأعطينّه الطلاق والعتاق والأيمان المغلّظة اَن لا أظلم أحداً ولا أجور ولأعدلنّ قال فأتيته فقلت جعلت فداك أنّي فكّرت في إبائك عليّ فظننت أنّك انّما منعتني وكرهت ذلك مخافة أن أجور أو أظلم وانّ كلّ امرأة لي طالق وكلّ مملوك لي حرّ عليّ وعليّ إن ظلمت أحداً أو جُرت عليه وان لم أعدل قال كيف قلت قال فاعدت عليه الأيمان فرفع رأسه الى السماء فقال تناول السماء أيسر عليك من ذلك.

١٠٥٢ (١٢) تهذيب ٦/٣٣٢: محمّد بن يعقوب عن كافي ٥/١٠٩: علي بن إبراهيم عن محمّد
٢٢٢٦٥ بن عيسى عن يونس عن حمّاد عن حميد قال قلت لأبي عبدالله ﷺ انّي ولّيت عملاً فهل لي من ذلك مخرج فقال ما أكثر من طلب المخرج من ذلك فعسر عليه قلت فماترى قال أرى أن تتّقي الله ﷻ ولا تعده[١].

١٠٥٣ (١٣) تهذيب ٦/٣٣٣: محمّد بن يعقوب عن كافي ٥/١٠٩: الحسين بن الحسن الهاشمي
٢٢٢٦٦ عن صالح بن أبي حمّاد عن محمّد بن خالد عن زياد بن (أبي ـ كا) سلمة قال دخلت على ابي الحسن موسى ﷺ فقال لي يا زياد إنّك لتعمل عمل السلطان قال قلت أجل قال لي ولِمَ قلت أنا رجل لي مروّة وعليّ عيال وليس وراء ظهري شيء فقال لي يا زياد لئن اسقط من حالق[٢] فأتقطّع قطعة قطعة أحبّ اليّ من أن أتولّى لأحد منهم عملاً أو أطأ بساط أحدهم[٣] إلّا لِما ذا قلت لا أدري (جعلت فداك ـ كا) فقال إلّا لتفريج كربة عن مؤمن أو فكّ اسرة أو قضاء دينه يا زياد انّ أهون ما يصنع الله بمن تولّى لهم عملاً أن يضرب عليه سرادق من نار الى أن يفرغ الله ﷻ من حساب الخلائق يا زياد فإن ولّيت شيئاً من أعمالهم فأحسن الى إخوانك فواحدة بواحدة والله من وراء ذلك يا زياد ايّما رجل منكم تولّى لِأحد منهم عملاً ثمّ ساوى بينكم وبينهم فقولوا له أنت منتحل كذّاب يا زياد إذا ذكرت مقدرتك على الناس فاذكر مقدرة الله عليك غداً ونفاد ما أتيت إليهم عنهم وبقاء ما أتيت[٤] إليهم عليك.

---

١. ولا تعود ـ يب.
٢. من جالق ـ كا. أي جبل عال ـ اللسان.
٣. بساط رجل منهم ـ يب.
٤. أبقيت ـ يب.

وی گفت: وقتی به خانه رفتم، اندیشیدم و با خود گفتم: گمان نمی‌کنم جز به خاطر آلوده شدن به ظلم و ستم به دلیل دیگری مرا باز دارد. به خدا سوگند! نزد وی خواهم رفت و بر طلاق همسر و آزاد کردن بردگان با وی پیمان می‌بندم و سوگندهای شدید یاد می‌کنم که به احدی ظلم و ستم نکنم و به عدالت رفتار نمایم. فردا نزد امام‌ؑ رفتم و گفتم: فدایت گردم! من دربارهٔ علت خودداری شما از پذیرفتن درخواست خود اندیشیدم و گمان کردم که شما از ترس آلوده شدن من به ظلم و جور مرا بازداشتی و آن را برای من ناپسند شمردی. همانا همهٔ همسرانم طلاق باشند و همهٔ بردگانم آزاد باشند و بر من است و بر من است اگر به احدی ظلم و جور کنم و به عدالت رفتار ننمایم.

امام‌ؑ فرمود: چه گفتی؟ من بار دیگر سوگندهایم را تکرار کردم. امام‌ؑ سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: رسیدن به آسمان برای تو آسان‌تر از آن است!»

۱۰۵۲ (۱۲) حمید می‌گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: من عهده‌دار کار حکومتی شده‌ام. آیا از این کار راه نجاتی برای من وجود دارد؟

امام‌ؑ فرمود: چه بسیارند کسانی که راه نجاتی از آن می‌جویند ولی به نتیجه نمی‌رسند.

گفتم: پس چه می‌فرمایید؟

امام‌ؑ فرمود: معتقدم که تقوای الهی پیشه کنی و با آن خو نگیری!»

۱۰۵۳ (۱۳) زیاد بن ابی سلمه می‌گوید: «نزد امام موسی بن جعفرؑ رفتم. امام‌ؑ به من فرمود: ای زیاد! تو برای حکومت کار می‌کنی؟

گفتم: آری!

امام‌ؑ فرمود: چرا؟

گفتم: من مردی باشخصیت و عیالوار هستم و اندوخته‌ای ندارم!

امام‌ؑ فرمود: ای زیاد! اگر بر اثر سقوط از کوه بلندی تکه تکه شوم، نزد من محبوب‌تر است از این‌که از سوی یکی از آن‌ها عهده‌دار مسؤولیتی گردم یا بر بساطش گام گذارم مگر برای چه چیز؟

گفتم: نمی‌دانم فدایت شوم!

امام فرمود: مگر برای برطرف کردن اندوه مؤمنی یا آزادی در بندی یا پرداخت بدهی مؤمنی! ای زیاد! به تحقیق کم‌ترین کاری که خداوند با عهده‌داران مسؤولیت از جانب آنان می‌کند، این است که سراپرده‌ای از آتش بر آنان می‌زند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود. ای زیاد! اگر عهده‌دار مسؤولیتی از سوی آن‌ها شدی پس به برادرانت نیکی کن، یکی در برابر یکی و خداوند در پس آن است. ای زیاد! هر یک از شما مسؤولیتی از سوی یکی از آنان بپذیرد و سپس میان شما و آنان یکسان رفتار کند، به وی بگویید: تو به دروغ خود را به تشیع بسته‌ای!

ای زیاد! هنگامی که به یاد قدرت خود بر مردم افتادی، یاد کن از قدرت خدا بر خود در قیامت و به یاد آور که کارهای تو با آنان از میان می‌رود و آثارش برای تو باقی می‌ماند.»

۱۰۵۴ ۳۲۲۶۷ (۱۴) مستدرک ۱۳۵/۱۳: السيّد هبة الله في المجموع الرائق عن الأربعين لأبی الفضل محمّد بن سعيد عن صفوان بن مهران الجمّال قال دخل زياد بن مروان العبدی على مولای موسى بن جعفر عليه السلام فقال لزياد أتقلّد لهم عملاً فقال بلى يا مولای فقال ولم ذاك قال فقلت يا مولای انّی رجل لی مروءة وعَلَيّ عيلة وليس لی مال فقال عليه السلام يا زياد والله لَاِن اَقع من السماء الى الأرض فاتقطّع قطعاً ويفصلّنی الطير بمناقيرها مفصلاً مفصلاً لأحبّ الیّ من أن اتقلّدهم عملاً فقلت إلّا لِماذا فقال إلّا لاعزاز مؤمن او فكّ اسره انّ الله تعالیٰ وعد من يتقلّد لهم عملاً أن يضرب عليه سرادقاً من نار حتّى يفرغ الله تعالیٰ من حساب الخلائق فامض واعزز من إخوانك واحداً والله من وراء ذٰلك يفعل ما يشاء.

۱۰۵۵ ۳۲۲۶۸ (۱۵) مستدرک ۱۳۱/۱۳: الشيخ المفيد في الروضة عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب قال استأذن رجل أبا الحسن موسى عليه السلام في أعمال السلطان فقال لا ولا قطّة قلم [1] إلّا لاعزاز مؤمن أو فكّ اسره ثمّ قال له كفّارة أعمالكم الإحسان الى إخوانكم.

۱۰۵۶ ۳۲۲۶۹ (۱۶) كافي ۱۱۰/۵: أبو عليّ الأشعری عن محمّد بن عبد الجبّار تهذيب ۳۳۰/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عبد الجبّار عن ابن أبي نجران عن ابن سنان عن حبيب عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال ذكر عنده رجل من هٰذه العصابة قد ولّی ولاية فقال كيف [2] صنيعته [3] الى إخوانه قال قلت ليس عنده خير فقال افّ يدخلون فيما لا ينبغی لهم ولا يصنعون الى إخوانهم خيراً.

۱۰۵۷ ۳۲۲۷۰ (۱۷) تهذيب ۳۳۲/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۰۹/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد البرقی [4] عن عليّ بن أبي راشد [5] عن إبراهيم بن السندی عن يونس بن حمّاد [6] قال وصفت لأبي عبدالله عليه السلام من يقول بهٰذا الأمر ممّن يعمل عمل السلطان [7] فقال إذا ولّوكم يدخلون عليكم الرفق [8] وينفعونكم في حوائجكم قال قلت منهم من يفعل (ذٰلك ـ كا) ومنهم من لا يفعل قال من [9] لم يفعل ذٰلك منهم فابرؤا منه بریء الله منه.

---

۱. قطّة: ما قطعت عن رأس القلم عرضاً إذا قطّ.
۲. فكيف ـ يب.
۳. صنيعه ـ يب.
۴. البارقی ـ يب.
۵. عن أبي علی بن راشد ـ يب.
۶. عن يونس بن عمّار ـ يب.
۷. يعمل مع السلطان ـ يب.
۸. المرفق ـ يب.
۹. فمن ـ يب.

۱۰۵۴ (۱۴) صفوان بن مهران شتردار می‌گوید: «زیاد بن مروان عبدی نزد سرورم موسی بن جعفرعليه السلام آمد. امامعليه السلام به زیاد فرمود: آیا عهده‌دار مسؤولیتی از جانب آنان شده‌ای؟ زیاد پاسخ داد: آری، ای سرورم!

امامعليه السلام پرسید: چرا؟

زیاد گفت: سرورم! من مردی باشخصیت و عیالوار و تنگدست هستم!

امامعليه السلام فرمود: ای زیاد، به خدا سوگند! از آسمان بر زمین افتادن و تکه تکه شدن و ریز ریز شدن به وسیلهٔ منقار پرندگان برای من، محبوب‌تر از عهده‌دار شدن مسؤولیتی از سوی آنان است.

صفوان می‌گوید: گفتم مگر برای چه؟

امامعليه السلام فرمود: مگر برای یاری کردن مؤمنی یا گشودن بندش. به تحقیق، خداوند به کسی که از سوی آنان عهده‌دار مسؤولیتی گردد، وعده کرده است که سراپرده‌ای از آتش بر او نصب کند تا از حسابرسی خلایق فارغ شود. پس برو و یکی از برادرانت را [هم که شده] یاری کن و گذشته از همهٔ این حرف‌ها این خداوند است که هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.»

۱۰۵۵ (۱۵) علی بن رئاب می‌گوید: «مردی از امام موسی بن جعفرعليه السلام برای ورود به کارهای حکومتی درخواست اجازه کرد. امامعليه السلام فرمود: نه، حتی به اندازهٔ تراشیدن یک قلم هم اجازه نمی‌دهم مگر برای عزت بخشیدن به مؤمنی یا گشودن بندهایش.

سپس فرمود: کفارهٔ ورودتان به کارهای حکومتی، نیکوکاری به برادران‌تان است.»

۱۰۵۶ (۱۶) ابوبصیر می‌گوید: «نزد امام صادقعليه السلام سخن از یکی از شیعیان به میان آمد که به حکومت محلی منصوب شده بود. امامعليه السلام فرمود: رفتارش با برادرانش چگونه است؟ گفتم: خیری در او نیست!

امام فرمود: اوف! در کارهایی که برای‌شان شایسته نیست وارد می‌شوند و به برادران‌شان خیری نمی‌رسانند.»

۱۰۵۷ (۱۷) یونس بن حماد می‌گوید: «برای امام صادقعليه السلام کسانی را توصیف کردم که معتقد به ولایت و عهده‌دار مسؤولیت حکومتی هستند. امامعليه السلام فرمود: آیا هنگامی که بر شما ولایت می‌یابند، با مدارا با شما رفتار می‌کنند و در رفع نیازهای‌تان به شما سود می‌رسانند؟

گفتم: برخی این‌گونه رفتار می‌کنند و برخی نه!

امامعليه السلام فرمود: هر یک از آنان این‌گونه عمل نکند، از وی بیزاری بجویید که خداوند از او بیزار است.»

۱۰۵۸ ۲۲۲۷۱ (۱۸) مستدرك ۱۳۱/۱۳: الشيخ المفيد فى الروضة عن حمّاد بن عثمان عن معٰوية بن عمّار قال كان عند أبى عبدالله ؈ جماعة فسألهم هل فيكم من يدخل فى عمل السلطان لإخوانه وإدخال المنافع عليهم قال لانعرف ذٰلك قال إذا كانوا كذٰلك فابرؤا منهم.

۱۰۵۹ ۲۲۲۷۲ (۱۹) مستدرك ۱۳۷/۱۳: السيّد هبة الله فى المجموع الرائق عن الأربعين لأبى الفضل محمّد بن سعيد عن عمّار قال كان عند أبى عبدالله ؈ جماعة فسئلهم هل فيكم من يدخل فى عمل السلطان قالوا ربّما دخل الرجل منّا فيه قال كيف مواساة من دخل فى عمل السلطان لإخوانهم وإدخالهم المنافع عليهم قالوا لا نعرف ذٰلك منهم قال إذا كانوا كذٰلك فابرؤا منهم.

۱۰۶۰ ۲۲۲۷۳ (۲۰) مستدرك ۱۳۱/۱۳: الشيخ المفيد فى الروضة عن محمّد بن سنان عن أبى الجارود عن أبى جعفر ؈ قال سألته من عمل السلطان والدخول معهم قال لا بأس إذا وصلت إخوانك وعضدت[۱] أهل ولايتك.

۱۰۶۱ ۲۲۲۷۴ (۲۱) مستدرك ۱۳۷/۱۳: السيّد هبة الله فى المجموع الرائق عن الأربعين لأبى الفضل محمّد بن سعيد عن أبى الجارود عن أبى جعفر ؈ قال سألته عن عمل السلطان والدخول معهم فيما هم فيه فقال لا بأس إذا وصلت إخوانك وعدت أهل ولايتك.

۱۰۶۲ ۲۲۲۷۵ (۲۲) فقيه ۱۰۸/۳: روى عن عبيد بن زرارة أنّه قال بعث أبو عبدالله ؈ رجلاً الى زياد بن عبيد الله فقال وأدّ[۲] نقص عملك[۳].

۱۰۶۳ ۲۲۲۷۶ (۲۳) مستدرك ۱۳۶/۱۳: السيّد هبة الله فى المجموع الرائق قال شكا رجل الى أبى الحسن موسى بن جعفر ؈ قال شيعة ولد الحسين أخيك أكثر مالاً منكم وأنتم تشكون الحاجة قال أُولٰئك يتعرّضون للسلطان وعمله ونحن لا نتعرّض له قال إذا دخلتم فى عمل السلطان فتصلون إخوانكم وتدفعون عنهم قال منّا من يفعل ذٰلك قال إذا دفعتم عن إخوانكم ووصلتموهم وعضدتموهم وواسيتموهم فلا بأس وإن لم تفعلوا ذٰلك فلا ولا كرامة.

---

۱. أى أعنت. ۲. وداو ـ خ ل. ۳. وإذا نقص عملك فداوه خ ل ئل.

۱۰۵۸ (۱۸) معاویه بن عمار می‌گوید: «گروهی نزد امام صادق‌ؑ بودند. امامؑ از آنان پرسید: آیا در میان شما کسی هست که به خاطر برادرانش و سودرسانی به آنان در کارهای حکومتی وارد شود؟

گفت: چنین چیزی را [در آنان] سراغ نداریم!

امامؑ فرمود: هر گاه این‌گونه بودند [که پذیرش مسؤولیت به خاطر دیگران نباشد] پس از آنان بیزاری بجویید.

۱۰۵۹ (۱۹) عمار می‌گوید: گروهی نزد امام صادق‌ؑ بودند. امامؑ پرسید: آیا در میان شما کسی هست که در کارهای حکومتی وارد شود؟

گفتند: گه گاه یکی از ما در آن وارد می‌شود!

امامؑ فرمود: رسیدگی و سودرسانی عهده‌داران مسؤولیت حکومتی به برادران‌شان چگونه است؟

گفتند: ما چنین چیزی از آنان سراغ نداریم!

امامؑ فرمود: هر گاه چنین باشند، پس از آنان بیزاری جویید!»

۱۰۶۰ (۲۰) ابوجارود می‌گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن با آنان سؤال کردم. امامؑ فرمود: هر گاه با برادرانت نیکی کنی و به شیعیانی که مثل تو اهل ولایت هستند یاری رسانی، اشکال ندارد.»

۱۰۶۱ (۲۱) ابوجارود می‌گوید: «از امام باقرؑ دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن همراه آنان در کارهای‌شان سؤال کردم. امامؑ فرمود:

هرگاه به برادرانت نیکی کنی و به شیعیان معتقد به ولایت نیکی کنی، اشکال ندارد.»

۱۰۶۲ (۲۲) عبید بن زراره می‌گوید: «امام صادق‌ؑ شخصی را نزد زیاد بن عبیدالله فرستاد و فرمود: و کاستی عملت را جبران کن!»

۱۰۶۳ (۲۳) سید هبة الله در کتاب المجموع الرائق آورده است که: «شخصی نزد امام موسی بن جعفرؑ شکایت کرد. امامؑ فرمود: پیروان فرزند حسین ـ برادرت ـ از شما ثروتمندتر و شما از فقر و نیاز شکایت می‌کنید؟

وی گفت: آنان به کارهای حکومتی می‌پردازند ولی ما وارد آن نمی‌شویم.

امامؑ فرمود: هنگامی که وارد کارهای حکومتی شدید، آیا به برادران‌تان نیکی می‌کنید و خطرات را از آنان دور می‌گردانید؟

وی گفت: برخی از ما این‌گونه هستند.

امامؑ فرمود: هنگامی که از برادران‌تان دفاع و به آنان نیکی و به آنان کمک و با آن‌ها همکاری کنید، اشکال ندارد و اگر این‌گونه رفتار نکنید، جایز نیست و در آن کرامتی نیست.»

۱۰۶۴ ۲۲۲۷۷ (۲۴) مستدرک ۱۳۱/۱۳: الشيخ المفيد فى الروضة عن محمّد بن سنان عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن عمل السلطان والدخول معهم وما عليهم فيما هم فيه قال لا بأس به إذا واسى إخوانه وانصف المظلوم وأغاث الملهوف من أهل ولايته.

۱۰۶۵ ۲۲۲۷۸ (۲۵) مستدرک ۱۳۰/۱۳: الشيخ المفيد فى الروضة عن ابن مسكان عن الحلبى قال قلت لأبى عبدالله ﷺ يكون الرجل من إخواننا مع هؤلاء فى ديوانهم فيخرجون الى بعض النواحى فيصيبون غنيمة فقال يقضى منه[1] حقوق إخوانه. مستدرک ۱۳۶/۱۳: السيّد هبة الله فى المجموع الرائق عن الأربعين لأبى الفضل محمّد بن سعيد عن الجبلى (الحلبى ـ ظ) قال قلت لأبى عبدالله ﷺ يكون الرجل من أصحابنا مع هؤلاء (وذكر مثله).

۱۰۶۶ ۲۲۲۷۹ (۲۶) كافى ۱۱۱/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۳۴/۶: محمّد بن أحمد عن السيّارى عن أحمد بن زكريّا الصيدلانى عن رجل من بنى حنيفة من أهل بست وسجستان قال رافقت أبا جعفر (الجواد ـ يب) ﷺ فى السنة الّتى حجّ فيها فى اوّل خلافة المعتصم فقلت له وأنا معه على المائدة وهناك جماعة من أولياء السلطان إن والينا جعلت فداك رجل يتولاّكم أهل البيت ويحبّكم وعلىّ فى ديوانه خراج فإن رأيت جعلنى الله فداك إن تكتب إليه (كتاباً ـ كا) بالإحسان الىّ فقال (لى ـ كا) لا أعرفه فقلت جعلت فداك انّه على ما قلت من محبّيكم أهل البيت وكتابك ينفعنى عنده.

فأخذ القرطاس وكتب بسم الله الرّحمٰن الرحيم امّا بعد فإنّ موصل كتابى (هٰذا ـ كا) ذكر عنك مذهباً جميلاً وإنّ مالك من عملك[2] (إلاّ ـ يب) ما أحسنت فيه فأحسن الى إخوانك واعلم انّ الله ﷻ سائلك[3] من مثاقيل الذرّ والخردل (قال ـ كا) فلمّا وردت سجستان سبق الخبر الى الحسين بن عبدالله النيسابورى وهو الوالى فاستقبلنى على فرسخين من المدينة فدفعت اليه الكتاب فقبّله ووضع على عينيه ثمّ قال لى ما حاجتك فقلت خراج علىّ فى ديوانك قال فأمر بطرحه عنّى وقال (لى ـ كا) لاتؤدّ خراجاً مادام لى عمل ثمّ سألنى عن عيالى فأخبرته بمبلغهم فأمر لى ولهم بما يقوتنا وفضلاً فما ادّيت فى عمله خراجاً مادام حيّاً ولا قطع عنّى صلته حتّى مات.

---

۱. منها ـ ك ۱۳۶. ۲. من أعمالك ـ يب. ۳. يسألك ـ يب.

۱۰۶۴ (۲۴) **محمد بن سنان می‌گوید:** «از امام صادق؟ دربارهٔ کارهای حکومتی و وارد شدن در میان آنان و دربارهٔ آنچه بر آنان است به خاطر اعمال‌شان سؤال کردم. امام؟ فرمود: هنگامی که به برادرانش رسیدگی و کمک و به ستمدیده خدمت کند و به فریاد بیچارگان و غمدیدگان حوزهٔ فرمانداری‌اش برسد، اشکال ندارد.»

۱۰۶۵ (۲۵) **حلبی می‌گوید:** «به امام صادق؟ گفتم: یکی از برادران ما در دیوان حکومت کار می‌کند. پس به برخی مناطق می‌روند و غنایمی به دست می‌آورند. امام؟ فرمود: حقوق برادرانش را از آن بپردازد!»

۱۰۶۶ (۲۶) **احمد بن زکریای صیدلانی** از یکی از افراد بنی حنیفه از اهل بست و سجستان نقل می‌کند که گفت: «در آغاز خلافت معتصم عباسی سالی که امام جواد؟ در آن حج بجا آورد، با امام؟ همراه شدم. یک روز هنگام غذا خوردن که گروهی از نزدیکان خلیفه حاضر بودند، به حضرت گفتم: والی و حاکم ما مردی از دوستداران و محبان شما اهل بیت است و من مقداری مالیات به وی بدهکار هستم. فدایت گردم! اگر مصلحت می‌دانید، نامه‌ای به وی بنویسید و سفارش کنید با نیکی با من رفتار کند!

امام؟ فرمود: من او را نمی‌شناسم!

گفتم: فدایت گردم! همان‌گونه که گفتم، وی از دوستداران شما اهل بیت است و نامهٔ شما نزد وی برای من سودمند است.

امام؟ کاغذی برداشت و نوشت: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. رسانندهٔ نامهٔ من برای تو، دیدگاه زیبایی بیان کرده است. همانا کارهای نیکت تنها برای توست؛ پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خداوند از وزن خردل و ذرات پراکنده در هوا از تو سؤال خواهد کرد.

آن مرد می‌گوید: وقتی به سجستان رفتم، خبر آمدنم زودتر رسیده بود و حسین بن عبدالله نیشابوری ـ حاکم سجستان ـ تا دو فرسخی شهر به پیشواز من آمد. وقتی او را دیدم، نامهٔ امام؟ را به وی دادم. عبدالله نامه را بوسید و بر چشمانش گذارد. سپس به من گفت: چه خواسته‌ای داری؟ پاسخ گفتم: در دیوان تو مالیاتی برای من نوشته شده است!

وی دستور داد آن را حذف کردند و گفت: تا وقتی من حاکم هستم مالیات نپرداز!

سپس دربارهٔ خانواده‌ام پرسید، تعدادشان را به وی گفتم. آن‌گاه او برای من و خانواده‌ام مقرری بیش از قوت و غذای‌مان معین کرد. از آن پس تا وی زنده بود، در حکومتش مالیات نپرداختم و بخشش خود را از من قطع نکرد تا مرد.»

۱۰۶۷ ۳۲۲۸۰ (۲۷) کافی ۲/ ۱۹۰: محمّد بن یحیی عن محمّد بن أحمد عن السیّاری تهذیب ۶/ ۳۳۳: محمّد بن علیّ بن محبوب عن إبراهیم النهاوندی عن السیاری عن (محمّد ـ کا) ابن جمهور (وغیره من أصحابنا ـ یب) قال کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عاملاً علی الأهواز وفارس فقال بعض اهل عمله لأبی عبدالله ﷺ انّ فی دیوان النجاشی علیّ خراجاً وهو مؤمن[۱] یدین بطاعتك فإن رأیت ان تکتب (لی ـ کا) إلیه کتاباً قال فکتب إلیه (أبو عبدالله ﷺ ـ کا) (کتاباً ـ یب) ـ بسم الله الرّحمٰن الرّحیم سُرَّ أخاك یَسُرّكَ الله ـ (قال ـ کا) فلمّا ورد الکتاب علیه (دخل علیه ـ کا) وهو فی مجلسه فلمّا خلا ناوله الکتاب وقال هٰذا کتاب أبی عبدالله ﷺ فقبّله ووضعه علی عینیه و[۲] قال (له ـ کا) ما حاجتك قال خراج[۳] علیّ فی دیوانك فقال له (و ـ کا) کم هو قال (هو ـ یب) عشرة آلاف درهم (قال ـ یب) فدعا کاتبه وأمره[۴] بادائها عنه ثمّ (أخرجه منها وأمر[۵]) أن یثبتها له لقابل ثمّ قال له (هل ـ یب) سررتك فقال نعم (جعلت فداك ـ کا) (قال فأمر له بعشرة آلاف درهم أُخری فقال له هل سررتك فقال نعم جعلت فداك ـ یب) ثمّ أمر له[۶] بمرکب وجاریة[۷] وغلام و(أمر له ـ کا) بتخت ثیاب[۸] فی کلّ ذٰلك یقول (له ـ کا) هل سررتك (فیقول نعم جعلت فداك ـ کا) فکلّما قال نعم زاده حتّی فرغ (ثمّ ـ کا) قال له احمل فرش هٰذا البیت الذی کنت جالساً فیه حین دفعت الیّ کتاب مولای (الّذی ناولتنی ـ کا) فیه وارفع الیّ (جمیع ـ یب) حوائجك قال ففعل وخرج الرجل فصار الی أبی عبدالله ﷺ بعد ذٰلك فحدّثه (الرجل ـ کا) بالحدیث علی جهته فجعل یسرّ بما فعل[۹] فقال (له ـ یب) الرجل یابن رسول الله کأنّه قد سرّك ما فعل بی فقال أی والله لقد سرّ الله ورسوله.

۱۰۶۸ ۳۲۲۸۱ (۲۸) مستدرك ۱۳/ ۱۳۲: الشیخ المفید فی الروضة عن صفوان قال قال أبو عبدالله ﷺ من کان ذا صلة لأخیه المؤمن عند سلطانه أو تیسیر عسیر له أعین علی اجازة الصراط یوم تدحض[۱۰] الأقدام.

---

۱. وهو ممّن ـ یب. ۲. ثمّ ـ یب. ۳. علیّ خراج ـ یب.
۴. فأمره ـ یب. ۵. أخرج مثله فأمره ـ یب. ۶. فأمر له ـ یب.
۷. ثمّ أمر له بجاریة ـ یب. ۸. التخت: وعاء یصان فیه الثّیاب. ۹. یستبشر بما فعله ـ یب.
۱۰. أی تزلق ـ اللسان.

۱۰۶۷ (۲۷) ابن جمهور می‌گوید: «نجاشی ـ یکی از کدخدایان و دهبانان ـ کارگزار و فرماندار اهواز و فارس بود. یکی از مردم تحت حکومتش به امام صادق﷼ گفت: من در دیوان نجاشی مقداری مالیات بدهکارم. و او شخص مؤمن و معتقد به پیروی از شماست. اگر صلاح می‌دانید، نامه‌ای به وی بنویسید.

امام﷼ نامه‌ای به این شرح به نجاشی نوشت: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. برادرت را خوشحال کن تا خداوند تو را خوشحال کند.

آن مرد همراه نامهٔ امام﷼ به مجلس نجاشی رفت. پس از آن‌که خلوت شد، نامه را به وی داد و گفت: این نامهٔ امام صادق﷼ است! نجاشی نامه را بوسید و بر چشمانش گذارد. آن‌گاه از آن مرد پرسید: چه خواسته‌ای داری؟

آن مرد گفت: در دیوان تو مقداری مالیات بدهکارم!

نجاشی پرسید: مبلغ آن چقدر است؟

آن مرد گفت: ده هزار درهم! نجاشی حسابدار خویش را فراخواند و دستور داد آن مبلغ را از سوی وی بپردازد. آن‌گاه آن مبلغ را برداشت و دستور داد برای سال آیندهٔ او بنویسد. سپس به وی گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟

آن مرد پاسخ داد: آری! فدایت گردم!

آن‌گاه دستور داد ده هزار درهم دیگر به وی پرداخت شود و پرسید: آیا تو را خوشحال کردم؟

آن مرد پاسخ داد: آری! فدایت گردم!

آن‌گاه دستور داد مرکب و کنیز و غلام و صندوق لباسی به وی دادند و هر بار از وی می‌پرسید: آیا تو را خوشحال کردم؟ و آن مرد پاسخ می‌داد: آری، فدایت گردم! و هر بار آن مرد به سؤال نجاشی پاسخ مثبت می‌داد، بر بخشش خود می‌افزود. در پایان نجاشی به آن مرد گفت: این فرش را که هنگام تحویل نامهٔ سرورم بر روی آن نشسته بودم، با خود ببر! و از این پس همهٔ نیازهایت را با من در میان بگذار!

آن مرد با عطایای فراوان از نزد نجاشی خارج شد. پس از مدتی نزد امام صادق﷼ رفت و ماجرا را به طور کامل برای امام﷼ بازگو کرد و هر چه می‌گفت، امام﷼ از کارهای نجاشی اظهار شادی و رضایت می‌کرد. آن مرد به امام گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! گویا از رفتاری که نجاشی با من داشت، خوشحال شدید!

امام﷼ فرمود: آری، به خدا سوگند! یقیناً خدا و پیامبرشﷺ را شاد کرد.»

۱۰۶۸ (۲۸) صفوان از امام صادق﷼ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس هنگام قدرت و مسؤولیت به برادر مؤمنش نیکی کند یا مشکلی را از پیش پای وی بردارد، در روزی که گام‌ها بر صراط می‌لغزد، برای عبور از آن یاری می‌شود.»

۱۰۶۹ ۳۲۲۸۲ (۲۹) البحار ۳۱۳/۷۴: من كتاب قضاء الحقوق لأبي عليّ بن طاهر الصوري وقال رجل من أهل الرّي ولّى علينا بعض كتّاب يحيى بن خالد وكان عليّ بقايا يطالبني بها وخفت من الزامي ايّاها خروجاً عن نعمتي وقيل لي انّه ينتحل هٰذا المذهب فخفت أن أمضي إليه وامتّ[۱] به اليه فلا يكون كذٰلك فأقع فيما لا أحبّ فاجتمع رأيي على أن هربت الى الله تعالى وحججت ولقيت مولاي الصابر يعني موسى بن جعفر عليه السلام فشكوت حالي إليه فأصحبني مكتوباً نسخته بسم الله الرّحمٰن الرحيم اعلم أنّ لله تحت عرشه ظلّاً لا يسكنه إلّا من اسدى[۲] الى أخيه معروفاً أو نفّس عنه كربة أو أدخل على قلبه سروراً وهٰذا أخوك والسلام قال فعدت من الحجّ الى بلدي ومضيت الى الرجل ليلاً واستأذنت عليه وقلت رسول الصابر عليه السلام فخرج اليّ حافياً ماشياً ففتح لي بابه وقبّلني وضمّني إليه وجعل يقبّل عيني ويكرّر ذٰلك كلّما سألني عن رؤيته عليه السلام وكلّما أخبرته بسلامته وصلاح أحواله استبشر وشكر الله تعالى ثمّ أدخلني داره وصدّرني في مجلسه وجلس بين يدي فاخرجت إليه كتابه عليه السلام فقبّله قائماً وقرأه ثمّ استدعى بماله وثيابه فقاسمني ديناراً ديناراً ودرهماً درهماً وثوباً ثوباً وأعطاني قيمة مالم يمكن قسمته وفي كلّ شيء من ذٰلك يقول يا أخي هل سررتك فأقول أي والله وزدت عليّ السرور ثمّ استدعى العمل فأسقط ما كان بإسمي و أعطاني براءة ممّا يوجبه عليّ عنه وودّعته وانصرفت عنه فقلت لا أقدر على مكافأة هٰذا الرجل إلّا بأن احجّ في قابل وأدعو له وألقى الصابر واعرّفه فعله ففعلت ولقيت مولاي الصابر عليه السلام وجعلت أحدّثه ووجهه يتهلّل فرحاً فقلت يا مولاي هل سرّك ذٰلك فقال أي والله لقد سرّني وسرّ أمير المؤمنين عليه السلام والله لقد سرّ جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله والله فقد سرّ الله تعالى.

۱۰۷۰ ۳۲۲۸۳ (۳۰) مستدرك ۱۳۳/۱۳: السيّد هبة الله المعاصر للعلّامة في المجموع الرائق عن الأربعين لمحمّد بن سعيد عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن جدّه بإختلاف دعانا إلى تكراره قال وُلّيَ علينا رجل بالأهواز من كتّاب يحيى بن خالد وكان عليّ بقايا من خراج كان فيه زوال نعمتي وخروجي من ملكي فقيل لي انّه ينتحل هذا الأمر فخشيت أن ألقاه

---

۱. مت اليه بالشيء: توسل ـ اللسان.
۲. اسدى وأولى وأعطى بمعنى ـ اللسان.

۱۰۶۹ (۲۹) در کتاب قضاء الحقوق ابوعلی بن طاهر صوری آمده است: «شخصی از اهالی ری می‌گوید: یکی از نویسندگان یحیی بن خالد حاکم و والی ما شد. و از حساب من مقداری مانده بود که می‌ترسیدم به خاطر پرداخت آن زندگی بر من سخت شود. به من گفته شد که وی معتقد به مذهب تشیع است؛ ولی من می‌ترسیدم نزد او بروم و با اظهار عقیدهٔ خود از وی کمک بخواهم که مبادا آنچه شنیده‌ام، درست نباشد و در وضعیت نامطلوبی قرار گیرم. سرانجام تصمیم گرفتم به سوی خدا بگریزم. آن سال در مراسم حج حضور یافتم و پس از آن با سرورم صابر ـ امام موسی بن جعفر‌ﷺ ـ دیدار کردم و از وضعیت خود نزد وی شکایت کردم. امام‌ﷺ نامه‌ای برای حاکم ری به من داد که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. بدان! خداوند در زیر عرش خود سایه‌ای دارد که در آن ساکن نمی‌کند، مگر کسی را که به برادرش نیکی کند یا اندوهش را بزداید یا دلش را شاد کند و این برادر توست. والسلام.

آن مرد می‌گوید: پس از مراجعت به وطن، شبانه به سوی حاکم شهرمان رفتم و از وی اجازهٔ ورود گرفتم و گفتم: فرستادهٔ صابر با تو کار دارد.

حاکم ری با شنیدن این جمله با پای برهنه آمد. در را باز کرد و مرا پذیرفت. آن‌گاه مرا در بغل گرفت و چشمان مرا بوسید و مرتب از دیدار من با امام‌ﷺ می‌پرسید و چشمانم را می‌بوسید. هر چه از تندرستی و شادابی امام‌ﷺ به وی خبر می‌دادم، خوشحال می‌شد و شکر خدا را بجا می‌آورد. سپس مرا به خانه‌اش برد، در بالای مجلس نشاند و خود در برابرم نشست. در این هنگام نامهٔ امام‌ﷺ را به وی دادم. او هنگام گرفتن نامه سراپا ایستاد و پس از گرفتن، آن را بوسید و خواند. آن‌گاه دستور داد تمام اموال و لباس‌هایش را حاضر کردند و هر چه از درهم و دینار و لباس داشت با من تقسیم کرد و آنچه قابل تقسیم نبود، بهای نیمی از آن را به من بخشید و هر بار که چیزی به من می‌داد، می‌گفت: ای برادر، آیا تو را خوشحال کردم؟ و من پاسخ می‌دادم: آری به خدا سوگند! خوشحالی مرا به نهایت رساندی.

سپس حسابدار خویش را فراخواند و دستور داد آنچه بدهکار بودم، حذف کند و همهٔ آنچه به وی بدهکار بودم به من بخشید. من با وی خداحافظی کردم و رفتم. آن‌گاه با خود گفتم من قدرت بر تلافی این مرد را ندارم مگر آن‌که در سال آینده به حج مشرف شوم و برای وی دعا کنم. سپس با صابر‌ﷺ دیدار کنم و او را از کارهای وی باخبر سازم. همین کار را کردم و در ملاقات با سرورم صابر‌ﷺ شروع به بازگو کردن کارهای وی نمودم. هر چه برای امام‌ﷺ تعریف می‌کردم، چهره‌اش از شادی شکفته‌تر می‌شد. سپس به امام‌ﷺ گفتم: ای سرورم! آیا کارهای وی شما را خوشحال کرد؟

امام‌ﷺ فرمود: آری، به خدا سوگند! یقیناً مرا و امیر مؤمنان‌ﷺ را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً جدم رسول خدا‌ﷺ را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً خداوند تعالی را شادمان کرد.»

۱۰۷۰ (۳۰) سید هبة الله معاصر با علامه در کتاب المجموع الرائق از کتاب الاربعین تألیف محمد بن سعید از حسن بن علی یقطین از جدش این ماجرا را با اختلاف آورده است که این امر ما را به تکرار آن واداشت. وی می‌گوید:

«یکی از نویسندگان یحیی بن خالد در اهواز حاکم ما شد و من مقداری مالیات بدهکار بودم که پرداخت آن سبب سلب رفاه و نعمت از من و بیرون رفتن املاکم از دستم می‌شد. به من گفته شد

مخافة أن لا يكون عليّ ما بلغني فأقع فيما لا يتهيأ لي الخلاص منه وخرجت منه هارباً إلى مكّة فلمّا قضيت حجّي جعلت طريقي (إلى ـ خ) المدينة فدخلت على الصادق عليه السلام فقلت له يا سيّدي انّه ولّى بلدي فلان بن فلان وبلغني انّه يؤمئ إليكم ويتولّاكم أهل البيت وقد بلغني أمره فخشيت أن ألقاه مخافة أن لا يكون ما بلغني حقّاً ويكون فيه خروج ملكي وزوال نعمتي فخرجت[١] منه إلى الله تعالى وإليكم فقال لا بأس عليك وكتب رقعة صغيرة بسم الله الرحمن الرّحيم إنّ لله في ظلّ عرشه ظلالاً لا يملكها[٢] إلّا من نفّس عن أخيه المؤمن كربة أو أعانه بنفسه أو ماله أو صنع إليه معروفاً ولو بشقّ تمرة وهذا أخوك والسلام ثمّ ختمها (بخاتمه ـ خ) ودفعها إليّ وأمرني أن أوصلها إليه فلمّا رجعت إلى بلدي صرت ليلاً إلى منزله فاستأذنت عليه وقلت رسول الصّادق عليه السلام بالباب فإذا أنا به قد خرج إليّ حافياً فلمّا بصر بي[٣] سلّم عليّ وقبّل ما بين عينيّ ثمّ قال يا سيّدي أنت رسول مولاي قلت نعم قال فداك عيني إن كنت صادقاً فأخذ بيدي فقال لي [يا] سيّدي كيف خلّفت مولاى قلت بخير قال الله قلت والله حتّى أعادها إليّ ثلاثاً ثمّ ناولته الرّقعة فقرأها وقبّلها ووضعها على عينيه ثمّ قال يا أخي مر بأمرك قلت عليّ في جريدتك كذا وكذا ألف درهم وفيه عطبي وهلاكي فدعا بالجريدة فمحا عنّي كلّما[٤] كان فيها وأعطاني براءة منها ثمّ دعا بصناديق ماله فناصفني عليها ثمّ دعا بدوابّه فجعل يأخذ دابّة ويعطيني دابّة ودعا ثيابه [فجعل] يأخذ ثوباً ويعطيني ثوباً حتّى شاطرني[٥] جميع ملكه وجعل يقول يا أخي هل سررت فأقول أي والله وزدت عليّ السرور فلمّا كان أيّام الموسم قلت لا كافأت هذا الأخ بشيء أحبّ الى الله ورسوله من الخروج الى الحجّ والدعاء له والمصير الى مولاى وسيّدى وشكره عنده ومسألة الدعاء له فخرجت الى مكّة وجعلت طريقى على مولاى فلمّا دخلت عليه رأيت السرور فى وجهه وقال يا فلان ما خبرك مع الرّجل فجعلت أورد عليه خبرى معه وجعل يتهلّل وجهه ويبيّن السرور فيه فقلت يا سيّدى سرّك فيما آتاه اليّ سرّه الله فى جميع أموره فقال اى والله لقد سرّنى والله لقد سرّ آبائى والله لقد سرّ أمير المؤمنين عليه السلام والله لقد سرّ رسول الله صلى الله عليه وآله والله لقد سرّ الله تعالىٰ فى

---

١. فهربت ـ خ.
٢. لا يسلكها ـ خ ل ـ ظلّاً لا يسكنه ـ عدّة الدّاعي.
٣. أبصرني ـ خ.
٤. جميع ما ـ خ.
٥. شاطره ماله: ناصفه ـ اللسان.

که وی معتقد به ولایت است؛ ولی من از دیدار با وی بیمناک بودم؛ از این‌که مبادا خبرهای رسیده به من نادرست باشد و به مشکلاتی گرفتار شوم که نجات از آن برایم غیر ممکن باشد. از این رو به مکه گریختم و پس از انجام مراسم حج به مدینه رفته، با امام صادق﴿ع﴾ دیدار کردم. به امام﴿ع﴾ گفتم: ای سرورم! فلانی حاکم شهر ما گردیده است و به من خبر رسیده که وی پیرو و دوستدار شما اهل بیت است، ولی من از دیدار با وی بیم داشتم که مبادا این خبر خلاف واقع باشد و سبب از دست رفتن دارایی و سلب نعمت از من گردد از این رو از وی به سوی خدا و شما گریختم. امام﴿ع﴾ فرمود: مشکلی بر تو نیست! آن‌گاه نامهٔ کوچکی به این مضمون نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند زیر عرش خود سایه‌هایی دارد که کسی را از آن‌ها بهره‌مند نمی‌گرداند، مگر آن‌که اندوهی را از برادرش برطرف سازد یا با جان و مال او را یاری رساند، یا به وی نیکی کند، هر چند با بخشی از یک دانهٔ خرما باشد و این برادر توست؛ والسلام.

آن‌گاه نامه را به وسیلهٔ انگشتر خویش مهر کرد، به من داد و دستور داد آن را به وی برسانم. پس از بازگشت به وطن، شبانه به در منزلش رفتم و از وی اجازهٔ ورود گرفتم و به وی گفتم: فرستادهٔ امام صادق﴿ع﴾ پشت در منتظر است! وقتی این جمله را بر زبان آوردم، ناگهان مشاهده کردم که وی شخصاً با پای برهنه پشت در آمد و تا چشمش به من افتاد، سلام کرد و میان چشمانم را بوسید. آن‌گاه به من گفت: ای سرور من! تو فرستادهٔ مولای من هستی؟ گفتم: آری!

گفت: اگر راست بگویی، چشمانم فدایت باد! آن‌گاه دست مرا گرفت و گفت: سرورم! مولای مرا در چه حالی ترک کردی؟

گفتم: وی خوب و سالم بود!

گفت: تو را به خدا سوگند! راست می‌گویی؟

گفتم: آری به خدا سوگند! او سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد. سپس نامهٔ امام﴿ع﴾ را به وی دادم. او نامه را خواند، بوسید و بر چشمانش نهاد. آن‌گاه به من گفت: هر دستوری داری بفرما!

گفتم: من در دفتر و دیوان تو چندین هزار درهم مالیات بدهکار هستم که پرداخت آن مرا نابود و بی‌خانمان می‌کند.

وی دستور داد دفتر مالیات را آوردند و تمام بدهکاری‌هایم را پاک کرد و نوشته‌ای که گویای عدم بدهکاری من بود، به من داد. سپس دستور داد، صندوق‌های پول را آوردند و همهٔ آن را با من تقسیم کرد. آن‌گاه به سراغ چهارپایانش رفت و شروع کرد یکی را به من بدهد و یکی را برای خودش بردارد. پس از آن نوبت به لباس‌هایش رسید و آن‌ها را نیز تقسیم کرد. به همین ترتیب همهٔ اموالش را به طور مساوی با من تقسیم کرد و گفت: ای برادر! آیا خوشحال شدی؟

و من می‌گفتم: آری به خدا سوگند! خوشحالی مرا به نهایت رساندی!

وقتی ایام حج فرارسید، با خود گفتم: با چیزی بهتر و محبوب‌تر نزد خدا و پیامبرش﴿ص﴾ از انجام حج و دعا در حق این برادر و دیدار با سرورم و تشکر از او نزد امام و درخواست دعا از حضرت برای وی نمی‌توانم نیکی و لطف این برادر را جبران کنم. از این رو آن سال به مکه رفتم، و از مسیر مدینه بازگشتم. در مدینه به دیدار سرور و مولایم امام صادق﴿ع﴾ شتافتم. وقتی نزد امام﴿ع﴾ رفتم، آثار سرور و شادمانی را در چهرهٔ وی مشاهده کردم. امام﴿ع﴾ به من فرمود: ای فلانی میان تو و آن مرد چه اتفاق افتاد؟ شروع کردم ماجرای خود را با حاکم شهرمان برای امام﴿ع﴾ بازگو کنم. هر چه بازگو می‌کردم، چهرهٔ امام﴿ع﴾ شکفته‌تر می‌شد و آثار شادی در آن آشکار می‌گردید. سؤال کردم: ای سرورم! آیا بخشش‌های وی به من ـ که خداوند در همه کارها خوشحالش کند ـ شما را خوشحال کرد؟

عرشه. **عدّة الدّاعی** ۱۷۹: حدّث الحسین بن یقطین[۱] عن أبیه عن جدّه قال ولّی علینا بالأهواز رجل من کتّاب یحیی بن خالد (وذکر نحوه)[۲].

۱۰۷۱ ۳۲۲۸۴ (۳۱) مستدرك ۱۳۰/۱۳: الشیخ المفید فی الروضة عن أحمد بن محمّد السّیاری عن علیّ بن جعفر قال کتبت الی أبی الحسن ﷺ انّ قوماً من موالیك یدخلون فی عمل السلطان ولا یؤثرون علی إخوانهم (أحداً ـ خ) وإن نابت احداً من موالیك نـائبة قـاموا (بـها ـ خ)، فکتب: اولئك هم المؤمنون حقّاً علیهم مغفرة من ربّهم ورحمة واولئك هم المهتدون.

۱۰۷۲ ۳۲۲۸۵ (۳۲) مستدرك ۱۳۶/۱۳: السید هبة الله فی المجموع الرائق عن الأربعین لأبی الفضل محمّد بن سعید عن **علیّ بن جعفر** نحوه وفیه صلوات من ربّهم.

۱۰۷۳ ۳۲۲۸۶ (۳۳) مستدرك ۱۳۱/۱۳: الشیخ المفید فی الروضة عن **محمّد** بن عیسی بن عبید بن یقطین قال قال أبوالحسن موسی ﷺ انّ الله خلق قوماً من أولیائه مع أعوان الظّلمة وولاة الجور یدفع بهم عن الضعیف ویحقن بهم الدماء.

۱۰۷۴ ۳۲۲۸۷ (۳۴) مستدرك ۱۳۶/۱۳: السیّد هبة الله فی المجموع الرائق عن الأربعین لأبی الفضل محمّد بن سعید عن هشام بن سالم قال قال أبو عبدالله ﷺ إنّ لله ﷻ مع ولاة الجور أولیاء یدفع بهم عن أولیائه اولئك هم المؤمنون حقّاً.

۱۰۷۵ ۳۲۲۸۸ (۳۵) وعن **المفضّل** بن عمر قال قال أبو عبدالله ﷺ ما من سلطان إلّا ومعه من یدفع الله به عن المؤمنین اولئك أوفر حظّاً فی الآخرة.

۱۰۷۶ ۳۲۲۸۹ (۳۶) مستدرك ۱۳۸/۱۳: وعن حمران بن أعین عن الصّادق جعفر بن محمّد ﷺ قال ما من دولة یتداول من الدّول إلّا ولنا ولأولیائنا فیها ناصر یتقرّبون إلیه بحوائجهم فان کان فیها مسرعاً کان لنا ولیّاً ومن السلطان بریئاً وإن کان فیها متوانیاً کان منّا بریئاً وللسّلطان ولیّاً.

۱۰۷۷ ۳۲۲۹۰ (۳۷) **الاختصاص** ۲۶۱: إبراهیم بن إسحاق عن عبدالله بن حمّاد عن سدیر عـن أبـی عبدالله ﷺ قال قال الا ابشّرك قلت بلی جعلنی الله فداك قال اما انّه ما کان من سلطان جور فیما مضی ولا یأتی بعد إلّا ومعه ظهیر من الله یدفع عن أولیائه شرّهم.

---

۱. عن الحسن بن علیّ بن یقطین ـ ك.
۲. استظهر فی المستدرك اتّحاد خبر الصوری مع ما فی الاربعین والعدّة ولکن لا یبعد التعدّد کما لا یخفی.

امام‌ فرمود: آری به خدا سوگند! به تحقیق مرا خوشحال کرد! به خدا سوگند! قطعاً پدرانم را خوشحال کرد! به خدا سوگند! حتماً امیر مؤمنان را خوشحال کرد! به خدا سوگند یقیناً رسول خدا را شادمان کرد! به خدا سوگند! به یقین خداوند را در عرش خود شادمان نمود!»

۱۰۷۱ (۳۱) علی بن جعفر می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر نوشتم: گروهی از دوستدارانت در کارهای حکومتی وارد می‌شوند و احدی را بر برادران‌شان ترجیح نمی‌دهند و اگر برای یکی از شیعیان حادثهٔ ناگوار و مشکلی پیش آید، برای برطرف کردن آن کمر همت می‌بندند.

امام در پاسخ نوشت: آنان مؤمنان حقیقی هستند. آنان آمرزش و رحمت ویژه‌ای نزد پروردگارشان دارند و آنان به یقین راه‌یافتگان هستند.»

۱۰۷۲ (۳۲) سید هبة الله در کتاب المجموع الرائق به نقل از کتاب الاربعین ابوالفضل محمد بن سعید از علی بن جعفر حدیث پیشین را آورده است و این جمله در آن اضافه آمده است: «درود از پروردگارشان [بر آنان است].»

۱۰۷۳ (۳۳) محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از امام موسی بن جعفر روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند گروهی از اولیای خویش را با همکاران ستمگران و حاکمان جور آفرید تا به وسیلهٔ آنان از ناتوان دفاع کند و خون‌ها را حفظ کند.»

۱۰۷۴ (۳۴) هشام بن سالم از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «همانا برای خداوند همراه حاکمان جور اولیایی است که به وسیلهٔ آنان از اولیای خویش دفاع می‌کند. آنان مؤمنان حقیقی هستند.»

۱۰۷۵ (۳۵) مفضل بن عمر از امام صادق روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ حاکم و قدرتمندی نیست مگر آن‌که همراه وی کسانی هستند که خداوند به وسیلهٔ آنان از مؤمنان دفاع می‌کند. آنان بیشترین بهره را در قیامت دارند.»

۱۰۷۶ (۳۶) حمران بن اعین از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «هیچ قدرتی ـ از قدرت‌هایی که دست به دست می‌گردد ـ نیست مگر آن‌که در آن برای ما و دوستداران‌مان یاوری است که نیازهایشان را نزد وی می‌برند. پس اگر او در برطرف کردن آن‌ها شتاب کند، دوستدار ما و بیزار از حاکم خواهد بود و اگر در برآورده کردن آن‌ها سستی کند، از ما بیزار و دوستدار حاکم خواهد بود.»

۱۰۷۷ (۳۷) سدیر می‌گوید: «امام صادق به من فرمود: آیا نمی‌خواهی مژده‌ای به تو بدهم؟ گفتم: آری، خداوند مرا فدایت گرداند! امام فرمود:

آگاه باش که در گذشته هیچ قدرتمند ستمگری نبوده است و در آینده [نیز] حاکم ستمگری نخواهد آمد مگر آن‌که همراه وی از جانب خدا یاوری است که شرّ آنان را از اولیای خودش برطرف می‌کند.»

۱۰۷۸ ۲۲۲۹۱ (۳۸) **کافی** ۱۱۲/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن بعض أصحابنا عن **فقیه** ۱۰۸/۳: **علیّ بن یقطین** قال قال لی أبو الحسن (موسی بن جعفر ـ فقیه) ﷺ انّ لله ﷻ مع السلطان أولیاء یدفع بهم عن أولیائه.

۱۰۷۹ ۲۲۲۹۲ (۳۹) **فقیه** ـ وفی خبر آخر اولٰئك عتقاء الله من النار. **المقنع** ۱۲۲: فقد روی عن الرضا ﷺ انّه قال انّ لله (وذکر مثل ما فی کا).

۱۰۸۰ ۲۲۲۹۳ (۴۰) **تهذیب** ۳۳۵/۶: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۱۰/۵: محمّد بن یحیی عمّن ذکره عن علیّ بن اسباط عن إبراهیم ابن أبی محمود عن علیّ بن یقطین قال قلت لأبی الحسن ﷺ ما تقول فی أعمال هؤلاء قال إن کنت لابدّ فاعلاً فاتّق أموال الشیعة قال فأخبرنی علیّ أنّه کان یجبیها من الشیعة علانیة ویردّها علیهم فی السرّ.

۱۰۸۱ ۲۲۲۹۴ (۴۱) **قرب الإسناد** ۳۰۵: محمّد بن عیسی عن علیّ بن یقطین أو عن زید عن علیّ بن یقطین انّه کتب الی أبی الحسن موسی ﷺ انّ قلبی یضیق ممّا أنا علیه من عمل السلطان وکان وزیراً لهارون فإن أذنت لی جعلنی الله فداك هربت منه فرجع الجواب لا آذن لك بالخروج من عملهم واتّق الله أو کما قال.

۱۰۸۲ ۲۲۲۹۵ (۴۲) **مستدرك** ۱۳۰/۱۳: الشیخ المفید فی الروضة عن البرقی عن أبیه عن محمّد بن عیسی بن یقطین قال کتب علی بن یقطین الی أبی الحسن ﷺ فی الخروج من عمل السلطان فأجابه انّی لا أری لك الخروج من عمل السلطان فانّ لله ﷻ بأبواب الجبابرة من یدفع بهم عن أولیائه وهم عتقائه من النار فاتّق الله فی إخوانك أو کما قال.

۱۰۸۳ ۲۲۲۹۶ (۴۳) **مستدرك** ۱۳۷/۱۳: السیّد هبة الله فی المجموع الرائق عن الأربعین لمحمّد بن سعید عن علیّ بن یقطین قال قال لی أبو الحسن موسی بن جعفر ﷺ اضمن لی واحدة أضمن لك ثلاثاً اضمن لی أنّه لا یأتی أحد من موالینا فی دار الخلافة إلّا قمت له بقضاء حاجته أضمن لك أن لا یصیبك حرّ السیف ابداً ولا یظلّك سقف سجن ابداً ولا یدخل الفقر بیتك ابداً قال الحسن فذکرت لمولای کثرة تولّی اصحابنا أعمال السلطان واختلاطهم بهم قال ما یکون أحوال إخوانهم معهم قلت مجتهد ومقصّر قال من اعزّ أخاه فی الله وأهان أعدائه فی الله وتولّی ما استطاع نصیحته أولٰئك یتقلّبون فی رحمة الله ومثلهم مثل طیر یأتی بأرض

۱۰۷۸ (۳۸) **علی بن یقطین** می‌گوید: «امام موسی بن جعفر﵇ به من فرمود: خداوند حتماً همراه قدرتمندان اولیایی دارد که به وسیلهٔ آنان از اولیای خودش دفاع می‌کند.»

۱۰۷۹ (۳۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه در روایت دیگری این جمله به حدیث پیشین افزوده شده است: «آنان آزادشدگان خداوند از آتش هستند.»

در کتاب المقنع نظیر حدیث پیشین از امام رضا﵇ آمده است.

۱۰۸۰ (۴۰) **ابراهیم بن ابی محمود از علی بن یقطین** می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر﵇ گفتم: نظرتان دربارهٔ کارهای حکومتی چیست؟ امام﵇ فرمود: اگر ناگزیر از انجام آن هستی، از اموال شیعیان بپرهیز.

ابراهیم می‌گوید: علی بن یقطین به من خبر داد که وی آشکارا اموال شیعیان را [به عنوان مالیات] می‌گرفت و مخفیانه به آن‌ها بازمی‌گرداند.»

۱۰۸۱ (۴۱) **علی بن یقطین** وزیر هارون الرشید بود. وی می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر﵇ نوشتم: دلم از کارهای حکومتی گرفته است. خداوند مرا فدایت گرداند! اگر به من اجازه دهید، از این کار بگریزم!

امام﵇ در پاسخ وی نوشت: اجازهٔ بیرون آمدن از کارهای آنان را به تو نمی‌دهم و از خدا بترس.» یا این‌که امام﵇ سخنی شبیه به این فرمود.

۱۰۸۲ (۴۲) **محمد بن عیسی بن یقطین** می‌گوید: «علی بن یقطین دربارهٔ بیرون آمدن از کارهای حکومتی به امام موسی بن جعفر﵇ نامه‌ای نوشت. امام﵇ نامهٔ وی را اینگونه پاسخ داد: من بیرون آمدن از کارهای حکومتی را به مصلحت تو نمی‌بینم؛ زیرا خداوند در درگاه ستمگران کسانی را دارد که به وسیلهٔ آن‌ها از اولیای خویش دفاع می‌کنند و آنان آزادشدگان خداوند از آتش هستند. پس دربارهٔ برادرانت از خدا بترس.» یا سخنی شبیه به این.

۱۰۸۳ (۴۳) **علی بن یقطین** می‌گوید: «امام موسی بن جعفر﵇ به من فرمود: تو یک چیز را برای من ضمانت کن تا من سه چیز را برای تو تضمین کنم. برای من تضمین کن که هیچ یک از دوستداران ما به دارالخلافه نیاید مگر آن‌که برای برآوردن نیازش اقدام کنی.

برای تو ضمانت می‌کنم که هرگز گرمی و برندگی شمشیر به تو نرسد و هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و هرگز فقر و تنگدستی وارد خانه‌ات نگردد.

حسن می‌گوید: به مولایم گفتم: شیعیان زیادی عهده‌دار کارهای حکومتی می‌شوند و با قدرتمندان آمیخته می‌گردند. امام﵇ پرسید: رفتارشان با برادران‌شان چگونه است؟ گفتم: برخی [در کمک به آنان و رفع نیازهای‌شان] کوشا هستند و برخی کوتاهی می‌کنند.

امام﵇ فرمود: هر کس برادرِ خدایی‌اش را عزیز گرداند و دشمن خدایی‌اش را حقیر و کوچک نماید و کاری را که می‌تواند با خیرخواهی انجام دهد به عهده گیرد، در رحمت خدا غوطه‌ور می‌شود.

الحبشة فى كلّ صيفة يقال له القدم فيبيض ويفرخ بها فإذا كان وقت الشتاء صاح بفراخه فاجتمعوا إليه وخرجوا معه من أرض الحبشة فإذا قام قائمنا عليه السلام اجتمع أولياؤنا من كلّ أوب ثمّ تمثّل بقول عبد المطّلب:

فـــإذا مـــا بـــلغ الدور الى منتهى الوقت أتى طير القـدم

بكـــتاب فـــصّلت آيـــاته وبـــتبيان أحـــاديث الأُمـــم

۱۰۸۴ ۲۲۲۹۷ (۴۴) المقنع ۱۲۲: وسئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل مسلم يحبّ آل محمّد صلى الله عليه وآله وهو فى ديوان هؤلاء فيقتل تحت رأيتهم فقال يبعثه الله على نيّته.

۱۰۸۵ ۲۲۲۹۸ (۴۵) تهذيب ۳۳۸/۶: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبى قال سئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل مسلم وهو فى ديوان هؤلاء وهو يحبّ آل محمّد صلى الله عليه وآله ويخرج مع هؤلاء وفى بعثهم فيقتل تحت رأيتهم قال يبعثه الله على نيّته قـال وسألتـه عـن رجـل مسكين دخل معهم رجاء أن يصيب معهم شيئاً يغنيه الله به فمات فى بعثهم قال هو بمنزلة الأجير انّه إنّما يعطى الله العباد على نيّاتهم.

۱۰۸۶ ۲۲۲۹۹ (۴۶) تهذيب ۳۳۶/۶: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن عيسى العبيدى قال كتب أبو عمر (و ـ خ) الحذاء الى أبى الحسن عليه السلام وقرأت الكتاب والجواب بخطّه يُعلِمه انّه كـان يختلف الى بعض قضاة هؤلاء وانّه صير اليه وقوفاً ومواريث بعض ولد العباس أحياء وأمواتاً وأجرى عليه الأرزاق وانّه كان يؤدّى الأمانة إليهم ثمّ انّه بعد عاهد الله أن لايدخل لهم فى عمل وعليه مؤنة وقد تلف أكثر ما كان فى يده وأخاف أن ينكشف عنهم ما لا يحبّ أن ينكشف من الحال فانّه منتظر أمرك في ذلك فما تأمر به فكتب عليه السلام إليه لا عليك إن دخلت معهم، الله يعلم ونحن ما أنت عليه.

۱۰۸۷ ۲۲۳۰۰ (۴۷) مستدرك ۱۳۸/۱۳: السيد هبة الله في المجموع الرائق عن الأربعين لمـحمّد بـن سعيد عن صفوان بن مهران قال كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه رجل مـن الشـيعة فشكا إليه الحاجة فقال له مايمنعك من التّعرّض للسّلطان فتدخل في بعض أعماله فـقال إنّكم حرّمتموه علينا فقال خبّرني عن (حقّ ـ خ) السلطان لنا أوْلَهُم قال بل لكم قـال أهُـمُ الدّاخلون علينا أم نحن الداخلون عليهم قال بل هم الداخلون عليكم قال فإنّما هـم قـوم

آنان همانند پرندهٔ مهاجری هستند که هر تابستان به سرزمین حبشه کوچ می‌کند، در آنجا تخم‌گذاری می‌نماید و تخم‌هایش به جوجه تبدیل می‌شوند. هنگامی که فصل زمستان فرارسید، جوجه‌هایش را فرامی‌خواند. همهٔ آن‌ها گِردش جمع می‌شوند و همگی از حبشه کوچ می‌کنند. پس هنگامی که قائم ما (عج) ظهور می‌کند، دوستداران‌مان از هر مکانی گرد می‌آیند. آن‌گاه امامﷺ به این شعر حضرت عبدالمطلب تمثل جست:

«هنگامی که روزگار به پایان خود رسید، پرندهٔ مهاجر همراه کتابی که آیه‌هایش از یکدیگر جدا و همراه بیان‌کننده سرنوشت امت‌هاست، خواهد آمد.»

۱۰۸۴ (۴۴) در کتاب المقنع آمده است که از امام صادقﷺ دربارهٔ مرد مسلمانِ دوستدار آل محمدﷺ سؤال شد که در دیوان حکومت بنی عباس کار می‌کند و در زیر پرچم آنان کشته می‌شود. امامﷺ فرمود:

«خداوند او را بر اساس انگیزه و نیتش برمی‌انگیزد.»

۱۰۸۵ (۴۵) حلبی می‌گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ مرد مسلمانِ دوستدار آل محمدﷺ سؤال شد که در دیوان حکومت کار می‌کند، همراه آنان به جنگ می‌رود و در زیر پرچم‌شان کشته می‌شود.

امامﷺ فرمود: خداوند او را بر اساس نیتش برمی‌انگیزد.

همچنین حلبی می‌گوید: از امامﷺ دربارهٔ شخص بینوایی سؤال کردم که به امید دستیابی به غنیمت و توانگری همراه آنان به جنگ می‌رود و کشته می‌شود. امامﷺ فرمود:

وی همانند شخص مزدوری است. همانا خداوند به بندگان بر اساس انگیزه‌های‌شان می‌بخشد.»

۱۰۸۶ (۴۶) محمد بن عیسی عبیدی می‌گوید: «ابوعمر [یا ابوعمرو] حذّا به امام موسی بن جعفرﷺ نامه‌ای نوشت و امام به نامهٔ وی پاسخ داد که من اصل نامه و پاسخ آن را به خط امامﷺ مشاهده کردم. وی در آن نامه به امامﷺ گفته بود که با برخی از قاضیان بنی عباس رفت و آمد داشته است و برخی از موقوفات بنی عباس ـ زنده و مرده ـ به او سپرده شده بود و در برابر به وی حقوق می‌دادند. او نیز امانت‌های آنان را به صاحبانشان تحویل می‌داد. ولی پس از مدتی با خداوند پیمان می‌بندد که در هیچ یک از کارهای آنان وارد نشود و خداوند زندگی وی را تأمین کند. در این مدت بیشتر اموالش از دست می‌رود. اکنون بیم آن دارد به گونه‌ای ناخوشآیند نزد بنی عباس آشکار گردد. وی منتظر دستور شما است تا چه دستور دهید. امامﷺ در پاسخ نوشت:

چیزی بر تو نیست، اگر در کارهای‌شان وارد شوی. خدا و ما می‌دانیم که تو بر چه عقیده و انگیزه‌ای هستی!»

۱۰۸۷ (۴۷) صفوان بن مهران می‌گوید: «نزد امام صادقﷺ بودم که یکی از شیعیان وارد شد و از فقر و تنگدستی شکایت کرد. امامﷺ فرمود: چه مانعی دارد که سراغ حکومت روی و عهده‌دار یکی از کارهای‌شان گردی؟

آن شخص گفت: شما این کار را بر ما حرام کرده‌اید.

امامﷺ فرمود: به من بگو که آیا حکومت حق ماست یا حق آن‌هاست؟

آن مرد گفت: بلکه حق شماست.

امامﷺ فرمود: آیا آن‌ها وارد کارهای ما شده‌اند یا ما در کار آن‌ها وارد شده‌ایم؟

وی گفت: آنان در کارهای شما وارد شده‌اند!

امامﷺ فرمود: همانا آنان گروهی هستند که شما را به بیچارگی کشاندند و شما در بخشی از حق خود وارد شدید و به آن رسیدید.

اضطرّوكم فدخلتم في بعض حقّكم فقال انّ لهم سيرة وأحكاماً قال ﷺ أليس قد أجرىٰ لهم النّاس على ذلك قال بلى قال أجروهم عليهم في ديوانهم وإيّاكم وظلم مؤمن.

۱۰۸۸ ۲۲۳۰۱ (۴۸) **تهذيب** ۱۳۸/۴، **استبصار** ۵۹/۲: الحسين بن سعيد عن بعض أصحابنا عن سيف بن عميرة عن **أبي حمزة** (الثمالي ـ يب) عن أبي جعفر ﷺ قال سمعته يقول من أحللنا له شيئاً أصابه من أعمال الظالمين فهو له حلال وما حرّمناه من ذلك فهو (له ـ صا) حرام. **المقنعة** ۴۶: روى أبو حمزة الثمالي عن أبي جعفر ﷺ (وذكر مثله).

۱۰۸۹ ۲۲۳۰۲ (۴۹) **بصائر الدرجات** ۳۸۴: حدّثنا **الإختصاص** ۳۳۰: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ اختصاص) عن الحسين بن سعيد عن بعض أصحابنا[1] عن سيف بن عميرة عن **أبي حمزة** الثمالي (الاختصاص ـ وحدّثني محمّد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة عن أبي حمزة الثمالي) قال سمعت أبا جعفر ﷺ يقول من أحللنا له شيئاً أصابه من أعمال الظالمين فهو له حلال لأنّ الأئمّة منّا مفوّض إليهم فما أحلّوا فهو حلال وما حرّموا فهو حرام. **مستدرك** ۱۳۸/۱۳: **الكشي** في رجاله عن أحمد بن محمّد بن عيسى (مثل البصائر سنداً ومتناً).

۱۰۹۰ ۲۲۳۰۳ (۵۰) **أمالي الصّدوق** ۲۰۳: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن عليّ بن النعمان عن عبدالله بن مسكان عن زيد الشّحام قال سمعت الصادق جعفر بن محمّد ﷺ يقول من تولّى امرأً من أُمور الناس فعدل وفتح بابه ورفع ستره ونظر في أُمور الناس كان حقّاً على الله ﷻ أن يؤمن روعته[2] يوم القيامة ويدخله الجنّة.

۱۰۹۱ ۲۲۳۰۴ (۵۱) **فقيه** ۱۰۸/۳: قال الصّادق ﷺ كفّارة عمل السلطان قضاء حوائج الإخوان.

۱۰۹۲ ۲۲۳۰۵ (۵۲) **مستدرك** ۱۳۲/۱۳: الشيخ المفيد في الروضة عن **الفضل** بن عبد الرّحمان الهاشمي قال كتبت الى أبي الحسن ﷺ استأذنه في أعمال السلطان فقال لا بأس به مالم يغيّر حكماً ولم يبطل حدّاً وكفّارته قضاء حوائج اخوانكم.

---

۱. عن بعض أصحابه ـ اختصاص. ۲. الروعة الفزعة ـ اللسان.

آن مرد گفت: آنان روش و قوانین مخصوص به خود را دارند!

امامعليه السلام فرمود: مگر مردم با همان روش با آنان رفتار نمی‌کنند؟

آن مرد گفت: آری!

امامعليه السلام فرمود: با همان روش و قوانین با آنان در دیوان‌شان رفتار کنید و از ستم کردن به مؤمنی بپرهیزید.»

۱۰۸۸ (۴۸) **ابوحمزه ثمالی از امام باقرعليه السلام** روایت می‌کند که فرمود:

«درآمد هر کس را که ما از کارهای حکومتی برایش حلال کنیم، برایش حلال است و آنچه حرام کنیم، حرام است.»

۱۰۸۹ (۴۹) **ابوحمزه ثمالی از امام باقرعليه السلام** روایت می‌کند که فرمود:

«درآمد هر کس را که ما از کارهای ستمگران برایش حلال کنیم، برای وی حلال است؛ چون کارها به ما امامان واگذار شده است. پس آنچه حلال کنیم، حلال است و آنچه حرام کنیم، حرام است.»

۱۰۹۰ (۵۰) **زید شحام از امام صادقعليه السلام** روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس کاری از کارهای مسلمانان را به عهده گیرد، پس به عدالت رفتار کند ـ درهایش را بگشاید و حجاب‌هایش را بردارد و به کارهای مردم بپردازد بر خداوند شایسته است که در روز قیامت ترسش را ایمنی بخشد و وارد بهشتش نماید.»

۱۰۹۱ (۵۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است، که **امام صادقعليه السلام** فرمود:

«کفارهٔ کارهای حکومتی، برآوردن نیازهای برادران است.»

۱۰۹۲ (۵۲) **فضل بن عبدالرحمان هاشمی** می‌گوید: «نامه‌ای به امام موسی بن جعفرعليه السلام نوشتم و از وی درخواست اجازه برای کارهای حکومتی نمودم. امامعليه السلام فرمود:

تا وقتی که حکمی را تغییر ندهد و حدّی را باطل نکند، اشکال ندارد و کفارهٔ آن برآوردن نیازهای برادران‌تان است.»

۱۰۹۳ ۲۲۳۰۶ (۵۳) **تهذيب** ٣٣٥/٦ : محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١١١/٥ : علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن علىّ بن الحكم عن **الحسن** بن الحسين الأنبارى عن أبى الحسن الرضا ﷺ قال كتبت إليه أربعة عشر سنة استأذنه فى عمل السلطان فلمّا كان فى آخر كتاب كتبته إليه أذكر انّى[1] أخاف على خيط[2] عنقى وإنّ السلطان يقول (لى انّك ـ كا) رافضى ولسنا نشكّ فى انّك تركت العمل للسلطان[3] للرفض فكتب الىّ[4] أبو الحسن ﷺ (قد ـ كا) فهمت كتابك وما ذكرت من الخوف على نفسك فإن كنت تعلم انّك إذ ولّيت عملت فى عملك بما أمر به رسول الله ﷺ ثمّ تصيّر أعوانك وكتّابك (من ـ يب) اهل ملّتك فإذا[5] صار إليك شىء واسيت به فقراء المؤمنين حتّى تكون واحداً منهم كان ذا بذا وإلّا فلا.

۱۰۹۴ ۲۲۳۰۷ (۵۴) **العلل** ٢٣٨، **العيون** ١٣٨/٢ : حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر (العلوىّ السمرقندىّ ـ عيون) ﷺ قال حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود (العيّاشى ـ عيون) عن أبيه قال حدّثنا محمّد بن نصير عن **الحسن** بن موسى قال روى أصحابنا عن الرضا ﷺ انّه قال له رجل أصلحك الله كيف صرت الى ما صرت إليه من المأمون فكأنّه أنكر ذٰلك عليه فقال له أبوالحسن (الرضا ـ عيون) ﷺ يا هٰذا أيّما[6] أفضل النبىّ أو الوصىّ فقال لابل النبى قال فايّما[7] أفضل مسلم أو مشرك قال لابل مسلم قال فانّ العزيز عزيز مصر كان مشركاً وكان يوسف ﷺ نبيّاً وانّ المأمون مسلم وأنا وصىّ ويوسف سأل العزيز أن يولّيه حين قال اِجْعَلْني عَلىٰ خَزائِنِ الأَرْضِ اِنّى حَفيظٌ عَليمٌ والمأمون أجبرنى على ما أنا فيه[8] وقال ﷺ فى قوله تعالىٰ (اِجْعَلْني عَلىٰ خَزائِنِ الأَرْضِ اِنّى حَفيظٌ عَليمٌ) قال حافظ لما فى يدى عالم بكلّ لسان. **تفسير العيّاشى** ١٨٠/٢ : عن الحسن بن موسى (نحوه).

۱۰۹۵ ۲۲۳۰۸ (۵۵) **الخرائج والجرائح** ٧٦٦/٢ : عن **محمّد** بن زيد الرزامى [قال] كنت فى خدمة الرضا ﷺ لمّا جعله المأمون ولىّ عهده فأتاه رجل من الخوارج وفى كمّه مدية[9] مسمومة وقد قال لأصحابه والله لآتينّ هٰذا الذى زعم انّه ابن رسول الله وقد دخل لهٰذا الطاغية فيما

---

١. اذكرانّنى ـ يب. ٢. على خبط ـ كا. ٣. عمل السلطان ـ يب.
٤. اليه ـ يب. ٥. وإذا ـ يب. ٦. أيّهما ـ عيون.
٧. فايهما ـ عيون. ٨. وأنا أجبرت على ذٰلك ـ عيون. ٩. الشفرة الكبيرة.

۱۰۹۳ (۵۳) حسن بن حسین انباری می‌گوید: «مدت چهارده سال به امام رضاﷺ نامه می‌نوشتم و از وی برای کاری حکومتی اجازه می‌خواستم. در آخرین نامه‌ام به امامﷺ یادآور شدم که من بر جانم بیمناکم و حاکم به من می‌گوید: تو رافضی هستی و ما شک نداریم که تو به همین دلیل کارهای حکومتی را رها کرده‌ای.

امامﷺ در پاسخ نوشت: از مضمون نامه‌ات و این‌که گفتی بر جان خود بیمناکی، آگاه شدم. پس اگر می‌دانی که وقتی عهده‌دار مسؤولیتی شدی به دستورهای رسول خداﷺ عمل می‌کنی و همکارانت و نویسندگانت را از همکیشانت برمی‌گزینی و هر گاه از این راه مالی به دست آوردی تهیدستان مؤمن را در آن شریک می‌کنی ـ به طوری که خود همانند یکی از آنان باشی ـ این کارها در مقابل آن [پذیرش مسؤولیت] خواهد بود؛ در غیر این صورت اجازه نداری.»

۱۰۹۴ (۵۴) حسن بن موسی می‌گوید: «شیعیان از امام رضاﷺ روایت کرده‌اند: شخصی که گویا پذیرش ولایت عهدی را از سوی امام رضاﷺ ناپسند می‌دانست به امامﷺ گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! چگونه ولایت عهدی را از سوی مأمون پذیرفتی؟

امامﷺ فرمود: ای مرد! پیامبر برتر است یا جانشین پیامبر؟

آن مرد گفت: بلکه پیامبرﷺ برتر است!

امامﷺ فرمود: مسلمان برتر است یا مشرک؟

وی گفت: بلکه مسلمان برتر است!

امامﷺ فرمود: عزیز مصر مشرک بود و یوسف پیامبر. مأمون مسلمان است و من جانشین پیامبر. با این حال یوسف از عزیز مصر درخواست کرد که او را به کار گمارد، وقتی که گفت: مرا بر خزانه‌های زمین بگمار، زیرا من امانتدار و آگاه هستم. ولی مأمون مرا بر پذیرش این سمت مجبور ساخت.»

امامﷺ در تفسیر آیهٔ: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار، به درستی که من حافظ و آگاه هستم، فرمود: «یعنی از آنچه در اختیار دارم نگهداری می‌کنم و به هر زبانی آگاهم».

۱۰۹۵ (۵۵) محمد بن زید رزامی می‌گوید: «هنگامی که مأمون امام رضاﷺ را به ولایت عهدی برگزید، من خدمتگزار امامﷺ بودم. در آن هنگام یکی از خوارج دشنهٔ بزرگِ آغشته به سمی را در آستین لباسش مخفی کرد و به دوستانش گفت: به خدا سوگند! این مردی که خود را فرزند رسول خداﷺ می‌داند و با این حال ولایت عهدی طاغوت را پذیرفته است، نزدش خواهم رفت و از دلیلش برای این کار سؤال می‌کنم و اگر برای کار خود دلیل قانع‌کننده‌ای نداشت، مردم را از دست وی آسوده می‌کنم.

دخل فأسأله عن حجّته فإن كنت له حجّة وإلّا أرحت النّاس منه فأتاه واستأذن عليه فأذن له فقال له أبوالحسن عليه السلام أجيبك عن مسألتك على شريطة تفي لي بها فقال له وما هٰذه الشريطة فقال ان أجبتك بجواب يقنعك وترضاه تكسر الّتي في كمّك وترمي بها فبقى الخارجي متحيّراً وأخرج المديّة وكسّرها ثمّ قال له أخبرني عن دخولك لهٰذا الطاغية فيما دخلت له وهم عندك كفّار وأنت ابن رسول الله ما حملك على هٰذا فقال له أبوالحسن عليه السلام أرأيت هؤلاء أكفر عندك أم عزيز مصر وأهل مملكته أليس هؤلاء علىٰ حال يزعمون انّهم موحّدون واولٰئك لم يوحّدوا الله ولم يعرفوه ويوسف بن يعقوب نبيّ ابن نبيّ ابن نبيّ يسأل العزيز وهو كافر فقال اِجْعَلْنِي علىٰ خَزائِنِ الأَرْضِ اِنّي حَفيظٌ عَليمٌ وكان يجلس مجالس الفراعنة وإنّما أنا رجل من ولد رسول الله أجبرني على هٰذا الأمر وأكرهني عليه ما الّذي أنكرت ونقمت عليّ فقال لا عتب عليك [انّي] أشهد أنّك ابن نبيّ الله وانّك صادق.

۱۰۹۶ (۵۶) **العيون** ۲/ ۱۴۰: حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقّاق رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفي عن محمّد بن إسماعيل البرمكي عن محمّد بن عرفة قال قلت للرضا عليه السلام يابن رسول الله ما حملك على الدخول في ولاية العهد فقال ما حمل جدّي أميرالمؤمنين عليه السلام على الدخول في الشورى.
۲۲۲۰۹

۱۰۹۷ (۵۷) **العلل** ۲۳۹، **العيون** ۲/ ۱۳۹، **أمالي الصّدوق** ۶۸: حدّثنا أحمد بن زياد (بن جعفر ـ عيون) الهمداني رحمه الله قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الرّيّان بن الصلت قال دخلت على عليّ بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له يابن رسول الله (انّ ـ علل ـ أمالي) النّاس يقولون انّك قبلت ولاية العهد مع اظهارك الزهد في الدّنيا فقال عليه السلام قد علم الله كراهتي لذٰلك فلمّا خيّرت بين قبول ذٰلك وبين القتل اخترت القبول على القتل ويحهم أما علموا انّ يوسف عليه السلام كان نبيّاً (و ـ عيون) رسولاً فلمّا دفعته الضرورة الى تولّي خزائن العزيز قال (له ـ علل ـ أمالي) ﴿اِجْعَلْني عَلىٰ خَزائِنِ الأَرْضِ اني حَفيظٌ عليمٌ﴾ ودفعتني[1] الضرورة الى قبول ذٰلك على إكراه وإجبار بعد الإشراف على الهلاك على انّي ما دخلت في هٰذا الأمر إلّا دخول خارج منه فإلى الله المشتكى وهو المستعان.
۲۲۲۱۰

---

۱. ودفعت لي ـ أمالي.

مرد خارجی به در خانهٔ امامعليه السلام آمد و از وی اجازهٔ ورود خواست. امامعليه السلام به وی اجازه داد. آن‌گاه به وی فرمود: به یک شرط ـ که به آن عمل کنی ـ به پرسشت پاسخ خواهم گفت.

مرد خارجی پرسید: این شرط چیست؟

امامعليه السلام فرمود: اگر پاسخ قانع‌کننده و پسندیده‌ای به تو دادم، آنچه در آستین داری بشکنی و به دور افکنی!

مرد خارجی از این سخن امامعليه السلام حیران شد. دشنه را بیرون آورد و آن را شکست سپس به امامعليه السلام گفت: دلیل ورودت به کارهای این طاغوت چیست، در حالی که آنان در نظر تو کافر هستند و تو فرزند رسول خداﷺ هستی؟ از این کار چه انگیزه‌ای داشتی؟

امامعليه السلام به وی فرمود: به من بگو که آیا این‌ها نزد تو کافرترند یا عزیز مصر و اهل حکومتش؟ مگر این‌ها به گمان خود یکتاپرست نیستند، ولی آن‌ها خدای را به یگانگی نمی‌شناختند و نمی‌پرستیدند؟ و مگر یوسف بن یعقوب ـ که پیامبر فرزند پیامبر و فرزند فرزند پیامبر بود ـ از عزیزِ کافر درخواست نکرد و نگفت: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار به درستی که من امانتدار و آگاه هستم؟ مگر وی در جایگاه فرعون‌ها نمی‌نشست؟ همانا من مردی از فرزندان رسول خداﷺ هستم که مرا به این کار مجبور کرد و واداشت. چه چیز را ناپسند می‌شمارید و بر من خشم می‌گیرید؟

مرد خارجی گفت: نکوهشی بر تو نیست. همانا من گواهی می‌دهم که تو فرزند پیامبر و راستگو هستی!»

۱۰۹۶ (۵۶) محمد بن عرفه می‌گوید: «به امام رضاعليه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! چه چیز تو را وادار به پذیرش ولایت عهدی نمود؟

امامعليه السلام فرمود: همان چیزی که جدّم امیر مؤمنانعليه السلام را به وارد شدن در شورا واداشت!

۱۰۹۷ (۵۷) ریان بن صلت می‌گوید: «نزد امام رضاعليه السلام رفتم و به وی گفتم: ای فرزند رسول خداﷺ! مردم می‌گویند: تو با این حالت زهد، در دنیا ولایت عهدی را پذیرفتی!

امامعليه السلام فرمود: خداوند از ناخشنودی من از این کار آگاه است. پس وقتی مجبور به پذیرش ولایت‌عهدی یا کشته شدن گردیدم، ولایت عهدی را بر کشته‌شدن برگزیدم. وای برآنان! آیا نمی‌دانند یوسف، پیامبر و فرستادهٔ خدا بود ولی هنگامی که ضرورت او را به پذیرش مسؤولیت گنجینه‌های عزیز وادار کرد، گفت: مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار به درستی که من امانتدار و آگاه هستم؟

و من بر اساس ضرورت و اجبار و اکراه، پس از آن‌که در آستانهٔ هلاکت قرار گرفتم، وادار به پذیرش این کار شدم؛ با این شرط که در حکومت تنها بسان فردی که هیچ مسؤولیتی ندارد، دخالت کنم. پس به خداوند شکایت می‌کنم و از او درخواست کمک می‌نمایم.»

۱۰۹۸ (۵۸) العلل ۲۳۷، العیون ۱۳۹/۲، أمالی الصّدوق ۶۵: حدّثنا الحسین بن إبراهیم (بن
۳۲۳۱۱ ناتانه[۱] ـ علل) ﷺ قال حدّثنا علیّ بن إبراهیم (بن هاشم ـ عیون) عن أبیه إبراهیم بن هاشم عن أبی الصلت الهروی قال انّ المأمون قال للرضا (علیّ بن موسی ـ علل ـ أمالی) ﷺ یابن رسول الله قد عرفت فضلك وعلمك وزهدك وورعك وعبادتك وأراك أحقّ بالخلافة منّی فقال الرضا ﷺ بالعبودیة لله ﷻ افتخر وبالزهد فی الدّنیا أرجو النجاة من شرّ الدّنیا وبالورع عن المحارم أرجو الفوز بالمغانم وبالتواضع فی الدنیا أرجو الرفعة عند الله تعالی فقال له المأمون انّی[۲] قد رأیت أن أعزل نفسی عن الخلافة وأجعلها لك وأُبایعك فقال له الرضا ﷺ إن كانت هٰذه الخلافة لك وجعلها الله[۳] لك فلا یجوز (لك ـ علل ـ عیون) أن تخلع لباساً ألبسكه[۴] الله وتجعله لغیرك وإن كانت الخلافة لیست لك فلا یجوز لك (أن ـ أمالی ـ عیون) تجعل لی ما لیس لك فقال له المأمون یابن رسول الله لا بدّ لك من قبول هٰذا الأمر فقال لست أفعل ذٰلك طایعاً أبداً فما زال یجهد به أیّاماً حتّی یئس من قبوله فقال له فإن لم تقبل الخلافة ولم تحبّ[۵] مبایعتی لك فكن ولیّ عهدی لتكون[۶] لك الخلافة بعدی فقال الرضا ﷺ والله لقد حدّثنی أبی عن آبائه عن أمیر المؤمنین عن رسول الله ﷺ أنّی أخرج من الدنیا قبلك مقتولاً بالسّم مظلوماً تبكی علیّ ملائكة[۷] السماء وملائكة الأرض وأُدفن فی أرض غربة الی جنب هارون الرشید فبكی المأمون ثمّ قال له یابن رسول الله ومن الّذی یقتلك أو یقدر علی الإساءة إلیك وأنا حیّ قال الرضا ﷺ اما انّی لو أشاء[۸] أن أقول من الّذی یقتلنی لقلت فقال المأمون یابن رسول الله إنّما ترید بقولك هٰذا التخفیف عن نفسك ودفع هٰذا الأمر عنك لیقول الناس أنّك زاهد فی الدّنیا فقال الرضا ﷺ والله ما كذبت منذ خلقنی ربّی تعالی وما زهدت فی الدنیا للدّنیا وانّی لا علم ما ترید فقال المأمون وما أُرید قال الأمان علی الصّدق قال لك الأمان قال ترید بذٰلك أن یقول النّاس أنّ علیّ بن موسی (الرضا ـ علل ـ عیون) لم یزهد فی الدّنیا بل زهدت الدّنیا فیه ألا ترون كیف قبل ولایة العهد طمعاً فی الخلافة فغضب المأمون

---

۱. ناتانه ـ عیون. ۲. فانی ـ عیون. ۳. والله جعلها لك ـ عیون.
۴. البسك ـ عیون. ۵. تجب ـ خ ل عیون. ۶. فكن ولی عهدی له تكون ـ عیون.
۷. ملیكة عیون. ۸. لو شاء الله أن أقول ـ أمالی ـ عیون.

(۵۸) ابوصلت هروی می‌گوید: «مأمون به امام رضا؛ گفت: ای فرزند رسول خداﷺ من برتری و دانش و زهد و ورع و عبادت تو را می‌شناسم و تو را برای خلافت از خود شایسته‌تر می‌دانم. ۱۰۹۸

امام؛ فرمود: من به بندگی و عبادت خدا افتخار می‌کنم و با زهد و بی‌رغبتی در دنیا امیدوار به نجات از شر دنیا هستم و به ورع و پرهیز از گناهان امید دستیابی به غنیمت‌ها را دارم و با فروتنی در دنیا به سربلندی و عزت نزد خداوند امید بسته‌ام.

مأمون گفت: به درستی که من تصمیم گرفته‌ام خود را از خلافت بر کنار کنم و تو را به خلافت منصوب کنم و با تو بیعت نمایم.

امام؛ فرمود: اگر این خلافت حق توست و خداوند برای تو قرار داده است، پس جایز نیست لباسی را که خداوند بر قامت تو پوشانده، بیرون آوری و به دیگری بپوشانی. و اگر خلافت حق تو نیست پس برای تو جایز نیست آنچه از آن تو نیست، برای من قرار دهی!

مأمون گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! چاره‌ای جز پذیرش خلافت نداری!

امام؛ فرمود: با میل و رضایت خود هرگز چنین کاری نخواهم کرد!

مأمون چند روز تلاش کرد تا امام؛ خلافت را بپذیرد تا این‌که از پذیرش امام؛ ناامید شد. آن‌گاه گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و دوستدار بیعت نمودن من با خود نیستی، پس ولی‌عهد من باش تا پس از من تو خلیفه شوی!

امام؛ فرمود: به خدا سوگند! پدرم از پدرانش از امیر مؤمنان؛ از رسول خداﷺ برای من روایت کرد که فرمود: یقیناً من پیش از تو به وسیلهٔ سم مظلومانه کشته خواهم شد و فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.

پس مأمون گریست. سپس گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! چه کسی تو را می‌کشد یا قدرت بر ناراحت کردن و بی‌احترامی به شما را دارد، با این‌که من زنده‌ام!

امام رضا؛ فرمود: بدان که اگر بخواهم قاتل خود را معرفی کنم، می‌گویم!

مأمون گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! همانا تو با این سخنان می‌خواهی از بار مسؤولیت خویش بکاهی و ولایت عهدی را از سر خود بگردانی تا مردم بگویند او زاهد و بی‌رغبت به دنیاست!

امام؛ فرمود: به خدا سوگند! از وقتی پروردگارم مرا آفریده است، هرگز دروغ نگفته‌ام و هرگز به خاطر دنیا زهد پیشه نکرده‌ام و به یقین می‌دانم که تو چه مقصودی داری.

مأمون گفت: من چه مقصودی دارم؟

امام؛ فرمود: به من امان بده تا راستش را بگویم!

مأمون گفت: تو در امانی!

امام؛ فرمود: هدف تو از این کار این است که مردم بگویند: همانا علی بن موسی از دنیا کناره‌گیری نکرده است بلکه این دنیاست که به وی روی خوش نشان نمی‌دهد. آیا نمی‌بینید که به طمع خلافت چگونه ولایت‌عهدی را پذیرفت؟

ثمّ قال انّك تتلقّانى أبداً بما أكرهه وقد أمنت سطوتى[1] فبالله أقسم لئن[2] قبلت ولاية العهد وإلّا أجبرتك على ذلك فإن فعلت وإلّا ضربت عنقك فقال الرضا عليه السلام قد نهانى الله عزّ وجلّ أن ألقى بيدى الى التهلكة فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدا لك وأنا أقبل ذلك على انّى[3] لا أولّى أحداً ولا أعزل أحداً ولا أنقض رسماً (ولا ـ علل ـ عيون) سنة وأكون في الأمر بعيداً[4] مشيراً فرضى منه بذلك وجعله وليّ عهده على كراهة منه عليه السلام لذلك[5].

۱۰۹۹ ۲۳۲۱۲ (۵۹) العيون ۱۴۱/۲: حدّثنا أبو محمّد الحسن بن يحيى العلوي الحسيني رحمه الله بمدينة السلام قال أخبرني جدّي يحيىٰ بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين قال حدّثني موسى بن سلمة[6] قال كنت بخراسان مع محمّد بن جعفر فسمعت انّ ذاالرياستين الفضل بن سهل خرج ذات يوم وهو يقول واعجباً لقد رأيت عجباً سلوني ما رأيت فقالوا ما رأيت أصلحك الله قال رأيت أميرالمؤمنين يقول لعليّ بن موسى الرضا عليه السلام قد رأيت أن اُقلّدك أمر المسلمين وأفسخ ما في رقبتي وأجعله في رقبتك ورأيت عليّ بن موسى عليه السلام يقول له الله الله لا طاقة لي بذلك ولا قوّة فما رأيت خلافة قطّ كانت أضيع منها، أميرالمؤمنين يتفصّىٰ[7] فيها ويعرضها علىٰ عليّ بن موسى وعليّ بن موسى يرفضها ويأبىٰ. إرشاد المفيد ۳۱۰: أخبرني الشريف أبومحمّد الحسن بن محمّد قال حدّثنا جدّي قال حدّثني موسى بن سلمة قال كنت بخراسان مع محمّد بن جعفر فسمعت انّ ذاالرياستين (وذكر نحوه).

۱۱۰۰ ۲۳۲۱۳ (۶۰) وفيه ۳۰۹: وكان المأمون قد أنفذ إلى جماعة من آل أبي طالب فحملهم إليه من المدينة وفيهم الرضا عليّ بن موسى عليه السلام فأخذ بهم على طريق البصرة حتّى جاء بهم[8] وكان المتولّي لإشخاصهم المعروف بالجلودى فقدم بهم على المأمون فأنزلهم داراً وأنزل الرضا عليّ بن موسى عليه السلام داراً وأكرمه وعظّم أمره ثمّ أنفذ إليه أنّي اُريد أن أخلع نفسي من الخلافة وأقلّدك إيّاها فما رأيك (في ذلك ـ خ) فأنكر الرضا عليه السلام هذا الأمر وقال له أعيذك بالله يا أميرالمؤمنين من هذا الكلام وأن يسمع به أحد فردّ عليه الرسالة فإذا أبيت ما عرضت عليك

---

۱. سطواتي ـ أمالي. ۲. لو ـ خ علل. ۳. أن ـ علل.
۴. من بعيد ـ أمالي ـ عيون. ۵. بذلك ـ عيون. ۶. موسى بن سهل ـ خ ل.
۷. تفصّىٰ من الشّيء: تخلّص ـ اللسان. ۸. جاؤوه بهم ـ خ.

مأمون خشمگین شد و گفت: به دلیل آن‌که تو از خشم و گزند من در امانی، همواره با من رفتار ناخوشآیند داری! به خداوند سوگند می‌خورم که یا با میل خود ولایت‌عهدی را خواهی پذیرفت یا تو را بر پذیرش آن مجبور خواهم کرد و در صورت نپذیرفتن، گردنت را می‌زنم!

امام رضا؈ فرمود: خداوند مرا از این‌که خودم را با دست خود به هلاکت اندازم، نهی کرده است. اگر کار به این صورت است که می‌گویی، هر چه در نظر داری انجام بده و من آن را می‌پذیرم؛ به شرط آن‌که احدی را به کار نگمارم و احدی را از کار برکنار نکنم و هیچ روش و سنتی را نقض ننمایم و از دور مشاور حکومت باشم.

مأمون با این شرط موافقت کرد و امام؈ را به ولایت عهدی منصوب کرد با این‌که امام؈ از آن ناراحت بود.»

۱۰۹۹ (۵۹) موسی بن سلمه می‌گوید: «من با محمد بن جعفر در خراسان بودم که شنیدم ذوالریاستین - فضل بن سهل - یک روز بیرون آمد و می‌گفت: «شگفتا، به راستی چیز شگفت‌آوری دیدم! از من بپرسید که چه دیدی؟

گفتند: خداوند کارهایت را سامان بخشد؛ مگر چه دیدی؟

فضل گفت: امیر المؤمنین - مأمون - را دیدم که به علی بن موسی الرضا می‌گفت: من به این نتیجه و نظر رسیده‌ام که خلافت مسلمانان را به عهدهٔ شما بگذارم و از گردن خود باز کنم و بر گردن شما بگذارم! و علی بن موسی؈ را مشاهده کردم که می‌گفت: به خدا سوگند! به خدا سوگند! من توان و قدرت آن را ندارم. آیا هرگز حکومت و خلافتی را بی‌ارزش‌تر از این دیده‌اید که امیر مؤمنان - مأمون - از آن می‌گریزد و به علی بن موسی پیشنهاد می‌کند و علی بن موسی از پذیرش آن خودداری می‌کند و آن را به کناری می‌اندازد؟»

۱۱۰۰ (۶۰) در کتاب العیون آمده است: «مأمون به دنبال گروهی از خاندان ابوطالب - که امام رضا؈ نیز در میان آنان بود - فرستاد و آنان را از مدینه به سوی خویش فراخواند. شخصی معروف به جلودی مسؤول حرکت آنان بود. جلودی آن‌ها را از بصره نزد مأمون آورد. پس از رسیدن آنان، مأمون آن‌ها را در خانه‌ای سکونت داد و خانهٔ مستقلی در اختیار علی بن موسی؈ قرار داد و به او احترام کرد و او را بزرگ داشت. سپس به امام؈ پیام فرستاد که من می‌خواهم خودم را از خلافت بر کنار کنم و آن را به گردن شما بیندازم. نظرتان در این باره چیست؟

امام رضا؈ این امر را ناپسند شمرد و به مأمون گفت: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا پناه می‌دهم از این سخن و این‌که کسی آن را بشنود.

مأمون بار دیگر به امام؈ پیام فرستاد: اکنون که از پذیرش پیشنهاد من سرباز زدی، ناچار باید ولایت‌عهدی را پس از من بپذیری.

فلابدّ من ولاية العهد بعدى فأبى عليه الرضا إباءاً شديداً فاستدعاه إليه وخلابه ومعه الفضل بن سهل ذوالرياستين ليس فى المجلس غيرهم وقال له انّى قد رأيت أن أُقلّدك أمر المسلمين وأفسخ ما فى رقبتى وأضعه فى رقبتك فقال له الرضا ﷺ الله الله يا أميرالمؤمنين انّه لا طاقة لى بذلك ولا قوّة لى عليه قال له فإنّى مولّيك العهد من بعدى فقال له اعفنى من ذلك يا أميرالمؤمنين فقال له المأمون كلاماً فيه كالتهدّد له على الإمتناع عليه وقال له فى كلامه انّ عمر بن الخطّاب جعل الشورى فى ستّة أحدهم جدّك أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب ﷺ وشرط فيمن خالف منهم أن يضرب عنقه ولابدّ من قبولك ما أريده منك فإنّنى لا أجد محيصاً عنه فقال له الرضا ﷺ فإنّى أُجيبك الىٰ ما تريد من ولاية العهد على انّنى لا آمر ولا أنهى ولا أفتى ولا أقضى ولا أُولّى ولا أعزل ولا اغيّر شيئاً ممّا هو قائم فأجابه المأمون الىٰ ذلك كلّه.

۱۱۰۱ ۲۲۳۱۴ (۶۱) **العيون** ۱۴۱/۲: حدّثنا علىّ بن عبدالله الورّاق ﷺ قال حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبدالسّلام بن صالح الهروى قال والله ما دخل الرضا ﷺ فى هٰذا الأمر طايعاً و لقد حمل الى الكوفة مكرهاً ثمّ أشخص منها على طريق البصرة وفارس الى مرو.

۱۱۰۲ ۲۲۳۱۵ (۶۲) **الإختصاص** ۲۶۱: عن محمّد بن عيسى عن أخيه جعفر بن عيسى عن **إسحاق** بن عمّار قال سأل رجل أبا عبدالله ﷺ عن الدخول فى عمل السلطان فقال هم الداخلون عليكم أم أنتم الداخلون عليهم فقال لا بل هم الداخلون علينا قال فما بأس بذلك.

۱۱۰۳ ۲۲۳۱۶ (۶۳) **مناقب ابن شهرآشوب** ۲۳۵/۴: التمس **محمّد** بن سعيد من الصادق ﷺ رقعة الى محمّد بن سمالى فى تأخير خراجه فقال ﷺ قل له سمعت جعفر بن محمد ﷺ يقول من أكرم لنا موالياً فبكرامة الله بدأ ومن أهانه فلسخط الله تعرّض ومن أحسن الى شيعتنا فقد أحسن الى أميرالمؤمنين ﷺ ومن أحسن الى أميرالمؤمنين ﷺ فقد أحسن الى رسول الله ﷺ ومن أحسن الى رسول الله ﷺ فقد أحسن الى الله تعالى ومن أحسن الى الله تعالىٰ كان والله معنا فى الرّفيع الأعلى قال فأتيته وذكرته فقال بالله سمعت هٰذا الحديث من الصادق ﷺ فقلت نعم فقال إجلس ثمّ قال يا غلام ما على محمّد بن سعيد من الخراج قال ستّون ألف درهم قال امح إسمه من الدّيوان واعطانى بدرة وجارية وبغلة بسرجها ولجامها قال فأتيت أبا عبدالله ﷺ فلمّا نظر الىّ تبسّم فقال يا أبا محمّد تحدّثنى أو أُحدّثك فقلت يابن رسول الله منك

امام رضا﵇ از پذیرش ولایت‌عهدی نیز به شدت خودداری کرد. سپس مأمون امام رضا﵇ را فراخواند و در مجلس خصوصی که تنها امام﵇ و مأمون و فضل بن سهل ـ ذوالریاستین ـ حضور داشتند، به امام﵇ گفت: من تصمیم گرفته‌ام خلافت مسلمانان را به تو بسپارم و این مسؤولیت را از گردن خود باز کنم و به گردن شما بیندازم!

امام رضا﵇ به مأمون فرمود: تو را به خدا سوگند! تو را به خدا سوگند! من توان و قدرت این کار را ندارم!

مأمون گفت: پس من تو را به عنوان ولی‌عهد خود برمی‌گزینم!

امام﵇ به وی فرمود: من را از این کار عفو کن، ای امیر مؤمنان!

مأمون سخن تهدیدآمیزی به امام﵇ گفت و ادامه داد: عمر بن خطاب خلافت را پس از خود در میان شورای شش نفری قرار داد که جدّ تو امیر مؤمنان علی بن ابی طالب یکی از آن‌ها بود و شرط کرد که هر کس با آن‌ها مخالفت کرد گردنش را بزنند. تو نیز بجز پذیرش آنچه من از تو می‌خواهم، چاره‌ای نداری؛ چراکه من راه‌گریزی از آن نمی‌یابم.

امام رضا﵇ به وی فرمود: من درخواست ولایت عهدی تو را می‌پذیرم به این شرط که من نه دستور دهم و نه بازدارم و نه فتوی دهم و نه قضاوت کنم و نه به کار گمارم و نه از کار بر کنار کنم و نه آنچه مرسوم و متداول است، تغییر دهم.

مأمون همه این‌ها را از امام﵇ پذیرفت.»

۱۱۰۱ (۶۱) **عبدالسلام بن صالح هروی** می‌گوید: «به خدا سوگند! امام رضا﵇ با اختیار خود و رضایت خاطر وارد این امر نشد و به تحقیق وی را با اکراه به کوفه بردند و از راه بصره و فارس به مرو مسافرت نمود.»

۱۱۰۲ (۶۲) **اسحاق بن عمار** می‌گوید: «شخصی از امام صادق﵇ دربارهٔ پذیرفتن کارهای حکومتی سؤال کرد. امام﵇ فرمود: آیا آنان در کارهای شما وارد می‌شوند یا شما در کارهای آنان وارد می‌شوید؟

آن مرد گفت: بلکه آنان در کارهای ما وارد می‌شوند!

امام﵇ فرمود: این اشکال ندارد!»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱۰۳ (۶۳) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که محمد بن سعید از امام صادق﵇ درخواست کرد که در مورد تأخیر پرداخت مالیات از سوی وی نامه‌ای به محمد بن سمالی بنویسد. امام صادق﵇ به وی فرمود: به محمد بن سمالی بگو: از جعفر بن محمد﵇ شنیدم که می‌فرمود: هر کس یکی از دوستداران ما را اکرام کند، پس نخست خداوند را اکرام کرده است و هر کس به وی اهانت کند، خود را در معرض خشم خداوند قرار داده است و هر کس به شیعهٔ ما نیکی کند، به تحقیق به امیر مؤمنان﵇ نیکی و احسان کرده است. و هر کس به امیر مؤمنان﵇ نیکی کند به تحقیق به رسول خداﷺ احسان کرده است و هر کس به رسول خداﷺ نیکی کند، پس یقیناً به خداوند تعالی احسان کرده است و هر کس به خداوند تعالی نیکی کند، به خدا سوگند! در رفیع اعلی با ما خواهد بود.

محمد بن سعید می‌گوید: نزد محمد بن سمالی رفتم و سخنان امام صادق﵇ را برای وی بازگو کردم. او گفت: تو را به خدا سوگند! آیا این حدیث را از امام صادق شنیدی؟

گفتم: آری!

او گفت: بنشین! سپس به غلام خود گفت: ای غلام! محمد بن سعید چقدر مالیات بدهکار است؟

غلام گفت: شصت هزار درهم!

محمد بن سمالی گفت: نامش را از دیوان پاک کن! آن‌گاه یک کیسه زر و یک کنیز و قاطری با زین و لجام به من بخشید. پس از آن نزد امام صادق﵇ رفتم. امام﵇ وقتی چشمش به من افتاد، تبسم کرد و فرمود: ای ابو محمد، تو ماجرا را بازگو می‌کنی یا من برای تو تعریف کنم؟

گفتم: ای فرزند رسول خداﷺ! شما بازگو کنید، زیباتر است! به خدا سوگند! ماجرا را آن‌چنان بازگو کرد، که گویا همراه من بوده است.»

أحسن فحدّثني والله الحديث كأنّه حضر معي.

وتقدّم في رواية المروزي (١٣) من باب (١٣) حكم صلوة من خرج الى الصيد من أبواب صلوة المسافر ج ٧ قوله ﷺ أربع يفسدن القلب و ينبتن النفاق في القلب (الى أن قال) وإتيان باب السلطان.

وفي رواية سماعة (١٢) من (٣٠) تأكّد استحباب الصدقة بأحبّ الأشياء من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال ج ٩ قوله سأل أبا عبدالله ﷺ رجل من أهل الجبال عن رجل أصاب مالاً من أعمال السلطان فهو يتصدّق منه ويصل قرابته ويحجّ ليغفر له ما كسب ويقول انّ الحسنات يذهبن السيّئات فقال أبو عبدالله ﷺ انّ الخطيئة لا يكفّر الخطيئة ولكنّ الحسنة تكفّر الخطيئة. وفي رواية عمّار (١) من باب (١١) ما ورد في خمس ما تحصّل من عمل السلطان من أبواب فرض الخمس ج ١٠ قوله سئل ﷺ عن عمل السلطان يخرج فيه الرجل قال لا إلّا أن لايقدر علىٰ شيء ولا يأكل ولا يشرب ولا يقدر على حيلة. وفي رواية المسترقّ (١٣) من باب (١٢) وجوب الخمس فيما يفضل عن المؤنة قوله ﷺ إذا مضيت إلى الموضع الذي أنت متوجّه إليه فدخلته عفواً وكسبت ماكسبته فيه تحمل خمسه إلىٰ مستحقّه فقلت السمع والطاعة (إلى أن قال) خرج إليّ أهلها وقالوا كنّا نحارب من يجيئنا بخلافهم لنا فأمّا إذا وافيته أنت فلا خلاف بيننا وبينك اُدخل البلدة ودبّرها كماترى الخ.

وفي رواية عمر بن يزيد (١٨) من باب (٧) ما ورد في إباحة حصّة الإمام ﷺ من الخمس للشيعة من أبواب من يستحقّ الخمس ج ١٠ قوله إنّي كنت ولّيت البحرين الغوص فأصبت أربعمأة ألف درهم وقد جئتك بخمسها. وفي رواية أبي بصير (١٩) قوله إنّ علباء الأسدي ولّي البحرين فأفاد سبعمأة ألف دينار ودوابّ ورقيقاً قال فحمل ذلك كلّه حتّىٰ وضعه بين يدي أبي عبدالله ﷺ ثمّ قال إنّي ولّيت البحرين لبني أميّة وأفدت كذا وكذا وقد حملت كلّه إليك وعلمت انّ الله تعالىٰ لم يجعل لهم من ذلك شيئاً وانّه كلّه لك الخ. ولاحظ باب (٢٦) تحريم طلب الرياسة من أبواب جهاد النّفس ج ١٧، وباب (١) وجوب التقيّة مع الخوف في كلّ ضرورة من أبواب التقيّة ج ١٨ وباب (٣) وجوب طاعة السلطان للتقيّة، وباب (٩) عدم جواز التقيّة في الدّم.

در حدیث مروزی گذشت: «چهار چیز قلب را فاسد می‌کند و در دل دورویی می‌رویاند... و رفتن به درگاه قدرتمندان.»[۱]

در حدیث سماعه گذشت که: «شخصی از اهل جبال از امام صادق ؑ دربارهٔ مردی سؤال کرد که از کارهای حکومتی اموالی به دست آورده است و از آن‌ها صدقه می‌دهد و به خویشانش نیکی می‌کند و حج انجام می‌دهد تا گناهانی که در راه کسب درآمد مرتکب شده آمرزیده شود و می‌گوید: قطعاً نیکی‌ها گناهان را از بین خواهد برد.

امام صادق ؑ فرمود: گناه، گناه را نمی‌پوشاند بلکه نیکی گناه را می‌پوشاند.»[۲]

و در حدیث عمار دربارهٔ کارهای حکومتی سؤال شد که: «آیا کسی حق ورود به آن‌ها را دارد؟ امام ؑ فرمود: نه، مگر آن‌که قدرت بر هیچ چیز نداشته باشد و غذا و نوشیدنی نداشته باشد و هیچ چاره‌ای نداشته باشد.»[۳]

و در حدیث مسترق گذشت: «هنگامی که به سوی محل مورد نظر حرکت کردی و توانستی بدون جنگ و خونریزی وارد آن شوی و اموالی به دست آوری، خمس آن را به مستحقانش برسان. گفتم: با جان و دل اطاعت خواهم کرد...

اهل آنجا به سوی من آمدند و گفتند: ما با کسانی که پیشتر می‌آمدند به دلیل اختلاف در عقیده می‌جنگیدیم، اما اکنون که تو آمده‌ای ما با هم اختلافی در عقیده نداریم. وارد شهر شو و آن‌گونه که صلاح می‌دانی آن را اداره کن.»[۴]

و در حدیث عمر بن یزید گذشت که: «وی به امام ؑ گفت: من در بحرین به کار غواصی اشتغال داشتم و از این راه چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن را نزد شما آورده‌ام.»[۵]

و در حدیث ابوبصیر آمده است که: «علبا اسدی حاکم بحرین شد و از این راه هفتصد هزار دینار و تعدادی برده و چهارپا به دست آورد. آن‌گاه همهٔ آن‌ها را نزد امام صادق ؑ آورد و به امام ؑ گفت: من از سوی بنی امیه به حکومت بحرین منصوب شدم و از این راه فلان مبلغ به دست آوردم که همهٔ آن‌ها را نزد شما آورده‌ام و می‌دانم که خداوند چیزی از این‌ها را برای بنی امیه قرار نداده است و همهٔ آن‌ها متعلق به شماست.»[۶]

---

۱. باب ۱۳ باب‌های نماز مسافر، حدیث ۱۳.

۲. باب ۳۰ باب‌های حقوق مالی مستحب، حدیث ۱۲.

۳. باب ۱۱ باب‌های فرض خمس، حدیث ۱.

۴. باب ۱۲ باب‌های فرض خمس، حدیث ۱۳.

۵ و ۶. باب ۷ باب‌های مستحقان خمس، حدیث ۱۸ و ۱۹.

وفي كثير من أحاديث أبواب العشرة ج ۲۰ مثل باب (۸۷) قضاء حاجة المؤمن وباب (۸۹) تفريج كرب المؤمن، وباب (۹۰) الطاف المؤمن، وباب (۹۱) إكرام المؤمن، وباب (۹۲) البرّ بالمؤمن وأمثال ذلك ما يدلّ على بعض المقصود. وفي رواية تحف العقول (۱٦) من باب (۱) وجوب اجتناب الحرام وتحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية عمّار (۲) من باب (۱۰) ما ورد في أنواع السحت قوله عليه السلام السحت أنواع كثيرة منها ما أُصيب من أعمال الولاة الظّلَمة. وفي رواية وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام (۲) من باب (۲۲) تحريم إستماع الغناء والملاهي قوله عليه السلام ثلثة يقسين القلب إتيان باب السلطان. ولا حظ باب (۳۹) تحريم إعانة الظالمين. ويأتي في رواية المفضّل (۳۳) من باب (٤۲) انّ جوائز عمّال السلطان حلال قوله قدترى مكاني من هؤلاء القوم فقال لي أُنظر ما أصبت به فعد به على أصحابك (إخوانك ـ خ ل) فإنّ الله يقول إنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ.

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

(٤۱)

باب ما ينبغي للوالي العمل به في نفسه ومع أصحابه ومع رعيّته

۱۱۰٤ ۳۲۳۱۷ (۱) وسائل ۲۰۷/۱۷: روى الشهيد الثّاني الشيخ زين الدين في رسالة الغيبة بإسناده عن الشيخ الطّوسي عن المفيد عن جعفر بن محمّد بن قولويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه محمّد بن عيسى الأشعريّ عن عبدالله بن سليمان النوفلي قال كنت عند جعفر بن محمّد الصّادق عليه السلام فإذا بمولى لعبد الله النجاشي قد ورد عليه فسلّم وأوصل إليه كتابه ففضّه وقرأه وإذا أوّل سطر فيه بسم الله الرّحمن الرّحيم الىٰ أن قال انّي بليت بولاية الأهواز فإن رأى سيّدي ومولاي أن يحدّلي حدّاً أو يمثّل لي مثالاً لأستدلّ به علىٰ ما يقرّبني الى الله عزّ وجلّ والى رسوله ويلخّص لي في كتابه ما يرى لي العمل به وفيما ابتذله وأين أضع زكاتي وفيمن أصرفها وبمن آنس والىٰ من استريح وبمن أثِقُ وآمن وألجأ إليه في سرّي فعسى أن يخلّصني الله بهدايتك فإنّك حجّة الله على خلقه وأمينه في بلاده لا زالت نعمته عليك.

و احادیث باب ۲۶ از باب‌های مبارزه با نفس و باب ۱ و ۳ و ۹ از باب‌های تقیه را بنگر و در بسیاری از احادیث باب‌های معاشرت، مانند باب ۸۷ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ مطالبی است که بر بخشی از هدف ما دلالت می‌کند.

و در حدیث تحف العقول نیز مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.[1]

و در حدیث عمار از امام صادقﷺ گذشت: «سحت و حرام، گونه‌های بسیاری است؛ بخشی از آن‌ها اموالی است که از کارهای حاکمان ستمگر به دست می‌آید.»[2]

و در حدیث سفارش‌های پیامبرﷺ به علیﷺ گذشت: «سه چیز سنگدلی می‌آورد: رفتن به درگاه قدرتمندان.»[3]

و احادیث باب ۳۹ از باب‌های کسب روا و ناروا را بنگر.[4]

و در حدیث مفضل بن مزید خواهد آمد که: «وی به امام صادقﷺ گفت: فدایت گردم! تو موقعیت مرا در میان این‌ها می‌دانی. امامﷺ فرمود: آنچه به دست آوردی، در نظر بگیر و با آن به برادرانت نیکی کن؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: یقیناً نیکی‌ها گناهان را از میان می‌برد.»[5]

باب ۴۱

عمل شایستهٔ حاکم برای خودش، کارگزارانش و مردمش

(۱) عبدالله بن سلیمان نوفلی می‌گوید: «نزد امام صادقﷺ بودم که یکی از یاران عبدالله بن ۱۱۰۴
نجاشی وارد شد و پس از سلام، نامه وی را تقدیم امامﷺ کرده، امامﷺ نامه را گشود و آن را خواند. نامه با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شده بود و در ادامهٔ آن آمده بود: من به حکمرانی اهواز گرفتار شده‌ام. پس اگر سرور و مولایم صلاح می‌دانند، حدّ و مرزی برای من مشخص کنند یا الگویی ارائه دهند که به وسیلهٔ آن به کارهایی راهنمایی شوم که مرا به خدا و پیامبرش نزدیک گرداند و در نامهٔ خود کارهایی که انجام‌شان را به مصلحت من می‌دانند به طور خلاصه بیان کنند و به من بگویند که از چه کسانی زکات بگیرم و در چه راه‌هایی مصرف کنم و با چه کسی مونس شوم و آرامش یابم و به که اعتماد و باور داشته باشم و رازهایم را با وی در میان گذارم. امید است که خداوند با راهنمایی شما مرا نجات بخشد؛ زیرا شما حجت خدا بر خلقش و امین خداوند در شهرهایش هستی. نعمت‌های خداوند بر شما مستدام باد!

---

۱. ۱۸۶/۲۲ باب ۱ باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۱۶ (۳۱۷۹۹).
۲. ۲۱۱/۲۲ باب ۱۰ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۱۸۵۱).
۳. ۲۵۳/۲۲ باب ۲۲ باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۰۰۸).
۴. ۳۲۷/۲۲.
۵. ۴۲۰/۲۲ باب ۴۲ باب‌های کسب روا و ناروا، حدیث ۳۳ (۳۲۳۶۵).

قال عبدالله بن سليمان فأجابه أبو عبدالله ﷺ بسم الله الرّحمٰن الرّحيم حاطك الله بصنعه ولطف بك بمنّه وكلأك[1] برعايته فإنّه وليّ ذٰلك امّا بعد فقد جائني رسولك بكتابك فقرأته وفهمت جميع ما ذكرت وسألته عنه وزعمت انّك بليت بولاية الأهواز فسرّني ذٰلك وساءني وسأخبرك بما ساءني من ذٰلك وما سرّني إنشاء الله فأمّا سروري بولايتك فقلت عسى أن يغيث الله بك ملهوفاً خائفاً من آل محمّد ﷺ ويعزّ بك ذليلهم ويكسو بك عاريهم ويقوّي بك ضعيفهم ويطفيء بك نار المخالفين عنهم وأمّا الّذي ساءني من ذٰلك فإنّ أدنىٰ ما أخاف عليك أن تعثر بوليّ لنا فلا تشمّ حظيرة القدس[2] فانّي ملخّص لك جميع ما سألت عنه إن أنت عملت به ولم تجاوزه رجوت أن تَسْلِمَ إنشاء الله.

۱۱۰۵ ۲۲۳۱۸ (۲) أخبرني يا عبدالله أبي عن آبائه عن عليّ بن أبي طالب ﷺ عن رسول الله ﷺ انّه قال من استشاره أخوه المؤمن فلم يمحّضه النّصيحة سَلَبَه الله لبّه واعلم انّي سأشير عليك برأيي إن أنت عملت به تخلّصت ممّا أنت متخوّفه واعلم انّ خلاصك ممّا بك من حقن الدماء وكفّ الأذى عن أولياء الله والرّفق بالرعيّة والتأنّي وحسن المعاشرة مع لين في غير ضعف وشدّة في غير عنف ومداراة صاحبك ومن يردّ عليك من رسله وارتق فَتْقَ[3] رعيّتك بأن توقّفهم على ما وافق الحقّ والعدل إنشاء الله وإيّاك والسعاة واهل النمايم فلا يلتزقنّ بك احد منهم ولا يراك الله يوماً وليلة وأنت تقبل منهم صرفاً ولا عدلاً فيسخط الله عليك ويهتك سترك واحذر مكر خوز الأهواز.

۱۱۰۶ ۲۲۳۱۹ (۳) فإنّ أبي أخبرني عن آبائه عن أميرالمؤمنين ﷺ انّه قال انّ الإيمان لايثبت في قلب يهوديّ ولا خوزيّ ابداً فأمّا من تأنس به وتستريح إليه وتلجئ اُمورك إليه فذٰلك الرجل الممتحن المستبصر الأمين الموافق لك على دينك وميّز عوامك وجرّب الفريقين فإن رأيت هناك رشداً فشأنك وإيّاه وإيّاك أن تعطي درهماً أو تخلع ثوباً أو تحمل على دابّة في غير ذات الله لشاعر أو مضحك أو ممتزح إلّا أعطيت مثله في ذات الله ولتكن جوائزك وعطاياك وخلعك للقوّاد والرسل والاجناد وأصحاب الرسائل وأصحاب الشرط

---

۱. أي حفظك. ۲. أي الجنّة. ۳. الرتق ضد الفتق وهو الإلتيام.

عبدالله بن سلیمان می‌گوید: امام صادق ﷺ به نامهٔ نجاشی این‌گونه پاسخ داد:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. خداوند تو را به نیکی‌اش در برگیرد و به منت خویش به تو لطف کند و با مراقبت خویش تو را حفظ کند؛ چرا که خداوند عهده‌دار آن است.

اما بعد، پس به تحقیق فرستادهٔ تو نامه‌ات را به دستم رساند. آن را خواندم و به همهٔ آنچه گفته بودی و سؤال کرده بودی، آگاه شدم. گمان کرده‌ای که گرفتار حکمرانی اهواز شده‌ای. این مطلب مرا هم شادمان کرد و هم ناراحت. و انشاءالله به تو خواهم گفت که چه چیز آن مرا ناراحت کرد و از چه چیز آن شادمان شدم.

شادمانی من از حکمرانی تو به این دلیل است که با خود گفتم امید است خداوند به وسیلهٔ تو به فریاد پریشان ترسان از آل محمد ﷺ برسد و به وسیلهٔ تو به ذلیل آنان عزت بخشد و برهنه‌ای از آنان را بپوشاند و ناتوان‌شان را نیرومند کند و به وسیلهٔ تو آتش خشم مخالفان را نسبت به آنان فرونشاند.

و آن چیزی که مرا از این موضوع ناراحت ساخت، همانا کم‌ترین چیزی که از آن بر تو بیمناکم این است که در مورد یکی از دوستداران ما بدگویی کنی [و آبرویش را بریزی] پس هرگز بوی بهشت را احساس نکنی. پس من همهٔ پرسش‌هایت را به طور خلاصه پاسخ می‌گویم؛ به گونه‌ای که اگر آن را به کار بندی و از آن گام فراتر ننهی، امیدوارم که انشاءالله از زیان‌ها و خطرات آن جان سالم به در بری.

(۲) ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب ﷺ از رسول خدا ﷺ به من خبر داد که فرمود: هر کس با برادر مؤمنش مشورت کند ولی او به خیرخواهی محض و خالص برای او نپردازد، خداوند عقلش را از او می‌گیرد. و بدان که من به زودی نظرم را به تو اعلان می‌کنم که اگر آن را به کار بندی، از آنچه بیمناکی نجات خواهی یافت. و بدان که نجات تو در این کار، حفظ خون‌ها و خودداری از آزار به اولیای خدا و مهربانی با مردم و دوری از شتابزدگی و معاشرت و برخورد نیک همراه با نرمی خالی از ضعف و ناتوانی و شدت و سختگیری بدون اجبار و زور و مدارا با خلیفه و فرستادگانش است. و با تسلیم کردن مردم در برابر حق و عدالت، شکاف‌های موجود در میان‌شان را بردار و کارهای‌شان را سامان ده ـ انشاءالله. ۱۱۰۵

و بپرهیز از بدگویان و سخن‌چینان، پس به هیچ وجه نباید یکی از آنان به تو نزدیک شوند و در هیچ شب و روزی خداوند تو را در حالی مشاهده نکند که از آنان پوزش یا فدیه‌ای را بپذیری که در این صورت خداوند بر تو خشم می‌گیرد و پرده‌ات را می‌درد [رازهایت را فاش می‌کند] و از نیرنگ خوز اهواز بر حذر باش.

(۳) همانا پدرم از پدرانش ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ به من خبر داد که فرمود: «ایمان هرگز در قلب یهودی و خوزستانی ثابت نمی‌ماند. ۱۱۰۶

اما کسی که به او انس می‌گیری و آرامش می‌یابی و در کارهایت به او پناه می‌بری، پس او انسان آزموده، بینا، امانتدار و موافق با تو در دینت است. و تودهٔ مردم را جدا کن و هر دو گروه را بیازما. پس اگر در آنان رشدی مشاهده کردی، کارهایت را به وی بسپار. و بپرهیز از این‌که در غیر راه خدا به شاعر یا دلقک یا مزاح‌کننده‌ای درهم یا مرکبی ببخشی یا لباسی خلعت دهی مگر آن‌که مشابه آن را در راه خدا ببخشی. جایزه‌ها، بخشش‌ها و خلعت‌های تو باید به فرماندهان، نمایندگان، سپاهیان، نامه‌رسانان، نیروهای انتظامی و مأموران مالیاتی باشد.

والأخماس وما أردت أن تصرفه في وجوه البرّ والنّجاح والفتوّة والصّدقة والحجّ والمشرب والكسوة الّتي تصلّي فيها وتصل بها والهديّة الّتي تهديها الى الله ﷻ والى رسوله ﷺ من أطيب كسبك يا عبدالله أجهد أن لا تكنز ذهباً ولا فضّة فتكون من أهل هٰذه الآية ﴿إِنَّ الَّذين يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَها في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ﴾ ولا تستصغرنّ من حلو ولا من فضل طعام تصرفه في بطون خالية تسكن بها غضب الربّ تبارك وتعالى.

۱۱۰۷ ۲۲۲۲۰ (۴) واعلم أنّي سمعت أبي يحدّث عن آبائه عن أميرالمؤمنين ؛ أنّه سمع عن النبيّ ﷺ يقول لأصحابه يوماً ما آمن بالله واليوم الآخر من بات شبعاناً وجاره جائع فقلنا هلكنا يا رسول الله فقال من فضل طعامكم ومن فضل تمركم ورزقكم وخلقكم وخرقكم تطفئن بها غضب الرّبّ وسأنبّئك بهوان الدّنيا وهوان شرفها على من مضى من السّلف والتّابعين ثمّ ذكر حديث زهد أميرالمؤمنين ؛ في الدّنيا وطلاقه لها الى أن قال وقد وجّهت إليك بمكارم الدّنيا والآخرة عن الصّادق المصدّق رسول الله ﷺ فإن أنت عملت بما نصحت لك في كتابي هٰذا ثمّ كانت عليك من الذّنوب والخطايا كمثل أوزان الجبال وأمواج البحار رجوت الله أن يتجافىٰ عنك جلّ وعزّ بقدرته يا عبدالله إيّاك أن تخيف مؤمناً.

۱۱۰۸ ۲۲۲۲۱ (۵) فإنّ أبي محمّد بن عليّ حدّثني عن أبيه عن جدّه علي بن أبي طالب ؛ أنّه كان يقول من نظر الى مؤمن نظرة ليخيفه بها أخافه الله يوم لا ظِلّ إلّا ظلّه وحشره في صورة الذرّ لحمه وجسده وجميع أعضائه حتّى يورده مورده.

۱۱۰۹ ۲۲۲۲۲ (۶) وحدّثني أبي عن آبائه عن عليّ ؛ عن النبيّ ﷺ قال من أغاث لهفاناً[1] من المؤمنين أغاثه الله يوم لا ظلّ إلّا ظلّه وآمنه يوم الفزع الأكبر وآمنه من سوء المنقلب ومن قضى لأخيه المؤمن حاجة قضى الله له حوائج كثيرة من أحداها الجنّة ومن كسى أخاه المؤمن من عرى كساه الله من سندس[2] الجنّة واستبرقها[3] وحريرها ولم يزل يخوض في رضوان الله مادام على المكسوّ منه سِلْك ومن أطعم أخاه من جوع أطعمه الله من طيّبات الجنّة ومن سقاه من

---

۱. أي أعانه واللهفان المضطرب يستغيث ويتحسّر ـ مجمع.
۲. أي مارق من الديباج ـ مجمع.
۳. أي الديباج الغليظ ثياب من حرير وذهب ـ المنجد.

اموالی را که می‌خواهی در کارهای نیک و رستگاری و جوانمردی و صدقه و حج و نوشیدنی و پوشاکِ نماز و جایزه و هدیه به خدا و پیامبرﷺ هزینه کنی، باید از پاک‌ترین درآمدهای تو باشد. ای عبدالله، بکوش که طلا و نقره را اندوخته نکنی و آن‌ها را به گنج تبدیل نکنی که از مصادیق این آیه خواهی بود: همانا کسانی که با طلا و نقره گنج می‌سازند و آن‌ها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذاب دردناکی بشارت ده.

و هیچ شیرینی و باقیماندهٔ غذایی را که در شکم‌های خالی وارد می‌کنی، کوچک نشمار که با آن خشم پروردگار ـ تبارک و تعالی ـ را فرومی‌نشانی.

۱۱۰۷ (۴) و بدان که من از پدرم‌ؑ شنیدم از پدرانش‌ؑ از امیر مؤمنان‌ؑ روایت می‌کرد که: وی از پیامبر اکرمﷺ شنید روزی به یارانش فرمود: به خدا و روز واپسین ایمان نیاورد کسی که شب را با شکم سیر سپری کند و همسایه‌اش گرسنه باشد.

گفتیم: ای رسول خداﷺ! ما هلاک شدیم!

پیامبرﷺ فرمود: از باقیماندهٔ غذای‌تان و از خرما و روزی اضافی و لباس‌های کهنه‌تان [به آن‌ها بدهید] که به وسیلهٔ آن خشم پروردگار را فرومی‌نشانید و از پستی دنیا و پستی شرافت‌های آن نزد گذشتگان و تابعان به تو خبر خواهم داد. آن‌گاه داستان زهد امیر مؤمنان‌ؑ را در دنیا و طلاق گفتن دنیا از سوی آن حضرت را بیان کرد و این‌گونه سخن خود را ادامه داد: و به تحقیق، همهٔ مکارم دنیا و آخرت را از راستگوی تصدیق شده ـ رسول خداﷺ ـ برای تو بازگو کردم. پس اگر تو خیرخواهی‌های من نسبت به خود را در این نامه‌ام به کار بندی و گناهانت هموزن کوه‌ها و موج‌های دریاها باشد، امیدوارم که خداوند با قدرت خویش از تو بگذرد. ای عبد الله، بپرهیز از ترساندن مؤمن.

۱۱۰۸ (۵) زیرا پدرم ـ محمد بن علی‌ؑ ـ از پدرش از جدش علی بن ابی طالب‌ؑ برای من روایت کرد که فرمود: هر کس با نگاه خود مؤمنی را بترساند، خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست [پناهی جز پناه خدا نیست] وی را خواهد ترساند و گوشت و بدن و همهٔ اعضای او را به صورت مورچه‌ای محشور خواهد کرد تا وی را وارد جایگاهش نماید.

۱۱۰۹ (۶) و پدرم‌ؑ از پدرانش‌ؑ از علی‌ؑ از پیامبر اکرمﷺ برای من روایت کرد که فرمود: هر کس به فریاد مؤمن اندوهگین و سرگردانی برسد، خداوند در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست [پناهگاهی جز پناه او نیست] به فریاد او می‌رسد و در ترسناک‌ترین روز، او را امنیت و آرامش می‌بخشد و او را از بدی جایگاه ایمن می‌کند و هر کس نیازی از برادر مؤمنش را برآورده سازد، خداوند نیازهای زیادی از وی را برآورده می‌سازد که یکی از آن‌ها بهشت است. و هر کس برادر مؤمنش را از برهنگی بپوشاند، خداوند او را از سندس و استبرق و حریر بهشتی می‌پوشاند و تا وقتی که نخی از آن لباس بر بدن آن فرد پوشیده شده است، پوشاننده همواره در رضوان و خشنودی خداوند فرو می‌رود.

ظمأ سقاه الله من الرّحيق المختوم[۱] ريّه ومن أخدم أخاه أخدمه الله من الولدان المخلّدين وأسكنه مع أولياءه الطّاهرين ومن حمل أخاه المؤمن من رجلة حمله الله على ناقة من نوق الجنّة وباهىٰ به الملاكة المقرّبين يوم القيامة ومن زوّج أخاه المؤمن امرأة يأنس بها وتشدّ عضده ويستريح إليها زوّجه الله من الحور العين وآنسه بمن أحبّه من الصدّيقين من أهل بيت نبيّه وإخوانه وآنسهم به ومن أعان أخاه المؤمن على سلطان جائر أعانه الله علىٰ اجازة الصراط عند زلّة الأقدام ومن زار أخاه الىٰ منزله لا لحاجة منه إليه كتب من زوّار الله وكان حقيقاً على الله أن يكرم زائره.

۱۱۱۰ ۲۲۲۲۳ (۷) يا عبدالله وحدّثني أبي عن آبائه عن عليّ عليه السلام انّه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لأصحابه يوماً معاشر النّاس انّه ليس بمؤمن من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه فلا تتّبعوا عثرات المؤمنين فإنّه من تتبّع عثرة مؤمن اتّبع الله عثراته يوم القيامة وفضحه في جوف بيته.

۱۱۱۱ ۲۲۲۲۴ (۸) وحدّثني أبي عن آبائه عن عليّ عليه السلام انّه قال أخذ الله ميثاق المؤمن أن لا يصدق فى مقالته ولا ينتصف من عدوّه وعلى أن لا يشفى غيظه إلّا بفضيحة نفسه لأنّ كلّ مؤمن ملجم وذٰلك لغاية قصيرة وراحة طويلة وأخذ الله ميثاق المؤمن على أشياء أيسرها عليه مؤمن مثله يقول بمقالته يبغيه ويحسده والشيطان يغويه ويضلّه والسلطان يقفو أثره ويتبع عثراته وكافر بالله الّذي هو مؤمن به يرى سفك دمه ديناً وإباحة حريمه غنماً فما بقاء المؤمن بعد هذا.

۱۱۱۲ ۲۲۲۲۴ (۹) يا عبدالله وحدّثني أبي عن آبائه عن عليّ عليه السلام عن النبيّ صلى الله عليه وآله قال نزل عليّ جبرئيل فقال يا محمّد انّ الله يقرأ عليك السلام ويقول اشتققت للمؤمن اسماً من أسمائى سمّيته مؤمناً فالمؤمن منّى وأنا منه من استهان مؤمناً فقد استقبلنى بالمحاربة.

۱۱۱۳ ۲۲۲۲۵ (۱۰) يا عبدالله وحدّثني أبي عن آبائه عن عليّ عليه السلام عن النبيّ صلى الله عليه وآله قال يوماً يا عليّ لا تناظر رجلاً حتّى تنظر في سريرته فإن كانت سريرته حسنة فإنّ الله عزّ وجلّ لم يكن ليخذل وليّه فإن تكن سريرته رديّة فقد يكفيه مساويه فلو جهدت أن تعمل به أكثر ممّا عمل من معاصي الله عزّ وجلّ ما قدرت عليه.

---

۱. أي الخالص من الشراب. المختوم أي يختم أوانيه بالمسك ـ مجمع.

و هر کس برادرش را از گرسنگی غذا دهد، خداوند به او از غذاهای پاکیزهٔ بهشتی می‌خوراند و هر کس برادرش را از تشنگی سیراب کند، خداوند از رحیق مختوم [= شراب ناب] به او می‌نوشاند و سیراب می‌کند. و هر کس به برادرش خدمتی کند، خداوند غلامان جاودانه را به خدمتگزاری وی می‌گمارد و با اولیای پاکش او را سکونت می‌دهد. و هر کس پیاده برادر مؤمنش را به دوش کشد، خداوند او را بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی سوار می‌کند و در روز قیامت نزد فرشتگان مقرب به وی افتخار می‌کند و هر کس به برادر مؤمنش همسری دهد که به آن انس گیرد و بازویش را قوی گرداند و با آن آرامش یابد، خداوند حور العین را به ازدواج او در می‌آورد و با هر کس از صدیقین از خاندان پیامبرش و برادرانش که بخواهد، او را مأنوس می‌کند و آنان را نیز با وی مأنوس می‌گرداند. و هر کس برادر مؤمنش را در مقابل حاکم ستمگری یاری کند، خداوند او را در گذشتن از صراط ـ هنگام لغزیدن گام‌ها بر آن ـ یاری می‌کند. و هر کس با برادرش در خانهٔ وی ـ بدون نیاز به او ـ دیدار کند، از دیدارکنندگان خدا نوشته می‌شود و بر خداوند شایسته است که دیدارکننده‌اش را اکرام نماید.

۱۱۱۰ (۷) ای عبدالله! پدرم از پدرانش از علی برای من روایت کرد که رسول خدا روزی به یارانش فرمود: ای گروه مردم! کسی که با زبانش ایمان بیاورد و با قلبش ایمان نیاورد، مؤمن نیست. پس لغزش‌های مؤمنان را جستجو نکنید؛ چرا که هر کس گناه مؤمنی را پی‌جویی کند، خداوند در روز قیامت لغزش‌هایش را جستجو می‌کند و در کنج خانه‌اش او را رسوا می‌گرداند.

۱۱۱۱ (۸) و پدرم از پدرانش از علی برای من روایت کرد که فرمود: خداوند برای مؤمن این پیمان را قرار داد که در گفتارش تصدیق نگردد و از دشمنش انتقام‌گرفته نشود و کینه‌اش شفا نیابد مگر به رسوایی خودش؛ برای این‌که هر مؤمنی بر دهانش لجام دارد. و این در مدتی کوتاه همراه با آسایش طولانی است.

و خداوند از مؤمن بر چیزهایی پیمان گرفت. آسان‌ترین آن‌ها در مورد مومنی است همانند او که سخنش را از روی دشمنی و حسادت بازگو می‌کند و شیطان او را گمراه و منحرف می‌کند و حاکم که او را تعقیب می‌نماید و لغزش‌هایش را پی‌جویی می‌نماید و کافر به خداوندی ـ که او به وی ایمان دارد ـ ریختن خون مؤمن را آیین خود می‌داند و مباح شمردن حریمش را برای خود غنیمت می‌شمارد. بقای مؤمن در این دنیا چه سودی خواهد داشت؟

۱۱۱۲ (۹) ای عبدالله! و پدرم از پدرانش از علی از پیامبر روایت می‌کند، که فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: نامی از نام‌هایم را برای مؤمن جدا کردم و او را مؤمن نامیدم پس مؤمن از من است و من از او. هر کس مؤمنی را تحقیر کند، به جنگ با من می‌آید.

۱۱۱۳ (۱۰) ای عبدالله! و پدرم از پدرانش از علی از پیامبر روایت می‌کند که یک روز فرمود: ای علی! با کسی مناظره و جدال نکن تا این‌که باطنش را بنگری؛ پس اگر باطنش نیکوست، خداوند دست از یاری ولیّ خویش برنمی‌دارد و اگر باطنش پست است، پس به تحقیق گناهانش برای وی کافی است. اگر بکوشی با او کاری کنی که بزرگ‌تر از بلایی باشد که گناهان بر سر او آورده است، نخواهی توانست.

۱۱۱۴ ۲۲۲۳۶ (۱۱) یا عبدالله وحدّثنی أبی عن آبائه عن علیّ ﷺ عن النبیّ ﷺ انّه قال أدنی الکفر أن یسمع الرجل من أخیه الکلمة فیحفظها علیه یرید أن یفضحه بها اولٰئك لا خلاق لهم.

۱۱۱۵ ۲۲۲۳۷ (۱۲) یا عبدالله وحدّثنی أبی عن آبائه عن علیّ ﷺ انّه قال من قال فی مؤمن ما رأت عیناه وسمعت اُذناه ما یشینه ویهدم مروّته فهو من الّذین قال الله ﷻ ﴿إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ﴾.

۱۱۱۶ ۲۲۲۳۸ (۱۳) یا عبدالله وحدّثنی أبی عن آبائه عن علیّ ﷺ قال من روی عن أخیه المؤمن روایة یرید بها هَدْم مروته وثلبه[۱] أوبقه[۲] الله بخطیئته حتّی یأتی مخرج ممّا قال ولن یأتی بالمخرج منه ابداً ومن أدخل علی أخیه المؤمن سروراً فقد أدخل علی أهل البیت سروراً ومن أدخل علی أهل البیت سروراً فقد أدخل علی رسول الله ﷺ سروراً ومن أدخل علی رسول الله ﷺ سروراً فقد سرّ الله ومن سرّ الله فحقیق علی الله ﷻ أن یدخله جنّته.

ثمّ انّی اُوصیك بتقوی الله وإیثار طاعته والإعتصام بحبله فإنّه من اعتصم بحبل الله فقد هدی الی صراط مستقیم فاتّق الله ولا تؤثر أحداً علی رضاه وهواه فإنّه وصیّة الله ﷻ الی خلقه لا یقبل منهم غیرها ولا یعظم سواها واعلم انّ الخلائق لم یوکّلوا بشیء أعظم من التّقوی فإنّه وصیّتنا أهل البیت فإن استطعت ان لا تنال من الدّنیا شیئاً تسأل عنه غداً فافعل قال عبدالله بن سلیمان فلمّا وصل کتاب الصّادق ﷺ الی النجاشی نظر فیه وقال صدق والله الّذی لا اِله إلّا هو مولای فما عمل أحد بما فی هٰذا الکتاب إلّا نجا فلم یزل عبدالله یعمل به أیّام حیاته.

مستدرك ۱۷۲/۱۳: السیّد محی الدّین أبو حامد محمّد بن عبدالله الحلبی ابن أخی ابن زهرة فی الأربعین عن أبی الحرب محمّد بن الحسن الحسینی البغدادیّ عن الفقیه قطب الدین أبی الحسن سعید بن هبة الله الراوندیّ عن الشّیخ أبی جعفر محمّد بن علیّ بن المحسن الحلبی عن الشیخ أبی الفتح محمّد بن علیّ الکراجکی عن الشیخ المفید الی آخر ما فی الوسائل.

---

۱. أی اعابه وتقصه ـ مجمع.　　۲. أی ذلّله وأهلکه ـ اللسان.

۱۱۱۴ (۱۱) ای عبد الله! و پدرم از پدرانش از علی از پیامبر اکرم روایت کرد که فرمود: کم‌ترین کفر این است که شخصی از برادرش کلمه‌ای بشنود و به انگیزهٔ رسوا نمودن وی، آن را به خاطر بسپارد. آنان بهره‌ای ندارند.

۱۱۱۵ (۱۲) ای عبدالله! و پدرم از پدرانش از علی برای من روایت کرد که فرمود: هر کس دربارهٔ مومنی چیزی را بازگو کند که با چشمانش دیده و با گوش‌هایش شنیده است و از این راه چهرهٔ او را زشت گرداند و شخصیتش را ویران کند، وی از کسانی است که خداوند می‌فرماید: **قطعاً کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان آشکار گردد، برای‌شان عذاب دردناکی است.**

۱۱۱۶ (۱۳) ای عبدالله! و پدرم از نیاکانش از علی برایم روایت کرد که فرمود: هر کس به انگیزهٔ در هم کوبیدن شخصیت برادر مؤمنش و عیب‌جویی از او سخنی را از وی نقل کند، خداوند او را به گناهش هلاک می‌گرداند تا از آنچه گفته، راه نجاتی یابد و هرگز از آن راه گریزی نخواهد یافت.

و هر کس برادر مؤمنش را خوشحال کند، به تحقیق اهل بیت را شادمان کرده است و هر کس اهل بیت را خوشحال کند، رسول خدا را مسرور کرده است و هر کس پیامبر اکرم را خوشحال کند، خدا را شادمان کرده است و هر کس خدا را خوشحال کند، پس بر خداوند حق دارد که او را وارد بهشت خود نماید.

سپس من تو را به تقوای الهی و برگزیدن اطاعتش و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می‌کنم؛ زیرا هر کس به ریسمان خدا چنگ زند، به تحقیق به صراط مستقیم هدایت شده است. پس تقوای الهی پیشه کن و احدی را بر خشنودی و خواست خدا ترجیح نده. به تحقیق، این سفارش خدا به بندگانش است که غیر از آن چیزی از بندگانش نمی‌پذیرد و بزرگ نمی‌دارد. و بدان که بندگان به چیزی بزرگ‌تر از تقوی واگذار نشده‌اند. به درستی که آن سفارش ما اهل بیت است. پس اگر توانستی که از دنیا به چیزی دست نیابی که فردا دربارهٔ آن از تو سؤال شود، پس چنین کن.

عبد الله بن سلیمان می‌گوید: وقتی که نامهٔ امام صادق به نجاشی رسید، در آن نگریست و گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست! مولایم راست گفت. پس احدی به آن‌چه در این نامه است عمل نمی‌کند مگر آن که نجات می‌یابد.

عبدالله در طول زندگانی خویش همواره به این نامه عمل می‌کرد.»

۱۱۱۷ ۲۲۲۲۹ (۱۴) الدعائم ۱/ ۳۵۰: وروينا عن عليّ صلوات الله عليه انّه قال بعث رسول اللهﷺ سرّية واستعمل عليهم رجلاً من الأنصار وأمرهم أن يطيعوه فلمّا كان ذات يوم غضب عليهم فقال أليس قد أمركم رسول اللهﷺ أن تطيعونى قالوا نعم قال فاجمعوا لى حطباً فجمعوه فقال أضرموه ناراً ففعلوا فقال لهم اُدخلوها فهمّوا بذلك فجعل بعضهم يمسك بعضاً ويقولون إنّما فررنا لى رسول اللهﷺ من النار فما زالوا كذلك حتّى خمدت النار وسكن غضب الرجل فبلغ ذلك رسول الله فقال لو دخلوها ما خرجوا منها الى يوم القيامة إنّما الطاعة فى المعروف.

۱۱۱۸ ۲۲۲۳۰ (۱۵) الدعائم ۱/ ۳۵۰: عن عليّ صلوات الله عليه انّه ذكر عهداً، فقال الّذى حدّثناه: أحسبه من كلام عليّ صلوات الله عليه إلّا انّا روينا عنه انّه رفعه فقال: عَهِدَ رسول اللهﷺ عهداً كان فيه بعد كلام ذكره قالﷺ:

فيما يجب على الأمير من محاسبة نفسه:

أيّها الملك المملوك اُذكر ما كنت فيه وانظر الى ما صرت إليه واعتقد لنفسك ما يدوم واستدلّ بما كان على ما يكون وابدأ بالنصيحة لنفسك وانظر فى أمر خاصّتك وفى معرفة ما عليك ولك فليس شيء أدلّ لإمرئ على ما له عند الله من أعماله ولا على ماله عند النّاس من آثاره واتّق الله فى خاصّة اُمورك ونفسك وراقبه فيما حمّلك وتعبّد له بالتواضع إذ رفعك فإنّ التواضع طبيعة العبوديّة والتكبّر من حالات الرّبوبيّة ولا تميلنّ بك عن القصد رتبة تروم بها ما ليس لك ولا تُبْطِرَنّك نعم الله عليك عن إعظام حقّه فإنّ حقّه لن يزداد عليك إلّا عِظماً ولا تكوننّ كأنّ الله بما أحدث لك من الكرامة ترى انّه أسقط عنك شيئاً من فرائضه وأنّك استحققت عليه وضع الصّعاب عنك فتنهمك[1] فى بحور الشهوات فإنّك إن تفعل يشتدّ رُوْنُ[2] ذلك على قلبك وتَذُمُّ عواقب ما فات من أمرك.

فاعرف قدرك وما أنت إليه صائر واُذكر ذلك حقّ ذكره وأشعر قلبك الإهتمام به فإنّه من اهتمّ بشيء أكثر ذكره وأكثِرِ التفكّر فيما تصنع وفيمن يشاركك فيما تجمع فإنّك لست مجاوزاً فى غاية المنتهى أجَلَ بعضِ أحيائك (أخدانك ـ خ) والساعة تأتى من ورائك وليس الّذى تبلغ به قضاء ما يحقّ عليك بقاطع عنك شيئاً من لذّاتك الّتى تحلّ لك مالم تجاوز فى

---

١. انهمك فى الأمر: جدّ ولج ـ المنجد.
٢. رين ـ خ.

۱۱۱۷ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «از علیعليه السلام برای ما روایت شده است که فرمود: در یکی از سریه‌ها پیامبر اکرمﷺ یکی از انصار را به فرماندهی گروهی منصوب کرد و به آنان دستور داد از وی پیروی کنند. در یکی از روزها فرماندهٔ گروه از آنان خشمگین شد و گفت: مگر رسول خداﷺ به شما دستور نداد که از من پیروی کنید؟

آنان گفتند: آری!

فرمانده گفت: برای من مقداری هیزم جمع کنید! آنان هیزم جمع کردند. آن‌گاه فرمانده گفت: هیزم‌ها را آتش بزنید! وقتی هیزم‌ها را آتش زدند به آنان گفت: وارد آتش شوید! برخی تصمیم گرفتند وارد آتش شوند ولی برخی دیگر جلو آنان را گرفتند و گفتند: ما از آتش به سوی پیامبر اکرمﷺ گریختیم. به همین صورت آنان با هم درگیر بودند تا شعله‌های آتش فرونشست و از سوی دیگر آتش خشم فرمانده نیز فروکش نمود. وقتی این ماجرا به پیامبر اکرمﷺ رسید، فرمود: اگر داخل آتش شده بودند، تا روز قیامت از آن بیرون نمی‌آمدند. همانا اطاعت، در کار نیک است.»

۱۱۱۸ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «از علیعليه السلام روایت شده که آن حضرت دستور العمل و عهدنامه‌ای بیان کرده است. گزارشگر آن می‌گوید: گمان می‌کنم آن از سخنان علیعليه السلام است ولی ما از وی روایت کرده‌ایم که سند را به حضرت علیعليه السلام رسانده که فرمود: رسول خداﷺ دستور العمل و سفارش‌نامه‌ای صادر فرمود که پس از بیان مطالبی در آن آمده است:

وجوب محاسبهٔ امیر، نفس خودش را

ای فرمانروایی که خود در اختیار دیگری هستی! به یاد آور موقعیتی را که در آن قرار داشتی و بنگر وضعیتی را که به سوی آن متحول می‌شوی. چیزی را برای خود بدان که همیشگی است و گذشته را راهنمای آینده قرار ده و از نصیحت و خیرخواهی برای خویش آغاز کن و در کار نزدیکانت و شناخت آنچه به سود و زیان توست، دقت کن. هیچ چیز همانند اعمال انسان مقامش را نزد خداوند به وی نشان نمی‌دهد و هیچ چیز همانند آثارش وی را به ارزشش نزد مردم راهنمایی نمی‌کند و در کارهای مربوط به خود و در درونت تقوای الهی را پیشه کن و دربارهٔ آنچه بر عهده‌ات نهاده است، از خدا بترس و با فروتنی خدای را عبادت کن، که تو را رفیع و بلند مرتبه نمود؛ چراکه فروتنی، طبیعت بندگی است و تکبر، از ویژگی‌های ربوبیت، تصمیم به رسیدن به مقامی که شایستگی آن را نداری، تو را از میانه‌روی خارج نسازد و نعمت‌های خدا بر تو، سبب تکبرت از بزرگداشت حق او نگردد؛ زیرا حق او جز بزرگی بر تو نمی‌افزاید. آن‌گونه مباش که هر کرامتی که خداوند به تو عنایت کند، گمان کنی یکی از واجباتش را از تو برمی‌دارد و تو شایستگی آن را یافته‌ای که سختی‌ها از تو برداشته شود و در دریای شهوات فرو روی؛ زیرا در این صورت، زنگار آن بر قلبت افزوده می‌گردد و به خاطر آن‌چه از دست داده‌ای، نکوهش خواهی شد.

پس قدر خویش و مقصدی را که به سویش در حرکتی، بشناس! و آن را به طور شایسته به یاد داشته باش و لباس تلاش و همت را دربارهٔ آن بر قلبت بپوشان؛ زیرا هر کس به چیزی همت گمارد، زیاد آن را یاد می‌کند. و در اعمال خود و شریکانِ اندوخته‌هایت بسیار بیندیش؛ چراکه میزان عمر تو از عمر یکی از خویشاوندانت تجاوز نخواهد کرد و در پس آن قیامت به سراغت خواهد آمد. و اموالی که با آن می‌توانی حقوق مالی خود را پرداخت کنی، چیزی از لذت‌های حلالت جلوگیری نخواهد کرد

ذلك قصد ما يكفيك الى فضول ما لا يصل من نفعه إليك إلّا ما أنت عنه في غاية من الغناء فتحمل ما ليس حظّك منه إلّا حظّ عينيك وما وراء ذلك منفعة لغيرك فليقصر في ذلك أملك وليعظم من عواقبه وجلك.

وفيه في موعظة أمير الجيش بمن كان قبله في مثل حاله.

أنظر أيّها المُمَلَّكُ (الملك ـ خ) المملوك أين آباؤك وأين الملوك وأبناء الملوك من أعدائك الّذين أكلوا الدّنيا مذكانت فإنّما تأكل ما أسأروا[1] وتدير ما أداروا وأين كنوز هم الّتي جمعوا وأجسادهم الّتي نَعَّمُوا وابناؤهم الّذين أكرموا هل ترى أحداً أقلّ منهم عقباً أو أخمل[2] منهم ذكراً واذكر ما كنت تأمل من الإحسان إنْ أحسن الله إليك ولا يغلبنّك هواك على حظّك ولا تحملنّك رقّتك على الولد على أن تجمع لهم ما لا يحول دون شيء قضاه الله عليهم وأراد بلوغه فيهم فتهلك نفسك في أمر غيرك وتُشقيها في نعيم من لا ينظر لك ولذّات من لا يألم لألمك.

أذكر الموت وما تنتظر من فجاءة نقماته ولا تأمن عاجل نزوله بك وأكثر ذكر زوال أمر الدّنيا وانقلاب دهرها وما قد رأيت من تغيّر حالاتها بك وبغيرك إنّك كنت حديثاً من عُرْضِ النّاس فكنت تعيب بَذَخَ[3] الملوك وتجبّرهم في سلطانهم وتكبّرهم على رعيّتهم وتَسَرُّعهم الى السطوة وإفراطهم في العقوبة وتركهم العفو والرّحمة وسوء مَلَكَتِهم ولؤم غلبتهم وجفوتهم لمن تحت أيديهم وقلّة نظرهم في أمر معادهم وطول غفلتهم عن الموت وطول رغبتهم في الشهوات وقلّة ذكرهم للحسنات و قلّة تفكّرهم في نقمات الجبّار وقلّة انتفاعهم بالعِبَر وطول أمنهم للغِيَر وقلّة اتّعاظهم بما جرى عليهم من صروف التّجارب ورغبتهم في الأخذ وقلّة إعطائهم الواجبَ وطول قَسْوَتِهم على الضعفاء والإيثار والإستيثار والإغماض ولزوم الإصرار وغفلتهم عمّا خُلِقُوا له واستخفافهم بما عملوا وتضييعهم لِما حُمّلوا أفنصيحة كان عيب ذلك منك عليهم واستقباحاً منهم أو نفاسة[4] لما كانوا فيه عليهم.

---

۱. أي أبقوا. ۲. خمل ذكره أو صوته: خفي وضعف ـ المنجد.

۳. البذخ: الكبر. والبذخ تطاول الرجل بكلامه وافتخاره ـ اللسان.

٤. نفس عليه بالشيء نفساً ونفاسة ضنّ. ومال نفيس مضنون به. ونفس عليه بالشيء ضنّ به ولم يره يستأهله ـ اللسان.

تا وقتی که دربارهٔ آن‌ها از حالت اعتدالی که تو را کفایت می‌کند، گام فراتر ننهی و به زوایدی ـ که جز احساس بی‌نیازی از آن‌ها ـ سودی به حال تو ندارد رو نیاوری و بر آنچه جز نگریستن به آن‌ها بهرهٔ دیگری نداری به دوش نگیری و افزون بر میزان کفاف، برای دیگران است؛ پس دربارهٔ آن آرزویت را کوتاه کن و از پی‌آمدهایش ترسناک‌تر باش.

اندرز فرماندهٔ سپاه با توجه به عاقبت فرماندهان پیشین

ای فرمانروایی که خود مملوک هستی! بیندیش که پدرانت کجایند؟ کجایند شاهان و شاهزادگان دشمن تو؟ کسانی که دنیا را از همان آغاز پیدایش به کام خود فروبردند و تو تنها نیم‌خوردهٔ آنان را می‌خوری و راه‌شان را ادامه می‌دهی. کجاست گنج‌هایی که اندوختند و بدن‌هایی که در ناز و نعمت پروردند و فرزندانی که اکرام کردند؟ آیا هرگز کسی را کم‌دودمان‌تر و ناشناخته‌تر از آنان دیده‌ای؟ اگر خداوند به تو نعمتی عنایت فرمود به یاد آر که زمانی به آن امید بسته بودی و هوشیار باش که امیالت بر بهره‌ات پیروز نگردد و دلسوزی‌ات بر فرزند، تو را به اندوختن ثروتی برای آنان وادار نکند که سبب تغییر تقدیر و ارادهٔ خداوند در مورد آنان می‌گردد. و خود را برای دیگران به هلاکت می‌اندازی و برای نعمت کسی که به تو نگاه نمی‌کند و لذت‌های کسی که از درد تو دردمند نمی‌شود، خود را به شقاوت و بدبختی می‌اندازی.

مرگ و فرارسیدن ناگهانی سختی‌های هلاک‌کننده‌اش را به یاد آور و از فرارسیدن شتابان آن در امان نباش و زیاد به یاد نابودی کار دنیا و دگرگونی روزگار و تغییر حالت‌هایی که در مورد خود و دیگران مشاهده می‌کنی، باش. همانا تو کمی پیش از این جزو مردم عادی بودی و پیشتر از این به ویژگی‌های پادشاهان عیب‌جویی می‌کردی؛ از غرور و خودبزرگ‌بینی و زورگویی و تکبر نسبت به مردم و رعایت و شتاب در انتقام و زیاده‌روی در عقوبت و خودداری از بخشش و مهربانی و زشتی اخلاق و پستی غلبه و پیروزی آنان و جفای به زیردستان و کم‌اندیشیدن در معاد و طولانی بودن غفلت‌شان از مرگ و طولانی بودن شهوت‌پرستی و یادآوری اندک نیکی‌ها و کم‌تر اندیشیدن در خشم و عذاب خداوند جبّار و بهره‌برداری اندک از هشدارها و اندرزها و احساس آرامش طولانی از دیگران و کم‌تر پندگرفتن از آنچه بر آنان می‌گذرد و از انواع تجربه‌ها و تمایل به گرفتن و کمی پرداخت واجبات و طولانی بودن ظلم و بی‌رحمی آنان بر ضعیفان و خود را بر دیگران ترجیح دادن و استبداد و سهل‌انگاری و پافشاری [بر خلاف] و غفلت‌شان از آنچه به خاطرش آفریده شده‌اند و کوچک شمردن کارهای خلاف‌شان و تباه کردن مسؤولیت‌های‌شان. آیا عیب‌جویی تو به دلیل خیرخواهی برای آنان بود؛ زیرا انجام این کارها را تنها از سوی آنان عیب و زشت می‌شمردی یا به دلیل بخل‌ورزی به مقام و موقعیت‌شان از آنان عیب‌جویی می‌کردی؟

فإن كان ذٰلك نصيحة فأنت اليوم أولىٰ بالنصيحة لنفسك وإن كانت نفاسة فهل معك أمان من سطوات الله أم عندك منعة تمتنع بها من عذاب الله أم استغنيت بنعم الله عليك عن تحرّي رضاه أو قويت بكرامته إيّاك عن الإصحار لسخطه والإصرار على معصيته أم هل لك مهرب يحرزك منه أم لك ربّ غيره تلجأ إليه أم هل لك صبر على إحتمال نقماته أم أصبحت ترجو دائرة من دوائر الدّهر تخرجك من قدرته الى قدرة غيره فأحسن النظر في ذٰلك لنفسك واعمل فيه عقلك وهمّك وأكثر عَرْضَه على قلبك.

واعلم انّ النّاس ينظرون من أمرك مثل ما كنت تنظر فيه من أمر من كان في مثل حالك من قبلك ويقولون فيك مثل ما كنت تقول فيهم اُنظر أين الملوك وأين ما جمعوا ممّا عليهم به دخلتْ المعايب وبه قيلت فيهم الأقاويل ماذا شَخَصوا به معهم منه وماذا بقي لمن بعدهم واذْكر حالك وحال من تقدّمك ممّن كان في مثل حالك وما جمع وكنز هل بقيت له تلك الكنوز حين أراد الله نزعها منه وهل ضرّك إذا كنت لا كنز لك حين أراد الله صرف هٰذا الأمر إليك فلا تَرَ انّ الكنوز تنفعك ولا تَثِق بها ليومك ممّا تأمل نفعَه في غدك بل لتكن أخوف الأشياء عندك وأوحشها لديك عاقبةً وليكن أحبّ الكنوز لديك وأوثقَها عندك نفعاً وعائدة الاستكثار من صالح الأعمال واعتقاد صالح الآثار فإنّك إن تُعملْ هواك في ذٰلك وتصرفه عن غيره يقللْ همّك ويطبْ عيشك وينعمْ بالك.

ولتكن قرّة عينك بالزهد وصالح الآثار أفضل من قرّة عيون أهل الجمع بالجمع، عليك بالقصد فيما تجمع وفيما تنفق ولا تعدّنّ الاستكثار من جمع الحرام قوّة، ولا كثرة الإعطاء من غير الحقّ جوداً فإنّ ذٰلك يجحف بعضه ببعض ولٰكنّ القوّة والجود أن تملك هواك وشُحَّ النفس بأخذ ما يحلّ لك وسخاءُ النفس بإعطاء ما يحقّ عليك، انتفع في ذٰلك بعلمك واتّعظ فيه بما قد رأيت من اُمور غيرك وخاصِمْ نفسك عند كلّ أمر توردهُ وتصدره خصومة عاملٍ للحقّ جهدَه منصف لله وللنّاس من نفسه غير موجب لها العذر حيث لا عذر ولا منقاد للهوىٰ في ورطات[1] الرّدىٰ فانّ عاجل الهوى لذيذ وله غِبّ وخيم.

---

۱. الورطة: الهَلَكة ـ الوَحَل.

اگر آن‌ها نصیحت و خیرخواهی بود، تو امروز به دلسوزی برای خود سزاوارتری و اگر از جهت بخل و رقابت بود، پس آیا تو از انتقام خداوند در امانی؟ یا نزد تو قدرتی است که با آن از خود در مقابل عذاب الهی دفاع کنی؟ یا به خاطر نعمت‌های خدا از جلب رضایت وی بی‌نیازی؟ یا به وسیلهٔ کرامت خداوند به خود، از آشکار شدن در برابر خشم خداوند و اصرار بر نافرمانی‌اش نیرومند شده‌ای؟ یا راه گریزی داری که تو را از خداوند حفظ می‌کند؟ یا تو پروردگاری جز او داری که به وی پناه می‌بری؟ یا این‌که قدرت تحمل عذاب وی را داری؟ یا امیدواری که حادثه‌ای از حوادث روزگار تو را از حیطهٔ قدرت وی بیرون کند و به حیطهٔ قدرت دیگری وارد کند؟ پس برای خود در این‌ها نیکو بنگر و عقل و همت خویش را به کار انداز و آن را زیاد بر قلبت بگذران.

و بدان که، مردم آن‌گونه به کار تو می‌نگرند که تو پیشتر در کار فرمانروایان پیش از خود می‌نگریستی و همان‌گونه دربارهٔ تو سخن می‌گویند که تو دربارهٔ آنان سخن می‌گفتی. بیندیش که پادشاهان کجایند؟ و کجاست اندوخته‌های‌شان ـ که سبب عیب‌جویی و بدگویی از آنان می‌گردید؟

از اندوخته‌های‌شان چه چیزی را با خود بردند و چه چیزی را برای آیندگان باقی گذاردند؟ و به یاد آور حال خود و حال کسی را که پیش از تو در موقعیت تو قرار داشت و آنچه اندوخت و با آن گنج‌ها ساخت. آیا وقتی خداوند خواست آن گنج‌ها را از وی جدا کند، چیزی برایش باقی ماند؟ و هنگامی که خدا خواست حکومت را به تو منتقل کند، آیا نداشتن گنج به تو زیان رساند؟ پس باور نکن که گنج‌ها به تو سود می‌رساند و برای روزی که در آینده به نفعش امید بسته‌ای به آن‌ها دل نبند. بلکه بیمناک‌ترین و ترسناک‌ترین چیزها از نظر فرجام نزد تو گنج‌ها باید باشد و محبوب‌ترین و مطمئن‌ترین گنج‌ها از نظر بهره و سودرسانی نزد تو باید افزون‌خواهی اعمال شایسته و اعتقاد به آثار صالح باشد. به تحقیق، اگر تو امیالت را در این راه به کارگیری و از راه‌های دیگر بر کنار داری، اندوهت کاهش می‌یابد و زندگانی‌ات گوارا می‌شود و اندیشه‌ات آسوده می‌گردد.

و باید شادمانی‌ات در زهد باشد و آثار صالح، برتر از شادمانی اندوخته‌گران به اندوخته‌های‌شان است. بر تو باد به میانه‌روی در اندوختن و انفاق کردن. انباشتن زیاد از حرام را نیرومندی به شمار نیاور و بخشش فراوان از غیر حق را سخاوت نپندار؛ زیرا برخی از آن‌ها برخی دیگر را از بین می‌برد. بلکه نیرومندی و سخاوت به در اختیار گرفتن تمایلات و بخل نفسانی‌ات است به این‌که به دنبال چیزی باشی که برای تو حلال است و نفست را در پرداخت حقوق واجب خود سخاوتمند کنی. در این راه از دانشت بهره‌مند شو و از مشاهدهٔ کارهای دیگران پندگیر. و در هنگام وارد شدن و خارج شدن در هر کاری، با نفس خویش دشمنی کن، همانند دشمنی کسی که با تمام توان به حق عمل می‌کند و دشمنی کسی که حق خدا و مردم را از نفسش باز می‌ستاند و هیچ پوزشی را از آن نمی‌پذیرد؛ زیرا که جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست و در ورطه‌های نابودی، جای اطاعت از هوی و هوس نیست؛ همانا هوس در آغاز لذت‌بخش است و فرجام وخیمی دارد.

(وفيه ذكرُ أمر الأُمراء بالعدل فى رعاياهم والإنصاف من أنفسهم).

أشعر قلبك الرحمة لرعيتك والمحبّة لهم والتعطّف عليهم والإحسان إليهم ولما تكوننّ عليهم سبُعاً تغتنم زللهم وعثراتهم فإنّهم إخوانك فى النسبة ونظراءك فى الخلق يفرُط منهم الزّلل وتعترض لهم العلل ويؤتى على أيديهم فى العمد والخطأ. فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الّذى تحبّ أن يعطيك من هو فوقك وفوقهم والله ابتلاك بهم وولّاك أمرهم وقد احتجّ عليك بما عرّفك من محبّة العدل والعفو والرّحمة فلا تستحقّنّ[1] ترك محبّته ولا تنصبنّ نفسك لحربه فإنّه لا يَدانِ لك بنقمته ولا غناء بك عن عفوه ورحمته ولا تعجلنّ بعقوبة ولا تسرِعَنَّ الى بادرة[2] وجدت عنها مزحلاً[3] ولا تقولنّ إنّى أمير أصنع ما شئت فإنّ ذلك يسرع فى كسر العمل وإذا أعجبك ما أنت فيه وحدثت لك عظمةٌ ودخلَتْكَ له ابّهة[4] أبطرتك[5] واستقدرتك على من تحتك فاذكر عِظَم قدرة الله عليك وتفكّر فى الموت وما بعده فإنّ ذلك ينقص من زَهْوِك[6] ويكفّ من مَرَحِك ويحقّر فى عينيك ما استعظمتَ من نفسك.

وإيّاك أن تباهى الله فى عظمته أو تضاهيه فى جبروته أو تختال[7] عليه فى ملكه فإنّ الله مذلّ كلّ جبّار ومُهين كلّ مختال. أنصف النّاس من نفسك ومن أهلك ومن خاصّتك فإنّك إن لم تفعل تظلم ومن يظلم عباد الله فالله خصمه دون عباده ومن يكن الله خصمه فهو لله حرب حتّى ينزع وليس شىء أدعىٰ لتغيير نِعَم الله وتعجيل نِقَمه مِن اقامةٍ علىٰ ظلم فإنّ الله يسمع دعوة كلّ مظلوم وإن الله عدوّ للظالمين ومن عاداه الله فهو رهين بالهلكة فى الدّنيا والآخرة.

وليكن أحبّ الأمور إليك أوسطها فى الحقّ وأجمعها لطاعة الربّ ورضى العامّة فإنّ سخط العامّة يُجحف[8] يرضى الخاصّة وانّ سخط الخاصّة يحتمل رضى العامّة وليس أحد من الرعيّة أشدَّ على الوالى فى الرّضى مؤنة وأقلّ على البلاء معونة وأشدّ بغضاً للإنصاف وأكثرَ سؤالاً بالالحاف وأقلَّ مع ذلك عند العطاء شكراً وعند الإبطاء عذراً وعند المُلمّات من الأُمور صبراً من الخاصّة وإنّما جماع أُمور الولاة ويد السلطان وغيظ العدوّ (من ـ خ)

---

۱. تستخفّن ـ خ. ۲. أى الغضبة السريعة ـ اللسان.
۳. زحل عن مكانه زال. تباعد. تنحّى. المزحل: مصدر ميمىّ من زَحَل، الموضع يُزْحَل إليه ـ المنجد.
٤. أى العظمة والكبر ـ اللسان. ٥. أبطره: أدهشه ـ اللسان. ٦. أى كبرك وفخرك ـ اللسان.
۷. أى تتبختر وتتكبّر ـ المنجد. ۸. أى يذهب به ـ اللسان.

دستور امیران به رعایت عدالت و انصاف در میان مردم

بر قلبت لباس مهربانی، دوستی و لطف به مردم را بپوشان و نسبت به آنان درنده نباش که خطاها و لغزش‌های‌شان را غنیمت شماری؛ چرا که آنان برادران نسبی تو و مشابهان تو در آفرینش هستند. ناخواسته گرفتار لغزش و آفات روحی و کاستی می‌شوند و در عمد و خطای‌شان حاکم زیان می‌بیند. پس آن‌گونه از آنان بگذر و چشم‌پوشی کن که دوست داری آن کس که مافوق تو و آن‌هاست از تو بگذرد و از خطایت چشم‌پوشی کند. خداوند تو را با آنان آزمود و عهده‌دار حکومت‌شان کرد و خداوند با شناساندن محبت عدالت و بخشش و رحمت به تو، بر زیانت احتجاج کرد. پس خود را سزاوار ترک محبت خدا نکن و خود را در حال نبرد با خدا قرار نده؛ زیرا در برابر خشم و انتقام الهی هیچ قدرتی نداری و از عفو و بخشش و رحمت وی بی‌نیاز نیستی. و در هیچ مجازاتی شتاب نکن و تا می‌توانی خشمت را فرونشانی به کار شتاب‌زده‌ای اقدام نکن. و نگو: من امیرم هر کاری که بخواهم انجام می‌دهم؛ زیرا آن به سرعت کار را نابود می‌کند و هر گاه به مقام و موقعیت خود مغرور و خودبین شدی و به بزرگی و عظمت یاد شدی و شکوه و ابهتی در خود احساس کردی که سبب خودبزرگ‌بینی تو گردید و بر زیردستانت قدرت یافتی، به یاد آر بزرگی قدرت خدا را بر خود و در مرگ و پس از آن بیندیش؛ چرا که آن از کبر و غرور تو می‌کاهد و از خودپسندی‌ات بازمی‌دارد و آنچه از خود بزرگ دانستی در پیش چشمانت حقیر و کوچک می‌گرداند. و بپرهیز از این‌که در عظمت و بزرگی بر خداوند مباهات و فخرفروشی کنی و در شکوه و جبروت، خود را مشابه خدا گردانی و در فرمانروایی خدا بر او تکبر ورزی؛ چرا که خداوند خوارکنندهٔ هر قدرتمند و زورگو و متکبری است. در مورد خود و خانواده و نزدیکانت، حق مردم را رعایت کن و با انصاف با آنان برخورد کن؛ زیرا اگر چنین نکنی، ستم کرده‌ای و هرکس به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش با وی می‌ستیزد و هر کس حریفش خدا باشد، با خدا در جنگ است تا ریشه‌کن گردد و هیچ چیز در دگرگون ساختن نعمت‌های خدا و شتاب در انتقام و عذاب او مؤثرتر از پافشاری بر ستم نیست؛ زیرا خداوند دعای هر ستمدیده‌ای را می‌شنود و دشمن ستمکاران است و هر کس خداوند دشمنش باشد، در دنیا و آخرت در گرو هلاکت و نابودی است.

و محبوب‌ترین کارها نزد تو معتدل‌ترین آن‌ها از نظر حق و جامع‌ترین آن‌ها در پیروی خدا و خشنودی تودهٔ مردم باید باشد؛ چراکه خشم تودهٔ خشنودی خواص را بی‌اثر می‌کند و نارضایتی خواص، با رضایت عموم مردم قابل تحمّل است. و خشنودی خواص برای حاکم بیشترین هزینه را دارد و هنگام بلا کم‌ترین بهره و کمک را می‌رساند. خواص، دشمن‌ترین افراد نسبت به انصاف و پافشارترین مردم در درخواست و کم‌سپاس‌ترین آنان هنگام بخشش و کم‌عذرخواه‌ترین مردم هنگام سستی و کوتاهی و کم‌تحمل‌ترین آنان در مشکلات و ناگواری‌ها هستند. و همانا سامان‌دهنده به کارهای حاکمان و

العامّة فليكن صغوك[1] لهم ما أطاعوك واتّبعوا أمرك دون غيرهم وليكن أبغض رعيّتك إليك أكثرهم كشفاً لمعائب الناس فإن في النّاس معائب أنت أحقّ مَن تغمّدها[2] وكره كشف ما غاب منها وإنّما عليك أحكام ما ظهر لك والله يحكم فيما غاب عنك إكره للنّاس ما تكرهه لنفسك.

واستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحبّ ستره أطلق عن النّاسّ عقد كلّ حقد واقطع عنهم سبب كلّ وتر[3] ولا تركبنّ شبهة ولا تعجلنّ الي تصديق ساعٍ فانّ الساعي غاشّ وإن قال قول النصح ولا تُدخِلنّ في مشورتك بخيلاً يقصر عن الفضل غايته ولا حريصاً يَعِدُك فقراً ويزيّن لك شَرَهاً[4] ولا جَباناً يضيّق عليك الأمور فإنّ البخل والجبن والحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظّنّ بالله.

واعلم انّ شرّ دخائلك وشرّ وزرائك من كان للأشرار دخيلاً ووزيراً ممّن شركهم في الآثام وأقام لهم كلّ مقام فلا تدخلنّ أولئك في أمرك ولا تشركهم في دولتك كما شركوا في دولة غيرك ولا يعجبك شاهد ما يحضرونك به فإنّهم أخوان الظَّلَمة وأعوان الأثمة وذئاب كلّ طمع وأنت تجد في النّاس خلفاً منهم ممّن له أفضل من معرفتهم وأعلىٰ من نصحهم ممّن قد تصفّح الأمور فأبصرَ مَساوِيَها واهتمّ بما جرى عليه منها ممّن هو أخفّ عليك مؤونة وأحسن معونة وأشدّ عليك عطفاً وأقلّ لغيرك إلفاً ممّن لا يعاون ظالماً علىٰ ظلم ولا آثماً علىٰ إثم.

فاتّخذ من اولئك خاصّة تجالسهم في خلواتك ويحضرون لديك في ملأك ثمّ ليكن أكرمهم عليك أقْوَلَهُم للحقّ وأحوطهم علىٰ رعيّتك بالإنصاف وأقلّهم لك مناظرة بذكر ما كره لك والصَقْ بأهل الورع والصّدق وذوي العقول والأحساب وليكن أبغض أهلك ووزرائك إليك أكثرهم لك إطراء[5] بما فعلت أو تزييناً لك بغير ما فعلت وأسكتهم عنك صانعاً ما صنعت فانّ كثرة الاطراء تكثر الزهو وتدني من الغرّة[6] و(إنّ ـ خ) أكثر القول أن يشرك فيه الكذب تزكية السلطان لأنّه لا يقتصر فيه على حدود الحقّ دون التجاوز الى الافراط.

---

۱. صغوك ـ ك. ۲. أي سترها ـ اللسان. ۳. الوتر: الانتقام أو الظلم فيه ـ المنجد.
٤. اسوء الحرص وغلبته ـ اللسان. ۵. أطرى فلاناً أي أحسن الثناء عليه وبالغ في مدحه ـ المنجد.
٦. العزّة ـ خ.

قدرت حکومت و خشم دشمن تودهٔ مردم هستند. پس تا وقتی که از تو پیروی می‌کنند به آنان گوش سپار نه به دیگران. و باید منفورترین رعیت نزد تو عیب‌جوترین آنان باشند؛ چرا که مردم عیب‌هایی دارند که تو شایسته‌ترین اشخاص به پوشاندن آن‌ها و ناخرسند شدن از آشکار گردیدن عیب‌های مخفی هستی. همانا تو تنها دربارهٔ عیب‌های آشکار وظیفهٔ صدور حکم داری و دربارهٔ عیب‌هایی که از تو پوشیده است، خداوند حکم می‌کند. آنچه برای خود ناپسند می‌شماری، برای مردم نیز ناپسند شمار.

تا می‌توانی عیب‌پوشی کن تا آنچه دوست داری پوشیده بماند، خداوند از تو پوشیده دارد. گره هر کینه‌ای را از مردم باز کن و رشتهٔ هر گونه ستم و انتقامی را از آنان ببر و هیچ کار شبهه‌ناکی انجام نده و در تصدیق هیچ بدگویی، شتاب نکن؛ زیرا بدگو خیانت‌کار است هر چند سخن خیرخواهانه بگوید. و در مشورت خود این اشخاص را وارد نکن؛ بخیل که از نهایت بخشش جلوگیری می‌کند و آزمند که تو را به فقر و تنگدستی تهدید می‌کند و آز را برای تو می‌آراید و ترسو که کارها را بر تو تنگ می‌کند. به تحقیق، بخل و ترس و آز، طبیعت واحدی هستند که بدگمانی به خدا آن‌ها را گرد می‌آورد. بدان که، بدترین نزدیکانت و وزرایت کسی است که همنشین اشرار و یاور گناهکاران باشد و در هر جایگاهی آنان را قرار دهد. پس آنان را در کار خویش وارد نساز و در دولت خویش آن‌گونه که در دولت دیگران شرکت داشتند شریک نگردان. و شاهدی که نزدت حاضر می‌کنند تو را به شگفتی واندارد؛ زیرا آنان برادران ستمگران و همکاران گناهکاران و گرگ‌های هر طعمه‌ای هستند و تو در میان مردم برای آنان جایگزینانی با شناخت و معرفت بیشتر و خیرخواه‌تر می‌یابی؛ کسانی که به خوبی در کارها اندیشیده و به عیب‌های آن بینا گردیده‌اند و به کارهایی که به آنان واگذار می‌شود، همت می‌گمارند کسانی که برای تو خرج‌شان کم‌تر و بهره و یاری‌شان نیکوتر و عطوفت‌شان به تو بیشتر و الفت‌شان به دیگران کمتر است. کسانی که هیچ ستمگری را در ستم یاری و هیچ گناهکاری را در گناه کمک نکرده‌اند.

پس نزدیکان و خواص خویش را از آنان برگزین تا در تنهایی با آنان مجالست کنی و در پیش چشم مردم نزدت حضور یابند. سپس باید حق‌گوترین و باانصاف‌ترین آن‌ها نسبت به مردم و کم‌مناظره‌کننده‌ترین‌شان در بیان امور ناپسند در نظر تو، گرامی‌ترین آن‌ها نزد تو باشند. و با اهل ورع و راستی و اندیشمندان و شرافتمندان، همنشین و نزدیک شو. و باید منفورترین همکاران و افرادت نزد تو کسانی باشند که تو را بر کارهایی که انجام داده‌ای، بیش از دیگران می‌ستایند و به کارهایی که انجام نداده‌ای، می‌آرایند و هر چه انجام دهی، در برابر آن بیش از دیگران سکوت می‌کنند [و لب به اعتراض نمی‌گشایند]. همانا مدح و ستایش بیش از حدّ سبب افزایش خودپسندی و خودبزرگ‌بینی و غفلت می‌گردد و سخنی که بیشترین دروغ در آن گفته می‌شود، ستایش حاکم و سلطان است؛ زیرا در آن، حدود حق رعایت نمی‌شود و زیاده‌روی می‌گردد.

ولا تجمعنّ المحسن والمسيء عندك بمنزلة (واحدة ـ خ) يكونان فيها سواء فانّ ذلك تزهيد لأهل الإحسان فى إحسانهم وتدريب[1] لأهل الإساءة فى اساءتهم واعلم انّه ليس شيء أدعىٰ لحسن[2] ظنّ والٍ برعيّته من إحسانه إليهم وتخفيفه[3] المؤن عنهم وقلّة الاستكراه لهم فليكن لك فى ذلك ما يجمع لك حسن الظّنّ برعيّتك فإنّ حسن الظّنّ بهم يقطع عنك هموماً كثيرة وانّ أحقّ مَنْ حَسُنَ ظنّك به من حسن بلاؤك عنده من أهل الخير.

وأحقّ من ساء ظنّك به من ساء بلاؤك عنده فاعرف موضع ذلك ولا تنقض سنّة صالحة عمل بها الصالحون قبلك اجتمعت عليها الأُلفة وصلحت عليها العامّة ولا تحدثنّ سنّة تضرّ بشيء من ماضي سنن العدل الّتى سُنّت قبلك فيكون الأجر لمن سنّها والوزر عليك بما نقضتَ منها وأكثِرْ مدارسة العلماء ومناظرة الحكماء فى تثبيت سنَن العدل على مواضعها وإقامتها على ما صلح به النّاس فانّ ذلك يحيى الحقّ ويميت الباطل ويُكتفىٰ دليلاً به على ما صلح[4] به النّاس لأنّ السنّة الصالحة من أسباب الحقّ الّتى تعرف بها ودليلُ أهلها[5] على السبيل الى طاعة الله فيها.

وفيه معرفة طبقات النّاس:

اعلم أنّ النّاس خمس طبقات لا يصلح بعضها إلّا ببعض فمنهم الجنود ومنهم أعوان الوالى من القضاة والعمّال والكتّاب ونحوهم ومنهم أهل الخراج من أهل الأرض وغيرهم ومنهم التجّار وذووا الصناعات ومنهم الطبقة السفلىٰ وهم أهل الحاجة والمسكنة فالجنود تحصين الرعية باذن الله وزين الملك وعزّ الإسلام وسبب الأمن والحفظ ولا قوام للجند إلّا بما يخرج الله لهم من الخراج والفيء الذى يقوون به على جهاد عدّوهم وعليه يعتمدون فيما يصلحهم ومن تلزمهم مؤنته من أهليهم ولا قوام للجند وأهل الخراج إلّا بالقضاة والعمّال والكتّاب بما يقومون به من أُمورهم ويجمعون من منافعهم ويأمنون من خواصّهم وعوامّهم ولا قوام لهم جميعاً إلّا بالتّجار وذوى الصناعات فيما ينتفعون به من صناعاتهم ويقومون به من أسواقهم ويكفُونهم به من مباشرة[6] الأعمال بأيديهم والصناعات الّتى لا يبلغها رفقهم

---

١. دَرّبه بالشيء أى عوّده. ٢. بحسن ـ ك. ٣. وتخفيف المؤن ـ ك.
٤. يصلح ـ خ. ٥. أهلك ـ خ. ٦. ويكفونهم فى مباشرة الأعمال ـ خ.

نیکوکار و بدکار را نزد خود در یک درجه و مقام یکسان قرار نده؛ زیرا این کار سبب بی‌میلی نیکوکاران به نیکوکاری و عادت نمودن بدکاران به بدکاری می‌گردد. و بدان که، هیچ چیز بیش از نیکی زمامدار به مردم و کاهش هزینه‌ها و کارهای ناخوشآیند از آنان سبب خوش‌بینی حاکم نسبت به مردم نمی‌گردد، پس در این کارها بکوش تا به مردم خوش‌بین شوی؛ چراکه گمان نیکو به مردم، اندوه‌های بسیاری را از تو می‌زداید و شایسته‌ترین شخص به خوش‌بینی تو نیکوکاری است که عملکردت نزد وی نیکو باشد و سزاوارترین شخص به بدبینی کسی است که عملکردت نزد وی بد باشد، پس جایگاه هر یک را بشناس. و با سنت شایستهٔ صالحان پیش از خود که سبب الفت و سامان کارهای تودهٔ مردم می‌شود، مخالفت نکن و سنتی را پایه‌گذاری نکن که به یکی از سنت‌های عدالت‌گستر پیش از تو زیان وارد کند؛ که در این صورت پایه‌گذار آن سنت پاداش می‌برد و به مقداری که آن را نقض کنی، گناهش بر توست. و در تثبیت سنت‌های عدالت در جایگاه مناسب و بر پای داشتن آن‌ها ـ آن‌گونه که مردم اصلاح شوند ـ با دانشمندان بسیار مذاکره کن و با حکیمان بسیار به مناظره و گفتگو بپرداز؛ چراکه آن حق را زنده می‌گرداند و باطل را می‌میراند و برای راهنمایی مردم به صلاح و خوبی کافی است؛ چراکه سنت شایسته و صالح از ابزارهای شناخت حق و راهنمای اهل حق به راه پیروی و اطاعت از خداست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شناخت طبقه‌های مردم

بدان که، مردم پنج طبقه‌اند که برخی از این طبقه‌ها جز به وسیلهٔ برخی دیگر اصلاح نمی‌گردند. از آن طبقات: ۱ـ نظامیان، ۲ـ همکاران حاکم ـ از قاضیان، کارگزاران، نویسندگان و همانند آنان ـ، ۳ـ خراج‌دهندگان از اهل زمین و دیگران، ۴ـ بازرگانان و صنعتگران ۵ـ طبقهٔ پایین که نیازمندان و بیچارگان هستند.

نظامیان ـ با اجازهٔ خدا ـ نگهبان رعیت، زیور حکومت، عزت اسلام، سبب امنیت و حفاظت ملت هستند و پایداری ارتش تنها به وسیلهٔ سهمی است که خداوند از مالیات و غنایم برای آنان قرار داده است، که با آن بر نبرد با دشمنان نیرومند می‌شوند و در سامان بخشیدن به وضع خود و خانواده‌شان به آن تکیه می‌کنند.

و لشکریان و مالیات‌دهندگان جز با قاضیان، کارگزاران و ثبت کنندگان مالیات پایدار نخواهد ماند، که به کارهای‌شان همت گمارند و منافع‌شان را گردآوری کنند و امنیت عوام و خواص‌شان را برقرار سازند. و قوام همهٔ آن‌ها به بازرگانان و صنعتگران است که آن‌ها را از صنایع خویش بهره‌مند می‌سازند و با بازارشان زندگی آنان را سامان می‌دهند و از انجام کارها و ساختن صنایع به دست خود، آنان را بی‌نیاز می‌کنند؛ صنایعی که گروه‌های‌شان به دست آنان نمی‌رسانند.

والطبقة السفلىٰ من أهل الحاجة والمسكنة يُبتلَون بـالحاجة الىٰ جـميع النّـاس وفـي الله لكلٍّ سَعَةٌ ولكلٍّ على الأمير حقّ بقدر ما يحقّ له وليس يخرجه من حقّه ما ألزمـه الله مـن ذلك إلّا بالإهتمام به والإستعانة بالله عليه وان يوطّن نفسه عـلى لزوم الحـقّ فـيما وافـق هواه (أ ـ خ) وخالفه.

وفيه ذكرُ ما ينبغي للوالي أن ينظر فيه من أمر جنوده:

ولِّ أمر جنودك أفضلهم في نفسك حلماً وأجمعهم للـعلم وحسـن السـياسة وصـالح الأخلاق ممّن يبطيء عن الغضب ويسرع الى العذر ويرأف[1] بالضعيف ولا يلحّ على القويّ ممّن لا يسرّه[2] العُنف ولا يقعد به الضعف والصَقْ بذوي الفقه[3] والدّين والسوابق الحسنة ثمّ بأهل الشجاعة منهم فإنّهم جماع للكرم وشعبة من العزّ ودليل عـلى حسـن الظـنّ بـالله والإيمان به ثمّ تفقّد من اُمورهم ما يتفقّدُه الوالد من ولده ولا تعظّمنّ في نفسك شيئاً أعطيتهم إيّاه ولا تحقّرنّ لهم لطفاً تلطفهم به فإنّه يرفق بهم كلّ ما كان منك إليهم وان قلّ ولا تـدَعنّ تفقّد لطيف اُمورهم اتكالاً على نظرك في جسيمها فانّ للطيف موضعاً يُنتفع به وللـجسيم موضعاً لا يُستغنى (فيه ـ ك) عنه.

وليكونوا آثر رعيّتك عندك وأفضلهم منزلة منك وأسبغ عليهم فـي التـعاون، وأفْـضِلْ عليهم في البذل ما يَسَعهم ويَسَع من وراءهم من أهاليهم حتّى يكون همّهم خالصاً في جهاد عدوّك وتنقطع همومهم ممّا سوى ذلك وأكثر إعلامهم ذات نفسك لهم من الأثرة والتكرمة وحسن الإرصاد وحقّق ذلك بحسن الآثار فيهم واعطف عليك قلوبهم باللطف فانّ أفـضل قرّة أعين الولاة استفاضة الأمن في البلاد وظهور مودّة الأجناد فإذا كـانوا كـذلك سـلمتْ صدورهم وصحّتْ بصائرهم واشتدّت حيطتهم من وراء اُمرائهم.

ولا تَكِلْ جنودك الىٰ غنائمهم خاصّة أحدِثْ لهم عـند كـلّ مـغنم عـطيّة مـن عـندك تستضريهم[4] بها وتكون داعية لهم الى مثلها ولا حـول ولا قـوّة إلّا بـالله واخـصص أهـل الشجاعة والنّجدة بكلّ عارفة وامدُد لهم أعينهم الى صوَر عميقات ما عندهم بالبذل فـي

---

۱. ويراقب الضعيف ـ خ.	۲. لا يثيره ـ خ.	۳. بأهل العفّة ـ ك.

۴. لتستصرفهم ـ خ. استضرى للصيد اختلسه من حيث لا يعلم ـ المنجد.

و طبقهٔ پایین از نیازمندان و بیچارگان به همهٔ مردم نیازمندند و در راه خدا آسایش همهٔ آن‌ها تأمین است و همهٔ مردم بر امیر حق دارند به همان اندازه‌ای که وی حق دارد و امیر از عهدهٔ حقی که خدا بر او لازم کرده است، بیرون نمی‌آید مگر با اهتمام بدان و درخواست کمک از خداوند و آماده نمودن خویش بر التزام به حق ـ خواه موافق میلش باشد یا مخالف آن.

آنچه برای حاکم شایسته است دربارهٔ نظامیان تأمل کند

بردبارترین، دانشمندترین، سیاستمدارترین و خوش‌اخلاق‌ترین نظامیان را از نظر خود به فرماندهی آنان برگزین. کسی که بسیار دیر خشمگین می‌شود، به سرعت پوزش می‌پذیرد و با ناتوانان مهربان است و در درخواست از نیرومندان پافشاری نمی‌کند. کسی که زورگویی او را خوشحال نمی‌کند و ناتوانی او را باز نمی‌دارد. و به سراغ صاحبان فهم و دین و با پیشینهٔ نیکو برو و پس از آن، شجاعان آن‌ها را برگزین. این‌گونه افراد در بردارندهٔ بزرگی و شعبه‌ای از عزت و راهنمایی‌کننده بر خوش‌بینی به خداوند و ایمان به وی هستند.

سپس در نبودشان به کارهای‌شان بپرداز؛ آن کارهایی را که پدر در نبود فرزندش به عهده می‌گیرد. و هرگز بخشش‌هایت به آنان را پیش خود بزرگ نشمار و انجام هیچ لطفی به آنان را کوچک به شمار نیاور؛ زیرا آنچه از تو به آنان رسد، از آن بهره‌مند می‌شوند ـ هر چند اندک باشد. و پرداختن به کارهای بزرگ‌شان تو را از پرداختن به کارهای کوچک‌شان بازندارد؛ زیرا کار کوچک جایگاهی دارد که از آن بهره برده می‌شود و کار بزرگ جایگاهی دارد که از آن بی‌نیاز نمی‌شود.

و آنان باید برگزیده‌ترین و بلندمرتبه‌ترین رعیت نزد تو باشند و در یاری آنان فرونگذار و در عطای آنان به مقداری بیفزا که خود و خانواده‌شان در رفاه و آسایش باشند تا تمام همت‌شان در جهاد با دشمنان تو به کار گرفته شود و جز آن همتی نداشته باشند. و با احسان و نیکی و مراقبت زیبا، بسیار خود را به آنان عرضه و با آثار نیک دربارهٔ آنان، آن را ثابت و استوار و با مهربانی قلب‌های‌شان را به خود مهربان کن؛ زیرا برترین روشنی چشم برای حاکمان، برقراری امنیت در شهرها و آشکار شدن دوستی سپاهیان است. پس هنگامی که سپاهیان این‌گونه شدند، سینه‌های‌شان سالم، چشمان‌شان پاک و تعهدشان نسبت به فرماندهان‌شان افزایش می‌یابد.

نظامیان را تنها به غنیمت‌های‌شان واگذار نکن بلکه پس از هر غنیمتی از طرف خود بخششی به آنان هدیه کن تا به وسیلهٔ آن، آنان را وام‌دار گردانی و آن‌ها را به مثل آن فراخوان باشی و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به وسیلهٔ خدا. و شجاعان و دلاوران را به هر جایزه و بخششی مخصوص گردان

حسن الثّناء وكثرة المسئلة عنهم رجلاً رجلاً وما أبلىٰ فى كلّ مشهد وإظهار ذلك منك عنه فإنّ ذلك يهزّ الشجاع ويحرّض غيره ثمّ لا تَدَع مع ذٰلك أن تكون لك عليهم عيون من أهل الأمانة والصّدق يحضرونهم عند اللّقاء ويكتبون بلاء كلّ منهم حتّى كأنك شهدته[۱].

ثمّ اعرف لكلّ امرئ منهم ما كان منه ولا تجعلنّ بلاء امرئ منهم لغيره ولا تقصرنّ به دون بلائه وكافِ كلّ امرئ منهم بقدر ما كان منه واخصصه بكتاب منك تهزّه به وتنبّئه بما بلغك عنه ولا يحملنّك شرف امرئ علىٰ أن تعظّم من بلائه صغيراً[۲] ولا ضَعَة[۳] امرئ أن تستخفّ ببلائه إن كان جسيماً ولا تفسدنّ أحداً منهم عندك علّة عرضتْ له أو نَبْوَة[۴] كانت منه قد كان له قلبها حسن بلاء فانّ العزّ بيد الله يعطيه إذا شاء ويكفّه إذا شاء.

ولو كانت الشجاعة تُفتعل لافتعلها أكثر النّاس ولكنّها طبايع بيد الله مِلْكُها وتقدير ما أحبّ منها وإن أُصيب أحد من فرسانك وأهل النكاية المعروفة فى أعدائك فاخلُفه فى أهله بأحسن ما يخلف به الوصىّ الموثوق به فى اللّطف بهم وحسن الولاية لهم حتّى لا يُرى عليهم أثر فقده ولا يجدون[۵] لمصابه فانّ ذٰلك يعطف عليك قلوب فرسانك ويزدادون به تعظيماً لطاعتك وتطيب النفوس بالرّكوب لمعاريض[۶] التلف فى تسديد[۷] أمرك ولا قوّة إلّا بالله.

وفيه ممّا ينبغى للوالى أن ينظر فيه من أُمور القضاء[۸] بين النّاس: أُنظر فى أمر القضاء بين النّاس نظر عارف بمنزلة الحكم عند الله فانّ الحكم ميزان قسط الله الّذى وُضع فى الأرض لإنصاف المظلوم من الظّالم والأخذ للضّعيف من القوىّ وإقامة حدود الله علىٰ سَنَنها ومناهجها الّتى لا تصلح العباد والبلاد إلّا عليها فاختر للقضاء بين النّاس أفضل رعيّتك[۹] فى نفسك (و ـ خ) أجمَعَهم للعلم والحلم والورع ممّن لا تضيق به الأُمور ولا تمحكه[۱۰] الخصوم ولا يضجره عىّ العىّ[۱۱] ولا يفرطه جور الظّلم ولا تشرف نفسه على الطمع ولا يَدخله

---

۱. شاهدته ـ ك. ۲. ان كان صغيراً ـ ك. ۳. ولا ضعف ـ ك.

٤. النبوة: الارتفاع والعلوّ ـ اللسان. ۵. أي لا يحزنون.

٦. والمعاريض جمع المعراض ـ والمعراض: سهم بلا ريش غليظ الوسط يصيب بعرضه دون حدّه ـ والمعراض: التورية بالشيء عن شيء آخر. ۷. تشديد خ ل. شدائد ـ خ ل. ۸. القضاة ـ خ.

۹. أفضل من هو فى رعيّتك ـ خ ل. ۱۰. أي لا تغضبوه الخصوم ـ المنجد.

۱۱. عىّ بأمره وعن أمره عجز عنه ولم يطق أحكامه أو لم يهتد لوجه مراده. عىّ الرجل: أتى بكلام لا يهتدى إليه. عىّ الأمر: جهله ـ المنجد.

و با ستایش نیکو از آنان و پرسش مکرر دربارهٔ یکایک آنان و دلاوری‌های‌شان در هر صحنه و بازگوکردن آن، شخصاً چشمان‌شان را به اهداف بلندی که در پیش رو دارند، خیره نگه دار؛ چرا که این کار شجاعت آنان را بر می‌انگیزد و دیگران را تشویق می‌کند. سپس با این همه از گماردن مراقبان و چشمانی ـ از اهل امانت و راستی ـ بر آنان غافل نشو که هنگام رویارویی با دشمن، در کنار آنان حضور یابند و رشادت‌های هر یک را به ثبت رسانند؛ به طوری که گویا تو خود شاهد کارهای‌شان هستی!

سپس کارهای هر یک از آنان را بشناس و رشادت‌های کسی را به حساب دیگری نگذار و او را در رتبه‌ای کم‌تر از آن قرار نده و هر کس را به اندازهٔ کارش پاداش ده و با نامه‌ای ویژه از سوی خود او را تشویق کن و او را از آنچه از وی به تو رسیده، آگاه کن. و شرافت شخصی تو را بر آن ندارد که کار کوچک وی را بزرگ شماری و حقارت و ناتوانی کسی سبب نگردد تا کار بزرگ او را کوچک شماری. بیماری یا عدم موفقیت و کامیابی رشادتمندان صحنه‌های گذشته سبب افتادن آنان از چشم تو نگردد؛ چرا که عزت به دست خداست. هر گاه بخواهد، می‌بخشد و هر گاه بخواهد، بازمی‌دارد. و اگر شجاعت در اختیار انسان بود، بیشتر مردم آن را پدید می‌آوردند بلکه سرشت‌ها و تقدیر کارهای دوست‌داشتنی آنان در اختیار خداست.

و اگر یکی از سلحشوران و پیروزمندان معروفت در نبرد با دشمن جان باخت، با مهربانی به خانواده‌اش و سرپرستی نیکو از آنان ـ بهتر از وصی مورد اعتماد ـ جای وی را در میان خانواده‌اش پر کن؛ به طوری که آنان فقدان او را احساس نکنند و در نبودش غمگین نشوند؛ زیرا این کار دل‌های سلحشورانت را با تو مهربان می‌گرداند و بر بزرگداشت پیروی از تو می‌افزاید و در اجرای دستورهای تو آمادگی از خودگذشتگی را می‌یابند و نیرویی جز به وسیلهٔ خداوند نیست.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امر قضاوت تأمل کند

با شناخت جایگاه قضاوت میان مردم، نزد خداوند به آن بنگر. قضاوت همانا میزان عدالت خداست که برای دادخواهی مظلوم از ظالم، گرفتن حق ضعیف از قوی و برپاداشتن حدود الهی بر روش و راهی ـ که بندگان و شهرها بدون آن سامان نمی‌یابند ـ قرار داده شده است. پس برای قضاوت در میان مردم، برترین رعیت خود را در نظرت برگزین؛ کسی که دانشمندترین، بردبارترین و باورع‌ترین مردم باشد. کسی که کارها وی را در تنگنا قرار ندهد و افراد درگیر او را خشمگین نسازد و ناتوانی ناتوانان او را ناراحت و دلتنگ نکند و جور ستمگران وی را به زیاده‌روی واندارد و نزدیک طمع نشود و خودبینی به

إعجاب ولا يكتفى بأدنىٰ فهم دون أقصاه أوقفَهم عند الشبهة وآخَذَهم لنفسه بالحجّة وأقلّهم تبرّماً من تردّدِ الحجج وأصبَرَهم علىٰ تكشّف الأُمور وإيضاح (حجج ـ خ) الخصمين [1] لا يزدهيه [2] الإطراء ولا يشليه [3] الإغراء ولا يأخذ فيه التبليغ بأن يقال قال فلان وقال فلان فَوَلِّ القضاء من كان كذٰلك.

ثمّ أكثِر تعاهد أمره وقضاياه وأبسط عليه من البذل ما يستغنى به عن الطّمع وتقلّ به حاجته الى النّاس واجعل له منك منزلة لا يطمع فيها غيره حتّى يأمن من إغتياب الرّجال إيّاه عندك فلا يحابي [4] أحداً للرّجاء ولا يصانعه [5] لاستجلاب حسن الثّناء وأحسِن توقيره فى مجلسك (فأعزّه ـ خ) وقرّبْه منك ونفّذ قضاياه وامضها واجعل له أعواناً يختارهم لنفسه (فى الحكم ويكونون ـ خ) من أهل العلم والورع واختر لأطرافك قضاة تجهد فيهم نفسك على قدر ذٰلك.

ثمّ تفقّد أُمورهم وقضاياهم وما يعرض لهم من وجوه الأحكام ولا يكن فى حكمهم اختلاف فإنّ ذٰلك ضياع للعدل وعورة فى الدّين وسبب للفرقة وإنّما تختلف القضاة لاكتفاء كلّ امرئ منهم برأيه دون الإمام فإذا اختلف قاضيان فليس لهما أن يقيما على اختلافهما فى الحكم دون رفع ما اختلفا فيه من ذٰلك إلى الإمام وكلّ ما اختلف فيه النّاس فمردود إليه ولا قوّة إلّا بالله.

(وفيه ممّا ينبغى أن ينظر فيه الوالى من أمر عمّاله):

أُنظر فى أُمور عمّالك الّذين تستعملهم فليكن استعمالك إيّاهم اختياراً ولا يكن محاباةً ولا إيثاراً فإنّ الأثرة بالأعمال والمحاباة بها جماع من شعب الجور والخيانة لله وإدخال الضّرر على النّاس وليست تصلح أُمور النّاس ولا أُمور الولاة إلّا بصلاح من يستعينون به على أُمورهم ويختارونه لكفاية ما غاب عنهم فاصطفِ لولاية أعمالك أهل الورع والفقه [6] والعلم والسّياسة [7] الصّقّ بذوى التّجربة والعقول والحياء من أهل البيوتات الصّالحة وأهل

---

١. الخصوم ـ خ ل.
٢. ولا يسليه ـ خ ل. أى لا يحمله على الزهو والعجب.
٣. أى لا يغريه إغراء.
٤. أى لا يميل إلى أحد متحرّفاً عن العدل.
٥. المصانعة: أن تصنع له شيئاً ليصنع لك شيئاً آخر.
٦. والعفّة ـ خ.
٧. والعلم بالسّياسة ـ خ.

وی راه نیابد و به فهم سطحی به جای فهم عمیق بسنده نکند. در شبهات، محتاط‌ترین مردم باشد و بیش از همه به دنبال حجت برای خویش باشد و از رد و بدل شدن دلیل‌ها کمتر از همه خسته و دلتنگ گردد و در روشن شدن امور، پایدارترین مردم باشد و روشن بودن دلیل طرفین نزاع او را به خودبینی واندارد و نیرنگ‌ها او را فریب ندهد و به شایعات و سفارش‌ها گوش فراندهد به این‌که گفته شود: فلانی گفت و فلانی گفت. پس چنین شخصی را به قضاوت بگمار.

سپس کار و قضاوت او را بسیار زیر نظر بگیر و به اندازه‌ای بر وی ببخش که از طمع‌ورزی بی‌نیاز شود و نیازش به مردم اندک گردد و برای وی منزلتی نزد خود قرار ده که دیگران در آن طمع نکنند تا از این‌که دیگران نزد تو از وی غیبت کنند، در امان باشد و برای امیدواری بر خلاف عدالت به کسی متمایل نگردد و برای جلب مدح و ثنا به سازش نپردازد و در مجلس خویش به خوبی او را احترام کن و وی را به خود نزدیک گردان و قضاوت‌های او را اجرا و امضا کن و ـ با انتخاب خودش ـ از اهل علم و ورع برای وی دستیارانی قرار ده و برای اطراف خود قاضیانی انتخاب کن که به همان مقدار دربارهٔ آنان تلاش کنی.

سپس کارها، قضاوت‌ها و حکم‌های‌شان را زیر نظر بگیر و در حکم آنان نباید اختلاف باشد؛ زیرا اختلاف، عدالت را تباه می‌کند و در دین کاستی و عیب به شمار می‌آید و موجب تفرقه می‌گردد. و همانا سرچشمهٔ اختلاف قاضیان این است که هر یک بدون مراجعه به امام به نظر خویش بسنده می‌کند. پس هر گاه دو قاضی اختلاف کردند، حق ندارند بدون رفع مورد اختلاف با مراجعه به امام حکم صادر کنند و تمام اختلاف مردم به امام بازمی‌گردد و نیرویی جز به خداوند نیست.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور کارگزاران تأمل کند

در امور کارگزارانی که به کار می‌گماری، دقت کن. باید به‌کارگیری آنان بر اساس ارزیابی باشد، نه بر اساس گرایش و روابط؛ چراکه واگذاری مسؤولیت‌ها بر اساس گرایش و رابطه تمام شعبه‌های جور را در بر دارد و سبب خیانت به خدا و رساندن زیان به مردم است و کارهای مردم و حاکمان اصلاح نمی‌شود مگر با صالح بودن کسانی که در کارها از آنان کمک می‌گیرند و برای انجام کارهای دور از دسترس، آنان را انتخاب می‌کنند. پس برای به عهده گذاشتن مسؤولیت‌ها، اهل ورع و

الدّين والورع فإنّهم أكرمُ أخلاقاً وأشدُّ لأنفسهم صوناً وإصلاحاً وأقلُّ في المطامع إسرافاً وأحسَنُ في عواقب الأُمور نظراً من غيرهم فليكونوا عمّالك وأعوانك، ولا تستعمل إلّا شيعتك منهم ثمّ أسبغ عليهم العمالات[1] وأوسع عليهم الأرزاق فإنّ ذلك يزيدهم قوّة على استصلاح أنفسهم وغنىً عن تناول ما تحت أيديهم وهو مع ذلك حجّة لك عليهم في شيء إن خالفوا فيه أمرك وتناولوا من أمانتك ثمّ لا تَدَع مع ذلك تفقّد أعمالهم وبعثة العيون عليهم من أهل الأمانة والصدق فإنّ ذلك يزيدهم جدّاً في العمارة ورفقاً في الرّعيّة وكفّاً عن الظّلم وتحفّظاً من الأعوان[2] مع ما للرّعية في ذلك من القوّة.

واحذَرْ أن تستعمل أهل التكبّر والتّجبّر والنّخوة ومن يحبّ الإطراء والثّناء والذّكر ويطلب شرف الدّنيا ولا شرف إلّا بالتقوى وإن وجدت أحداً من عمّالك بسط يده إلىٰ خيانة أو ركب فجوراً اجتمعت لك به عليه أخبار عيونك مع سوء[3] ثناء رعيّتك اكتفيت به عليه شاهداً وبسطت عليه العقوبة في بدنه وأخذته بما أصاب من عمله ثمّ (بمن ـ خ) نصبته للنّاس فوسمته بالخيانة وقلّدته عار التّهمة فإنّ ذلك يكون تنكيلاً وعِظَةً لغيره إن شاء الله تعالىٰ.

(وفيه ما ينبغي للوالي أن يتعاهده من أمر أهل الخراج):

تعاهَدْ أهل الخراج وأنظر كلّ ما يصلحهم فإنّ في صلاحهم صلاح من سواهم ولا صلاح لمن سواهم إلّا بهم لأنّهم الثمال[4] دون غيرهم والنّاس عيال عليهم فليكن نظرك في عمارة أرضهم وصلاح معايشهم أشدَّ من نظرك في زَجاء[5] خراجهم فإنّ الزّجاء لا يكون إلّا بالعمارة ومن يطلب الزجاء بغير العمارة يُخرِب البلاد ويُهلِك العباد ولا يقيم ذلك إلّا قليلاً ولكن إجمع أهل الخراج من كلّ بلد (مؤكّداً عليهم بصلاح بلدهم ـ خ) ثمّ مرهم فليعلموك حال[6] بلادهم والّذي فيه صلاحهم وحال أرضهم وزجاء خراجهم ثمّ سل عمّا يرفع إليك أهل العلم من غيرهم.

---

١. العُملة: أجرة العمل ـ المنجد. ٢. من الأعواز ـ خ. ٣. من سوء ـ خ.

٤. أي الملجأ والغياث ـ اللسان. ٥. وزجا الخراج يزجو زجاء هو تيسّر جبايته ـ اللسان.

٦. بحال ـ خ ل.

فهم و دانش و سیاست را انتخاب کن و از صاحبان تجربه و عقل و حیا به خانواده‌های شایسته و دیندار و با ورع نزدیک شو؛ زیرا آنان اخلاق‌شان گرامی‌تر و خویشتن‌دارتر و شایسته‌تر و کم‌طمع‌تر است و دوراندیش‌تر از دیگران هستند. پس کارگزارانت و دستیارانت این‌گونه باید باشند و از میان آنان جز پیروانت را به کار نگمار.

آن‌گاه حقوق آنان را به طور کامل و تمام بپرداز و روزی را بر آنان وسعت ده و آسان گیر؛ چرا که این کار آنان را بر اصلاح خویش نیرومند می‌سازد و از آنچه ـ از بیت المال ـ در اختیار دارند، بی‌نیاز می‌کند؛ افزون بر آن‌که، در صورت مخالفت با دستورهای تو و دستیازی به امانت تو، عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمی‌گذارد و حجت را بر آنان تمام می‌کند.

سپس با همهٔ این احوال، کارهای‌شان را زیر نظر بگیر و ناظران و مراقبانی امانتدار و راستگو بر آنان بگمار؛ زیرا این کار بر جدیت آنان در آبادانی و عمران و مدارا و مهربانی‌شان با مردم و خویشتن‌داری آنان از ستم و جلوگیری آنان از خیانت همکاران‌شان می‌افزاید؛ افزون بر آن‌که، این کار سبب نیرومند شدن مردم می‌گردد.

و بپرهیز از این‌که متکبران، زورگویان، خودبینان، دوستداران مدح و ثنا و چاپلوسی و طالبان شرافت را به کار گماری ـ در حالی که هیچ شرافتی وجود ندارد مگر به تقوی. و اگر یکی از کارگزارانت را یافتی که دستش را به خیانت آلوده یا مرتکب کار زشتی گردیده است و در این باره گزارش ناظرانت و بدگویی مردم با هم علیه وی جمع شد، از نظر گواهی به آن بسنده می‌کنی و او را مجازات بدنی می‌نمایی و از کار بر کنار می‌کنی. سپس در میان دیدگان مردم مهر خیانت بر او می‌زنی و گردنبند ننگین تهمت به گردنش می‌آویزی؛ چرا که این کار بازدارندهٔ وی و اندرزی برای دیگران خواهد بود ـ ان شاء الله تعالی.

آنچه برای حاکم شایسته است که با خراج‌دهندگان قرارداد بندد

به خراج‌دهندگان رسیدگی کن و در آنچه سبب اصلاح‌شان می‌گردد، بنگر؛ زیرا اصلاح آنان سبب اصلاح دیگران می‌گردد و بدون اصلاح آنان، دیگران اصلاح نخواهند شد؛ چرا که آنان ـ نه دیگران ـ پناهگاه و سامان‌دهندهٔ مردم هستند و مردم نان‌خور آن‌هایند. پس باید نگاهت به آبادانی سرزمین آن‌ها و اصلاح زندگی‌شان بیش از نگاهت به گرفتن خراج از ایشان باشد؛ چرا که گرفتن مالیات بدون آبادانی ممکن نیست و هر کس بدون آبادانی به دنبال مالیات گرفتن باشد، شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند و این کار مدت طولانی دوام نمی‌یابد. بلکه خراج‌دهندگان هر شهری را جمع کن (و دربارهٔ صلاح شهرشان به آنان تأکید کن) سپس به آنان دستور ده تا دربارهٔ وضعیت شهرشان و آنچه سبب سامان کارهای‌شان می‌گردد و وضعیت زمین‌شان و پرداخت خراج به تو گزارش دهند. سپس دربارهٔ آنچه به تو گفتند، از دیگر آگاهان سؤال کن.

فإن شكوا إليك ثِقل خراجهم أو علّة دخلت عليهم من انقطاع شرب[۱] أو فساد أرض غلب عليها غَرَقٌ أو عَطَش أو آفة مجحفة[۲] خفّفت عنهم ما ترجو أن يصلح الله به ما كان من ذلك وأمرٌ بالمعونة على استصلاح ما كان من أمورهم فيما لا يقوون عليه فإنّ الله جاعل لك في عاقبة الإستصلاح غبطة وثواباً[۳] إن شاء الله فاكْفِهِم مؤنة ما كان من ذلك ولا تثقلنّ شيئاً خفّفته عنهم ولا احتملته من المؤنات عنهم فإنّما هو ذخر لك عندهم يقوون به على عمارة بلادك وتزيين ملكك مع ما يحسن الله به من ذكرك وتستجمّهم[۴] به لغدك.

ثمّ تكون مع ذلك بماترى من عمارة أرضهم وزجاء خراجهم وظهور مودّتهم وحسن ثنائهم[۵] واستفاضة الخير فيهم أقرّ عيناً وأعظمَ غبطة وأحسنَ ذخراً منك بما كنت مستخرجاً منهم بالكدّ والإجحاف فإن حَزَبَك[۶] أمر تحتاج فيه الى الإعتماد عليهم وجدت معتمداً بفضل قوّتهم على ما تريد بما ذخرت فيهم من الجمام[۷] وكانت مودّتهم لك وحسن ظنّهم فيك وثقتهم بما عوّدتهم من عدلك ورفقك مع معرفتهم بعذرك فيما حدث من الأمور قوّة لهم يحتملون بها ما كلّفتهم ويطيبون بها نفساً بما حمّلتهم فإن العدل يحتمل بإذن الله ما حمّلت عليهم، وعمرانُ البلاد أنفع من عمران الخزائن لإنّ مادّة عمران الخزائن إنّما تكون من عمران البلاد فإذا خربت البلاد انقطعت مادّة الخزائن فخربت بخراب الأرض وإنّما يؤتىٰ خراب الأرض وهلاك أهلها من إسراف أنفس الولاة في الجمع وسوء ظنّهم بالمدّة وقلّة انتفاعهم بالعِبَر ليس بهم[۸] إلّا أن يكونوا يعرفون انّ التّخفيف واستجمامهم إيّاها بذلك في العام للعام القابل والإنفاق على ما ينبغي الإنفاق عليه منها (ما ـ خ) هو أزجىٰ لخراجها وأحسن لأثرهم فيها ولكنّهم يقولون ويقول القائل لهم لا تؤخّروا جباية العام الى قابل كأنّكم واثقون بالبقاء الى قابل.

ولكفي عجباً برأيهم في ذلك وبرأي من يزيّنه لهم، فما الوالي إلّا على إحدىٰ منزلتين إمّا أن يبقى الى قابل فيكون قد أصلح أرضه واستصلح رعيّته فرأىٰ حسناً من عاقبة أمره في

---

۱. ماء ـ خ.
۲. أجحف به: أي ذهب به. أجحف بهم الدّهر: استأصلهم ـ اللسان.
۳. سروراً ـ خ ل.
۴. أي تجمعهم.
۵. نباتهم ـ خ.
۶. أي أصابك.
۷. الجمام: الراحة.
۸. ليس بهم أن يكونوا ـ ك.

پس اگر از سنگینی خراج یا زیان دیگر حوادث وارد بر خود شکایت کردند، همانند قطع آب یا تباهی زمین بر اثر آبگرفتگی یا تشنگی یا آفت خسارت‌بار تا وقتی که امیدواری خداوند آن زیان را از آن‌ها برطرف سازد، به آنان تخفیف ده.

و فرمان بده تا در مواردی که قدرت بر اصلاح امورشان ندارند، به آن‌ها کمک شود؛ چراکه خداوند در فرجام اصلاح، مصلحت و پاداش قرار داده است ـ اگر خدا بخواهد ـ پس هزینهٔ آن را برای‌شان تأمین کن و آنچه برای آن‌ها هزینه کردی و به آنان تخفیف دادی، ذخیره‌ای است برای تو نزد آنان که با آن برای آبادانی شهرهایت و زیور حکمرانی‌ات نیرو می‌گیرند؛ افزون بر آن‌که، خداوند نامت را نیکو می‌کند و برای فردایت پس‌انداز می‌گرداند.

آن‌گاه علاوه بر آن‌که آثاری ـ همانند آبادانی سرزمین‌شان و جمع‌آوری خراج‌شان و آشکار شدن دوستی‌شان و ثنای زیبای‌شان و گسترش خیر در میان‌شان ـ مشاهده می‌کنی، برای تو سبب روشنی چشم و افزوده‌تر شدن بهره و ذخیره‌ای نیکوتر از آنچه با زحمت و اجحاف از آنان دریافت می‌کردی، در پی خواهد داشت. پس اگر حادثه‌ای برای تو پیش‌آمد کند ـ که نیازمند تکیه به آنان شوی ـ می‌بینی که با قوتی بیش از خویش، در آنچه بخواهی به خاطر آسایشی که در میان‌شان فراهم کردی به تو کمک می‌کنند. دوستی و خوش‌بینی و اعتماد به عدالت تو ـ که به آن عادت‌شان داده‌ای ـ و مهربانی و مدارایت با شناختی که از عذر تو در حوادث دارند، برای آنان نیرویی خواهد بود که با آن وظایفی که بر عهده‌شان نهاده‌ای، تحمل می‌کنند و با آن نسبت به آنچه بر دوش‌شان نهاده‌ای، راضی و خشنود می‌شوند؛ چراکه با اجازهٔ خدا، عدالت سبب می‌شود تا آنچه بر دوش‌شان می‌نهی، تحمل کنند.

و آبادانی شهرها سودمندتر از آبادانی خزینه‌هاست؛ چراکه آبادانی گنجینه‌ها از آبادانی شهرهاست. پس هر گاه شهرها ویران گردد، سرچشمهٔ خزینه‌ها خشک می‌گردد. پس با خرابی زمین خزاین ویران می‌گردد. و همانا ویرانی زمین و نابودی اهل آن، از زیاده‌روی حاکمان در اندوختن و بدگمانی‌شان به زمان و کم‌سود بردن‌شان از پندها و عبرت‌هاست.

آنان نمی‌توانند بفهمند که تخفیف و تأخیر انداختن آن از امسال به سال آینده و انفاق در موارد شایسته در جمع‌آوری خراج مؤثرتر و اثرش در آن نیکوتر است[۱] بلکه آنان می‌گویند و دیگران نیز به آنان می‌گویند: جمع‌آوری خراج امسال را به سال دیگر واگذار نکنید؛ گویا شما به زنده بودن تا سال آینده مطمئن هستید!

نظر آنان و نظر زیوردهندگان برای آنان، برای تعجب و شگفتی کافی است. حاکم و فرمانروا از یکی از این دو حال بیرون نیست؛ یا تا سال آینده زنده است که در این صورت سرزمین و رعیت

---

۱. این ترجمه بر اساس نسخهٔ دیگر حدیث است که در پاورقی به آن اشاره شده است.

ذلك ما تقرُّبِهِ عينه ويكثر به سروره وتقلّ به همومه ويستوجب به حسن الثواب علىٰ ربّه وإمّا أن تنقطع مدّته قبل قابل فهو الى ما عمل به من إصلاح وإحسان (الى رعيّته ـ خ) أحوجُ والثناء عليه أحسن والدّعاء (له ـ خ) أكثرُ والثواب له عند الله أفضلُ وإن جمع لغيره فى الخزائن ما أخرب به البلاد وأهلك به الرعيّة صار مرتَهَناً لغيره والإثم فيه عليه وليس يبقى من أُمور الولاة إلّا ذكرهم وليسوا يُذكَرون إلّا بسيرتهم وآثارهم، حسنة كانت أو قبيحة، فأمّا الأموال فلابدّ (من ـ خ) أن يؤتىٰ عليها فيكون حسرة على أهلها.

وان أحببت أن تعرف عواقب نفعها لغيره (أو ـ خ) لنائبة من نوائب الدّهر تأتى عليها فتكون الإحسان والإساءة وضياعَ العقول بين[1] ذلك فانظر فى أُمور من مضىٰ من صالحى (العمّال ـ ك) الولاة وشرارهم فهل تجد منهم أحداً ممّن حسنت فى الناس سيرته وخفّت عليهم مؤنته وسخت بإعطاء حقٍّ[2] نفسُه أضرّ به ذلك فى شدّة ملكه أو فى لذّات بدنه أو فى (باقى ـ خ) حسن ذكره فى الناس (أ ـ خ) وهل تجد أحداً ممّن ساءت فى النّاس سيرته واشتدّت عليهم مؤنته كان له بذلك من العزّ فى ملكه مثل ما دخل عليه من النّقص به فى دنياه وآخرته فلا تنظر الى ما تجمع من الأموال ولكن أُنظر الى ما تجمع من الخيرات وتعمل من الحسنات فإنّ المحسن مُعانٌ والله ولىّ التّوفيق والهادى الَى الصواب (وأرشد الطّريق ـ خ).

وفيه ممّا ينبغي للوالى أن ينظر فيه من أمر كُتّابه:

أُنظر كتّابك فاعرف حال كلّ امرئ منهم فيما تحتاج إليه منه فإنّ للكتّاب منازل ولكلّ منزلة منها حقّ من الأدب لا تحتمل غيره فاجعل لولاية علياء أُمورك منهم رؤساء تتخيّرهم لها علىٰ مبلغ كلّ امرئ منهم فى إحتمال ما تولّيه فولّ كتابة خواصّ رسائلك الّتى تدخل بها فى مكيدتك ومكنون سرّك أجمعَهم لوجوه صالح الأدب (ومعرفة دقائق مذاهب العرب ـ خ) وأعونَهم لك علىٰ كلّ أمر من جلائل الأُمور وأجزلَهم فيها رأياً وأحسنَهم فيها ديناً وأوثقَهم فيها نصحاً (ونصيحة ـ خ) وأطواهم عنك لمكنون الأسرار ممّن لا تبطره الكرامة ولا يزدهيه الإلطاف ولا تنجم به دالّة يمتنّ بها عليك فى خلاء أو يلتمس إظهارها فى ملاء واصدار (ها ـ خ) ما ورد عليه[3] من كتب غيرك من إستكمال طرق الصّواب فيما يأخذ لك أو يعطى

---
۱. من ذلك ـ ك. ۲. الحقّ ـ خ. ۳. عليك ـ خ ل.

خویش را اصلاح کرده است و از فرجام کار خویش آن چنان نیکی می‌بیند که با آن چشمانش روشن، شادمانی‌ش افزون، اندوهش کاهش خواهد یافت و شایستهٔ دریافت پاداش نیکوی پروردگارش خواهد گردید.

یا پیش از فرارسیدن سال آینده عمرش به پایان خواهد رسید. در این صورت وی به [پاداش] اصلاح و نیکی که انجام داده، نیازمندتر و مدح و ثنای وی نیکوتر و دعا برایش بیشتر و پاداشش نزد پروردگار برتر خواهد بود. و اگر در خزائن خویش اموالی را بیندوزد، که با آن شهرها را ویران و مردم را نابود کرده است، آن اموال در اختیار دیگران خواهد بود و گناه آن بر اوست. و از کارهای حاکمان جز یادشان باقی نمی‌ماند و آنان جز به رفتار و آثار برجای‌گذارده از سوی خود یاد نخواهند شد ـ زشت باشد یا زیبا. ولی اموال ـ خواه ناخواه ـ به مصرف خواهد رسید و سودش برای دیگران خواهد بود یا بلایی از بلاهای روزگار آن را نابود خواهد کرد و برای صاحبانش حسرت به بار خواهد آورد.

و اگر مایلی سرانجام نیکی و سرگردانی اندیشه‌ها را در این میان بدانی، در کارهای پیشینیان ـ از حاکمان صالح و ناصالح ـ بیندیش که آیا در میان آنان احدی را می‌یابی که رفتارش با مردم نیکو، هزینه‌اش بر آنان اندک بوده و نفس خویش را برای پرداخت حق سخاوتمند نموده است و این کار به استحکام حکومتش یا لذت‌های بدنی‌اش یا به نام نیکش در میان مردم آسیب رسانده باشد؟

و آیا احدی را می‌یابی که رفتارش با مردم زشت و هزینه‌اش بر آنان سنگین باشد، نزد مردم در حکمرانی‌اش عزیز شود، همان‌گونه که در دنیا و آخرت او نیز نقص وارد می‌شود. پس به اموالی که روی هم انباشته می‌کنی ننگر بلکه به خیراتی که می‌اندوزی و کارهای نیکی که انجام می‌دهی بنگر؛ چراکه نیکوکار یاری و کمک می‌شود و خداوند عهده‌دار توفیق و راهنمایی‌کنندهٔ به [راه] صحیح (و ارشادکننده به راه است).

آنچه برای حاکم شایسته است در امور دبیران تأمل کند

دبیران و نویسندگانت را بنگر و در حال هر یک از آنچه به وی نیازمندی، دقت کن؛ زیرا برای نویسندگان درجاتی است و هر درجه‌ای حقی از ادب لازم دارد که غیر آن را تحمل نمی‌کند. پس برای سرپرستی کارهای بزرگ خود رؤسایی قرار داده و آنان را بر اساس میزان توان‌شان نسبت به مسؤولیت‌شان برگزین. پس نوشتن نامه‌های ویژه ات را که در آن‌ها به بیان نقشه‌ها و رازهای نهفته‌ات می‌پردازی به بزرگان ادب شایسته (و آگاهان روش‌های دقیق عرب) و کمک‌کننده‌ترین آنان به خود در کارهای بزرگ و صاحب نیکوترین نظر در کارها و دیندارترین و خیرخواه‌ترین و رازدارترین آنان واگذار کن؛ به کسانی که بزرگی و کرامت، آنان را به تکبر و لطف و مهربانی، آنان را به خودبینی وانمی‌دارد و راهنمایی‌اش سبب منت نهادن بر تو در خلوت یا آشکار نمودن آن در میان مردم و بازگرداندن نامه‌های رسیده بدون تکمیل راه‌های صحیح آنچه برای تو یا از تو گرفته می‌شود، نگردد و

منك ولا يضعّف عقدة عقدها لك[1] ولا يعجز عن إطلاق عقدة عقدت عليك ولا يجهل مع ذلك معرفة نفسه ومبلغ قدره فى الأمور فإنّه من جهل قدر نفسه كان بقدر غيره أجهل وولّ مادون ذلك من كتابات[2] رسائلك وجماعات كتب خراجك ودواوين جنودك كتّاباً تجهد نفسك فى إختيارهم فإنّها رؤس أمورك[3] وأجمعها لمنفعتك ومنفعة[4] رعيّتك فلا يكوننّ إختيارك لهم على فراستك ولا على حسن الظّنّ منك بهم فإنّه ليس شيء أكثر إختلافاً لفراسة أولى الأمر ولا خلافاً لحسن ظنونهم من كثير من الرّجال ولكن اخترهم على آثارهم فيما وُلّوا قبلك فإنّ ذلك من صالح ما يستدلّ به النّاس بعضهم على أمور بعض.

واجعل لرأس كلّ أمر من تلك الأمور رئيساً من أهل الأمانة (والدّين ـ خ) والرّأى ممّن لا يقهره كبير الأمور ولا يضيع[5] لديه صغيرها ثمّ لا تدَع مع ذلك أن تتفقّد[6] أمورهم وتنظر فى أعمالهم وتتلطّف (بمسألة ما غاب عنك من حالهم[7]) حتّى تعلم كيف حال معاملتهم للنّاس فيما وليتهم فانّ فى كثير من الكتّاب شعبة من عزّ ونخوات وإعجاب (ويسرع كثير إلى التبرّم[8]) بالنّاس والضجر عند المنازعة والضّيق عند المراجعة ولا بدّ للنّاس من طلب حاجاتهم فمتى جمعوا عليهم الإبطاء بها والغلظة ألزموك عيب ذلك فأدخلوا مؤنته عليك وفى ذلك[9] من صلاح أمورك مع ما لك فيه عند الله من الجزاء حظّ عظيم إن شاء الله (وبه الحول والقوّة ـ خ).

(وفيه ممّا ينبغى للوالى أن ينظر فيه من أمر طبقة التّجار والصّنّاع[10]).

أنظر الى التّجّار وأهل الصّناعات فاستوص بهم خيراً فإنّهم مادّة للنّاس ينتفعون بصناعاتهم وبما يجلبون إليهم من منافعهم ومرافقهم فى البرّ والبحر من رؤس الجبال وبلدان مملكة العدوّ وحيث لا يعرف أكثر النّاس مواضع ما يحتاجون إليه من ذلك ولا يطيقون الإتيان به ولا عمل ما يعملونه بأنفسهم فلهم بذلك حقّ وحرمة يجب حفظهم لها[11] فتفقّد

---

١. عقدة فيما أعتقد لك ـ خ ل.
٢. كتابة ـ خ ل.
٣. رؤس أعمالك ـ ك.
٤. لنفعك ونفع رعيّتك ـ ك.
٥. ولا يتّضع ـ خ ل.
٦. أن تفقّد ـ خ ل.
٧. فى مسألة من غاب عنك من أحوالهم ـ ك ط ق.
٨. وتسرّعاً كثيراً من التبرّم ـ ك.
٩. وفى النّظر فى ذلك ـ ك.
١٠. الصّنائع ـ ك.
١١. لهما ـ خ ل.

قراردادی را که برای تو تنظیم می‌کند، ضعیف تنظیم نکند و از نقض قراردادی که به زیان توست، ناتوان نباشد. و با همهٔ این‌ها، از شناخت خویش و اندازهٔ مقام و جایگاه خویش نادان نباشد؛ چرا که هرکس به اندازه و منزلت خویش جاهل باشد به جایگاه دیگران نادان‌تر است.

و برای نامه‌های در مرتبهٔ پایین‌تر ـ از نامه‌های نمایندگانت و نامه‌های خراج و دیوان نظامیان ـ نویسندگانی منصوب کن که خود در انتخاب‌شان تلاش کرده‌ای؛ چرا که آن کارها مهم‌ترین و سودمندترین کارها برای تو و رعیت توست. پس نباید شناخت خود از ظاهرشان و خوش‌بینی به آنان را ملاک گزینش آنان قرار دهی؛ زیرا چیزی بیشتر از شناخت حاکمان از ظاهر و خوش‌بینی آنان به بیشتر مردم مخالف با واقعیت نیست، بلکه آنان را بر اساس عملکردشان در مسؤولیت‌های پیش از خود گزینش کن؛ زیرا این شایسته‌ترین راهی است که برخی از مردم از امور برخی دیگر آگاهی می‌یابند.

و در رأس هر یک از این کارها، رئیسی امانتدار (و دیندار) و صاحب نظر قرار ده؛ از کسانی که کارهای بزرگ بر وی غلبه نمی‌کند و کارهای کوچک در نظرش از بین نمی‌رود. آن‌گاه پس از این همه، رسیدگی و مراقبت از کارهای‌شان را فراموش نکن و در عملکردشان بنگر و (با پرسش و تحقیق از احوال‌شان که از تو پوشیده مانده است.) تا از رفتارشان با مردم در مسؤولیتی که به آنان سپرده‌ای آگاه شوی؛ چرا که در بسیاری از نویسندگان شعبه‌ای از سرسختی و غرور و خودبینی (و پرخاشگری) نسبت به مردم و خشم در هنگام درگیری و دلتنگی هنگام مراجعه وجود دارد. و مردم ناچار به درخواست نیازهای‌شان از آنان هستند. پس هرگاه همهٔ کارگزاران در رفع نیازهای مردم به کندی و تندخویی روآوردند، عیب آن را بر دوش تو نهاده و هزینه‌اش را بر تو وارد کرده‌اند و رسیدگی به آن، سبب سامان یافتن کارهایت می‌شود؛ افزون بر آن‌که، نزد خداوند پاداش بزرگی خواهی داشت ـ اگر خدا بخواهد ـ و قدرت و نیرو به کمک خداست).

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور بازرگانان و صنعتگران تأمل کند

به بازرگانان و صنعتگران بنگر و به آنان به خیر سفارش کن؛ زیرا آنان برای مردم سرچشمه‌اند. مردم از صنایع و اجناس و وسایلی که از راه دریا و خشکی از قلهٔ کوه‌ها و شهرهای کشور دشمن به سوی‌شان می‌آورند، بهره‌مند می‌گردند و چون که بیشتر مردم محل اجناس مورد نیاز خود را نمی‌شناسند و قدرت آوردن و ساختن آن‌ها را ندارند، پس بازرگانان و صنعتگران برای این کار حقّ و احترامی دارند که حفظ آن واجب است. از این رو به کارهای‌شان رسیدگی کن و به کارگزارانت دربارهٔ آنان بنویس.

أُمورهم واكتب الىٰ عمّالك فيهم ثمّ اعلم مع ذٰلك انّ فى كثير منهم شحّاً قبيحاً وحرصاً شديداً واحتكاراً للتربّص للغلاء والتّضييق على النّاس والتّحكّم عليهم وفي ذلك مضرّة عظيمة على النّاس وعيب على الولاة فامنعهم من ذلك وتقدّم إليهم فيه فمن خالف أمرك فخذ (يدك ـ خ) فوق يده بالعقوبة الموجعة (بدنه ـ خ) إن شاء الله.

(وفيه ممّا ينبغي للوالي أن ينظر فيه من أمور أهل الفقر والمسكنة):

ولا تضيّعنّ أُمور الطّائفة الأُخرىٰ من المساكين (والفقراء ـ خ) وذوى الحاجة وأن تجعل لهم قسماً من مال الله يقسم فيهم مع الحقّ المفروض الّذي جعل الله لهم في كتابه من الصّدقات وأفرق ذلك في عملك[1] فليس أهل موضع أحقّ به من أهل موضع بل لِأقصاهم من الحقّ مثل ما لِأدناهم وكلّ قد استرعيتَ أمره فلا يشغلنّك عن تعاهد أُمورهم النّظر في أُمور غيرهم فإنّ لكلٍّ منك نصيباً لا تُعذَر بتضييعه، وتفقّدْ حاجات مساكين النّاس وفقرائهم ممّن لا تصل إليك حاجته ومن تقتحمه العيون وتحقّره النّاس عن رفع حاجته إليك وانصب لهم أوثقَ من عندك في نفسك نصيحةً وأعظمَهم في الخير خشية وأشدّهم لله تواضعاً ممّن لا يحتقر الضّعفاء ولا يستشرف العظماء ومُره فليرفع إليك أُمورهم ثمّ انظر فيها نظراً حسناً فانّ هزيل[2] الرعيّة أحوج إلى الإنصاف والتّعاهد من ذوى السّمانة، وتعاهَدْ أهل الزّمانة والبلاء وأهل الضّعف واليتم وذوى السّتر من أهل الفقر الّذين لا ينصبون أنفسهم لمسألة يعتمدون عليها فاجعل لهم من مال الله نصيباً تريد بذلك وجه الله والقربة إليه فإنّ الأعمال إنّما تخلص بصدق النيّات.

(وفيه ممّا ينبغي أن يأخذ الوالي به نفسه من الأدب وحسن السيرة):

ولابدّ وان اجتهدت في إعطاء كلّ ذي حقّ حقّه أن تطّلع أنفس طوائف منهم الىٰ مشافهتك بالحاجات وبذلك[3] على الولاة ثقلٌ ومؤونة والحقّ ثقيل إلّا علىٰ من خفّفه الله (تع) عليه وكذٰلك[4] ثقل ثوابه في الميزان فاجعل لذوى الحاجات قسماً من نفسك ووقتاً تأذن لهم فيه وتسمع[5] لما يرفعونه إليك وتلين لهم جناحك وتحمّل خرق ذوى الخرق منهم وعيّ أهل

---

۱. أعمالك ـ خ ل.
۲. الهزيل: الضّعيف.
۳. وذٰلك ـ خ.
۴. ولذٰلك ـ خ.
۵. تتّسع ـ خ ل.

با این حال بدان که در بسیاری از بازرگانان و صنعتگران، بخلی زشت و آزی شدید است و به انگیزه و انتظار گرانی اجناس و فشار بر مردم و زورگویی به آنان به احتکار می‌پردازند که در آن، زیان بزرگی بر مردم و عیبی بر حاکمان است. پس آنان را از این کار بازدار و در این باره دستورهای لازم را صادر کن آن‌گاه هر کس از دستورهایت سرپیچی کرد، او را به عقوبت دردناکی مجازات کن ـ اگر خدا بخواهد.

آنچه برای حاکم شایسته است که در امور تهیدستان تأمل کند

امور طایفهٔ دیگر ـ بیچارگان (و تهیدستان) و نیازمندان ـ را تباه نکن و بخشی از مال خدا را افزون بر حق واجبی که خداوند از صدقات در کتاب خویش برای‌شان قرار داده، در میان‌شان تقسیم کن و آن را در تمام محدودهٔ حکومتت تقسیم کن و مردم هیچ مکانی سزاوارتر از مردم جای دیگری نیستند بلکه دورترین آنان بسان نزدیک‌ترین‌شان حق دارند. و رسیدگی به کار گروهی، تو را از رسیدگی به کار دیگران بازندارد؛ زیرا هر یک از آنان، نصیبی از تو دارند که در تضییع آن عذری نداری. و به نیازهای مردم بیچاره و نیازمند رسیدگی کن؛ کسانی که نیازشان به تو گزارش نمی‌شود و چشم‌ها تحقیرشان می‌کند و مردم آنان را کوچک‌تر از آن می‌شمارند که نیازهای‌شان را به تو گزارش کنند. و مطمئن‌ترین افراد در خیرخواهی نزد خود و بیمناک‌ترین افراد در کارهای خیر و فروتن‌ترین افراد در برابر خدا را برای رسیدگی به امور آنان بگمار؛ از کسانی که ناتوانان را حقیر نمی‌شمارند و بزرگان را باشرافت نمی‌دانند و به وی دستور بده امورشان را به تو گزارش کند و آن‌گاه نیک در آن بنگر؛ زیرا رعیت ضعیف، بیشتر نیازمند انصاف و حمایت هستند. و به افراد ضعیف و زمینگیر و اهل بلا و ناتوان و یتیم و تهیدستان پرده‌پوش که در درخواست‌شان تکیه و پافشاری نمی‌کنند، رسیدگی کن و باانگیزهٔ درخواست خشنودی خدا و نزدیکی وی، از مال خدا برای آنان نصیبی قرار ده؛ چرا که کارها تنها با صدق نیت‌ها خالص می‌شود.

آنچه برای حاکم شایسته است که از ادب و روش نیکو برخوردار باشد

به هر اندازه که در انجام حقّ هر حقداری تلاش کنی، باز هم لازم است افراد گروه‌های گوناگون رودررو نیازهای‌شان را به اطلاع تو برسانند و این کار بر فرمانروایان سنگین و گران است ـ و حقّ سنگین است مگر بر کسی که خداوند آن را بر وی سبک گرداند ـ و به همین گونه پاداش آن در میزان نیز گران است. پس بخشی از وجود و وقت خود را به نیازمندان اختصاص ده، که در آن زمان به آن‌ها بار دهی و به سخنان‌شان گوش فرادهی و بال‌هایت را برای‌شان بگشایی و خشونت و تندی انسان‌های خشن و لکنت انسان‌های ناتوان را تحمل کنی ـ بدون هیچ‌گونه اظهار ناراحتی و دلتنگی. پس به هر

العيّ فيهم بلا أنفة منك ولا ضجر فمن أعطيت منهم فأعطه هنيئاً ومن حرمت فامنعه بإجمال وردّ حسن[۱].

وليس شيء أضيَع لِأُمور الولاة من التّواني واغتنام[۲] تأخير يوم الىٰ يوم وساعة الىٰ ساعة والتّشاغل بما لا يلزم عمّا يلزم فاجعل لكلّ شيء تنظر فيه وقتاً لا تقصر به عنه ثمّ أفرغ فيه مجهودك وأمضِ لكلّ يوم عمله وأعطِ لكلّ ساعة قسطها واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضلَ (تلك ـ خ) المواقيت وإن كانت كلّها لله إذا صحّت فيها نيّتك ولا تقدّم شيئاً على فرائض دينك في ليل ولا نهار حتّى تؤدّي ذلك كاملاً موفراً ولا تُطِلِ الإحتجاب فإنّ ذلك باب من سوء الظنّ بك وداعية الى فساد الأُمور عليك والنّاس بَشَر لا يعرفون ما غاب عنهم وتَخَيّرْ حجّابك وأقْصِ منهم كلّ ذي أثرة على النّاس وتطاوُلٍ وقلّة انصاف ولا تقطعنّ لأحد[۳] من أهلك ولا من حَشَمِك ضَيْعَة ولا تأذن لهم[٤] في اتّخاذها إذا كان يضرّ فيها بمن يليه من النّاس.

ولا تدفعنّ صلحاً دعاك إليه عدوّك فانّ في الصلح دعةً[٥] للجنود ورخاء[٦] للهموم وأمناً للبلاد فإذا أمكنتك القدرة والفرصة من عدوّك فانبذ عهده إليه واسْتَعِنْ بالله عليه وكن أشدَّ ما تكون لعدوّك حذراً عند ما يدعوك الى الصلح فإنّ ذلك ربّما أن يكون مكراً وخديعةً وإذا عاهدت فحُطْ[۷] عهدك بالوفاء وارْعَ ذمّتك بالأمانة والصّدق.

وإيّاك والغَدْر بعهد الله والإخفار لذمّته فإنّ الله جعل عهده وذمّته أماناً أمضاه بين العباد برحمته، والصبرُ على ضيق ترجو انفراجه خير من غدر تخاف تبعة نقمته[۸] وسوء عاقبته وإيّاك والتّسرّع الىٰ سفك الدّماء بغير حلّها فانّه ليس شيء أعظم من ذلك تباعةً. ولا تطلبنّ تقوية ملك زائل لا تدري ما حظّك من بقائه وبقائك له بهلاك نفسك والتعرّض لسخط ربّك وإيّاك والإعجاب بنفسك والثّقة بها فإنّ ذلك من أوثق فرص الشيطان في نفسه وإيّاك والعجلة بالأمور قبل أوانها والتّواني فيها حين زمانها[۹] وإمكانها واللّجاجة فيها إذا تنكّرت والوهنَ إذا تبيّنت فإنّ لكلّ أمر موضعاً ولكلّ حالة حالاً.

---

۱. وحسن ردّ ـ خ ل. ۲. والاغفال ـ خ ل. ۳. احداً ـ خ ل.
٤. له ـ خ ل. ۵. أي راحة. ۶. أي مزيلاً للهموم.
۷. فاحفظ ـ خ ل. ۸. تبعته ـ خ ل اوزاره وتباعته ـ ك. ۹. إبّانها ـ خ ل قبل إبّانها وزمانها ـ ك.

که خواستی عطا کنی، با روی خوش و گوارا به وی عطا کن و هر که را که محروم کردی، به زیبایی و پاسخ نیکو محروم کن.

و هیچ چیز همانند سستی و غنیمت شمردن تأخیر کار از روزی به روزی دیگر و از ساعتی به ساعت دیگر و سرگرم‌شدن به کارهای غیر ضروری و غفلت از کارهای لازم، امور فرمانروایان را تباه نمی‌کند. پس برای هر چیزی که باید در آن بنگری، زمانی را قرار ده که در آن زمان از آن کار کوتاهی نکنی و تمام تلاش و کوششت را در آن عمل بندی. و کار هر روز را مشخص کن و سهم هر ساعت را برای آن قرار ده.

و برای ارتباط میان خود و خدا بهترین زمان‌ها را قرار ده؛ هر چند هر گاه نیت و انگیزه‌ات صحیح باشد، همهٔ زمان‌ها برای خداست. و در هیچ شب و روزی، چیزی را بر فرایض دینی‌ات مقدم ندار تا این‌که آن‌ها را به طور تمام و کامل انجام دهی.

و پرده‌نشینی را طولانی نکن؛ چرا که آن یکی از درهای بدبینی به توست و سبب تباهی و فساد امور به زیان تو می‌شود. مردم انسان‌هایی هستند که از آنچه از پیش چشمان‌شان به دور است، بی‌خبرند. و دربان و پرده‌دارانت را گزینش کن و هر یک از آنان که خود را بر مردم ترجیح می‌دهد و متکبر و کم‌انصاف است، از خود دور کن.

و به احدی از خانواده و نزدیکانت ملکی را نبخش و هر گاه به مردم اطراف خود زیان می‌رساند، اجازهٔ گرفتن ملکی را نده.

و هیچ صلح و آشتی را که دشمن تو را بدان فرامی‌خواند، ردّ نکن؛ زیرا صلح سبب آسایش سپاهیان و برطرف‌کنندهٔ اندوه‌ها و موجب امنیت شهرهاست. پس هر گاه قدرت و فرصت نسبت به دشمن یافتی، عهد و پیمانش را به خودش بازگردان و علیه او از خدا درخواست یاری کن و هنگام دعوت دشمن به صلح، بیشترین آمادگی و احتیاط را داشته باش؛ زیرا چه بسا دعوت به صلح مکر و نیرنگی بیش نباشد. و هر گاه پیمان بستی، دیوار وفا در اطرافش بکش و تعهدت را با امانتداری و راستی رعایت کن.

و از نیرنگ به پیمان خدا و شکستن عهدش بپرهیز؛ چرا که خداوند عهد و پیمان خود را امانی قرار داد که با رحمتش آن را در میان بندگان امضا کرده است. و پایداری بر تنگنا و فشاری که امید به گشایش آن داری، بهتر از نیرنگی است که از عذاب و فرجام بدی که از آن بیمناکی.

و از شتاب در ریختن به‌ناحق خون‌ها بپرهیز؛ زیرا هیچ چیز دارای عذابی بزرگ‌تر از آن نیست. و به قیمت نابودی و هلاکت خویش و قرار گرفتن در معرض خشم خداوند، تقویت فرمانراویی گذرا را مجوی که نمی‌دانی بهره‌ات از بقای آن و بقای خود برای آن چیست؟ و از خودبزرگ‌بینی و اطمینان به خویش بپرهیز؛ چرا که آن از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان در نزد اوست. و از شتاب در کارها پیش از زمان‌شان و کوتاهی در آن‌ها در وقت و امکان‌شان و پافشاری در آن‌ها هنگام ناشناخته بودن و سستی در آن‌ها هنگام آشکار شدن بپرهیز؛ زیرا هر کار محلی دارد و هر حالتی، زمان و حالی دارد.»

١١١٩ ٣٢٢٣١ (١٦) **نهج البلاغة ٩٧٩:** ومن عهد له ﷺ كتبه للأشتر النخعيّ ﷺ لمّا ولّاه على مصر واعمالها حين اضطرب أمر أميرها محمّد بن أبي بكر وهو أطول عهد كتبه وأجمعه للمحاسن بسم الله الرّحمٰن الرّحيم هٰذا ما أمر به عبدالله عليّ أميرالمؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه حين ولّاه مصر جباية خراجها وجهاد عدوّها واستصلاح أهلها وعمارة بلادها أمره بتقوىٰ اللهِ وإيثار طاعته واتّباع ما أمر به في كتابه من فرائضه وسننه الّتي لايسعد أحد إلّا باتّباعها ولا يشقى إلّا مع جحودها واضاعتها وإن ينصر الله سبحانه بقلبه ويده ولسانه فإنّه جلّ اسمه قد تكفّل بنصر من نصره واعزاز من اعزّه وأمره أن يكسر نفسه عند الشّهوات ويزعها عند الجمحات[١] فانّ النّفس أمّارة بالسّوء إلّا ما رحم الله.

ثمّ اعلم يا مالك انّي قد وجهّتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل وجور وانّ النّاس ينظرون من أُمورك في مثل ما كنت تنظر فيه من أُمور الولاة قبلك ويقولون فيك ما كنت تقول فيهم وإنّما يستدلّ على الصالحين بما يجرى الله لهم على ألسن عباده فليكن أحبّ الذّخائر إليك ذخيرة العمل الصّالح فأملك هواك وشحّ بنفسك عمّا لا يحلّ لك فإنّ الشّحّ بالنّفس الإنصاف منها فيما أحبّت أو كرهت وأشعر قلبك الرّحمة للرّعية والمحبّة لهم واللّطف بهم ولا تكونّن عليهم سبعاً ضارياً[٢] تغتنم أكلهم فإنّهم صنفان امّا أخ لك في الدّين وامّا نظير لك في الخلق يفرط منهم الزّلل وتعرض لهم العلل ويؤتىٰ علىٰ أيديهم في العمد والخطاء فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذى تحبّ ان يعطيك الله من عفوه وصفحه فإنّك فوقهم ووالي الأمر عليك فوقك والله فوق من ولّاك وقد استكفاك أمرهم وابتلاك بهم.

ولا تنصبنّ نفسك لحرب الله فإنّه لا يدى لك بنقمته ولا غنىٰ بك عن عفوه ورحمته ولا تندمنّ علىٰ عفو ولا تبجحنّ[٣] بعقوبة ولا تُسرعنّ الىٰ بادرة وجدت منها مندوحة ولا تقولنّ انّي مؤمّر آمر فأُطاعُ فانّ ذٰلك ادغال[٤] في القلب ومنهكة[٥] للدّين وتقرّب من الغير وإذا أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك ابهة[٦] أو مَخيلة[٧] فانظر الىٰ عظم ملك الله فوقك وقدرته

---

١. أي حبسها عند ركوب الهوا.
٢. الذئب الضاري الذي اعتاد أكل لحوم النّاس ـ مجمع.
٣. أي ولا تفرحن ـ اللسان.
٤. أي إدخال ما يفسده ـ اللسان.
٥. أي منقصة.
٦. العظمة والكبر ـ اللسان.
٧. المخيلة: المظنّة ـ المنجد.

(۱۶) در نهج البلاغه از علی؏ آمده است: ۱۱۱۹

«این است دستور العمل و سفارش‌نامه‌ای که امیر مؤمنان؏ برای مالک اشتر نخعی نوشت. آن گاه که کار برای حاکم مصر ـ محمد بن ابی بکر ـ آشفته شد و علی؏ مالک را به حکمرانی مصر و تصدی کارهای آن منصوب کرد. این سفارش‌نامه از نظر حجم طولانی‌ترین و از نظر مطالب زیبا و جامع‌ترین دستور العملی است که به دست علی؏ نوشته شد:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

این فرمان بندهٔ خدا ـ علی ـ امیر مؤمنان است به مالک فرزند حارث، در دستور خود به وی، آن هنگام که ادارهٔ امور مصر از جمع‌آوری خراج آن، نبرد با دشمنانش، اصلاح به امور مردمش و آبادانی شهرهایش را به وی سپرد.

علی؏ انجام این کارها را به مالک فرمان می‌دهد: تقوای الهی، ترجیح اطاعت خدا [بر دیگر کارها]، پیروی دستورهای خدا در کتابش ـ از واجبات و مستحباتی که بدون پیروی از آن‌ها هیچ‌کس خوشبخت نمی‌گردد و جز با انکار و تباه ساختن‌شان بدبخت نمی‌شود ـ و اگر خدا را با قلب و دست و زبان خود یاری کند، خداوند یاریِ یاری‌کنندگانش و عزت بخشیدن به عزیزکنندگانش را بر عهده گرفته است.

و به او دستور می‌دهد که نفسش را هنگام شهوت‌ها بشکند و هنگام چموشی آن را مهار کند؛ چرا که نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر آن‌که خداوند رحم کند.

سپس، ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکومت‌های دادگستر و ستمگر بر آن حکومت کرده‌اند و همان‌گونه که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می‌نگری، مردم در کارهای تو می‌نگرند و آنچه تو دربارهٔ آنان می‌گفتی، آنان دربارهٔ تو می‌گویند و شایستگان تنها به وسیلهٔ آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌سازد، شناخته می‌شوند. پس باید محبوب‌ترین ذخایر نزد تو ذخیرهٔ عمل صالح باشد. از این رو، تمایلات خود را در اختیار بگیر و از کارهای حرام نسبت به نفس خویش به شدت بخیل باش و بخل ورزیدن به نفس این‌گونه است که در آنچه دوست دارد و آنچه ناخوشآیند دارد، جانب انصاف را رعایت کنی.

و بر قلبت لباس مهربانی، دوستی و لطف به مردم را بپوشان و نسبت به آنان درنده‌ای خون‌آشام نباش که خوردن‌شان را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم دو گروهند: یا برادر دینی‌ات یا همانندت در آفرینش، که ناخواسته گرفتار لغزش می‌شوند وگرفتار آفات روحی می‌گردند و در عمد و خطای‌شان حاکم زیان می‌بیند، پس آنان را از چشم‌پوشی و گذشت آن‌گونه بهره‌مند ساز که دوست داری خداوند از چشم‌پوشی و بخشش خویش بهره‌مندت سازد؛ زیرا تو بالاتر از آنان و ولی امر بالاتر از تو و خداوند

منك عليّ ما لا تقدر عليه من نفسك فانّ ذلك يُطامِنُ[1] إليك من طماحك[2] ويكفّ عنك من غربك[3] ويفئ إليك بما عزب عنك من عقلك.

إيّاك ومساماة الله[4] في عظمته والتّشبّه به في جبروته فانّ الله يذلّ كلّ جبّار ويهين كلّ مختال انصف الله وانصف النّاس من نفسك ومن خاصّة أهلك ومن لك فيه هوى من رعيّتك فإنّك إلّا تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ومن خاصمه الله أدحض[5] حجّته وكان لله حرباً حتّى ينزع ويتوب وليس شيء أدعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من اقامة على ظلم فإنّ الله يسمع دعوة المضطهدين[6] وهو للظّالمين بالمرصاد وليكن أحبّ الأُمور إليك أوسطها في الحقّ واعمّها في العدل واجمعها لرضى الرعيّة فانّ سخط العامّة يجحف برضى الخاصّة وإنّ سخط الخاصّة يغتفر مع رضى العامّة وليس أحد من الرعيّة أثقل على الوالي مؤنة في الرّخاء وأقلّ معونة له في البلاء وأكره للإنصاف واسأل بالإلحاف وأقلّ شكراً عند الإعطاء وابطأ عذراً عند المنع واضعف صبراً عند ملمّات[7] الدّهر من أهل الخاصّة وإنّما عمود الدين وجماع المسلمين[8] والعدّة للأعداء العامّة من الأمّة فليكن صغوك لهم وميلك معهم.

وليكن أبعد رعيّتك منك واشنؤهم عندك أطلبهم لمعايب النّاس فإنّ في النّاس عيوباً الوالي أحقّ من سترها فلا تكشفنّ عمّا غاب عنك منها فإنّما عليك تطهير ما ظهر لك والله يحكم على ما غاب عنك فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحبّ ستره من رعيّتك اطلق عن النّاس عقدة كلّ حقد واقطع عنك[9] سبب كلّ وتر وتغاب[10] عن كلّ ما لا يصحّ لك ولا تعجلنّ الى تصديق ساع فإنّ الساعي غاش وان تشبّه بالناصحين.

ولا تدخلنّ في مشورتك بخيلاً يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر ولا جباناً يضعفك عن الأُمور ولا حريصاً يزيّن لك الشره بالجور فانّ البخل والجبن والحرص غرائز شتّى يجمعها سوء الظنّ بالله.

---

١. أي يسكن.
٢. أي من فخرك وكبرك.
٣. أي حدّتك.
٤. أي المفاخرة.
٥. أي أبطلها.
٦. أي المقهورين والمضطرّين.
٧. الملمّة: النازلة الشديدة من شدائد الدّهر ـ اللسان.
٨. أي مجمعهم.
٩. عنهم ـ خ.
١٠. أي تغافل.

مافوق مسؤولیت‌دهنده به توست که تو را عهده‌دار کارهای مردم کرده و به وسیلهٔ آنان آزمایشت نموده است.

و خود را در حال نبرد با خدا قرار نده؛ چرا که تو در برابر انتقام و عذاب خدا قدرتی نداری و از بخشش و مهربانی او بی‌نیاز نیستی.

از هیچ بخششی پشیمان مشو و از مجازاتی شادمان نگرد و در هیچ اقدام تند و خشنی ـ که راه گریزی برایش می‌یابی ـ شتاب نکن و هرگز نگو: من فرمانروایم، دستور می‌دهم و باید انجام شود؛ چرا که این تباه کنندهٔ دل، کاهندهٔ دین و نزدیک شدن به دگرگونی صلاح به فساد و تباهی است.

و هر گاه قدرت و ریاست تو را به خودبزرگ‌بینی و غرور واداشت، پس در عظمت فرمانروایی خداوند بر فرازت و قدرتش نسبت به تو در آنچه خود نیز به آن قدرت نداری، بیندیش؛ که آن چموشی و غرورت را مهار می‌کند و تُندی‌ات را بازمی‌دارد و عقل از دست رفته‌ات را به تو بازمی‌گرداند.

بپرهیز از هم‌آوردی با خدا در بزرگی‌اش و همانندی با وی در شکوهش؛ چرا که خداوند هر سلطه‌گری را زبون و هر متکبری را خوار می‌کند.

نسبت به خود و خویشان نزدیک و محبوبانت از مردم در ارتباط با خدا و مردم انصاف را رعایت کن، وگرنه ستم نموده‌ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند، خداوند به جای بندگانش با وی می‌ستیزد و خدا با هر که در ستیزد، دلیلش را در هم می‌کوبد و با خدا در حال نبرد است تا این‌که دست بردارد و توبه کند. و چیزی همانند پافشاری و مداومت بر ستم، سبب دگرگونی نعمت خدا و شتاب در انتقام و عذاب الهی نمی‌گردد؛ چرا که خداوند به نالهٔ ستمدیدگان و بیچارگان گوش فرا می‌دهد و در کمین ستمگران است.

باید محبوب‌ترین کارها نزد تو، میانه‌ترین آن‌ها در حق، گسترده‌ترین‌شان در عدل و دربردارنده‌ترین آن‌ها در خشنودی مردم باشد؛ زیرا خشم تودهٔ مردم، خشنودی خواص را بی‌اثر می‌کند و خشم خواص، با خشنودی توده پوشیده می‌گردد. خواص در شرایط آسان، پرهزینه‌ترین مردم برای حاکم و در بلا و گرفتاری، کم‌کمک‌ترین و ناخشنودترین از رعایت انصاف و پافشارترین در درخواست و کم‌سپاس‌ترین هنگام گرفتن و هنگام محرومیت، کم‌عذرپذیرترین و هنگام بلا و گرفتاری، ناشکیب‌ترینِ مردم هستند. و پایهٔ دین و آوردگاه مسلمانان و نیروی آماده علیه دشمنان تنها تودهٔ مردم هستند. پس باید میل و علاقه‌ات به آنان باشد.

و باید دورترین و منفورترین مردم نزد تو عیب‌جوترین آنان از مردم باشد؛ زیرا مردم کاستی‌هایی دارند که حاکم به پوشاندن آن سزاوارترین است. پس هرگز از عیب‌های پوشیدهٔ مردم بر خود جستجو و پرده‌برداری نکن؛ زیرا تنها پاک کردن عیب‌های آشکار بر توست و خداوند دربارهٔ عیب‌های پوشیده از تو داوری می‌کند. پس تا می‌توانی عیب‌پوشی کن تا خداوند آنچه می‌خواهی از مردم پوشیده بماند، بپوشاند.

کینه و دشمنی مردم را گره بگشای و رشتهٔ دشمنی و کینهٔ خود را قطع کن! و از آنچه شایستهٔ تو نیست، کناره بگیر و خود را به بی‌خبری بزن. و در تصدیق بدگویان شتاب نکن که بدگویان هر چند خود را شبیه خیرخواهان کنند، خیانتکارند.

و این اشخاص را در رایزنی خود وارد نکن؛ بخیل را که با تهدید به تنگدستی تو را از نیکی و احسان بازمی‌دارد. و ترسو را که در انجام کارها ناتوانت می‌کند و آزمندی را که افزون‌طلبی ستمگرانه را در نظرت می‌آراید. به تحقیق، بخل و ترس و آز، غریزه‌های گوناگون هستند که ریشهٔ همهٔ آن‌ها بدگمانی به خداست.

انّ شرّ وزرائك من كان للأشرار قبلك وزيراً ومن شركهم فى الآثام فلا يكونَنّ لك بطانة[۱] فإنّهم أعوان الأثِمة وإخوان الظَلمة وأنت واجد منهم خير الخلف ممّن له مِثْلُ آرائهم ونفاذهم وليس عليه مثل آصارهم[۲] وأوزارهم ممّن لم يعاون ظالماً على ظلمه ولا آثماً على اثمه اُولئك أخفّ عليك مؤونة وأحسن لك معونة وأحنىٰ[۳] عليك عطفاً وأقلّ لغيرك الفاً فاتّخذ اُولئك خاصّة لخلواتك وحفلاتك ثمّ لِيَكُنْ آثرهم عندك أقولهم بمرّ الحقّ (لك ـ خ) واقلّهم مساعدة فيما يكون منك ممّا كرّه الله لأوليائه واقعاً ذلك من هواك حيث وقع والصق بأهل الورع والصّدق ثمّ رُضْهُمْ[۴] على أن لا يطروك ولا يبجّحوك بباطل لم تفعله فانّ كثرة الإطراء تحدث الزهو[۵] وتدنى من العزّة.

ولا يكوننّ المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء فانّ فى ذٰلك تزهيداً لأهل الإحسان فى الإحسان وتدريباً لأهل الإسائة على الإسائة وألزِمْ كلّا منهم ما ألزَم نفسه واعلم انّه ليس شيء بأدعى الى حسن ظنّ والٍ برعيّته من إحسانه إليهم وتخفيفه المؤونات عليهم وترك استكراهه إيّاهم على ما ليس له قبلهم فليكن منك فى ذٰلك أمر يجتمع لك به حسن الظّنّ برعيّتك فانّ حسن الظّنّ يقطع عنك نصباً[۶] طويلاً وانّ أحقّ مَن حَسُنَ ظنّك به لَمَن حسن بلاؤك عنده وانّ احقّ من ساء ظنّك به لمن ساء بلاؤك عنده ولا تنقض سنّة صالحة عمل بها صدور هٰذه الأمّة واجتمعت بها الألفة وصلحت عليها الرّعيّة ولا تحدِثنّ سنّة تضرّ بشيء من ماضي تلك السّنن فيكون الأجر لمن سنّها والوزر عليك بما نقضت منها.

وأكثر مدارسة العلماء ومنافثة الحكماء فى تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك وإقامة ما استقام به النّاس قبلك واعلم انّ الرّعيّة طبقات لا يصلح بعضها إلّا ببعض ولا غنى ببعضها عن بعض فمنها جنود الله ومنها كتّاب العامّة والخاصّة ومنها قضاة العدل ومنها عمّال الإنصاف والرّفق ومنها أهل الجزية والخراج من أهل الذّمّة ومسلمة النّاس ومنها التّجّار وأهل الصّناعات ومنه الطبقة السفلى من ذوى الحاجة والمسكنة وكلّ قد سمّى الله له سهمه

---

۱. بطانة الرجل أهل وخاصّته. ۲. الاصر الإثم ـ اللسان. ۳. الأحنى: الأعطف: الأشفق ـ اللسان.
۴. راض يروض روضاً المهر ذلّله وطوّعه وعلّمه السير ـ المنجد. ۵. الزّهو: الكبر والفخر ـ اللسان.
۶. أى تعباً.

بدترین همکارانت، همکاران پیشین اشرار و شرکای جرم‌شان هستند. پس نباید آنان از نزدیکان و مقربان درگاهت باشند؛ چرا که آنان یاران جنایتکاران و برادران ستمگران هستند، در حالی که تو جایگزینان صالح برای آنان می‌یابی که در رای و نظر و قدرت اجرایی همانند آن‌ها هستند؛ ولی به سان آنان پیشینهٔ ظلم و جنایت ندارند. کسانی که با ستمگری در ستم و جنایت‌کاری در جنایت همکاری نکرده‌اند، این چنین اشخاصی برای تو کم‌هزینه‌تر، پرکارتر و مهربان‌تر هستند و به دیگران کمتر وابسته‌اند. پس آنان را برای نشست‌های سری و مجالس خصوصی برگزین. آن‌گاه برگزیده‌ترین آن‌ها نزد تو باید حق‌گوترین آنان ـ با همهٔ تلخی‌اش ـ و کسانی باشند که کم‌ترین حمایت را از تو در کاری نمایند که مایل به انجام آن هستی و خداوند آن را برای اولیای خویش ناپسند می‌شمارد.

و خود را به اهل ورع و راستی نزدیک کن. آن‌گاه آنان را آن چنان تربیت کن که مدیحه سرای تو نباشند و با برشمردن کارهای ناکرده تو را شادمان نکنند؛ چرا که ثناگویی فراوان، کبر و غرور می‌آفریند و به پیروزی شیطان و نفس اماره می‌انجامد.

و هرگز نباید نیکوکار و بدکار نزد تو جایگاهی یکسان داشته باشند؛ چرا که این کار مایهٔ دلسردی نیکوکاران از نیکی و تشویق بدکاران به بدی است. هر یک را در جایگاهی قرار ده که خود برمی‌گزینند.

و بدان که، در خوش‌بین نمودن زمامدار نسبت به مردمش چیزی کارسازتر از نیکی به آنان، کاهش هزینه‌ها از ایشان و حذف تحمیل‌های ناحق نیست. پس تا می‌توانی باید بر خوش‌بینی خود نسبت به ملتت بیفزایی؛ چرا که خوش‌بینی، رنج و اندوه فراوان را از تو برمی‌دارد. سزاوارترین افراد به خوش‌بینی تو کسی است که به خیرخواهی و فداکاری‌ات ایمان داشته باشد. و سزاوارترین افراد به بدبینی تو کسی است که به خیرخواهی‌ات با دیدهٔ تردید بنگرد.

و هیچ سنت شایسته‌ای را ـ که مورد عمل پیشگامان این امت و محور همبستگی و الفت آنان و سامان‌بخش کارشان بوده است ـ نشکن و هیچ سنت جدیدی را پایه‌گذاری نکن که به این‌گونه به روش‌های پیشین آسیب رساند، که در این صورت پاداش آن برای بنیان‌گذار آن است و وزر و وبال آن ـ به دلیل سنت‌شکنی ـ بر توست.

و در تثبیت سامان‌بخشی به شهرهایت و برپاداشتن و استمرار آنچه پیشتر کار مردم بر آن استوار بود، بسیار با دانشمندان مذاکره کن و با حکیمان گفتگو.

و بدان که، ملت طبقات گوناگونی دارد که جز با کمک یکدیگر سامان نمی‌یابند و بی‌نیاز از هم نیستند. از آن‌هاست: سپاهیان خدا، نویسندگان عمومی و خصوصی، قاضیان عدالت‌گستر، کارگزاران با انصاف و رفق و مدارا، جزیه و خراج‌پردازان از اهل ذمّه و مسلمانان، بازرگانان و صنعتگران و طبقهٔ پایین جامعه از نیازمندان و بیچارگان. و خداوند سهم هر یک از این‌ها را در کتابش یا سنت پیامبرش ﷺ معین کرده و در جایگاه مناسبش قرار داده است و رسول خدا ﷺ آن را نزد ما به ودیعه نهاده که محفوظ است.

ووضع على حدّه (و ـ خ) فريضته فى كتابه أو سنّة نبيّه (محمّد ـ خ)ﷺ عهداً منه عندنا محفوظاً.

فالجنود بإذن الله حصون الرعيّة وزين الولاة وعزّ الدين وسبل الأمن وليس تقوم الرعيّة إلّا بهم ثمّ لا قوام للجنود إلّا بما يُخرِجُ الله لهم من الخراج الّذى يَقْوُوْنَ به على جهاد عدوّهم ويعتمدون عليه فيما يصلحهم ويكون من وراء حاجتهم.

ثمّ لا قوام لهٰذين الصنفين إلّا بالصنف الثالث من القضاة والعمّال والكتّاب لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من المنافع ويؤتمنون عليه من خواصّ الأُمور وعوامّها ولا قوام لهم جميعاً إلّا بالتّجار وذوى الصّناعات فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ويقيمونه من أسواقهم ويكفونهم من التّرفّق بأيديهم ممّا لا يبلغه رفق غيرهم.

ثمّ الطبقة السفلىٰ من أهل الحاجة والمسكنة الّذين يحقّ رفدهم[1] ومعونتهم وفى الله لكلٍّ سعة ولكلٍّ على الوالى حقّ بقدر ما يصلحه وليس يخرج الوالى من حقيقة ما ألزمه الله من ذٰلك إلّا بالإهتمام والإستعانة بالله وتوطين نفسه على لزوم الحقّ والصبر عليه فيما خفّ عليه أو ثقُلَ، فولّ من جنودك أنصحهم فى نفسك لله ولرسوله ولإمامك وأنقاهم جيباً وأفضلهم حلماً ممّن يبطئ عن الغضب ويستريح الى العذر ويرأف بالضعفاء وينبو[2] على الأقوياء وممّن لا يثيره[3] العنف ولا يقعد به الضعف ثمّ ألصق بذوى الأحساب وأهل البيوتات الصّالحة والسوابق الحسنة ثمّ أهل النجدة[4] والشجاعة والسّخاء والسّماحة[5] فإنّهم جماع من الكرم وشعب من العرف[6].

ثمّ تفقّد من أُمورهم ما يتفقّد الوالدان من ولدهما ولا يتفاقمنّ[7] فى نفسك شىء قوّيتهم به ولا تحقرنّ لطفاً تعاهدتهم به وان قلّ فانّه داعية لهم الى بذل النصيحة لك وحسن الظّنّ بك ولا تدع تفقّد لطيف أُمورهم إتّكالاً على جسيمها فانّ لليسير من لطفك موضعاً ينتفعون به وللجسيم موقعاً لا يستغنون عنه.

---

١. الرفد: العطا والصّلة.
٢. أى يرتفع.
٣. لا يهيجه.
٤. أى شديد البأس.
٥. السماحة: الجود.
٦. أى المعروف.
٧. تفاقم الأمر أى عظم.

پس لشکریان ـ با اجازهٔ خداوند ـ دژهای مردم، زیور حاکمان، عزت دین و راه‌های امنیت هستند و بدون آنان، ملت استوار و پابرجای نیست. آن‌گاه سپاهیان بدون آنچه خداوند از خراج بر ایشان معین نموده، استوار نخواهند بود. خراج نیروبخش آنان در نبرد با دشمنان‌شان، تکیه‌گاه سامان بخشیدن به کارهای‌شان و پشتوانهٔ رفع نیازهای‌شان است.

سپس این دو گروه ـ ملت و سپاهیان ـ جز با کمک قاضیان، کارگزاران و نویسندگان استوار نخواهند بود؛ زیرا بستن قراردادها و جمع‌آوری منافع از طریق آنان است و در انجام هر کار خصوصی و عمومی به آنان اعتماد می‌شود.

و کار همهٔ این‌ها جز به بازرگانان و صنعتگران سامان نمی‌یابد؛ با تلاشی که آنان در جهت رفع نیازها و بر پا داشتن بازار و بی‌نیاز کردن مردم از انجام کارهایی که دیگران به آن‌ها نمی‌پردازند انجام می‌دهند.

آن‌گاه طبقهٔ پایین‌تر، نیازمندان و بیچارگانی که خداوند بخشش و کمک به آنان را واجب کرده است و برای هر یک به اندازهٔ سامان زندگی‌اش حقی است و زمامدار از عهدهٔ حقوقی که خداوند در این راستا بر دوش او نهاده به شایستگی بیرون نمی‌آید، مگر با تلاش، یاری خواستن از خدا و آماده نمودن خویش بر پیروی از حق و پایداری بر آن در تمامی موارد کوچک و بزرگ.

آن‌گاه خیرخواه‌ترین افراد برای خدا و پیامبرش و امام تو و پاکدامن‌ترین و بردبارترین آنان در نزد خود را به فرماندهی سپاهیانت بگمار؛ کسانی که به کندی خشمگین می‌شوند، با پوزش آرامش می‌یابند، با ناتوانان مهربان و بر نیرومندان مسلط است و کسی که تندی و خشونت او را برنمی‌انگیزد و ناتوانی وی را بازنمی‌دارد. سپس شرافتمندان و برخورداران از خانواده‌های شایسته و پیشینهٔ درخشان و در مرتبهٔ بعد دلاوران، شجاعان، سخاوتمندان و بزرگ‌منشان را به خود نزدیک گردان؛ چرا که آنان مجموعه‌ای از بزرگواری و شعبه‌ای از نیکی‌ها هستند.

آن‌گاه چون پدر و مادر که به فرزندان‌شان می‌رسند، در نبود آن‌ها به کارهای‌شان رسیدگی کن و هرگز آنچه برای تقویت‌شان انجام می‌دهی، بزرگ نشمار و هیچ مهربانی و لطفی ـ هر چند اندک ـ را که برای سامان امورشان انجام می‌دهی، ناچیز ندان؛ زیرا آن‌ها را به خیرخواهی و خوش‌بینی نسبت به تو وامی‌دارد. و رسیدگی به نیازهای خُردشان را با تکیه بر نیازهای اساسی رها نکن؛ زیرا مهربانی اندکت جایگاهی دارد که از آن سود می‌برند و نیازهای بزرگ و اساسی محلی دارد که از آن بی‌نیاز نمی‌شوند.

وليكن آثر رؤس جندك عندك مَن واساهم في معونته وأفضل عليهم من جدته بما يسعهم ويسع من وراءهم من خلوف أهليهم حتّى يكون همّهم همّاً واحداً في جهاد العدوّ فانّ عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك وانّ أفضل قرّة عين الولاة استقامة العدل في البلاد وظهور مودّة الرعيّة وانّه لا تظهر مودّتهم إلّا بسلامة صدورهم ولا تصحّ نصيحتهم إلّا بحيطتهم على ولاة أُمورهم وقلّة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدّتهم فافسح في آمالهم وواصل في حسن الثناء عليهم وتعديد[1] ما ابلى ذوو البلاء منهم فانّ كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهزّ الشجاع وتحرّض الناكل[2] إن شاء الله تعالى.

ثمّ اعرف لكلّ امرىء منهم ما أبلى ولا تضيفنّ بلاءَ امرئٍ الى غيره ولا تقصّرنّ به دون غاية بلائه ولا يدعونّك شرف امرئٍ الى أن تعظّم من بلائه ما كان صغيراً ولا ضعة امرئٍ الى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيماً واردد الى الله ورسوله ما يضلعك[3] من الخطوب ويشتبه عليك من الأُمور فقد قال الله سبحانه لقوم احبّ ارشادهم ـ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ ـ فالردّ الى الله الأخذ بمحكم كتابه والردّ الى الرّسول الأخذ بسنّته الجامعة غير المفرّقة.

ثمّ اختر للحكم بين النّاس أفضل رعيّتك في نفسك ممّن لا تضيق به الأُمور ولا تمحكه[4] الخصوم ولا يتمادىٰ في الزّلة ولا يحصر من الفيء الى الحقّ إذا عرّفه ولا تشرف نفسه على طمع ولا يكتفي بأدنى فهم دون أقصاه وأوقفهم في الشبهات وآخذهم بالحجج واقلّهم تبرّماً بمراجعة الخصم وأصبرهم على تكشّف الأُمور واصرمهم[5] عند اتّضاح الحكم ممّن لا يزدهيه اطراء ولا يستميله اغراء واولئك قليل.

ثمّ اكثر تعاهد قضائه وافسح له البذل ما يزيل علّته وتقلّ معه حاجته الى النّاس وأعطه من المنزلة لديك مالا يطمع فيه غيره من خاصّتك ليأمن بذلك إغتيال[6] الرّجال له عندك فانظر في ذلك نظراً بليغاً فانّ هذا الدين قد كان اسيراً في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوى وتطلب به الدّنيا.

---

۱. وتعديل ـ خ. ۲. نكل: نكص وجبن. ۳. أي يعظّمك ويثقلك.
۴. المحك: اللّجاج. ۵. الصرم: القطع.
۶. اغتاله: اهلكه وأخذه من حيث لم يدر ـ اللسان.

و باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که سربازان را یاری رساند و از امکانات خویش به حدی به آنان ببخشد که خود و خانواده‌شان در رفاه و آسایش زندگی کنند؛ به طوری، همهٔ همت و تلاش‌شان را در نبرد با دشمن به کار گیرند؛ چراکه عطوفت و مهربانی تو به آنان قلب‌های‌شان را به تو متمایل می‌کند.

و قطعاً برترین روشنی چشم زمامداران، برپایی عدالت در شهرها و گسترش دوستی ملت است و بدون شک دوستی میان آنان به وجود نمی‌آید مگر با پاکی دل‌ها و سینه‌های‌شان و خیرخواهی آنان رنگ واقعیت به خود نمی‌گیرد مگر با در بر گرفتن زمامداران و احساس سنگینی نکردن از حکومت‌شان و خستگی و دلتنگی ننمودن. پس به آرمان‌های‌شان میدان بده و پیوسته ثناگوی‌شان باش و همواره رشادت‌های دلاوران‌شان را شماره کن؛ چراکه یاد بسیار از کارهای پسندیده‌شان، شجاعان را برمی‌انگیزد و واماندگان‌شان را تشویق می‌کند - اگر خدا بخواهد.

آن‌گاه رشادت‌های هر کس را بشناس و رشادت کسی را به دیگری نسبت نده و در بها دادن به آن کوتاهی نکن و شرافت کسی تو را بر آن ندارد که رشادت کوچکش را بزرگ جلوه دهی و پایین بودن کسی سبب نشود تا دلاوری بزرگش را کوچک شماری. مشکلات پیچیده و شبهه‌ناک را به خدا و پیامبرش ﷺ بازگردان. به تحقیق، خداوند - پاک و منزه - به گروهی که دوستدار راهنمایی‌شان بوده، می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا پیروی کنید و از رسول و اولی الامر - از خود - پیروی نمایید، آن‌گاه اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر ﷺ ارجاع دهید.

رجوع به خدا، عمل به محکمات قرآن است و مراجعه به پیامبر ﷺ، تمسک به سنت و روش همگرای غیر واگرای اوست.

آن‌گاه برای داوری میان مردم، برترین مردم نزد خویش را برگزین؛ از کسانی که کارها به آنان فشار نمی‌آورد و در تنگنای‌شان قرار نمی‌دهد و شاکیان او را خشمگین نمی‌کنند و بر اشتباه و لغزش خویش پافشاری نمی‌کنند و پس از شناخت حق، بازگشت به آن برای‌شان دشوار نیست. و نفس خویش را به طمع نزدیک نمی‌کنند و به جای فهم عمیق به درک سطحی بسنده نمی‌کنند و در شبهات ایستاترند و به دلیل و برهان، چنگ‌زننده‌ترین و از مراجعهٔ شاکیان، کم‌تر از همه احساس ناراحتی و دلتنگی می‌کنند و در کشف حقایق پایدارترند و هنگام روشن شدن حکم، قاطع‌ترین‌اند. از کسانی که تملق و چاپلوسی آنان را فریب نمی‌دهد و تشویق او را متمایل نمی‌کند و آنان اندکند.

سپس به داوری‌های او رسیدگی کن و در بخشش، آنچنان بر او توسعه بده که کمبودهایش را برطرف کند و از نیازش به مردم بکاهد و نزد خود چنان جایگاه و مقامی به وی عطا کن که هیچ یک از نزدیکانت با چشم طمع در آن ننگرند تا از بدگویی و سخن‌چینی اشخاص نزد تو احساس امنیت کند. در آنچه گفته شد، بادقت بیندیش؛ که این دین در دست اشرار اسیر بود، بر اساس هوس در آن عمل می‌کردند و با آن، دنیا طلب می‌نمودند.

ثمّ انظر فى أُمور عمّالك فاستعملهم اختباراً ولا تولّهم محاباة[1] وأثره[2] فإنّهما جماع من شعب الجور والخيانة وتوخ[3] منهم أهل التجربة والحياء من أهل البيوتات الصالحة والقدم فى الإسلام المتقدّمة فإنّهم أكرم أخلاقاً وأصحّ اعراضاً وأقلّ فى المطامع اشرافاً[4] وأبلغ فى عواقب الأُمور نظراً.

ثمّ أسبغ عليهم الأرزاق فانّ ذٰلك قوّة لهم على استصلاح أنفسهم وغنى لهم عن تناول ما تحت أيديهم وحجّة عليهم إن خالفوا أمرك أو ثلموا أمانتك ثمّ تفقّد أعمالهم وابعث العيون من أهل الصدق والوفاء عليهم فانّ تعاهدك فى السرّ لأُمورهم حدوة[5] لهم على إستعمال الأمانة والرفق بالرّعية وتحفّظ من الأعوان فإن أحد منهم بسط يده الىٰ خيانة اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك اكتفيت بذٰلك شاهداً فبسطت عليه العقوبة في بدنه وأخذته بما أصاب من عمله ثمّ نصبته بمقام المذلّة ووسمته بالخيانة وقلّدته عار التّهمة.

وتفقّد أمر الخراج بما يصلح أهله فانّ فى صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم ولا صلاح لمن سواهم إلّا بهم لأنّ النّاس كلّهم عيال على الخراج وأهله وليكن نظرك فى عمارة الأرض أبلغ من نظرك في استجلاب الخراج لأنّ ذٰلك لا يدرك إلّا بالعمارة ومن طلب الخراج بغير عمارة أخرب البلاد وأهلك العباد ولم يستقم أمره إلّا قليلاً فان شكوا ثِقلاً أو علّة أو إنقطاع شرب أو بالّةٍ[6] أو إحالة أرض اغتمرها[7] غرق أو اجحف بها عطش خفّفت عنهم بما ترجو أن يصلح به أمرهم.

ولا يثقلنّ عليك شيء خفّفت به المؤونة عنهم فانّه ذخر يعودون به عليك فى عمارة بلادك وتزيين ولايتك مع إستجلابك حسن ثنائهم وتبجّحك بإستفاضة العدل فيهم معتمداً فضل قوّتهم بما ذخرت عندهم من إجمامك[8] لهم والثقة منهم بما عوّدتهم من عدلك عليهم ورفقك بهم فربّما حدث من الأُمور ما إذا عَوَّلْتَ فيه عليهم من بعدُ احتملوه طيّبة أنفسهم به فانّ العمران محتمل (يحتمل ـ خ ل) ما حمّلته وإنّما يؤتى خراب الأرض من اعواز أهلها وإنّما يعوز أهلها لاشراف أنفس الولاة على الجمع وسوء ظنّهم بالبقاء وقلّة انتفاعهم بالعبر.

---

١. حابى الرجل حباء: نصره واختصّه ومال اليه والحباء: العطاء اللسان. ٢. الاثرة: المكرمة ـ اللسان.
٣. التوخّي بمعنى التحرّى للحق. ٤. إسرافاً ـ خ. ٥. أى بعث وسوق.
٦. أى ندى وخير ـ اللسان. ٧. أى علاها وغطّاها ـ اللسان.
٨. اجمم نفسك يوماً أو يومين أى أرحها واترك الحركة فيصير المعنى أى ما ذخرت وتركت لهم.

سپس در امور کارگزارانت بیندیش و آنان را بر اساس ارزیابی به کار گمار، نه بر اساس قرابت و علاقهٔ شخصی؛ که این دو همه شاخه‌های ستم و خیانت را در بردارند و افراد باتجربه و باحیا از خانواده‌های شایسته و پیشگام در اسلام را انتخاب کن؛ چرا که آنان اخلاق‌شان پسندیده‌تر، آبروی‌شان سالم‌تر، در مادیات کم‌حرص‌تر و در حوادث دوراندیش‌ترند. آن‌گاه آنان را از نظر معیشت در رفاه و آسایش قرار ده، که این کار آن‌ها را در اصلاح نفس‌شان نیرومند می‌سازد و از دست‌یازی به آنچه ـ از بیت المال ـ در اختیار دارند، بی‌نیازشان می‌کند و در سرپیچی از دستورهایت و خیانت در امانتت، راه عذر را بر آن‌ها می‌بندد و حجت را برای‌شان تمام می‌کند. سپس به کارهای‌شان رسیدگی کن و مراقبانی راستگو و وفادار به سوی‌شان اعزام کن؛ چرا که بازرسی مخفیانهٔ کارهای‌شان، سبب امانتداری آنان و مدارای‌شان با مردم و جلوگیری آن‌ها از خیانت دستیاران‌شان می‌شود. پس اگر یکی از آنان به خیانت دست یازید و گزارش مراقبانت در این باره به تو رسید، بدون نیاز به گواهی شاهدان او را مجازات بدنی می‌نمایی و به اندازهٔ خطایش او را بازخواست می‌کنی. آن‌گاه در جایگاه خواری قرارش می‌دهی و مهر خیانت بر او می‌نهی و ننگ اتهام بر گردنش می‌آویزی.

و به امر خراج به گونه‌ای رسیدگی کن که اهلش سامان یابند؛ چرا که در سایهٔ صلاح خراج و صلاح اهل آن، کار دیگران سامان می‌یابد و بدون آن سامان نمی‌یابد. برای این‌که همهٔ مردم نان‌خور خراج و خراج‌دهندگان هستند. و باید به آبادانی زمین بیشتر توجه کنی تا به جمع‌آوری خراج؛ چرا که خراج بدون آبادانی به دست نمی‌آید و هر که بدون آبادانی در پی خراج باشد، شهرها را ویران و بندگان را نابود می‌کند و حکومتش زمان کوتاهی دوام می‌آورد. پس اگر از سنگینی خراج یا حادثهٔ ناگواری یا کمبود آب از زمین یا آسمان یا دگرگونی زمین بر اثر آب‌گرفتگی یا خشکسالی شکایت کردند، به مقداری که امید به اصلاح کارشان داری، به آنان تخفیف بده. و تخفیف به آنان بر تو سنگین نیاید، که آن اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرها و آراستن حکومتت، سودش را به تو بازمی‌گردانند؛ افزون بر آن‌که، ثنای زیبای آنان و شادمانی تو را به دلیل گسترش عدالت در میان آنان به دنبال دارد و به خاطر آسایشی که برای‌شان فراهم کردی، بر مازاد غذای روزانه‌شان تکیه داری و به خاطر عادت دادن آنان به عدالت خود و رفق و مدارای با آن‌ها از اطمینان‌شان بهره‌مندی. از آن پس هر گاه در حوادث ناگوار احتمالی بر آنان تکیه کنی، با رضایت خاطر آن را عهده‌دار خواهند شد؛ چرا که هر چه بر آبادانی بار کنی، تحمل خواهند کرد.

و همانا ویرانی سرزمین‌ها از تنگدستی مردمانش سرچشمه می‌گیرد و تهیدستی مردم از آز زمامداران به مال‌اندوزی و بدبینی آنان به پایداری ـ حکومت‌شان ـ و کم‌تر پند و اندرز گرفتن از عبرت‌ها، ناشی می‌شود.

ثمّ اُنظر في حال كتّابك فولّ على اُمورك خيرهم واخصص رسائلك الّتي تدخل فيها مكائدك واسرارك باجمعهم لوجوه صالح الأخلاق ممّن لاتبطره[1] الكرامة فيجترئ بها عليك في خلاف لك بحضرة ملأ ولا تقصر به الغفلة عن إيراد مكاتبات عمّالك عليك وإصدار جواباتها على الصواب عنك وفيما يأخذ لك ويعطي منك ولا يضعف عقداً اعتقده لك ولا يعجز عن إطلاق ماعقد عليك ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الاُمور فانّ الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره أجهل.

ثمّ لا يكن إختيارك إيّاهم على فراستك واستنامتك[2] وحسن الظّن منك فانّ الرجال يتعرّفون[3] لفراسات الولاة بتصنّعهم وحسن خدمتهم وليس وراء ذٰلك من النصيحة والأمانة شيء ولكن اختبرهم بما ولّوا للصالحين قبلك فاعمد لأحسنهم كان في العامّة أثراً وأعرفهم بالأمانة وجهاً فانّ ذٰلك دليل على نصيحتك لله ولمن ولّيت أمره واجعل لرأس كلّ أمر من اُمورك رأساً منهم لا يقهره كبيرها ولا يتشتّت عليه كثيرها ومهما كان في كتّابك من عيب فتغابيت[4] عنه اُلزمتَه ثمّ استوص بالتجّار وذوي الصناعات واُوص بهم خيراً المقيم منهم والمضطرب بما له والمترفّق ببدنه[5] فانّهم موادّ المنافع وأسباب المرافق وجلّابها من المباعد والمطارح[6] في برّك وبحرك وسهلك وجبلك وحيث لا يلتئم النّاس لمواضعها ولا يجترؤن عليها فانّهم سِلْم لا تخاف بائقته[7] وصُلْحٌ لا تخشى غائلته[8].

وتفقّد اُمورهم بحضرتك وفي حواشي بلادك واعلم مع ذٰلك انّ في كثير منهم ضيقاً فاحشاً وشحّاً قبيحاً واحتكاراً للمنافع وتحكّماً في البياعات[9] وذٰلك باب مضرّة للعامّة وعيب على الولاة فامنع من الاحتكار فانّ رسول اللهﷺ منع منه وليكن البيع بيعاً سمحاً[10] بموازين عدل وأسعار لا تُجْحِفُ بالفريقين من البايع والمبتاع فمن قارف[11] حكرة بعد نهيك ايّاه فنكّل[12] به وعاقبه في غير إسراف.

---

١. البطر: الطغيان عند النعمة. ٢. أي سكونتك وطمأنينتك. ٣. يتعرّضون ـ خ.
٤. أي تغافلت. ٥. بيديه ـ خ.
٦. المطرح جمع مطارح الموضع يطرح إليه. ٧. أي شرّه.
٨. أي الدّاهية ـ الشرّ.
٩. بياعات جمع البيعة: ما يباع (والمراد أنّهم يبيعون المتاع بما يحكمون وما يحبّون).
١٠. أي سهلاً. ١١. أي قارب. ١٢. نكل به أي عاقبه في جرم.

سپس در حال نویسندگانت بنگر و کارهایت را به بهترین‌شان بسپار و نوشتن نامه‌هایی که در آن‌ها نقشه‌ها و رازهایت را می‌نویسی، به جامع‌ترین آن‌ها در ویژگی‌های شایستهٔ اخلاقی اختصاص ده؛ از کسانی که احترام و بزرگواری، آنان را به تکبر و سرکشی وانمی‌دارد تا در حضور مردم جرأت مخالفت با تو را پیدا کنند و از ارجاع نامه‌های کارگزارانت به تو و صدور پاسخ‌های درستی از تو و نیز در آنچه به نمایندگی از تو می‌دهد و می‌گیرد، بر اثر غفلت کوتاهی نکند. و هیچ پیمان‌نامه‌ای را ضعیف تنظیم نکند و در حل قراردادهایی که به زیان تو تنظیم شده، در نماند و در کارها قدر و منزلت خویش را بشناسد که بی‌خبر از قدر خویش، در شناخت قدر دیگران ناتوان‌تر است.

آن گاه گزینش آنان نباید بر اساس اطمینان و شناخت ظاهری و خوش‌بینی تو انجام پذیرد،که مردمان با خوش‌خدمتی و ظاهرسازی ـ آن‌گونه که زمامداران می‌خواهند ـ خود را جلوه می‌دهند، در حالی که در پس پردهٔ ظاهر از خیرخواهی و امانتداری خبری نیست؛ بلکه آنان را بر اساس عملکردشان برای صالحان پیش از خود ارزیابی و گزینش کن و به کسی تکیه کن که در میان مردم نیکوترین اثر را از خود بر جای گذاشته باشد و بیش از دیگران به امانتداری شناخته شده باشد،که این کار خیرخواهی تو را برای خداوند و برای کسی که از سویش مسؤولیت پذیرفته‌ای به اثبات می‌رساند.

و در رأس هر یک از کارهایت رئیس و مسؤولی را بگمار که کارهای بزرگ بر او چیره نگردد و کثرت کار وی را به آشفتگی و سردرگمی دچار نگرداند. و هر چه خود را از کاستی‌ها و کمبودهای نویسندگان و کارمندانت به بی‌خبری زنی و از آن‌ها چشم‌پوشی نمایی، پی‌آمدش دامنگیرت خواهد شد.

سپس سفارش مرا دربارهٔ بازرگانان و صنعتگران بپذیر و به آنان نیز به نیکی سفارش کن! ـ کسبهٔ درون‌شهری و تاجران برون‌شهری و صنعتگران بهره‌رسان با نیروی بدنی را ـ چرا که آنان سرچشمهٔ تمام بهره‌مندی‌ها و تأمین‌کنندهٔ وسائل زندگی و فراهم‌کنندهٔ آن‌ها از مکان‌های دوردست و دورافتاده ـ در خشکی و دریا، کوه و دشت و جاهایی که نه مردم با آن‌ها سازگارند و نه جرأت بر آن‌ها را دارند ـ هستند. آن‌ها سازشکارانی هستند که از شر و زیان‌شان بیم نیست و اهل آشتی‌اند که از آشوب‌شان ترسی نیست. و در مرکز حکومت و در شهرهای اطراف به کارهای‌شان رسیدگی کن. با این حال بدان که، در بسیاری از آنان تنگ‌نظری آشکار و بخل‌زننده و احتکار مایحتاج مردم و سیطره بر قیمت‌ها در خرید و فروش‌ها وجود دارد و این زیان و فشاری بر تودهٔ مردم و ننگی بر زمامداران است. پس از احتکار جلوگیری کن که یقیناً رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری کرد. و خرید و فروش باید آسان و راحت بر اساس عدالت انجام پذیرد و قیمت‌ها اجحاف به خریدار و فروشنده نباشد. آن‌گاه پس از نهی تو، هر کس به احتکار نزدیک شد ـ بدون زیاده‌روی ـ او را مجازات کن و مایهٔ عبرت دیگران قرار ده.

ثم الله الله في الطبقة السفلىٰ من الّذين لا حيلة لهم من المساكين والمحتاجين وأهل البُؤسىٰ[۱] والزَّمْنىٰ[۲] فانّ في هٰذه الطبقة قانعاً ومعترّاً واحفظ لله ما استحفظك من حقّه فيهم واجعل لهم قسماً من بيت مالك وقسماً من غلّات صوافي[۳] الإسلام في كلّ بلد فانّ للاقصىٰ منهم مثل الذي للأدنىٰ وكلّ قد استرعيت حقّه فلا يشغلنّك عنهم بطر فانّك لاتعذر بتضييع التافه[٤] لأحكامك الكثير المهمّ فلا تشخص همّك عنهم ولا تصعّر[٥] خدّك لهم وتفقّد أُمور من لا يصل إليك منهم ممّن تقتحمه[٦] العيون وتحقره الرجال ففرّغ لأُولئك ثقتك من أهل الخشية والتواضع فليرفع إليك أُمورهم.

ثمّ إعمل فيهم بالإعذار الى الله يوم تلقاه فانّ هؤلاء من بين الرعيّة أحوج الى الإنصاف من غيرهم وكلّ فاعذر الى الله في تأدية حقّه إليه وتعهّد أهل اليتم وذوي الرّقّة[۷] في السّنّ ممّن لا حيلة له ولا ينصب للمسألة نفسه وذٰلك على الولاة ثقيل والحقّ كلّه ثقيل وقد يخفّفه الله على أقوام طلبوا العاقبة فصبروا أنفسهم ووثقوا بصدق موعود الله لهم.

واجعل لذوي الحاجات منك قسماً تفرّغ لهم فيه شخصك وتجلس لهم مجلساً عامّاً فتتواضع فيه لله الّذي خلقك وتقعد عنهم جندك وأعوانك من أحراسك وشرطك حتّى يكلّمك متكلّمهم غير متتعتع[۸] فانّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في غير موطن لن تقدّس أُمّة لا يؤخذ للضّعيف فيها حقّه من القويّ غير متتعتع ثمّ احتمل الخرق[۹] منهم والعيّ[۱۰] ونحّ عنهم الضيق والأنف يبسط الله عليك بذٰلك أكناف رحمته ويوجب لك ثواب طاعته وأعط ما أعطيت هنيئاً وامنع في إجمال وإعذار، ثمّ أُمور من أُمورك لابدّ لك من مباشرتها منها إجابة عمّالك بما يَعْيا عنه كتّابك ومنها إصدار حاجات النّاس عند ورودها عليك بما تحرج[۱۱] به صدور أعوانك وامض لكلّ يوم عمله فانّ لكلّ يوم ما فيه.

---

۱. البؤس ـ خ أي أهل الشدّة والفقر. ۲. أي المبتلى.
۳. الصوافي: الاملاك والأرض الّتي جلا عنها أهلها أو ماتوا ولا وارث لها.
٤. أي الحقير اليسير. ٥. أي لا تميله من الكبر. ٦. اي تحتقره العيون.
۷. اي ذوي الرّحمة. ۸. أي من غير أن يصيبه أذى يقلقه ويزعجه.
۹. أي الحمق وسوء التصرّف وضعف الرأي.
۱۰. عي عن أمره: أي عجز ولم يطق أحكامه. ۱۱. أي تضيق.

آن‌گاه خدای را، خدای را در نظر بگیر دربارهٔ طبقهٔ پایین ـ ناتوان از چاره‌اندیشی ـ از بیچارگان، نیازمندان، گرفتاران، زمینگیران؛ که در میان این طبقه، قناعت‌پیشگان به آنچه به آن‌ها می‌رسد و درخواست‌کنندگان دیده می‌شود و پاسدار حقی برای آنان باش که خداوند تو را پاسدار آن قرار داده است. و از بیت المال و غلات زمین‌های بدون مالکِ متعلق به اسلام در هر شهر سهمی برای آنان قرار بده؛ چرا که دورترین آنان با نزدیک‌ترین‌شان یکسان حق دارند و تو مسؤول رعایت حق همهٔ آن‌ها هستی. پس غرور و سرمستی تو را از رسیدگی به آنان بازندارد؛ چرا که استحکام بخشیدن به کارهای زیربنایی و فراوان، عذر و بهانه‌ای برای ترک کارهای کوچک و پیش پا افتاده نیست. پس همت و تلاشت را از آن‌ها برندار و باغرور و تکبر با آنان رفتار نکن و به کارهای کسانی که گزارشی از ایشان به تو نمی‌رسد، رسیدگی کن؛ کسانی که چشم‌ها آنان را کوچک می‌شمارند و مردم تحقیرشان می‌کنند. پس گروهی از افرادِ خداترس، فروتن و مورد اعتماد خویش را برای رسیدگی به آنان اختصاص ده تا وضعیت‌شان را به تو گزارش کنند. سپس با آنان به گونه‌ای رفتار کن که روز دیدار با خدا عذرت پذیرفته شود؛ زیرا در میان ملت اینان بیش از دیگران نیازمند انصاف و پرداخت حقوق‌شان هستند. و در پرداخت حقوق تمام مردم به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذرت پذیرفته شود. و از یتیمان و سالمندانِ نیازمند مهربانی و عطوفت ـ که راه چاره‌اندیشی بر آنان بسته و زبان درخواست‌شان خاموش است ـ رسیدگی و دلجویی کن و این کار بر زمامداران سنگین است و هر حقی گران است ولی به یقین، خداوند آن را برای عاقبت‌جویان سبک و آسان می‌کند؛ کسانی که نفس خویش را به پایداری بردباری وامی‌دارند و به درستی وعدهٔ خدا دربارهٔ خویش اطمینان دارند.

و برای نیازمندان به خود، بخشی از زمان خویش را اختصاص ده که در آن شخصاً به کارهای‌شان رسیدگی کنی و در مجلسی عمومی برای پاسخگویی به آنان بنشینی. در آن مجلس برای خداوند آفریدگارت فروتنی نمایی و لشکریان، نگهبانان و نیروهای انتظامی را از دخالت در آن بازداری. تا گویندهٔ آنان بدون لکنت زبان [= ترس و نگرانی] با تو سخن گوید؛ زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که بارها می‌فرمود: هیچ امتی که در میان آنان حق ضعیف از قوی بدون لکنت گرفته نشود، از کاستی‌ها و عیب‌ها پاک نخواهد گردید.

سپس نادانی و ناتوانی آنان را تحمل کن و سخت‌گیری و فشار و برخوردهای متکبرانه را از آنان دور کن، تا خداوند به این وسیله آغوش رحمتش را بر تو بگشاید و پاداش اطاعتش را برایت لازم گرداند. هر چه می‌بخشی ـ با روی باز ـ بدون منت و آزار ببخش و به زیبایی و با پوزش‌خواهی محروم کن.

سپس کارهایی است که ناچار شخصاً باید به آن‌ها بپردازی: یکی پاسخ کارگزارانت در مواردی که مشاوران و معاونانت از آن ناتوانند و رسیدگی به نیازهای مردم که دیگران از انجامش عاجزند و به تو روی می‌آورند. و هر روز کار همان روز را انجام بده، که هر روز کاری مخصوص به خود دارد.

واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت وأجزل تلك الأقسام وإن كانت كلّها لله إذا صلحت فيها النيّة وسلمت منها الرعيّة وليكن في خاصّة ما تُخلِصُ لله به دينك إقامة فرائضه الّتي هي له خاصّة فاعط الله من بدنك في ليلك ونهارك ووفّ ماتقرّبت به الى الله من ذٰلك كاملاً غير مثلوم ولا منقوص بالغاً من بدنك ما بلغ وإذا قمت في صلاتك للنّاس فلا تكوننّ منفرّاً ولا مضيّعاً فانّ في النّاس من به العلّة وله الحاجة وقد سألت رسول الله ﷺ حين وجّهني الى اليمن كيف أُصلّي بهم فقال صلّ بهم كصلاة أضعفهم وكن بالمؤمنين رحيماً.

وامّا بعد هٰذا فلا تطوّلنّ إحتجابك عن رعيّتك فانّ إحتجاب الولاة عن الرعيّة شعبة من الضّيق وقلّة علم بالأمور والإحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير ويعظم الصّغير ويقبح الحسن ويحسن القبيح ويشاب الحقّ بالباطل وإنّما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه النّاس به من الأمور وليست على الحقّ سمات تعرف بها ضروب الصّدق من الكذب وإنّما أنت أحد رجلين إمّا امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحقّ ففيم إحتجابك من واجب حقّ تعطيه أو فعل كريم تُسديه أو مبتلى بالمنع فما أسرع كفّ النّاس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك مع انّ أكثر حاجات النّاس إليك ممّا لأمؤونة فيه عليك من شكاة مظلمة أو طلب إنصاف في معاملة.

ثمّ للوالي خاصّة وبطانة فيهم استئثار وتطاول وقلّة أنصاف في معاملة فاحسم مادّة اولٰئك بقطع أسباب تلك الأحوال ولا تقطعنّ لأحد من حاشيتك وحامّتك[1] قطيعة ولا يطمعنّ منك في إعتقاد عقدة تضرّ بمن يليها من النّاس في شرب أو عمل مشترك يحملون مؤونته على غيرهم فيكون مَهْنأ ذٰلك لهم دونك وعيبُهُ عليك في الدّنيا والآخرة وألزم الحقّ من لزمه من القريب والبعيد وكن في ذٰلك صابراً محتسباً واقعاً ذٰلك من قرابتك وخاصّتك حيث وقع وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه فانّ مغبّة[2] ذٰلك محمودة وان ظنّت الرعيّة بك حيفاً فأَصْحِر[3] لهم بعذرك وأعدل عنك ظنونهم بإصحارك فانّ في ذٰلك رياضة منك لنفسك ورفقاً برعيّتك واعذاراً تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحقّ.

---

۱. أي خاصّتك. ۲. أي عاقبة ذٰلك. ۳. أي أظهر.

در ارتباط خود با خدا بهترین و بیشترین زمان را برای خویش قرار بده ـ هر چند هر گاه انگیزه و نیت، خالص و شایسته باشد و ملت در امنیت و آسایش و رفاه باشند، همهٔ زمان‌ها برای خداست ـ ولی باید در میان آنچه به انگیزهٔ خالص برای خداوند انجام می‌دهی، برپاداشتن واجباتی را که مخصوص خداست، بجای آوری. پس در بخشی از شبانه‌روز بدنت را برای بندگی خدا به کارگیر و کاری را که با آن به خدا نزدیک می‌شوی، کامل، تمام و بی‌نقص انجام ده ـ هر چند در این راه بدنت را به رنج و زحمت اندازی.

و هر گاه برای مردم نماز جماعت برگزار کردی، نه مردم را فراری بده و نه نماز را ضایع کن؛ زیرا در میان مردم افراد بیمار و ناتوان و گرفتار وجود دارد. هنگامی که رسول خداﷺ مرا به یمن فرستاد، از وی پرسیدم: چگونه با آنان نماز برگزار کنم؟ پیامبر اکرمﷺ پاسخ داد: همانند ناتوان‌ترین‌شان با آنان نماز برگزار کن و با مؤمنان مهربان باش!

و پس از این همه، غیبت و پرده‌پوشی‌ات از مردم را طولانی نکن؛ چرا که پرده‌پوشی زمامداران، ریشه در بخل و تنگ‌نظری آنان دارد و سبب کاهش آگاهی آنان از امور می‌گردد و پرده‌نشینی زمامداران، آنان را از رویدادهای پس‌پرده بی‌خبر نگه می‌دارد و از این رو در نظرشان مسائل بزرگ، کوچک و مسائل کوچک، بزرگ و ماجراهای زیبا، زشت و حوادث زشت، زیبا جلوه می‌کند و حق و باطل در هم می‌آمیزد. زمامدار نیز تنها انسانی بیش نیست که آنچه مردم از وی پوشیده نگه می‌دارند، نمی‌داند و حق نشانه‌ای ندارد که بتوان با آن انواع راست و دروغ را از هم بازشناخت. تو از این دو حال بیرون نیستی؛ یا کسی هستی که برای بخشیدن در راه حق، سخاوتمندی. پس پرده‌نشینی‌ات برای چیست؟ آیا به دلیل پرداخت حقوق واجب است یا به دلیل انجام کار بزرگوارانه‌ای؟ یا شخص بخیلی هستی؛ که در این صورت وقتی مردم از بخشش تو نومید شدند، بسیار زود از درخواست نمودن از تو خودداری می‌کنند. افزون بر آن، بیشتر نیازهای مردم هزینه‌ای بر تو تحمیل نمی‌کند؛ مانند شکایت از آنچه به ستم از آنان گرفته شده یا درخواست حق خویش در معامله‌ای.

سپس برای حاکم، خواص و نزدیکانی است که به خودکامگی و چپاولگری و کم‌انصافی در داد و ستد گرفتارند. پس با قطع اسباب این ویژگی‌ها، ریشهٔ آنان را بخشکان و به احدی از نزدیکان و خویشانت، مِلکی را واگذار نکن و مبادا در احداث باغ یا کشتزاری طمع کنند که در سهم آب به صاحبان زمین‌های مجاور زیان رسانند یا هزینهٔ کار مشترکی را بر دیگران تحمیل کنند و عیش که نوشش برای آنان باشد، نه برای تو. و ننگ و عار آن در دنیا و آخرت برای تو باشد. دربارهٔ هر دور و نزدیکِ پایبند به حق، حق را اجرا کن و در این باره برای خدا به امید پاداش وی پایدار باش؛ هرچند اجرای حق به خویشان و نزدیکانت، زیان و آسیب برساند. و در برابر سنگینی که اجرای حق بر تو دارد، جویای فرجام نیک و پسندیده‌اش باش. و اگر مردم دربارهٔ تو گمان انحراف از حق نمودند، پوزشت را برای آنان آشکار کن و با بیان دلیلت، گمان‌های‌شان را از خود برطرف کن؛ چرا که این کار ریاضتی است برای نفس و مهربانی برای مردمت و پوزشی در جهت هدفت که استوار داشتن مردم بر حق است.

ولا تدفعنّ صلحاً دعاك إليه عدوّك لله فيه رضى فانّ فى الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك وأمناً لبلادك ولكن الحذر كلّ الحذر من عدوّك بعد صلحه فانّ العدوّ ربّما قارب ليتغفّل فخذ بالحزم[١] واتّهم فى ذلك حسن الظّنّ وان عقدت بينك وبين عدوّلك عقدة أو ألبسته منك ذمّة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمّتك بالأمانة واجعل نفسك جُنّة دون ما أعطيت فانّه ليس من فرائض الله شيء النّاس اشدّ عليه اجتماعاً مع تفرّق أهوائهم وتشتّت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا[٢] من عواقب الغَدر.

فلا تغدرنّ بذمّتك ولا تخيسنّ[٣] بعهدك ولا تختلنّ[٤] عدوّك فانّه لا يجترئ على الله إلّا جاهل شقىّ وقد جعل الله عهده وذمّته أمناً أفضاه بين العباد برحمته وحريماً يسكنون الى منعته[٥] ويستفيضون الىٰ جواره فلا إدغال[٦] ولا مدالسة ولا خداع فيه ولا تعقد عقداً تجوّز فيه العلل ولا تعوّلنّ علىٰ لحن قول بعد التأكيد والتوثقة ولا يدعونّك ضيق أمر لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه بغير الحقّ فانّ صبرك على ضيق أمر ترجو انفراجه وفضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته وان تحيط بك من الله فيه طلبة لا تستقيل فيها دنياك ولا آخرتك إيّاك والدّماء وسفكها بغير حلّها فانّه ليس شيء أدعىٰ لنقمة ولا أعظم لتبعة ولا أحرىٰ بزوال نعمة وانقطاع مدّة من سفك الدّماء بغير حقّها والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العباد فيما تسافكوا من الدّماء يوم القيامة.

فلا تقوّينّ سلطانك بسفك دم حرام فإنّ ذلك ممّا يُضعفه ويوهنه بل يزيله وينقله ولا عذر لك عند الله ولا عندى فى قتل العمد لأنّ فيه قود البدن وإن ابتليت بخطاء وافرط عليك سوطك أو سيفك أو يدك بالعقوبة فانّ فى الوَكزَة[٧] فما فوقها مقتلة فلا تطمحنّ[٨] بك نخوة[٩] سلطانك عن ان تؤدّى الىٰ أولياء المقتول حقّهم وإيّاك والاعجاب بنفسك والثّقة بما يعجبك منها وحبّ الإطراء فانّ ذلك من أوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق[١٠] ما يكون من إحسان المحسنين.

---

١. الحزم: ضبط الإنسان أمره والأخذ فيه بالثقة.
٢. أى لما علموا من وباله ووخامته.
٣. أى ولا تنقض عهدك.
٤. أى ولا تخدعنه.
٥. المنعة ج منعات أى معاقل حصينة.
٦. ادغل فى الأمر أى أدخل فيه ما يفسده ويخالفه.
٧. أى الضرب بجميع الكفّ.
٨. أى ترفعن.
٩. أى العظمة.
١٠. أى ليبطل ويمحى.

و پیشنهاد هیچ صلحی را از سوی دشمن که خشنودی خدا در آن است، بازنگردان؛ چرا که صلح و آشتی، آسایش سپاهیانت و برطرف شدن اندوه‌هایت و برقراری امنیت در شهرهایت را به دنبال دارد. ولی پس از صلح با دشمن، تمام جوانب هوشیاری و احتیاط را رعایت کن؛ چرا که دشمن چه بسا برای غافلگیر کردن نزدیک می‌شود. پس کاملاً هوشیار و آماده باش و به خوش‌بینی با دیدهٔ اتهام بنگر و اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا او را در پناه خود گرفتی، پس به پیمانت وفا کن و در پیمانت امانتدار باش و جانت را سپر تعهدت قرار بده؛ چرا که وفای به عهد، تنها واجبی در میان واجبات الهی است که مردم با همهٔ پراکندگی گرایش‌ها و اختلاف آراء، بیشترین توافق و وحدت نظر را بر بزرگداشت آن دارند. و به تحقیق، مشرکان در میان خود پیش از مسلمانان به آن پایبند بودند؛ چرا که آنان به پی‌آمدهای وخیم پیمان‌شکنی آگاه بودند. پس پیمانت را نشکن و به تعهدت خیانت نکن و به دشمنت نیرنگ نزن، که جز نادان بدبخت بر خدا جسارت نمی‌کند. به یقین خداوند ـ با مهربانی خویش ـ عهد و پیمانش را فضا و حریم امنی قرار داده است که در سایهٔ قدرت وی، آرامش گیرند و به وی پناه آورند؛ پس نیرنگ و دغل و خیانت در آن راه ندارد. و قراردادی نبند که به صورت‌های گوناگون بتوانی آن را تفسیر و تأویل کنی. و پس از بستن و محکم کردن قرارداد [برای مخالفت با آن] بر توریه و توجیهات مخالف ظاهر تکیه نکن و تحمل تنگنا و فشار از جانب تعهدی که به خداوند سپردی، سبب درخواست فسخ آن به ناحق نگردد؛ چرا که پایداری بر تحمل سختی ـ که امید به گشایش و فرجام برترش داری ـ بهتر از نیرنگی است که از انجامش بیمناکی و از این‌که در دنیا و آخرت چنان مورد مؤاخذه و بازخواست خداوند قرارگیری، که راه نجاتی برای تو نباشد ـ ترسناکی.

و از خون و خونریزی به ناحق بپرهیز؛ چرا که ریختن خون ناحق بیشترین خشم و عذاب خدا را به دنبال دارد و سزاوارترین چیز در زوال نعمت و پایان بخشیدن [به عمر حکومت] است و خداوند ـ پاک و منزه ـ در روز قیامت بدون درخواست، به داوری دربارهٔ خون‌های ریخته شده در میان مردم می‌پردازد. پس قدرت و حکومت خویش را با ریختن خون حرامی تقویت نکن که آن را سست و ضعیف می‌کند بلکه آن را نابود و منتقل می‌سازد و هیچ عذری نزد خدا و نزد من دربارهٔ قتل عمد پذیرفته نیست؛ زیرا مجازات آن قصاص است. و اگر تازیانه یا شمشیر یا دستت در مجازات بر تو پیشی گرفت [و آنچه نمی‌خواستی اتفاق افتاد] و به خطا مرتکب قتل شدی ـ چرا که در ضربهٔ مشت و بالاتر از آن احتمال قتل است ـ مبادا غرور قدرت و ریاست تو را از پرداخت دیه به اولیای مقتول بازدارد.

و از خودبزرگ‌بینی و تکیه بر کبر خویش و دوست داشتن تملق و ثنای خود بپرهیز، که این‌ها از محکم‌ترین فرصت‌های شیطان، در نظر اوست تا آثار نیکی نیکوکاران را با آن نابود کند.

وإيّاك والمنّ على رعيّتك بإحسانك أو التزيّد فيما كان من فعلك أو ان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك فإنّ المنّ يبطل الإحسان والتزيّد يذهب بنور الحقّ والخلف يوجب المقت[1] عند الله والنّاس قال الله تعالىٰ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لاٰ تَفْعَلُون وَإيّاكَ والعجلة بالأمور قبل أوانهاأو التّساقط فيها عند إمكانها أو اللّجاجة فيها إذا تنكرّت أو الوهن عنها إذا استوضحت فضع كلّ أمر موضعه واوقع كلّ عمل موقعه.

وإيّاك والاستئثار بما النّاس فيه أسوة[2] والتغابى[3] عمّا تعنى به ممّا قد وضح للعيون فانّه مأخوذ منك لغيرك وعمّا قليل تنكشف عنك أغطية الأمور وينتصف منك للمظلوم أملك حميّة أنفك وسورة[4] حدّك وسطوة يدك وغرب لسانك[5] واحترس من كلّ ذٰلك بكفّ البادرة[6] وتأخير السطوة حتّى يسكن غضبك فتملك الإختيار ولن تحكم ذٰلك من نفسك حتّى تكثر همومك بذكر المعاد الىٰ ربّك والواجب عليك ان تتذكّر ما مضى لمن تقدّمك من حكومة عادلة أو سنّة فاضلة أو أثر عن نبيّنا صلى الله عليه وآله أو فريضة فى كتاب الله فتقتدى بما شاهدت ممّا عملنا به فيها وتجتهد لنفسك في إتّباع ما عهدت إليك فى عهدى هٰذا واستوثقت به من الحجة لنفسى عليك لكيلا تكون لك علّة عند تسرّع نفسك الى هواها فلن يعصم من السّوء ولا يوفّق للخير إلّا الله تعالى وقد كان فيما عهد اليّ رسول الله صلى الله عليه وآله فى وصاياه تحضيض على الصلاة والزّكاة وما ملكته إيمانكم فبذٰلك أختم لك بما عهدت ولا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم.

(**ومن هذا العهد وهو آخره**) وأنا اسئل الله بسعة رحمته وعظيم قدرته على إعطاء كلّ رغبة أن يوفّقنى وإيّاك لما فيه رضاه من الإقامة على العذر الواضح إليه والىٰ خلقه مع حسن الثّناء فى العباد وجميل الأثر فى البلاد وتمام النعمة وتضعيف الكرامة وأن يختم لى ولك بالسّعادة والشّهادة انّا إليه راجعون والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وآله الطّيّبين الطّاهرين (وأورده فى تحف العقول ص ١٢٦: بهذه المضامين مع إختلاف يسير).

---

١. أي اشد البغض. ٢. أي سواء. ٣. أي التغافل.
٤. أي الشدّة. ٥. أي حدّته. ٦. الغضبة السريعة.

و بپرهیز از منت نهادن بر مردم پس از نیکی یا گزافه‌گویی در عملکرد یا وعده دادن و خلاف آن عمل کردن؛ چراکه منت، نیکی را نابود می‌کند و گزافه‌گویی، نور حق را می‌برد و خلف وعده، نزد خدا و مردم کینه ایجاد می‌کند. خداوند تعالی می‌فرماید: گفتن آنچه بدان عمل نمی‌کنید، نزد خداوند کار بسیار زشت و زننده‌ای است.

و بپرهیز از شتاب در کارها پیش از فرارسیدن زمان‌شان یا سستی در کارها هنگام امکان انجام‌شان یا لجاجت و عناد هنگام ناشناخته بودن‌شان یا کوتاهی و ناتوانی در آن‌ها پس از روشن شدن. پس هر امری را در جایگاه خویش قرار ده و هر کاری را در وقت خود انجام ده.

و بپرهیز از افزون‌طلبی در آنچه مردم در آن برابرند و اظهار بی‌خبری از آنچه تو مسؤول آن هستی و برای دیگران آشکار است؛ که تو به کار دیگران مؤاخذه می‌شوی و به زودی پردهٔ امور بالا خواهد رفت و حق مظلوم از تو بازستانده خواهد شد.

غرور و خودخواهی‌ات و فوران خشمت و قدرت دستانت و زبان برنده‌ات را در اختیار داشته باش و از همه این‌ها با خودداری از شتابزدگی و تأخیر، حملهٔ خود را حفظ کن تا خشمت فرونشیند و اختیار خویش را به دست‌گیری، و به چنین حکومت و تسلطی بر نفس خویش دست نمی‌یابی مگر آن‌که یاد بازگشت به پروردگارت بسیار تو را به خود مشغول دارد. و بر تو واجب است برای آینده، همواره گذشته را به یاد داشته باشی و آن عبارت است از: حکومت‌های دادگستر پیشین و روش‌های پسندیده و آثار پیامبر بزرگوارمانﷺ و واجبات کتاب خدا. و از کارهایی که از ما مشاهده کردی، پیروی کنی. و در پیروی از این دستورالعمل که در آن برای تو حجت را تمام کردم، تا در صورت هجوم نفست به هوا و هوس بهانه‌ای نداشته باشی، سخت تلاش و کوشش کن که هیچ‌کس جز خدا از بدی حفظ نمی‌کند و به خیر و نیکی موفق نمی‌گرداند.

رسول خداﷺ در سفارش‌هایش به من همواره به نماز و زکات و نیکی به بردگان تشویق می‌کرد و من نیز دستورالعمل خود را با آن به پایان می‌رسانم.

هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلندمرتبه و بزرگ.»

بخش پایانی این دستور العمل

«از خداوند با رحمت گسترده و قدرت بزرگش در برآوردن هر آرزویی، درخواست می‌کنم که من و تو را موفق کند به هر آنچه خشنودی‌اش در آن است؛ و آن پایداری بر راهی است که نزد خدا و مردم همراه با نام نیک در میان بندگان و یادگار و آثاری زیبا در شهرها و بهره‌مندی از تمام نعمت‌ها و افزایش بزرگواری و کرامت عذری روشن داشته باشیم. و درخواست می‌کنم که زندگی‌مان را با سعادت و شهادت به فرجام رساند. ما به سوی او باز می‌گردیم و سلام بر رسول خداﷺ و خاندان پاک و پاکیزه‌اش.»

این دستور العمل با اختلاف اندکی در کتاب تحف العقول نیز آمده است.

۱۱۲۰ ۲۲۲۳۲ (۱۷) نهج البلاغة ۱۰۵۳: ومن كتاب له عليه السلام الى قُثَم ابن العبّاس وهو عامله علىٰ مكّة ـ امّا بعد فاقم للنّاس الحجّ وذكّرهم بأيّام الله واجلس لهم العصرين فأفتِ المستفتي وعلّم الجاهل وذاكِرِ[1] العالم ولا يكن لك الى النّاس سفيرٌ إلّا لسانك ولا حاجب إلّا وجهك ولاتُحجُبَنّ ذا حاجة عن لقائك بها فإنّها اِنْ ذِيدَتْ[2] عن أبوابك فى أوّل ورودها لم تحمد فيما بعد على قضائها، وانظر الى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه الى مَنْ قِبَلَكَ من ذوى العيال والمجاعة مصيباً به مواضع الفاقة والخَلّات[3] وما فضل عن ذٰلك فأحمله إلينا لنقسمه فيمن قِبَلَنا.

ومُر أهل مكّة أن لا يأخذوا من ساكن أجراً فانّ الله سبحانه يقول (سَواءً العٰاكِفُ فيهِ وَالبادِ) فالعاكف المقيم به والبادي الذى يحجّ إليه من غير أهله وفّقنا الله وإيّاكم لمحابّه والسّلام.

(۴۲)

باب انّ جوائز عمّال السلطان وطعامهم حلال مالم يعلم انّها حرام بعينها ولٰكن يستحبّ الإجتناب عنها

۱۱۲۱ ۲۲۲۳۳ (۱) تهذيب ۳۳۸/۶، فقيه ۱۰۸/۳: الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ماترى فى الرجل[4] يلي أعمال السلطان ليس له مكسب إلّا من أعمالهم وانا أمرّ به فأنزل[5] عليه فيضيفني ويحسن اليّ وربّما أمر لى بالدّراهم والكسوة وقد ضاق صدري من ذٰلك فقال لى كُلْ وخُذ منه فلك المهنّا وعليه الوزر.

۱۱۲۲ ۲۲۲۳۴ (۲) تهذيب ۳۳۸/۶: الحسين بن سعيد عن فضالة فقيه ۱۰۸/۳: عن أبى المعزا[6] قال سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام وأنا عنده فقال أصلحك الله أمرّ بالعامل (أو آتى العامل ـ فقيه) فيجيزنى بالدّراهم آخذها قال نعم قلت واحجّ بها قال نعم (وحُجَّ بها ـ فقيه).

---

۱. وذكّر ـ ك.
۲. إن ردّت ـ ك.
۳. الخَلّة: الحاجة الفقر.
۴. رجل ـ يب.
۵. وانزل ـ فقيه.
۶. أبي المعزا ـ خ يب.

۱۱۲۰ (۱۷) در نهج البلاغه نامه‌ای از علی ﷺ به قُثَم بن عباس ـ فرماندارش در شهر مکه ـ به این صورت آمده است:

«اما بعد، برای مردم حج را برگزار کن و روزهای خدا را به یادشان آر و بامداد و شامگاه در میان مردم بنشین و پرسش‌های مردم را پاسخ‌گو و نادانان را آموزش ده و با دانشمندان گفتگو کن. نباید سخنگویی جز زبانت و پرده‌ای جز چهره‌ات میان تو و مردم باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدارت دربارهٔ نیازش باز ندار؛ چراکه اگر در آغاز ورودش رانده شود، پس از آن بر انجامش ستایش نخواهی شد. و در اموال گرد آمده در نزدت ـ از اموال خداوند ـ بنگر و آن را در میان عیالواران و گرسنگان محدودهٔ حکومتت مصرف کن و در محل‌های نیاز و احتیاج قرار داده و زیادهٔ آن را به سوی ما بفرست تا در میان مردم این دیار تقسیم کنیم.

و به اهل مکه دستور بده که از ساکنان در خانه‌های‌شان اجرتی نگیرند؛ چراکه خداوند ـ پاک و منزه ـ می‌فرماید: عاکف و بادی در مکه برابرند.

مقصود از عاکف، ساکنان مکه‌اند و منظور از بادی، حج‌گزاران از غیر اهل مکه‌اند. خداوند ما و شما را به کارهای محبوبش موفق گرداند ـ والسلام.»

باب ۴۲

جایزه‌ها و غذاهای کارگزاران سلطان، مادامی که حرمت آنها معلوم نباشد، حلال است. اما خودداری از آنها مستحب است

۱۱۲۱ (۱) ابو ولاد می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی عهده‌دار کارهای حکومتی است و درآمدی جز از این راه ندارد. دربارهٔ وی چه می‌فرمایید؟ و من بر وی می‌گذرم و وارد خانه‌اش می‌شوم. او نیز از من پذیرایی می‌کند و به من نیکی می‌نماید و بسا دستور می‌دهد درهم‌ها و لباسی به من بدهند. من از این کار ناراحت و دلتنگم. امام ﷺ به من فرمود: بخور و از وی بگیر. عیش و نوش آن برای توست و گناه آن بر اوست.»

۱۱۲۲ (۲) ابوالمعزا می‌گوید: «در حضور من شخصی از امام صادق ﷺ سؤال کرد و گفت: خداوند به کارهایت سامان دهد! بر حاکم و فرمانروا می‌گذرم و وی مقداری درهم به من هدیه می‌دهد، آیا از او بپذیرم؟ امام ﷺ فرمود: آری.

من گفتم: با آن می‌توانم حج گزارم؟

امام ﷺ فرمود: آری (و با آن حج گزار).»

١١٢٣ ٢٢٢٣٥ (٣) **تهذيب ٣٣٨/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن أبي المعزا[1] عن **محمد** بن هشام أو غيره قال قلت لأبي عبدالله ﷺ امرّ بالعامل فيصلني بالصّلة أقبلها قال نعم قلت واحجّ منها قال نعم وحجّ منها.

١١٢٤ ٢٢٢٣٦ (٤) **تهذيب ٣٣٦/٦**: محمّد بن علي بن محبوب عن علي بن السّندي عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن محمّد بن مسلم وزرارة قالا سمعناه يقول جوائز العمّال ليس بها بأس.

١١٢٥ ٢٢٢٣٧ (٥) **وسائل ٢١٨/١٧**: أحمد بن محمّد بن عيسى في نوادره عن أبيه عن أبي جعفر ﷺ قال لا بأس بجوائز السّلطان.

١١٢٦ ٢٢٢٣٨ (٦) **تهذيب ٣٣٧/٦**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **يحيى** ابن أبي العلا[2] عن أبي عبدالله ﷺ عن أبيه ﷺ انّ الحسن والحسين ﷺ كانا يقبلان جوائز معاوية.

١١٢٧ ٢٢٢٣٩ (٧) **قرب الإسناد ٩٢**: الحسن بن ظريف عن **الحسين** بن علوان عن جعفر عن أبيه ﷺ انّ الحسن والحسين ﷺ كانا يغمزان[3] معاويه ويقولان فيه ويقبلان جوائزه.

١١٢٨ ٢٢٢٤٠ (٨) **الدعائم ٣٢٣/٢**: عن أبي جعفر ﷺ انّه سئل عن جوائز المتغلّبين فقال قد كان الحسن والحسين ﷺ يقبلان جوائز المتغلّبين مثل معاوية[4] لأنّهما كانا أهلاً لما يصل إليهما من ذلك وما في أيدي المتغلّبين عليهم حرام وهو للنّاس واسع إذا وصل إليهم في خير وأخذوه من حقّه.

١١٢٩ ٢٢٢٤١ (٩) قال جعفر بن محمّد ﷺ وجوائزهم (أي المتغلّبين) لمن يخدمهم في معصية الله حرام وسحت.

١١٣٠ ٢٢٢٤٢ (١٠) **البحار ١٠٣/٥٥**: دعوات الرّاوندي سئل الرضا ﷺ عن مال بني أُميّة فقال ﷺ ولبني أُميّة مال؟

١١٣١ ٢٢٢٤٣ (١١) **العلل ٢١٨**: وكان الحسن والحسين ﷺ ابنا عليّ ﷺ يأخذان من معاوية الأموال فلا ينفقان من ذلك على أنفسهما و (لا ـ خ) على عيالهما ما تحمله الدّابّة[5] بفيها.

---

١. أبي المعزا ـ خ يب.
٢. حسين بن أبي العلاء ـ خ ل ط ق.
٣. أي عاباه وصغّرا شأنه.
٤. جوائز معاوية ـ خ ل.
٥. الذبابة ـ ك.

۱۱۲۳ (۳) **ابوالمعزا** از **محمد بن هشام** یا شخص دیگری روایت می‌کند که به امام صادقؑ گفت: «بر حاکم می‌گذرم و وی هدیه‌ای به من می‌بخشد، آیا آن را بپذیرم؟

امامؑ فرمود: آری!

راوی گفت: و با آن می‌توانم حج گزارم؟

امامؑ فرمود: آری و از آن حج انجام بده.»

۱۱۲۴ (۴) **محمد بن مسلم و زراره** از امامؑ روایت می‌کنند که فرمود:

«هدایای حکمرانان اشکالی ندارد.»

۱۱۲۵ (۵) **احمد بن محمد بن عیسی** از پدرش روایت می‌کند که امام باقرؑ فرمود:

«هدایای سلطان اشکالی ندارد.»

۱۱۲۶ (۶) **یحیی ابن ابی العلاء** از امام صادقؑ از پدرش ـ امام باقرؑ ـ روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسینؑ هدایای معاویه را می‌پذیرفتند.»

۱۱۲۷ (۷) **حسین ابن علوان** از امام صادقؑ از پدرش ـ امام باقرؑ ـ روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسینؑ از معاویه عیب‌جویی می‌کردند و به وی اعتراض و اشکال می‌نمودند و درباره‌اش سخن می‌گفتند و هدایایش را می‌پذیرفتند.»

۱۱۲۸ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که از امام باقرؑ دربارهٔ هدایای حاکمان جور سؤال شد. امامؑ فرمود: «امام حسن و امام حسینؑ هدایای حاکمان جور همانند معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا آن دو امامؑ سزاوار مالی بودند که از این راه به آنان می‌رسید. و حاکمان جور آنچه در اختیار دارند برای خودشان حرام است و برای مردم ـ در صورتی که از راه خیر و نیکی به آنان رسد و از راه حق دریافت کنند ـ حلال است.»

۱۱۲۹ (۹) امام صادقؑ فرمود: «و هدایای حاکمان جور برای کسانی که در راه گناه به آنان خدمت می‌کنند، حرام و سحت است.»

۱۱۳۰ (۱۰) در کتاب دعوات راوندی آمده است که از امام رضاؑ دربارهٔ اموال بنی امیه سؤال شد. امامؑ فرمود: «و آیا بنی امیه مالی دارند؟»

۱۱۳۱ (۱۱) در کتاب علل الشرایع آمده است: «امام حسن و امام حسینؑ ـ فرزندان علیؑ ـ از معاویه اموال را می‌گرفتند ولی حتی به اندازهٔ مقداری که در دهان حیوانی (مگسی) جای می‌گیرد، آن را برای خود و خانواده‌شان هزینه نمی‌کردند.»

۱۱۳۲ ۳۲۲۴۴ (۱۲) العلل ۲۱۱: قد ذكر محمّد بن بحر الشيباني رضي الله عنه في كتابه المعروف بكتاب (الفروق بين الأباطيل والحقوق) في معنى موادعة الحسن ابن عليّ بن أبي طالب عليه السلام لمعاوية فذكر سؤال سائل عن تفسير حديث يوسف بن مازن الرّاشي في هذا المعنى والجواب عنه وهو الّذي رواه أبو بكر محمّد بن الحسن بن إسحاق بن خزيمة النيسابوري قال حدّثنا أبو طالب زيد بن أحزم[1] قال حدّثنا أبو داود قال حدّثنا القاسم بن الفضل قال حدّثنا يوسف بن مازن الرّاشي قال بايع الحسن بن عليّ صلوات الله عليه معاوية على أن لا يسمّيه أمير المؤمنين ولا يقيم عنده شهادة وعلىٰ أن لا يتعقّب علىٰ شيعة عليّ عليه السلام شيئاً وعلىٰ أن يفرّق في أولاد مَن قتل مع أبيه يوم الجمل وأولاد مَن قتل مع أبيه بصفّين ألف ألف درهم وأن يجعل ذلك من خراج دار أبجرد (دار أبجرد: ولاية بفارس وقرية من قرىٰ كورة).

۱۱۳۳ ۳۲۲۴۵ (۱۳) الإحتجاج ۲/۲۰: وقال (الحسين) عليه السلام في جواب كتاب كتب إليه معاوية على طريق الإحتجاج امّا بعد فقد بلغني كتابك انّه بلغك عنّي أُمور انّ بي عنها غنىً (إلى أن قال ۲۱) فلمّا قرأ معاوية كتاب الحسين عليه السلام قال لقد كان في نفسه ضبّ[2] على ما كنت أشعر به فقال (له ـ خ) ابنه يزيد وعبدالله بن أبي عمير[3] بن جعفر أجبه جواباً شديداً (الى أن قال ۲۲) فما كتب إليه بشيء يسوءه ولا قطع عنه شيئاً كان يصله به كان يبعث إليه في كلّ سنة ألف ألف درهم سوى عروض[4] وهدايا من كلّ ضرب.

۱۱۳۴ ۳۲۲۴۶ (۱۴) مستدرك ۱۳/۱۷۸: في كتاب فتح الأبواب عن محمّد بن الحسين بن داود الخراجي (الخزاعي ـ خ ل) (عن أبيه ـ خ) ومحمّد بن عليّ بن حسن المقرى عن (عليّ بن الحسين بن أبي يعقوب الهمداني عن ـ خ) جعفر بن محمّد الحسني عن الآمدي عن عبد الرّحمٰن بن قريب عن سفيان بن عيينة عن الزّهريّ قال دخلت مع عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما على عبد الملك بن مروان فاستعظم عبد الملك ما رأى من أثر السجود بين عيني عليّ بن الحسين عليه السلام الى أن قال ثمّ أقبل يسئله عن حاجاته وممّا قصد له فشفّعه فيمن شفع ووصله بمال.

---

۱. أحرم ـ ك. ۲. أي الغيظ والحقد ـ اللسان.
۳. عبدالله بن أبي عمر بن حفص ـ خ ـ عبدالله بن عمرو بن العاص ـ ظ. ۴. العرض خلاف النقد من المال.

۱۱۳۲ (۱۲) یوسف بن مازن راشی می‌گوید: «امام حسن مجتبی‌ؑ به این شرط با معاویه بیعت کرد که وی را امیر المؤمنین ننامد و نزدش اقامهٔ شهادت نکند و معاویه هرگز شیعیان علی‌ؑ را تعقیب نکند و یک میلیون درهم از خراج سرزمین ابجرد را میان فرزندانِ شهدای نبرد جمل و صفین از یاران علی‌ؑ تقسیم کند.» (سرزمین ابجرد: ولایتی است در فارس و آبادی‌ای از آبادی‌های کوره).

۱۱۳۳ (۱۳) در کتاب احتجاج آمده است که: «امام حسین‌ؑ در پاسخ نامه‌ای از معاویه ـ که در آن با امام‌ؑ مناظره کرده بود ـ نوشت: اما بعد، به تحقیق نامه‌ات به دستم رسید که در آن نوشته بودی که دربارهٔ من اموری به تو گزارش شده است. به درستی که من از آن امور بی‌نیاز هستم...

پس وقتی که معاویه نامهٔ امام حسین‌ؑ را مطالعه کرد، گفت: آن‌گونه که من احساس می‌کنم، وی کینه و دشمنی ما را به دل دارد.

فرزندش ـ یزید ـ و عبد الله بن ابی عمیر بن جعفر به معاویه گفتند: پاسخ دندان‌شکنی به وی بده... .

ولی معاویه نه چیز ناخوشآیندی به امام‌ؑ نوشت و نه از بخشش‌ها و هدایایش به امام چیزی کاست. معاویه در هر سال یک میلیون درهم پول نقد افزون بر کالاها و هدایای گوناگون دیگر به امام تقدیم می‌کرد.»

۱۱۳۴ (۱۴) زُهری می‌گوید: «همراه امام سجاد‌ؑ نزد عبدالملک مروان رفتیم. عبدالملک آثار سجده بر پیشانی امام‌ؑ را بزرگ داشت... آن‌گاه عبدالملک شروع کرد از نیازهای امام‌ؑ و اهدافی که به خاطرش با وی دیدار کرده است، بپرسد. پس امام‌ؑ دربارهٔ هر کس شفاعت کرد، شفاعتش را پذیرفت و مالی به امام‌ؑ بخشید.»

۱۱۳۵ (۱۵) مستدرك ۱۷۸/۱۳: السيّد عليّ بن طاووس في أمان الأخطار نقلاً عن كتاب دلائل
۲۲۲۴۷ الإمامة تصنيف محمّد بن جرير الطّبريّ الإمامي من أخبار معجزات مولانا محمّد بن علي عليه السلام باسناده عن الصّادق عليه السلام ذكر خبراً طويلاً في أمر هشام باشخاصه وأشخاص أبيه عليه السلام الى الشّام وما جرى بينه وبينهما عليهما السلام الى أن قال عليه السلام فبعث إلينا بالجائزة وأمرنا أن ننصرف الى المدينة الخبر.

۱۱۳۶ (۱۶) كافي ۲۱/۴: عليّ بن محمّد وأحمد بن محمّد عن عليّ بن الحسن عن العبّاس بن
۲۲۲۴۸ عامر عن محمّد بن إبراهيم الصيرفي عن مفضّل[۱] بن قيس بن رمّانة قال دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فذكرت له بعض حالي فقال يا جارية هات ذلك الكيس هذه اربعمأة دينار وصلني بها أبو جعفر فخذها وتفرّج[۲] بها قال فقلت لا والله جعلت فداك ما هذا دهري[۳] ولكن أحببت أن تدعو الله عزّ وجلّ لي قال فقال انّي سأفعل ولكن إيّاك أن تخبر النّاس بكلّ حالك فتهون عليهم.

۱۱۳۷ (۱۷) العيون ۳۰۴/۱: حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن سقر الصائغ وأبو الحسن
۲۲۲۴۹ عليّ بن محمّد بن مهروية قالا حدّثنا عبد الرّحمن بن أبي حاتم قال حدّثنا أبي قال حدّثنا الحسن بن الفضل أبو محمّد مولى الهاشميّين[۴] قال حدّثنا عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد عن أبيه عليه السلام قال أرسل أبو جعفر الدّوانيقيّ الى جعفر بن محمّد عليه السلام ليقتله وطرح له سيفاً ونطعاً[۵] وقال للرّبيع إذا أنا كلّمته ثمّ ضربت إحدى يدي على الأُخرى فاضرب عنقه فلمّا دخل جعفر بن محمّد عليه السلام ونظر إليه من بعيد يحرّك (فحرّك ـ خ) شفتيه وأبو جعفر على فراشه وقال مرحباً وأهلاً بك يا أبا عبدالله ما أرسلنا إليك إلّا رجاء أن نقضي دينك ونقضي ذمامك ثمّ سائله مسائلة لطيفة عن أهل بيته وقال قد قضى الله (حاجتك و ـ خ) دينك وأخرج جائزتك يا ربيع لا تمضين ثالثة حتّى يرجع جعفر الى أهله فلمّا خرج قال له الربيع يا أباعبدالله أرأيت السّيف إنّما كان وضع لك والنطع فأيّ شيء رأيتك تحرّك به شفتيك قال جعفر عليه السلام نعم يا ربيع لمّا رأيت الشّرّ في وجهه قلت حسبي الرّبّ من المربوبين وحسبي الخالق من الخلوقين وحسبي الرّازق من المرزوقين وحسبي الله ربّ العالمين حسبي من هو حسبي حسبي من لم يزل حسبي حسبي الله لا إله إلّا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم.

---

۱. محمّد ـ ئل. ۲. تفرح ـ خ. ۳. دهري أي عادتي وهمّتي.
٤. بني هاشم ـ خ. ٥. بساط من الجلد يفرش تحت المحكوم عليه بالعذاب أو بقطع رأسه.

۱۱۳۵ (۱۵) در کتاب دلائل الامامه تألیف محمد بن جریر طبریِ شیعه در باب معجزات امام باقر ﷺ آمده است که: «امام صادق ﷺ در یک حدیث طولانی ماجرای دستور هشام به مسافرت وی و پدرش ـ امام باقر ﷺ ـ را به شام و ماجراهایی را که میان آنان رخداد، بیان کرد تا رسید به اینجا که فرمود: ... آن‌گاه هشام هدیه‌ای برای ما فرستاد و دستور داد به مدینه بازگردیم... .»

۱۱۳۶ (۱۶) مفضل بن قیس بن رمانه می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ رفتم و برخی از مشکلاتم را بازگو کردم. امام ﷺ به کنیزش دستور داد کیسه‌ای را آورد و فرمود: این چهارصد دینار است که منصور دوانیقی به من هدیه کرده است. آن را بگیر و مشکلاتت را حل کن.

گفتم: نه، فدایت گردم! به خدا سوگند! من به این کار عادت ندارم. بلکه دوست دارم در پیشگاه خدا برایم دعا کنید.

امام ﷺ فرمود: حتماً به زودی دعا خواهم کرد؛ ولی مبادا که همهٔ مشکلاتت را به مردم بگویی که نزدشان خوار و زبون خواهی شد.»

۱۱۳۷ (۱۷) حسن بن فضل ـ ابومحمد از وابستگان بنی هاشم ـ از امام رضا ﷺ از پدرش ـ امام موسی بن جعفر ﷺ ـ روایت می‌کند که فرمود:

«ابوجعفر ـ منصور دوانیقی ـ به قصد کشتن امام صادق ﷺ سفرهٔ چرمی و شمشیر را آماده کرد و به دنبال امام ﷺ فرستاد و به ربیع گفت: در حال سخن گفتن من با وی هر وقت دستانم را بر هم کوبیدم، گردنش را بزن!

هنگامی که امام صادق ﷺ وارد شد و از دور نگاهش به منصور افتاد، لبانش را به حرکت درآورد. منصور همان‌گونه که بر جایگاهش تکیه داده بود، گفت: خوش آمدید، آفرین بر شما ای اباعبدالله! ما به دنبال شما نفرستادیم مگر برای پرداخت بدهی‌هایت و انجام تعهداتت. سپس دربارهٔ خانوادهٔ امام ﷺ لطیفه‌هایی پرسید و گفت: خداوند بدهی‌هایت را پرداخت (و نیازهایت را برآورده کرد) و هدیه‌ات را پرداخت نمود. ای ربیع! تا وقتی جعفر بن محمد اینجاست، هیچ‌کس حق ورود ندارد.

وقتی امام ﷺ بیرون رفت، ربیع به وی گفت: ای اباعبدالله، آیا شمشیر و سفرهٔ چرمی را دیدی؟ همانا آن‌ها را برای تو آماده کرده بود. وقتی لبانت را حرکت می‌دادی، چه چیزی زیر لب زمزمه می‌کردی؟

امام ﷺ فرمود: آری ای ربیع! وقتی آثار شر را در چهره‌اش مشاهده کردم، گفتم: پروردگار از پرورش‌یافتگان مرا کفایت و بی‌نیاز می‌کند و خالق مرا از مخلوقان کفایت می‌کند و روزی‌دهنده مرا از روزی‌داده‌شدگان کفایت می‌کند و خداوند ـ پروردگار جهانیان ـ برای من کافی است. کافی است مرا آن کس که مرا کافی است. کافی است مرا آن کس که همواره مرا کفایت کرده است. کافی است برای من خدای یگانه که خدایی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ است.»

۱۱۳۸ (۱۸) مستدرك ۱۷۵/۱۳: السیّد علیّ بن طاووس فی مهج الدّعوات عن
۲۲۲۵۰ الحسن بن محمّد النّوفلی عن الرّبیع صاحب المنصور قال حججت مع أبی جعفر المنصور الی أن ذکر دخوله فی المدینة بعد رجوعه من الحجّ وأمره بإحضار الصادق ﷺ قال فلمّا قرب منه جعفر بن محمد ﷺ قال له المنصور اُدن منّی یابن عمّی وتهلّل[1] وجهه وقرّبه منه حتّی أجلسه معه علی السریر ثمّ قال یا غلام ائتنی بالحقّة[2] فأتاه بالحقّة فإذا فیها قدح الغالیة فغلفه[3] منها بیده ثمّ حمله علی بغلة وأمر له ببدرة[4] وخلعة ثمّ أمره بالإنصراف الخبر ورواه فی البحار ۱۹۰/۴۷: عن مهج الدّعوات بهٰذا السّند.

۱۱۳۹ (۱۹) مستدرك ۱۸۱/۱۳: مجموعة الشّهید الأوّل نقلاً من کتاب الإستدراك لبعض
۲۲۲۵۱ أصحابنا المعاصرین للمفید وفیه دعوات الصّادق ﷺ عند دخلاته علی المنصور قال دعاؤه ﷺ فی دخول آخر علیه وکان قد أمر بقتله فلقیه وأمر له بثلاثین بدرة بعد أن قام له وجلس بین یدیه الخبر.

۱۱۴۰ (۲۰) مستدرك ۱۷۶/۱۳: السیّد علیّ بن طاووس فی مهج الدّعوات عن محمّد بن
۲۲۲۵۲ أبی القاسم الطبری عن محمّد بن أحمد بن شهریار عن محمّد بن محمّد بن عبدالعزیز العکبری عن محمّد بن عمر القطّان عن عبدالله بن خلف عن محمّد بن إبراهیم الهمدانی عن الحسن بن علیّ البصری عن الهیثم بن عبدالله الرّمانی والعبّاس بن عبد العزیز العنبری عن الفضل بن الربیع عن أبیه قال بعث المنصور إبراهیم بن جبلة لیشخص جعفر بن محمّد ﷺ الی أن ذکر دخوله ﷺ علیه قال فقال المنصور یا غلام ایتنی بالغالیة فأتاه بها فجعل یغلفه بیدیه ثمّ دفع إلیه أربعة آلاف دینار ودعا بدابّته فأتاه بها فجعل یقول قدّم قدّم الیٰ أن أتی بها الیّ عند سریره فرکب جعفر بن محمّد ﷺ الخبر.

---

۱. أی تلألأ وجهه من السرور ـ المنجد.
۲. أی إناء من عاج أو غیره یستعمل لحفظ الطیب ـ اللسان.
۳. غلف لحیته بالطیب: لطخها.
۴. البدرة: کیس فیه ألف أو عشرة آلاف ـ اللسان.

(۱۸) ربیع ـ از نزدیکان منصور ـ می‌گوید: «همراه ابوجعفر ـ منصور ـ حج گزاردم. آن‌گاه ادامه می‌دهد تا به ماجرای ورود به مدینه پس از مراسم حج و فرمان احضار امام صادق ﷺ توسط منصور می‌رسد و می‌گوید: هنگامی که امام صادق ﷺ به منصور نزدیک شد، چهرهٔ منصور از شادمانی برافروخت و به امام ﷺ گفت: نزدیک من بیا! ای پسر عمو! آن‌گاه امام ﷺ را آن قدر به خود نزدیک کرد تا این که در کنار خود بر تخت نشاند و به غلامش دستور داد جعبه‌ای را بیاورد. غلام وقتی آن را آورد، پر بود از رنگ موی خوشبو. منصور با دست خود محاسن امام را رنگ کرد. آن‌گاه کیسه‌ای از زر و خلعتی به وی داد، او را سوار بر قاطر نمود و دستور به بازگشت داد.» ۱۱۳۸

(۱۹) در مجموعهٔ شهید اول به نقل از کتاب «الاستدراک» برخی از علمای معاصر مرحوم مفید در ضمن دعاهای امام صادق ﷺ هنگام ورود بر منصور، می‌گوید: «دعای امام ﷺ در آخرین دیدار با منصور است که دستور کشتن امام ﷺ را صادر کرده بود. پس منصور با امام ﷺ دیدار کرد. پیش پای امام ﷺ برخاست و در برابرش نشست، آن‌گاه دستور داد سی بَدره زر به امام ﷺ دادند... .» ۱۱۳۹

(۲۰) ربیع می‌گوید: «منصور ابراهیم بن جبله را برای احضار امام ﷺ فرستاد» تا به ماجرای ورود امام ﷺ بر منصور می‌رسد، می‌گوید: «منصور به غلامش دستور داد رنگ موی معطر را بیاورد و شروع کرد با دستان خود محاسن امام ﷺ را رنگ کند. سپس چهار هزار دینار به امام ﷺ داد و دستور داد مرکب خودش را بیاورند. وقتی مرکب را آوردند به آورندهٔ آن مرتب می‌گفت: جلو بیا، جلو بیا! تا آن را نزدیک تخت منصور آورد. آن‌گاه امام ﷺ سوار شد... .» ۱۱۴۰

۱۱۴۱ ۳۲۲۵۳ (۲۱) **المناقب لابن شهر آشوب ۲۳۱/۴**: قال الربيع الحاجب أخبرت الصّادق ﷺ بقول المنصور لأقتلنّك ولأقتلنّ أهلك حتّى لا أبقى على الأرض منكم قامة سوط ولاخربنّ المدينة حتّى لا أترك فيها جداراً قائماً فقال لا ترع من كلامه ودعه فى طغيانه فلمّا صار بين السترين سمعت المنصور يقول أدخلوه الىّ سريعاً فأدخلته عليه فقال مرحباً بابن العمّ النسيب وبالسيّد القريب ثمّ أخذ بيده وأجلسه على سريره وأقبل عليه ثمّ قال أتدرى لم بعثت إليك فقال وأنىٰ لى علم بالغيب قال أرسلت إليك لتفرّق هٰذه الدّنانير فى أهلك وهى عشرة آلاف دينار فقال ولها غيرى فقال أقسمت عليك يا أبا عبدالله لتفرّقها على فقراء أهلك ثمّ عانقه بيده وأجازه وخلع عليه الخبر.

۱۱۴۲ ۳۲۲۵۴ (۲۲) **المستدرك ۱۷۶/۱۳**: السّيد علىّ بن طاووس فى مهج الدعوات من كتاب عتيق حدّثنا محمّد بن أحمد بن عبدالله بن صفوة عن محمّد بن العبّاس العاصمى عن الحسن بن علىّ بن يقطين عن أبيه عن محمّد بن الرّبيع الحاجب قال قعد المنصور يوماً فى قصره فى القبّة الخضراء الىٰ أن ذكر إرساله الى الصّادق ﷺ فى آخر اللّيل ودخوله ﷺ عليه وعتابه عليه وإعتذاره الى أن قال قال يا ربيع هات العيبة من موضع كانت فيه العيبة (القبة ـ خل) فأتيته بها فقال أدخل يدك فيها فكانت مملوءة غالية وضعها فى لحيته وكانت بيضاء فاسودّت وقال لى احمله على فاره من دوابّى الّتى أركبها واعطه عشرة آلاف درهم وشيّعه الىٰ منزله مكرماً الخبر.

۱۱۴۳ ۳۲۲۵۵ (۲۳) **العيون ۷۵/۱**: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبدالله[1] بن صالح قال حدّثني صاحب[2] الفضل بن الربيع عن الفضل بن الربيع (في حديث) قال (الرشيد) لي سر[3] إلى حبسنا فأخرج موسى بن جعفر بن محمّد ﷺ وادفع إليه ثلاثين ألف درهم فاخلع[4] عليه خمس خلع واحمله[5] علىٰ ثلاث مراكب وخيّره بين المقام معنا أو الرحيل عنّا (إلىٰ أن قال) فخرجت من عنده ووافيت[6] موسى بن جعفر ﷺ وهو في حبسه فرأيته قائماً يصلّي فجلست حتّى سلّم ثمّ أبلغته سلام

---

۱. عبيدالله ـ خ ل. ۲. حاجب ـ خ. ۳. صر ـ خ.
۴. واخلع ـ خ ل. ۵. فاحمله ـ خ ل. ۶. أدركت ـ خ ل.

۱۱۴۱ (۲۱) ربیع حاجب می‌گوید: «به امام صادق؏ خبر دادم که منصور خطاب به امام؏ می‌گفت: «تو را و خانواده‌ات را خواهم کشت تا بر روی زمین قامت استواری از شما باقی نگذارم. و حتماً مدینه را خراب خواهم کرد تا دیوار پابرجایی نگذارم! امام؏ فرمود: از سخنانش نترس! و او را در سرکشی‌اش رها کن!

وقتی امام میان دو پرده رسید، شنیدم که منصور می‌گفت: وی را به سرعت نزد من آورید! امام؏ را وارد کردم. منصور با دیدن امام؏ گفت: آفرین به عموزادهٔ نَسَبی و سرورِ خویشاوند و نزدیک! آن‌گاه دست امام؏ را گرفت، او را بر تخت خویش نشاند و رو به امام؏ کرد و گفت: آیا می‌دانی چرا به دنبالت فرستادم؟

امام؏ فرمود: چگونه غیب بدانم؟

منصور گفت: به دنبالت فرستادم تا این سکه‌های طلا ـ که ده هزار دینار است ـ در میان خاندانت تقسیم کنی!

امام؏ فرمود: دیگران برای این کار هستند.

منصور گفت: تو را سوگند می‌دهم ـ ای اباعبدالله! ـ که حتماً این‌ها را در میان نیازمندان خاندان خود تقسیم کنی. آن‌گاه دست به گردن امام؏ کرد و هدیه و خلعت به وی بخشید.... .»

۱۱۴۲ (۲۲) محمد بن ربیع حاجب می‌گوید: «یک روز منصور در قصر بلند سبزش نشست... . و در ادامه ماجرای فرستادن به دنبال امام صادق؏ را در پایان شب و آمدن امام؏ و تندی و نکوهش منصور و پوزش امام؏ را ذکر کرد تا به اینجا رسید، که منصور گفت: ای ربیع، جعبه را از فلان محل بیاور! آن جعبه پر از رنگ موی معطر بود. وقتی آن را آوردم، منصور گفت: دستت را داخل آن کن و بر محاسن امام؏ قرار ده!

محاسن امام؏ سفید بود. با کشیدن دست بر آن، سیاه شد. آن‌گاه به من گفت: امام را بر آن اسب تندرو و چابک که خود بر آن سوار می‌شوم، سوار کن و ده هزار درهم به وی بده و تا منزلش با احترام او را بدرقه کن.... .»

۱۱۴۳ (۲۳) فضل بن ربیع در ضمن حدیثی می‌گوید: «هارون الرشید به من گفت: برو موسی بن جعفر را از زندان بیرون بیاور، سی هزار درهم و پنج خلعت و سه مرکب به وی بده و او را میان ماندن در کنار ما یا کوچ کردن از نزد ما آزاد گذار! تا آنجا که فضل بن ربیع می‌گوید: از نزد هارون به سراغ موسی بن جعفر؏ به زندان رفتم. وی را در حال نماز مشاهده کردم. نشستم تا نمازش را سلام داد. آن‌گاه سلام امیر مؤمنان ـ هارون ـ را به وی رساندم و دستورهای هارون دربارهٔ وی را به اطلاعش رساندم و به او

أمير المؤمنين وأعلمته بالّذي أمرني به في أمره وانّي قد أحضرت ما أوصله به فقال إن كنت أُمرت بشيء غير هذا فافعله فقلت لا وحقّ جدّك رسول اللهﷺ ما أمرت إلّا بهذا قال لا حاجة لي في الخلع والحُملان[١] والمال إذا كانت فيه حقوق الأمّة فقلت ناشدتك بالله[٢] أن لا تردّه فيغتاظ فقال اعمل به ما أحببت الخبر.

١١٤٤ ٢٢٣٥٦ (٢٤) **العيون** ٧٦/١: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال حدّثني محمّد بن الحسن[٣] المدني عن أبي عبدالله[٤] بن الفضل[٥] عن أبيه **الفضل** قال كنت أحجب الرشيد فأقبل عليّ يوماً غضباناً وبيده سيف يقلّبه فقال لي يا فضل بقرابتي من رسول اللهﷺ لئن لم تأتني بابن عمّي الآن لآخذنّ الّذي فيه عيناك فقلت بمن أجيئك فقال بهذا الحجازي فقلت وأيّ الحجازي قال موسى بن جعفر (إلى أن قال) فقال جئتني بابن عمّي قلت نعم قال لا تكون أزعجته فقلت لا قال لا تكون أعلمته انّي عليه غضبان فانّي قد هيّجت على نفسي ما لم أرده ائذن له بالدخول فأذنت له فلمّا رآه وثب إليه قائماً وعانقه وقال له مرحباً بابن عمّي وأخي ووارث نعمتي ثمّ أجلسه على فخذيه فقال له ما الّذي قطعك عن زيارتنا فقال سعة مملكتك[٦] وحبّك للدّنيا فقال ايتوني بحقّة الغالية فأتى بها فغلّفه[٧] بيده ثمّ أمر أن يحمل بين يديه خلع وبدرتان دنانير فقال موسى بن جعفر (والله ـ خ) لو لا انّي أرى أن أزوّج بها من عزّاب بني أبي طالب لئلّا ينقطع نسله (أبداً ـ خ) ما قبلتها[٨] الخبر.

١١٤٥ ٢٢٣٥٧ (٢٥) **العيون** ٨٨/١: حدّثنا عليّ بن عبدالله الورّاق والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام بن المكتّب وأحمد بن زياد بن جعفر الهمداني والحسين بن إبراهيم بن تاتانة وأحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم ومحمّد بن عليّ (بن ـ خ) ما جيلويه ومحمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنهم قالوا حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن **سفيان** بن نزار قال كنت يوماً على رأس المأمون فقال أتدرون من

---

١. ما يحمل عليه من الدّوابّ في الهبة خاصّة ـ المنجد.
٢. ناشدتك الله ـ خ ل.
٣. الحسين ـ خ ل.
٤. عن محمّد ـ خ.
٥. عن عبدالله بن الفضل ـ ئل.
٦. ملكك ـ خ ل.
٧. غلف لحيته بالطيب: لطخها ـ اللسان.
٨. نسله ما قبلتها ابداً ـ ئل.

گفتم: هدایا و بخشش‌های هارون را حاضر کرده‌ام!

امامﷺ فرمود: اگر مأموریتی جز این داری، به انجام رسان!

گفتم: نه سوگند به حق جدت، رسول خدا! مأموریتی جز این ندارم!

امامﷺ فرمود: من به خلعت‌ها، مرکب‌ها و مالی که حقوق امت در آن است، نیازی ندارم.

فضل گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آن را برنگردانی که هارون خشمگین می‌شود.

امامﷺ فرمود: هر طور دوست داری با آن عمل کن!...»

۱۱۴۴ (۲۴) فضل می‌گوید: «من نگهبان هارون الرشید بودم. یک روز هارون با حالت خشم در حالی که شمشیرش را در دست حرکت می‌داد، به سوی من آمد و گفت: به خویشاوندی‌ام به رسول خداﷺ سوگند! که اگر عموزاده‌ام را اکنون نزد من نیاوری، سرت را از بدن جدا خواهم کرد!

گفتم: چه کسی را نزد تو بیاورم؟

هارون گفت: این مرد حجازی را!

گفتم: کدامین شخص حجازی؟

هارون گفت: موسی بن جعفر. فضل ادامه می‌دهد تا رسید به آنجا که هارون گفت: آیا عموزاده‌ام را آوردی؟

گفتم: آری!

هارون گفت: او را که با تندی و ناراحتی نیاوردی؟

گفتم: نه!

هارون گفت: به وی نگفتی که من از او خشمگین بودم؛ چرا که من در حال خشم و اضطراب دست به کاری زدم که نمی‌خواستم. به او اجازه ورود بده.

فضل می‌گوید: به امامﷺ اجازهٔ ورود دادم. همین که هارون او را دید، از جا پرید و ایستاد و امام را در آغوش کشید، گفت: آفرین بر عموزاده و برادر و وارث نعمت‌های من! آن‌گاه او را روی پاهای خود نشاند و گفت: چه چیز تو را از دیدار با ما جدا کرده است؟

امامﷺ فرمود: وسعت قلمرو حکومت تو و دنیادوستی‌ات.

آن‌گاه هارون دستور داد جعبهٔ رنگ موی معطر را آوردند و با دست خود محاسن امامﷺ را رنگ کرد. سپس دستور داد تعدادی خلعت و دو کیسه زر همراه امامﷺ به منزلش ببرند. امام فرمود: به خدا سوگند! اگر به مصلحت نمی‌دانستم که با این پول جوانان مجرد خاندان ابوطالب را به ازدواج درآورم تا نسل او قطع نشود، آن را نمی‌پذیرفتم... .»

۱۱۴۵ (۲۵) سفیان بن نزار می‌گوید: «یک روز که بالای سر مأمون بودم، وی گفت: آیا می‌دانید چه کسی تشیع را به من آموزش داد؟

علّمني التشيّع فقال القوم جميعاً لا والله ما نعلم قال علّمنيه الرشيد قيل له وكيف ذلك والرشيد كان يقتل أهل هذا البيت قال كان يقتلهم على الملك لأنّ الملك عقيم ولقد حججت معه سنة فلمّا صار إلى المدينة (إلى أن قال) فلمّا أراد الرحيل من المدينة إلى مكّة أمر بصرّة سوداء فيها مأتا دينار ثمّ أقبل على الفضل بن الربيع فقال له اذهب بهذه إلى موسى بن جعفر عليه السلام الخبر.

۱۱۴۶ ۲۲۳۵۸ (۲۶) مستدرك ۱۷۳/۱۳: ابنا بسطام في طبّ الأئمّة عن الأشعث بن عبدالله عن محمّد بن عيسى عن أبي الحسن الرّضا عن موسى بن جعفر عليه السلام قال لما طلب أبو الدّوانيق أبا عبدالله عليه السلام وهمّ بقتله فأخذه صاحب المدينة ووجّه به إليه الى أن ذكر دخوله عليه السلام عليه قال ثمّ أمره بالإنصراف وحباه وأعطاه فأبىٰ أن يقبل شيئاً وقال يا أميرالمؤمنين أنا في غناء وكفاية وخير كثير فإذا هممت ببرّي فعليك بالمتخلّفين من أهل بيتي فارفع عنهم القتل قال قد قبلت يا أبا عبدالله وقد أمرت بمأة ألف درهم ففرّق بينهم فقال وصلت الرحم يا أميرالمؤمنين الخبر.

۱۱۴۷ ۲۲۳۵۹ (۲۷) الإختصاص ۵۸: محمّد بن الحسن بن أحمد عن أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد بن محمّد بن إسماعيل العلويّ قال حدّثني محمّد بن زبرقان الدّامغاني الشّيخ قال قال أبوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام لمّا أمرهم هارون الرشيد بحملي دخلت عليه فسلّمت فلم يردّ السّلام (الى أن قال ۵۸) فأمر لي بمأة ألف درهم وكسوة وحملني وردّني الى أهلي مكرماً.

۱۱۴۸ ۲۲۳۶۰ (۲۸) مستدرك ۱۷۷/۱۳: السيّد عليّ بن طاووس في مهج الدعوات عن الفضل بن الربيع قال لما اصطبح الرشيد يوماً استدعى حاجبه فقال له امض الى عليّ بن موسى العلوي (عليه السلام) وأخرجه من الحبس وألقه في بركة السباع الى أن ذكر أمره بإخراجه وإدخاله عليه فلمّا حضر بين يدي الرشيد عانقه ثمّ حمله الى مجلسه ورفعه فوق سريره وقال يابن العمّ ان أردت المقام عندنا ففي الرحب والسعة وقد أمرنا لك ولأهلك بمال وثياب فقال (له ـ خ) لا حاجة (لي ـ خ) في المال ولا الثّياب ولكن في قريش نفر يفرق ذلك عليهم وذكر له قوماً فأمر لهم بصلة وكسوة الخبر قال السيّد لربما كان هذا الحديث عن الكاظم موسى بن جعفر عليه السلام لأنّه كان محبوساً عند الرشيد لكنّني ذكرت هذا كما وجدته.

همه حاضران گفتند: نه، به خدا سوگند! ما نمی‌دانیم!

مأمون گفت: هارون الرشید به من آموخت!

گفته شد: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که رشید اهل این خاندان را می‌کشت!

مأمون گفت: آنان را به خاطر فرمانروایی می‌کشت؛ چرا که فرمانروایی ناز است. به تحقیق، یک سال همراه هارون عازم سفر حج شدم. وقتی به مدینه رسید... پس وقتی که تصمیم به ترک مدینه به سوی مکه گرفت، دستور داد کیسهٔ سیاهی که در آن دویست دینار بود آوردند. سپس رو به فضل بن ربیع کرد و گفت: این را برای موسی بن جعفر ببر... .»

۱۱۴۶ (۲۶) **محمد بن عیسی از امام رضا** از موسی بن جعفر روایت می‌کند که فرمود: «یکبار که منصور امام صادق را احضار کرد و تصمیم به کشتن وی گرفت، حاکم مدینه امام را دستگیر کرد و به سوی منصور فرستاد... تا آنجا که ورود امام بر منصور را بیان می‌کند و ادامه می‌دهد: ... سپس منصور هدایا و بخشش‌هایی به امام داد و به وی دستور بازگشت داد.

امام هیچ‌یک از آن‌ها را نپذیرفت و فرمود: ای امیر المؤمنین! من در بی‌نیازی و کفاف و خیر فراوانی هستم. هر گاه تصمیم به نیکی با من گرفتی، بر تو باد نیکی کردن به افرادی از خاندان من که مخالف حکومت تو بودند و حکم قتل را از آنها بردار!

منصور گفت: پذیرفتم ای اباعبدالله! و دستور دادم یکصد هزار درهم به تو بدهند، آن را در میانشان تقسیم کن!

امام فرمود: صله رحم انجام دادی، ای امیر المومنین!...»

۱۱۴۷ (۲۷) **محمد بن زبرقان دامغانی ـ الشیخ ـ** روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر فرمود: «هنگامی که هارون الرشید به مأمورانش دستور داد مرا نزد وی ببرند، بر وی وارد شدم و سلام کردم. هارون پاسخ سلامم را نداد. ... تا آنجا که می‌فرماید: پس هارون دستور داد یکصد هزار درهم و لباس به من بدهند و مرا سوار کنند و با احترام نزد خانواده‌ام بازگردانند.»

۱۱۴۸ (۲۸) **فضل بن ربیع** می‌گوید: «یک روز هارون الرشید پس از خوردن صبحانه به نگهبانش گفت: برو علی بن موسی را از زندان خارج کن و او را پیش درندگان بینداز!... تا آنجا که دستور هارون به بیرون آوردن امام و بردنش را نزد خود بازگو می‌کند و ادامه می‌دهد: وقتی امام در مقابل هارون حاضر شد، هارون او را در آغوش کشید و او را بر تخت خویش نشاند و گفت: ای عموزاده! اگر تصمیم به ماندن نزد ما داری پس در آسایش و امنیت بمان و ما دستور دادیم مقداری پول و لباس در اختیار تو و خانواده‌ات بگذارند!

امام فرمود: من نیازی به پول و لباس تو ندارم؛ ولی در میان قریش گروهی هستند که این مال در میان‌شان تقسیم می‌شود. آن‌گاه گروهی را نام برد و هارون دستور داد به آنان هدیه و لباس بدهند... .»

سید می‌گوید: «احتمال دارد این ماجرا مربوط به امام موسی بن جعفر باشد؛ زیرا وی زندانی هارون بود ولی من حدیث را آن‌گونه که یافتم، بازگو کردم.»

۱۱۴۹ ۲۲۳۶۱ (۲۹) مستدرك ۱۷۸/۱۳: السيّد عليّ بن طاووس في مهج الدّعوات عن عليّ بن عبد الصمد عن محمّد بن أبي الحسن عمّ والده عن جعفر بن محمّد الدوريستي عن والده عن الصّدوق محمّد بن بابويه وأخبرني جدّي عن والده عن جماعة من أصحابنا منهم السيّد أبو البركات وعليّ بن محمّد المعاذي ومحمّد بن عليّ العمري ومحمّد بن إبراهيم بن عبدالله المدائني جميعاً عن الصّدوق عن أبيه عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن جدّه عن أبي نصر الهمداني قال حدّثتني حكيمة بنت محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر عمّة أبي محمّد الحسن بن علي عليه السلام وذكر قصّة طويلة جرت بين أبيها عليه السلام وبن زوجته أمّ الفضل بنت المأمون وفيها ذكر الحرز المشهور بحرز الجواد عليه السلام إلى أن قالت قال المأمون لياسر سر الى ابن الرّضا عليه السلام وابلغه عنّي السلام واحمل إليه عشرين ألف دينار وقدّم إليه الشهري[1] الّذي ركبته البارحة ثمّ أمُر بعد ذلك الهاشميّين أن يدخلوا عليه بالسّلام ويسلّموا عليه قال ياسر فأمرت لهم بذلك ودخلت انا أيضاً معهم وسلّمت عليه وأبلغت التسليم ووضعت المال بين يديه وعرضت الشهري عليه فنظر اليه ساعة ثمّ تبسّم الخبر.

۱۱۵۰ ۲۲۳۶۲ (۳۰) إرشاد المفيد ۳۳۰: أخبرني أبوالقاسم جعفر بن محمّد عن محمّد بن يعقوب عن عليّ[2] بن إبراهيم عن ابن النعيم بن محمّد الطاهري قال مرض المتوكّل (الى أن قال) فنذرت امّه أن عوفي ان تحمل الى أبي الحسن علي بن محمّد عليه السلام مالاً جليلاً (إلى أن قال) فحملت الى أبي الحسن عليه السلام عشرة آلاف دينار تحت ختمها واستقلّ المتوكّل من علّته فلمّا كان بعد أيّام سعى البطحائي بأبي الحسن عليه السلام الى المتوكّل وقال عنده أموال وسلاح فتقدّم المتوكّل الى سعيد الحاجب أن يهجم عليه ليلاً ويأخذ مايجده عنده من الأموال والسلاح ويحمله إليه قال إبراهيم بن محمّد قال لي سعيد الحاجب صرت الى دار أبي الحسن باللّيل (الى أن قال) فلم أجد فيها شيئاً ووجدت البدرة مختومة بخاتم أمّ المتوكّل وكيساً مختوماً معها (الى أن قال) فأخذت ذلك وصرت إليه (الى أن قال) فأمر أن يضمّ الى البدرة بدرة أُخرىٰ وقال لي إحمل ذلك الى أبي الحسن واردد عليه السيف والكيس بما فيه فحملت ذلك إليه الخبر.

---

۱. أي السمند اسم فرس ـ مجمع. ۲. عن علي بن محمّد عن إبراهيم بن محمّد الطاطري ـ ك.

۱۱۴۹ (۲۹) حکیمه دختر امام جواد ﷺ و عمهٔ امام حسن عسکری ﷺ ماجرای طولانی‌ای که میان پدرش ـ امام جواد ﷺ ـ با همسرش ـ امّ الفضل دختر مأمون ـ اتفاق افتاد نقل می‌کند که در آن از حرز معروف امام جواد ﷺ یاد می‌شود. تا آنجا که حکیمه می‌فرماید:

«مأمون به یاسر گفت: به نزد فرزند رضا برو، سلام مرا به وی برسان و بیست هزار دینار و اسبی را ـ که دیشب بر آن سوار بودم ـ به وی تقدیم کن. پس از آن به بنی هاشم دستور بده برای عرض سلام به حضورش شرفیاب شوند!

یاسر می‌گوید: دستور مأمون را به بنی هاشم رساندم و خود نیز همراه آنان نزد امام ﷺ رفتم، سلام کردم و سلام مأمون را به وی رساندم. آن‌گاه اموال را در برابرش نهادم و اسب مأمون را به وی عرضه کردم. امام ﷺ مدتی به آن نگریست و تبسم کرد... .»

۱۱۵۰ (۳۰) ابن نعیم بن محمد طاهری می‌گوید: «متوکل مریض شد... مادرش نذر کرد که اگر شفا یابد، مال فراوانی به امام هادی ﷺ بدهد... پس ده هزار دینار در کیسه‌ای با مهر انگشتری خود نزد امام هادی ﷺ برد. متوکل نیز از بیماری بهبود یافت و خود ادارهٔ امور را در اختیار گرفت. پس از چند روز، بطحایی نزد متوکل از امام هادی ﷺ سعایت و بدگویی کرد و گفت: او پول و اسلحه نزد خود انباشته است.

متوکل به سعید حاجب دستور داد شبانه به خانهٔ امام هادی ﷺ یورش برد و هر چه پول و اسلحه یافت، نزد متوکل بیاورد.

ابراهیم بن محمد می‌گوید: سعید حاجب به من گفت شبانه به خانهٔ ابوالحسن رفتم... ولی در آنجا چیزی جز کیسه زری با مهر انگشتری مادر متوکل و کیسهٔ مهر شده دیگری نیافتم... آن‌ها را برداشتم و نزد متوکل آوردم... آن‌گاه متوکل دستور داد کیسهٔ زر دیگری بر آن کیسهٔ اول بیفزایند و به من گفت: آن را نزد ابوالحسن ببر و شمشیر و کیسه را همراه محتویاتش به وی بازگردان. من نیز آن‌ها را نزد امام ﷺ بردم... .»

۱۱۵۱ ۲۲۲۶۳ (۳۱) **مستدرك ۱۸۰/۱۳**: **عليّ** بن الحسين المسعودى فى مروج الذهب قال سعى الى المتوكّل بعلى بن محمّد الجواد ﷺ الى أن ذكر بَغْتَةً جماعة من الاتراك فهجموا داره ليلاً وحملوه إليه الى أن قال فبكىٰ المتوكّل (بكاءاً طويلاً ـ خ) حتّى بلّت لحيته[1] دموع عينيه وبكىٰ الحاضرون ودفع الى على ﷺ أربعة آلاف دينار ثمّ ردّه الى منزله مكرماً.

۱۱۵۲ ۲۲۲۶٤ (۳۲) **تهذيب ۳۳۶/۶**: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن سيف بن عميرة عن **أبى بكر الحضرمى** قال دخلت على أبى عبدالله ﷺ وعنده إسماعيل ابنه فقال ما يمنع ابن أبى سمّاك[2] أن يخرج شباب الشيعة فيكفونه ما يكفيه النّاس ويعطيهم ما يعطى النّاس قال ثمّ قال لى لِمَ تركت عطاءك قال قلت مخافة على دينى قال ما منع ابن أبى سماك أن يبعث إليك بعطاءك أما علم انّ لك فى بيت المال نصيباً.

۱۱۵۳ ۲۲۲۶۵ (۳۳) **تفسير العيّاشى ۱۶۳/۲**: عن **المفضّل** بن مزيد الكاتب قال دخل عليّ أبو عبدالله ﷺ وقد أمرت أن أخرج لبنى هاشم جوائز فلم أعلم إلّا وهو علىٰ رأسى وأنا مستجل فوثبت إليه فسألنى عمّا أمر لهم فناولته الكتاب فقال ما أرى لاسماعيل هٰهنا شيئاً فقلت هٰذا الذى خرج الينا ثمّ قلت له جعلت فداك قد ترىٰ مكانى من هؤلاء القوم فقال لى اُنظر ما أصبت به فَعُدْ به على أصحابك[3] فانّ الله يقول إنَّ الحَسناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّآت.

۱۱۵٤ ۲۲۲۶۶ (۳٤) **كافى ۲۲۱/۸**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن عبد الحميد العطّار عن يونس بن يعقوب عن عمر أخى عذافر قال دفع الىّ انسان ستّمأة درهم أو سبعمأة درهم لأبى عبدالله ﷺ فكانت فى جوالقى فلمّا انتهيت الى الحفيرة[4] شقّ جوالقى وذهب جميع مافيه ووافقت (واقفت ـ خ ل) عامل المدينة بها فقال أنت الذى شقّت زاملتك[5] وذهب بمتاعك فقلت نعم فقال إذا قدمنا المدينة فأتنا حتّى اعوّضك قال فلمّا انتهيت الى المدينة دخلت على أبى عبدالله ﷺ فقال يا عمر شقّت زاملتك وذهب بمتاعك فقلت نعم فقال ما أعطاك الله خير ممّا أخذ منك انّ رسول اللهﷺ ضلّت ناقته فقال النّاس فيها يخبرنا عن

---

۱. دموعه لحيته ـ خ ل.
۲. أبى سمال (سماك ـ خ ل ـ الشمال فى كلا الموردين ـ خ).
۳. إخوانك ـ خ ل.
٤. موضع بالعراق.
۵. الزاملة بعير يحمل عليها الطعام والمتاع.

۱۱۵۱ (۳۱) مسعودی در کتاب مروج الذهب می‌گوید: «نزد متوکل از امام هادی ﷺ سعایت و بدگویی شد.
آن‌گاه ماجرای اعزام گروهی از ترکان و یورش شبانهٔ آنان به خانهٔ امام ﷺ و آوردنش نزد متوکل را ذکر کرده است و در ادامه می‌گوید:

«... متوکل مدت طولانی گریست؛ به طوری که اشک چشمانش موهای صورتش را تر کرد و حاضران نیز گریستند. آن‌گاه چهارهزار دینار به امام ﷺ داد و او را با احترام به منزلش بازگرداند.»

۱۱۵۲ (۳۲) ابوبکر حضرمی می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ رفتم. فرزندش اسماعیل نیز آنجا بود. امام ﷺ فرمود: چه چیزی جلودار فرزند ابوسماک است که جوانان شیعه را بیرون آورد و همانند دیگر مردم آنان را بی‌نیاز کند و آنچه به دیگران می‌دهد به آنان نیز بدهد؟ آن‌گاه به من گفت: چرا عطای خود را ترک کردی؟

گفتم: از ترس دینم!

امام ﷺ فرمود: چه چیز جلودار فرزند ابوسماک است که عطای تو را به سویت بفرستد؟ آیا نمی‌داند تو نیز در بیت المال سهم داری؟»

۱۱۵۳ (۳۳) مفضل بن مزید نویسنده می‌گوید: «من دستور داده بودم که هدایایی به بنی هاشم بپردازند. یک روز همان‌گونه که مشغول نوشتن و ثبت در دفتر بودم، ناگهان امام صادق ﷺ را بالای سرم مشاهده کردم. با مشاهدهٔ امام ﷺ از جا پریدم. امام ﷺ دربارهٔ آنچه برای‌شان دستور داده بودم، از من سؤال کرد. من نوشته را به وی دادم. امام ﷺ نگاهی به آن کرد و فرمود: چرا در اینجا چیزی برای اسماعیل نمی‌بینم؟

گفتم: این فهرستی است که برای ما تهیه شده است. آن‌گاه افزودم: فدایت گردم! تو خود از موقعیت من نزد این گروه [بنی عباس] آگاه هستی.

امام ﷺ فرمود: آنچه به دست آوردی، در نظر بگیر و با آن به برادرانت نیکی کن! چرا که خداوند می‌فرماید: همانا نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد.»

۱۱۵۴ (۳۴) عمر برادر عذافر می‌گوید: «شخصی ششصد یا هفتصد درهم به من داد تا به امام صادق ﷺ برسانم. آن را در خورجین خود گذاشتم و به حرکت پرداختم. وقتی به حفیره رسیدم، خورجینم پاره شد و هر چه در آن بود، از دست رفت. در میان راه با حاکم مدینه همراه شدم. او به من گفت: آیا تو همان کسی هستی که بار شترت پاره شد و هر چه داشتی از دست رفت؟

گفتم: آری!

او گفت: وقتی به مدینه رسیدیم نزد ما بیا تا آن را برایت جبران کنیم!

پس از رسیدن به مدینه نزد امام صادق ﷺ رفتم. امام ﷺ فرمود: ای عمر! بار شترت پاره شد و آنچه داشتی از دست رفت؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: آنچه خداوند به تو عنایت کرد، بهتر از آن چیزی است که از تو گرفت. یک‌بار شتر

السّماء ولا يخبرنا عن ناقته فهبط عليه جبرئيل ﷺ فقال يا محمّد ناقتك في وادي كذا وكذا ملفوف خطامها بشجرة كذا وكذا قال فصعد المنبر فحمد الله وأثنىٰ عليه وقال يا أيّها النّاس أكثرتم عليّ في ناقتي ألا وما أعطاني الله خير ممّا أخذ منّي ألا وإنّ ناقتي في وادي كذا وكذا ملفوف خطامها بشجرة كذا وكذا فابتدرها النّاس فوجدوها كما قال رسول الله ﷺ قال ثمّ قال أيت عامل المدينة فتنجّز منه ما وعدك فإنّما هو شيء دعاك الله إليه لم تطلبه منه.

۱۱۵۵ ۲۲۲۶۷ (۲۵) **الإحتجاج** ۳۰۶/۲: في كتاب آخر لمحمّد بن عبدالله **الحميري** (فيما كتبه إلى صاحب الزمان صلوات الله عليه يسئله) عن الرّجل من وكلاء الوقف مستحلّاً لما في يده (و ـ خ) لا يرع عن أخذ ماله ربّما نزلت في قريته وهو فيها أو أدخل منزله وقد حضر طعامه فيدعوني إليه فإن لم آكل من طعامه عاداني (عليه ـ خ) وقال فلان لا يستحلّ أن يأكل من طعامنا فهل يجوز لي أن آكل من طعامه وأتصدّق بصدقة وكم مقدار الصدقة وإن أهدى هذا الوكيل هديّة إلىٰ رجل آخر فأحضر فيدعوني إلى أن أنال منها وأنا أعلم انّ الوكيل لايرع عن أخذ ما في يده فهل عليّ فيه شيء إن أنا نلت منها، الجواب إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غير ما في يده فكل طعامه واقبل برّه وإلّا فلا. **غيبة الطّوسي** ۲۲۸: أخبرنا جماعة عن أبي الحسن محمّد بن أحمد بن داود القميّ قال وجدت بخطّ أحمد بن إبراهيم النوبختي وإملاء أبي القاسم الحسين بن نوح ﷺ على ظهر كتاب فيه جوابات ومسائل أنفذت من قم إلى أن قال (نسخة الدرج[1]) مسائل محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري بسم الله الرّحمن الرّحيم أطال الله بقاءك (إلىٰ أن قال ۲۳۵) (وعن الرجل) من وكلاء الوقف (وذكر نحوه).

وتقدّم في رواية داود (۱۶) من باب (۱۷) كفاية المرّة الواحدة في الغَسْل والمسح في الوضوء من أبوابه ج ۲ قول المنصور لداود قد اطّلعت على طهارتك وليس طهارتك طهارة الرّفضة فاجعلني في حلّ فأمر له بمأة ألف درهم.

وفي رواية أبي همام (۵) من باب (۷) وجوب الحجّ على المستطيع من أبواب وجوب الحجّ ج ۱۲ قوله أعطى المال من ناحية السلطان قال ۷ لا بأس عليكم. وفي أحاديث

---

۱. أي نسخة الكتاب المدرج المطويّ الّذي كتبه أهل قم وسألوا عن بيان صحّته فكتب ﷺ أنّ جميعه صحيح (قاله في البحار).

پیامبر اکرمﷺ گم شد. مردم گفتند: از آسمان به ما خبر می‌دهد ولی از شترش نمی‌تواند به ما خبر دهد! جبرئیل بر پیامبرﷺ فرود آمد و گفت: ای محمد! شترت در فلان وادی است و افسارش به فلان درخت بسته شده است.

پیامبر اکرمﷺ بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و فرمود: ای مردم، در ماجرای شتر زیاد دربارهٔ من سخن گفتید. بدانید که آنچه خداوند به من بخشید، بهتر از چیزی است که از من گرفت. بدانید که شتر من در فلان وادی است و افسارش به فلان درخت بسته شده است. مردم به سرعت به آنجا رفتند و شتر را همان‌گونه که پیامبرﷺ گفته بود، یافتند.

آن‌گاه امامؑ گفت: نزد حاکم مدینه برو و از وی وفای به وعده‌اش را خواستار شو؛ چرا که آن، چیزی است که خداوند تو را به آن فراخوانده است و تو آن را طلب نکرده‌ای.»

۱۱۵۵ (۳۵) محمد بن عبدالله حمیری به وسیلهٔ نامه‌ای از امام زمان(عج) پرسید: «یکی از متولیان وقف، آنچه در اختیار دارد برای خود حلال می‌شمارد و از برداشتن از آن باکی ندارد. چه بسا اتفاق می‌افتد که من به محل وی یا منزلش می‌روم، وقت غذا فرامی‌رسد و مرا به آن فرامی‌خواند. اگر از غذایش نخورم با من دشمن می‌شود و می‌گوید: فلانی خوردن غذای ما را حلال نمی‌داند! پس آیا رواست که از غذایش بخورم و صدقه‌ای بدهم؟ و در صورت جواز، مقدار آن صدقه چقدر باشد؟ و اگر این وکیل وقف، هدیه‌ای به شخص دیگری بپردازد و من در آن هنگام حاضر شوم و هدیه‌گیرنده از من بخواهد که مقداری از آن را بردارم، در صورت گرفتن، آیا چیزی بر من هست؟ در حالی که می‌دانم وکیل از گرفتن آنچه در اختیار دارد، باکی ندارد.

پاسخ: اگر این مرد مال یا معاش دیگری غیر از مال وقف دارد، غذایش را بخور و نیکی‌اش را بپذیر و در غیر این صورت نه!»

در کتاب غیبهٔ شیخ طوسی نیز این ماجرا آمده است.

در حدیث داود گذشت که منصور به وی گفت: «من از دور وضو گرفتن تو را زیر نظر گرفتم. وضویت همانند وضوی رافضیان نبود؛ مرا حلال کن. آن‌گاه دستور داد یکصد هزار درهم به وی بدهند.[1]»

و در حدیث ابی همام گذشت که به امام گفت: «مال از ناحیهٔ حکومت داده می‌شود.
امامؑ فرمود: برای شما اشکال ندارد.»[2]

---

۱. ۲/باب ۱۷ از باب‌های وضو، حدیث ۱۶.

۲. ۱۲/باب ۷ از باب‌های وجوب الحج، حدیث ۵.

باب (٤٠) تحريم الولاية من قِبَل الجائر ج ٢٢ ما يناسب ذلك ويأتي في أحاديث الباب التالي ما يشعر علىٰ ذلك. وفي رواية أبي بصير (٦) من باب (١) انّه لا بيع إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ٢٢ قوله ﷺ فأمّا السّرقة بعينها فلا إلّا أن تكون من متاع السلطان فلا بأس بذلك.

(٤٣)

باب جواز شراء ما يأخذه العامل من الغلّات والأموال والخراج

١١٥٦ ٢٢٣٦٨ (١) **تهذيب ٣٣٧/٦**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن النعمان عن **معاوية** بن وهب قال قلت لأبي عبدالله ﷺ اشترى من العامل الشيء وأنا اعلم انّه يظلم فقال اشتره منه.

١١٥٧ ٢٢٣٦٩ (٢) **تهذيب ٣٣٧/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن محمّد بن أبي حمزة عن رجل قال قلت لأبي عبدالله ﷺ اشترى الطعام فيجيئني من يتظلّم فيقول ظلموني فقال اشتره. **وسائل ٢١٩/١٧**: وبإسناده عن محمّد بن علي بن محبوب عن ابن أبي عمير مثله.

١١٥٨ ٢٢٣٧٠ (٣) **تهذيب ٣٣٧/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن عليّ بن عطيّة قال أخبرني **زرارة** قال اشترىٰ ضريس بن عبد الملك وأخوه من هبيرة ارزاً بثلاثمأة ألف قال فقلت له ويلك أو ويحك أنظر الى خمس هٰذا المال فابعث به إليه واحتبس الباقي قال فأبىٰ ذٰلك قال فادّىٰ المال وقدم هؤلاء فذهب أمر بني أُميّة قال فقلت ذٰلك لأبي عبدالله ﷺ فقال مبادراً للجواب هوله هوله فقلت له انّه قد اداّها فعضّ على اصبعه.

١١٥٩ ٢٢٣٧١ (٤) **المقنع ١٢٢**: ولا بأس بشراء الطعام والثياب من السلطان.

١١٦٠ ٢٢٣٧٢ (٥) **تهذيب ٣٣٦/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج قال قال لي أبو الحسن ﷺ مالك لا تدخل مع عليّ في شراء الطعام انّي اظنّك ضيّقاً قال قلت نعم فإن شئت وسّعت عَلَيَّ قال اشتره.

١١٦١ ٢٢٣٧٣ (٦) **كافي ٢٢٨/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ٣٧٥/٦ و ١٣٢/٧**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن **ابي عبيدة** عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل منّا يشتري من السلطان من إبل الصدقة

و در احادیث باب ۴۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا[1]، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب آینده، مطالبی بر این بحث اشاره دارد. و در حدیث ابی بصیر این سخن امام خواهد آمد: «مال سرقتی مشخص خریدش جایز نیست مگر آن‌که از وسایل حاکم سرقت شده باشد، که اشکال ندارد.»[2]

باب ۴۳

جواز خرید آنچه عامل حکومت از غلّات، اموال و خراج می‌گیرد

۱۱۵۶ (۱) **معاویه بن وهب** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا از کارگزار حکومت چیزی بخرم در حالی که می‌دانم ظلم می‌کند؟

امام ﷺ فرمود: از وی بخر!»

۱۱۵۷ (۲) **محمد بن ابی حمزه** روایت می‌کند که: «شخصی به امام صادق ﷺ گفت: مواد خوراکی را می‌خرم، پس شخص مورد ستم نزد من می‌آید و می‌گوید: این‌ها به من ستم کردند. امام ﷺ فرمود: آن را بخر!»

۱۱۵۸ (۳) **زراره** می‌گوید: «ضریس بن عبدالملک و برادرش، مقداری برنج از هبیره به سیصد هزار خرید. منْ به هبیره گفتم: ای بیچاره (یا وای بر تو) خمس این مال را برای امام ﷺ بفرست و بقیه را نگهدار[3]؛ ولی او از این کار خودداری کرد و مال را پرداخت. بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند. من این ماجرا را برای امام صادق ﷺ بازگو کردم. امام ﷺ بدون معطلی فرمود: آن پول، مال اوست؛ آن پول، مال اوست!

به امام ﷺ گفتم: او پول را پرداخت کرد! امام ﷺ [از شدت تأسف] انگشتش را گاز گرفت.»

۱۱۵۹ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «خریدن مواد خوراکی و پوشاک از حکومت اشکال ندارد.»

۱۱۶۰ (۵) **عبد الرحمن بن حجاج** می‌گوید: «امام موسی بن جعفر ﷺ به من فرمود: «تو را چه شده است که با علی در خرید مواد خوراکی همکاری نمی‌کنی و من گمان می‌کنم که تو در فشار و تنگنا هستی؟

گفتم: آری، اگر می‌خواهی بر من توسعه بده!

امام ﷺ فرمود: آن را بخر!»

۱۱۶۱ (۶) **ابوعبیده** می‌گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ یکی از شیعیان که شتر و گوسفند زکات را از حکومت می‌خرد ـ در حالی که می‌داند برخی از آنان بیش از حق خود می‌گیرند ـ سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: شتر و گوسفند مثل گندم و جو و دیگر چیزهاست؛ اشکال ندارد تا این‌که حرام را به طور مشخص بشناسی.

---

۱. ۳۴۱/۲۲.　۲. ۵۰۷/۲۲ باب ۱ از باب‌های بیع، حدیث ۶ (۲۲۶۵۷).

۳. چون این ماجرا در زمان انقراض بنی امیه اتفاق افتاده، او می‌توانست پول را به هبیره ندهد؛ ملاذ الاخیار، ۲۸۹/۱۰.

وغنم[۱] الصدقة وهو يعلم انّهم يأخذون منهم أكثر من الحقّ الّذي يجب عليهم قال فقال ما الإبل والغنم إلّا مثل الحنطة والشعير وغير ذٰلك لا بأس به حتّى تعرف[۲] الحرام بعينه قيل له فما ترىٰ فى مصدّق يجيئنا فيأخذ صدقات أغنامنا فنقول بعناها فيبيعناها فما ترىٰ[۳] فى شرائها منه قال إن كان قد أخذها وعزلها فلا بأس قيل له فما ترىٰ فى (شراء ـ يب ۳۷۵) الحنطة والشعير يجيئنا القاسم فيقسم لنا حظّنا ويأخذ حظّه فيعزله بكيل فماترى في شراء ذٰلك الطعام منه فقال إن كان قبضه بكيل وأنتم حضور ذٰلك (الكيل ـ كا) فلا بأس بشراه (منه ـ كا ـ يب ۳۷۵) بغير كيل.

۱۱۶۲ ۲۲۳۷۴ (۷) النوادر ۱۶۲: أحمد بن محمّد بن عيسى ابى قال وسئل أبو عبدالله ﷺ عن شراء الخيانة والسرقة قال إذا عرفت ذٰلك فلا تشتره إلّا من العمّال.

۱۱۶۳ ۲۲۳۷۵ (۸) كافى ۲۲۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۷۵/۶: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن جميل بن صالح قال أرادوا بيع تمر عين أبى زياد[۴] فأردت أن اشتريه ثمّ قلت حتّى استأمر[۵] أبا عبدالله ﷺ فأمرت معاذاً[۶] فسأله فقال قل له يشتريه (فإنّه ـ كا) ان[۷] لم يشتره اشتراه غيره.

۱۱۶۴ ۲۲۳۷۶ (۹) تهذيب ۱۳۲/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن عبد الرّحمٰن بن أبى عبدالله قال سألته عن الرجل (أ ـ خ) يشترى من العامل وهو يظلم فقال يشترى منه.

۱۱۶۵ ۲۲۳۷۷ (۱۰) كافى ۲۲۸/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳۷۵/۶ و ۱۳۱/۷: أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان عن إسحاق بن عمّار قال سألته عن الرجل يشترى من العامل وهو يظلم قال يشترى منه مالم يعلم انّه ظلم فيه أحداً.

وتقدّم فى أحاديث الباب المتقدّم ما يناسب ذٰلك. ويأتى فى رواية سماعة (۷) من باب (۱) انّه لابيع إلّا عن ملك من أبواب البيع ج ۲۲ قوله سألته عن شراء الخيانة والسّرقة فقال ﷺ إذا عرفت انّه كذٰلك فلا إلّا أن يكون شيئاً اشتريته من العامل.

---

۱. وغنمها ـ يب. ۲. حتي يعرف ـ يب ۱۳۲. ۳. فما تقول ـ يب ۳۷۵.
۴. فى حاشية كافى لعلّه فى حوالى مدينة اسم قرية كان لابى عبدالله ﷺ فغصبه أبى زياد.
۵. استأذن ـ يب. ۶. مصادفاً ـ يب. ۷. فان ـ يب.

به امام گفته شد: مأمور جمع‌آوری زکات نزد ما می‌آید و زکات گوسفندان‌مان را دریافت می‌کند. ما به وی می‌گوییم به ما بفروش، پس به ما می‌فروشد. نظرتان دربارهٔ خریدن آن‌ها از وی چیست؟

امامعليه السلام فرمود: اگر آن را گرفته و جدا کرده است، اشکال ندارد!

از امامعليه السلام سؤال شد: مأمور تقسیم گندم و جو می‌آید و سهم ما را برای ما جدا می‌کند و سهم خود را کنار می‌گذارد، پس نظرتان دربارهٔ خرید آن گندم و جو از او چیست؟

امامعليه السلام فرمود: اگر با حضور شما آن را با پیمانه تحویل گرفته است پس خریدن آن بدون پیمانه اشکال ندارد.»

۱۱۶۲ (۷) احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید پدرم گفت: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ خریدن مال خیانت و سرقتی سؤال شد. امامعليه السلام فرمود: هرگاه آن را بشناسی، پس آن را نخر مگر از کارگزاران حکومت.»

۱۱۶۳ (۸) جمیل بن صالح می‌گوید: «خرمای چشمه ابی زیاد را به معرض فروش گذاشتند. من تصمیم گرفتم آن را بخرم ولی با خود گفتم: دست نگه می‌دارم تا با امام صادقعليه السلام مشورت کنم. آن‌گاه از معاذ خواستم تا از امامعليه السلام بپرسد. وی در پاسخ گفت:

به او بگو بخرد؛ چرا که اگر او نخرد، دیگری آن را می‌خرد.»

۱۱۶۴ (۹) عبد الرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «از وی دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کارگزاری می‌خرد که ستم می‌کند. پاسخ داد: از او بخرد.»

۱۱۶۵ (۱۰) اسحاق بن عمار می‌گوید: «از وی دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کارگزاری می‌خرید که ستم می‌کند. پاسخ داد: تا وقتی که نمی‌داند آن مال به ستم از کسی گرفته شده، می‌تواند آن را بخرد.»

در احادیث باب گذشته مناسب با این بحث گذشت و در حدیث سماعه خواهد آمد که می‌گوید: «از امام دربارهٔ خریدن مال خیانت و سرقتی پرسیدم. امامعليه السلام فرمود: هرگاه بدانی که آن مال خیانت و سرقتی است، جایز نیست مگر آن‌که چیزی باشد که از کارگزار خریداری می‌کنی.»[1]

---

۱. ۵۰۷/۲۲ باب ۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۷ (۳۲۶۵۸).

(٤٤)

باب انّه لايجوز لصاحب القرية أن يصالح السّلطان بشيء عمّا يأخذ من أهلها من الجزية ويأخذ منهم أكثر من ذلك وحكم قبالة الأرض من أهلها

١١٦٦ ٢٢٢٧٨ (١) **كافى** ٥/٢٦٩: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و**تهذيب** ٧/٢٠٠: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن **إبراهيم الكرخى** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل كانت له قرية عظيمة وله فيها علوج[١] ذمّيّون يأخذ[٢] منهم السلطان الجزية فيعطيهم يؤخذ[٣] من أحدهم خمسون ومن بعضهم ثلاثون وأقلّ وأكثر فيصالح عنهم صاحب القرية السلطان ثمّ يأخذ هو منهم أكثر ممّا يعطى السلطان قال هٰذا حرام. **تهذيب** ٦/٣٧٩: الحسن بن محبوب عن إبراهيم الكرخى قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل له قرية عظيمة وله فيها علوج يأخذ منهم السلطان خمسين درهماً وبعضهم ثلاثين وأقل وأكثر ما تقول ان صالح عنهم السلطان ـ أعنى صاحب القرية ـ بشيء ويأخذ هو منهم أكثر ممّا يعطى السلطان قال، قال هٰذا حرام.

١١٦٧ ٢٢٢٧٩ (٢) **تهذيب** ٧/٢٠١: الحسين بن سعيد عن بن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان عن **الحلبى** عن أبى عبدالله ﷺ انّه قال فى القبالة أن يأتى الرجل الأرض الخربة فيتقبّلها من أهلها عشرين سنة فإن كانت عامرة فيها علوج فلا يحلّ له قبالتها إلّا أن يتقبّل أرضها فيستأجرها من أهلها ولا يدخل العلوج فى شيء من القبالة فإنّه لا يحلّ وعن الرجل يأتى الأرض الخربة الميتة فيستخرجها ويجرى أنهارها ويعمرها ويزرعها ماذا عليه فيها قال الصدقة قلت فإن كان يعرف صاحبها قال فليردّ إليه حقّه وقال لا بأس بأن يتقبّل الرجل الأرض وأهلها من السلطان وعن مزارعة أهل الخراج بالربع والنّصف والثلث قال (نعم ـ يب) لا بأس (به ـ يب) قد قبّل رسول الله ﷺ (أهل ـ فقيه) خيبر أعطاها اليهود حين فتحت عليه بالخُبر ـ والخُبر هو النصف. **فقيه** ٣/١٥٨: فى رواية حمّاد عن الحلبى عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن مزارعة أهل الخراج (وذكر مثله).

---

١. أي الكفّار. ٢. فأخذ ـ يب. ٣. فيؤخذ ـ يب.

باب ۴۴

عدم جواز صلح با سلطان دربارهٔ چیزهایی که بابت جزیه بیشتر از اهالی یک محل می‌گیرد. و حکم قبالهٔ زمین برای صاحبانش

۱۱۶۶ (۱) ابراهیم کرخی می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که قریهٔ بزرگی دارد و کافران ذمی در آنجا برای وی کار می‌کنند که حکومت از آنان جزیه می‌گیرد و صاحب قریه [یا سلطان] زمین را به کافران اجاره می‌دهد. حکومت از برخی از آنان پنجاه و از برخی دیگر سی و کم‌تر یا زیادتر جزیه دریافت می‌کند. آن‌گاه صاحب قریه با سلطان در مورد جزیهٔ آنان به مبلغی مصالحه می‌کند و از آن‌ها بیشتر از آن مبلغ می‌گیرد.

امام علیه السلام فرمود: این حرام است.»

این حدیث به سند دیگری با اندکی اختلاف نیز روایت شده است.

۱۱۶۷ (۲) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که دربارهٔ پذیرش زمین [اجاره زمین برای کشاورزی] فرمود: «قباله این است که شخصی زمین ویرانی را از صاحبانش به مدت بیست سال بپذیرد و اگر زمین آبادی باشد که غیر مسلمان در آن ساکن هستند، پذیرش آن زمین جایز نیست مگر آن‌که زمین را بپذیرد و از صاحبانش اجاره کند و غیر مسلمانان در هیچ قرارداد پذیرش زمین داخل نیستند؛ زیرا آن جایز نیست.

و از امام علیه السلام سؤال کرد: شخصی به سرزمین مرده‌ای می‌رود، آب آن را استخراج می‌کند، جدول‌بندی می‌نماید و آن را آباد و کشت می‌کند. چه چیزی باید بپردازد؟

امام علیه السلام فرمود: زکات!

حلبی سؤال کرد: اگر صاحبش را می‌شناسد؟

امام علیه السلام فرمود: باید حقش را به او بپردازد.

و فرمود: اشکال ندارد که شخصی زمین و اهلش را از حاکم اجاره و تقبل کند.

و از امام علیه السلام دربارهٔ قرارداد مزارعه با خراج‌دهندگان بر یک چهارم و نصف و یک سوم سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آری، اشکال ندارد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فتح خیبر آن را به اهلش به نصف واگذار کرد.»

١١٦٨ ٣٢٢٨٠ (٣) **كافى** ٢٦٩/٥، **تهذيب** ١٩٩/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبى** عن أبى عبدالله عليه السلام قال لا بأس بقبالة الأرض من أهلها عشرين سنة[1] وأقل من ذلك وأكثر فيعمرها ويؤدّى ما خرج عليها ولا يدخل العلوج فى شىء من القبالة لأنّه لا يحلّ.

(٤٥)

باب تحريم الغشّ

١١٦٩ ٣٢٢٨١ (١) **كافى** ١٦٠/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٢/٧: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن **هشام** بن سالم عن أبى عبدالله عليه السلام قال ليس منّا من غشّنا.

١١٧٠ ٣٢٢٨٢ (٢) **الدعائم** ٢٧/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن الخلابة[2] والخديعة والغشّ وقال من غشّنا فليس منّا. (الخلابة: الخديعة باللسان بالقول اللطيف).

١١٧١ ٣٢٢٨٣ (٣) **ثواب الأعمال** ٣٣٤: بإسناده المتقدّم فى باب (٦) تأكّد استحباب عيادة المريض من أبواب أحكام ما يتعلّق بالمرض عن أبى هريرة **وابن عبّاس** قالا خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وهى آخر خطبة خطبنا بالمدينة (وفيها) ومن غشّ مسلماً فى بيع أو شراء فليس منّا ويَحشرُ مع اليهود يوم القيامة لأنّه من غشّ النّاس فليس بمسلم. ص ٣٣٥ ومن بات وفى قلبه غشّ لأخيه المسلم بات فى سخط الله تعالى وأصبح كذلك وهو فى سخط الله حتى يتوب ويرجع وإن مات كذلك مات على غير دين الإسلام ثمّ قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا ومن غشّ مسلماً فليس منّا قالها ثلاث مرّات (الى أن قال ص ٣٣٧) ومن غشّ أخاه المسلم نزع الله منه بركة رزقه وأفسد عليه معيشته ووكّله الى نفسه.

١١٧٢ ٣٢٢٨٤ (٤) **فقيه** ٨/٤، **أمالى الصّدوق** ٣٤٩: (بإسناده المتقدّم عن أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام فى حديث مناهى النّبىّ صلى الله عليه وآله) ومن غشّ مسلماً فى شراء أو بيع فليس منّا ويحشر يوم القيامة مع اليهود لأنّهم أغشّ الخلق للمسلمين (الى أن قال) ومن بات وفى قلبه غشّ لأخيه المسلم بات فى سخط الله وأصبح كذلك حتّى يتوب.

---

١. عشر سنين ـ يب.

٢. أى المخادعة وقيل الخديعة باللسان ـ اللسان.

(۳) حلبی از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: ۱۱۶۸
«اشکال ندارد، زمین را از اهلش به مدت بیست سال یا کم‌تر یا بیشتر بپذیرد و آن را آباد کند و خراجش را بپردازد. و غیر مسلمانان در هیچ پذیرش زمینی داخل نمی‌شوند، چون حلال نیست.»

باب ۴۵

حرمت غشّ [= اظهار به غیر واقع]

(۱) هشام بن سالم روایت می‌کند که امام صادق؛ فرمود: «از ما نیست هر کس به ما غشّ کند.» ۱۱۶۹

(۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق؛ از پدرش از پدرانش روایت می‌کند، که پیامبر اکرمﷺ ۱۱۷۰
از نیرنگ با زبان و فریب و غشّ نهی کرد و فرمود: «هر کس به ما غشّ کند، از ما نیست.»

(۳) ابو هریره و ابن عباس می‌گویند: «در آخرین سخنرانی که پیامبر اکرمﷺ در مدینه برای ما ۱۱۷۱
ایراد فرمود، آمده است: و هر کس در خرید و فروش به مسلمانی غشّ کند، از ما نیست و در قیامت با یهود محشور می‌شود؛ زیرا هر کس به مردم غشّ کند، مسلمان نیست... . و هر کس شب را در اندیشهٔ غشّ به برادر مسلمانش سپری کند، شب را تا به صبح در خشم خدا بسر برده است و او پیوسته در خشم خدا بسر می‌برد تا توبه کند و بازگردد. و اگر بر این حالت بمیرد، بر غیر دین اسلام مرده است.

سپس پیامبر اکرمﷺ سه مرتبه فرمود: بدانید که هر کس به مسلمانی غشّ کند، از ما نیست... و هر کس به برادر مسلمانش غشّ کند، خداوند برکت را از روزی‌اش برمی‌دارد و زندگی‌اش را بر او تباه می‌کند و او رابه خودش واگذار می‌کند.»

(۴) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرمﷺ به گزارش امیر مؤمنان؛ آمده است که پیامبر اکرمﷺ ۱۱۷۲
فرمود: «و هر کس در خرید و فروش به مسلمانی غشّ کند، از ما نیست و در روز قیامت با یهود محشور می‌شود؛ زیرا یهود غشّ‌کارترین مردم به مسلمانان هستند... و هر کس شب را در اندیشهٔ غشّ به برادر مسلمانش سپری کند، شب را تا به صبح در خشم خدا بسر می‌برد تا توبه کند.»

۱۱۷۳ ۲۲۳۸۵ (۵) **فقیه ۱۷۳/۳**: وقال ﷺ ليس منّا من غشّ مسلماً وقال ﷺ من غشّ المسلمين حشر مع اليهود يوم القيامة لأنّهم أغشّ النّاس للمسلمين.

۱۱۷۴ ۲۲۳۸۶ (۶) **العيون ۲۹/۲**: بإسناده **المتقدّم** في باب (۲۲) حرمة الزكاة المفروضة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزكاة ج ۹ عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ ليس منّا من غشّ مسلماً[۱] أو ضرّه أو ماكره. **مستدرك ۲۰۱/۱۳**: صحيفة الرّضا بإسناده عن آبائه ﷺ عن النّبيّ ﷺ مثله.

۱۱۷۵ ۲۲۳۸۷ (۷) **كافي ۱۶۰/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب ۱۲/۷**: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي عمير عن **هشام** بن سالم عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لرجل يبيع التمر يا فلان أما علمت انّه ليس من المسلمين من غشّهم.

۱۱۷۶ ۲۲۳۸۸ (۸) **كافي ۱۶۰/۵**، **تهذيب ۱۳/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **فقيه ۱۷۲/۳**: **هشام** بن الحكم (أنّه ـ فقيه) قال كنت أبيع السابريّ في الظّلال فمرّ بي أبو الحسن (الأوّل ـ فقيه) (موسى ـ كا يب) ﷺ (راكباً ـ فقيه) فقال (لي ـ كا فقيه) يا هشام انّ البيع في الظلّ[۲] غشّ و (أنّ ـ كا) الغشّ لا يحلّ.

۱۱۷۷ ۲۲۳۸۹ (۹) **مستدرك ۲۰۲/۱۳**: السيّد الراونديّ في نوادره بإسناده عن موسى بن جعفر عن آبائهم ﷺ قال ملعون من غشّ مسلماً أو غرّه أو ماكره.

۱۱۷۸ ۲۲۳۹۰ (۱۰) **كافي ۱۶۰/۵**: محمّد بن يحيى عن بعض أصحابنا عن سجّادة عن **تهذيب ۱۲/۷**: **موسى** بن بكر قال كنّا عند أبي الحسن ﷺ فإذا دنانير مصبوبة بين يديه فنظر الى دينار فأخذه بيده ثمّ قطّعه بنصفين ثمّ قال (لي ـ كا) ألقه في البالوعة حتّى لا يباع شيء فيه غشّ. **وسائل ۲۸۱/۱۷**: ورواه الصّدوق بإسناده عن موسى بن بكر مثله.

۱۱۷۹ ۲۲۳۹۱ (۱۱) **كافي ۱۶۰/۵**: أبو عليّ الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن عبدالله عن **تهذيب ۱۲/۷**: **عبيس**[۳] بن هشام (عن رجل من أصحابه ـ كا) عن أبي عبدالله ﷺ قال دخل (عليه ـ كا) رجل يبيع الدقيق فقال إيّاك والغشّ فانّ[۴] من غشّ غُشّ في ماله فإن لم يكن له ما غُشّ في أهله.

---

۱. مؤمناً ـ خ صحيفة. ۲. الظلال ـ يب ـ فقيه. ۳. عيسى ـ خ ل ـ يب.
۴. فإنّه ـ يب.

۱۱۷۳ (۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام روایت شده که فرمود:

«هر کس به مسلمانی غشّ کند، از ما نیست.

و فرمود: هر کس به مسلمانان غشّ کند، روز قیامت با یهودی محشور می‌شود؛ زیرا آنان غشّ‌کارترین مردم به مسلمانان هستند.»

۱۱۷۴ (۶) در کتاب عیون اخبار الرضا از علی روایت شده که پیامبر اکرم فرمود:

«هر کس به مسلمانی غشّ کند یا به وی زیان رساند یا نیرنگ کند، از ما نیست.»

۱۱۷۵ (۷) هشام بن سالم از امام صادق روایت می‌کند که رسول خدا به مرد خرمافروشی فرمود:

«ای فلانی! آیا نمی‌دانی که هر کس به مسلمانان غشّ کند از آنان نیست؟»

۱۱۷۶ (۸) هشام بن حکم می‌گوید: «من در سایه مشغول فروختن سابری[1] بودم. پس امام موسی بن جعفر (سوار بر مرکب) بر من گذشت و فرمود: ای هشام، فروختن در سایه غشّ است و غشّ حلال نیست.»

۱۱۷۷ (۹) سید راوندی در کتاب نوادر از امام موسی بن جعفر از نیاکانش روایت می‌کند که فرمود:

«ملعون است کسی که به مسلمانی غشّ کند یا او را فریب دهد یا نیرنگ کند.»

۱۱۷۸ (۱۰) موسی بن بکر می‌گوید: «نزد امام موسی بن جعفر بودیم، چند دینار در مقابل امام بر روی زمین افتاده بود. امام به یکی از آن‌ها نگاه کرد. آن‌گاه آن را با دست برداشت، دو نیم کرد و فرمود: آن را در فاضلاب بینداز تا چیز ناخالص و فریبنده فروخته نشود.»

۱۱۷۹ (۱۱) عبیس بن هشام (از یکی از شیعیان) روایت می‌کند که: «آردفروشی نزد امام صادق آمد. امام به وی فرمود: از غشّ بپرهیز؛ چرا که هر کس غشّ کند، در اموالش به او غشّ می‌شود. پس اگر مال نداشته باشد، نسبت به خانواده‌اش به وی غشّ می‌شود.»

---

۱. پارچه نازک گرانبهایی بوده است که در شابور تهیه می‌شده. و از آنجا که در گذشته برخی پارچه‌ها بر اساس وزن معامله می‌شده و چون پارچه در سایه، معایبش همچون نازکی و ضخامت و رنگ آن کاملاً دیده نمی‌شود، ولی در پرتو نور آفتاب کاملاً دیده می‌شود، امام فروختن آن را در سایه، خیانت و غشّ به شمار آورده است ـ م.

۱۱۸۰ ۲۲۳۹۲ (۱۲) **كافي ۱۵۳/۸**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عبدالرّحمٰن ابن أبي نجران عن صفوان عن خلف بن حمّاد عن الحسين بن زيد الهاشميّ عن أبي عبدالله ﷺ قال جاءت زينب العطّارة الحولاء الى نساء النبيّ ﷺ (وبناته وكانت تبيع منهنّ العطر ـ كا ج ۸) فجاء النّبيّ ﷺ فإذا هي عندهنّ[1] فقال (النبيّ ﷺ ـ كا ج ۵) إذا أتيتنا طابت بيوتنا فقالت بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله فقال (لها رسول الله ﷺ ـ كا ج ۵) إذا بعتِ فأحسني ولا تغشّي[2] فانّه أتقىٰ (لله ـ كا ج ۵) وأبقىٰ للمال كافي ۱۵۱/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله ﷺ عن أبيه عن خلف بن حمّاد في حديث مثله سنداً ومتناً.

۱۱۸۱ ۲۲۳۹۳ (۱۳) **فقيه ۱۷۳/۳**: قال رسول الله ﷺ لزينب العطّارة الحولاء إذا بعت وذكر مثل ما في كا ج ۵.

۱۱۸۲ ۲۲۳۹۴ (۱۴) **كافي ۱۶۰/۵**، **تهذيب ۱۲/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه (عن ابن أبي عمير ـ كا) عن النوفليّ عن السّكونيّ **فقيه ۱۷۳/۳**: روى إسماعيل بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال نهىٰ رسول الله ﷺ (عن ـ كا) أن يشاب اللّبن بالماء للبيع.

۱۱۸۳ ۲۲۳۹۵ (۱۵) **الدعائم ۲۹/۲**: عن رسول الله ﷺ انّه نهىٰ عن شَوب اللّبن بالماءِ إذا أُريد به البيع لأنّه يكون غشّاً فأمّا من شابه ليشربه فلا شيء عليه في شَوبه.

۱۱۸۴ ۲۲۳۹۶ (۱۶) **كافي ۱۶۱/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **تهذيب ۱۳/۷**: ابن محبوب عن أبي جميلة[3] عن سعد الاسكاف عن أبي جعفر ﷺ قال مرّ النبيّ ﷺ في سوق المدينة بطعام فقال لصاحبه ما أرى طعامك إلّا طيّباً وسأله[4] عن سعره فأوحىٰ الله ﷻ إليه أن يدسّ[5] يده في الطّعام ففعل فأخرج طعاماً رديّاً فقال لصاحبه ما أراك إلّا وقد جمعت خيانة وغشّاً للمسلمين.

۱۱۸۵ ۲۲۳۹۷ (۱۷) **الدعائم ۲۸/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن خلط الطّعام وبعضه أجود من بعض فقال هو غشّ وكرهه.

---

۱. وهي عندهن ـ كا ج ۸. ۲. ولا تغبني ـ خ ل كا ج ۵. ۳. أبي جبلة ـ يب.
۴. سأل ـ يب. ۵. يدير ـ يب.

۱۱۸۰ (۱۲) حسین بن زید هاشمی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «همسران و دختران پیامبر اکرمﷺ از زنی به نام زینب عطرفروش حولاء عطر می‌خریدند. یک روز وقتی زینب نزد همسران بود، پیامبرﷺ آمد. رسول خداﷺ با دیدن وی فرمود: وقتی تو نزد ما می‌آیی، خانه‌های‌مان خوشبو می‌شود!

زینب پاسخ داد: خانه‌های‌تان با بوی شما خوشبوتر است، ای رسول خداﷺ!

پیامبرﷺ به وی فرمود: هنگام فروختن، احسان و نیکی کن و غشّ نکن؛ چراکه نیکی در رعایت تقوای الهی و ماندگاری مال مؤثرتر است.»

۱۱۸۱ (۱۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ به زینب عطرفروش لوچ فرمود: هنگام فروختن...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۱۸۲ (۱۴) اسماعیل بن مسلم از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از آمیختن شیر با آب برای فروش نهی کرد.»

۱۱۸۳ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ از آمیختن شیر با آب هنگام فروش نهی کرد؛ زیرا آن غشّ و نیرنگ است. ولی کسی که برای نوشیدن شیر را با آب درآمیزد، در آمیختن وی گناهی نیست.»

۱۱۸۴ (۱۶) سعد اسکاف از امام باقرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ در بازار مدینه بر مواد خوراکی گذشت. به صاحبش فرمود: هیچ عیب و نقصی در مواد خوراکی تو نمی‌بینم. و از نرخ آن سؤال کرد. [در این هنگام] خداوند به پیامبرﷺ وحی فرستاد که دستش را در زیر آن فروکند. پیامبرﷺ چنین کرد و جنس پست و نامرغوبی بیرون آورد. آن‌گاه به صاحبش فرمود: تو را این‌گونه می‌بینم که فقط غشّ و فریبندگی برای مسلمانان انباشته‌ای.»

۱۱۸۵ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ آمیختن مواد خوراکی که بخشی از آن مرغوب‌تر از بخش دیگر است، سؤال شد. امامﷺ فرمود: آن غشّ و فریب است. و امامﷺ آن را ناخوشآیند داشت.»

۱۱۸۶ ۲۲۳۹۸ (۱۸) تهذیب ۳۷۶/۶: الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسی عن فقیه ۱۰۵/۳: الحسین بن المختار (القلانسی ـ فقیه) قال قلت لأبی عبدالله ﷺ انّا نعمل القلانس[1] فنجعل فیها القطن العتیق فنبیعها ولا نبیّن لهم ما فیها (قال ـ یب) فقال انّی أحبّ[2] لك أن تبیّن لهم مافیها.

۱۱۸۷ ۲۲۳۹۹ (۱۹) مستدرك ۲۹۵/۱۳: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی روی عن العداء بن خالد کتب النبیّ ﷺ هٰذا ما اشتریٰ محمّد رسول الله من العداء بن خالد بیع المسلم المسلم لاداء ولا خبثة ولا غائلة. وتقدّم فی روایة ابن أسباط (۵) من باب (۲۴) حرمة التّعصّب من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ قوله ﷺ انّ الله تعالی یعذّب السّتّة بالستة والتّجار بالخیانة. وفی أحادیث باب (۳۷) تحریم المکر والخدیعة ج ۱۷ ما یناسب الباب.

ولاحظ باب (۱) جملة ممّا یستحبّ للتّاجر من الآداب من أبواب ما یستحبّ للتّاجر ج ۲۳ وفی أحادیث باب (۹) جواز خلط المتاع الجیّد بغیره من أبواب أحکام العیوب ج ۲۳ ما یدلّ علی ذٰلك. وفی روایة الرّازی (۱۶) من باب (۱) ثبوت خیار المجلس من أبواب الخیار ج ۲۳ قوله ﷺ ولا یحلّ لمسلم أن یغشّ مسلماً.

(۴۶)

باب کراهة کسب الحجّام مع الشّرط
وإستحباب صرفه فی علف الدّوابّ وإباحة أجرة الفصد

۱۱۸۸ ۲۲۴۰۰ (۱) کافی ۱۱۶/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه ومحمّد بن إسماعیل عن تهذیب ۳۵۵/۶، استبصار ۵۹/۳: الفضل بن شاذان عن ابن أبی عمیر عن معاویة بن عمّار قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن کسب الحجّام فقال لا بأس به قلت أجر التّیوس[3] قال إن (کانت[4] ـ کا صا) العرب لتعایر[5] به ولا بأس[6]. فقیه ۱۰۵/۳: معاویة بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ مثله الی قوله لا بأس به.

---

۱. من ملابس الرؤس ـ اللسان. ۲. لا حبّ ـ فقیه. ۳. جمع التّیس: الذّکر من المعز والظباء.
۴. ولا یخفی أنّ نسخة التهذیب التی لیست فیها کلمة (کانت) أوفق وأنسب بالمعنی.
۵. لتتعایر ـ صا ـ تعایر: تعایب. ۶. فلا بأس ـ یب ـ صا.

۱۱۸۶ (۱۸) حسین بن مختار قلانسی به امام صادق ﷺ گفت: «ما در میان کلاه‌هایی که می‌سازیم، پنبهٔ کهنه می‌گذاریم و می‌فروشیم و این مطلب را به خریداران نمی‌گوییم. امام ﷺ فرمود: من برای تو دوست‌تر دارم آنچه در میان کلاه به کار رفته به خریداران بگویی.»

۱۱۸۷ (۱۹) عداء بن خالد می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ [قرارداد معامله را این‌گونه تنظیم کرد و] نوشت: این چیزی است که محمد رسول خدا ﷺ از عداء بن خالد به صورت معاملهٔ مسلمان با مسلمان، بدون عیب و ناخالصی و فریب خرید.»

در حدیث ابن اسباط این سخن امام گذشت: «همانا خداوند شش گروه را به خاطر شش کار عذاب می‌کند و بازرگانان را به خاطر غش.»[1]

و در احادیث باب ۳۷ مطالبی مناسب این بحث وجود دارد.

و باب ۱ از باب‌های مستحبات تاجر و باب ۹ از ابواب احکام عیب‌ها، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث رازی این سخن از پیامبر اکرم ﷺ خواهد آمد: «برای مسلمان حلال نیست که به مسلمانی غش کند.»[2]

باب ۴۶
کراهت کسب حجامتگر با شرط اجرت
و استحباب هزینه کردن آن در علوفهٔ دام و اباحهٔ اجرت رگزنی

۱۱۸۸ (۱) معاویه بن عمار می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اجرت جفت‌گیری بز نر، چه حکمی دارد؟

امام ﷺ فرمود: هر چند عرب آن را ننگ و عار می‌شمارد ولی اشکال ندارد.»

بخش نخست این حدیث، در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز آمده است.

---

۱. باب ۲۴ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۵.

۲. باب ۱ از باب‌های خیار، حدیث ۱۶.

۱۱۸۹ ۳۲۴۰۱ (۲) تهذيب ۳۵۴/۶، استبصار ۵۸/۳: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۱۵/۵ (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن حنّان بن سدير قال دخلنا على أبى عبدالله عليه السلام ومعنا فرقد الحجّام فقال (له ـ كا) جعلت فداك انّى أعمل عملاً وقد سألت عنه غير واحد ولا اثنين فزعموا انّه عمل مكروه وأنا أحبّ أن اسألك (عنه ـ كا) فإن كان مكروهاً انتهيت عنه وعملت غيره من الأعمال فإنّى منته فى ذٰلك الىٰ قولك قال وما هو قال حجّام قال كُلْ من كسبك يابن أخ وتصدّق وحجّ منه وتزوّج فانّ النبيّ[۱] صلى الله عليه وآله قد احتجم وأعطى الأجر ولو كان حراماً ما أعطاه قال جعلنى الله فداك انّ لى تيساً اكريه فما تقول فى كسبه فقال[۲] كُل (من ـ يب) كسبه فانّه لك حلال والناس يكرهونه قال حنّان قلت لأىّ شىء يكرهونه وهو حلال قال لتعيير النّاس بعضهم بعضاً.

۱۱۹۰ ۳۲۴۰۲ (۳) الدعائم ۸۱/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّه أتى برطب وعنده قوم من أصحابه وفيهم فرقد الحجّام فدعاهم فدنوا وتأخّر فرقد فقال له أبو عبدالله ما يمنعك أن تتقدّم يا بنىّ فقال جعلت فداك انّى رجل حجّام فدعا بجارية له فأتت بماء وأمره فغسل يديه ثمّ أدناه وأجلسه الى جانبه وقال كل فأكل فلمّا فرغ قال جعلت فداك انّى رجل حجّام والنّاس ربّما عيّرونى بعملى وقالوا كسبك حرام فقال أبو عبدالله صلوات الله عليه ليس كما يقولون كُلْ من كسبك وتصدّق وحُجّ وتزوّج.

۱۱۹۱ ۳۲۴۰۳ (۴) تهذيب ۳۵۵/۶، استبصار ۵۹/۳: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۱۶/۵: أبى علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن أحمد بن النّضر عن فقيه ۹۷/۳: عمرو بن شمر عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال احتجم رسول الله صلى الله عليه وآله حَجَمَه مولىً لبنى بياضة وأعطاه (الأجر ـ يب) ولو كان حراماً ما[۳] أعطاه فلمّا فرغ قال له رسول الله صلى الله عليه وآله أين الدّم قال شربته يا رسول الله فقال ما كان ينبغى لك أن تفعل[۴] وقد جعله الله عزّ وجلّ لك حجاباً من النّار (فلا تعد ـ كا يب صا).

---

۱. نبىّ الله ـ يب صا. ۲. قال ـ يب صا. ۳. لَمَا ـ صا.
۴. أن تفعله ـ فقيه.

۱۱۸۹ (۲) حنان بن سدیر می‌گوید: «همراه گروهی که فرقد حجامتگر در میان آنان بود، نزد امام صادقعليه السلام رفتیم. فرقد به امام گفت: فدایت گردم! من شغلی دارم و از افراد بسیاری دربارهٔ آن سؤال کرده‌ام و آنان می‌پندارند این شغل ناپسندی است و من دوست دارم از شما نیز بپرسم. اگر این شغل ناپسند است، از آن دست بردارم و شغل دیگری انتخاب کنم. حتماً در این رابطه به سخن شما عمل خواهم کرد.

امامعليه السلام فرمود: شغلت چیست؟

فرقد گفت: حجامتگری.

امامعليه السلام فرمود: ای برادرزاده! از درآمدت بخور، صدقه بده، حج گزار و ازدواج کن؛ چرا که پیامبر اکرمﷺ حجامت کرد و به حجامتگر مزد داد. اگر حرام بود، وی مزد نمی‌داد!

فرقد گفت: خداوند مرا فدایت گرداند! من بز نری دارم که آن را برای جفت‌گیری کرایه می‌دهم. دربارهٔ درآمد آن چه می‌فرمایی؟

امامعليه السلام فرمود: از درآمدش بخور؛ زیرا آن برای تو حلال است؛ ولی مردم [اهل سنت] آن را ناپسند می‌شمارند.

حنان گفت: اگر حلال است، چرا آن را ناپسند می‌شمارند؟

امامعليه السلام فرمود: برای این‌که مردم این کار را بر یکدیگر ننگ می‌دانند.»

۱۱۹۰ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

«گروهی از یاران امام صادقعليه السلام و از جمله فرقد نزد وی بودند. امامعليه السلام مقداری خرما آورد و آنان را به خوردن دعوت کرد. همه جلو آمدند مگر فرقد. امامعليه السلام به وی فرمود: فرزندم! چرا تو جلو نمی‌آیی؟

فرقد گفت: فدایت گردم! من حجامتگرم.

امامعليه السلام به کنیزش دستور داد آب بیاورد و به فرقد گفت دستانش را بشوید، آن‌گاه او را جلو آورد، در کنار خودش نشاند و فرمود: بخور! فرقد خورد. پس از فراغت از خوردن، فرقد به امامعليه السلام گفت: فدایت گردم! من حجامتگرم و بسیاری از مردم شغلم را بر من عیب می‌گیرند و می‌گویند: درآمد تو حرام است!

امامعليه السلام فرمود: آن‌گونه نیست که آن‌ها می‌گویند. از درآمدت بخور و صدقه بده و حج گزار و ازدواج کن!»

۱۱۹۱ (۴) جابر از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ حجامت کرد. آن حضرت را یکی از وابستگان خاندان بنی بیاضه حجامت کرد و پیامبرﷺ به وی مزد داد. و اگر حرام بود، آن حضرت مزد نمی‌داد.

پس از پایان حجامت پیامبر اکرمﷺ از وی پرسید: خون کجاست؟

حجامتگر گفت: آن را نوشیدم، ای رسول خداﷺ!

پیامبرﷺ فرمود: این کار برای تو شایسته نبود؛ ولی خداوند آن را مانعی از آتش برای تو قرار داد. (از این پس این کار را تکرار نکن!)»

١١٩٢ (٥) مستدرك ٧٤/١٣: ابنا بسطام فی طبّ الأئمّة ﷺ عن محمّد بن الحسين عن
٣٢٤٠٤ فضالة بن أيّوب عن إسماعيل عن أبی عبدالله جعفر الصّادق ﷺ عن أبی جعفر الباقر ﷺ انّه قال ما اشتكى رسول الله ﷺ وجعاً قطّ إلّا كان مفزعه الى الحجامة وقال أبو طيبة حجمت رسول الله ﷺ وأعطانی ديناراً وشربت دمه فقال رسول الله ﷺ أشربت قلت نعم قال وما حملك على ذلك قلت اتبرّك به قال أخذت أماناً من الأوجاع والأسقام والفقر والفاقة والله ماتمسك النّار أبداً.

١١٩٣ (٦) قرب الإسناد ١١١: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه انّ
٣٢٤٠٥ رسول الله ﷺ احتجم وسط رأسه حجمه ابن أبی طيبة[1] بمحجمة من صفر وأعطاه رسول الله ﷺ صاعاً من تمر.

١١٩٤ (٧) الدعائم ٨١/٢: عن جعفر محمّد عن آبائه انّ رسول الله ﷺ احتجم وأعطى الحجّام
٣٢٤٠٦ أجره وكان مملوكاً فسأل مولاه فخفّف عنه.

١١٩٥ (٨) الدعائم ٨١/٢: سئل أبو جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما عن كسب الحجّام
٣٢٤٠٧ فقال وددت أن يكون لآل محمّد منهم كذا وكذا وسمّى منهم عدداً كثيراً.

١١٩٦ (٩) كافی ١١٥/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن تهذيب ٣٥٤/٦: استبصار
٣٢٤٠٨ ٥٨/٣: (الحسن ـ يب صا) ابن محبوب عن (عليّ ـ يب) ابن رئاب عن أبی بصير عن أبی جعفر ﷺ قال سألته عن كسب الحجّام فقال لا بأس به إذا لم يشارط.

١١٩٧ (١٠) كافی ١١٦/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٣٥٥/٦، استبصار ٥٩/٣: أحمد بن
٣٢٤٠٩ محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير[2] عن زرارة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن كسب الحجّام فقال مكروه له أن يشارط ولا بأس عليك أن تشارطه وتماكسه وإنّما يكره له ولا بأس عليك.

١١٩٨ (١١) تهذيب ٣٥٦/٦، استبصار ٦٠/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبی عمير عن حمّاد
٣٢٤١٠ عن الحلبی عن أبی عبدالله ﷺ انّ رجلاً سأل رسول الله ﷺ عن كسب الحجّام فقال (له ـ يب) (أ ـ صا) لك ناضح فقال (له ـ صا) نعم فقال (له ـ يب) أعلفه إيّاه ولا تأكله.

---

١. أبو ظبية ـ خ ل.   ٢. ابن أبی عمير ـ صا.

۱۱۹۲ (۵) **اسماعیل از امام صادق** از امام باقر روایت می‌کند که فرمود: «هرگز پیامبر اکرم از دردی آزرده نشد مگر آن‌که به حجامت پناه می‌برد!

و ابوطیبه می‌گوید: پیامبر اکرم را حجامت کردم و یک دینار به من داد و خون آن حضرت را نوشیدم.

پیامبر فرمود: خون را نوشیدی؟

گفتم: آری!

پیامبر فرمود: از این کار چه انگیزه‌ای داشتی؟

گفتم: به آن تبرک می‌جویم!

پیامبر فرمود: از دردها، بیماری‌ها، تنگدستی و نیازمندی ایمن شدی و به خدا سوگند! هرگز آتش با بدنت تماس پیدا نمی‌کند!»

۱۱۹۳ (۶) **حسین بن علوان از امام صادق** از امام باقر روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم وسط سرش را حجامت کرد. ابن ابی طیبه با تیغ مسی وی را حجامت کرد و پیامبر اکرم سه کیلوگرم خرما به او داد.»

۱۱۹۴ (۷) در کتاب دعائم الاسلام از **امام صادق** از پدرانش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم حجامت کرد و مزد حجامتگر را پرداخت کرد. حجامتگر برده بود. پیامبر اکرم از صاحبش خواست تا به وی در کار تخفیف دهد.[1]»

۱۱۹۵ (۸) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که از **امام باقر** درباره شغل و درآمد حجامتگر سؤال شد. امام فرمود: دوست داشتم در میان آل محمد فلان تعداد حجامتگر وجود داشت. و تعداد زیادی را بیان کرد.»

۱۱۹۶ (۹) **ابوبصیر از امام باقر** دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کرد. امام فرمود: «تا وقتی که شرط نکند، اشکال ندارد.»

۱۱۹۷ (۱۰) **زراره از امام باقر** دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کرد. امام فرمود: «برای او ناپسند است که شرط کند ولی برای تو اشکال ندارد که با وی شرط کنی و چانه بزنی. همانا برای او مکروه است و برای تو بی‌اشکال.»

۱۱۹۸ (۱۱) **حلبی از امام صادق** روایت می‌کند که شخصی از پیامبر اکرم دربارهٔ درآمد حجامتگر پرسید. پیامبر اکرم فرمود: «آیا شتر آب‌کش داری؟

آن مرد گفت: آری!

پیامبر فرمود: از درآمد حجامت به شترت علوفه بده ولی خود از آن نخور.»

---

۱. جملهٔ پایانی حدیث را به شکل‌های گوناگون می‌توان معنا کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱۹۹ (۱۲) **وسائل ۱۷/۱۰۷: علیّ** بن جعفر فی کتابه عن أخیه قال سألته عن کسب الحجّام
۳۲۴۱۱ فقال انّ رجلاً أتیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله یسأل عنه فقال له هل لك ناضح قال نعم قال اعلفه إیّاه.

۱۲۰۰ (۱۳) **تهذیب ۶/۳۵۶، استبصار ۳/۶۰:** الحسین بن سعید عن القاسم عن **رفاعة** قال
۳۲۴۱۲ سألته عن کسب الحجّام فقال انّ رجلاً من الأنصار کان له غلام حجّام فسأل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له هل لك ناضح قال نعم قال فاعلفه ناضحك.

۱۲۰۱ (۱۴) **مستدرك ۱۳/۷۵: السیّد المرتضیٰ** فی تنزیه الأنبیاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنّه نهیٰ عن
۳۲۴۱۳ کسب الحجّام فلمّا روجع فیه أمَرَ المراجع أن یطعمه رقیقه ویعلفه ناضحه.

وتقدّم فی أحادیث باب (۳۴) استحباب الحجامة من أبواب الحمّام ج ۲۱ وباب (۳۵) استحباب الفصد ما یناسب ذٰلك. **وفی** أحادیث باب (۱۰) ماورد فی أنواع السحت ج ۲۲ ما یدلّ علی أنّ کسب الحجّام مع الشّرط من السّحت. **ویأتی** فی روایة طلحة (٤) من باب (٥٤) کراهة الصرف قوله صلی الله علیه و آله انّی أعطیت خالتی غلاماً ونهیتها أن تجعله قصّاباً أو حجّاماً أو صائغاً.

(٤٧)

باب حکم عسیب الفحل وأجر التّیوس

۱۲۰۲ (۱) **فقیه ۳/۱۰۵:** ونهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن عسیب الفحل (وهو اُجرة الضّراب قوله وهو
۳۲۴۱٤ اُجرة الضّراب من کلام الصدوق).

العوالی ۱/۱۳۳: وفی الحدیث أنّه صلی الله علیه و آله نهی عن عسیب الفحل.

وتقدّم فی روایة معاویة (۱) من الباب المتقدّم قوله قلت أجر التیوس قال إنّ العرب لتعایر به ولا بأس. **وفی** روایة حنّان (۲) ما یدلّ علی ذٰلك.

(٤٨)

باب حکم کسب النّائحة

۱۲۰۳ (۱) **فقیه ۱/۱۱٦:** وسئل عن أجر النّائحة فقال لا بأس به قد نیح علیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله.
۳۲۴۱٥

۱۱۹۹ (۱۲) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرعلیه السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امام فرمود: شخصی خدمت پیامبرﷺ رسید و این سؤال را پرسید. پیامبر فرمود: آیا شتر آب‌کش داری؟

آن مرد گفت: آری!

پیامبرﷺ فرمود: از درآمد حجامت به آن علوفه بده.»

۱۲۰۰ (۱۳) رفاعه می‌گوید: «از امامعلیه السلام دربارهٔ درآمد حجامتگر سؤال کردم. امامعلیه السلام فرمود: یکی از انصار که غلام حجامتگری داشت، از پیامبر اکرمﷺ این مطلب را پرسید. پیامبرﷺ به وی فرمود: آیا شتر آب‌کش داری؟

مرد انصاری گفت: آری!

پیامبرﷺ فرمود: درآمد حجامت را صرف علوفهٔ شترت کن!»

۱۲۰۱ (۱۴) مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء آورده است که: «پیامبر اکرمﷺ از درآمد حجامتگر نهی کرد. وقتی در این باره به وی زیاد مراجعه شد به مراجعه‌کننده دستور داد آن را در غذای برده و علوفهٔ شتر آب‌کشش مصرف کند.»

در احادیث باب ۳۴ و ۳۵ از باب‌های حمام، مناسب با این بحث مطالبی گذشت.

و در احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی گذشت که دلالت می‌کند بر این‌که درآمد حجامتگر با شرط، سحت و پلید است.

و در حدیث طلحه این سخن از پیامبر اکرمﷺ خواهد آمد: «من غلامی به خاله‌ام دادم و او را نهی کردم از این‌که آن غلام را قصاب یا حجامتگر یا زرگر قرار دهد.»

باب ۴۷
حکم درآمد از جفت‌گیری حیوان نر

۱۲۰۲ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ از اجرت جفت‌گیری حیوانات نر نهی کرد.»

در کتاب العوالی در حدیثی آمده است که: «پیامبر اکرمﷺ از مزد جفت‌گیری حیوانات نر نهی کرد.»

در حدیث معاویه گذشت که: «امامعلیه السلام در پاسخ راوی دربارهٔ مزد بزهای نر فرمود: عرب آن را ننگ و عار می‌شمارد ولی اشکال ندارد.»

و در حدیث حنان گذشت، آنچه بر این مطلب دلالت می‌کند.[1]

---

۱. ۲۲/۴۳۱ـ۴۳۰ باب ۴۶ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ و ۲ (۲۲۴۰۱ـ۲۲۴۰۰).

۱۲۰۴ ۲۲٤۱٦ (۲) كافي ۱۱۷/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳٥۸/٦: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن يونس بن يعقوب عن أبي عبدالله ﷺ قال قال لي أبي يا جعفر أوقف لي من مالي كذا وكذا النوادب[1] تندبني[2] عشر سنين بمنىٰ أيّام منىٰ.

۱۲۰٥ ۲۲٤۱۷ (۳) كافي ۱۱۷/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيي عن تهذيب ۳٥۸/٦، استبصار ٦۰/۳: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل[3] (جميعاً ـ كا) عن حنّان بن سدير قال كانت امرأة معنا في الحيّ ولها جارية نائحة فجاءت الى أبي فقالت يا عمّ أنت تعلم (انّ ـ كا) معيشتي من الله ﷻ ثمّ[4] من هٰذه الجارية النّائحة وقد أحببت أن تسأل أبا عبدالله ﷺ عن ذٰلك فإن كان حلالاً وإلّا بعتها وأكلت من ثمنها حتّى يأتي الله ﷻ بالفرج فقال لها أبي والله انّي لأعظم أبا عبدالله ﷺ أن أسأله عن هٰذه المسئلة قال فلمّا قدمنا عليه أخبرته أنا بذٰلك فقال أبو عبدالله ﷺ أتشارط قلت والله ما أدري تشارط[5] أم لا فقال (قل لها ـ كا يب) لا تشارط وتقبل ما[6] أعطيت.

۱۲۰٦ ۲۲٤۱۸ (٤) فقه الرضا ﷺ ۲٥۲: لا بأس بكسب النّائحة إذا قالت صدقاً. فقيه ۱۱٦/۱ و ۹۸/۳: روى انّ الصّادق ﷺ قال لا بأس وذكر مثله (ثمّ قال) وفي خبر آخر[7] قال تستحلّه بضرب إحدىٰ يديها عَلَى الأخرىٰ.

۱۲۰۷ ۲۲٤۱۹ (٥) كافي ۱۱۸/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن الحسن بن عطيّة عن عذافر قال سمعت أبا عبدالله ﷺ وقد سئل عن كسب النّائحة قال تستحلّه بضرب إحدىٰ يديها على الأُخرىٰ.

۱۲۰۸ ۲۲٤۲۰ (٦) تهذيب ۳٥۹/٦، استبصار ٦۰/۳: الحسين بن سعيد عن النّضر عن الحلبي عن أيّوب بن الحرّ عن أبي بصير قال قال أبو عبدالله ﷺ لا بأس بأجر النائحة الّتي تنوح على الميّت.

---

۱. لنوادب ـ يب. ۲. تندبنني ـ يب.
۳. في الكافي ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن إسماعيل والظاهر انّ ما في التهذيبين هو الصحيح.
٤. و ـ يب صا. ٥. أتشارط ـ يب صا. ٦. كلّما ـ يب صا.
۷. وروى انّها ـ فقيه ۹۸.

باب ۴۸

حکم کسب نوحه‌گر

۱۲۰۳ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «از امامعلیه السلام درباره مزد زن نوحه‌گر سؤال شد. امامعلیه السلام فرمود: اشکال ندارد. برای رسول خداﷺ نوحه‌سرایی شد.»

۱۲۰۴ (۲) یونس بن یعقوب از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که: «بیان داشت: پدرم، به من فرمود: ای جعفر، فلان مال را برایم وقف کن تا گریه‌کنندگان ده سال در منی در مراسم حج بر من گریه کنند.»

۱۲۰۵ (۳) حنان بن سدیر می‌گوید: «در محلهٔ ما زنی بود که کنیز نوحه‌گری داشت. یک روز آن زن نزد پدرم آمد و گفت: ای عمو، تو می‌دانی که روزیِ من از خداست و بعد از خدا به وسیلهٔ این کنیز نوحه‌گر تأمین می‌شود و من دوست دارم که این مسأله را از امام صادقعلیه السلام بپرسی. پس اگر حلال است [که به این وضع ادامه می‌دهم] در غیر این صورت کنیز را می‌فروشم و قیمتش را مصرف می‌کنم تا خداوند گشایشی برساند. پدرم گفت: به خدا سوگند! من امام صادقعلیه السلام را بزرگ‌تر از آن می‌دانم که این مسأله را از وی بپرسم.

حنان می‌گوید: وقتی نزد امام صادقعلیه السلام رفتیم، من خودم ماجرا را برای امامعلیه السلام بازگو کردم!

امامعلیه السلام فرمود: آیا شرط می‌کند؟

گفتم: به خدا سوگند نمی‌دانم نرخ تعیین می‌کند یا نه!

امامعلیه السلام فرمود: به آن زن بگو نرخ تعیین نکن و هر چه به تو دادند، بپذیر!»

۱۲۰۶ (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «کار و درآمد زن نوحه‌گر اشکال ندارد، اگر راست بگوید.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه مطلب پیشین را از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است و سپس می‌گوید: «در خبر دیگری آمده است که فرمود: با زدن یک دست بر دست دیگر، آن را حلال کند.»

۱۲۰۷ (۵) عذافر می‌گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ درآمد زن نوحه‌گر سؤال شد. امامعلیه السلام فرمود: با زدن یک دست بر دست دیگر، آن را حلال کند.»

۱۲۰۸ (۶) ابوبصیر از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «مزد زن نوحه‌گر که برای مرده نوحه‌گری می‌کند، اشکال ندارد.»

۱۲۰۹ ۳۲۴۲۱ (۷) تهذیب ۳۵۹/۶، استبصار ۶۰/۳: الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی[۱] عن سماعة قال سألته عن کسب المغنیّة والنّائحة فکرّهه (حمل الکراهة في صا علی صورة اشتراط الأجرة وذکر الأباطیل).

۱۲۱۰ ۳۲۴۲۲ (۸) مستدرک ۹۴/۱۳: الشّریف الزّاهد أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن الحسن العلوي في کتاب التعازي بإسناده عن جابر في حدیث وفاة إبراهیم ابن النبیّ ﷺ انّه قال فقال عبدالرّحمٰن أتبکي یا رسول الله أوَلَمْ تنه عن البکاء قال لا ولکن نهیت عن النّوح الخبر.

۱۲۱۱ ۳۲۴۲۳ (۹) فقیه ۳/۴: بإسناده المتقدّم في باب (۴۵) کراهة الصّلوة عند طلوع الشّمس وعند غروبها من أبواب مواقیت الصّلوة ج ۴ عن أمیرالمؤمنین عليّ بن أبي طالب ؑ (في حدیث مناهی النّبيّ ﷺ) ونهی عن الرّنّة[۲]. عند المصیبة ونهی عن النّیاحة والإستماع إلیها ونهی عن تصفیق الوجه[۳].

۱۲۱۲ ۳۲۴۲۴ (۱۰) الخصال ۲۲۶: حدّثنا أبي ؒ قال حدّثنا عليّ بن إبراهیم بن هاشم عن أبیه عن الحسن ابن [أبي] الحسین الفارسي عن سلیمان بن حفص البصري عن عبدالله بن الحسین بن زید بن عليّ بن الحسین بن عليّ بن أبي طالب عن أبیه عن جعفر بن محمّد عن آبائه عن عليّ ؑ قال قال رسول الله ﷺ أربعة لا تزال في اُمّتي إلی یوم القیامة: الفخر بالأحساب والطّعن في الأنساب والإستسقاء بالنّجوم والنّیاحة وانّ النّائحة إذا لم تتب قبل موتها تقوم یوم القیامة وعلیها سربال[۴] من قطران ودرع من جرب[۵].

۱۲۱۳ ۳۲۴۲۵ (۱۱) الدّعائم ۲۲۶/۱: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه قال قال رسول الله ﷺ ثلاث من أعمال الجاهلیّة لایزال النّاس فیها حتّیٰ تقوم السّاعة الإستسقاء بالنّجوم[۶] والطّعن فی الأنساب والنّیاحة علی الموتیٰ.

۱۲۱۴ ۳۲۴۲۶ (۱۲) کافی ۴۳۲/۶: محمّد بن یحیی عن سلمة بن الخطّاب عن إبراهیم بن محمّد عن عمران[۷] الزّعفرانی عن أبی عبدالله ؑ قال من أنعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلك النّعمة بمزمار فقد کفرها ومن اُصیب بمصیبة فجاء عند تلك المصیبة بنائحة فقد کفرها.

---

۱. عثمان بن سعید ـ یب.
۲. أي رفع الصوت بالبکاء.
۳. أي ضرب الوجه ضرباً یسمع له صوت.
۴. النّحاس الذّائب.
۵. داء یحدث فی الجلد بثوراً صغاراً لها حکّة شدیدة ـ المنجد.
۶. بالأنواء ـ ك.
۷. عمر (و ـ خ) ئل.

۱۲۰۹ (۷) سماعه می‌گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ درآمد زن غناخوان و نوحه‌گر سؤال کردم. امام ﷺ آن را ناپسند شمرد.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ در استبصار کراهت را بر صورت تعیین نرخ و ذکر سخنان باطل حمل کرده است.

۱۲۱۰ (۸) جابر در حدیث وفات ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ روایت می‌کند که: «عبدالرحمن به پیامبر ﷺ گفت: آیا می‌گریی، ای رسول خدا ﷺ؟ مگر خود از گریستن نهی نکردی؟
پیامبر ﷺ فرمود: نه؛ بلکه از نوحه‌سرایی نهی کردم...»

۱۲۱۱ (۹) از امیر مؤمنان ﷺ در حدیث نهی‌های پیامبر ﷺ روایت شده که: «آن حضرت از گریستن با صدای بلند هنگام مصیبت نهی کرد و از نوحه‌گری و گوش دادن به آن نهی کرد و از سیلی صدادار به صورت زدن نهی کرد.»

۱۲۱۲ (۱۰) حسین بن زید بن علی از امام صادق ﷺ از نیاکانش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چهار چیز است که تا قیامت در میان امت من وجود دارد: افتخار به دودمان و تبار، مسخره کردن نَسَب یکدیگر، طلب باران از ستارگان و نوحه‌سرایی. به یقین اگر زن نوحه‌گر پیش از مرگ توبه نکند، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که شلواری از مس گداخته و لباسی از آبله بر تن دارد.»

۱۲۱۳ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سه چیز از کارهای زمان جاهلیت است که تا قیامت مردم از آن‌ها جدا نمی‌شوند: طلب باران از ستارگان، مسخره‌کردن نسب یکدیگر و نوحه‌سرایی بر مردگان.»

۱۲۱۴ (۱۲) عمران زعفرانی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به هر کس نعمتی داد و او در آن نعمت به نوازندگی پرداخت، یقیناً آن نعمت را ناسپاسی کرده است و به هر کس مصیبتی وارد شد و در آن مصیبت نوحه‌گر آورد به تحقیق آن را ناسپاسی کرده است.»

١٢١٥ ٣٢٤٢٧ (١٣) الدعائم ٢٢٧ عن عليّ عليه السلام انّه كتب الىٰ رفاعة بن شدّاد قاضية عَلَى الأهواز وإيّاك والنّوح على الميّت ببلد يكون لك به سلطان.

١٢١٦ ٣٢٤٢٨ (١٤) مستدرك ٩٤/١٣: القطب الرّاوندى فى لبّ اللّباب ولعن رسول الله صلى الله عليه وآله أربعة امرأة تخون زوجها فى ماله أو فى نفسها والنّائحة والعاصية لزوجها والعاقّ.

١٢١٧ ٣٢٤٢٩ (١٥) الدعائم ٢٢٧/١: عن على عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال صوتان ملعونان يبغضهما الله أعوال عند مصيبة وصوت عند نعمة يعنى النّوح والغِناء.

وتقدّم فى رواية أبى حمزة (٣) من باب (٥) جواز إقامة المأتم من أبواب التّعزية ج ٣ قوله عليه السلام فندبت أمّ سلمة ابن عمّها بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله.

وفى أحاديث باب (٨) حكم الصّياح والصّراخ بالويل والعويل والثبور والدعاء بـالذلّ والثكل والنّوح الخ ما يناسب ذلك فراجع.

(٤٩)

باب جواز كسب الماشطة وبيان ما يجوز لها وما لايجوز

١٢١٨ ٣٢٤٣٠ (١) كافى ١١٩/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ٣٦٠/٦: أحمد بن محمّد عن عليّ بن أحمد بن أشيم عن ابن أبى عمير عن رجل عن أبى عبدالله عليه السلام قال دخلت ماشطة علىٰ رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها هل تركت عملك أو أقمت عليه فقالت يا رسول الله أنا أعمله إلّا أن تنهانى عنه فأنتهى عنه فقال (لها ـ كا) افعلى فإذا مشطت فلا تجلى[1] الوجه بالخرق[2] فإنّها تذهب[3] بماء الوجه ولا تَصِلي الشّعرَ بِالشّعر.

١٢١٩ ٣٢٤٣١ (٢) تهذيب ٣٥٩/٦: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ ـ قال سألته عن امرأة مسلمة تمشط العرائس ليس لها معيشة غير ذٰلك وقد دخلها ضيق قال لا بأس ولٰكن لا تصل الشّعر بالشّعر.

١٢٢٠ ٣٢٤٣٢ (٣) فقيه ٩٨/٣: وقال عليه السلام لا بأس بكسب الماشطة إذا لم تشارط وقبلت ما تعطىٰ ولا تصل شَعَر المرأة بشَعر امرأة غيرها فامّا شَعْر المَعْز فلا بأس بأن يوصل بشعر المرأة ولا بأس بكسب النّائحة إذا قالت صدقاً. فقه الرّضا عليه السلام ٢٥٢: نحوه.

---

١. فلا تحكى ـ يب. ٢. بالخزف ـ يب. ٣. فإنّه يذهب ـ يب.

۱۲۱۵ (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «علی ﷺ به رفاعه بن شداد قاضی خود در اهواز نوشت: در شهری که بر آن سیطره و حکومت داری، از نوحه‌سرایی بر مردگان جلوگیری کن!»

۱۲۱۶ (۱۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب آورده است که پیامبر اکرمﷺ چهار گروه را لعنت کرد: زنی که در مال همسرش یا در مورد خودش به همسرش خیانت کند، زن نوحه‌گر و زن نافرمان همسرش و فرزند حق‌ناشناس.»

۱۲۱۷ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان ﷺ روایت شده که: «پیامبر اکرمﷺ فرمود: دو صدا لعنت شده‌اند و خداوند با آن‌ها دشمن است: گریستن با صدای بلند هنگام مصیبت و صدایی هنگام نعمت یعنی نوحه‌سرایی و غناخوانی.»

در حدیث ابوحمزه این سخن امام ﷺ گذشت: «پس ام سلمه در حضور پیامبر اکرمﷺ برای عموزاده‌اش ندبه و گریه و زاری کرد.»[1]

و در احادیث باب ۸ از ابواب عزاداری مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴۹

جواز کسب آرایشگر و بیان آنچه برای او جایز است و جایز نیست

۱۲۱۸ (۱) ابن ابی عمیر از مردی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «فرمود: زن آرایشگری نزد پیامبر اکرمﷺ رفت. رسول خداﷺ از وی پرسید: آیا شغلت را رها کردی یا به آن ادامه می‌دهی؟

زن آرایشگر پاسخ داد: ای رسول خدا! آن را ادامه می‌دهم مگر آن‌که شما مرا از آن بازداری، در این صورت از آن دست برمی‌دارم.

پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود: انجام بده ولی هنگام آرایش چهره را با پارچه جلا نده؛ زیرا آن طراوت و شادابی صورت را از بین می‌برد و مو را به مو وصل نکن.»

۱۲۱۹ (۲) قاسم بن محمد می‌گوید: «از علی ﷺ دربارهٔ زن مسلمانی سؤال کردم که عروس آرایش می‌کند و گذران زندگی‌اش از این راه است، ولی از این کار احساس ناراحتی می‌کند. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد ولی مو را به مو وصل نکند.»

۱۲۲۰ (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که امام ﷺ فرمود: درآمد زن آرایشگر اشکال ندارد، اگر نرخ معین نکند و هر چه به وی داده شد، بپذیرد و موی زنی را به موی زن دیگری وصل نکند؛ ولی اشکال ندارد موی بز را به موی زن وصل کند و درآمد زن نوحه‌گر اشکال ندارد، هر گاه راست بگوید.»

---

۱. باب ۵ از ابواب عزاداری، حدیث ۳.

۱۲۲۱ ۲۲۴۳۳ (۴) **فقه الرّضا** ؑ ۲۵۲: وقد لعن النّبیّ ﷺ سبعة الواصل شَعْره بشعر غيره والمشتبه[۱] من النّساء بالرّجل[۲] والرّجال بالنّساء والمفلج بأسنانه والموشم ببدنه[۳] والدّاعی[۴] الی غير مولاه والمتغافل عن زوجته وهو الدّيّوث.

۱۲۲۲ ۲۲۴۳۴ (۵) **تهذيب** ۳۶۱/۶ و ۴۸۲/۷: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب ۴۸۲) عن عليّ بن الحكم عن يحيى بن مهران عن عبدالله بن الحسن قال سألته عن القرامل قال وما القرامل قلت صُوفٌ تجعله النّساء في رؤوسهنّ قال إن[۵] كان صوفاً فلا بأس (به ـ خ) وإن كان شعراً فلا خير فيه من الواصلة والموصلة[۶].

۱۲۲۳ ۲۲۴۳۵ (۶) **المعانی** ۲۵۰: حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلی ؓ قال حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدّثنا تميم بن بهلول عن أبيه عن عليّ بن غراب قال حدّثنی خير الجعافر جعفر بن محمّد عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه علی بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبی طالب ؑ قال لعن رسول الله ﷺ النّامصة والمتنمصة والواشرة والمستوشرة والواصلة والمستوصله والواشمة والمستوشمة قال علی بن غراب النامصة الّتی تنتف الشعر من الوجه والمتنمصة الّتی يفعل ذٰلك بها والواشرة الّتی وشر أسنان المرأة وتفلجها وتحدّدها والمستوشرة الّتی يفعل ذٰلك بها والواصلة الّتی تصل شعر المرأة بشعر امرأة غيرها والمستوصلة الّتی يفعل ذٰلك بها والواشمة الّتی تشم وشماً فی يد المرأة أو فی شیء من بدنها وهو أن تغرز يديها (يدها ـ خ ل) أو ظهر كفّها أو شيئاً من بدنها بأبرة حتّی تؤثّر فيه ثمّ تحشوه بالكحل أو بالنّورة فيخضرّ والمستوشمة الّتی يفعل ذٰلك بها.

ويأتی فی رواية ابن مسلم (۱) من الباب التّالی قوله ؑ إذا انت قيّنت الجارية فلا تغسلی وجهها بالخرقة فإنّ الخرقة تشرب ماء الوجه. وفي رواية سعد الاسكاف(۲) وعليّ بن جعفر (۸) من باب (۳۴) حكم وصل المرأة شعرها بصوف من أبواب مباشرة النّساء في كتاب النّكاح ج ۲۵ ما يناسب ذلك.

---

۱. والمتشبّه ـ ك. ۲. بالرّجال ـ ك. ۳. بيده ـ ك.
۴. الدّعیّ ـ خ. ۵. إذا ـ خ. ۶. الموصلة ج ۶.

(۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: ۱۲۲۱

«به تحقیق پیامبر اکرمﷺ هفت گروه را لعنت کرد: وصل‌کنندهٔ موی دیگری به موی خودش، زنانی که خود را شبیه مردان گردانند، مردانی که خود را شبیه زنان نمایند، فاصله‌اندازنده میان دندان‌هایش، خال‌کوبی‌کننده به بدنش، برده‌ای که به غیر صاحبش نسبت داده شود و کسی که خود را از همسرش به بی‌خبری می‌زند و او دیوث است.»

(۵) عبدالله بن الحسن می‌گوید: «از امام﴿ع﴾ دربارهٔ قرامل سؤال کردم. امام﴿ع﴾ فرمود: قرامل چیست؟ ۱۲۲۲
گفتم: پشمی که زنان روی سرشان می‌گذارند.

امام﴿ع﴾ فرمود: اگر پشم است، اشکال ندارد ولی اگر مو است، در وصل‌کننده و وصل‌شده‌اش خیری نیست!»

(۶) علی بن غراب از امام صادق﴿ع﴾ از پدرش ـ امام باقر﴿ع﴾ ـ از پدرش ـ امام سجاد﴿ع﴾ ـ از پدرش ـ امام حسین﴿ع﴾ ـ از پدرش ـ حضرت علی﴿ع﴾ ـ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ، نامصه، متنمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه و مستوشمه را لعنت کرد. ۱۲۲۳

علی بن غراب می‌گوید: نامصه، زنی است که موهای صورت را می‌کَنَد و متنمصه، زنی است که موهای صورتش کنده می‌شود.

و واشره، زنی است که میان دندان‌های زنان فاصله ایجاد می‌کند و آن‌ها را مرتب می‌نماید و مستوشره، زنی است که این کار با او انجام می‌شود.

و واصله، زنی است که موهای زنی را به موهای زن دیگری وصل می‌کند و مستوصله، زنی است که موهای زن دیگری به موهایش وصل می‌شود.

واشمه، زنی است که بر روی دست و یا محل دیگری از بدن زن دیگری خال‌کوبی می‌کند و آن به این صورت است که در دستان یا پشت دست یا جای دیگری از بدن او سوزن را فرو می‌برد تا اثرش بر جای بماند سپس آن را با سرمه یا آهک پر می‌کند تا سبز و تیره شود و مستوشمه، زنی است که روی بدنش را خال‌کوبی می‌کند.»

در حدیث محمد بن مسلم این سخن پیامبرﷺ خواهد آمد: «هنگامی که دختری را آرایش می‌کنی، صورتش را با پارچه نشوی؛ زیرا پارچه آب صورت را می‌نوشد [و طراوت و شادابی آن را از میان می‌برد].[۱]

و در حدیث سعد اسکاف و علی بن جعفر مناسب با این بحث خواهد آمد.[۲]

---

۱. ۲۲/۴۴۰ باب ۵۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا.

۲. باب ۳۴ از باب‌های آمیزش با زنان، حدیث ۲ و ۸.

(۵۰)

باب جواز خفض الجواري وآدابه

۱۲۲۴ ۳۲۴۳۶ (۱) تهذيب ۴۴۶/۷: محمّد بن يعقوب عن كافي ۳۸/۶: ۱۱۸/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۶۱/۶: (أحمد بن محمّد ـكا يب ج ٦) (بن عيسى ـكا) عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن هارون بن الجهم عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال لمّا هاجرن[1] النّساء إلىٰ رسول اللهﷺ هاجرت فيهنّ امرأة يقال لها أمّ حبيب وكانت خافضة تخفض الجواري فلمّا رآها رسول اللهﷺ قال لها يا امّ حبيب العمل الّذي كان في يدك هو في يدك اليوم قالت نعم يا رسول الله إلّا أن يكون حراماً فتنهاني عنه قال لا بل حلال فأدنى منّي حتّى أعلّمك قالت فدنوت[2] منه فقال (لها ـ يب ج ٦) يا أمّ حبيب إذا أنت فعلت فلا تنهكي أي لا تستأصلي وأشمّي[3] فإنّه أشرق للوجه وأحظىٰ عند الزّوج كافى ۱۱۸/۵، تهذيب ۳۶۱/۶: قال وكان لأمّ حبيب أُخت يقال لها أُمّ عطيّة وكانت مقيّنة يعني ماشطة فلمّا انصرفت أُمّ حبيب إلى أُختها أخبرتها[4] بما قال لها رسول اللهﷺ فأقبلت أمّ عطيّة إلى النّبيّﷺ فأخبرته بما قالت لها أُختها فقال لها رسول اللهﷺ أدنى منّي يا أمّ عطيّة إذا أنت قيّنت الجارية فلا تغسلي وجهها بالخرقة فانّ الخرقة تشرب ماء الوجه[5].

۱۲۲۵ ۳۲۴۳۸ (۲) تهذيب ۳۶۰/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۱۹/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن خلف بن حمّاد عن عمرو بن ثابت عن أبى عبدالله ﷺ قال كانت امرأة يقال لها أمّ طيّبة تخفض الجوارى فدعاها النبيّﷺ فقال لها يا أمّ طيّبة إذا خفضت الجوارى فاشمّي ولا تجحفى فإنّه أصفىٰ للون الوجه[6] وأحظىٰ عند البعل.

۱۲۲۶ ۳۲۴۳۹ (۳) الدّعائم ۱۲۴: عن عليّ ﷺ انّه قال يا معشر النّساء إذا خفضتنّ بناتكنّ فبقين من ذٰلك شيئاً فانّه أنقى لألوانهنّ وأحظىٰ لهنّ عند أزواجهنّ.

۱۲۲۷ ۳۲۴۴۰ (۴) مستدرك ۹۴/۱۳: القطب الرّاوندىّ فى دعواته عن الصّادق ﷺ انّه قال الختّان سنّة فى الرّجال مَكْرُمَة للنّساء.

---

۱. لمّا هاجرت ـكا ۱۱۸.
۲. قال فدنت ـ يب ج ٦.
۳. أي خذي قليلاً.
٤. فأخبرتها ـ يب.
٥. تذهب بماء الوجه ـ يب.
٦. للّون وأحظىٰ ـ يب.

باب ۵۰

جواز ختنهٔ دختران و آداب آن

۱۲۲۴ (۱) محمد بن مسلم از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود:

«هنگامی که زنان به سوی پیامبرﷺ هجرت کردند، در میان آنان زنی به نام ام حبیب بود که دختران را ختنه می‌کرد. وقتی پیامبر اکرمﷺ او را مشاهده کرد، به وی فرمود: ای ام حبیب! کاری را که در گذشته انجام می‌دادی، اکنون نیز انجام می‌دهی؟

ام حبیب گفت: آری؛ ای رسول خداﷺ! مگر آن‌که حرام باشد و مرا از آن باز داری!

پیامبرﷺ فرمود: نه، بلکه حلال است. نزد من بیا تا به تو بیاموزم! ام حبیب نزد پیامبرﷺ رفت و آن حضرت به وی فرمود: وقتی آن کار را انجام دادی، آن را عمیق نَبُر و از ریشه قطع نکن، بلکه اندک ببر، چرا که آن چهره را روشن‌تر می‌کند و برای شوهر لذت‌بخش‌تر است.»

ام حبیب خواهری به نام ام عطیه داشت که آرایشگر بود. ام حبیب وقتی از پیامبر اکرمﷺ جدا شد به نزد خواهرش رفت و سخنان پیامبر اکرمﷺ را برای وی بازگو کرد. ام عطیه نیز نزد پیامبرﷺ آمد و آنچه خواهرش به وی گفته بود، برای پیامبر اکرمﷺ بازگو کرد. پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود:

نزد من بیا ای ام عطیه! وقتی دختری را آرایش کردی، صورتش را با پارچه نشوی؛ زیرا پارچه شادابی و طراوت صورت را از میان می‌برد.»

۱۲۲۵ (۲) عمرو بن ثابت از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبرﷺ زنی به نام ام‌طیبه دختران را ختنه می‌کرد. پیامبر اکرمﷺ او را فراخواند و به وی فرمود: ای ام طیبه، هرگاه دختران را ختنه کردی، آن را اندک ببر و زیاده‌روی نکن؛ چرا که آن چهره را باصفاتر می‌کند و نزد شوهر لذت‌بخش‌تر است.»

۱۲۲۶ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از علیؑ روایت می‌کند که فرمود:

«ای گروه زنان، هنگامی که دختران‌تان را ختنه کردید، پس مقداری از آن را باقی گذارید، چرا که آن رنگ [رخسارشان] را شفاف‌تر می‌کند و آنان را نزد شوهران‌شان لذت‌بخش‌تر می‌نماید.»

۱۲۲۷ (۴) قطب راوندی در کتاب دعوات از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «ختنه در مردان سنت است و برای زنان کرامت است.»

۱۲۲۸ ۲۲۴۴۱ (۵) تهذیب ۳۶۰/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أبی جعفر عن أبیه عن وهب عن جعفر عن أبیه عن علیّ ﷺ قال لا تخفض الجاریة حتّی تبلغ سبع سنین.

(۵۱)

باب استحباب الغزل للمرأة

۱۲۲۹ ۲۲۴۴۲ (۱) کافی ۳۱۱/۵: (علیّ بن محمّد بن بندار ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عیسی تهذیب ۳۸۲/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن عیسی عن الحسن بن علیّ عن عثمان بن عیسی عن أبی زهرة عن أمّ الحسن (النخعیّة ـ یب) قالت مرّ بی أمیر المؤمنین ﷺ فقال أیّ شیء تصنعین یا أمّ الحسن قلت أغزل (قالت ـ یب) فقال أما انّه أحلّ الکسب (أو من أحلّ الکسب ـ کا).

۱۲۳۰ ۲۲۴۴۳ (۲) تفسیر العیّاشی ۱۵۰/۱: عن محمّد بن خالد الضّبّی قال مرّ إبراهیم النّخعیّ علی امرأة وهی جالسة علی باب دارها بکرة وکان یقال لها أمّ بکر وفی یدها مغزل تغزل به فقال یا أمّ بکر اما کبرت الم یأن لك أن تضعی هذا المغزل فقالت وکیف أضعه وسمعت علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین ﷺ یقول هو من طیّبات الکسب.

۱۲۳۱ ۲۲۴۴۴ (۳) الدّعائم ۲۱۴/۲: عن علیّ ﷺ [۱] انّه قال نعم الشّغل للمرأة للمؤمنة المغزل.

۱۲۳۲ ۲۲۴۴۵ (۴) الجعفریّات ۹۸: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه قال قال رسول الله ﷺ نعم شغل المرأة المؤمنة الغزل وقال ﷺ علّموا أبنائکم الرّمی والسّباحة.

۱۲۳۳ ۲۲۴۴۶ (۵) مستدرك ۱۸۷/۱۳: السّیّد علیّ بن طاووس فی اللّهوف مرسلاً قال قال یزید لعلی بن الحسین ﷺ أذکر حاجاتك الثّلاث اللّاتی وعدتك بقضائهن الی أن قال قال ﷺ والثانیة أن تردّ علینا ما أخذ منّا الی أن قال ﷺ وإنّما طلبت ما أخذ منّا لأنّ فیه مغزل فاطمة بنت محمّد ﷺ الخبر.

---

۱. فی المستدرك عن رسول الله ﷺ.

۱۲۲۸ (۵) وهب بن جعفر از پدرش از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود:
«دختر تا سن هفت سالگی ختنه نمی‌شود.»

باب ۵۱

استحباب نخ‌ریسی برای زنان

۱۲۲۹ (۱) امّ حسن می‌گوید: «امیر مؤمنان ﷺ بر من گذشت و فرمود: ای امّ حسن، چه کار می‌کنی؟
گفتم: نخ می‌ریسم!
علی ﷺ فرمود: بدان که، آن حلال‌ترین شغل‌هاست.»

۱۲۳۰ (۲) ابراهیم نخعی یک روز صبح بر زنی به نام امّ بکر، گذشت که در کنار درِ خانه‌اش نشسته بود و با چرخ نخ‌ریسی نخ می‌رشت. ابراهیم به وی گفت: «ای ام بکر آیا پیر نشده‌ای؟ آیا زمان آن نرسیده که این چرخ نخ‌ریسی را به کناری گذاری؟
ام بکر گفت: چگونه آن را کنار بگذارم در حالی که از امیر مؤمنان ـ علی ﷺ ـ شنیدم که فرمود:
آن، از کسب‌های پاک و پاکیزه است.»

۱۲۳۱ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان ﷺ روایت کرده که فرمود: «نخ‌ریسی چه خوب شغلی است برای زن مؤمن!»

۱۲۳۲ (۴) در کتاب جعفریات از امام صادق ﷺ از پدرش از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:
«نخ‌ریسی چه خوب شغلی است برای زن مؤمن!
و فرمود: به پسران‌تان تیراندازی و شنا بیآموزید.»

۱۲۳۳ (۵) سید بن طاووس در کتاب اللهوف آورده است که یزید به امام سجاد ﷺ گفت: «سه حاجتی را که وعده به برآوردن‌شان کردم، بیان کن... .»
تا آنجا که امام سجاد ﷺ فرمود: «... و دوم این‌که آنچه از ما گرفته شده به ما برگردانی... »
و تا آنجا که امام سجاد ﷺ فرمود: «همانا چیزهای گرفته شده از خودمان را درخواست کردم برای این‌که در میان آن‌ها رشته شده به دست فاطمه ﷺ دختر محمد ﷺ است... »

۱۲۳۴ ۳۲۴۴۷ (۶) **تفسير فرات الكوفى ۱۹۶**: قال حدّثنا أبوالقاسم العلوىّ قال حدّثنا فرات بن إبراهيم معنعناً عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ قال مرض الحسن والحسين ﷺ مرضاً شديداً الى أن قال فلمّا عافاالله الغلامين ممّا بهما انطلق علىّ ﷺ الى جار يهودىّ يقال له شمعون بن حارا فقال له يا شمعون أعطنى ثلاثة أصوع من شعير وجزّة من صوف تغزله لك ابنة محمّد ﷺ فأعطاه اليهودي الشعير والصوف فانطلق الى منزل فاطمة ﷺ فقال لها يا بنت رسول اللهﷺ كلى هٰذا واغزلى هٰذا الخبر.

۱۲۳۵ ۳۲۴۴۸ (۷) **أمالي الصّدوق ۲۱۲**: حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق قال حدّثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحيى الجلودى البصري قال حدّثنا محمّد بن زكريّا قال حدّثنا شعيب بن واقد قال حدّثنا القاسم بن بهرام عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس وحدّثنا محمّد بن إبراهيم بن اسحاق قال حدّثنا أبو أحمد عبدالعزيز بن يحيى الجلودى قال حدّثنا الحسن بن مهران قال حدّثنا مسلمة بن خالد عن الصّادق جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ فى قوله ﷻ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ قال[1] مرض الحسن والحسين ﷺ وهما صبيّان صغيران فعادهما رسول اللهﷺ ومعه رجلان فقال إحدهما يا أبا الحسن لو نذرت فى ابنيك نذراً انّ الله عافاهما فقال أصوم ثلاثة أيّام شكراً لله ﷻ وكذلك قالت فاطمة ﷺ وقال القبيان ونحن أيضاً نصوم ثلاثة أيّام وكذلك قالت جاريتهم فضّة فألبسهما الله عافية فأصبحوا صياماً وليس عندهم طعام فانطلق علىّ ﷺ الى جار له من اليهود يقال له شمعون يعالج الصّوف فقال هل لك أن تعطينى جزّة من صوف تغزلها لك ابنة محمّد ﷺ بثلاثة أصوع من شعير قال نعم فأعطاه فجاء بالصّوف والشّعير وأخبر فاطمة ﷺ فقبلت وأطاعت ثمّ عمدت فغزلت ثُلثَ الصّوف ثمّ أخذت صاعاً من الشّعير فطحنته وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص لكلّ واحد قرصاً (الى أن قال) ثمّ عمدت الى الثّلث الثّانى من الصّوف فغزلته ثمّ أخذت صاعاً من الشّعير فطحنته وعجنته وخبزت منه خمسة أقرصة (الى أن قال) وعمدت فاطمة ﷺ فغزلت الثلث الباقى من الصّوف وطحنت الصّاع الباقى الخبر. وتقدّم فى رواية يعقوب (۳) من باب (۱۱) كراهة مبيت القمامة فى البيت من أبواب المساكن ج ۲۱ قوله ﷺ ونعم اللّهو المغزل للمرأة الصّالحة ويأتى فى رواية تنبيه الخواطر (۲) من الباب التّالى قولهﷺ عمل الأبرار من النّساء الغزل.

---

۱. قالا ـ خ.

۱۲۳۴ (۶) فرات بن ابراهیم از امام صادق‌ علیه السلام از پدرش از جدش‌ علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین‌ علیهما السلام به شدت بیمار شدند... وقتی خداوند آن دو را شفا داد، علی‌ علیه السلام نزد همسایه یهودی‌اش به نام ـ شمعون بن حارا ـ رفت و به وی گفت: ای شمعون، سه صاع [=نُه کیلوگرم] جو و دسته‌ای پشم به من بده تا دختر محمدصلی الله علیه و آله برای تو بریسد. مرد یهودی جو و پشم را به وی داد و علی‌ علیه السلام آن‌ها را به منزل فاطمه آورد و گفت: ای دختر رسول خداصلی الله علیه و آله! این جوها را بخور و این پشم‌ها را رشته کن... »

۱۲۳۵ (۷) مسلمه بن خالد از امام صادق‌ علیه السلام از پدرش در تفسیر آیهٔ: و به نذرشان وفا می‌کنند. روایت می‌کند که فرمود: «امام حسن و امام حسین‌ علیهما السلام که دو کودک خردسال بود، بیمار شدند. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله همراه دو نفر دیگر از آنان عیادت کرد. یکی از آن دو نفر به علی‌ علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! ای کاش برای فرزندانت نذری می‌کردی تا خداوند آن‌ها را بهبودی بخشد!

علی‌ علیه السلام گفت: برای سپاسگزاری از خداوند، سه روز روزه خواهم گرفت! فاطمه‌ علیها السلام و حسن و حسین‌ علیهما السلام گفتند: ما نیز سه روز روزه خواهیم گرفت! کنیز آنان فضه نیز همین را گفت. خداوند حسن و حسین‌ علیهما السلام را شفا داد و همگی روزه گرفتند؛ ولی هیچ غذایی در خانه برای افطار نداشتند. علی‌ علیه السلام نزد یکی از همسایگان یهودی‌اش ـ به نام شمعون ـ که در کار پشم بود، رفت و به وی گفت: آیا می‌خواهی دختر محمدصلی الله علیه و آله یک دسته پشم برایت رشته کند و در برابر آن سه صاع [=نه کیلوگرم] جو به من بدهی؟

شمعون گفت: آری!

علی‌ علیه السلام جو و پشم را گرفت، به خانه آمد و ماجرا را برای فاطمه‌ علیها السلام بازگو کرد. فاطمه‌ علیها السلام پذیرفت و اطاعت کرد. آن‌گاه به سراغ پشم‌ها رفت و یک سوم آن را رشته کرد و پس از آن یک صاع جو برداشت، آن را آسیا و سپس خمیر کرد و پنج قرص نان پخت، برای هر کدام یک قرص نان...

سپس به سراغ ثلث دوم پشم رفت و آن‌ها را رشته کرد و پس از آن یک صاع جو برداشت، آسیا و سپس خمیر نمود و پنج قرص نان پخت...

فاطمه به سراغ ثلث سوم پشم رفت، آن‌ها را رشته کرد و سپس باقیماندهٔ جو را آسیا کرد...»

در حدیث یعقوب این سخن امام گذشت: «چه خوب سرگرمی است برای زن صالح، نخ رشتن!»[1]

در حدیث تنبیه الخواطر در باب آینده این سخن پیامبرصلی الله علیه و آله خواهد آمد: «کار زنان نیکوکار، نخ رِشتن است.»[2]

---

۱. باب ۱۱ از باب‌های مساکن، حدیث ۳.

۲. ۲۲/۴۴۴ باب ۵۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۲ (۳۲۲۵۰).

(۵۲)

باب ما ورد في فضل الخياطة

۱۲۳۶ ۲۲۴۴۹ (۱) **المناقب** ۹۶/۲: خصال الكمال عن **أبي الحسين**[1] البلخي انّه (يعني عليّاً ؑ) أجتاز بسوق الكوفة فتعلّق به كرسيّ فتخرّق قميصه فأخذه بيده ثمّ جاء به إلى الخيّاطين فقال خيطوا لي ذا بارك الله فيكم.

۱۲۳۷ ۲۲۴۵۰ (۲) **تنبيه الخواطر** ۴۱: ۴۲: قال رسول اللهﷺ عمل الأبرار من الرّجال الخياطة وعمل الأبرار من النساء الغزل ـ وكانﷺ يخيط ثوبه ويخصف نعله وكان أكثر عمله في بيته الخياطة.

(۵۳)

باب كراهة كون الإنسان حائكاً واستحباب كونه صيقلاً

۱۲۳۸ ۲۲۴۵۱ (۱) **كافي** ۱۱۵/۵: عليّ بن محمّد بن بندار عن **تهذيب** ۳۶۳/۶، **استبصار** ۶۴/۳: أحمد بن (محمّد بن ـ صا) أبي عبدالله عن القاسم بن إسحاق بن إبراهيم عن[2] موسى بن زنجويه[3] التّفليسي عن أبي عمر[4] الحنّاط[5] عن (أبي ـ يب صا) **إسماعيل الصّيقل الرّازي** قال دخلت على أبي عبدالله ؑ ومعي ثوبان فقال لي يا أبا إسماعيل تجيئني من قِبَلكم أثواب كثيرة وليس يجيئني مثل هذين الثّوبين الّذين تحملهما أنت فقلت جعلت فداك تغزلهما أمّ اسماعيل وأنسجهما أنا فقال لي حائك قلت نعم فقال لا تكن حائكاً قلت فما أكون قال كن صيقلاً[6] وكانت معي مأتا درهم فاشتريت بها سيوفاً ومرايا[7] (وقراباً[8] ـ صا خ) عتقاء[9] وقدمت بها الرّيّ فبعتها بربح كثير ـ قال الشيخ فالوجه في هٰذا الخبر ضرب من الكراهية دون الحظر.

---

۱. أبي الجيش ـ ك.　۲. إبراهيم بن موسى ـ صا يب.　۳. رنجويه ـ يب.
۴. أبي عمرو ـ يب صا.　۵. الخيّاط ـ يب.
۶. صقل السيف أي جلّيها ـ حاك الرجل الثّوب: نسجه.　۷. مرايا جمع مرآة.
۸. أي غمد السيف.　۹. عتقا صا ـ يب، عتق بالضم جمع عتيق.

باب ۵۲
فضیلت خیاطی

۱۲۳۶ (۱) ابوحسین بلخی می‌گوید: «علیعليه السلام از بازار کوفه می‌گذشت. پیراهنش به کرسی گیر کرد و پاره شد. آن را به دست گرفت، نزد دوزندگان رفت و گفت: این را برای من بدوزید، خداوند به شما برکت دهد.»

۱۲۳۷ (۲) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «شغل مردان نیکوکار، دوزندگی است و شغل زنان نیکوکار، ریسندگی.»

و پیامبر اکرمﷺ همواره لباسش را می‌دوخت و کفشش را وصله می‌زد و بیشترین کار آن حضرت در خانه، دوزندگی بود.

باب ۵۳
کراهت بافندگی و استحباب صیقل‌کاری

۱۲۳۸ (۱) ابواسماعیل صیقل رازی می‌گوید: «همراه دو لباس نزد امام صادقعليه السلام رفتم. امامعليه السلام فرمود: «ای ابواسماعیل! از منطقهٔ شما لباس‌های زیادی برای ما می‌آید ولی هیچ‌یک از آن‌ها مثل این دو لباسی نیست که در دست توست!

گفتم: فدایت گردم! مادر اسماعیل می‌ریسد و من می‌بافم!

امامعليه السلام فرمود: بافنده هستی؟

گفتم: آری!

امامعليه السلام فرمود: بافنده نباش!

گفتم: چه کاره باشم؟

امامعليه السلام فرمود: صیقل‌دهندهٔ شمشیر باش!

ابواسماعیل می‌گوید: دویست درهم داشتم با آن تعدادی شمشیر و آینه (و غلاف) قدیمی خریدم، آن‌ها را به ری بردم و با سود بسیاری فروختم!»

مرحوم شیخ طوسیرحمه الله می‌فرماید: «مقصود از این حدیث، نوعی کراهت است نه حرمت.»[1]

---

۱. به نظر می‌رسد امام در این حدیث، در مقام بیان حکم شرعی نیست تا حرمت یا کراهت از آن استفاده شود؛ بلکه امام بر اساس شرایط آن زمان درصدد راهنمایی یارانش است.

١٢٣٩ ٢٢٤٥٢ (٢) تفسير عليّ بن إبراهيم ٤٩/٢: (في سياق قصّة مريم وولادة عيسى عليه السلام قال) ثمّ ناداها جبرئيل عليه السلام ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ أي هزّي النّخلة اليابسة فهزّت وكان ذٰلك اليوم سوق فاستقبلها الحاكة وكانت الحياكة أنبل صناعة في ذٰلك الزمان فاقبلوا على بغال شهب فقال لهم مريم أين النّخلة اليابسة فاستهزؤا بها وزجروها فقالت لهم جعل الله كسبكم بوراً[١] وجعلكم في النّاس عاراً.

١٢٤٠ ٢٢٤٥٣ (٣) مستدرك ٩٧/١٣: ابن ميثم في شرح النّهج عن الصّادق جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال عقل أربعين معلّماً عقل حائك وعقل حائك عقل امرأة والمرأة لا عقل لها.

١٢٤١ ٢٢٤٥٤ (٤) وفيه ـ عن موسى بن جعفر عليه السلام انّه قال لا تستشيروا المعلّمين ولا الحَوَكة فإنّ الله تعالى قد سلبهم عقولهم.

١٢٤٢ ٢٢٤٥٥ (٥) وفيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه دفع[٢] الى حائك من بني النّجّار غزلاً لينسج له صوفاً فكان يمطله[٣] ويأتيه متقاضياً ويقف على بابه ويقول ردّوا علينا ثوبنا لنتجمّل به في النّاس ولم يزل يمطله[٤] حتّى توفّى صلى الله عليه وآله.

١٢٤٣ ٢٢٤٥٦ (٦) نهج البلاغة ٦٧: ومن كلام له عليه السلام قاله للأشعث بن قيس وهو على منبر الكوفة يخطب فمضىٰ في بعض كلامه شيء اعترضه الأشعث فقال يا أميرالمؤمنين هٰذه عليك لا لك فخفض عليه السلام إليه بصره ثمّ قال ما يدريك ما عليّ ممّا لي عليك لعنة الله ولعنة اللّاعنين حائك بن حائك منافق بن كافر.

وتقدّم في رواية جعفر بن أحمد (١) من باب (٢٠) كراهة الصّلوٰة خلف الحائك من أبواب الجماعة ج ٧ قوله صلى الله عليه وآله لا تصلّوا خلف الحائك ولو كان عالماً. وفي رواية ابن عيسى (١) من باب (٣٩) الكذب على الله من أبواب جهاد النّفس ج ١٧ قوله ذكر الحائك لابي عبدالله عليه السلام انّه ملعون فقال إنّما ذاك الّذي يحوك الكذب على الله وعلى رسوله.

---

١. تزراً ـ ك. ٢. رفع ـ خ ل. ٣. يماطله ـ خ ل.
٤. يماطله ـ خ ل.

۱۲۳۹ (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در ضمن ماجرای مریم و ولادت عیسی آمده است: «سپس جبرئیل به مریم ندا داد: و درخت خرما را به سوی خود حرکت بده! یعنی درخت خرمای خشکیده را حرکت بده، پس مریم حرکت داد. آن روز بازار برپا بود. بافندگان از کنار مریم می‌گذشتند. در آن زمان، بافندگی شریف‌ترین شغل‌ها بود. آنان سوار بر قاطرهای سفید و سیاه آمدند. مریم از آنان پرسید: درخت خرمای خشکیده کجاست؟ آنان مریم را مسخره کردند و او را از خود راندند. مریم به آنان گفت: خداوند شغل‌تان را بی‌رونق و کساد و خودتان را مایهٔ ننگ و عار در میان مردم قرار دهد.»

۱۲۴۰ (۳) در شرح نهج البلاغه ابن میثم از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «عقل چهل معلم به اندازهٔ عقل یک بافنده است و عقل بافنده به اندازهٔ عقل زن است و زن عقل ندارد.»

۱۲۴۱ (۴) در همان کتاب از موسی بن جعفرعلیه السلام روایت شده که فرمود:

«با معلمان و بافندگان مشورت نکنید؛ زیرا خداوند عقل‌هایشان را گرفته است.»

۱۲۴۲ (۵) در همان کتاب روایت شده که پیامبر اکرمﷺ مقداری نخ رشته شده به بافنده‌ای از بنی نجار داد تا پارچهٔ پشمی برای وی ببافد. پیامبر اکرمﷺ مرتب برای گرفتن پارچه به او سر می‌زد و نزدیک درِ مغازه‌اش می‌ایستاد و می‌فرمود: «پارچهٔ ما را به ما تحویل دهید تا با آن خود را در میان مردم بیاراییم!

و آن بافنده پیوسته امروز و فردا می‌کرد تا این‌که پیامبر اکرمﷺ رحلت کرد.»

۱۲۴۳ (۶) در نهج البلاغه آمده است:

«روزی علیعلیه السلام بر فراز منبر کوفه برای مردم سخنرانی می‌کرد. در این میان سخنی گفت که مورد اعتراض اشعث بن قیس قرار گرفت و به امام گفت: ای امیر مؤمنانعلیه السلام این سخن به زیان توست نه به سود تو!

علیعلیه السلام چشمانش را به سوی اشعث به پایین دوخت و فرمود: تو چه می‌دانی چه چیز به زیان من است و چه چیز به سود من! لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان بر تو باد! بافنده فرزند بافنده، منافق فرزند کافر...»

در حدیث جعفر بن احمد، این سخن از پیامبرﷺ گذشت: «پشت سر بافنده نماز نخوانید هر چند عالم باشد.»[1]

و در حدیث فرزند عیسی گذشت که: «نزد امام صادقعلیه السلام گفته شد: بافنده ملعون است! امامعلیه السلام فرمود: همانا مقصود از آن کسی است که بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بافد.»[2]

---

۱. باب ۲۰ از باب‌های جماعت، حدیث ۱.

۲. باب ۳۹ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱.

(٥٤)

باب كراهة الصّرف وبيع الأكفان والطّعام والرّقيق والصّياغة وكثرة الذّبح

١٢٤٤ ٣٢٤٥٧ (١) كافي ١١٤/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٣٦١/٦، استبصار ٦٢/٣: أحمد بن محمّد عن جعفر بن يحيى الخزاعي عن أبيه يحيى بن أبي العلا عن إسحاق بن عمّار قال دخلت على أبي عبدالله ﷺ فخبّرته انّه ولد لي غلام فقال ألاّ سمّيته محمّداً قال قلت قد فعلت قال فلا تضرب محمّداً ولا تسبّه[١] جعله الله قرّة عين لك في حياتك وخلف صدق من بعدك فقلت جعلت فداك في أيّ الأعمال أضعه قال إذا عدلته[٢] عن خمسة أشياء فضعه حيث شئت لا تسلّمه صيرفيّاً فانّ الصيرفيّ لايَسْلِمُ من الرّبا ولا تسلمه بيّاع الأكفان فانّ صاحب[٣] الأكفان يسرّه الوباء إذا كان ولا تسلمه بيّاع الطّعام فانّه لا يَسْلِمُ من الإحتكار ولا تسلمه جزّاراً فانّ الجزّار تسلب[٤] (منه ـ كا يب) الرّحمة ولا تسلمه نخّاساً فانّ رسول الله ﷺ قال شرّ الناس من باع النّاس. العلل ٥٣٠: حدّثنا محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد عن جعفر بن يحيىٰ الخزاعيّ عن يحيىٰ بن أبي العلاء عن إسحاق بن عمّار نحوه.

١٢٤٥ ٣٢٤٥٨ (٢) تهذيب ٣٦٢/٦، استبصار ٦٣/٣: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن عيسى عن عبيدالله الدّهقان عن درست بن أبي منصور الواسطي عن فقيه ٩٦/٣: إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن (موسى بن جعفر ـ فقيه) ﷺ قال جاء رجل الى النّبيّ ﷺ فقال يا رسول الله قد علّمت ابني هٰذا الكتاب[٥] ففي أيّ شيء أسلمه فقال أسلمه (سلّمه ـ خ ل معاني) لله أبوك ولا تسلّمه في خمس لا تسلّمه سبّاءاً[٦] ولا صائغاً ولا قصّاباً ولا حنّاطاً ولا نخّاساً (قال ـ يب صا) فقال يا رسول الله وما[٧] السّباء فقال الّذي يبيع الأكفان ويتمنّى موت

---

١. ولا تشتمه ـ يب صا. ٢. إذا عزلته ـ صا. ٣. فانّ بايع.
٤. يسلب ـ صا. ٥. هٰذا الكتابة ـ الخصال ـ هٰذه الكتابة ـ علل.
٦. هٰكذا في الأصل ولكن صحيحه السيّاء بالياء كما في نسخة معاني الأخبار لأنّ السّبّاء بالباء الموحدّة بياع الخمر والسّيّاء بالياء المثناة بايع الأكفان. ٧. من ـ صا.

باب ۵۴

کراهت صرافی، فروش کفن، غذا، برده، زرگری و ذبح حیوان

۱۲۴۴ (۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: «نزد امام صادقعليه السلام رفتم و به امام خبر دادم که پسری برای من به دنیا آمد. امامعليه السلام فرمود: آیا او را محمد ننامیدی؟

گفتم: چرا چنین کردم!

امامعليه السلام فرمود: پس محمد را نزن و به او ناسزا نگو. خداوند او را روشنی چشم تو در زندگی‌ات و جانشین راست‌گفتار و راست‌کرداری پس از مرگت قرار داد.

گفتم: فدایت گردم! او را به چه کاری گمارم؟

امامعليه السلام فرمود: هرگاه او را از پنج شغل دور نگه داشتی، پس هر کجا که خواستی او را بگماری، به صرافی نسپار؛ چرا که صراف از ربا سالم نمی‌ماند. و او را به کفن‌فروش نسپار؛ چرا که از شیوع وبا خوشحال می‌شود و او را به مواد خوراکی‌فروش نسپار؛ زیرا از احتکار سالم نمی‌ماند و او را به کسی که زیاد حیوانات را ذبح می‌کند، نسپار؛ چرا که مهربانی از وی سلب می‌شود و او را به برده‌فروش نسپار؛ چرا که پیامبر اکرمﷺ فرمود: بدترین مردم، انسان‌فروش است.»

۱۲۴۵ (۲) ابراهیم بن عبدالحمید از امام موسی بن جعفرعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبرﷺ آمده و گفت: ای رسول خدا! به تحقیق من قرآن (یا نوشتن) را به این فرزندم آموزش دادم. او را در چه شغلی بگمارم؟

پیامبرﷺ فرمود: خدا پدرت را جزای خیر دهاد، به هر شغلی او را می‌گماری بگمار؛ ولی به پنج شغل او را مگمار: به سباء [= کفن‌فروش]، زرگر، قصاب، گندم‌فروش و برده‌فروش.

آن مرد گفت: ای رسول خدا، سباء چیست؟

أُمّتي وللمولود من أُمّتي أحبّ اليّ ممّا طلعت عليه الشّمس وأمّا الصّائغ فانّه يعالج زين[1] أُمّتي وأمّا القصّاب فانّه يذبح حتّى تذهب الرّحمة من قلبه وامّا الحنّاط فانّه يحتكر الطّعام على امّتي ولان يلقى الله العبد سارقاً أحبّ اليّ[2] من أن يلقاه قد احتكر طعاماً أربعين يوماً وأمّا النخّاس فانّه (قد ـ الخصال) أتاني جبرئيل ﷺ فقال يا محمّد انّ شرار[3] أُمّتك الذين يبيعون النّاس. **الخصال ۲۸۷، العلل ۵۳۰**: حدّثنا محمّد بن الحسن (بن أحمد بن الوليد ـ خصال) ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن أبي عبدالله (البرقي ـ خصال) عن محمّد بن عيسى عن عبيدالله الدّهقان. **المعاني ۱۵۰**: أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمّد بن عليّ الكوفي عن عبيدالله الدّهقان عن درست (ابن أبي منصور الواسطي ـ العلل ـ المعاني) عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن موسى (بن جعفر ـ خصال) ﷺ مثله.

۱۲۴۶ ۳۲۴۵۹ (۳) **الجعفريات ۱۶۹**: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال طرق طائفة من بني إسرائيل ليلاً عذاب فاصبحوا لقد (وقد ـ خ ل) فقدوا أربعة أصناف الطّبّالين والمغنّين والمحتكرين الطّعام[4] والصّيارفة آكلة الرّبا منهم. **جامع الأحاديث ۹۶**: وقال ﷺ طرق طائفة (وذكر مثله).

۱۲۴۷ ۳۲۴۶۰ (۴) **العلل ۵۳۱**: أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن **كافي ۱۱۴/۵**، **تهذيب ۳۶۳/۶**، **استبصار ۶۴/۳**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى (الخزّاز ـ العلل[5]) عن طلحة بن زيد عن (أبي عبدالله ـ كا) جعفر (بن محمّد ـ كا العلل) (عن أبيه ـ العلل) ﷺ (قال ـ علل) قال (إنّ ـ كا يب صا) رسول الله ﷺ قال انّي أعطيت خالتي غلاماً ونهيتها أن تجعله قصّاباً أو حجّاماً أو صائغاً.

۱۲۴۸ ۳۲۴۶۱ (۵) **مستدرك ۹۵/۱۳**: الجعفريّات بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال قال رسول الله ﷺ شرّ النّاس من باع النّاس.

---

۱. زين ـ صا ـ غبن ـ فقيه ـ خصال ـ معاني ـ دين ـ العلل. ۲. اليه ـ خصال.
۳. شرّ ـ فقيه. ۴. للطّعام ـ جامع.
۵. أحمد بن محمّد بن يحيى عن طلحة ـ صا.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: کفن‌فروش. وی مرگ امت مرا آرزو می‌کند، درحالی که مولودی از امتم نزد من محبوب‌تر است از آنچهِ خورشید بر آن می‌تابد. و زرگر [دنیا دوستی] برای امت من به ارمغان می‌آورد و قصاب ذبح می‌کند تا مهربانی از دلش بیرون رود. و گندم‌فروش غذای امت مرا احتکار می‌کند و انسان هنگام دیدار با خدا دزد باشد نزد من محبوب‌تر است از این‌که چهل روز مواد خوراکی را احتکار کرده باشد و با خدا دیدار کند. و برده‌فروش، پس جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمدﷺ بدترین امت تو انسان‌فروشان هستند.»

۱۲۴۶ (۳) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت شده که فرمود: «شبانه بر گروهی از بنی اسرائیل عذاب فرود آمد، پس صبحگاهان چهار گروه را [بر اثر عذاب] از دست دادند: طبل‌نوازان، غناخوانان، احتکارکنندگان غذا و صرافان رباخوار.»

در کتاب جامع الاحادیث نظیر این حدیث از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است.

۱۲۴۷ (۴) طلحه بن زید از امام صادقؑ (از پدرشؑ) روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «من غلامی به خاله‌ام بخشیدم و او را بازداشتم از این‌که آن غلام را به قصابی یا حجامتگری یا زرگری بگمارد.»

۱۲۴۸ (۵) در کتاب جعفریات از امام صادقؑ از پدرشؑ از جدش ـ امام سجادؑ ـ از پدرش از علیؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بدترین مردم، انسان‌فروشان هستند.»

۱۲۴۹ ۲۲۴۶۲ (۶)کافی ۷۷/۸: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن علیّ بن الحکم عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله ﷺ قال کان رجل یبیع الزّیت وکان یحبّ رسول اللهﷺ حبّاً شدیداً کان إذا أراد أن یذهب فی حاجته لم یمض حتّی ینظر الی رسول اللهﷺ وقد عرف ذٰلک منه فإذا جاء تطاول له حتّی ینظر الیه حتّی إذا کانت ذات یوم دخل علیه فتطاول له رسول اللهﷺ حتّی نظر إلیه ثمّ مضیٰ فی حاجته فلم یکن بـاسرع من أن رجع فلمّا رآه رسول الله ﷺ قد فعل ذٰلک أشار إلیه بیده إجلس فجلس بین یدیه فقال مالک فعلت الیوم شیئاً لم تکن تفعله قبل ذٰلک فقال یا رسول الله والّذی بعثک بالحقّ نبیّاً لغشی قلبی شیء من ذکرک حتّی ما استطعت أن أمضی فی حاجتی حتّی رجعت إلیک فدعا له وقال له خیراً ثمّ مکث رسول اللهﷺ أیّاماً لا یراه فلمّا فقده سأل عنه فقیل یا رسول الله ما رأیناه منذ أیّام فانتعل رسول اللهﷺ وانتعل معه أصحابه وانطلق حتّی أتوا سوق الزّیت فإذا دکّان الرّجل لیس فیه أحد فسأل عنه جیرته فقالوا یا رسول الله مات ولقد کان عندنا أمیناً صدوقاً إلّا أنّه قد کان فیه خصلة قال وما هی قالوا کان یرهق ـ یعنون یتبع النساء فقال رسول الله ﷺ والله لقد کان یحبّنی حبّاً لو کان نخّاساً لغفر الله له.

۱۲۵۰ ۲۲۴۶۳ (۷) جامع الأحادیث ۸۸: وقال ﷺ شرار النّاس من باع الحیوان.

۱۲۵۱ ۲۲۴۶۴ (۸) تفسیر العیّاشی ۳۲۲/۲: عن درست عن أبی عبدالله ﷺ انّه ذکر أصحاب الکهف فقال کانوا صیارفة کلام ولم یکونوا صیارفة دراهم. مستدرک ۹۶/۱۳: القطب الرّاوندی فی القصص بإسناده الی الصّدوق بإسناده الی ابن اورمة عن الحسن بن محمّد الحضرمیّ عن عبدالله بن یحیی الکاهلیّ عن أبی عبدالله ﷺ أنّه قال فی حدیث وذکر أصحاب الکهف کانوا (وذکر مثله).

۱۲۵۲ ۲۲۴۶۵ (۹) تهذیب ۱۶۲/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أبی بصیر عن أبی الحسن الصّبّاح الزّعفرانی [۱] عن حمّاد بن خالد عن عبد الکریم عن فقیه ۱۷۰/۳: أبی إسحاق عن الحارث عن علیّ ﷺ قال من باع الطّعام نزعت منه [۲] الرّحمة.

---

۱. عن الحسن الصباح ـ خ. ۲. من قلبه ـ فقیه.

۱۲۴۹ (۶) علی بن حکم از برخی از شیعیان روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «مردی روغن زیتون‌فروش بود و پیامبر اکرم ﷺ را بسیار دوست می‌داشت، به طوری که هیچ‌گاه بدون دیدن پیامبر اکرم ﷺ بر سر کارش نمی‌رفت. پیامبر اکرم ﷺ نیز از این موضوع آگاه بود. از این رو هر گاه آن شخص می‌آمد، پیامبر ﷺ سرش را بالا می‌آورد تا به وی نگاه کند.

یک روز مثل همیشه پیش از رفتن به کار، نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت. آن حضرت نیز سرش را بالا گرفت تا به وی نگاه کند، آن‌گاه به دنبال کارش رفت ولی آن روز به سرعت بازگشت. وقتی پیامبر ﷺ این کار را از او مشاهده کرد، با دست به وی اشاره کرد تا بنشیند. آن مرد در برابر پیامبر ﷺ نشست. رسول خدا ﷺ از وی پرسید: امروز تو را چه می‌شود، که کاری کردی که پیش از آن انجام نمی‌دادی؟

آن مرد گفت: سوگند به آن کس که تو را به حق به پیامبری برانگیخت! یاد تو تمام قلب مرا فراگرفت به طوری که نتوانستم به سر کارم روم و بازگشتم.

پیامبر ﷺ برای وی دعا کرد و درخواست خیر و نیکی نمود. چند روز از این ماجرا گذشت که پیامبر ﷺ دیگر آن مرد را ندید. از اصحاب سراغ او را گرفت، آنان گفتند: چند روز است که ما نیز او را ندیده‌ایم!. پیامبر ﷺ کفش‌هایش را پوشید، اصحاب نیز کفش‌هایشان را پوشیدند و به جستجوی آن مرد حرکت کردند تا به بازار روغن زیتون‌فروشان و مغازه آن شخص رسیدند. ولی هیچ‌کس را در مغازه وی نیافتند. از همسایگانش سراغ او را گرفتند. آنان گفتند: او مُرد و نزد ما انسان امانتدار و راستگویی بود و تنها یک عیب داشت!

پیامبر ﷺ پرسید: چه عیبی داشت؟

گفتند: به دنبال زنان می‌رفت.

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند رحمتش کند، به خدا سوگند! مرا آن‌گونه دوست می‌داشت که حتی اگر برده‌فروش بود، بدون شک خداوند او را می‌آمرزید!»

۱۲۵۰ (۷) در کتاب جامع الاحادیث آمده است، که پیامبر ﷺ فرمود: «بدترین مردم، حیوان‌فروشان هستند.»

۱۲۵۱ (۸) درست می‌گوید: «امام صادق ﷺ از اصحاب کهف یاد کرد و فرمود: آنان سخن‌شناس و صرّاف سخن بودند و صرّاف درهم نبودند.»

۱۲۵۲ (۹) حارث از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مواد خوراکی بفروشد، مهربانی از دلش بیرون می‌رود.»

۱۲۵۳ ۲۲۴۶۶ (۱۰) تهذیب ۳۶۳/۶، استبصار ۶۴/۳: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۱۳/۵ و علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن صالح بن السّندی عن جعفر بن بشیر عن خالد بن عمارة فقیه ۹۶/۳: عن سدیر الصّیرفیّ قال قلت لأبی جعفر ﷺ حدیث بلغنی عن الحسن البصریّ فان کان حقّاً فانّا لله وإنّا إلیه راجعون قال وما هو قلت بلغنی انّ الحسن (البصریّ ـ کا) کان یقول لو غلیٰ دماغه (من ـ کا صا فقیه) حرّ الشّمس ما استظلّ بحائط صیرفیّ ولو تفرّث[1] کبده عطشاً لم یستسق من دار صیرفیّ ماءاً وهو عملی وتجارتی وفیه[2] نبت لحمی ودمی ومنه حجّی وعمرتی (قال ـ فقیه) فجلس ﷺ ثمّ قال کذب الحسن خذ سواءاً واعط سواءاً فإذا حضرت الصّلوٰة فدع ما بیدك[3] وانهض الی الصّلوة أما علمت أنّ أصحاب الکهف کانوا صیارفة (فقیه ـ یعنی صیارفة الکلام ولم یعن صیارفة الدّراهم). ویأتی فی أحادیث باب (۱۱) عدم جواز التّفرقة بین الأطفال واُمّهاتهم بالبیع من أبواب بیع العبید ج ۲۳ ما یناسب ذٰلك.

(۵۵)

باب استخراج الفضّة من النّحاس

۱۲۵۴ ۲۲۴۶۷ (۱) کافی ۳۰۷/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن عبدالله بن عبدالرحمٰن عن یحیی الحلبیّ عن الثمالیّ قال مررت مع أبی عبدالله ﷺ فی سوق النّحاس فقلت جعلت فداك هٰذا النّحاس أیّ شیء أصله فقال فضّة إلّا أنّ الأرض أفسدتها فمن قدر علی أن یخرج الفساد منها انتفع بها.

۱۲۵۵ ۲۲۴۶۸ (۲) مستدرك ۱۸۵/۱۳: توحید المفضّل قال قال الصّادق ﷺ فکّر یا مفضّل فی هٰذه المعادن وما یخرج من الجواهر المختلفة مثل الجصّ والکلس[4] والجبین[5] والمرتك[6] والتوتیا[7] والزیبق والنّحاس والرّصاص والفضّة والذّهب والزّبرجد والیاقوت والزمرّد وضروب الحجارة وکذلك ما یخرج منها من القار والمومیا والکبریت والنّفط وغیر ذٰلك ممّا

---

۱. ولو تفرّثت ـ فقیه ـ ولو تبقّرت ـ یب ـ ولو تنقّرت ـ صا. فرث الحبّ کبده: فتّتها ـ المنجد.
۲. وعلیه ـ فقیه. ۳. فی یدك ـ یب صا. ۴. أی الصّاروج.
۵. الجبسین والزّرنیخ ـ خ. ۶. فارسی معرّب الآنك أی الرّصاص ـ اللسان.
۷. والتّوتیا ـ خ ل.

۱۲۵۳ (۱۰) سدیر صیرفی می‌گوید: «به امام باقر گفتم: از حسن بصری حدیثی شنیده‌ام که اگر راست باشد، فاتحهٔ ما خوانده شده است!

امام پرسید: آن حدیث چیست؟

گفتم: شنیده‌ام که حسن بصری می‌گفت، حتی اگر تابش خورشید مغزش را به جوش آورد، از سایهٔ دیوار صرّاف استفاده نخواهد کرد و اگر تشنگی جگرش را پاره‌پاره کند، از خانهٔ صراف درخواست آب نمی‌کند. و این در حالی است که شغل و تجارت من این است و گوشت و خونم در این شغل روییده شده است و حج و عمره‌ام از درآمد این کار است.

امام با شنیدن این مطلب نشست، آن‌گاه فرمود: حسن دروغ گفت، مساوی بگیر و مساوی بده. هنگام نماز هر چه در دست داری، رها کن و به نماز بایست. آیا نمی‌دانی که اصحاب کهف صراف بودند؟»

مرحوم صدوق می‌فرماید: «مقصود امام این است که اصحاب کهف صراف سخن بودند و منظور او این نیست که صراف درهم بودند.»

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های معامله بردگان، مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵۵

استخراج نقره از مس

۱۲۵۴ (۱) ثمالی می‌گوید: «همراه امام صادق از بازار مسگران می‌گذشتیم. به امام گفتم: فدایت گردم! مس از چیست؟

امام فرمود: از نقره؛ ولی زمین آن را فاسد کرده است. هر کس بتواند فساد آن را از بین ببرد، از آن سود می‌برد.»

۱۲۵۵ (۲) در توحید مفضل آمده است که امام صادق فرمود:

«ای مفضل! در این معدن‌ها و گوهرهای گوناگونی که از آن‌ها به دست می‌آید، بیندیش! گوهرهایی همانند گچ، ساروج [= بتون]، قلع، سرمه، جیوه، مس، سرب، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت، زمرد و سنگ‌های گوناگون و همچنین موادی مانند قیر، مومیا، گوگرد، نفت و چیزهای دیگری که مردم در نیازهای‌شان استفاده می‌کنند. پس آیا بر انسان اندیشمندی پوشیده است که همهٔ اینها گنجینه‌هایی است که در زمین برای انسان ذخیره شده است، تا آن‌ها را استخراج کند و هنگام نیاز

يستعمله النّاس فى مآربهم فهل يخفى على ذى عقل انّ هٰذه كلّها ذخاير ذخرت للإنسان فى هٰذه الأرض ليستخرجها فيستعملها عند الحاجة إليها ثمّ قصرت حيلة النّاس عمّا حاولوا[1] من صنعتها على حرصهم وإجتهادهم فى ذٰلك فإنّهم لو ظفروا بما حاولوا من هٰذا العلم ثمّ كان لا محالة سيظهر ويستفيض فى العالم حتّى تكثر الذهب والفضّة ويسقطا عند النّاس فلا يكون لهما قيمة ويبطل الإنتفاع بهما فى الشّراء والبيع والمعاملات ولا كان يجبى السلطان الأموال ولا يدّخرهما أحد للأعقاب وقد أعطى الناس مع هٰذا صنعة الشبه من النّحاس والزّجاج من الرّمل والفضّة من الرّصاص والذّهب من الفضّة وأشباه ذٰلك ممّا لا مضرّة فيه فانظر كيف أعطوا ارادتهم فيما لا مضرّة فيه ومنعوا ذٰلك فيما كان ضارّاً لهم لو نالوه الخبر.

(٥٦)

باب حكم القصّاص والعشّار والدبّاغ والنقيب والعريف والبريد

قال الله تعالى فى سورة الأنعام (٦): ٦٨: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

الشعراء (٢٦): ٢٢٤: ﴿وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾.

۱۲۵۶ ۳۲٤٦۹ (١) كافى ٢٦٣/٧، تهذيب ١٤٩/١٠: علىّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله ﷺ قال انّ أمير المؤمنين ﷺ رأى قاصّاً فى المسجد فضربه بالدّرّة وطرده[2].

۱۲۵۷ ۳۲٤۷۰ (٢) وسائل ١٥٣/١٧: محمّد بن علىّ بن الحسين فى (الإعتقادات) قال ذكر القصّاصون عند الصّادق ﷺ فقال لعنهم الله إنّهم يشنعون علينا.

۱۲۵۸ ۳۲٤۷۱ (٣) وفيه ١٥٤/١٧: قال وسئل الصّادق ﷺ عن قول الله ﴿وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ فقال ﷺ هم القصّاص.

---

١. أى طالبوا بالحيلة. ٢. فطرده ـ يب.

به کار گیرد. ولی با همهٔ حرص و تلاشی که انسان در این راه به کار می‌برد، چاره‌اندیشی وی در ساختن آن‌ها ناچیز است. اگر انسان در صنعت به آنچه می‌خواهد دست یابد ـ که به زودی پیروز خواهد شد ـ و این دانش در جهان گسترش یابد به طوری که طلا و نقره در جهان زیاد گردد و ارزش آن‌ها نزد مردم سقوط کند، دیگر طلا و نقره قیمتی نخواهند داشت و در معاملات از آن‌ها استفاده نخواهد شد و حکومت‌ها به انباشته کردن اموال نمی‌پردازند و هیچ‌کس برای فرزندانش ذخیره نمی‌کند.

و از این صنایع، صنعت ساختن مس زرد از مس و شیشه از ماسه و نقره از سرب و طلا از نقره و مانند آن به انسان عنایت شده است. صنعت هایی که در آن زیان نیست، پس بنگر که چگونه خواست‌شان در موارد بی‌زیان برآورده شده است و در موارد زیانبار ممنوع گردیده‌اند.»

باب ۵۶

حکم افسانه‌سرایان، مالیات‌گیران، دباغان، نقیبان، عریفان [= مأموران امنیت] و نامه‌رسانان

خداوند متعال می‌فرماید:

و هر گاه کسانی را دیدی که به انگیزهٔ باطل در آیات ما فرومی‌روند، از آنان روی برتاب تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی واداشت، پس از یادآوری با گروه ستمگر منشین[1].

و شاعران، گمراهان از آنان پیروی می‌کنند[2].

۱۲۵۶ (۱) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند: «که امیر مؤمنان ﷺ شخص افسانه‌سرایی را در مسجد مشاهده کرد، او را با تازیانه زد و دور کرد.»

۱۲۵۷ (۲) مرحوم صدوق در کتاب الاعتقادات می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ سخن از افسانه‌سرایان به میان آمد. امام ﷺ فرمود: خداوند لعنت شان کند. آنان ما را زشت جلوه می‌دهند.»

۱۲۵۸ (۳) از امام صادق ﷺ تفسیر این آیه سؤال شد: و شاعران، گمراهان از آنان پیروی می‌کنند! امام ﷺ فرمود: «آنان، افسانه‌سرایان هستند.»

---

۱. انعام ۶/۶۸.　۲. شعرا ۲۶/۲۲۴.

۱۲۵۹ ۳۲٤۷۲ (۴) تفسير العيّاشي ۱/۳۶۲: عن ربعي بن عبدالله عمّن ذكره عن أبي جعفر ﷺ في قول الله تعالى وَإِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ في آياتِنا قال الكلام في الله والجدال في القرآن فاعرض عنهم حتّى يخوضوا في حديث غيره قال منه القصّاص [قال قال أبو عبدالله] هٰكذا في تفسير العيّاشي.

۱۲۶۰ ۳۲٤۷۳ (۵) العيون ۱/۳۰۷: حدّثنا عبدالواحد[1] بن محمّد بن عبدوس النّيسابوري العطّار ﷺ قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبة النّيسابوري عن حمدان بن سليمان عن عبدالسّلام بن صالح الهروي قال سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا ﷺ يقول رحم الله عبداً أحيا أمرنا فقلت له وكيف يحيي أمركم قال يتعلّم علومنا ويعلّمها النّاس فانّ النّاس لو علموا محاسن كلامنا لاتّبعونا قال قلت يابن رسول الله فقد روى لنا عن أبي عبدالله ﷺ انّه قال من تعلّم علماً ليماري[2] به السّفهاء أو يباهي به العلماء أو ليقبل بوجوه[3] النّاس إليه فهو في النّار فقال ﷺ صدق جدّي ﷺ افتدري مَنِ السّفهاء فقلت لا يابن رسول الله قال ﷺ هم قصّاص مخالفينا أو تدري من العلماء فقلت لا يابن رسول الله ﷺ فقال هم علماء آل محمّد ﷺ الّذين فرض الله طاعتهم وأوجب مودّتهم ثمّ قال أوَ تدري ما معنى قوله أو ليقبل بوجوه النّاس إليه فقلت لا فقال ﷺ يعني والله بذٰلك إدّعاء الإمامة بغير حقّها ومن فعل ذٰلك فهو في النّار.

۱۲۶۱ ۳۲٤۷٤ (۶) وسائل ۱۷/۱۵۳: محمّد بن عليّ بن الحسين في (الإعتقادات) قال وسئل الصّادق ﷺ عن القصّاص يحلّ الإستماع لهم فقال لا.

۱۲۶۲ ۳۲٤۷٥ (۷) وسائل ۱۷/۱۵۳: محمّد بن عليّ بن الحسين في (الإعتقادات) قال وقال ﷺ من أصغىٰ الى ناطق فقد عبده فإن كان النّاطق عن الله فقد عبدالله وإن كان النّاطق عن إبليس فقد عبد إبليس. وتقدّم في رواية جعفر بن أحمد (۱) من باب (۲۰) كراهة الصّلوٰة خلف الحائك والحجّام والدّبّاغ من أبواب صلوٰة الجماعة ج ۷ قوله ﷺ ولا تصلّوا خلف الدّبّاغ ولو كان عابداً. وفي رواية نوف (۵۰) من باب (۱۰) وجوب اجتناب المحارم من أبواب جهاد النّفس ج ۱۶ قوله ﷺ يا نوف أقبل وصيّتي لا تكوننّ نقيباً ولا عريفاً ولا عشّاراً ولا بريداً.

---

۱. عبدالله ـ ك. ۲. أي ليجادل. ۳. به وجوه ـ ك.

۱۲۵۹ (۴) ربعی بن عبدالله از شخصی که نام برد، در تفسیر آیهٔ: و هر گاه کسانی را دیدی که به انگیزهٔ باطل در آیات ما غور می‌کنند...

از امام باقر روایت می‌کند که فرمود: «مقصود، سخن باطل گفتن دربارهٔ خداوند و جدال دربارهٔ قرآن است. پس از آنان روی برتاب تا به سخن دیگری بپردازند.

و فرمود: افسانه‌سرا از آن‌هاست.»

۱۲۶۰ (۵) عبدالسلام صالح هروی از امام رضا روایت می‌کند که فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را زنده نگه دارد.

گفتم: چگونه امر شما را زنده می‌کند؟

امام فرمود: علوم ما را می‌آموزد و به مردم یاد می‌دهد؛ زیرا اگر مردم زیبایی‌های سخن ما را درک کنند، حتماً از ما پیروی خواهند کرد!

گفتم: ای زادهٔ رسول خدا! از امام صادق برای ما روایت شده که فرمود: هر کس دانشی را فرا گیرد تا با سبک‌مغزان جدال کند یا به دشمنان افتخار و مباهات کند یا چهره‌های مردم را متوجه خویش کند، او در آتش است.

امام رضا فرمود: جدّم راست گفت! آیا می‌دانی سبک‌مغزان کیانند؟

گفتم: نه، ای فرزند رسول خدا!

امام فرمود: آنان افسانه‌سرایانِ مخالف ما هستند. آیا می‌دانی دانشمندان کیانند؟

گفتم: نه، ای فرزند رسول خدا!

امام فرمود: آنان عالمان آل محمد هستند، کسانی که خداوند پیروی از آنان را واجب و دوستی‌شان را لازم کرده است. آن‌گاه امام فرمود: آیا معنای: چهره‌های مردم را متوجه خویش کند، می‌دانی؟

گفتم: نه!

امام فرمود: به خدا سوگند! مقصود امام صادق از این جمله ادعای امامت و رهبری ناحق است و هر کس چنین کند، در آتش است.»

۱۲۶۱ (۶) مرحوم شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات آورده است: «از امام صادق سؤال شد: «آیا گوش دادن به افسانه‌سرایان جایز است؟ امام فرمود: نه!

۱۲۶۲ (۷) و نیز در همان کتاب آورده است: «و فرمود: هر کس به گوینده‌ای گوش سپارد، به تحقیق او را عبادت کرده است. پس اگر وی از خدا بگوید، خدا را عبادت کرده است و اگر گوینده از ابلیس باشد، به یقین ابلیس را پرستیده است.»

در حدیث جعفر بن احمد این سخن پیامبر گذشت: «پشت سر دباغ نماز نخوانید، هر چند عابد باشد.»[۱]

و در حدیث نوف این سخن علی گذشت: «ای نوف، سفارش مرا بپذیر. هرگز نقیب، عریف[۲]، مالیات‌گیر، فرستاده و پیک نباش.»[۳]

---

۱. باب ۲۰ از باب‌های نماز جماعت، حدیث ۱.

۲. نقیب و عریف سرپرست مردم از سوی حکومت که به کارهای آنان رسیدگی می‌کردند و وضعیت مردم را به حکومت گزارش می‌دادند.

۳. باب ۱۰ از ابواب مبارزه با نفس، حدیث ۵۰.

(۵۷)

باب ماورد من النّهى عن كسب الإماء والغلام

۱۲۶۳ ۲۲۴۷۶ (۱) تهذيب ۳٦٧/٦: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٢٨/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلى عن السّكونى عن أبى عبدالله ﷺ قال نهى رسول اللهﷺ عن كسب الإماء فإنّها إن لم تجد (ه ـ يب) زنت إلّا أمة قد عرفت بصنعة يد ونهى عن كسب الغلام (الصغير ـ يب) الّذى لا يحسن صناعة (بيده ـ كا) فانّه إن لم يجد سرق.

(۵۸)

باب ماورد فى انّ من بات ساهراً فى كسب ولم يعط العين حظّها من النّوم فكسبه حرام

۱۲٦٤ ۲۲۴۷۷ (۱) تهذيب ٣٦٧/٦: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٢٧/٥: على بن محمّد عن صالح بن أبى حمّاد عن غير واحد عن الشّعيرى عن أبى عبدالله ﷺ قال من بات ساهراً فى كسب ولم يعط العين حظّها من النّوم فكسبه ذلك حرام.

۱۲٦٥ ۲۲۴۷۸ (۲) تهذيب ٣٦٧/٦: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٢٧/٥: عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبدالله بن عبدالرّحمٰن الأصمّ عن مسمع بن عبد الملك عن أبى عبدالله ﷺ قال الصّنّاع إذا سهروا اللّيل كلّه فهو سحت.

(۵۹)

باب انّه يجوز أن ينزى الحمير على الرّمك ويكره أن ينزى على عتيقة ويكره أن تضرب النّاقة وولدها طفل إلّا أن يتصدّق به أو يذبح

۱۲٦٦ ۲۲۴۷۹ (۱) تهذيب ٣٨٤/٦، استبصار ٥٧/٣: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عباد بن سليمان عن سعد بن سعد عن هشام بن إبراهيم عن الرّضا ﷺ قال سألته عن الحمير ننزيها على الرّمك[۱] لتنتج البغال أيحلّ ذلك قال نعم انزها.

---

۱. الرمكة ـ الفرس.

باب ۵۷

نهی از کسب کنیزان و غلامان

۱۲۶۳ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ از درآمد کنیزان نهی کرد؛ چرا که اگر درآمدی به دست نیاورد، زنا می‌دهد مگر آن کنیزی که صاحب حرفه و هنر دستی است و نیز از درآمد برده‌ای که صاحب حرفه‌ای نیست نهی کرد، چرا که اگر آن درآمد را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.»

باب ۵۸

حکم کسب کسانی که با شب‌بیداری کار می‌کنند

۱۲۶۴ (۱) شعیری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس شب را به بیداری در حال کسب و کار سپری کند و بهرهٔ چشمش را از خواب نپردازد، پس آن کسبش حرام است.»

۱۲۶۵ (۲) مسمع بن عبدالملک از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«صنعتگران هر گاه تمام شب را به بیداری سپری کنند، پس [درآمدشان] سحت و ناپسند است.»

باب ۵۹

جواز جفت‌گیری انواع حیوانات

۱۲۶۶ (۱) هشام بن ابراهیم می‌گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم، الاغ را با ماده اسب جفت می‌کنیم تا قاطر به‌وجود آید، آیا این کار جایز است.؟

امام ﷺ فرمود: آری، آن‌ها را جفت کن!»

۱۲۶۷ ۲۲٤۸۰ (۲) كافى ۳۰۹/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلى عن السّكونى عن أبى عبدالله ﷺ قال نهى رسول الله ﷺ عن الكشوف وهو[1] أن تضرب الناقة وولدها طفل إلّا أن يتصدّق بولدها أو يذبح ونهى أن ينزى حمار على عتيقة[2] تهذيب ۳۷۸/۶: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النّوفلى عن إسماعيل بن أبى زياد السّكونى عن جعفر عن أبيه عن علىّ ﷺ انّ رسول الله ﷺ نهى عن الكشوف (وذكر مثله).

۱۲۶۸ ۲۲٤۸۱ (۳) استبصار ۵۷/۳: الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفلى عن السّكونى عن جعفر عن أبيه عن علىّ ﷺ انّ رسول الله ﷺ نهى أن ينزى حمار علىٰ عتيق.

وتقدّم فى رواية داود بن سليمان وصحيفة الرّضا (۱۰) من باب (۲۲) حرمة الزّكوٰة المفروضة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكوة ج ۹ قوله ﷺ انّا أهل بيت لاننزى حماراً على عتيقة.

(۶۰)

باب جواز بيع المملوك المولود من الزّنا وشرائه واسترقاقه على كراهيّة وعدم جواز بيع اللّقيط فى دار الإسلام

۱۲۶۹ ۲۲٤۸۲ (۱) تهذيب ۱۳٤/۷، استبصار ۱۰٤/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان فقيه ۱٤۳/۳: عبدالله بن سنان قال سألت أباعبدالله ﷺ عن ولد الزّنا (أ ـ يب صا) يشترى ويستخدم (ويباع ـ يب فقيه) فقال نعم (فقيه قلت فيستنكح قال نعم ولا تطلب ولدها).

۱۲۷۰ ۲۲٤۸۳ (۲) تهذيب ۲۲۷/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن فقيه ۸۶/۳: حمّاد عن الحلبىّ قال سئل أبوعبدالله ﷺ عن ولد الزّنا (أ ـ فقيه) يشترى أو يباع أو يستخدم قال نعم إلّا جارية لقيطة[3] فإنّها لا تشترى.

---

۱. والكشوف ـ يب، تضرب الناقة أى تنكح.
۲. عتيق ـ يب ـ العتيقة: النجيبة الكريمة من أناث الخيل.
۳. اللّقيط: الطفل الذى يوجد مرميّاً على الطرق لا يعرف أبوه وأمّه فهو فى قول عامّة الفقهاء حرّ لا ولاء عليه لأحد ـ اللسان.

۱۲۶۷ (۲) سکونی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از کشوف نهی کرد و آن آبستن نمودن شتر ماده‌ای است که بچه‌اش شیرخوار است مگر آن‌که بچه‌اش صدقه داده شود یا ذبح گردد. و از جفت کردن الاغ با ماده اسب نجیب، نهی کرد.»

۱۲۶۸ (۳) سکونی از امام صادق‌ؑ از علی‌ؑ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از جفت کردن الاغ با ماده اسب نجیب، نهی کرد.»

در حدیث داود بن سلیمان و صحیفة الرضا گذشت: «ما اهل بیتی هستیم که الاغ را با ماده اسب نجیب، جفت نمی‌کنیم.»

۱۲۷۱ ۲۲٤۸٤ (۳) **كافي** ۲۲۵/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان **تهذيب** ۱۳۳/۷، **استبصار** ۱۰٤/۳: الحسين بن سعيد عن فضّالة عن أبان عمّن أخبره عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن ولد الزّنا اشتريه أو أبيعه أو استخدمه فقال اشتره واسترقّه واستخدمه وبعد فأمّا اللقيط فلا تشتره.

۱۲۷۲ ۲۲٤۸۵ (٤) **تهذيب** ۲۲۸/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبي نجران عن المثنّى عن **فقيه** ۸٦/۳: زرارة عن أحدهما ﷺ أنّه قال في لقيطة وجدت قال حرّة لا تشترىٰ ولا تباع وإن كان ولد لك مملوك من زناً فامسك أو بع (و ـ فقيه) إن أحببت هو مملوك[1] لك.

۱۲۷۳ ۲۲٤۸٦ (۵) **تهذيب** ۲۲۷/۸: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النعمان عن ابن مسكان عن إسحاق بن عمّار عن **عنبسة** بن مصعب قال قلت لأبي عبدالله ﷺ جارية لي زنت أبيع ولدها قال نعم قلت أحُجّ بثمنه قال نعم. **فقيه** ۸٦/۳: روى عنبسة بن مصعب عن أبي عبدالله ﷺ قال قلت له جارية لي (وذكر مثله).

۱۲۷٤ ۲۲٤۸۷ (٦) **الدعائم** ٤۹۸/۲: عن أبي عبدالله ﷺ أنه قال ولد الزّنا لا خير فيه ولا ينبغي للرّجل أن يطلب الولد من جارية تكون ولد الزّنا ولا ينجس الرجل نفسه بنكاح ولد الزّنا وإن كان ولد الزّنا من أمة مملوكة فحلال لمولاها ملكه وبيعه وخدمته ويحُجّ بثمنه إن شاء.

۱۲۷۵ ۲۲٤۸۸ (۷) **كافي** ۲۲۵/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۷۸/۷: أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن أبي الجهم **تهذيب** ۱۳۳/۷، **استبصار** ۱۰۵/۳: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن أبي الجهم عن **أبي خديجة** قال سمعت أباعبدالله ﷺ يقول لا يطيب ولد الزّنا (أبداً ـ يب صا) ولا يطيب ثمنه (أبداً ـ كا صا يب ۱۳۳) ـ كا يب ۷۸: والممراز[2] لا يطيب إلى سبعة آباء وقيل[3] (له و ـ كا) أيّ شيء الممراز[4] فقال الرّجل (الذي ـ يب) يكتب[5] مالاً من غير حلّه فيتزوّج (به ـ كا) أو يتسرّىٰ (به ـ كا) فيولد له (الولد ـ يب) فذاك[6] (الولد ـ كا) هو الممزار[7] ـ حمله الشيخ على الكراهة.

---

۱. مملوكك ـ يب. ۲ و۳ و٦. الممزير ـ يب ـ الممزار ـ خ كا الممراز ـ خ كا ـ المهزار ـ خ كا.
۳. فقيل ـ يب. ۵. يكسب ـ يب. ٦. فذلك ـ يب.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۰) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحجّ ج ۱۲ ما يدلّ على بعض المقصود فلاحظ. وفي رواية أبي بصير (۸) من هذا الباب قوله ﷺ تزوّج منه (أي من ثمن ولد الزّنا) ولا تحجّ. وفي رواية أبي بصير (۹) قوله ﷺ لا تحجّ من ثمنها (أي المملوكة من الزّنا) ولا يتزوّج منه (حمله الشيخ ﷺ على الكراهة).

ويأتي في باب (۱۱) انّ اللّقيط حرٌّ من أبواب اللّقطة ج ۲۳ ما يناسب ذيل الباب. وفي باب (٤۹) أنّ المنبوذ حرٌّ لا يباع من أبواب العتق ج ۲٤ ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن هلال (۲) من باب (۱۸) حكم نكاح المرأة الّتي ولدت من زنا من أبواب ما يحرم بالتزويج ج ۲۵ قوله الرّجل يشتري خادماً ولد زنا فيطأها قال لا بأس. وفي رواية عنبسة (٤) من باب (٤) انّ للسيّد إقامة الحدّ على عبده من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ قوله جارية لي زنت أحُدُّها قال نعم قلت أبيع ولدها قال نعم.

(٦١)

باب جواز بيع الحرير والديباج

وتقدّم في رواية ابن مسلم (٤) وسماعة (٥) من باب (۷) أنّه لا يجوز للرّجل أن يلبس الحرير المحض والدّيباج من أبواب لباس المصلّي ج ٤ قوله ﷺ لا يصلح لباس الحرير والدّيباج فأمّا بيعهما فلا بأس.

(٦٢)

باب جواز أخذ الجعل على معالجة الدّواء وجعله على التحوّل من المسكن ليسكنه غيره وعلى شراء الأشياء

۱۲۷٦ (۱) تهذيب ۳۷٥/٦: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز عن محمّد بن مسلم عن
۳۲٤۸۹ أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل يعالج الدّواء للنّاس فيأخذ عليه جعلاً قال لا بأس به.
فقيه ۱۰۷/۳: وسأل محمّد بن مسلم أبا جعفر ﷺ عن الرّجل (وذكر مثله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۶۱

جواز فروش حریر و دیبا

در حدیث محمد بن مسلم و سماعه این سخن امام گذشت: «[پوشیدن] لباس حریر و دیبا [برای مردان] جایز نیست ولی فروختن آن‌ها اشکال ندارد.»[1]

باب ۶۲

جواز بر تجویز دارو و تخلیه و خرید مسکن

(۱) محمد بن مسلم از امام باقر؛ دربارهٔ مردی سؤال کرد که: «برای مـردم دارو مـی‌سازد و در مقابل آن مزد می‌گیرد. امام؛ فرمود: اشکال ندارد!» ۱۲۷۶

۱. باب ۷ از ابواب لباس نمازگزار، حدیث ۴ و ۵.

١٢٧٧ ٣٢٤٩٠ (٢) تهذيب ٣٧٥/٦: بهذا الإسناد عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يرشو الرّجل الرّشوة علىٰ أن يتحوّل من منزله فيسكنه قال لا بأس به.

١٢٧٨ ٣٢٤٩١ (٣) تهذيب ٣٨٦/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن أحمد عن العمركيّ عن صفوان بن يحيى عن عليّ بن مطر عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الرجل يريد أن يشتري داراً أو أرضاً أو خادماً ويجعل له جعلاً قال لا بأس به.

١٢٧٩ ٣٢٤٩٢ (۴) كافي ٢٨٥/٥: محمّد بن يحيىٰ عن تهذيب ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم أو غيره عن عبدالله بن سنان قال سئل أبو عبدالله ﷺ وأنا أسمع فقال له انّا نأمر الرّجل فيشتري لنا الأرض والغلام والدّار والخادم[١] ونجعل له جعلاً قال لا بأس بذلك.

كافي ٢٨٥/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و تهذيب ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال (سمعت أبى ـ كا) سأل أبا عبدالله[٢] ﷺ وأنا أسمع فقال (له ـ كا) ربّما أمرنا الرجل فيشترى[٣] لنا الأرض والدّار والغلام والجارية ونجعل له جعلاً قال لا بأس (به ـ يب). تهذيب ٣٨١/٦: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن ابن سنان عن أبى عبدالله ﷺ قال سأله أبى وأنا حاضر فقال (وذكر مثله) إلّا انّ فيه أو الدّار أو الغلام أو الخادم.

(٦٣)

باب تحريم أكل مال اليتيم ظلماً وجوازه مع ردّ العوض أو إذا كان لليتيم فى مقابله نفع

قال الله تعالىٰ فى سورة البقرة (٢): ٢٢٠: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾ الآية.

النساء (٤): ٦، ٩، ١٠: ﴿فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافاً وَبِدَاراً الآية * وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً * إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامىٰ ظُلْماً إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً﴾.

---

١. الجارية ـ يب. ٢. سئل أبو عبدالله ـ يب. ٣. يشترى ـ يب.

۱۲۷۷ (۲) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی به دیگری پول می‌دهد تا از منزلش نقل مکان کند و او به جایش ساکن شود. امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۲۷۸ (۳) عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام؈ سؤال کردم: شخصی قصد خرید خانه یا زمین یا برده‌ای را دارد و برای هر کس که آن را برایش خریداری کند، پاداشی می‌گذارد. امام؈ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۲۷۹ (۴) عبدالله بن سنان می‌گوید: «در حضور من شخصی به امام صادق؈ گفت: ما از فردی می‌خواهیم که زمین، خانه، برده و کنیز برای ما بخرد و پاداشی برای وی قرار می‌دهیم.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد!»

این حدیث با سندهای دیگر و اندکی اختلاف نیز روایت شده است.

باب ۶۳

حرمت تصرف عدوانی مال یتیم و جواز تصرف مال یتیم با پرداخت عوض آن

خداوند متعال می‌فرماید:

درباره یتیمان از تو می‌پرسند. بگو: سامان بخشیدن به کارهای‌شان نیکی است و اگر زندگی‌تان را با آنان درآمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند و خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد[1].

پس اگر احساس کردید، به رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را به آنان تحویل دهید و آن را با اسراف و شتابان نخورید[2].

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند پس تقوای الهی را پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.

به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند[3].

---

۱. بقره ۲/۲۲۰. ۲. نساء ۴/۶. ۳. نساء ۴/۱۰-۹.

۱۲۸۰ ۳۲۴۹۳ (۱) کافی ۱۲۸/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن عجلان أبی صالح قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن أکل مال الیتیم فقال هو کما قال الله ﷻ ﴿إِنَّ الَّذینَ یَأکُلُونَ اَموالَ الیَتامیٰ ظُلْماً اِنَّما یأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً وَسَیَصْلَون سَعیراً﴾ ثمّ قال ﷺ من غیر أن أسأله من عال یتیماً حتّی ینقطع یتمه أو یستغنی بنفسه أوجب الله ﷻ له الجنّة کما أوجب النّار لمن أکل مال الیتیم. تفسیر العیّاشی ۲۲۴/۱: عن عجلان قال قلت لأبی عبدالله ﷺ من أکل مال الیتیم فقال (وذکر نحوه).

۱۲۸۱ ۳۲۴۹۴ (۲) تفسیر العیّاشی ۲۲۴/۱: عن سماعة عن أبی عبدالله ﷺ أو أبی الحسن ﷺ قال سألته عن رجل أکل مال الیتیم هل له توبة قال یردّ به أهله[۱] قال ذلك بأنّ الله یقول ﴿إِنَّ الَّذینَ یَأکُلُونَ اَموالَ الیَتامیٰ ظُلْماً اِنَّما یأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً وَسَیَصْلَون سَعیراً﴾.

۱۲۸۲ ۳۲۴۹۵ (۳) فقه الرّضا ﷺ ۳۳۲: وروی انّ أکل مال الیتیم من الکبائر الّتی وعد الله علیها النّار فانّ الله ﷻ من قائل یقول ﴿إِنَّ الَّذینَ یَأکُلُونَ اَموالَ الیَتامیٰ ظُلْماً اِنَّما یأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً وَسَیَصْلَون سَعیراً﴾.

۱۲۸۳ ۳۲۴۹۶ (۴) کافی ۱۲۸/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عیسیٰ عن سماعة قال قال أبو عبدالله ﷺ أَوْعَدَ الله ﷻ فی مال الیتیم بعقوبتین أحداهما عقوبة الآخرة النّار وامّا عقوبة الدّنیا فقوله ﷻ ﴿وَلْیَخْشَ الَّذینَ لَو تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اللهَ وَلْیَقُولُوا قَوْلاً سدیداً﴾ یعنی (بذلك ـ فقیه ـ ثواب) لیخش أن أخلفه فی ذرّیّته کما صنع (هو ـ ثواب) بهؤلاء الیتامی. ثواب الأعمال ۲۷۸: أبی ﷺ قال حدّثنی سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن أخیه الحسن عن فقیه ۳۷۳/۳: زرعة بن محمّد الحضرمی عن سماعة بن مهران قال سمعته یقول إنّ الله ﷻ (أ ـ فقیه) وعد فی أکل مال الیتیم عقوبتین أمّا احداهما فعقوبة الآخرة بالنّار (النار ـ ثواب) وامّا عقوبة الدّنیا فهو قوله ﷻ ـ ولْیَخْشَ (وذکر مثله). وسائل ۲۴۵/۱۷: ورواه الشیخ بإسناده عن محمّد بن یعقوب مثله. تفسیر العیّاشی ۲۲۳: عن سماعة عن أبی عبدالله ﷺ أو أبی الحسن ﷺ انّ الله أَوْعَدَ (وذکر نحو ما فی فقیه).

---

۱. یردّه الی أهله خ ـ یؤدّی الی أهله ـ ك.

۱۲۸۰ (۱) عجلان ابی صالح می‌گوید: «از امام صادق‌ علیه السلام درباره‌ تصرف مال یتیم سؤال کردم. امام‌ علیه السلام فرمود: آن همان گونه است که خداوند می‌فرماید:

به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌هایشان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند.

سپس امام‌ علیه السلام - بدون سؤال از وی - افزود: هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا یتیمی‌اش از بین رود یا از دیگران بی‌نیاز شود، خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرداند، همان گونه که آتش را بر مال یتیم‌خوار واجب کرد.»

۱۲۸۱ (۲) سماعه می‌گوید: «از امام صادق‌ علیه السلام یا امام کاظم‌ علیه السلام سؤال کردم: آیا برای مال یتیم‌خور توبه‌ای است؟

امام‌ علیه السلام فرمود: باید آن مال را به صاحبش بازگرداند. آن‌گاه فرمود: دلیل آن این است که خداوند می‌فرماید: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده می‌شوند.»

۱۲۸۲ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«روایت شده که تصرف مال یتیم از گناهان کبیره‌ای است که خداوند آن را تهدید به آتش کرده است چرا که خداوند می‌فرماید: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.»

۱۲۸۳ (۴) سماعه از امام صادق‌ علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «خداوند درباره‌ مال یتیم تهدید به دو مجازات کرد، یکی مجازات آخرت که آتش است و مجازات دنیا، که در این سخن خداوند است: کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی را پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.

یعنی باید بترسند از این‌که همان‌گونه با فرزندان‌شان رفتار شود که آنان با این یتیمان رفتار کردند.»

١٢٨٤ (۵) فقيه ٣٦٩/٣: كتب عليّ بن موسى الرضا ؑ الىٰ محمّد بن سنان فيما كتب من
٢٢٤٩٧ جواب مسائله وحرّم أكل مال اليتيم ظلماً لعلل كثيرة من وجوه الفساد اوّل ذٰلك إذا أكل الإنسان مال اليتيم ظلماً فقد أعان على قتله إذ اليتيم غير مستغن ولا يتحمّل لنفسه ولا قائم بشأنه ولا له من يقوم عليه ويكفيه كقيام والديه فإذا أكل ماله فكأنّه قد قتله وصيّره الى الفقر والفاقة مع ما حرّم الله عليه وجعل له من العقوبة في قوله ﷻ ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً﴾ ولقول أبي جعفر ؑ انّ الله أوعد في أكل مال اليتيم عقوبتين عقوبة في الدّنيا وعقوبة في الآخرة ففي تحريم مال اليتيم استبقاء اليتيم واستقلاله لنفسه والسّلامة للعقب ان يصيبهم ما أصابه لما أوعد الله ﷻ فيه من العقوبة مع ما في ذٰلك من طلب اليتيم بثأره إذا أدرك ووقوع الشحناء والعداوة والبغضاء حتّى يتفانوا. **العلل** ۴۸۰، **العيون** ٩٢/٢: بإسناده المتقدّم في باب (١٦) كيفيّة الوضوء من أبواب الوضوء ج ٢ عن محمّد بن سنان انّ (أبا الحسن ـ علل) عليّ بن موسى الرّضا ؑ كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله (وذكر نحوه).

١٢٨٥ (۶) فقيه ١٠٦/٣: وقال الصّادق ؑ انّ آكل مال اليتيم سيلحقه وبال ذٰلك في الدّنيا
٢٢٤٩٨ والآخرة أمّا في الدّنيا فانّ الله ﷻ يقول ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ﴾ وأمّا في الآخرة فانّ الله ﷻ يقول ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامىٰ ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً﴾.

ثواب الأعمال ٢٧٧: أبي ؓ قال حدّثني عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن الحلبي عن أبي عبدالله ؑ قال انّ في كتاب عليّ ؑ انّ آكل مال اليتامىٰ ظلماً سيدركه وبال ذٰلك في عقبه من بعده في الدّنيا ويلحقه وبال ذٰلك في الآخرة أمّا في الدّنيا (وذكر مثله). **تفسير العيّاشي** ٢٢٣/١: عن الحلبي عن أبي عبدالله ؑ انّ في كتاب عليّ بن أبي طالب ؑ انّ آكل مال اليتيم ظلماً سيدركه وبال ذٰلك في عقبه من بعده ويلحقه فقال ذٰلك أمّا في الدّنيا وذكر مثله.

(۵) در کتاب من لا یحضر الفقیه آمده است که امام رضا ﷺ در پاسخِ پرسش‌های محمد بن سنان نوشت: «تصرف مال یتیم از روی ظلم به علت‌های فراوانی از جهات فساد و تباهی حرام شد. نخستین آن، این‌که تصرف مال یتیم از روی ظلم همکاری در کشتن اوست؛ زیرا یتیم بی‌نیاز نیست و نمی‌تواند خود را اداره کند و کارهایش را سامان دهد و کسی را نیز ندارد که همانند پدر و مادر به کارهایش بپردازد و بی‌نیازش کند. از این رو هر گاه کسی از مالش بخورد، گویا او را کشته است و به فقر و درماندگی کشانده است. افزون بر آن‌که خداوند نیز بر او حرام کرده است و در این سخن خود برای آن مجازات قرار داده است: **کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آن‌ها بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.** ۱۲۸۴

و به دلیل سخن امام باقر ﷺ که فرمود: خداوند تصرف مال یتیم را به دو مجازات تهدید کرد، مجازاتی در دنیا و مجازاتی در آخرت. پس حرام نمودن مال یتیم سبب زنده ماندن و بی‌نیازی وی از دیگران می‌گردد و سبب می‌شود. فرزندان انسان از آنچه بر سر یتیم می‌آید، ـ به خاطر تهدید خداوند به مجازات سالم بمانند ـ افزون بر آن‌که، یتیم پس از رسیدن به بلوغ در صدد انتقام‌جویی و گرفتن حق خویش برمی‌آید و کینه و دشمنی و عداوت ایجاد می‌شود و همدیگر را نابود می‌کنند.»

(۶) در همان کتاب آمده است که امام صادق ﷺ فرمود: ۱۲۸۵

«مال یتیم‌خور، در دنیا و آخرت به وبال عملش گرفتار می‌شود. در دنیا خداوند می‌فرماید: **کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند.**

و در آخرت خداوند می‌فرماید: **به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.**

حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: در کتاب علی ﷺ آمده است: حتماً فرزندان مال یتیم‌خور ـ به ستم ـ پس از مرگ وی به سرعت به نتیجه کار او در دنیا گرفتار می‌شوند و در آخرت نیز خود به کیفر عملش خواهد رسید...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

١٢٨٦ ٣٢٤٩٩ (٧) **تفسير عليّ بن إبراهيم** ١٣٢/١: حدّثني أبي عن ابن أبي عمير عن **هشام بن سالم** عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لمّا أسرى بي الى السماء رأيت قوماً تقذف في أجوافهم النّار وتخرج من أدبارهم فقلت من هؤلاء يا جبرئيل فقال هؤلاء الّذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً.

١٢٨٧ ٣٢٥٠٠ (٨) **تفسير العيّاشي** ٢٢٥/١: عن **أبي الجارود** عن أبي جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ يبعث أُناس من قبورهم يوم القيامة تأجّج أفواههم ناراً فقيل له يا رسول الله من هؤلاء قال **﴿إنَّ الّذينَ يَأكُلُونَ أموالَ اليَتامىٰ ظُلماً إنَّما يأكُلُونَ في بُطُونِهِم ناراً وَسَيَصلون سَعيراً﴾**.

١٢٨٨ ٣٢٥٠١ (٩) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٣٢: وروى إيّاكم وأموال اليتامى لا تعرّضوا لها ولا تلبسوا بها فمن تعرّض لمال يتيم فأكل منه شيئاً فكأنّما أكل جذوة من النّار.

١٢٨٩ ٣٢٥٠٢ (١٠) **وفيه** ـ أروى عن العالم ﷺ انّه قال من أكل [من] مال اليتيم درهماً واحداً ظلماً من غير حقّ خلّده الله في النّار.

١٢٩٠ ٣٢٥٠٣ (١١) **وفيه** ٢٩٣: وقيل للعالم ﷺ ما أيسر مايدخل به العبد النّار قال أن يأكل من مال اليتيم درهماً ونحن اليتيم.

١٢٩١ ٣٢٥٠٤ (١٢) **ثواب الأعمال** ٢٧٨: حدّثني محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثني محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عبدالرّحمٰن ابن أبي نجران عن عامر بن حكيم عن **المعلّى** بن خنيس عن أبي عبدالله ﷺ قال دخلنا عليه فابتدأ فقال من أكل مال اليتيم سلّط الله عليه من يظلمه أو على عقبه فانّ الله ﷻ يقول [في كتابه] **﴿وَلْيَخشَ الّذينَ لَو تَرَكُوا مِنْ خَلفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَولاً سَديداً﴾**.

١٢٩٢ ٣٢٥٠٥ (١٣) **تفسير العيّاشي** ٢٢٣/١: عن **عبدالأعلىٰ** مولى آل سام قال قال أبو عبدالله ﷺ مبتدءاً مَنْ ظلم [يتيماً] سلّط الله عليه من يظلمه أو على عقبه أو على عقب عقبه قال فذكرت في نفسي فقلت يظلم هو فسلّط على عقبه أو عقب عقبه فقال لي قبل أنْ اتكلّم أنّ الله يقول، **﴿وَلْيَخشَ الّذينَ لَو تَرَكُوا مِنْ خَلفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَولاً سَديداً﴾**.

١٢٩٣ ٣٢٥٠٦ (١٤) **الغرر** ٦١٨: من ظلم يتيماً عقّ أولاده.

۱۲۸۶ (۷) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وقتی شبانه مرا در آسمان سیر دادند، گروهی را دیدم که آتش را به درون‌شان وارد می‌کردند و از پشت آنان خارج می‌شد. گفتم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟

گفت: اینها مال یتیم‌خوران از روی ستم هستند.»

۱۲۸۷ (۸) ابوجارود از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «روز قیامت گروهی از قبر در حالی برانگیخته می‌شوند که آتش از دهان‌شان شعله می‌کشد.

به پیامبر ﷺ گفته شد: ای رسول خدا ﷺ اینها کیانند؟

پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: به راستی کسانی که از روی ستم اموال یتیمان را می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.»

۱۲۸۸ (۹) در کتاب فقه الرضا این‌گونه روایت می‌کند: «و بپرهیزید از اموال یتیمان و به آن دست‌اندازی نکنید و آلوده به آن نشوید؛ زیرا هر کس به مال یتیم دست‌اندازی کند و حتی مقداری اندکی از آن را بخورد، گویا تکه‌ای از آتش خورده است.»

۱۲۸۹ (۱۰) و در همان کتاب از امام ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس تنها یک درهم از مال یتیم به ستم و ناحق بخورد، خداوند او را در آتش جاودانه می‌کند.»

۱۲۹۰ (۱۱) و نیز در آن کتاب آمده است که به امام ﷺ گفته شد: «کم‌ترین چیزی که بنده را وارد آتش می‌کند، چیست؟

امام ﷺ فرمود: خوردن درهمی از مال یتیم. و ما یتیم هستیم.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۹۱ (۱۲) معلی بن خنیس می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ رفتیم. امام ﷺ بدون مقدمه آغاز به سخن کرد و فرمود: هر کس مال یتیم بخورد، خداوند کسی را بر او چیره می‌کند که به وی یا به فرزندانش ستم کند؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آن‌ها بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.»

۱۲۹۲ (۱۳) عبدالاعلی مولی آل سام می‌گوید: «امام صادق ﷺ بدون مقدمه فرمود: هر کس به یتیمی ستم کند، خداوند کسی را بر او چیره می‌کند که به او یا فرزندانش یا فرزندان فرزندانش ستم کند.

با خود گفتم: او ستم کرده است و خداوند بر فرزندان و نوادگانش ستمگری را مسلط می‌کند. تا این فکر از ذهنم گذشت ـ پیش از آن‌که سخنی بر زبان آورم ـ امام به من فرمود: خداوند می‌فرماید:

کسانی که در صورت بر جای گذاشتن فرزندان ناتوان پس از خود بر آنان بیمناکند، باید بترسند، پس تقوای الهی پیشه کنند و سخن استوار و حق بگویند.»

۱۲۹۳ (۱۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علی ﷺ روایت شده که فرمود:

«هر کس به یتیمی ستم کند، از فرزندانش آزار می‌بیند.»

١٢٩٤ ٣٢٥٠٧ (١٥) **تفسير العيّاشي** ١/٢٢٥: عن عبيد[١] بن زرارة عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الكبائر فقال منها أكل مال اليتيم ظلماً وليس في هٰذا بين أصحابنا اختلاف والحمد لله.

١٢٩٥ ٣٢٥٠٨ (١٦) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٣٢: وروى اتّقوا الله ولا تعرّض (يعرض ـ خ) أحدكم لمال اليتيم فإنّ الله جلّ ثناؤه يلي حسابه بنفسه مغفوراً له أو معذّباً.

١٢٩٦ ٣٢٥٠٩ (١٧) **كافي** ٥/١٢٩: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٦/٣٣٩: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عبدالله بن يحيى الكاهلي قال قيل لأبي عبدالله ﷺ انّا ندخل على أخ لنا في بيت أيتام ومعهم خادم لهم فنقعد على بساطهم ونشرب من مائهم ويخدمنا خادمهم وربّما طعمنا فيه الطعام من عند صاحبنا وفيه من طعامهم فماترى في ذٰلك فقال إن كان (في ـ كا) دخولكم عليهم منفعة لهم فلا بأس وإن كان فيه ضرر (لهم ـ يب) فلا وقال ﷺ ﴿بَلِ الإنسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصيرَةٌ﴾ فأنتم لا يخفى عليكم وقد قال الله ﷻ ﴿وَإنْ تُخالِطُوهُم فَإخوانُكُم (في الدّين ـ كا) وَاللهُ يَعْلَمُ المُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ﴾. **تفسير العياشي** ١/١٠٧: عن الكاهلي قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ فسأله رجل ضرير البصر فقال أنا ندخل على أخ (وذكر نحوه) بتقديم وتأخير.

١٢٩٧ ٣٢٥١٠ (١٨) **تفسير العيّاشي** ١/١٠٧: عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ قال جاء رجل الى النّبيّ ﷺ فقال يا رسول الله إنّ أخي هلك وترك أيتاماً ولهم ماشية فما يحلّ لي منها فقال رسول الله ﷺ إن كنت تليط[٢] حوضها وتردّ ناديتها[٣] وتقوم على رعيتها فاشرب من ألبانها غير مجتهد ولا ضارّ بالولد ﴿وَاللهُ يَعْلَمُ ٱلْمُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ﴾.

١٢٩٨ ٣٢٥١١ (١٩) **كافي** ٥/١٢٩: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن ذبيان بن حكيم الأودي عن عليّ بن المغيرة قال قلت لأبي عبدالله ﷺ انّ لي ابنة أخ يتيمة فربّما أهدى لها الشيء فآكل منه ثمّ أطعمها بعد ذٰلك الشيء من مالي فأقول يا ربّ هٰذا بهٰذا فقال ﷺ لا بأس. وتقدّم في رواية السكوني (٥٥) من باب (٦) عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ٣

---

١. عمر ـ ك. ٢. أي تطينه وتصلحه.

٣. النادية: النوق المتفرقة ـ في هامش تفسير العيّاشي.

۱۲۹۴ (۱۵) عبید بن زراره از امام صادق‌ؑ دربارهٔ گناهان کبیره پرسید. امامؑ فرمود: «خوردن مال یتیم به ستم یکی از آن‌هاست.»

و در میان علمای شیعه، اختلافی در این باره نیست و ستایش مخصوص خداوند است.[1]

۱۲۹۵ (۱۶) در کتاب فقه الرضا آمده است که روایت شده: «از خدا بترسید و کسی از شما به مال یتیم تجاوز نکند؛ زیرا خداوندی که ثنایش بزرگ است، شخصاً به حساب وی رسیدگی می‌کند ـ آمرزیده باشد یا معذب.»

۱۲۹۶ (۱۷) عبدالله بن یحیی کاهلی می‌گوید: «به امام صادق‌ؑ گفته شد: ما در خانهٔ یتیمان نزد برادرمان می‌رویم. روی فرش یتیمان می‌نشینیم، از آب‌شان می‌خوریم و خدمتگزارشان به ما خدمت می‌کند و چه بسا نزد برادرمان غذا می‌خوریم که با غذای یتیمان مشترک است. در این باره چه می‌فرمایید؟ امام فرمود:

اگر رفتن شما به خانهٔ آنان به سود یتیمان است، اشکال ندارد و اگر به زیان آنان است، جایز نیست. واین آیه را تلاوت فرمود: **بلکه انسان، آگاه به نفس خویش است.**

پس بر شما پوشیده نیست و خداوند می‌فرماید: **اگر با آنان معاشرت کنید، برادران‌تان (در دین) هستند و خداوند، تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»**

این حدیث با اندکی اختلاف در تفسیر عیاشی نیز آمده است.

۱۲۹۷ (۱۸) ابوحمزه از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود:

«شخصی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! برادرم مُرد و کودکان یتیمی برجا گذاشت. آنان گله‌ای دارند. چه مقدار از آن‌ها برای من حلال است؟

پیامبرﷺ فرمود: اگر حوض‌شان را تعمیر می‌کنی، وامانده‌شان را برمی‌گردانی و آن‌ها را به چرا می‌بری ـ بدون آن‌که زیاده‌روی کنی و به فرزندان‌شان زیان رسانی ـ از شیرشان استفاده کن. و **خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»**

۱۲۹۸ (۱۹) علی بن مغیره می‌گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: دختر برادر یتیمی دارم. چه بسا هدیه‌ای برای او می‌آورند. من از آن می‌خورم و سپس از مال خود به او غذا می‌دهم و می‌گویم: خدایا، این به جای آن!

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

در حدیث سکونی این سخن پیامبر گذشت: «هنگامی که فرشتهٔ مرگ برای قبض روح کافر فرود

---

۱. ظاهراً این جمله از مرحوم عیاشی است، نه از امامؑ و نه از راوی.

قوله ﷺ إنّ ملك الموت إذا نزل لقبض روح الكافر نزل معه سفّود من نار فينزع روحه به فتصيح جهنّم (الىٰ أن قال عليّ ﷺ) هل يصيب ذلك أحداً من أمّتك قال نعم حاكم جائر وآكل مال اليتيم. وفي أحاديث باب (١١) بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ ما يدلّ علىٰ أنّ أكل مال اليتيم ظلماً من الكبائر. وفي رواية أبي خالد (٢٧) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ والذّنوب الّتي تحبس غيث السمآء جور الحكّام (الىٰ أن قال) وظلم اليتيم والأرملة. وفي رواية حمران (٣٣) قوله ﷺ ورأيت من أكل أموال اليتامىٰ يحمد بصلاحه الخ. وفي رواية إسحاق (٧٨) من باب (١٨) تحريم البغي قوله ﷺ من أصبح لا ينوى ظلم أحد غفر الله له ما أذنب ذلك اليوم ما لم يسفك دماً أو يأكل مال اليتيم حراماً. وفي أحاديث باب (١٠) ماورد في أنواع السّحت من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ مايدلّ على أنّ أكل مال اليتيم من السّحت ومن الغلول. ويأتي في باب (٦٥) جواز مخالطة اليتيم إذا لم يستلزم أكل ماله بغير عوض وباب (٦٧) ماورد في التّجارة بمال اليتيم وباب (٦٨) جواز القرض من مال اليتيم ما يناسب الباب فراجع.

(٦٤)

باب انّه يجوز لقيّم مال اليتيم والوصيّ أن يتناول منه أجرة مثله مع الحاجة

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ٦: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامىٰ حَتّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَلاَ تَأْكُلُوها إِسْرَافاً وَبِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ الآية﴾.

١٢٩٩ (١) كافي ٥/١٣٠: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن
٢٢٥١٢ تهذيب ٦/٣٤٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله ﷻ (فَلْيأكُلْ بِالْمَعْرُوف) قال المعروف هو القوت وإنّما عنىٰ الوصيّ (أ ـ كا) والقيّم في اموالهم (و ـ كا) ما يصلحهم.

می‌آید، همراه خود سیخ‌هایی از آتش می‌آورد و با آن‌ها به گونه‌ای جانش را می‌گیرد که دوزخ صیحه می‌زند... .

علی ﷺ گفت: آیا به فردی از امت تو این عذاب می‌رسد؟

پیامبر ﷺ فرمود: آری؛ به زمامدار ستمگر و مال یتیم‌خوار!»[1]

در احادیث باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی گذشت که دلالت می‌کند تصرف مال یتیم به ستم، از گناهان کبیره است.

و در حدیث ابوخالد، این سخن امام گذشت: «و گناهانی که مانع بارش آسمان می‌گردد، ظلم زمامداران... و ظلم به یتیم و زنان بی‌سرپرست است.»[2]

و در حدیث حمران، این سخن امام ﷺ گذشت: «و هرگز دیده‌ای که مال یتیم‌خور به خاطر خوبی‌اش ستایش شود؟»[3]

و در حدیث اسحاق، این سخن امام گذشت: «هر کس در حالی شب را سپری کند که قصد ظلم به دیگران را نداشته باشد، خداوند گناهان آن روزش را می‌آمرزد، تا وقتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را به حرام نخورد.»[4]

و در احادیث باب ۱۰ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی دلالت می‌کند بر این‌که خوردن مال یتیم، سحت و خیانت است.

و در باب ۶۵ و ۶۷ و ۶۸ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۶۴

جواز تصرف قیّم و وصی در مال یتیم به اندازهٔ اجرت مثل

خداوند متعال می‌فرماید:

و یتیمان را بیازمایید تا وقتی که به سن ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردید رشد یافته‌اند، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید و با اسراف و شتابان از ترس این‌که بزرگ شوند، اموال‌شان را نخورید. و هر کس بی‌نیاز است، پس باید مناعت و خویشتنداری پیشه کند و هر کس نیازمند است پس به اندازهٔ پسندیده بخورد[5].

(۱) عبدالله بن سنان در تفسیر آیهٔ: پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد. از امام صادق ﷺ روایت ۱۲۹۹
می‌کند که فرمود: «پسندیده، غذا و خوراک است و همانا وصی و سرپرست اموال یتیمان و آنچه سبب سامان‌بخشیدن به زندگی آنان است، مقصود خداوند است.»

---

۱. باب ۶ از ابواب بیماری، حدیث ۵۵. ۲ و ۳. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۷ و ۳۳.
۴. باب ۱۸ از باب‌های مبارزه با نفس، ۷۸. ۵. نساء ۴/۶.

١٣٠٠ ٢٢٥١٣ (٢) **تفسير العياشي ٢٢١/١**: أبوأسامة عن أبي عبدالله ﷺ في قوله فليأكل بالمعروف فقال ذلك رجل يحبس نفسه على أموال اليتامىٰ فيقوم لهم فيها ويقوم لهم عليها فقد شغل نفسه عن طلب المعيشة فلا بأس أن يأكل بالمعروف إذا كان يصلح أموالهم وإن كان المال قليلاً فلا يأكل منه شيئاً.

١٣٠١ ٢٢٥١٤ (٣) **وفيه ٢٢٢/١**: عن إسحاق بن عمّار عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله تعالىٰ ومن كان غنيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كانَ فقيراً فَلْيأكُل بالمَعْرُوف فقال هٰذا رجل يحبس نفسه لليتيم على حرث أو ماشية ويشغل فيها نفسه فليأكل منه بالمعروف وليس ذلك له في الدّنانير والدّراهم الّتي عنده موضوعة.

١٣٠٢ ٢٢٥١٥ (٤) **وفيه ٢٢٢/١**: عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن قول الله ﴿وَمَنْ كانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالمَعْرُوف﴾ قال ذلك إذا حبس نفسه في أموالهم فلا يحترث[١] لنفسه فليأكل بالمعروف من مالهم.

١٣٠٣ ٢٢٥١٦ (٥) **كافي ١٢٩/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٣٤٠/٦**: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** عن أبي عبدالله ﷺ في قول الله ﷻ (وَمَنْ كانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالمَعْرُوف) فقال من كان يلي شيئاً لليتامى وهو محتاج ليس له ما يقيمه فهو يتقاضى أموالهم ويقوم في ضيعتهم فليأكل بِقَدَرٍ ولا يسرف وإن كانت ضيعتهم لا تشغله عمّا يعالج لنفسه فلا يرزأنّ[٢] من أموالهم شيئاً. **تفسير العياشي ٢٢١/١**: عن سماعة عن أبي عبدالله ﷺ أو أبي الحسن ﷺ قال سألته عن قوله ﴿وَمَنْ كانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قال بلى من كان يلي شيئاً (وذكر نحوه).

١٣٠٤ ٢٢٥١٧ (٦) **كافي ١٣٠/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٣٤٠/٦**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن **حنّان** بن سدير قال قال أبو عبدالله ﷺ سألني عيسى بن موسى عن القيّم لليتامى[٣] في الإبل (و ـ كا) ما يحلّ له منها قلت إذا لاط حوضها وطلب ضالّتها وهنّأ جرباها[٤] فله أن يصيب من لبنها من غير نهك[٥] بضرع ولا فساد لنسل.

---

١. فلا يحترف ـ خ. ٢. أي فلا يصيبن. ٣. للأيتام ـ يب.
٤. أي تعالج جرب إبله بالقطران (الهنا: ضرب من القطران).
٥. أي من غير مبالغة ـ نهك الضرع: استوفى جميع ما فيه ـ المنجد.

۱۳۰۰ (۲) ابواسامه در تفسیر: پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد. از امام صادقعلیه السلام روایت کرده که می‌فرماید: «مقصود از آن مردی است که خود را وقف اموال یتیمان کرده است ـ برای آنان از اموال‌شان نگهداری می‌کند و به آن‌ها سامان می‌دهد ـ به طوری که او را از طلب معاش و روزی بازداشته است، پس هنگامی که اموال‌شان راسامان می‌دهد، اشکالی ندارد که به اندازهٔ پسندیده بخورد؛ ولی اگر مال اندک است، چیزی از آن نخورد.»

۱۳۰۱ (۳) در تفسیر این سخن خداوند: و هر کس بی‌نیاز است، خویشتنداری کند و هر کس فقیر است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

ابوبصیر از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «این شخصی است که خود را وقف کارهای یتیم کرده است، برای کشاورزی یا دامداری و خود را مشغول این کارها کرده است. پس باید به اندازهٔ پسندیده از آن بخورد و این، دربارهٔ دینار و درهم‌هایی نیست که نزدش گذاشته شده است.»

۱۳۰۲ (۴) زراره از امام باقرعلیه السلام تفسیر این سخن خدا را پرسید: و هر کس نیازمند است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

امامعلیه السلام فرمود: «این وقتی است که خود را وقف رسیدگی به اموال یتیم نماید، پس برای خود کشاورزی نکند (حرفه‌ای نداشته باشد)، پس باید از اموال آنان به اندازهٔ پسندیده بخورد.»

۱۳۰۳ (۵) در تفسیر این سخن خداوند: و هر کس نیازمند است پس باید به اندازهٔ پسندیده بخورد.

سماعه از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر نیازمندی که عهده‌دار کاری برای یتیمان گردد و چیزی که با آن زندگی‌اش را اداره نکند نداشته باشد، در این صورت می‌تواند از اموال یتیمان بردارد و در مزرعهٔ آنان کار کند، ولی باید به اندازه بخورد و اسراف نکند و اگر کار در مزرعهٔ یتیمان، او را از رسیدگی به کارهای خودش باز ندارد، نباید از اموال یتیمان چیزی بردارد.»

۱۳۰۴ (۶) حنان بن سدیر از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«عیسی بن موسی دربارهٔ سرپرست شتران یتیمان از من پرسید که: به چه میزان برای او حلال است؟ من پاسخ دادم: هرگاه حوض آبخوری‌شان را تعمیر کند و به دنبال گمشده‌های‌شان بگردد و گری آن‌ها را مداوا و روغن‌مالی کند، پس حق دارد از شیرشان استفاده کند ـ بدون آن‌که در دوشیدن پستان زیاده‌روی کند و نسل آن‌ها را تباه سازد.»

۱۳۰۵ ۳۲۵۱۸ (۷) قرب الإسناد ۹۸: محمّد بن عبدالحميد وعبدالصمد بن محمّد جميعاً عن حنّان بن سدير قال قال لي أبو عبدالله عليه السلام سألني عيسى بن موسى عن الغنم للأيتام وعن الإبل المؤبلة[1] ما يحل منها فقلت له انّ ابن عبّاس كان يقول إذا لاط حوضها وطلب ضالّتها وهنأ جرباها فله أن يصيب من لبنها من غير نهك ـ لضرع ولا فساد لنسل.

۱۳۰۶ ۳۲۵۱۹ (۸) مجمع البيان ۹/۲: روى محمّد بن مسلم عن أحدهما قال سألته عن رجل بيده ماشية لابن أخ له يتيم في حجره أيخلّط أمرها بأمر ماشيته قال إن كان يليط حياضها ويقوم على مهنتها[2] ويردّ نادّتها[3] فليشرب من ألبانها غير منهك للحلبات ولا مضرّ بالوالد. تفسير العيّاشي ۲۲۱: عن محمّد بن مسلم قال سألته عن رجل (وذكر نحوه وزاد) ثمّ قال ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

۱۳۰۷ ۳۲۵۲۰ (۹) العوالي ۱۲۰/۲: عن ابن عباس أنّ وليّ يتيم قال له صلى الله عليه وآله أفأشرب من لبن ابله قال إن كنت تبغي ضالّتها وتلوط حوضها وتسقيها وردها فاشرب غير مضرّ بنسل ولا ناهك في حلب.

۱۳۰۸ ۳۲۵۲۱ (۱۰) وفيه ۱۱۹/۲: وفي الحديث انّ رجلاً قال للنبيّ صلى الله عليه وآله انّ في حجري يتيماً فآكل من ماله فقال بالمعروف لا مستأثراً مالاً ولا واق مالك بماله قال أفأضربه قال ما كانت ضارباً منه ولدك.

۱۳۰۹ ۳۲۵۲۲ (۱۱) تهذيب ۳۴۳/۶: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن السندي عن محمّد بن أبي عمير عن هشام بن الحكم قال سألت أبا عبدالله فيمن[4] تولّىٰ مال اليتيم ماله أن يأكل منه فقال ينظر الى ما كان غيره يقوم به من الأجر لهم فيأكل بقدر ذٰلك.

۱۳۱۰ ۳۲۵۲۳ (۱۲) مجمع البيان ۹/۲: وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ معناه من مكان فقيراً فليأخذ من مال اليتيم قدر الحاجة والكفاية على جهة القرض ثمّ يردّ عليه ما أخذ منه إذا وجد عن سعيد بن جبير ومجاهد وأبي العالية والزهري وعبيدة السلماني وهو مرويّ عن الباقر عليه السلام وقيل معناه يأخذ قدر ما يسدّ به جوعته ويستر عورته لا على جهة القرض عن عطاء بن أبي الرباح وقتادة وجماعة ولم يوجبوا أُجرة المثل لأنّ أُجرة المثل ربّما كان أكثر من قدر الحاجة والظاهر في روايات أصحابنا أنّ له أُجرة المثل سواء كان قدر كفايته أو لم يكن.

---

۱. المؤبلة: الكثيرة وقيل هي الّتي جعلت قطيعاً قطيعاً وقيل هي المتّخذة للقنية وأراد إنّها كانت لكثرتها مجتمعة حيث لا يتعرّض إليها ـ اللسان. ۲. المهنة: الخدمة ـ اللسان. ۳. أي النّافرة الشّاردة.
۴. عمّن ـ ئل.

۱۳۰۵ (۷) حنان بن سدیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «عیسی بن موسی دربارهٔ گوسفندان و شتران فراوان یتیمان از من پرسید که: چه میزان برای وی حلال است؟ پاسخ گفتم: ابن عباس می‌گفت: هنگامی که حوض آبخوری آن‌ها را تعمیر کند و به دنبال گمشده‌های‌شان بگردد و بیماری گری آن‌ها را مداوا و روغن‌مالی کند، پس حق دارد از شیرشان ـ بدون زیاده‌روی در دوشیدن پستان و بدون تباه کردن نسل آن‌ها ـ استفاده کند.»

۱۳۰۶ (۸) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کرد که: «برادرزادهٔ یتیمش در دامن او زندگی می‌کند و گله‌اش نیز در اختیار اوست. آیا می‌تواند امور مربوط به گلهٔ او را با امور مربوط به گلهٔ خودش در هم آمیزد؟ امام ﷺ فرمود: اگر حوض آن‌ها را تعمیر می‌کند و به کارهای‌شان رسیدگی می‌نماید و فراریان آن‌ها را باز می‌گرداند، پس می‌تواند از شیرشان ـ بدون زیاده روی در دوشیدن و زیان رساندن به بچه‌های‌شان ـ بنوشد.»

در تفسیر عیاشی آمده است که: «امام ﷺ در ادامهٔ حدیث، این آیه را تلاوت فرمود: و هر کس بی‌نیاز است پس خویشتنداری پیشه کند و هر کس نیازمند است، پس باید در حدّ پسندیده بخورد.»

۱۳۰۷ (۹) در کتاب العوالی از ابن عباس روایت می‌کند که: « سرپرست یتیمی به پیامبر ﷺ گفت: آیا از شیر شتر یتیم بنوشم؟ پیامبر ﷺ فرمود: اگر به دنبال گمشدگان‌شان می‌گردی و حوض‌شان را تعمیر می‌نمایی و به تشنگان‌شان آب می‌دهی، پس بنوش ـ بدون آن‌که به نسلش زیان بزنی و در دوشیدن زیاده‌روی نمایی.»

۱۳۰۸ (۱۰) در همان کتاب آمده است که: «مردی به پیامبر ﷺ گفت: در دامن من یتیمی است. آیا از مالش بخورم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در حدّ پسندیده، بدون آن‌که چیزی را به خود اختصاص دهی و مال خود را به وسیلهٔ مال او حفظ کنی!

آن مرد گفت: آیا من این یتیم را می‌توانم کتک بزنم؟

حضرت ﷺ فرمود: فقط در صورتی که بچّه‌هایت از طرف او مورد ضرب و شتم قرار گرفته باشند.»

۱۳۰۹ (۱۱) هشام بن حکم می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی سرپرستی مال یتیم را به عهده دارد، چه میزان حق دارد از آن مصرف کند؟» امام فرمود: بنگرد که دیگران با چه اجرتی این کار را انجام می‌دهند، پس به همان مقدار از آن بخورد.»

۱۳۱۰ (۱۲) در تفسیر مجمع البیان در توضیح این سخن خداوند: و هر کس نیازمند است پس باید در حد پسندیده بخورد، آمده است: «معنای آن این است که هر کس نیازمند است، باید از مال یتیم به مقدار نیاز و کفایت به عنوان قرض بردارد، سپس هنگام توانگری، آنچه برداشته بازگرداند. این مطلب از سعید بن جبیر، مجاهد، ابوالعالیه، زهری و عبیدة سلمانی رسیده و از امام باقر ﷺ نیز روایت شده است و گفته شده معنای آیه این است که به اندازهٔ رفع گرسنگی و پوشاک بردارد، نه به عنوان قرض. عطاء بن ابی رباح، قتاده و گروهی این‌گونه نظر داده‌اند و اینها اجرت المثل را لازم نمی‌دانند؛ چرا که اجرت المثل چه بسا بیش از اندازهٔ نیاز است. و ظاهر احادیث شیعیان این است که او به اندازهٔ اجرت المثل حق دارد ـ چه به اندازهٔ نیازش باشد یا نباشد.»

۱۳۱۱ ۲۲۵۲٤ **(۱۳) تفسير العيّاشي ۲۲۲/۱: عن رفاعة عن أبي عبدالله ؛ في قوله فليأكل بالمعروف** قال كان أبي يقول إنّها منسوخة. **وتقدّم** في أحاديث الباب المتقدّم ويأتي في أحاديث الباب التالي وباب (٦٧) ماورد في التجارة بمال اليتيم ما يدلّ على ذٰلك فراجع.

(٦٥)

باب جواز مخالطة اليتيم ومؤاكلته إذا لم يستلزم أكل ماله بغير عوض

قال الله تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۲۰: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ** الآية.

۱۳۱۲ ۲۲۵۲٥ (۱) **كافي ۱۳۰/۵**: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) **تهذيب ۳٤۱/٦**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن الفضيل عن **أبي الصباح** الكناني عن أبي عبدالله ؛ في قول الله[۱] ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ فقال ذٰلك رجل يحبس نفسه عن المعيشة فلا بأس أن يأكل بالمعروف إذا كان يُصلح لهم أموالهم فإن كان المال قليلاً فلا يأكل منه شيئاً قال قل أرأيت قول الله ﴿وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ قال تخرج[۲] من أموالهم بقدر[۳] ما يكفيهم وتخرج من مالك قدر ما يكفيك ثمّ تنفقه قلت أرأيت ان كانوا يتامىٰ صغاراً وكباراً وبعضهم أعلا كسوة من بعض وبعضهم آكَلُ من بعض وما لهم جميعاً فقال امّا الكسوة فعلى كلّ إنسان (منهم ـ كا) ثمن كسوته وامّا [اكل ـ كا] الطعام فاجعلوه جميعاً فانّ الصغير يوشك أن يأكلَ مثل الكبير. **تفسير العيّاشي ۱۰۷/۱**: عن زرارة عن أبي جعفر ؛ قال سألته عن قول الله تبارك وتعالى وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ (وذكر نحوه إلّا انّه اسقط قوله ثمّ تنفقه وقوله وبعضهم آكَلُ. وفيه ۱۰۸: عن محمّد الحلبيّ قال قلت لأبي عبدالله ؛ قول الله ﴿وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾ قال تخرج (وذكر مثل ما في يب الى قوله ثمّ تنفقه ـ ثمّ قال) عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ؛ مثله.

---

۱. في قوله ـ يب. ۲. يخرج ـ يب. ۳. قدر ـ يب.

۱۳۱۱ (۱۳) در تفسیر: پس باید در حدّ پسندیده بخورد،

رفاعه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم می‌گفت: این آیه نسخ شده است.»

در احادیث باب پیشین و در احادیث باب آینده و باب ۶۷، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶۵

جواز همخرج شدن با یتیم به شرط عدم تصرف مال یتیم بدون عوض

خداوند متعال می‌فرماید:

و دربارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند. بگو: سامان دادن به کارهای‌شان نیکی است. و اگر زندگی خودرا با آنان در هم آمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند و خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد[1].

۱۳۱۲ (۱) در تفسیر آیهٔ: و هر کس نیازمند است، پس باید در حدّ پسندیده بخورد، ابوصباح کنانی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود کسی است که خودش را از طلب معاش باز دارد، پس هر گاه به اموال یتیمان سامان دهد، برای وی اشکال ندارد به اندازهٔ پسندیده از آن بخورد. ولی اگر مال یتیم اندک است، چیزی از آن نخورد!

ابوصباح گفت: تفسیر این سخن خدا را برای من بیان کن: و اگر زندگی خود را با آنان در هم آمیزید، پس آنان برادران‌تان هستند.

امام ﷺ فرمود: از اموال یتیمان به اندازه‌ای که برای‌شان کافی است و از مال خود نیز به مقداری که برایت کافی است، برمی‌داری و هزینه می‌کنی.

ابوصباح گفت: برای من بیان کن که اگر یتیمان بزرگ و کوچکند و لباس برخی گران‌تر از دیگران است و برخی پرخورتر از بعضی دیگرند و مال‌شان با هم است.

امام ﷺ فرمود: بهای لباس هر کس بر خود اوست ولی غذا را به صورت مشترک و گروهی قرار دهید؛ زیرا بعید نیست که کوچک نیز همانند فرد بزرگ غذا بخورد.»

نظیر این حدیث را با اندکی اختلاف، زراره از امام باقر ﷺ روایت کرده است.

---

۱. بقره ۲/ ۲۲۰.

۱۳۱۳ ۳۲۵۲۶ (۲) **کافی ۵/۱۲۹**: (عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن عثمان **تهذیب ۶/۳۴۰**: أحمد بن محمّد عن عثمان (بن عیسی ـ یب) عن **سماعة** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ قال یعنی الیتامی إذا کان الرّجل یلی لأیتام[1] فی حجره فلیخرج من ماله (علی قدر مایحتاج إلیه ـ یب) علی قدر ما یخرج لکلّ إنسان منهم فیخالطهم ویأکلون جمعاً ولا یرزأنّ[2] من أموالهم شیئاً إنّما هی النّار.

۱۳۱۴ ۳۲۵۲۷ (۳) **تفسیر العیّاشی ۱/۱۰۸**: عن علیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن قول الله فی الیتامی ﴿وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ قال یکون لهم التمر واللّبن ویکون لك مثله علی قدر مایکفیك ویکفیهم ولا یخفی علی الله الْمُفْسِدُ مِنَ الْمُصْلِحِ.

۱۳۱۵ ۳۲۵۲۸ (۴) **تفسیر علی بن إبراهیم ۱/۷۲**: حدّثنی أبی عن صفوان عن **عبدالله** بن مسکان عن أبی عبدالله ﷺ **انّه لمّا أنزلت ﴿إِنَّ الَّذِینَ یَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَیٰ ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا﴾** أخرج کلّ من کان عنده یتیم وسألوا رسول الله ﷺ فی إخراجهم فأنزل الله تعالی (وَیَسْئَلُونَكَ عَنِ الْیَتَامَیٰ الخ).

۱۳۱۶ ۳۲۵۲۹ (۵) **تفسیر العیاشی ۱/۱۰۸**: عن عبدالرحمٰن بن حجّاج عن أبی الحسن موسی ﷺ قال قلت له یکون للیتیم عندی الشیء وهو فی حجری أنفق علیه منه وربّما أصبت ممّا یکون له من الطّعام وما یکون منّی إلیه أکثر فقال لا بأس بذلك انّ الله یعلم المُفْسِدَ من المصلح.

۱۳۱۷ ۳۲۵۳۰ (۶) **تفسیر علیّ بن إبراهیم ۱/۷۲**: وقال الصّادق ﷺ لا بأس أن تخلّط طعامك بطعام الیتیم فانّ الصغیر یوشك أن یأکل الکبیر معه وأمّا الکسوة وغیره فیجب علی کلّ رأس صغیر وکبیر کما یحتاج إلیه.

(۶۶)

باب ماورد فی مقدار الإنفاق علی الیتیم من ماله

۱۳۱۸ ۳۲۵۳۱ (۱) **کافی ۵/۱۳۰**: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن بعض أصحابنا عن **عیص بن القاسم** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الیتیم یکون غلّته فی الشهر عشرین درهماً کیف ینفق علیه منها قال قوته من الطّعام والتمر وسألته أنفق علیه ثلثها قال نعم ونصفها.

---

۱. الأیتام ـ یب.   ۲. أی ولا یصیبنّ.

۱۳۱۳ (۲) سماعه می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ تفسیر این سخن خداوند سؤال کردم: و اگر زندگی خود را با آنان در هم آمیزید، پس برادرانتان هستند.

امام ﷺ فرمود: مقصود یتیمان هستند. هر گاه کسی سرپرستی یتیمانی را در دامنش به عهده گیرد، پس از مال خود (به مقدار نیازش) به مقداری که برای هر یک از آنان بر می‌دارد، بردارد و با آنان درهم آمیزد و همگی بخورند و از اموال یتیمان چیزی برای خود برندارد، که آن فقط آتش است.»

۱۳۱۴ (۳) علی تفسیر این سخن خدا را از امام صادق ﷺ پرسید:

و اگر در زندگی با آنان در هم آمیزید، پس برادران‌تان هستند.

امام ﷺ فرمود: خرما و شیر به اندازهٔ هم از هر کدام برمی‌داری، به مقداری که برای همه کافی باشد و تباهکار و اصلاحگر بر خداوند پوشیده نیست.»

۱۳۱۵ (۴) عبدالله بن مسکان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که این آیه نازل شد: به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند و به زودی در آتش افکنده خواهند شد.

سرپرستان یتیمان، آن‌ها را از نزد خود بیرون و از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ بیرون کردن‌شان سؤال کردند، که این آیه نازل شد: دربارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند...».

۱۳۱۶ (۵) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: من سرپرستی یتیمی را به عهده دارم و اموالی از وی در اختیار من است که از آن‌ها برایش هزینه می‌کنم. چه بسا از غذای او می‌خورم، ولی در مقابل بیشتر از غذای خود به او می‌دهم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، قطعاً خداوند تباهکار را از اصلاحگر بازمی‌شناسد.»

۱۳۱۷ (۶) در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«اشکال ندارد که غذای تو با غذای یتیم مشترک باشد؛ چراکه بعید نیست انسان کوچک به اندازهٔ انسان بزرگ بخورد ولی در پوشاک و وسایل دیگر، احتیاجات هر کس ـ صغیر و کبیر ـ بر خودش واجب است.»

باب ۶۶

مقدار هزینه بر یتیم از مالش

۱۳۱۸ (۱) عیص بن قاسم می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: یتیمی درآمد غله‌اش ماهانه بیست درهم است. چگونه برای وی هزینه شود؟

امام ﷺ فرمود: به اندازهٔ خوراکش از نان و خرما!

و پرسیدم: آیا یک سوم آن برایش هزینه شود؟

امام ﷺ فرمود: آری بلکه نصف آن!»

(۶۷)

باب ماورد فى التّجارة بمال اليتيم

۱۳۱۹ ۲۲۵۲۲ (۱) كافى ۱۳۱/۵: محمّد بن يحيىٰ عن تهذيب ۳۴۲/۶: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أسباط بن سالم قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام كان لى أخ هلك فأوصى الى أخ أكبر منّى وأدخلنى معه فى الوصيّة وترك ابناً (له ـ كا) صغيراً وله مال (أ ـ خ) فيضرب به أخى[۱] فما كان من فضل سلّمه لليتيم وضمن له ماله فقال إن كان لأخيك مال يحيط بمال اليتيم إن تلف فلا بأس به وإن لم يكن له مال فلا يعرّض[۲] لمال اليتيم.

۱۳۲۰ ۲۲۵۲۳ (۲) تهذيب ۳۴۱/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۳۱/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن أسباط بن سالم (عن أبيه ـ يب) قال سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت أمرنى أخى أن أسألك من مال يتيم فى حجره يتّجر به فقال إن كان لأخيك مال يحيط بمال اليتيم ان تلف أو أصابه شيء غرمه (له ـ كا) وإلّا فلا يتعرّض لمال اليتيم.

۱۳۲۱ ۲۲۵۲۴ (۳) تهذيب ۳۴۲/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۳۱/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن محمّد بن مسلم عن أبى عبدالله عليه السلام فى مال اليتيم قال العامل به ضامن ولليتيم الربح إذا لم يكن للعامل به مال وقال إن أعطب[۳] أدّاه.

۱۳۲۲ ۲۲۵۲۵ (۴) تهذيب ۳۴۱/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۳۱/۵: عن محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير عن ربعى بن عبدالله عن أبى عبدالله عليه السلام (قال ـ كا) فى رجل عنده مال اليتيم[۴] فقال إن كان محتاجاً (و ـ كا) ليس له مال لا يمسّ ماله وإن هو اتّجر به فالربح لليتيم وهو ضامن.

۱۳۲۳ ۲۲۵۲۶ (۵) الدعائم ۵۸/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال ليس للوصىّ أن يتّجر بمال اليتيم فإن فعل كان ضامناً لما نقص وكان الربح لليتيم.

۱۳۲۴ ۲۲۵۲۷ (۶) الدعائم ۳۶۴/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال إذا اتّجر الوصىّ بمال اليتيم لم يجعل له فى ذلك فى الوصيّة فهو ضامن لما نقص من المال والرّبح لليتيم.

---

۱. أفيضرب به للإبن ـ يب ـ أفيضرب به أي يسافر به للتّجارة. ۲. فلا يتعرّض ـ يب.
۳. عطب ـ يب. ۴. لليتيم ـ يب.

باب ۶۷

تجارت با مال یتیم

۱۳۱۹ (۱) **اسباط بن سالم** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: یکی از برادرانم مرد و برادر بزرگ‌تر از من را وصی خود قرار داد و مرا نیز در کارها با او شریک کرد. از برادر درگذشته‌مان فرزند یتیم و اموالی بر جای مانده است. برادرم با ضمانت خویش با مال برادرزاده‌مان تجارت می‌کند و سود آن را به وی می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: اگر برادرت به اندازهٔ یتیم مال دارد که در صورت تلف شدن مال یتیم بتواند آن را جبران کند، اشکال ندارد. و اگر مال ندارد به مال یتیم دست نزند.»

۱۳۲۰ (۲) **اسباط بن سالم** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: برادرم از من خواسته که از شما دربارهٔ تجارت با مال یتیم تحت سرپرستی‌اش، سؤال کنم. امام ﷺ فرمود:

اگر برادرت به اندازهٔ مال یتیم، مال دارد که در صورت تلف شدن تمام یا بخشی از مال یتیم بتواند آن را جبران کند [اشکال ندارد] و الّا به مال یتیم دست نزند.»

۱۳۲۱ (۳) **محمد بن مسلم** از امام صادق ﷺ دربارهٔ مال یتیم روایت می‌کند که فرمود: «تجارت‌کننده با مال یتیم ضامن است و سود آن هر گاه تجارت‌کننده مالی نداشته باشد، برای یتیم است. و فرمود: اگر مال یتیم تلف شد، آن را می‌پردازد.»

۱۳۲۲ (۴) **ربعی بن عبدالله** از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که مال یتیم نزد اوست، فرمود: «اگر نیازمند و بدون مال است به مال یتیم دست نزند و اگر با آن تجارت کرد، سودش برای یتیم و او ضامن است.»

۱۳۲۳ (۵) در کتاب **دعائم الاسلام** از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«وصی، حق تجارت با مال یتیم را ندارد و اگر تجارت کرد، ضامن زیان آن و سودش برای یتیم است.»

۱۳۲۴ (۶) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه وصی با مال یتیم تجارت کند و در وصیت چنین اجازه‌ای به او داده نشده باشد، در این صورت ضامن زیانِ مال و سود آن برای یتیم است.»

۱۳۲۵ ۳۲۵۳۸ (۷) **تفسير العياشى** ۲۲۴/۱: عن زرارة ومحمّد بن مسلم عن أبى عبدالله عليه السلام انّه قال مال اليتيم إن عمل به من وضع على يديه ضمنه ولليتيم ربحه قالا قلنا له قوله ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قال إنّما ذٰلك إذا حبس نفسه عليهم فى أموالهم فلم يتّخذ لنفسه فليأكل بالمعروف من مالهم.

۱۳۲۶ ۳۲۵۳۹ (۸) **تهذيب** ۲۹/۴، **استبصار** ۳۰/۲: علىّ بن الحسن بن فضّال عن العبّاس بن عامر عن أبان بن عثمان عن منصور الصيقل قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن مال اليتيم يعمل به قال فقال إذا كان عندك مال وضمنته فلك الربح وأنت ضامن للمال وإن كان لا مال لك وعملت به فالرّبح للغلام وأنت ضامن للمال.

۱۳۲۷ ۳۲۵۴۰ (۹) **تهذيب** ۲۸/۴، **استبصار** ۳۰/۲: محمّد بن علىّ بن محبوب عن أحمد عن الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبى الرّبيع قال سُئِل أبو عبدالله عليه السلام عن الرجل يكون فى يده مال لأخ له يتيم وهو وصيّه أيصلح له أن يعمل به قال نعم يعمل به كما يعمل بمال غيره والرّبح بينهما قال قلت فهل عليه ضمان قال لاإذا كان ناظراً له. وتقدّم فى أحاديث باب (۲) حكم زكوٰة مال اليتيم إذا كان عند من يتّجر به من أبواب من تجب عليه الزّكوٰة ج ۹ مايناسب ذٰلك فراجع. ويأتى فى رواية إسماعيل (۱) من باب (۶۳) انّه هل للوصىّ أن يعيّن مال اليتيم من أبواب الوصيّة ج ۲۴ قوله هل للوصىّ أن يعيّن مال اليتيم أو يتّجر فيه قال إن فعل فهو ضامن.

(۶۸)

باب جواز القرض من مال اليتيم بنيّة الأداء مع ضرورة المقترض أو مصلحة اليتيم

۱۳۲۸ ۳۲۵۴۱ (۱) **كافى** ۱۳۱/۵: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل ولّى مال يتيم أيستقرض منه فقال انّ على بن الحسين عليه السلام قد كان يستقرض من مال أيتام كانوا فى حجره لا بأس بذٰلك.

۱۳۲۵ (۷) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «اگر کسی که مال یتیم را در اختیار دارد با آن تجارت کند، ضامن و سودش برای یتیم است.

زراره و محمد بن مسلم می‌گویند: به امام گفتیم: مقصود از این آیه چیست؟: و هر کس نیازمند باشد پس باید در حد پسندیده بخورد.

امام‌ﷺ فرمود: این در صورتی است که خود را وقف رسیدگی به اموال آنان نماید و برای خودش به کاری نپردازد، پس باید از مال‌شان در حدّ پسندیده بخورد.»

۱۳۲۶ (۸) منصور صیقل می‌گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ تجارت با مال یتیم سؤال کردم، امام‌ﷺ فرمود: هرگاه مال داشتی و مال یتیم را ضمانت کردی، سود برای توست و ضامن مال هستی و اگر مال نداشتی و با این حال تجارت کردی، سودش برای یتیم است و تو ضامن مال هستی.»

۱۳۲۷ (۹) ابوربیع می‌گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: مردی اموال برادر یتیمش در اختیار اوست و او وصی اوست، آیا جایز است با آن اموال کار کند؟

امام‌ﷺ فرمود: آری! با آن همانند اموال دیگران کار می‌کند و سود برای هر دوی آن‌هاست.

گفتم: آیا او ضامن است؟

امام‌ﷺ فرمود: هر گاه مصلحت او را در نظر بگیرد، ضامن نیست.»

در احادیث باب ۲ از ابواب زکات‌دهندگان مناسب با این بحث مطالبی گذشت و در حدیث اسماعیل خواهد آمد که: «امام‌ﷺ در پاسخ به این پرسش که آیا وصی می‌تواند مال یتیم را مشخص کند یا با آن تجارت نماید، امام فرمود: اگر چنین کرد، او ضامن است.»[1]

باب ۶۸

قرض گرفتن از مال یتیم

۱۳۲۸ (۱) منصور بن حازم از امام صادق‌ﷺ سؤال کرد: «آیا سرپرست مال یتیم می‌تواند از آن قرض بگیرد؟ امام‌ﷺ فرمود: علی بن الحسین‌ﷺ از مال یتیمانی که تحت سرپرستی وی بودند، قرض می‌گرفت. پس این کار اشکال ندارد!»

---

۱. باب ۶۳ از باب‌های وصیت، حدیث ۱.

۱۳۲۹ ۲۲۵۴۲ (۲) **کافی** ۱۳۱/۵: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن الحسن بن علیّ عن أبان بن عثمان عن منصور بن حازم عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له رجل ولیّ مال یتیم أیستقرض منه قال کان علی بن الحسین ﷺ یستقرض من مال یتیم کان فی حجره.

۱۳۳۰ ۲۲۵۴۳ (۳) **کافی** ۱۳۲/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب** ۳۴۱/۶: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن خالد بن جریر (البجلی ـ یب) عن **أبی الربیع** عن أبی عبدالله ﷺ قال سئل (أبو عبدالله ﷺ ـ یب) عن رجل ولّی مال یتیم فاستقرض منه شیئاً فقال انّ علی بن الحسین ﷺ (قد ـ یب) کان استقرض مالاً لأیتام فی حجره[1].

۱۳۳۱ ۲۲۵۴۴ (۴) **تهذیب** ۳۳۹/۶: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۲۸/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن **أحمد** بن محمّد بن أبی نصر قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرجل یکون فی یده مال لأیتام فیحتاج إلیه فیمدّ یده فیأخذه وینوی أن یردّه فقال لاینبغی له أن یأکل الاالقصد (و ـ یب) لا یسرف فإن کان من نیّته أن لا یردّه علیهم[2] فهو بالمنزلة الّذی قال الله ﷻ ﴿إنّ الّذینَ یَأکُلُونَ أموالَ الیَتامیٰ ظُلماً إنّما یأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً﴾.

۱۳۳۲ ۲۲۵۴۵ (۵) **تفسیر العیاشی** ۲۲۴/۱: عن احمد بن محمّد قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرجل یکون فی یده مال لِأیتام فیحتاج فیمدّ یده فینفق منه علیه وعلی عیاله وهو ینوی أن یردّه إلیهم أهو ممّن قال الله ﴿إنّ الّذینَ یَأکُلُونَ أموالَ الیَتامیٰ ظُلماً﴾ الآیة قال لا ولکن ینبغی له أن لا یأکل إلّا بقصد ولا یسرف قلت له کم أدنیٰ ما یکون من مال الیتیم إذا هو أکلَه وهو لا ینوی ردّه حتّیٰ یکون یأکل فی بطنه ناراً قال قلیله وکثیره واحد إذا کان من نفسه ونیّته أن لا یردّه إلیهم.

۱۳۳۳ ۲۲۵۴۶ (۶) **تفسیر العیّاشی** ۲۲۳/۱: عن **محمّد** بن مسلم عن أحدهما قال قلت فی کم یجب لآکل مال الیتیم النّار قال فی درهمین.

وتقدم فی روایة سماعة (۵) من باب (۶۳) انّه یجوز لقیّم مال الیتیم أن یتناول منه اجرة مثله قوله ﷺ من کان یلی شیئاً للیتامی وهو محتاج لیس له ما یقیمه فهو یتقاضی أموالهم ویقوم فی ضیعتهم فلیأکل بقدر ولا یسرف وإن کانت ضیعتهم لا تشغله عمّا یعالج لنفسه فلا یرزأنّ من أموالهم شیئاً.

---

۱. یستقرض من مال أیتام کانوا فی حجره فلا بأس بذلک ـ یب.
۲. إلیهم ـ یب.

۱۳۲۹ (۲) منصور بن حازم از امام صادقعليه السلام سؤال کرد: «آیا سرپرست مال یتیم می‌تواند از آن قرض بگیرد؟

امامعليه السلام فرمود: علی بن الحسینعليه السلام از مال یتیمی که در دامنش بود، قرض می‌گرفت.»

۱۳۳۰ (۳) ابوربیع می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ قرض گرفتن سرپرست یتیم از مال وی سؤال شد. امامعليه السلام فرمود: علی بن الحسینعليه السلام از مال یتیمانی که در دامنش پرورش می‌یافتند، قرض گرفت.»

۱۳۳۱ (۴) احمد بن محمد بن ابی نصر می‌گوید: «از امام موسی بن جعفرعليه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که اموال یتیمان را در اختیار دارد و نیازمند به آن می‌شود. پس دست دراز می‌کند و با تصمیم بازپرداخت، از آن برمی‌دارد.

امامعليه السلام فرمود: جز میانه‌روی در هزینه و زیاده روی نکردن برای وی سزاوار نیست. پس اگر تصمیم به عدم پرداخت داشته باشد، از کسانی خواهد بود که خداوند می‌فرماید:

به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، همانا در شکم‌های‌شان آتش می‌خورند».

۱۳۳۲ (۵) احمد بن محمد می‌گوید: «از امام کاظمعليه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که اموال یتیمان را در اختیار دارد و نیازمند می‌شود، پس دست دراز می‌کند و با تصمیم به بازپرداخت از آن برای خود و خانواده‌اش هزینه می‌کند. آیا او از مصادیق این سخن خداوند است: به راستی کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند...

امامعليه السلام فرمود: نه؛ ولی برای وی شایسته است که جز با میانه‌روی هزینه نکند و زیاده‌روی ننماید!

به امامعليه السلام گفتم: کم‌ترین مقدار مال یتیم خوردن که بدون نیت بازپرداخت در شکمش آتش می‌خورد، چیست؟

امامعليه السلام فرمود: وقتی قصد بازپرداخت نداشته باشد، کم و زیاد آن یکسان است.»

۱۳۳۳ (۶) محمد بن مسلم به امام باقرعليه السلام یا امام صادقعليه السلام گفت: «چه مقدار از مال یتیم خوردن سبب آتش می‌شود؟

امامعليه السلام فرمود: دو درهم!»

در حدیث سماعه این سخن از امام گذشت: «هر کس عهده‌دار کاری برای یتیمان گردد و نیازمند باشد به طوری که برای اداره زندگی چیزی نداشته باشد، پس وی از اموال‌شان برمی‌دارد و در مزرعه‌شان کار می‌کند و باید به اندازه بخورد و زیاده‌روی نکند و اگر کار در مزرعهٔ یتیمان او را از رسیدگی به کارهای خودش باز ندارد، پس از اموال آنان چیزی بر نمی‌دارد.»[1]

---

۱. ۴۶۶/۲۲ باب ۶۴ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۵ (۳۲۵۱۶).

(۶۹)

باب انّ من أخذ من مال اليتيم شيئاً ثمّ أدرك اليتيم جاز له دفعه إليه ولو علىٰ وجه الصّلة أو الىٰ وليّه فإن مات ولم يعطه فيعطيه وارثه أو وكيله

۱۳۳۴ ۲۲۵۴۷ (۱) تهذيب ۳۴۲/۶: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۳۲/۵: علي بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير (وصفوان ـ كا) عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أبي الحسن ﷺ في الرجل يكون عند بعض أهل بيته مال[۱] لِأيتام فيدفعه اليه فيأخذ منه دراهم يحتاج إليها ولا يعلم الّذي كان عنده المال للأيتام انّه أخذ من أموالهم شيئاً ثمّ تيسّر[۲] بعد ذلك ايّ ذلك خير له أيعطيه الّذي كان في يده أم يدفعه الى اليتيم وقد بلغ وهل يجزئه ان يدفعه الى صاحبه على وجه الصلة ولا يعلمه انّه أخذ له مالا فقال يجزئه أيّ ذلك فعل إذا أوصله الى صاحبه فانّ هٰذا من السرائر إذا كان من نيّته إن شاء ردّه الى اليتيم إن كان قد بلغ على أيّ وجه شاء وإن (كان ـ يب) لم يعلمه ان[۳] كان قبض له شيئاً وإن شاء ردّه الى الذي كان في يده وقال (انّه ـ يب) ان[۴] كان صاحب المال غائباً فليدفعه الى الذي كان المال في يده.

۱۳۳۵ ۲۲۵۴۸ (۲) تهذيب ۱۹۲/۶ و ۳۴۳: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله الرّازي عن الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة عن صندل[۵] عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج وداود بن فرقد جميعاً عن أبي عبدالله ﷺ قالا سئلناه عن الرجل يكون عنده المال لأيتام فلا يعطيهم حتّىٰ يهلكوا فيأتيه وارثهم ووكيلهم فيصالحه على أن يأخذ بعضاً ويدع بعضاً ويُبرؤه ممّا كان ايبرأ منه قال نعم. آخر السرائر ۴۸۴: من كتاب نوادر المصنفين تصنيف محمّد بن عليّ بن محبوب الأشعريّ الجوهري القميّ ـ أحمد بن الحسن[۶] عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال سألته عن الرجل يكون عنده المال لليتامىٰ فلا يقبضهم حتّىٰ يهلك فيأتيه وارثهم أو وكيله فيصالحهم (وذكر نحوه).

---

۱. المال ـ يب. ۲. ييسر ـ يب. ۳. انّه ـ يب.
۴. إذا ـ يب. ۵. مندل ـ يب ۳۴۳. ۶. الحسين ـ خ.

باب ۶۹

بازپرداخت مال یتیم

۱۳۳۴ (۱) عبدالرحمان بن حجاج از امام کاظم ﷺ سؤال کرد:

«نزد یکی از بستگان، مال یتیمان وجود دارد. سرپرست، اموال آن‌ها را به آن شخص می‌دهد. او نیز به خاطر نیاز ـ بدون آگاهی سرپرست اموال ـ چند درهم از آن برمی‌دارد. پس از بالغ شدن یتیم، او توانگر می‌شود. کدام‌یک از این راه‌ها برای بازپرداخت مال یتیم بهتر است، آیا آن را به سرپرست پیشین اموال تحویل دهد یا به خود یتیم ـ که اکنون بالغ شده ـ بپردازد؟ و در صورت پرداخت به شخص صاحب مال، آیا می‌تواند آن را به صورت هدیه‌ای به او بدهد و به او نگوید که چیزی از اموالش برداشته است؟

امام ﷺ فرمود: در صورت رساندن به دست صاحبش همهٔ این‌ها جایز است؛ زیرا این کار از امور پوشیده و نهان است. هر گاه تصمیم به بازپرداخت داشته باشد ـ در صورت بالغ شدن یتیم ـ می‌تواند به هر شکلی که بخواهد به او تحویل دهد، هر چند به وی نگوید که از اموالش چیزی برداشته است و اگر بخواهد، می‌تواند به سرپرست پیشین وی نیز تحویل دهد.

و فرمود: در صورت غایب بودن صاحب مال، باید به سرپرست پیشین وی تحویل دهد.»

۱۳۳۵ (۲) عبدالرحمن بن حجاج و داود بن فرقد از امام صادق ﷺ پرسیدند:

«نزد شخصی مال یتیمان وجود دارد و به آن‌ها نمی‌دهد تا آنان هلاک می‌شوند. پس از مردن آنان، وارثان‌شان یا وکیل آنان نزد وی می‌آیند و با وی مصالحه می‌کنند که بخشی از آن را بگیرند و بخشی را ببخشند و او را از اموالی که در اختیار داشت، پاک گردانند. آیا او نسبت به آن پاک می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: آری!»

١٣٣٦ ٣٢٥٤٩ (٣) تهذيب ٣٨٤/٦: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبدالله عن الحسن بن ظريف عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل يكون عنده المال للأيتام فلا يقضيهم حتّى يهلكوا فيأتيه وارثهم أو وكيلهم فيصالحه على أن يضع بعضه ويأخذ بعضه ويبرئه ممّا كان عليه أيبرء منه قال نعم وعن الرّجل يكون للرّجل عنده المال امّا بيع وامّا قرض فيموت ولم يقضه ايّاه فيترك أيتاماً صغاراً فيبقى لهم عليه لا يقضيهم أيكون ممّن يأكل أموال اليتامىٰ ظلماً قال لا إذا كان نوىٰ أن يؤدّىَ إليهم. تفسير العياشى ٢٢٥/١: عن أبى إبراهيم قال سألته عن الرّجل يكون للرّجل عنده المال إمّا ببيع أو بقرض (وذكر نحوه وزاد) فقال الأحول سألت أبا الحسن موسى ﷺ انّما هو الّذى يأكله ولا يريد أداءه من الّذين يأكلون أموالَ اليتامىٰ قال نعم.

(٧٠)

باب حكم الأخذ من مال الولد والأب وجواز تقويم الأب جارية البنت والإبن ووطيها بالملك إذا لم يطأها الإبن

قال الله تعالىٰ فى سورة الشورىٰ (٤٢): ٤٩: يَخْلُقُ ما يَشاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إناثاً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ.

١٣٣٧ ٣٢٥٥٠ (١) كافى ١٣٥/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن تهذيب ٣٤٣/٦، استبصار ٤٨/٣: (الحسن ـ يب صا) ابن محبوب عن أبى حمزة الثّمالى عن أبى جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لرجل أنت ومالك لأبيك ثمّ قال أبو جعفر ﷺ (و ـ كا) ما أحبّ له أن يأخذ من مال ابنه إلّا ما احتاج إليه ممّا لابدّ منه إنّ الله ﷻ لا يحبّ الفساد.

١٣٣٨ ٣٢٥٥١ (٢) مستدرك ١٩٧/١٣: أبوالقاسم الكوفى فى كتاب الأخلاق وقال رجل لرسول الله ﷺ أنّ أبى ليأخذ من مالى ليأكله فقال أنت ومالك لِأبيك.

١٣٣٩ ٣٢٥٥٢ (٣) وفيه ـ وقال رجل لأمير المؤمنين ﷺ كان لى عبدفاعتقه والدى علىّ من غير أمرى ولا رضاى فقال والدك أملك بك وبمالك منك فإنّك ومالك من هبة الله لوالدك.

۱۳۳۶ (۳) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مال یتیمان را در اختیار دارد و به آن‌ها نمی‌دهد تا هلاک می‌شوند. آن‌گاه وارثان‌شان یا وکیل آنان نزد وی می‌آیند و با وی مصالحه می‌کنند که بخشی از آن را بپردازند و از بخشی بگذرند و او را پاک گردانند، آیا از آن پاک می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: آری!

و از مردی سؤال کردم که به سبب معامله یا قرض به دیگری مالی بدهکار است. پیش از پرداخت آن شخص طلبکار می‌میرد و کودکان یتیمی بر جای می‌گذارد. اکنون این یتیمان از آن مرد طلبکار هستند و به آنان نمی‌پردازد. آیا او از مال یتیم‌خوران به ستم به شمار می‌آید؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه قصد پرداخت به آنان را داشته باشد، نه.»

این حدیث با سند دیگری از امام کاظم ﷺ نیز گزارش شده است؛ با این تفاوت که در پایان آن این پرسش نیز آمده است:

احول از امام کاظم ﷺ پرسید: «آیا کسی که مال را می‌خورد و تصمیم بر بازپرداخت ندارد، از مال یتیم‌خوران است؟

امام ﷺ فرمود: آری.»

باب ۷۰

برداشت از مال فرزند و پدر

خداوند متعال می‌فرماید:

آنچه بخواهد می‌آفریند، به هر که بخواهد دختر می‌دهد و به هر که بخواهد پسر می‌دهد[1].

۱۳۳۷ (۱) ابوحمزه ثمالی از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ به شخصی فرمود: تو و مالت متعلق به پدرت هستی! سپس امام باقر ﷺ فرمود:

دوست ندارم پدر از مال فرزندش بردارد مگر به مقدار نیاز به آنچه گریزی از آن نیست. خداوند فساد را دوست ندارد.»

۱۳۳۸ (۲) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق آورده است که: «شخصی به پیامبر اکرم ﷺ گفت: پدرم برای خوردن از مال من بر می‌دارد!

پیامبر ﷺ فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی!»

۱۳۳۹ (۳) در همان کتاب آمده است که: «شخصی به امیر مؤمنان ﷺ گفت: من برده‌ای داشتم که پدرم بدون دستور و رضایت من آن را آزاد کرده است. امام ﷺ فرمود: «پدرت نسبت به تو و مالت از خودت بیشتر اختیار دارد؛ زیرا تو و مالت از بخشش‌های خدا به پدرت هستی.»

---

۱. شوری ۴۹/۴۲.

۱۳۴۰ ۳۲۵۵۳ (۴) **العلل** ۵۲٤، **العيون** ۲ /۹۶: بالإسناد المتقدّم في باب (۱۶) كيفيّه الوضوء ج ۲ عن **محمّد** بن سنان انّ (أبا الحسن ـ علل) (عليّ بن موسى ـ عيون) الرّضا ﷺ كتب إليه فما كتب من جواب مسائله علّة تحليل مال الولد للوالد[۱] بغير اذنه وليس ذٰلك للولد لأنّ الولد موهوب[۲] للوالد في قول الله تعالى (يَهَبُ لِمَن يَشاء إِناثاً وَيَهَبُ لِمَن يَشاء الذكور) مع انّه المأخوذ بمؤنته صغيراً و[۳] كبيراً والمنسوب إليه (أ ـ عيون) والمدعوّ له لقول الله ﷻ (اُدْعُوهُم لآبائِهِم هو اَقْسَطَ عِند الله) وقول النّبيّ ﷺ أنت ومالك لأبيك وليس الوالدة[٤] كذٰلك لا تأخذ من ماله إلّا بإذنه أو بإذن الأب مأخوذ بنفقة الولد ولا تؤخذ المرأة بنفقة ولدها.

۱۳٤۱ ۳۲۵۵٤ (۵) **مستدرك** ۱۳ /۱۹۶: كتاب العلاء بن رزين عن **محمد** بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لرجل أنت ومالك لأبيك.

۱۳٤۲ ۳۲۵۵۵ (۶) **كافي** ۵ /۱۳۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن **تهذيب** ۶ /۳٤۳، **استبصار** ۳ /٤۸: (الحسن ـ يب صا) ابن محبوب عن العلاء (بن رزين ـ كا يب) عن **محمّد** بن مسلم عن أبي جعفر[۵] ﷺ قال سألته عن الرّجل يحتاج الى مال ابنه قال يأكل منه ما شاء من غير سرف وقال ﷺ في كتاب عليّ ﷺ انّ الولد لا يأخذ من مال والده شيئاً إلّا بإذنه والوالد يأخذ من مال ابنه ماشاء وله أن يقع على جارية إبنه إذا لم يكن الإبن وقع عليها وذكر انّ رسول الله ﷺ قال لرجل أنت ومالك لأبيك.

۱۳٤۳ ۳۲۵۵۶ (۷) **تهذيب** ۶ /۳٤٤، **استبصار** ۳ /٤۹: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۵ /۱۳۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن حريز عن **محمّد** بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل لإبنه مال فيحتاج[۶] إليه الأب قال يأكل منه فامّا الامّ فلا تأكل[۷] منه إلّا قرضاً على نفسها قال الشيخ هذه الأخبار دالّة على انّه إنّما يسوغ للوالد أن يأخذ من مال ولده إذا كان محتاجاً فإن ورد في الأخبار ما يقتضي جواز تناوله من مال ولده مطلقاً من غير تقييد ينبغي أن يحمل على هٰذا التقييد. **فقيه** ۳ /۱۰۸: حريز عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله ﷺ وذكر مثله.

---

۱. لوالده ـ عيون.
۲. مولود ـ عيون والظاهر انّ الصحيح هو عبارة العلل.
۳. أو ـ عيون.
٤. للوالدة ـ عيون.
۵. أبي عبدالله ـ يب.
۶. فاحتاج ـ فقيه.
۷. وامّا الأم فلا تأخذ ـ فقيه.

۱۳۴۰ (۴) محمد بن سنان روایت می‌کند که: «امام رضاعليه السلام در پاسخ پرسش‌هایش نوشت دلیل حلال بودن مال فرزند برای پدر ـ بدون اجازهٔ وی ـ در حالی که فرزند چنین اختیاری ندارد، این است که فرزند ـ در این سخن خداوند ـ از بخشش‌های او به پدر است: به هر که بخواهد دختر می‌بخشد و به هر که بخواهد پسر می‌بخشد. افزون بر آن‌که، پدر در مقابل هزینهٔ فرزند ـ کوچک و بزرگ ـ بازخواست می‌شود و فرزند به او نسبت داده می‌شود و به نام وی خوانده می‌گردد. به دلیل این سخن خداوند: آنان را به پدران‌شان نسبت دهید. آن نزد خداوند به عدالت نزدیک‌تر است. و به دلیل این سخن پیامبرﷺ: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی. ولی مادر، این‌گونه نیست. از مال فرزندش بدون اجازهٔ وی یا اجازهٔ پدر نباید بردارد؛ چرا که پدر در برابر نفقهٔ فرزند مواخذه می‌گردد؛ ولی زن در برابر نفقهٔ فرزند مؤاخذه نمی‌شود.»

۱۳۴۱ (۵) محمد بن مسلم از امام باقرعليه السلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ به شخصی فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی.»

۱۳۴۲ (۶) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به مال فرزندش نیازمند می‌شود. امامعليه السلام فرمود: هر چه بخواهد ـ بدون زیاده‌روی ـ از آن می‌خورد.

و فرمود: در کتاب علیعليه السلام آمده است: فرزند ـ بدون اجازه ـ چیزی از مال پدرش برنمی‌دارد؛ ولی پدر هر چه بخواهد از مال فرزندش برمی‌دارد و می‌تواند با کنیز پسرش آمیزش کند در صورتی که پسر با آن آمیزش نکرده باشد.

و فرمود: پیامبر اکرمﷺ به شخصی گفت: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی!»

۱۳۴۳ (۷) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که فرزندش مال دارد و او به آن نیازمند می‌شود. امام فرمود: از آن می‌خورد ولی مادر حق ندارد از آن بخورد مگر به عنوان قرض بر خود.»

مرحوم شیخ طوسیرحمه الله می‌فرماید: «این احادیث دلالت می‌کنند که برای پدر جایز است ـ در صورت نیاز ـ از مال فرزندش بردارد. پس اگر در اخبار مطلبی وارد شد که بر جواز برداشتن مال فرزند توسط پدر به طور مطلق و بدون قید دلالت می‌کند، سزاوار است بر این قید ـ در صورت نیاز ـ حمل شود.»

۱۳۴۴ ۲۲۵۵۷ (۸) **تهذیب ۳۴۴/۶، استبصار ۴۹/۳: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۳۵/۵**: أبی علیّ الأشعریّ عن الحسن بن علی الکوفی عن عبیس بن هشام عن عبدالکریم عن ابن أبی یعفور عن أبی عبدالله ﷺ فی الرجل یکون لولده مال فأحبّ أن یأخذ منه قال فلیأخذ (منه ـ یب) فإن[۱] کانت امّه حیّة فما أحبّ أن تأخذ منه شیئاً إلّا قرضاً علی نفسها.

۱۳۴۵ ۲۲۵۵۸ (۹) **مستدرک ۱۹۷/۱۳: أبوالقاسم الکوفی** فی کتاب الأخلاق عن النّبیّ ﷺ انّه قال یدا الوالدین مبسوطتان فی مال ولدهما إذا احتاجا إلیه بالمعروف.

۱۳۴۶ ۲۲۵۵۹ (۱۰) **فقه الرضا ﷺ ۲۵۵**: واعلم انّه جائز للوالد أن یأخذ من مال ولده بغیر اذنه ولیس للولد أن یأخذ من مال والده إلّا بإذنه الی أن قال وإذا أرادت الأمّ أن تأخذ من مال ولدها فلیس لها إلّا أن تقوّم علی نفسها لتردّه علیه.

۱۳۴۷ ۲۲۵۶۰ (۱۱) **وفیه ۲۶۸**: ولو کان علی رجل دین ولم یکن له مال وکان لابنه مال یجوز[۲] أن یأخذ من مال ابنه فیقضی به دینه.

۱۳۴۸ ۲۲۵۶۱ (۱۲) **وسائل ۲۶۶/۱۷**: علیّ بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل یکون لولده الجاریة أیطأها قال إن أحبّ وإن کان لولده مال وأحبّ أن یأخذ منه فلیأخذ وإن کانت الامّ حیّة فلا أحبّ أن تأخذ منه شیئاً إلّا قرضاً.

۱۳۴۹ ۲۲۵۶۲ (۱۳) **تهذیب ۳۴۴/۶، استبصار ۴۸/۳: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۳۵/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علیّ بن أسباط عن علیّ بن جعفر عن أبی إبراهیم ﷺ قال سألته عن الرّجل یأکل من مال ولده قال لا إلّا أن یضطرّ إلیه فیأکل منه بالمعروف ولا یصلح للولد أن یأخذ[۳] من مال والده شیئاً إلّا أن یأذن[۴] والده. **قرب الإسناد ۲۸۵**: عبدالله بن الحسن عن جدّه علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل یأخذ من مال ولده قال لا إلّا بإذنه أو یضطرّ فیأکل بالمعروف أو یستقرض منه حتّی یعطیه إذا أیسر ولا یصلح للولد (وذکر نحوه).

---

۱. وإن ـ یب صا. ۲. جاز ـ ك. ۳. أن یأخذ الولد ـ صا.
۴. إلّا بإذن ـ یب ـ صا.

۱۳۴۴ (۸) ابن ابی یعفور از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که: «دربارهٔ کسی که دوست دارد از مال فرزندش بردارد، [امام] فرمود: پس باید [می‌تواند] از آن بردارد؛ ولی اگر مادرش زنده است، دوست ندارم از مال فرزندش چیزی بردارد مگر به عنوان قرض بر خود.»

۱۳۴۵ (۹) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «دستان پدر و مادر در صورت نیاز نسبت به مال فرزندشان ـ به طور پسندیده ـ باز است.»

۱۳۴۶ (۱۰) در کتاب فقه الرضا آمده است:

«و بدان که، برای پدر جایز است بدون اجازهٔ فرزندش از مال وی بردارد؛ ولی برای فرزند جایز نیست از مال پدرش بردارد مگر با اجازهٔ وی... و برای مادر جایز نیست از مال فرزندش بردارد مگر آن‌که خود را بدهکار قیمت آن برای فرزندش گرداند، تا به وی بازگرداند.»

۱۳۴۷ (۱۱) و در همان کتاب آمده است:

«اگر شخصی بدهکار و بدون مال باشد و فرزندش مال داشته باشد، جایز است از مال فرزندش بردارد و بدهکاری‌اش را پرداخت نماید.»

۱۳۴۸ (۱۲) علي بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم امام کاظمﷺ پرسیدم: آیا انسان می‌تواند با کنیز فرزندش آمیزش کند؟

امامﷺ فرمود: اگر دوست داشته باشد! و اگر فرزندش مال داشته و دوست داشته باشد از آن بردارد، می‌تواند از آن بردارد؛ ولی اگر مادر زنده است پس دوست ندارم چیزی از فرزندش بردارد مگر به عنوان قرض.»

۱۳۴۹ (۱۳) علي بن جعفر از برادرش امام کاظمﷺ پرسید: «آیا انسان می‌تواند از مال فرزندش استفاده کند؟ امامﷺ فرمود: نه، مگر این‌که ناچار به آن گردد که در این صورت به طور پسندیده از آن می‌خورد و برای فرزند جایز نیست از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازهٔ وی.»

در کتاب قرب الاسناد روایت شده که: «علي بن جعفر از برادرش پرسید: آیا جایز است انسان از مال فرزندش بردارد؟

امامﷺ فرمود: نه، مگر با اجازهٔ وی یا از روی ناچاری؛ که در این صورت به طور پسندیده مصرف می‌کند یا به عنوان قرض از او برمی‌دارد تا هنگام توانگری به وی پرداخت کند و برای فرزند جایز نیست از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازهٔ وی.»

۱۳۵۰ ۲۲۵۶۳ (۱۴) الدعائم ۲۴۶/۲: عن جعفر بن محمّد عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن رجل له ولد طفل وللولد جارية مملوكة هل للأب أن يطأها قال ليس له ذٰلك إلّا أن يقوّمها على نفسه قيمة عدل ثمّ يأخذها ويكون لولده عليه ثمنها وقال لا يحلّ لرجل من مال ولده شيء إلّا بطيب نفسه إلّا أن يضطرّ إليه فيأكل بالمعروف قوته ولا يتلذّذ فيه.

۱۳۵۱ ۲۲۵۶۴ (۱۵) تهذيب ۳۴۴/۶، محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۳۶/۵، استبصار ۴۹/۳: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن علي بن الحكم عن فقيه ۱۰۹/۳: الحسين ابن أبي العلاء قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ما يحلّ للرّجل من مال ولده قال قوته بغير سرف إذا اضطرّ إليه قال فقلت له فقول رسول الله صلى الله عليه وآله (للرّجل الّذي أتاه فقدّم أباه فقال (له ـ كا) كا ـ يب ـ صا) أنت ومالك لأبيك فقال إنّما جاء بأبيه الى النّبيّ[1] صلى الله عليه وآله فقال (له ـ يب) يا رسول الله هٰذا أبي (و ـ فقيه) قد ظلمني ميراثي من أمّي فأخبره الأب انّه قد أنفقه عليه وعلى نفسه فقال أنت ومالك لأبيك ولم يكن عند الرجل شيء أفكان رسول الله صلى الله عليه وآله يحبس الأب للإبن[2] المعاني ۱۵۵: أبي رحمه الله قال حدّثنا أحمد بن إدريس قال حدّثنا محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن الحسين بن أبي العلاء (نحوه).

۱۳۵۲ ۲۲۵۶۵ (۱۶) تهذيب ۳۴۵/۶، استبصار ۵۰/۳: الحسين بن حمّاد[3] عن عبدالله بن المغيرة عن ابن سنان قال سألته يعني أبا عبدالله عليه السلام ماذا يحلّ للوالد من مال ولده قال أمّا إذا أنفق عليه ولده بأحسن النفقة فليس له أن يأخذ من ماله شيئاً فإن كان لوالده جارية للولد فيها نصيب فليس له أن يطأها إلّا أن يقوّمها قيمة يصير لولده قيمتها عليه قال ويعلن ذٰلك قال وسألته عن الوالد أيرزأ من مال ولده شيئاً قال نعم ولا يرزأ الولد من مال والده شيئاً إلّا بإذنه فإن كان للرجل ولد صغار (و ـ صا) لهم جارية فاحبّ أن يفتضّها (منه ـ يب) فليقوّمها على نفسه قيمة ثمّ ليصنع بها ما شاء إن شاء وطأ وإن شاء باع.

۱۳۵۳ ۲۲۵۶۶ (۱۷) مستدرك ۱۹۷/۱۳: كتاب العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال في كتاب عليّ عليه السلام انّ الولد لا يأخذ من مال والده شيئاً إلّا بإذنه وللوالد أن يأخذ من مال ابنه ما شاء الخبر.

---

۱. رسول الله ـ فقيه. ۲. اباً لابن ـ فقيه.
۳. الحسين بن سعيد عن حمّاد ـ صا ـ الحسين عن حمّاد ـ خ ل يب.

۱۳۵۰ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: آیا پدر می‌تواند با کنیز فرزندش آمیزش کند؟

امام ﷺ فرمود: چنین حقی ندارد مگر آن‌که آن را عادلانه قیمت کند و خود را بدهکار قیمتش نماید. سپس آن را بردارد و در این صورت فرزند از پدرش قیمت آن را طلبکار است.

و فرمود: برای انسان از مال فرزندش چیزی جز با رضایت وی حلال نیست، مگر این‌که ناچار بدان گردد که در این صورت به اندازهٔ غذایش به نیکی ـ بدون لذت ـ می‌خورد.»

۱۳۵۱ (۱۵) حسین بن ابی العلاء می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: از مال فرزند برای پدر چه چیزی حلال است؟

امام ﷺ فرمود: غذایش در حال ناچاری و بدون اسراف.

گفتم: پس معنای سخن پیامبر اکرم ﷺ چیست که به مردی که پدرش را نزد آن حضرت آورد، فرمود: تو و مالت متعلق به پدرت هستی؟

امام ﷺ فرمود: همانا آن شخص پدرش را نزد پیامبر ﷺ آورده بود و می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ این پدرم دربارهٔ میراث مادرم به من ستم کرده است. و پدر به پیامبر ﷺ خبر داد که آن را برای خود و فرزندش هزینه کرده است. از این رو آن حضرت فرمود: تو و مالت، متعلق به پدرت هستی! و آن مرد چیزی نداشت. آیا باید پیامبر اکرم ﷺ پدر را به خاطر فرزند زندانی می‌کرد؟»

۱۳۵۲ (۱۶) ابن سنان می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: برای پدر چه میزان از مال فرزندش جایز است؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه فرزند به نیکوترین وجه برای پدر هزینه کند، برای پدر جایز نیست هیچ چیز از مال فرزندش بردارد. پس اگر پدر کنیزی دارد که فرزندش با وی در آن شریک است، پدر حق آمیزش با آن را ندارد، مگر آن‌که کنیز را قیمت کند که در این صورت فرزند آن قیمت را از وی طلبکار شود.

و فرمود: باید این موضوع را آشکار کند.

و سؤال کردم: آیا پدر چیزی از مال فرزند می‌تواند بردارد؟

امام ﷺ فرمود: آری، ولی فرزند از مال پدرش چیزی برنمی‌دارد مگر با اجازه. پس اگر شخصی فرزندان کوچکی دارد که آنان کنیزی دارند و بخواهد با آن کنیز آمیزش کند پس باید قیمت آن را به عهده بگیرد و سپس هر کار که می‌خواهد با آن بکند؛ اگر می‌خواهد با آن آمیزش کند و اگر می‌خواهد، بفروشد.»

۱۳۵۳ (۱۷) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در کتاب علی ﷺ آمده است که: فرزند بدون اجازه از مال پدرش برنمی‌دارد و پدر می‌تواند آنچه می‌خواهد، از مال فرزندش بردارد...»

۱۳۵۴ ۲۲۵۶۷ (۱۸) **کافی** ۴۷۱/۵ : محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن ابن **محبوب** قال سألت أبا الحسن الرضا ﷺ انّی کنت وهبت لابنتی جاریة حیث زوّجتها فلم تزل عندها (و ـ یب صا) فی بیت زوجها حتّی مات زوجها فرجعت الیّ هی والجاریة أفیحلّ لی الجاریة أن أطأها[۱] فقال قوّمها بقیمة[۲] عادلة واشهد علیٰ ذٰلك ثمّ ان شئت فطأها. **تهذیب** ۳۴۵/۶، **استبصار** ۵۱/۳ : الحسن بن محبوب قال کتبت الی أبی الحسن (الرّضا ـ یب) ﷺ انّی کنت وهبت لابنة لی جاریة حیث زوّجتها (وذکر مثله) قال الشیخ فالوجه فی هٰذه الروایة ان یقوّمها برضاً منها لأنّ البنت لیس تجری مجری الإبن فی انّه تحرم الجاریة علی الأب فی بعض الأوقات إذا وطئها أو نظر منها الی ما لا یحلّ لغیر مالکه النظر إلیه لأنّ ذٰلك مفقود فی البنت بل متی مارضیت کان ذٰلك جائزاً.

۱۳۵۵ ۲۲۵۶۸ (۱۹) **تهذیب** ۳۴۵/۶، **استبصار** ۵۰/۳ : الحسین بن[۳] حمّاد[۴] عن فضالة عن أبان عن اسحاق بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن الوالد یحلّ له من مال ولده إذا احتاج إلیه قال نعم وإن کانت له جاریة فأراد أن ینکحها قوّمها علی نفسه ویعلن ذٰلك قال وإذا کان للرجل جاریة فأبوه أملك بها أن یقع علیها مالم یمسّها الإبن.

۱۳۵۶ ۲۲۵۶۹ (۲۰) **مستدرك** ۱۹۸/۱۳ : کتاب العلا عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر ﷺ أنّه قال فی حدیث وله أن یقع علی جاریة ابنه إذا لم یکن ابنه وقع علیها.

۱۳۵۷ ۲۲۵۷۰ (۲۱) **العلل** ۵۲۵ : أبی ﷺ قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن إسماعیل عن صالح بن عقبة عن عروة **الحنّاط** عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له لِمَ یحرم علی الرّجل جاریة ابنه وإن کان صغیراً وأحلّ له جاریة ابنته قال لأنّ الإبنة لاتنکح والإبن ینکح ولا تدری لعلّه ینکحها ویخفی ذٰلك علی ابنه ویشبّ ابنه فینکحها فیکون وزره فی عنق أبیه.

۱۳۵۸ ۲۲۵۷۱ (۲۲) **قرب الإسناد** ۲۸۵ : عبدالله بن الحسن عن جدّه علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل تصدّق علی ولده بصدقة ثمّ بداله أن یدخل فیه غیره مع ولده

---

۱. ان اطأ الجاریة ـ یب صا. ۲. قیمة ـ یب صا. ۳. عن حمّاد ـ خ ل یب.
۴. الحسین بن سعید ـ صا.

(۱۸) ابن محبوب می‌گوید: «از امام رضا ﷺ سؤال کردم: من به دخترم هنگام ازدواج کنیزی بخشیدم. ۱۳۵۴
آن کنیز همیشه نزد دخترم و در خانهٔ شوهرش بود، تا این‌که شوهرش مُرد و دخترم همراه کنیزش به خانهٔ من بازگشت. آیا جایز است با آن کنیز آمیزش کنم؟

امام ﷺ فرمود: آن را عادلانه قیمت کن و بر آن شاهد بگیر سپس اگر خواستی، با آن آمیزش کن!»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «توجیه این روایت این است که با رضایت دختر آن را قیمت کند؛ برای این‌که دختر مانند پسر نیست که کنیزش در مواردی بر پدر حرام باشد ـ آن هنگامی است که پسر با آن آمیزش کند یا به جاهایی از بدنش نگاه کند که برای غیر مالک جایز نیست ـ برای این‌که این موارد در مورد دختر نیست، بلکه هر وقت دختر راضی شد، آمیزش با کنیزش جایز است.»

(۱۹) اسحاق بن عمار می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا مال فرزند برای پدر هنگام نیاز ۱۳۵۵
حلال است؟

امام ﷺ فرمود: آری و اگر فرزند کنیزی داشته باشد و پدر بخواهد با آن آمیزش کند، قیمتش را بر عهده می‌گیرد و آن را آشکار می‌کند.

و فرمود: هرگاه شخصی کنیزی داشته باشد، پدرش نسبت به آمیزش با آن اختیار بیشتری دارد، تا وقتی که فرزند با آن آمیزش نکرده باشد.»

(۲۰) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث فرمود: پدر ۱۳۵۶
می‌تواند با کنیز پسرش آمیزش کند؛ در صورتی که فرزند با آن آمیزش نکرده باشد.»

(۲۱) عروة حناط ـ گندم فروش ـ می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: چرا کنیز پسر بر پدر حرام است ۱۳۵۷
ـ هر چند پسر صغیر باشد ـ و کنیز دخترش بر وی حلال است؟

امام ﷺ فرمود: چون دختر با کنیز آمیزش نمی‌کند و پسر آمیزش می‌کند و تو نمی‌دانی شاید پدر با وی آمیزش کند و این مسأله بر پسر پوشیده بماند و پس از بلوغ و جوانی او نیز با کنیز آمیزش کند، پس گناهش بر گردن پدر می‌باشد.»

(۲۲) علی بن جعفر از برادرش ـ امام کاظم ﷺ ـ پرسید: «مردی به فرزندش صدقه‌ای می‌دهد ۱۳۵۸
سپس تصمیم می‌گیرد دیگری را در آن صدقه با فرزندش شریک کند، آیا این کار جایز است؟

أيصلح ذٰلك قال نعم يصنع الوالد بمال ولده ما أحبّ والهبة من الولد بمنزلة الصدقة من غيره. وتقدّم في رواية سعيد (١) و (٢) من باب (٨) حكم الحجّ من مال الولد من أبواب وجوب الحجّ والعمرة ج ١٢ مايدلّ علىٰ انّ مال الولد لوالده.

(٧١)

باب جواز إنفاق الزّوج وأكله من مال زوجته مع طيبة نفسها

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ٤: وَآتُوا النِّساءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً.

١٣٥٩ ٢٢٥٧٢ (١) **كافي** ١٣٦/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٣٤٦/٦: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سعيد بن يسار قال قلت لأبي عبدالله ﷺ جعلت فداك امرأة دفعت الىٰ زوجها مالاً من مالها ليعمل به وقالت له حين دفعت إليه أنفق منه فإن حدث بك حدث[١] فما انفقت منه (لك ـ كا) حلال طيّب[٢] وإن[٣] حدث بي حدث فما انفقت منه (فهو ـ كا) (لك ـ يب) حلال طيّب فقال اَعِدْ عليّ يا سعيد (المسئلة ـ كا) فلمّا ذهبت أعيد (المسألة ـ كا) عليه عرض[٤] فيها صاحبها وكان معي (حاضراً ـ كا) فأعاد عليه مثل ذٰلك فلمّا فرغ أشار باصبعه الى صاحب المسألة وقال يا هٰذا إن كنت تعلم انّها قد أوصت[٥] بذٰلك إليك فيما بينك وبينها وبين الله ﷻ فحلال طيب ـ ثلاث مرّات ـ ثمّ قال يقول الله تعالى في كتابه ـ فَإِنْ طِبْنَ لَكُم عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوه هنيئاً مَرِيئاً ـ **تفسير العياشي** ٢١٩/١: عن سعيد بن يسار (نحوه).

١٣٦٠ ٢٢٥٧٣ (٢) **تهذيب** ٣٤٦/٦: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن قول الله تعالى (فَإِنْ طِبْنَ لَكُم عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هنيئاً مَرِيئاً) قال يعني بذٰلك أموالهنّ الّذي في أيديهنّ ممّا يملكنَ. **تفسير العيّاشي** ٢١٩/١: عن سماعة بن مهران عن أبي عبدالله ﷺ أو أبي الحسن ﷺ (نحوه).

---

١. حادث ـ يب. ٢. حلالاً طيّباً ـ كا. ٣. فإن ـ كا.
٤. اعترض ـ كا. ٥. قد افضت ـ كا.

امامعليه السلام فرمود: آری! پدر با مال فرزند هر کار که بخواهد، انجام می‌دهد و بخشش به فرزند همانند صدقه به دیگران است.»

در حدیث سعید گذشت آنچه دلالت می‌کرد بر این‌که مال فرزند متعلق به پدر است.[1]

باب ۷۱

جواز نفقه دادن به شوهر از مال زوجه به شرط رضایت او

خداوند متعال می‌فرماید:

و مهریهٔ زنان را به عنوان هدیه‌ای به آنان پرداخت کنید و اگر با رضایت خاطر بخشی از آن را به شما واگذار کردند، پس آن را گوارا و با لذت بخورید.[2]

۱۳۵۹ (۱) سعید بن یسار می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: فدایت گردم! زنی بخشی از ثروتش را به شوهرش می‌دهد تا با آن تجارت کند و هنگام تحویل به او می‌گوید: از آن خرج کن پس اگر حادثهٔ ناگواری برای تو پیش آمد، هر چقدر از آن را هزینه کردی، حلال و پاکیزه است و اگر حادثهٔ ناگواری برای من پیش‌آمد کرد، هر چقدر از آن را هزینه کردی، حلال و پاک است.

امام فرمود: ای سعید! بار دیگر آن را تکرار کن! وقتی که خواستم آن را تکرار کنم، خود آن شخص که حاضر بود، وارد میدان شد و مسأله را همان‌گونه که گفته بودم، تکرار کرد. و وقتی سخن وی پایان یافت، امامعليه السلام با انگشت به آن مرد اشاره کرد و سه مرتبه فرمود: ای مرد! اگر می‌دانی که همسرت میان تو و خودش و خدا چنین سفارشی به تو کرده، پس پاک و حلال است. آن‌گاه افزود: «خداوند تعالی در کتاب خویش می‌فرماید: **پس اگر با رضایت خاطر برای شما از چیزی گذشتند، پس آن را گوارا و با شادکامی بخورید**».

۱۳۶۰ (۲) سماعه می‌گوید: «از امامعليه السلام تفسیر این آیه را سؤال کردم:

پس اگر با رضایت خاطر برای شما از چیزی گذشتند، پس آن را گوارا و با شادکامی بخورید.

امامعليه السلام فرمود: مقصود اموالی است که در اختیار زنان است و آنچه مالک آن هستند.»

---

۱. باب ۸ از باب‌های وجوب حج و عمره، حدیث ۱ و ۲.

۲. النساء ۴/۴.

(۷۲)

باب انّ المرأة إذا دفعت من مالها لزوجها ليعمل به ماشاء فليس له أن يشتري منه جارية يطأها

۱۳۶۱ ۲۲۵۷٤ (۱) تهذيب ٣٤٦/٦: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن هشام وغيره عن أبى عبدالله ﷺ فى الرجل تدفع إليه امرأته المال فتقول له اعمل به واصنع به ما شئت أله أن يشترى الجارية يطأها قال لا ليس له ذلك.

۱۳۶۲ ۲۲۵۷۵ (۲) تهذيب ٣٤٧/٦: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن فقيه ١٢١/٣: حفص بن البخترى عن الحسين بن المنذر قال قلت لأبى عبدالله ﷺ دفعت الىّ امرأتى مالاً أعمل به (ماشئت ـ فقيه) فأشترى من مالها الجارية أطأها قال (لا ـ فقيه) فقال أرادت أن تقرّ عينك وتسخن عينها[۱].

۱۳۶۳ ۲۲۵۷٦ (۳) مستدرك ١٩٩/١٣: كتاب عبدالله بن يحيى الكاهلى برواية أحمد بن محمّد ابن أبى نصر البزنطى عنه قال حدّثنى عامر بن عمير قال قلت لأبى عبدالله ﷺ جعلنى الله فداك انّ امرأتى أعطتنى مالها كلّه وجعلتنى منه فى حلّ أصنع به ماشئت أيكون لى أن أشترى منه جارية أطأها قال ليس ذاك لك إنّما أرادت ما سرك فليس لك ما سائها.

(۷۳)

باب عدم جواز صدقة المرأة من بيت زوجها إلّا بإذنه وكذا المملوك من مال سيّده

۱۳٦٤ ۲۲۵۷۷ (۱) تهذيب ٣٤٦/٦: وسأل علىّ بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن المرأة لها أن تعطى من بيت زوجها بغير إذنه قال لا إلّا أن يحلّلها. وسائل ٢٧٠/١٧: ورواه علىّ بن جعفر فى كتابه.

---

۱. قال لا إنّما دفعت إليك لتقرّ عينها وأنت تريد أن تسخن عينها ـ فقيه، وسخنة العين نقيض قرّتها واسخن الله عينه أبكاه ـ مجمع.

باب ۷۳

جواز صدقه دادن با مال شوهر، با رضایت او

(۱) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم ﷺ سؤال کرد: «آیا زن حق دارد بدون اجازهٔ ۱۳۶۴
شوهر ببخشد؟

امام ﷺ فرمود: نه، مگر آن‌که او را حلال کند.»

١٣٦٥ ٢٢٥٧٨ (٢) فقيه ٤/٢٦٣: بإسناده المتقدّم في باب (١) استحباب الفصل بين الأذان والإقامة بنافلة عن النّبيّ ﷺ (في وصيّته لعليّ ؈) ولا تعطى (النساء) من بيت زوجها شيئاً إلّا بإذنه.
الخصال ٥١١: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشّاه قال حدّثنا أبو حامد أحمد بن الحسين قال حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالديّ قال حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميميّ قال حدّثنا أبي قال حدّثنا أبي قال حدّثني أنس بن محمّد أبو مالك عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عن عليّ بن أبي طالب ؈ عن النّبيّ ﷺ انّه قال في وصيّته له مثله.

١٣٦٦ ٢٢٥٧٩ (٣) مستدرك ١٣/٢٠٠: وجدت في مجموعة عتيقة فيها بعض الخطب والظاهر انّ كلّها مأخوذة من كتاب أحمد بن عبد العزيز الجلوديّ وفيها حدّثنا يحيى بن عمر قال حدّثنا عيسى بن مسلم قال حدّثنا عمر بن اسحٰق عن عبدالله ابن أبي بكر عن محمّد بن مسلم عن مهران الثقفيّ عن عبدالله بن محبوب عن رجل عن **الحولاء العطّارة** عن رسول الله ﷺ في حديث طويل يأتي في كتاب النكاح إنشاء الله تعالى قالت قال رسول الله ﷺ يا حولاء والّذي بعثني بالحقّ نبيّاً ورسولاً لا ينبغي للمرأة أن تتصدّق بشيء من بيت زوجها إلّا بإذنه فإن فعلت ذٰلك كان له الأجر وعليها الوزر الخبر.

١٣٦٧ ٢٢٥٨٠ (٤) **الدعائم** ٢/٢١٦: عن رسول الله ﷺ انّ امرأة سألته فقالت يا رسول الله ما حقّ الزوج على زوجته فقال ﷺ أن لا تتصدّق من بيته إلّا بإذنه الخبر.

١٣٦٨ ٢٢٥٨١ (٥) **كافي** ٥/١٣٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٦/٣٤٦: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير قال سألت أبا عبدالله ؈ عمّا يحلّ للمرأة أن تتصدّق به من بيت[1] زوجها بغير إذنه قال المأدوم. **قرب الإسناد** ١٧٢: محمّد بن الوليد عن عبدالله بن بكير مثله.

١٣٦٩ ٢٢٥٨٢ (٦) **المقنع** ١٢٥: وللمرأة أن تنفق من بيت زوجها بغير إذنه المأدوم دون غيره.

١٣٧٠ ٢٢٥٨٣ (٧) **تهذيب** ٦/٣٨٠: محمّد بن الحسن الصفّار عن الحجّال عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤي عن صفوان بن يحيى عن عبدالله بن مسكان عن محمّد بن **عليّ الحلبي** عن أبي عبدالله ؈ قال سألته عن البستان يكون عليه المملوك أو أجير ليس له من البستان شيء فيتناول الرجل من بستانه فقال إن كان بهٰذه المنزلة لا يملك من البستان شيئاً فما أحبّ أن أخذ[2] منه شيئاً.

---

١. مال ـ يب. ٢. أن يأخذ ـ يب.

(۲) در حدیث سفارش‌های پیامبر اکرمﷺ به علیؑ آمده است: ۱۳۶۵
«و زن از خانهٔ شوهرش نباید چیزی ببخشد مگر با اجازهٔ وی.»

(۳) حولاء عطاره ـ عطرفروش ـ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث ۱۳۶۶
طولانی که ـ انشاءالله ـ در کتاب نکاح خواهد آمد، فرمود: ای حولاء! سوگند به کسی که مرا به حق به نبوت و رسالت مبعوث کرد! برای زن سزاوار نیست که از خانهٔ شوهرش چیزی صدقه دهد مگر با اجازهٔ وی. پس اگر چنین کرد، پاداش آن برای شوهرش است و گناهش بر او...»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «زنی از پیامبر اکرمﷺ سؤال کرد: ای رسول خداﷺ! ۱۳۶۷
حق شوهر بر زن چیست؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: این‌که از خانهٔ او صدقه ندهد مگر با اجازهٔ او...»

(۵) ابن بکیر می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ آنچه زن می‌تواند از خانه شوهر بدون اجازه‌اش ۱۳۶۸
صدقه دهد، سؤال کردم. امامؑ فرمود: خورش [آنچه با نان می‌خورند].»

(۶) در کتاب المقنع آمده است: «و زن اختیار دارد از خانهٔ شوهرش بدون اجازه، خورش را انفاق ۱۳۶۹
کند نه چیز دیگری را.»

(۷) محمد بن علی حلبی می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ بستانی سؤال کردم که برده یا کارگری ۱۳۷۰
در آن است که در مورد آن اختیاری ندارد، آیا کسی می‌تواند از میوه‌های آن استفاده کند؟

امامؑ فرمود: اگر به این صورت است که هیچ اختیاری در مورد آن ندارد، پس من دوست ندارم که چیزی از آن بردارد!»

١٣٧١ ٢٢٥٨٤ (٨) **تهذيب** ٩٦/٩: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٢٧٧/٦: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن جميل بن درّاج عن أبى عبدالله ﷺ قال للمرأة أن تأكل وأن تتصدّق وللصّديق أن يأكل فى منزل أخيه و(أن ـ خ) يتصدّق[1]. **المحاسن** ٤١٦: البرقى عن أحمد بن محمّد عن جميل عن أبى عبدالله ﷺ نحوه. **وتقدّم** فى رواية ابن أبى جمهور (١٠) من باب (٢٦) استحباب الأمر بالصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق (فى كتاب الزكوة) ج ٩ قوله ﷺ صدقة المرأة من بيت زوجها غير مسرفة ولا مضرّة مع علم عدم كراهية لها أجر الخ. **ويأتى** فى رواية ابن مسلم (٢) من باب (٢٩) وجوب تمكين المرأة زوجها من نفسها وجملة من حقوقها من أبواب مباشرة النّساء ج ٢٥ قوله ﷺ ولا تصدّق من بيته[2] إلّا بإذنه. **وفى** رواية أبى بصير (٤) قوله ﷺ ولا تعطى شيئاً إلّا بإذنه. **ولاحظ** أحاديث باب (٥١) جواز الأكل من بيوت الآباء والأُمّهات ومن بيوت من تضمّنته الآية من أبواب الأطعمة ج ٢٨.

(٧٤)

باب جواز استيفاء الدّين من مال الغريم الممتنع من الأداء

بغير إذنه وجواز الإقتصاص من مال من عدا على غير فأخذ ماله

١٣٧٢ ٢٢٥٨٥ (١) **تهذيب** ٣٤٩/٦، **استبصار** ٥١/٣: أحمد بن محمّد بن عيسى عن علىّ بن حديد عن جميل بن درّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يكون له على الرجل الدّين فيجحده فيظفر من ماله بقدر الذى جحده أيأخذه وإن لم يعلم الجاحد بذلك قال نعم.

١٣٧٣ ٢٢٥٨٦ (٢) **تهذيب** ٣٤٩/٦، **استبصار** ٥٣/٣: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن عيسى[3] عن علىّ بن سليمان قال كتب إليه رجل غصب رجلاً مالاً أو جارية ثمّ وقع عنده مال بسبب وديعة أو قرض مثل ما خانه أو غصبه أيحلّ له حبسه عليه أم لا فكتب ﷺ نعم يحلّ له ذلك إن كان بقدر حقّه وإن كان أكثر فيأخذ منه ما كان عليه ويسلّم الباقى إليه إن شاء الله.

---

١. من منزل أخيه ـ يب. ٢. بيتها ـ خ. ٣. محمّد بن يحيى ـ صا.

۱۳۷۱ (۸) **جمیل بن دراج** از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «زن حق دارد بخورد و صدقه دهد و دوست حق دارد از منزل برادرش بخورد و صدقه دهد.»

در حدیث ابن ابی جمهور این سخن امامﷺ گذشت: «صدقهٔ زن از خانهٔ شوهرش بدون زیاده‌روی و زیان زدن با آگاهی از رضایت وی، دارای پاداش است.»[1]

و در حدیث محمد بن مسلم این سخن امامﷺ خواهد آمد: «و زن از خانهٔ شوهر صدقه نمی‌دهد مگر با اجازهٔ شوهر.»[2]

و در حدیث ابوبصیراین سخن امامﷺ خواهد آمد: «و زن چیزی نمی‌بخشد مگر با اجازهٔ شوهر.»[3]

و احادیث باب ۵۱ از باب‌های خوراکی‌ها را بنگر.

باب ۷۴

تقاص از مال بدهکار

۱۳۷۲ (۱) **جمیل بن دراج** می‌گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از دیگری طلبکار است و او انکار می‌کند. به همان اندازه از مال بدهکار به دست طلبکار می‌افتد. آیا می‌تواند آن را به جای طلب خویش بردارد، هر چند بدهکار از آن بی‌خبر باشد؟

امامﷺ فرمود: آری!»

۱۳۷۳ (۲) **علی بن سلیمان** می‌گوید: «شخصی به امام نوشت: فردی مال یا کنیز دیگری را غصب می‌کند، سپس مالی از غاصب به سبب امانت یا قرض مثل مال غصب شده به دست مال‌باخته می‌افتد. آیا برای وی جایز است آن مال را به غاصب ندهد؟

امامﷺ در پاسخ نوشت: آری، این کار برای وی جایز است اگر به اندازهٔ حقش باشد و اگر بیشتر باشد به اندازهٔ حقش برمی‌دارد و بقیه را به وی تحویل می‌دهد ـ ان شاء الله.»

---

۱. باب ۲۶ از باب‌های حقوق مستحب مؤکد، حدیث ۱۰.

۲ و ۳. باب ۲۹ از باب‌های آمیزش با زنان، حدیث ۲ و ۴.

۱۳۷۴ ۲۲۵۸۷ (۳) **تهذيب ۳۴۸/۶، استبصار ۵۲/۳: محمّد** بن الحسن الصفّار عن عبدالله بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن مهزيار قال أخبرني إسحاق بن إبراهيم انّ موسى بن عبد الملك كتب الى أبي جعفر ﷺ يسأله عن رجل دفع إليه مالاً ليصرفه[1] في بعض وجوه البرّ فلم يمكنه صرف ذٰلك المال في الوجه الّذي أمره به وقد كان له عليه مال بقدر هٰذا المال فسأله[2] هل يجوز لي أن أقبض مالي أو أردّه عليه وأقتضيه فكتب ﷺ (إليه ـ يب) اقبض مالك ممّا في يديك.

۱۳۷۵ ۲۲۵۸۸ (۴) **تهذيب ۳۴۷/۶، استبصار ۵۳/۳:** الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن أبي العباس البقباق انّ شهاباً ماراه[3] في رجل ذهب له ألف درهم واستودعه بعد ذٰلك ألف درهم قال أبو العبّاس فقلت له خذها مكان الألف الّذي أخذ منك فأبىٰ شهاب قال فدخل شهاب على أبي عبدالله ﷺ فذكر له ذٰلك فقال أمّا أنا فاحبّ (اليّ ـ يب) أن تأخذ وتحلف.

۱۳۷۶ ۲۲۵۸۹ (۵) **تهذيب ۳۴۸/۶، استبصار ۵۲/۳:** الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن **أبي بكر** قال قلت له رجل لي عليه دراهم فجحدني وحلف عليها أيجوز لي أن وقع له قِبَلي دراهم ان آخذ منه بقدر حقّي قال فقال نعم و (لكن ـ يب) لهٰذا كلام قلت وما هو قال تقول ـ اللّهمّ (انّي ـ صا) لم[4] آخذه ظلماً ولا خيانة وإنّما أخذته مكان مالي الّذي أخذ منّي (و ـ صا) لم أزدد شيئاً عليه ـ الحسن بن محبوب عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبدالله ﷺ (نحوه[5]).

۱۳۷۷ ۲۲۵۹۰ (۶) **كافي ۹۸/۵:** عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تهذيب ۱۹۷/۶، فقيه ۱۱۴/۳:** (الحسن ـ يب فقيه) ابن محبوب عن سيف بن عميرة عن **أبي بكر** الحضرمي قال قلت لأبي عبدالله ﷺ رجل كان له على رجل مال فجحده إيّاه وذهب به (منه ـ فقيه) ثمّ صار (إليه ـ فقيه) بعد ذٰلك (منه ـ فقيه) للرجل الّذي ذهب بماله مال قِبَلَه[6] أيأخذه (ه ـ كا فقيه) (منه ـ كا) مكان ماله الّذي ذهب به منه (ذٰلك الرجل ـ كا يب) قال نعم (ولكن لهٰذا كلام ـ كا يب) يقول (اللّهمّ انّي (إنّما ـ فقيه) آخذ هٰذا (المال ـ كا يب) مكان مالي الّذي أخذه

---

۱. ليفرّقه ـ صا. ۲. فقال ـ خ صا. ۳. ماراه أي جادله.
۴. لن ـ صا. ۵. مثله ـ صا. ۶. مثله ـ فقيه.

۱۳۷۴ (۳) **موسی بن عبدالملک** طی نامه‌ای به امام باقر‌ؑ نوشت: «شخصی مالی به من داده تا در کار خیری مصرف کنم ولی من موفق به این کار نشدم و به اندازهٔ این مال از صاحبش طلبکار هستم. آیا برای من جایز است مالم را از آن بردارم یا آن را به صاحبش بازگردانم و از وی مالم را درخواست کنم؟

امام‌ؑ در پاسخ نوشت: از آنچه در اختیار داری، مالت را بردار!»

۱۳۷۵ (۴) **ابوالعباس بقباق** می‌گوید: «شخصی هزار درهم از شهاب برده بود و پس از آن هزار درهم نزد وی به امانت گذارده بود. من با شهاب دربارهٔ این موضوع بحث و جدال می‌کردیم. من می‌گفتم: این هزار درهم را به جای آن هزار درهم که از تو برداشته است، بردار و شهاب از این کار خودداری می‌کرد. تا این‌که شهاب نزد امام صادق‌ؑ رفت و این موضوع را با وی در میان گذاشت. امام‌ؑ فرمود:

ولی من دوست دارم آن را برداری و سوگند یاد کنی [که پولی به تو نداده است].»

۱۳۷۶ (۵) **ابوبکر حضرمی** می‌گوید: «به امام‌ؑ گفتم: من تعدادی درهم از شخصی طلبکارم و او انکار می‌کند و بر آن سوگند می‌خورد. اگر پولی از وی به دست من افتاد، آیا برای من جایز است به مقدار حقم از آن بردارم؟

امام‌ؑ فرمود: آری (ولی) آن سخن و ذکری دارد!

گفتم: آن چیست؟

امام‌ؑ فرمود: می‌گویی: خدایا، من آن را به ستم و خیانت برنداشتم بلکه به جای مالی برداشتم که از من گرفت و بر آن چیزی نیفزودم!»

۱۳۷۷ (۶) **ابوبکر حضرمی** می‌گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: من از شخصی پول طلبکار بودم ولی وی انکار کرد و آن را خورد. پس از آن مالی از او به دستم افتاد. آیا به جای پولی که از من خورده است، بردارم؟

امام‌ؑ فرمود: آری ولی این ذکری دارد. می‌گوید: خدایا! من این مال را تنها به جای مالی که از من خورده است برمی‌دارم (و به ستم و خیانت از او بر نمی‌دارم).»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده و در پایان آن این جمله افزوده گردیده است: «بلکه به جای حقم برمی‌دارم.»

منّي) (كا يب وانّي لم آخذ ما أخذت منه[1] خيانة ولا ظلماً). **فقيه** ـ وفي خبر آخر ليونس بن عبدالرّحمٰن عن أبي بكر الحضرمي مثله الا انّه قال يقول (اللّهمّ انّي لم آخذ ما أخذت منه خيانة. ولا ظلماً ولٰكنّي أخذته مكان حقّي) وفي خبر آخر ان استحلفه على ما أخذ منه فجائز له أن يحلف إذا قال هٰذه الكلمة.

١٣٧٨ ٢٢٥٩١ (۷) **المقنع** ١٢٤: وقال النبيّ ﷺ من حلف بالله فليصدق ومن حلف له فليرض ومن لم يرض فليس من الله وليس لك أن تأخذ ممّن حلفته شيئاً وان جحد رجل حقّك ثم وقع له عندك مال فلا تأخذ منه إلّا حقّك ومقدار ما حبسه عنك وتقول (اللّهمّ انّي لم آخذ ما أخذت منه خيانة وظلماً ولٰكنّي أخذته مكان حقّي فإن استحلفك على ما أخذت فجائز لك أن تحلف إذا قلت هٰذه الكلمة).

١٣٧٩ ٢٢٥٩٢ (۸) **قرب الإسناد** ٢٦٣: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل الجحود أيحلّ له أن يجحده مثل ما جحد قال نعم ولا يزداد.

١٣٨٠ ٢٢٥٩٣ (۹) **تهذيب** ٣٣٨/٦: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن داود بن رزين **تهذيب** ٣٤٧/٦: الحسين بن سعيد عن داود بن زربي قال قلت لأبي الحسن (موسى ـ يب ٣٤٧) ﷺ انّي أخالط السّلطان فيكون[2] عندي الجارية فيأخذونها والدّابّة[3] الفارهة[4] (فيبعثون ـ يب ٣٣٨) فيأخذونها ثمّ يقع لهم عندي المال فلي أن آخذه قال خذ مثل ذٰلك ولا تزد عليه (شيئاً ـ يب ٣٤٧). **فقيه** ١١٥/٣: وقد روى محمّد بن أبي عمير عن داود بن زربي قال قلت لأبي الحسن ﷺ انّي أعامل قوماً فربّما أرسلوا اليّ فأخذوا منّي الجارية والدّابّة فذهبوا بها منّي ثمّ يدور لهم المال عندي فآخذ منه بقدر ما أخذوا منّي فقال خذ منهم بقدر ما أخذوا منك ولا تزد عليه.

١٣٨١ ٢٢٥٩٤ (١٠) **تهذيب** ٣٤٨/٦، **استبصار** ٥٢/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن ابن أخي **الفضيل** بن يسار قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ ودخلت (عليه ـ صا) امرأة وكنت أقرب القوم إليها فقالت لي أسأله فقلت عمّا ذا فقالت انّ ابني مات وترك مالاً كان في يد أخي فأتلفه ثمّ أفاد مالاً فأودعنيه فلي أن آخذ منه بقدر ما أتلف من شيء فأخبرته بذٰلك فقال لا قال رسول الله ﷺ أدّ الأمانة الىٰ من ائتمنك ولا تخن من خانك ـ حمله الشيخ على الكراهة.

---

١. الذي أخذته ـ يب. ٢. فتكون ـ يب ٣٤٧. ٣. أو الدّابّة ـ يب.
٤. أي نشيطة حادّة قويّة.

و در خبر دیگری آمده است: «پس از برداشتن اگر صاحب مال او را سوگند داد، در صورتی که این ذکر را گفته باشد، می‌تواند سوگند یاد کند!»

۱۳۷۸ (۷) در کتاب المقنع آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر کس به خدا سوگند خورد، باید راست بگوید و هر کس برایش سوگند خورده شود، باید راضی شود و هر کس راضی نشود، رابطه‌اش با خدا بریده می‌شود و تو نمی‌توانی از کسی که وی را سوگند دادی چیزی بگیری. و اگر کسی حق تو را انکار کرد آن‌گاه مالی از وی به دست تو افتاد، پس تنها حق خود را و به همان اندازه‌ای که از تو برداشته، از وی بردار و می‌گویی:

خدایا، به درستی که من آنچه برداشتم، از روی خیانت و ستم برنداشتم بلکه به جای حقم برداشتم.

پس اگر بر آنچه برداشته‌ای تو را سوگند داد ـ در صورتی که این ذکر را گفته باشی ـ برای تو رواست که سوگند یاد کنی.»

۱۳۷۹ (۸) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام کاظم‌ؑ سؤال کردم: کسی که دیگری حقش را انکار کرده است، آیا برای وی جایز است او نیز به همان اندازه از حق وی را انکار کند؟

امامؑ فرمود: آری ولی نیفزاید!»

۱۳۸۰ (۹) داود بن زربی می‌گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ گفتم: من با حکومتیان معاشرت دارم. آنان کنیز و اسب نجیب مرا می‌گیرند. سپس از آن‌ها مالی به دست من می‌افتد. آیا برای من جایز است آن را بردارم؟

امامؑ فرمود: مثل آن را بردار و چیزی بر آن نیفزا.»

با سند دیگری از داود بن زربی روایت شده که: «به امام موسی بن جعفرؑ گفت:

من با گروهی معامله می‌کنم. چه بسا کسی را به سوی من می‌فرستند و کنیز و اسب مرا می‌گیرند و در آن تصرف می‌کنند سپس مالی از آنان به دست من می‌افتد. آیا به همان اندازه که از من برداشته‌اند از آنان بردارم؟

امامؑ فرمود: به همان اندازه که از تو برداشته‌اند، از آنان بردار و بر آن نیفزا.»

۱۳۸۱ (۱۰) برادرزاده فضیل بن یسار می‌گوید: «نزد امام صادقؑ بودم که زنی وارد شد و چون من از همه به امامؑ نزدیک‌تر بودم، از من خواست که از امامؑ برایش مسأله‌ای را بپرسم. آن زن به من گفت: فرزندم مُرد و اموالش در اختیار برادرم بود. او اموال فرزندم را نابود کرد. پس از آن، خود اموال به دست آورد و نزد من به امانت گذارد. آیا من می‌توانم به اندازهٔ مال فرزندم که تلف کرده، از وی بردارم؟ وقتی این سؤال را از امامؑ نمودم، فرمود: نه، پیامبرﷺ فرمود: امانت را به کسی که تو را امین دانسته بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن!»

مرحوم شیخ طوسیؒ این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

۱۳۸۲ ۳۲۵۹۵ (۱۱) **تهذيب** ۳۴۹/۶: روى عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال من حلف بالله فليصدق ومن حلف له بالله فليرضَ ومن لم يرض فليس من الله في شيء.

۱۳۸۳ ۳۲۵۹۶ (۱۲) **فقيه** ۱۱۴/۳: روى زيد الشّحّام قال قال لي أبو عبدالله عليه السلام من ائتمنك بأمانة فأدّها إليه ومن خانك فلا تخنه.

۱۳۸۴ ۳۲۵۹۷ (۱۳) **كافي** ۹۸/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **تهذيب** ۱۹۷/۶ ـ ۳۴۸، **استبصار** ۵۲/۳: (الحسن ـ يب صا) ابن محبوب عن **فقيه** ۱۱۳/۳: (عليّ ـ يب صا فقيه) ابن رئاب عن **سليمان** بن خالد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل وقع لي عنده مال فكابرني عليه و [1] حلف ثمّ وقع له عندي مال (أ ـ يب ۱۹۷: فقيه) فآخذه [2] مكان [3] مالي الّذي أخذه (وأجحده [4] ـ كا يب ۱۹۷) وأحلف (عليه ـ كا يب فقيه) كما صنع (هو ـ فقيه) فقال إن خانك فلا تخنه ولا تدخل فيما عبته عليه.

۱۳۸۵ ۳۲۵۹۸ (۱۴) **كافي** ۹۸/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن **تهذيب** ۱۹۷/۶: ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبدالحميد عن **معاوية** بن عمّار قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الرجل يكون لي عليه الحقّ فيجحدنيه ثمّ يستودعني مالاً الي أن آخذ مالي عنده قال لا هذه خيانة. **فقيه** ۱۱۴/۳: روى معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له الرجل (وذكر مثله). **وتقدّم** في أحاديث باب (۱۲) جواز احتساب الدّين من الزّكوة من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹ ما يمكن أن يستدلّ به على ذلك. **ويأتي** في رواية بريد (۱) من باب (۶۸) حكم ما إذا ادّعى الوصيّ على الميّت ديناً من أبواب الوصايا ج ۲۴ قوله أيحلّ للوصيّ أن يأخذ ممّا في يده شيئاً قال لا يحلّ له قلت أرأيت لو انّ رجلاً عدا عليه فأخذ ماله فقدر على أن يأخذ من ماله ما أخذ أكان ذلك له قال عليه السلام إن هذا ليس مثل هذا. **وفي** أحاديث باب (۴۰) جواز الإقتصاص بقدر الحقّ من مال المنكر من أبواب الأيمان ج ۲۴ وباب ۴۱ أنّ من كان له على غيره مال فأنكره فاستحلفه لم يجز له الإقتصاص من ماله. **ولاحظ** باب (۲۴) انّ من رضي باليمين فحلف له فلا دعوى له من أبواب القضاء ج ۳۰ فإنّ فيه ما يناسب الباب.

---

۱. ثمّ ـ يب ۳۴۸ ـ صا. ۲. أخذ ـ يب ۳۴۸ ـ صا. ۳. لمكان ـ يب ـ صا.
۴. جحده ـ يب ۳۴۸ ـ صا.

۱۳۸۲ (۱۱) مرحوم شیخ طوسی﵀ در تهذیب می‌گوید: «از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: هر کس به خدا سوگند یاد کند، باید راست بگوید و هر کس برای وی سوگند یاد شود، باید راضی شود و هر کس راضی نشود، رابطه‌اش با خداوند بریده می‌شود.»

۱۳۸۳ (۱۲) زید شحام می‌گوید: «امام صادق﵇ به من فرمود: هر کس تو را دربارهٔ چیزی امین دانست، آن را به وی بازگردان و هر کس به تو خیانت کرد، به وی خیانت نکن!»

۱۳۸۴ (۱۳) سلیمان بن خالد می‌گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: مالی از من به دست شخصی می‌افتد. او آن را انکار می‌کند و بر آن سوگند می‌خورد. پس از آن مالی از وی به دست من می‌افتد. آیا می‌توانم آن را به جای مالی که از من برداشت، بردارم و همانند او سوگند یاد کنم؟

امام﵇ فرمود: اگر او به تو خیانت کرد، تو به وی خیانت نکن و کاری را که بر او عیب می‌گرفتی، انجام نده!»

۱۳۸۵ (۱۴) معاویه بن عمار می‌گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: من از شخصی طلبکارم و او انکار می‌کند. پس از آن مالی نزد من امانت می‌گذارد. آیا جایز است مالم را از آن بردارم؟

امام﵇ فرمود: نه، این خیانت است.»

در احادیث باب ۱۲ از ابواب زکات‌گیرندگان، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث برید خواهد آمد که: «از امام﵇ سؤال شد: آیا برای وصی حلال است از مال میت که در اختیار اوست، طلب خود را از میت بردارد؟

امام﵇ فرمود: نه!

برید گفت: چگونه است که اگر شخصی به او تعدی کرده و مالش را برده بود، آن‌گاه وی می‌توانست از مال آن شخص به اندازهٔ مال خویش بردارد، این کار برای وی جایز بود؟

امام﵇ فرمود: این مثل آن نیست!»[1]

و در احادیث باب ۴۰ و ۴۱ از باب‌های سوگندها و باب ۲۴ از باب‌های قضاوت، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. باب ۶۸ از ابواب وصایا، حدیث ۱.

(۷۵)

باب كراهة أكل ماتحمله النملة

۱۳۸۶ ۲۲۵۹۹ (۱) كافي ۳۰۷/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ۳۸۳/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن موسى السّمان عن أيّوب بن نوح عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن (عبدالله ـ يب) الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال نهى رسول الله ﷺ أن يؤكل ما تحمله[۱] النملة بفيها وقوائمها.

۱۳۸۷ ۲۲۶۰۰ (۲) نهج البلاغة ۷۰۵: والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصى الله في نملة أسلبها جلب شعيرة مافعلته.

(۷۶)

باب جواز النّزول على أهل الذمّة وأهل الخراج ثلثة أيّام ولاينزل على المسلم إلّا بإذنه

۱۳۸۸ ۲۲۶۰۱ (۱) قرب الأسناد ۸۰: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن أبيه انّ رسول الله ﷺ أمر بالنزول على أهل الذّمّة ثلاثة أيّام وقال إذا قام قائمنا اضمحلّ القطائع فلا قطائع.

۱۳۸۹ ۲۲۶۰۲ (۲) وبهذا الإسناد عن جعفر عن أبيه قال سمعت أبي ﷺ يقول انّ لي أرض خراج وقد ضقت بها.

۱۳۹۰ ۲۲۶۰۳ (۳) قرب الإسناد ۱۳۱: السندي بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبوالبختري عن جعفر بن محمّد عن أبيه قال ينزل المسلمون على أهل الذمّة في أسفارهم وحاجاتهم ولا ينزل المسلم على المسلم إلّا بإذنه.

---

۱. تحمل ـ كا.

باب ۷۵

کراهت خوردن آنچه مورچه حمل می‌کند

(۱) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبرﷺ از خوردن آنچه مورچه با دهان و پاهایش حمل می‌کند، نهی کرد.» ۱۳۸۶

(۲) در نهج البلاغه آمده است که علی‌ؑ فرمود: «به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانهٔ زمین و آنچه در زیر آسمان‌شان هست، به من بدهند تا به اندازهٔ گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا را انجام دهم، چنین نخواهم کرد.» ۱۳۸۷

باب ۷۶

جواز ورود بر اهل ذمّه

(۱) مسعدة بن زیاد از امام صادق‌ؑ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ دستور داد سه روز بر اهل ذمّه وارد شوند. ۱۳۸۸

و فرمود: هنگامی که قائم ما (عج) قیام می‌کند، زمین‌های واگذار شده به دیگران از بین می‌رود. پس زمین واگذارشده‌ای وجود نخواهد داشت.»

(۲) و نیز مسعدة بن زیاد از امام صادق‌ؑ از پدرش‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: من زمینی از زمین‌های خراج در اختیار دارم و از آن ناراحتم.» ۱۳۸۹

(۳) ابوالبختری از امام صادق‌ؑ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: ۱۳۹۰

«مسلمانان در مسافرت‌های‌شان و نیازهای‌شان می‌توانند بر اهل ذمّه وارد شوند ولی مسلمانی بر مسلمانی ـ بدون اجازه ـ وارد نمی‌شوند.»

(۷۷)

باب استحباب الإهداء الى المسلم ولو نبقاً وقبول هديّته وجواز قبول هديّة الكافر وما يهديه المجوس الى بيوت النيران واستحباب ردّ ظروف الهدايا معجّلاً وكراهة ردّ الطّيب والحلوا

قال الله تعالى في سورة النّمل (۲۷): ۳۵، ۳۶: وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ.

۱۳۹۱ ۲۲۶۰۴ (۱) **كافى ۱۴۴/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلى عن السّكونى عن أبى عبدالله ؑ قال قال رسول الله ﷺ تهادوا تحابّوا (تهادوا ـ خ) فإنّها تذهب بالضغائن. **فقيه ۱۹۰/۳**: قال (الصّادق) ؑ تهادوا تحابّوا.

۱۳۹۲ ۲۲۶۰۵ (۲) **كافى ۱۴۴/۵**: الحسين بن محمّد عن جعفر بن محمّد عن عبدالرّحمن بن محمّد بن إبراهيم الكوفى عن **الحسين** بن زيد عن أبى عبدالله ؑ قال قال رسول الله ﷺ تهادوا بالنبق[1] تحيى المودّة والموالاة.

۱۳۹۳ ۲۲۶۰۶ (۳) **مستدرك ۲۰۵/۱۳**: **أبوالقاسم الكوفى** فى كتاب الأخلاق عن رسول الله ﷺ انّه قال تهادوا تحابّوا وقال ﷺ لو اهدى اليّ كراع[2] لقبلت ولو دعيت الى كراع لأكلت وقال الهديّة تذهب الشحناء[3] من القلوب وقال نعم الشيء الهديّة أمام الحاجة. **فقيه ۱۹۰/۳**: قال الصّادق ؑ نعم الشيء (وذكر مثله).

۱۳۹۴ ۲۲۶۰۷ (۴) **كافى ۱۴۳/۵**: عدّة من اصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن إسماعيل بن مهران عن سيف بن عميرة عن عمرو بن شمر عن **جابر** عن أبى جعفر ؑ قال كان رسول الله ﷺ يأكل الهديّة ولا يأكل الصدقة ويقول تهادوا فانّ الهديّة تسلّ السخائم[4] وتجلى ضغائن العداوة والأحقاد. **فقيه ۱۹۰/۳**: قال (الصادق ؑ) الهديّة تسلّ السخائم.

---

۱. النبق بكسر الباء: ثمر السدر ـ النبق بسكون الباء: دقيق يخرج من لبّ جذع النخلة ـ اللسان.
۲. الكراع من الدّوابّ مادون الكعب.
۳. أى الحقد والعداوة.
۴. السخائم: الحقود ـ اللسان.

باب ۷۷

استحباب هدیه دادن و قبول هدیه...

خداوند متعال می‌فرماید:

و من حتماً هدیه‌ای به سوی آنان خواهم فرستاد، تا بنگرم فرستادگان با چه چیز باز می‌گردند. پس وقتی نزد سلیمان آمد، وی گفت: آیا با مال مرا یاری می‌رسانید؟ آنچه خداوند به من عنایت کرده بهتر است از آنچه به شما داده، بلکه شما به هدیهٔ خویش شادمانید[1].

۱۳۹۱ (۱) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را نابود می‌کند.»

و امام صادقؑ فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید!»

۱۳۹۲ (۲) حسین بن زید از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمؑ فرمود: «به یکدیگر نِبق[2] هدیه دهید که دوستی و محبت را زنده می‌کند.»

۱۳۹۳ (۳) ابوالقاسم کوفی در کتاب الاخلاق از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید!»

و فرمود: اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، آن را می‌پذیرم. و اگر به پاچه‌ای فراخوانده شوم، آن را می‌خورم.

و فرمود: هدیه، دشمنی و کینه را از دل‌ها بیرون می‌برد.

و فرمود: چه خوب است هدیه پیش از درخواست نیاز!»

حدیث آخر از امام صادقؑ نیز رسیده است.

۱۳۹۴ (۴) جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «رسول خداﷺ هدیه را می‌خورد و صدقه نمی‌خورد و می‌فرمود: به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را به آرامی ریشه‌کن و بغض و دشمنی و حسد را بیرون می‌کند.»

امام صادقؑ فرمود: «هدیه به آرامی کینه‌ها را ریشه‌کن می‌کند.»

---

۱. نمل ۲۷/۳۵_۳۶.

۲. میوه درخت سدر و آردی که از شیرهٔ درخت خرما می‌گیرند و با آن غذایی می‌ساختند. شاید مقصود پیامبرﷺ این باشد که هدیه دهید هر چند چیز کم‌ارزشی باشد.

۱۳۹۵ ۳۲۶۰۸ (۵) **مستدرك ۲۰۶/۱۳**: السّيّد أبو حامد ابن أخ السّيّد ابن زهرة فى أربعينه عن الشّيخ أبى الحسن أحمد بن وهب بن سليمان الواعظ عن الفقيه أبى الفتح قال أخبرنا على بن محمّد الأنبارى قال أخبرنا أبو عمرو قال أخبرنا إسماعيل قال حدّثنا محمّد قال حدّثنا بكر قال حدّثنا عائذ[1] بن شريح قال سمعت أنس بن مالك يقول قال رسول اللهﷺ يا معشر الملاء تهادوا فانّ الهديّة تذهب بالسخيمة ولو دعيت الى كراع أو ذراع شكّ عائذ لأجبت ولو اهدى الىّ ذراع أو كراع شكّ عائذ لقبلت.

۱۳۹۶ ۳۲۶۰۹ (۶) **الجعفريّات ۱۵۳**: بإسناده عن علىّ ؑ قال قال رسول اللهﷺ يا أهل القرابة تزاوروا ولا تجاوروا وتهادوا فانّ الهديّة تسلّ السجيّة[2] والزيارة تثبت المودّة.

۱۳۹۷ ۳۲۶۱۰ (۷) **الدعائم ۳۲۶/۲**: عن رسول اللهﷺ انّه قال يا أهل القرابة تزاوروا ولا تتحاوروا وتهادوا فإنّ الزيارة تزيد فى المودّة والمحاورة تحدث القطعية والهديّة تزيل[3] الشّحناء.

۱۳۹۸ ۳۲۶۱۱ (۸) **الجعفريّات ۱۵۳**: بإسناده عن علىّ ؑ قال قال رسول اللهﷺ تصافحوا فانّ المصافحة تزيد فى المودّة والهديّة تذهب بالغلّ[4]. **الدعائم ۳۲۶/۲**: عن رسول اللهﷺ انّه قال تصافحوا وتهادوا (وذكر نحوه).

۱۳۹۹ ۳۲۶۱۲ (۹) **الغرر ۱۵**: قال علىّ ؑ الهديّة تجلب المحبّة.

۱۴۰۰ ۳۲۶۱۳ (۱۰) **فقيه ۱۹۰/۳**: قال الصّادق ؑ الهديّة فى التّوراة عاقر عيثا[5].

۱۴۰۱ ۳۲۶۱٤ (۱۱) **الخصال ۲۷**: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار ؓ عن أبيه عن سهل بن زياد قال أخبرنا محمّد بن سعيد عن إسماعيل بن أبى زياد السّكونى عن أبى عبدالله ؑ قال نعم الشىء الهديّة أمام الحاجة وقال تهادوا تحابّوا فإنّ الهديّة تذهب بالضغائن.

۱۴۰۲ ۳۲۶۱۵ (۱۲) **العيون ۷٤/۲**: حدّثنا محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي قال حدّثنا عيينة قال حدّثنى نعيم بن صالح الطّبرىّ قال حدّثنى على بن موسى الرّضا عن أبيه عن آبائه عن علىّ ؑ قال قال رسول اللهﷺ نعم الشىء الهديّة وهى مفتاح الحوائج.

---

۱. عايذ ـ خ. ۲. السخيمة ـ ك. ۳. تسلّ ـ خ ل.
٤. الغلّ: الغشّ والعداوة والحقد، والحسد.
٥. عاقر عيناً ـ خ ـ غافر عيناً ـ خ ـ العيث: الفساد.

(۵) انس بن مالک از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای گروه توانگر! به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه کینه را نابود می‌کند و اگر من به پاچه یا کتفی فراخوانده شوم، آن را اجابت خواهم کرد و اگر پاچه یا کتفی به من هدیه شود، آن را خواهم پذیرفت.» ۱۳۹۵

در این حدیث، تردید میان پاچه و کتف از عائذ بن شریح است که حدیث را از انس گزارش کرده است.

(۶) در کتاب الجعفریات از علیؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۱۳۹۶

«ای خویشاوندان! دیدار کنید ولی همسایه نشوید و به یکدیگر هدیه دهید؛ چرا که هدیه کینه را به آرامی ریشه‌کن و دیدار دوستی را ثابت و استوار می‌کند.»

(۷) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای خویشاوندان! دیدار کنید و بحث و مجادله نکنید و به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا دیدار بر دوستی می‌افزاید و بحث و مجادله سبب جدایی می‌گردد و هدیه کینه‌ها را می‌زداید.» ۱۳۹۷

(۸) در کتاب الجعفریات از علیؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: ۱۳۹۸

«به یکدیگر دست دهید؛ چرا که دست دادن بر دوستی می‌افزاید و هدیه، کینه را از میان می‌برد.»

در کتاب دعائم الاسلام از پیامبرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به یکدیگر دست دهید و به همدیگر هدیه دهید... .» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

(۹) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علیؑ روایت شده که فرمود: ۱۳۹۹

«هدیه، محبت و دوستی می‌آورد.»

(۱۰) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: ۱۴۰۰

«در کتاب تورات هدیه، ریشه‌کن‌کنندهٔ فساد است.»

(۱۱) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «چه خوب چیزی است هدیه دادن پیش از درخواست نیاز! ۱۴۰۱

و فرمود: به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید؛ زیرا هدیه کینه‌ها را نابود می‌کند.»

(۱۲) نعیم بن صالح طبری از امام رضاؑ از پدرش از پدرانش از علیؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «چه خوب چیزی است هدیه؛ آن کلید نیازهاست!» ۱۴۰۲

۱۴۰۳ ۳۲۶۱۶ (۱۳) وبهذا الإسناد قال قال رسول الله ﷺ الهديّة تذهب الضغائن من الصّدور.

۱۴۰۴ ۳۲۶۱۷ (۱۴) **الغرر** ۳۶۵: ثلاثة تدلّ على عقول أربابها الرسول والكتاب والهديّة.

۱۴۰۵ ۳۲۶۱۸ (۱۵) **تهذيب** ۳۷۸/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۱۴۱/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ؑ قال قال رسول الله ﷺ الهديّة على ثلاثة أوجه هديّة مكافاة وهدية مصانعة[1] وهديّة لله ؑ **فقيه** ۱۹۱/۳: قال الصّادق ؑ الهدية ثلاث هدية مكافاة (وذكر مثله). **الخصال** ۸۹: حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه ؒ قال حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله عن منصور بن العبّاس عن علي بن أسباط عن أحمد بن عبدالجبّار عن جدّه عن أبي عبدالله ؑ قال الهديّة على ثلاثة وجوه هديّة مكافأة (وذكر مثله). **الجعفريّات** ۱۵۳: بإسناده عن علي بن أبي طالب ؑ قال قال لنا رسول الله ﷺ الهديّة (وذكر مثل مافي الخصال).

۱۴۰۶ ۳۲۶۱۹ (۱۶) **فقيه** ۱۹۱/۳: قال ؑ عد من لا يعودك وأهدالي من لا يهدى إليك.

۱۴۰۷ ۳۲۶۲۰ (۱۷) **كافي** ۱۴۴/۵، **تهذيب** ۳۸۰/۶: علي (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفلي عن **السّكونيّ** عن أبي عبدالله ؑ قال قال أمير المؤمنين ؑ لِأن أهدي لأخي المسلم هديّة تنفعه أحبّ اليّ من أن أتصدّق بمثلها.

۱۴۰۸ ۳۲۶۲۱ (۱۸) **كافي** ۱۴۳/۵ و ۲۷۵/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلي **المحاسن** ۴۱۵: البرقي عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبدالله ؑ قال قال رسول الله ﷺ مِنْ تَكرِمَةِ الرّجل لأخيه (المسلم ـ كا ۱۴۳) أن يقبل تحفته و (ان ـ كا ۲۷۵: المحاسن) يتحفه بما عنده ولا يتكلّف له شيئاً. كا ۲۷۵: المحاسن ـ وقال رسول الله ﷺ (انّي ـ كا) لا أُحبّ المتكلّفين. **الجعفريات** ۱۹۳: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ؑ نحو ما في المحاسن. **الدّعائم** ۳۲۶/۲: عن عليّ ؑ نحوه إلّا انّ فيه انّ الله لا يحبّ المتكلّفين.

۱۴۰۹ ۳۲۶۲۲ (۱۹) **الدعائم** ۳۲۶/۲: عن عليّ ؑ انّه قال إذا أكرم أحدكم أخاه بالكرامة فليقبلها فإذا كان ذا حاجة صرفها في حاجته وإن لم يكن محتاجاً وضعها في موضع حاجة حتّى يوجر فيها صاحبها ومن كان عنده جزاء فليجز ومن لم يكن عنده جزاء فثناء حسن ودعاء.

---

۱. هدية المكافاة ما تكون في مقابلة الإحسان وهدية المصانعة ما تكون لتوقّع الإحسان.

۱۴۰۳ (۱۳) و به همان سند پیامبرﷺ فرمود: «هدیه، کینه‌ها را از سینه‌ها پاک می‌کند.»

۱۴۰۴ (۱۴) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از علیؑ روایت می‌کند که فرمود:

«سه چیز است که عقل صاحبش را راهنمایی می‌کند: فرستاده، نامه و هدیه.»

۱۴۰۵ (۱۵) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هدیه بر سه گونه است: هدیهٔ جبران‌کننده، هدیه، با انتظار نیکی و هدیه برای خدا.»

این حدیث، با سندهای گوناگون روایت شده است.

۱۴۰۶ (۱۶) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که امامؑ فرمود:

«نیکی کن به کسی که به تو نیکی نمی‌کند و هدیه بده به کسی که به تو هدیه نمی‌دهد.»

۱۴۰۷ (۱۷) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود: «اگر به برادر مسلمانم هدیه‌ای دهم که از آن بهره‌مند شود، برای من محبوب‌تر است از آن‌که به همان اندازه صدقه دهم.»

۱۴۰۸ (۱۸) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«یکی از راه‌های احترام و بزرگداشت برادر مسلمان، پذیرش هدیهٔ وی و هدیه دادن به اوست، از آنچه برایش فراهم است ـ بدون آن‌که برای تهیهٔ چیزی خود را به زحمت اندازد.

همچنین پیامبرﷺ فرمود: من کسانی را که خود را به زحمت می‌اندازند، دوست ندارم.»

در کتاب الجعفریات و دعائم الاسلام این حدیث از علیؑ روایت شده است، با این تفاوت که در کتاب دعائم الاسلام جملهٔ پایانی آن این‌گونه است: «خداوند کسانی را که خود را به زحمت می‌اندازند، دوست ندارد.»

۱۴۰۹ (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از علیؑ روایت شده که فرمود:

«هرگاه یکی از شما با هدیه‌ای برادرش را احترام کرد و بزرگ داشت، باید آن را بپذیرد. آن‌گاه اگر خود به آن نیاز دارد، در نیازش مصرف کند و اگر خود به آن نیاز ندارد، به نیازمند آن ببخشد تا صاحبش از پاداش معنوی آن بهره‌مند گردد. و هر کس جایگزینی برای آن دارد، آن را تلافی کند و هر کس جایگزینی برای آن ندارد، پس او را به نیکی ستاید و در حقش دعا کند.»

١٤١٠ ٣٢٦٢٣ (٢٠) كافى ١٤٢/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٣٧٩/٦: سهل بن زياد عن إسماعيل بن مهران عن أبى جرير القمىّ عن أبى الحسن عليه السلام فى الرجل يهدى بالهديّة الىٰ ذى قرابته يريد الثواب وهو سلطان فقال ماكان لله عزّوجلّ ولصلة الرّحم فهو جائز وله أن يقبضها إذا كانت للثّواب.

١٤١١ ٣٢٦٢٤ (٢١) العوالى ٢٩٥/١: الهدايا رزق الله من أُهدى إليه فليقبله[١].

١٤١٢ ٣٢٦٢٥ (٢٢) كمال الدّين ١٦١: حدّثنا أبى رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار وأحمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن علىّ بن مهزيار عن أبيه عمّن ذكره عن موسى بن جعفر عليه السلام قال قلت يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله الاٰ تخبرنا كيف كان سبب إسلام سلمان الفارسى قال حدّثنى أبى صلوات الله عليه انّ أميرالمؤمنين على بن أبى طالب صلوات الله عليه وسلمان الفارسى وأباذرّ وجماعة من قريش كانوا مجتمعين عند قبر النّبىّ صلى الله عليه وآله فقال أميرالمؤمنين عليه السلام لسلمان يا أبا عبدالله ألا تخبرنا بمبدء أمرك فقال سلمان والله يا أميرالمؤمنين لو انّ غيرك سألنى ما أخبرته انا كنت رجلاً من أهل شيراز من أبناء الدهاقين (الىٰ أن قال ١٦٤) فدخلت على مولاتى فقلت لها يا مولاتى هبى لى طبقاً من رطب فقالت لك ستّة أطباق قال فجئت فحملت طبقاً من رطب فقلت فى نفسى إن كان فيهم نبىّ فانّه لا يأكل الصّدقة ويأكل الهديّة فوضعته بين يديه فقلت هٰذه صدقة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله كلوا وامسك رسول الله وأميرالمؤمنين وعقيل ابن أبى طالب وحمزة بن عبدالمطّلب وقال لزيد مدّ يدك وكل فقلت في نفسى هٰذه علامة فدخلت الى مولاتى فقلت لها هبى لى طبقاً آخر فقالت لك ستّة أطباق قال فجئت فحملت طبقاً من رطب فوضعته بين يديه فقلت هٰذه هديّة فمدّ يده وقال بسم الله كلوا ومدّ القوم جميعاً أيديهم فأكلوا الخبر.

١٤١٣ ٣٢٦٢٦ (٢٣) كافى ١٤٣/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلىّ عن السّكونى عن أبى عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو اهدى الىّ كراع لَقَبِلْتُه.

١٤١٤ ٣٢٦٢٧ (٢٤) فقيه ١٩١/٣: وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لو دعيت الىٰ كراع[٢] لأجبت ولو أُهدى الىّ كراع[٣] لقبلت (لقبلة ـ خ). فقيه ٢٦٣/٤: بإسناده المتقدّم فى باب (٢٦) استحباب الفصل بين الأذان والإقامة بنافلة ج ٥ عن علىّ عليه السلام (فى حديث وصيّة النّبىّ صلى الله عليه وآله له) مثله.

---

١. أورده في المستدرك بتفاوت يسيرة.
٢. لا يبعد أن يكون المراد كراع الغميم وهو إسم موضع بين مكّة والمدينة على ثلثة أميال من عسفان.
٣. والمراد منه كراع الغنم أو البقر.

۱۴۱۰ (۲۰) ابوجریر قمی از امام کاظمعليه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ یکی از حاکمان که به انگیزهٔ ثواب به خویشاوندانش هدیه می‌دهد، فرمود: آنچه برای خدا و برای نیکی به خویشان هدیه می‌کند، حلال است و در صورتی که به انگیزهٔ ثواب باشد، می‌تواند آن را بگیرد.»

۱۴۱۱ (۲۱) در کتاب العوالی آمده است: «هدیه، روزی خداست. به هر کس هدیه شد، باید آن را بپذیرد.»

۱۴۱۲ (۲۲) علی بن مهزیار از پدرش از کسی که از وی نام برد، روایت می‌کند که: «به امام موسی بن جعفرعليه السلام گفت: ای زادهٔ رسول خدا ﷺ، آیا ما را از کیفیت اسلام سلمان فارسی آگاه نمی‌کنی؟

امامعليه السلام فرمود: پدرم ـ که درود خدا بر او باد ـ به من خبر داد که امیر مؤمنانعليه السلام و سلمان و ابوذر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر اکرم ﷺ گرد آمده بودند. پس امیر مؤمنانعليه السلام به سلمان گفت: ای ابوعبدالله! آیا ما را از آغاز کار خویش باخبر نمی‌کنی؟

سلمان گفت: به خدا سوگند! ای امیر مؤمنانعليه السلام! اگر دیگری از من سؤال کرده بود به وی پاسخ نمی‌دادم. من یکی از فرزندان دهقانان اهل شیراز بودم... پس نزد زنی که صاحبم بود رفتم و به وی گفتم: ای خانم! یک طبق رطب به من ببخش! او گفت: به جای یک طبق، شش طبق خرما مال تو! طبق خرمایی برداشتم و با خود گفتم: اگر پیامبر در میان آنان باشد، حتماً صدقه نمی‌خورد و از هدیه می‌خورد! آن‌گاه طبق خرما را آوردم، در برابر پیامبر ﷺ گذاشتم و به وی گفتم: این صدقه است. پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب فرمود: بخورید! ولی خودش و امیر مؤمنانعليه السلام و عقیل و حمزه به آن دست نزدند و به زید فرمود: دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این یک نشانه!

آن‌گاه بار دیگر نزد صاحبم رفتم و به وی گفتم: یک طبق دیگر خرما به من ببخش!

وی گفت: به جای یک طبق، شش طبق خرما مال تو! یک طبق دیگر خرما آوردم، در برابر پیامبر ﷺ نهادم و گفتم: این هدیه است. پیامبر ﷺ دست دراز کرد و فرمود: با نام خدا بخورید. آن‌گاه همهٔ یاران دست دراز کردند و خوردند...»

۱۴۱۳ (۲۳) سکونی از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، می‌پذیرم.»

۱۴۱۴ (۲۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«اگر به پاچهٔ گوسفندی دعوت شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، قبول می‌کنم.»

۱۴۱۵ ۳۲۶۲۸ (۲۵) الدّعائم ۳۲۵/۲: عن علیّ ﷺ انّ رسول الله ﷺ قال لو دعیت الیٰ ذراع شاة لأجبت ولو اُهدی الیّ کراع لقبلت.

۱۴۱۶ ۳۲۶۲۹ (۲۶) مستدرک ۲۰۶/۱۳: السّیّد أبو حامد ابن أخ السّیّد ابن زهرة فی أربعینه عن الشّیخ ثقة الدّین محمّد بن أبی نصر عن الشّیخ أبی الفتح أحمد بن المبارك بن الحسین عن أبی إسحاق إبراهیم بن عمر بن أحمد البرمکی عن أبی محمّد عبدالله بن إبراهیم بن أیّوب البزّاز قال أخبرنا أبو مسلم بن عبدالله بن مسلم الکحیّ البصریّ قال حدّثنا الأنصاریّ قال حدّثنی إسماعیل المکّی عن الحسن انّ رسول الله ﷺ قال لا یردّ الرجل هدیّة فإن أخذ فلیکافه والّذی نفسی بیده لو دعیت الی ذراع لأجبت ولو اُهدی الیّ کراع لقبلت.

۱۴۱۷ ۳۲۶۳۰ (۲۷) فقیه ۱۹۱/۳: اُتِیَ علیّ ﷺ بهدیّة النیروز فقال ما هٰذا قالوا یا أمیرالمؤمنین الیوم النّیروز فقال ﷺ اصنعوا لنا کلّ یوم نیروزاً.

۱۴۱۸ ۳۲۶۳۱ (۲۸) فقیه ۱۹۱/۳: وروی أنّه قال ﷺ نیروزنا کلّ یوم.

۱۴۱۹ ۳۲۶۳۲ (۲۹) الدعائم ۳۲۶/۲: عن علیّ صلوات الله علیه انّه اُهدی إلیه فالوذج فقال ما هٰذا قالوا یوم نیروز قال فنیرزوا إن قدرتم کلّ یوم یعنی تهادوا وتواصلوا فی الله.

۱۴۲۰ ۳۲۶۳۳ (۳۰) کافی ۳۱۷/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن إبراهیم بن عبد الحمید عن مصعب بن عبدالله النوفلیّ عمّن رفعه قال قدم أعرابی بابل له علی عهد رسول الله ﷺ فقال له یا رسول الله بع لی أبلی هٰذه فقال له رسول الله ﷺ لست ببیّاع فی الأسواق قال فأشِر علیّ فقال له بع هٰذا الجمل بکذا وبع هٰذه الناقة بکذا حتّی وصف له کلّ بعیر منها فخرج الأعرابی الی السوق فباعها ثمّ جاء الی رسول الله ﷺ فقال والّذی بعثك بالحقّ مازادت درهماً ولا نقص درهماً ممّا قلت لی فاستهدنی یا رسول الله قال لا قال بلیٰ یا رسول الله فلم یزل یکلّمه حتّی قال له اهدلنا ناقة ولا تجعلها وَلَهاً[1].

۱۴۲۱ ۳۲۶۳۴ (۳۱) فقیه ۱۹۱/۳: روی ثویر بن أبی فاختة عن أبیه عن علیّ ﷺ قال اهدیٰ کسریٰ للنّبیّ ﷺ فقبل منه وأهدی قیصر للنّبیّ ﷺ فقبل منه واهدت له الملوك فقبل منهم.

---

۱. الوله بالتحریك ذهاب العقل والتحیّر من شدّة الوجد والمقصود هنا أی لا تجعلها ناقة قطعت عنها ولدها ـ یقال ناقة واله ووله إذا اشتدّ وجدها علی ولدها.

(۲۵) در کتاب دعائم الاسلام از علی ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ۱۴۱۵
«اگر به کتف گوسفندی فراخوانده شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، قبول می‌کنم.»

(۲۶) حسن از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان هدیه‌ای را باز نمی‌گرداند. پس اگر آن ۱۴۱۶
را پذیرفت، باید جبران کند. سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست! اگر به کتفی فراخوانده شوم، می‌پذیرم و اگر پاچه‌ای به من هدیه گردد، قبول می‌کنم.»

(۲۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «برای امیر مؤمنان ﷺ هدیهٔ نوروز آورده شد. ۱۴۱۷
امام ﷺ پرسید: این چیست؟

گفتند: ای امیر مؤمنان ﷺ، امروز نوروز است!

امام ﷺ فرمود: هر روز را برای ما نوروز کنید!»

(۲۸) در همان کتاب از علی ﷺ روایت شده که فرمود: «نوروز ما هر روز است.» ۱۴۱۸

(۲۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «مقداری پالوده به حضرت علی ﷺ هدیه شد. امام ۱۴۱۹
پرسید: این چیست؟

گفتند: نوروز است!

امام ﷺ فرمود: اگر بتوانید، هر روز نوروز است.

مقصود امام ﷺ این بود که برای خدا به یکدیگر هدیه دهید و نیکی کنید.»

(۳۰) مصعب بن عبدالله نوفلی از شخصی گزارش می‌کند که: «در زمان پیامبر اکرم ﷺ عرب ۱۴۲۰
بیابانگردی تعدادی شتر به مدینه آورد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا ﷺ این شتران را برای من بفروش!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من فروشندهٔ بازاری نیستم!

آن مرد گفت: مرا راهنمایی کن!

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این شتر نر را به این قیمت بفروش و این شتر ماده را به این مبلغ بفروش! تا این‌که تک تک شترانش را برای وی نرخ‌گذاری کرد. اعرابی به بازار رفت و شترانش را فروخت. آن‌گاه نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود، بر آنچه گفتی، نه درهمی افزوده شد و نه درهمی کاسته گردید. از من هدیه‌ای درخواست کن ای رسول خدا ﷺ!

پیامبر ﷺ فرمود: نه! و او پافشاری کرد تا سرانجام پیامبر ﷺ فرمود: شتر ماده‌ای به ما هدیه کن و بچه‌اش را هم از آن جدا نکن!»

(۳۱) ابوفاخته از علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «کسری هدیه‌ای برای پیامبر ﷺ فرستاد و وی ۱۴۲۱
پذیرفت و قیصر هدیه‌ای برای پیامبر ﷺ فرستاد و او پذیرفت و پادشاهان هر کدام برای پیامبر ﷺ هدیه فرستادند و آن حضرت از آنان پذیرفت.»

۱۴۲۲ ۲۲۶۲۵ (۳۲) رجال الكشيّ ٦١٠: محمّد بن مسعود قال حدّثني سليمان بن حفص[۱] عن أبي بصير[۲] حمّاد بن عبدالله القندي عن إبراهيم بن مهزيار[۳] قال كتبت الى خيران (الخادم ـ خ) قد وجّهت إليك ثمانية دراهم كانت اهديت اليّ من طرسوس دراهم منهم وكرهت أن أردّها على صاحبها أو أحدث فيها حدثاً دون أمرك فهل تأمرني في قبول مثلها أم لا لأعرفها انشاء الله وانتهى الى أمرك فكتب وقرأته إقبل منهم إذا أُهدى إليك دراهم أو غيرها فانّ رسول الله ﷺ لم يردّ هديّة على يهوديّ ولا نصرانيّ. حمدويه وإبراهيم قالا حدّثنا محمّد بن عيسى قال حدّثني خيران الخادم قال وجهّت الى سيّدي ثمانية دراهم وذكر مثله سواء.

۱۴۲۳ ۲۲۶۲۶ (۳۳) مناقب ابن شهر آشوب ١٦٩/١: أهدىٰ إليه ﷺ المقوقس (دُلدُل) وكانت شهباء فدفعها الىٰ عليّ ؑ ثمّ كانت للحسن ثمّ للحسين ثمّ كبرت وعميت وهي اوّل بغلة ركبت في الإسلام وقال التاريخي اهدى إليه فروة بن عمرو الجذامي بغلة يقال لها فضّة.

۱۴۲۴ ۲۲۶۲۷ (۳۴) وفيه ١٦٨: أفراسه ﷺ (الورد) أهداه التميم الدّاري (والطرب) سمّي لتشوّقه وحسن صهيله ويقال هو الظرب (واللّزاز[۴]) وقد أهداه المقوقس سمّي بذلك لأنّه كان ملزّزاً موثّقاً[۵].

۱۴۲۵ ۲۲۶۲۸ (۳۵) كافي ١٤٢/٥: ابن محبوب عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي عن أبي عبدالله ؑ قال كانت العرب في الجاهليّة على فرقتين الحلّ والحمس فكانت الحمس قريشاً وكانت الحلّ سائر العرب فلم يكن أحد من الحلّ إلّا وله حَرَمِيّ من الحمس ومن لم يكن له حَرَمِيّ من الحمس لم يترك أن يطوف بالبيت إلّا عرياناً وكان رسول الله ﷺ حرميّاً لعياض بن حمار المجاشعي وكان عياض رجلاً عظيم الخطر وكان قاضياً لأهل عكاظ في الجاهليّة فكان عياض إذا دخل مكّة القىٰ عنه ثياب الذّنوب والرجاسة وأخذ ثياب رسول الله ﷺ لطهرها فلبسها وطاف بالبيت ثمّ يردّها عليه إذا فرغ من طوافه فلمّا إن ظهر رسول الله ﷺ أتاه عياض بهديّة فأبى رسول الله ﷺ أن يقبلها وقال يا عياض لو اسلمت لقبلت هديّتك انّ الله ﷻ أبىٰ لي زبد المشركين ثمّ انّ عياضاً بعد ذلك أسلم وحسن إسلامه فأهدى الىٰ رسول الله ﷺ هديّة فقبلها منه.

---

۱. جعفر ـ خ. ۲. أبي نصر ـ خ. ۳. عليّ بن مهزيار ـ خ.
۴. سمّي به لشدّة تلزّزه واجتماع خلقه ـ اللسان. ۵. ناقة موثّقة الخلق: محكمة ـ اللسان.

۱۴۲۲ (۳۲) ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: «به خیران نوشتم: از طرطوس هشت درهم از درهم‌های خودشان به من هدیه کرده‌اند و من دوست نداشتم آن‌ها را به صاحبش بازگردانم یا بدون دستور شما در آن تصرف کنم. از این رو آن‌ها را به سوی شما فرستادم. در این باره چه دستور می‌دهید، آیا امثال چنین هدایایی را بپذیرم یا نه؟ بفرمایید تا حکم آن را بدانم و به دستورتان عمل کنم ـ انشاءالله.

امام ﷺ نوشت و من خود آن را مطالعه نمودم: هرگاه درهم یا چیز دیگری به تو هدیه کردند، از آنان بپذیر؛ چرا که پیامبر ﷺ هیچ هدیه‌ای را باز نگرداند ـ نه بر یهودی و نه بر نصرانی.»

۱۴۲۳ (۳۳) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

«مقوقس، دُلدُل را که قاطر سیاه و سفیدی بود به پیامبر اکرم ﷺ هدیه کرد. پیامبر ﷺ پس از خود آن را به علی داد و سپس در اختیار امام حسن ﷺ قرار گرفت و پس از وی به امام حسین ﷺ رسید.

و به پیری و کوری رسید. و آن نخستین قاطری بود که در اسلام سوار بر آن شدند.

تاریخی می‌گوید: فروة بن عمرو جذامی قاطری به پیامبر ﷺ هدیه کرد که فضه نامیده می‌شد.»

۱۴۲۴ (۳۴) و در همان کتاب آمده است: «اسب‌های پیامبر ﷺ عبارت بودند از: ورد، که تمیم‌داری به حضرت هدیه کرد. طرب، به این دلیل به این نام نامیده شد که بسیار به [صاحبش] علاقه‌مند بود و صدای زیبایی داشت و به آن ظرب نیز گفته می‌شد. و لزاز که مقوقس آن را به پیامبر ﷺ هدیه کرد؛ به این دلیل به این نام نامیده شد که بسیار محکم و توپر بود.»

۱۴۲۵ (۳۵) ابوبکر حضرمی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«عرب در جاهلیت به دو گروه تقسیم می‌شدند: حلّ و حمس. حمس، قریش بودند و حلّ، سایر اعراب. هریک از افراد حلّ، شخصی از اهل حَرَم ـ از حمس ـ برای خود داشتند و هرکس از اهل حَرَم ـ از حمس ـ کسی را نداشت و مجبور بود برهنه اطراف کعبه طواف کند.

پیامبر اکرم ﷺ حَرَمی عیاض بن حمار مجاشعی بود. عیاض، مرد بسیار بزرگ و شریفی بود و در جاهلیت قاضی اهل عکاظ بود. عیاض هنگامی که وارد مکه می‌شد، لباس گناه و پلیدی را از خود دور می‌کرد و لباس‌های پیامبر ﷺ را ـ به خاطر پاکی‌اش ـ می‌گرفت و بر تن می‌کرد. آن‌گاه دور خانهٔ خدا طواف می‌کرد و پس از پایان طواف، لباس‌های پیامبر ﷺ را باز می‌گرداند. پس از ظهور اسلام، عیاض هدیه‌ای برای پیامبر ﷺ آورد ولی آن حضرت از پذیرش آن خودداری کرد و فرمود: ای عیاض، اگر مسلمان شوی هدیه‌ات را می‌پذیرم. خداوند تحفهٔ مشرکان را از من باز داشته است. سپس عیاض مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید و برای پیامبر ﷺ هدیه می‌آورد و آن حضرت می‌پذیرفت.»

۱۴۲۶ ۲۲۶۳۹ (۳۶) **مستدرك ۲۰۸/۱۳: السيّد وليّ الله الرضوي في مجمع البحرين في فضائل** السّبطين روى في بعض الأخبار انّ نصرانيّاً أتىٰ رسولاً من ملك الروم الى يزيد لعنه الله الىٰ أن قال قال يا يزيد اعلم انّي دخلت المدينة تاجراً أيّام حيوة النّبيّ ﷺ وقد أردت أن آتيه بهديّة فسئلت من أصحابه أيّ شيء أحبّ إليه من الهدايا فقالوا الطّيب أحبّ إليه فحملت من المسك قارتين وقدراً من العنبر الأشعب وأتيته إليه وهو يومئذ في بيت امّ سلمة فلمّا شاهدت جماله ازداد لعيني مشاهدة لقائه نوراً وزادني سروراً وقد تعلّق قلبي بمحبّته فسلّمت عليه ووضعت الأعطار بين يديه فقال لي ما هذه فقلت هديّة محقّرة أتيت بها الىٰ حضرتك فقال ما إسمك قلت عبدالشّمس قال انا اسمّيك عبد الوهّاب فإن قبلت منّي الإسلام قبلت منك الهديّة الخبر ورواه الشيخ الطريحي في المنتخب مثله.

۱۴۲۷ ۲۲۶۴۰ (۳۷) **كافي ۱۴۱/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۳۷۸/۶، فقيه ۱۹۱/۳**: (الحسن ـ يب فقيه) ابن محبوب عن إبراهيم الكرخي قال سألت أبا عبدالله ؑ عن الرجل تكون له الضيعة الكبيرة فإذا كان يوم المهرجان أو النيروز[۱] اهدوا إليه الشيء ليس هو عليهم، يتقرّبون بذلك (الشيء ـ فقيه) إليه فقال أليس هم مصلّين (قال ـ يب) قلت بلى قال فليقبل هديّتهم وليكافهم (كا ـ يب فانّ رسول الله ﷺ قال لو اهدى اليّ كراع[۲] لقبلت وكان ذلك من الدّين ولو انّ كافراً أو منافقاً اهدى اليّ وسقاً ما قبلت وكان ذلك من الدّين أبي الله ؐ[۳] لي زَبْدَ[۴] المشركين والمنافقين وطعامهم). (والوسق حمل بعير ـ ستّون صاعاً).

۱۴۲۸ ۲۲۶۴۱ (۳۸) **الجعفريّات ۸۲**: بإسناده عن عليّ ؑ انّ رسول الله ﷺ نهىٰ عن زَبْدِ المشركين يريد هدايا أهل الحرب.

۱۴۲۹ ۲۲۶۴۲ (۳۹) **تهذيب ۳۷۸/۶**: محمّد بن يعقوب عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد **كافي ۱۴۲/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد عن **عبدالله** بن

---

۱. أو النوروز ـ يب، والنيروز ـ فقيه.
۲. الكراع بالضمّ: مستدقّ السّاق من الغنم والبقر.
۳. انّ الله ؐ أبي لي ـ يب.
۴. الزّبْد ـ بسكون الباء: الرفد والعطاء.

۱۴۲۶ (۳۶) سید ولی الله رضوی در کتاب مجمع البحرین در فضائل السبطین روایت می‌کند که: «یک نفر مسیحی به عنوان نمایندهٔ پادشاه روم به سوی یزید آمد... ادامه می‌دهد تا آنجا که وی به یزید گفت: ای یزید! بدان که من در زمان پیامبرﷺ برای تجارت به مدینه آمدم و می‌خواستم هدیه‌ای برای پیامبرﷺ ببرم. از یاران حضرت پرسیدم که وی چه هدیه‌ای را بیشتر دوست دارد؟ پاسخ گفتند: عطر را بیش از هدایای دیگر دوست دارد!

دو ظرف مشک و مقداری عنبر برداشتم و نزد پیامبرﷺ رفتم. آن روز وی در خانهٔ ام سلمه بود. با مشاهدهٔ جمال پیامبرﷺ نور چشمانم افزایش یافت و بر سرور و شادمانی‌ام افزوده گردید و قلبم وابستهٔ محبت و دوستی او گردید. سلام کردم و عطرها را در برابرش بر زمین گذاردم.

پیامبرﷺ فرمود: این چیست؟

گفتم: هدیهٔ ناچیزی که به حضورت آورده‌ام!

پیامبرﷺ پرسید: نامت چیست؟

گفتم: عبد الشمس [بندهٔ خورشید].

فرمود: من تو را عبدالوهاب [بندهٔ خداوند بخشنده] می‌نامم. اگر اسلام را از من بپذیری، هدیه‌ات را می‌پذیرم...»

۱۴۲۷ (۳۷) ابراهیم کرخی می‌گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی مزرعهٔ بزرگی دارد و در روز مهرگان یا نوروز کارکنانش برای وی هدیه‌ای می‌آورند که از وظایف‌شان نیست و از این راه می‌خواهند خود را به وی نزدیک کنند.

امامؑ فرمود: مگر نمازگزار [مسلمان] نیستند؟

گفتم: بلی!

فرمود: باید هدیه‌شان را بپذیرد و آن را جبران کند؛ چرا که پیامبر اکرمﷺ فرمود: اگر پاچه‌ای به من هدیه شود، آن را می‌پذیرم و آن از دین است و اگر کافر یا منافقی یک وسق[1] به من هدیه کند، نمی‌پذیرم و این نیز از دین است. خداوند عطا و بخشش و غذای مشرکان و منافقان را برای من نمی‌خواهد.»

۱۴۲۸ (۳۸) در کتاب الجعفریات از علیؑ روایت می‌کند که فرمود: «رسول خداﷺ از بخشش‌های مشرکان نهی کرد؛ مقصود آن حضرت هدایای اهل جنگ با مسلمانان است.»

۱۴۲۹ (۳۹) عبدالله بن مغیره می‌گوید: «محمد بن عبدالله قمی به امام کاظمؑ گفت: ما مزارع و باغ‌هایی داریم که در آن آتشکده‌هایی است؛ زردشتیان گاو و گوسفند و درهم به آن‌ها هدیه می‌کنند.

---

۱. وَسَق شصت صاع و برابر صد و هشتاد کیلوگرم است.

المغيرة عن أبي الحسن ﷺ قال قال له محمّد بن عبدالله القمّي انّ لنا ضياعاً فيها بيوت النيروان تهدى إليها المجوس البقر والغنم والدراهم فهل (يحلّ ـ فقيه) لأرباب القرى ان يأخذوا ذلك ولبيوت نيرانهم قوّام[1] يقومون عليها قال (أبوالحسن ﷺ ـ فقيه) ليأخذه (ه ـ كا) صاحب[2] القرى (من ذلك ـ فقيه) ليس به بأس. **فقيه ۱۹۲/۳**: روى محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن الرضا ﷺ قال سألته في مسألة كتب بها اليّ محمّد بن عبدالله القميّ الأشعريّ فقال لنا ضياع فيها بيوت نيران يهدى (وذكر مثله).

۱۴۳۰ ۲۲۶۴۳ (۴۰) **كتاب صفّين ۱۴۳**: قال نصر ـ عمر بن سعد حدّثني مسلم الأعور عن **حبّة العرني** (الى أن قال) وجاء عليّ حتّى مرّ بالأنبار فاستقبله بنو خشنوشك دهاقنتها قال سليمان (خش، طيب، نوشك، راض يعني بني الطّيب الراضي بالفارسيّة) فلمّا استقبلوه نزلوا (عن خيولهم ـ خ) ثمّ جاؤا يشتدّون معه (وبين يديه ومعهم براذين قد اوقفوها في طريقه ـ خ) فقال[3] ما هذه الدّوابّ الّتي معكم وما أردتم بهذا الذي صنعتم قالوا امّا هذا الذي صنعنا فهو خُلُقٌ منّا نعظّم به الأمراء وامّا هذه البراذين فهديّة لك وقد صنعنا لك وللمسلمين طعاماً وهيّأنا لدوابّكم علفاً كثيراً قال امّا هذا الذي زعمتم انّه منكم خلق تعظّمون به الأُمراء فوالله ماينفع هذا الأُمراء وإنّكم لتشقّون به على أنفسكم وأبدانكم فلا تعودوا له وأمّا دوابّكم هذه فان أحببتم أن نأخذها منكم فنحسبها من خراجكم أخذناها منكم وامّا طعامكم الّذي صنعتم لنا فانّا نكره أن نأكل من أموالكم شيئاً إلّا بثمن قالوا يا أميرالمؤمنين نحن نقوّمه ثمّ نقبل ثمنه قال إذاً لا تقوّمونه قيمته نحن نكتفي بما دونه قالوا يا أميرالمؤمنين فانّ لنا من العرب موالي ومعارف فتمنعنا أن نهدى لهم وتمنعهم أن يقبلوا منّا قال كلّ العرب لكم موال وليس ينبغي لأحد من المسلمين أن يقبل هديّتكم وان غصبكم أحد فأعلمونا قالوا يا أميرالمؤمنين انّا نحبّ أن تقبل هديّتنا وكرامتنا قال لهم ويحكم نحن أغنى منكم فتركهم ثمّ سار.

۱۴۳۱ ۲۲۶۴۴ (۴۱) **فقيه ۱۹۱/۳**: قال الصّادق ﷺ عجّلوا ردّ ظروف الهدايا فإنّه أسرع لتواترها.

---

۱. قوم ـ يب. ۲. أصحاب ـ فقيه. ۳. قال ـ خ.

آیا صاحبان آن قریه‌ها می‌توانند آن‌ها را از آنان بگیرند؟ آتشکده‌های آنان متولیانی دارد که به کارهای آن‌ها رسیدگی می‌کنند.

امام ﷺ فرمود: باید صاحب قریه آن را بگیرد و اشکالی ندارد.»

نظیر این حدیث از امام رضا ﷺ نیز روایت شده است.

۱۴۳۰ (۴۰) **حبّه العرنی** می‌گوید: «... علی ﷺ آمد تا به انبار رسید. در آنجا کدخدایان و بزرگان بنی خشنوشک[1] در حالی که اسب‌هایی به همراه آورده و آن‌ها را در مسیر بسته بودند به استقبال امام ﷺ آمدند. آنان در مراسم استقبال از امام ﷺ از اسب‌های‌شان پیاده شدند و شروع کردند همراه امام و پیشاپیش وی به سرعت بِدَوند.

امام ﷺ فرمود: این اسب‌ها چیست که همراه آورده‌اید؟ و از این کارها چه هدفی دارید؟

گفتند: این کاری که انجام می‌دهیم یکی از آیین‌های ماست که به وسیلهٔ آن زمامداران‌مان را احترام می‌کنیم و این اسب‌ها هدیه‌ای است به تو. افزون بر آن، برای تو و مسلمانان غذا و برای اسب‌های‌تان علوفه زیادی تهیه کرده‌ایم!

امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند این کاری که از آیین خود برای احترام به زمامداران می‌دانید، هیچ سودی برای امیران ندارد و شما با این کار، خود و بدن‌های‌تان را به زحمت می‌اندازید! از این پس هرگز چنین کاری انجام ندهید. و این اسب‌هایی که آورده‌اید، اگر دوست دارید که آن‌ها را از شما بگیریم و به حساب خراج‌تان بگذاریم، این کار را می‌کنیم. و غذایی که برای ما آماده کرده‌اید، پس ما دوست نداریم از اموال شما چیزی بخوریم مگر در برابر پرداخت پول آن.

گفتند: ای امیر مؤمنان ﷺ! ما آن را قیمت می‌کنیم و سپس بهایش را می‌پذیریم!

امام ﷺ فرمود: پس بر آن قیمتی نگذارید که ما به کمتر از آن بی‌نیاز می‌شویم!

گفتند: ای امیر مؤمنان ﷺ! ما در میان اعراب دوستان و وابستگانی داریم، آیا ما را از هدیه دادن به آنان و آن‌ها را از پذیرش هدایای ما بازمی‌داری؟

امام ﷺ فرمود: همهٔ اعراب وابستگان و دوستداران شمایند و سزاوار نیست که یکی از مسلمانان از شما هدیه بپذیرد. و اگر کسی چیزی از شما غصب کرد، ما را در جریان بگذارید!

گفتند: ای امیر مؤمنان! ما دوست داریم که هدیه و بخشش ما را بپذیری!

امام ﷺ فرمود: ای بیچارگان، ما از شما بی‌نیازتریم!

علی ﷺ آنان را ترک کرد و به راه خود ادامه داد.»

۱۴۳۱ (۴۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در بازگرداندن ظرف‌های هدیه شتاب کنید؛ چرا که آن به استمرار و پی در پی بودن آن سرعت بیشتری می‌دهد.»

---

۱. خشنوشک واژهٔ فارسی است که از دو کلمهٔ خوش و نوشک ترکیب یافته است.

۱۴۳۲ ۲۲۶۴۵ (۴۲) أمالي ابن الطّوسي ۳۰۳: أخبرني الشّيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد الطّوسيّ ﷺ قل حدّثنا السّعيد الوالد ﷺ قال حدّثنا الشّيخ أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله الغضائريّ عن أبي محمّد هٰارون بن موسى التّلعكبريّ قال حدّثنا محمّد بن همام قال حدّثنا علي بن الحسين الهمداني قال حدّثنا أبوعبدالله محمّد بن خالد البرقي عن أبي قتادة القميّ قال قال أبو عبدالله ﷺ يا أبا قتادة اتتها دون قال نعم يابن رسول الله قال فاستديموا الهدايا بردّ الظروف[1] الىٰ أهلها.

۱۴۳۳ ۲۲۶۴۶ (۴۳) فقيه ۱۹۱/۳: كان (الصّادق) ﷺ لايردّ الطّيب. والحلوا. وتقدّم في رواية شقيق (۳۳) من باب (٦) عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ۳ قولهﷺ واقبلوا الهديّة. وفي رواية عبد الأعلىٰ (٦) من باب (۳٤) جواز تقديم نوافل النهار على أوقاتها من أبواب أوقات النوافل ج ٤ قوله إنّما النافلة مثل الهديّة متى ما أتى بها قبلت. وفي رواية داود بن سليمان (۳) من باب (۱۰) وجوب اجتناب المحارم من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله ﷺ لا يزال امّتي بخير ما تحابّوا وتهادوا وأدّوا الأمانة (الى أن قال) فإذا لم يفعلوا ذٰلك ابتلوا بالقحط والسّنين. ويأتي في أحاديث الباب التّالي وما يتلوه ما يناسب ذٰلك.

(۷۸)

باب جواز قبول الهديّة الّتي يراد بها العوض واستحباب التّعويض عنها وإن لم يعوّض حتّى هلك وأصاب المُهدي هديّته بعينها فله أن يأخذها

۱۴۳٤ ۲۲۶۴۷ (۱) تهذيب ۳۷۹/٦: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱٤۳/٥: محمّد بن يحيى عمّن حدّثه عن (يحيىٰ ـ كا) بن المبارك عن عبدالله بن جبلة عن فقيه ۱۹۲/۳: إسحاق بن عمّار قال قلت له الرّجل الفقير يهدى اليّ الهديّة يتعرّض لما[2] عندي فآخذها ولا اُعطيه شيئاً أيحلّ لي قال نعم هي لك حلال ولٰكن لا تدع أن تعطيه.

---

۱. المزيد ـ خ. ۲. لها ـ يب فقيه.

۱۴۳۲ (۴۲) ابوقتاده قمی می‌گوید: «امام صادقعليه السلام به من فرمود: ای ابوقتاده! آیا به یکدیگر هدیه می‌دهید؟

گفتم: آری! ای زادهٔ رسول خدا ﷺ!

امامعليه السلام فرمود: با بازگرداندن ظرف‌ها به صاحبانش به هدایا دوام و استمرار بخشید!»

۱۴۳۳ (۴۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که: «امام صادقعليه السلام عطر و حلوا را بازنمی‌گرداند.»

در حدیث شقیق این سخن از پیامبر ﷺ گذشت: «و هدیه را بپذیرید!»[1]

در حدیث عبدالاعلی این سخن امامعليه السلام گذشت: «همانا نافله همانند هدیه است. هر زمان انجام شود، پذیرفته می‌شود.»[2]

و در حدیث داود بن سلیمان، این سخن از پیامبر اکرم ﷺ گذشت: «امت من پیوسته در خیر و نیکی هستند تا وقتی که یکدیگر را دوست بدارند و به هم هدیه دهند و امانت را به صاحبانش بازگردانند... پس آن هنگام که چنین نکنند، گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند.»[3]

و در احادیث دو باب آینده مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷۸

جواز قبول هدیهٔ معاوضی

۱۴۳۴ (۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امامعليه السلام گفتم: شخص تنگدستی با چشم‌داشت به مال من، برایم هدیه می‌آورد. من هم آن را می‌گیرم و چیزی به وی نمی‌دهم، آیا برای من حلال است؟

امامعليه السلام فرمود: آری، برای تو حلال است ولی چیزی به او بده!»

---

۱. باب ۶۴ از باب‌های احکام بیماری، حدیث ۳۳.

۲. باب ۳۴ از باب‌های زمان نافله، حدیث ۶.

۳. باب ۱۰ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۳.

۱۴۳۵ ۲۲۶۴۸ (۲) تهذیب ۶/ ۳۸۰: محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهيم بن هاشم عن آدم بن إسحاق عن رجل عن فقيه ۳/ ۱۹۲: عيسى بن أعين قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اهدى الى رجل هديّة وهو يرجو ثوابها فلم يثبه صاحبها حتّى هلك وأصاب الرجل هديّته بعينها أله أن يرتجعها[1] إن قدر علىٰ ذلك قال لا بأس أن يأخذ (ه ـ فقيه).

(۷۹)

باب ماورد في انّ جلساء الرّجل شركاؤه في الهديّة

۱۴۳۶ ۲۲۶۴۹ (۱) كافي ۵/ ۱۴۳: عليّ بن محمّد عن تهذيب ۶/ ۳۷۹: أحمد بن محمّد عن بعض أصاحبه عن أبان عن إبراهيم بن عمر عن محمّد بن مسلم (قال ـ يب) قال جلساء الرّجل شركاؤه في الهديّة.

۱۴۳۷ ۲۲۶۵۰ (۲) الجعفريّات ۱۵۳: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ انّ رسول الله ﷺ اهديت له هديّة وعنده جلسائه فقال أنتم شركائي فيها.

۱۴۳۸ ۲۲۶۵۱ (۳) كافي ۵/ ۱۴۴، تهذيب ۶/ ۳۷۹: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى رفعه قال إذا أهدى إلى الرّجل هديّة طعام وعنده قوم فهم شركاؤ (ه ـ كا يب) فيها (يعني ـ فقيه) الفاكهة وغيرها. فقيه ۳/ ۱۹۱: قال أبو عبدالله ﷺ إذا اهدى (وذكر مثله).

---

۱. يراجعها ـ فقيه.

(۲) عیسی بن اعین می‌گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: شخصی به امید جبران به دیگری هدیه می‌دهد ولی هدیه‌گیرنده آن را جبران نمی‌کند تا می‌میرد. و هدیه‌دهنده عین هدیه‌اش را می‌یابد. آیا برای وی جایز است اگر بتواند آن را بازگرداند؟ ۱۴۳۵

امام؛ فرمود: اشکال ندارد آن را بردارد!»

باب ۷۹

همنشینان، شریکان در هدیه

(۱) محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام؛ فرمود: ۱۴۳۶

«همنشینان شخص، در هدیه با او شریک هستند!»

(۲) در کتاب الجعفریات از علی؛ روایت می‌کند که فرمود: «هدیه‌ای برای پیامبر اکرم؛ آورده شد و نزد وی افرادی نشسته بودند. پیامبر؛ فرمود: شما با من در این هدیه شریک هستید.» ۱۴۳۷

(۳) عثمان بن عیسی از امام؛ روایت می‌کند که فرمود: «هر گاه غذا و میوه‌ای به شخصی هدیه شود و گروهی نزد وی باشند، آنان با وی شریک هستند.» ۱۴۳۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب

البيع وشروطه

وأحكامه وأقسامه وما يناسبه

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

فصل سوم

قرارداد، عقد بیع،

شرایط، اقسام و احکام آن

(۱)

باب انّه لا بيع إلّا عن ملك عدا ما استثنى

۱٤۳۹ (۱) **تهذيب** ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عليّ بن رئاب وعبدالله بن جبلة
۲۲٦٥۲ عن إسحاق بن عمّار عن عبد صالح عليه السلام قال سألته عن رجل في يده دار ليست له ولم تزل في يده ويد آبائه من قبله قد اعلمه من مضى من آبائه انّها ليست لهم ولا يدرون لمن هي فيبيعها ويأخذ ثمنها قال ما أحبّ أن يبيع ما ليس له قلت فإنّه ليس يعرف صاحبها ولا يدري لمن هي ولا أظنّه يجيء لها ربّ أبدا قال ما أحبّ أن يبيع ما ليس له قلت فيبيع سكناها أو مكانها في يده فيقول لصاحبه أبيعك سكناي وتكون في يدك كما هي في يدي قال نعم يبيعها على هذا.

۱٤٤۰ (۲) **العوالي** ۲٤۷/۲: وقال صلى الله عليه وآله لا بيع إلّا فيما تملك.
۲۲٦٥۳

۱٤٤۱ (۳) **العوالي** ۲۰٥/۳: وروى عمر بن شبيب[1] عن أبيه عن جدّه عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال لا
۲۲٦٥٤ طلاق إلّا فيما تملكه ولا عتق إلّا فيما تملكه ولا بيع إلّا فيما تملكه.

۱٤٤۲ (٤) **الإحتجاج للطبرسي** ۳۰۸/۲: كتاب آخر لمحمّد بن عبدالله الحميري الى صاحب
۲۲٦٥٥ الزمان عليه السلام في جواب مسائله الّتي سأله عنها، وسأل أنّ لبعض إخواننا ممّن تعرفه ضيعة جديدة بجنب ضيعة خراب للسلطان فيها حصّة وأكرته ربّما زرعوا (وتنازعوا في ـ خ) حدودها وتؤذيهم عمّال السلطان ويتعرّضون في الكلّ من غلّات ضيعته وليس لها قيمة لخرابها وإنّما هي بائرة منذ عشرين سنة وهو يتحرّج[2] من شرائها لأنّه يقال انّ هذه الحصّة

---

۱. عمرو بن شعيب ـ ك.   ۲. يتجرّج ـ خ.

باب ۱

اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا

۱۴۳۹ (۱) اسحاق بن عمّار از بندهٔ صالح خدا امام موسی بن جعفر نقل می‌کند که: «از آن حضرت پرسیدم: اگر کسی در خانه‌ای ساکن باشد و پیش از او پدران و نیاکان او در آن خانه ساکن بوده و همگی به فرزندان خود اطلاع داده‌اند که مالک این خانه نمی‌باشند و مالک آن را نمی‌شناسند، آیا این کسی که الآن خانه را متصرف است، می‌تواند خانه را بفروشد و بهای آن را دریافت کند؟

امام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن چیزی را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: با آن‌که صاحب خانه را نمی‌شناسد و نام و نشان او را نمی‌داند و تصور نمی‌کند مالکی برای خانه پیدا شود، نمی‌تواند خانه را بفروشد؟

امام فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن خانه‌ای را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: آیا می‌تواند حق سکنای خود را به دیگران بفروشد و بگوید: من حق سکونت خود را به تو می‌فروشم ولی باید این خانه را به صورت عاریه و امانت تصرف کنی، آن‌چنان که در تصرف من بوده است؟

امام موسی بن جعفر پاسخ داد: بلی، با این شرط می‌تواند حق سکنای خود را بفروشد.»

۱۴۴۰ (۲) در کتاب العوالی آمده است که: «پیامبر اکرم فرمود: خرید و فروشی نیست مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۱۴۴۱ (۳) عمر بن شیب از پدرش از نیایش نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: طلاق، عتق و خرید و فروش واقع نمی‌شود مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۱۴۴۲ (۴) محمد بن عبدالله حمیری در نامه‌ای از امام زمان(عج) سؤال کرد:

«یکی از برادران ما در کنار مزرعهٔ مخروبه‌ای از حاکم، مزرعهٔ جدیدی دارد. تعدادی آن مزرعه را از وی اجاره کرده‌اند و او در آنجا نصیب و سهم دارد. مزرعهٔ حاکم از بیست سال پیش تاکنون بدون کشت رها شده و مخروبهٔ آن ارزشی ندارد ولی با این حال مأموران حکومت با کارکنان مزرعهٔ برادر ما بر سر محدودهٔ آن به اختلاف می‌پردازند، آنها را اذیت می‌کنند و به همهٔ غلات‌شان دست‌درازی می‌کنند. خرید آن مزرعه از حاکم، منافع بسیاری برای برادر ما به دنبال دارد؛ زیرا سبب آبادانی مزرعهٔ

من هٰذه الضيعة كانت قبضت عن الوقف قديماً للسّلطان فان جاز شراؤها من السّلطان وكان ذٰلك صلاحاً له[١] وعمارة لضيعته وانّه يزرع هٰذه الحصّة من القرية البائرة بفضل ماء ضيعته العامرة وينحسم عنه[٢] طمع أولياء السّلطان وإن لم يجز ذٰلك عمل بما تأمره به إن شاء الله تعالىٰ فأجاب الضيعة لا يجوز ابتياعها إلّا من مالكها أو بامره أو رضاء منه[٣].

١٤٤٣ (٥) الدعائم ٥٩/٢: عن عليّ صلوات الله عليه انّه سئل عن رجل كان عاملاً للسّلطان
٣٢٦٥٦ فهلك فأخذ بعض ولده لما كان على أبيه فانطلق الولد فباع داراً من تركة أبيه وادّىٰ ثمنها الى السلطان وسائر ورثة الأب حضور للبيع لم يبيعوا هل عليهم فى ذٰلك شيء قال ﷺ إن كان إنّما أصاب تلك الدّار من عمله ذٰلك وغُرّم ثمنها فى العمل فهو عليهم جميعاً وإن لم يكن ذٰلك فلمن لم يبع من الورثة القيام بحقّه ولا يجوز أخذ مال المسلم بغير طيب نفس منه.

١٤٤٤ (٦) كافى ٢٢٨/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد جميعاً عن
٣٢٦٥٧ تهذيب ٣٧٤/٦: ١٣٢/٧: (الحسن ـ يب ج ٧) ابن محبوب (عن أبى أيّوب كا يب ج ٦) عن أبى بصير قال سألت أحدهما ﷺ عن شراء الخيانة والسرقة فقال لا إلّا أن يكون قد اختلط معه غيره فأمّا السرقة بعينها فلا إلّا أن تكون من متاع السّلطان فلا بأس بذٰلك.

١٤٤٥ (٧) تهذيب ٣٣٧/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس عن الحسن تهذيب
٣٢٦٥٨ ١٣٢/٧: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال سألته عن شراء الخيانة والسرقة فقال إذا عرفت انّه كذٰلك فلا إلّا أن يكون شيئاً اشتريته من العامل[٤] فقيه ١٤٣/٣: وسأله سماعة عن شراء الخيانة (وذكر مثله).

١٤٤٦ (٨) فقيه ٩/٤، أمالى الصّدوق ٣٥٠: (وفى حديث المناهى عن رسول الله ﷺ) قال ومن
٣٢٦٥٩ اشترى خيانة وهو يعلم فهو كالّذى خانها.

١٤٤٧ (٩) كافى ٢٢٨/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٣٧٤/٦ و
٣٢٦٦٠ ١٣١/٧: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن جرّاح (المدائنى ـ كا يب ج ٦) عن أبى عبدالله ﷺ قال لا يصلح شراء السّرقة والخيانة إذا عرفت.

---

١. من السلطان كان ذٰلك صوناً (صواباً ـ خ ل) وصلاحاً له ـ ئل.
٢. عن طمع ـ ئل.
٣. رضى منه ـ ئل.
٤. تشتريه من العمّال ـ يب ج ٧ ـ فقيه.

وی می‌گردد و می‌تواند آن را با مازاد آب مزرعهٔ خودش کشت کند. افزون بر آن، دندان طمع کارگزاران حاکم از آنجا کنده می‌شود. با این حال برادر ما برای خرید مزرعهٔ حاکم از خود تمایل نشان نمی‌دهد؛ زیرا گفته می‌شود: این قسمت از این مزرعه در گذشته وقف بوده است که به دست حاکم افتاده است.

بر اساس آنچه گفته شد، آیا خریدن مزرعهٔ حاکم جایز است؟ در صورتی که خریدن آن جایز باشد برای برادر ما منافع زیادی دارد که به آن اشاره شد. و اگر خرید آن جایز نباشد به دستور شما عمل خواهد کرد ـ ان شاء الله.

امامﷺ در پاسخ وی مرقوم فرمود: خرید مزرعه جایز نیست مگر از مالک آن یا به دستور او یا با رضایت وی.»

۱۴۴۳ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امیر مؤمنانﷺ سؤال شد:

«یکی از کارگزاران حاکم درگذشت و یکی از فرزندانش را در برابر بدهی پدرش مؤاخذه کردند. او نیز خانه‌ای از ترکهٔ پدرش را فروخت و پولش را به حاکم داد و وارثان دیگر با این‌که حاضر بودند، نفروختند. آیا در این خانه بر آنان چیزی است؟ [آیا این خانه از سهم آنان نیز خارج می‌شود]؟

امامﷺ در پاسخ فرمود:

اگر آن مرد آن خانه را از راه کارکردن برای حکومت به دست آورده و در همان راه نیز آن را بدهکار شده است، بر همهٔ آنان خواهد بود و در غیر این صورت هر یک، از وارثان که آن را نفروخته‌اند می‌توانند برای گرفتن حق خویش اقدام کنند و گرفتن مال مسلمان بدون رضایت خاطرش جایز نیست.»

۱۴۴۴ (۶) ابن محبوب از ابی‌بصیر نقل می‌کند که: «از امام باقرﷺ یا امام صادقﷺ پرسیدم: آیا خرید مالی که از راه خیانت و سرقت به دست آمده، جایز است؟

امامﷺ فرمود: جایز نیست مگر آن‌که با مال دیگری مخلوط شده باشد. ولی خرید عین مال سرقت جایز نیست مگر آن‌که از اموال سلطان باشد که در این صورت اشکالی ندارد.»

۱۴۴۵ (۷) سماعة روایت می‌کند که از امام باقرﷺ یا امام صادقﷺ پرسیدم: «آیا انسان می‌تواند مالی را که از راه خیانت یا دزدی به دست آمده است خریداری کند؟ امامﷺ فرمود: اگر می‌دانی که مال از راه خیانت یا سرقت به دست آمده است، خریداری آن جایز نیست مگر آن‌که از والی ستمگر خریداری کند.»

۱۴۴۶ (۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی شیخ صدوقرحمه الله آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «کسی که مالی را خریداری کند که می‌داند از راه خیانت به دست آمده است، مانند همان فردی است که خیانت کرده است.»

۱۴۴۷ (۹) جرّاح از امام صادقﷺ نقل می‌کند که فرمود: «خرید و فروش کالایی که از راه سرقت و خیانت به دست آمده است، روا نیست.»

۱۴۴۸ ۲۲۶۶۱ (۱۰) الدعائم ۲۰/۲ : عن جعفر بن محمّد عليه‌السلام انّه سئل عن شراء الشيء من الرّجل الّذى يعلم انّه يخون أو يسرق أو يظلم قال لا بأس بالشّراء منه مالم يعلم أنّ المشترَىٰ خيانة أو ظلم أو سرقة فان علم فأنّ ذٰلك لا يحلّ بيعه ولا شراؤه ومن اشترى شيئاً من السّحت لم يعذره الله لأنّه اشترى ما لا يحلّ له.

۱۴۴۹ ۲۲۶۶۲ (۱۱) قرب الإسناد ۲۶۷ : عبدالله بن الحسن العلوىّ عن جدّه على بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه‌السلام قال سألته عن رجل سرق جارية ثمّ باعها يحلّ فرجها لمن اشتراها قال إذا انبأهم انّها سرقة فلا يحلّ وإن لم يعلم فلا بأس.

۱۴۵۰ ۲۲۶۶۳ (۱۲) تهذيب ۳۷۴/۶ : محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۲۹/۵ : الحسين بن محمّد عن النّهدىّ عن ابن أبى نجران عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال من اشترى سرقة وهو يعلم فقد شرك فى عارها وإثمها.

۱۴۵۱ ۲۲۶۶۴ (۱۳) كافى ۲۲۹/۵ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۳۲/۷ : أحمد بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن علىّ بن عقبة عن الحسين بن موسى عن بريد ومحمّد بن مسلم عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال من اشترى طعام قوم وهم له كارهون قصّ لهم من لحمه يوم القيامة.

۱۴۵۲ ۲۲۶۶۵ (۱۴) كافى ۳۱۳/۵، تهذيب ۲۲۶/۷ : علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ كا) عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال سمعته يقول كلّ شيء هو لك حلال حتّى تعلم انّه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك وذٰلك مثل الثوب يكون (عليك ـ يب) قد اشتريته وهو سرقة أو المملوك عندك ولعلّه حرّ قد باع نفسه أو خدع فبيع أو قهر أو امرأة تحتك وهى اختك أو رضيعتك والأشياء كلّها على هٰذا حتّى يستبين لك غير ذٰلك أو تقوم به البيّنة. وتقدّم فى أحاديث باب (۸۶) حكم الشراء من أرض الخراج من أبواب الجهاد ج ۱۶ ما يناسب ذٰلك. وفى أحاديث باب (۳) تحريم بيع الخمر وباب (۱۲) تحريم بيع الميتة من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يدلّ على عدم جواز بيع ما ليس بملك. ويأتى فى أحاديث باب (۳) انّ من باع ما يملك وما لا يملك صحّ البيع فيما يملك وباب (٤) أحكام الشراء من غير المالك ما يدلّ على ذٰلك. وفى رواية محمّد بن القاسم (٤٧) من باب (۷) وجوب أداء الأمانة الى البرّ والفاجر من أبواب الوديعة ج ۲۳ قوله ليمنعها اشدّ المنع فإنّها باعته مالم تملكه. وفى غير

۱۴۴۸ (۱۰) از امام جعفر صادقعلیه السلام سؤال شد که: «آیا خرید کالا از فردی که می‌دانیم خیانت یا سرقت یا ظلم می‌کند، جایز است؟ امامعلیه السلام فرمود: در صورتی که معلوم نباشد مال خریداری شده از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آمده است، خرید کالا از او اشکالی ندارد. ولی اگر معلوم باشد که آن کالا را از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آورده است، خرید و فروش جایز نیست. کسی که مال حرامی را خریداری کند، خداوند عذر او را نمی‌پذیرد؛ زیرا مالی را خریداری کرده که برای او حلال نبوده است.»

۱۴۴۹ (۱۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفرعلیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: «مردی کنیزی را ربوده و آن را فروخته است. آیا کسی که کنیز را می‌خرد، می‌تواند با او نزدیکی کند؟ امامعلیه السلام فرمود: اگر خبر دهد که آن کنیز ربوده شده است، نزدیکی با او برای خریدار جایز نیست، ولی اگر معلوم نباشد اشکالی ندارد.»

۱۴۵۰ (۱۲) ابن ابی نجران از بعضی از اصحابش از امام صادقعلیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «کسی که مالی را که می‌داند سرقتی است خریداری کند، در ننگ و گناه آن شریک است.»

۱۴۵۱ (۱۳) محمد بن مسلم از امام صادقعلیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «کسی که از گروهی طعام خریداری کند در حالی که آنان رضایت ندارند، در روز قیامت مقداری از گوشت بدن او چیده خواهد شد.»

۱۴۵۲ (۱۴) مسعدة بن صدقه از امام صادقعلیه السلام روایت می‌کند که: «شنیدم آن حضرت می‌گوید: هر چیزی برای تو حلال است مگر آن‌که علم به حرمت آن پیدا کنی. در این صورت آن را ترک کن ـ مانند لباسی که آن را خریده‌ای ـ در حالی که احتمال دارد سرقتی باشد. یا عبدی در اختیار توست ولی احتمال می‌دهی آزاد باشد و خود را فروخته یا خدعه زده و فروخته شده یا قهر کرده است، یا زنی در اختیار توست و احتمال می‌دهی خواهرت یا دختر رضاعی تو باشد. همهٔ اشیا به همین صورت هستند مگر آن‌که خلاف آن برای تو آشکار شود یا بیّنه بر آن اقامه گردد.»

در احادیث باب (۸۶) ابواب جهاد (ج ۱۶)، احادیثی مناسب این روایت گذشت.

و در احادیث باب (۳) حرمت خرید و فروش خمر و باب (۱۲) حرمت خرید و فروش مردار (ج ۲۲) روایاتی ذکر شد که دلالت بر عدم جواز خرید و فروش کالایی که ملک انسان نیست، داشتند.

و همچنین در احادیث باب ۳ و ۴ همین بخش، روایاتی به همین مضمون خواهد آمد. و در روایت محمد بن قاسم (حدیث ۴۷ از باب ۷ از ابواب کتاب ودیعه) باب وجوب ردّ امانت به صاحب آن ـ اعم از این‌که فاجر باشد یا نیکوکار ـ خواهد آمد که امامعلیه السلام از فروش امانت منع می‌کند؛ زیرا انسان مالی را فروخته است که مالک آن نیست.

و در برخی از روایات باب (۱) از ابواب احیاء موات ج ۲۳، روایاتی وجود دارد که بر همین مطلب دلالت دارد.

واحد من أحاديث باب (١) انّ من أحييٰ أرضاً مواتاً فهي له من ابواب إحياء الموات ج ٢٣ ما يدلّ عليٰ ذٰلك.

(٢)

باب انّ من وجد عنده السّرقة فهو غارم
إذا لم يأت بالشهود على بايعها

١٤٥٣ ٢٢٦٦٦ (١) تهذيب ٣٧٤/٦: محمّد بن يعقوب عن كافي ٢٢٩/٥، تهذيب ١٣١/٧: عليّ بن إبراهيم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير تهذيب ٢٣٧/٧: محمّد بن أحمد بن يحيي عن محمّد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن الحسين ابن أبي العلا عن أبي عمر[1] السرّاج عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل توجد عنده السّرقة قال هو غارم إذا لم يأت على بائعها بشهود[2].

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٣)

باب انّ من باع ما يملك ومالايملك صحّ البيع فيما يملك خاصّة

١٤٥٤ ٢٢٦٦٧ (١) كافي ٤٠٢/٧: محمّد بن يحيي عن تهذيب ٢٧٦/٦: محمّد بن الحسن (الصفّار ـ يب) انّه كتب[3] إلى أبي محمّد عليه السلام في رجل باع ضيعته من رجل آخر وهي قطاع أرضين ولم يعرف الحدود في وقت ما أشهده وقال إذا ما أتوك بالحدود فاشهد بها (هل ـ كا) يجوز له ذلك أو[4] لا يجوز له أن يشهد فوقّع عليه السلام نعم (يجوز ـ كا) والحمد لله وكتبت[5] إليه (في ـ يب خ) رجل كانت له قطاع أرضين فحضره الخروج إلىٰ مكّة والقرية على مراحل من منزله ولم يؤت[6] بحدود أرضه وعرّف حدود القرية الأربعة فقال للشهود اشهدوا انّي قد بعت من فلان (يعني المشتري ـ يب ١٥٠: فقيه) جميع القرية الّتي حدّ منها (كذا ـ كا يب ٢٧٦ ـ فقيه) والثاني والثالث والرابع وإنّما له[7] في هذه القرية قطاع أرضين فهل يصلح للمشتري ذلك

---

١. أبي عمرو ـ يب ٣٧٤ ـ ١٣١ ـ أبي عمّار ـ يب ٢٣٧.
٢. شهوداً ـ يب ٣٧٤ ـ ١٣١.
٣. قال كتبت ـ يب ٢٧٦.
٤. أم ـ خ يب.
٥. كتب ـ كا.
٦. ولم يكن له من المقام ما يأتي ـ يب ١٥٠ ـ فقيه.
٧. انّ ماله ـ يب ٢٧٦.

باب ۲

مسؤولیت خریدار مال سرقتی چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند

(۱) ابو عمر سراج از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «نزد شخصی، مال سرقتی یافت شد. امام فرمود: اگر بر فروشندهٔ آن گواه نیاورد، مسؤول آن است.» ۱۴۵۳

باب ۳

هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد، بیع در ملک وی صحیح است

(۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری ﷺ سؤال کرد: ۱۴۵۴

«شخصی مزرعهٔ خود را که از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومت است، به دیگری فروخت و در زمان شاهد گرفتن بر معامله، حدود آن را نمی‌دانست. از این رو به خریدار گفت: وقتی حدود آن را برای تو آوردند، بر آن شاهد بگیر! آیا این معامله صحیح است یا نه؟

امام ﷺ در جواب مرقوم فرمود: آری و سپاس ویژهٔ خداوند است!

و به امام ﷺ نوشت: شخصی مالک زمین‌های واگذار شده از سوی حکومت است. آن زمین چند مرحله از محل سکونتش دور است و محدودهٔ آن زمین برایش نیامده است. و تنها محدودهٔ قریه را می‌داند. از سوی دیگر، وی تصمیم به حرکت برای حج دارد و می‌خواهد آن زمین را بفروشد. از این‌رو در وقت معامله به گواهان می‌گوید: شاهد باشید که من تمام قریه‌ای را که حدود چهارگانه‌اش از این قرار است به این شخص فروختم. آیا این معامله جایز است با این‌که فروشندهٔ مالک بخشی از آن قریه است و با این حال به تمام آن برای مشتری اقرار می‌کند؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: فروختن غیر ملک جایز نیست و لازم است از فروشنده چیزی خریداری شود که مالک آن است.

و نوشت: آیا برای گواهی که بر همهٔ قریه شاهد گرفته شده است، جایز است که بر بخش‌های آن شهادت دهد ـ در صورتی که حدود آن را به وسیلهٔ گروهی از افراد عادل آن قریه بشناسد؟

امام ﷺ فرمود: آری، بر چیزی که فهمیده و شناخته شده است، شهادت می‌دهند ـ ان شاء الله.

و نوشت: شخصی به دیگری می‌گوید: گواهی می‌دهم که همهٔ خانه‌ای که در فلان محل قرار دارد، با تمام حدودش و تمام کالای درون آن متعلق به فلانی است. (آیا کالای درون خانه که متعلق به مشتری است) چه چیزی است؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: برای اوست هر آنچه خریدار به آن احاطه دارد ـ ان شاء الله.

وإنّما له بعض هذه القرية وقد أقرّ له بكلّها فوقّع ﷺ لا يجوز بيع ما ليس يملك[1] وقد وجب الشراء على البايع[2] على ما يملك وكتب[3] (و ـ يب ۲۷٦) هل يجوز للشاهد الذي أشهد (ه ـ كا) بجميع هذه القرية أن يشهد بحدود قطاع الأرض[4] الّتي له فيها إذا تعرف حدود هذه القطاع بقوم[5] من أهل هذه القرية إذا كانوا عدولاً فوقّع ﷺ نعم يشهدون على شيء مفهوم معروف (إن شاء الله ـ يب) وكتب[6] (إليه ـ يب) رجل قال لرجل[7] اشهد انّ جميع الدّار الّتي (له[8] ـ كا) في موضع كذا وكذا بحدودها كلّها لفلان (بن فلان ـ كا) وجميع ماله فى الدار من المتاع (هل يصلح للمشتري ما فى الدّار من المتاع[9]) أيّ شيء هو فوقّع ﷺ يصلح له ما أحاط الشراء بجميع ذلك إن شاء الله. **تهذيب ۱۵۰/۷، فقيه ۱۵۳/۳:** كتب محمّد بن الحسن الصفار إلى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ في رجل قال لرجلين اشهدا أنّ جميع (هذه ـ يب) الدار الّتي (له ـ فقيه) في موضع كذا وكذا بجميع[10] حدودها كلّها لفلان بن فلان وجميع ماله في الدار من المتاع والبيّنة لا تعرف المتاع أيّ شيءٍ هو فوقّع ﷺ يصلح إذا أحاط الشراء بجميع ذلك إن شاء الله وكتب إليه في رجل كانت له وذكر مثله إلى قوله على ما يملك.

تهذيب ۱۵۱/۷، فقيه ۱۵۳/۳: وكتب محمّد بن الحسن الصفّار ﷺ إلى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ في رجل أُشهده[11] (رجل على ـ يب) أنّه قد باع ضيعة من رجل آخر وهي قطاع أرضين ولم يعرف الحدود في وقت ما أشهده وقال إذا أتوك بالحدود فاشهد بها هل يجوز له ذلك أو لا يجوز (له ـ فقيه) أن يشهد فوقّع ﷺ نعم يجوز والحمد لله.

وكتب اليه هل يجوز أن يشهد على الحدود إذا جاء قوم آخرون من أهل (تلك ـ فقيه) القرية ليشهدوا له[12] انّ حدود هذه الضيعة[13] الّتي باعها الرجل هي هذه فهل يجوز لهذا الشاهد الذي أشهده بالضيعة ولم يسمّ الحدود بأن[14] يشهد بالحدود بقول هؤلاء الذين

---

۱. بملك ـ يب خ. ۲. من البايع ـ يب ۱۵۰ ـ فقيه. ۳. كتبت ـ يب ۲۷٦.
٤. الأرضين ـ يب ۲۷٦. ٥. من قوم ـ يب ۲۷٦. ٦. كتبت ـ يب ۲۷٦.
۷. لرجلين اشهدا ـ يب ۱۵۰ فقيه. ۸. لي ـ يب ۲۷٦.
۹. والبيّنة لا تعرف المتاع ـ يب ۱۵۰ فقيه. ۱۰. بحدودها ـ فقيه.
۱۱. يشهده ـ فقيه. ۱۲. فشهدوا ـ فقيه. ۱۳. القرية ـ فقيه.
۱٤. أن ـ فقيه.

دو نفر گواهی می‌دهند که همهٔ خانهٔ فلان محل با تمامی محدوده‌اش و همهٔ کالای درون آن متعلق به فلانی است در حالی که بیّنه نمی‌داند چه کالایی درون خانه است.

امام‌ در پاسخ نوشت: در صورتی که خرید همهٔ آن را شامل شود، جایز است.»

و در حدیث دیگری آمده است که محمد بن الحسن صفار به امام حسن عسکری‌ نوشت:

«شخصی، دیگری را گواه می‌گیرد که مزرعهٔ خود را به فلان کس فروخته است و آن از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومتی است ولی محدودهٔ آن زمین را در زمان شاهد گرفتن نمی‌داند و به او می‌گوید: هر وقت محدودهٔ آن را به تو خبر دادند به آن شهادت بده. آیا این کار برای او جایز است یا جایز نیست؟

امام‌ در پاسخ نوشت: آری؛ جایز است و ستایش مخصوص خداوند است.

و نوشت: در صورتی که گروهی از اهل قریه برای او شهادت دهند که محدودهٔ زمینی که فلان مرد فروخته است کجاست، آیا برای او جایز است به محدودهٔ زمین گواهی دهند؟ آیا جایز است برای آن شاهدانی که آنان را بر زمین شاهد گرفته و حدود آن را برای آن‌ها معین نکرده است، بر اساس سخن آن گروه که آن زمین را می‌شناسد و برای آن‌ها شهادت می‌دهند، به حدود زمین گواهی دهند یا جایز نیست شهادت دهند؟ در حالی که فروشنده به آنها گفته است وقتی به محدودهٔ زمین آگاه شدید به آن گواهی دهید.

امام‌ در پاسخ نوشت: شهادت ندهد مگر علیه صاحب آن چیز و بر اساس گفته‌اش ـ ان شاء الله.»

عرفوا هذه الضيعة وشهدوا له أم لا يجوز لهم أن يشهدوا وقد قال لهم البايع اشهدوا بالحدود إذا أتوكم بها فوقّع ﷺ لا يشهد إلّا على صاحب الشيء وبقوله (إن شاء الله ـ فقيه).

١٤٥٥ ٢٢٦٦٨ (٢) مستدرك ١٣/ ٢٣٠: الشيخ الطوسي في النهاية عن أبي محمّد العسكري ﷺ انّه كتب إليه رجل كانت له قطاع أرضين في قرية وأشهد الشهود انّه قد باع هٰذه القرية بجميع حدودها فهل يصلح ذٰلك أم لا فوقّع لا يجوز بيع مالا يملك وقد وجب الشراء من البايع على ما يملك. وتقدّم في أحاديث باب (١) انّه لا بيع إلّا عن ملك ما يدلّ على ذٰلك.

(٤)

باب أحكام الشّراء من غير المالك مع عدم إجازته

١٤٥٦ ٢٢٦٦٩ (١) أمالي الطّوسي ٦٩٧: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسي ﷺ قال أخبرنا الحسين بن عبيدالله بن إبراهيم قال حدّثنا أبو محمّد هارون بن موسى التّلعكبري قال حدّثنا محمّد بن همام بن سهل قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن محمّد بن خالد الطّيالسي الخزّاز عن رزيق قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ يوماً إذ دخل عليه رجلان من أهل الكوفة من أصحابنا فقال أبو عبدالله ﷺ تعرفهما قلت نعم هما من مواليك فقال نعم والحمد لله الّذي جعل أجلّة مواليّ بالعراق.

فقال له أحد الرّجلين جعلت فداك انّه كان عليّ مال لرجل ينسب الىٰ بني عمّار الصّيارف بالكوفة وله بذٰلك ذكر حقّ وشهود فأخذ المال ولم استرجع منه الذكر بالحقّ ولا كتبت عليه كتاباً ولا أخذت منه براءة وذٰلك لأنّي وثقت به وقلت له مزّق الذكر بالحقّ الّذي عندك فمات وتهاون بذٰلك ولم يمزّقه وأعقب هٰذا أن طالبني بالمال (ورّاثه ـ خ) وحاكموني وأخرجوا بذٰلك الذكر بالحقّ وأقاموا العدول فشهدوا عند الحاكم فأخذت بالمال وكان المال كثيراً فتواريت عن الحاكم فباع عليّ قاضي الكوفة معيشة لي وقبض القوم المال وهٰذا رجل من إخواننا ابتلي بشراء معيشتي من القاضي.

ثمّ انّ ورثة الميّت اقرّوا انّ المال كان أبوهم قد قبضه وقد سألوه أن يردّ عليّ معيشتي ويعطونه في انجم معلومة فقال انّي أحبّ أن تسأل أبا عبدالله عن هٰذا فقال الرجل جعلني الله

۱۴۵۵ (۲) مرحوم شیخ طوسی‌ در کتاب النهایه روایت می‌کند: «شخصی که مالک زمین‌های واگذاری حاکم در قریه‌ای بود و شاهد گرفته بود که همهٔ آن قریه را فروخته است، به امام حسن عسکری‌ نوشت که: آیا این کار جایز است یا نه؟

امام‌ در پاسخ نوشت: فروختن غیر ملک جایز نیست و لازم است کالایی از فروشنده خریده شود که ملک اوست.»

در احادیث باب ۱، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴

احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک

۱۴۵۶ (۱) رزیق می‌گوید: «روزی نزد امام صادق‌ بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام صادق‌ به من فرمود: آیا این‌ها را می‌شناسی؟

گفتم: آری! آن‌ها از دوستداران شما هستند!

امام‌ فرمود: آری و سپاس خداوندی را که بزرگان دوستان مرا در عراق قرار داد.

آن‌گاه یکی از آن دو نفر گفت: فدایت گردم! من در کوفه به شخصی از بنی عمار صیارف مالی بدهکار بودم و او در برابر طلب خود نوشته و شاهد داشت. تا این‌که مال را از من گرفت و من از اعتمادی که به وی داشتم، به او گفتم: نوشتهٔ مرا پاره کن. و نه آن نوشته را از وی گرفتم و نه نوشتهٔ دیگری مبنی بر پرداخت بدهی خود از وی درخواست نمودم. ولی او در پاره کردن رسید من سهل‌انگاری کرد تا مُرد. آن‌گاه فرزندان وی بر اساس نوشته از من شکایت کردند و گواهان عادل نیز نزد قاضی به آن گواهی دادند. قاضی مرا به آن مال مؤاخذه کرد و چون مبلغ آن زیاد بود، متواری شدم. قاضی کوفه نیز زمین مرا فروخت و پولش را به آنان پرداخت نمود. این مرد که از شیعیان است، از قاضی زمین مرا خرید. پس از آن وارثان میت اعتراف کردند که پدرشان طلب خود را از من گرفته بود و از این مرد خواستند تا مزرعهٔ مرا به من بازگردانند و آنان در زمان معین پولش را به وی تحویل دهند؛ ولی این مرد گفت: من دوست دارم در این باره از امام صادق‌ بپرسم!

در این هنگام شخص دیگر آغاز به سخن کرد و گفت: فدایت گردم! چه کنم؟

امام‌ فرمود: مال خود را از وارثان میت درخواست کن و مزرعه را به صاحبش بازگردان و دست از آن بردار!

فداك كيف أصنع فقال له تصنع أن ترجع بمالك على الورثة وتردّ المعيشة الى صاحبها وتخرج يدك عنها قال فإذا أنا فعلت ذٰلك له أن يطالبني بغير هٰذا.

قال له نعم له أن يأخذ منك ما أخذت من الغلّة من ثمر الثمار[1] وكلّ ما كان مرسوماً في المعيشة يوم اشتريتها يجب أن تردّ كلّ ذٰلك إلّا ما كان من زرع زرعته أنت فإنّ للمزارع إمّا قيمة الزرع وإمّا أن يصبر عليك الى وقت حصاد الزرع فلو[2] لم يفعل كان ذٰلك له وردّ عليك القيمة وكان الزرع له.

قلت جعلت فداك فإن كان هٰذا قد أحدث فيها بناء أو غرس قال له قيمة ذٰلك أو يكون ذٰلك المحدث بعينه يقلعه ويأخذه قلت جعلت فداك أرأيت إن كان فيها غرس أو بناء فقلع الغرس وهدم البناء فقال يردّ ذٰلك الى ما كان أو يغرم القيمة لصاحب الأرض فإذا ردّ جميع ما أخذ من غلّاتها الى صاحبها وردّ البناء والغرس وكلّ محدث الى ما كان أو ردّ القيمة كذٰلك يجب على صاحب الأرض أن يردّ عليه كلّ ما خرج عنه في إصلاح المعيشة من قيمة غرس أو بناء أو نفقة في مصلحة المعيشة ودفع النوائب عنها كلّ ذٰلك فهو مردود إليه.

۱۴۵۷ ۲۲۶۷۰ (۲) الدعائم ۵۹/۲: عن عليّ صلوات الله عليه أنّه قضىٰ في وليدة باعها ابن سيدّها (و أبوه غائب ـ ك) فانكر البيع فقضى أن يأخذ وليدة ويؤدّى[3] الثمن الولد البايع.

(۵)

باب جواز بيع الوليّ مال اليتيم وجواريه مع المصلحة وجواز الشراء منه

۱۴۵۸ ۲۲۶۷۱ (۱) كافي ۲۰۸/۵ و ۶۷/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۳۹/۹: سهل بن زياد عن تهذيب ۶۸/۷، فقيه ۱۶۱/۴: (الحسن ـ يب ۶۸ فقيه) ابن محبوب عن (عليّ ـ يب ۲۳۹ فقيه) ابن رئاب قال سألت أبا الحسن (موسى ـ كا ۲۰۸ يب ۶۸ فقيه) ﷺ عن رجل بيني وبينه قرابة مات وترك أولاداً صغاراً وترك مماليك (له ـ كا ۶۷ يب ۲۳۹ فقيه) غلماناً

---

۱. ثمن الثمار ـ خ. ۲. فإن ـ ئل. ۳. يردّ ـ خ.

آن مرد گفت: در صورتی که مزرعه را به وی تحویل دهم، آیا او می‌تواند چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام فرمود: آری! او حق دارد تمام محصولات کشت خودش و آنچه هنگام خرید تو در آنجا بوده، از تو بگیرد و تو باید همهٔ آن‌ها را به وی بپردازی. مگر آنچه خود کشت کرده‌ای که یا باید قیمت آن به تو پرداخت شود یا تا هنگام برداشت آن به تو مهلت دهد ولی می‌تواند به تو مهلت ندهد و قیمت آن را به تو بپردازد و کشت، مال خودش باشد.

رزیق گفت: فدایت گردم! اگر این مرد در زمین درخت کاشته یا ساختمان ساخته باشد؟

امام فرمود: یا قیمت آن را می‌گیرد یا آنچه احداث کرده، از جا می‌کَنَد و برمی‌دارد.

گفتم: فدایت گردم! اگر در آن زمین ساختمان یا درختی بوده است و این مرد ساختمان را خراب کرده یا درخت را کنده باشد. در این صورت چه باید بکند؟

امام فرمود: آن را به صورت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین می‌پردازد، وقتی که همهٔ غلاتی را که از زمین برداشت نمود، به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درخت و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمتش را پرداخت نمود، بر صاحب زمین واجب است تمام اموالی را که برای اصلاح زمین هزینه کرده به او بپردازد؛ همانند قیمت درخت یا ساختمان و هزینه‌های اصلاح مزرعه و دفع آفات از آن همه به وی پرداخت می‌شود.»

۱۴۵۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «شخصی دختر بچه کنیزی از پدرش را فروخت و پدرش معامله را نپذیرفت. علی در این باره حکم کرد که کنیزک به صاحبش تحویل شود و فروشنده پول دریافتی را بازگرداند.»

باب ۵
خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ

۱۴۵۸ (۱) ابن رئاب می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر سؤال کردم:

یکی از خویشاوندان من بدون وصیت درگذشت و از خود کودکان صغیر و تعدادی کنیز و غلام بر جای گذاشت. نظرتان دربارهٔ خریدن کنیزهای آنان و صاحب فرزند شدن از آن کنیزان و فروش آن‌ها چیست؟

وجواری ولم یوص فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة یتّخذها[1] امّ ولد وماتری فی بیعهم (قال ـ کا یب) فقال إن کان لهم ولیّ یقوم بأمرهم باع علیهم ونظر[2] لهم (و ـ کا ۲۰۸) کان مأجوراً فیهم قلت فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة فیتّخذها امّ ولد قال لا بأس بذٰلك إذا باع علیهم[3] القیّم لهم الناظر (لهم ـ کا ۲۰۸ یب ٦۸) فیما یصلحهم فلیس[4] لهم أن یرجعوا فیما[5] صنع القیّم لهم (و ـ یب ۲۳۹) الناظر [لهم ـ کا ۲۸۰] فیما یصلحهم. ویأتی فی أحادیث الباب التّالی وباب (۷۵) ماورد فی من یتولّی قسمة أموال من مات بلا وصیّة من أبواب الوصیّة ج ۲٤ وباب (٥۱) انّ الولایة علی الصغیر ذکراً کان أو اُنثیٰ لأبیه وجدّه من قِبَل الأب من أبواب التّزویج ج ۲٥ ما یدلّ علی ذٰلك.

(٦)

باب انّ الأیتام إذا لم یکن لهم وصیّ ولا ولیّ جاز أن یبیع مالهم ورقیقهم بعض العدول مع المصلحة وجاز الشّراء منه

۱٤٥۹ ۳۲٦۷۲ (۱) کافی ٦٦/۷: محمّد بن یحیی وغیره عن تهذیب ۲۳۹/۹: أحمد بن محمّد بن عیسی عن إسماعیل بن سعد (الأشعریّ ـ کا) قال سألت الرضا ﷺ عن رجل مات بغیر وصیّة وترك أولاداً ذکراناً [واناثاً ـ کا] وغلماناً صغاراً و[6] ترك جواری وممالیك هل یستقیم أن تباع الجواری قال نعم وعن الرجل یصحب الرجل فی سفر (ه ـ کا) فیحدث به حدث الموت ولا یدرك الوصیة کیف یصنع بمتاعه وله أولاد صغار وکبار أیجوز أن یدفع متاعه ودوابّه الیٰ ولده الکبار[7] أو الی القاضی فإن کان فی بلدة لیس فیها قاض کیف یصنع وإن[8] کان دفع المال الی (وُلدِه ـ کا) الأکابر ولم یعلم (به ـ کا) فذهب ولم یقدر[9] علیٰ ردّه کیف یصنع.

قال إذا أدرك الصغار وطلبوا فلم یجد[10] بدّاً من إخراجه إلّا أن یکون بأمر السلطان وعن الرجل یموت بغیر وصیّة وله ورثة صغار وکبار أیحلّ شراء خدمه ومتاعه من غیر أن یتولّی

---

۱. فیتّخذها ـ یب ۲۳۹ فقیه. ۲. وینظر ـ یب ٦۸. ۳. إذا أنفذ ذٰلك ـ کا ٦۷.
٤. ولیس ـ یب ۲۳۹ ـ کا ٦۷ فقیه. ٥. عمّا ـ فقیه. ٦. أو ـ یب.
۷. الأکابر ـ یب. ۸. فإن کان دفع المتاع ـ یب. ۹. فلا یقدر ـ یب.
۱۰. لم یجد ـ یب.

امامﷺ فرمود: اگر فرزندان وی سرپرستی دارند که به کارشان رسیدگی کند، با رعایت مصلحت آنان برای‌شان می‌فروشد و از ثواب و پاداش بهره‌مند خواهد گردید.

گفتم: نظرتان دربارهٔ خرید کنیز از آنان و صاحب فرزند شدن از آن چیست؟

امامﷺ فرمود: اگر سرپرستی که مصلحت آنان را در نظر می‌گیرد، برای‌شان بفروشد، آنان حق ندارند معاملات سرپرست خیرخواه خویش را فسخ نمایند.»

در احادیث باب آینده و باب ۷۵ از باب‌های وصیت و باب ۵۱ از باب‌های ازدواج، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶

خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل در صورت عدم وصی و ولیّ بر یتیم

(۱) اسماعیل بن سعد اشعری می‌گوید: «به امام رضاﷺ گفتم: ۱۴۵۹

مردی بدون وصیت می‌میرد و از خود دختران و پسران خردسال و کنیزانی بر جای می‌گذارد. آیا می‌توان کنیزهای آنان را فروخت؟

امامﷺ فرمود: آری!

و سؤال کردم: در مسافرت، همسفر شخصی بدون وصیت می‌میرد و فرزندان بزرگ و کوچکی از خود بر جای می‌گذارد. با اموالش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند حیوانات و اجناسش را به فرزندان بزرگش یا به قاضی تحویل دهد؟ و اگر در شهری است که قاضی وجود ندارد، چه باید کند؟ و اگر اموالش را به فرزندان بزرگش تحویل دهد و بر آن شاهد نگیرد (یا از حکم آن ناآگاه باشد) و آنان مال را بخورند و او قدرت بر بازگرداندن مال نداشته باشد، چه باید بکند؟

امامﷺ فرمود: پس از بلوغ فرزندان خردسال و درخواست اموال، چاره‌ای از تحویل اموال نیست مگر آن‌که به دستور حاکم باشد.

و سؤال کردم: شخصی بدون وصیت می‌میرد و وارثان کوچک و بزرگی از خود بر جای می‌گذارد. آیا خریدن بردگان و اجناس‌شان بدون آن‌که قاضی عهده‌دار فروش آن‌ها باشد، جایز است؟ اگر یک قاضی با رضایت آنان و بدون نصب خلیفه عهده‌دار آن گردد، آیا خریدن از وی جایز است؟

القاضى بيع ذٰلك فان تولّاه قاض قد تراضوا به ولم يستأمره[1] الخليفة أيطيب الشراء منه أم لا فقال إذا كان الأكابر من ولده معه فى البيع فلا بأس به إذا رضى الورثة (بالبيع ـ كا) وقام عدل فى ذٰلك.

۱٤٦۰ ۳۲٦۷۳ (۲) كافي ۲۰۹/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل قال مات رجل من أصحابنا ولم يوص فرفع أمره الى قاضى الكوفة فصيّر عبدالحميد (بن سالم ـ يب) القيّم بماله وكان الرّجل[2] خلّف ورثة صغاراً ومتاعاً وجوارى فباع عبدالحميد المتاع فلمّا أراد بيع الجوارى ضعف قلبه في بيعهنّ إذ[3] لم يكن الميّت صيّر إليه الوصيّة[4] وكان قيامه فيها[5] بأمر القاضى لِأنّهنّ فروج قال (محمّد ـ يب) فذكرت ذٰلك لأبى جعفر عليه السلام وقلت له[6] يموت الرجل من اصحابنا ولا يوصى[7] الى أحد ويخلّف[8] جوارى فيقيم القاضى رجلاً منّا ليبيعهنّ[9] أو قال يقوم بذٰلك رجل منّا فيضعف قلبه لأنّهن فروج فماترى فى ذٰلك (قال ـ كا) فقال إذا كان القيّم (به ـ كا) مثلك ومثل عبد الحميد فلا بأس. تهذيب ۲٤۰/۹: أحمد بن محمّد بن عيسى عن العبّاس بن معروف عن علىّ بن مهزيار عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع قال إنّ رجلاً من أصحابنا مات ولم يوص فرفع أمره (وذكره مثله). ويأتى فى أحاديث باب (۷۵) ماورد فى من يتولّىٰ قسمة أموال من مات بلا وصيّة من أبواب الوصايا ج ۲٤ ما يدلّ علىٰ ذٰلك فراجع.

(۷)

باب انّ لمالك الأرض أن يحمي المراعى لحاجته ويبيعها ولايجوز ذٰلك فى الأراضى المشتركة بين المسلمين

۱٤٦۱ ۳۲٦۷٤ (۱) كافى ۲۷٦/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱٤۱/۷: أحمد بن محمّد (وسهل بن زياد ـ كا) عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن فقيه ۱۵٦/۳: إدريس بن زيد عن

---

۱. ولم يستعمله ـ يب.
۲. وكان رجلاً ـ يب.
۳. و ـ يب.
٤. وصيّه ـ يب.
۵. بها ـ يب.
٦. فقلت جعلت فداك ـ يب.
۷. فلا يوصى ـ يب.
۸. وخلف ـ يب.
۹. لبيعهنّ ـ يب.

امامﷺ فرمود: هر گاه فرزندان بزرگش در فروش با او باشند، اشکالی ندارد؛ در صورتی که وارثان راضی به فروش باشند و شخص عادلی اقدام به این کار نماید.»

(۲) محمد بن اسماعیل می‌گوید: ۱۴۶۰

«یکی از شیعیان بدون وصیت درگذشت و از خود فرزندان خردسال و اجناس و کنیزانی برجای گذاشت. ماجرای او را نزد قاضی کوفه مطرح کردند و عبدالحمید بن سالم سرپرست اموالش گردید. وی اجناس را فروخت ولی وقتی نوبت کنیزان شد، اراده‌اش دربارهٔ فروش آن‌ها سست شد؛ چرا که میت به وی، وصیت نکرده بود و او به دستور قاضی به این کار اقدام می‌کرد و مسألهٔ ناموس مطرح بود. من این ماجرا را با امام باقرﷺ در میان گذاشتم و به وی گفتم:

یکی از شیعیان بدون وصیت می‌میرد و از خود تعدادی کنیز بر جای می‌گذارد. قاضی یکی از شیعیان را سرپرست اموالش می‌کند، تا آن‌ها را بفروشد ولی وی در فروش کنیزان به دلیل مسألهٔ ناموسی اراده‌اش سست می‌شود. در این باره چه می‌فرمایید؟

امامﷺ فرمود: وقتی سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۷۵ از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷

جواز حصار چراگاه‌ها و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال

(۱) ادریس بن زید می‌گوید: «به امام موسی بن جعفرﷺ گفتم: ۱۴۶۱

قربانت گردم، ما مزرعه‌ای داریم که در محدودهٔ آن چراگاهی است. یکی از ما که دارای گوسفند و شتر است، نیاز به آن چراگاه دارد. آیا می‌تواند برای استفادهٔ خود از بهره‌برداری دیگران از آن چراگاه جلوگیری کند؟

أبى الحسن عليه السلام قال (سألته و ـ كا يب) قلت جعلت فداك إنّ لنا ضياعاً ولها حدود[1] (و ـ كا فقيه) فيها مراعى وللرّجل[2] منّا غنم وإبل (و ـ كا) يحتاج[3] الى تلك المراعى لإبله وغنمه أيحلّ له أن يحمى المراعى لحاجته إليها فقال إذا كانت الأرض أرضه فله أن يحمى ويصيّر ذلك الى ما يحتاج إليه (قال ـ كا يب) وقلت[4] له الرجل يبيع المراعى[5] فقال إذا كانت الأرض أرضه فلا بأس.

۱٤٦۲ ۳۲٦۷٥ (۲) فقيه ۱٥۰/۳: قضى رسول الله صلى الله عليه وآله في أهل البوادى أن لا يمنعوا فضل ماء ولا يبيعوا فضل الكلاء.

۱٤٦۳ ۳۲٦۷٦ (۳) كافى ۲۷٦/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن بعض أصحابنا عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن الرجل المسلم تكون له الضيعة فيها جبل[6] ممّا يباع يأتيه أخوه المسلم وله غنم قد إحتاج الى جبل يحلّ له أن يبيعه الجبل كما يبيع من غيره أو يمنعه من الجبل أن طلبه بغير ثمن وكيف حاله فيه وما يأخذه قال لا يجوز له بيع جبله من أخيه لِأنّ الجبل ليس جبله إنّما يجوز له البيع من غير المسلم.

۱٤٦٤ ۳۲٦۷۷ (٤) الدعائم ۲۰/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهىٰ عن بيع الماء والكلاء والنّار.

۱٤٦٥ ۳۲٦۷۸ (٥) الجعفريّات ۱۷۲: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خمس لا يحلّ منعهنّ الماء والملح والكلاء والنّار والعلم وفضل العلم خير من فضل العبادة وكمال الدين الورع. ولاحظ أحاديث الباب التّالى فإنّها يناسب المقام. ويأتى فى أحاديث باب (٥) انّ المسلمين شركاء فى الماء والنّار والكلاء من كتاب إحياء الموات ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

---

۱. ولها الدولاب ـ فقيه. ۲. ولرجل ـ يب.
۳. فيحتاج ـ فقيه. ٤. فقلت ـ يب.
٥. المرعىٰ ـ فقيه.
٦. فى حاشية الكافي هٰكذا ـ فى بعض النسخ [جِلّ] فى المواضع وهو بالكسر قصب الزرع.

امام‌ﷺ فرمود: اگر زمین ملک اوست، می‌تواند دیگران را از آن بازدارد و در نیاز خود به کار گیرد.

و به امام‌ﷺ گفتم: شخصی چراگاه‌ها را می‌فروشد.

امام‌ﷺ فرمود: اگر زمین ملک اوست، اشکال ندارد.»

۱۴۶۲ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم‌ﷺ دربارهٔ بیابان‌گردان حکم کرد که از مازاد آب جلوگیری نکنند و مازاد چراگاه را نفروشند.»

۱۴۶۳ (۳) یونس از برخی شیعیان روایت می‌کند که از امام صادق‌ﷺ سؤال کرد:

«شخص مسلمانی مزرعه‌ای دارد که در آن کوهی[۱] واقع شده است که خرید و فروش می‌شود. برادر مسلمان دامدارش که نیاز به کوه دارد، نزد او می‌آید. آیا برای وی جایز است کوه را به او بفروشد همان‌گونه که به دیگران می‌فروشد و اگر مجاناً از وی خواست، از او بازدارد؟ مزرعه‌دار و آنچه در این مورد می‌گیرد چه حکمی دارد؟

امام‌ﷺ فرمود: فروختن کوهش به برادر مسلمانش جایز نیست؛ چون کوه متعلق به او نیست و تنها فروش آن به غیر مسلمانان جایز است.»

۱۴۶۴ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از فروختن آب و چراگاه و آتش نهی کرد.»

۱۴۶۵ (۵) در کتاب الجعفریات از علی‌ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ فرمود: جلوگیری از پنج چیز جایز نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش. و برتری دانش، بهتر از برتری عبادت است و کامل‌کنندهٔ دین، ورع و پرهیز از گناه است.»

احادیث باب آینده را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در احادیث باب ۵ از کتاب احیاء الموات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. در متن حدیث واژهٔ «جبل» آمده است که به معنای کوه است و در برخی نسخه‌ها به جای آن «حِلّ» آمده است که به معنای علف‌های باقیمانده در زمین پس از برداشت محصول است. یقیناً «حِل» درست است!

(۸)

باب جواز بيع الماء إذا كان ملكاً للبايع
واستحباب بذله للمسلم تبرّعاً

۱۴۶۶ ۲۲۶۷۹ (۱) تهذيب ۱۳۹/۷، استبصار ۱۰۶/۳: محمّد بن يعقوب عن كافي ۲۷۷/۵: أبي عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن سعيد الأعرج عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن الرّجل يكون له الشّرب مع قوم في قناة فيها شركاء فيستغني بعضهم عن شربه أيبيع شربه[1] قال نعم إن شاء باعه بورق وإن شاء (باعه ـ كا صا فقيه) بكيل حنطة. فقيه ۱۴۹/۳: روى عن سعيد بن يسار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يكون له شرب مع القوم في قناتهم وهم فيه شركاء (وذكر مثله).

۱۴۶۷ ۲۲۶۸۰ (۲) نوادر ابن عيسىٰ ۱۶۶: محمّد بن مسلم ـ قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل يكون له السرب[2] في شراكة ايحلّ له بيعه قال له يبيعه بورق أو بشعير أو بحنطة أو بما شاء.

۱۴۶۸ ۲۲۶۸۱ (۳) تهذيب ۱۳۹/۷، استبصار ۱۰۷/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة والقاسم بن محمّد عن عبدالله الكاهلي قال سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام وأنا عنده عن قناة بين قوم لكلّ رجل منهم شرب معلوم فاستغنى رجل منهم عن شربه أيبيعه بحنطة أو شعير قال يبيعه بما شاء هٰذا ممّا ليس فيه شيء.

۱۴۶۹ ۲۲۶۸۲ (۴) المقنع ۱۳۲: لا بأس ببيع الماء.

۱۴۷۰ ۲۲۶۸۳ (۵) قرب الإسناد ۲۶۲: عبدالله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن قوم كانت بينهم قناة ماء لكلّ إنسان منهم شرب معلوم فباع أحدهم شربه بدراهم أو بطعام هل يصلح ذٰلك قال نعم لا بأس.

۱۴۷۱ ۲۲۶۸۴ (۶) مناقب ابن شهر آشوب ۱۴۳/۴: روى أبو مخنف عن الجلودي أنّه لما قتل الحسين عليه السلام كان علي بن الحسين نائماً فجعل رجل يدافع عنه كلّ من أراد به سوءاً وأُصيب الحسين عليه السلام وعليه دين بضعة وسبعون ألف دينار فاهتمّ علي بن الحسين بدين أبيه حتّىٰ

---

۱. أيبيعه ـ فقيه. ۲. الشرب ـ ك.

باب ۸

جواز فروش آبی که ملک بایع است

۱۴۶۶ (۱) **سعید اعرج** می‌گوید: «از امام صادق﴾ سؤال کردم:

گروهی در آب یک قنات با هم شریک هستند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام﴾ فرمود: آری! اگر بخواهد در برابر درهم [پول] بفروشد و اگر بخواهد در برابر پیمانهٔ گندم بفروشد.»

۱۴۶۷ (۲) **محمد بن مسلم** از امام باقر﴾ پرسید: «شخصی آب شراکتی دارد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟ امام﴾ فرمود: می‌تواند آن را در برابر درهم یا جو یا گندم، یا هر چه بخواهد، بفروشد.»

۱۴۶۸ (۳) **عبدالله کاهلی** می‌گوید: «شخصی در حضور من از امام صادق﴾ دربارهٔ قناتی سؤال کرد که گروهی در آن شریک هستند و هر یک سهم معینی از آن دارند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را در برابر گندم یا جو بفروشد؟

امام﴾ فرمود: در برابر هر چه می‌خواهد، بفروشد. این از چیزهایی است که هیچ اشکالی ندارد.»

۱۴۶۹ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «فروختن آب، اشکال ندارد!»

۱۴۷۰ (۵) **علی بن جعفر** از برادرش امام کاظم﴾ سؤال کرد: «گروهی در یک قنات آب با هم شریک هستند و هر یک سهم آب معینی دارند. یکی از آنان سهم خویش را در برابر درهم یا گندم می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟

امام﴾ فرمود: آری، اشکال ندارد!»

۱۴۷۱ (۶) **ابومخنف** از جلودی گزارش می‌کند:

«هنگام شهادت امام حسین﴾ امام سجاد﴾ خواب بود و شخصی در برابر کسانی که قصد آسیب رساندن به امام سجاد﴾ را داشتند، از وی دفاع می‌کرد. امام حسین﴾ در حالی به شهادت رسید که بیش از هفتاد هزار دینار بدهکار بود.

امام سجاد﴾ پس از شهادت پدر، تمام تلاش و همت خود را در پرداخت بدهی وی به کار گرفت؛

امتنع من الطّعام والشراب والنوم في أكثر أيّامه ولياليه فأتاه آتٍ في المنام فقال لا تهتمّ بدين أبيك فقد قضاه الله عنه بمال بَجْنِسْ فقال عليّ والله ما أعرف في أموال أبي مال يقال له بَجْنِسْ فلمّا كان من اللّيلة الثانية رأى مثل ذلك فسأل عنه أهله فقالت له أمرأة من أهله كان لأبيك عبد رومي يقال له بَجْنِسْ استنبط له عيناً بذي خشب فسأل عن ذلك فأخبر به فما مضت بعد ذلك إلّا أيّام قلائل حتّى أرسل الوليد بن عتبه ابن أبي سفيان الىٰ عليّ بن الحسين يقول له انّه قد ذكرت لي عين لأبيك بذي خشب تعرف بِبَجْنِس فإذا أحببت بيعها ابتعتها منك قال عليّ بن الحسين خذها بدين الحسين وذكره له قال قد أخذتها فاستثنى منها سقي ليلة السبت لسكينة.

۱۴۷۲ (۷) كافي ۲۷۷/۵، تهذيب ۱۴۰/۷، استبصار ۱۰۷/۳: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن
۳۲۶۸۵
محمّد عن عليّ بن الحكم وحميد بن زياد عن الحسن (بن محمّد ـ يب صا) بن سماعة (عن جعفر بن سماعة ـ كا) جميعاً عن أبان (عن أبي بصير ـ يب صا) عن أبي عبدالله عليه السلام قال نهىٰ رسول الله صلى الله عليه وآله عن (بيع ـ يب) النطاف والأربعاء قال والأربعاء ان يسنّي[1] مسنّاة فيحمل[2] الماء فيستقي[3] به الأرض ثمّ يستغني عنه فقال لا تبعه[4] ولكن أعِره جارك والنطاف أن يكون له الشرب فيستغني عنه فيقول لا تبعه (ولكن ـ كا) أعِره أخاك أو جارك.

۱۴۷۳ (۸) الجعفريّات ۱۲: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من باع فضل الماء منعه
۳۲۶۸۶
الله فضله يوم القيامة.

۱۴۷۴ (۹) الدعائم ۱۷/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم
۳۲۶۸۷
القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم رجل بايع اماماً فإن أعطاه شيئاً من الدّنيا وفىٰ له وإن لم يعطه لم يف له ورجل له ماء على ظهر الطريق يمنعه سابلة الطريق ورجل حلف بعد العصر لقد أعطى بسلعته كذا وكذا فأخذها الآخر بقوله مصدّقاً له وهو كاذب.

---

۱. أن تسني ـ يب صا. ۲. فتحمل ـ يب. ۳. وتسقى ـ يب صا.
۴. ثمّ تستغني عنه قال فلا تبعه ـ يب.

به طوری که در بیشتر شب‌ها و روزها از خوردن و آشامیدن و خوابیدن خودداری می‌کرد. تا این‌که شخصی به خواب امام‌ﷺ آمد و به وی گفت: ناراحت بدهی پدرت نباش؛ خداوند آن را با مال بُجَنِس پرداخت کرد. امام‌ﷺ پس از بیدار شدن با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بُجَنِس نمی‌شناسم! شب دوم نیز وقتی همان خواب را دید، از خانواده‌اش دربارهٔ آن سؤال کرد. یکی از زنان خاندانش گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بُجَنِس داشت که چشمه‌ای در ذوخشب جاری ساخت. امام‌ﷺ سراغ آنجا را گرفت تا آن را یافت. از این ماجرا بیش از چند روز نگذشت که ولید بن عتبه بن ابی سفیان به امام سجادﷺ پیام فرستاد و گفت: نزد من دربارهٔ چشمه‌ای از پدرت در ذوخشب معروف به بُجَنِس سخن به میان آمده است. هر گاه مایل به فروش آن باشی، آن را از تو می‌خرم!

امام‌ﷺ فرمود: آن را ـ به استثنای آبیاری شب شنبه برای سکینه ـ در برابر بدهی پدرم به تو می‌فروشم. و مبلغ بدهی امام حسین‌ﷺ را بیان کرد، ولید نیز پذیرفت.»

۱۴۷۲ (۷) ابان (از ابوبصیر) از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرمﷺ از فروختن نطاف و اربعا نهی کرد. امام‌ﷺ فرمود: اربعا این است که به وسیلهٔ جدولی، آب نهر را برداری و زمین خود را آبیاری نمایی. سپس از آن بی‌نیاز شوی. پس فرمود: آن را نفروش بلکه به همسایه‌ات عاریه بده.»

نطاف این است که چشمه‌ای داشته باشد و از آن بی‌نیاز شود. پس پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: آن را نفروش بلکه به برادرت یا همسایه‌ات عاریه بده.»

۱۴۷۳ (۸) در کتاب الجعفریات از علی‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«هر کس مازاد آب را بفروشد، خداوند بخشش را از وی در قیامت بازمی‌دارد.»

۱۴۷۴ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«روز قیامت خداوند به سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر چیزی از دنیا را به او ببخشد، به بیعتش وفا می‌کند و اگر چیزی به وی نبخشید به بیعتش وفا نمی‌کند. و کسی که در مسیر مردم آب دارد و رهگذران را از آن بازمی‌دارد و کسی که پس از عصر به دروغ سوگند یاد کند که کالایش را فلان مبلغ خریده‌اند [یا کالایش را فلان مبلغ خریده است] و دیگری او را تصدیق کند و به اعتماد سخن وی آن را بخرد.»

(۹)

باب تحريم تملك الطّريق وشرائه إلّا أن يكون ملكاً للبايع خاصّة

۱۴۷۵ ۳۲۶۸۸ (۱) تهذيب ۱۲۹/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن ابن مسكان عن أبي العبّاس البقباق عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له الطّريق الواسع هل يؤخذ منه شيء إذا لم يضرّ بالطّريق قال لا.

۱۴۷۶ ۳۲۶۸۹ (۲) تهذيب ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الميثمي عن معاوية بن وهب عن الحسن بن عليّ الأحمريّ عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له انّ الىٰ جانب داري عرصة بين حيطان لست أعرفها لأحد فادخلها في داري قال اما انّه من أخذ شبراً من الأرض بغير حقّ أتى به يوم القيامة في عنقه من سبع أرضين.

۱۴۷۷ ۳۲۶۹۰ (۳) تهذيب ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة وجعفر بن محمّد بن عبّاس[1] عن علا عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل اشترى داراً فيها زيادة من الطريق قال إن كان ذٰلك فيما اشترى فلا بأس. تهذيب ۶۶/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

۱۴۷۸ ۳۲۶۹۱ (۴) تهذيب ۱۳۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر وصالح بن خالد عن أبي جميلة عن عبدالله ابن أبي اميّة انّه سأل أبا عبدالله عليه السلام عن دار يشتريها يكون فيها زيادة من الطريق قال إن كان ذٰلك دخل عليه فيما حدّد له فلا بأس به.

۱۴۷۹ ۳۲۶۹۲ (۵) تهذيب ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن الكاهلي عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت دار بين قوم اقتسموها وتركوا بينهم ساحة فيها ممرّهم فجاء رجل فاشترى نصيب بعضهم أله ذٰلك قال نعم ولٰكن يسدّ بابه وهو يفتح باباً الى الطريق أو ينزل من فوق البيت فإذا أراد شريكهم أن يبيع منقل قدميه فانّهم أحقّ به وإن أراد يجيء حتّى يقعد على الباب المسدود الّذي باعه لم يكن لهم أن يمنعوه.

---

۱. عيّاش (عباس ـ خ ل) ـ يب ط ق.

باب ۹

حرمت تملک راه و خرید و فروش آن، مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد

۱۴۷۵ (۱) ابوالعباس بقباق به امام صادق ﷺ گفت:

«جاده وسیع است. آیا می‌توان بخشی از آن را گرفت به طوری که به آن زیان نزند؟

امام ﷺ فرمود: نه!»

۱۴۷۶ (۲) حسن بن علی احمری از امام باقر ﷺ سؤال کرد:

«در کنار خانهٔ من ـ میان دو دیوار ـ میدانی است که نمی‌دانم متعلق به کسی باشد! آیا می‌توانم آن را در خانه‌ام داخل کنم؟

امام ﷺ فرمود: آگاه باش که هر کس یک وجب زمین به‌ناحق بگیرد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که آن قسمت تا زمین‌های هفتگانه به گردنش آویخته است.»

۱۴۷۷ (۳) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه‌ای خریده که بخشی از راه در آن است.

امام ﷺ فرمود: اگر آن داخل در خانه‌ای است که خریده، اشکال ندارد!»

۱۴۷۸ (۴) عبدالله ابن ابی امیه به امام صادق ﷺ گفت: «خانه‌ای خریده‌ام که بخشی از جاده در آن است.

امام ﷺ فرمود: اگر آن قسمت داخل در آنچه برایش مشخص کرده‌اند هست، اشکال ندارد.»

۱۴۷۹ (۵) منصور بن حازم می‌گوید: «به امام صادق گفتم:

چند نفر که با هم در خانه‌ای شریک بودند، آن را تقسیم کردند و در وسط فضایی را برای رفت و آمد بازگذاشتند. شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا این معامله صحیح است.

امام ﷺ فرمود: آری ولی درِ خود را ببندد و درِ دیگر به طرف راه باز کند یا از روی بام رفت و آمد کند و هر گاه شریک آنان بخواهد محل رفت و آمد خود را بفروشد، آنان به آن سزاوارترند و اگر بیاید و پشت درِ بسته‌ای که فروخته بنشیند، آنان نمی‌توانند او را از این کار بازدارند.»

۱۴۸۰ (۶) الدعائم ۲/۵۰۰: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن قوم اقتسموا داراً لها طريق
۲۲۶۹۳ فجعل الطريق في حقّ أحدهم وجعل لمن يبقى أن يمرّ برجله فيه قال لا بأس بذلك ولا بأس بأن يشترى الرجل ممرّه في دار رجل أو في أرضه دون سائرها.

(۱۰)

باب جواز شراء الذّهب بترابه من المعدن

۱۴۸۱ (۱) تهذيب ۶/۳۸۶: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن الحسن عن
۲۲۶۹۴ عمرو بن سعيد عن مصدّق قال سألت أباالحسن عليه السلام عن شراء الذّهب بترابه من المعدن قال لا بأس به.

(۱۱)

باب اشتراط البلوغ والعقل والرشد في جواز البيع والشراء

قال الله تعالىٰ في سورة النّساء (۴): ۵، ۶: وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِياماً وَارْزُقُوهُم فِيها وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُم قَولاً مَعْرُوفاً * وَابْتَلُوا الْيَتامىٰ حَتّىٰ إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فإن آنَسْتُمْ مِنْهُم رُشداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِم أَمْوالَهم الآية.

۱۴۸۲ (۱) كافى ۷/۶۸: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن تهذيب ۹/۱۸۳: أحمد بن
۲۲۶۹۵ محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن فقيه ۴/۱۶۳: منصور (بن حازم ـ فقيه) عن هشام (بن سالم ـ يب) عن أبي عبدالله عليه السلام قال انقطاع يتم اليتيم الإحتلام[1] وهو اشدّه وإن احتلم ولم يؤنس منه رشد (ه ـ فقيه) وكان سفيهاً أو ضعيفاً فليمسك عنه وليّه ماله.

۱۴۸۳ (۲) الدعائم ۲/۶۶: عن جعفر بن محمد عليه السلام أنّه قال في وليّ اليتيم إذا قرأ القرآن واحتلم
۲۲۶۹۶ واونس منه الرشد دفع اليه ماله وإن احتلم ولم يكن له عقل يوثق به لم يدفع إليه وانفق منه بالمعروف عليه.

---

۱. بالإحتلام ـ كا.

۱۴۸۰ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادقعليه السلام سؤال شد: «خانهٔ مشترکی ـ که راهی دارد ـ تقسیم می‌شود و آن راه در حق یکی از آنان قرار می‌گیرد و به دیگران حق عبور از آن داده می‌شود.

امامعليه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد و مسأله‌ای نیست انسان تنها راه گذر خویش را که در خانه یا زمین دیگری است، بدون سایر قسمت‌ها، بخرد.»

باب ۱۰

جواز خرید خاک طلای معدن

۱۴۸۱ (۱) مصدّق می‌گوید: «از امام موسی بن جعفرعليه السلام دربارهٔ خریدن طلای مخلوط با خاک معدن سؤال کردم. امامعليه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۱

شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع

خداوند متعال می‌فرماید:

اموال‌تان را ـ که خداوند زندگی‌تان را بر اساس آن استوار نموده ـ به سبک‌مغزان ندهید و به آنان از آن خوراک و پوشاک دهید و با آن‌ها به نیکی سخن گویید. یتیمان را بیازمایید، تا وقتی به مرحلهٔ ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردید که رشد یافته‌اند، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید[۱].

۱۴۸۲ (۱) هشام بن سالم از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«یتیمی کودک با احتلام پایان می‌پذیرد و آن نیرومندی است و اگر محتلم شد ولی رشد فکری از او مشاهده نگردید، وی سفیه یا ضعیف است و سرپرستش باید اموال او را نگه دارد.»

۱۴۸۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه کودک یتیم قرآن را آموخت و محتلم شد و رشد فکری در وی مشاهده گردید، سرپرستش اموالش را به او تحویل می‌دهد. و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، اموالش را به وی تحویل نمی‌دهد و به طور پسندیده او را تأمین می‌کند.»

---

۱. نساء ۴/۶ـ۵.

۱٤۸٤ ۳۲٦۹۷ (۳) **الجعفريّات** ١٤٦: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام سئل ما حدّ السّكران الّذى يجب عليه الحدّ فقال السّكران عندنا الّذى لايعرف ثوبه من ثياب غيره ولا يعرف سماء من أرض ولا أُختاً من زوجة قال جعفر بن محمد عليه السلام يعنى انّ هذا لا يجوز بيعه ولا شراؤه ولا طلاقه ولا عتاقه.

۱٤۸٥ ۳۲٦۹۸ (٤) **تفسير عليّ بن إبراهيم** ١٣١/١: فى رواية **أبى الجارود** عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله ﴿وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ﴾ فالسّفهاء النّساء والولد إذا علم الرجل انّ امرأته سفيهة مفسدة وولده سفيه مفسد لا ينبغى له أن يسلّط واحداً منهما على ماله الّذى جعله الله له (قياماً).

۱٤۸٦ ۳۲٦۹۹ (٥) **مستدرك** ٢٤١/١٣: المولى الأجلّ الأردبيليّ فى حديقة الشّيعة نقلاً عن قرب الإسناد لعليّ بن بابويه عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن **أبى هاشم** الجعفرى قال سئل أبومحمّد العسكرى[١] عليه السلام عن المجنون فقال صلوات الله وسلامه عليه إن كان مؤذياً فهو فى حكم السباع وإلّا ففى حكم الانعام.

وتقدّم فى رواية حمزة (٢) من باب (١٢) اشتراط التّكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات ج ١ قوله عليه السلام الجارية إذا تزوّجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع إليها مالها وجاز أمرها في الشّراء والبيع والغلام لا يجوز أمره فى الشراء والبيع ولا يخرج من اليتم حتّى يبلغ خمس عشرة سنة وفى كثير من أحاديث هذا الباب ما يدلّ علىٰ انّه إذا بلغ جاز أمره فلاحظ. وفى رواية السكونى (١) من باب (٥٧) ماورد من النهى عن كسب الإماء من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام ونهى عليه السلام من كسب الغلام الصغير الّذى لا يحسن صناعة بيده فإنّه إن لم يجد سرق. **ويأتى** فى أحاديث باب (١) ثبوت الحجر عن التّصرف فى المال على الصغير فى كتاب الحجر ج ٢٣ وباب (٦٤) عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم إليه قبل البلوغ من أبواب الوصيّة ج ٢٤ وباب (٧٣) حكم وصيّة من لم يبلغ ما يدلّ علىٰ ذلك. **ولاحظ** باب (٢٠) حكم طلاق الصّبى من أبواب الطّلاق ج ٢٧.

---

١. سئل عن أبى محمّد العسكرى ـ خ.

۱۴۸۴ (۳) در کتاب الجعفریات از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از جدش ﷺ روایت می‌کند که: «از امیر مؤمنان ﷺ سؤال شد: مستی که باید دربارهٔ او حدّ اجرا شود، چگونه است؟

امام ﷺ فرمود: از نظر ما کسی مست است که لباسش را از لباس دیگران نمی‌شناسد، آسمان و زمین را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد و خواهر و همسر برای او تفاوت نمی‌کند.

امام صادق ﷺ فرمود: مقصود این است که چنین کسی خرید و فروش، طلاق و آزاد کردنش صحیح نیست.»

۱۴۸۵ (۴) ابوجارود از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند:

و اموال‌تان را به سبک‌مغزان ندهید، فرمود: «سبک‌مغزان زنان و فرزندان هستند. هر گاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سفیه و تباه‌کننده است، شایسته نیست که یکی از آنان را بر مال خود مسلط گرداند که خداوند زندگی او را بر آن استوار کرده است.»

۱۴۸۶ (۵) ابوهاشم جعفری می‌گوید: «از امام حسن عسکری ﷺ دربارهٔ دیوانه سؤال شد. امام ﷺ فرمود: اگر آزاررسان است، در حکم درندگان است و در غیر این صورت همانند چهارپایان است.»

در حدیث حمزه این سخن امام ﷺ گذشت: «دختر نه ساله‌ای که ازدواج کند و با او آمیزش شود، یتیمی‌اش پایان می‌یابد و اموالش به او تحویل می‌گردد و خرید و فروشش صحیح است. ولی خرید و فروش پسر صحیح نیست و از یتیمی خارج نمی‌شود تا به پانزده سالگی برسد.»[۱]

و در بسیاری از احادیث آن باب آمده است که پس از بلوغ، کارهایش صحیح است.

در حدیث سکونی گذشت که: «پیامبر اکرم ﷺ از کسب و درآمد پسر نابالغی که به خوبی از عهده کاری برنمی‌آید، نهی کرد؛ چرا که اگر آن را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.»[۲]

و در احادیث باب ۱ از کتاب حجر و باب ۶۴ و ۷۳ از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و احادیث باب ۲۰ از باب‌های طلاق را نیز بنگر.

---

۱. باب ۱۲ از باب‌های مقدمات عبادات، حدیث ۲.

۲. ۴۵۴/۲۲ باب ۵۷ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۱ (۳۲۴۷۶).

(۱۲)

باب انّه لايصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة

قال الله تعالى في سورة يوسف (۱۲): ٦٣: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

۱٤۸۷ ۳۲۷۰۰ (۱) **كافي** ۱۹۳/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ۱۲۲/۷، **استبصار** ۱۰۲/۳: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ يب صا) عن **فقيه** ۱٤۱/۳: **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ؑ قال ما كان من طعام سمّيت فيه كيلاً فلا يصلح (بيعه ـ فقيه) مجازفة (و ـ يب) هٰذا ممّا يكره من بيع الطعام.

۱٤۸۸ ۳۲۷۰۱ (۲) **تهذيب** ۱۲۲/۷، **استبصار** ۱۰۲/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه** ۱٤۳/۳: ابن مسكان عن **الحلبي** قال قال أبو عبدالله ؑ ما كان من طعام سمّيت فيه كيلاً فلا يصلح مجازفة.

۱٤۸۹ ۳۲۷۰۲ (۳) **كافي** ۱۷۹/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبي** **تهذيب** ۳٦/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه** ۱۳۱/۳: ابن مسكان عن الحلبي عن أبي عبدالله ؑ (انّه قال ـ يب فقيه) في رجل[۱] اشترى من رجل طعاماً عدلاً بكيل معلوم ثم[۲] انّ صاحبه قال للمشتري ابتع منّي هٰذا العدل الآخر بغير كيل فانّ فيه (مثل ـ كا يب) ما في الآخر الّذي ابتعته[۳] قال لا يصلح إلّا بكيل[٤] (و ـ كا يب) قال (و ـ يب فقيه) ما كان من طعام سمّيت فيه كيلاً فانّه لا يصلح مجازفة هٰذا ما[٥] يكره من بيع الطعام.

۱٤۹۰ ۳۲۷۰۳ (٤) **الدعائم** ۳٤/۲: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه قال من اشترى طعاماً فأراد بيعه فلا يبيعه حتّى يكيله أو يزنه إن كان ممّا يكال أو يوزن فإن ولّاه فلا بأس بالتولية قبل الكيل والوزن ولا بأس ببيع سائر السّلع قبل أن تقبض وقبل أن ينقد ثمنها إن اشترى رجل طعاماً فذكر البائع انّه قد اكتاله فصدّقه المشتري وأخذه بكيله فلا بأس بذٰلك.

---

۱. في الرجل ـ يب. ۲. و ـ يب فقيه. ۳. ابتعت ـ يب.
٤. ان يكيل ـ كا. ۵. ممّا ـ يب فقيه.

باب ۱۲

عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش

خداوند متعال می‌فرماید:

برادرمان را همراه ما روانه ساز تا پیمانه بگیریم و ما نگهدار وی هستیم[1].

۱۴۸۷ (۱) حلبی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای در آن قرار گرفته، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست و آن از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۱۴۸۸ (۲) حلبی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آن مواد خوراکی که در آن پیمانه‌ای قرار گرفته، معامله‌اش به طور گزاف جایز نیست.»

۱۴۸۹ (۳) حلبی روایت می‌کند که از امام صادقﷺ سؤال شد:

«شخصی یک لنگه بار شتری از مواد خوراکی را با پیمانه کردن می‌خرد. فروشنده می‌گوید: لنگهٔ دیگر به همان اندازه است. آن را بدون پیمانه کردن از من بخر. آیا این کار جایز است؟

امامﷺ فرمود: جایز نیست مگر با پیمانه کردن.

و فرمود: آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای بر آن معین شده است، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست. این از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۱۴۹۰ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس مواد خوراکی بخرد و بخواهد آن را بفروشد، اگر از اجناس پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است، پس بدون پیمانه یا وزن کردن نفروشد. ولی اگر آن را به قیمت خرید بفروشد، جایز است پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد.

و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل و پرداخت پول آن اشکال ندارد. و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و مشتری سخن او را بپذیرد و به همان پیمانه بگیرد، اشکال ندارد.»

---

۱. یوسف ۱۲/۶۳.

۱۴۹۱ ۳۲۷۰۴ (۵) كافى ۱۹۳/۵: حميد بن زياد عن تهذيب ۱۲۳/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عمّن ذكره عن أبان بن عثمان تهذيب ۱۲۲/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرّحمٰن بن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يشترى بيعاً فيه كيل أو وزن يعيّره[۱] ثمّ يأخذ (ه ـ كا يب ۱۲۳) على نحو ما فيه قال لا بأس (به ـ كا يب ۱۲۲).

۱۴۹۲ ۳۲۷۰۵ (۶) الدعائم ۵۹/۲: عن جعفر بن محمّد[۲] ﷺ انّه سئل عن رجلين باع كلّ واحد منهما حصّته من دار بحصّة لصاحبها من دار اُخرى قال ذٰلك جائز إذا علما جميعاً ما باعاه واشترياه فإن لم يعلماه أو لم يعلمه أحدهما فالبيع باطل. ويأتى فى أحاديث الباب التالى وما يتلوه وباب (۱۴) حرمة بخس المكيال وباب (۱۵) انّ صاحب الجوز إذا لا يستطع عدّه فله أن يكيله بمكيال وباب (۵۲) حكم فضول المكائيل والموازين ما يناسب ذٰلك.

(۱۳)

باب جواز الشراء بكيل البايع إذا صدّقه المشترى إلّا أنّه لايبيعه حتّى يكيله وجواز البيع بالكيل الّذى اشتراه إذا شهد المشترى الكيل

۱۴۹۳ ۳۲۷۰۶ (۱) تهذيب ۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمّد بن حمران قال قلت لأبى عبدالله ﷺ اشترينا طعاماً فزعم صاحبه انّه كاله فصدّقناه وأخذناه بكيله فقال لا بأس فقلت أيجوز أن أبيعه كما اشتريته بغير كيل قال لا أمّا أنت فلا تبعه حتّىٰ تكيله.

۱۴۹۴ ۳۲۷۰۷ (۲) كافى ۱۷۹/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى تهذيب ۳۸/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمّار عن أبى العطارد قال قلت لأبى عبدالله ﷺ اشترى الطعام فأضع فى أوّله وأربح فى آخره فأسأل صاحبى أن يحطّ عنّى فى كلّ كرّ كذا وكذا فقال هٰذا لا خير فيه ولٰكن يحطّ عنك جملة قلت فإن حطّ عنّى أكثر ممّا وضعت قال لا بأس (به ـ كا) قالت فاخرج الكرّ والكرّين فيقول الرجل أعطنيه بكيلك فقال إذا ائتمنك فليس به بأس[۳].

---

۱. أى يقايسه. ۲. عن أبى جعفر ـ ك. ۳. فلا بأس ـ يب.

۱۴۹۱ (۵) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی کالایی را با وزن و پیمانهٔ معلوم می‌خرد و آن را معیار قرار می‌دهد و چیزهای دیگر را با آن می‌سنجد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۹۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «دو نفر هر یک سهم خود را از خانه‌ای با سهم دیگری معامله می‌کنند.

امام ﷺ فرمود: هرگاه بدانند که چه چیزی می‌خرند و می‌فروشند، جایز است. ولی اگر هر دو یا یکی از آنان ندانند، معامله باطل است.»

در احادیث دو باب آینده و باب ۱۴ و ۱۵ و ۵۲، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳

جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند...

۱۴۹۳ (۱) **محمد بن حمران** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: «مقداری مواد خوراکی می‌خریم، فروشنده می‌گوید آن را پیمانه کرده است و ما سخن وی را می‌پذیریم و بر اساس همان معامله می‌کنیم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

آن‌گاه گفتم: آیا می‌توانم همان‌گونه که آن را خریده‌ام، بدون پیمانه کردن بفروشم؟

امام ﷺ فرمود: نه، تو بدون پیمانه کردن آن را نفروش!»

۱۴۹۴ (۲) **ابوعطارد** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مقداری گندم می‌خرم و در فروختن آن ابتدا زیان می‌کنم و در پایان سود می‌برم. از این رو از فروشنده درخواست می‌کنم که در هر کرّ، فلان مقدار به من تخفیف دهد.

امام ﷺ فرمود: در این کار خیری نیست! بلکه از او بخواه در مجموع به تو تخفیف دهد.

گفتم: اگر بیش از آنچه زیان کرده‌ام به من تخفیف داد؟

امام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: یک یا دو کرّ آن را جدا می‌کنم و مشتری می‌گوید بر اساس پیمانهٔ خود به من بفروش.

امام ﷺ فرمود: هرگاه به تو اطمینان داشته باشد، اشکال ندارد.»

۱۴۹۵ ۲۲۷۰۸ (۳) کافی ۱۷۸/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن شراء الطعام ممّا[1] يكال (أ ـ كا) ويوزن هل يصلح شراه[2] بغير كيل ولا وزن فقال أمّا أن تأتي رجلاً في طعام قد اكتيل أو وزن فيشترى[3] منه مرابحة فلا بأس ان (أنت ـ كا) اشتريته ولم تكله أو تزنه إذا كان المشترى الأوّل قد أخذه بكيل او وزن فقلت (له ـ يب) عند البيع انّى أربحك فيه كذا وكذا وقد رضيت بكيلك أو[4] وزنك فلا بأس. تهذيب ۳۷/۷: الحسن بن محبوب عن زرعة عن محمّد بن سماعة[5] قال سألته (وذكر مثله).

۱۴۹۶ ۲۲۷۰۹ (۴) فقيه ۱۳۱/۳: سأل عبدالرّحمان ابن أبى عبدالله أبا عبدالله عليه السلام فى الرجل يشترى الطعام اشتريه منه بكيله واصدّقه قال لا بأس ولكن لا تبعه حتّى تكيله.

۱۴۹۷ ۲۲۷۱۰ (۵) كافى ۱۹۵/۵، تهذيب ۱۲۵/۷: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ يب) عن ابن فضّال عن ابن بكير عن رجل من أصحابنا قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل يشترى الجصّ فيكيل بعضه ويأخذ البقيّة بغير كيل فقال إمّا أن يأخذ كلّه بتصديقه وإمّا أن يكيله كلّه.

۱۴۹۸ ۲۲۷۱۱ (۶) كافي ۱۹۴/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن أبي سعيد تهذيب ۱۲۲/۷، استبصار ۱۰۲/۳: الحسين بن سعيد عن سوار عن أبي سعيد المكاري عن فقيه ۱٤۲/۳: عبدالملك بن عمرو[6] قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام أشترى مأة راوية[7] من زيت[8] فأعرض[9] راوية و[10] اثنتين فأزنهما[11] ثمّ آخذ سائره[12] على قدر ذلك فقال[13] لا بأس.

۱۴۹۹ ۲۲۷۱۲ (۷) كافي ۱۷۹/۵، تهذيب ۳۸/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي سعيد المكاري عن عبدالملك بن عمرو قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام أشترى الطعام فأكتاله ومعي من قد شهد الكيل وإنّما اكتلته[14] لنفسي فيقول بِعْنيه فأبيعه إيّاه بذلك الكيل الّذى كلته[15] قال لا بأس.

---

۱. وما ـ يب. ۲. شراؤه ـ يب. ۳. تشترى ـ يب.
٤. و ـ يب. ٥. عن زرعة بن محمّد عن سماعة ـ ئل.
٦. عمر ـ فقيه. ۷. الراوية: المزادة من ثلثة جلود فيها الماء ـ المنجد.
۸. زيتاً ـ يب صا. ۹. فأعترض ـ يب صا وأعترض ـ فقيه.
۱۰. أو ـ يب صا فقيه. ۱۱. فأتزنهما ـ يب فقيه. ۱۲. سائرها ـ خ.
۱۳. قال ـ كا. ۱٤. أكيله ـ يب. ۱٥. اكتلته ـ يب.

۱۴۹۵ (۳) **سماعه** می‌گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم که: آیا خرید مواد خوراکی پیمودنی و وزنی را می‌توان بدون پیمودن و وزن کردن خرید؟ امام ﷺ فرمود:

اگر نزد کسی بروی و مواد خوراکی پیمانه شده را بدون پیمانه کردن به صورت مرابحه خریداری کنی، اشکال ندارد. در صورتی که خریدار اول [فروشنده] آن را با پیمانه گرفته باشد و هنگام معامله به وی بگویی من فلان مقدار به تو سود می‌دهم و به پیمانهٔ تو راضی هستم، اشکال ندارد.»

۱۴۹۶ (۴) **عبدالرحمان ابن ابی عبدالله** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: با تأیید فروشنده و بر اساس پیمانهٔ او مواد خوراکی می‌خرم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد ولی بدون پیمودن نفروش!»

۱۴۹۷ (۵) **ابن بکیر** با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال کرد:

«شخصی در خرید گچ مقداری از آن را پیمانه می‌کند و بقیه را بدون پیمانه تحویل می‌گیرد.

امام ﷺ فرمود: یا همهٔ آن را براساس سخن فروشنده بگیرد یا همهٔ آن را پیمانه کند.»

۱۴۹۸ (۶) **عبدالملک بن عمرو** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: صد مشک روغن زیتون می‌خرم. از میان آن‌ها یکی دو تا را انتخاب و پیمانه می‌کنم و بقیه را به همان اندازه تحویل می‌گیرم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۹۹ (۷) **عبدالملک بن عمرو** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مواد خوراکی را پیمانه می‌کنم و می‌خرم. آن‌گاه کسی که شاهد پیمانه کردن من بود، بر اساس همان پیمانه از من می‌خرد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

در حدیث دعائم الاسلام از باب پیشین گذشت: «و اگر شخصی مواد خوراکی را که فروشنده آن را پیمانه کرده است بر اساس اعتماد به سخن وی بخرد، اشکال ندارد.»[1]

---

۱. ۵۲۴/۲۲ باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۴ (۳۲۷۰۳).

وتقدّم في رواية الدعائم (٤) من الباب المتقدّم قوله وإن اشترى رجل طعاماً فذكر البايع انّه قد اكتاله فصدّقه المشتري وأخذه بكيله فلا بأس بذلك. ويأتي في رواية الخالد (٥) من باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه قوله أشترى الطعام من الرجل ثمّ أبيعه من رجل آخر قبل أن أكتاله فأقول ابعث وكيلك حتّى يشهد كيله إذا قبضته قال لا بأس.

(١٤)

باب حرمة بخس المكيال والميزان
وحكم البيع بمكيال مجهول أو بغير مكيال البلد

قال الله تعالى في سورة الانعام (٦): ١٥٢: ﴿وَأَوْفُوا الكَيْلَ والمِيزانَ بِالقِسْطِ﴾.

الاعراف (٧): ٨٥: ﴿فَأَوْفُوا الكَيْلَ والمِيزانَ وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشيائَهُمْ﴾.

الاسراء (١٧): ٣٥: ﴿وأَوْفُوا الكَيْلَ إذا كِلتُم وَزِنُوا بِالقِسْطاسِ المُسْتَقيم﴾.

المطفّفين (٨٣): ١، ٢، ٣، ٤، ٥: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوفُونَ * وَإذا كالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * ألاَ يَظُنُّ أولئِكَ أنَّهُم مَبْعُوثُونَ * لِيَوم عَظِيمٍ﴾.

١٥٠٠ ٢٢٧١٣ (١) كافي ٥/١٨٤: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد البرقي عن سعد بن سعد عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن قوم يصغّرون القفيزان[١] يبيعون بها قال اولئك الّذين يبخسون الناس أشياءهم.

١٥٠١ ٢٢٧١٤ (٢) تفسير عليّ بن إبراهيم ٢/٤١٠: ﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ﴾ الّذين يبخسون المكيال والميزان. وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال نزلت على نبيّ الله صلى الله عليه وآله حين قدم المدينة وهم يومئذ أسوء النّاس كيلاً فاحسنوا الكيل وامّا الويل فبلغنا ـ والله أعلم ـ انّها بئر في جهنّم.

١٥٠٢ ٢٢٧١٥ (٣) الإختصاص ١٣٦: محمّد بن أبي عاتكة الدمشقيّ قال حدّثني الوليد بن سلمة الأزدي عن عبدالرّحمٰن القرشي عن حذيفة بن اليمان قال كنّا مع رسول الله صلى الله عليه وآله إذ قال إنّ الله تبارك وتعالى مسخ من بني آدم اثني عشر جزءاً فمسخ منهم القردة والخنازير

---

١. والظاهر انّ الصحيح القفزان بضم القاف جمع القفيز.

و در حدیث خالد خواهد آمد که: «به امام گفت: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن به دیگری می‌فروشم، آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا هنگام تحویل گرفتن من شاهد پیمانه کردن آن باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»[1]

باب ۱۴
حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو

خداوند تعالی می‌فرماید:

پیمانه و وزن را به عدالت بپردازید[2].

پیمانه و وزن را به طور کامل بپردازید و از اجناس مردم کم نگذارید[3].

هنگام پیمودن، پیمانه را کامل بپردازید و با ترازوی درست وزن کنید[4].

وای بر کم‌فروشان! کسانی که هنگام تحویل از مردم، پیمانه را کامل می‌گیرند و هنگام پیمودن و وزن کردن برای مردم به آنان زیان می‌زنند. آیا آنان گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟[5]

۱۵۰۰ (۱) سعد بن سعد می‌گوید: «از امام کاظم؛ دربارهٔ کسانی سؤال کردم که ابزار اندازه‌گیری طول خود را کوتاه می‌کنند و با آن می‌فروشند. امام؛ فرمود:

آنان کسانی هستند که اجناس مردم را کم می‌گذارند.»

۱۵۰۱ (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: ویل للمطففین آمده است: «کسانی که در پیمانه و وزن کم می‌گذارند.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر؛ آمده است که فرمود: «این آیه پس از ورود پیامبر؛ به مدینه بر وی نازل شد. مردم مدینه در آن زمان بدترین مردم از نظر پیمانه کردن بودند، از آن پس آن را به خوبی انجام دادند.»

و «ویل» بر اساس آنچه به ما رسیده، چاهی در دوزخ است ـ خداوند داناتر است.

۱۵۰۲ (۳) حذیفه بن یمان می‌گوید: «در کنار پیامبر اکرم؛ بودیم که فرمود: «خداوند ـ تبارک و تعالی ـ از فرزندان آدم، دوازده گروه را مسخ کرد. پس آنان را به بوزینه، خوک، سهیل، زهره، عقرب، فیل، مارماهی ـ نوعی ماهی حرام‌گوشت ـ کرم سیاه آبزی، خرس، سوسمار، عنکبوت و جوجه‌تیغی درآورد.

---

۱. ۵۷۱/۲۲ باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۵ (۲۲۸۳۶). ۲. انعام ۱۵۲/۶.
۳. اعراف ۸۵/۷. ۴. اسراء ۳۵/۱۷. ۵. مطففین ۸۳/ ۵ـ۱.

والسهيل والزهرة والعقرب والفيل والجرّى وهو سمك لا يؤكل والد عموص والدبّ والضبّ والعنكبوت والقنفذ قال حذيفة بأبي أنت وأمّي يا رسول اللهﷺ فسرّ لنا هٰذا كيف مسخوا.

قال نعم امّا القردة فمسخوا لأنّهم اصطادوا الحيتان فى السّبت على عهد داود النّبيّ ﷺ وامّا الخنازير فمسخوا لأنّهم كفروا بالمائدة الّتى نزلت من السّماء علىٰ عيسى بن مريم ﷺ وأمّا السهيل فمسخ لأنّه كان رجلاً عشّاراً فمرّ به عابد من عبّاد ذٰلك الزّمان فقال العشّار دلّني على إسم الله الّذى يمشى به على الماء ويصعد به الى السماء فدلّه علىٰ ذٰلك فقال العشّار قد ينبغي لمن عرف هٰذا الإسم أن لا يكون فى الأرض بل يصعد به الى السماء فمسخه الله وجعله آية للعالمين وأمّا الزهرة فمسخت لأنّها هى المرأة الّتى افتتنت هاروت وماروت الملكين وأمّا العقرب فمسخ لأنّه كان رجلاً نمّاماً يسعى بين النّاس بالنّميمة ويغرى بينهم العداوة وأمّا الفيل فإنّه كان رجلاً جميلاً فمسخ لأنّه كان تنكح البهائم البقر والغنم شهوة من دون النّساء وأمّا الجرّى فمسخ لأنّه كان رجلاً من التّجّار وكان يبخس النّاس بالمكيال والميزان وأمّا الدّعموص[۱] فمسخ لأنّه كان رجلاً إذا حضر النّساء لم يغتسل من الجنابة ويترك الصلاة فجعل الله قراره فى الماء الى يوم القيامة من جزعه على البرد وأمّا الدّبّ[۲] فمسخ لأنّه كان رجلاً يقطع الطريق لا يرحم غنيّاً ولا فقيراً إلّا سلبه وأمّا الضبّ فمسخ لأنّه كان رجلاً من الأعراب وكانت خيمته على ظهر الطريق وكان إذا مرّت القافلة يقول له يا عبدالله كيف نأخذ الطريق الى كذا وكذا فإن أراد القوم المشرق ردّهم الى المغرب وإن أرادوا المغرب ردّهم الى المشرق وتركهم يهيمون لم يرشدهم الى سبيل الخير وأمّا العنكبوت فمسخت لأنّها كانت خائنة للبعل وكانت تمكّن فرجها سواه وامّا القنفذ فإنّه كان رجلاً من صناديد العرب فمسخ لأنّه كان إذا نزل به الضيف ردّ الباب فى وجهه ويقول لجاريته أُخرجي الى الضيف فقولي له انّ مولاى غائب عن المنزل فيبيت الضيف بالباب جوعاً ويبيت أهل البيت شباعاً مخصبين[۳].

---

۱. دودة سوداء تكون في الغدران ـ المنجد. ۲. حيوان من السباع.
۳. خصب المكان: كثر فيه العشب والخير فهو خصب وخصيب ومخصب ومخصاب ـ اللسان.

حذیفه گفت: «پدر و مادرم فدایت، ای رسول خدا ﷺ! برای ما بیان کن که چگونه مسخ شدند؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بسیار خوب! به این دلیل به بوزینه تبدیل شدند که در زمان داود روز شنبه ماهی صید می‌کردند.

و به این دلیل به خوک تبدیل شدند که به غذایی که از آسمان بر عیسی فروآمد، کافر شدند.

سهیل، یکی از مأموران مالیاتی بود که با یکی از عابدان زمان خود دیدار کرد و به وی گفت: مرا به آن نام خدا راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن بر روی آب می‌توان راه و به آسمان بالا رفت. آن عابد به وی آموخت. شخص مالیات‌گیر با خود گفت: شایسته نیست کسی که این نام را می‌داند در زمین باشد، بلکه باید به آسمان برود. خداوند نیز اورا مسخ کرد و نشانه‌ای بر جهانیان قرار داد.

زهره، زنی بود که دو فرشته ـ هاروت و ماروت ـ را فریفت و به این دلیل مسخ شد.

عقرب، مرد سخن‌چینی بود که در میان مردم سخن‌چینی می‌کرد و آنان را دشمن یکدیگر می‌نمود و به همین خاطر به عقرب تبدیل شد.

فیل، مرد زیبایی بود که به جای آمیزش با زنان با حیواناتی نظیر گاو و گوسفند آمیزش می‌کرد.

مارماهی، تاجری بود که در پیمانه و وزن برای مردم کم می‌گذاشت و به این دلیل مسخ شد.

کرم سیاه آبزی، مردی بود که پس از آمیزش با زنان، از ترس سرما غسل جنابت نمی‌کرد و نمازش را ترک می‌کرد. از این رو خداوند تا روز قیامت، جایگاه آن را در آب قرار داد.

خرس، مردی راهزن بود که به ثروتمند و فقیر رحم نمی‌کرد، مگر آن‌که وی را برهنه می‌کرد. به این دلیل به خرس تبدیل شد.

سوسمار، یکی از اعراب بیابانگرد بود که در کنار جاده چادر داشت و هر گاه کاروانی از آنجا می‌گذشتند و از او سؤال می‌کردند، اگر مسیرشان به طرف مشرق بود، آنان را به مغرب راهنمایی می‌کرد و اگر مسیرشان به طرف مغرب بود، آنان را به سمت مشرق راهنمایی می‌کرد و آنان را حیران و سرگردان می‌نمود و به راه صحیح راهنمایی نمی‌کرد.

عنکبوت، زنی بود که به شوهرش خیانت می‌کرد و دیگران را به خود راه می‌داد؛ به همین خاطر مسخ شد.

جوجه‌تیغی، یکی از بزرگان عرب بود و به این دلیل مسخ شد که هر گاه میهمانی به وی می‌رسید، در را بر رویش می‌بست و به کنیزش می‌گفت که به وی بگوید: صاحبم خانه نیست. از این رو میهمان گرسنه، پشت در خانه شب را سپری می‌کرد و اهل خانه سیر و راحت و آسوده شب را می‌گذراندند.»

۱۵۰۳ ۲۲۷۱۶ (۴) **قرب الإسناد ۵۷**: حدّثنی السندی بن محمّد قال حدّثنی صفوان بن مهران الجمّال قال قال أبوعبدالله ﷺ قال رسول الله ﷺ انّ فیکم خصلتین هلک فیهما من قبلکم أمم من الأُمم قالوا وما هما یا رسول الله قال المکیال والمیزان.

۱۵۰۴ ۲۲۷۱۷ (۵) **تفسیر علیّ بن إبراهیم ۲/۴۱۰**: حدّثنا سعید بن محمّد قال حدّثنا بکر بن سهل عن عبد الغنیّ بن سعید عن موسیٰ بن عبد الرّحمٰن عن ابن جریج عن عطاء عن ابن عبّاس فی قوله تعالی ﴿الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۞ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾ قال کانوا إذا اشتروا یستوفون بکیل راجح وإذا باعوا یبخسون[1] المکیال والمیزان وکان هذا فیهم وانتهوا قال علی بن إبراهیم فی قوله الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا لِأَنْفُسِهِم عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۞ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ فقال الله ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ﴾ أی ألا یعلمون أنّهم یحاسبون علی ذٰلک یوم القیامة.

۱۵۰۵ ۲۲۷۱۸ (۶) **مستدرک ۱۳/۲۳۳**: **السّیّد فضل الله الراوندی** فی نوادره بإسناده الصّحیح الی موسی بن جعفر عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ إذا طفّفت امّتی مکیالها ومیزانها واختانوا وخفروا الذّمّة[2] وطلبوا بعمل الآخرة الدّنیا فعند ذٰلک یزکّون أنفسهم ویتورّع منهم. **الدعائم ۲/۲۹**: عن رسول الله ﷺ مثله إلّا انّ فیه لا یزکّون أنفسهم واسقط قوله ویتورّع منهم.

۱۵۰۶ ۲۲۷۱۹ (۷) **مستدرک ۱۳/۲۳۵**: **القطب الرّاوندیّ** فی دعواته عن النبیّ ﷺ انّه قال خمس أن أدرکتموها فتعوّذوا بالله منهنّ لم تظهر الفاحشة فی قوم قطّ [حتّی] یعلنوها إلّا ظهر فیهم الطّاعون والأوجاع الّتی لم تکن فی أسلافهم الّذین مضوا ولم ینقصوا المکیال والمیزان إلّا أخذوا بالسنین[3] وشدّة المؤنة وجور السلطان ولم‌یمنعوا الزکاة إلّا منعوا القطر من السماء ولو لا البهائم لم یمطروا ولم ینقضوا عهد الله وعهد رسوله ﷺ إلّا سلّط الله علیهم عدوّهم وأخذوا بعض ما فی أیدیهم ولم یحکموا بغیر ما أنزل الله سبحانه إلّا جعل بأسهم بینهم.

۱۵۰۷ ۲۲۷۲۰ (۸) **العوالی ۱/۱۸۷**: وقال ﷺ لأهل الکیل والوزن انکم ولّیتم أمرین هلک فیهما الأمم السّالفة قبلکم.

---

۱. أی ینقصون ـ یبخسوا ـ غ. ۲. أی نقضوها. ۳. أی القحط والجدب ـ المنجد.

۱۵۰۳ (۴) **صفوان بن مهران جمّال از امام صادق** ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز است که در ارتباط با آن دو، امت‌هایی پیش از شما هلاک گردیدند!

گفتند: ای رسول خداﷺ! آن دو چیست؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: پیمانه و ترازو!»

۱۵۰۴ (۵) در تفسیر آیهٔ: کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند، آن را پر می‌کنند و هر گاه برای مردم می‌پیمایند یا وزن می‌کنند، زیان می‌زنند.

از ابن عباس روایت شده که گفت: «آنان هر گاه می‌خریدند، با پیمانهٔ برتر تحویل می‌گرفتند و هر گاه می‌فروختند، در پیمانه و وزن کم می‌گذاشتند و این روش آنان بود تا از آن دست برداشتند.»

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه می‌گوید: «کسانی که هر گاه برای خود از مردم پیمانه می‌گرفتند، به طور کامل تحویل می‌گرفتند و هر گاه به مردم پیمانه می‌دادند یا برای‌شان وزن می‌کردند، کم می‌گذاشتند. پس خداوند فرمود: آیا آنان گمان نمی‌کنند؟ یعنی آیا نمی‌دانند که روز قیامت علیه آنان محاسبه می‌گردد.»

۱۵۰۵ (۶) **سید فضل الله راوندی** در کتاب نوادرش با سند صحیح از **امام موسی بن جعفر**ﷺ از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«هر گاه امت من در پیمانه و وزن کم‌فروشی کنند و به یکدیگر خیانت و پیمان‌شکنی و با عمل آخرت دنیاطلبی نمایند، در این هنگام خود تعریف می‌کنند و دیگران از آنان پرهیز می‌نمایند.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز از این حدیث از پیامبر اکرمﷺ روایت شده؛ با این تفاوت که پایان آن، این‌چنین است: «در این هنگام خود را پاک نمی‌کنند.»

۱۵۰۶ (۷) **قطب راوندی** در کتاب الدعوات از **پیامبر اکرم**ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پنج چیز است که اگر به آن رسیدید، از آن‌ها به خداوند پناه ببرید: گناه و کارهای ناپسند هرگز در میان قومی رایج و آشکار نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و دردهای بی‌سابقه در میان‌شان شایع و آشکار می‌شود؛ در پیمانه و وزن کم نمی‌گذارند، مگر آن‌که به قحطی و هزینه‌های سنگین و ستم حکومت گرفتار می‌شوند و از زکات جلوگیری نمی‌کنند، مگر آن‌که بارش باران از آنان بازداشته می‌شود و اگر حیوانات نبودند، باران نمی‌بارید؛ پیمان خداوند و پیامبرشﷺ را نمی‌شکنند مگر آن‌که خداوند دشمنان‌شان را بر آنان مسلط می‌گرداند و بخشی از آنچه در اختیار دارند از آنان می‌گیرد؛ و به غیر آنچه خدا فرستاده، حکم نمی‌کنند مگر آن‌که نیروهای‌شان علیه یکدیگر مصرف می‌شود.»

۱۵۰۷ (۸) در کتاب العوالی روایت می‌کند که: «پیامبرﷺ به اهل پیمانه و وزن می‌فرمود: شما به دو کاری مشغول شدید که امت‌های پیش از شما در ارتباط با آن‌ها نابود شدند.»

۱۵۰۸ ۲۲۷۲۱ (۹) الدّعائم ۵۳۸/۲: عن علیّ صلوات الله علیه انّه کان یمشی فی الأسواق وبیده دِرّة یضرب بها من وجد من مطفّف أو غاش فی تجارة المسلمین قال الأصبغ قلت له یوماً أنـا اکفیك هٰذا یا أمیرالمؤمنین واجلس فی بیتك قال ما نصحتنی یا أصبغ وکان یـرکب بـغلة رسول الله ﷺ الشهباء ویطوف فی الأسواق سوقاً سوقاً فأتی یوماً طاق اللحّامین فقال یـا معشر القصّابین لا تعجّلوا الأنفُسَ قبل أن تُزهق وإیّاکم والنّفخ فـی اللّـحم ثـمّ أتـی الی التّمارین فقال اظهروا من ردیء بیعکم ما تُظهرون من جیّده ثمّ أتی السّمّاکین فقال لا تبیعوا الا طیّباً وإیّاکم وما طفا[۱] ثمّ أتی الکناسة وفیها من أنواع التّجارة من نخّاس وقمّاط[۲] وبایع إبل وصیرفیّ وبزّاز وخیّاط فنادی بأعلیٰ صوت یا معشر التجّار انّ أسواقکم هٰذه تحضرها الأیمان فشوبوا أیمانکم بالصّدقة وکفّوا عن الحلف فانّ الله تبارك وتعالیٰ لا یقدّس من حلف بإسمه کاذباً.

۱۵۰۹ ۲۲۷۲۲ (۱۰) أمالی ابن الطّوسی ۴۰۳: أخبرنا الشیخ الأجلّ الإمام المفید أبو علیّ الحسن بن محمّد الطّوسی رحمه الله قال حدّثنی والدی رحمه الله قال أخبرنا ابن حمویه قال حدّثنا أبـو الحسـین قال حدّثنا أبو خلیفة قال حدّثنا أبو الولید وأبو کـثیر جـمیعاً عـن شـعبة قـال أخـبرنی الحکم عن الحسن بـن مسـلم عـن ابـن عـبّاس قـال مـا ظـهر البـغی فـی قـوم قـطّ إلّا ظهر فیهم الموتان ولا ظـهر البـخس فـی المـیزان إلّا ظـهر فـیهم الخسـران والفـقر قـال أبو خلیفة عن أبی کـثیر إلّا ابـتلوا بـالسنة[۳] ولا ظـهر نـقض العـهد فـی قـوم إلّا ادیـل[۴] علیهم عدوّهم.

۱۵۱۰ ۲۲۷۲۳ (۱۱) کافی ۱۸۴/۵، تهذیب ۴۰/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عـمیر عـن فقیه ۱۳۰/۳: حمّاد عن الحلبی عن أبی عبدالله علیه السلام قال لا یصلح للرّجل أن یبیع بصاع غیر صاع المصر.

---

۱. الطافی من السمك: هو الّذی یموت فی الماء فیعلو ویظهر ـ المنجد.
۲. القماط من یصنع القمط للصبیان. القماط جمع قمط: الحبل یقمط به. خرقة عریضة تلف علی الصغیر إذا شدّ فی المهد ـ المنجد.
۳. أی القحط والجدب ـ المنجد.
۴. الأدالة: الغلبة ـ اللسان.

(۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «علیعليه السلام تازیانه به دست در بازارها گردش می‌کرد و کم‌فروشان و خیانتکاران در معامله با مسلمانان را با آن می‌زد. اصبغ بن نباته می‌گوید: یک روز به امامعليه السلام گفتم: ای امیر مؤمنانعليه السلام! من این کار را به جای شما انجام می‌دهم. تو در خانه بنشین! ۱۵۰۸

امامعليه السلام فرمود: تو برای من خیرخواهی نکردی؛ ای اصبغ!

امیر مؤمنانعليه السلام بر شهبا ـ قاطر پیامبر اکرمﷺ ـ سوار می‌شد و در تک‌تک بازارها گردش می‌کرد. یک روز به بازار گوشت‌فروشان رفت و فرمود: ای گروه قصابان! در گرفتن جان حیوانات پیش از آن‌که خود آن‌ها جان دهند، شتاب نکنید و بپرهیزید از دمیدن در گوشت!

سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: جنس نامرغوب را آشکار کنید، آن‌گونه که جنس مرغوب را آشکار می‌کنید.

آن‌گاه به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود: جز ماهی پاک و حلال را نفروشید و از آنچه در آب می‌میرد و بر روی آب می‌آید، بپرهیزید!

سپس به کناسه رفت. در آنجا انواع تجارت از برده‌فروشی، گهواره‌سازی، شترفروشی، صرافی، پارچه‌فروشی و دوزندگی وجود داشت. امامعليه السلام با صدای بلند ندا داد: ای گروه تاجران! در این بازارهای‌تان سوگند یاد می‌شود، پس سوگندهای‌تان را با صدقه در هم آمیزید و از سوگند دست بردارید، زیرا خداوند کسی را که به نامش سوگند دروغ یاد کند، پاک نمی‌گرداند.»

(۱۰) **ابن عباس** می‌گوید: «هرگز ظلم و ستم در میان قومی آشکار و شایع نشد مگر آن‌که دو گونه مرگ در میان آنان پدیدار گردید. و کم‌فروشی در میزان رایج نگردید، مگر آن‌که زیان و تنگدستی آشکار گردید.» ۱۵۰۹

ابوخلیفه از ابوکثیر نقل می‌کند که گفت: «کم‌فروشی در میزان آشکار نگردید مگر آن‌که به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و پیمان‌شکنی در میان قومی رواج نیافت، مگر آن‌که دشمنان‌شان بر آنان پیروز گردیدند.»

(۱۱) **حلبی** از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۱۰

«برای انسان جایز نیست که با صاعی [=پیمانه] غیر از صاع آن شهر معامله کند.»

١٥١١ ٢٢٧٢٤ (١٢) **كافي** ١٨٤/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٤٠/٧: أحمد بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان عن **محمّد الحلبي** عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا يحلّ للرّجل أن يبيع بصاع سوى صاع (أهل ـ كا) المصر فانّ الرّجل يستأجر الجمّال[1] فيكيل له بمدّ بيته لعلّه يكون اصغر من مدّ السوق ولو قال هٰذا أصغر من مدّ السوق لم يأخذ به ولٰكنّه يحمل[2] ذٰلك ويجعل[3] في أمانته وقال لا يصلح إلّا مدّ واحد[4] والأمْناء[5] بهٰذه المنزلة.

١٥١٢ ٢٢٧٢٥ (١٣) **تفسير عليّ بن إبراهيم** ١٩/٢: وقوله ـ وَأَوْفُوا الكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ المستقيم أي بالسّواء. **وفي** رواية **أبي الجارود** عن أبي جعفر عليه السلام قال القسطاس المستقيم فهو الميزان الّذي له لسان.

١٥١٣ ٢٢٧٢٦ (١٤) **الدعائم** ٤٣/٢: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن بيع الطعام بالطّعام جزافاً.

١٥١٤ ٢٢٧٢٧ (١٥) **كافي** ٣٢/٢: بالإسناد المتقدّم في باب (٢١) دعائم الإسلام من أبواب المقدّمات ج ١ عن **محمّد بن سالم** عن أبي جعفر عليه السلام (في حديث طويل) وأنزل في الكيل ويل للمطفّفين ولم يجعل الويل لأحد حتّى يسمّيه كافراً قال الله عزّ وجلّ فَوَيْلٌ لِلّذينَ كَفروا مِنْ مَشْهَدِ يوم عَظيم.

وتقدّم في رواية أحمد بن محمّد(٨) من باب (٥) استحباب مشاورة الله تعالى من أبواب الاستخارة ج ٨ قوله عليه السلام ولا ترض للنّاس إلّا ما ترضاه لنفسك وأعط الحقّ وخذه. **وفي** رواية الأعمش (١١) وابن شاذان (١٣) من باب (١١) بيان الكباير من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله عليه السلام وهي أي الكبائر الشرك بالله (الى أن قال) والبخس في الميزان والمكيال.

وفي رواية أبي حمزة (٢٢) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة قوله عليه السلام وإذا طفّف المكيال والميزان أخذهم الله بالسنين والنقص. **وفي** رواية ابى القاسم (٢٣) مثله إلّا أنّ فيه والنّقص من الأنفس والأموال والثمرات. **وفي** رواية أبان (٢٩) قوله عليه السلام ولم ينقصوا المكيال والميزان إلّا أخذوا بالسّنين وشدّة المؤنة وجور السلطان. **وفي** رواية حمران (٣٣) قوله عليه السلام

---

١. الحمّال ـ يب. ٢. يحمله ـ يب. ٣. ويجعله ـ يب.
٤. مدّاً واحداً ـ يب.
٥. والأمنان ـ يب ـ المَنا: الكيل أو الميزان الّذي يوزن به والمكيال الّذي يكيلون به السّمن وغيره وهو أفصح من المنّ والجمع أمْناء ـ اللسان.

۱۵۱۱ (۱۲) **محمد حلبی از امام صادق**ﷺ **روایت می‌کند که فرمود:**

«برای انسان جایز نیست که با صاعی [=پیمانه‌ای] غیر از صاع شهر معامله کند. همانا شخصی شترداری را کرایه می‌کند و کرایهٔ او را با مدّ [= معیار] خانه خودش پیمانه می‌کند تا شاید از مدّ بازار کوچک‌تر باشد و اگر بگوید: این از مدّ بازار کوچک‌تر است، آن را نخواهد گرفت ولی آن را حمل می‌کند و در امانت او قرار می‌دهد.

و فرمود: جز یک مدّ [=معیار] واحد جایز نیست و مَنْ‌ها نیز همین گونه است.»

۱۵۱۲ (۱۳) **علی بن ابراهیم** در تفسیر آیه: **و آن‌گاه که می‌پیمایید، پیمانه را به طور کامل بپردازید و با میزان مستقیم وزن کنید.** می‌گوید: «یعنی میزان مساوی.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر ﷺ آمده است: «میزان مستقیم، ترازویی است که زبانه دارد.»

۱۵۱۳ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ از معاملهٔ مواد خوراکی با مواد خوراکی به طور گزاف نهی کرد.»

۱۵۱۴ (۱۵) **محمد بن سالم از امام باقر** ﷺ **روایت می‌کند که:** «در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود: و دربارهٔ پیمانه، خداوند آیهٔ: **وای بر کم‌فروشان** را نازل کرد و خداوند «ویل» را برای کسی قرار نمی‌دهد **تا** این‌که او را کافر بنامد. خداوند می‌فرماید: **پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ.**»

در حدیث احمد بن محمد این سخن امام ﷺ گذشت: «برای مردم نپسند مگر آنچه برای خود می‌پسندی و حق را بده و حق را بگیر.»[۱]

و در حدیث اعمش و ابن شاذان این سخن امام ﷺ گذشت: «گناهان کبیره، شریک قرار دادن برای خدا... و کم دادن در وزن و پیمانه است.»[۲]

و در حدیث ابوحمزه این سخن امام گذشت: «و هنگامی که در پیمانه و وزن کم گذاشته شود، خداوند آنان را به قحطی و کاستی گرفتار می‌کند.»[۳]

در حدیث ابوالقاسم همانند سخن پیشین آمده است؛ با این تفاوت که پایان آن این‌گونه است: «... و در کاستی در بدن‌ها و اموال و محصولات گرفتار می‌کند.»[۴]

و در حدیث ابان این سخن گذشت: «و در پیمانه و وزن کم نگذاشتند، مگر آن‌که به قحطی و سختی و زیادی هزینه و ستم حکومت مجازات شدند.»[۵]

---

۱. باب ۵ از باب‌های درخواست خیر، حدیث ۸.

۲. باب ۱۱ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۱۱ و ۱۳.

۳-۵. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۲ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۲ و ۳۷.

ورأيت الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان وقوله ﷺ ورأيت الرجل إذا مرّ بـه يـوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كثيباً حزيناً. وفـي رواية مغوية (۳۷) قوله يرحمك الله أخبرنا بهٰذه الخصال لنعرف ذهاب دنيانا وإقبال آخرتنا قال نعم إذا استغنى رجالكم برجالكم (الى أن قـال) وطـفّفت المكيال الخ.

وفي باب (۱۲) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون مجازفة من أبواب البـيع ج ۲۲ مـا يناسب ذٰلك. ويأتي في رواية الأصبغ (۱) من باب (۱) جملة ممّا يستحبّ للتاجر من أبواب ما يستحبّ له ج ۲۳ قوله ﷺ التاجر فاجر والفاجر في النّار إلّا من أخذ الحقّ واعطى الحقّ. وفي أحاديث باب (۱۱) استحباب الإعطاء راجحاً والأخذ ناقصاً ما يناسب ذٰلك.

وفي رواية فقيه (۱) من باب (۳٦) كراهة دخول السوق أوّلاً والخروج آخراً قوله ﷺ شرّ بقاع الأرض الأسواق فبين مطفّف في قفيز أو طايش في ميزان أو سارق فـي ذرع. وفـي رواية الأصبغ (٤۹) من باب (۱) تحريم أخذ الرّبا من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ يأتي على النّاس زمان ترتفع فيه الفاحشة (الى أن قال) ويطفّف في المكائيل والموازين.

(۱۵)

باب انّ صاحب الجوز إذا لايستطيع عدّه فله أن يكيله بمكيال فيعدّ ما فيه ثمّ يكيل ما بقي على حساب ذٰلك

۱۵۱۵ ۲۲۷۲۸ (۱) كافي ۱۹۳/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ۱٤۰/۳: حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن الجوز لا يستطيع ان يعدّ (ه ـ يب فقيه) فـيكال بمكيال فيعدّ[۱] ما فيه ثمّ يكال ما بقي على حساب ذٰلك (من ـ كا فقيه) العدد فقال لا بأس به. تهذيب ۱۲۲/۷: الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبي عمير عن سفيان بن صالح وحمّاد بن عثمان عن الحلبي عن هشام بن سالم وعلي بن النعمان عن ابن مسكان جميعاً عـن أبـي عبدالله ﷺ (مثله).

---

۱. ثمّ يعد ـ يب فقيه.

و در حدیث حمران این سخن امام گذشت: «... و مشاهده کردی که درآمد انسان از کم دادن در پیمانه و وزن است... و مشاهده کردی که هر گاه یک روز بر انسان بگذرد و در آن روز گناه بزرگی همانند فجور یا کم دادن پیمانه و وزن یا انجام حرام یا شرابخواری انجام نداده باشد، ناراحت و غمگین است.»[۱]

و در حدیث معاویه به امام گفت: «خداوند تو را رحمت کند! ما را از این کارها آگاه کن، تا نابودی دنیا و روی آوردن آخرت‌مان را بشناسیم. امام فرمود: بسیار خوب! هنگامی که مردان‌تان به مردان بسنده می‌کنند... و پیمانه کم داده می‌شود.»[۲]

و در احادیث باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، مناسب با این بحث گذشت.

و در حدیث اصبغ، این سخن از امام خواهد آمد: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر آن کس که حق بگیرد و حق بدهد.»[۳]

و در احادیث باب ۱۱ از باب‌های مستحبات تاجر مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در حدیث من لا یحضره الفقیه این سخن از امام گذشت: «بدترین مکان‌های زمین، بازارهاست؛ زیرا برخی در پیمانه کم می‌گذارند یا وزن را سبک می‌کنند یا در ذرع کم می‌دهند.»[۴]

و در حدیث اصبغ این سخن امام گذشت: «زمانی بر مردم خواهد آمد که کارهای ناپسند برداشته می‌شود... در پیمانه‌ها و وزن‌ها کم گذاشته می‌شود.»[۵]

باب ۱۵

پیمانه کردن گردو برای فروش

(۱) حلبی می‌گوید: «از امام صادق سؤال شد: گردو را نمی‌توان شمارش نمود. آیا می‌توان یک پیمانه از آن را شمرد و بقیه را بر اساس آن محاسبه نمود؟ ۱۵۱۵

امام فرمود: اشکال ندارد!»

---

۱ و ۲. باب ۱۲ از باب‌های مبارزه با نفس، حدیث ۲۲ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۳ و ۳۷.

۳. ۴۰/۲۳ باب ۱ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۱ (۳۲۹۳۹).

۴. ۱۰۰/۲۳ باب ۳۶ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۱ (۳۳۱۲۳).

۵. ۱۷۹/۲۳ باب ۱ از باب‌های رباخواری حدیث ۴۸ (۳۳۴۰۵).

(۱۶)

باب جواز بيع اللّبن فى الضّرع إذا ضمّ إليه شيء معلوم

۱۵۱۶ ۲۲۷۲۹ (۱) **كافى** ۱۹٤/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۲۳/۷، **استبصار** ۱۰٤/۳: الحسين بن سعيد عن أخيه الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال سألته عن اللّبن يشترى وهو فى الضرع[1] قال لا إلّا أن يحلب (لك ـ كا فقيه) (منه ـ فقيه) سكرجة[2] فيقول اشترمنّى[3] هذا اللبن الذى فى السُّكُرّجة وما فى ضروعها[4] بثمن مسمّى فان لم يكن فى الضروع[5] شيء كان ما فى السكرجة. **فقيه** ۱٤۱/۳: وسأله (يعنى أبا عبدالله ﷺ) سماعة عن اللبن (وذكر مثله).

۱۵۱۷ ۲۲۷۳۰ (۲) **الدعائم** ۲۳/۲: عن علىّ صلوات الله عليه انّه سئل عن بيع السمك فى الآجام واللبن فى الضروع والصوف على ظهر الغنم قال هٰذا كلّه لا يجوز لأنّه مجهول غير معروف يقلّ ويكثر وهو غَرَر.

۱۵۱۸ ۲۲۷۳۱ (۳) وقال جعفر بن محمد ﷺ إذا كان فى الأجمة أو الحظيرة سمك مجتمع يوصل إليه بغير صيد أو كان مع اللبن الذى فى الضرع لبن حليب أو غيره فالبيع جائز فإن كان لا يوصل الى السّمك إلّا بالصّيد فالبيع باطل.

۱۵۱۹ ۲۲۷۳۲ (٤) **تهذيب** ۱۲۳/۷، **استبصار** ۱۰۳/۳: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۹۳/۵: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن **عيص**[6] بن القاسم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل له نعم[7] يبيع ألبانها بغير كيل قال نعم حتّى ينقطع أو شيء منها. **ويأتى فى أحاديث الباب التّالى ما يناسب ذٰلك.**

---

۱. الضروع ـ فقيه.
۲. أن يحلب الى سُكُرّجة ـ يب صا ـ السكرّجة الصحفة الّتى يوضع فيها الأكل (فارسية) ـ المنجد ـ إناء صغير يؤكل فيه ـ النّهاية.
۳. اشترى منك ـ يب صا، اشترى مثل هٰذا اللبن ـ فقيه.
٤. فى ضرعها ـ صا.
۵. فى الضرع ـ صا.
٦. العيص ـ يب.
۷. غنم ـ صا.

باب ۱۶

جواز فروش شیر در پستان با ضمیمهٔ معلوم [بطلان بیع مجهول]

۱۵۱۶ (۱) سماعه می‌گوید: «از امام‌ﷺ دربارهٔ خریدن شیر در پستان سؤال کردم. امام فرمود: صحیح نیست، مگر آن‌که مقداری از آن را در ظرفی بدوشد و بگوید: این شیر موجود در این ظرف را با شیر موجود در پستان از من به مبلغ معینی بخر! در این صورت اگر در پستان شیری نباشد، مورد معامله شیر موجود در ظرف خواهد بود.»

۱۵۱۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «از امیر مؤمنان‌ﷺ دربارهٔ فروختن ماهی آبگیرها، شیر در پستان و پشم چیده نشدهٔ گوسفندان سؤال شد. امام‌ﷺ فرمود:

تمام این معاملات جایز نیست؛ چرا که مجهول و ناشناخته است، کم و زیاد می‌شود و آن گول‌زننده است.»

۱۵۱۸ (۳) در همان کتاب از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر گاه در برکه و آبگیر ماهی‌های انباشته‌ای باشد که بدون صید کردن بتوان به آن‌ها دست یافت یا همراه شیر در پستان، مقداری شیر دوشیده شده یا چیز دیگری باشد، معاملهٔ آن جایز است. ولی اگر بدون صید کردن نمی‌توان به ماهی دست یافت، معامله باطل است.»

۱۵۱۹ (۴) عیص بن قاسم می‌گوید: «از امام صادق‌ﷺ پرسیدم: مردی دارای گوسفندانی است و شیر آنها را بدون پیمانه کردن می‌فروشد. [آیا صحیح است؟] حضرت فرمود: بله، در صورتی که تمام یا بخشی از آن دوشیده شده باشد.»

(١٧)

باب حكم إعطاء البقر والغنم بالضّريبة

١٥٢٠ ٢٢٧٢٣ (١) كافي ٥/٢٢٤: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي المغرا[١] تهذيب ٧/١٢٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن أبي المغرا عن إبراهيم بن ميمون انّه[٢] سأل أبا عبدالله ﷺ (وأنا حاضر ـ يب) فقال يعطى[٣] الراعى الغنم بالجبل يرعاها وله أصوافها وألبانها ويعطينا[٤] (الراعي ـ يب) لكلّ شاة دراهم[٥] فقال ليس بذلك بأس فقلت انّ[٦] أهل المسجد يقولون لا (يجوز ـ كا) لأنّ منها ما ليس له صوف ولا لبن فقال أبو عبدالله ﷺ وهل يطيبه إلّا ذاك[٧] يذهب بعضه[٨] ويبقى بعض.

١٥٢١ ٢٢٧٢٤ (٢) كافي ٥/٢٢٣، تهذيب ٧/١٢٧، استبصار ٣/١٠٣: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي عن أبي عبدالله ﷺ في الرّجل يكون له الغنم يعطيها بضريبة سمناً[٩] شيئاً معلوماً أو دراهم معلومة من[١٠] كلّ شاة كذا وكذا قال لا بأس بالدراهم ولست أحبّ أن يكون بالسّمن.

١٥٢٢ ٢٢٧٢٥ (٣) كافي ٥/٢٢٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ٧/١٢٧، استبصار ٣/١٠٣: (الحسن ـ صا) ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل دفع إلى رجل غنمه بسمن ودراهم معلومة لكلّ شاة كذا وكذا في كلّ شهر قال لا بأس بالدّراهم فأمّا السّمن فما أحبّ ذاك[١١] إلّا أن تكون حوالب[١٢] فلا بأس.

١٥٢٣ ٢٢٧٢٦ (٤) كافي ٥/٢٢٤: حميد بن زياد عن تهذيب ٧/١٢٧، استبصار ٣/١٠٣: الحسن بن محمد بن سماعة عن بعض أصحابه (عن أبان ـ كا) عن مدرك (بن ـ كا صا) الهزهاز عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يكون له الغنم فيعطيها بضريبة شيئاً معلوماً[١٣] من الصوف أو[١٤] السمن أو الدراهم قال لا بأس بالدراهم وكره السمن (قال الشيخ أنّما كره ضريبتها بالسمن إذا لم تكن حوالب).

---

١. أبي المعزا ـ يب. ٢. انّ إبراهيم بن أبي المثنى ـ يب. ٣. تعطى ـ يب.
٤. ويعطيني ـ يب. ٥. درهماً ـ يب. ٦. قلت فإنّ ـ يب.
٧. إلّا ذلك ـ يب. ٨. بعض ـ يب. ٩. سنة ـ خ.
١٠. في ـ صا. ١١. فلا أحبّ ذلك ـ يب صا.
١٢. ناقة حلوب أي ذات لبن يحلب ـ مجمع. ١٣. شيء معلوم ـ يب صا.
١٤. و ـ يب صا.

باب ۱۷

حکم قرارداد گاو و گوسفندداری

۱۵۲۰ (۱) ابومعزا می‌گوید: «ابراهیم بن میمون در حضور من از امام صادق؛ پرسید: گوسفندان‌مان را به چوپان واگذار می‌کنیم تا آن‌ها را در کوه بچراند و پشم و شیر آن‌ها مال او باشد و در برابر هر گوسفند چند درهم به ما بدهد. [آیا این کار اشکال دارد]؟

امام؛ فرمود: اشکال ندارد!

ابراهیم گفت: اهل مسجد می‌گویند: این کار جایز نیست چون برخی گوسفندان نه شیر دارند و نه پشم!

امام؛ فرمود: وی با وجود این حالت راضی شده است، بعضی از دست می‌رود و برخی می‌ماند.»

۱۵۲۱ (۲) حلبی از امام صادق؛ روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که گوسفندانش را در برابر مقداری معین روغن یا تعدادی درهم ـ در برابر هر گوسفند فلان مقدار ـ به چوپان واگذار می‌کند، سؤال کردم. امام؛ فرمود:

در برابر درهم اشکال ندارد ولی من در برابر روغن دوست ندارم.»

۱۵۲۲ (۳) عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوسفندانش را در برابر روغن و تعداد معینی درهم واگذار می‌کند؛ هر گوسفند در هر ماه مقدار معینی روغن و درهم. امام؛ فرمود:

در برابر درهم اشکال ندارد ولی در برابر روغن را من دوست ندارم مگر آن‌که گوسفندان وی شیرده باشند که در این صورت اشکال ندارد!»

۱۵۲۳ (۴) مدرک بن هزهاز می‌گوید: «به امام صادق؛ گفتم: شخصی گوسفندانش را در مقابل مقدار معینی از پشم یا روغن یا درهم به چوپان واگذار می‌کند. امام؛ فرمود:

درهم اشکال ندارد. ولی روغن برای وی ناخوشآیند بود.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «ناخوشآیندی امام؛ در خصوص عوض دادن گوسفندداری به روغن تنها در صورتی است که گوسفندان شیرده نباشند.»

١٥٢٤ ٣٢٧٣٧ (٥) **كافي** ١٩١/٥ : حميد بن زياد عن **تهذيب** ١٢١/٧ : الحسن بن محمّد (بن سماعة ـ يب) عن جعفر بن سماعة عن أبان بن عثمان عن **إسماعيل** بن الفضل قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل قال له رجل[١] ادفع إليّ غنمك وإبلك تكون معي فإذا ولدت أبدلت لك إن شئت إناثها بذكورها أو ذكورها بإناثها فقال إنّ ذلك فعل مكروه إلّا أن يبدلها بعد ما تولد ويعزلها[٢]. **تهذيب** قال وسألته عن الرجل يدفع إلى الرجل بقراً وغنماً علىٰ أن يدفع إليه كلّ سنة من ألبانها وأولادها كذا وكذا قال (كلّ ـ يب) ذلك مكروه. **استبصار** ١٠٤/٣ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يدفع إلى الرجل (وذكر مثله) قال في صا فالوجه في كراهية ذلك هو انّه عيّن له على أن يعطيه من ألبانها وأولادها ولو لم يعيّن ذلك لكان جايزاً وجرىٰ ذلك مجرى من استأجر أرضاً بشيءٍ من الطعام الّذي يكون فيها فإنّ ذلك لا يجوز وإن جاز أن يستأجرها بطعام لا يعيّنه. **ولاحظ** الباب التّالي.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١٨)

باب حكم بيع ما في بطون الأنعام وجعله ثمناً وما في الأصلاب

١٥٢٥ ٣٢٧٣٨ (١) **كافي** ١٩٤/٥ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٤٥/٧ ـ ١٢٣، **فقيه** ١٤٦/٣ : (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **إبراهيم الكرخي** قال قلت لأبي عبدالله ﷺ ما تقول في رجل اشترى من رجل أصواف مأة نعجة وما في بطونها من حمل بكذا وكذا (درهماً ـ كا فقيه يب ١٢٣) قال لا بأس بذلك إن لم يكن في بطونها حمل كان رأس ماله في الصوف.

١٥٢٦ ٣٢٧٣٩ (٢) **المعاني** ٢٧٨ : بإسناده المتقدّم في باب (٥) انّه لا قرائة في الرّكوع ج ٥ : عن **القاسم** بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النّبيّ ﷺ انّه نهى ﷺ عن المجر وهو أن يباع البعير أو

---

١. عن رجل قال لرجل ـ كا.   ٢. ويعرفها ـ كا.

۱۵۲۴ (۵) **اسماعیل بن فضل** می‌گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی به دیگری می‌گوید: گوسفندان و شترانت را برای چرانیدن به من واگذار کن و در برابر آن، بچه‌های‌شان را برای تو عوض می‌کنم ـ ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده ـ هرطور که بخواهی.

امامعليه السلام فرمود: این کار ناپسندی است، مگر آن‌که پس از تولد عوض کند و آن‌ها را جدا نماید.»

در حدیث دیگری می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: شخصی گاو و گوسفندانش را به چوپانی واگذار می‌کند تا هر سال از شیر و بچه‌های آن‌ها فلان مقدار به وی تحویل دهد.

امامعليه السلام فرمود: همهٔ این‌ها ناپسند است.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ می‌فرماید: «دلیل مکروه بودن آن این است که برای وی معین کرده که از شیر و بچه‌های آن‌ها به او بدهد و اگر چنین قراری نگذارد، جایز است. این قرارداد همانند آن است که شخصی زمینی را در برابر مقداری از محصولات آن اجاره کند که جایز نیست ولی جایز است که آن را در برابر مقداری مواد خوراکی به طور مطلق اجاره کند.»

باب ۱۸

حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات

۱۵۲۵ (۱) **ابراهیم کرخی** می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: نظرتان دربارهٔ شخصی که پشم صد میش و آنچه در شکم آنهاست و غیره در برابر فلان مقدار درهم می‌خرد، چیست؟

امامعليه السلام فرمود: اشکال ندارد! اگر در شکم آن‌ها حملی نبود، سرمایه‌اش در برابر پشم خواهد بود!»

۱۵۲۶ (۲) **قاسم بن سلام** با سند پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از «مجر» نهی کرد. و آن معاملهٔ شتر یا چیز دیگری است در برابر آنچه در شکم ماده‌شتر است. و از «ملاقیح» و «مضامین» نهی کرد.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم‌هاست و مفرد آن «ملقوحه» است.

غيره بما في بطن الناقة ـ ويقال منه أمجرت في البيع إمجاراً ـ ونهى ﷺ عن الملاقيح والمضامين فالملاقيح ما فى البطون وهى الأجنّة ـ والواحدة منها ملقوحة ـ وأمّا المضامين فمّما فى أصلاب الفحول وكانوا يبيعون الجنين فى بطن النّاقة وما يضرب الفحل فى عامه أو فى أعوام ونهى ﷺ عن بيع حبل الحبلة ومعناه ولد ذٰلك الجنين الذى فى بطن الناقة وقال غيره هو نتاج النّتاج وذٰلك غرر.

۱۵۲۷ ۲۲۷۴۰ (۳) **الدعائم ۲۱/۲**: عن رسول الله ﷺ انّه نهى عن بيع المضامين والملاقيح فامّا المضامين فهى ما فى أصلاب الفحول وكانوا يبيعون ما يضرب الفحل عاماً وأعواماً ومرّة ومرّتين ونحو ذٰلك والملاقيح هى الأجنّة فى بطون اُمّهاتا وكانوا يتبايعونها قبل أن تنتج.

۱۵۲۸ ۲۲۷۴۱ (۴) وعنه ﷺ انّه نهى عن بيع حبل الحبلة. وقد اختلف فى معنى ذٰلك فقال قوم هو بيع كانت الجاهلية يتبايعونه يبيع الرجل منه الجزور بثمن مؤخّر ويكون الأجل بين المتبايعين الى أن تنتج النّاقة ثم ينتج نتاجها وقال آخرون هو أن يباع النّتاج قبل أن ينتج وكلا البيعين فاسد لا يجوز.

۱۵۲۹ ۲۲۷۴۲ (۵) **العوالى ۱۳۳/۱**: وفى الحديث انّه ﷺ نهى عن بيع حبل الحبلة وكان بيعاً يبتاعه أهل الجاهليّة كان يبتاع الرجل الجزور الى أن تنتج النّاقة ثمّ ينتج الّذى فى بطنها فنهاهم النّبىّ ﷺ عن ذٰلك.

۱۵۳۰ ۲۲۷۴۳ (۶) **كافى ۱۹۱/۵**: تهذيب ۱۲۱/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال لا يبيع[1] راحلة[2] عاجلاً[3] بعشرة ملاقيح من أولاد جمل[4] فى[5] قابل.

---

۱. لا تبع ـ يب.
۲. الراحلة من الإبل: ما كان منها صالحاً لأن يرحل والتاء للمبالغة جمعه رواحل ـ الملاقيح: الاُمّهات الواحدة ملقوحة ما فى بطونها من الأجنّة.
۳. عاجلة ـ يب.
۴. حمل ـ يب.
۵. من ـ يب.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. آنان جنین را در شکم ماده‌شتر و نوزادانی که از حیوان نر در آن سال یا چند سال بوجود می‌آمد، می‌فروختند.

و از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

و معنای آن معاملهٔ بچهٔ جنین موجود در شکم ماده‌شتر بود و دیگران می‌گویند: آن معاملهٔ بچه‌های بچه شتر است و آن معامله، غرری است.»

۱۵۲۷ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ مضامین و ملاقیح نهی کرد.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. اعراب، نوزادان حاصل از جفت‌گیری حیوان نر را در یک سال یا چند سال، یک یا دو مرتبه و بیشتر می‌فروختند.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم مادران‌شان است. اعراب آن‌ها را پیش از تولد می‌فروختند.»

۱۵۲۸ (۴) در همان کتاب روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

در معنای این معامله اختلاف است. گروهی می‌گویند: در جاهلیت شتر گوشتی را نسیه می‌خریدند و سررسید آن را بچه‌دارشدن شتر ماده قرار می‌دادند. و به این معامله «حبل الحبله» می‌گفتند.

و برخی دیگر می‌گویند: آن معاملهٔ بچه‌های شتر ماده است، پیش از آن‌که متولد شوند.

هر دو صورت این معامله باطل است.»

۱۵۲۹ (۵) در کتاب العوالی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد. و آن خریدن شتر گوشتی تا بچه‌دارشدن شتر ماده و بچه‌دارشدن جنین آن بود. پس پیامبر اکرمﷺ آنان را از این کار بازداشت.

۱۵۳۰ (۶) محمد بن قیس از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود:

«یک شتر باربر را نقداً در برابر ده جنین شتری در آینده نمی‌فروشد (نفروش).»

(۱۹)

باب عدم جواز بيع الآبق منفرداً وجواز بيعه منضمّاً الى معلوم

۱۵۳۱ ۳۲۷۴۴ (۱) كافي ۲۰۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۶۹/۷: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الرجل يشتري العبد وهو آبق من[۱] أهله فقال لا يصلح (له ـ يب ۱۲۴ فقيه) إلّا أن يشتري معه شيئاً آخر فيقول[۲] اشتري منك هٰذا الشيء وعبدك بكذا وكذا فإن لم يقدر على العبد كان (ثمنه[۳] ـ كا ـ يب ۶۹) الذي نقد (ه ـ يب ۱۲۴ فقيه) في الشيء[۴]. تهذيب ۱۲۴/۷: الحسين بن سعيد عن الحسن عن فقيه ۱۴۲/۳: زرعة عن سماعة عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل يشتري العبد (وذكر مثله).

۱۵۳۲ ۳۲۷۴۵ (۲) كافي ۱۹۴/۵، تهذيب ۱۲۴/۷: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب) بن محبوب عن رفاعة النخّاس قال سألت أباالحسن (يعني ـ يب) موسى (بن جعفر ـ يب) عليه السلام قلت له (أ ـ كا) يصلح لي أن أشتري من القوم الجارية الآبقة وأعطيهم الثّمن وأطلبها أنا قال لا يصلح شراؤها إلّا أن تشتري منهم معها شيئاً ثوباً أو متاعاً فتقول لهم اشتري منكم جاريتكم فلانة وهٰذا المتاع بكذا وكذا درهماً فإنّ ذٰلك جائز.

۱۵۳۳ ۳۲۷۴۶ (۳) الدعائم ۲۲/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن بيع العبد الآبق والبعير الشارد.

۱۵۳۴ ۳۲۷۴۷ (۴) الدعائم ۲۳/۲: وقال عليّ عليه السلام لا يجوز بيع العبد الآبق ولا الدّابّة الضّالّة يعني قبل أن يقدر عليهما وقال جعفر بن محمد عليه السلام إذا كان مع ذٰلك شيء حاضر جاز بيعه يقع البيع على الحاضر. وتقدّم في باب (۱۶) جواز بيع اللّبن في الضرع والباب المتقدّم ما يناسب ذٰلك. ولاحظ الباب التالي.

---

۱. عن ـ يب ۱۲۴ ـ فقيه. ۲. ويقول ـ يب ۱۲۴ ـ فقيه. ۳. الثمن ـ فقيه.
۴. فيما اشترى منه ـ يب ۱۲۴ فقيه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۰)

باب أنّه لايجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته ولا ما فى الآجام من القصب والسمك والطير مع الجهالة إلّا أن يضمّ الى معلوم وحكم بيع المجهولات وما لايقدر عليه

۱۵۳۵ ۲۲۷۴۸ (۱) كافى ۱۹٤/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱۲٤/۷: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن مسمع عن أبى عبدالله ﷺ (قال ـ كا) إنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه نهى أن يشترى شبكة الصيّاد يقول اضرب بشبكتك[1] فما خرج فهو (لى ـ يب) من مالى بكذا وكذا.

۱۵۳۶ ۲۲۷۴۹ (۲) كافى ۱۹٤/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ۱۲٤/۷: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله ﷺ قال إذا كانت أجمة ليس فيه قصب أخرج شىء من السمك فيباع وما فى الأجمة.

۱۵۳۷ ۲۲۷۵۰ (۳) تهذيب ۱۲٦/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ قال لا بأس بأن يشترى الآجام إذا كان فيها قصب.

۱۵۳۸ ۲۲۷۵۱ (۴) تهذيب ۱۲٦/۷: عنه عن بعض أصحابنا عن زكريّا عن رجل عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ فى شراء الأجمة ليس فيها قصب إنّما هى ماء قال يصيد كفّاً من سمك يقول اشترى منك هذا السمك وما فى هذه الأجمة بكذا وكذا.

۱۵۳۹ ۲۲۷۵۲ (۵) كافى ۱۹۵/۵: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن علىّ بن الحكم وحميد بن زياد عن تهذيب ۱۲۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد (جميعاً ـ كا) عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل الهاشمى عن أبى عبدالله ﷺ فى الرجل يتقبّل بجزية رؤوس الرجال وبخراج النّخل والآجام والطّير وهو لا يدرى لعلّه لا يكون من هذا شىء أبداً أو يكون قال إذا علم من ذلك شيئاً واحداً أنّه قد أدرك فاشتره وتقبّل به[2]. فقيه ۱٤۱/۳: روى أبان عن إسماعيل بن الفضل عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن الرجل يتقبّل خراج

---

۱. شبكتك ـ يب. ۲. منه ـ يب.

باب ۲۰

حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم

(۱) مسمع از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان ﷺ از خریدن آنچه در تور صیاد ۱۵۳۵
می‌افتد، نهی کرد. به این صورت که بگوید، تورت را بینداز. پس هر آنچه بیرون آمد، در برابر فلان مقدار از اموال من، متعلق به من باشد.»

(۲) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۳۶

«هر گاه در تالابی نی وجود نداشته باشد، مقداری ماهی گرفته می‌شود و با ماهی‌های موجود در آن فروخته می‌شود.»

(۳) معاویه بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۵۳۷

«خریدن تالاب در صورتی که در آن نی باشد، اشکال ندارد.»

(۴) ابوبصیر دربارهٔ خریدن برکه‌ای که در آن نی نیست و فقط آب است، روایت می‌کند که: «امام ۱۵۳۸
صادق ﷺ فرمود: مشتی ماهی صید می‌کند و می‌گوید: این ماهی‌ها را همراه آنچه در برکه است، در برابر فلان مبلغ از تو می‌خرم!»

(۵) اسماعیل بن فضل هاشمی می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی جزیهٔ مردم و ۱۵۳۹
مالیات نخل‌ها و آبگیرها و پرندگان را در برابر مبلغی می‌پذیرد؛ در حالی که نمی‌داند چیزی از آن‌ها وجود دارد یا نه. [آیا این کار جایز است]؟

امام ﷺ فرمود: اگر بداند که از میان آن‌ها به یک چیز دست یافته شده، آن را خریداری کن و بپذیر.»

و با سند دیگری اسماعیل بن فضل می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم:

الرجال وجزية رؤوسهم وخراج النخل والشجر والآجام والمصائد والسمك والطير وهو لا يدرى لعلّ هٰذا لا يكون أبداً أو يكون أيشتريه أو فى أىّ زمان يشتريه يتقبّل منه فقال إذا علمت أنّ من ذٰلك شيئاً واحداً قد أدرك فاشتره وتقبّل به.

۱۵٤۰ ۲۲۷۵۳ (۶) **كافى** ۲۲۳/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب** ۷۹/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن **منهال القصّاب** قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام اشترى الغنم أو يشترى الغنم جماعة ثمّ تدخل داراً ثمّ يقوم رجل على الباب فيعدّ واحداً واثنين وثلاثة وأربعة وخمسة[1] ثمّ يخرج السهم قال لا يصلح[2] هٰذا إنّما يصلح السهام إذا عدلت القسمة.

۱۵٤۱ ۲۲۷۵٤ (۷) **كافى** ۲۲۳/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و**تهذيب** ۷۹/۷: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ۱٤٦/۳: الحسن بن محبوب عن **زيد الشّحّام** قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل يشترى[3] سهام القصّابين (من ـ كا يب) قبل أن يخرج السّهم فقال (لا يشترى شيئاً حتّىٰ يعلم (مِنْ ـ كا) أين يخرج السّهم ـ كا يب) فإن اشترى شيئاً[4] فهو بالخيار إذا خرج.

۱۵٤۲ ۲۲۷۵۵ (۸) **الدعائم** ۵۷/۲: عن علىّ (صلع) انّ رجلين اختصما إليه فقال أحدهما بعت هٰذا قواصر[5] واستثنيت خمساً منهنّ لم اعلمهنّ فى وقت البيع وبعض القواصر أفضل من بعض قال علىّ (ص) البيع فاسد لأنّ الإستثناء وقع على شىء مجهول.

۱۵٤۳ ۲۲۷۵٦ (۹) **كافى** ۲۲۳/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۸۱/۷: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن معاوية بن حكيم عن **محمّد** بن حباب[6] الجلّاب عن أبى الحسن (الرّضا ـ يب) عليه السلام قال سألته عن الرجل يشترى مأة شاة على أن يبدّل[7] منها كذا وكذا قال لا يجوز.

۱۵٤٤ ۲۲۷۵۷ (۱۰) **فقيه** ٤/٤، **أمالى الصّدوق** ۳٤٦: فى حديث مناهى النّبىّ صلى الله عليه وآله بالإسناد المتقدّم ونهى عن بيع وسلف ونهى عن بيعين فى بيع ونهى عن بيع ما ليس عندك ونهى عن بيع ما لم يضمن. **الدّعائم** ۳۳/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهىٰ عن بيع وسلف[8].

---

۱. خمساً ـ يب. ۲. لا يصحّ ـ يب. ۳. اشترى ـ يب.
٤. سهماً ـ فقيه. ۵. وعاء من قصب يجعل فيه تمر ونحوه ـ المنجد.
٦. حنّان ـ يب. ۷. يردّ ـ يب.
۸. فى الدعائم وقد اختلف فى معنى هٰذا النّهى فقال قوم هوان يقول الرجل للرجل آخذ سلعتك بكذا وكذا على ان تسلفنى كذا وكذا وقال آخرون هوان يقرضه قرضاً ثمّ يبايعه على ذٰلك وكلا الوجهين فاسد لأنّ منفعة السلف غير معلومة فصار الثّمن فى ذٰلك مجهولاً.

شخصی خراج مردم و جزیهٔ آنان و مالیات نخل و درختان و آبگیرها و وسایل شکار و ماهی و پرنده را از حاکم در برابر مبلغی عهده‌دار می‌شود؛ در حالی که نمی‌داند شاید از این‌ها چیزی وجود نداشته باشد. آیا آن را بخرد و در چه زمانی بخرد و عهده‌دار آن شود؟

امام؟ فرمود: هر گاه بدانی که تنها به یکی از آن‌ها دست یافته شده، بخر و عهده‌دار شو.»

۱۵۴۰ (۶) **منهال قصاب** می‌گوید: «به امام صادق؟ گفتم: من گوسفند می‌خرم یا گروهی گوسفند می‌خرند [و برای تقسیم آن‌ها] شخصی در کنار درِ خانه‌ای می‌ایستد و گوسفندان را وارد خانه می‌کنند و آن شخص می‌شمارد: یک، دو، سه، چهار و پنج. آن‌گاه نام یکی از شریکان را بیرون می‌آورند. نام هر کس بیرون آمد، آن‌ها متعلق به اوست!

امام؟ فرمود: این کار شایسته (جایز) نیست. وقتی این کار برای [تعیین] سهم‌ها شایسته است که تقسیم عادلانه باشد.»

۱۵۴۱ (۷) **زید شحام** می‌گوید: «از امام صادق؟ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: سهم قصابان را پیش از تقسیم می‌خرد. امام؟ فرمود: (چیزی را نخرد تا وقتی که بداند آن سهم از کجا سر در می‌آورد). پس اگر چیزی را خرید، هنگام بیرون آمدن آن اختیار دارد.»

۱۵۴۲ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «دو نفر نزد علی؟ از یکدیگر شکایت کردند. یکی از آنان گفت: من تمام این سبدها را بجز پنج تای آن‌ها را خریدم که آن پنج تا هنگام معامله مشخص نبود و برخی از سبدها بهتر از سبدهای دیگر است.

علی؟ فرمود: این معامله باطل است؛ چون استثناء به چیز مجهولی تعلق گرفته است.»

۱۵۴۳ (۹) **محمد بن حباب** می‌گوید: «از امام رضا؟ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که صد گوسفند می‌خرد به این شرط که تعدادی از آن‌ها را عوض کند (بازگرداند). امام؟ فرمود: جایز نیست.»

۱۵۴۴ (۱۰) در حدیث نهی‌های پیامبر؟ آمده که: «آن حضرت از معامله‌ای که همراه با یک معاملهٔ سلفی دیگر با هم انجام بگیرد نهی کرده و از دو معامله در یک معامله [که چیزی را به کسی نسیه به قیمتی بفروشی و در همانجا از او به قیمت کمتری نقد بخری و این دو معامله را یک‌جا و با یک قصد و نیّت و یک عقد انجام دهی] نیز نهی کرده است و هم‌چنین از فروختن چیزی که مالک آن نیستی نهی کرده است.

و از فروختن چیزی که ضامن آن نیست، نهی کرد؛ [به این‌که هنوز آن را تحویل نگرفته و در ضمانت فروشنده است].»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم؟ از فروختن یک جنس با دو نرخ ـ یکی نقد و دیگری نسیه ـ در یک معامله نهی کرد.»

۱۵٤٥ ۳۲۷٥۸ (۱۱) **المعانی** ۲۷۸: بإسناده المتقدّم فی باب (٥) انّه لا قرائة فـی الرّکـوع ج ٥: عـن القاسم بن سلام بأسانيد متّصلة الى النّبیّ ﷺ انّه نهی ﷺ عـن المـنابذة والمـلامسة وبـيع الحصاة ففی كلّ واحدة منها قولان امّا المنابذة فيقال إنّها أن يقول الرجل لصاحبه انبذ الیّ الثوب أو غيره من المتاع أو أنبذه إليك وقد وجب البيع بكذا وكذا ويقال إنّما هو أن يـقول الرجل إذا نبذت الحصاة فقد وجب البيع وهو معنى قوله انّه نهی عن بيع الحصاة والملامسة أن تقول إذا لمست ثوبی أو لمست ثوبك فقد وجب البيع بكذا وكذا ويقال بل هو أن يلمس المتاع من وراء الثّوب ولا ينظر إليه فيقع البيع على ذٰلك وهٰذه بـيوع كـان أهـل الجـاهليّة يتبايعونها فنهی رسول الله ﷺ عنها لانّها غرر كلّها.

۱۵٤٦ ۳۲۷٥۹ (۱۲) **تهذيب** ۳۸٦/٦: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن علیّ ﷺ انّه كرّه بيع صكّ[۱] الورق حتّى يقبض.

۱۵٤۷ ۳۲۷٦۰ (۱۳) **الدعائم** ۲۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه كرّه عن بيع الصك عن الرجـل بكـذا وكذا درهماً.

۱۵٤۸ ۳۲۷٦۱ (۱٤) **الدعائم** ۲۱/۲: عن رسول الله ﷺ انّه نهی عن بـيع المـلامسة والمـنابذة وطـرح الحصی، فامّا الملامسة فقد اختلف فی معناها وقال قوم هو بيع الثوب مدروجاً يلمس باليد ولاينشر ولا يرى داخله وقال آخرون هو الثوب يقول البائع أبيعك هٰذا الثوب على أنّ نظرك إليه اللّمس بيدك ولا خيار لك إذا نظرت إليه وقال آخرون هو أن يقول إذا لمست ثوبی فقد وجب البيع بينی وبينك وقال آخرون هو أن يلمس المتاع من وراء ستر وكلّ هذه المعانی قريب بعضها من بعض وإذا وقع البيع عليها فسد واختلفوا أيضاً فی المنابذة فقال قوم هی أن ينبذ الرجل الثوب الى رجل وينبذ إليه الآخر ثوباً يقول هٰذا بهٰذا من غير تـقليب ولا نـظر وقال آخرون هو أن ينظر الرجل الى الثّوب فی يد الرجل مطويّاً فيقول اشترى هٰذا منك فإذا نبذته الیّ فقد تمّ البيع بيننا ولا خيار لواحد وقال قوم المنابذة وطرح الحصی بمعنی واحد وهو بيع كانوا يتبايعونه فی الجاهليّة يجعلون عقد البيع بينهم طرح حصاة يرمون بها من غير لفظ من بائع ولا مشتر ينعقد به البيع وكلّ هٰذه الوجوه من البيوع الفاسدة.

---

۱. الصكّ الكتاب فارسی معرّب قال أبو منصور والصك الّذی يكتب للعهدة معرّب أصله چك ـ اللسان.

۱۵۴۵ (۱۱) قاسم بن سلام با سندهای پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از منابذه و ملامسه و بیع‌الحصاة نهی کرد. دربارهٔ هر یک از این‌ها دو نظر وجود دارد:

دربارهٔ منابذه گفته می‌شود که آن به‌این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: لباس یا کالای دیگری را به سوی من بینداز یا من به سوی تو می‌اندازم و معامله به فلان مبلغ تمام می‌شود.

و نیز گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: هنگامی که سنگریزه را انداختم، به تحقیق معامله لازم می‌شود. و این معنا با بیع حصاه سازگار است که پیامبرﷺ از آن نهی کرد.

ملامسه به‌این صورت است که می‌گویی: وقتی لباسم را لمس کردم یا لباست را لمس کردی، معامله در برابر فلان مبلغ لازم می‌شود. و گفته می‌شود که آن به این صورت است که بدون نگاه کردن از روی لباس چیزی را لمس می‌کند و معامله بر همان واقع می‌شود و این معاملات در زمان جاهلیت متداول بود، سپس پیامبر اکرمﷺ از آن‌ها جلوگیری کرد؛ چون همهٔ آن‌ها فریب دهنده است.»

۱۵۴۶ (۱۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که: «علیؑ فروش برگهٔ حواله[1] (کالابرگ) را ناپسند می‌شمرد تا این‌که وصول شود.»

۱۵۴۷ (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «امام صادقؑ فروش کالابرگ را به فلان مبلغ درهم ناپسند می‌شمرد.»

۱۵۴۸ (۱۴) در همان کتاب روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از بیع ملامسه و منابذه و انداختن سنگریزه نهی کرد.

در معنای ملامسه اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن معاملهٔ پارچه و لباس پیچیده شده است که بدون بازکردن آن و مشاهدهٔ داخلش با دست لمس و معامله می‌شود.

برخی دیگر می‌گویند: آن به‌این صورت است که فروشنده می‌گوید: این لباس را به تو می‌فروشم به این شرط که لمس کردن آن به جای مشاهدهٔ آن باشد و اختیار بر هم زدن آن را نداشته باشی.

گروه سوم می‌گویند: آن به این صورت است که فروشنده می‌گوید: وقتی لباسم را لمس کردم، معاملهٔ میان من و تو لازم می‌شود.

دستهٔ چهارم می‌گویند: آن لمس کردن کالا از روی مانع است.

همهٔ این معنا به یکدیگر نزدیک است و معامله به هر یک از این صورت‌ها باطل است.

در معنای منابذه نیز اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی به سوی دیگری لباسی را پرتاب می‌کند و شخص دوم بدون نگاه و زیر و رو کردن آن، لباس دیگری به سوی وی پرتاب می‌کند و می‌گوید: این در مقابل آن.

---

۱. حاکمان، نوشته‌هایی دربارهٔ ارزاق مردم به آنان می‌دادند و آنان با ارائهٔ آن‌ها جنس مورد نظر را تحویل می‌گرفتند.

وتقدّم في أحاديث باب (٦٥) حرمة بيع الغنائم قبل القسمة من أبواب الجهاد ج ١٦ ما يناسب ذلك وكذا في أحاديث باب (١٢) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة من أبواب البيع ج ٢٣. وفي رواية الدعائم (٢) من باب (١٦) حكم بيع اللبن في الضّرع ما يناسب المقام. ويأتي في رواية العيون (٤) من باب (٤٠) حكم بيع المضطرّ والرّبح عليه من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله ﷺ ونهى ﷺ عن بيع الغرر. وفي رواية أبي مخلّد (٣) من باب (٣) اشتراط كون وجود الْمُسْلَم فيه غالباً عند حلول الأجل من أبواب السّلف ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

(٢١)

باب جواز شراء التّبن بنسبة مقدار الطّعام وبيعه قبل أن يكال الطّعام

١٥٤٩ (١) كافي ١٨٠/٥، تهذيب ٤٠/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن
٣٢٧٦٢ جميل (بن درّاج ـ يب) قال قلت لأبي عبدالله ﷺ اشترى رجل تبن بيدر[1] (قبل أن يداس تبن ـ يب ١٢٥ فقيه ١٤٢) كلّ كرّ[2] بشيء معلوم فيقبض[3] التبن ويبيعه[4] قبل أن يكال[5] الطعام قال لا بأس (به ـ كا فقيه ١٤٢). فقيه ١٣٢/٣: سأل جميل (أبا عبدالله ﷺ) عمّن اشترى تبن بيدر (وذكر مثله). تهذيب ١٢٥/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن فقيه ١٤٢/٣: جميل عن زرارة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل اشترى (وذكر مثله).

(٢٢)

باب اشتراط كون المبيع طلقاً وحكم بيع الوقف

ويأتي في أحاديث باب (٨) حكم بيع الوقف من أبواب الوقوف ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

---

١. البيدر: الموضع الذى يداس فيه الطّعام ـ اللسان.
٢. كلّ بيدر ـ يب ١٢٥.
٣. يأخذ ـ يب ١٢٥ ـ فيأخذ ـ فقيه ١٤٢.
٤. فيبيعه ـ فقيه ١٣٢.
٥. يكتال ـ يب ٤٠ ـ فقيه ١٣٢.

برخی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی لباس پیچیده‌شده‌ای را در دست دیگری می‌بیند و می‌گوید: این را به فلان مبلغ از تو خریدم، وقتی به سوی من پرتاب کردی، معامله میان ما تمام می‌شود و کسی اختیار بر هم زدن آن را ندارد.

گروه سوم می‌گویند: منابذه و سنگریزه انداختن به یک معنی است و آن معامله‌ای است در زمان جاهلیت که بدون سخن گفتن و تنها با پرتاب سنگریزه از سوی فروشنده و خریدار، معامله انجام می‌گرفت. و همهٔ این گونه معامله‌ها باطل است.»

در احادیث باب ۶۵ از باب‌های جهاد و احادیث باب ۱۲ از باب‌های خرید و فروش و حدیث دعائم الاسلام[1]، مناسب با این بحث گذشت.

در حدیث عیون، خواهد آمد که: «پیامبر اکرم از معاملهٔ فریبنده نهی کرد.[2]»

و در حدیث ابومخلد نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.[3]

باب ۲۱

جواز خرید کاه

(۱) جمیل بن دراج می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی کاه خرمنی را (پیش از کوبیدن آن) ۱۵۴۹
هر کز آن را به مبلغ معینی می‌خرد. آن‌گاه کاه را پیش از پیمانه کردن گندم، تحویل می‌گیرد و می‌فروشد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۲۲

شرط طلق بودن مبیع

در احادیث باب ۸ از باب‌های وقف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

---

۱. ۵۳۵/۲۲ باب ۱۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲ (۲۲۷۳۰).

۲. ۱۰۴/۲۳ باب ۳۸ از باب‌های مستحبات تاجر، حدیث ۴ (۲۳۱۳۸).

۳. ۳۱۳/۲۳ باب ۳ از باب‌های پیش‌فروش، حدیث ۳ (۲۳۸۱۹).

(۲۳)

باب اشتراط تقدير الثّمن وحكم من اشترى جارية بحكمه فوطئها فأبى أن يقبل مالكها

۱۵۵۰ ۲۲۷٦۳ (۱) كافي ۲۰۹/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن تهذيب ٦۹/۷: الحسن بن محبوب عن رفاعة النّخاس قال سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت ساومت رجلاً بجارية (له ـ كا) فباعنيها بحكمي فقبضتها (منه ـ كا يب) على ذلك ثمّ بعثت إليه بألف درهم وقلت (له ـ كا فقيه) هٰذه الألف[۱] (على ـ فقيه) حكمي عليك فأبىٰ أن يقبلها منّي وقد كنت مسستها قبل أن أبعث إليه بألف درهم[۲] (قال ـ كا) فقال أرى أن تقوّم الجارية بقيمة[۳] عادلة فإن كان ثمنها[٤] أكثر ممّا بعثت (به ـ فقيه) إليه كان عليك أن تردّ إليه[٥] ما نقص من القيمة وإن كانت قيمتها[٦] أقلّ ممّا بعثت (به ـ كا فقيه) إليه فهو له (قال ـ كا يب) فقلت أرأيت إن أصبت[۷] بها عيباً بعد ما مسستها قال ليس لك تردّها ولك أن تأخذ قيمة ما بين الصحّة والعيب (منه ـ فقيه). فقيه ۱٤٥/۳: روى الحسن بن محبوب عن رفاعة النخّاس قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ساومت رجلاً (وذكر مثله).

۱۵۵۱ ۲۲۷٦٤ (۲) الدّعائم ۵۷/۲: عن جعفر بن محمّد (صلع) أنّه سئل عن رجل اشترى جارية من رجل علىٰ حكمه يعنى حكم المشترى فدفع إليه مالاً فلم يقبله البايع فقال المشترى قد حكمتنى وهٰذا حكمى فقال عليه السلام إن كان الّذى حكم به هو قيمتها فعلى البايع التّسليم وإن كان دون ذٰلك فعلى المشترى أن يكمل له القيمة.

۱۵۵۲ ۲۲۷٦۵ (۳) الدّعائم ۵۰/۲: روينا عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال من باع بيعاً الىٰ أجل لا يعرف أو بشىء لا يعرف فليس بيعه ببيع. ويأتى فى أحاديث باب (۵۰) حكم شراء السّلعة بدينار غير الدّرهم من أبواب البيع ج ۲۲ ما يمكن أن يستفاد منه ذٰلك.

---

۱. هٰذه ألف درهم ـ يب فقيه.
۲. الألف درهم ـ يب ـ بالثّمن ـ فقيه.
۳. قيمة ـ يب فقيه.
٤. قيمتها ـ يب.
۵. عليه ـ فقيه.
٦. كان ثمنها ـ فقيه.
۷. قلت جعلت فداك فإن وجدت بها عيباً ـ فقيه.

باب ۲۳

شروط معین بودن ثمن

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقعلیه السلام از پدرش از نیاکانشعلیهم السلام روایت می‌کند که: «پیامبر ۱۵۵۲
اکرمﷺ فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامعین یا قیمت نامشخص بفروشد، معاملهٔ او صحیح نخواهد بود.»

از احادیث باب ۵۰ از باب‌های خرید و فروش، این مطلب را می‌توان استفاده کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲٤)

باب جواز بيع شيء مقدّر من جملة معلومة متساوية الأجزاء وحكم تلف بعضها وكيفيّة الإيجاب والقبول وحكم الأخرس والأعجم في العقود

١٥٥٣ ٣٢٧٦٦ (١) تهذيب ١٢٦/٧: الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن بريد بن معاوية عن أبي عبدالله ﷺ في رجل اشترى من رجل عشرة آلاف طُنّ قصب في أنبار بعضه من أجمة واحدة والأنبار فيه ثلاثون ألف طُنّ[١] فقال البائع قد بعتك من هٰذا القصب عشرة آلاف طُنّ فقال المشتري قد قبلت واشتريت ورضيت فأعطاه من ثمنه ألف درهم ووكّل المشتري من يقبضه فأصبحوا وقد وقع النّار في القصب فاحترق منه عشرون ألف طنّ وبقي عشرة آلاف طنّ فقال العشرة آلاف طنّ الّتي بقيت هي للمشتري والعشرون الّتي احترقت من مال البايع.
وتقدّم في أحاديث باب (٢٥) انّ تلبية الأخرس وتشهّدة تحريك لسانه من أبواب القرائة ج ٥ ما يدلّ علىٰ ذيل الباب.

(۲٥)

باب أنّه يجوز أن يطرح لظروف السّمن والزّيت ما يحتمل الزّيادة والنّقصان لا ما يحتمل الزّيادة دون النّقصان إلّا مع التراضي

١٥٥٤ ٣٢٧٦٧ (١) تهذيب ١٢٨/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن عليّ ابن أبي حمزة قال سمعت معمّر الزّيّات يسأل أبا عبدالله ﷺ فقال جعلت فداك انّي رجل أبيع الزّيت يأتيني من الشّام فآخذ لنفسي ممّا أبيع قال ما أحبّ لك ذٰلك قال انّي لست أنقص نفسي شيئاً ممّا أبيع قال بعه من غيرك ولا تأخذ منه شيئاً أرأيت لو أنّ الرجل قال لك لا أنقصك رطلاً من دينار كيف كنت تصنع لا تقربه قال له جعلت فداك فإنّه يطرح ظروف السّمن والزّيت لكلّ ظرف كذا وكذا رطلاً فربّما زاد وربّما نقص قال إذا كان ذٰلك عن تراض منكم فلا بأس.

---

١. الطّنّ: الحزمة من الحطب والقصب ـ اللّسان.

باب ۲۴

کیفیت ایجاب و قبول بیع

۱۵۵۳ (۱) برید بن معاویه می‌گوید: «از امام صادقعلیه السلام سؤال کردم: شخصی از دیگری ده هزار دسته نی از انباری که در آن سی هزار دسته نی از یک نیزار وجود دارد، می‌خرد و فروشنده می‌گوید: از این نی‌ها ده هزار دسته به تو فروختم. و مشتری می‌گوید: پذیرفتم و خریدم و راضی شدم. آن‌گاه هزار درهم از قیمت آن می‌پردازد و شخصی را می‌گمارد تا آن‌ها را تحویل بگیرد. هنگام صبح مشاهده می‌کنند که آتش در آن افتاده و بیست هزار دسته از آن سوخته و ده هزار دسته باقی مانده است.

امامعلیه السلام فرمود: ده هزار دسته‌ای که باقی مانده مال مشتری است و بیست هزار دسته‌ای که سوخته از مال فروشنده است.»

احادیث باب ۲۵ از باب‌های قرائت، بر چگونگی معامله کردن شخص گنگ دلالت می‌کند.

باب ۲۵

ارزش‌گزاری بر ظرف‌های روغن با رضایت طرفین، هنگام فروش آن

۱۵۵۴ (۱) علی بن ابی حمزه می‌گوید: «شنیدم که معمرزیّات به امام صادقعلیه السلام می‌گفت:

فدایت شوم! من مردی روغن زیتون فروش هستم. از شام برای من روغن زیتون می‌آید تا من آن را بفروشم و من مقداری از آن را که می‌فروشم، برای مصرف خودم برمی‌دارم.

امامعلیه السلام فرمود: من این کار را برای تو دوست ندارم.

معمر گفت: من از مبلغی که به دیگران می‌فروشم کم نمی‌کنم.

امامعلیه السلام فرمود: به غیر خودت بفروش و از آن چیزی برندار! به من بگو که اگر به تو بگویید هر رطل آن را به تو کم‌تر از یک دینار نمی‌فروشم، چه کار خواهی کرد؟ به آن نزدیک نشو!

معمر گفت: فدایت گردم! برای هر ظرف روغن زیتون و روغن، فلان مقدار کاسته می‌شود و این مقدار گاهی زیادتر است و گاهی کم‌تر.

امامعلیه السلام فرمود: هر گاه بارضایت شما انجام شود، اشکال ندارد.»

۱۵۵۵ ۳۲۷۶۸ (۲) كافي ۵/۱۸۳: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۷/۴۰: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن حنّان تهذيب ۷/۱۲۸: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حنّان قال كنت جالساً عند أبي عبدالله ﷺ فقال له معمّر الزّيّات انّا نشتري الزّيت في زقاقة[1] فيحسب[2] لنا نقصان فيه[3] لمكان الزقاق[4] فقال (أبو عبدالله ﷺ ـ يب ۱۲۸) إن كان يزيد وينقص فلا بأس وإن كان يزيد ولا ينقص فلا تقربه.

۱۵۵۶ ۳۲۷۶۹ (۳) قرب الإسناد ۲۶۱: عبدالله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يشتري المتاع وزناً في النّاسية والجواليق[5] فيقول ادفع للنّاسية رطلاً أو أقل أو أكثر من ذلك أيحلّ ذلك البيع قال إذا لم يعلم وزن النّاسية والجواليق فلا بأس إذا تراضيا.

(۲۶)

باب انّه يجوز للمشتري أن يذوق ما يذاق قبل أن يشتري ويكره أن يذوق مالايريد شرائه ويكره شراء مالم يره

۱۵۵۷ ۳۲۷۷۰ (۱) تهذيب ۷/۲۳۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن داود بن إسحاق الحذّاء عن محمّد بن العيص قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل يشتري ما يذاق أيذوقه قبل أن يشتري[6] قال نعم فليذقه ولا يذوقنّ ما لا يشتري[7] المحاسن ۴۵۰: البرقي قال حدّثني أبو سليمان[8] الحذّاء عن محمّد بن فيض قال سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

۱۵۵۸ ۳۲۷۷۱ (۲) تهذيب ۷/۹: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن سنان عن يونس بن يعقوب عن عبدالأعلى بن أعين قال قال نبّئت عن أبي جعفر ﷺ انّه يكره شراء مالم ير.

---

۱. بازقاقه ـ يب ۴۰ ـ في ازقاقه ـ يب ۱۲۸.
۲. فيحتسب ـ يب ۴۰ ـ ويحسب ـ يب ۱۲۸. ۳. منه ـ يب ۴۰.
۴. الازقاق ـ يب (الزقاق جمع الزقّ: جلد يجزّ ولا ينتف ويستعمل لحمل الماء ـ المنجد).
۵. الجوالق ـ ئل. الجوالق وعاء من الأوعية ـ اللسان. ۶. أن يشتريه ـ محاسن.
۷. لا يشتريه ـ محاسن. ۸. أبو سليمان (سليم ـ خ ل) ـ ئل.

(۲) حنان می‌گوید: «نزد امام صادق‌ؑ نشسته بودم که معمر زیّات به امام‌ؑ گفت: ۱۵۵۵
ما روغن زیتون را در مشک‌هایی می‌خریم و برای ظرف آن مقداری کم می‌کنند.

امام‌ؑ فرمود: اگر آن مقدار گاهی زیاد و گاهی کم می‌آید، اشکال ندارد و اگر همواره زیاد است و کم نمی‌آید، به آن نزدیک نشو.»

(۳) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: شخصی کالایی را با ۱۵۵۶
ظرف بر اساس وزن می‌خرد و می‌گوید: برای ظرف آن یک رطل یا کم‌تر یا بیشتر کم کن! آیا این معامله صحیح است؟

امام‌ؑ فرمود: اگر وزن ظرف را نمی‌داند، در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

باب ۲۶

جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را

(۱) محمد بن عیص می‌گوید: «از امام‌ؑ سؤال کردم: مردی چیز چشیدنی را می‌خرد، آیا پیش از ۱۵۵۷
خریدن می‌تواند آن را بچشد؟

امام‌ؑ فرمود: آری، آن را بچشد و چیزی را که نمی‌خواهد بخرد، هرگز نچشد.»

(۲) عبدالاعلی بن اعین می‌گوید: «از امام باقرؑ به من خبر رسید که آن حضرت خریدن کالایی ۱۵۵۸
را بدون مشاهده، خوش ندارد.»

۱۵۵۹ ۲۲۷۷۲ (۳) كافي ۱٥٤/٥ : عدّة من اصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن سنان عن يونس بن يعقوب عن عبدالأعلى بن أعين قال قال نبّئت عن أبي جعفر عليه السلام انّه كرّه بيعين أطرح وخذ على غير تقليب[1] وشراء مالم ير. كافي ١٥٣/٥ : عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن محمّد بن سنان قال نبّئت عن أبي جعفر عليه السلام (وذكر مثله). الخصال ٤٦ : حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد ابن أبي عبدالله عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن محمّد بن سنان مسنداً إلى أبي جعفر عليه السلام انّه كرّه (وذكر نحوه).

(۲۷)

باب حكم بيع سمن الجواميس وشرائه

۱۵٦۰ ۲۲۷۷۳ (۱) تهذيب ۱۲۸/۷ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد عن عبدالحميد بن مفضّل السّمّان قال سألت عبداً صالحاً عليه السلام عن سمن الجواميس فقال لا تشتره ولا تبعه.

قال محمّد بن الحسن هذا الخبر موافق لمذهب الواقفة لأنّهم يعتقدون أنّ لحم الجواميس حرام فأجروا السّمن مجراه وذلك باطل عندنا لا يلتفت إليه.

(۲۸)

باب انّ عبدالكافر إذا أسلم يباع من المسلمين ويدفع ثمنه إلى صاحبه

۱۵٦۱ ۲۲۷۷٤ (۱) كافي ٤٣٢/٧، تهذيب ۲۸۷/٦ : محمّد بن يحيى رفعه عن حمّاد بن عيسى عن أبي عبدالله عليه السلام انّ أميرالمؤمنين عليه السلام اُتى بعبد لذمّيّ قد أسلم فقال اذهبوا فبيعوه من المسلمين وادفعوا ثمنه إلى صاحبه ولا تقرّوه عنده. وسائل ۳۸۰/۱۷ : محمّد بن الحسن في النهاية عن حمّاد بن عيسى عن أبي عبدالله عليه السلام مثله إلّا أنّ فيها أتى بعبد ذمّيّ. مستدرك ۲٤۷/۱۳ : فقه الرضا عليه السلام ـ أبي عن جعفر عن أبيه انّ عليّاً عليه السلام أتى بعبد ذمّيٍّ قد أسلم (وذكر نحوه).

---

١. أي من غير اختبار ودقّة.

(۲) عبدالاعلی بن اعین می‌گوید: «از امام باقر ﷺ به من خبر رسید که آن حضرت دوگونه معامله را ۱۵۵۹
ناپسند می‌شمرد: بینداز و بدون بررسی بگیر و خریدن جنس دیده نشده.»

باب ۲۷

حکم فروش روغن گاومیش

(۱) عبدالحمید بن مفضّل سمّان ـ روغن فروش ـ می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ ۱۵۶۰
روغن گاومیش سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: آن را خرید و فروش نکن!»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «این حدیث با مذهب واقفیه موافق است؛ زیرا آنان معتقدند که گوشت گاومیش حرام است، از این رو روغن آن را نیز به آن ملحق نموده‌اند و این نزد ما باطل و غیر قابل توجه است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۹)

باب جواز بيع النّسيئة بتأخير الثّمن سنة أو سنتين وحكم كون الأجل ثلاث سنين فصاعداً وانّه إذا لم يعيّنا أجلاً فالثّمن نقد

۱۵۶۲ ۲۲۷۷۵ (۱) **كافي ۲۰۷/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد قال قلت لأبي الحسن عليه السلام انّي أُريد الخروج الى بعض الجبل فقال ما للنّاس بدٌّ من أن يضطربوا سنتهم هٰذه فقلت له جعلت فداك انّا إذا بعناهم بنسيئة كان أكثر للرّبح قال فبعهم بتأخير سنة قلت بتأخير سنتين قال نعم قلت بتأخير ثلاث قال لا. **قرب الإسناد ۳۷۲**: أحمد بن محمّد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر (عن الرّضا عليه السلام) قال في حديث قلت جعلت فداك انّ الكوفة قد تبّت بي والمعاش بها ضيّق وإنّما كان معاشنا ببغداد وهٰذا الجبل قد فتح على النّاس منه باب رزق فقال إن أردت الخروج فاخرج فانّها سنة مضطربة وليس للنّاس بدّ من معايشهم فلا تدع الطلب فقلت له جعلت فداك انّهم قوم ملاء ونحن نحتمل التأخير فنبايعهم بتأخير سنة. قال بعهم قلت سنتين قال بعهم قلت ثلاث سنين قال لا يكون لك شيء أكثر من ثلاث سنين.

۱۵۶۳ ۲۲۷۷۶ (۲) **مستدرك ۳۱۲/۱۳: القطب الرّاوندي في لبّ اللّباب** عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام انّه خرج ذات يوم معه خمسة دراهم فاقسم عليه فقير فدفعها إليه فلمّا مضى فإذا بإعرابي على جمل فقال له اشتر هٰذا الجمل قال ليس معي ثمنه قال اشتر نسيئة فاشتراه بمأة درهم ثمّ أتاه إنسان فاشتراه منه بمأة وخمسين درهماً نقداً فدفع الى البايع مأة وجاء بالخمسين الى داره فسألته فاطمة عليها السلام فقال اتّجرت مع الله فأعطيته واحداً وأعطاني مكانه عشرة.

۱۵۶٤ ۲۲۷۷۷ (۳) **الدعائم ۳٤/۲**: عن عليّ عليه السلام انّه باع بعيراً بالربذة بأربعة أبعرة مضمونة وباع جملاً له يدعىٰ عصيفيراً[۱] بعشرين بعيراً الىٰ أجل.

۱۵۶۵ ۲۲۷۷۸ (٤) **العوالي ۲۲۱/۱**: روى ابن عبّاس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تتبايعوا الى الحصاد ولا الى الدياس[۲] ولكن الى شهر معلوم.

---

۱. عصيفراً ـ خ ل.
۲. الدياس هو إستعمال الدوابّ في دوس أكداس سنابل الحنطة وغيرها لتفصل الحبّ عن التبن ـ اللسان.

باب ۲۹

جواز بیع نسیه

۱۵۶۲ (۱) احمد بن محمد می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: من تصمیم گرفته‌ام به برخی مناطق کوهستانی مسافرت کنم.

امام ﷺ فرمود: مردم چاره‌ای ندارند که در این سال مسافرت کنند.

گفتم: فدایت گردم! اگر ما نسیه بفروشیم، سود بیشتری می‌بریم!

امام ﷺ فرمود: به آن‌ها تا زمان یکسال بفروش!

گفتم: تا دو ساله چطور؟

امام ﷺ فرمود: آری!

گفتم: تا سه سال چطور؟

امام ﷺ فرمود: نه!

احمد بن محمد ابن‌ابی‌نصر در بخشی از یک حدیث می‌گوید: «به امام رضا ﷺ گفتم: فدایت گردم! کوفه مرا نابود کرده است و ما از نظر معیشت در فشار هستیم و روزی ما در بغداد است و این کوه در روزی را بر مردم گشوده است!

امام ﷺ فرمود: اگر قصد مسافرت به آنجا را داری، برو! زیرا سال سخت و پرآشوبی است و مردم از معاش خود راه گریزی ندارند، پس طلب روزی را رها نکن!

گفتم: فدایت گردم! آن‌ها گروهی توانگر و خوشگذران هستند و ما می‌توانیم صبر کنیم. آیا اجناس‌مان را به مدت یکسال به آن‌ها بفروشیم؟

امام ﷺ فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: تا دو سال چطور؟

امام ﷺ فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: سه سال چطور؟

امام ﷺ فرمود: برای تو چیزی بیش از سه سال نیست!»

۱۵۶۳ (۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان ﷺ روزی با پنج درهم از خانه بیرون آمد. نیازمندی به وی برخورد کرد و امام ﷺ پنج درهم را به وی داد و به راه خود ادامه داد، تا به عرب بیابانگردی سوار بر شتر برخورد نمود. مرد عرب به امام ﷺ گفت: این شتر را از من بخر!

امام ﷺ فرمود: پول آن را ندارم!

مرد عرب گفت: نسیه بخر!

علی ﷺ شتر را به صد درهم خرید. پس از آن شخص دیگری با امام ﷺ برخورد کرد و شتر را صد و پنجاه درهم نقد خرید. امام ﷺ صد درهم از آن را به صاحب شتر پرداخت و با پنجاه درهم به خانه آمد. فاطمه ﷺ از وی دربارهٔ آن پول سؤال کرد. امام ﷺ فرمود: با خدا معامله کردم. من یکی دادم و خداوند به جای آن ده تا به من داد!»

۱۵۶۴ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «علی ﷺ در ربذه یک شتر را با چهار شتر با ضمانت معامله کرد و شتری به نام عصیفیر را در برابر بیست شتر نسیهٔ مدت‌دار فروخت.»

۱۵۶۵ (۴) در کتاب العوالی از ابن عباس روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تا زمان درو و خرمن‌کوب معامله نکنید بلکه تا ماه معلوم.»

۱۵٦٦ ۳۲۷۷۹ (۵) الدعائم ۲/ ۵۰: روينا عن جعفر بن محمّدﷺ عن أبيه عن آبائه انّ رسول اللهﷺ قال من باع بيعاً الى أجل لا يعرف أو بشيء لا يعرف فليس بيعه ببيع. ويأتي في أحاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب ذٰلك فراجع. وفي رواية خالد (۲) من باب (٤٠) انّ للمشترى أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّي ثمنه قوله ﷺ ليس معى ثمنها قال فانّى أنظرك به الى القبض قال ﷺ بكم يا اعرابى قال بمأة درهم قال علىّ ﷺ خذها يا حسن. وفي رواية عمّار (١٤) من باب (١) ثبوت خيار المجلس من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله ﷺ والثمن إذا لم يكونا اشترطا فهو نقد.

(٣٠)

باب أنّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً بزيادة ونقيصة إذا لم يشترط ذٰلك

۱۵٦۷ ۳۲۷۸۰ (١) كافى ٢٠٨/٥، تهذيب ٤٧/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن شعيب الحدّاد. فقيه ١٣٤/٣: عن بشّار بن يسار قال سألت ابا عبدالله ﷺ عن رجل [١] يبيع المتاع بنسأ فيشتريه [٢] من صاحبه الّذى يبيعه منه قال نعم لا بأس به فقلت له اشترى متاعى فقال ليس هو متاعك ولا بقرك ولا غنمك كا يب ـ أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن شعيب [٣] الحدّاد عن بشّار بن يسار عن أبى عبدالله ﷺ مثله.

۱۵٦۸ ۳۲۷۸۱ (٢) كافى ٢٠٢/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن حفص بن سوقة عن الحسين بن المنذر قال قلت لأبى عبدالله ﷺ يجيئنى الرّجل فيطلب العينة فأشترى له المتاع مرابحة ثمّ أبيعه إيّاه ثمّ اشتريه منه مكانى قال فقال إذا كان بالخيار [٤] إن شاء باع وإن شاء لم يبع وكنت أنت (أيضاً ـ كا) بالخيار إن شئت اشتريت وإن شئت لم تشتر فلا بأس قال قلت فإنّ أهل المسجد يزعمون انّ هذا فاسد ويقولون إن جاء به بعد (أربعة ـ يب) أشهر صلح (قال ـ يب) فقال إنّ هٰذا تقديم وتأخير فلا بأس (به ـ كا). تهذيب ٥١/٧:

---

١. عن الرجل ـ يب فقيه. ٢. نسيئاً أيشتريه ـ فقيه. ٣. صفوان بن شعيب ـ يب خ.
٤. له الخيار ـ يب.

(۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ ۱۵۶۶
فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامشخص یا به قیمت نامعلوم بفروشد، معامله‌اش معامله نیست!»

در احادیث دو باب آینده، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در حدیث خالد، این سخن امیر مؤمنان ﷺ خواهد آمد: «من پول آن را همراه ندارم!

مرد عرب گفت: من تا وقتی به دست آوری به تو مهلت می‌دهم!

علی ﷺ فرمود: به چه مبلغی ای مرد عرب؟

اعرابی گفت: به صد درهم!

علی ﷺ فرمود: آن را بگیر، ای حسن!»[1]

در حدیث عمار، این سخن امام خواهد آمد: «هرگاه خریدار و فروشنده با هم شرط نکنند، قیمت آن نقد است.»[2]

باب ۳۰
جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای

(۱) بشار بن یسار می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: مردی کالایی را نسیه می‌فروشد. آیا ۱۵۶۷
می‌تواند همان را از خریدار دوباره بخرد؟

امام ﷺ فرمود: آری! اشکال ندارد.

گفتم: آیا کالای خودم را بخرم؟

امام ﷺ فرمود: آن کالای تو و گاو تو و گوسفند تو نیست!»

(۲) حسین بن منذر می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من درخواست ۱۵۶۸
عینه[3] می‌کند. من کالایی را با سود برایش می‌خرم، سپس آن را به وی می‌فروشم و آن‌گاه آن را در همان جا از وی می‌خرم.

امام ﷺ فرمود: هر گاه او بخواهد بفروشد و بخواهد نفروشد، مختار است و تو نیز اگر بخواهی بخری و اگر بخواهی نخری، مختاری و اشکال ندارد.

گفتم: اهل مسجد می‌پندارند این معامله باطل است و می‌گویند اگر خریدار پس از (چهار) ماه آن را به تو فروخت، جایز است.

---

۱. ۵۶۹/۲۲ باب ۴۰ از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، حدیث ۲ (۲۲۸۳۱).

۲. ۱۳۰/۲۳ باب ۱ از باب‌های خیار، حدیث ۱۴ (۲۳۲۳۰).

۳. فروختن کالایی به دیگری و خریدن آن از وی مجدداً یا خریدن کالای مورد نیاز کسی نقداً و فروختن آن به وی به صورت نسیه ـ م.

الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حفص بن سوقة عن الحسين بن المنذر قال سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت يجيئنى الرجل يطلب العينة فاشترى المتاع من أجله ثمّ أبيعه ايّاه (وذكر مثله).

١٥٦٩ ٣٢٧٨٢ (٣) **قرب الإسناد ٢٦٧**: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل باع ثوباً بعشرة دراهم الىٰ أجلي ثمّ اشتراه بخمسة دراهم أيحلّ قال إذا لم يشترط ورضيا فلا بأس.

١٥٧٠ ٣٢٧٨٣ (٤) **وسائل ٤٣/١٨**: ورواه عليّ بن جعفر فى كتابه إلّا أنّه قال بعشرة دراهم الىٰ أجلٍ ثمّ اشتراه بخمسة دراهم بنقد.

١٥٧١ ٣٢٧٨٤ (٥) **تهذيب ١٩/٧**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبى الخطّاب عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن يونس الشيبانى قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام الرجل يبيع البيع والبايع يعلم انّه لا يسوى والمشترى يعلم انّه لا يسوى إلّا انّه يعلم انّه سيرجع فيه فيشتريه منه قال فقال يا يونس انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لجابر بن عبدالله كيف أنت إذا ظهر الجور وأورثتم الذلّ قال فقال له جابر لا أبقيت الى ذٰلك الزمان ومتى يكون ذٰلك بأبى أنت وامّى قال إذا ظهر الرّبا يا يونس وهٰذا الرّبا وإن لم تشتره منه ردّه عليك قال قلت نعم قال فقال لا تقربنّه فلا تقربنّه.

١٥٧٢ ٣٢٧٨٥ (٦) **فقيه ١٨٢/٣**: روى يونس بن عبدالرّحمٰن عن غير واحد عن أبى عبدالله عليه السلام فى الرجل يبايع الرجل على الشىء فقال لا بأس إذا كان أصل الشىء حلالاً. ويأتى فى أحاديث باب (٤٢) انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه ما يناسب ذٰلك.

(٣١)

باب حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً

١٥٧٣ ٣٢٧٨٦ (١) **تهذيب ٥٣/٧**: أحمد بن محمّد عن البرقى عن النوفليّ عن **السّكونى** عن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام انّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجل باع بيعاً واشترط شرطين بالنقد كذا وبالنسيئة كذا فأخذ المتاع على ذٰلك الشرط فقال هو بأقلّ الثّمنين وأبعد الأجلين يقول ليس له إلّا أقلّ النقدين الى الأجل الّذى أجّله بنسيئة.

امام؛ فرمود: این تنها زودتر و دیرتر است [و موجب تفاوت در ماهیت آن نمی‌شود] اشکال ندارد.»

۱۵۶۹ (۳) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر؛ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که لباسی را نسیه به ده درهم می‌فروشد، سپس آن را پنج درهم می‌خرد. آیا این کار جایز است؟

امام؛ فرمود: هر گاه شرط نکند و هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۵۷۰ (۴) علی بن جعفر حدیث پیشین را با اندکی تفاوت در کتاب خود نیز آورده است.

۱۵۷۱ (۵) یونس شیبانی می‌گوید: «به امام صادق؛ گفتم: شخصی کالایی را به قیمتی می‌فروشد و فروشنده و خریدار هر دو می‌دانند که آن کالا ارزش آن قیمت را ندارد؛ با این حال انجام چنین معامله‌ای به این دلیل است که فروشنده می‌داند که به زودی آن را از خریدار خواهد خرید.

امام؛ فرمود: ای یونس! همانا پیامبر اکرم؛ به جابر فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که ستم فراگیر و آشکار گردد و ذلت و خواری برای‌تان بر جای ماند؟

جابر گفت: ای کاش در چنین زمانی زنده نباشم! پدر و مادرم فدایت! چه وقت آن زمان فرا خواهد رسید؟

پیامبر اکرم؛ فرمود: هنگامی که رباخواری فراگیر و آشکار گردد.

آن‌گاه امام؛ فرمود: ای یونس! و این رباست و آیا اگر از آن نخری به تو بازمی‌گرداند؟

گفتم: آری!

امام؛ فرمود: هرگز به آن نزدیک نشو! هرگز به آن نزدیک نشو!»

۱۵۷۲ (۶) یونس بن عبدالرحمن از گروهی از امام صادق؛ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که با دیگری چیزی را می‌فروشند،[1] فرمود:

«هر گاه اصل آن چیز حلال باشد، اشکالی ندارد.»

در احادیث باب ۴۲ مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۱

حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر

۱۵۷۳ (۱) سکونی از امام صادق؛ از پدرش از پدرانش روایت می‌کند که: «شخصی در زمان امیر مؤمنان؛ کالایی را با دو شرط فروخت، نقد به فلان قیمت و نسیه به قیمت دیگری و خریدار کالا را به آن شرط گرفت. علی؛ در این باره فرمود:

آن معامله با قیمت کم‌تر و مدت طولانی‌تر واقع می‌شود؛ یعنی می‌فرماید: برای فروشنده نیست مگر قیمت کم‌تر و مدتی که برای نسیه معین کرده است.»

---

۱. در متن حدیث «یبایع» آمده است که به معنای بیعت است و بر این اساس معنای حدیث این می‌شود که شخصی با دیگری بر انجام کاری بیعت می‌کند... .

۱۵۷٤ ۳۲۷۸۷ (۲) تهذیب ۴۷/۷: محمّد بن یعقوب عن کافی ۲۰۶/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید عن فقیه ۱۷۹/۳: محمّد بن قیس عن أبی جعفر ؈ قال قال أمیرالمؤمنین ؈ من باع سلعة فقال[۱] انّ ثمنها کذا وکذا یداً بید وثمنها کذا وکذا نظرة فخذها بأیّ ثمن شئت وجعل[۲] صفقتها واحدة (فقال ـ فقیه) فلیس[۳] له إلّا أقلّهما وإن کانت نظرة ـ کا یب قال وقال ؈ من ساوم بثمنین احدهما عاجلاً والآخر نظرة فلیسمّ أحدهما قبل الصفقة.

۱۵۷۵ ۳۲۷۸۸ (۳) مستدرك ۳۱۳/۱۳: ابن أبی جمهور فی درر اللئالی عن النّبیّ ﷺ انّه قال لا تحلّ صفقتان فی واحدة.

۱۵۷٦ ۳۲۷۸۹ (۴) تهذیب ۲۳۱/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أحمد بن الحسن بن علی بن فضّال عن عمرو بن سعید عن مصدّق بن صدقة عن عمّار عن أبی عبدالله ؈ قال بعث رسول الله ﷺ رجلاً من أصحابه والیاً فقال له إنّی بعثتك الی أهل الله ـ یعنی أهل مکّة ـ فانههم[۴] عن بیع مالم یقبض وعن شرطین فی بیع وعن ربح ما لم یضمن.

۱۵۷۷ ۳۲۷۹۰ (۵) الدعائم ۳۲/۲: روینا عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن آبائه انّ رسول الله صلّی الله علیه وعلی آله الطّیبین الطاهرین انّه نهی عن شرطین فی بیع واحد[۵].

۱۵۷۸ ۳۲۷۹۱ (۶) تهذیب ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن علیّ بن أسباط عن سلیمان بن صالح عن أبی عبدالله ؈ قال نهی رسول الله ﷺ عن سلف وبیع وعن بیعین فی بیع وعن بیع ما لیس عندك وعن ربح ما لم یضمن.

---

۱. وقال ـ یب. ۲. واجعل ـ یب فقیه. ۳. لیس ـ فقیه.

٤. وأمره أن ینهاهم ـ خ.

۵. قال فی الدعائم ـ وقد اختلف فی تأویل ذلك فقال قوم هو أن یقول البائع أبیعك بالنقد بکذا وبالنسیئة بکذا ویعقد البیع علی هٰذا وقال آخرون هو أن یبیع السلعة بدینار علی انّ الدینار إذا حلّ أجله أخذ به دراهم مسماة وقال آخرون هو أن یبیع منه السلعة علی أن یبیعه هو أخری وقال آخرون فی ذٰلك وجوهاً قریبة المعانی من هٰذا وهٰذه الوجوه کلّها البیع فیها فاسد لا یجوز إلّا أن یفترق المتبائعان علی شرط واحد فامّا ان عقد البیع علی شرطین فذٰلك المنهیّ عنه وهو أیضاً من باب بیعتین فی بیعة وقد نهی عن ذٰلك.

۱۵۷۴ (۲) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ فرمود:

«هر کس کالایی را بفروشد و بگوید: بهای آن نقداً فلان مبلغ و با مهلت فلان مبلغ است و آن را یک معامله قرار دهد، آن را به هر قیمتی [از آن دو قیمت] که خواستی بگیر، آن‌گاه تنها حداقل آن دو قیمت بر عهدهٔ فروشنده است، هر چند با مهلت و نسیه باشد.

و فرمود: هر کس کالایی را با دو بها یکی نقد و دیگری نسیه برای فروش عرضه کند، باید پیش از دست دادن و قطعی شدن معامله یکی را مشخص نماید.»

۱۵۷۵ (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«دو معامله در یکی جایز نیست.»

۱۵۷۶ (۴) عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم ﷺ یکی از یارانش را به عنوان حاکم اعزام کرد و فرمود: من تو را به سوی اهل خدا - یعنی اهل مکه - می‌فرستم، آن‌ها را از فروختن آنچه تحویل نگرفته‌اند و از دو شرط [دو بها] در یک معامله و از سود بردن از آنچه ضامن آن نیستند، بازدار.»

۱۵۷۷ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ از دو شرط [ذکر دو بها یکی نقد و دیگری نسیه] در یک معامله نهی کرد.»

۱۵۷۸ (۶) سلیمان بن صالح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ از فروش نقد و نسیه در یک معامله و از دو معامله [نسیه با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک آن نیستی و از سود بردن در آنچه ضامن آن نیستی، نهی کرد.»

(٣٢)

باب حكم من أمر الغير أن يشترى له بنقد ويزيده فوق ذلك نظرة

١٥٧٩ ٢٢٧٩٢ (١) **تهذيب** ٤٧/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٢٠٨/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال قضى أميرالمؤمنين (علىّ ـ كا) ﷺ فى رجل أمره نفر ليبتاع[١] لهم بعيراً بنقد[٢] ويزيدونه فوق ذلك نظرة فابتاع لهم بعيراً ومعه بعضهم فمنعه أن يأخذ منهم فوق ورقه نظرة. **فقيه** ١٨٠/٣: قال أبو جعفر ﷺ فى رجل أمره نفر (وذكر مثله).

١٥٨٠ ٢٢٧٩٣ (٢) **تهذيب** ٤٨/٧: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال منع أميرالمؤمنين ﷺ الثلاثة تكون صفقتهم واحدة يقول احدهم لصاحبه اشتر هذا من صاحبه وأنا أزيدك نظرة يجعلون صفقتهم واحدة قال فلا يعطيه إلّا مثل ورقه الّذى نقد نظرة قال ومن وجب له البيع قبل أن يلزم صاحبه فليبع بعد ماشاء.

(٣٣)

باب جواز تعجيل الحقّ بنقص منه وعدم جواز تأجيله بزيادة فيه

١٥٨١ ٢٢٧٩٤ (١) **كافى** ٢١١/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان عن زرارة عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل اشترى جارية بثمن مسمّى ثمّ باعها فربح فيها قبل أن ينقد صاحبها الّذى (هى[٣] ـ كا) له فأتاه[٤] صاحبها يتقاضاه (ولم ينقد ماله ـ كا يب) فقال صاحب الجارية للذين باعهم اكفونى غريمى هذا والذى ربحت عليكم فهو لكم قال لابأس. **تهذيب** ٦٨/٧: الحسين بن سعيد عن ابن فضّال عن أبان عن زرارة وصفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبى وابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبى

---

١. أن يبتاع ـ يب فقيه. ٢. بورق ـ فقيه. ٣. كانت ـ فقيه.
٤. فأتى ـ يب فقيه.

باب ۳۲

حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد، و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد

۱۵۷۹ (۱) **محمد بن قیس از امام باقر** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«گروهی از شخصی خواستند که شتری را برای آنان به طور نقد بخرد و آنان با مهلت بیشتر به او بپردازند. او نیز به همراهی یکی از آنان شتری خرید. امیرمؤمنان ﷺ او را از گرفتن بیش از بهایی که پرداخته است، بازداشت.»

۱۵۸۰ (۲) **محمد بن قیس از امام باقر** ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

امیر مؤمنان ﷺ از این‌که سه نفر یک معامله را انجام دهند، جلوگیری کرد؛ به این صورت که شخصی به دیگری می‌گوید: این کالا را از شخص سوم بخر و من با مهلت بیشتر پول آن را به تو می‌پردازم؛ که هر سه شخص یک معامله را منعقد کنند. علی ﷺ فرمود: بیش از بهایی که به طور نقد پرداخته، با مهلت به او نپردازد.

و فرمود: هر کس معامله‌اش لازم و تمام گردد ـ پیش از آن که برای دیگری معامله را تمام کند ـ می‌تواند آن را به هر مقدار که بخواهد، بفروشد.»

باب ۳۳

جواز کوتاه کردن مدت دین و کاستن آن، و عدم جواز طولانی کردن مدت دین با افزایش آن

۱۵۸۱ (۱) **زراره** می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: کنیزی را به مبلغ مشخصی می‌خرد و پیش از پرداخت بهایش آن را با سود می‌فروشد. آن‌گاه صاحب اول کنیز، پول خود را درخواست می‌کند و آن شخص به خریداران کنیز می‌گوید: بدهی مرا به این شخص بپردازید و آنچه از شما سود برده‌ام، مال خودتان. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

عن أبى عبدالله ﷺ جميعاً انّهما سألاه عن رجل اشترى جارية (وذكر مثله). فقيه ۱۳۸/۳: روى الحلبى عن أبى عبدالله ﷺ انّه سئل عن رجل اشترى جارية (وذكر مثله).

١٥٨٢ ٢٢٧٩٥ (٢) الدعائم ٦٢/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يكون له على الرجل الدّين الى أجل مسمّىٰ فيأتى غريمه فيقول عجّل لى كذا وكذا واضع عنك بقيّته أو امدّ لك فى الأجل قال لا بأس به إن هو لم يزدد على رأس ماله ولا بأس أن يحطّ الرجل ديناً له الى أجل ويأخذ مكانه.

(٣٤)

باب انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً إذا كان يوجد

١٥٨٣ ٢٢٧٩٦ (١) تهذيب ٤٩/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يشترى الطّعام من الرّجل ليس عنده فيشترى منه حالاً قال ليس به بأس [١] (قال ـ فقيه) قلت انّهم يفسدونه عندنا قال واىّ [٢] شىء يقولون فى السّلم قلت لا يرون به [٣] بأساً يقولون هٰذا الى أجل فإذا كان الى غير أجل وليس (هو ـ فقيه) عند صاحبه فلا يصلح فقال إذا لم يكن أجل كان أجود [٤] ثمّ قال لا بأس بان [٥] يشترى (الرجل ـ فقيه) الطّعام وليس هو عند صاحبه (حالاً و ـ خ) الى أجل [٦] فقال لا يسمّى له أجلاً إلّا أن يكون بيعاً لا يوجد مثل العنب والبطّيخ وشبهه فى غير زمانه فلا ينبغى شراء ذٰلك حالاً. فقيه ۱۷۹/۳: وسأل أبا عبدالله ﷺ عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن الرّجل يشترى (وذكر مثله). وسائل ٤٧/١٨: ورواه الكلينى عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد مثله.

١٥٨٤ ٢٢٧٩٧ (٢) كافي ٢٠٠/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال قلت لأبي عبدالله ﷺ الرجل يجيئني يطلب المتاع فأقاوله على الربح ثمّ أشتريه فأبيعه منه فقال أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك قلت بلىٰ قال لا بأس به قلت فإنّ من

---

١. لا بأس به ـ فقيه. ٢. فاىّ ـ فقيه. ٣. فيه ـ فقيه.
٤. كان أحق به ـ فقيه. ٥. ان ـ فقيه. ٦. الى أجل وحالاً لا يسمّى ـ فقيه.

(۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال شد که تا ۱۵۸۲
سررسید معین از دیگری مالی طلبکار است. آن‌گاه نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: فلان مبلغ به من نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا برای تو بر مدت آن می‌افزایم. امام ﷺ فرمود:

اشکال ندارد اگر بر طلبش نیفزاید و اشکال ندارد که شخصی از طلب مدت‌دار خود بکاهد و آن را نقد تحویل بگیرد.»

باب ۳۴

جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست

(۱) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کسی که ۱۵۸۳
گندم ندارد، آن را بدون مدت می‌خرد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان [اهل سنت] نزد ما آن را باطل می‌دانند.

امام ﷺ فرمود: دربارهٔ پیش‌خرید چه می‌گویند؟

گفتم: آن را بی‌اشکال می‌دانند، می‌گویند: آن مدت‌دار است، ولی اگر بدون مدت شد و آن جنس نزد فروشنده حاضر نبود، جایز نیست!

امام ﷺ فرمود: وقتی بدون مدت باشد، بهتر است. سپس امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد که شخصی گندم (بدون مدت) و با مدت بخرد و فروشنده آن را نداشته باشد.

و فرمود: برای معامله مدت ذکر نمی‌کند مگر آن‌که کالایی باشد که یافت نمی‌شود؛ مثل انگور و خربزه و مانند آن در غیر فصل خودش. پس خریدن آن بدون مدت شایسته نیست.»

(۲) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و کالایی را ۱۵۸۴
درخواست می‌کند و من بر سر سود آن با وی گفتگو می‌کنم، سپس آن را می‌خرم و به او می‌فروشم. امام ﷺ فرمود:

آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد آن را بگیرد و اگر نخواست، رها کند؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: اشکالی ندارد!

گفتم: فقهای اهل سنت آن را باطل می‌دانند!

امام ﷺ فرمود: به چه دلیل؟

گفتم: او چیزی را که نداشته، فروخته است!

امام ﷺ فرمود: دربارهٔ سَلَم - پیش‌فروش - که فروشنده آنچه نداشته فروخته است، چه می‌گویند؟

عندنا يفسده قال ولِمَ قلت باع ما ليس عنده قال فما يقول في السّلم قد باع صاحبه ما ليس عنده قلت بلىٰ قال فإنّما صلح من اَجْلِ اَنّهم يسمّونه سلماً انّ أبي كان يقول لا بأس ببيع كلّ متاع كنت تجده في الوقت الّذي بعته فيه.

۱۵۸۵ ۲۲۷۹۸ (۳) تهذيب ۴۴/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة وصالح بن خالد عن أبي جميلة عن زيد الشحّام عن أبي عبدالله ﷺ في رجل اشترى من رجل مأة منٍّ صُفراً[1] وليس عند الرجل شيء منه قال لا بأس به إذا أوفاه دون الّذي اشترط له.

۱۵۸۶ ۲۲۷۹۹ (۴) فقيه ۱۷۹/۳: سأل أبا عبدالله ﷺ أبو الصّباح الكناني عن رجل اشترى من رجل مأة منّ صُفر بكذا وكذا وليس عنده ما اشترى منه فقال لا بأس إذا أوفاه الوزن الّذي اشترط عليه.

وتقدّم في رواية سليمان بن صالح (۶) من باب (۳۱) حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً قوله نهى رسول الله ﷺ عن سلف وبيع وعن بيعين في بيع وعن بيع ما ليس عندك. ويأتي في أحاديث باب (۱) انّه لا بأس بالسّلم إذا ذكر الجنس ووصف بالطول والعرض أو الكيل والوزن من أبوابه ج ۲۳ وباب (۳) اشتراط كون وجود المسلم فيه غالباً عند حلول الأجل وإن كان معدوماً عند العقد ما يناسب ذلك.

(۳۵)

باب انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ويشتريه فيبيعه بربح وغيره نقداً ونسيئة

۱۵۸۷ ۲۲۸۰۰ (۱) كافي ۲۰۱/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۴۹/۷: الحسين بن سعيد عن النضر (بن سويد ـ كا) عن (عبدالله ـ كا) ابن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال لا بأس بأن تبيع الرّجل المتاع ليس عندك تساومه ثمّ تشترى له نحو الذي طلب ثمّ توجبه على نفسك ثمّ تبيعه منه بعد.

---

۱. الصُّفر: النحاس الجيّد ـ اللسان.

گفتم: آری! آن را صحیح می‌دانند.

امام ﷺ فرمود: تنها به این دلیل جایز است، که آن‌ها آن را سَلَم - پیش فروش - می‌نامند. پدرم پیوسته می‌فرمود: فروختن هر کالایی که در زمان فروش می‌توانی آن را بیابی، اشکال ندارد.»

۱۵۸۵ (۳) زید شحام می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی صد من مس خالص از دیگری می‌خرد که چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست. امام ﷺ فرمود: هر گاه آن را در زمانی که قرار گذاشته تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۵۸۶ (۴) ابوصباح کنانی از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی صد من مس خالص از دیگری به فلان مبلغ می‌خرد و چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست.

امام ﷺ فرمود: هر گاه مقداری را که قرار گذاشته‌اند به خریدار تحویل دهد، اشکال ندارد.»

در حدیث سلیمان بن صالح گذشت که: «پیامبر اکرم ﷺ از فروختن نقد و نسیه در یک معامله و از انجام دو معامله [با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک نیستی، نهی کرد.»[1]

و در احادیث باب ۱ و ۳ از باب‌های سَلَم، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۵

جواز بیع مساومه [= چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت]

۱۵۸۷ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«اشکال ندارد، کالایی را که نداری به دیگری بفروشی به این صورت که نخست با او دربارهٔ معاملهٔ آن چانه‌زنی، سپس آنچه او می‌خواهد بخری و معامله را بر خود لازم و حتمی گردانی و آن‌گاه کالا را به وی بفروشی!»

---

۱. ۲۲/۵۵۵ باب ۳۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۶ (۲۲۷۹۱).

۱۵۸۸ ۲۲۸۰۱ (۲) **تهذيب ۴۹/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **ابن سنان** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يأتيني يريد منّي طعاماً أو بيعاً نسيئاً وليس عندي أيصلح أن أبيعه إيّاه وأقطع له سعره ثمّ اشتريه من مكان آخر فأدفعه إليه قال لا بأس به.

۱۵۸۹ ۲۲۸۰۲ (۳) **تهذيب ۵۱/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **عبد الحميد** بن سعد قال قلت لأبي الحسن ﷺ انّا نعالج هذه العينة وربّما جاءنا الرجل يطلب البيع ليس هو عندنا فنساومه ونقاطعه على سعره قبل أن نشتريه ثمّ نشتري المتاع فنبيعه إيّاه بذٰلك السعر الذي نقاطعه عليه لا نزيد شيئاً ولا ننقصه قال لا بأس.

۱۵۹۰ ۲۲۸۰۳ (۴) **كافي ۲۰۱/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب ۵۰/۷**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن الحجّاج عن **خالد** بن نجيح [۱] قال قلت لأبي عبدالله ﷺ الرجل يجيء فيقول اشتر هٰذا الثوب وأربحك كذا وكذا فقال أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك قلت بلى قال لا بأس به إنّما يحلّل [۲] الكلام ويحرّم الكلام.

۱۵۹۱ ۲۲۸۰۴ (۵) **تهذيب ۵۱/۷**: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز وصفوان عن العلا جميعاً عن **محمّد** بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن رجل أتاه رجل فقال ابتع لي متاعاً لعلّي أشتريه منك بنقد أو بنسيئة فابتاعه الرجل من أجله قال ليس به بأس إنّما يشتريه منه بعد ما يملكه.

۱۵۹۲ ۲۲۸۰۵ (۶) **تهذيب ۵۱/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **عبد الرّحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن العينة فقلت يأتيني الرجل فيقول اشتر المتاع واربح فيه كذا وكذا أراوضه [۳] على الشيء من الربح فتراضي به ثمّ انطلق فاشترى المتاع من أجله لولا مكانه لم أرده ثمّ آتيه به فأبيعه قال ما أرى بهٰذا بأساً لو هلك منه المتاع قبل أن تبيعه إيّاه كان من مالك وهٰذا عليك بالخيار إن شاء اشتراه منك بعد ما تأتيه وإن شاء ردّه فلست أرىٰ به بأساً.

---

۱. عن خالد بن الحجّاج ـ يب. ۲. يحلّ ـ يب. ۳. أرضيه ـ خ.

۱۵۸۸ (۲) ابن سنان می‌گوید: «از امام صادق‌ؑ سؤال کردم: شخصی نزد من می‌آید و خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست می‌کند و آن جنس نزد من موجود نیست. آیا جایز است به او بفروشم و قیمت آن را تمام کنم و سپس آن را از جای دیگری بخرم و به او تحویل دهم؟

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۸۹ (۳) عبدالحمید بن سعد می‌گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ گفتم: ما با این‌گونه معامله سر و کار داریم که شخصی نزد ما می‌آید و کالایی را درخواست می‌کند که نزد ما موجود نیست و ما پیش از خرید آن بر سر معاملهٔ آن با وی چانه می‌زنیم و قیمت آن را تمام می‌کنیم. سپس کالا را می‌خریم و به همان قیمت بدون کم و زیاد، به او می‌فروشیم. امامؑ فرمود:

اشکال ندارد!»

۱۵۹۰ (۴) خالد بن نجیح می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: این لباس را بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم!

امامؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌گیرد و اگر نخواست، نمی‌گیرد؟

گفتم: آری!

امامؑ فرمود: اشکال ندارد! همانا سخن گفتن حلال و سخن گفتن حرام می‌کند.»

۱۵۹۱ (۵) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقرؑ سؤال کردم: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر؛ باشد که نقد یا نسیهٔ آن را از تو بخرم! او نیز کالا را برای وی می‌خرد.

امامؑ فرمود: اشکالی ندارد؛ همانا وی پس از آن‌که فروشنده مالک کالا شده است، آن را از او می‌خرد.»

۱۵۹۲ (۶) عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ معاملهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر و فلان مبلغ سود ببر. بر سر سود با او چانه می‌زنم تا او را به مبلغی راضی می‌کنم. سپس آن جنس را برای او می‌خرم که اگر درخواست وی نبود، آن را نمی‌خریدم. سپس جنس را نزد او می‌برم و به وی می‌فروشم.

امامؑ فرمود: من در این اشکالی نمی‌بینم! اگر آن جنس پیش از فروختن به او نابود شود، از مال تو خواهد بود و او در مورد تو اختیار دارد. اگر بخواهد، پس از رفتن نزد او از تو می‌خرد و اگر نخواهد، آن را باز می‌گرداند؛ بنابراین من در آن مشکلی نمی‌بینم!»

۱۵۹۳ ۲۲۸۰۶ (۷) كافی ۵/ ۲۰۰: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۷/ ۵۰: الحسين بن سعيد عن فضالة (بن أيّوب ـ كا) عن معاوية بن عمّار قال قلت لأبی عبدالله ﷺ يجيئنی الرجل يطلب المتاع[1] الحرير وليس عندی منه شیء فيقاولنی (عليه ـ يب) واقاوله فی الربح والأجل حتّى نجتمع[2] على شیء ثمّ اذهب فاشتری له (الحرير ـ كا يب) وأدعوه[3] إليه فقال أرأيت إن وجد بيعاً هو أحبّ إليه ممّا عندك أيستطيع أن ينصرف إليه ويدعك أو وجدت أنت ذلك اتستطيع أن تنصرف عنه وتدعه قلت نعم قال لا بأس. فقيه ۳/ ۱۷۹: روی معاوية بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت يجيئنی الرجل (وذكر مثله).

۱۵۹۴ ۲۲۸۰۷ (۸) كافی ۵/ ۱۹۸: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۷/ ۵۸: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن يحيى بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل قال لی اشتر (لی ـ كا) هٰذا الثوب وهٰذه الدّابّة ويعيّنها[4] (و ـ كا) أربحك فيها كذا وكذا قال لا بأس بذٰلك (قال ـ كا) ليشتريها[5] ولا تواجبه البيع قبل أن يستوجبها أو تشتريها.

۱۵۹۵ ۲۲۸۰۸ (۹) الدعائم ۲/ ۶۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرّجل يقول للرجل ابتع لی متاعاً حتّیٰ اشتريه منك بنسيئة فابتاع له من أجل ذٰلك قال لا بأس إنّما يشتری منه بعد ما يملكه قيل له فإن أتاه يريد طعاماً أو بيعاً بنسيئة أيصلح أن يقطع سعره معه ثمّ يشتريه من مكان آخر قال لا بأس بذٰلك.

۱۵۹۶ ۲۲۸۰۹ (۱۰) تهذيب ۷/ ۵۰: الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور بن حازم عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل أمر رجلاً يشتری له متاعاً فيشتريه منه قال لا بأس بذٰلك إنّما البيع بعد ما يشتريه.

۱۵۹۷ ۲۲۸۱۰ (۱۱) تهذيب ۷/ ۵۲: الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور بن حازم قال قلت لأبی عبدالله ﷺ الرجل يريد أن يتعيّن من رجل عينة فيقول له الرجل انا أبصر بحاجتی منك فأعطنی حتّى اشتری فيأخذ الدراهم فيشتری حاجته ثمّ يجیء بها الی الرجل الّذی له المال فيدفعها إليه فقال أليس إن شاء اشتری وإن شاء ترك وإن شاء البايع باعه وإن شاء لم يبع قلت نعم قال لا بأس.

---

۱. البيع ـ يب ـ بيع ـ فقيه خ ل يب. ۲. يجتمع ـ كا. ۳. فادعوه ـ يب.
۴. يعينها ـ يب. ۵. اشترها ـ يب.

۱۵۹۳ (۷) معاویه بن عمار می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و درخواست پارچهٔ حریر از من می‌کند که چیزی از آن نزد من موجود نیست. پس دربارهٔ سررسید و سود آن با هم گفتگو می‌کنیم تا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام ﷺ فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه تو داری بیابد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۹۴ (۸) یحیی بن حجاج می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی لباس و اسبی را مشخص می‌کند و به من می‌گوید: این را برای من بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۹۵ (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر تا من نسیه از تو بخرم. او نیز برای وی می‌خرد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، همانا پس از آن‌که فروشنده مالک آن شده است، آن را از وی می‌خرد!

به امام ﷺ گفته شد: اگر شخصی نزد دیگری بیاید و از او خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست کند، آیا جایز است قیمت را با او تمام کند و سپس از جای دیگری بخرد؟

امام ﷺ فرمود: این کار اشکالی ندارد!»

۱۵۹۶ (۱۰) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که از دیگری می‌خواهد کالایی برای او بخرد و آن‌گاه از وی می‌خرد، فرمود: این کار اشکال ندارد؛ چرا که معاملهٔ آنان پس از خریدن فروشنده انجام می‌گیرد.»

۱۵۹۷ (۱۱) منصور بن حازم می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی می‌خواهد با دیگری به صورت «عینه» معامله کند. به او می‌گوید: من از تو به نیازمندی‌های خودم آگاه‌ترم. به من پول بده تا خرید کنم. پس از او درهم می‌گیرد و نیازهای خود را می‌خرد. سپس آن‌ها را نزد صاحب پول می‌آورد و به او می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌خرد و اگر نخواهد، نمی‌خرد و اگر فروشنده بخواهد، می‌فروشد و اگر نخواهد، نمی‌فروشد؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۹۸ ۲۲۸۱۱ (۱۲) کافی ۲۰۳/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۵۲/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن منصور بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل طلب من رجل ثوباً بعينة فقال ليس عندى وهٰذه دراهم فخذها فاشتر بها (ثوباً ـ يب) فاخذها واشترى ثوباً كما يريد ثمّ جاء به ليشتريه[1] منه فقال أليس إن ذهب الثوب فمن مال الذى أعطاه الدراهم قلت بلى فقال إن شاء اشترى وإن شاء لم يشتر (ه ـ كا) قال فقال لا بأس به.

۱۵۹۹ ۲۲۸۱۲ (۱۳) کافی ۲۰۳/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن علی بن الحكم عن إسماعيل بن عبدالخالق قال سألت أبا الحسن ﷺ عن العينة وقلت انّ عامة تجّارنا اليوم يعطون العينة فأقصّ عليك كيف تعمل قال هات قلت يأتينا الرجل المساوم يريد المال فيساومنا وليس عندنا متاع فيقول أربحك ده يازده وأقول أنا ده دوازده فلا نزال نتراوض حتّى نتراوض على أمر فإذا فرغنا قلت له أىّ متاع أحبّ إليك أن أشتري لك فيقول الحرير لأنّه لانجد شيئاً أقلّ وضيعة منه فاذهب وقد قاولته من غير مبايعة فقال أليس إن شئت لم تعطه وإن شاء لم يأخذ منك قلت بلىٰ قال فأذهب فاشترى له ذٰلك الحرير وأماكس بقدر جهدى ثمّ اجئى به الى بيتى فأُبايعه فربّما ازددت عليه القليل على المقاولة وربّما أعطيته على ما قاولته وربّما تعاسرنا فلم يكن شيء[2] فإذا اشترى منّى لم يجد أحداً أغلى به من الّذى اشتريته منه فيبيعه منه فيجيء ذٰلك فيأخذ الدراهم فيدفعها إليه وربّما جاء ليحيله عليّ فقال لا تدفعها إلّا إلىٰ صاحب الحرير قلت وربّما لم يتّفق بيني وبينه البيع به وأطلب[3] إليه فيقبله[4] منّي فقال أو ليس إن شاء لم يفعل وإن شئت أنت لم تردّ قلت بلىٰ لو انّه هلك فمنْ مالي قال لا بأس بهذا إذا أنت لم تعدّ هذا فلا بأس به.

---

۱. ايشتريه ـ يب.

۲. قوله (فلم يكن شيىء) أى لا يتحقّق البيع بينى وبينه. وقوله: (ولم يجد أحداً أغلى به) أى لا يجد أحداً يشترى منه أغلى وأكثر من البايع الأوّل الّذى باعنى فيبيعه منه ثمّ يجيىء البايع فيأخذ الثّمن منه ويعطيه المشترى الّذى اشترىٰ منّى ـ وقوله (لا تدفعها) أى لا تقبل الحوالة ولعلّه على الكراهة ـ وقوله (اطلب إليه) أى ألتمس من البايع الّذى باعنى المتاع أن يقبل متاعه ويفسخ البيع ـ وقوله (إذا أنت لم تعد البيع) أى لم يتجاوز هٰذا الشرط إن شاء لم يفعل ولو شئت لم ترد ـ من عدا يعدو (آت).

۳. فأطلب إليه ـ خ.

۴. ليقبله ـ خ.

(۱۲) منصور بن حازم می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: ۱۵۹۸
شخصی از دیگری درخواست خرید لباسی را به صورت «عینه» می‌نماید. فروشنده می‌گوید: آن نزد من موجود نیست. این درهم‌ها را بگیر و آن را بخر. وی درهم‌ها را می‌گیرد و لباسی را که می‌خواهد، می‌خرد. سپس آن را نزد صاحب پول می‌آورد تا آن را از وی بخرد.

امام ﷺ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر لباس از میان برود، از مال صاحب پول خواهد بود؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: اگر بخواهد، بخرد و اگر نخواهد، نخرد؛ اشکال ندارد.»

(۱۳) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ «عینه» سؤال کردم و ۱۵۹۹
گفتم: بیشتر تاجران ما «عینه» می‌دهند. من برای شما توضیح می‌دهم که چگونه عمل می‌کنند.

امام ﷺ فرمود: بگو!

گفتم: شخصی چانه‌زن که به دنبال کالایی است، نزد ما می‌آید ـ در حالی که کالای درخواستی وی نزد ما موجود نیست. پس با ما دربارهٔ آن چانه می‌زند و می‌گوید ده ـ یازده به تو سود می‌دهم و من می‌گویم: ده ـ دوازده. به همین صورت با یکدیگر چانه می‌زنیم تا با هم به توافق برسیم. آن‌گاه به وی می‌گویم: چه کالایی می‌خواهی برایت بخرم؟ می‌گوید: حریر؛ چون حریر کم‌ترین زیان را دارد. پس با همین گفتگو بدون آن‌که معامله‌ای انجام پذیرد به دنبال خرید کالا می‌روم.

امام ﷺ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواستی، به او ندهی و اگر او نخواهد، از تو نگیرد؟

گفتم: آری! پس می‌روم و برای وی آن حریر را می‌خرم و به اندازهٔ توانم قیمت آن را می‌شکنم، آن‌گاه او را به خانهٔ خود می‌آورم و با وی معامله می‌کنم. گاهی بر مبلغ توافقی پیشین اندکی می‌افزایم و گاهی با همان مبلغ با وی معامله می‌کنم و زمانی سخت‌گیری می‌کنیم و معامله‌ای سر نمی‌گیرد. وقتی از من خرید، هیچ‌کس آن را از وی و از کسی که به من فروخته، گران‌تر نمی‌خرد، از این رو به او می‌فروشد. او نیز نزد من می‌آید و درهم‌ها را می‌گیرد و به خریدار می‌دهد و گاهی نیز می‌آید و خریدار را به من حواله می‌کند.

امام ﷺ فرمود: پول را جز به صاحب حریر به کسی نده!

گفتم: و گاهی میان من و او معامله‌ای سر نمی‌گیرد. پس از صاحب حریر درخواست می‌کنم و او از من می‌پذیرد.

امام ﷺ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواهد، نمی‌پذیرد و اگر تو نخواهی، پس نمی‌دهی؟

گفتم: آری! اگر آن نابود شود، از مال من رفته است.

امام ﷺ فرمود: اشکالی ندارد!»

١٦٠٠ ٢٢٨١٣ (١٤) تهذيب ٧/٥٠: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالرحمن ابن أبي عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يأتيني يطلب منّي بيعاً وليس عندي ما يريد أن أبايعه به إلى السّنة أيصلح لي أن أعده حتّى أشترى متاعاً فأبيعه منه قال نعم.

١٦٠١ ٢٢٨١٤ (١٥) كافي ٥/١٩٩: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن صفوان تهذيب ٧/٤٩: الحسين بن سعيد عن صفوان عن موسى بن بكر عن حديد (بن حكيم الأزدي ـ كا) قال قلت لأبي عبدالله ﷺ يجيئني[1] الرجل يطلب منّي المتاع بعشرة آلاف (درهم ـ كا) أو أقلّ أو أكثر وليس عندي إلّا بألف درهم[2] فأستعير (ه ـ يب) من جاري وآخذ[3] مِن ذا و (مِن ـ يب) ذا فأبيعه (منه[4] ـ كا) ثمّ أشتريه منه[5] أو آمر من يشتريه فأردّه على أصحابه قال لا بأس به.

١٦٠٢ ٢٢٨١٥ (١٦) نوادر أحمد بن محمّد ١٦٣: وقيل لأبي عبدالله ﷺ الرّجل يطلب من الرّجل متاعاً بعشرة آلاف درهم وليس عنده إلّا بمقدار ألف درهم فيأخذ من جيرانه ومعامليه ثمّ شراءً أو عارية ويوفّيه ثمّ يشتريه منه أو ممّن يشتريه منه فيردّه على أصحابه قال لا بأس.

وتقدّم في أحاديث باب (٣٠) انّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً وباب (٣٤) انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً ما يناسب ذلك. وفي رواية عمّار (٤) من باب (٣١) حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً قوله ﷺ فانّههم عن بيع مالم يقبض وعن شرطين في بيع وعن ربح مالم يضمن.

(٣٦)

باب جواز بيع المرابحة

١٦٠٣ ٢٢٨١٦ (١) تهذيب ٧/٥٥: الحسين بن سعيد عن النّضربن سويد وفضالة عن موسى بن بكر عن عليّ بن سعيد قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل يبتاع ثوباً فيطلب منه مرابحة ترى ببيع المرابحة بأساً إذا صدق في المرابحة وسمّى ربحاً دانقين أو نصف درهم فقال لا بأس وسئل

---

١. يجيء ـ يب. ٢. ألف درهم ـ يب. ٣. فآخذ ـ يب.
٤. أي من الرجل الذي يطلب منّي المتاع.
٥. أي من ذلك الثمن أو من جنس ذلك المتاع ـ آت.

۱۶۰۰ (۱۴) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من معاملهٔ نسیه‌ای تا یک سال را درخواست می‌کند، ولی کالایی که وی می‌خواهد، نزد من موجود نیست. آیا جایز است به وی وعده بدهم تا آن جنس را بخرم و به او بفروشم؟

امام ﷺ فرمود: آری!»

۱۶۰۱ (۱۵) حدید بن حکیم ازدی می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و ده هزار درهم ـ یا کم‌تر یا بیش‌تر ـ کالایی را درخواست می‌کند و من بیش از هزار درهم از آن را ندارم؛ از این رو از همسایه‌اش و طرف‌های معامله‌اش قرض می‌کنم و به او می‌فروشم. آن‌گاه از او می‌خرم[1] یا به کسی می‌گویم برایم بخرد و به صاحبانش تحویل می‌دهم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۰۲ (۱۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد آمده است که: «به امام صادق ﷺ گفته شد: شخصی از فروشنده‌ای ده هزار درهم کالا درخواست می‌کند ولی او بیش از هزار درهم از آن کالا را ندارد؛ از این رو از همسایه‌ها و طرف‌های معامله‌اش می‌خرد یا عاریه می‌گیرد و به آن شخص می‌فروشد، سپس از وی یا از خریداران او می‌خرد و به صاحبانش تحویل می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۳۰ و ۳۴ از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.

و در حدیث عمار، این سخن از پیامبر اکرم ﷺ گذشت: «آنان را از فروختن جنس تحویل نگرفته و از دو شرط [دو نرخ] در یک معامله و از سود بردن از کالایی که ضمانت آن به عهده‌اش نیست، باز دارد.»[2]

باب ۳۶

جواز بیع مرابحه[3]

۱۶۰۳ (۱) علی بن سعید می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی هنگام خرید، لباسی از فروشنده می‌خواهد که به صورت مرابحه با او معامله کند. آیا در بیع مرابحه اشکالی می‌بینی اگر راست بگوید و دو ششم یا نصف درهم سود تعیین کند؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!

و سؤال شد: شخصی کالاهای مختلف را به صورت عمده و یکجا می‌خرد، به همین دلیل از

---

۱. مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «یعنی با آن پول یا از آن جنس می‌خرم.» ولی این توضیح خلاف ظاهر حدیث است و ظاهر آن این است که از خریدار مجدداً می‌خرد که یکی از انواع عینه است و حدیث نوادر آن را تأیید می‌کند.

۲. ۵۵۵/۲۲ باب ۳۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۴ (۲۲۷۸۹).

۳. بیع مرابحه به این صورت است که فروشنده قیمت خرید جنس را می‌گوید و با توافق مشتری درصدی سود از او دریافت می‌کند.

عن رجل ابتاع جماعة فيطلب منه مرابحة من أجل أنّى ابتعته جماعة فيقولون كيف قوّمت فيقول قومت هٰذا بكذا وهٰذا بكذا قال لا بأس به قلت فانّهم يزيدونه على ماقوّم قال إلّا أن يزيدوه على ما قوّم.

۱۶۰۴ ۲۲۸۱۷ (۲) قرب الإسناد ۲۶۶: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل يبيع السلعة ويشترط أنّ له نصفها ثمّ يبيعها مرابحة أيحلّ ذٰلك قال لا بأس. وسائل ۶۰/۱۸: ورواه على بن جعفر فى كتابه.

۱۶۰۵ ۲۲۸۱۸ (۳) تهذيب ۲۳۸/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن فضّال عن عبدالله بن بكير عن بعض أصحابنا قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يبيع البيع بأكثر ممّا يشترى قال جائز. وتقدّم فى رواية سماعة (۳) من باب (۱۳) جواز الشراء بكيل البايع إذا صدّقه المشترى قوله عليه السلام امّا أن تأتى رجلاً فى طعام قد اكتيل أو وزن تشترى منه مرابحة فلا بأس. ويأتى فى أحاديث الباب التالى وما يتلوه وباب (۳۹) استحباب اختيار بيع المساومة على غيره ما يدلّ على ذٰلك. وفى رواية منصور (۱۵) من باب (۴۱) حكم بيع المبيع قبل قبضه قوله أله أن يبيعه مرابحة قبل أن يقبضه ويأخذ ربحه قال عليه السلام لا بأس بذٰلك مالم يكن فيه كيل ولا وزن. ولاحظ باب (۴۹) انّ من اشترى المتاع صفقة لا يجوز لها بيع بعضها مرابحة وباب (۵۱) لزوم ذكر صرف الدراهم فى بيع المرابحة فانّه يناسب ذٰلك.

(۳۷)

باب جواز بيع الأمة مرابحة وإن وطأها

۱۶۰۶ ۲۲۸۱۹ (۱) وسائل ۶۱/۱۸: علىّ بن جعفر فى كتابه عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يشترى الجارية فيقع عليها أيصلح له أن يبيعها مرابحة قال لا بأس. الدعائم ۵۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن الرجل يشترى الجارية (وذكر نحوه).

وی می‌خواهند تا به صورت مرابحه معامله کند [چون خرید عمده ارزان‌تر است]. آن‌گاه خریداران به وی می‌گویند: چگونه بر روی کالاهای مختلف قیمت‌گذاری می‌کنی؟ و او می‌گوید: این را فلان مبلغ قیمت‌گذاری می‌کنم و آن را فلان مبلغ و...

امام فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان بر قیمت او می‌افزایند!

امام فرمود: مگر در صورتی که بر مبلغ او بیفزایند!»

۱۶۰۴ (۲) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر سؤال کردم: شخصی نصف کالایی را به صورت مرابحه می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۰۵ (۳) عبدالله بن بکیر از یکی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق دربارهٔ شخصی سؤال کردم که: کالایی را بیش از قیمت خرید می‌فروشد. امام فرمود: جایز است.»

در حدیث سماعه، این سخن امام گذشت: «در صورتی که نزد شخصی بروی که مواد خوراکی را پیمانه و وزن کرده و از وی به صورت مرابحه بخری، اشکال ندارد.»[1]

و در احادیث دو باب آینده و باب ۳۹، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در حدیث منصور، خواهد آمد که: «از امام سؤال می‌کند: آیا پیش از تحویل گرفتن می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سود آن را دریافت کند؟

امام فرمود: این کار اشکال ندارد تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد.»[2]

و باب ۴۹ و ۵۱ را نیز بنگر، که با این بحث مناسب است.

---

۱. ۵۲۶/۲۲ باب ۱۳ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۳ (۲۳۲۷۰۸).

۲. ۵۷۳/۲۲ باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۵ (۳۲۸۴۶).

(۳۸)

باب انّ من اشترى المتاع الى أجل فباعه مرابحة كان للمشترى من الأجل مثل ماله

۱۶۰۷ ۳۲۸۲۰ (۱) كافي ۱۹۸/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان تهذيب ۵۶/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن أيّوب بن راشد فقيه ۱۳٤/۳: عن ميسّر بيّاع الزطّى[۱] قال قلت لأبى عبدالله ﷺ انّا نشترى المتاع بنظرة فيجىء[۲] الرجل فيقول بكم تقوّم عليك فأقول (تقوّم ـ فقيه) بكذا وكذا فأبيعه بربح فقال إذا بعته مرابحة كان له من النظرة مثل مالك قال فاسترجعت وقلت هلكنا فقال ممّ[۳] فقلت (لأنّ ـ كا فقيه) ما فى الأرض ثوب (إلّا ـ كا) (أبيعه مرابحة يشترى[٤] منّى ولو وضعت من رأس المال حتّى أقول ـ كا فقيه) (يقوّم ـ يب فقيه) بكذا وكذا قال فلمّا رأى ماشقّ علىّ قال أفلا افتح لك باباً يكون لك فيه فرج (منه ـ يب) (قلت بلى قال ـ فقيه) قل قام على بكذا وكذا وأبيعك بزيادة كذا وكذا[۵] ولا تقل بربح.

۱۶۰۸ ۳۲۸۲۱ (۲) تهذيب ٤۷/۷: محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۰۸/۵: على (بن إبراهيم ـ يب) عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن هشام بن الحكم عن أبى عبدالله ﷺ فى رجل[٦] يشترى المتاع الىٰ أجل قال ليس له أن يبيعه مرابحة إلّا الى الأجل الّذى اشتراه إليه وإن باعه مرابحة فلم يخبره[۷] كان للّذي اشتراه من الأجل مثل ذلك.

۱۶۰۹ ۳۲۸۲۲ (۳) الدعائم ٤۹/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من اشترى متاعاً بنظرة فليس له ان يبيعه مرابحة إلّا أن يبيّن فإن كتم بطل البيع إلّا أن يرضى المشترى أو يكون له من النظرة مثل ما للبائع.

۱۶۱۰ ۳۲۸۲۳ (٤) تهذيب ۵۹/۷: الحسن بن محبوب عن أبى محمّد الوابشى قال سمعت رجلاً يسأل أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى من رجل متاعاً بتأخير الىٰ سنة ثمّ باعه من رجل آخر مرابحة أله أن يأخذ منه ثمنه حالاً والربح قال ليس عليه إلّا مثل الّذى اشترى إن كان نقد شيئاً فله مثل ما نقد وإن لم يكن نقد شيئاً آخر فالمال عليه الى الأجل الّذى اشتراه إليه قلت له فإن كان الّذى اشتراه منه ليس بملىّ مثله قال فليستوثق من حقّه الى الأجل الّذى اشتراه.

---

۱. الزطّ جيل أسود من السند اليهم تنسب الثياب الزطّيّة ـ اللسان.
۲. نظرة فيجيئنى ـ يب.
۳. ممّا ـ يب فقيه.
٤. فيشترى ـ فقيه.
۵. وأبيعك بكذا وكذا ـ فقيه.
٦. فى الرّجل ـ يب.
۷. ولم يخبره ـ يب.

باب ۳۸

مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای

۱۶۰۷ (۱) میسّر می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ما اجناس را نسیه و مدت‌دار می‌خریم. آن‌گاه شخصی نزد من می‌آید و می‌پرسد: این کالا برای تو چقدر تمام شده است؟

و من می‌گویم: به فلان مبلغ. سپس آن را با مقداری سود به او می‌فروشم.

امام ﷺ فرمود: هر گاه آن را به صورت مرابحه به او بفروشی، به همان اندازه که تو برای پرداخت پول آن مهلت داری، خریدار نیز مهلت دارد.

با شنیدن این سخن امام ﷺ گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! نابود شدیم!

امام ﷺ پرسید: به چه دلیل؟

گفتم: بر روی زمین هر پارچه و لباسی را به صورت مرابحه بفروشم، از من می‌خرند؛ حتی اگر قیمت آن از قیمت خرید نیز کاسته شده باشد.

وقتی امام ﷺ مشکل مرا دانست، فرمود: آیا نمی‌خواهی دری را بر روی تو باز کنم که گشایشت در آن باشد؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: بگو: فلان مبلغ بر من تمام شده است و من با فلان مقدار افزوده به تو می‌فروشم. و نگو: با فلان مقدار سود.»

۱۶۰۸ (۲) هشام بن حکم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که کالایی را مدت‌دار خریده است، فرمود:

او نمی‌تواند به صورت مرابحه بفروشد مگر تا همان مدتی که آن را خریده است و اگر به صورت مرابحه بفروشد و به او نگوید، برای خریدار به همان اندازه مهلت هست.»

۱۶۰۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس کالایی را مدت‌دار بخرد، نمی‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد؛ مگر آن‌که آن را بیان کند. و اگر آن را پوشیده نگه داشت، معامله باطل است؛ مگر در صورتی که خریدار راضی شود یا به اندازهٔ فروشنده برای وی مهلت باشد.»

۱۶۱۰ (۴) ابومحمد وابشی می‌گوید: «شنیدم شخصی از امام صادق ﷺ سؤال کرد:

«شخصی کالایی را نسیه به مدت یکسال خرید و سپس به صورت مرابحه به دیگری فروخت. آیا می‌تواند قیمت و سود آن را به صورت نقد دریافت کند؟

امام ﷺ فرمود: او تنها به همان صورتی که خریده، حق دارد. اگر نقداً چیزی پرداخت کرده، به اندازه آن را می‌تواند نقد بگیرد و اگر نقداً چیزی نپرداخته، تا همان سررسید خرید باید صبر کند.

گفتم: اگر خریدار وی مانند خودش از پشتوانهٔ مالی برخوردار نباشد؟

امام ﷺ فرمود: باید برای حق خویش تا سررسید خریدش وثیقه بگیرد.»

(۳۹)

باب استحباب اختيار بيع المساومة علي غيرها وكراهة نسبة الرّبح الى المال وجواز حمل مايلحق المتاع من المؤنة فى ثمنه وبيعه مرابحة

۱۶۱۱ ۲۲۸۲٤ (۱) **كافى** ۱۹۷/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبى عبدالله ﷺ **تهذيب** ۵٤/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبى ومحمّد ابن أبى عمير عن حمّاد عن عبيدالله الحلبى جميعاً عن أبى عبدالله ﷺ **فقيه** ۱۳۵/۳: روى عبيد الله بن عليّ الحلبيّ ومحمّد الحلبيّ عن أبى عبدالله ﷺ قال قدم لأبى[۱] ﷺ متاع من مصر فصنع طعاماً ودعا له التجّار فقالوا (انّا ـ كا) نأخذه (منك ـ كا يب) بده دوازده فقال (لهم أبى[۲] ـ كا) وكم يكون ذٰلك فقالوا فى (كلّ ـ يب فقيه) عشرة آلاف الفين فقال (لهم أبى ـ كا) انّى أبيعكم هٰذا المتاع باثنى عشر ألفاً (فباعهم مساومة ـ كا). **الدّعائم** ٤۹/۲: روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال قدم لأبى رضوان الله عليه متاع من مصر فصنع طعاماً وجمع التجّار فقالوا نأخذه منك بده دوازده فقال لهم أبيعكم هٰذا المتاع باثنى عشر ألفاً وكان شراؤه عشرة آلاف.

۱۶۱۲ ۲۲۸۲۵ (۲) **كافى** ۱۹۷/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۵۵/۷: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن جرّاح المدائنى قال قال أبو عبدالله ﷺ انّى لأكره[۳] بيع ده يازده وده دوازده ولٰكن أبيعك بكذا وكذا.

۱۶۱۳ ۲۲۸۲۶ (۳) **كافى** ۱۹۷/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان بن عثمان **تهذيب** ۵٤/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمّد قال قال أبو عبدالله ﷺ انّى أكره بيع عشرة باحدى[٤] عشره وعشرة باثنى عشرة ونحو ذٰلك من البيع ولٰكن أبيعك بكذا وكذا مساومة قال وأتانى متاع من مصر فكرهت أن أبيعه كذٰلك وعظم علىّ فبعته مساومة.

---

۱. لأبى عبدالله ـ يب فقيه. ۲. لهم أبو عبدالله ﷺ ـ يب ـ فقيه. ۳. أكره ـ يب.

٤. بيع عشرة أحد عشر وعشرة اثنى عشر ـ يب.

باب ۳۹

استحباب بیع مساومه

(۱) عبیدالله بن علی حلبی و محمد حلبی هر دو از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: ۱۶۱۱

«از مصر برای پدرم کالایی آمد. با آن مواد خوراکی ساخت و تاجران را برای خرید آن کالا فراخواند. آنان گفتند: ما آن را به ده ـ دوازده می‌خریم. پدرم پرسید: و آن چه مقدار است؟

آنان گفتند: در هر ده هزار، دو هزار.

پدرم به آنان گفت: من این کالا را به دوازده هزار می‌فروشم.

پس بدون بیان قیمت خرید به آنان فروخت.»

(۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: ۱۶۱۲

«کالایی از مصر برای پدرم آمد. وی مواد خوراکی با آن ساخت و بازرگانان را فراخواند. آنان گفتند: آن را به ده ـ دوازده از تو می‌گیریم!

پدرم به آنان فرمود: من این کالا را به دوازده هزار به شما می‌فروشم! و قیمت خرید آن ده هزار بود.»

(۳) ابان از محمد روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: ۱۶۱۳

«فروختن ده به یازده و ده به دوازده و معاملات همانند آن، برای من ناخوشآیند است. بلکه به فلان مبلغ بدون بیان قیمت خرید می‌فروشم. آن‌گاه فرمود:

از مصر کالایی برای من آمد و دوست نداشتم آن را به این صورت بفروشم و بر من سنگین بود؛ از این رو بدون بیان قیمت خرید، آن را فروختم.»

۱۶۱۴ ۳۲۸۲۷ (۴) **كافي** ۲۰۴/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **حنّان** بن سدير قال كنت عند أبي عبدالله ؑ فقال له جعفر بن حنّان ما تقول في العينة في رجل يبايع رجلاً فيقول له أبايعك بده دوازده وبده يازده فقال أبو عبدالله ؑ هٰذا فاسد ولٰكن يقول أربح عليك في جميع الدراهم كذا وكذا ويساومه على هٰذا فليس به بأس وقال أُساومه وليس عندي متاع قال لا بأس.

۱۶۱۵ ۳۲۸۲۸ (۵) **تهذيب** ۵۴/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن فضالة عن **العلاء** قال قلت لأبي عبدالله ؑ الرجل يريد أن يبيع البيع فيقول أبيعك بده دوازده أو ده يازده فقال لا بأس إنّما هٰذا المراوضة[1] فإذا جمع البيع جعله جملة واحدة. **قرب الإسناد** ۲۹: محمّد بن خالد الطيالسي عن العلا (نحوه).

۱۶۱۶ ۳۲۸۲۹ (۶) **الدعائم** ۴۹/۲: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه رخّص في أن يحمل أجرة القصّار والكريّ وما يلحق المتاع من مؤنة في ثمنه وبيعه مرابحة[2].

(۴۰)

باب انّ للمشتري أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّي ثمنه

۱۶۱۷ ۳۲۸۳۰ (۱) **كافي** ۱۷۷/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن **إبراهيم الكرخي** قال سألت أبا عبدالله ؑ قلت له انّي كنت بعت رجلاً نخلاً كذا وكذا نخلة بكذا وكذا درهماً والنّخل فيه ثمر فانطلق الّذي اشتراه منّي فباعه من رجل آخر بربح ولم يكن نقدني ولا قبضه منّي قال فقال لا بأس بذٰلك أليس قد كان ضمن لك الثّمن قلت نعم قال فالرّبح له.

۱۶۱۸ ۳۲۸۳۱ (۲) **أمالي الصّدوق** ۳۸۰: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدّثنا عمر بن سهل بن إسمٰعيل الدينوري قال حدّثنا زيد بن اسماعيل الصائغ قال حدّثنا معاوية بن هشام عن سفيان عن عبدالملك بن عمير عن **خالد** بن ربعي (في حديث طويل) قال فمضى عليّ ؑ بباب رجل يستقرض منه شيئاً فلقيه أعرابيّ ومعه ناقة فقال يا علي اشتر منّي هٰذه الناقة قال ليس معي ثمنها قال فانّي انظرك به الى القبض قال بكم يا أعرابي قال بمائة درهم

---

۱. إنّما هو البيع ـ قرب الإسناد.   ۲. يعني إذا بيّن ذٰلك ـ الدعائم.

۱۶۱۴ (۴) حنان بن سدیر می‌گوید: «نزد امام صادق ﷺ بودم که جعفر بن حنان به امام ﷺ گفت: دربارهٔ «عینه» چه می‌گویی؟ دربارهٔ شخصی که با دیگری معامله می‌کند و به وی می‌گوید: به ده ـ دوازده و ده ـ یازده به تو می‌فروشم؟

امام ﷺ فرمود: این باطل است بلکه باید بگوید: در همهٔ درهم‌ها [قیمت آن] فلان مبلغ به تو سود می‌دهم و بر آن مبلغ با وی معامله کند. این اشکالی ندارد.

جعفر گفت: با او بر سر معامله چانه می‌زنم در حالی که جنس نزد من موجود نیست!

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۱۵ (۵) علا می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: «شخصی می‌خواهد کالایی را بفروشد. پس می‌گوید: «آن را به ده ـ دوازده یا ده ـ یازده می‌فروشم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، همانا این چانه‌زنی پیش از معامله است. پس وقتی تصمیم به معامله گرفت، آن را به صورت یک جمله قرار می‌دهد.»

۱۶۱۶ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «امام صادق ﷺ اجازه فرمود مزد شستشوی کالا و کرایهٔ حمل و نقل و دیگر هزینه‌های کالا به بهای آن افزوده و به صورت مرابحه معامله گردد.»

باب ۴۰
جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن

۱۶۱۷ (۱) ابراهیم کرخی می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من خرمای فلان تعداد نخل را به فلان مبلغ درهم می‌فروشم. خریدار، پیش‌پرداخت پول آن به من و تحویل خرمای آن‌ها را با سود می‌فروشد.

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد. مگر بهای آن را برای تو به عهده نگرفته است؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: پس سود برای اوست!»

۱۶۱۸ (۲) خالد بن ربعی در بخشی از یک حدیث بلند می‌گوید:

«... آن‌گاه امیر مؤمنان ﷺ برای گرفتن وام به سوی خانهٔ شخصی حرکت کرد. در میان راه با عرب بیابانگردی برخورد کرد. مرد عرب که ماده‌شتری همراه داشت، با دیدن علی ﷺ به وی گفت: ای علی ﷺ! این شتر را از من بخر!

علی ﷺ گفت: من پول ندارم!

مرد عرب گفت: من تا به دست آوردن آن به تو مهلت می‌دهم!

امام ﷺ پرسید: ای مرد عرب! آن را به چه قیمتی می‌فروشی؟

مرد عرب گفت: به یکصد درهم!

قال علىّ ﷺ خذها يا حسن فاخذها فمضى علىّ ﷺ.

فلقيه أعرابى آخر المثال واحد والثياب مختلفة فقال يا علىّ تبيع الناقة قال علىّ ﷺ وما تصنع بها قال أغزو عليها أوّل غزوة يغزوها ابن عمّك قال إن قبلتها فهى لك بلا ثمن قال معى ثمنها وبالثّمن أشتريها فبكم اشتريتها قال بمائة درهم قال الأعرابى فلك سبعون ومائة درهم قال على ﷺ خذ السبعين والمائة وسلّم الناقة المائة للأعرابى الّذى باعنا الناقة والسبعون لنا نبتاع بها شيئاً فاخذ الحسن ﷺ الدّراهم وسلّم النّاقة الخبر. وتقدم فى باب (۳۵) انّه يجوز للرجل أن يساوم على ماليس عنده ما يناسب الباب فلاحظ. ويأتى فى رواية الدعائم (۱۹) من الباب التالى قوله ﷺ لا بأس ببيع سائر السّلع قبل أن ينقد ثمنها. وفى أحاديث باب (۹) انّه لا بأس للمشترى أن يبيع الثمرة قبل قبضها وقبل دفع ثمنها من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

(۴۱)

باب حكم بيع المبيع قبل قبضه

۱۶۱۹ ۲۲۸۳۲ (۱) كافى ۱۷۹/۵: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان تهذيب ۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد وفضالة عن أبان عن عبدالرّحمٰن بن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل عليه كرّ من طعام فاشترى كرّاً من رجل (آخر ـ يب) فقال للرجل انطلق فاستوف كرّك[1] قال لا بأس به. فقيه ۱۲۹/۳: روى عبد الرّحمٰن بن أبى عبدالله عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل (وذكر مثله).

۱۶۲۰ ۲۲۸۳۳ (۲) كافى ۱۷۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۳٦/۷: أحمد بن محمّد عن علىّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن أبى عبدالله ﷺ فى الرّجل يشترى الطّعام ثمّ يبيعه قبل أن يقبضه قال لا بأس ويوكّل الرجل المشترى منه بقبضه وكيله قال لا بأس (بذلك ـ كا).

---

۱. حقّك ـ فقيه.

علی﵇ به امام حسن﵇ فرمود: ای حسن! آن را تحویل بگیر!

امام حسن﵇ شتر را گرفت و علی﵇ به راه افتاد. آن‌گاه عرب بیابانگرد دیگری با همان قیافه و لباس متفاوت با امام﵇ برخورد کرد و به وی گفت: ای علی! آیا این شتر را می‌فروشی؟

علی﵇ فرمود: با آن چه کار می‌کنی؟

مرد عرب گفت: در نخستین نبردی که برای پسر عمویت رخ می‌دهد، با این شتر خواهم جنگید.

علی﵇ فرمود: اگر بپذیری، این شتر به رایگان مال تو!

مرد عرب گفت: من پول آن را دارم و آن را در برابر پول می‌خرم. آن را به چه مبلغی خریده‌ای؟

علی﵇ گفت: به صد درهم.

مرد عرب گفت: صد و هفتاد درهم مال تو.

علی﵇ به امام حسن﵇ فرمود: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را تحویل بده. صد درهم از این پول مال فروشندهٔ شتر و هفتاد درهم مال ما تا با آن چیزی بخریم.

امام حسن﵇ درهم را گرفت و شتر را تحویل داد... .»

در احادیث باب ۳۵، مناسب با این بحث گذشت.

در حدیث دعائم الاسلام، این سخن امام﵇ خواهد آمد: «فروش دیگر کالاها پیش از پرداخت بهای آن‌ها اشکال ندارد.»[1]

و در احادیث باب ۹ از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۱

حکم بیع مبیع قبل از قبض آن

۱۶۱۹ (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: شخصی یک کرّ گندم بدهکار است. یکی کرّ گندم از فرد دیگری می‌خرد و به طلبکار می‌گوید: بیا گندم خود را تحویل بگیر. امام﵇ فرمود: اشکالی ندارد.»

۱۶۲۰ (۲) جمیل بن دراج می‌گوید: «از امام صادق﵇ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از تحویل، آن را می‌فروشد. امام﵇ فرمود: اشکال ندارد.

و گفتم: و آن مرد [که گندم را پیش از قبض آن فروخته] کسی را که از او [این گندم را] خریده، برای تحویل گرفتن و پیمانه کردن آن گندم وکیل می‌کند.

امام﵇ فرمود: اشکالی در آن نیست.»

---

۱. ۵۷۴/۲۲ باب ۴۲ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۹ (۳۲۸۵۰).

۱۶۲۱ ۲۲۸۳٤ (۳) قرب الإسناد ۲٦٦: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل باع بيعاً الى أجل فجاء الأجل والمبيع[1] عند صاحبه فأتاه البايع فقال بعني الّذي اشتريت منّي وحطّ عنّي كذا وكذا واقاصّك[2] بمالي عليك أيحلّ ذٰلك قال إذا تراضيا فلا بأس.

۱۶۲۲ ۲۲۸۳٥ (٤) وفيه ۲٦٦: بهٰذا الإسناد قال سألته عن رجل كان له على رجل آخر عشرة دراهم فقال اشتر لي ثوباً فبعه واقبض ثمنه فما وضعت فهو عليّ أيحلّ ذٰلك قال إذا تراضيا فلا بأس.

۱۶۲۳ ۲۲۸۳٦ (٥) تهذيب ۷/۳۹: الحسين بن سعيد عن ابن مسكان فقيه ۳/۱۳۱: عن (خالد ـ فقيه) ابن الحجّاج الكرخي قال قلت لأبي عبدالله ﷺ اشترى الطعام[3] الى أجل مسمّى فيطلبه التجّار (منّي ـ فقيه) بعد ما اشتريته قبل أن أقبضه قال لا بأس أن تبيع إلى أجل كما اشتريت[4] وليس لك أن تدفع قبل[5] أن تقبض قلت فإذا قبضته جعلت فداك فلي أن أدفعه بكيله قال لا بأس بذلك إذا رضوا وقال ﷺ كلّ طعام اشتريته في[6] بيدر أو طسوج[7] فأتى الله ﷻ عليه فليس للمشتري إلّا رأس ماله ومن[8] اشترى من طعام موصوف ولم يسمّ فيه قرية ولا موضعاً فعلى صاحبه أن يؤدّيه (فقيه: قال قلت لأبي عبدالله ﷺ أشترى الطعام من الرجل ثمّ أبيعه من رجل آخر قبل أن أكتاله فأقول ابعث وَكيلَكَ حتّى يشهد كيله إذا قبضته قال لا بأس).

۱۶۲٤ ۲۲۸۳۷ (٦) الدعائم ۲/۲٥: عن أبي جعفر ﷺ انّه قال لا بأس على مشتري الثمرة أن يبيعها قبل أن يقبضها وليس هذا مثل الطعام الّذي يكال ولا هو من باب النّهي عن بيع ما لم يقبض.

۱۶۲٥ ۲۲۸۳۸ (۷) كافي ٥/۲۰۰: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي حمزة عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترى متاعاً ليس فيه كيل ولا وزن أيبيعه قبل أن يقبضه قال لا بأس.

---

۱. والبيع ـ خ.
۲. قاص الرجل بما كان له قبله: حبس عنه مثله.
۳. طعاماً ـ فقيه.
٤. اشتريته ـ فقيه.
٥. أن تدفع أو تقبض ـ فقيه ـ خ.
٦. من ـ فقيه.
۷. الطسوج: الناحية.
۸. وما ـ فقيه.

۱۶۲۱ (۳) علی بن جعفر می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم:

شخصی کالایی را نسیه می‌فروشد. سررسید آن فرا می‌رسد و هنوز آن کالا نزد خریدار است. فروشنده نزد خریدار می‌رود و می‌گوید: جنسی را که از من خریدی به مبلغی کم‌تر به خودم بفروش و قیمت خود را از بدهی‌ات کم کن. آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۶۲۲ (۴) و نیز می‌گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: شخصی که از دیگری ده درهم طلبکار است به وی می‌گوید: [با پولی که از تو طلبکار هستم] لباسی [نسیه] برای من بخر. آن‌گاه آن را [نقد] بفروش و پولش را تحویل بگیر. آنچه زیان کردی، بر عهدهٔ من. آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۶۲۳ (۵) خالد بن حجاج کرخی می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مقداری گندم را تا وقت مشخصی پیش‌خرید می‌کنم. پس از خرید و پیش از تحویل بازرگانان از من خرید آن را درخواست می‌کنند.

امام ﷺ فرمود: اشکالی ندارد که آن را تا زمانی که خریده‌ای بفروشی و تو نمی‌توانی آن را پیش از تحویل گرفتن، تحویل دهی!

گفتم: فدایت گردم! پس از تحویل گرفتن آیا می‌توانم بر اساس همان پیمانه کردن تحویل دهم؟

امام ﷺ فرمود: این کار اشکالی ندارد؛ در صورتی که خریداران راضی شوند.

و فرمود: هر طعامی که از خرمنگاه یا مکانی خریدی و به وسیلهٔ حوادث طبیعی نابود شد، سرمایهٔ مشتری محفوظ است. و هر کس طعامی را با بیان ویژگی‌هایش بخرد و معین نکند که از محل و قریهٔ خاصی باشد، فروشنده باید آن را تحویل دهد.

به امام صادق ﷺ گفتم: از شخصی طعامی می‌خرم و پیش از تحویل آن به دیگری می‌فروشم. آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا شاهد پیمانه کردن آن، هنگام تحویل من باشد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۲۴ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«اشکال ندارد که خریدار میوه را پیش از تحویل گرفتن آن بفروشد و آن مثل گندم نیست که پیمانه می‌شود و از موارد نهی از فروش پیش از تحویل نیست.»

۱۶۲۵ (۷) ابوحمزه می‌گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی کالایی را می‌خرد که بدون پیمانه و وزن‌کردن معامله می‌شود. آیا پیش از تحویل آن را بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۲۶ ۳۲۸۳۹ (۸) **تهذيب ۵۵/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه ۱۳۶/۳**: ابن مسكان عن **الحلبي** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قوم اشتروا بزّاً[1] فاشتركوا فيه جميعاً ولم يقسّموه[2] أيصلح لأحد منهم بيع بزّه قبل أن يقبضه قال لا بأس به وقال انّ هذا ليس بمنزلة الطعام لأنّ الطعام يكال.

۱۶۲۷ ۳۲۸۴۰ (۹) **كافي ۱۷۸/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي **تهذيب ۳۶/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان وفضالة بن أيّوب عن ابان جميعاً عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ (انّه ـ كا) قال في الرجل يبتاع الطّعام ثمّ يبيعه قبل أن يكال[3] قال لا يصلح له ذلك **تهذيب ۳۶/۷**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالرحمن ابن أبي عبدالله وأبي صالح عن أبي عبدالله ﷺ مثل ذلك وقال لا تبعه حتّى تكيله.

۱۶۲۸ ۳۲۸۴۱ (۱۰) **قرب الإسناد ۲۶۷**: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترىٰ مبيعاً كيلاً أو وزناً هل يصلح بيعه مرابحة قال إذا تراضيا البيّعان فلا بأس فإن سمّى كيلاً أو وزناً فلا يصلح بيعه حتّى يكيله أو يزنه.

۱۶۲۹ ۳۲۸۴۲ (۱۱) **تهذيب ۳۶/۷**: سأل **عليّ** بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن الرجل يشترى الطعام أيصلح بيعه قبل أن يقبضه قال إذا ربح لم يصلح حتّى يقبض وإن كان يولّيه فلا بأس وسأله عن الرّجل يشترى الطعام أيحلّ له أن يولّى منه قبل أن يقبضه قال إذا لم يربح عليه شيء فلا بأس فإن ربح فلا يصلح حتّى يقبضه.

۱۶۳۰ ۳۲۸۴۳ (۱۲) **وسائل ۶۷/۱۸**: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه **قرب الإسناد ۲۶۵**: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترى طعاماً أيصلح له أن يولّي منه قبل أن يقبضه قال إذا ربح فلا يصلح حتّى يقبضه وإن كان يولّي منه فلا بأس.

---

۱. البزّ: الثياب وقيل ضرب من الثّياب وقيل البزّ من الثياب أمتعة البزّاز وقيل البزّ متاع البيت من الثياب خاصة ـ اللسان.
۲. ولم يقتسموه ـ فقيه.
۳. ان يكتاله ـ يب.

۱۶۲۶ (۸) **حلبی** می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام سؤال کردم: گروهی به طور مشترک لباسی را می‌خرند و آن را تقسیم نکرده‌اند. آیا یکی از آنان می‌تواند سهم خود را پیش از تحویل گرفتن بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: اشکالی ندارد. و فرمود: آن مثل مواد خوراکی نیست؛ زیرا مواد خوراکی پیمانه‌ای است.»

۱۶۲۷ (۹) **حلبی** از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه نمودنش آن را می‌فروشد، فرمود: این کار برای وی شایسته نیست.»

عبدالرحمن بن ابی عبدالله و ابوصالح نیز این حدیث را روایت کرده‌اند و در پایان آن امام صادقعليه السلام فرمود: «آن را نفروش تا پیمانه کنی.»

۱۶۲۸ (۱۰) **علی بن جعفر** می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرعليهما السلام سؤال کردم: شخصی کالایی را با پیمانه یا وزن می‌خرد. آیا فروش آن به صورت مرابحه شایسته است؟

امامعليه السلام فرمود: هرگاه فروشنده و خریدار راضی باشند، اشکال ندارد. و اگر پیمانه و وزن آن را مشخص کرده‌اند، فروش آن پیش از پیمانه و وزن کردن شایسته نیست.»

۱۶۲۹ (۱۱) و نیز **علی بن جعفر** از برادرش پرسید: «شخصی گندم می‌خرد، آیا فروش آن پیش از تحویل گرفتن شایسته است؟

امامعليه السلام فرمود: هرگاه در معامله سود ببرد، فروش پیش از تحویل شایسته نیست. ولی اگر به همان صورت خرید و قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!

و همچنین سؤال کرد که: آیا فروش مواد خوراکی به قیمت خرید پیش از تحویل جایز است؟

امامعليه السلام فرمود: اگر سودی دریافت نکند، اشکال ندارد و اگر سود دریافت کند، فروش آن پیش از تحویل شایسته نیست.»

۱۶۳۰ (۱۲) **علی بن جعفر** می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرعليهما السلام سؤال کردم:

شخصی مواد خوراکی می‌خرد. آیا شایسته است پیش از تحویل آن را به قیمت خرید بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: هر گاه سود دریافت کند، پیش از تحویل گرفتن فروش آن شایسته نیست و اگر به همان صورت خرید و قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!»

۱۶۳۱ ۲۲۸٤٤ (۱۳) **تهذيب** ۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ عن **أبي بصير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى طعاماً ثمّ باعه قبل أن يكيله قال لا يعجبني أن يبيع كيلاً أو وزناً قبل أن يكيله أو يزنه إلّا أن يولّيه كما اشتراه فلا بأس أن يولّيه كما اشتراه إذا لم يربح فيه أو يضع وماكان من شيء عنده ليس بكيل ولا وزن فلا بأس أن يبيعه قبل أن يقبضه.

۱۶۳۲ ۲۲۸٤٥ (۱٤) **تهذيب** ۳٥/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه** ۱۲۹/۳: **منصور** بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا اشتريت متاعاً فيه كيل أو وزن فلا تبعه حتّى تقبضه إلّا أن تولّيه فإن لم يكن فيه كيل أو وزن فبعه (يعني انّه يوكّل المشتري بقبضه ـ فقيه).

۱۶۳۳ ۲۲۸٤٦ (۱٥) **تهذيب** ٥٦/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن **فقيه** ۱۳٦/۳: أبان عن **منصور** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى بيعاً ليس فيه كيل ولا وزن أله أن يبيعه مرابحة قبل أن يقبضه ويأخذ ربحه فقال لا بأس بذلك مالم يكن (فيه ـ فقيه) كيل ولا وزن فإن هو قبضه فهو أبرأ لنفسه.

۱۶۳٤ ۲۲۸٤۷ (۱٦) **تهذيب** ۳٥/۷: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النعمان عن **معاوية** بن وهب قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يبيع البيع قبل أن يقبضه فقال مالم يكن كيل أو وزن فلا تبعه حتّى تكيله أو تزنه إلّا ان يولّيه الذي قام عليه.

۱۶۳٥ ۲۲۸٤۸ (۱۷) **تهذيب** ۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن النضربن سويد عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال قال أميرالمؤمنين ﷺ من احتكر طعاماً أو علفاً أو ابتاعه بغير حكرة فأراد أن يبيعه فلا يبيعه[۱] حتّى يقبضه ويكتاله.

۱۶۳٦ ۲۲۸٤۹ (۱۸) **أمالي ابن الشيخ** ۳۹۹: أخبرنا الشّيخ الأجلّ الإمام المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد الطوسي ﷺ قال حدّثني والدي ﷺ قال أخبرنا (ابن ـ خ) حمويه قال أخبرنا الهزاني قال أخبرنا أبو خليفة قال حدّثنا مسدّد بن سرهد[۲] قال حدّثنا أبو الأحوص قال حدّثنا عبدالعزيز بن رفيع[۳] عن عطاء ابن أبي رباح عن حزام بن حكيم بن حزام [عن أبيه] قال ابتعت طعاماً من طعام الصدقة فأربحت فيه قبل أن أقبضه فأردت بيعه فسألت النّبيّ ﷺ فقال لا تبعه حتّىٰ تقبضه.

---

۱. فلا يبعه ـ ئل. ۲. شرهد ـ ئل خ ـ مسرهد ـ خ ئل. ۳. رفيّة ـ ئل خ.

۱۶۳۱ (۱۳) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه کردن آن را می‌فروشد. امام فرمود: من خوش ندارم، جنس پیمانه‌ای و وزن کردنی را پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد! مگر آن‌که به همان صورت خرید بفروشد که اشکال ندارد بدون سود یا با زیان بفروشد. و اجناسی که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، فروش آن‌ها پیش از تحویل اشکال ندارد.»

۱۶۳۲ (۱۴) منصور بن حازم از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود:

«هرگاه کالای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی را خریدی، پیش از تحویل گرفتن آن را نفروش، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشی و اگر با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، آن را بفروش (یعنی او خریدار را در تحویل آن وکیل نماید).»

۱۶۳۳ (۱۵) منصور می‌گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی جنسی را که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد. آیا بدون پیمانه و وزن کردن پیش از تحویل می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سودش را دریافت کند؟

امامؑ فرمود: در صورتی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود این کار اشکال ندارد. ولی اگر آن را تحویل بگیرد، از بدهی است.»

۱۶۳۴ (۱۶) معاویه بن وهب می‌گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی پیش از تحویل گرفتن کالا آن را می‌فروشد.

امامؑ فرمود: پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروش تا آن را پیمانه و وزن کنی، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشد.»

۱۶۳۵ (۱۷) محمد بن قیس از امام باقرؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود:

«هر کس مواد غذایی یا علوفه را انبار کند یا بدون انبار کردن بخرد و بخواهد آن‌ها را بفروشد، پس نفروشد تا تحویل بگیرد و پیمانه کند.»

۱۶۳۶ (۱۸) حزام بن حکیم بن حزام از پدرش نقل می‌کند که گفت:

«مقداری مواد غذایی از مواد غذایی زکات خریدم و خواستم پیش از تحویل آن‌ها را با سود بفروشم. پس، از پیامبر اکرمﷺ در این باره سؤال کردم. آن حضرت فرمود: نفروش تا آن‌که تحویل بگیری.»

۱۶۳۷ ۲۲۸۵۰ (۱۹) الدعائم ۳٤/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من اشترى طعاماً فأراد بيعه فلا يبعه حتّى يكيله أو يزنه إن كان ممّا يكال أو يوزن فإن ولّاه فلا بأس بالتّولية[۱] قبل الكيل والوزن ولا بأس ببيع سائر السّلع قبل أن تقبض وقبل أن ينقد ثمنها وإن اشترى رجل طعاماً فذكر البائع انّه قد اكتاله فصدّقه المشتري وأخذه بكيله فلا بأس بذلك.

۱۶۳۸ ۲۲۸۵۱ (۲۰) العوالي ۱٤۱/۱: من اشترى طعاماً فلا يبيعه حتّى يقبضه.

۱۶۳۹ ۲۲۸۵۲ (۲۱) المقنع ۱۲۳: ولا يجوز أن تشتري الطّعام ثمّ تبيعه قبل أن تكتاله وما لم يكن فيه كيل ولا وزن فلا بأس أن تبيعه قبل أن تقبضه وروى لا بأس أن يشترى الرجل الطعام ثمّ يبيعه قبل أن يقبضه ويوكّل المشتري بقبضه.

۱۶٤۰ ۲۲۸۵۳ (۲۲) تهذيب ۳٦/۷: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال سألته عن الرّجل يبيع الطّعام أو الثّمرة وقد كان اشتراها ولم يقبضها قال لا حتّى يقبضها إلّا أن يكون معه قوم يشاركهم فيخرجه بعضهم من نصيبه من شركته بربح أو يولّيه بعضهم فلا بأس.

۱۶٤۱ ۲۲۸۵٤ (۲۳) تهذيب ۳۸٦/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ انّه كرّه بيع صكّ الورق حتّى يقبض.

۱۶٤۲ ۲۲۸۵۵ (۲٤) كافي ۱۸۰/٥، تهذيب ۳۸/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان فقيه ۱۳۰/۳: عن ابن مسكان عن إسحاق المدائني قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن القوم يدخلون السفينة يشترون الطعام فيتساومون بها ثمّ يشترى[۲] رجل منهم فيتسائلونه[۳] فيعطيهم[٤] ما يريدون من الطّعام فيكون صاحب الطّعام هو الّذي يدفعه اليهم ويقبض الثمن قال لا بأس ما أراهم إلّا (و ـ كا فقيه) قد شركوه[٥] فقلت ان (جاء ـ يب) صاحب الطعام يدعو كيّالاً[٦] فيكيله لنا ولنا اجراء[۷] فيعيّرونه[۸] فيزيد وينقص قال لا بأس مالم يكن شيء كثير غلط.

---

۱. التّولية في البيع: أن تشتري سلعة بثمن معلوم ثمّ توليها رجلاً آخر بذلك الثّمن ـ اللسان.
۲. فيستلمونها ثمّ يشتريها ـ يب. فيساومون منه ثمّ يشتريه ـ فقيه. ۳. فيسألونه ـ يب فقيه.
٤. ان يعطيهم ـ يب. ٥. شاركوه ـ فقيه. ٦. الكيّال ـ فقيه.
۷. ولنا آخر ـ يب. ۸. فيعيّره ـ يب فيعتبرونه ـ فقيه.

(۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: ۱۶۳۷

«هر کس برای فروش مواد خوراکی بخرد، پس اگر از اجناسی است که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروشد. و اگر به قیمت خرید بفروشد ـ پیش از پیمانه و وزن کردن ـ اشکال ندارد. و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل گرفتن و پیش از پرداخت بهای آن اشکال ندارد.

و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و خریدار او را تصدیق کند و به همان پیمانه کردن بگیرد، اشکالی در آن نیست.»

(۲۰) در کتاب العوالی آمده است: «هر کس مواد خوراکی بخرد، آن را پیش از تحویل گرفتن نفروشد.» ۱۶۳۸

(۲۱) در کتاب المقنع آمده است: ۱۶۳۹

«جایز نیست مواد خوراکی بخری و سپس پیش از تحویل گرفتن آن با پیمانه آن را بفروشی و اجناسی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، اشکال ندارد که پیش از تحویل، آن‌ها را بفروشی و روایت شده که اشکال ندارد شخصی مواد خوراکی بخرد سپس پیش از تحویل آن را بفروشد و خریدار را در تحویل آن وکیل نماید.»

(۲۲) سماعه می‌گوید: «از امام؛ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی و میوه را می‌خرد و پیش از تحویل می‌فروشد. ۱۶۴۰

امام؛ فرمود: نه! تا این‌که آن را تحویل بگیرد. مگر آن‌که گروهی به طور مشترک کالایی را بخرند. آن‌گاه برخی از آن‌ها سهم یکی از خود را با سود بخرد یا او سهم خود را بدون سود بفروشد که در این صورت اشکال ندارد.»

(۲۳) غیاث بن ابراهیم از امام صادق؛ از پدرش روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان؛ فروش برگهٔ حواله [کالابرگ] را پیش از تحویل جنس ناپسند می‌شمرد.» ۱۶۴۱

(۲۴) اسحاق مداینی می‌گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: ۱۶۴۲

گروهی برای خرید مواد غذایی وارد کشتی می‌شوند و به گفتگو می‌پردازند. سرانجام یکی از آن‌ها همهٔ بار کشتی را می‌خرد. دیگران از وی درخواست خرید می‌کنند و او نیز به هر کدام هر چه می‌خواهند، می‌دهد. آن‌گاه صاحب مواد خوراکی، اجناس را به هر یک از آن‌ها تحویل می‌دهد و پولش را دریافت می‌کند.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد. آن‌ها را نمی‌بینم مگر آن‌که با خریدار شریک شده‌اند.

گفتم: صاحب مواد خوراکی پیمانه کننده‌ای را فرامی‌خواند و برای ما پیمانه می‌کند، در حالی که ما خود کارگرانی داریم که در پیمانه کردن به او ایراد می‌گیرند و او کم و زیاد پیمانه می‌کند.

امام؛ فرمود: تا وقتی بسیار اشتباه نباشد، اشکال ندارد.»

۱٦٤۳ ۳۲۸۵٦ (۲۵) الدعائم ۳۲/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن ربح مالم يقبض. وتقدّم فى أحاديث باب (۳٤) انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً وباب (۳۵) انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ما يناسب ذٰلك. ويأتى فى أحاديث باب (۹) انّه لا بأس للمشترى أن يبيع الثّمرة بربح قبل قبضها من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ ما يدلّ على ذٰلك.

(٤۲)

باب انّه يجوز لمن عليه الدَّين أن يتعيّن من صاحبه ويقضيه على كراهيّة وان يضمن عنه غريمه ويقضيه

۱٦٤٤ ۳۲۸۵۷ (۱) كافى ۲۰٤/۵: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) تهذيب ۱۹٦/٦: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن علىّ بن إسماعيل (عن عمّار ـ يب) عن أبى بكر الحضرمى قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام يكون لى على الرجل الدراهم فيقول (لى ـ كا) بعنى شيئاً[۱] (حتّى ـ يب) اقضيك فأبيعه المتاع[۲] ثمّ اشتريه منه واقبض مالى قال لا بأس.

۱٦٤۵ ۳۲۸۵۸ (۲) كافى ۲۰٤/۵: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن سيف بن عميرة تهذيب ٤۸/۷، استبصار ۷۹/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة عن سيف بن عميرة عن أبى بكر الحضرمى قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام رجل يعيّن[۳] ثمّ حلّ دينه فلم يجد ما يقضى أيتعيّن من صاحبه الّذى عيّنه ويقضيه قال نعم.

۱٦٤٦ ۳۲۸۵۹ (۳) كافى ۲۰۵/۵: أبوعلىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن هارون بن خارجة قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام عيّنت رجلاً عينة (فحلّت عليه ـ فقيه) فقلت له اقضنى فقال ليس عندى فعيّنى[٤] حتّى اقضيك قال عيّنه حتّى يقضيك. فقيه ۱۸۳/۳: روى عن صفوان الجمّال قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام (وذكر مثله).

---

۱. متاعاً ـ يب. ۲. فأبيعه إيّاه ـ يب. ۳. تعيّن ـ يب صا.
٤. تعيّنى ـ كا ط جديد.

۱۶۴۳ (۲۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از سود بردن بر کالایی که تحویل نگرفته، نهی کرد.

در احادیث باب ۳۴ و ۳۵، مناسب با این بحث گذشت و در احادیث باب ۹ از باب‌های فروش میوه، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۲

جواز تعیین دیْن بدهکار و پرداخت آن

۱۶۴۴ (۱) **ابوبکر حضرمی** می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او می‌گوید: چیزی به من بفروش تا طلبت را بپردازم. پس کالایی [به صورت نسیه] به او می‌فروشم، سپس آن را از او [با قیمت کم‌تر] می‌خرم و طلبم را دریافت می‌کنم.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۴۵ (۲) **ابوبکر حضرمی** می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی با دیگری به صورت عینه معامله می‌کند. سپس زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد و او قدرت بر پرداخت ندارد. آیا جایز است با همان شخص بار دیگر به صورت عینه معامله کند و به این صورت بدهی‌اش را بپردازد؟

امامؑ فرمود: آری!»

۱۶۴۶ (۳) **هارون بن خارجه** می‌گوید: «به امام صادقؑ گفتم: با شخصی به صورت عینه معامله کردم و سررسید بدهی‌اش فرارسید. به او گفتم: بدهی‌ات را پرداخت کن. او گفت: چیزی ندارم. بار دیگر به صورت عینه با من معامله کن تا به تو بپردازم.

امامؑ فرمود: با او به صورت عینه معامله کن تا به تو بپردازد.»

۱٦٤٧ ۳۲۸٦۰ (۴) تهذيب ٤٨/٧، استبصار ٧٩/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن ليث المرادي عن أبي عبدالله ﷺ قال سأله رجل زميل لعمر بن حنظلة عن رجل[١] تعيّن عينة[٢] الى أجل فإذا جاء الأجل تقاضاه فيقول لا والله ما عندى ولكن عيّنى ايضاً حتّى اقضيك قال لا بأس ببيعه.

۱٦٤٨ ۳۲۸٦۱ (۵) الدعائم ٦٢/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن القوم يتبا‌عون بالعينة فإذا اتّفقوا ادخلوا بينهم بيعاً قال ولِمَ ذٰلك قال يكرهون الحرام قال من أراد الحلال فلا بأس ولو انّ رجلاً واطأ امرأة على فجور حتّى اتفقا ثمّ بدالهما فتناكحا نكاحاً صحيحاً كان ذٰلك جائزاً.

۱٦٤٩ ۳۲۸٦۲ (۶) تهذيب ٥٣/٧، استبصار ٨٠/٣: محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن عليّ عن العبّاس بن عامر عن أبان عن عبد الرّحمٰن بن أبي عبدالله عن أبي عبدالله ﷺ انّه قال لا تقبض ممّا تعيّن يقول لا تعيّنه ثمّ تقبضه ممّا لك عليه (قال الشيخ هٰذا الخبر محمول على ضرب من الكراهة لانّا قد بيّنّا جواز ان يأخذ الانسان ممّا عيّنه).

۱٦۵۰ ۳۲۸٦۳ (۷) كافي ٢٠٥/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل[٣] لي عليه مال وهو معسر فاشترى بيعاً من رجل الى أجل على أن اضمن (ذٰلك ـ كا) عنه للرجل ويقضيني[٤] الّذي عليه[٥] قال لا بأس. تهذيب ٥٠/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان عن أبي عبدالله ﷺ (مثله).

۱٦۵۱ ۳۲۸٦٤ (۸) تهذيب ٤٩/٧، استبصار ٨٠/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمّار فقيه ١٨٣/٣: عن بكّار بن أبي بكر عن أبي عبدالله ﷺ في رجل يكون له على الرجل المال فإذا حلّ (له ـ صا) قال له بعني متاعاً حتّى أبيعه فأقضى[٦] (الدَّين ـ صا) الّذي لك عليّ قال لا بأس (به ـ فقيه).

---

١. من الرجل ـ صا.

٢. العينة: السلف ـ اللسان: الأزهرى يقال عيّن التاجر يعيّن تعييناً وعينة وهي الإسم وذٰلك إذا باع من رجل سلعة بثمن معلوم الى أجل معلوم ثمّ اشتراها منه بأقلّ من الثمن الّذي باعها به ـ اللسان (ونقل في لسان العرب عن ابن عبّاس حديثاً في معنى العينة فلاحظ).

٣. عن الرجل ـ يب.

٤. أن يقضي ـ يب.

٥. لي ـ يب.

٦. واقضي ـ صا واقضيك ـ فقيه.

۱۶۴۷ (۴) لیث مرادی روایت می‌کند که: «یکی از دوستان عمر بن حنظله از امام صادقﷺ سؤال کرد: شخصی با دیگری معاملهٔ عینه انجام می‌دهد. وقتی زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد، طلبکار از او درخواست پرداخت آن را می‌نماید. شخص بدهکار می‌گوید: به خدا سوگند چیزی ندارم! بار دیگر با من به صورت عینه معامله کن تا آن را به تو پرداخت کنم.

امامﷺ فرمود: معاملهٔ او اشکال ندارد.»

۱۶۴۸ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادقﷺ سؤال شد:

«گروهی با یکدیگر به صورت «عینه» معامله می‌کنند ـ وقتی با هم توافق کردند، در میان خود معامله انجام می‌دهند. امامﷺ پرسید: برای چه این کار را می‌کنند؟ گفته شد: حرام را ناپسند می‌شمارند.

امامﷺ فرمود: هر کس خواستار حلال است، اشکال ندارد؛ حتی اگر شخصی با زنی زنا کند و سپس تصمیم به ازدواج بگیرند و به طور صحیح با هم ازدواج کند، عمل آنان حلال است.»

۱۶۴۹ (۶) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«آنچه به صورت عینه فروختی، تحویل نگیر. امامﷺ می‌فرماید: با او معاملهٔ عینه انجام نده و سپس آنچه از وی طلبکار هستی، از او تحویل بگیر.[۱]»

مرحوم شیخ طوسیرحمه الله می‌فرماید: «این حدیث بر نوعی کراهت حمل می‌شود؛ زیرا ما گفتیم: جایز است انسان آنچه به صورت عینه فروخته، تحویل بگیرد.»

۱۶۵۰ (۷) عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم:

من از شخصی طلبکارم و او تنگدست است؛ از این رو کالایی را از شخصی به صورت نسیه می‌خرد. بنا بر این‌که من ضامن وی شوم و بدهی‌اش را به من پرداخت کند.

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۵۱ (۸) بکار بن ابوبکر می‌گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم:

شخصی از دیگری طلبکار است. هنگام سررسید، بدهکار می‌گوید: کالایی [نسیه] به من بفروش تا آن را بفروشم و بدهی‌ات را پرداخت کنم.

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

---

۱. وقتی انسان از راه معاملهٔ عینه از دیگری طلبکار است، اگر جنسی را که به او می‌فروشد بار دیگر بخرد، قیمت آن از بدهی وی کم می‌شود.

۱۶۵۲ ۲۲۸۶۵ (۹) تهذيب ۴۸/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يكون له على الرّجل طعام أو بقر أو غنم أو غير ذلك فأتى المطلوب الطّالب ليبتاع منه شيئاً قال لا يبيعه نسياً فأمّا نقداً فليبيعه بما شاء.

۱۶۵۳ ۲۲۸۶۶ (۱۰) تهذيب ۲۰۲/۶: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى تهذيب ۱۲۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن معمّر الزّيّات قال قلت لأبي عبدالله ﷺ يجيئني الرجل فيقول اقرضني دنانير حتّى أشترى بها زيتاً فأبيعك قال لا بأس.

وتقدّم في أحاديث باب (۳۵) انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ما يناسب ذلك. وكذا في أحاديث الباب المتقدّم خصوصاً رواية عليّ بن جعفر (۳).

(۴۳)

باب جواز بيع الشىء بأضعاف قيمته واشتراط قرض أو تأجيل دين

۱۶۵۴ ۲۲۸۶۷ (۱) كافي ۲۰۵/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۵۲/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن محمّد بن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي الحسن ﷺ يكون لي على الرجل دراهم فيقول (لي ـ يب) اخّرني بها وأنا أربحك فأبيعه جبّة تقوّم عليّ بألف درهم بعشرة آلاف درهم أو قال بعشرين ألفاً واؤخّره بالمال قال لا بأس.

۱۶۵۵ ۲۲۸۶۸ (۲) كافي ۲۰۵/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحديد عن محمّد بن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي الحسن ﷺ ان سلسبيل [1] طلبت منّي مأة ألف درهم على أن تربحني عشرة آلاف فاقرضتها تسعين ألفاً وأبيعها ثوباً وَشْياً [2] تقوّم عليّ بألف درهم بعشرة آلاف درهم قال لا بأس. وفي رواية أُخرى أن لا بأس به أعطها مأة ألف وبعها الثوب بعشرة آلاف واكتب عليها كتابين.

---

۱. اسم امرأة.

۲. الوشي من الثياب معروف.

۱۶۵۲ (۹) **منصور بن حازم** می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم:

شخصی از دیگری گندم یا گاو یا گوسفند یا کالای دیگری طلبکار است. بدهکار نزد طلبکار می‌آید تا از وی چیزی خریداری کند.

امام فرمود: نسیه به او نفروشد ولی نقد هر چه می‌خواهد به او بفروشد.»

۱۶۵۳ (۱۰) **معمر زیّات** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: چند دینار به من قرض بده تا با آن روغن زیتون بخرم و به تو بفروشم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

در احادیث باب ۳۵ و باب پیشین به ویژه حدیث علی بن جعفر، مناسب با این بحث گذشت.

باب ۴۳

جواز فروش کالا به چند برابر قیمت

۱۶۵۴ (۱) **محمد بن اسحاق بن عمار** می‌گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او به من می‌گوید: به من مهلت بده و من به تو سود می‌دهم. من جبّه‌ای که هزار درهم برای من تمام شده به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشم و طلبم را به عقب می‌اندازم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶۵۵ (۲) **محمد بن اسحاق بن عمار** می‌گوید: «به امام کاظم ﷺ گفتم: زنی به نام سلسبیل، صد هزار درهم از من درخواست وام کرد، بنابر این‌که ده هزار درهم به من سود بدهد. من نود هزار درهم به او وام دادم و لباس وشی را که هزار درهم برای من تمام شده بود، به ده هزار درهم به او فروختم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

و در حدیث دیگری آمده است که امام ﷺ فرمود: «این کار اشکالی ندارد. یکصد هزار درهم به او بده و لباس را به ده هزار درهم به او بفروش و دو نوشتهٔ جداگانه علیه او بنویس.»

۱۶۵۶ ۲۲۸۶۹ (۳) كافي ۲۰۵/۵، تهذيب ۵۳/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن عبدالله عن عمّه محمّد بن عبدالله فقيه ۱۸۳/۳: عن محمّد بن اسحاق بن عمّار قال قلت للرّضا عليه السلام الرجل يكون له المال قد حلّ[1] على صاحبه يبيعه لؤلؤة تسوى مأة درهم بألف درهم ويؤخّر عنه[2] المال الىٰ وقت قال لا بأس (به ـ يب) قد أمرني أبي عليه السلام ففعلت ذلك وزعم[3] انّه سأل أبا الحسن (موسى[4] ـ يب) عليه السلام عنها[5] فقال (له ـ فقيه ـ كا) مثل ذلك.

۱۶۵۷ ۲۲۸۷۰ (۴) كافي ۳۱۶/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام قال سأل رجل له مال على رجل من قبل عينة عيّنها ايّاه فلمّا حلّ عليه المال لم يكن عنده ما يعطيه فأراد أن يقلّب عليه ويربح أيبيعه لؤلؤاً وغير ذلك ما يسوى مأة درهم بألف درهم ويؤخّره قال لا بأس بذلك قد فعل ذلك أبي عليه السلام وأمرني أن أفعل ذلك في شيء كان عليه.

۱۶۵۸ ۲۲۸۷۱ (۵) كافي ۲۰۶/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۵۲/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عبدالملك بن عتبة قال سألته عن الرجل اريد[6] ان اعيّنه المال و[7] يكون لي عليه مال قبل ذلك فيطلب منّي مالاً أزيده على مالي الّذي لي عليه أيستقيم أن أزيده مالاً وأبيعه لؤلؤة تساوي[8] مأة درهم بألف درهم فأقول (له ـ يب) أبيعك هذه اللؤلؤة بألف درهم على أن اؤخّرك بثمنها وبمالي عليك كذا وكذا شهراً قال لا بأس.

۱۶۵۹ ۲۲۸۷۲ (۶) فقه الرضا عليه السلام ۲۵۷: اروى انّه سئل عن رجل له دين قد وجب فيقول اخّرني به[9] وأنا اربحك فيبيعه حبّة لؤلؤ تقوّم بألف درهم بعشرة آلاف درهم أو بعشرين ألف فقال لا بأس وروي في خبر آخر بمثله لا بأس وقد أمرني أبي عليه السلام ففعلت مثل هذا.

۱۶۶۰ ۲۲۸۷۳ (۷) فقه الرضا عليه السلام ۲۵۹: ولو باع ثوباً يسوى عشرة دراهم بعشرين درهماً أو خاتماً ما يسوى درهماً بعشر مادام عليه فص[10] لا يكون شيئاً فليس بالرّبا.

---

۱. فيدخل ـ فقيه. ۲. عليه ـ فقيه.
۳. وروي محمّد بن اسحاق بن عمّار ـ فقيه. ۴. موسى بن جعفر ـ فقيه.
۵. عن ذلك ـ فقيه. ۶. يريد ـ يب. ۷. او ـ يب.
۸. تسوى ـ يب. ۹. ويقول اسئلك ديناً آخر به ـ ك.
۱۰. الفص بتثليث الفاء ما يركب في الخاتم من الحجارة الكريمة.

(۳) محمد بن اسحاق بن عمار می‌گوید: «به امام رضا گفتم: «شخصی از دیگری پول طلب دارد که سررسید آن فرارسیده است. از این رو مرواریدی که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او می‌فروشد و طلب خود را به تأخیر می‌اندازد. ۱۶۵۶

امام فرمود: اشکال ندارد. من نیز به دستور پدرم این کار را انجام داده‌ام.»

محمد بن اسحاق معتقد است از امام کاظم نیز این مسأله را پرسید و آن حضرت به همین صورت پاسخ داد.

(۴) مسعده بن صدقه می‌گوید: «شخصی از امام صادق سؤال کرد: ۱۶۵۷

من سر معاملهٔ «عینه» از فردی پول طلب دارم و او هنگام سررسید، قدرت پرداخت آن را ندارد. پس می‌خواهد بدهی‌اش را به تأخیر بیندازم و او به من سود دهد. آیا مروارید یا چیز دیگری که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او بفروشم و سررسید وامش را به تأخیر بیندازم؟

امام فرمود: اشکال ندارد. پدرم این‌گونه انجام داد و به من نیز دستور داد دربارهٔ بدهی‌اش به همین صورت عمل کنم.»

(۵) عبدالملک بن عتبه می‌گوید: «از امام سؤال کردم: ۱۶۵۸

از شخصی مالی طلبکارم و می‌خواهم پول دیگری به صورت عینه به او بدهم. آیا جایز است پولی به او بدهم و مرواریدی که ارزش آن صد درهم است به هزار درهم به او بفروشم؟ و به او بگویم: این مروارید را به هزار درهم به تو می‌فروشم به این شرط که بهای آن و بدهی‌ات را چند ماه به تأخیر اندازم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

(۶) در کتاب فقه الرضا روایت می‌کند که از امام صادق سؤال شد: ۱۶۵۹

«شخصی پولی طلبکار است که سررسید آن فرارسیده است. بدهکار می‌گوید: به من مهلت بده تا به تو سود بدهم. از این رو طلبکار دانه مرواریدی به ارزش هزار درهم را به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشد.

امام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث دیگری مثل آن روایت شده و در پایان آن این سخن از امام افزوده شده است: «و به تحقیق پدرم به من دستور داد، مثل این معامله را انجام دادم.»

(۷) در همان کتاب آمده است: ۱۶۶۰

«اگر لباس ده درهمی را به بیست درهم بفروشد یا انگشتری را که یک درهم ارزش ندارد ـ تا وقتی نگین بی‌ارزشی روی آن است ـ به ده درهم بفروشد، ربا نخواهد بود.»

١٦٦١ ٣٢٨٧٤ (٨) تهذيب ٣٣: ٤٥/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن إسحاق عن محمّد بن سليمان الديلمى عن أبيه عن رجل كتب الى العبد الصالح عليه السلام يسأله انّى أُعامل قوماً أبيعهم الدقيق أربح عليهم فى القفيز درهمين الى أجل معلوم وانّهم يسئلونى أن اعطيهم عن نصف الدقيق دراهم فهل لى من حيلة لا[١] ادخل فى الحرام فكتب عليه السلام إليه اقرضهم الدراهم قرضاً وازدد عليهم فى نصف القفيز بقدر ما كنت تربح عليهم.

(٤٤)

باب حكم من اشترى طعاماً فتغيّر سعره قبل أن يقبضه أو دفع طعاماً ونحوه عن اجرة أو دين فتغيّر سعره

١٦٦٢ ٣٢٨٧٥ (١) فقيه ١٢٩/٣: روى عبدالله بن مسكان عن الحلبى عن أبى عبدالله عليه السلام انّه قال فى رجل ابتاع من رجل طعاماً بدراهم فأخذ نصفه ثمّ جاءه بعد ذلك وقد ارتفع الطعام أو نقص فقال إن كان يوم ابتاعه ساعره بكذا وكذا فهو ذاك وإن لم يكن ساعره فإنّما له سعر يومه.

١٦٦٣ ٣٢٨٧٦ (٢) كافى ١٨١/٥، تهذيب ٣٤/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل ابتاع من رجل طعاماً بدراهم فأخذ نصفه وترك نصفه ثمّ جاء بعد ذلك وقد ارتفع الطعام أو نقص قال إن كان يوم ابتاعه ساعره انّ له كذا وكذا فإنّما له سعره وإن كان إنما أخذ بعضاً وترك بعضاً ولم يسمّ سعراً فإنّما له سعر يومه الّذى يأخذ فيه ما كان.

١٦٦٤ ٣٢٨٧٧ (٣) المقنع ١٢٣: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل ابتاع وذكر (نحوه الى قوله سعر يومه ثمّ قال) وإن اشترى رجل طعاماً فتغيّر سعره قبل أن يقبضه فإنّ له السّعر الّذى اشتراه به.

١٦٦٥ ٣٢٨٧٨ (٤) كافى ١٨١/٥، تهذيب ٣٤/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل عن أبى عبدالله عليه السلام فى رجل اشترى طعاماً كلّ كرّ بشىء معلوم فارتفع (الطعام ـ كا) أو نقص وقد اكتال بعضه فأبى صاحب الطعام أن يسلّم له ما بقى وقال إنّما لك ما قبضت فقال إن كان يوم اشتراه ساعره على انّه له فله ما بقى وإن كان إنّما اشتراه ولم يشترط ذلك فانّ له بقدر ما نقد.

---

١. ان لا ـ يب ٣٣.

۱۶۶۱ (۸) سلیمان بن دیلمی می‌گوید: «شخصی به امام کاظم ﷺ نامه نوشت و از او سؤال کرد: من به گروهی آرد به صورت نسیه می‌فروشم و در هر قفیز تا سررسید معین دو درهم سود می‌برم. و آنان از من درخواست می‌کنند که از نصف آرد مقداری درهم به آن‌ها بدهم. آیا چاره‌ای هست که من در حرام نیفتم؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: به آن‌ها مقداری درهم قرض بده و در قیمت نصف قفیز به مقدار سودت از آن‌ها بیفزا.»

باب ۴۴

حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد

۱۶۶۲ (۱) حلبی می‌گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی از دیگری خرید و نصف آن را تحویل گرفت. وقتی برای تحویل نصف دوم آن آمد، قیمت آن افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: اگر در روز خرید با فروشنده بر سر نرخ توافق نموده‌اند، پس نرخ همان است و اگر بر سر نرخ با هم توافق نکرده‌اند، نرخ روز بر عهدهٔ اوست!»

۱۶۶۳ (۲) حلبی می‌گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی خرید و نصف آن را تحویل گرفت، پس از مدتی برای تحویل نصف دیگر آمد ولی نرخ افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ با هم توافق کرده‌اند، همانا همان نرخ برای وی محفوظ است. و اگر بدون تعیین نرخ بخشی را تحویل گرفته و بخشی را گذاشته است، نرخ روزی که باقیمانده را در آن تحویل می‌گیرد، به عهدهٔ اوست.»

۱۶۶۴ (۳) در کتاب «المقنع» حدیث پیش را روایت کرده و در پایان آن این جمله را از امام ﷺ افزوده است: «و اگر کسی مواد خوراکی بخرد و پیش از تحویل نرخش تغییر کند، برای وی نرخ خرید محفوظ است.»

۱۶۶۵ (۴) جمیل می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی مقداری مواد خوراکی ـ هر کرّ به نرخ معینی ـ خریداری می‌کند. و بخشی از آن را تحویل می‌گیرد. سپس قیمت کاهش یا افزایش می‌یابد و فروشنده از تحویل بقیه خودداری می‌کند و می‌گوید: تو تنها همان را که تحویل گرفتی، حق داشتی.

امام ﷺ فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ آن توافق کرده‌اند، بقیهٔ آن مالِ خریدار است و اگر بدون شرط کردن قیمت تنها خریده است، به اندازه‌ای که پول پرداخت کرده حق دارد.»

۱۶۶۶ ۳۲۸۷۹ (۵) **کافی ۱۸۱/۵: محمّد** بن يحيى قال كتب محمّد بن الحسن الى أبى محمّد ﷺ رجل استأجر أجيراً يعمل له بناءاً أو غيره وجعل يعطيه طعاماً و[1] قطناً و[2] غير ذٰلك ثمّ تغيّر الطعام والقطن من سعره الّذى كان أعطاه الى نقصان أو زيادة أيحتسب[3] له بسعر يوم أعطاه أو بسعر يوم حاسبه فوقّع ﷺ يحتسب[4] له بسعر يوم شارطه (فيه ـ كا) إن شاء الله وأجاب (أيضاً ـ يب) ﷺ فى المال يحلّ على الرجل فيعطى به طعاماً عند محلّه ولم يقاطعه ثمّ تغيّر السعر فوقّع ﷺ له سعر[5] يوم اعطاه الطعام. **تهذيب ۳۵/۷**: محمّد بن الحسن الصفّار قال كتبت الى أبى محمّد ﷺ رجل استأجر (وذكر مثله).

۱۶۶۷ ۳۲۸۸۰ (۶) **تهذيب ۱۹۶/۶: محمّد** بن الحسن الصفّار قال كتبت إليه فى رجل كان له على رجل مال فلمّا حلّ عليه المال أعطاه بها طعاماً أو قطناً أو زعفراناً ولم يقاطعه على السّعر فلمّا كان بعد شهرين أو ثلاثة ارتفع الزعفران والطعام والقطن أو نقص بأىّ السعرين يحسبه قال لصاحب الدَّين سعر يومه الّذى أعطاه وحلّ ما له عليه أو السعر الثانى بعد شهرين أو ثلاثة يوم حاسبه فوقّع ﷺ ليس له إلّا على حسب سعر وقت ما دفع إليه الطعام إن شاء الله قال و كتبت إليه الرجل استأجر أجيراً ليعمل له بناءاً أو غيره من الأعمال وجعل يعطيه طعاماً أو قطناً أو غيرهما ثمّ يتغيّر الطعام والقطن عن سعره الّذى كان أعطاه الى نقصان أو زيادة أيحسب له بسعره يوم أعطاه أو بسعره يوم حاسبه فوقع ﷺ يحتسبه بسعر يوم شارطه فيه إن شاء الله.

۱۶۶۸ ۳۲۸۸۱ (۷) **تهذيب ۳۹/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن **فقيه ۱۲۹/۳: اسحاق** بن عمّار عن **أبى العطارد** قال قلت لأبى عبدالله ﷺ اشترى طعاماً[6] فيتغيّر سعره قبل أن أقبضه قال انّى لأحبّ أن تفى[7] له كما انّه إن[8] كان فيه فضل أخذته[9].

۱۶۶۹ ۳۲۸۸۲ (۸) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۸ وكلّ بيع[10] بالنسيئة سعر يومه مالم ينقص.

---

۱. أو ـ يب. ۲. أو ـ يب. ۳. ايحسب ـ يب.
۴. يحسب ـ يب. ۵. بسعر ـ يب.
۶. رجل يشترى الطعام فيتغيّر سعره قبل أن يقبضه ـ فقيه. ۷. أن يفى ـ فقيه.
۸. لو ـ فقيه. ۹. أخذه ـ فقيه. ۱۰. وكلّ ما يباع ـ ك.

۱۶۶۶ (۵) **محمد بن الحسن** نامه‌ای به این مضمون به امام حسن عسکریﷺ نوشت:

«شخصی کسی را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای او بسازد یا کار دیگری انجام دهد و شروع می‌کند مواد خوراکی و پنبه و اجناس دیگر به او بدهد. سپس مواد خوراکی و پنبه افزایش یا کاهش نرخ پیدا می‌کند. آیا آن را به قیمت روزی که تحویل داده حساب کند یا به قیمت روز حسابرسی؟

امامﷺ در پاسخ نوشت: آن را به قیمت روزی که با او قرارداد بسته محاسبه می‌کند ـ ان شاء الله.

و سؤال کرد: سررسید بدهی شخصی فرامی‌رسد و بدهکار مقداری گندم در برابر آن می‌پردازد و با وی قطعی نمی‌کند. سپس نرخ تغییر می‌کند.

امامﷺ در پاسخ نوشت: نرخ روزی که گندم را تحویل داده، برای او محاسبه می‌شود.»

۱۶۶۷ (۶) **محمد بن الحسن صفار** می‌گوید: «نامه‌ای به این مضمون به امامﷺ نوشتم: شخصی از دیگری مالی طلب دارد. هنگام سررسید، بدهکار در برابر آن گندم یا پنبه یا زعفران می‌پردازد و نرخ آن را قطعی نمی‌کند. پس از دو سه ماه قیمت زعفران و گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. به کدام یک از دو نرخ با او محاسبه کند؟

امامﷺ فرمود: او تنها بر اساس قیمت روز پرداخت گندم حق دارد ـ ان شاء الله.

و به امامﷺ نوشتم: شخصی فردی را بر ساختن ساختمان یا کار دیگری اجیر می‌کند و به او گندم یا پنبه یا اجناس دیگری می‌دهد. سپس نرخ گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. آیا آن را به نرخ روز تحویل محاسبه کند یا به نرخ روز حسابرسی؟

امامﷺ در پاسخ نوشت: به قیمت روزی که با وی قرارداد بسته، محاسبه کند ـ ان شاء الله.»

۱۶۶۸ (۷) **ابوعطارد** می‌گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن، قیمت آن تغییر می‌کند.

امامﷺ فرمود: من دوست دارم به طور کامل به وی بپردازی؛ همان‌گونه که اگر در آن افزوده‌ای بود، آن را می‌گرفتی.»

۱۶۶۹ (۸) در کتاب فقه الرضاﷺ آمده است: «در هر معاملهٔ نسیه، قیمت روز معامله معتبر است تا وقتی که قیمت کاهش نیافته است.»

(۴۵)

باب أنّ الرجل إذا قال لآخر بع هٰذا بكذا وكذا وما ازددت عليه فهو لك فلا بأس به ولٰكن لايبيعه مرابحة

۱۶۷۰ ۲۲۸۸۳ (۱) **كافی** ۱۹۵/۵: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز **تهذيب** ۵۴/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلا بن رزين وحمّاد بن عيسى عن حريز جميعاً عن محمّد بن مسلم عن أبی عبدالله ﷺ انّا قال فی رجل قال لرجل بع ثوبی (هٰذا ـ يب) بعشرة دراهم فما فضل فهو لك فقال ليس به بأس.

۱۶۷۱ ۲۲۸۸۴ (۲) **تهذيب** ۵۴/۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبی عمير عن جميل بن درّاج عن زرارة قال قلت لأبی عبدالله ﷺ رجل يعطى المتاع فيقال ما ازددت على كذا وكذا فهو لك فقال لا بأس.

۱۶۷۲ ۲۲۸۸۵ (۳) **تهذيب** ۲۳۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن محمّد بن حمران عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يعطى المتاع فيقل له ما ازددت على كذا وكذا فهو لك قال لا بأس به. **الدعائم** ۷۵/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يدفع اليه المتاع فيقال له بعه فما زدت (وذكر مثله).

۱۶۷۳ ۲۲۸۸۶ (۴) **كافی** ۱۹۵/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن أبی الصباح الكنانی عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل يحمل المتاع لأهل السوق وقد قوّموه[1] عليه قيمة فيقولون[2] بع فما ازددت فلك قال لا بأس بذلك ولٰكن لا يبيعهم مرابحة. **تهذيب** ۵۴/۷: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبی الصباح الكنانی وعمر بن عيسىٰ عن سماعة جميعاً عن أبی عبدالله ﷺ انّه سئل عن الرجل يحمل المتاع (وذكر مثله). **فقيه** ۱۳۵/۳: روى أبوالصباح الكنانی وسماعة عن أبی عبدالله ﷺ وذكر مثله ما فی يب.

وتقدّم فی حديث المناهی (۱۰) من باب (۲۰) انّه لا يجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته من أبواب البيع وشروطه ج ۲۲ قوله ونهی ﷺ عن بيع مالم يضمن. وفی رواية عمّار (۴) من باب (۳۱) حكم من باع سلعته بثمن حالاً قوله فانههم عن ربح مالم يضمن. وفی رواية سليمان (۶) قوله نهی ﷺ عن ربح مالم يضمن.

---

۱. وقد قوّموا ـ يب فقيه. ۲. ويقولون ـ يب.

باب ۴۵

نمایندگی در فروش کالای مالک

(۱) محمد بن مسلم از امام صادقعليه السلام روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که به دیگری گفت: این لباس را ده درهم بفروش و مازاد آن مالِ خودت. فرمود: اشکالی ندارد!» ۱۶۷۰

(۲) زراره می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت. ۱۶۷۱

امامعليه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

(۳) زراره می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام سؤال کردم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت. ۱۶۷۲

امامعليه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب دعائم الاسلام، این حدیث از امام صادقعليه السلام روایت شده است.

(۴) ابوصباح کنانی می‌گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: اهل بازار، کالاهای خود را نزد شخصی می‌گذارند و برای وی نرخی معین می‌کنند و می‌گویند: هر چه بیشتر فروختی، مال خودت. ۱۶۷۳

امامعليه السلام فرمود: این کار اشکال ندارد ولی به صورت مرابحه نفروشد.»

در حدیث مناهی گذشت که: «پیامبر اکرمﷺ از فروختن چیزی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.»[1]

در حدیث عمار، این سخن از امامعليه السلام گذشت: «آنان را از فروختن چیزی که در ضمانت آنان نیست، نهی کن.»[2]

و در حدیث سلیمان، گذشت که: «پیامبرﷺ از سود جنسی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.[3]»

---

۱. ۵۴۳/۲۲ باب ۲۰ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱۰ (۲۲۷۵۷).

۲ و ۳. ۵۵۵/۲۲ باب ۳۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۴ (۲۲۷۸۹) و ۶ (۲۲۷۹۱).

(٤٦)

باب عدم ثبوت الضمان على المأمور أو الّذى يبيع للقوم بالأجر إلّا مع التّفريط أو شرط الضّمان أو طيبة نفسه

١٦٧٤ ٢٢٨٨٧ (١) **كافى ٣١٤/٥**: محمّد بن جعفر أبو العبّاس الكوفى عن محمّد بن عيسى بن عبيد و**تهذيب ٢٢٥/٧**: على بن إبراهيم (جميعاً ـ كا) عن عليّ بن محمّد القاسانى قال كتبت إليه يعني أبا الحسن (الثالث ـ كا) ﷺ وأنا بالمدينة سنة إحدىٰ وثلاثين ومأتين جعلت فداك رجل أمر رجلاً يشترى (له ـ كا) متاعاً أو غير ذٰلك فاشتراه فسرق منه أو قطع عليه الطريق من مال من ذهب المتاع (أ ـ يب) من مال الآمر أو من مال المأمور فكتب سلام الله عليه من مال الآمر.

١٦٧٥ ٢٢٨٨٨ (٢) **تهذيب ١٥٧/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حسين بن هاشم وعليّ بن رباط وصفوان بن يحيى **تهذيب ٢٢١/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته[١] عن الرجل يبيع للقوم بالأجر (و ـ يب ٢٢١) عليه ضمان مالهم قال إذا طابت نفسه بذلك انّما أخاف[٢] أن يغرموه أكثر ممّا يصيب عليهم فإذا طابت نفسه فلا بأس.

(٤٧)

باب جواز أخذ السّمسار والدلّال الأجرة على البيع والشراء

١٦٧٦ ٢٢٨٨٩ (١) **كافى ١٩٦/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تهذيب ٥٧ : ١٥٦/٧، فقيه ١٣٧/٣**: (الحسن ـ يب ١٥٦ فقيه) ابن محبوب عن أبي ولّاد عن أبي عبدالله ﷺ وغيره عن أبي جعفر ﷺ قال لا بأس بأجر السّمسار (والدّلّال ـ يب ١٥٦) إنّما (هو ـ فقيه ـ يب ١٥٦) يشترى للنّاس يوماً بعد يوم بشيء مسمّىً[٣] إنّما هو بمنزلة الأُجراء[٤].

---

١. قال سألت أبا عبدالله ﷺ ـ يب ٢٢١.
٢. إنّما أكره من أجل انّى أخشى ـ يب ٢٢١.
٣. معلوم ـ يب ١٥٦.
٤. مثل الأجير ـ يب ١٥٦ ـ فقيه.

باب ۴۶

امین بودن نماینده

۱۶۷۴ (۱) علی بن محمد قاسانی می‌گوید: «در سال ۲۳۱ ق، از مدینه به امام هادی ﷺ نوشتم: فدایت گردم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری بخرد. وقتی جنس را می‌خرد، از او سرقت می‌شود یا راهزن آن را می‌رباید. آن کالا از مال چه کسی می‌رود؛ از مال دستور دهنده یا از مال خریدار؟

امام ﷺ نوشت: از مال دستور دهنده!»

۱۶۷۵ (۲) یعقوب بن شعیب می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت برای دیگران می‌فروشد. و ضمانت اموال آنان را بر عهده می‌گیرد [آیا این کار صحیح است]؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد [برای او لازم است] ولی من از این بیمناکم که بیش از آنچه به دست می‌آورد، بدهکار شود. با این حال هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد، اشکال ندارد.»

باب ۴۷

جواز اجرت سمسار و دلّال

۱۶۷۶ (۱) ابوولّاد از امام صادق و دیگران از امام باقر ﷺ روایت می‌کنند که فرمودند: «اجرت سمسار و دلّال اشکال ندارد؛ زیرا او با قیمت معین، روز به روز برای مردم خرید می‌کند. همانا او همانند اجیر است.»

۱۶۷۷ ۲۲۸۹۰ (۲) **كافي** ۱۹۶/۵: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان **تهذيب** ۵۶/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **عبدالرّحمٰن** بن أبي عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن السّمسار يشتري بالأجر فيدفع إليه الورق ويشترط عليه انّك (ان ـكا) تأتي بما تشتري[1] (فما شئت أخذته ـيب فقيه) فما[2] شئت تركته فيذهب فيشتري ثمّ يأتي بالمتاع[3] فيقول خذ ما رضيت ودع ما كرهت قال لا بأس. **فقيه** ۱۳۷/۳: قال (عبدالرّحمٰن بن أبي عبدالله) وسألته (أي أبا عبدالله ﷺ) عن السمسار (وذكر مثله).

۱۶۷۸ ۲۲۸۹۱ (۳) **نوادر أحمد بن محمّد** ۱۶۳: عن **أبي جعفر** ﷺ **انّه** سئل عن السمسار يشتري للرجل بأجر فيقول له خذ ما شئت واترك ما شئت قال لابأس.

۱۶۷۹ ۲۲۸۹۲ (۴) **تهذيب** ۱۵۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج عن العبد الصالح ﷺ قال سألته عن رجل يقول للرّجل اشترى منك هٰذا الطعام وغيره على أن تجعل لي فيه ربحاً أو تجعل لي فيه شيئاً على أن أشتري منك فكره ذلك. **فقيه** ۱۳۴/۳: روى عن **عبدالرحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرجل يقول له الرجل أشترى منك المتاع على أن تجعل لي في كلّ ثوب أشتريه منك كذا وكذا وإنّما يشتري للنّاس ويقول اجعل لي ربحاً على أن أشترى منك فكرهه.

۱۶۸۰ ۲۲۸۹۳ (۵) **تهذيب** ۵۶/۷: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن **فقيه** ۱۳۴/۳: عاصم بن حميد عن **أبي بصير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يقول للرّجل ابتع لي[4] متاعاً والربح بيني وبينك فقال لا بأس (به ـ فقيه).

۱۶۸۱ ۲۲۸۹۴ (۶) **كافي** ۲۸۵/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۵۶/۷: أحمد بن محمّد عن **الحسين** بن بشّار[5] عن أبي الحسن ﷺ في الرجل[6] يدلّ على الدور والضياع ويأخذ عليه الأجر قال هذه أجرة لا بأس بها.

۱۶۸۲ ۲۲۸۹۵ (۷) **الدعائم** ۷۵/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّ رجلاً سأله عن الرجل يأتيه فيسأله أن يشتري له الأرض أو الدّار أو الغلام أو الدابّة أو ما أشبه ذلك ويجعل له جعلاً قال فلا بأس بذلك.

---

۱. انّك ما تشتري ـ فقيه. ۲. وما ـ يب ـ فقيه. ۳. المبتاع ـ يب.
۴. أبتاع لك ـ فقيه. ۵. يسار ـ يب ط جديد. ۶. في رجل ـ يب.

(۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: سمسار در برابر مزد خرید می‌کند به این صورت که فهرستی برای خرید به وی داده و با او قرار گذاشته می‌شود که از آنچه خریدی، هر چه بخواهم، برمی‌دارم و هر چه بخواهم، رها می‌کنم. او نیز اجناسی را که خریده می‌آورد و می‌گوید هر چه را می‌خواهی، بردار و آنچه دوست نداری، رها کن. ۱۶۷۷

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۳) در کتاب نوادر احمد بن محمد می‌گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال شد: سمسار در برابر مزد برای انسان خرید می‌کند و می‌گوید: هر چه می‌خواهی، بردار و هر چه نمی‌خواهی، رها کن! امام فرمود: اشکال ندارد.» ۱۶۷۸

(۴) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: ۱۶۷۹

«شخصی به فروشنده‌ای می‌گوید: من این مواد خوراکی و اجناس دیگر را از تو می‌خرم به این شرط که سودی در آن برای من قرار دهی یا چیزی به من دهی که از تو خرید کنم.

امام ﷺ آن را ناپسند شمرد.

عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم:

شخصی که برای دیگران خرید می‌کند به فروشنده می‌گوید: من به این شرط از تو خرید می‌کنم که در هر لباسی که از تو می‌خرم، فلان مبلغ به من بدهی. و می‌گوید: برای این‌که از تو خرید کنم، سودی برای من قرار ده.

امام ﷺ آن را ناپسند شمرد.»

(۵) ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: کالایی را برای من بخر [و بفروش] هر چه سود بردیم، میان یکدیگر تقسیم می‌کنیم. ۱۶۸۰

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

(۶) حسین بن بشار از امام کاظم ﷺ روایت می‌کند که: «دربارهٔ دلّال خانه و زمین که برای کارش مزد می‌گیرد، فرمود: ۱۶۸۱

این اجرت است و اشکالی ندارد!»

(۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که: «شخصی از امام صادق ﷺ سؤال کرد: فردی از دیگری می‌خواهد برایش زمین یا خانه یا برده یا چهارپا یا مانند آن بخرد و برای او اجرتی قرار می‌دهد. ۱۶۸۲

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد.»

١٦٨٣ (٨) كافي ٢٨٥/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن
٣٢٨٩٦ ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا من أصحاب الرقيق قال اشتريت لأبي عبدالله ﷺ جارية فناولني أربعة دنانير فأبيت فقال لتأخذنّ فأخذتها وقال[1] لا تأخذ من البايع.

وتقدّم في رواية عبدالله بن سنان (٤) من باب (٦٢) جواز أخذ الجعل على معالجة الدّواء وعلى شراء الأشياء من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية يعقوب (٢) من باب (٤٦) عدم ثبوت الضمان على المأمور من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ ما يناسب ذلك. ويأتي في باب (١) جواز الجعالة على تعليم العمل من أبوابها ج ٢٤ ما يناسب الباب.

(٤٨)

باب أنّه لايجوز للدّلال أن يبيع أمتعة مختلفة لأقوام شتّى صفقة واحدة

١٦٨٤ (١) تهذيب ١٥٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حسين بن هاشم
٣٢٨٩٧ وعلى بن رباط وصفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب (عن أبي عبدالله ﷺ) قال سألته عن الرجل يبيع للقوم الشيء يحمل إليه هٰذه الجملة وهٰذه الجملتين وهٰذه الثلاثة وبعضها أفضل من بعض فيأتيه الرجل فيقول بعنيها جملة فقال ما يعجبني.

١٦٨٥ (٢) تهذيب ٢٣٤/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن
٣٢٨٩٨ شعيب قال سألته عن رجل يبيع للقوم جميعاً يحمل إليه الحملة لهٰذا ولهٰذا الإثنين ولهٰذا الثلاثة وبعضها أفضل فيأتيه الرجل فيقول بعنيها جميعاً فقال لا يعجبني.

---

١. فقال ـ يب.

(۸) محمد بن ابی عمیر از یکی از برده‌فروشان روایت می‌کند که می‌گوید: ۱۶۸۳
«کنیزی برای امام صادق‌ﷺ خریدم و آن حضرت چهار دینار به من داد. من از گرفتن آن خودداری کردم. امامﷺ فرمود: حتماً باید آن را بگیری؛ از این رو آن را گرفتم. آن‌گاه امامﷺ فرمود: از فروشنده چیزی نگیر!»

در حدیث عبدالله بن سنان[1] و حدیث یعقوب[2]، مناسب با این بحث گذشت.

در احادیث باب ۱ از باب‌های جعاله نیز مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۸

عدم فروش جواز کالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع

(۱) یعقوب بن شعیب می‌گوید: «به امام صادق‌ﷺ گفتم: ۱۶۸۴
شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس جنسی برای فروش نزد او می‌آورد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می‌کند.
امامﷺ فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

(۲) یعقوب بن شعیب می‌گوید: «از امامﷺ سؤال کردم: ۱۶۸۵
شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس یک کالا یا بیشتر برای فروش نزد وی می‌گذارد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می‌کند.
امامﷺ فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

---

۱. ۴۵۸/۲۲ باب ۶۲ از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، حدیث ۴ (۲۲۴۹۲).

۲. ۵۸۴/۲۲ باب ۴۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲ (۲۲۸۸۸).

(۴۹)

باب انّ من اشترى المتاع صفقة لايجوز له بيع بعضها مرابحة وإن قوّمه حتّى يبيّن للمشترى وحكم من اشترى العدل من الثياب فيريد المشترى شراء خياره

۱۶۸۶ ۲۲۸۹۹ (۱) تهذيب ۵۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن فقيه ۱۳۶/۳: العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام في الرجل يشترى المتاع جميعاً بثمن ثمّ يقوّم كلّ ثوب بما يسوى حتّى يقع على رأس ماله (أ ـ يب) يبيعه مرابحة ثوباً ثوباً قال لا حتّى يبيّن له (انّه ـ فقيه) إنّما قوّمه (يب قال وسألته عن الرجل يشترى المتاع جميعاً أيبيعه مرابحة ثوباً ثوباً قال لا حتّى يبيّن له انّما قوّمه).

۱۶۸۷ ۲۲۹۰۰ (۲) كافى ۱۹۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن على بن الحكم عن محمّد بن أسلم عن أبى حمزة عن أبى‌جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يشترى المتاع جميعاً بالثّمن ثمّ يقوّم كلّ ثوب بما يسوى حتّى يقع على رأس ماله جميعاً أيبيعه مرابحة قال لا حتّى يبيّن له إنّما قوّمه.

۱۶۸۸ ۲۲۹۰۱ (۳) الدعائم ۴۹/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن الرجل يشترى المتاع الكثير ثمّ يقوّم كلّ ثوب منه بقيمة ما اشتراه هل له أن يبيعه مرابحة بتلك القيمة قال لا إلّا أن يبيّن للمشترى انّه قوّمه.

۱۶۸۹ ۲۲۹۰۲ (۴) كافى ۱۹۶/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن معاوية بن عمّار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يشترى الجراب[1] الهروى والقوهى[2] فيشترى الرجل منه عشرة أثواب فيشترط عليه خياره كلّ ثوب بربح خمسة أو أقلّ أو أكثر فقال ما أحبّ هٰذا البيع أرأيت إن لم يجد خياراً غير خمسة أثواب ووجد البقيّة سواء قال له إسماعيل ابنه انّهم قد اشترطوا عليه أن يأخذ منهم عشرة فردّد عليه مراراً فقال أبو عبدالله عليه السلام انّما اشترط عليه أن يأخذ خيارها أرأيت إن لم يكن إلّا خمسة أثواب ووجد البقيّة سواء وقال ما أحبّ هٰذا وكرهه لموضع الغبن.

---

۱. الجراب وعاء من جلد ـ المنجد.

۲. القوهي: ضرب من الثياب بيض فارسى. الازهرى: الثياب القوهية معروفة منسوبة الى قوهستان.

باب ۴۹

عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از کالای خریداری شده

(۱) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام یا امام صادقعليه السلام سؤال کردم: ۱۶۸۶

شخصی مجموعه‌ای از لباس را به قیمتی می‌خرد. آن گاه قیمت کلّ را بر اساس ارزش هر کدام میان آن‌ها تقسیم می‌کند. آیا جایز است تک‌تک آن‌ها را به صورت مرابحه بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.

و سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از کالا را می‌خرد. آیا هر یک از لباس‌ها را می‌تواند به صورت مرابحه بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.»

(۲) ابوحمزه می‌گوید: «از امام باقرعليه السلام سؤال کردم: ۱۶۸۷

شخصی مجموعه‌ای از لباس را به مبلغی می‌خرد، سپس بر هر لباس قیمتی می‌گذارد؛ به طوری که مجموع آن‌ها با قیمت پرداختی برابر شود. آیا می‌تواند هر کدام را به صورت مرابحه بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: نه، تا این‌که اعلام کند خودش بر آن قیمت گذارده است.»

(۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادقعليه السلام سؤال شد: ۱۶۸۸

«شخصی لباس‌های بسیار می‌خرد، سپس براساس قیمت کل بر هر لباس قیمت می‌گذارد. آیا می‌تواند آن را به همان قیمت به صورت مرابحه بفروشد؟

امامعليه السلام فرمود: نه مگر این‌که به خریدار اعلام کند، که خودش بر آن نرخ گذاشته است.»

(۴) معاویه بن عمار می‌گوید: «از امام صادقعليه السلام سؤال کردم: ۱۶۸۹

شخصی لباس‌های هراتی و قوهی می‌خرد. فردی ده لباس از آن‌ها را به شرط آن‌که از دیگر لباس‌ها مرغوب‌تر باشد، با سود پنج یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امامعليه السلام فرمود: من این معامله را دوست ندارم، به من بگو که اگر تنها پنج لباس مرغوب بیابد و بقیه یکسان باشد [چه خواهد کرد؟]»

اسماعیل فرزند امام صادقعليه السلام گفت: «آنان با او شرط کرده‌اند که ده لباس بردارد، پس به صورت مکرر لباس‌ها را بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امامعليه السلام فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر باشد و بقیه مثل هم باشند [چه باید کرد] من این معامله را دوست ندارم.

امامعليه السلام این معامله را به دلیل فریبندگی و غبن آن، ناپسند دانست.»

۱۶۹۰ (۵) تهذیب ۵۷/۷: الحسین بن سعید عن علیّ بن النعمان عن فقیه ۱۳۵/۳: ابن
۲۲۹۰۳ مسکان عن عیسی ابن أبی منصور قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن القوم یشترون الجراب الهروی (أو الکروی ـ فقیه) أو المروزی أو القوهی فیشتری الرجل منهم عشرة أثواب (و ـ یب) یشترط علیه خیاره کلّ ثوب (بربح ـ یب) خمسة دراهم (أو ـ فقیه) أقلّ أو أکثر فقال ما أحبّ هٰذا البیع أرأیت إن لم تجد[1] فیه خیاراً غیر خمسة أثواب ووجدت[2] بقیّته سواء فقال له إسماعیل ابنه انّهم قد اشترطوا علیه أن یأخذوا منه عشرة أثواب فردّ علیه مراراً (فقال ـ فقیه) أبو عبدالله ﷺ (إنّما اشترط علیهم أن یأخذ خیارها أرأیت إن لم یجد إلّا خمسة ووجد ـ فقیه) بقیّة سواء ثمّ قال ما أحبّ هٰذا البیع.

۱۶۹۱ (۶) کافی ۱۹۹/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۵۸/۷: سهل بن زیاد عن علیّ بن
۲۲۹۰۴ أسباط عن أسباط بن سالم قال قلت لأبی عبدالله ﷺ انّا نشتری العدل فیه مأة ثوب (خیار وشرار دستشمار ـ کا) فیجیئنا الرجل فیأخذ من العدل تسعین[3] ثوباً بربح درهم درهم فینبغی لنا أن نبیع الباقی علی مثل ما بعنا فقال لا إلّا أن یشتری الثوب وحده.

وتقدّم فی روایة علیّ بن سعید (۱) من باب (۳۶) جواز بیع المرابحة ما یدلّ علی ذلک.

(۵۰)

باب أن شراء السّلعة بدینار غیر درهم الی أجل یوجب فساد البیع ولٰکن شرائها بدینار إلّا الثّلث أو الرّبع لا بأس به

۱۶۹۲ (۱) کافی ۱۹۶/۵، تهذیب ۵۸/۷: محمّد بن یحیی (العطّار ـ یب) عن بعض أصحابه
۲۲۹۰۵ عن الحسین بن الحسن[4] عن حمّاد (عن الحلبی[5] ـ یب) عن أبی عبدالله ﷺ قال یکره أن یشتری الثوب بدینار غیر درهم لأنّه لا یدری کم الدّینار من الدرهم[6].

---

۱. یجد ـ فقیه. ۲. ووجد ـ فقیه. ۳. سبعین ـ یب.
۴. الحسن بن الحسین ـ یب. ۵. عن حمّاد (عن الحلبی خ ل یب ط ق).
۶. کم الدرهم من الدینار ـ یب.

(۵) عیسی بن ابی منصور می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ۱۶۹۰

گروهی لباس‌های هراتی یا کروی یا مروی یا قوهی می‌خرند. شخصی ده لباس از بهترین آن‌ها را با سود پنج درهم یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام ﷺ فرمود: من این معامله را دوست ندارم. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر از بقیه یافتی و لباس‌های دیگر همه یکسان بودند [چه می‌کردی؟]»

اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ گفت: «آن‌ها با او شرط کرده‌اند که ده لباس انتخاب کند، پس لباس را مکرر بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امام ﷺ فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر بیشتر از پنج لباسِ بهتر نیافت و لباس‌های دیگر یکسان بودند [چه باید انجام دهد؟].

سپس فرمود: من این معامله را دوست ندارم.»

(۶) اسباط بن سالم می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ۱۶۹۱

ما یک عدل لباس شامل صد لباس مرغوب و نامرغوب می‌خریم. شخصی می‌آید و نود (هفتاد) لباس را با سود یک درهم در هر درهم می‌خرد. آیا برای ما سزاوار است که بقیه را نیز همین گونه بفروشیم؟

امام ﷺ فرمود: نه مگر این‌که یک لباس را به تنهایی [به طور معین] بخرد.»

در حدیث علی بن سعید، مناسب با این بحث گذشت.[1]

باب ۵۰

فساد خرید کالا به دیناری که یک درهم از آن استثنا شود

(۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خریدن لباس به یک دینار به استثنای یک درهم ناپسند است؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.» ۱۶۹۲

---

۱. ۵۶۴/۲۲ باب ۳۶ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۱ (۲۲۸۱۶).

۱۶۹۳ ۲۲۹۰۶ (۲) **تهذيب ۱۱۶/۷: محمّد** بن أحمد بن يحيى عن أبی عبدالله عن الحسين بن الحسن الضرير عن حمّاد بن ميسر عن جعفر عن أبيه عليه السلام انّه كرّه أن يشترى الثوب بدينار غير درهم لأنّه لا يدرى كم الدينار من الدرهم.

۱۶۹۴ ۲۲۹۰۷ (۳) **تهذيب ۱۱۶/۷:** محمّد بن أحمد بن يحيى عن علىّ عن أبی جعفر عن أبيه عن وهب عن جعفر عن أبيه عليه السلام انّه كرّه أن يشترى الرجل بدينار إلّا درهماً وإلّا درهمين نسيئة ولٰكن يجعل ذٰلك بدينار إلّا ثلثاً وإلّا ربعاً وإلّا سدساً أو شيئاً يكون جزءاً من الدينار.

۱۶۹۵ ۲۲۹۰۸ (۴) **تهذيب ۱۱۶/۷:** محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه[۱] عن ابن المغيرة عن **السكونى** عن جعفر عن أبيه عن علىّ عليه السلام فی الرجل يشترى السلعة بدينار غير درهم الى أجل قال فاسد فلعلّ الدّينار يصير بدرهم.

وتقدّم فی أحاديث باب (۱۲) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة ما يدلّ على لزوم العلم بقدر المبيع. **وفی** باب (۲۳) اشتراط تقدير الثمن ما يدلّ على ذٰلك ولا حظ باب (۲۵) انّه يجوز أن يطرح لظروف السمن والزيت ما يحتمل الزيادة والنقصان.

(۵۱)

باب لزوم ذكر صرف الدّراهم فی بيع المرابحة

۱۶۹۶ ۲۲۹۰۹ (۱) **تهذيب ۵۸/۷: محمّد بن يعقوب عن كافی ۱۹۸/۵: الحسين بن محمّد عن محمّد** بن أحمد[۲] النهدی عن محمّد بن خالد عن **إسماعيل** بن عبدالخالق قال قلت لأبی عبدالله عليه السلام انّا نبعث الدراهم[۳] لها صرف[۴] الى الأهواز فيشترى لنا بها المتاع ثمّ نلبث[۵] فإذا باعه وضع عليه صرفها[۶] فإذا بعناه كان علينا أن نذكر له صرف الدراهم فی المرابحة يجزئنا عن ذٰلك فقال لا بل إذا كان المرابحة فأخبره بذٰلك وإن كانت مساومة فلا بأس.

---

۱. سقط عن ط جديد ـ عن أبيه. ۲. أحمد بن محمّد ـ يب. ۳. بالدراهم ـ كا.

۴. الصرف: فضل الدرهم على الدرهم والدينار على الدينار لأنّ كلّ واحد منهما يصرف عن قيمة صاحبه. والصرف بيع الذهب بالفضّة ـ اللسان. ۵. يكتب ـ يب.

۶. صرف ـ يب.

۱۶۹۳ (۲) حماد بن میسر از امام صادق﵇ روایت می‌کند که: «امام باقر﵇ خریدن لباس را به یک دینار به استثنای یک درهم، ناپسند می‌شمرد؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

۱۶۹۴ (۳) وهب از امام صادق﵇ روایت می‌کند که: «پدرش امام باقر﵇ خریدن به یک دینار به استثنای یک درهم یا دو درهم را به طور نسیه ناپسند می‌شمرد بلکه آن را به صورت دیناری به استثنای یک سوم و یک چهارم و یک ششم و دیگر اجزای دینار قرار می‌داد.»

۱۶۹۵ (۴) سکونی از امام صادق﵇ از پدرش﵇ از امیر مؤمنان روایت می‌کند که: «دربارهٔ خرید کالا به یک دینار به استثنای یک درهم به صورت نسیه فرمود:

این معامله باطل است؛ زیرا شاید دینار با درهم برابر شود.»

در احادیث باب ۱۲ و ۲۳ و ۲۵، مطالبی مناسب با این بحث گذشت.

باب ۵۱

لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه

۱۶۹۶ (۱) اسماعیل بن عبدالخالق می‌گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: ما تعدادی درهم برای خرید کالا به اهواز می‌فرستیم که آن‌ها با هم متفاوت و برخی برتر از برخی دیگر است. پس از آن‌که با آن‌ها برای ما کالایی خرید، صبر می‌کنیم (نوشته می‌شود). هنگام فروش، نوع درهمی که با آن کالا خریداری شده، روی آن نصب می‌شود. در معامله به صورت مرابحه باید نوع درهم بیان شود. آیا نصب آن نوشته بر روی کالا ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام﵇ فرمود: نه، بلکه هر گاه به صورت مرابحه معامله شود، خریدار را از آن باخبر کن و اگر بدون ذکر قیمت خرید معامله می‌شود، اشکال ندارد.»

۱۶۹۷ ۲۲۹۱۰ (۲) **تهذيب** ۵۹/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن **إسماعيل** بن عبدالخالق قال سألته فقلت انّا نبعث الدراهم الى الأهواز لها صرف فيشترى لنا بها متاع ثمّ نكتب روز نامجة يوضع عليه صرف الدّراهم فإذا بعنا فعلينا أن نذكر صرف الدراهم في المرابحة ويجزينا عن ذٰلك قال إذا كان مرابحة فأخبره بذٰلك وإن كان مساومة فلا بأس.

(۵۲)

باب حكم فضول المكاييل والموازين

۱۶۹۸ ۲۲۹۱۱ (۱) **تهذيب** ۴۰/۷: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۸۲/۵: على بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ۱۳۲/۳: ابن أبى عمير عن **على**[1] **بن عطيّة** قال سألت أبا عبدالله ﷺ قلت انّا نشترى الطّعام من السفن ثمّ نكيله فيزيد (قال ـ يب فقيه) (فقال لى ـ كا يب) وربّما نقص عليكم قلت نعم قال فإذا نقص يردّون عليكم قلت لا قال لا بأس.

۱۶۹۹ ۲۲۹۱۲ (۲) **تهذيب** ۴۰/۷: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۸۲/۵: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير **فقيه** ۱۳۱/۳: عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن فضول الكيل والموازين فقال إذا لم يكن تعدّياً فلا بأس.

۱۷۰۰ ۲۲۹۱۳ (۳) **تهذيب** ۱۲۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن فضول موازين اللّحم والقتّ[2] ونحو ذٰلك فأخبرته انّهم يشترون عندنا الوزنات بعشرة واللّحم الأرطال بالدّراهم ولا يتّزن إلّا راجحاً وذٰلك الرجحان ليس له وقت يعرف فقال إذا كان ذٰلك بيع أهل البلد فانظر من ذٰلك الوسط فلا تعدّه.

۱۷۰۱ ۲۲۹۱۴ (۴) **الدعائم** ۳۱/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يشترى الطعام ممّا يكال أو يوزن فيجد فيه زيادة على كيله أو وزنه الّذى أخذه به قال إن كانت تلك الزيادة ممّا يتغابن النّاس بمثله فلا بأس بها وإن تفاحشت عن ذٰلك فلا خير فيها ويردّها لأنّها قد تكون غلطاً أو تجانفاً[3] ممّن استوفى له.

---

۱. الحسن ـ فقيه.
۲. القتّ بفتح القاف ومشدّدة فوقانيّة وهى الرّطب من علف الدّوابّ أو يابسه ـ مجمع.
۳. الجنف الميل والعدول عن الحق. جنف أى ظلم ـ مجمع.

۱۶۹۷ (۲) **اسماعیل بن عبدالخالق** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ما مقداری درهم به اهواز می‌فرستیم که با هم متفاوت است و با آن‌ها جنس می‌خریم. سپس نوع درهمی را که با آن جنس خریداری شده می‌نویسیم و بر روی آن نصب می‌کنیم، در فروختن به صورت مرابحه ما باید نوع درهم را برای خریدار بیان کنیم. آیا نصب نوشته بر روی اجناس، ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه به صورت مرابحه معامله کردی، آن را برای خریدار بیان کن و اگر بدون ذکر قیمت معامله کرد، اشکال ندارد.»

باب ۵۲

حکم زیاده بر پیمانه و وزن

۱۶۹۸ (۱) **علی بن عطیه** می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم:

ما از کشتی مواد خوراکی می‌خریم. سپس آن را پیمانه می‌کنیم و مقداری اضافه می‌آید.

امام ﷺ فرمود: آیا گاهی نیز کم می‌آید؟

گفتم: آری!

امام ﷺ فرمود: هر گاه کم بیاید، آن را به شما می‌دهند؟

گفتم: نه!

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۹۹ (۲) **عبدالرحمان بن حجاج** می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زیادی‌های پیمانه و ترازو سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: اگر از حدّ معمول بیشتر نیست، اشکال ندارد.»

۱۷۰۰ (۳) **عبدالرحمان بن حجاج** می‌گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ زیادی وزن گوشت، علوفه و کالاهای دیگر سؤال کردم و به امام ﷺ گفتم: آنان چند وزنه را به ده درهم و چند رطل گوشت را به چند درهم می‌خرند و همواره بیشتر وزن می‌کنند و برای آن زیادی مقدار مشخصی نیست که بتوان آن را شناخت.

امام ﷺ فرمود: هر گاه شیوهٔ معاملهٔ اهل شهر این‌گونه است، حدّ وسط را بگیر و از آن تجاوز نکن.»

۱۷۰۱ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امام صادق ﷺ سؤال شد:

«شخصی مواد خوراکی که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد و آن را بیشتر از پیمانه و وزنی که خریده می‌یابد.

امام ﷺ فرمود: اگر زیادی به مقداری است که مردم از آن چشم‌پوشی می‌کنند، اشکال ندارد. ولی اگر با آن اختلاف زیادی دارد، در آن خیری نیست و بازمی‌گرداند؛ زیرا گاهی اشتباه یا ظلم از سوی کسی است که برایش تحویل گرفته است.»

۱۷۰۲ ۲۲۹۱۵ (۵) کافی ۱۸۲/۵ : محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن علیّ بن الحکم عن العلاء بن رزین عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له انّی أمُرّ علی الرجل فیعرض علیّ الطعام فیقول قد أصبت طعاماً من حاجتك فأقول له اخرجه أربحك فی الكرّ كذا وكذا فإذا أخرجه نظرت إلیه فإن كان من حاجتی أخذته وإن لم یكن من حاجتی تركته قال هٰذه المراوضة[1] لا بأس بها قلت فأقول له اعزل منه خمسین كرّاً أو أقلّ أو أكثر بكیله فیزید وینقص وأكثر ذٰلك ما یزید لمن هی قال هی لك ثمّ قال ﷺ انّی بعثت معتّباً أو سلاماً فابتاع لنا طعاماً فزاد علینا بدینارین فقتْنا به عیالنا بمكیال قد عرفناه فقلت له قد عرفت صاحبه قال نعم فرددنا علیه فقلت رحمك الله تفتینی بانّ الزیادة لی وأنت تردّها قد علمت انّ ذٰلك كان له قال نعم إنّما ذٰلك غلط الناس لأنّ الذی ابتعنا به إنّما كان ذٰلك بثمانیة دراهم[2] او تسعة ثمّ قال ولٰكنّی اعدّ علیه الكیل.

۱۷۰۳ ۲۲۹۱۶ (۶) تهذیب ۱۱۰/۷ : الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن علیّ بن إسماعیل عن إسحاق بن عمّار وغیره عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له آخذ الدراهم من الرجل فأزنها ثمّ أفرّقها فیبقی[3] فی یدی منها (فضل ـ فقیه) فقال ألیس تحرّی الوفاء فقلت بل فقال لا بأس. فقیه ۱۲۳/۳ : روی عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبدالله ﷺ آخذ الدراهم (وذكر مثله). وتقدّم فی روایة اسحاق المدائنی (۲۴) من باب (۴۱) حكم بیع المبیع قبل قبضه مایدلّ علی ذٰلك.

(۵۳)

باب انّه لایجوز العَرَبون إلّا أن یكون نقداً من الثمن

۱۷۰۴ ۲۲۹۱۷ (۱) کافی ۲۳۳/۵ : عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۳۴/۷ : أحمد بن أبی عبدالله عن أبیه عن وهب عن أبی عبدالله ﷺ قال كان أمیرالمؤمنین ﷺ یقول لایجوز (بیع ـ یب) العَربون[4] إلّا أن یكون نقداً من الثمن. فقیه ۱۲۳/۳ : روی وهب بن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبیه ﷺ

---

۱. تراوض الرجلان فی البیع والشراء تجاذبا وهو ما یجری بین المتبایعین من الزیادة والنقصان كأن كل واحد منهما یروض صاحبه ـ المنجد. ۲. فی بعض النسخ دنانیر. ۳. ویفضل ـ فقیه.

۴. والعربون بفتح العین والراء ماعقد علیه البیع والعُربون كعصفور لغة فیه وفی التحریر العربون أن تدفع بعض الثمن علی انّه إن أخذ السلعة احتسبه من الثمن وإلّا كان للبایع ـ مجمع ـ وفی الحدیث انّه نهی بیع العربان، هو أن یشتری السلعة ویدفع الی صاحبها شیئاً علی انّه إن أمضی البیع حسب من الثمن وإن لم یمض البیع كان لصاحب السلعة ولم یرتجعه المشتری ـ اللسان.

۱۷۰۲ (۵) علاء بن رزین می‌گوید: «به امام صادق؛ گفتم: من با شخصی دیدار می‌کنم که گندم، برای فروش بر من عرضه می‌کند و می‌گوید: گندمی که می‌خواستی به دست آوردم! به او می‌گویم: آن‌ها را بیاور و در کرّ فلان مبلغ به تو سود می‌دهم. وقتی گندم را می‌آورد، اگر مایل بودم آن را می‌گیرم و اگـر بـه دردم نـخورد، آن را رها می‌کنم.

امام؛ فرمود: این گفتگوی پیش از معامله است، اشکال ندارد.

گفتم: به او می‌گویم پنجاه کرّ یا کم‌تر و بیشتر از آن را جدا کن. وقتی آن را تحویل می‌دهد، مقداری کم یا زیاد می‌آید و بیشتر زیاد می‌آید. آن مقدار از آنِ کیست؟

امام؛ فرمود: مال توست! آن‌گاه امام؛ فرمود:

من معتب یا سلام را روانه می‌کنم تا گندم بخرد. پس به اندازهٔ دو دینار از آن زیاد می‌آید و ما با پیمانه‌ای که می‌شناسیم، آن را غذای خانواده‌مان قرار می‌دهیم.

گفتم: صاحب آن را می‌شناسی؟

امام؛ فرمود: آری و آن را به صاحبش باز می‌گردانیم!

گفتم: خداوند تو را رحمت کند. به مـن فـتوا مـی‌دهی کـه مـقداری زیـادی مـال مـن است و تـو آن را بازمی‌گردانی. پس من فهمیدم که آن مال فروشنده است!

امام؛ فرمود: آری! آن از اشتباهات مردم است؛ زیرا ما به اندازهٔ هشت یا نه درهم خریده‌ایم. سـپس فرمود: ولی من پیمانهٔ آن را حساب می‌کنم.»

۱۷۰۳ (۶) اسحاق بن عمار و دیگران می‌گویند: «به امام صادق؛ گفتیم:

از شخصی درهم را به صورت وزن تحویل می‌گیرم و پس از شمارش آن را بیشتر از تـعداد حـق خـود می‌یابم. امام؛ فرمود: آیا دقیق وزن نکرده است؟

گفتم: بله!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث اسحاق مداینی[1] مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۳

حکم عَرَبون[2] [= پیش‌پرداخت] در بیع

۱۷۰۴ (۱) وهب از امام صادق؛ روایت می‌کند که امیر مؤمنان؛ همواره می‌فرمود:

«عَرَبون [پرداخت چیزی به فروشنده] جایز نیست مگر آن‌که به عنوان پرداخت بهای کالا باشد.»

---

۱. ۵۷۵/۲۲باب ۴۱ از باب‌های خرید و فروش، حدیث ۲۴ (۲۲۸۵۵).

۲. عَرَبون به این معناست که خریدار چیزی به فروشنده می‌دهد که اگر معامله انجام شود، آن از بهای کالا به شمار آید و اگر معامله به هم خورد، خریدار آن را پس نگیرد و در مقابل استفاده‌ای باشد که از کالا برده است.

انّ عليّاً ﷺ كان يقول لا يجوز (وذكر مثله). **قرب الإسناد ١٤٩**: السّندي بن محمّد البزّاز قال حدّثنا أبوالبختري عن جعفر عن أبيه انّ عليّ بن أبي طالب كان يقول (وذكر مثله).

(٥٤)

باب انّ من ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق عليها بابها فله جميع مافيها

١٧٠٥ ٢٢٩١٨ (١) **تهذيب ١٣٨/٧**: كتب محمّد بن الحسن الصفّار الى أبي محمّد ﷺ في رجل اشترى من رجل ارضاً بحدودها الأربعة وفيها زرع ونخل وغيرهما من الشجر ولم يذكر النخل ولا الزرع ولا الشجر في كتابه وذكر فيه انّه قد اشتراها بجميع حقوقها الداخلة فيها والخارجة منها أيدخل الزرع والنخل والأشجار في حقوق الأرض أم لا فوقّع ﷺ إذا ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق عليه بابها فله جميع ما فيها إن شاء الله. **تهذيب ١٥٥/٧**: محمّد بن الحسن الصفّار قال كتبت الى أبي محمّد ﷺ في رجل اشترى (وذكر مثله).

(٥٥)

باب أنّ من اشترىٰ بيتاً في دار بجميع حقوقه هل يدخل الأعلى والأسفل أم لا

١٧٠٦ ٢٢٩١٩ (١) **تهذيب ١٥٠/٧، فقيه ١٥٣/٣**: كتب محمّد بن الحسن الصفّار (ﷺ ـ فقيه) الى أبي محمّد الحسن بن علي ﷺ في رجل اشترىٰ من رجل بيتاً في داره[١] بجميع حقوقه وفوقه بيت آخر هل يدخل البيت الأعلى في حقوق البيت الأسفل أم لا فوقّع ﷺ ليس له إلّا ما اشتراه باسمه وموضعه إن شاء الله.

١٧٠٧ ٢٢٩٢٠ (٢) **تهذيب ١٥٠/٧**: وكتب (محمّد بن الحسن الصفّار) إليه (أي الى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ) في رجل اشترى حجرة أو مسكناً في دار بجميع حقوقها وفوقها بيوت ومسكن آخر يدخل البيوت الأعلىٰ والمسكن الأعلىٰ في حقوق هٰذه الحجرة والمسكن الأسفل الّذي اشتراه أم لا فوقّع ﷺ ليس له من ذٰلك إلّا الحقّ الّذي اشتراه إن شاء الله.

---

١. في دار له ـ فقيه.

باب ۵۴

حکم بیع زمین و آنچه در آن است

۱۷۰۵ (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری ﷺ سؤال کرد:

«شخصی از دیگری زمینی را با حدود چهارگانه‌اش خرید. در آن، زمین زراعت، درخت خرما و درختان دیگر وجود دارد که در قرارداد آن‌ها نامی از آن به میان نیامده است بلکه در قرارداد آن آمده است که خریدار آن، زمین را با همهٔ حقوقی که در داخل و خارج آن است، خریده است. آیا زراعت و درخت خرما و دیگر درختان در حقوق زمین داخل است یا نه؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: وقتی زمین را با تمام حدودش و هر آنچه درش بر روی آن بسته می‌شود بخرد، هر چه داخل آن است، مالِ خریدار است ـ ان شاء الله.»

باب ۵۵

حکم خرید سقف و کف منزل

۱۷۰۶ (۱) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری ﷺ پرسید:

«شخصی یک اتاق از خانهٔ دیگری را با همهٔ حقوقش می‌خرد. بالای آن اتاق، اتاق دیگری است. آیا اتاق بالا، در حقوق اتاق پایین داخل می‌شود یا نه؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: غیر از آنچه با نام خریده است و محل آن، چیز دیگری برای او نیست.»

۱۷۰۷ (۲) محمد بن الحسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری ﷺ سؤال کرد:

«شخصی اتاق یا محل سکونتی را از خانه‌ای با تمام حقوقش می‌خرد. آیا اتاق و محل سکونت روی آن از حقوق اتاق و محل سکونت پایین به شمار می‌آید، یا نه؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: غیر از حقی که از آن خریده است، چیز دیگری برای او نیست ـ ان شاء الله.»

(۵۶)

باب أنّ ثمرة النّخل للّذی أبرّها إلّا أن یشترط المبتاع

۱۷۰۸ ۳۲۹۲۱ (۱) تهذیب ۸۷/۷: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۷۸/۵: (محمّد بن یحیی عن ـ کا) محمّد بن الحسین عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبی عبدالله ﷺ قال قضی رسول الله ﷺ انّ ثمر النخل للّذی أبرّها[۱] إلّا أن یشترط المبتاع.

۱۷۰۹ ۳۲۹۲۲ (۲) کافی ۱۷۷/۵: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۸۷/۷: أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن یحیی عن غیاث بن إبراهیم عن أبی عبدالله ﷺ قال قال أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه من باع نخلاً قد أبّره فثمرته للبایع[۲] الا أن یشترط المبتاع ثمّ قال علی ﷺ[۳] قضی (به ـ کا) رسول الله ﷺ (بذلک ـ یب). الدعائم ۲۷/۲: عن علیّ ﷺ من باع نخلاً وذکر نحوه الی قوله المبتاع. العوالی ۱۳٤/۱: وقال ﷺ من ابتاع نخلاً (وذکر نحوه الی قوله المبتاع ثمّ قال) ومن ابتاع عبداً وله مال فماله للبایع إلّا أن یشترطه المبتاع.

۱۷۱۰ ۳۲۹۲۳ (۳) کافی ۱۷۷/۵: حمید بن زیاد عن تهذیب ۸۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غیر واحد عن أبان بن عثمان عن یحیی ابن أبی العلاء قال قال أبو عبدالله ﷺ من باع نخلاً قد لقح فالثمرة للبایع إلّا أن یشترط المبتاع قضی رسول الله ﷺ بذلک.

(۵۷)

باب انّ من باع بستاناً واستثنی نخلة أو نخلات فله المدخل إلیها والمخرج منها ومدی جرائدها

۱۷۱۱ ۳۲۹۲٤ (۱) تهذیب ۹۰/۷: محمّد بن الحسن قال کتبت إلیه ﷺ فی رجل باع بستاناً له فیه شجر وکرم فاستثنی شجرة منها هل له ممرّ الی البستان الی موضع شجرته الّتی استثناها وکم لهذه الشجرة الّتی استثناها من الأرض الّتی حولها بقدر اغصانها أو بقدر موضعها التی هی نابتة فیه فوقّع ﷺ فله من ذلک علی حسب ما باع وامسک فلا یتعدّی الحقّ فی ذلک إن شاء الله.

---

۱. أی لقّحها ـ اللسان. ۲. فثمره للّذی باع ـ یب. ۳. ثمّ قال إنّ علیاً ﷺ قال ـ یب.

باب ۵۶

مالکیت محصول خرما

۱۷۰۸ (۱) **عقبه بن خالد از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:**
«پیامبر اکرمﷺ حکم کرد که میوهٔ درخت خرما [در معاملهٔ آن] متعلق به تلقیح‌کننده است مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

۱۷۰۹ (۲) **غیاث بن ابراهیم از امام صادق‌ؑ** روایت می‌کند که امیر مؤمنان‌ؑ فرمود:
«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده است، میوه‌اش متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. سپس علی‌ؑ فرمود: پیامبر اکرمﷺ این‌گونه حکم کرد.»
در کتاب العوالی روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود:
«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. و هر کس برده‌ای را بخرد که مالی دارد، مال وی متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار آن را شرط کند.»

۱۷۱۰ (۳) **یحیی بن ابی علاء از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود:**
«هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. پیامبر اکرمﷺ این‌گونه حکم کرد.»

باب ۵۷

حکم فروش باغ و استثناء چند درخت

۱۷۱۱ (۱) **محمد بن الحسن صفار** در نامه‌ای از امام‌ؑ [حسن عسکری] سؤال کرد:
«شخصی باغی که در آن درخت و درخت انگور وجود دارد، می‌فروشد و از آن باغ یک درخت را برای خود نگه می‌دارد. آیا راه گذر به درخت از آن باغ متعلق به اوست؟ و چه مقدار از زمین متعلق به آن درخت است؟ آیا به اندازهٔ شاخه‌های آن یا به اندازه‌ای که در آن روییده است؟
امام‌ؑ در پاسخ نوشت: به هر گونه که باغ را فروخته و درخت را برای خود نگه داشته، حقّ دارد؛ پس از حق خود در آن تجاوز نکند ـ ان شاء الله.»

۱۷۱۲ ۲۲۹۲۵ (۲) **کافی** ۲۹۵/۵، **تهذیب** ۱۴۴/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن **السکونی** عن أبی عبدالله ﷺ قال قضی النّبیّ ﷺ فی رجل باع نخلاً[۱] واستثنی[۲] (علیه ـ کا یب) نخلة فقضی له (رسول الله ﷺ ـ کا یب) بالمدخل إلیها والمخرج (منها ـ یب فقیه) ومدی[۳] جرائدها. **فقیه** ۵۷/۳: روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمّد ﷺ عن أبیه عن آبائه ﷺ قال (وذکر مثله). **ویأتی** فی روایة عقبة (۱) من باب (۹) انّ حریم النخلة الممرّ إلیها من أبواب إحیاء الموات ج ۲۳ قوله ﷺ انّ لکلّ نخلة من اولئك من الأرض مبلغ جریدة من جرائدها حتّیٰ (حین ـ خ) بُعْدِها.

(۵۸)
باب حکم اختلاف البایع والمشتری فی قدر الثّمن

۱۷۱۳ ۲۲۹۲۶ (۱) **کافی** ۱۷۴/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذیب** ۲۶/۷: سهل بن زیاد عن أحمد بن محمّد ابن أبی نصر **تهذیب** ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن معاویة بن حکیم عن **أحمد** بن محمّد ابن أبی نصر عن بعض أصحابه[۴] عن أبی عبدالله ﷺ فی الرجل یبیع الشیء فیقول المشتری هو بکذا وکذا بأقلّ ممّا[۵] قال البایع (قال ـ یب ۲۳۰) قال القول قول البایع مع یمینه إذا کان الشیء قائماً بعینه. **فقیه** ۱۷۱/۳: قال الصّادق ﷺ فی الرجل (وذکر مثله). **ویأتی** فی روایة الحسین بن عمر (۷) من باب (۱) ثبوت خیار المجلس من أبواب الخیار ج ۲۳ قوله ﷺ فان اختلفا فالقول قول ربّ السلعة.

---

۱. نخلة ـ فقیه. ۲. فاستثنی ـ یب.
۳. المدی: الغایة والمنتهی ـ المنجد.
۴. عن رجل ـ یب ۲۳۰. ۵. ما ـ کا.

(۲) سکونی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: ۱۷۱۲

«شخصی نخلستانی را فروخت و یک نخل را برای خود نگه داشت. پیامبر اکرم‌ﷺ راه ورود و خروج و به اندازهٔ شاخه‌های آن درخت را برای او حکم کرد [و قرار داد].»

در حدیث عقبه، این سخن پیامبرﷺ خواهد آمد: «برای هر درخت خرمایی از آن‌ها به اندازه‌ای از زمین است که یکی از شاخه‌هایش در بلندترینَ حالت به آن برسد.»

باب ۵۸

حکم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن

(۱) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ اختلاف خریدار و فروشنده بر ۱۷۱۳
سر قیمت فرمود:

«سخن فروشنده همراه با سوگند وی پذیرفته است، هر گاه کالا به همان صورت موجود باشد.»

در حدیث حسین بن عمر، این سخن از امام‌ﷺ خواهد آمد: «پس اگر با هم اختلاف نمودند، سخن صاحب کالا پذیرفته است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٥٩)

باب حكم ما إذا اختلف المتبايعان في دفع الثمن

١٧١٤ ٢٢٩٢٧ (١) الدعائم ٥٥/٢: روينا عن جعفر بن محمّدعليه السلام انّه سئل عن الرجل يبتاع من الرجل المأكول أو الثوب وأشباه ذٰلك ممّا لا يكتب النّاس فيه الوثائق ويقبض المشترى ويزعم انّه دفع إليه الثمن وينكر البايع القبض فقال عليه السلام القول في هٰذا قول المشترى مع يمينه إذا كان الشيء في يديه وإن لم يخرج من يد البايع فالقول قوله وعليه اليمين انّه ما قبض ثمنه إلّا أن يكون عند المشترى بيّنة بالدفع وإن كان المبيع ممّا يكتب الناس في مثله الوثائق ويتشاهدون فيه كالحيوان والرباع واشباه ذٰلك واختلفا في الثمن فقال المشترى قد نقدتك وقال البائع لم تنقدني وقد قبض المشترى المبيع أو لم يقبضه فعلى المشترى البيّنة بأنّه قد دفع كما ادّعى وعلى البايع اليمين بأنّه ماقبض كما انكر قيل له فان كانت السلعة بأيديهما معاً لم يبن بها المشترى ولمتفارق البائع قال القول قول البائع مع يمينه وعلى المشترى البيّنة فيما ادّعاه من دفع الثمن.

(٦٠)

باب حكم الإقالة بوضيعة من الثمن

١٧١٥ ٢٢٩٢٨ (١) كافي ١٩٥/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل اشترىٰ ثوباً ولم يشترط على صاحبه شيئاً فكرهه ثمّ ردّه على صاحبه فأبىٰ أن يقبله إلّا بوضيعة قال لا يصلح (له ـ كا فقيه) أن يأخذه[1] بوضيعة فان جهل فأخذه وباعه[2] بأكثر من ثمنه ردّ على صاحبه الأوّل ما زاد. تهذيب ٥٦/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن فقيه ١٣٧/٣: حمّاد عن الحلبيّ قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل اشترى ثوباً ثمّ ردّه (وذكر مثله).

ويأتي في باب (٢٧) استحباب اقالة النادم من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

---

١. الاّ أن يأخذه ـ يب ـ فقيه ط جديد.

٢. فباعه ـ يب فقيه.

باب ۵۹

حکم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن

۱۷۱۴ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امامﷺ سؤال شد:

«شخصی خوراک و پوشاک و اجناسی مانند آن را ـ که مردم دربارهٔ آن قرارداد نمی‌نویسند ـ می‌خرد و جنس را تحویل می‌گیرد. مشتری معتقد است که بهای آن را پرداخته و فروشنده منکر گرفتن آن است. امامﷺ فرمود:

اگر جنس در دست مشتری است، سخن او همراه با سوگندش پذیرفته است. ولی اگر جنس از دست فروشنده خارج نشده است، سخن فروشنده پذیرفته می‌شود و باید سوگند یاد کند که بهای آن را دریافت نکرده است، مگر آن‌که خریدار بیّنه بر پرداخت داشته باشد.

و اگر کالا از اجناسی است که مردم دربارهٔ امثال آن وثیقه می‌نویسند و شاهد می‌گیرند؛ مانند حیوان و شتر و نظیر آن و فروشنده و خریدار در پرداخت قیمت آن اختلاف کنند و خریدار بگوید: به تو پرداخت کردم! و فروشنده بگوید: پرداخت نکردی! چه خریدار جنس را تحویل گرفته باشد یا تحویل نگرفته باشد، باید برای پرداخت آن بیّنه بیاورد آن‌گونه که ادعا می‌کند و فروشنده باید بر تحویل نگرفتن سوگند یاد کند، همان‌گونه که انکار می‌کند.

به امامﷺ گفته شد: اگر کالا در دست هر دوی آن‌هاست و هنوز مشتری تسلط کامل نیافته و فروشنده نیز جدا نشده است؟

امامﷺ فرمود: سخن فروشنده همراه با سوگندش پذیرفته است و خریدار باید بیّنه برای ادعای خود در مورد پرداخت قیمت بیاورد.»

باب ۶۰

حکم اقاله با کم کردن ثمن

۱۷۱۵ (۱) حلبی می‌گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم:

«شخصی بدون هیچ شرطی با فروشنده لباسی می‌خرد ولی از آن خوشش نمی‌آید. از این رو آن را نزد فروشنده بازمی‌گرداند و او نیز از پذیرفتن آن خودداری می‌کند مگر با کاهش قیمت.

امامﷺ فرمود: شایسته نیست آن را با کاهش قیمت پس بردارد. اگر از این مسأله بی‌خبر بود و آن را گرفت و به قیمت بیشتری فروخت، مازاد بر آن را باید به خریدار نخست بازگرداند.»

در احادیث باب ۲۷ از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث خواهد آمد.

(٦١)

باب أنّ من قال لأحد اشترلي متاعاً بكذا وكذا

ليس له أن يشتري لنفسه ثمّ يبيعه إيّاه بربح ولايعلمه

۱۷۱٦ ۲۲۹۲۹ (۱) تهذيب ۲۲۸/۷: الصفّار عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن عليّ بن سليمان قال قلت الرجل يأتيني فيقول لي اشتر لي ثوباً بدينار وأقلّ وأكثر فأشترى له بالثّمن الذي يقول ثمّ أقول له هذا الثوب بكذا وكذا بأكثر من الّذى اشتريته ولا أعلمه انّي ربحت عليه وقد شرطت على صاحبه أن ينقد بالّذي وإلّا اَردّ به عليه فهل يجوز الشرط والربح أو يطيب لي شيء ان أربح عليه إذا كنت استوجبته من صاحبه فكتب لا يطيب لك شيء من هذا فلا تفعله.

(٦٢)

باب أنّ من نقد عن المشترى الثّمن جاز له الشراء منه بربح

۱۷۱۷ ۲۲۹۳۰ (۱) تهذيب ۱۰٦/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن فقيه ۱۸٤/۳: ابن مسكان عن الحلبي قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجلين من الصيارفة ابتاعا ورقا بدنانير فقال أحدهما لصاحبه انقد عنّي وهو موسر لو شاء إن ينقد نقد فنقد[1] عنه ثمّ بداله أن يشترى نصيب صاحبه بربح أيصلح قال لا بأس (به ـ فقيه).

(٦٣)

باب حكم اشتراط المشترى على أنْ لايكون عليه الوضيعة

۱۷۱۸ ۲۲۹۳۱ (۱) تهذيب ٥٩/۷، استبصار ۸٤/۳: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن عبدالملك بن عتبة قال سألت أبا الحسن موسى ﷺ عن الرجل أبتاع منه طعاماً أو أبتاع منه متاعاً على أن ليس عليّ منه وضيعة هل يستقيم هٰذا وكيف يستقيم وجه ذٰلك[2] قال لا ينبغى (قال الشيخ فى صا فالوجه فيه أن نحمله على ضرب من الكراهية دون الحظر). ويأتى فى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يناسب ذٰلك.

---

١. فينقد ـ فقيه. ٢. وحدّ ذٰلك ـ صا.

باب ۶۱

عدم جواز خرید نمایندهٔ خرید، برای خودش

(۱) علی بن سلیمان می‌گوید: «به امام ﷺ نوشتم: ۱۷۱۶

شخصی به من می‌گوید: برای من لباسی به یک دینار یا کم‌تر یا بیشتر بخر. من نیز به همان قیمت، لباس را می‌خرم ولی قیمت خرید را به او بیشتر می‌گویم و از این‌که در این معامله من سود می‌برم، او را آگاه نمی‌کنم و با او شرط می‌کنم که آن مبلغ را بپردازد؛ در غیر این صورت آن را بازمی‌گردانم. آیا شرط و سود جایز یا چیزی از آن برای من حلال است؟ و آیا در صورتی که معامله را با فروشنده قطعی و لازم کنم، برای من حلال است که از آن سود ببرم؟

امام ﷺ در پاسخ نوشت: هیچ یک از این کارها برای تو حلال نیست، پس آن را انجام نده!»

باب ۶۲

جواز خرید از مشتری برای کسی که از طرف مشتری پرداخت کرده است

(۱) حلبی می‌گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ۱۷۱۷

دو نفر صراف مقداری درهم را به دینار می‌خرند. یکی از آنان ـ با آن‌که توانگر است و اگر بخواهد می‌تواند سهم خود را بپردازد ـ به دیگری می‌گوید: از جانب من نیز بپرداز.

او نیز آن را می‌پردازد. سپس کسی که سهم رفیقش را پرداخته، تصمیم می‌گیرد آن را با سود از وی بخرد. آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۶۳

حکم شرط کردن مشتری به این‌که زیان متوجه او نباشد

(۱) عبدالملک بن عتبه می‌گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: ۱۷۱۸

مواد خوراکی یا کالای دیگری را از شخصی با این شرط می‌خرم که زیان آن بر من نباشد. آیا این معامله صحیح و راه آن چگونه است؟

امام ﷺ فرمود: شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﵀ می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر نوعی کراهت حمل کنیم، نه حرمت.»

در احادیث باب ۶ از باب‌های خیار، مناسب با این بحث خواهد آمد.

(٦٤)

باب انّ من شرط نقداً خاصّاً فله شرطه وإلّا انصرف الى نقد البلد

۱۷۱۹ ۲۲۹۳۲ (۱) تهذيب ۲۲۹/۷: الصفّار عن محمّد بن عيسى عن أبى على بن راشد قال سألته قلت جعلت فداك رجل اشترى متاعاً بألف درهم او نحو ذلك ولم يسمّ الدراهم وضحاً[1] ولا غير ذلك قال فقال إن شرط عليك فله شرطه وإلّا فله دراهم الناس الّتى تجوز بينهم قال وإنّما أردت بذلك معرفة مايجب علىّ فى المهر لأنّهم قالوا لا نأخذ إلّا وضحاً وإنّما تزوّجت على دراهم مسمّاة ولم نقل وضحاً ولا غير ذلك.

(٦٥)

باب انّه يجوز للبايع أن يرشو وكيل المشترى حتّى لايظلمه ولايجوز أن يرشوه ليأخذ أقلّ من الشرط

۱۷۲۰ ۲۲۹۳۳ (۱) تهذيب ۲۳٥/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن إسماعيل ابن أبى سمال عن محمّد بن أبى حمزة عن حكم بن حكيم[2] الصيرفى قال سمعت أبا عبدالله[3] ﷺ وسأله حفص الأعور فقال انّ السلطان يشترون منّا القِرَب[4] والإداوة فيوكّلون الوكيل حتّى يستوفيه منّا فنرشوه حتّى لا يظلمنا فقال لا بأس ماتصلح به مالك ثمّ سكت ساعة ثمّ قال أرأيت إذا أنت رشوته يأخذ أقلّ من الشرط قال نعم قال فسدت رشوتك.

---

۱. الوضح: الدراهم الصحيح ـ اللسان.
۲. حكيم بن حكم ـ خ ل.
۳. أبا الحسن ـ خ ل.
٤. القرب جمع القربة بالكسر ما يستقى به الماء ـ مجمع. الأداوة: المطهرة ـ اللسان.

باب ۶۴

انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط

(۱) علی بن راشد می‌گوید: «به امام گفتم: فدایت گردم! شخصی مقداری مواد خوراکی را به هزار ۱۷۱۹
درهم و مانند آن می‌خرد و نوع درهم را معین نمی‌کند که درهم صحیح باشد یا درهم دیگری.

امامعلیه السلام فرمود: اگر [نوع خاصی از درهم] را شرط کرده است، باید به همان شرط عمل کند و در غیر این صورت درهم‌های رایج میان مردم بر عهدهٔ اوست.

علی بن راشد می‌گوید: با این پرسش می‌خواستم بدانم در پرداخت مهریه، چه وظیفه‌ای دارم! چون آنان می‌گویند: غیر از درهم صحیح نمی‌گیریم و همانا من بنا بر درهم‌های رایج ازدواج کرده‌ام و نه نامی از درهم صحیح به میان آورده‌ام و نه درهم‌های دیگر.»

باب ۶۵

جواز پرداخت رشوه به وکیل مشتری برای جلوگیری از ظلم

(۱) حکم بن حکیم صیرفی می‌گوید: «شنیدم که حفص اعور از امام صادقعلیه السلام سؤال کرد: ۱۷۲۰
حاکم از ما مشک و آفتابه می‌خرد و شخصی را برای تحویل گرفتن اجناس وکیل می‌کند. ما به وی رشوه می‌دهیم تا به ما ستم نکند.

امامعلیه السلام فرمود: آنچه به وسیلهٔ آن به اموالت سامان بخشی، اشکال ندارد. سپس امامعلیه السلام مدتی سکوت کرد و گفت: به من بگو: اگر به او رشوه دهی، کم‌تر از قرارداد دریافت می‌کند؟

حفص گفت: آری!

امامعلیه السلام فرمود: رشوه‌ات فاسد است.»

(٦٦)

باب انّه لايجوز على مسلم غلط فى بيع

١٧٢١ ٢٢٩٣٤ (١) الدعائم ٥٦/٢: عن عليّ ﷺ انّه قال لا يجوز على مسلم غلط فى بيع. ويأتى فى رواية الدعائم (٦) من باب (١١) حرمة غبن المؤمن خصوصاً المسترسل من ابواب الخيار ج ٢٣ قوله باع رجل من رجل سلعة ثمّ ادّعى أنّه غلط فى ثمنها وقال نظرت فى برمانجي (بارنامجاتي ـ خ) فرأيت فوتاً من الثمن وغبناً بيّناً قال ﷺ ينظر فى حال السلعة الخ فلاحظ.

(٦٧)

باب انّه إذا اشترى رجلان سلعة فذهبا أن يأتيا بالثمن فأتى به أحدهما كاملاً هل له أن يقبض السلعة أم لا

١٧٢٢ ٢٢٩٣٥ (١) الدعائم ٥٩/٢: عن عليّ صلوات الله عليه انّه سئل عن رجلين اشتريا سلعة من رجل وذهبا ليأتياه بالثمن فأتاه أحدهما به قال له أن يقبض السلعة إذا دفع الثمن كاملاً فان جاء بعد ذلك صاحبه يطلبه فليس له ذلك إلّا أن يدفع الى شريكه نصف الذى أدّاه.

(٦٨)

باب انّ من اشترى شيئاً بدينار فنقد فيه دراهم فله أن يبيعه مرابحة على الدينار وكذا العكس

١٧٢٣ ٢٢٩٣٦ (١) الدعائم ٥٠/٢: عن جعفر بن محمد ﷺ انّه قال من اشترى ثوباً بدينار فنقد فيه دراهم فله أن يبيعه مرابحة على أن شراءه دينار وكذلك إن اشتراه بالدراهم فنقد فيه ديناراً فله أن يبيعه مرابحة على الدراهم الّتى اشتراه بها.

باب ۶۶

عدم جواز اشتباه در فروش

۱۷۲۱ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که فرمود:

«برای مسلمان، اشتباه در فروش جایز نیست.»

در حدیث دعائم الاسلام خواهد آمد که: «به امام گفته می‌شود: شخصی، کالایی به دیگری فروخت. آن‌گاه ادعا کرد که در قیمت آن اشتباه کرده است و گفت: به دفتر خود مراجعه کردم، دیدم مقداری از بهای آن را در نظر نگرفته و به مقدار زیادی زیان دیده‌ام.

امام فرمود: در کیفیت کالا دقت می‌کند... .»[1]

باب ۶۷

حکم خرید کالا توسط دو نفر و آوردن پول کالا توسط یکی از آن دو

۱۷۲۲ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌کند که از امیر مؤمنان سؤال شد:

«دو نفر کالایی را می‌خرند و برای آوردن پول آن می‌روند. آن‌گاه یکی از آن دو با پول می‌آید.

امام فرمود: هر گاه بهای آن را به طور کامل پرداخت کند، می‌تواند کالا را تحویل بگیرد و اگر پس از آن شریک وی آن را درخواست کند، تنها در صورتی حق دارد که نیمی از بهای آن را به شریک خود پرداخت کند.»

باب ۶۸

حکم بیع مرابحه‌ای جنسی که به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعکس

۱۷۲۳ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق روایت می‌کند که فرمود:

«هر کس لباسی را به دینار بخرد و درهم بپردازد، می‌تواند آن را به صورت مرابحه بر خرید به دینار معامله کند و همچنین اگر به درهم بخرد و دینار بپردازد، می‌تواند به صورت مرابحه بر خرید به درهم آن را معامله کند.»

---

۱. ۱۴۹/۲۳ باب ۱۱ از باب‌های خیار، حدیث ۶ (۳۳۲۹۳).

(۶۹)

باب ماورد في بيع المال بلا شيء

۱۷۲۴ ۲۲۹۳۷ (۱) **الإختصاص** ۱۹۰: عن محمّد بن عبيد عن سماعة قال سأل رجل أبا حنيفة عن الشيء وعن لا شيء وعن الّذي لا يقبل الله غيره فأخبر[1] عن الشيء وعجز عن لا شيء فقال اذهب بهذه البغلة الى امام الرافضة فبعها منه بلاشيء واقبض الثمن فأخذ بعذارها[2] وأتى بها أبا عبدالله عليه السلام فقال له أبو عبدالله عليه السلام استأمر أبا حنيفة في بيع هذه البغلة قال قد أمرني ببيعها قال بكم قال بلاشيء قال له ما تقول قال الحقّ أقول فقال قد اشتريتها منك بلا شيء قال وامر غلامه أن يدخله المربط قال فبقي محمّد بن الحسن ساعة ينتظر الثمن فلمّا أبطأه الثمن قال جعلت فداك الثمن قال الميعاد إذا كان الغداة فرجع الى أبي حنيفة فأخبره فسرّ بذلك فرضيه منه فلمّا كان من الغد وافي أبو حنيفة فقال أبو عبدالله عليه السلام جئت لتقبض ثمن البغلة لا شيء قال نعم ولاشيء ثمنها قال نعم فركب أبوعبدالله عليه السلام البغلة وركب أبو حنيفة بعض الدّوابّ فتصحّرا جميعاً فلمّا ارتفع النهار نظر أبو عبدالله عليه السلام الى السراب يجري قد ارتفع كأنّه الماء الجاري فقال أبوعبدالله عليه السلام يا أبا حنيفة ما ذا عند الميل[3] كأنّه يجري قال ذاك الماء يا ابن رسول الله فلمّا وافيا الميل وجداه امامهما فتباعد فقال أبوعبدالله عليه السلام اقبض ثمن البغلة قال الله تعالى كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآن ماءً حَتّىٰ إذا جاءه لَمْ يَجِدْهُ شَيئاً ووجد الله عنده قال فخرج أبو حنيفة الى أصحابه كئيباً[4] حزيناً فقالوا له مالك يا أبا حنيفة قال ذهبت البغلة هدراً وكان قد اعطى بالبغلة عشرة آلاف درهم.

---

۱. في بعض النسخ [فأخرج الشيء].
۲. العذارج عذر ما سال من اللجام على خد الفرس ـ المنجد.
۳. والميل من الأرض قدر منتهى مد البصر ـ اللسان.
٤. الكآبة سوء الحال والإنكسار من الحزن ـ اللسان.

باب ۶۹

حکم بیع مال به عوض هیچ

(۱) سماعه می‌گوید: «محمد بن الحسن از ابوحنیفه دربارهٔ شیء و لاشیء و آنچه خداوند غیر آن ۱۷۲۴
را نمی‌پذیرد، سؤال کرد. ابوحنیفه «شیء» را توضیح داد ولی در پاسخ به «لاشیء» درماند و گفت: با این قاطر به سوی پیشوای رافضیان حرکت کن و آن را به وی به «لاشی» بفروش و بهایش را دریافت کن. محمد افسار قاطر را گرفت و نزد امام صادقعليه السلام آمد.

امام صادقعليه السلام به او فرمود: از ابوحنیفه دستور فروش این قاطر را بگیر!

محمد گفت: ابوحنیفه دستور فروش آن را به من صادر کرده است.

امامعليه السلام پرسید: به چه مبلغی؟

محمد گفت: به «لاشیء».

امامعليه السلام فرمود: چه می‌گویی؟

محمد گفت: حقیقت را می‌گویم.

امامعليه السلام فرمود: آن را به «لاشیء» از تو خریدم. و به غلامش دستور داد آن را به اصطبل ببرد.

محمد بن الحسن مدتی منتظر بهای قاطر ماند، وقتی طول کشید به امام گفت: فدایت گردم! بهایش کو؟

امامعليه السلام فرمود: وعدهٔ ما فردا صبح!

محمد به سوی ابوحنیفه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. ابوحنیفه از این خبر خوشحال شد و از او اظهار رضایت کرد. صبح فردا ابوحنیفه نزد امامعليه السلام رفت. امام صادقعليه السلام به وی فرمود: آمده‌ای تا «لاشیء» ـ بهای قاطر ـ را دریافت کنی؟

ابوحنیفه گفت: آری! و بهای آن لاشیء است.

امامعليه السلام فرمود: آری!

آن‌گاه امامعليه السلام سوار بر قاطر شد و ابوحنیفه نیز سوار مرکب دیگری شد و با هم به صحرا رفتند. وقتی روز بالا آمد، امامعليه السلام به سراب نگریست که همانند آب جاری بالا آمده بود. آن‌گاه به ابوحنیفه گفت: ای ابوحنیفه! در آن دوردست چه چیزی هست که گویا جریان دارد؟

ابوحنیفه گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! آن آب است.

با هم به سوی آن رفتند، وقتی به آنجا رسیدند، باز هم سراب را برابر خود در دوردست دیدند. امامعليه السلام فرمود: بهای قاطر را دریافت کن! خداوند تعالی می‌فرماید: همانند سرابی در بیابان هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد تا این‌که نزد آن می‌رود، آن را چیزی نمی‌یابد و خداوند را نزد آن می‌یابد... .

از آنجا ابوحنیفه ناراحت و غمگین نزد یارانش رفت. به وی گفتند: ای ابوحنیفه! تو را چه شده است؟

ابوحنیفه گفت: قاطری ـ که ده هزار درهم پول برایش پرداخته بودم ـ بیهوده از چنگم رفت.»

(٧٠)

باب انّ من اشترى الظّهر ولم يشترط الأحلاس والأقتاب فله الظّهر مجرّدة منها

١٧٢٥ ٢٢٩٣٨ (١) مستدرك ٣٢٤/١٣: القاضي نعمان المصرى صاحب الدعائم فى كتاب شرح الأخبار عن عمر بن حمّاد القتادة باسناده عن أنس قال كنت مع عمر بمنىٰ إذ أقبل اعرابى ومعه ظَهر فقال لى عمر سَلْهُ هلّا يبيع الظهر[1] فقمت إليه فسئلته فقال نعم فقام اليه فاشترى منه اربعة عشر بعيراً ثمّ قال يا أنيس الحق هذا الظهر فقال الأعرابى جرّدها من أحلاسها واقتابها[2] فقال انّ ما اشتريتها بأحلاسها وأقتابها فاستحكما عليّاً ﷺ فقال كنت اشترطت عليه اقتابها وأحلاسها فقال عمر لا قال فجرّدها له فإنّما لك الإبل فقال عمر يا أنس جرّدها وادفع اقتابها وأحلاسها الى الأعرابى والحقها بالظهر ففعلت.

قد تمّ بحمد الله الحيّ القيّوم المجلّد الثّاني والعشرون من كتاب جامع أحاديث الشّيعة في أحكام الشريعة وهو المجلّد الأوّل من كتاب المعايش والمكاسب والمعاملات والتّجارات والصّناعات والولايات وما يناسبها ويتلوه إنشاء الله المالك الملك القدّوس المجلّد الثالث والعشرون أحمده استماماً لنعمته واستعصاماً من معصيته وأستعينه فاقة إلىٰ كفايته وأُصلّي وأُسلّم علىٰ محمّد عبده ورسوله أرسله بالدّين المشهور والعلم المأثور والكتاب المسطور والنّور الساطع والضّياء اللّامع وعلىٰ آله وأطائب عترته وموضع سرّه وعيبة علمه وكهوف كتبه وجبال دينه لا سيّما خاتمهم وقائمهم الّذى يملأ الأرض عدلاً وقسطاً ويفتح الله له شرق الأرض وغربها ويقتل النّاس حتّىٰ لا يبقىٰ إلّا دين محمّدﷺ. أفقر العباد إلىٰ رحمة ربّه الغنيّ أبو محمّد عبدالمهديّ إسماعيل بن قاسم المعزّى الملايريّ.

١٤٢٠ هجرى قمرى

---

١. الظهر الإبل الّتى يحمل عليه ويركب ـ اللسان.

٢. الحلس: كلّ شيء ولى ظهر البعير والدابّة تحت الرجل والقتب والسرج ـ اللسان. القتب: الرحل ـ المنجد.

باب ۷۰

حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد

۱۷۲۵ (۱) انس می‌گوید: «در منی همراه عمر بودم که عرب بیابانگردی به آنجا آمد و تعدادی شتر بارکش و سواری همراه خویش داشت. عمر به من گفت: «از وی بپرس که آیا آن‌ها را نمی‌فروشد؟

من نزد وی رفتم و از او سؤال کردم، آن مرد برای فروش شترانش اعلام آمادگی کرد.

آن‌گاه عمر نزد وی آمد و چهارده شتر از وی خرید. سپس به من گفت: ای انس! شتران را تحویل بگیر!

مرد عرب گفت: رو‌انداز و رحل آن را بگذار و شتران را به صورت برهنه تحویل بگیر!

عمر گفت: من آن‌ها را با رو‌انداز و رحل‌شان خریدم.

در این باره، میان آنان نزاع در گرفت و علی را به داوری میان خود فراخواندند.

امام به عمر گفت: آیا تو رو‌انداز و رحل آن‌ها را در معامله شرط کردی؟

عمر گفت: نه!

علی فرمود: پس آن‌ها را از هر چه دارند جدا کن، تنها شتران متعلق به تو هستند!

عمر گفت: ای انس! شتران را برهنه کن و رو‌انداز و رحل آن‌ها را به مرد عرب تحویل بده و آن‌ها را به دیگر شتران‌مان ملحق کن!»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن دوم

۱. *الرسالة الذهبية*. للرضا﵇ معروف به *طب الإمام الرضا*﵇ (؟ ـ ؟)
۲. *صحيفة الإمام الرضا*﵇. (؟ ـ ؟)
۳. *الفقه*، معروف به *فقه الرضا*﵇. منسوب به امام رضا﵇ (؟ ـ ؟)
۴. *كتاب الصّفين*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ق)
۵. *الفضايل*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ق)
۶. *الجعفريات*. محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟)
۷. *توحيد مفضّل*. على المفضل بن عمر الجعفى (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۸. *الغارات*. ابراهيم بن محمد الثقفى الكوفى (؟ ـ ۲۸۳ق)
۹. *المناقب*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ق)
۱۰. *وقعة الصفين*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ق)
۱۱. *المشيخة*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ق)
۱۲. *النوادر*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ق)
۱۳. *جامع الفقه*. ابن قتيبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ق)
۱۴. *عيون الاخبار*. ابن قتيبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ق)
۱۵. *المحاسن*. برقى (؟ ـ ۲۷۴ يا ۲۸۰ق)
۱۶. *بصائر الدرجات*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ق)
۱۷. *جامع الاحاديث النبوية*. ابو محمد جعفر بن احمد بن على بن القمى (؟ ـ ؟)
۱۸. *المزار*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ق)

قرن چهارم

۱۹. *طب الائمه*. عبدالله و حسين ابنا بسطام (؟ ـ ؟)
۲۰. *كتاب الزيارات*. حسين بن سعيد اهوازى (۳۰۰ق ـ ؟)

۲۱. *المناقب*. حسین بن سعید اهوازی ۳۰۰(ق ـ ؟)
۲۲. *کتاب التاریخ*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ق)
۲۳. *الفتوح*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ق)
۲۴. *کتاب التفسیر*. محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ ح ۳۲۰ق)
۲۵. *کتاب الدلائل*. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ ـ ؟)
۲۶. *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ ـ ؟)
۲۷. *تفسیر فرات*. فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟)
۲۸. *تفسیر النعمانی*. ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب النعمانی (؟ ـ ؟)
۲۹. *الغایات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)
۳۰. *المانعات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)
۳۱. *تفسیر القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم القمی (۳۰۷ ـ ؟)
۳۲. *کافی*. شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ق)
۳۳. *تحف العقول*. ابن شعبه (؟ ـ ؟)
۳۴. *التمحیص*. ابن شعبه (؟ ـ ؟)
۳۵. *کتاب التمحیص*. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ق)
۳۶. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الموسوی (۳۶۴ ـ ؟)
۳۷. *الابتداء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق)
۳۸. *الانبیاء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق)
۳۹. *کتاب الاخلاق*. ابن القاسم الکوفی (۳۵۲ ـ ؟)
۴۰. *الایضاح*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق)
۴۱. *دعائم الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق)
۴۲. *کامل الزیارات*. جعفر بن محمد بن قولویه (؟ ـ ۳۶۷ق)
۴۳. *علل الشرایع*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۴. *عیون اخبار الرضا*ؑ. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۵. *کمال الدین وتمام النعمة*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۶. *الهدایة*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۷. *الامالی*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۸. *معانی الاخبار*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۴۹. *توحید*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۵۰. *الخصال*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۵۱. *ثواب الاعمال*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۵۲. *المقنع*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)
۵۳. *من لا یحضره الفقیه*. شیخ صدوق (۳۰۵ ـ ۳۸۱ق)

۵۴. *دلائل الامامة*. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (۳۸۵ ـ ؟)

قرن پنجم

۵۵. *نهج البلاغه*. سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ق)
۵۶. *کفایه الاثر*. خزاز رازی (؟ ـ ح ۴۱۰ق)
۵۷. *الارشاد*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)
۵۸. *الامالی*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)
۵۹. *الاختصاص*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)
۶۰. *الفرائض الشریعة*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)
۶۱. *المقنعه*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق)
۶۲. *تنزیه الانبیاء*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)
۶۳. *درر الفوائد*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)
۶۴. *المختصر*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق)
۶۵. *انساب*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق)
۶۶. *رجال*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق)
۶۷. *الاستبصار*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۶۸. *التبیان*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۶۹. *اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۰. *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۱. *الامالی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۲. *الخلاف*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۳. *الغیبة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۴. *المبسوط*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۵. *النهایة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق)
۷۶. *کنز الفوائد*. ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ۴۹۹ق)

قرن ششم

۷۷. *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)
۷۸. *اعلام الوری باعلام الهدی*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)
۷۹. *نثر اللآلی*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)
۸۰. *الوسیط*. فضل بن حسن طبرسی (عشر ۴۸۰ ـ ۵۴۸ق)
۸۱. *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق)
۸۲. *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)
۸۳. *بشارة المصطفی*. عماد الدین طبری (؟ ـ ۵۵۳ق)
۸۴. *الدعوات*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)

۸۵. *النوادر*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)
۸۶. *قصص الانبیاء*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)
۸۷. *لبّ اللّباب*. السید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق)
۸۸. *الخرائج و الجرائح*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ق)
۸۹. *اسباب النزول*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ق)
۹۰. *تهافت الفلاسفه*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ق)
۹۱. *المناقب*. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ق)
۹۲. *قضاء حقوق المؤمنین*. ابوعلی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ق)
۹۳. *جامع الاخبار*. تاج الدین شعیری (؟ ـ ؟)
۹۴. *تفسیر روح الجنان*. ابوالفتوح الرازی (ح ۴۷۰ ـ نزدیک به ۵۵۴ ق)
۹۵. *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی (۶۲۰ق ـ ؟)
۹۶. *مناقب آل ابی طالب* علیه‌السلام. ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ق)
۹۷. *السرائر*. محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ق)

قرن هفتم

۹۸. *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق)
۹۹. *اسد الغابه*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ق)
۱۰۰. *الکامل* . ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ق)
۱۰۱. *اللباب*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ق)
۱۰۲. *المختصر*. ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ق)
۱۰۳. *اللهوف*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)
۱۰۴. *فلاح السائل*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)
۱۰۵. *مهج الدعوات*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)
۱۰۶. *فرج المهموم*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)
۱۰۷. *امان من اخطار الاسفار والازمان*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق)
۱۰۸. *شرائع الاسلام*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ق)
۱۰۹. *المعتبر*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ق)
۱۱۰. *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی الطبرسی (اوائل قرن هفتم)
۱۱۱. *کشف الغمه*. علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ق)
۱۱۲. *شرح نهج البلاغة*. کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (؟ ـ ۶۹۹ق)

قرن هشتم

۱۱۳. *المجموع الرائق*. سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟)
۱۱۴. *الدره الباهره*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ق)

۱۱۵ . *المزار*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ق)

قرن نهم

۱۱۶ . *التحصین*. ابن فهد حلی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ق)

۱۱۷ . *عدة الداعی ونجاح الساعی*. ابن فهد حلی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ق)

۱۱۸ . *اسرار الصلوه*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ق)

۱۱۹ . *مختصر البصائر*. حسن بن سلیمان حلی (۸۰۲ ـ ؟)

۱۲۰ . *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ح ۸۴۱ق)

۱۲۱ . *اعلام الدین*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ح ۸۴۱ق)

قرن دهم

۱۲۲ . *مختصر*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵)

۱۲۳ . *المصباح*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵)

۱۲۴ . *غوالی اللآلی / عوالی اللآلی*. ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰ ـ ب ۹۱۲ق)

۱۲۵ . *جامع المقاصد*. محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ق)

۱۲۶ . *روض الجنان*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ق)

۱۲۷ . *منیه المرید*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ق)

۱۲۸ . *حدیقة الشیعة*. احمد بن محمد المقدس الاردبیلی (۹۹۳ق)

قرن یازدهم

۱۲۹ . *مجمع البحرین*. طریحی (۹۷۹ ـ ۱۰۸۵ق)

۱۳۰ . *مجمع البحرین فی فضائل السبطین*. سید ولی الله رضوی (؟ ـ ؟)

۱۳۱ . *کتاب الوافی*. محمد محسن الفیض الکاشانی (۱۰۹۱ق)

قرن دوازدهم

۱۳۲ . *امل الامل*. حر عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ق)

۱۳۳ . *بحارالانوار*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)

۱۳۴ . *حق الیقین*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)

۱۳۵ . *مرآت العقول*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق)

۱۳۶ . *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن الحسن الحرّ العاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰۴ق)

قرن چهاردهم

۱۳۷ . *مستدرک الوسائل*. محدث نوری (۱۳۲۰ ـ ۱۲۵۴ق)

۱۳۸ . *جامع احادیث الشیعه*. حاج آقا حسین بروجردی (۱۳۸۰ ـ ۱۲۹۲)

فهرست مطالب

سخن ناشر ۵

مقدمه ۷

منابع‌شناسی جامع احادیث شیعه ۱۲

راویان منابع جامع احادیث شیعه ۱۳

۱ ـ اَبان بن تَغلب (؟ ـ ۱۴۱ ق) ۱۳

۲ ـ محمد بن محمد بن اشعث (؟ ـ ؟) ۱۴

۳ ـ نصر بن مزاحم (ح۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق) ۱۴

۴ ـ حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق) ۱۵

۵ ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق) ۱۵

۶ ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ق) ۱۶

۷ ـ ابن قتیبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶ ق) ۱۷

۸ ـ عبدالله و حسین ابنا بسطام (؟ ـ ؟) ۱۸

۹ ـ حسین بن سعید اهوازی (۳۰۰ق ـ ؟) ۱۸

۱۰ ـ ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق) ۱۹

۱۱ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (۳۲۰ ـ ؟) ۲۰

۱۲ ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ ح ۳۲۰ ق) ۲۰

۱۳ ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟) ۲۱

۱۴ ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟) ۲۱
۱۵ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۲۲
۱۶ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟) ۲۳
۱۷ ـ محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ق) ۲۴
۱۸ ـ کشی (ـ ح۳۴۰ق) ۲۵
۱۹ ـ علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ق) ۲۵
۲۰ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ق) ۲۶
۲۱ ـ شیخ صدوق (۳۰۵ـ۳۸۱ق) ۲۷
۲۲ ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ق) ۲۸
۲۳ ـ خزاز رازی (؟ ـ ح۴۱۰ق) ۲۹
۲۴ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ق) ۲۹
۲۵ ـ سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ق) ۳۰
۲۶ ـ احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ق) ۳۱
۲۷ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ق) ۳۲
۲۸ ـ ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ۴۹۹ق) ۳۳
۲۹ ـ فضل بن حسن طبرسی (عشر۴۸۰ ـ ۵۴۸ق) ۳۳
۳۰ ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق) ۳۴
۳۱ ـ عمادالدین طبری ـ (؟ ـ ۵۵۳ق) ۳۴
۳۲ ـ ابو علی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ق) ۳۵
۳۳ ـ تاج الدین شعیری (؟ ـ ؟) ۳۵
۳۴ ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟) ۳۵
۳۵ ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ق) ۳۶
۳۶ ـ سید فضل الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ق) ۳۶
۳۷ ـ قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ق) ۳۷

۳۸ ـ ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ق) ۳۸
۳۹ ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ق) ۳۸
۴۰ ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ق) ۳۹
۴۱ ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق) ۴۰
۴۲ ـ ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ق) ۴۰
۴۳ ـ ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ق) ۴۱
۴۴ ـ سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ق) ۴۱
۴۵ ـ محقق حلّی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ق) ۴۲
۴۶ ـ علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ق) ۴۳
۴۷ ـ سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟) ۴۴
۴۸ ـ شهید اول (۷۳۴ـ۷۸۶ق) ۴۴
۴۹ ـ ابن فهد حلّی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ق) ۴۶
۵۰ ـ حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ ـ ؟) ۴۷
۵۱ ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (ـ ح۸۴۱ق) ۴۸
۵۲ ـ ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ق) ۴۸
۵۳ ـ ابن ابی جمهور احسائی (۸۴۰ ـ ب۹۱۲ق) ۴۹
۵۴ ـ محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ق) ۵۰
۵۵ ـ شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ق) ۵۱
۵۶ ـ طُریحی (۹۷۹ ـ ۱۰۸۵ق) ۵۳
۵۷ ـ سید ولی الله رضوی (؟ ـ ؟) ۵۴
۵۸ ـ حر عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ق) ۵۴
۵۹ ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ق) ۵۵
۶۰ ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ق) ۵۶
۶۱ ـ حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ق) ۵۷
منابع و مآخذ تحقیق ۶۱

أبواب
طلب الرّزق وأسبابه وما يناسبه

۱. باب ما ورد في طلب الرّزق وتركه ومذمّة من يلوم طالب قوته ... ۶۶

۲. باب ماورد في أنّ الكادّ على العيال من الحلال كالمجاهد في سبيل الله وانّ من ضيّع من يعول فهو آثم ... ۸۴

۳. باب استحباب الإجمال في طلب الرزق ووجوب الإقتصار على الحلال والزّهد في الحرام و استحباب ترك الفضول والوثوق بما عند الله تبارك و تعالى ... ۸۸

۴. باب استحباب الإقتصاد في طلب الرزق وطلب قليله وكراهة استقلاله وتركه ... ۱۱۰

۵. باب عدم جواز ترك الدنيا الّتي لابدّ منها للآخرة وعدم جواز ترك الآخرة للدّنيا ... ۱۲۴

۶. باب ماورد من الدّعاء لطلب الرّزق ورجائه من حيث لا يحتسب وما يزيده وما يورث الفقر ... ۱۲۶

۷. باب أنّ البركة في الطّعام المكيل ... ۱۴۲

۸. باب ماورد في أنّ على الرّجل في طلب الرزق أن يأخذ بيتاً ويفتح بابه ويكنس فناه ويرشّه و يبسط بساطه ... ۱۴۴

۹. باب استحباب الإغتراب والضّرب في الأرض في طلب الرزق والمشي في الضّلّ ... ۱۴۸

۱۰. باب كراهة زيادة الإهتمام بالرّزق فإنّه بيد الله تبارك وتعالى ... ۱۵۲

۱۱. باب ماورد في ذمّ الضّجر والكسل في أمر المعيشة والمنى وكثرة النّوم وكثرة الفراغ ... ۱۵۸

۱۲. باب كراهة النّوم مابين طلوع الفجر وطلوع الشمس وبين صلوة اللّيل والفجر ... ۱۶۶

۱۳. باب كيفيّة النّوم وجملة من أحكامه وما يناسبها ... ۱۷۴

۱۴. باب استحباب القيلولة ... ۱۸۲

۱۵. باب استحباب تسبيح فاطمة الزّهراء عليها السلام عند النّوم وماورد من الدّعاء والإستغفار والذّكر والصّلوات وقرائة القرآن ... ۱۸۴

۱۶. باب ما يستحبّ أن يعمل من رأى في منامه ما يكره ... ۲۰۲

فصل اول

جستجوی روزی، اسباب و مناسبت‌های آن

باب ۱: آن‌چه دربارهٔ جستجوی روزی و ترک آن و نکوهش سرزنشگر طالب معاش است ۶۷
باب ۲: زحمتکش برای خانواده، همانند مجاهد در راه خداست و ضایع کنندهٔ حق خانواده، گناهکار است ۸۵
باب ۳: استحباب میانه‌روی در طلب روزی و وجوب بسنده نمودن بر حلال و دوری کردن از حرام و استحباب ترک زیاده‌روی و اطمینان به چیزی که نزد خداوند ـ تبارک و تعالی ـ است ۸۹
باب ۴: استحباب میانه‌روی در طلب روزی و طلب اندک و کراهت کم شمردن و ترک آن ۱۱۱
باب ۵: عدم جواز ترک دنیا که برای رسیدن آخرت است و عدم جواز ترک آخرت برای دنیا ۱۲۵
باب ۶: دعا برای طلب روزی و امید به روزی بدون حساب و فهم آنچه روزی را می‌افزاید و آنچه فقر را ارث می‌گذارد ۱۲۷
باب ۷: برکت، در طعام پیمانه شده است ۱۴۳
باب ۸: بر هر کسی است که مکانی را برای طلب روزی اختصاص دهد و درش را بگشاید و مقابلش را آب و جارو نماید و بساط کسب را بگستراند ۱۴۵
باب ۹: استحباب دوری از وطن و مسافرت در طلب روزی و در سایه راه رفتن ۱۴۹
باب ۱۰: کراهت زیادی اهتمام در روزی؛ زیرا که آن در قدرت خداوند ـ تبارک و تعالی ـ است ۱۵۳
باب ۱۱: نکوهش سستی و تنبلی در معاش و آرزوی خواب و بیکاری زیاد ۱۵۹
باب ۱۲: کراهت خواب بین طلوع فجر و طلوع شمس و بین نماز شب و طلوع فجر ۱۶۷
باب ۱۳: چگونگی خوابیدن و پاره‌ای از احکام خواب ۱۷۵
باب ۱۴: استحباب خواب نیمروز ۱۸۳
باب ۱۵: استحباب تسبیح حضرت زهرا علیها السلام و دعا و استغفار و ذکر و صلوات و تلاوت قرآن هنگام خواب ۱۸۵
باب ۱۶: کارهای مستحب کسی که خواب‌های بد می‌بیند ۲۰۳

۱۷. باب ماورد فی جمع المال من الحلال للإنفاق علی العیال وفی الطّاعات وصیانة العرض والإستعانة به علی الآخرة ولئلّا یکون عیالاً علی النّاس........ ۲۰۸

۱۸. باب ماورد فی انّ المال لایجتمع إلّا بخصال خمس وانّ الحلال لا یأتی إلّا قوتاً........ ۲۳۸

۱۹. باب استحباب مرمّة المعاش وإصلاح المال وحکم تضییعه........ ۲۴۰

۲۰. باب استحباب الإقتصاد فی النّفقة وتقدیر المعیشة وعدم جواز الإسراف والإقتار وبیان حدّهما........ ۲۴۴

۲۱. باب انّه لیس فیما أصلح البدن إسراف........ ۲۶۶

۲۲. باب ماورد فی ثواب من رأی الفاکهة ونحوها ولا یقدر علی شراءها ویصبر علیها........ ۲۶۸

۲۳. باب استحباب إختیار التّجارة من أسباب الرّزق مع المحافظة علی الواجبات فانّ تسعة أعشار الرّزق فیها وکراهة ترکها واستحباب الشراء وإن کان غالیاً وأنّ التاجر الجبان محروم والجسور مرزوق........ ۲۷۰

۲۴. باب استحباب إعطاء الدینار الی الغیر لیتّجر لصاحبها........ ۲۸۴

۲۵. باب استحباب إتّخاذ الحرفة والعمل بالید والأکل والإنفاق من کدّها........ ۲۸۶

۲۶. باب کراهة بیع العقار إلّا أن یشتری بثمنه مثله وإستحباب شرائه وکون العقارات متفرّقة........ ۲۹۸

۲۷. باب استحباب مباشرة کبار الأمور کشراء العقار والرقیق والإبل والإستنابة فیما سواها وإختیار معالی الأمور وإجتناب محقّراتها........ ۳۰۲

۲۸. باب استحباب العمل فی البیت للرّجل والمرأة........ ۳۰۴

۲۹. باب إستحباب الإقتصار علی معاملة من نشأ فی الخیر وأنّ من ولّده الفقر أبطره الغنی........ ۳۰۶

۳۰. باب استحباب طلب الحوائج بالنّهار وکراهة طلبها باللیل........ ۳۰۸

۳۱. باب ما ورد فی انّ من أخذ فی طریق ثمّ رجع فی غیره فهو أرزق له........ ۳۰۸

۳۲. باب إستحباب طلب الرّزق بمصر وکراهة المکث بها........ ۳۱۰

باب ۱۷: جمع کردن مال حلال برای خانواده و طاعت خدا و صیانت آبرو و یاری رساندن به آخرت برای این‌که نان‌خور مردم نباشد ۲۰۹
باب ۱۸: مال با پنج ویژگی جمع می‌شود. و حلال قوت را تأمین می‌کند ۲۳۹
باب ۱۹: استحباب ترمیم معاش و اصلاح مال و حکم تباه کردن مال ۲۴۱
باب ۲۰: استحباب میانه‌روی در هزینه و اندازهٔ زندگی و عدم جواز اسراف و سخت‌گیری و بیان حدّ هر دو ۲۴۵
باب ۲۱: در آنچه بدن را اصلاح می‌کند، اسراف نیست ۲۶۷
باب ۲۲: ثواب کسی که میوه و مانند آن را ببیند و قادر بر خرید آن نباشد و صبر کند ۲۶۹
باب ۲۳: استحباب انتخاب تجارت از اسباب رزق، با رعایت واجبات واین که نه دهم رزق در تجارت است. و ترک تجارت مکروه است. و خرید مستحب است اگر چه گران باشد. و این‌که تاجر ترسو، محروم و تاجر جسور، مرزوق است ۲۷۱
باب ۲۴: استحباب سرمایه دادن به دیگران برای تجارت ۲۸۵
باب ۲۵: استحباب انتخاب شغل و کار با دست و خوردن و انفاق از دسترنج ۲۸۷
باب ۲۶: کراهت فروش زمین [عقار]، مگر این‌که از پول آن، مثل آن را بخرد و استحباب خرید زمین ۲۹۹
باب ۲۷: استحباب انجام کارهای بزرگ بدون نیابت؛ مانند خریدن زمین، بردگان و شتر و نیابت گرفتن غیر آن‌ها و اختیار گرفتن کارهای شریف و اجتناب از کارهای پست ۳۰۳
باب ۲۸: استحباب کار در خانه برای مرد و زن ۳۰۵
باب ۲۹: استحباب معامله با کسی که در خیر و نعمت بزرگ شده و این‌که هرکس در فقر به دنیا آید، توانگری او را سرکش می‌کند ۳۰۷
باب ۳۰: استحباب رفع نیازها در روز و کراهت آن در شب ۳۰۹
باب ۳۱: استحباب تغییر مسیر بازگشت از رفت ۳۰۹
باب ۳۲: استحباب طلب روزی در مصر و کراهت ماندن در آن ۳۱۱

أبواب
ما يكتسب به وما لايكتسب به وما يناسبه

۱. باب وجوب الإجتناب عن الحرام وتحريم التكسّب بأنواع المحرّمات وجوازه بالمباحات وإباحة الصناعات والحِرف مع رعاية التقوى والأمانة ۳۱۴
۲. باب عدم حلّيّة ما يشترى بالمكاسب المحرّمة إذا اشترى بعين المال وعدم جواز الصّدقة والإنفاق منها في النّفقات والطّاعات وحكم إختلاطه بالحلال وإشتباهه ۳۳۶
۳. باب تحريم بيع الخمر وثمنه وشرائه وغرسه وعصره وحمله وحكم ثمنه إذا عصره الغلام خمراً ثمّ باعه ۳۴۰
۴. باب تحريم بيع الفقّاع ۳۴۶
۵. باب جواز بيع العصير والعنب والتّمر ممّن يصنعه خمراً وكراهة بيعها نسية وتحريم بيع العصير إذا غلى قبل ذهاب ثلثيه ۳۴۸
۶. باب جواز أخذ الدَّين من ثمن الخمر والخنزير ۳۵۲
۷. باب انّ الكافر إذا باع خمراً أو خنزيراً فأسلم جاز له قبض الثّمن ۳۵۴
۸. باب تحريم بيع الخنزير و حكم العمل بشعره وحكم من أسلم وعنده خمر أو خنزير ومن أسلم وله خمر أو خنزير ثمّ مات ۳۵۶
۹. باب تحريم أجور الفواجر ۳۵۶
۱۰. باب ماورد في أنواع السحت ۳۵۸
۱۱. باب جواز بيع الزّيت والسّمن النّجسين للاستصباح بهما مع اعلام المشتري وعدم جواز بيع الشّحوم وما قطع من أليات الغنم ولكن يستصبح بها ۳۶۶
۱۲. باب تحريم بيع الميتة وحكم بيع الذّكيّ المختلط بها وحكم العجين بالماء النّجس ۳۷۲
۱۳. باب حكم بيع الدّهن إذا وقعت فيه فأرة ۳۷۴
۱۴. باب جواز بيع جلد غير مأكول اللّحم إذا كان مذكّيً دون الميتة وجواز إتّخاذ قوائم السّيوف من جلود السّمك وجواز العمل بها ۳۷۴
۱۵. باب تحريم بيع الكلاب عدا ما استثنى وجواز بيع الهرّ والدّوابّ ۳۷۶

فصل دوم

کسب‌های حلال و حرام

باب ۱: وجوب اجتناب از حرام و حرمت کسب با محرّمات و جواز کسب با مباحات و مباح بودن صنایع و حرفه‌ها و رعایت تقوا و امانت ۳۱۵
باب ۲: حلال نبودن آنچه با کسب حرام خریده شده و عدم جواز صدقه و انفاق آن و حکم اختلاط آن با مال حلال ۳۳۷
باب ۳: حرمت خرید و فروش و ثمن و کاشتن و آبگیری و حمل و نقل، به جهت خمر ۳۴۱
باب ۴: حرمت خرید و فروش آبجو ۳۴۷
باب ۵: جواز فروختن آب انگور و انگور و خرما به کسی که خمر می‌سازد و کراهت فروش آن‌ها به طور نسیه و حرمت فروش آب انگوری که به جوش آید و دوسوم آن تبخیر نشود ۳۴۹
باب ۶: دریافت طلب از ثمن خمر و خوک ۳۵۳
باب ۷: چنانچه کافر خمر و خوک بفروشد و مسلمان شود، گرفتن ثمن آنها جایز است ۳۵۵
باب ۸: حرمت فروش خوک و حکم کسب با موی خوک و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و حکم کسی که اسلام آورد و خوک و خمر دارد و سپس فوت می‌کند ۳۵۷
باب ۹: حرمت اجرت‌های بدکاره‌ها ۳۵۷
باب ۱۰: انواع مال نامشروع ۳۵۹
باب ۱۱: جواز فروش روغن مایع و جامد نجس برای روشنایی با اعلام به مشتری و عدم فروش پیه و دنبه‌های جدا شده از گوسفند و امکان استفادهٔ از روشنایی ۳۶۷
باب ۱۲: حرمت فروش مردار و حکم فروش حیوان ذبح شدهٔ مخلوط با مردار و حکم آرد خمیر شده با آب نجس ۳۷۳
باب ۱۳: فروش روغنی که موش در آن افتاده است ۳۷۵
باب ۱۴: جواز فروش پوست حیوان حرام‌گوشت آن‌گاه که ذبح شود و جواز استفاده از پوست ماهی ۳۷۵
باب ۱۵: حرمت فروش سگ‌ها غیر از موارد استثنا و جواز فروش گربه و چهارپایان ۳۷۷

۱۶. باب جواز بيع الفهد وسباع الطّير وعظام الفيل واستعمالها وعدم جواز بيع القرد وشرائها ۳۸۰
۱۷. باب حكم بيع عذرة الإنسان وغيره وحكم الأبوال ۳۸۲
۱۸. باب حكم بيع الخشب ممّن يتّخذه صليباً أو برابط ۳۸۴
۱۹. باب تحريم الغناء حتّى فى القرآن وتعليمه وأجرته ۳۸۶
۲۰. باب تحريم كسب المغنّية عدا ما استثنى وتحريم تعليمها وبيعها وشرائها إلّا لمن لا يأمرها بالغناء بل يمنعها عنه ۴۰۴
۲۱. باب تحريم إستعمال الملاهى بجميع أصنافها وتحريم بيعها وشرائها ۴۱۰
۲۲. باب تحريم إستماع الغناء والملاهى ۴۲۴
۲۳. باب تحريم اللّعب بالشّطرنج والنّرد وغيرهما من آلات القِمار حتّى الكعاب والجوز والبيض وتحريم بيع الشّطرنج والنّرد وشرائهما وأكل ثمنهما وإتّخاذهما وتقليبهما وتحريم الحضور عند اللّاعب بهما وحكم الاسلام عليه ۴۳۰
۲۴. باب حكم من كسر بربطاً ونحوه ممّا لايحلّ كسبه ۴۵۰
۲۵. باب تحريم تصوير تماثيل ذوات الأرواح واللّعب بها وجواز افتراشها ولابأس بتصوير غيرها من الشّجر والقمر والشّمس وأمثالها ۴۵۲
۲۶. باب ماورد فى النّهى عن بيع الولاء وهبته ۴۵۸
۲۷. باب ما ورد فى تعلّم النّجوم والعمل بها والنظر فيها ۴۵۸
۲۸. باب تحريم السحر وتعلّمه وأجره وإستعماله فى العقد وجوازه فى الحلّ ۴۸۰
۲۹. باب حرمة العرافة والكهانة وحرمة تصديق العرّاف والكاهن والسّاحر وحكم القيافة ۴۹۸
۳۰. باب ما ينبغى تعلّمه وتعليمه من العلوم وما لا ينبغى ۵۰۶
۳۱. باب حكم الرّقىٰ والنفخ فيها ۵۱۴
۳۲. باب حكم بيع تربة الحسين عليه السلام ۵۱۸
۳۳. باب عدم جواز بيع المصحف وجواز بيع الورق والجلد ونحوهما وأخذ الأُجرة على كتابته ۵۲۰
۳۴. باب كراهة الأجرة علىٰ تعليم القرآن مع الشرط دون تعليم غيره و إستحباب التسوية بين الصبيان وحكم أُجرة القراءة ۵۲۴

باب ۱۶: جواز فروش پلنگ و پرندگان شکاری و استخوان‌های فیل و عدم جواز فروش میمون.... ۳۸۱

باب ۱۷: حکم فروش مدفوع انسان و غیر انسان.................................... ۳۸۳

باب ۱۸: حکم فروش چوب به کسی که صلیب و ساز بربط می‌سازد.................... ۳۸۵

باب ۱۹: حرمت غنا حتی در قرآن.. ۳۸۷

باب ۲۰: حرمت کسب زن آوازه‌خوان و موارد استثنای آن، و حرمت آموزش و خرید و فروش آنها مگر برای کسی که آنها را به آوازخوانی امر نمی‌کند بلکه باز می‌دارد ۴۰۵

باب ۲۱: حرمت به کار بردن انواع آلات لهو و خرید و فروش آنها ۴۱۱

باب ۲۲: حرمت گوش دادن به غنا و لهوها.. ۴۲۵

باب ۲۳: حرمت بازی با شطرنج و نرد و آلات قمار؛ مثل طاس، گردو، تخم‌مرغ و خرید و فروش و تصرف آنها و حرمت حضور بر بازی شطرنج و نرد و حکم اسلام بر بازیگر شطرنج و خرید و فروش آن‌ها.. ۴۳۱

باب ۲۴: حکم کسی که بربط و مثل آن را که کسب با آنها حلال نیست، بشکند.......... ۴۵۱

باب ۲۵: حرمت کشیدن عکس‌ها و مجسمه‌سازی جانداران، بازی با آنها و جواز فرش قرار دادن آنها و کشیدن عکس‌های درخت و ماه و خورشید ۴۵۳

باب ۲۶: نهی از فروش و بخشش ولاء [= سرپرستی]................................ ۴۵۹

باب ۲۷: آموزش علم ستارگان و کار با آن و مطالعهٔ در آن ۴۵۹

باب ۲۸: حرمت جادو، آموزش و اجرت آن و به‌کارگیری آن در عقد و بازکردن گره‌ها........ ۴۸۱

باب ۲۹: حرمت فالگیری، غیب‌گویی، تصدیق فالگیر، غیب‌گو و ساحر و حکم قیافه‌شناسی....... ۴۹۹

باب ۳۰: آنچه از علوم، سزاوار آموزش و فراگیری است ۵۰۷

باب ۳۱: حکم رقا و دمیدن در آن... ۵۱۵

باب ۳۲: حکم خرید و فروش تربت امام حسین (ع)................................... ۵۱۹

باب ۳۳: عدم جواز فروش قرآن و جواز فروش کاغذ و جلد آن، و جواز گرفتن اجرت برای نوشتن آن.. ۵۲۱

باب ۳۴: کراهت اجرت گرفتن، برای آموزش قرآن با شرط اجرت، و حکم گرفتن اجرت برای قرائت قرآن ۵۲۵

۳۵. بـاب عـدم جـواز أخـذ الأجـرة عـلى الأذان والصّلوة بـالنّاس والقـضاء وسـاير الواجبات كتغسيل الأموات وتكفينهم ۵۲۸
۳۶. باب حكم أكل ما ينهب وأخذ ما ينثر فى الأعراس ۵۳۰
۳۷. باب حكم بيع السّروج والسّلاح وغير هما من الأعداء ۵۳۲
۳۸. باب تحريم إجارة المساكن والسّفن للمحرّمات ۵۳۶
۳۹. بـاب تـحريم صـحبة السّـلاطين وإعـانة الظّـالمين ومـدحهم ومـحبّة بـقائهم طـمعاً لما فى أيديهم ۵۳۸
۴۰. باب تحريم الولاية مـن قـبل الجـائر وجـوازهـا لـنفع المـؤمنين والعـمل بـالحقّ بـقدر الإمكـان ومع الضّرورة والخوف وجواز إنفاذ أمره بحسب التقيّة إلّا فى القتل المحرّم ۵۶۰
۴۱. باب ما ينبغى للوالي العمل به فى نفسه ومع أصحابه ومع رعيّته ۶۰۰
۴۲. باب انّ جوائز عـمّال السـلطان وطـعامهم حـلال مـالم يـعلم انّـها حـرام بـعينها ولكـن يـستحبّ الإجتناب عنها ۶۶۲
۴۳. باب جواز شراه ما يأخذه العامل من الغلّات والأموال والخراج ۶۸۴
۴۴. باب انّه لا يجوز لصاحب القرية أن يـصالح السّلطان بشىء عـمّا يأخـذ مـن أهـلها مـن الجـزية ويأخذ منهم أكثر من ذلك وحكم قبالة الأرض من أهلها ۶۸۸
۴۵. باب تحريم الغشّ ۶۹۰
۴۶. بـاب كـراهـة كسب الحـجّام مـع الشّـرط وإسـتحباب صـرفه فـى عـلف الدّوابّ وإبـاحة أجرة الفصد ۶۹۶
۴۷. باب حكم عسيب الفحل وأجر التّيوس ۷۰۲
۴۸. باب حكم كسب النّائحة ۷۰۲
۴۹. باب جواز كسب الماشطة وبيان ما يجوز لها وما لا يجوز ۷۰۸
۵۰. باب جواز خفض الجواري وآدابه ۷۱۲
۵۱. باب استحباب الغزل للمرأة ۷۱۴
۵۲. باب ما ورد في فضل الخياطة ۷۱۸
۵۳. باب كراهة كون الإنسان حائكاً واستحباب كونه صيقلاً ۷۱۸

باب ۳۵: عدم جواز اجرت گرفتن برای انجام واجبات، مانند: اذان و اقامه گفتن، امامت نماز جماعت، قضاوت، غسل، کفن میت و... ۵۲۹
باب ۳۶: حکم خوردن و گرفتن آنچه در عروسی‌ها ریخته و نثار می‌شود ۵۳۱
باب ۳۷: حکم فروش زین‌ها، سلاح‌ها و غیر آنها به دشمنان دین ۵۳۳
باب ۳۸: حرمت اجارهٔ مسکن‌ها و کشتی‌ها برای امور حرام ۵۳۷
باب ۳۹: حرمت همنشینی با پادشاهان و کمک به ستمگران و ستودن آنان و میل به بقای آنها به طمع رسیدن آنچه در قدرت‌شان است ۵۳۹
باب ۴۰: حرمت سرپرستی از طرف ستمگر و جواز آن به نفع مؤمنین و عمل بحق در حد امکان و ضرورت و جواز عمل بر پایهٔ تقیه، مگر در مورد کشتن انسان محترم ۵۶۱
باب ۴۱: عمل شایستهٔ حاکم برای خودش، کارگزارانش و مردمش ۶۰۱
باب ۴۲: جایزه‌ها و غذاهای کارگزاران سلطان، مادامی که حرمت آنها معلوم نباشد، حلال است. اما خودداری از آنها مستحب است ۶۶۳
باب ۴۳: جواز خرید آنچه عامل حکومت از غلّات، اموال و خراج می‌گیرد ۶۸۵
باب ۴۴: عدم جواز صلح با سلطان دربارهٔ چیزهایی که بابت جزیه بیشتر از اهالی یک محل می‌گیرد. و حکم قبالهٔ زمین برای صاحبانش ۶۸۹
باب ۴۵: حرمت غشّ [= اظهار به غیر واقع] ۶۹۱
باب ۴۶: کراهت کسب حجامتگر با شرط اجرت و استحباب هزینه کردن آن در علوفهٔ دام و اباحهٔ اجرت رگزنی ۶۹۷
باب ۴۷: حکم درآمد از جفت‌گیری حیوان نر ۷۰۳
باب ۴۸: حکم کسب نوحه‌گر ۷۰۵
باب ۴۹: جواز کسب آرایشگر و بیان آنچه برای او جایز است و جایز نیست ۷۰۹
باب ۵۰: جواز ختنهٔ دختران و آداب آن ۷۱۳
باب ۵۱: استحباب نخ‌ریسی برای زنان ۷۱۵
باب ۵۲: فضیلت خیاطی ۷۱۹
باب ۵۳: کراهت بافندگی و استحباب صیقل‌کاری ۷۱۹

۵۴. باب كراهة الصّرف وبيع الأكفان والطّعام والرّقيق والصّياغة وكثرة الذّبح ۷۲۲
۵۵. باب استخراج الفضّة من النّحاس ۷۲۸
۵۶. باب حكم القصّاص والعشّار والدبّاغ والنقيب والعريف والبريد ۷۳۰
۵۷. باب ماورد من النّهى عن كسب الإماء والغلام ۷۳۴
۵۸. باب ماورد فى انّ من بات ساهراً فى كسب ولم يعط العين حظّها من النّوم فكسبه حرام ۷۳۴
۵۹. باب انّه يجوز أن ينزى الحمير على الرّمك ويكره أن ينزى على عتيقة ويكره أن تضرب النّاقة... ۷۳۴
۶۰. باب جواز بيع المملوك المولود من الزّنا وشرائه واسترقاقه على كراهيّة وعدم جواز بيع... ۷۳۶
۶۱. باب جواز بيع الحرير والديباج ۷۴۰
۶۲. باب جواز أخذ الجعل على معالجة الدّواء وجعله على التحوّل من المسكن ليسكنه... ۷۴۰
۶۳. باب تحريم أكل مال اليتيم ظلماً وجوازه مع ردّ العوض أو إذا كان لليتيم فى مقابله نفع ۷۴۲
۶۴. باب انّه يجوز لقيّم مال اليتيم والوصىّ أن يتناول منه أجرة مثله مع الحاجة ۷۵۲
۶۵. باب جواز مخالطة اليتيم ومؤاكلته إذا لم يستلزم أكل ماله بغير عوض ۷۵۸
۶۶. باب ماورد فى مقدار الإنفاق على اليتيم من ماله ۷۶۰
۶۷. باب ماورد فى التّجارة بمال اليتيم ۷۶۲
۶۸. باب جواز القرض من مال اليتيم بنيّة الأداء مع ضرورة المقترض أو مصلحة اليتيم ۷۶۴
۶۹. باب انّ من أخذ من مال اليتيم شيئاً ثمّ أدرك اليتيم جاز له دفعه إليه ولو على وجه الصّلة... ۷۶۸
۷۰. باب حكم الأخذ من مال الولد والأب وجواز تقويم الأب جارية البنت والإبن... ۷۷۰
۷۱. باب جواز إنفاق الزّوج وأكله من مال زوجته مع طيبة نفسها ۷۸۰
۷۲. باب انّ المرأة إذا دفعت من مالها لزوجها ليعمل به ماشاء فليس له أن يشترى منه جارية يطأها .. ۷۸۲
۷۳. باب عدم جواز صدقة المرأة من بيت زوجها إلّا بإذنه وكذا المملوك من مال سيّده ۷۸۲
۷۴. باب جواز استيفاء الدّين من مال الغريم الممتنع من الأداء بغير إذنه وجواز الإقتصاص... ۷۸۶
۷۵. باب كراهة أكل ماتحمله النملة ۷۹۴
۷۶. باب جواز النّزول على أهل الذّمة وأهل الخراج ثلثة أيّام ولا ينزل على المسلم إلّا بإذنه ۷۹۴
۷۷. باب استحباب الإهداء الى المسلم ولو نبقاً وقبول هديّته وجواز قبول هديّة الكافر... ۷۹۶
۷۸. باب جواز قبول الهديّة الّتى يراد بها العوض واستحباب التّعويض عنها... ۸۱۲
۷۹. باب ماورد فى انّ جلساء الرّجل شركاؤه فى الهديّة ۸۱۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵۴: کراهت صرافی، فروش کفن، غذا، برده، زرگری و ذبح حیوان ۷۲۳

باب ۵۵: استخراج نقره از مس ۷۲۹

باب ۵۶: حکم افسانه‌سرایان، مالیات‌گیران، دباغان، نقیبان، عریفان [= مأموران امنیت] و نامه‌رسانان ۷۳۱

باب ۵۷: نهی از کسب کنیزان و غلامان ۷۳۵

باب ۵۸: حرمت کسانی که با شب‌بیداری کار می‌کنند ۷۳۵

باب ۵۹: جواز جفت‌گیری انواع حیوانات ۷۳۵

باب ۶۱: جواز فروش حریر و دیبا ۷۴۱

باب ۶۲: جواز بر تجویز دارو و تخلیه و خرید مسکن ۷۴۱

باب ۶۳: حرمت تصرف عدوانی مال یتیم و جواز تصرف مال یتیم با پرداخت عوض آن ۷۴۳

باب ۶۴: جواز تصرف قیّم و وصی در مال یتیم به اندازهٔ اجرت مثل ۷۵۳

باب ۶۵: جواز همخرج شدن با یتیم به شرط عدم تصرف مال یتیم بدون عوض ۷۵۹

باب ۶۶: مقدار هزینه بر یتیم از مالش ۷۶۱

باب ۶۷: تجارت با مال یتیم ۷۶۳

باب ۶۸: قرض گرفتن از مال یتیم ۷۶۵

باب ۶۹: بازپرداخت مال یتیم ۷۶۹

باب ۷۰: برداشت از مال فرزند و پدر ۷۷۱

باب ۷۱: جواز نفقه دادن به شوهر از مال زوجه به شرط رضایت او ۷۸۱

باب ۷۳: جواز صدقه دادن با مال شوهر، با رضایت او ۷۸۳

باب ۷۴: تقاص از مال بدهکار ۷۸۷

باب ۷۵: کراهت خوردن آنچه مورچه حمل می‌کند ۷۹۵

باب ۷۶: جواز ورود بر اهل ذمّه ۷۹۵

باب ۷۷: استحباب هدیه دادن و قبول هدیه ۷۹۷

باب ۷۸: جواز قبول هدیهٔ معاوضی ۸۱۳

باب ۷۹: همنشینان، شریکان در هدیه ۸۱۵

أبواب
البيع وشروطه وأحكامه وأقسامه وما يناسبه

۱. باب انّه لا بيع إلّا عن ملك عدا ما استثنى ۸۱۸
۲. باب انّ من وجد عنده السّرقة فهو غارم إذا لم يأت بالشهود على بايعها ۸۲۴
۳. باب انّ من باع ما يملك ومالايملك صحّ البيع فيما يملك خاصّة ۸۲۴
۴. باب أحكام الشّراء من غير المالك مع عدم إجازته ۸۲۸
۵. باب جواز بيع الوليّ مال اليتيم وجواريه مع المصلحة وجواز الشّراء منه ۸۳۰
۶. باب انّ الأيتام إذا لم يكن لهم وصيّ ولا وليّ جاز أن يبيع مالهم ورقيقهم بعض العدول ... ۸۳۲
۷. باب انّ لمالك الأرض أن يحمى المراعي لحاجته وبيعها ولا يجوز ذلك في الأراضي المشتركة ۸۳۴
۸. باب جواز بيع الماء إذا كان ملكاً للبايع واستحباب بذله للمسلم تبرّعاً ۸۳۸
۹. باب تحريم تملّك الطّريق وشرائه إلّا أن يكون ملكاً للبايع خاصّة ۸۴۲
۱۰. باب جواز شراء الذّهب بترابه من المعدن ۸۴۴
۱۱. باب اشتراط البلوغ والعقل والرشد في جواز البيع والشراء ۸۴۴
۱۲. باب انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة ۸۴۸
۱۳. باب جواز الشّراء بكيل البايع إذا صدّقه المشتري إلّا أنّه لا يبيعه حتّى يكيله ۸۵۰
۱۴. باب حرمة بخس المكيال والميزان وحكم البيع بمكيال مجهول أو بغير مكيال البلد ۸۵۴
۱۵. باب انّ صاحب الجوز إذا لا يستطيع عدّه فله أن يكيله بمكيال فيعدّ ما فيه ثمّ يكيل ۸۶۴
۱۶. باب جواز بيع اللّبن في الضّرع إذا ضمّ إليه شيء معلوم ۸۶۶
۱۷. باب حكم إعطاء البقر والغنم بالضّريبة ۸۶۸
۱۸. باب حكم بيع ما في بطون الأنعام وجعله ثمناً وما في الأصلاب ۸۷۰
۱۹. باب عدم جواز بيع الأبق منفرداً وجواز بيعه منضمّاً الى معلوم ۸۷۴
۲۰. باب أنّه لا يجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته ولا ما في الآجام من القصب والسمك ۸۷۶
۲۱. باب جواز شراء التّبن بنسبة مقدار الطّعام وبيعه قبل أن يكال الطّعام ۸۸۲
۲۲. باب اشتراط كون المبيع طلقاً وحكم بيع الوقف ۸۸۲
۲۳. باب اشتراط تقدير الثّمن وحكم من اشترى جارية بحكمه فوطئها فأبى أن يقبل مالكها ۸۸۴

فصل سوم

قرارداد، عقد بیع، شرایط و اقسام و احکام آن

باب ۱: اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا ۸۱۹
باب ۲: مسؤولیت خریدار مال سرقتی چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند ۸۲۵
باب ۳: هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد، بیع در ملک وی صحیح است ۸۲۵
باب ۴: احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک ۸۲۹
باب ۵: خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ ۸۳۱
باب ۶: خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل در صورت عدم وصی و ولیّ بر یتیم ۸۳۳
باب ۷: جواز حصار چراگاه‌ها و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال ۸۳۵
باب ۸: جواز فروش آبی که ملک بایع است ۸۳۹
باب ۹: حرمت تملک راه و خرید و فروش آن، مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد ۸۴۳
باب ۱۰: جواز خرید خاک طلای معدن ۸۴۵
باب ۱۱: شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع ۸۴۵
باب ۱۲: عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش ۸۴۹
باب ۱۳: جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند ۸۵۱
باب ۱۴: حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو ۸۵۵
باب ۱۵: پیمانه کردن گردو برای فروش ۸۶۵
باب ۱۶: جواز فروش شیر در پستان با ضمیمهٔ معلوم [بطلان بیع مجهول] ۸۶۷
باب ۱۷: حکم قرارداد گاو و گوسفندداری ۸۶۹
باب ۱۸: حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات ۸۷۱
باب ۲۰: حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم ۸۷۷
باب ۲۱: جواز خرید کاه ۸۸۳
باب ۲۲: شرط طلق بودن مبیع ۸۸۳
باب ۲۳: شروط معین بودن ثمن ۸۸۵

۲۴. باب جواز بيع شيء مقدّر من جملة معلومة متساوية الأجزاء وحكم تلف بعضها............ ۸۸۶
۲۵. باب أنّه يجوز أن يطرح لظروف السّمن والزّيت ما يحتمل الزّيادة والنّقصان لا ما يحتمل............ ۸۸۶
۲۶. باب انّه يجوز للمشترى أن يذوق ما يذاق قبل أن يشترى ويكره أن يذوق مالا يريد............ ۸۸۸
۲۷. باب حكم بيع سمن الجواميس وشرائه............ ۸۹۰
۲۸. باب انّ عبدالكافر إذا أسلم يباع من المسلمين ويدفع ثمنه إلى صاحبه............ ۸۹۰
۲۹. باب جواز بيع النّسيئة بتأخير الثّمن سنة أو سنتين وحكم كون الأجل ثلاث سنين............ ۸۹۲
۳۰. باب أنّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً بزيادة ونقيصة............ ۸۹۴
۳۱. باب حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً............ ۸۹۶
۳۲. باب حكم من أمر الغير أن يشترى له بنقد ويزيده فوق ذٰلك نظرة............ ۹۰۰
۳۳. باب جواز تعجيل الحقّ بنقص منه وعدم جواز تأجيله بزيادة فيه............ ۹۰۰
۳۴. باب انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً إذا كان يوجد............ ۹۰۲
۳۵. باب انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ويشتريه فيبيعه بربح وغيره............ ۹۰۴
۳۶. باب جواز بيع المرابحة............ ۹۱۲
۳۷. باب جواز بيع الأمة مرابحة وإن وطأها............ ۹۱۴
۳۸. باب انّ من اشترى المتاع الى أجل فباعه مرابحة كان للمشترى من الأجل مثل ماله............ ۹۱۶
۳۹. باب استحباب اختيار بيع المساومة على غيرها وكراهة نسبة الرّبح الى المال............ ۹۱۸
۴۰. باب انّ للمشترى أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّى ثمنه............ ۹۲۰
۴۱. باب حكم بيع المبيع قبل قبضه............ ۹۲۲
۴۲. باب انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه ويقضيه على كراهيّة............ ۹۳۲
۴۳. باب جواز بيع الشّيء بأضعاف قيمته واشتراط قرض أو تأجيل دين............ ۹۳۶
۴۴. باب حكم من اشترى طعاماً فتغيّر سعره قبل أن يقبضه أو دفع طعاماً ونحوه عن اجرة............ ۹۴۰
۴۵. باب أنّ الرجل إذا قال لآخر بع هٰذا بكذا وكذا وما ازددت عليه فهو لك فلا بأس به ولكن لا يبيعه مرابحة............ ۹۴۴
۴۶. باب عدم ثبوت الضمان على المأمور أو الّذى يبيع للقوم بالأجر إلّا مع التّفريط............ ۹۴۶
۴۷. باب جواز أخذ السّمسار والدّلال الأجرة على البيع والشراء............ ۹۴۶
۴۸. باب أنّه لا يجوز للدّلال أن يبيع أمتعة مختلفة لأقوام شتّى صفقة واحدة............ ۹۵۰

باب ۲۴: کیفیت ایجاب و قبول بیع ۸۸۷
باب ۲۵: ارزش‌گزاری بر ظرف‌های روغن با رضایت طرفین، هنگام فروش آن ۸۸۷
باب ۲۶: جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را........................ ۸۸۹
باب ۲۷: حکم فروش روغن گاومیش........................ ۸۹۱
باب ۲۹: جواز بیع نسیه........................ ۸۹۳
باب ۳۰: جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای........................ ۸۹۵
باب ۳۱: حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر........................ ۸۹۷
باب ۳۲: حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد، و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد........................ ۹۰۱
باب ۳۳: جواز کوتاه کردن مدت دیْن و کاستن آن، و عدم جواز طولانی کردن مدت دیْن یا افزایش آن........................ ۹۰۱
باب ۳۴: جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست........................ ۹۰۳
باب ۳۵: جواز بیع مساومه [= چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت]........................ ۹۰۵
باب ۳۶: جواز بیع مرابحه........................ ۹۱۳
باب ۳۸: مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای........................ ۹۱۷
باب ۳۹: استحباب بیع مساومه........................ ۹۱۹
باب ۴۰: جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن........................ ۹۲۱
باب ۴۱: حکم بیع مبیع قبل از قبض آن........................ ۹۲۳
باب ۴۲: جواز تعیین دیْن بدهکار و پرداخت آن........................ ۹۳۳
باب ۴۳: جواز فروش کالا به چند برابر قیمت........................ ۹۳۷
باب ۴۴: حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد........................ ۹۴۱
باب ۴۵: نمایندگی در فروش کالای مالک........................ ۹۴۵
باب ۴۶: امین بودن نماینده........................ ۹۴۷
باب ۴۷: جواز اجرت سمسار و دلّال........................ ۹۴۷
باب ۴۸: عدم فروش جواز کالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع........................ ۹۵۱

۴۹. باب انّ من اشتری المتاع صفقة لا یجوز له بیع بعضها مرابحة وإن قوّمه حتّی یبیّن للمشتری وحکم من اشتری العدل من الثیاب فیرید المشتری شراء خیاره ۹۵۲
۵۰. باب أن شراء السّلعة بدینار غیر درهم الیٰ أجل یوجب فساد البیع ولکن شرائها بدینار إلّا الثلث أو الرّبع لا بأس به ۹۵۴
۵۱. باب لزوم ذکر صرف الدّراهم فی بیع المرابحة ۹۵۶
۵۲. باب حکم فضول المکاییل والموازین ۹۵۸
۵۳. باب انّه لا یجوز العَرَبون إلّا أن یکون نقداً من الثمن ۹۶۰
۵۴. باب انّ من ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق علیها بابها فله جمیع مافیها ۹۶۲
۵۵. باب أنّ من اشتریٰ بیتاً فی دار بجمیع حقوقه هل یدخل الأعلیٰ والأسفل أم لا ۹۶۲
۵۶. باب أنّ ثمرة النّخل للّذی أبرّها إلّا أن یشترط المبتاع ۹۶۴
۵۷. باب انّ من باع بستاناً واستثنی نخلة أو نخلات فله المدخل إلیها والمخرج منها.......... ۹۶۴
۵۸. باب حکم اختلاف البایع والمشتری فی قدر الثمن ۹۶۶
۵۹. باب حکم ما إذا اختلف المتبایعان فی دفع الثمن ۹۶۸
۶۰. باب حکم الإقالة بوضیعة من الثمن.......... ۹۶۸
۶۱. باب أنّ من قال لأحد اشترلي متاعاً بکذا وکذا لیس له أن یشتري لنفسه ثمّ یبیعه إیّاه بربح ولا یعلمه ۹۷۰
۶۲. باب أنّ من نقد عن المشتری الثّمن جاز له الشراء منه بربح.......... ۹۷۰
۶۳. باب حکم اشتراط المشتری علی أنّ لا یکون علیه الوضیعة ۹۷۰
۶۴. باب انّ من شرط نقداً خاصّاً فله شرطه وإلّا انصرف الیٰ نقد البلد.......... ۹۷۲
۶۵. باب انّه یجوز للبایع أن یرشو وکیل المشتری حتّی لا یظلمه ولا یجوز أن یرشوه.......... ۹۷۲
۶۶. باب انّه لا یجوز علی مسلم غلط فی بیع.......... ۹۷۴
۶۷. باب انّه إذا اشتری رجلان سلعة فذهبا أن یأتیا بالثمن فأتی به أحدهما کاملاً هل له أن یقبض السلعة أم لا.......... ۹۷۴
۶۸. باب انّ من اشتری شیئاً بدینار فنقد فیه دراهم فله أن یبیعه مرابحة علی الدینار.......... ۹۷۴
۶۹. باب ماورد فی بیع المال بلا شیء.......... ۹۷۶
۷۰. باب انّ من اشتری الظّهر ولم یشترط الأحلاس والأقتاب فله الظّهر مجرّدة منها.......... ۹۷۸

باب ۴۹: عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از کالای خریداری شده ۹۵۳
باب ۵۰: فساد خرید کالا به دیناری که یک درهم از آن استثنا شود ۹۵۵
باب ۵۱: لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه ۹۵۷
باب ۵۲: حکم زیاده بر پیمانه و وزن ۹۵۹
باب ۵۳: حکم عَرَبون [= پیش‌پرداخت] در بیع ۹۶۱
باب ۵۴: حکم بیع زمین و آنچه در آن است ۹۶۳
باب ۵۵: حکم خرید سقف و کف منزل ۹۶۳
باب ۵۶: مالکیت محصول خرما ۹۶۵
باب ۵۷: حکم فروش باغ و استثناء چند درخت ۹۶۵
باب ۵۸: حکم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن ۹۶۷
باب ۵۹: حکم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن ۹۶۹
باب ۶۰: حکم اقاله با کم کردن ثمن ۹۶۹
باب ۶۱: عدم جواز خرید نمایندهٔ خرید، برای خودش ۹۷۱
باب ۶۲: جواز خرید از مشتری برای کسی که از طرف مشتری پرداخت کرده است ۹۷۱
باب ۶۳: حکم شرط کردن مشتری به این‌که زیان متوجه او نباشد ۹۷۱
باب ۶۴: انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط ۹۷۳
باب ۶۵: جواز پرداخت رشوه به وکیل مشتری برای جلوگیری از ظلم ۹۷۳
باب ۶۶: عدم جواز اشتباه در فروش ۹۷۵
باب ۶۷: حکم خرید کالا توسط دو نفر و آوردن پول کالا توسط یکی از آن دو ۹۷۵
باب ۶۸: حکم بیع مرابحه‌ای جنسی که به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعکس ۹۷۵
باب ۶۹: حکم بیع مال به عوض هیچ ۹۷۷
باب ۷۰: حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد ۹۷۹

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۹۸۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Sources of Shi'ite Jurisprudence

Volume 22

by

AHMAD ESMAEELTABAR and AHMAD REZA HOSSEINY

Translator: M. H. MEHVARY

TEHRAN

Publisher: Farhang Sabz

2007